
باکاروان تاریخ

معود نوربخش



مروری بر تاریخچه سفر و سیاحت در ایران
از باستان تا امروز



باکاروان نیایش

موسسه فرهنگی

۱	۱۰۰
۴۹	۵۶



کتاب حاضر مشتمل بر چهارده فصل و دهها عنوان موضوعی و عکسها و تصاویر تاریخی است که هر کدام معرف حال و هوا و ویژگیهای سیر و سفر و اماکن تاریخی و دیگر جاذبههای دیدنی ایران در مقاطعی از تاریخ گذشته و معاصر این مرز و بوم است. فصول نخستین کتاب به سیر و سفرهای دوران باستان می‌پردازد و پس از سیری همه جانبه در مسافرتها و ایرانگردیهای ادوار پیش از اسلام و سیر تکوینی آنها در دوران پس از اسلام در فصل پایانی آن جاذبههای جهانگردی در ایران معاصر که از نظر جلب جهانگردان خارجی و به ویژه رشد ایرانگردی و به عبارتی توسعه صنعت جهانگردی کشور اهمیت فراوان دارد مورد بررسی و بازشناسی قرار گرفته است.



به مناسبت کنگره جهانی بزرگداشت اصفهان

و

برنامه های توسعه صنعت ایرانگردی و جهانگردی

سفر بر قلم و کتار به تسخیر دیم

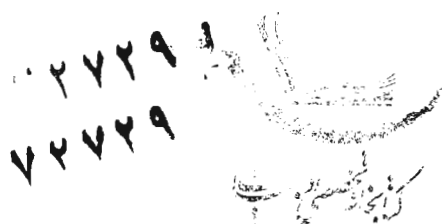
به چشم هر چه شنیدم ز دور تسخیر دیم

به یاد کار بوی ارمغی تسخیر دیم

سفر کردیم و بسیار ارمغی تسخیر دیم

باکاروان تاریخ

مروری بر تاریخچه سفروسیاحت ایران
از بهستان تا امروز



مسعود نوربخش



این کتاب تجدید نظر شده کلی کتاب مسافران تاریخ است که در
سال ۱۳۶۴ توسط نشر جیران منتشر شد.



با کاروان تاریخ
مسعود نوربخش
چاپ اول تابستان ۱۳۷۰
لیتوگرافی تقویم
خط از استاد اخوین
سه هزار و سیصد نسخه چاپ تابش
کلیه حقوق محفوظ و مخصوص نشر ایران شهر است
تهران، خیابان خالد اسلامبولی خیابان یازدهم
پلاک ۳۶، آپارتمان ۲۴، تلفن ۶۲۵۲۰۵

تقديم به مادر بزرگوارم

پس نویسندگان، مؤلفان، پرو، شکیلی و
مترجمان را بحسب در که به مدد کنی شریک در بارر
کنش معذور بر تبار نخبه سفر و حیات در ایفان شیر

آیند و گذشته هم حالند در جهان
بنیاد ما روپوش بپوشید
از آنچه نیست بجز خط و حاشیه
تاریخ روزگار بپوشید خط و حاشیه

فهرست عناوین

۲۵	پیشگفتار
۲۷	فصل اول: آغاز سفر
۲۸	مسافرت‌های نخستین
۳۳	فصل دوم: مسافرت در دوران ماد
۳۵	فصل سوم: سیاحت در دوران هخامنشی
۳۵	اهمیت راه در عصر هخامنشی
۳۹	دیوان برید
۴۰	راهنمای راه‌های دوران هخامنشی
۴۱	نخستین جهانگردان غربی در ایران
۴۳	فصل چهارم: سیر و سفر در دوران اسکندر و سلوکیان
۴۴	تسهیلات سفر در دوران سلوکیان
۴۵	تعیین فواصل بین شهرها
۴۶	فصل پنجم: سیاحت در دوران اشکانی و ساسانی
۴۷	راه‌های دوران اشکانی
۴۹	فرستاده خاقان چین در ایران
۴۹	راه ابریشم
۵۲	تسهیلات سفر در دوران اشکانی
۵۳	راه‌ها و تسهیلات سفر در دوران ساسانی
۵۴	کاروانسراهای عهد ساسانی
۵۹	فصل ششم: سیر و سیاحت در دوران اسلامی
۶۱	سیاحان در ایران دوران اسلامی

۶۲	جیرفت به روایت مقدسی
۶۳	جهانگرد خیالباغ
۶۶	اصفهان و پیرامون از دیدگاه ابن حوقل
۶۹	رباطهای قرن چهارم هجری
۷۱	مهمان نوازی شرقی
۷۳	ناصر خسرو اندیشمند جهانگرد
۷۵	گزیده ای از سفرنامه ناصر خسرو
۷۹	جهانگردان دوران اسلامی و راههای ایران
۸۰	سیاحان شرقی در شهرهای مهم شرق و غرب
۸۰	بیماری خاقانی در ری
۸۱	خاقانی در مدائن
۸۴	جهانگردان غربی در ایران دوران اسلامی
۸۵	اماکن اقامتی دوران اسلامی در ایران
۸۷	رباط ماهی
۹۵	رباط سپینج
۹۵	کاروانسرای رباط کریم
۹۷	کاروانسرای زعفرانیه
۹۸	کاروانسرای قلعه سنگی
۱۰۰	فصل هفتم: مسافرت در دوران مغول
۱۰۲	سعدی جهانگرد نامدار قرن هفتم
۱۱۲	مارکوپولو در ایران
۱۱۶	جهانگردان غربی در ایران عهد ایلخانی

۱۲۰	خصوصیات سفرنامه ها
۱۲۰	تسهیلات سفر در عهد ایلخانان
۱۲۱	تصوف و تسهیلات سفر
۱۲۲	ابن بطوطه در ایران
۱۲۹	اماکن اقامتی دوران مغول
۱۳۱	کاروانسرای مرند (کاروانسرای هلاکو)
۱۳۲	کاروانسرای ریاط انجیره (انجیله)
۱۳۳	کاروانسرای چهارآباد
۱۳۳	کاروانسرای قلعه مزرعه - کارماز
۱۳۳	کاروانسرای سنگی (قلعه سنگی)
۱۳۳	کاروانسرای گیلک (کارابک)
۱۳۴	کاروانسرای چشمه شتران
۱۳۴	کاروانسرای دمبی
۱۳۴	کاروانسرای سین
۱۳۵	فصل هشتم: سفر در عصر تیموری
۱۳۶	کلاویخو در ایران
۱۴۰	فصل نهم: دوران آق قویونلو
۱۴۱	سفیر ونیز در دربار اوزون حسن
۱۴۲	باربارو در سلطانیه
۱۴۴	اصفهان در دوره اوزون حسن
۱۴۵	باربارو در کاشان و قم
۱۴۶	گزارش باربارو از یزد
۱۴۸	باربارو در شهر شیراز

۱۴۸	شهر هرمز
۱۴۹	لار
۱۴۹	باربارو در تخت جمشید و پاسارگاد
۱۵۳	ورود کنتارینی به تبریز آشفته
۱۵۵	فصل دهم: عصر صفوی دوران طلایی سیاحتگری در ایران
۱۵۶	نخستین سیاح انگلیسی در ایران
۱۵۷	سیمای ایران عهد شاه طهماسب
۱۶۰	توسعه سیر و سیاحت از عصر شاه عباس به بعد
۱۶۱	سیاحتگران دوره شاه عباس
۱۶۲	استقرار امنیت در راهها
۱۶۳	راههای ارتباطی در دوران صفوی
۱۶۴	تاسیسات اقامتی عصر صفوی
۱۷۴	سیاحت در ایران عصر شاه عباس اول
۱۷۴	برادران شرلی
۱۸۰	اصفهان پایتخت جدید
۱۸۰	چهار باغ
۱۸۶	دلاواله در راه مازندران
۱۹۵	دلاواله در مازندران
۲۰۶	توماس هربرت
۲۰۹	شیراز بهشت روی زمین
۲۱۰	پس از شاه عباس
۲۱۱	مسافرتهاى ناورنیه در ایران
۲۱۳	محافظین راه و حق راهداری

۲۱۴	طرق مسافرت در ایران
۲۱۷	اسباب سفر
۲۱۹	اماکن اقامتی در ایران به روایت تاورنیه
۲۲۲	سیر و گشتی در اصفهان
۲۳۲	با تاورنیه از شیراز تا بندر عباس
۲۴۵	آدام اولئاریوس در ایران
۲۴۷	سیاحت‌های ژان شاردن در ایران
۲۵۰	جهانگردی ایرانیان
۲۵۳	وسایل نقلیه در عصر صفوی
۲۵۳	نحوه مسافرت
۲۵۶	تاسیسات اقامتی ایران از دیدگاه شاردن
۲۵۷	کاروانسرای شاهی کاشان
۲۶۰	منازل اهالی در اختیار سیاحان
۲۶۰	کاروانسرای کیخسرو
۲۶۱	کاروانسرای آب شیرین
۲۶۲	گزارش شاردن از اقلیم و آب و هوای ایران
۲۶۵	سیر و گشت با شاردن
۲۶۷	مسجد علিশاه
۲۶۹	ربع رشیدی
۲۷۱	عظمت میدان تبریز و نمایشهای آن
۲۷۳	آب و هوای تبریز
۲۷۵	به همراه شاردن به سوی قزوین
۲۸۵	خوراک و مهمان نوازی ایرانیان

۲۹۰	دکه های فروش غذا
۲۹۱	یخچالهای ایران
۲۹۲	قهوه خانه در دوران صفوی
۲۹۳	کاروانسراهای باز مانده از دوران صفوی
۲۹۴	کاروانسرای صفوی ینگه امام
۲۹۵	کاروانسرای شاه عباسی سمنان
۲۹۶	کاروانسراهای شاه عباسی لاسگرد
۲۹۷	کاروانسرای عباسی دهکده گز (نزدیک اصفهان)
۲۹۸	کاروانسرای صفوی محمد آباد خره
۲۹۹	کاروانسرای صفوی آوج
۳۰۰	کاروانسرای مهیار
۳۰۱	کاروانسرای شاه سلیمانی آهوان
۳۰۲	کاروانسرای شیخ علیخان (بیستون)
۳۰۳	کاروانسرای ایزد خواست (یزد خواست)
۳۰۴	کاروانسرای ماهان کرمان
۳۰۵	کاروانسرای شاه عباسی (قصر بهرام)
۳۰۶	مدرسه چهار باغ
۳۰۷	کاروانسراهای کوهستانی
۳۰۸	کاروانسرای شبلی
۳۰۹	فصل یازدهم: سیاحتگری در ایران پس از صفویه
۳۱۰	مسافرت ویلیام فرانکلین به ایران
۳۱۱	با فرانکلین از بوشهر تا شیراز
۳۱۲	سیر و گشتی در شیراز اواخر دوران زندیه

۳۵۹	فصل دوازدهم: سیر و سفر در دوران قاجاریه
۳۶۷	مسافران عهد فتحعلی شاه
۳۷۱	هیأت‌های فرانسوی و انگلیسی در ایران
۳۷۴	تحقیقات موریه در ایران
۳۷۵	سفر گاسپار دروویل به ایران
۳۸۸	هیات روسی در ایران
۳۹۰	مسافرت‌های فریزر به ایران
۴۰۰	مطالعات کرپورتر در آثار باستانی ایران
۴۰۱	جهانگردان عهد محمدشاه در جستجوی آثار باستانی
۴۰۳	سیر و گشتی به همراه فلاندن در تهران
۴۱۰	فلاندن در پیشابور
۴۲۷	سیاحت در ایران عصر ناصری
۴۲۷	امیر کبیر و تسهیلات مسافرت
۴۳۰	کالسکه در راه‌های ایران
۴۳۲	سفری از گلپایگان تا اصفهان
۴۳۸	سرهنگ م. چریکف
۴۳۹	سه سال در ایران
۴۴۱	کنسولگری انگلیس در ایران
۴۴۲	وضع جاده‌های رشت
۴۴۴	مسافران روسی در کویر لوت
۴۴۶	مسافرت‌های دور و دراز در ایران
۴۵۲	سیاحت در کسوت درویشی دروغین
۴۵۸	دکتر پولاک و ایرانیان

۴۶۹	بیک زن ایتالیایی در ایران
۴۶۹	از بار فروش تا دارالخلافه تهران
۴۷۱	جاده جدید
۴۷۴	کوه با شکوه دماوند و جشنی به یاد زر دشت در دامنه آن
۴۷۵	آبهای معدنی
۴۷۶	تکیه دولت
۴۸۳	کاخهای سلطنتی حومه تهران
۴۸۳	قصر قاجار
۴۸۴	قصر عشرت آباد
۴۸۶	کاخهای سلطنت آباد
۴۸۸	اولین راه مهندسی ساز در ایران
۴۹۱	سیاحتهای دیالافوآ در ایران
۴۹۱	لوازم سفر ایرانیان
۴۹۲	تاسیس اولین مهمانخانه در قزوین
۴۹۲	در راه کاشان
۴۹۳	به همراه دیالافوآ در کاشان سال ۱۲۶۰ خورشیدی
۴۹۸	گشت و گذاری به همراه اوجسل در ایران
۴۹۹	در پایتخت قدیم صفویه و هتل دولتی آن
۵۰۱	چاپارخانه
۵۰۳	چاپارخانه شروان ده
۵۰۴	چاپارخانه ینگه امام
۵۰۴	هتل فرانسه
۵۰۵	گشت و گذاری در دارالخلافه ناصری سال ۱۲۶۱ خورشیدی

۵۲۱	بازار تهران
۵۳۲	سفر و گشتی با یک سیاح ایرانی
۵۳۵	قراوانخانه ها و مهمانخانه های سر راه
۵۳۶	قریه حصارک
۵۳۷	مهمانخانه ینگه امام
۵۳۸	بقعه ینگه امام
۵۳۸	هشتگرد
۵۳۹	راههای مختلف بین تهران و قزوین
۵۴۰	مهمانخانه و قریه قشلاق
۵۴۰	طایفه زرگر قزوین
۵۴۰	مهمانخانه و قریه کونده
۵۴۱	مهمانخانه شهر قزوین
۵۴۲	راهنمای مسافرت به ایران
۵۴۲	ضرورت اطلاعات
۵۴۳	پی ریزی این فصل
۵۴۳	راه انزلی به تهران
۵۴۳	چگونه باید به انزلی رسید
۵۴۴	کشتی های مسافری دریای خزر
۵۴۴	ورود به انزلی
۵۴۴	مرداب
۵۴۶	پیر بازار
۵۴۶	رشت
۵۴۷	انتخاب اسباب سفر ، عزیمت با چهارپاداران

۵۴۸	حرکت با چاپار
۵۴۹	هزینهٔ مسافرت با چاپار
۵۵۰	نوع جاده
۵۵۱	۱ - رشت به قزوین
۵۵۲	قزوین
۵۵۳	راه درشکه رو به تهران
۵۵۳	جادهٔ پستی
۵۵۴	جادهٔ کاروان
۵۵۴	مدت مسافرت
۵۵۴	۲ - جادهٔ طرابوزان - تبریز
۵۵۵	۳ - جادهٔ تفلیس - تبریز
۵۵۶	تبریز به تهران
۵۵۷	ساس میانه
۵۵۸	۴ - جادهٔ مشهد به تهران
۵۵۹	۵ - جادهٔ گز به تهران
۵۵۹	۶ - جادهٔ عشق آباد به مشهد
۵۵۹	۷ - از طریق افغانستان
۵۶۰	۸ - راه خلیج فارس - بندر عباس
۵۶۰	۹ - جادهٔ بوشهر به تهران
۵۶۱	۱۰ - جادهٔ محمره (خرمشهر) به تهران
۵۶۱	جادهٔ بغداد - تهران
۵۶۲	جادهٔ خلیج فارس
۵۶۳	کوهها و شهرها و بناها

۵۶۵	لوازم سفر با کاروان
۵۶۵	اسباب سفر با چاپار
۵۶۷	زین و برگ
۵۶۷	توشه
۵۶۸	رختخواب
۵۶۹	خوراک و طبخ
۵۶۹	دارو
۵۶۹	اسلحه
۵۷۰	پیشنهادهای جزئی دیگر
۵۷۰	موسم سفر
۵۷۱	ماشین دودی
۵۷۳	تراموای تهران
۵۷۴	سرویس درشکه رانی در تهران
۵۷۴	اختراع اتومبیل
۵۷۵	راهنمای مسافرت میان تهران و قم
۵۸۰	مظفرالدین شاه و ورود اتومبیل به ایران
۵۸۴	از طبس تا یزد با آقا نجفی قوچانی
۵۹۴	عبور از ریگ شتران
۶۰۳	حرکت به سوی اصفهان
۶۰۶	سفری به تخت سلیمان
۶۲۶	از آستارا تا انزلی
۶۲۹	پیدا شدن گنبد آستانه
۶۳۰	قنات زیرزمینی

۶۳۱	محل شرکت حمل و نقل روسی
۶۳۳	قونسولخانه روس
۶۳۳	مغازه برناردی
۶۳۳	استحکامات شهر مشهد
۶۳۴	ارگ و نهر بزرگ و کوچه ها
۶۳۵	محل بست
۶۳۵	تجارت اشیا آنتیک
۶۳۵	عبور و مرور شبانه
۶۳۷	مقبره خواجه ربیع
۶۳۸	مسافرت با پست
۶۳۹	شهر خراب طوس
۶۳۹	برج نقاره خانه
۶۳۹	پل طوس و داستان ساختمان آن
۶۴۰	سان دیدن قشون در مشهد
۶۴۱	حمامهای عمومی
۶۴۱	صنایع مشهد
۶۴۲	در سرزمین بختیاری
۶۴۲	اوضاع جغرافیایی
۶۴۲	نباتات
۶۴۳	رودخانه ها
۶۴۳	راهها
۶۴۴	آب و هوا و درجات سرما و گرما
۶۴۴	جمعیت بختیاری

۶۴۵	بیابان گردان و مهاجرت سالیانه
۶۴۶	تربیت مواشی
۶۴۶	سواران بختیاری
۶۴۶	زنان بختیاری
۶۴۷	طرز تغذیه بختیارها
۶۴۷	لباس بختیارها
۶۴۸	بهداشت و نظافت
۶۴۹	مراسم ازدواج بختیارها
۶۵۱	اطفال بختیاری
۶۵۲	زنان بختیاری و طبابت
۶۵۴	راههای ایران در ابتدای قرن بیستم
۶۵۸	۱ - راه طرابوزان - تبریز - تهران
۶۵۸	۲ - راه جلفا به تبریز
۶۵۸	۳ - راه جلفا به ارومیه از طریق خوی
۶۵۸	۴ - راه آستارا به تبریز از طریق اردبیل
۶۵۹	۵ - راه انزلی به تهران از طریق رشت
۶۶۰	۶ - راه مشهد سر به تهران
۶۶۰	۷ - راه بندر گز به تهران
۶۶۰	۸ - راه عشق آباد به مشهد از قوچان
۶۶۱	۱ - با درشکه پستی
۶۶۱	۲ - با گاری پستی
۶۶۱	۳ - درشکه معمولی
۶۶۱	۴ - گاری معمولی

- ۶۶۲ ۹ - راه دوشک به مشهد
- ۶۶۲ ۱۰ - راه قوچان به سبزوار
- ۶۶۲ ۱۱ - نصرت آباد (سیستان) به مشهد
- ۶۶۲ ۱۲ - بندر عباس - کرمان - یزد
- ۶۶۳ ۱۳ - بندر عباس به سیستان (از طریق نرماشیر)
- ۶۶۳ ۱۴ - بندر عباس به مشهد (از راه رفسنجان و کرمان)
- ۶۶۴ ۱۵ - بوشهر به تهران از راه شیراز
- ۶۶۵ ۱۶ - راه محمره به اصفهان و تهران از طریق رودخانه کارون
- ۶۶۷ ۱۷ - راه بغداد به تهران از طریق کرمانشاه
- ۶۶۹ راههای آبی
- ۶۶۹ دریاچه اورمیه
- صورت شرکتهای بحریه ای که کشتیهای آنها با
- ۶۷۰ بنادر خلیج فارس رفت و آمد دارند
- ۶۷۱ کوچ افسانه حیات ایلات
- ۶۸۳ عبور از کارون
- ۶۸۸ اماکن اقامتی و پذیرایی دوران قاجار
- ۶۸۹ کاروانسرای اردکان
- ۶۹۰ کاروانسرای حوض سلطان
- ۶۹۰ دریاچه حوض سلطان
- ۶۹۱ مجتمع اقامتی و پذیرایی علی آباد
- ۶۹۳ ناصرالدین شاه در مجتمع علی آباد
- ۶۹۵ قهوه خانه های میان راه
- ۶۹۵ آبریزها

۶۹۶	فصل سیزدهم: سیاحت در ایران دوران معاصر
۶۹۷	اولین اتومبیل‌های وارده به تهران
۶۹۸	اتوبوس‌های سیمی در جاده‌های ایران
۷۰۰	توسعه راه‌های شوسه
۷۰۰	موقعیت راه‌های زمینی ایران
۷۰۱	راه‌های اصلی ارتباطی باندرومرزها
۷۰۱	۱ - شاهراه شماره یک آسیایی
۷۰۱	۲ - راه تهران - خسروی
۷۰۱	۳ - راه‌های ارتباطی تهران به دریای مازندران
۷۰۱	الف - جاده هراز
۷۰۲	ب - جاده چالوس
۷۰۲	ج - راه فیروزکوه
۷۰۲	د - راه رشت
۷۰۲	۴ - راه‌های تهران به خلیج فارس و دریای عمان
۷۰۲	الف - راه تهران - خرمشهر
۷۰۳	ب - راه تهران - بوشهر
۷۰۳	ج - راه تهران - بندرعباس
۷۰۳	۵ - راه زمینی جلفا
۷۰۴	راه آهن
۷۰۴	۱ - راه آهن جلفا - تبریز
۷۰۵	۲ - راه آهن میرجاوه - زاهدان
۷۰۵	۳ - راه آهن حوزه فعالیت شرکت سابق نفت ایران و انگلیس
۷۰۵	راه آهن سراسری

۷۰۵	خطوط آهن ایران
۷۰۶	خطوط هوایی در ایران
۷۰۶	نخستین هواپیمای در تهران
۷۰۹	سازمان هواپیمایی ایران
۷۱۰	نخستین فرودگاه کشوری
۷۱۱	نخستین شرکت‌های هواپیمایی در ایران
۷۱۱	فرودگاه مهرآباد
۷۱۱	شرکت هواپیمایی ملی ایران
۷۱۱	شرکت هواپیمایی آسمان
۷۱۲	تأسیسات اقامتی و پذیرایی در دوران معاصر
۷۱۳	مهمانخانه های تهران
۷۱۳	مقررات و ضوابط تأسیس کافه و رستوران
۷۱۳	مقررات تأسیس کافه و قهوه خانه
۷۱۳	طرز بنای کافه
۷۱۴	شرایط تأسیس قهوه خانه یا کافه
۷۱۵	اجناس قهوه خانه
۷۱۵	حدود وظایف
۷۱۵	طرز بنای رستوران
۷۱۶	شرایط تأسیس رستوران
۷۱۶	اجناس رستوران
۷۱۷	حدود وظایف
۷۱۷	تأسیس اداره جلب سیاحان خارجی و تبلیغات
۷۱۸	برنامه های وسیع برای جلب سیاحان خارجی

۷۲۰	کشف میدان اسکی در آبدلی
۷۲۱	تربیت پیشخدمت
۷۲۱	آموزشگاه آشپزی
	آئین نامه نرخ فروش اغذیه و مأكولات در مهمانخانه ها و
۷۲۲	رستوران ها
۷۲۲	تأسیس مؤسسه مهمانخانه ها
۷۲۴	شورای عالی جهانگردی
۷۲۶	تاسیس سازمان جلب سیاحان
۷۲۶	وظائف سازمان جلب سیاحان
۷۲۸	شرکت سهامی تأسیسات جهانگردی
۷۲۸	مدرسه عالی مهمانخانه داری
۷۲۹	اقدامات آموزشی قبل از تأسیس مرکز آموزش خدمات جهانگردی
۷۳۱	آموزشگاههای خدمات جهانگردی
۷۳۲	واگذاری بورسهای کار آموزی
۷۳۲	مدرسه عالی هتلداری
۷۳۲	وزارت اطلاعات و جهانگردی
۷۳۳	مدرسه عالی خدمات جهانگردی و اطلاعات
۷۳۳	تحول جهانگردی بین المللی در رابطه با اقتصاد ایران
۷۳۷	گشت و گذاری در ایران سال ۱۳۰۹ خورشیدی
۷۳۸	سیمای ایران در سالهای جنگ دوم جهانی
۷۴۳	سفری دیگر در کویر
۷۴۴	از چوبانان تا مشجری
۷۴۷	سیرو گشتی در میان ایلات قشقایی

۷۴۸	در خسرو شیرین
۷۵۱	مهمانسرا
۷۵۳	فصل چهاردهم: جاذبه های جهانگردی ایران
۷۵۴	۱ - پدیده های جغرافیایی و مناظر طبیعی
۷۵۴	الف - مناظر طبیعی و چشم اندازهای زیبا
۷۵۵	ب - دریاها و دریاچه ها
۷۵۵	سواحل دریای مازندران
۷۵۵	سواحل و جزایر دریای عمان و خلیج فارس
۷۵۶	دریاچه اورمیه
۷۵۸	دریاچه سما، (ولشت)
۷۵۸	دریاچه نئور
۷۵۹	ج - کوه
۷۶۰	د - جنگل
۷۶۱	پارکهای جنگلی
۷۶۱	پارک جنگلی سی سنگان
۷۶۱	گردشگاه جنگلی هراز
۷۶۱	پارک جنگلی نور
۷۶۱	ه - آبهای معدنی
۷۶۹	ز - کویر ایران جاذبه ای خارق العاده
۷۷۲	۲ - جاذبه های فرهنگی
۷۷۲	الف - یادگارهای باستانی و تاریخی
۷۷۵	ب - زیارتگاهها
۷۷۵	ج - موزه های ایران

۷۷۶	فهرست و آثار و ابنیه ایران
۷۷۶	دوره قبل از اسلام
۷۷۷	دوره بعد از اسلام
۸۱۵	۳ - صنایع دستی
۸۱۹	۴ - جاذبه های ورزشی و کوهنوردی
۸۱۹	الف - کوهنوردی
۸۲۰	قله های معروف ایران
۸۲۷	ب - غارهای ایران و صنعت جهانگردی
۸۳۸	غار علی صدر
۸۳۹	ج - اسکی
۸۴۰	تجهیزات موجود در پیست های اسکی
۸۴۱	تأسیسات اقامتی و پذیرایی
۸۴۳	د - شکار و ماهیگیری
۸۴۶	مقررات صید و شکار
۸۴۷	ماهیگیری
۸۵۱	فهرست اعلام
۸۵۲	اسامی جایها
۸۷۲	اسامی اشخاص

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

پیشگفتار

سپاس بی کران به درگاه ایزد متان که توفیق آن عنایت فرمود تا کتاب با کاروان تاریخ را به پیشگاه اهل خرد و شیفتگان تاریخ و فرهنگ و هستی دیرپای ایران زمین تقدیم دارم. کتابی که اینک در دسترس شما قرار گرفته شکل اصلاح شده و تجدیدنظر شده کتابی است که پیش از این با نام مسافران تاریخ از همین مؤلف طبع و منتشر شده بود. این کتاب حاصل یک سلسله بازنگریها، کاستن و افزودنها و اصلاحات بنیادی است و تلاش فراوان به کار رفته تا این کتاب از هر لحاظ آیین تمام‌نمای تاریخچه سیر و سفر در ایران از عهد باستان تا دوران معاصر ما باشد. با کاروان تاریخ درواقع هدیه‌ای است به پیشگاه همه کسانی که با تشویق‌ها — تقدیرها — تقریرها — انتقادهای رهنمودهای ارزنده خود انگیزه پرداختن به این مهم را به‌رغم همه دشواریها و هزینه‌های فراوانی که بر آن مترتب بود در مؤلف و ناشر به‌وجود آوردند.

کتاب حاضر به جز مشترکاتی اندک از جهت پرداخت، شکل و محتوا شباهت چندانی با سلف آن یعنی مسافران تاریخ ندارد، گرچه آن کتاب نیز به‌رغم همه ایرادهایی که به‌ویژه از بابت حروفچینی، صفحه‌بندی، کیفیت عکسها و تصاویر، بر آن متصور بود بر اثر استقبال اساتید و پژوهشگران و تاریخ‌دوستان و دانشجویان در کوتاه‌زمانی نایاب شد اما استقبال عمومی سنگینی بار مسئولیت مؤلف را در تجدیدنظر و بازنگری کامل کتاب صدچندان کرد.

با آنکه زبان و قلم مؤلف از بیان مکنونات قلبی خود درقبال ابراز تفقدهای خوانندگان بزرگوار و صاحب‌نظر و اساتید معظم قاصر و ناتوان است اما باید اذعان کنم که افتخار اصلی از آن سیاحان و سفرنامه‌نویسانی است که در طی قرون و اعصار بار سفر بر بسته‌اند و با درنوردیدن کران تا کران پهنه ایران زمین دیده‌ها و شنیده‌های خود درباره فرهنگ و تمدن و سنن دیرپای این مرز و بوم را به رشته تحریر درآورده‌اند. اگر برای کتاب با کاروان تاریخ قایل به ویژگیهایی باشیم شاید برجسته‌ترین ویژگیهای کتاب آن باشد که فرازا و گزیده‌هایی از اکثر سفرنامه‌ها، یادداشتها و شرح

احوالهای موجود یکجا در آن گرد آمده است به نحوی که خواننده جستجوگر را از زحمت یافتن و مطالعه انبوه سفرنامه‌های مطول و پراکنده این یا آن سیاح و سفرنامه‌نویس بی‌نیاز می‌سازد.

کتاب حاضر مشتمل بر چهارده فصل و دهها عنوان موضوعی و عکسها و تصاویر تاریخی است که هر کدام معرف حال و هوا و ویژگیهای سیر و سفر و اماکن تاریخی و دیگر جاذبه‌های دیدنی ایران در مقاطعی از تاریخ گذشته و معاصر این مرز و بوم است. فصول نخستین کتاب به سیر و سفرهای دوران باستان می‌پردازد و پس از سیری همه‌جانبه در مسافرتها و ایرانگردیهای ادوار پیش از اسلام و سیر تکوینی آنها در دوران پس از اسلام در فصل پایانی آن جاذبه‌های جهانگردی در ایران معاصر که از نظر جلب جهانگردان خارجی و به‌ویژه رشد ایرانگردی و به‌عبارتی توسعه صنعت جهانگردی کشور اهمیت فراوان دارد مورد بررسی و بازشناسی قرار گرفته است.

در اینجا وظیفه خود می‌دانم تا از زحمات و تلاشهای صمیمانه آقای هرمز نیکخواه مدیر انتشارات ایرانشهر که موجبات طبع و نشر کتاب حاضر را فراهم آورده و در تمام مراحل آماده‌سازی و تهیه ملزومات چاپ کتاب مجذانه همت و ورزیده سپاسگزاری و قدردانی کنم و توفیق بیشتر ایشان را در تداوم خدمات فرهنگی مسئلت بدارم.

و کلام آخر اینکه به‌رغم دقت نظرها و سخت‌پسندیهایی که در جهت به حداقل رساندن نقیصه‌ها و کم و کاستی‌های کمی و کیفی در کتاب با کاروان تاریخ به خرج داده شده باز هم احتمال آن وجود دارد که برخی نارسایی‌ها و لغزشهای ناخواسته از دید و توجه مؤلف پنهان مانده باشد که امید است اساتید محترم، پژوهشگران و خوانندگان کنجکاو، نکته‌سنج و صاحب‌نظر آنها را بر مؤلف ببخشایند و با راهنماییها، تذکرات و ارشادهای رهگشایانه خود فرصت رفع نواقص در چاپهای بعدی کتاب را به مؤلف عنایت فرمایند. همچنین از همه منقدین و شخصیتهای صاحب‌نظری که از طریق صفحات مطبوعات و یا برنامه‌های صدا و سیما به نقد و معرفی مسافران تاریخ پرداختند و با نظرات صائب خود مؤلف را در تألیف و گردآوری کتاب با کاروان تاریخ یاری دادند سپاسهای خالصانه خود را ابراز می‌دارم و امید آن دارم که این بار نیز چون گذشته از رهنمودها و راهنمایی‌های ارزنده منقدین صاحب‌نظر در رسانه‌های عمومی کسب فیض کنم.

مسعود نوربخش

فصل اول

آغاز سفر

بررسیهای انجام شده وسیله دانشمندان حکایت از آن دارد که بین پانزده هزار تا ده هزار سال پیش از میلاد یک تغییر تدریجی در آب و هوای فلات کنونی ایران روی داد و دوران بارانی پایان یافته و عهدهی آغاز شد که آنرا در اصطلاح دوران خشک نام نهاده اند که هنوز هم ادامه دارد.

با آغاز این دوران و خشکیدن تدریجی دره ها تغییرات عمیقی در شرایط زندگی بشر ساکن فلات روی داد. دریاچه بزرگ داخلی کوچکتر شد،^۱ و سواحل آن که از رسوبات حاصلخیز رودخانه پوشیده شده بود تبدیل به مراتع و بوته زارها گردید و در نتیجه حیواناتی که در کوهستانها زندگی می کردند به این مراتع جدید فرود آمدند و انسان که از طریق شکار زندگی می کرد پشت سر آنها سفر سرنوشت ساز خود را آغاز کرد و در جلگه ها ساکن شد. این زمان تقریباً برابر با هزاره پنجم پیش از میلاد است.^۲

تمدنهای اولیه در فلات ایران

با نگاهی به وضع جغرافیایی فلات ایران و موقعیت دریای مازندران در شمال و

۱ — در زمانی که قسمت اعظم قاره اروپا در زیر توده های عظیم یخ قرار داشت سرتاسر فلات ایران دوران بارانی را می گذرانید. در آن دوران حتی دره های مرتفع در زیر آب قرار داشت و در محل کویر مرکزی دریاچه وسیع و با یک دریای داخلی بود که رودخانه ها از کوههای مرتفع به آن می ریخت.

۲ — رک: پیرامون آب و هوای باستانی فلات ایران، محمد تقی سیاه پوش، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۲.

خلیج فارس و دریای عُمان در جنوب و بالاخره وجود سلسله ارتفاعات زاگرس که از شمال غربی به جنوب شرقی ممتد می باشد و سلسله کوهساران البرز در شمال و کوههای خراسان در مشرق می توان گفت که از دیرباز زندگی در فلات ایران بیشتر در دره های این رشته کوههای عظیم که آنرا احاطه نموده اند، یا در واحه ها نشو و نما داشته است ولی در دشتهای واقع در داخل و خارج فلات نیز تمدنهایی پایه گرفته و توسعه یافته اند که از مهمترین آنها می توان تمدن مستقر در دشت خوزستان را نام برد.

بر اثر اکتشافاتی که تاکنون صورت پذیرفته است تقریباً بیشتر مراکز عمده تمدن و پایتختهای ایران از پیش از تاریخ تاکنون رو به بیابان و در طول دو جاده اصلی که در حاشیه های داخلی دو سلسله کوهستان بزرگ کشیده شده قرار داشته اند،^۳ به عبارتی راههای فعلی ایران که شرق را به غرب و شمال را به جنوب و کشور را به سرزمینهای مجاور آن پیوند می دهد کم و بیش با تغییراتی جزئی که نیاز زمان خاص خود بوده همان مسیرهای قدیمی است که ساختمان طبیعی این آب و خاک آنرا الزام کرده و از همان روزگاری که سرزمین ایران مسکون گردیده مورد استفاده مردم آن واقع شده است.^۴

چنانکه از مشرق به مغرب در طول جاده ای که به موازات البرز کشیده شده است به تپه ها و تمدنهای باستانی مانند «تورانگ تپه» و «شاه تپه» در دشت گرگان، «تپه حصار» در نزدیکی دامغان، «تمدن چشمه علی» در ری و «سیلک» در کاشان برخورد می نماییم. در دوره های تاریخی نیز شهرهای «هرات»، «صد دروازه»، «ری»، «قزوین» و «همدان» نیز در همین مسیر قرار داشته اند و شهرهای «اصفهان»، «پاسارگاد»، «استخر» و «تخت جمشید» نیز در مسیر جاده اصلی جنوبی واقع بوده اند.^۵

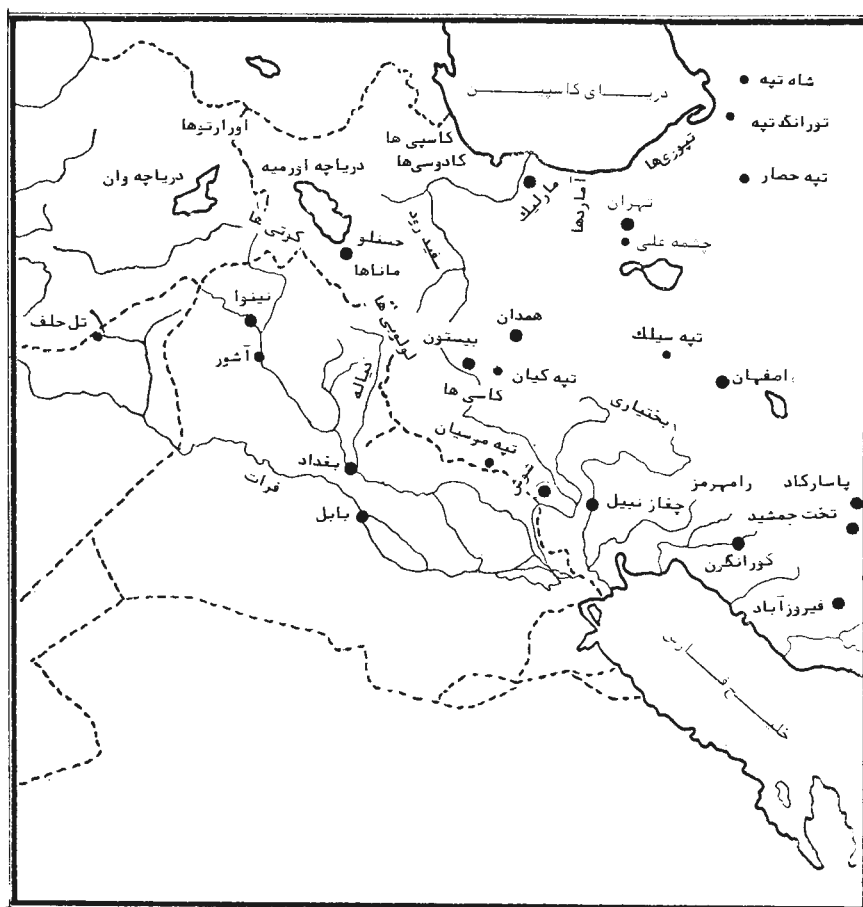
مسافرتهاى نخستین

شباهتهای میان آثار بدست آمده در «سیلک» و «تپه حصار» و برخی دیگر از نقاط باستانی فلات ایران نشان می دهد که از دیرباز رفت و آمد میان اقوام پیش از تاریخ ساکن

۳ - رک: باستان شناسی ایران از پیش از تاریخ تا عهد ساسانی، نوشته دکتر پرویز ورجاوند از انتشارات مرکز آموزش خدمات جهانگردی سازمان جلب سیاحان، تهران سال ۱۳۴۶، ص ۵.

۴ - راه و راهسازی، از انتشارات دفتر روابط عمومی وزارت راه، مهرماه ۱۳۵۰، ص ۱۲.

۵ - باستان شناسی ایران از پیش از تاریخ تا عهد ساسانی، ص ۵.



۱- تمدنهای مستقر در ایران پیش از ورود آریاها

(اقتباس از تاریخ عیلام و اطلس تاریخی ایران)

این فلات برقرار بوده و بی تردید در اثر همین ارتباط خصوصیتی از یک تمدن به تمدن دیگر منتقل شده است.

پیدایش برخی از اشیاء نظیر صدف در سیلک کاشان که پس از آزمایشهای دقیق آنها را از نوع صدفهای خلیج فارس تشخیص داده‌اند و از طرفی بعضی سنگهای رنگین به ویژه سنگهای استان خراسان مانند لاجورد، دلیل محکمی است که ثابت می‌کند در هزاره‌های پیش از میلاد انسانهایی بوده‌اند که جهت دادوستد و معاوضه اجناس رنج سفر را بر خویش هموار می‌ساختند و صدها کیلومتر راه را روزها و شبها پای پیاده طی می‌کردند تا کالایی را از ناحیه دوردستی به ناحیه دیگر ببرند و با اجناس آنجا معاوضه کنند.^۶

همچنین در «تورانگ تپه» تعداد معینی سفال منقوش یافت شده که شباهت به ظروف سفالی در دوره اول «تپه حصار» دارد.

در «تورانگ تپه» چندین مجسمه گلی پیدا شده که نظیر آنها در تمام فلات ایران و جلگه بین‌النهرین موجود نیست، این مجسمه‌ها از گل پخته و قرمز رنگ با کمال هنرمندی ساخته شده، شانه آنها بسیار پهن و کمر خیلی باریک است، نظیر این مجسمه‌ها در دوره «تمدن میسن»^۷ یعنی قبایل قبل از هلن‌ها در یونان دیده می‌شود و نشان از ارتباط میان این دو تمدن را می‌رساند.^۸

گذشته از اقوام و نژادهای پیش از تاریخ اقوام دیگری نیز قبل از ورود و استقرار آریاها در سرزمین ایران زندگی می‌کردند، این اقوام را می‌توان به شرح زیر نام برد:

عیلامیها در مغرب.

گوتی‌ها، لولوبیها و کاسیها در خوزستان و پشتکوه.

اورارتوها و مان‌ناها در شمال ایران.

کاسیها، آماردها و تپوریها در حاشیه جنوبی دریای مازندران.

تحقیقات انجام شده حاکی از آن است که تمدن کاسیها، اورارتوها و مخصوصاً عیلامیها از دیگر اقوام ساکن فلات ایران مهمتر بوده است.

۶ — رک: همان مأخذ، ص ۱۷ و ایران در عهد باستان، تألیف دکتر محمد جواد مشکور، سازمان انتشارات اشرفی،

سال ۱۳۵۷، ص ۳۰.

۷ — خرابه‌های این تمدن در اطراف دهکده‌ای به همین نام در یونان قرار دارد.

۸ — ایران در عهد باستان، ص ۳۵.

سرزمین عیلام که بابلی‌ها آنرا «الامتو»^۹ یا «الام»^{۱۰} یعنی کوهستان و کشور طلوع خورشید، یعنی مشرق می‌نامیدند یکی از چهار قسمت دنیای قدیم محسوب می‌شده است.^{۱۱} این سرزمین که شامل خوزستان و لرستان امروزی، پشتکوه و کوههای بختیاری بود، از شمال به کوههای بختیاری، از جنوب به خلیج فارس تا بوشهر، از مشرق به قسمتی از فارس و از مغرب به دجله محدود می‌شده است. در دورهٔ اعتلاء و عظمت از سمت مغرب تا بابل و از سمت مشرق تا اصفهان گسترش داشته است.^{۱۲}

حکومت عیلام به صورت فدرال اداره می‌شد و شهر شوش پایتخت آن مرکز تلاقی دو تمدن بزرگ بود که هریک در دیگری تأثیر بسیار داشته است، یکی تمدن جلگه بین‌النهرین و دیگری تمدن فلات ایران.^{۱۳}

گذشته از جنبه‌های فرهنگی و تمدنی، عیلام و مخصوصاً شهر شوش یکی از مراکز عمده تجارتی و اقتصادی زمان خود محسوب می‌شده است که این خود در گرفتن و یا پراکندن افکار و فرهنگ خود یا دیگران بسیار مؤثر بوده است. عیلام در زمان قدرت کشوری ثروتمند و آباد بود و شوش یکی از چهار راههای مهم دنیا به حساب می‌آمد و با بین‌النهرین و آسیای صغیر و خلاصه اقصی نقاط دنیای متمدن زمان مرتبط می‌شده است. علاوه بر این عیلام با هند نیز روابط فرهنگی و تجارتی داشته از بعضی از نفوذهای هنری این سرزمین متأثر بوده است و برعکس.^{۱۴}

با اطلاعاتی که از سرزمین عیلام در دست داریم این کشور به طور یقین از راههای ارتباطی خوب و مناسب برخوردار بوده است، چرا که راه عامل مهمی در اقتصاد و کشورداری و برقراری ارتباط با دیگر اقوام و کشورها به شمار می‌رود و از طرفی یکی از عوامل کسب آشنایی و شناخت بیشتر اجتماعات مختلف در جهان و گسترش فرهنگ و

۹ - Elamtu

۱۰ - Elam

۱۱ - چهار قسمت دنیای قدیم عبارت بودند از: آکاد در شمال، سوبارو در مشرق، آمورو در مغرب و عیلام در جنوب.

۱۲ - ۱۳۰۰ تا ۱۱۰۰ پیش از میلاد.

۱۳ - رک: تاریخ عیلام، تألیف پیر آمیه، ترجمه شیرین بیانی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۹، ص ۲، مقدمه مترجم.

۱۴ - همان کتاب، ص ۱۲.

تمدن، مسافرت و یا به عبارت امروزی جهانگردی است. بی گمان سیر و سفر در آن روزگار و در آن سرزمین باستانی از رونق و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بوده و تا قبل از نابودی این تمدن، مسافران داخلی و خارجی در جاده‌های میان شوش و ایالات داخلی و سرزمینهای خارج از آن در رفت و آمد بوده‌اند و شاید تأسیساتی نیز برای رفاه حال آن مسافران ساخته شده بود که در حمله آشوریان از میان رفته است.^{۱۵}



۲- جام بلند بدست آمده در شوش اوج اعتلای هنر سفالسازی

(موزه لوور)

۱۵ - دولت عیلام در سال ۶۴۵ پیش از میلاد وسیله سپاهیان آشور با نیپال پادشاه آشور مورد حمله قرار گرفت و آن تمدن شکوفا با خاک یکسان شد. آشور با نیپال در کتیبه‌ای حمله به عیلام را چنین ذکر می‌کند: «خاک شهر شوشان و شهر ماداکتو و شهرهای دیگر را تماماً به مملکت آشور کشیدیم و در مدت یکماه و یکروز مملکت عیلام را در تمامی عرض آن جارو کردم. من این مملکت را از عبور حشم و گوسفند و نیز از صدای موسیقی محروم کردم و به وحوش و مار و حیوانات کویر اجازه دادم که آنرا اشغال کنند».

فصل دوم

مسافرت در دوران ماد

در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد دسته‌هایی از آریاها پس از سفری طولانی از جانب شمال شرقی به این سرزمین وارد شدند و نام خود را بر آن نهادند و در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد فلات ایران برای قبول فرمانروایی بزرگی که در هزاره بعد به وجود آمد آماده شد.^۱

بنا به روایات تاریخی دسته‌ای از آریاها یعنی مادها^۲، در نواحی مرکزی و غربی تا حدود کردستان و کوههای زاگرس و آذربایجان سکنی گرفتند.^۳ چون راه نفوذ از دشتهای اطراف کوه دماوند و نواحی ری به دامنه‌های شرقی الوند کوه که مانند سدی محکم قسمت شرقی دامنه‌های کوه زاگرس را از قسمت غربی مجزا ساخته است نسبتاً آسان است به احتمال زیاد قوم ماد از طریق مسافرت از راه ری به قزوین و زنجان و راه همدان به اراک و قم و راه ری به ساوه و همدان و راه همدان به ابهر و خرقان، قسمت شرقی و مرکزی کوهستان زاگرس و مناطقی را که بعدها به عراق عجم موسوم گشت اشغال کردند.^۴

پایتخت مادها شهر اکباتان بود و راههایی که مراکز ولایات را به هم متصل می‌کرد همه به این شهر منتهی می‌شد.^۵

۱ - اطلس تاریخی ایران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۲ - دولت ماد در ۷۰۱ یا ۷۰۸ پیش از میلاد بنیانگذاری شد و به روایت هرودوت یکصد و پنجاه سال دوام یافت.

۳ - کشور ماد را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند:

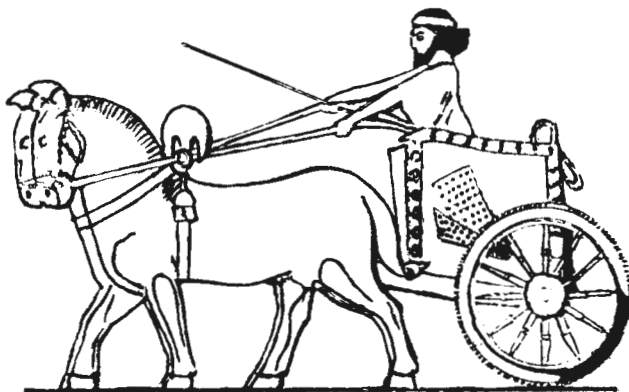
الف - ماد بزرگ، شامل راگیانا (ری) و عراق عجم و کردستان.

ب - ماد کوچک، شامل آذربایجان.

۴ - رک: راه و راهسازی، ص ۱۳.

۵ - همان کتاب، ص ۱۳.

سرزمین ماد در قدیم در پرورش اسب شهرت عالمگیری داشته است. اسبهای پرورش یافته در ماد را مورخان یونانی مانند هرودوت و آریان توصیف کرده اند.^۶ از طرفی اطلاعاتی در دست است که ماده‌ها علاوه بر اسب، حیوانات دیگری نظیر شتر و گاو و استرو الاغ را نیز به عنوان وسیله نقلیه مورد استفاده قرار داده‌اند؛ همچنین در آن روزگاران استفاده از گردونه یا ارابه که وسیله نقلیه چرخداری است و توسط اسب به حرکت درمی آید متداول بوده و عامل مهمی در تسهیل حمل و نقل و مسافرت به شمار می رفته است.^۷ از طرفی استفاده از گردونه خود دلیلی است بر وجود راههای مناسب برای حرکت وسایل چرخدار. از دوران ماد گزارشهای دقیق و مستندی که روش‌گرنوع تأسیسات و بناهای عام المنفعه مخصوص مسافران باشد در دست نیست.



۳- گردونه یا ارابه (از کتاب راه و بار)

۶- ایران در عهد باستان، ص ۱۴۹.

۷- رک: راه و رباط، گردآورنده محمد کریم پیرنیا - کرامت الله افسر، از انتشارات سازمان ملی حفاظت آثار

باستانی ایران، سال ۱۳۵۰، ص ۳۹ تا ۴۵.

فصل سوم

سیاحت در دوران هخامنشی

کوروش هخامنشی که از طایفه دیگر آریایی نژاد یعنی پارسیها بود در سال ۵۵۰ پیش از میلاد دولت ماد را منقرض و سلسله هخامنشی را بنیانگذاری کرد.^۱

اهمیت راه در عصر هخامنشی

راههای ارتباطی در ابتدای دوران به قدرت رسیدن کوروش همان راههای دوره ماد بود، بعدها در نتیجه تسخیر سرزمینهای دیگر مانند آسیای صغیر و بین النهرین و قسمتهای شرقی فلات ایران شبکه ارتباطی کشور گسترش یافت و برای بهبود راههای قدیمی و احداث راههای تازه اقدامات مفیدی شروع شد، زیرا او برای سازمان دادن به کشور پهناور خود و رساندن خبر در کوتاهترین زمان به راههای خوب نیازمند بود.^۲

از گزارش هرودوت^۳ در شرح لشگرکشی کوروش به لیدی معلوم می شود که به دستور او برای اولین بار در تاریخ جهان بر روی رودخانه ها پل زده شده است.

به موازات احداث راههای تازه در آن دوره، ساختن بناهای عام المنفعه دیگر که مربوط به راه و مسافران بوده است مانند کاروانسرا، میل راهنمایی و آب انبار و غیره متداول گردیده

۱ — این سلسله از سال ۵۵۰ تا ۳۳۰ پیش از میلاد دوام داشت.

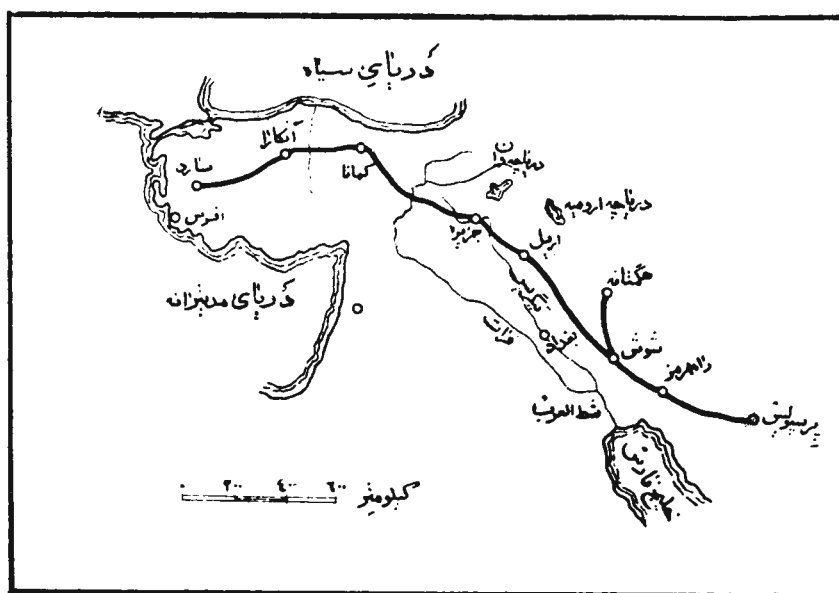
۲ — راه و راهسازی، ص ۱۴.

۳ — هرودوت که او را به یونانی هرودوتوس Herodotus می خوانند و به پدر مورخان معروف گردیده است از اهالی هالیکارناس مستعمره یونانی در آسیای صغیر بود و از سال ۴۸۴ تا ۴۲۵ پیش از میلاد می زیست.

است. ۴

راه شاهی

مهمترین اقدامی که در دوران هخامنشی در مورد تسهیل امر مسافرت انجام گرفت احداث «راه شاهی» وسیله داریوش بود.^۵



۲- مسیر راه شاهی (از کتاب ایران‌شهر)

۴- از دوره کوروش تنها یک پل ضمن خاکبرداری در بازارگاد بیرون آورده شده و آثار دیگری از این قبیل کشف نشده است. به طور حتم در آن دوره بناهای عام‌المنفعه‌ای مطابق شرایط و نیاز زمان وجود داشته است که فعلاً از آن اطلاعی نداریم.

۵- ۵۲۲-۴۸۶ پیش از میلاد.

به شهادت هرودوت، که شخصاً در آسیای صغیر به کاروانهایی که کشورهای داخلی آسیا را درنور دیده اند ملحق شده و قسمتی از این شاهراه را طی کرده است، داریوش برای رفاه حال مسافران این راه ایستگاههایی^۶ که باید آنها را هسته های اولیه واحدهای اقامتی به حساب آوریم ایجاد نمود.^۷ گزارش هرودوت از این شاهراه چنین است:^۸

«این راه از نقاط مسکون و امن می گذرد و همه جا در طول راه ایستگاههای شاهی (کاروانسراهای عالی) ساخته شده است. از لیدی (آناتولی غربی امروز) و فریگی^۹ (قسمت داخلی آسیای صغیر) در طول نود و چهار فرسنگ و نیم بیست کاروانسرا وجود دارد».^{۱۰}

به شرح بالا در طول ۵۰۰ کیلومتر بیست کاروانسرا یعنی در هر پنج فرسنگ (یک منزل) یک کاروانسرا موجود بوده است. هرودوت باز می نویسد:

«از فریگی راه به کنار رود هالیس^{۱۱} (قزل ایرماق امروز) می رود، در آنجا کاروان برای گذشتن از رودخانه هالیس ناچار بود از دروازه ای بگذرد. این دروازه به وسیله پادگانی زورمند نگهبانی می شد».

کاپادوکی^{۱۲} (ایالت شرقی آسیای صغیر) از شرق رودخانه هالیس شروع می شد و از

۶ — هرودوت ایستگاهها و یا به عبارتی آسایشگاهها و مهمانخانه های میان راه را «ستات مس» Stathmos نامیده است. در این محل ها پیکها و یا چاپارهای هخامنشی اسبان خود را عوض می کردند تا با سرعت هر چه تمامتر بتوانند نامه ها و پیامهای دولتی را به مقصد برسانند. هرودوت این چاپارها را آگ گاروی Aggarui نامیده و نوشته است که هیچ جنبنده ای از آنها تندتر حرکت نمی کند. گزنفون تأسیس چاپارخانه را به کوروش نسبت داده و می نویسد: درنا نیز نمی تواند به سرعت چاپارها حرکت کند.

۷ — رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، تألیف آلفونس گابریل، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تصحیح دکتر خواجه نوری، انتشارات ابن سینا، تهران آذرماه ۱۳۴۸، ص ۲۲.

۸ — رک: راه و راهسازی، ص ۱۴ و ایرانشهر، نشریه کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ج ۲، تهران ۱۳۴۲ شمسی، ص ۱۴۵۴-۱۴۵۶.

۹ — Phrygi

۱۰ — فرسنگ که پر سنگ و فرسخ نیز گفته می شود واحد طول راه بوده است، باید چنین باشد که در نقاط معین طول راه، برای نشانی راه «پاره سنگی» کار می گذارند و می شمردند یک پاره سنگ — دو پاره سنگ ...

میل و « Mile » انگلیسی و میل زبان های اروپایی نیز از واژه فارسی «میل» گرفته شده، در راههای بیابانی و کویری ایران برای راه یابی میله هایی می ساختند و این واژه بعدها برای مقیاس راه به کار رفته است.

۱۱ — Halys

۱۲ — Kappadoki

آنجا به مرز کیلی کی^{۱۳} (در رشته کوه تاروس)^{۱۴} یکصد و چهار فرسنگ راه بود که در طول آن بیست و هشت کاروانسرا ساخته شده بود. در این مرز کاروان ناگزیر بود از دو دروازه که با دو پادگان نگهبانی می شد بگذرد. پس از گذشتن از مرز، کاروان پانزده فرسنگ و نیم داخل کیلی کی راهی را می پیمود که در آن سه کاروانسرا ساخته شده بود.

بر پایه تحقیقاتی که انجام شده «راه شاهی» در دامنه جنوبی رشته کوه تاروس به اربل و از آنجا از راه رود زاب «زه آب» به تنگ ملاوی^{۱۵} می رسید و پس از گذشتن از روی پل دختر^{۱۶} به شوش منتهی می گردید.

راه از شوش به رامهرمز می رفت و از آنجا در دنباله رود مارون به ارگان^{۱۷} و از آنجا به فهلیان^{۱۸} می رسید و در دنباله رود زهره پس از گذشتن از پل مورد به پاسارگاد^{۱۹} منتهی می گردید. به طوری که هرودوت نوشته است: «از سارد پایتخت لیدی تا شوش پایتخت هخامنشی در کنار راه شاهی یکصد و یازده کاروانسرا ساخته شده بود».

از سارد تا افسوس^{۲۰} (در ساحل شرقی دریای اژه) سه روز راه بود.

ساختن و اداره کردن دو هزار و پانصد کیلومتر راه از افتخارات ایرانیان عهد باستان محسوب می شود.^{۲۱} البته قسمتهایی از این راه بزرگ پیش از داریوش وجود داشته و کاروانها در آن رفت و آمد می کردند اما توانایی داریوش و اراده ایرانیان آن عصر بود که توانست در بیش از بیست و پنج قرن پیش کوره راهها را تبدیل به چنان راهی کند که تا مدتها زبانزد مسافران و مورخان عهد باستان شود.

Kiliki — ۱۳

Taurus — ۱۴

۱۵ — واژه مل Mal در کردی به معنی گردن است و در اصطلاح جغرافیایی برای گردنه و کتل به کار می رود. تنگ ملاوی نیز در مسیر خرم آباد — اهواز واقع است.

۱۶ — تمام پل های دختر به نام الهه آبها یعنی آناهیتا ساخته شده است.

۱۷ — ارگان یا ارجان و ارغون شهری بود بزرگ نزدیک بهبهان امروز که دارای درختهای نخل و زیتون و آب فراوان بود.

۱۸ — واقع در شمال نورآباد فارس.

۱۹ — نام قدیم شهر مرغاب فارس که بازارگاد، پارسه گد، پارسا گد، پارسه گرد هم خوانده شده است.

Ephesos — ۲۰

۲۱ — پروفوسور گیرشمن طول این راه را دو هزار و شصت و هشتاد و سه کیلومتر ذکر کرده است. (ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۵۹).

همان‌طور که امروز نیز معمول است آن شاهراه از خارج شهرها می‌گذشت تا نگاهداری آن دشوار نبوده و به اعمال نیروی زیاد نیاز نباشد.^{۲۲}

قسمت عمده این راه از کوهستانهای سخت می‌گذشت و با آنکه وسایل انفجاری امروز در آن دوران وجود نداشت، تلاش دایمی آن روز الحق مورد تحسین و تعجب کارشناسان راهسازی امروز است.

در قسمت‌های کوهستانی ملاحظه‌گندی راه‌پیمایی شده بود و فاصله کاروانسراها از یکدیگر سه تا چهار فرسنگ بود.

تا جایی که تاریخ نشان می‌دهد این شاهراه اولین راه مستقلى است که در دوران باستان ساخته شده است. بنابه نوشته هرودوت پیکهای هخامنشی این راه را ده روزه و کاروانها سه ماهه می‌پیمودند.

باید گفت در زمان داریوش خاک ایران هخامنشی به منتهای وسعت خود رسید و دولت هخامنشی بزرگترین دولتی بوده است که تا آن تاریخ در جهان به وجود آمده بود. برای رفع نیازمندیهای اداری و سیاسی و اقتصادی و امنیت چنین کشور پهناوری که از کناره دریای سیحون^{۲۳} تا حوالی کارتاژ^{۲۴} و از سواحل دریای سیاه تا کناره‌های رود سند گسترده شده بود وجود راههای خوب از اهم ضروریات بود.

مورخین قدیم یونان همگی خوبی راههای این دوره را ستوده‌اند. گذشته از راه شاهی، راههای دیگری هم وجود داشت که مرکز ایالات و کشورهای تابعه را به نواحی مختلف امپراطوری متصل می‌کرد. مسلماً در کنار این راهها نیز همانند راه شاهی تأسیسات اقامتی مناسب پیش‌بینی و ساخته شده بود.

دیوان برید

برای نگاهداری راهها و رسانیدن نامه‌ها و بسته‌های دولتی، دیوانی یا به گفته امروز

۲۲ - گذشتن راه از خارج شهرها در گذشته به این دلیل بود که با شورش مردم شهر و یا تسخیر شهرها به وسیله نیروی بیگانه راه قطع نشود و برای تأمین آمد و شد نیاز به پادگانهای بزرگ نباشد.

۲۳ - سیحون یا سیر دریا رودی است در آسیای مرکزی که از فلات ایران سرچشمه می‌گیرد و به دریای آرال (خوارزم) می‌ریزد.

۲۴ - فنیقه.

وزارتخانه ویژه‌ای بوده است که نام آنرا در کتابهای عربی «دیوان برید» یاد کرده‌اند. «دیوان برید» دارای دو وظیفه مهم بود؛ یکی نگاهداری شاهراهها و چاپارخانه‌ها در میان راهها و گماردن مأموران ویژه نامه‌رسانی از قبیل پیک سواره و پیاده در هر چاپارخانه برای مبادله کیسه نامه‌ها و بسته‌ها و نگهداری اسبان و استران تندرو و دیگر فرستادن کارآگاه به سراسر کشور و یا کشورهای بیگانه برای بدست آوردن آگاهیهای ضروری جهت اداره کردن کشور و اطلاع از رفتار مأموران دولتی و چگونگی رفتار ایشان با مردم، و در گزینش ایشان دقت بسیار به کار می‌رفت.

راهنمای راههای دوران هخامنشی

در دفترهای دیوان برید ویژگیهای شاهراههای کشور ایستگاه به ایستگاه نوشته شده بود؛ به گونه‌ای که از روی آنها هر زمان در مرکز کشور می‌توانستند بدانند درازای فلان شاهراه چه اندازه است و در میان راه چند چاپارخانه یا به گفته آن زمان خان (کاروانسرا)، در کجا و به چه فاصله‌ای وجود دارد و امکانات هر ایستگاه چقدر است. در آن دفترها گذشته از فاصله ایستگاهها به فرسنگ و ویژگیهای راه نیز نوشته شده بود؛ مانند اینکه شاهراه در کجا از رودخانه می‌گذرد، آنجا پلی هست یا نه و اگر هست ویژگیهای آن پل چیست، راه از کویر می‌گذرد یا سنگلاخ و شنزار و آیا کتلی در میانه راه هست و اگر هست کجاست، اطلاعاتی که در آن دفترها از ویژگیهای شاهراههای ایران بدست آمده چنان گسترده بوده است که پاره‌ای از آنها در کتابهای جغرافیای دوران اسلامی نقل شده و ما امروز می‌توانیم از روی آن کتابها از کیفیت شاهراههای ایران عهد باستان آگاه شویم.^{۲۵}

نخستین جهانگردان غربی در ایران

گزارشهای مورخین حکایت از آن دارد که فنیقیها، عبرانیها، مصریها و دیگران از دوران باستان با کشور ما آشنایی داشته‌اند، اما از مجموع آنها اطلاعات یونانیان از ارزش بیشتری برخوردار بوده است.

قدیمی‌ترین سند موجود از ایران که توسط غربی‌ها تهیه شده یک صفحه مفرغی متعلق به

۲۵ - رک: راه و راهسازی، ص ۱۷.

۵۲۰ پیش از میلاد می باشد که حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد به اسپارت حمل شده است،^{۲۶} روی این لوحه تمام محیط زمین و کلیه دریاها و رودخانه های شناخته شده آن روزگار حک شده و ظاهراً تقلیدی از شکل اصلی نقشه ای بوده که «آناکسی ماندرا»^{۲۷} اولین جغرافی دان غربی آن را طرح ریزی کرده است. از نظر آناکسی ماندرا دنیا به رود سند که به سمت جنوب جاری بود ختم می شد.^{۲۸}

هکاتائوس^{۲۹} (۴۸۰-۵۴۹ پیش از میلاد) که به پدر جغرافیا ملقب گردیده است ۵۲۰ سال پیش از میلاد شروع به جمع آوری اطلاعات جغرافیایی نمود و بلاشک اطلاعاتی از امپراطوری داریوش داشته است و از تألیفات او که قطعات کوچکی از آن باقی مانده چنین استنباط می شود که او رود ارس را که رود سرحدی بین ایران و ماوراء قفقاز است می شناخته و از دریای مازندران که این رود به آن می ریزد اطلاع داشته است و آنرا دریای هیرکانی^{۳۰} (گرگان) می خوانده که از کوههای مرتفع و مستور از جنگلهای انبوه احاطه شده بوده است.^{۳۱}

چنانچه در صفحات پیش اشاره شد هرودوت هالیکارناسی که تقریباً هفتاد سال بعد از هکاتائوس تاریخ خود را به رشته تحریر درآورده است از قدیمی ترین جهانگردانی است که به ایران سفر کرده و گزارشهای سفر خود را نیز به رشته تحریر درآورده است. هرودوت مسلماً به سمت شرق خیلی پیشروی کرده است، زیرا به عنوان مثال از اکباتان (همدان امروز) گزارشی داده است که به قول خودش از مشاهدات شخصی او می باشد. او ظاهراً جاده شوش را از روی مسموعات شناخته است و چون از شهر شوش مرکز امپراطوری که شرح جزئیات آن بسیار جالب بوده توصیفی نکرده، معلوم می شود که شخصاً آن را ندیده است. دنیایی را که هرودوت می شناخته مانند متقدمان خودش مسلماً از رود سند تجاوز

۲۶ - دوره داریوش اول، ۴۸۶-۵۲۲ پیش از میلاد.

Annexi Mander - ۲۷

۲۸ - رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۲۱ - اسناد مصور اروپاییان از ایران، تألیف غلامعلی همایون،

انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۱۰.

Hecataeus - ۲۹

Hyrcanie - ۳۰

۳۱ - رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۲۲.

نمی‌کرده است ولی از سمت شمال حدود قاره را تا چشم کار می‌کند پیش برده زیرا از محصور بودن دریای مازندران خبر داشته است و می‌دانسته که طول آن با پاروزنی پانزده و عرض آن هشت روز راه بوده است. هرودوت همچنین روایتی راجع به امیرالبحریونانی «سکیلاکس»^{۳۲} از اهالی «کاریاندا»^{۳۳} نقل می‌کند که قریب ۵۱۲ سال پیش از میلاد به امر داریوش برای یک تحقیق دریایی به سوی سواحل خلیج فارس رهسپار شد. اگر این مسافرت حقیقتاً انجام شده باشد در آن صورت «سکیلاکس» پیشقدم «نه‌آرخوس»^{۳۴} (نرچ)^{۳۵} در یادار مشهور اسکندر بوده است. گزنفون^{۳۶} مورخ آتنی (۳۲۵-۴۳۰ پیش از میلاد) نیز در زمان باستان به ایران مسافرت کرده و کتابی به نام عقب‌نشینی ده هزار نفر یونانی از خود به جای گذاشته است. در دوره سلطنت اردشیر دوم پزشکی یونانی به نام «کتزیاس»^{۳۷} به ایران آمد و مدت هفده سال در دربار ایران خدمت کرد و کتابی به نام «پرسیکا»^{۳۸} در مورد تاریخ ایران نوشت. آثار این مسافران در دوران باستان کمک بزرگی در معرفی ایران به مغرب زمینها و بعدها شناخت تاریخ این سرزمین نمود.

Skylax — ۳۲

Karyanda — ۳۳

Nearchus — ۳۴

Nearch — ۳۵

Xénophon — ۳۶

Ktesias — ۳۷

Persica — ۳۸

فصل چهارم

سیر و سفر در دوران اسکندر و سلوکیان

در پاییز سال ۳۳۱ پیش از میلاد با درهم شکسته شدن مقاومت سپاهیان ایران اسکندر مقدونی پیروزمندانه قدم به خاک ایران گذاشت و دوران دیگری از تاریخ پرنشیب و فراز ایران آغاز شد.

غلبه اسکندر مقدونی بر ایران به کلی احوال فرهنگ و تمدن ایرانی را زیرورو ساخت. بر اثر استیلای اسکندر و جانشینان او تمدن و زبان یونانی در ایران رواج یافت و جایگزین فرهنگ کهن ایرانی گردید.

اردوکشی اسکندر به ایران و در نتیجه ارتباط مداومی که بین یونان و مشرق زمین ایجاد شد دامنه اطلاعات خارجیان را از کشور ما وسعت بخشید. و لاجرم موج ورود خارجیان به ایران حرکت بیشتری پیدا کرد.^۱

از کارهای مهمی که اسکندر در سرزمینهای مفتوح انجام داد، شهرسازی بود. در خبر است که وی هفتاد شهر بنا نهاد. ولی محتملاً، این رقم دور از اغراق نمی باشد زیرا همه آنچه اسکندر بنا کرد در واقع شهر نبود بلکه بیشتر قریه گونه هایی بود برای اسکان سپاهیان مقدونی و یا مهاجرنشینهای واقع در قلمرو پادشاهی. شهرهای جدید بر سر راههای مهم

۱ — اسکندر در سفرهای جنگی خود به وسیله چند تن از علمای عالیمقام آن زمان همراهی می شد که وظیفه داشتند هر چیز تازه ای که ملاحظه می کردند بر روی کاغذ آورده و آنرا به منزله افتخاری از کشفیات زمان اسکندر جلوه دهند. همین عامل سبب شد که دنیای شرق مورد توجه یونانیها قرار گیرد و گزارشهای جالبی نیز از ایران آن روزگار تهیه شده و به آگاهی مغرب زمینی ها برسد.

سوق الجیشی و بازرگانی ساخته می شده و به منزله حلقه هایی بودند که ساتراپ نشینها را به یکدیگر متصل می نمودند. لازم به تذکر است که هزاران بازرگان و پیشه وریونانی به امید نفع و انجام معاملات سودمندی در ممالک شرقی، به دنبال لشکر اسکندر در حرکت بوده اند. بیشتر اینان در شهرهای جدید سکونت اختیار کرده و رشته های نوی از فعالیت صنعتی و بازرگانی را در آن بلاد پدید آوردند و تجارب فراوان خویش را به دیگران منتقل کردند. اینان با مراکز تجاری یونان روابط دیرین داشتند و این خود توسعه روابط بازرگانی را میان سرزمینهای شرقی و یونان آسانتر می ساخت. در نتیجه توسعه روابط تجاری و اقتصادی وضع راهها نیز بهبود می یافت.^۲

بعد از مرگ اسکندر امپراطوری پهناور او دستخوش کشمکش سرداران و بازماندگانش شد. «سلوکوس نیکاتور»^۳ سردار اسکندر، و جانشینانش قریب ۸۰ سال در ایران حکومت کردند.^۴

به نوشته مورخین پادشاهان سلوکی بیش از شصت شهر جدید در قلمرو خود بنا نهادند. مسیر جاده ها در این دوره با گذشته فرق چندانی نداشته است.

تسهیلات سفر در دوران سلوکیان

به طور کلی سلوکیها جاده های بزرگ را که سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را از طریق ایران به یکدیگر پیوند می داد در دست داشتند. آنها جاده ها را وسیعتر کرده و وضع آنها را مرتب ساختند. جاده هایی که از بحر احمر^۵ تا هند می رفت توسط پادگانهای نظامی محافظت می شد. در آن قسمتی که راهها از بیابان می گذشت در فواصل معین آب انبار و کاروانسراهایی بنا کرده بودند. بنابراین سرعت ارتباطات و حمل و نقل به منتهای حد خود رسید به طوری که بجز عهد اختراع ماشین بخار سرعت سیر کاروانها در هیچ عهده به پایه آن دوره نمی رسید.

۲ - اشکانیان، تألیف م. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام ۱۳۵۰، ص ۶-۸.

۳ - Seleucus-Nicator

۴ - جمع حکومت سلوکیها از ۳۱۲ تا ۶۴ پیش از میلاد به مدت ۲۴۸ سال بود که قریب ۸۰ سال آن در ایران و بقیه را در سوریه فرمانروایی کردند.

۵ - دریای سرخ یا بحر قلزم منشعب از اقیانوس هند واقع در میان کشور عربستان و آفریقا.

در این دوره راههای جدیدی در اطراف دریای مازندران به وجود آمد و در خلیج فارس کشتیهایی به آب انداختند که ارتباط میان هند و دریای احمر و مغرب را تأمین می‌کرد.^۶ تیسفون پایتخت سلوکیان محل برخورد راههای بسیاری بود که آسیای میانه را به مدیترانه و قفقاز و کرانه های خلیج فارس می‌پیوست. راه کهن شاهی که از شرق ایران تا سلوکیه و سپس به سارد و انطاکیه می‌رفت همچنان بازماند و روابط بازرگانی را گسترش داد و همه گونه کالا از آن راه مبادله می‌شد و کاروانهای بسیاری در تمام طول سال در آن رفت و آمد می‌کردند.^۷

تعیین فواصل بین شهرها

در زمان جانشینان اسکندر مساحی کشور بر طبق اوضاع و احوال جدید انجام شد. اطلاعاتی راجع به مسافتات توسط مأمورانی که برای قدم‌شماری و مساحی فواصل بین نقاط جزء اقدام می‌کردند جمع‌آوری و ترکیب می‌شد.^۸ واحد مقیاس را فرسنگ ایرانی قرار داده بودند که بعدها با فرسنگ جغرافیون اسلامی مطابقت می‌نمود.

مدارکی که در زمان سلوکی‌ها تهیه شده بود در زمان «اوگوست»^۹ امپراتور روم برای اصلاح و علامت‌گذاری یک نقشه بزرگ خطوط ارتباطی مورد استفاده قرار گرفت. یک رونوشت از این نقشه کامل که بعدها تهیه شده بود به نام نقشه «پتینگر»^{۱۰} بدست آمده است. در این نقشه انسان نه از تناسب موقعیت و نه از گسترش سطح چیزی درک می‌کند زیرا از روی دلخواه اشکال را بسط داده و یا درهم فشرده‌اند و بهیچوجه نظریه نقشه بردارها به حساب نیامده است. فقط فاصله را بوسیله ارقامی که پهلوی هر یک نوشته و متقابلاً به تمام جهات متصل شده، به خوبی می‌توان خواند.^{۱۱}

۶ - رک: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۷۸.

۷ - رک: ایرانیان، الساندرو باوزانی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، روزبهان ۱۳۵۹، ص ۴۸.

۸ - مأموران قدم‌شمار را Bematiste می‌خواندند.

۹ - Auguste

۱۰ - Peutinger

۱۱ - رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۳۴-۳۳.

فصل پنجم

سیاحت در دوران اشکانی و ساسانی

پارتیها که دسته‌ای از آریاییها بودند در ۲۵۰ سال پیش از میلاد در نواحی شرقی ایران بر سلوکیها شوریدند و دولت اشکانی را بنیاد نهادند که ۷۰ سال دوام یافت. تقریباً در یکصد سال نخست اشکانیان به تحکیم مبانی دولت جوان خود پرداختند. پایتخت دولت اشکانی برحسب توسعه آن کشور تغییر می‌کرد. زمانی که اشکانیها در سرزمین پارت حکومت داشتند پایتخت آنها شهر «نسا»^۱ و سپس شهر «آساک»^۲ بود. در زمان «تیرداد اول»^۳ پایتخت را به «هکاتم پلیس»^۴ یا شهر صد دروازه انتقال دادند، و آنگاه که مرز ایشان به رود فرات رسید و از سوی مغرب با دولت روم که امپراطوری وسیعی تشکیل داده بود همسایه شدند، شهر تیسفون^۵ را به پایتختی برگزیدند. پادشاهان اشکانی به مناسبت تغییر فصل در شهرهای مختلف ایران از قبیل ری، همدان، گرگان و... گردش می‌کردند و از این رو در بهبود وضع راهها اهتمام فراوان به خرج می‌دادند.

۱- نسا در نزدیکی عشق آباد امروز در دره اترک واقع بود. این ناحیه بعدها به نام آستاونا Astavena خوانده شد.

۲- Asaak نزدیک قوچان امروز.

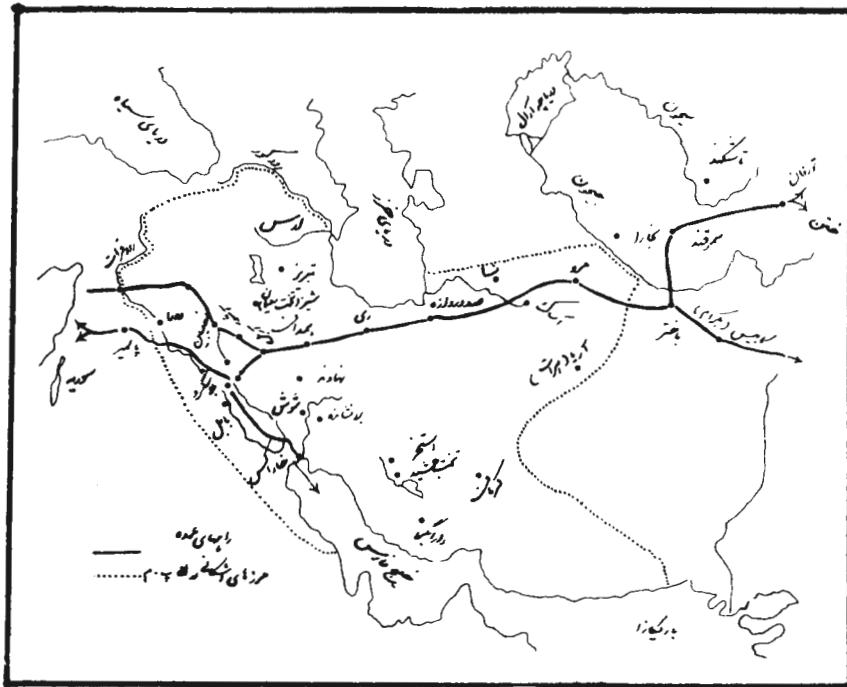
۳- ۲۴۷-۲۱۴ پیش از میلاد.

۴- Hecatompylos نزدیک دامغان.

۵- در جانب شرق دجله.

راههای دوران اشکانی

پارت از راه زمینی بزرگ باختربه «باریگازا»^۶ و از راه دریایی از «خاراکس اسپاسینو»^۷ به مصب سند که راهی چهل روزه بود متصل می شد.



۵- راه‌های اشکانی (از کتاب پارتیان)

۶ - Barygaza بندری است در ۱۹۰ میلی شمال بمبئی که نام کنونی آن باروچ (Baruch) یا (Brouch) است.

Spasinu – v، بعضی از محققین محل این شهر را با آبادان امروزی یکی می دانند.

گذشته از راه عادی بابل تا شمال سوریه. راهی کوتاه کاروان رو از میان بیابان سوریه جلب نظر مسافران را کرد که از شهر واحه ای رومی «پالمیر» می‌گذشت. در این محل با پیدا شدن بسیاری کتیبه‌ها موضوع روشنتر است. پالمیریان به بسیاری از شهرهای پارتی از جمله «الحضر»^۸ در بین‌النهرین تا «بابل» و «سلوکیه»^۹ و «بلاشگرد»^{۱۰} و «خاراگس اسپاسینو» در قلمرو بابل و «میسن»^{۱۱} می‌آمدند. پالمیریان از شوش و حتی شمال غربی هند (که به مناسبت وجود سکاها در آنجا، سکایه خوانده می‌شد) یاد کرده‌اند.^{۱۲}

در پارت راههای دیگری هم شناخته شده است که مهمترین آنها «راه ابریشم» است. این راه که باید آن را مهمترین شاهراه بازرگانی دنیای قدیم دانست از مرزهای شمالی و غربی کشور چین شروع شده و از روی فلات ایران عبور کرده داخل بین‌النهرین می‌شد و سپس به سوریه رفته و به بندر انطاکیه در کنار دریای مدیترانه می‌پیوست.

«سی مات سین»^{۱۳} تاریخ‌نویس بزرگ چینی که مورخان غربی او را هرودوت چین نام نهاده‌اند در تاریخ خود در مورد این راه چنین نوشته است:

«ووتی»^{۱۴} خاقان چین خواجه حرمسرایش «چانگ تین»^{۱۵} (چانگ کین) را برای جستجو به سفر خطرناکی به سوی باختر فرستاد، او با غلامش به راه افتاد و پس از گذشتن از استان کانسو به سرزمین هونها^{۱۶} رسید و نزدیک به ده سال نزد خان هونها ماند و با زیرکی و تیزبینی کنجکاوای کرد و چندوچون زندگی اجتماعی، به ویژه اقتصادی و امکان تجارت با

۸ — الحضر Al-hazra یا هاترا (Hatra) شهری بود در جنوب غربی موصل که چند مرتبه رومیان بر آن مسلط شدند. شاپور اول پادشاه ساسانی آن را فتح کرد و زلزله آنرا خراب و ویران ساخت. (معین، جلد ۵، ص ۱۷۱).

۹ — در جانب غرب دجله.

۱۰ — نزدیک شهر سلوکیه.

۱۱ — شاید دشت آزادگان باشد.

۱۲ — رک: پارتیان نوشته مالکوم کالج، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات سحر ۱۳۵۵، ص ۶۹.

۱۳ — See-ma-Tsien

۱۴ — Wu-ti

۱۵ — Tschangtien (chang Kien)

۱۶ — هون نام قبیله‌ای از قبایل ترک (نژاد تاتار) که از حوالی جبال آلتایی به نقاط دیگر مانند تبت، چین شمالی، صحرای مغولستان کنونی، دشت‌های ترکستان، قرقیزستان و نقاط نزدیک به جبال اورال انتشار یافته‌اند. این قوم در حدود قرن پنجم میلادی به رهبری آتیل (Attila) به اروپا حمله کردند و تا فرانسه پیش رفتند و حتی شهر آرلشان را محاصره کردند و همه جا کشتار و خرابیهای زیاد به بار آوردند.

کشورهای غرب چین را بررسی کرد و سپس از راه «فرغانه»^{۱۷} به چین گریخت.

نتیجه گزارش وی به دربار خاقان این شد که در سال ۱۲۳ پیش از میلاد به فرماندهی لشگری به سوی غرب رهسپار شد و پس از گسترش قدرت چین در سرزمینهای باختری راه بازرگانی چین را به آنجا باز کرد.^{۱۸}

فرستاده خاقان چین در ایران

طبق نوشته منابع چینی «چانگ تین» به عنوان فرستاده خاقان چین به ایران نیز اعزام شد و در ایران به عزت و حرمت پذیرفته شد و در بازگشت هدایای چند از جمله تخم‌های بسیاری از شتر مرغ را که در چین وجود نداشت و در کویر مرکزی ایران فراوان بود با خود به آن کشور برد و از آن تاریخ روابط بازرگانی بین ایران و چین برقرار گردید.^{۱۹} این روابط کم‌کم گسترش یافت تا آنجا که بسته‌های بزرگ ابریشم چین پس از سه سال و پیمودن بیش از ده هزار کیلومتر راه به روم می‌رسید.^{۲۰}

راه ابریشم

راه ابریشم از دروازه‌ی ششم (در دیوار چین) شروع می‌شد و از دو طریق «تورفان»^{۲۱} (راه شمالی) و «ختن»^{۲۲} (راه جنوبی) به «کاشغر»^{۲۳} می‌رسید و از آنجا به «فرغانه» می‌رفت.

۱۷ — فرغانه ناحیه‌ای است کوهستانی در کنار مرزهای شمالی افغانستان امروزی و شوروی. این ناحیه یکی از حاصلخیزترین و سرسبزترین نواحی آسیای مرکزی است که سابقاً جزو منطقه ماوراءالنهر بود و آنرا بهشت آسیا می‌خواندند. اکنون جزو ترکستان از جمهوریهای آسیایی شوروی است.

۱۸ — رک: ایران‌شهر جلد دوم، ص ۱۴۵۷.

۱۹ — در دوره مهرداد دوم (اشک نهم) ۱۲۴—۸۶ پیش از میلاد.

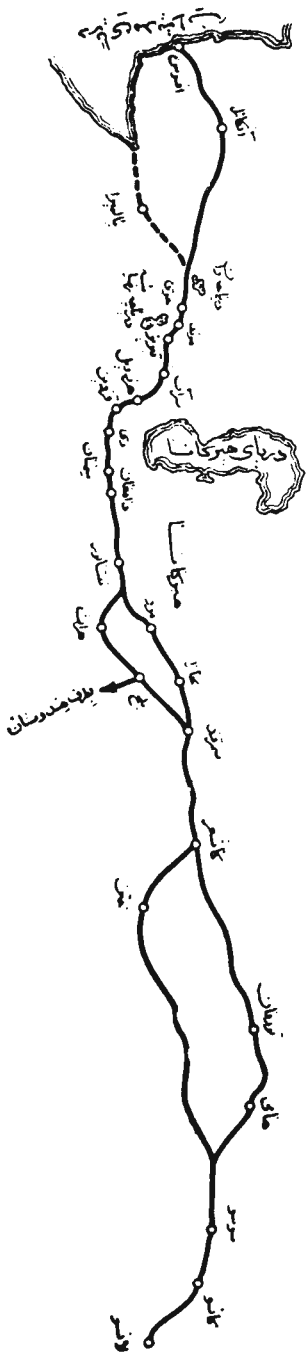
۲۰ — رک: پارتیها یا پهلوانان قدیم، جلد اول تاریخ سیاسی، تألیف محمد جواد مشکور، انتشارات دانشرای عالی،

سال ۱۳۵۰، ص ۱۸۰.

۲۱ — در شمال شرقی ترکستان شرقی (ترکستان چین).

۲۲ — شهری بود در ترکستان شرقی و گاهی هم به تمام ترکستان چین اطلاق می‌شد چنانچه چین شمالی را ختا نیز می‌گفتند و در نوشته‌های اسلامی مراد از ختا و ختن چین شمالی و ترکستان شرقی است. (معین، ج ۵، ص ۴۷۵).

۲۳ — شهر مرکزی ترکستان شرقی واقع در ۱۷۰ کیلومتری شمال غربی یارکند (یارقند) در ساحل کاشغر دریا، این شهر محاط به دشتهای حاصلخیز است و در بین کوههای مرتفع واقع در میان سه کشور چین، ترکستان و افغانستان یعنی نقطه تلاقی و محل ایاب وذهاب دایمی چند راه کاروان رو— واقع است و از این لحاظ، چه از نظر تجاری و ترانزیت و چه نظامی و لشکرکشی اهمیت بسیار داشته است. (معین، ج ۶، ص ۱۵۲۴).



۶- راه ابریشم (از کتاب ایرانشهر)

در فرغانه کالاها را می فروختند یا با کاروان دیگری از راه سمرقند به بخارا و مرو و یا به بلخ و هرات برده و از طریق نیشابور، دامغان، سمنان، ری، قزوین، هرزه و بیل، سراب، بستان آباد، تبریز، مرند، به آسیای صغیر می رساندند، یا اینکه از بلخ از طریق راه «دره خلم» و «سمنگان»^{۲۴} و «اندرآب» به هندوستان می رفتند.^{۲۵}

منزلگاهها و کاروانسراهای این راه را «ایزیدور خاراکیسی»^{۲۶} که بر سر این راه بوده است در کتاب «چاپارخانه های پارتی» که در حدود قرن اول پیش از میلاد یا ۷۰ میلادی نوشته شده است به دست می دهد.

تسلط رومیان بر تمام سرزمینهای ساحلی دریای مدیترانه و اروپای مرکزی و غربی ثروت فراوانی برای آنان به ارمغان آورد و زندگی تجملی در آن کشور رواج یافت و محصولاتی مانند ابریشم در میان آنها خواهان بسیاری پیدا کرد و رومیان برای دستیابی به راه ابریشم به پیکارهای سختی با اشکانیان اقدام کردند.^{۲۷}

از قرن اول پیش از میلاد تمایلی شدید نسبت به صلح ایجاد شد، نه تنها رومیان بلکه تمام اقوام و ملل جهان از سیاست صلح طرفداری می کردند «اگوست» امپراتور روم کمابیش از این سیاست پیروی نمود، در نتیجه ادامه این سیاست تا حدی وضع عمومی تثبیت شد، مردم که خود را از خطر جنگهای دایمی در امان دیدند دست به فعالیتهای اقتصادی زدند، قیمتها تثبیت شد، پولهایی که در نتیجه فتوحات رومیان بین طبقات فرمانروا پخش شده بود به کار افتاد، در نتیجه فعالیتهای صنعتی و تجاری روبه فزونی نهاد و از برکت امنیت و آرامش سیر و سفر رونق گرفت و کاروانهای تجاری از اروپای مرکزی و چین و هند به حرکت درآمد.

روم از کشورهای اخیر ابریشم، ادویه، عاج، عطریات و سنگهای قیمتی وارد می کرد و در مقابل مصنوعات خود نظیر شیشه، اشیاء هنری و مفرغ آلات، طلا، شراب و روغن به آن کشورها صادر می کرد، ایران در تجارت نقش میانجی داشت.

۲۴ — شهری در ایالت تخارستان واقع میان بلخ و بدخشان. به روایت شاهنامه فردوسی رستم برای یافتن اسبش رخش به آنجا رفت و تهمینه دختر شاه سمنگان عاشق رستم گردید و از ازدواج آندو سهراب متولد شد.

۲۵ — رک: راه و راه سازی، ص ۱۸-۱۹.

۲۶ — اکثر محققان خاراکیس را محلی در خوزستان می دانند.

۲۷ — رک: ایرانیان، ص ۶۲.

در ایران، مرکزی برای متخصصان تجارت ترانزیت، دلالان، عمال حمل و نقل، کاروانسالاران، و نیز سازمانی جهت دریانوردان برای حمل و نقل دریایی تشکیل گردید. اسناد چینی و پالمیری وجود آمدورفت پیوسته مسافران را در قلمرو پرامنیت اشکانیان نشان می دهند.

در کتیبه ای که در پالمیره دست آمده شیوه کار مالداران و کاروانسالاران آن دوران نمودار شده است، یک نمونه کامل از اینگونه کسان در شرحی که در زیر مجسمه ای برای تجلیل نگاشته شده است آشکار می شود:

«این مجسمه «تیمارسو»^{۲۸} پسر «تیم»^{۲۹}... کاروانسالار است. آن را کسانی که از خاراکس اسپاسینوبه همراه او آمدند بر پا داشتند. زیرا به آنان ۳۰۰ دینار زربه وزن قدیم وام داد و با آنان خوشرفتار بود. برای احترام او و پسرانش... در ماه نیسان ۳۰۵۰۴ (آوریل ۱۹۳ میلادی). تیمارسو و بسیاری دیگر مانند او در کار پیشرفت بازرگانی و مسافرت، با برقراری امنیت کاروانیان و بازرگانان به شیوه های گوناگون و حتی گاهی وام دادن و خوشرفتاری کردن و راهنمایی آنان موثر بودند.^{۳۱}

تسهیلات سفر در دوران اشکانی

در عهد اشکانیان جاده ها و وسایل حمل و نقل بیش از پیش منظم شد. آنها برای اخذ عوارضی که از کالاهای مختلف می گرفتند نه تنها بر امنیت جاده ها توجه داشتند، بلکه به وسیله مأمورین خود در اصلاح معابر و جاده ها نیز می کوشیدند. در بیابان برای تأمین آسایش کاروانهای تجاری و مسافران چاههای آب حفر کرده بودند.

اسناد کشف شده در «دورا»^{۳۲} وجود دستگاه پلیس سوار بیابان را اثبات می کند. اشکانیان مانند هخامنشیها در منازل بین راه اسبان یدکی داشتند تا با استفاده از آنها در کار

Taimarsu — ۲۸

Taima — ۲۹

۳۰ — ماه هفتم از تقویم عبری، سریانی و رومی.

۳۱ — رک: پارتیان، ص ۷۱-۷۴.

Dura — ۳۲

حمل و نقل تسریع شود. هم در این عهد نعل یا کفشک اسب اختراع شد اما معلوم نیست که منشأ آن شرق یا غرب بوده است.^{۳۳}

در آن دوران به منظور فراهم نمودن تسهیلات سفر و آگاه ساختن مسافران از امکانات رفاهی مسیرهایی که در آن سفر می‌کردند جزوه‌ها و یا به عبارت امروزی بروشورها و نقشه‌های راهنمای کاروانیان تهیه و در اختیار آنان گذاشته می‌شد.

راهها و تسهیلات سفر در دوران ساسانی

در دوران حکومت ساسانیان بر ایران راهها به قرار پیشین بود و تجارت ابریشم نیز همچنان در دست ایرانیان قرار داشت و رومیان هر چند می‌کوشیدند که راهی دیگر پیدا کرده و مستقیماً ابریشم را از چین وارد کنند موفق نمی‌شدند.^{۳۴}

ساسانیان نیز همانند اشکانیان برای تأمین هزینه نگهداری راهها مالیاتهایی از کالاهای بازرگانی می‌گرفتند که از منابع مهم درآمد دولت محسوب می‌شد.

دولت نه تنها به امنیت راههای کاروان‌رو و وسایل حمل و نقل و ایستگاهها و کاروانسراها و سایر احتیاجات بازرگانان توجه داشت، بلکه عمال خود را نیز برای نظارت در کارهای تجاری و اقتصادی به مناطق سرحدی و بنادر می‌فرستادند.^{۳۵}

در عهد ساسانیان جزییات مربوط به هر مسیر با دقتی وصف ناپذیر چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر تأسیسات رفاهی مورد نیاز مسافران و چه از نظر جنبه‌های اقتصادی و حتی اطلاعات آماری مربوط به تعداد ساکنان و میزان و نوع محصولات و مقدار مالیات هر محل در دفاتر معین تدوین و تثبیت شده بود.^{۳۶}

تاکنون آثار عام المنفعه مربوط به راه و مسافران مانند پل، کاروانسرا و غیره از دوران اشکانی کشف نشده است و همان‌طور که می‌دانیم هنر و معماری عهد اشکانیان کاملاً شناسایی و تحقیق نگردیده و به خصوص ویژگیهای معماری و تزیینات ابنیه آن دوره

۳۳ - ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۸۶ به بعد.

۳۴ - راه و راهسازی، ص ۱۸.

۳۵ - رک: زندگی ایرانیان در خلال روزگاران، ص ۳۷.

۳۶ - رک: سرزمین قزوین، بررسی و نوشته دکتر پرویز ورجاوند، از انتشارات انجمن آثار ملی، سال ۱۳۴۹

ناشناخته است و بنابراین نمی‌توان در حال حاضر از نحوه معماری یا توسعه کاروانسراهای عهد پارتی نظریه‌ای را ارائه داد، ولی با مقایسه قلاع و شهرهای اشکانی که اخیراً در دشت گرگان شناخته شده می‌توان گفت احتمالاً کاروانسراهای آن زمان از خشت و آجر بوده و به صورت مربع و مستطیل بنا گردیده و برطبق شیوه معماری آن زمان دارای ایوانی بوده که محور اصلی بنا به شمار می‌رفت و در پشت ایوان فضای باز حیاطی شکل وجود داشته و اطاقها و استراحتگاهها در اطراف حیاط ساخته می‌شده است.^{۳۷} این شیوه معماری را در بعضی از کاروانسراهای پیش از اسلام که در دوران اسلامی نیز تعمیر و یا بازسازی شده‌اند می‌توان تشخیص داد. اما از دوران ساسانی از این آثار نمونه‌هایی برجای مانده است که در میان آنها چند کاروانسرا دیده می‌شود.

کاروانسراهای عهد ساسانی

آقای پروفیسور واندنبرگ ضمن گزارش مربوط به مسافرتش در زمستان سال ۱۳۳۸ به استان فارس به توصیف یکی از جاده‌های دوران ساسانی پرداخته و شرح مختصری نیز از کاروانسراهای باقیمانده در این جاده به دست داده است:

«...توانستیم جاده‌ای از عهد ساسانی را که مستقیماً از فیروزآباد^{۳۸} به خلیج فارس می‌رفت و از کنار سیاه^{۳۹} و دهرام و میان دشت و درگاه و جم به طرف بندر طاهری^{۴۰} امتداد می‌یافت طی نماییم. این راه به طول ۲۵۰ کیلومتر بوده و فقط به وسیله قاطر می‌توان بدان رسید...

هنوز در برخی از محلهای آن سنگفرشهای قدیمی که در صخره کوهستان تراشیده شده است وجود دارد و از وسط کوهستانها گذشته دره‌های کنار سیاه و دهرام و میان دشت و جم را قطع می‌کنند...

۳۷ - رک: فهرست کاروانسراهای ایران، تألیف محمد یوسف کیانی، ولفرایم کلایس، جلد اول، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی، ایران، ص ۴.

۳۸ - پایتخت اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی.

۳۹ - کنار به ضم کاف نام درخت سدر است.

۴۰ - بندر طاهری در قدیم بندر سیراف خوانده می‌شد و از بنادر معتبر خلیج فارس به حساب می‌آمد، آثار ویرانه‌های سیراف نزدیک بندر طاهری امروز واقع است.

این جاده تا قرن دهم میلادی و تا هنگام سقوط بندر «سیراف» که ویرانه‌های آن نزدیک بندر طاهری واقع است راه تجاری بوده. اهمیت این جاده برای تاریخ عهد ساسانی خصوصاً از نقطه نظر اقتصادی شایسته توجه مخصوص است. زیرا به وسیله آن ارتباط تجارت از راه دریا با داخل کشور تأمین می‌گشت».

طبق آنچه در گزارش آقای پروفیسور واندنبرگ اشاره شده در جلگه کنار سیاه، قریب سی کیلومتری جنوب فیروزآباد بقایای ابنیه‌ای وجود دارد که احتمالاً بزرگترین مجموعه موجود آتشکده‌هاست. در سه کیلومتری جنوبی آتشکده فوق‌الذکر کاروانسرای وجود دارد که احتمالاً متعلق به عهد ساسانی است. این کاروانسرا نمونه واقعی جایگاه سکونت را در زمانهای گذشته مشرق‌زمین نشان می‌دهد و مشتمل بر صحن بزرگی است که در اطراف آن اطاقها واقع می‌باشد، اطاقها به سبک عهد ساسانی ساخته شده، سه طرف آنها بسته است و رو به صحن کاروانسرا باز می‌شود. نقشه کاروانسرا به صورت مربعی است که هر ضلع آن ۳۲ متر بوده، تنها یک در از جانب مشرق به بیرون دارد. هر اطاق آن به درازای ۵/۳۰ متر و پهنای ۳/۴۰ متر و بلندی ۲ متر است.

آثار سه کاروانسرای دیگر نیز بر سر راه فیروزآباد به خلیج فارس پدیدار می‌باشد.^{۴۱} به طوری که اشاره شد نشانه‌هایی از معماری دوران اشکانی و ساسانی در بعضی از کاروانسراهای ایران دیده می‌شود که نمونه‌هایی از آنها را ذکر می‌کنیم:

دیرگچین یا دیرالحص — این کاروانسرا از بناهای پیش از اسلام است و آثار معماری اشکانی و ساسانی را دربردارد. در هر دوره‌ای تا دوره صفویه بخشهایی بر آن افزوده شده است.

این کاروانسرا در کنار جاده قدیم ری — اصفهان نزدیک حسن آباد، بین راه تهران به قم در دل دشت افتاده است.^{۴۲} سیاحانی که در دوران اسلامی به ایران سفر کرده‌اند از این کاروانسرا نام برده و شرحی نیز درباره آن نگاشته‌اند که از آن جمله‌اند: استخری، ابودلف، ابن حوقل، مقدسی، یاقوت و قزوینی. استخری توصیفی دقیق از این کاروانسرا به دست داده است:

۴۱ — اقلیم پارس، تألیف سید محمد تقی مصطفوی، از انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۴۸، آذرماه ۱۳۴۳،

ص ۱۰۴-۱۰۵.

۴۲ — راه و رباط، ص ۱۳۴-۱۳۵.

«در میان «دیزه» و «دیرالجص» بیابانی است که روبروی «کرکس کوه» و «سیاه کوه» قرار گرفته. «دیرالجص» (رباط) کاروانسرای است که با آجر و آهک بنا شده و گارد سلطنتی (بدرقه السلطان) در آنجا اقامت دارند. این مکان منزل مسافری است و درخت و گشتزاری در آنجا یافت نمی شود. در آنجا چاه آب شوری موجود است که به کار آشامیدن نمی خورد. در بیرون این دیر دو آب انبار است که آب باران در آنها نگهداری می شود. این دیر را از دو طرف بیابان احاطه نموده». ۴۳

ابودلف ضمن شرح راه قم به ری از این کاروانسرا نیز نام برده در مورد آن توصیفی به دست داده است که حاصل تخیلات اوست:

«از آنجا تا ری کویر شوره زاری است که در آن کاروانسرا و مناظر و بناهای خیریه موجود است. در میان این کویر دژ بزرگی با ساختمان عظیم مربوط به زمان عاد (عادی) وجود دارد که دیر کرد شیر نامیده می شود.

این دژ دارای برجهای بسیار بزرگ و بلند و نیز حصار ضخیم و مرتفع است که از آجرهای بزرگ ساخته شده. در داخل دژ ساختمانهای مستطیل و سقفهای ضربی دیده می شود. مساحت محوطه آن دو جریب یا بیشتر است. بریکی از ستونهای دژ نوشته شده:

«نصب هر یک از آجرهای این کاخ با یک درهم و دو سوم درهم و سه رطل نان و یک دانق (یک دانگ یا یک ششم درهم) ادویه و یک بطری شراب ناب انجام شده. هر کس باور ندارد، اگر بخواهد سر خود را به ستونهای آن بکوبد». اینجا «دیرالجص» معروف به دیرگچین است و اطراف آن آب انبارهای بسیار بزرگ که در میان سنگ حفر شده، وجود دارد. در دیر هیچ اثری از ایرانیان موجود نیست زیرا اعراب آثار فارسیان را از بین برده و ساختمانهای ایشان را ویران نموده اند». ۴۴

شرحی را که ابن حوقل از این کاروانسرا نوشته چنین است:

«... دیرجص رباطی است از گچ و آجر که بدرقه سلطان در آن نشیند و منزل مسافران است و زراعت و درخت ندارد و چاهی با آب شور ناآشامیدنی دارد. آب آنجا از بارانی است که در دو گودال بیرون دیر فراهم می شود و این دیر به وسیله بیابان احاطه شده

۴۳ — سفرنامه ابودلف در ایران سال ۳۴۱ هجری، با تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی استاد دانشگاه لندن، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، کتابفروشی زوار-تهران سال ۱۳۵۴، ص ۱۳۲.

۴۴ — سفرنامه ابودلف در ایران، ص ۷۱-۷۲.

است».^{۴۵}

مقدسی در زمانی این کاروانسرا را دیده است که از آن بهره‌برداری می‌شده و از آن چنین یاد کرده است:

«آجرهای دیر پخته و به اندازه آجرهای خام بسیار بزرگ است. محل مزبور وسیع و مناسب است و در دروازه رباط مردی خواربار می‌فروشد».^{۴۶}

یاقوت حموی و قزوینی دیرگچین را «دیرکرد شیر» نام برده‌اند و به اعتقاد مینورسکی شاید «کرد اردشیر» باشد زیرا گفته می‌شود این دیر توسط اردشیر ساخته شده».^{۴۷}

پی بنا از آجرهایی به ابعاد $۴۰ \times ۴۰ \times ۱۵$ سانتیمتر ساخته شده است. این کاروانسرا به صورت چهار ایوانی تقریباً مربع به اندازه‌های ۱۰۸×۱۰۹ متر بنا شده است. پی بنا تا قسمتی از دیوارها متعلق به دوره ساسانی و بقیه متعلق به اوایل اسلام تا عصر صفوی است.

کاروانسرا دارای چهار برج دایره شکل در چهار گوشه و دو برج نیمدایره در طرفین ورودی بناست. در اطراف حیاط مرکزی ۴۰ اتاق برای مسافران ساخته شده است. همچنین در این کاروانسرا آسیاب، مسجد، و ساختمان هشت ضلعی برای اقامت بزرگان در چهار گوشه بنا ایجاد گردیده است.

نکته قابل ذکر اینکه اساس بسیاری از کاروانسراهای دوره اسلامی به خصوص دوره صفوی از کاروانسرای دیرگچین بوده و در واقع این کاروانسرا را می‌توان مادر بیشتر کاروانسراهای ایران دانست.^{۴۸}

کاروانسرای دروازه گچ: بقایای این کاروانسرای عهد ساسانی که به صورت مستطیل شکل و چهار ایوانی بنا شده است نزدیک کازرون قرار دارد. ابعاد کاروانسرا $۲۲/۸۷ \times ۱۷/۳۸$ متر و مصالح ساختمانی آن از سنگهای نتراشیده و آهک است.^{۴۹}

رباط یاغمیش: در این کاروانسرا که در جاده اصفهان - یزد واقع شده است آثار چشمگیری از معماری دوران ساسانی مشاهده می‌شود.

۴۵ - صورة الارض، از ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۵، ص ۱۴۳.

۴۶ - سفرنامه ابودلف در ایران، ص ۱۳۲.

۴۷ - همان کتاب، ص ۱۳۲.

۴۸ - فهرست کاروانسراهای ایران، ص ۸۴.

۴۹ - رک: همان مأخذ، ص ۱۹۳.

رباط بیستون: در روستای پایین بیستون آثاری از رباطها و کوشکهای پیش از اسلام و آغاز اسلام از سنگهای حجاری شده در زیر خانه ها و کلبه های روستایی به جای مانده که فقط می تواند تماشاگاه جهانگردان باشد.^{۵۰}

رباط انوشیروانی: این رباط در ۴۰ کیلومتری جاده سمنان- دامغان در ابعاد ۷۵×۷۵ متر به صورت چهارایوانی بنا شده است. در مورد تاریخ احداث رباط نظریه های متفاوتی ارائه گردیده است. برخی معتقدند این رباط از بناهای خسرو انوشیروان است. هرتسفلد رباط را از ابنیه دوره شرف الدین معالی انوشیروان پسر فلک المعالی منوچهر که در فاصله سالهای ۴۲۱-۴۲۰ هجری حکومت کرده است می داند.

از اوایل اسلام تا عصر ایلخانی در این بنا تعمیرات و تغییراتی انجام گرفته است. رباط جمعاً دارای ۲۶ اتاق برای سکونت مسافران در اطراف حیاط می باشد.^{۵۱} در کنار کویر به ویژه نزدیک عقدا، نایین، اردستان، زواره، ساوه، کاشان و آبادیهای حاشیه کویر کرمان رباطها و ساباطهای بسیار کهن از پیش از اسلام به جای مانده که چون ریگ روان مسیر آنها را بسته است چیزی نمانده تا یکباره تباه و فراموش شود، در صورتی که با اندک توجهی می تواند سرچشمه درآمدهای چشمگیر جهانگردی باشد.^{۵۲}



۷- نمای داخلی کاروانسرای دیرکچین

(از کتاب فهرست کاروانسراهای ایران)

۵۰- رک: راه و رباط، ص ۱۳۶.

۵۱- رک: فهرست کاروانسراهای ایران، ص ۲۰۹، آثار تاریخی سمنان، تألیف محمد علی مخلصی، ص ۱۵۶.

۵۲- رک: راه و رباط، ص ۱۳۶.

فصل ششم

هر که در این سرا درآید نانش دهید و از
ایمانش می‌رسید. چه آنکس که به درگاه
باریتعالی به جان آرزد، البته بر خوان بوالحسن
به نان آرزد.

از کتبه خانقاه شیخ ابوالحسن خرقانی

سیر و سیاحت در دوران اسلامی

اعراب در هدایت نور اسلام بر سپاهیان یزدگرد سوم^۱ غلبه کردند و کشور ما نزدیک به دویست سال در تحت تسلط مستقیم آنان قرار گرفت. در اوایل این دوران تجارت رونق خود را از دست داد و نهضت آبادانی و راهسازی نیز به خموشی گرایید. حکومت‌های گوناگون هم به سبب گرفتاری و زدوخورد با نیروهای مهاجم و اغتشاشات داخلی فرصت این کار را نداشتند و همین عامل باعث شد که به مرور راهها و پلها ویران گردید و تعداد کاروانها و کاروانیان کاهش یافت و به دنبال آن رباطها و کاروانسراها اهمیت و اعتبار خود را از دست داده و به ویرانه تبدیل گردیدند به گونه‌ای که امروز از استراحتگاههای متعدد دوران پیش از اسلام اثر مهمی بر جای نمانده است.

پس از طی دوره‌های بحرانی، سلسله‌هایی که بر ایران حکومت کردند کم و بیش به اهمیت راهها توجه خاص نمودند و در دوره سامانیان، آل بویه، آل زیار و غزنویان به مرمت جاده‌ها و احداث و تعمیر کاروانسراها و سایر بناهای عام المنفعه همت گماشتند.

در زمان حکومت سلجوقیان به ویژه در دوره ملکشاه، آل بارسلان و سلطان سنجر و به هنگام صدارت خواجه نظام الملک ایجاد راههای جدید و همچنین تأمین امنیت جاده‌ها باعث روزافزونی تجارت و اقتصاد شد و در نتیجه در مسیر جاده‌های کاروانی برای آسایش کاروانیان کاروانسراهای متعددی احداث گردید. شیوه و سبک معماری بناهای مذهبی

۱ — در سال ۳۱ هجری مطابق با ۶۵۲ میلادی.

این دوره مانند مساجد و مدارس الگویی جالبی برای بنیاد دیگر بناهای سلجوقیان شد و روابطها و کاروانسراهای این دوره عموماً همانند مساجد با پلان چهارایوانی احداث گردیدند.^۲ در اقامتگاههای این دوران اطاقهای مسافران از اصطبلها کاملاً مجزا بودند.

سیر و سیاحت در سرزمینهای اسلامی و مخصوصاً در ایران بسیار آسان بود. به طوری که نظیر آنرا در هیچ جای دیگر روی زمین نمی شد پیدا کرد. هر کس برای کمک به دیگری آماده بود. سادگی مسلمین، حس مهمانوازی شرقی، احداث بناهای عام المنفعه مربوط به مسافران و سیاحان^۳ و برقراری موقوفات جهت پذیرایی از آنان عمل مسافرت را برای تمام طبقات مردم تسهیل می کرد.^۴

۲- رک: راه و راهسازی ص ۳۴، فهرست کاروانسراهای ایران، ص ۴.

۳- بناهایی که برای اقامت یا استراحت مسافران به وجود می آمد نامهای گوناگونی داشته که متداولترین آنها عبارت بوده است از: چاپارخانه، رباط، دیر، ساباط، کاریات، خان، زاویه، کاروانسرا، مهمانسرا، هتل و ... در کتاب راه و رباط گردآوری آقایان کریم پیرنیا و کرامت الله افسر خصوصیات برخی از این ابنیه ذکر شده است که خلاصه ای از آن ذکر می شود:

رباط - منحصرأ به ساختمانهای کنار راه و به ویژه بیرون شهر و آبادی اطلاق می شود. رباط علاوه بر حوض و آب انبار دارای اطاقهای متعددی است که گرداگرد حیاطی را فرا گرفته و مسافران یک یا چند شب در آن می آسوند.

ساباط - ساباط از دو جزء تشکیل شده است. بخش اول آن «سا» به معنای آسایش و جزء دوم «باط» نمودار ساختمان و بنا و آبادی و عمارت است و رویهمرفته به معنی آسایشگاه و استراحتگاه امروزه به کار می رفته است.

ساباط به کلیه بناهایی که به منظور آسودن بر پا می شده چه در شهر و چه در بیرون شهر اطلاق می شده و در شهرستانهای جنوبی ایران هنوز هم این واژه درست در جای خود به کار می رود. امروز ساباط را به طور اخص برای بناهای سرپوشیده کوچکی به کار می برند که در کنار جاده های بیرون شهر ساخته شده و منحصر است به چند تختگاه و یک آب انبار و گاهی دو اطاق کوچک که تنها می توان به منظور رفع خستگی و اندکی آسودن پس از پیمودن راه خسته کننده، آنرا مورد استفاده قرار داد. در راه اصفهان- یزد، میان یزد و اردکان و اردکان و نایین هنوز دو دستگاه از این ساباطها برجای مانده و آب انبارهایی پراز آب خنک دارد.

کارباط - به معنی خانه کاروان است و پیش از اسلام به جای رباط به کار می رفته و آن نیز مانند رباط دارای اطاق و حوض و پایاب است و گاهی فقط دو یا سه اطاق دارد و نمونه آن در آبادیهای کنار شاهراه کهن فارس خودنمایی می کند. **کاروانسرا** - به رباطهای بزرگ و جامع داخل یا خارج شهرها کاروانسرا می گویند. کاروانسرا علاوه بر اطاق دارای طویله و انبار است و اغلب ورودی آنرا بازار کوچکی بنام علافخانه تشکیل می دهد و به روی سردر آن چند اطاق پاکیزه قرار دارد که به کاروانسالار اختصاص داشته است.

خان - خان نیز همان کاروانسراست و این واژه در زبان تازی به طور مطلق به جای کاروانسرا به کار گرفته شده است.

۴ - تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۴۱.

در وقفنامه‌های کهن بسیار دیده می‌شود که درآمد یک یا چند آبادی را بر آیندگان و روندگان و غریبان وقف کرده‌اند. حتی برای درمان مسافران بیمار و گذران آنان تا بهبود کامل موقوفاتی برقرار شده و هزینه سفر درماندگان نیز تا رسیدن به شهر و دیارشان تأمین بوده است.^۵

زیارت خانه خدا همه ساله کاروانهای بی شماری را به حرکت درمی آورد و مسافرت‌های تجارتي مخصوصاً مورد توجه قرار می‌گرفت. جاذبه فرا گرفتن معلومات و دیدار از سرزمینهای ناشناخته نیز موج جدیدی بود که تشنگان تمدن را وادار به مسافرت در کشورهای بیگانه می‌کرد. در این دوران تحقیقات جغرافیایی انگیزه مهمی برای سیاحان محقق به شمار می‌رفت. حتی یاقوت حموی^۶ معتقد بود که جغرافیا علمی است که مورد علاقه خداوند است و از آن رو بود که آثار و بررسیهای جغرافیایی این جهانگردان در قرون سوم و چهارم هجری (قرنهای نهم و دهم میلادی) به منتها درجه خود رسید.

سیاحان در ایران اسلامی

در آن زمان سیاحان اسلامی به اکتشافات ممالک پرداختند و مخصوصاً توجه خود را معطوف به ایران کهن نمودند.^۷ در میان آنها سیاحان و محققان ایرانی از مقام و اعتبار والایی برخوردار بودند.

«ابن خردادبه»^۸ اولین محقق است که در قرن سوم هجری اطلاعاتی راجع به صحرای بین بم و نصرت آباد در دسترس قرار داده است.

«ابن رسته»^۹ در سال ۳۱۰ هجری نوشتن کتابی به نام «اعلاق النفیسه» را که در نوع

۵- راه و رباط، ص ۱۳۰.

۶- ۵۷۵-۶۲۷ هجری.

۷- رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۴۱.

۸- ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه در اواسط قرن سوم هجری در ری به دنیا آمد و پس از تکمیل تحصیلات خود وارد خدمات دولتی گردید و رئیس البرید جبال شد (بازرس مخفی خلیفه در ناحیه جبال) که در قدیم منطقه وسیعی از مرکز و مغرب ایران را که از مشرق به خراسان و از مغرب به آذربایجان و از شمال به کوههای البرز و از جنوب به فارس و خوزستان محدود می‌شد دربر می‌گرفت و شامل: اصفهان، کاشان، ساوه، لرستان، همدان، قزوین، زنجان تا کرمانشاهان بوده است. کتاب معروف او المسالک و الممالک نام دارد.

۹- ابوعلی احمد بن عمر بن رسته از اهالی اصفهان بود که در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم می‌زیسته است.

خود دائرة المعارفی به شمار می رفت آغاز نمود که مشتمل بر هفت مجلد بوده است که اینک تنها مجلد هفتم آن به جای مانده است.

این مجلد درباره جغرافیای ایران، عربستان، یمن، آفریقای شمالی، اسپانیا، آسیای صغیر، روسیه، ترکستان و هند است و غالباً اطلاعاتی درباره حدود شهرها و خصوصیات مردم هر ناحیه و احياناً سابقه تاریخی آن را به دست می دهد.

«ابن رسته» جزئیات شاهراه طوس و مشهد و انشعابات آن به سمت اصفهان را تشریح

کرده است.^{۱۰}

«استخری»^{۱۱} در سال ۳۰۳ هجری روی به سیاحت نهاد و اولین جغرافی نویس ایرانی

است که کتاب خود را براساس مشاهدات شخصی نوشت. این کتاب که محصول سیاحت چهارساله اوست در سال ۳۰۷ هجری فراهم آمد و به فرهنگ اسلام غنای فراوان بخشید.

وی ممالک اسلامی را به نوزده منطقه تقسیم نموده و مشخصات جغرافیایی و سوابق تاریخی و مسافات بلاد هر منطقه را شرح داده است. او ایران را از جنوب به شمال و از مشرق به مغرب سیاحت کرده و مخصوصاً موطن خود، ایالت فارس را جزء به جزء شرح داده است.^{۱۲}

جیرفت به روایت مقدسی

«مقدسی»^{۱۳} از جهانگردان مشهور قرن چهارم هجری است که از کشور ما دیدن کرده و

در کتاب خود مطالب جامع و با ارزشی درباره ایران آن روزگار به رشته تحریر درآورده است. او در قسمتی از نوشته های خود توصیف زنده و روشنی از شهر جیرفت که خرابه های آن در قسمت علیای هلیل رود پیدا شده در اختیار می گذارد:

۱۰ - رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۴۲.

۱۱ - ابواسحاق ابراهیم بن محمد فارسی استخری در نیمه دوم قرن سوم هجری در استخر فارس به دنیا آمد و در سال ۳۴۶ هجری درگذشت. کتاب مهم او مسالک و الممالک نام دارد.

۱۲ - رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۴۲.

۱۳ - شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر البناء المقدسی معروف به بشاری (متولد سال ۳۴۵ هجری - درگذشت ۳۷۵ یا ۳۸۱ هجری قمری) جهانگرد و جغرافی نویس دوره سامانی است که کتاب التقاسیم فی معرفة الاقالیم را در جغرافیا تألیف کرده است.

«جیرفت محبوبترین پایتخت ولایات کرمان و معدن میوه و گندم است. مزایای اقالیم متضاد در اینجا در جوار هم دیده می شود. در حومه آن نقاط مطبوع و چمنزارهای بسیاری وجود دارد و خود شهر دارای بازارهای باشکوه و خانه های زیبا و گرمابه های خوب می باشد. نان و غذای آن بسیار عالی و خربوزه هایش بی نهایت شیرین است. در عین حال حرارت زیاد و موجبات ناخوشی فراهم می باشد. به علاوه پشه و مار هم دیده می شود، شهر مستحکم و دارای چهار دروازه است: باب سابور^{۱۴} و باب بزم و باب سیرجان و باب المصلی. مسجد عمده در کنار شهر نزدیک دروازه بزم و دروازه بازارها واقع و از آجر و سنگ ساخته شده است، اهالی آب آشامیدنی خود را از رودخانه می آورند که از خیابان و بازار عبور می کند و دارای جریان تندی بوده قادر به چرخاندن بیست آسیا می باشد.

این شهر از شهر استخر بزرگتر است و برای ساختمانها گل رس و برای پی ریزی سنگ به کار می رود. برای خنک کردن آشامیدنیها برف از خارج آورده می شود. اطراف شهر را دایره زیبای مخصوصی احاطه کرده، در باغهای آنجا درختهای خرما و گردو برابر هم در حال نشو و نما بوده نرگس و درختهای لیمو هر دو بوی خوش خود را به واسطه اختلاط با هوا به مشام می رسانند و به همین جهت جیرفت شهر مطبوعی است».^{۱۵}

جهانگرد خیال باف

«ابودلف»^{۱۶} از جهانگردان اوایل قرن چهارم هجری است که به روزگار فرمانروایی سامانیان به ایران آمده و مشاهدات خود را در سفرنامه ای به رشته تحریر درآورده است. هر چند که گاه گاه ابودلف در گزارشهای خود به لغزش هایی دچار آمده و جابه جا خیال بافیهایش را نیز ثبت کرده است، اما جهانگردان بعد از او از اطلاعات سودمندی که او ارائه کرده است استفاده نموده اند. نمونه ای از خیال پردازی او در توصیف شهر کرمانشاه (باختران امروز) به این قرار است:

«... از آنجا به قرمیسین (کرمانشاه) رفتیم و آن شهر عجیب و زیبایی است. در این شهر

۱۴ — سابور معرب پیشاپور است که شهری بوده است باستانی نزدیک کازرون امروزی در استان فارس.

۱۵ — تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۴۴-۴۳.

۱۶ — ابودلف مسعر بن المهلهل الخزرجی البنبوعی از اهالی جنوب عربستان بود.

آثاری وجود ندارد. فقط ساختمان خانه ای دیده می شود که می گویند بسیار شگفت آور است. ما در سال سیصد و چهل چیز عجیبی در آنجا مشاهده نمودیم و آن این بود که مردی از سران آنجا خواست برای خود و خانواده اش خانه ای بسازد. معماران نقشه آن را برایش ترسیم نمودند و به محض آنکه شروع به پی کردن نمود ساختمان نمایان شد. پس از کاوش دید ساختمان مزبور درست به شکل خانه ای است که برایش ترسیم شده و از حیث اطاقها و سالنها و پله ها و حیاطها و سقفها و اطاقهای خواب هیچ اختلافی با آن ندارد. می گویند این بنا کار شخصی است که مجسمه شب‌دیز^{۱۷} را ساخته است»^{۱۸}.

صعود به کوه دماوند

در مقابل، گزارشی که ابودلف در مورد کوه دماوند در اختیار گذاشته است درخور توجه می باشد:

«در دنیاوند^{۱۹} کوه بسیار مرتفع و عظیمی است که زمستان و تابستان قله آن از برف پوشیده شده و هیچکس نمی تواند بر فراز یا نزدیکی آن برسد. قله مزبور «بیوراسف»^{۲۰} نام دارد و مردم آن را از «مرج القلعه» و از گردنه همدان به چشم می بینند. وقتی انسان آنرا از ری مشاهده نماید خیال می کند کوه به او نزدیک است و یک یا دو فرسخ فاصله دارد در صورتی که فاصله میان او و کوه سی و پنج فرسخ است. مردم عوام معتقدند که سلیمان بن داود (ع) یکی از دیوان سرکش را که «صخرالمارد»^{۲۱} نام دارد در آنجا زندانی نموده است. برخی دیگر عقیده دارند که شاه افریدون «بیوراسب» را زندانی کرده است. از دهانه های غاری در این کوه دودی بیرون می آید که عوام می گویند نفس او است و از این رو آتشی نیز در آن غار مشاهده می کنند. می گویند آتش چشمان اوست و خرخر و نفیر او نیز از غار مزبور شنیده می شود. من این موضوع را مهم تلقی نمودم و خواستم شخصاً آنجا را ببینم. لذا در آنجا از کوه بالا رفتم و با سختی فراوان و خطر جانی خود را تا نیمه بلندی کوه

۱۷ - نام اسب سیاهی بود که شیرین به خسرو پرویز بخشیده بود و خسرو پرویز به آن علاقه بسیار داشت.

۱۸ - سفرنامه ابودلف در ایران، چاپ دوم ۱۳۵۴، ص ۶۱-۶۲.

۱۹ - دنیاوند = دماوند، بمعنی، دارای دمه و دود و بخار.

۲۰ - بیوراسب، دارای ده هزار اسب، لقب ضحاک بود.

۲۱ - سنگ سرکش.

رساندم. گمان نمی‌کنم هیچکس از مکانی که من رسیده‌ام بالا تر رفته باشد و خیال می‌کنم هیچکس هم تا آن محل نرسیده است. در آنجا کوه را با دقت ملاحظه نمودم و یک چشمه بزرگ صافی یافتم که اطراف آن را گوگرد سنگ شده فرا گرفته بود و چون خورشید بر آن می‌تابید آن را مشتعل می‌ساخت و آتش از آن نمایان می‌شد. پهلوی آن چشمه، مجرای آبی بود که از زیر کوه می‌گذشت. بادهای مخالف بر آن می‌وزید و صداهای نارسایی به طور منظم و موزون از آن به گوش می‌رسید. یکبار آن صدا چون شبهه اسب و بار دیگر مانند عرعرا الاغ و یک بار هم مثل حرف زدن انسان است و درگوش شنونده مانند کلام رسای انسان با همه ولی بیشتر گنگ است و چیزی از آن فهمیده نمی‌شود. شنونده خیال می‌کند یک مرد بیابانی به زبان انسان صحبت می‌کند. اما آن تنور دود که مردم می‌گویند نفس دیواست چیزی جز بخار آن چشمه گوگردی نیست و این وضع به شکلی که گفته شد طوری است که اینگونه عقاید را در مردم تولید می‌نماید.

در یکی از رشته‌های این کوه آثاری از یک ساختمان قدیمی یافتم که در اطراف آن قبرهایی وجود داشت و نشان می‌داد که محل ییلاقی بعضی از پادشاهان ساسانی بوده. مردم این محل وقتی ببینند مورچگان به مقدار زیاد دانه جمع و ذخیره می‌کنند پیش بینی می‌نمایند که در آن سال خشکسالی به آنها روی خواهد آورد، و چون باران متوالی ببارد به طوری که آنها را ناراحت کند و بخواهند جلوی آن را بگیرند مقداری شیربزد در آتش می‌ریزند و به دنبال این کار باران قطع می‌شود. من این ادعای آنها را چند بار آزمایش نمودم دانستم در این باب راست می‌گویند. هیچکس در هیچ زمان قله این کوه را خالی از برف ندیده است و چنانچه وقتی بدون برف بماند در جهتی که کوه بی برف نمایان گردد فتنه و آشوب برپا و خونریزی خواهد شد. این نشانی هم به عقیده همه مردم آن شهرستان صحیح است».^{۲۲}

توصیف ابودلف از آشپزخانه پادشاه ساسانی

ابودلف همچنین شرحی درباره کنگاور و آشپزخانه خسرو پرویز پادشاه ساسانی ثبت کرده است که ذکر آن خالی از لطف نیست:

«... از آنجا به قصر اللصوص^{۲۳} رفتم. ساختمان این کاخ بسیار عجیب است و بر روی

۲۲ - سفرنامه ابودلف در ایران، ص ۷۶ تا ۷۹.

۲۳ - به معنی کاخ دزدان، محل کنگاور امروز از بخشهای تابعه شهرستان باختران.

یک ایوان آجری که بیست پا از زمین بلندتر است بنا شده.

در این کاخ ایوانها و کوشکها و خزانه‌هایی است که از آنچه گفته شد عالیترو باشکوه‌تر است. زیبایی ساختمان و نقشهای آن دیدگان را خیره می‌سازد. این کاخ به واسطه فراوانی شکار و گوارایی آب و مرغزارها و دشتهای باصفای اطراف آن در محکم، منزل و گردشگاه مخصوص پرویز بوده. در نزدیکی آن شهر بزرگی است که یک مسجد دارد.

از آنجا به مکانی رفتم که به آشپزخانه خسرو معروف است و چهارفرسنگ تا قصراللموص فاصله دارد. این آشپزخانه عبارت از ساختمان بزرگی در میان بیابان است و در اطراف آن هیچ آبادی وجود ندارد.

... پرویز به قصراللموص می‌رفت و پسرش شاه مردان در اسدآباد پیاده می‌شد. از آشپزخانه تا قصراللموص چهار فرسخ و تا اسدآباد سه فرسخ است و هر وقت شاه میل به غذا می‌کرد غلامان از قصراللموص به محل آشپزخانه که چهار فرسخ است دو سفره و همچنین قاب و قدحها را دست به دست تا نزد شاه می‌رساندند و همین کار را از آشپزخانه تا اسدآباد که سه فرسخ فاصله دارد برای پسر شاه انجام می‌دادند».^{۲۴}

ابودلف گاه پا را از دایره خیالپردازی فراتر نهاده و مطالب توهین آمیزی به مردم یک شهر نسبت می‌دهد و برای منطقی جلوه دادن افترای خود، همه گناهان را به گردن آب آن شهر می‌اندازد که خاصیت هرزه‌پروری و ترویج فساد و فحشا دارد.^{۲۵}

اصفهان و پیرامون از دیدگاه ابن حوقل

«ابن حوقل»^{۲۶} از مشهورترین سیاحان قرن چهارم هجری است که به روزگار حکومت سامانیان ایران را از هرسوزیر پا گذاشته و در تمام نقاط مهم مدت طولانی توقف کرده است. این سیاح جابه‌جا ضمن ذکر فاصله میان شهرها توصیف جالبی از آنها به دست داده و از تأسیسات اقامتی مسافران نیز در آن قرن سخن گفته است. ابن حوقل اصفهان قرن

۲۴ — سفرنامه ابودلف در ایران ص ۶۵-۶۶.

۲۵ — رک: سفرنامه ابودلف در ایران ص ۸۵-۸۶.

۲۶ — ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی — از زندگانی او اطلاع دقیقی در دست نداریم، به طوری که خود او نقل

می‌کند در سال ۳۳۱ هجری برابر با ۳۲۰ شمسی به عزم سیاحت و تجارت از بغداد بیرون شد و ممالک اسلامی را در مدت

۲ سال طی کرد و مجموعه اطلاعات خود را در کتاب صورة الارض نقل کرده است.

چهارم را این چنین توصیف کرده است:

«اصفهان دو بخش است یکی موسوم به «یهودیه» و دیگری موسوم به «شهرستان»، و میان آنها دو میل فاصله است چون «قرطبه»^{۲۷} و «الزهراء»^{۲۸} در اندلس.^{۲۹} این دو بخش با هم متباین اند و هر کدام منبری دارد و یهودیه بزرگتر از شهرستان و در حدود دو برابر آن است و بناهای آنها از گل است. هر دو بخش فراخ نعمت تر و پهناورتر از همه شهرهای جبال، و نیز از حیث مال و سکنه و بازرگانی و رفت و آمد مسافران و نعمت و برکت و میوه و محصول برترند.

اصفهان بارکده فارس و جبال و خراسان و خوزستان است و در آنجا شتران بسیاری برای محمولات هست و از این حیث بر شهرهای دیگر جبال برتری دارد، و نیز در آنجا پارچه‌های «عتابی»^{۳۰} و «وشی»^{۳۱} و سایر پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای بدست می‌آید و به عراق و فارس و سایر نواحی جبال و نیز خراسان و خوزستان فرستاده می‌شود. عتابی اصفهان در خوبی و گوهر (جنس) بی نظیر است و در آنجا زعفران و میوه‌های گوناگون نیز به دست می‌آید که به عراق و سایر نواحی می‌فرستند، و از عراق تا خراسان شهر تجارتنی بزرگتر از اصفهان جز «ری» وجود نداشت.

اصفهان نواحی باصفا و روستاهای زیبا دارد و کسی که از راه فارس نزدیک شهر برسد و به گردنه سرفراز، بالا رود دو بخش با روستاهای متصل به آنها که در صفا و خرمی

۲۷ - قرطبه یا کوردوبا یکی از شهرهای قدیم اسپانیا است که در کنار رود گوادالکویویر (وادی الکبیر) در جلگه اندلس واقع شده است. آثار تمدن اسلامی هنوز در این شهر به خوبی مشاهده می‌شود، زیرا این شهر مدت‌ها مرکز تمدن اسلامی بوده است. از دوره مسلمانان مساجد بزرگ در این شهر باقی مانده است.

۲۸ - شهری در اندلس که عبدالرحمن سوم بزرگترین خلیفه سلسله امویان اندلس و جانشینان وی آنرا بنا کردند، این شهر در انقلاب بربرها در سال ۱۰۱۰ میلادی ویران شد.

۲۹ - ناحیه‌ای است در جنوب کشور اسپانیا رودخانه گوادالکویویر (Guadalquivir) آنرا مشرب می‌سازد و رشته کوه‌های سیرامورنا (Sierra Morena) و سیرا نوادا (Sierra Nevada) در آن واقع است. مسلمانان در سال ۹۲ هجری قمری به سرداری طارق بن زیاد این ناحیه را به تصرف درآوردند و سپس بر تمام اسپانیا تسلط یافتند و چون سپاهیان اسلام ابتدا وارد این ناحیه شدند، مورخان و نویسندگان اسلامی همه کشور اسپانیا را اندلس نامیده‌اند.

۳۰ - نوعی پارچه (تافته) موجدار و مخطط و به الوان مختلف. علت نامگذاری این پارچه آن بوده است که در محله عتابیه بغداد به مقدار زیاد تولید می‌شده است.

۳۱ - نوعی پارچه ابریشمی که به رنگهای مختلف بافته می‌شد. بهترین نوع آن را در شهر ویش از نواحی بلخ می‌بافتند و گاهی آن را آردوزی نیز می‌کردند.

کم نظیر است در نظر او نمایان می‌گردد و چشم او از تماشا خسته نمی‌شود. یکی از بهترین روستاهای آن روستای جی است که املاک خوب و دیه‌های بسیار دارد و به گفته برخی به شماره روزهای سال است. گویند اسکندر آن گاه که حصار شهر را می‌ساخت ۳۶۵ برج برای هر ضیعه‌ای ۳۲ یک برج، بنا کرد تا به هنگام آشوب در آن متحصن شوند و موقع محاصره و غلبه اشرار پناهگاهی برای مردم باشد زیرا نواحی اصفهان در روزگار قدیم با ترک و دیلم هم مرز بود.

از روستاهایی که پیرامون اصفهان را فرا گرفته لنجان، مهرین، جنبه، کراج، کدر، که کاوسان، برخوار، و «برآن» است. این روستاها ضیعه‌های بزرگ پرجمعیت و نیز غلات فراوان دارند و برخی منبر و خطیب و بازارها و گرمابه‌ها نیز دارند. در این شهر خانه‌هایی مجلل و کاخهایی از آن ریسان و بزرگان شهر است چون قصر ابوعلی بن رستم و همچنین ساباط که از گچ و آجر ساخته شده است، و در نزدیکی آن بر ساحل زرن رود^{۳۳} (زاینده رود) آسیابهایی است. این رود آبی گوارا دارد و کاخهایی که بدان مشرف است زیبایی خاصی بدان بخشیده است. در سمت مشرق رود قصر عبدالرحمن بن زیاد و قصر ابوالفضل در حصار «کرینه» و در سمت مغرب دو محله بزرگ «زرکاباذ» و «تاجه» است که در آنها سقلاطون^{۳۴} و عتابی عالی و سفال و جزآن به دست می‌آید.

«کرینه» بازاری دارد که مردم در نوروز به مدت هفت روز در آن گرد می‌آیند و به عیش و نوش و تفریح می‌پردازند و از انواع غذاها و آرایشها بهره می‌برند چنانکه سبب اعجاب حاضران می‌شود.

مردم شهر و گروهی که از اطراف آن یا از جاهای دور می‌آیند برای این جشن هزینه‌های گزاف می‌کنند و لباسهای زیبا می‌پوشند و در مجالس جشن برای بازی و شادمانی حاضر می‌شوند و آواز خوانان هنرمند از زن و مرد در کنار رود و کاخها به مجالس ایشان نشاط و سرور خاصی می‌بخشند. مردم در پشت بامها و سراسر بازارها به عیش و نوش و شیرینی خوردن سرگرم می‌شوند و شب را به روز می‌پیوندند و آرام نمی‌گیرند و کسی ایشان

۳۲ - زمین زراعی.

۳۳ - در بعضی از منابع تاریخی نام رودخانه زاینده رود را زرن رود و زرین رود ضبط کرده‌اند. زرین رود امروز به یکی از شعب این رودخانه اطلاق می‌شود.

۳۴ - نوعی پارچه ابریشمی زردوزی شده که آن را در بغداد می‌بافتند.

را باز نمی دارد، زیرا فرمانروایانشان آنان را در این کار آزاد گذاشته اند و با گذشت سالها عادت شده است. و گفته اند که: مخارج آنان در این بازار هنگام حلول خورشید در برج حَمَل به دویست هزار درهم می رسد و این علاوه بر میوه های خوب و لذیذ و خوراکی های عالی و آشامیدنی هاست که در ارزانی و فراوانی رایگان گونه است زیرا انگور به من ایشان که چهارصد درهم است هر صد من پنج درهم قیمت دارد و شیره آنجا به اندازه ای شیرین و سالم و خوب است که مانده آن چون تازه اش با طراوت است، از قبیل گلابی، صینی^{۳۵}، به، انار و سیب کلمانی که از ضیعه گران قدر کلمان در نزدیکی «یهودیه» به دست می آید و بو و مزه خوش و شکل زیبا دارد و انگورها را در مخزنها و انبارها می آویزند».^{۳۶}

رباطهای قرن چهارم هجری

به طوری که از نوشته های ابن حوقل مستفاد می شود در قرن چهارم هجری رباطهای متعددی در سراسر ایران در اختیار مسافران و سیاحان قرار داشته است. به سبب کثرت رباطهایی که به همت «ابوالحسن محمد بن ماه» در نواحی شرقی ایران ساخته شده بود، در آن قرن رباطهای ایران را اکثراً به اسم رباط ماهی می خواندند،^{۳۷} همانگونه که چند قرن بعد کاروانسراهای ایران را «شاه عباسی» خوانده اند و هنوز هم می خوانند. یکی از رباطهای مشهور قسمت شرقی ایران را ابن حوقل چنین معرفی کرده است:

«... رباط میله متعلق به ابوالحسن محمد بن حسن ماه رحمه الله است. این مرد از نیکوکارترین مردم و پیشقدم در خیرات بود و این رباط به وی متعلق است که رباطی بسیار سودمند است زیرا در جایی قرار دارد که مردم بدان سخت نیازمندند و پناهگاه ایشان به هنگام ترس و وحشت و رو آوردن دشمن و باریدن برف و احتمال خطر جانی است و بس بلند و استوار و دارای خانه های وسیع است تا آنجا که برای اقامت بیش از یک لشکر کفایت کند و پادشاهی با سپاه خود تواند در آن فرود آید. این مرد را در ماوراءالنهر و خراسان رباطهایی بهتر از این است از جمله رباطی که در قوادیان (قبادیان)^{۳۸} ساخته است

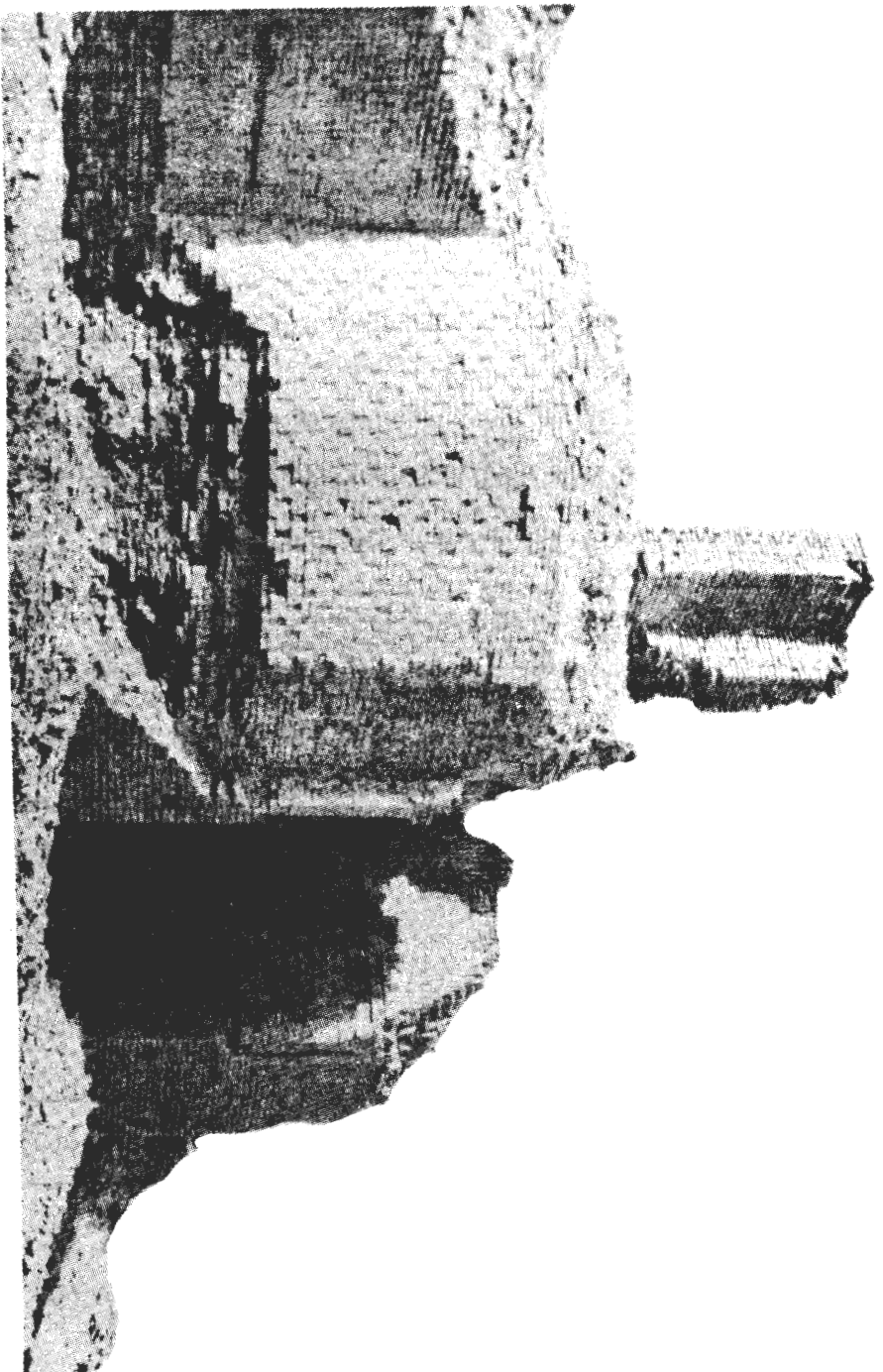
۳۵ - صفت نوعی از گندم سفید است.

۳۶ - صورة الارض، ص ۱۰۵ تا ۱۰۸.

۳۷ - رک: همان کتاب، ص ۱۸۷.

۳۸ - قریه ای است واقع در شمال بلخ که محل تولد ناصر خسرو شاعر و جهانگرد آزاده ایران است.

۸- ریاض ماهی (۱) از کتب فهرست کاروانسرای های ایران)



و نیز از بهترین آنها رباطهای ترمذ^{۳۹} است که در آنها وظیفه و مقرری برای مسافران و نفقه مستمری برای ساکنان آنها از فقیهان و طالبان دانش تعیین کرده است.^{۴۰} ابن حوقل ضمن توصیف شهر نیشابور، اشاره‌ای نیز به بازارها و کاروانسراهای آن دارد: «... و در میانه این بازارها کاروانسراها و فندق‌هاست^{۴۱}... در سراسر خراسان شهری در سلامت هوا و پهناوری و پرعمارتی و تجارت و کثرت مسافر و قافله به پای نیشابور نمی‌رسد و از آنجا انواع جامه‌های پنبه‌ای و ابریشمی به دست می‌آید که به سایر سرزمینهای اسلامی و برخی سرزمینهای کفر می‌برند و پادشاهان و بزرگان از همین جامه‌ها برمی‌گزینند، چه از هیچ شهر یا ناحیه‌ای جامه‌ای بدین مرغوبی به دست نمی‌آید».^{۴۲}

مهمان‌نوازی شرقی

ابن حوقل گزارش جالبی از خصلت نیکوی مهمان‌نوازی شرقی نیز به ثبت رسانده است: «اما بخشش مردم ماوراءالنهر^{۴۳} چنان است که گویی همه افراد یک خانه‌اند و کسی که به خانه دیگری وارد شود گویی به خانه خود درمی‌آید. بسیار مهمان‌نوازند و از مهمانی که شبانه بدانان وارد شود ناخرسند نیستند بلکه از وی پذیرایی می‌کنند بی آنکه وی را بشناسند یا توقع پاداش داشته باشند. در ماوراءالنهر هر مالک و توانگری کوشش می‌کند که قصر بزرگی بسازد و مهمانسرائی بزرگ نیز ترتیب دهد. آنگاه تمام روز را در اندیشه تأمین نیازمندیهای مهمان به سر می‌برد و با شوق فراوان از مهمان پذیرایی می‌کند، و هنگامی که مهمانی به ناحیه‌ای وارد شود مردم آنجا در پذیرایی او بریکدیگر پیشی می‌جویند و در این باره به نزاع برمی‌خیزند و گاهی در مهمان‌نوازی رقابت بدانجا می‌کشد که اموال و املاک

۳۹ - شهری بوده در ماوراءالنهر قدیم در نزدیکی ساحل رود جیحون که امروز جزو جمهوری تاجیکستان شوروی است.

۴۰ - صورة الارض، ص ۱۸۷.

۴۱ - مهمانخانه.

۴۲ - صورة الارض، ص ۱۶۷-۱۶۸.

۴۳ - سرزمین واقع در شمال رود جیحون، بین دو رود سیحون و جیحون شامل: بخارا، سمرقند، خجند، اشروسنه و ترمذ. ماوراءالنهر مدت پنج قرن بزرگترین مهد تمدن اسلامی ایران بود. این سرزمین که اکنون جزو جمهوری ازبکستان شوروی است مولد و موطن بسیاری از دانشمندان بزرگ ایرانی است.

آنان از میان می رود و به خلاف سایر مردم که در گرد آوردن مال رقابت می ورزند و به ملک و فراوانی مال مباهات می کنند.

در سغد^{۴۴} آثار خانه ای دیدم که معروف بود به اینکه اقامتگاه و مهمانسرا شده بود و در آن زیاده بر صد سال گشاده مانده و از ورود هیچ مهمانی ممانعت نمی شده است و بسا اوقات شبانه به ناگهان بی آمادگی قبلی بیش از صد یا دویست تن باستوران و حشم خود بد آنجا می آمدند و تمام نیازمندیهایشان از علف ستوران و خوراک و جز آن فراهم می شد بی آنکه به چیزی از بار و بئه خود نیازمند باشند یا صاحب خانه در رنج افتد اگر چه روزها در آنجا اقامت کنند. برای هر کاری شخصی را گمارده اند و مایحتاج او را مرتباً بی درنگ تهیه می کنند چنانکه هنگام ورود مهمانان هیچ گونه تکلفی نیست و صاحب خانه از پذیرایی مهمانان و مساوات درباره آنان بسیار شادمان است حال آنکه غالب توانگران بلاد اسلام ثروت خود را در راه تأمین سرگرمیها و عیش و عشرت خود و در مواردی که خداپسندانه نیست و رقابتهای تجملی و مذموم خرج می کنند. اما غالب توانگران ماوراءالنهر جز عده کمی از بیکارگان و اهل بطالت ثروت خود را در ساختن رباطها و راهها و جهاد در راه خدا و موارد خیر و ساختن پلها خرج می کنند و هیچ شهری را راهی که آبخور دارد یا دهی که جای سکونت است خالی از رباطهای متعدد نیست بلکه بیش از حدود احتیاج مسافران است. و شنیده ام که در ماوراءالنهر افزون بر ده هزار رباط است و در بسیاری از آنها علوفه چارپای مسافر و طعام او آماده است. من در غالب کاروانسراهای سمرقند یا انتهای کوچه ها یا محله ها یا فراهم آمد نگاه مردم آن، در حایطی^{۴۵} آب خیراتی با یخ دیدم، و کسی به نقل از خبره ای به من گفت که در شهر سمرقند و حایطهای آن در قسمتی که حصار بیرونی آن را فرا گرفته اند افزون بر دو هزار مکان است که آب با یخ خیراتی دارد که در برخی از آنها سقایه (جای آب) ساخته شده و در برخی حباب مسی نصب گردیده است و گاه کوزه هایی را در دیوار کار گذاشته اند»^{۴۶}.

۴۴ — شهری است نزدیک سمرقند، دارای آب فراوان و درختان بسیار و بین بخارا و سمرقند سرزمینی به طراوت و خرمی آن وجود نداشته. آب و هوای آن در منتهای لطافت بود و آنرا بهشت جهان می گفتند و یکی از جنات اربعه دنیای قدیم بشمار می آوردند.

۴۵ — دیوار، جدار.

۴۶ — صورة الارض، ص ۱۹۵-۱۹۶.

ناصر خسرو جهانگرد اندیشمند

«ناصر خسرو قبادیانی»^{۴۷} شاعر بلندپایه ایران نیز در شمار جهانگردان صاحب نام دوران بعد از اسلام است که جهانگردی طولانی خود را در روز پنجشنبه ششم جمادی الاخر سال ۴۳۷ هجری برابر با نیمه دوم دیماه سال ۴۱۴ یزگردی به نیت سفر قبله، از مرو آغاز نمود و از راه سرخس و نیشابور و بسطام و دامغان و سمنان و ری و قزوین به آذربایجان رفت و از سراب و تبریز و مرند و خوی گذشته به شهرهای ارمنستان رسید و از آنجا به شام و بیت المقدس رفت و در نیمه ذی القعدة برای ادای فریضه حج به مکه شتافت. سپس عزم سیاحت مصر کرد و در هفتم صفر سال ۴۳۹ هجری به قاهره رسید. قریب سه سال در مصر بود و در ضمن آن دوبار دیگر به زیارت خانه خدا مشرف شد و بازگشت. در ذی الحجه سال ۴۴۱ هجری دیگر بار از مصر بیرون آمد و چهارمین بار به مکه رسید و شش ماه در حرم مجاور بود. پس از ادای حج چهارم در شعبان سال ۴۴۳ از راه طائف و تهامه و یمن به بصره رسید و دو ماه در آنجا اقامت کرد، سپس از آنجا به ارجان رفت و از راه اصفهان و نایین و قاین و تون و سرخس روانه بلخ شد و روز بیست ششم جمادی الاخر سال ۴۴۴ هجری برابر با ۲۸ آبان ماه ۴۲۱ یزگردی پس از هفت سال سیاحت و مطالعه و پیمودن ۱۳,۳۲۰ کیلومتر راه و روبرو شدن با دیدنیها و مصائب بسیار مسافرت خود را پایان داد.

ناصر خسرو در قصیده ای شیوا از سفر دور و دراز خود و رنجها و مصائبی که که در آن سفر متحمل شده است سخن گفته است:

برخاستم از جای و سفر پیش گرفتم	نزد خانم یاد آمد و نزد گلش و منظر
از سنگ بسی ساخته ام بستر و بالین	وزا بر بسی ساخته ام خیمه و چادر
گاهی به نشیبی شده همگوشه ماهی	گاهی به سر کوهی برتر ز دو پیکر
گاهی به زمینی که درو آب چو مرمر	گاهی به جهانی که در او خاک چو اختر
گه دریا، گه بالا، گه رفتن بی راه	گه کوه و گهی ریگ و گهی جوی و گهی جر

۴۷ — ابومعین حمیدالدین ناصر خسرو قبادیانی مروزی در سال ۳۹۴ هجری در قبادیان از حوالی بلخ تولد یافت. وی ابتدا مذهب حنفی داشت، در مصر با اسماعیلیان فاطمی روابطی پیدا کرد و پیرو مذهب آنان شد و در بازگشت به ایران آشکارا شروع به تبلیغ عقاید اسماعیلی کرد. امرای سلجوقی به سب مخالفت فقهای متعصب سنی در صدد کشتن او برآمدند. وی سرانجام به یمگان بدخشان گریخت و در آنجا عزلت گزید و پس از عمری طولانی و آوارگی و آزار و رنجی که در اواخر عمر از متعصبین روزگار خود دید در سال ۴۸۱ هجری وفات یافت.

گه حبل به گردن بر مانند شتریان گه بار به پشت اندر ماننده استر
 پرسنده همی رفتم از این شهر بدان شهر جوینده همی گشتم از این بحر بدان بر
 ناصر خسرو شرح سیاحت دور و دراز و پر از دیدنی و شنیدنی خود را در سفرنامه ای ساده
 و زیبا و پرکشش به زبان فارسی شیوا با نثری استوار و دلکش باز می‌گوید که یکی از
 نمونه‌های زیبا و ارزنده نثر قرن پنجم هجری به شمار می‌آید.

ناصر خسرو سیاحی است که علوم متداول زمان را به خوبی آموخته است و در خاندانی
 دیوانی گوشش به بسیاری تعابیر و اصطلاحات و فنون دبیری و ترمل آشناست و خود به فضل
 و ادب شهرتی گرفته است و بر روابط مردم و اجتماع از هر دست، بینایی دارد و از زبانی
 گشاده برخوردار است و شنیده‌ها و دیده‌ها را می‌تواند خوب بازگو کند و مطالب را نیک
 بی‌رود و در قالب عبارات بریزد. ناصر خسرو با آینه خاطری چنین تابناک روی به سفر
 می‌آورد و هزاران کیلومتر را زیر پا می‌گذارد، آینه خاطرش هر منظره ساکن یا متوج از
 طبیعت و اجتماع را در ذهن تابناک منعکس می‌سازد و چون خود نقاش و مصور است، تا
 حدی که به نشان دادن مناظر خللی وارد نشود و تصویر، جاندار و زباندار به چشم بینندگان
 درآید، به کمک ذوق سلیم و ذهن وقاد، خطوط اصلی چهره‌های مشهودات و مسموعات را
 در خاطر رسم می‌کند و از راه اندیشه به کمک سرانگشتان هنرمند بر صفحه، منقوش
 می‌سازد.^{۴۸}

ناصر خسرو شیفته حقیقت است و برای یافتن حقیقت پاک، در این سفر پر مشقت،
 رنجها برده و سختیها کشیده و ناملایمها برخورد هموار داشته و در استقبال از خطر، خطرها
 کرده است. در سفرنامه او بیش از هر چیز تکاپوی این مرد سخت کوش و اندیشمند آزاده
 خراسانی آشکار است. او به احوال شهرها و روستاها، به وضع اجتماعی مردمان، به بود و
 نبوده‌ها، به آب و هوا و اقلیم و کشاورزی و محصولات، به راهها و مسافات، به نرخ ارزاق،
 به چهره مردمان، به لباس و آیینها و آداب و عادات و رسوم و فرهنگ عامه، به کوهها و
 دشتها و دره‌ها، به دکانها و کاروانسراها، به وضع تجاری و اقتصادی، به نوع حکومتها و
 بیاد فرمانروایان، به جنگها و ستیزها و صلحها و معدلتها، به ریب و ریای مردمان و پیشوایان،

۴۸ — دکتر محمد دبیر سیاقی، سرآغاز کتاب سفرنامه ناصر خسرو، کتابفروشی زوار — تهران، بهمن ۱۳۵۶، ص ۳۸ و

به زهد و تقوای عارفان و کاملان، به شوربختیها و خوشبختیهای اقوام و طوایف و مردمان گوناگون از خراسانی و پارسی و ترک و تاتار و تازی همه و همه توجه دقیق کرده است. هر جا دانا مردی یا دانشمندی یا کتابخوانی و معلمی و پیشوایی یافته از هر مذهب و هر ملت، به سراغ او رفته و با او به گفتگو و بحث نشسته و حقیقت درک و فهم او را سنجیده و او را چنانکه هست دریافته است.

به هر شهر و روستا و بر سر هر خراب و آبادی اعم از مسجد و کنشت و کلیسا و بتخانه و آتشکده از سر هوشمندی و کنجکاوی سر زده. مساحی و اندازه گیری هندسی کرده، از نوع ساختمان و معماری و جنس مصالح بنایی و ترکیب بنا و زیبایی و زشتی و نقش و نگار و تزیینات و نقش بندی و نگارگری آن بناها، از تمهیدات آبرسانی و گلخن و گرمابه و گلستان آن بنا یا آن شهر، و یا آن روستا سخنهاى استوار و سنجیده بازگفته است. از ویرانی آثار پیشینیان افسرده شده و بر شادی و فراخی و رفاه و توجه و توسل مردمان به مدنیت و شادخواری و همکاری ستایشها کرده است. ناصر خسرو حکیم است و نزد او «گوهر خرد» آدمی برتر و والا تر از همه نعمت های خداوندی است، همه جا چراغ راه او همان گوهر خرد او است و میزان بخششها و قضاوت های او در احوال شهرها و جماعات و اقالیم و حکومتها و پیشوایان خرد والای او است. همان خرد والایی که جان او را در برابر این همه ناملازمات سفر هفت ساله اش استوار و متحمل و بردبار و اندیشمند و حقیقت بین ساخته است.^{۴۹}

گزیده ای از سفرنامه ناصر خسرو

بقال خرزویل — دوازدهم محرم سنه ثمان و ثلاثین و اربعمائه،^{۵۰} از قزوین برفتم به راه بیل و قپان^{۵۱} که روستاق قزوین است، و از آنجا به دهی که خرزویل^{۵۲} خوانند، من و

۴۹ — دکتر احمد اقتداری، سیر و سفر با ناصر خسرو، کتاب راه و بار، جلد اول، از انتشارات شرکت تحقیق و انتشار مسائل حمل و نقل ایران، بهمن ۱۳۶۲، ص ۶-۷.

۵۰ — سال ۴۳۸ هجری.

۵۱ — از دوده بیل و قپان امروز نشانه ای باقی نمانده است.

۵۲ — خرزویلی که ناصر خسرو از آن یاد کرده است با هرزویل فعلی از دهستانهای رحمت آباد رودبار گیلان قابل تطبیق نیست و درست در موضع خزران کنونی در ۸/۵ تا ۹ فرسنگی شمال غربی قزوین بر جاده کاروان روی قدیم قزوین به نواحی گیلان واقع است.

برادرم و غلامکی هندو که با ما بود وارد شدیم. زادی اندک داشتیم. برادرم به دیه رفت تا چیزی از بقال بخرد. یکی گفت: «چه می خواهی؟ بقال منم». گفت: «هر چه باشد ما را شاید، که غریبیم و بر گذر» و چندانکه از مأكولات برشمرد، گفت: «ندارم» بعد از آن هر کجا کسی این نوع سخن گفتی گفتمی بقال خزرویل است.

بصره - اکنون بر سر حکایت رویم. از یمامه چون به جانب بصره روانه شدیم به هر منزل که رسیدیم جای آب بودی، جای نبودی تا بیستم شعبان سنه ثلث و اربعین و اربعمائه^{۵۳} به شهر بصره رسیدیم. دیواری عظیم داشت، الا آن جانب که با آب بود دیوار نبود، و آن آب شط است. و دجله و فرات که بر سرحد اعمال بصره به هم می رسند و چون آب جوبه^{۵۴} نیز به ایشان می رسد آن را شط العرب^{۵۵} می گویند.

... در آن وقت که آنجا رسیدیم شهر اغلب خراب بود، و آبادانیها عظیم پراکنده، که از محله ای تا محله ای مقدار نیم فرسنگ خرابی بود، اما در و دیوار محکم و معمور بود و خلق انبوه، و سلطان را دخل بسیار حاصل شدی. و در آن وقت امیر بصره پسر باکاليجار^{۵۶} دیلمی بود که ملک پارس بود. وزیرش مردی پارسی بود و او را ابومنصور شهردان می گفتند.

و هر روز در بصره به سه جای بازار بودی: اول روز در یک جای دادوستد کردند که آنرا سوق الخزاعه گفتندی. و حال بازار آنجا چنان بود که آن کس را که چیزی بودی به صراف دادی و از صراف خط بستدی و هر چه بایستی بخیریدی و بهای آن صراف حواله کردی، و چندانکه در آن شهر بودی بیرون از خط صراف چیزی ندادی.

چون به آنجا رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم. می خواستم که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه

۵۳ - سال ۴۴۳ هجری.

۵۴ - نام نهري معروف به بصره.

۵۵ - اروند رود.

۵۶ - آقای دبیر سیاقی در مورد باکاليجار دیلمی چنین نوشته اند: «باکاليجار دیلمی، مرزبان فرزند ابوشجاع سلطان الدوله، فرزند بهاء الدوله، فرزند شرف الدوله ابوالفوارس شیر ذیل فرزند عضدالدوله، فرزند رکن الدوله دیلمی پنجمین ازدیاله فارس که از ۴۱۵ تا ۴۴۰ هجری بر فارس حکومت داشت و نوبتی نیز بر کرمان حکم راند و بر خوزستان و نواحی بصره و بغداد نیز تاخت و تازها کرد تا سرانجام با جلال الدوله فرزند شرف الدوله که بر بغداد و واسط و بصره فرمان می راند در ۴۲۸ هجری صلح کرد اما در ۴۳۵ که جلال الدوله درگذشت وی بر بغداد استیلا یافت و ملک عراق عرب و فارس و خوزستان او را مسلم گشت، ناصر خسرو از او به ملک فارس یاد کرده است (سفرنامه ناصر خسرو، ص ۲۱۲).



نبود و من و برادرم هریک به لنگی کهنه پوشیده بودم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما. گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خرجینکی بود، که کتاب در آن می‌نهادم، بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که به گرمابه بان دهم تا باشد که ما را دمکی زیادت‌تر در حمام بگذارد، که شوخ از خود باز کنیم. چون آن درمکها پیش او نهادم درمانگریست، پنداشت که ما دیوانه‌ایم. گفت: «بروید هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند» و نگذاشت که ما به گرمابه در رویم. از آنجا با خجالت بیرون آمدم و به شتاب برفتیم. کودکان بر در گرمابه بازی می‌کردند پنداشتند که ما دیوانگانیم در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند. ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می‌نگریستیم و مکاری^{۵۷} از ما سی دینار مغربی می‌خواست، و هیچ چاره نداشتیم، جز آنکه وزیر ملک اهواز — که او را ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، و هم کرمی تمام به بصره آمده بود با ابناء و حاشیه و آنجا مقام کرده، و اما در شغلی نبود. پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود، و او را با وزیر صحبتی بودی و به هر وقت نزد او تردد کردی، و این پارسی هم تنگ دست بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند، احوال مرا نزد وزیر باز گفت. چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که: «چنانکه هستی برنشین و نزدیک من آی» من از بدحالی و برهنگی شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم، رقعۀ ای نوشتم و عذری خواستم و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم» و غرض من دو چیز بود یکی بی‌نوازی، دویم گفتم همانا او را تصور شود که مرا در فضل مرتبه‌ای است زیادت، تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد قیاس کند که مرا اهللیت چیست، تا چون به خدمت او حاضر شوم خجالت نبرم. در حال سی دینار فرستاد که این به بهای تن جامه بدهید. از آن دو دست جامه نیکو ساختم و روز سیوم به مجلس وزیر شدیم. مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. و چهارپسر داشت: مهترین جوانی فصیح و ادیب و عاقل و او را رئیس عبدالله احمد بن علی بن احمد گفتندی، مردی شاعر و دبیر بود و جوانی خردمند و پرهیزگار. ما را به نزدیک خویش باز گرفت و از اول شعبان تا نیمه رمضان آنجا بودیم و آنچه آن اعرابی کرای شتر بر ما داشت، به سی دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو

۵۷ — چارپادار.

دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند. خدای تبارک و تعالی همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد، بحق الحق و اهله. و چون بخواستم رفت ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد، چنانکه در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم، از برکات آن آزادمرد. که خدای عزوجل از آزادمردان خشنود باد.

... و بعد از آنکه حال دنیاوی ما نیک شده بود و هریک لباسی پوشیدیم روزی به در آن گرمابه شدیم که ما را آنجا نگذاشتند. چون از در در رفتم گرمابه بان و هر که آنجا بودند همه بر پای خاستند و بایستادند چنانکه ما در حمام شدیم، و دلاک و قیم درآمدند و خدمت کردند، و به وقتی که بیرون آمدیم هر که در مسلخ گرمابه بود همه بر پای خاسته بودند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم و در آن میانه شنیدم حمامی به یاری از آن خود می گوید:

«این جوانان آنانند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم» و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم، من به زبان تازی گفتم: «راست می گویی، ما آنانیم که پلاس پاره بر پشت بسته بودیم». آن مرد خجل شد و عذرهای خواست. و این هر دو حال در مدت بیست روز بود. و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگاری پیش آید نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جل و جلاله و عم نواله، ناامید نباید شد که او تعالی، رحیم است». ۵۸.

ناصر خسرو در سفرنامه خود نام تعدادی از رباطهایی را که هنگام مسافرت خود در آنها اقامت کرده و یا از کنار آن گذشته است ذکر کرده، که از آن جمله اند:

رباط جعفری — میان راه سرخس و مروالرود. ۵۹.

رباط سه دره — میان سمنگان و دستگرد از نواحی بلخ.

رباط عمروی — میان سرخس و مروالرود.

رباط نعمتی — میان سرخس و مروالرود.

ناصر خسرو در راه بازگشت به بلخ به شرح راه کویری میان ناین و طبس پرداخته و چنین نوشته است:

۵۸ — سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۵۳ تا ۱۵۸.

۵۹ — شهری بر سر راه بلخ.

«... و در این بیابان به هر دو فرسنگ گنبدکها^{۶۰} ساخته اند و مصانع^{۶۱} که آب باران در آن جا جمع شود. به موضعی که از شورستان نباشد ساخته اند و این گنبدکها به سبب آن است تا مردم راه گم نکنند، و نیز به گرما و سرما لحظه ای در آنجا آسایشی کنند.^{۶۲} و در راه ریگ روان دیدیم عظیم هر که از نشان بگذرد، از میان آن ریگ بیرون نتواند آمدن و هلاک شود. و از آن بگذشتیم، زمینی شوره بدید آمد بر جوشیده،^{۶۳} که شش فرسنگ چنین بود، که اگر از راه کسی یک سوشدی فرو رفتنی. و از آنجا به راه رباط زبیده که آنرا رباط مرا، می گویند برفتیم. و آن رباط را پنج چاه آب است که اگر آن رباط و آب نبودی کس از آن بیابان گذر نکردی. و از آنجا به چهاردیه طبس آمدیم، به دیهی که آنرا رستاباد می گفتند. و نهم ربیع الاول به طبس رسیدیم.»^{۶۴}

جهانگردان دوران اسلامی و راههای ایران

در اینجا لازم است اشاره کنیم که در سیاحتنامه های جهانگردان و محققان اسلامی نکته ای که بیش از همه باعث شگفتی است آنکه، اکثر این سیاحان با راههایی در ایران آشنا بوده اند که حتی با وجود پیشرفت وسایل تا امروز به طور کامل از آن عبور نشده است. به ندرت به راههایی در کویر و بیابانهای ایران برمی خوریم که سیاحان دوران اسلامی از آن گفتگو نکرده باشند. برای نمونه باید اشاره کنیم: اگر راههای کویر لوت را طبق آنچه محققان دوران اسلامی شناخته و معرفی کرده اند با جاده هایی که ما فعلاً در این بخش از کشور می شناسیم مقایسه کنیم، نتیجه این می شود که پیشرفت این قسمت در ایران لااقل از نظر فن ارتباطات نسبت به زمان سیاحان اسلامی بسیار ناچیز است.

۶۰ - گنبد کوچک.

۶۱ - جمع مصنع - آبگیر، حوضچه، جای گرد آمدن آب - گنبدکها و مصانع که ناصر خسرو از آنها یاد کرده است در اصل همان ساباطها بوده اند.

۶۲ - سابقاً به واسطه کثرت رباطها و حوضها در این مسیر این راه را راه رباطات می خواندند.

۶۳ - زمین شوره زار متخلخل باطلاقی.

۶۴ - سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۶۸.

سیاحان شرقی در شهرهای مهم شرق و غرب

در حالی که سیاحان و مسافران مسلمان شهرهای مهم شرق و غرب را زیر پا می گذاشتند در ایران و سایر کشورهای مشرق زمین به ندرت با یک تاجر یا جهانگرد غربی مواجه می شویم.

خاقانی شروانی^{۶۵} شاعر بلندپایه از شمار سیاحان متعدد قرن ششم هجری است که در سال ۵۵۱ هجری به قصد زیارت خانه خدا به مکه معظمه عزیمت کرد و بر سر راه خود عراق عجم^{۶۶} و عراق عرب را سیاحت نمود و مشاهدات خود را در کتاب مثنوی نفیس و گرانبهای «تحفة العراقین» جاودانه ساخت.

بیماری خاقانی در ری

از بخت بد خاقانی هنگام دیدار از شهر ری سخت بیمار شد و قصیده غرابی در مذمت آب و هوای این شهر سرود:

دور از مجاوران مکارم نمای ری	خاک سیاه بر سر آب و هوای ری
این خواندگان خلد به دوزخسرای ری	در خون نشسته ام که چرا خوش نشسته اند
دل آب و، جان هوا شد از آب و هوای ری	آن را که تن به آب و هوای ری آورند
من شاگرد و شکایت فزای ری	ری نیک بدولیک صدورش عظیم نیک
ای کاش دانمی که چه کردم به جای ری	نیک آمدم به ری بدمن بین به جای من
دانم که عقرب تن من شد لقای ری	عقرب نهند طالع ری من ندانم آن
تبهای گرم زاد ز زهر جفای ری	سرد است زهر عقرب از بخت من مرا
وی خاک اصفهان حسد توتیای ری	ای جان ری فدای تن پاک اصفهان
جور من است ز آب و گل جان گزای ری	از خاص و عام ری همه انصاف دیده ام
سادات ری، ائمه ری، اتقیای ری	میر منند و صدر منند و پناه من
ز احرار ری و افاضل ری و ازکیای ری	هم لطف و هم قبول و هم اکرام یافتم

۶۵ - افضل الدین بدیل (ابراهیم) نجیب الدین علی شروانی ملقب به حسان العجم (۵۲۰-۵۸۲ یا ۵۹۵ هجری).

۶۶ - به ناحیه ای از مرکز ایران که شامل ایالات و ولایات مرکزی واقع بین اصفهان و همدان و تهران بوده است اطلاق می شده است و شهرهای باختران، همدان، ملایر، اراک، گلپایگان و اصفهان را دربر می گرفته است.

چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا
 هم باز پس شوم نکشم پس بلای ری
 گر باز رفتنم سوی تبریز اجازتست
 شکرانه گویم از کرم پادشاه ری
 دیدم سحرگهی ملک الموت را که پای
 بی کفش می گریخت زدست و پای ری
 گفتم تو نیز، گفت چوری دست برگشاد
 بویحیی^{۶۷} ضعیف چه باشد به پای ری

خاقانی در مداین

خاقانی به وقت عبور از مداین^{۶۸} و دیدن خرابه های طاق کسری^{۶۹} در قصیده ای که یکی از شاهکارهای بی نظیر او به شمار می آید احساسات خود را به نظم درآورده است:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
 ایوان مداین را آینه عبرت دان
 یکره زره دجله منزل به مداین کن
 وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران
 خود دجله چنان گرید صد دجله خون گویی
 کز گرمی خونا بش آتش چکد از مژگان
 بینی که لب دجله کف چون به دهان آرد
 گویی زتف آهش لب آبله زد چندان
 از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
 خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
 بر دجله گری نونو وز دیده زکوتش ده
 گر دجله در آمیزد باد لب و سوز دل
 تا سلسله ایوان بگسست مداین را
 گه گه به زبان اشک آواز ده ایوان را
 دندانه هر قصری پندی دهدت نونو
 گوید که تواز خاکی ما خاک تویم اکنون
 گرچه لب دریا هست از دجله زکوة استان
 نیم می شود افسرده نیم می شود آتشدان
 در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
 تابو که به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
 پند سر دندانه بشنوز بن دندان
 گامی دو سه بر ما نه اشکی دوسه هم بفشان

۶۷ - بویحیی لقب عزرائیل است.

۶۸ - در اواخر عهد ساسانی مداین مشتمل بر هفت شهر بود، مورخان عرب و ایرانی که کتب خود را در زمان ویرانی یا زوال مداین نوشته اند تعداد این شهرها را به اختلاف ذکر کرده اند و بهر حال تیسفون که مهمترین و بزرگترین شهرهای مداین بود مقر سلطنت و پایتخت ساسانی بوده است و بعد از آن شهر «وه اردشیر» یا سلوکیه بوده است. از مجموعه هفت شهر مداین پنج شهر شناخته شده اند که عبارتند از: ۱- تیسفون در ساحل شرقی دجله، ۲- سلوکیه در جانب غربی دجله، ۳- رومگان در ساحل شرقی دجله، ۴- درزنی دان در ساحل غربی دجله، ۵- ولاش آباد در ساحل غربی دجله. اگر محله آسپانبر واقع در ساحل غربی دجله که خرابه های طاق کسری نیز در همین محله است و محله ماحوزا واقع در ساحل شرقی را نیز دو شهر مستقل به حساب آوریم هفت شهر مداین کامل می شود. (معین، ج ۶، ص ۱۹۳۶).

از نوحه جغدالحق ماییم به درد سر
 آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
 ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
 گویی که نگون کرده است ایوان فلک و شرا
 بر دیده من خندی کاینجا ز چه می‌گرید
 نی زال مداین کم از پیرزن کوفه
 دانی چه مداین را با کوفه برابر نه
 این است همان ایوان کز نقش رخ مردم
 این است همان درگه کوراز شهان بودی
 این است همان صفه کز هیبت او بردی
 پندار همان عهد است از دیده فکرت بین
 از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه
 نی نی که چون نعمان بین پیل افکن شاهانرا
 ای بس پشه پیل افکن کافکنده به شه پیلی
 مستست زمین زیرا خورد است به جای می
 بس پند که بود آنگه بر تاج سرش پیدا
 کسری و ترنج زر پرویز و به زرین
 پرویز به هر بزمی زرین تره^{۶۹} گستردی
 پرویز کنون گم شد زان گم شده کمتر گو
 گفتمی که کجا رفتند آن تاجوران اینک
 بس دیر همی زاید آبستن خاک آری
 خون دل شیرین است آن می که دهد زرین
 چندین تن جباران کاین خاک فرو خورد است

از دیده گلابی کن درد سرما بنشان
 جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان
 بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
 حکم فلک گردان یا حکم فلک گردان
 خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
 نه حجره تنگ این کمتر ز تنور آن
 از سینه تنوری کن وز دیده طلب طوفان
 خاک در او بودی دیوار نگارستان
 دیلم ملک بابل هند و شه ترکستان
 بر شیر فلک حمله، شیر تن شادروان
 در سلسله درگه در کوکبه میدان
 زیر پی پیلش بین شه مات شده نعمان
 پیلان شب و روزش کشته به پی دوران
 شطرنجی تقدیرش در ماتکه حرمان
 در کاس سر هر رمز خون دل نوشروان
 صد پند نو است اکنون در مغز سرش پیدا
 بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان
 کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
 زرین تره کو بر خوان؟ روکم تر کو بر خوان^{۷۰}
 زایشان شکم خاک است آبستن جاویدان
 دشوار بود زادن نطفه ستن آسان
 ز آب و گل پرویز است این خم که نهدهد حقان
 این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد زایشان

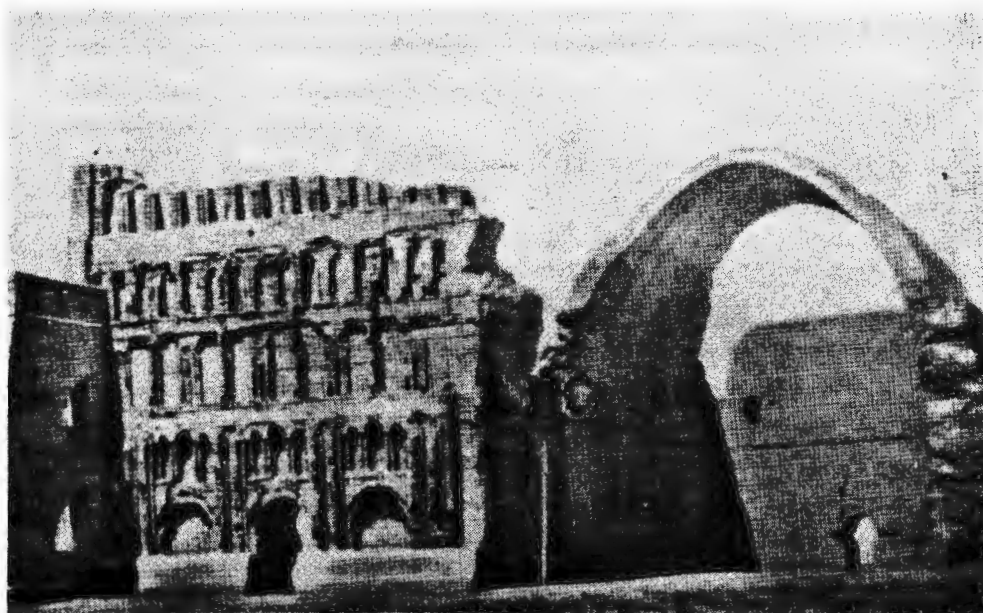
۶۹ - مقصود تره ای است که زرگران از طلا می ساختند و در سفره خسرو می گذاشتند.

۷۰ - اشاره به آیه شریفه کَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَغُيُوبٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاهْبِثِينَ كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ (چه بسیار باغ ها و چشمه سارها را و کشتزارها و گرامی جایها و نعمتی که در آن برخوردار بودند به جای گذاشتند و رفتند و بدینسان آنها را به گروه دیگری به میراث دادیم - سورة الدخان آیات ۲۵ تا ۲۸).



۹- بنای طاق کسری از پشت

(از سفرنامه مادام دیولافوآ)



۱۰- وضع کنونی طاق کسری

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد
خاقانی از این درگه دریوزه عبرت کن
امروز گراز سلطان رندی طلبد توشه
گر زاد ره مکه تحفه است به هر شهری
هر کس برد از مکه سبحة زگل حمزه
این بحر بصیرت بین بی شربت ازو مگذر
اخوان که ز راه آیند آرند ره آوردی
بنگر که در این قطعه چه سحر همی راند

این زال سپید ابرو وین مام سیه پستان
تا از در توزین پس دریوزه کند خاقان
فردا ز در رندی توشه طلبد سلطان
توزاد مداین بر، تحفه زپی شروان
پس تو ز مداین برسبحة زگل سلمان
کز شط چنین بحری لب تشنه شدن نتوان
این قطعه ره آورد است از بهر دل اخوان
مهتوک^{۷۱} مسیحا دل دیوانه عاقل جان

جهانگردان غربی در ایران اسلامی

نخستین جهانگرد غربی که در دوران اسلامی به ایران سفر کرد خاخام بنیامین بن جناح^{۷۲} از اهالی تودلای^{۷۳} اسپانیا بود. او که بین سالهای ۵۶۰-۵۶۹ هجری به روزگار حکومت سلجوقیان از کشور ما دیدن کرد، ضمن بازدید از جوامع کلیمی مشرق زمین به کار تجارت نیز مشغول بود.

بنیامین پس از دیدار از شوش و چند شهر دیگر در غرب ایران به هندوستان رفت. او اولین جهانگرد غربی است که بعد از دوران باستان راجع به خلیج فارس مطالبی از خود برجای گذاشته است. بنیامین همچنین درباره شهر همدان و معبدی که در آن استرو مردخای^{۷۴} مدفون هستند توضیحاتی در اختیار می‌گذارد.

۷۱ - مرده.

۷۲ - Benjamin ben Jonah

۷۳ - Tudela

۷۴ - به روایت تورات: خشایارشا، پادشاه هخامنشی در سال سوم پادشاهی خود مجلس جشنی در کاخ شوش ترتیب داده بود و از غایت مستی دستور داد که «وشتی» ملکه اش را به حضور آوردند تا زیبایی او را به مردم و بزرگان نشان دهد. ملکه از آمدن امتناع نمود، شاه در خشم شد و او را از شهبانویی معزول کرد، و دختری یهودی به اسم «هدسه» را به شهبانویی برگزید و او را استر (Ester) یعنی ستاره نامید. استر را عمویا عموزاده‌ای بود به نام مردخای که استر در نزد او تربیت شده بود. در این احوال مردخای توطئه ای را که دو تن از خواجه سرایان بر ضد شاه ترتیب داده بودند کشف کرد و قضیه را به اطلاع شاه رسانید. هاما یکی از بزرگان کشور که مردخای به او تعظیم نمی‌کرد، کینه یهودیان را در دل گرفت و از شاه اجازه کشتن آنان را خواست. ولی مردخای آگاه شد و از طرف استر حکمی از طرف شاه صادر شد که یهودیان از کشتن رستند و دشمنان خود به ویژه هاما را به دار آویختند. (ایران در عهد باستان، ص ۲۲۸).

در فاصله سالهای ۵۷۶-۵۸۲ هجری جهانگرد دیگری به نام خاخام موسی پتاچیا^{۷۵} از شهر پراگ چکسلواکی سفری از راه لهستان و روسیه به غرب ایران کرده است و راجع به آرامگاه دانیال نبی^{۷۶} در شوش گزارشی تهیه کرده است.

اماکن اقامتی دوران اسلامی در ایران

از میان بناهای عام‌المنفعه اقامتی دوران اسلامی رباطها و کاروانسراهای مهمی باقی مانده است که سالها مسافران خسته کاروانهای کوچک و بزرگ در پناه آن خستگی راه از تن به در کرده و شبی را در آن به صبح رسانده‌اند. در زیر به معرفی تعدادی از رباطها و کاروانسراهای آن دوران می‌پردازیم:

Moses Potachia — ۷۵

۷۶- دانیال یکی از چهار پیغمبر بنی اسرائیل است. وی یکی از اسرائیلیان جوان بود که در قرن هفتم قبل از میلاد آنان را به اسارت به بابل بردند. او به سبب هوش و ذکای خود نزد نبوکدنصر یعنی بخت نصر اول و جانشین او تقرب یافت. روحانیون از توجه شاه نسبت به او خشمگین گشتند و او را به گودالی که شیران در آن بودند افکندند، ولی روز بعد او را سالم یافتند، در روایات اسلامی دانیال مخترع رمل به شمار می‌رود. آرامگاه منسوب به دانیال نبی در شهر شوش (استان خوزستان) واقع است. بقعه دانیال دارای دو حیاط است که نخستین کوچک و دومی بزرگتر و وسیعتر است. حیاط دوم از سه طرف دارای اتاقهایی است که برای اقامت زوار اختصاص داده شده. مقبره در ضلع مقابل، مربع مستطیل حیاط ثانوی واقع و دارای صحنه کوچکی است که قندیلی فلزی از بالای آن آویزان است. از صحنه مزبور، ضریح دانیال، در وسط دالانی که گرداگرد آنرا فرا گرفته است پدیدار است. ضریح از برج ساخته شده و مثل دیگر بقاع اسلامی گلوله‌های برنجی به طرز معمول به یکدیگر متصل گردیده. در قسمت فوقانی ضریح از چهار طرف، روی تخته‌های نصب شده (بر فراز مکعب مستطیل مقبره) اشعاری به پارسی نوشته شده و ماده تاریخ ندارد. این بقعه دارای گنبدی مرتفع و جالب توجه است و در پایین به شکل کثیرالاضلاع است شش ضلعی که هر ضلع آن به طول شش قدم است. در روی این کثیرالاضلاع — که به منزله پایه گنبد است دایری بریده‌اند، منتهی خود آن دایره را نیز به صورت کثیرالاضلاعهای محاطی درآورده‌اند. عده این کثیرالاضلاعها ۲۶ می‌باشد و عدد اضلاع آنها نیز به نسبت متغیر است. هر دو رشته متوالی از این اشکال تشکیل مربع مستطیلی می‌دهد که رأس هر زاویه از آنها در وسط اضلاع مربع‌های فوقانی و تحتانی است و هنگامی که خورشید به گنبد بتابد سایه و روشنهای بسیار زیبایی روی مربعه‌ها (که یک در میان محدب و مقعرند) ایجاد می‌شود. مجموع گنبد به شکل مخروط می‌نماید، جنس بنا آهکی است. در این گنبد دو گلوله فلزی ساخته شده که یکی روی دیگری نصب شده و گلوله فوقانی نیز دارای نوکی فلزی است. در قسمت جلو بام، رو به درب ورود حیاط دو مناره از کاشیهای سبز در طرفین و جلو گنبد برآورده‌اند. در بخش دوم مناره سمت راست رقم (۱۰۳۰) نوشته شده و منظور سال ۱۳۳۰ ه. ق است که تاریخ ساختمان گلدسته‌هاست. معمار ساختمان مزبور استاد حاج ملا حسین معمار است که به دستور شیخ جعفر مجتهد معروف بنا را به شکل حاضر تعمیر کرد. گلدسته‌ها بعدها به دست استاد جواد پسر معمار مذکور ساخته شده. (فرهنگ معین جلد پنجم، صفحات ۲۰-۲۱ و ۵۱۷). به این بنای تاریخی در حملات نیروهای متجاوز عراقی آسیب فراوان وارد آمد.



۱۱- بقعه دانیال نبی

(از کتاب مجموعه آثار معماری سنتی ایران)

رباط ماهی — این بنا که به نام رباط چاهه نیز مشهور است در ۶۶ کیلومتری شرق مشهد و با فاصله کمی از جاده مشهد به سرخس در کنار کشف رود واقع شده است. این رباط که یکی از بهترین کاروانسراهای اوایل اسلام است در دوره غزنویان به صورت چهار ایوانی بنا گردیده است. متأسفانه قسمت اعظم این بنای زیبا ویران گردیده و فقط قسمت ورودی آن با طرحهای آجرکاری و گچکاری باقی مانده است.^{۷۷}

مؤلف مطلع الشمس از قول میرزا حسن زنوزی در ریاض الجنة در مورد احداث این بنا چنین نوشته است:

«مال وافری که سلطان محمود به فردوسی در صله شاهنامه فرستاده بود وقتی رسید که فردوسی وفات یافته بود. دختری داشت آن مال قبول نکرد سلطان فرمود تا به آن مال به ثواب روح فردوسی در راه طوس و سرخس رباطی ساختند نزدیک چاهه و آن را رباط چاهه خوانند و این حال در اربع عشر و مائه (۴۱۰ هجری) بوده».^{۷۸}

رباط شرف — در گذشته قبل از آنکه شهر مشهد^{۷۹} مرکز استان خراسان شود شهر بزرگ و معتبر خراسان نیشابور^{۸۰} بود. یکی از راههای مهم و پررفت و آمد آن روزگار راهی بود که این شهر را به «مرو» متصل می کرد. در نقطه ای کنار این راه که امروز در شش کیلومتری جنوب ده کوچکی به نام «شورلق» یا «شورلوخ» از توابع «مزدوران»، در کنار جاده اتومبیل رو مشهد به سرخس، تقریباً در ۱۳۰ کیلومتری مشهد، خارج از مسیر فعلی واقع شده است، رباطی با ارزش و درخور توجه به نام رباط شرف باقی مانده است.

۷۷ — کاروانسراهای ایران، ص ۹۷.

۷۸ — مطلع الشمس، ج ۱، ص ۱۹۰.

۷۹ — شهر مشهد تا آغاز قرن سوم هجری اهمیتی نداشته و به جای آن قریه ای بوده است به نام «سناباد» از توابع طوس. در سال ۲۰۲ هجری قمری حضرت رضا(ع) پس از شهادت در این محل مدفون شد و به همین مناسبت بود که آن شهر را مشهد رضا خواندند، به مرور زمان بر وسعت آن افزوده شد. در زمان تیموریان و پادشاهان صفوی مخصوصاً شاه طهماسب رو به آبادی گذاشت و ساختمانهای آن رو به فزونی نهاد. از بناهای مهم این شهر بارگاه قدس رضوی است که یکی از مهمترین ابنیه عالم اسلامی است.

۸۰ — نیشابور یکی از شهرهای تاریخی ایران محسوب می شود و شهر خوش آب و هوا و زیبایی است. بر اساس نوشته منابع تاریخی در دوره های اول اسلامی قریب یک میلیون نفر سکنه داشته است. این شهر در فتنه مغول خراب و ویران شد. از آثار دیدنی نیشابور مقبره حکیم عمر خیام، شیخ عطار، کمال الملک و امامزاده محروق و تپه معروف به آلب ارسلان را می توان نام برد.

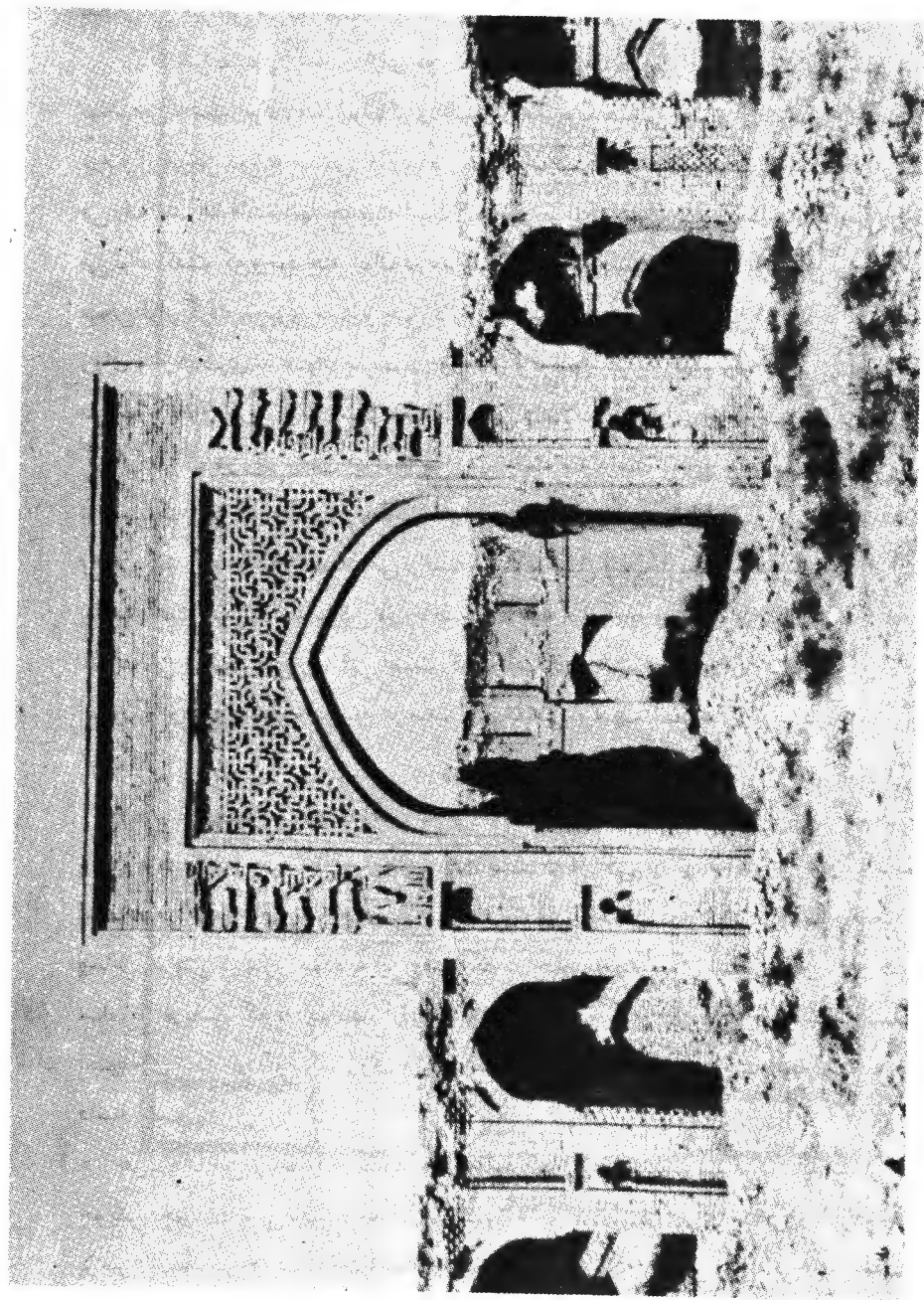
بانی این رباط «شرف الدین»^{۸۱} ملقب به «وجیه الملک» وزیر سلطان سنجر سلجوقی است. ساختمان این رباط در عداد مهمترین ابنیه تاریخی استان خراسان به شمار می رود. تاریخ احداث مجموعه این بنا را حدود سال ۵۰۸ هجری قمری دانسته اند؛ در کتیبه غربی ایوان شمالی رباط سال ۵۴۹ هجری قمری ثبت شده و حکایت از آن دارد که در آن سال رباط را تعمیر کرده اند، ترجمه این کتیبه چنین است:

«در عهد دولت بلندمرتبه سلطان معظم، شاهنشاه اعظم، مالک رقاب امم، سرور ملوک عرب و عجم، که خدای عمر او را دراز گرداناد. معزالدنیا والدین ابوالحارث سنجر پسر ملکشاه برهان امیرالمؤمنین که خدای به انصار وی عزت دهداد. به اهتمام خاتون... مسلمین، ملکه زنان عالم، عزیز شده آل افراسیاب، قتلغ بلکا سیده ترکان^{۸۲} دختر خاقان اعظم، که خدای مرتبه بلند او را پایدار گرداناد... در ماههای سال ۵۴۹ هجری». آنداره گذار در کتاب «آثار ایران» به طور مفصل به معرفی این کاروانسرای عظیم پرداخته و در قسمتی از گزارش خود چنین نوشته است:

«رباط شرف در حالت انزوا و دورافتاده کنونی خود هنوز هم به طور اعجاب آمیزی مجلل و عالی است. از خارج با دیوارهای صاف و هموار و برج های برجسته خود در چشم ناظر درست هیأت و وضع یک رباط یعنی یک نوع قلعه مستحکم را دارد ولیکن از داخل تقریباً بسان یک کاخ جلوه می کند. جاده بزرگ خراسان (در قدیم) از مقابل در یکتا و منحصر به فرد آن می گذشته است و در سمت دیگر این جاده اکنون ویرانه های یک صحن یا حیاط چهارگوش به چشم می خورد که در داخل آن خرابه ها و آثار محو شده یک آب انبار وسیع وجود دارد، آب انباری مسقف که آب باران را در آن جمع و ذخیره می کرده اند، زیرا در آن

۸۱ — شرف الدین ابوطاهر سعد بن علی قمی. او در سال ۴۸۱ هجری به دستور خواجه نظام الملک عامل مرو شد و پس از چند صباحی امیر دیوان تاج الدین خاتون مادر سلطان سنجر گردید تا آنکه به وزارت سلطان سنجر انتخاب شد. مرقد او در جوار حضرت رضا علیه السلام در مشهد است و دارای موقوفات معتبری نیز می باشد.

۸۲ — منظور از سیده ترکان، باید ترکان خاتون ملکه سلطان سنجر باشد. این بانو همه جا با سنجر بود و حتی در جنگها نیز او را ترک نمی کرد، حتی دو نوبت هم اسیر شد: یکی در سال ۵۳۶ هجری (۱۱۴۲ میلادی) به هنگام شکست سنجر به دست قره ختاییها و دیگری در سال ۵۴۸ هجری (۱۱۵۳ میلادی) به هنگام شورش غزها. به طوری که مورخین نوشته اند سلطان سنجر مدت چهار سال در اسارت ماند و از بیم آنکه مبادا به ترکان خاتون گزند و وارد آید، کوششی برای خلاصی خود نکرد، و همین که ترکان خاتون در سال ۵۵۱ هجری (۱۱۵۶ میلادی) درگذشت، سلطان سنجر موفق به فرار شد. بنظر می رسد ترکان خاتون فرمان تعمیر رباط شرف را در دوره اسارت و حدود دو سال قبل از درگذشتش صادر کرده باشد.



۱۲- نمای رباط شرف

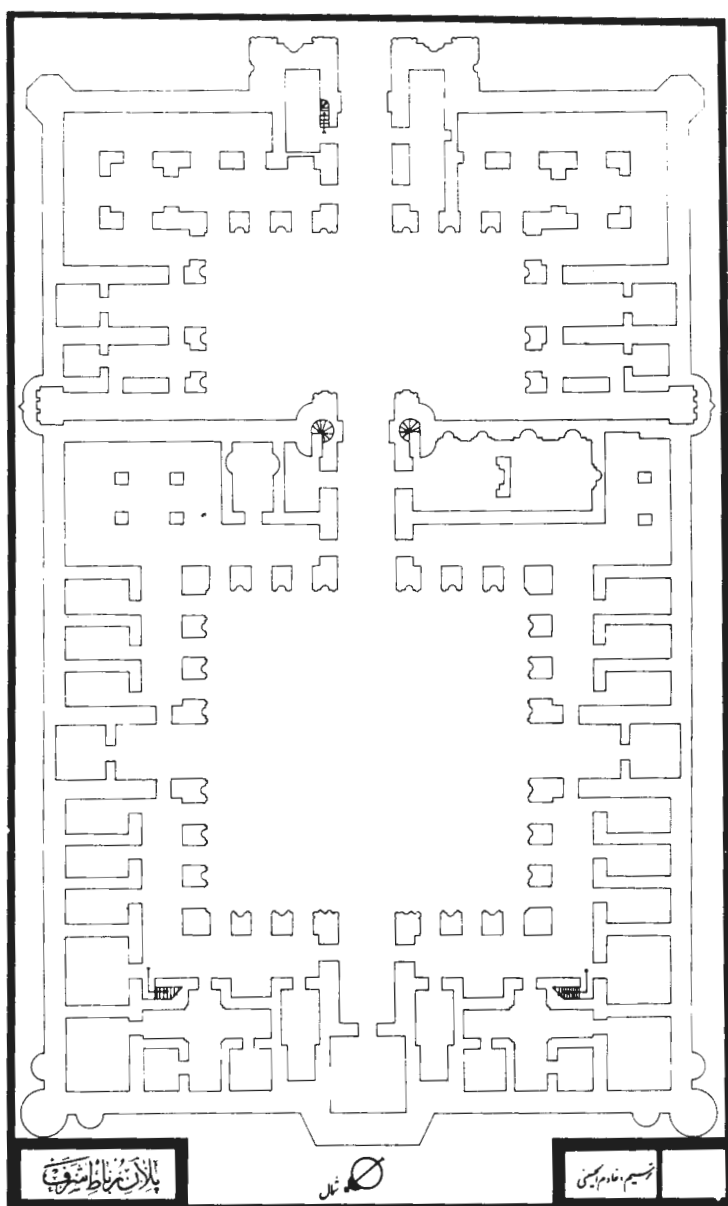
(از مجله آگاهی نامه سازمان حفاظت آثار باستانی ایران خرداد ۱۳۵۵)

حوالی نه رودی یافت می شده است و نه چشمه ای و نه آثار قناتی و آب ناحیه «شورلق» آبی بسیار بد و غیر قابل شرب است.

رباط شرف بنایی است دارای دو صحن و هر صحن آن دارای چهار ایوان به شکل + از میان این هشت ایوان، سه ایوان برای عبور از خارج به صحن اول و از صحن اول به صحن دوم و از صحن دوم به صحن اول بوده و پنج ایوان دیگر سرسرای رواقهای گنبددار به شمار می رفته اند. اما فایده آنها چه بوده است؟ هیچ، جز آنکه عنوان تزیینی داشته اند. در حقیقت می توان گفت که وجود چند ایوان در مدارس قدیمه که معمولاً حجره های آنان گرداگرد یک صحن قرار گرفته، چیزی مفید و حتی لازم بوده است زیرا از یکی از این ایوانها غالباً به عنوان رواق و از دیگری به عنوان سرسرای ورودی و به طور کلی از تمام ایوانها برای امور جاری مدرسه و اطاق درس و نیز استراحت مدرسین و طلاب که برای حفظ خود از گزند باران و گرمای آفتاب در زیر سقف ایوان ها پناه می جسته اند، استفاده می شده است. ولیکن (باید دانست که) در کاروانسراها به ویژه در رباط شرف دالانها و ساباطهای عریض و متعددی وجود داشته که در آنجا انسان می توانسته است به میل و انتخاب خود، در سایه یا در آفتاب به استراحت پردازد. بنابر این در رباط شرف هیچ نیازی به وجود ایوان نبوده است. آنچه به نظر قطعی و یقین می رسد این است که در آغاز قرن ششم هجری وجود ایوانها در بنا جزو اصول و ارکان معمول و مرسوم در معماری مذهبی و مهمانسراهای ایران در آن دوره بوده است.

نخستین صحن رباط شرف که بی شک اختصاص به اشخاص عادی و کم بضاعت داشته فقط دارای چند اطاق یا حجره بوده است که از یکی از آنها به عنوان رواق یا شبستان استفاده می شده، باقی بنا همه ساباط و دهلیز است. صحن دوم دارای رواقها و حجره ها و وسایل آسایش بیشتری بوده به این معنی که در جلوی چهار نمای اصلی، دورتادور صحن، ساباط عریضی که به ایوانها ارتباط داشته و نیز تعدادی حجره که سقفشان گنبدی یا استوانه ای شکل بوده و یک رواق و نیز در سمت شمالی بنا، دو عمارت وسیع و مجلل وجود داشته است.

هرگاه ما این رباط را در نقطه ای از جاده که در آن هر شب مسافران باید پناهی برای خویش بجویند، نمی یافتیم، ممکن بود تصور کنیم که این بنا سرای شاهی و یا فقط رباطی بر سر راه سلاطین و جهت استراحت آنان بوده است. ولیکن در این ناحیه بی آب و علف و غیر



۱۳- پلان رباط شرف

(از کتاب بناهای تاریخی خراسان)

مسکون که در زمان قدیم هم وضع و شرایطی بهتر از امروز نداشته قطعاً لازم بوده است که (در تمام ساعات روز و شب) در این قلعه مستحکم و دورافتاده به روی تمام مسافران و رهگذران گشوده باشد. احتمال دارد که فقط صحن اول برای استراحت مسافران عادی و صحن دوم جهت پذیرایی و آسایش سلاطین و رجال و شخصیت‌های عالیمقام که در سفر بوده‌اند اختصاص داده شده باشد.^{۸۳}

باستان‌شناس فرزانه روانشاد سید محمد تقی مصطفوی این کاروانسرا را اینطور معرفی کرده است:

«نقشه این کاروانسرا را به پهنای ۶۰ متر (تقریباً شرقی - غربی) و به طول ۹۰ متر دربر گرفته است. رباط شرف دارای دو محوطه است که در هر یک از آن چهار ایوان ساخته شده است. راه ورود به آن از سمت جنوب است و با گذشتن از سر در و حجره‌ها و اطاقها به حیاط کوچک رباط که ابعاد آن ۶۰×۳۰ متر است می‌رسند. توسط سر در دیگری از حیاط کوچک به حیاط بزرگ کاروانسرا وارد می‌شوند که در جهت شمال آن قرار گرفته است. حیاط بزرگ به ابعاد ۶۰×۶۰ متر است که از هر طرف به طور متوسط ۱۵ متر زیر ساختمان اطاقها و ایوانها و غرفه‌های متعدد رفته است.

در سبک ساختمانی این رباط خصوصیات از معماری دوران هخامنشی و ساسانی به چشم می‌خورد، برای مثال در کاروانسراهای دوران اسلامی به بعد در ورودی اطاقها در وسط قرار گرفته است، در حالی که ورودی اطاقها و حجره‌های رباط شرف همانند اطاقهایی که در گوشه‌های کاخ هدیش و یا اطاقهایی که در گوشه‌های کاخ آپادانا در تخت جمشید قرار دارد از کنار وارد می‌شود.

جمعی از محققین را عقیده بر این است که رباط شرف برخلاف کاروانسراهای دوره‌های بعد اصطبل نداشته است.^{۸۴} شاید این نظریه در مقایسه با کاروانسراهای شاه‌عباسی صدق کند، برای آنکه در این کاروانسراها بدون استثنا در جبهه حیاط طاقنماها، پشت طاقنماها، اطاقها و حجره‌ها دیده می‌شود، و در گوشه‌ها یک دهانه طاقی به پشت

۸۳ - رک: مقاله «رباط شرف» به نقل از کتاب «آثار ایران» تألیف آندره گدار، ترجمه ابراهیم شکوری، نامه آستان قدس شماره ۱، دوره هشتم. چنانچه مایل بودید اطلاعات بیشتری درباره هنر معماری این رباط به دست آورید رجوع کنید به نامه آستان قدس، از انتشارات آستان قدس رضوی، شماره‌های مسلسل ۲۶ تا ۳۷.

۸۴ - رک: کتاب راه و رباط، ص ۱۳۲.

اطاقها منتهی می شود. به فراخور کوچکی و بزرگی کاروانسراها حداقل دو طرف و به طور کلی در تمام اطراف پشت این اطاقها یک ردیف طاق چشمه شبیه بازار دیده می شود که جای اصطبل بوده است. مسافر که پیاده می شد از آن گوشه ها مرکوب را می بردند و در اصطبل و در مال بند می بستند. رباط شرف یک چنین چیزی که پشت اطاق مسافران یک ردیف طاق چشمه باشد ندارد، ولی اگر در نقشه کاروانسرا دقیق شویم خواهیم دید که در گوشه های بنا چه در حیاط جلویی و چه در حیاط پشتی وضع ساختمان طوری است که می رساند این گوشه ها جای اقامت و استراحت مسافران نبوده و بدون تردید به محل نگهداری حیوانات اختصاص داشته است.

یکی از ویژگیهای رباط شرف دو حیاط خلوت است که در طرفین ایوان شمالی قرار دارد، دو طرف ایوان یک ردیف طاقما وجود دارد که به منزله راهرو بوده و توسط آنها وارد یک حیاط خلوت طویل می شوند. این حیاطهای فرعی با اطاقهای جانبی در حقیقت حکم آپارتمان و سوییتهای اختصاصی را در هتلهای لوکس و درجه یک امروزی داشته و ویژه توقف مهمانان و مسافران متشخصی بوده که با کاروان سفر می کردند.

مخصوصاً این محل را در جانب شمالی کاروانسرا انتخاب کرده اند تا از ورودی اصلی کاروانسرا و حیاطهای جلویی و سروصدا و آمدورفت کاروانیان بدور باشد و مهمانان متشخص جانب حاشان رعایت شود و در اطاقهای آن حیاط خلوت توقف و استراحت نمایند.

در گوشه های این دو حیاط خلوت، اطاقهای زاویه ای دیده می شود که پنجره ای ندارد و به احتمال خیلی قوی محل نگهداری حیوانات و چهار پایان این مهمانان بوده است.^{۸۵} در درون یکی از حجره های این رباط محرابی نمایان است و این می رساند که رباط شرف مسجد نیز داشته است. کتیبه های فراوانی به خط کوفی و ثلث در درون طاقنماها و در داخل ایوان بزرگ وجود دارد که کاملاً با آجر چیده شده و دارای گچبری نیز می باشد. منطقه رباط شرف دشت خشک و بی آب است و بنیاد کنندگان آن برای تأمین آب مصرفی مسافران با بستن کانه در روی کلمبوها و گنبدها، بامی شیب دار ساخته اند تا آب

۸۵ - از سخنرانی روانشاد سید محمد تقی مصطفوی در برنامه فرهنگ ایران زمین تحت عنوان «هنر معماری در ایران»

برنامه دوم رادیو ایران، شنبه ششم شهریور ماه ۱۳۵۵.

باران را به انبار سر پوشیده پایین رباط برانند و متأسفانه اکنون که کانه‌های بام ویران شده تأمین آب حتی برای تعمیر خود بنا هم میسر نیست.



۱۲- محراب مسجد رباط شرف

(از کتاب بناهای تاریخی خراسان)

به جرأت می‌توان گفت رباط شرف از نظر نقشه ساختمانی و چگانه‌نگی ساختمان و آرایش‌های گوناگون و نغز آن یکی از شاهکارهای مهم معماری ایران است و شاید از لحاظ ظرافت و تنوع هنرهای تزئینی، گچبری، مقرنسکاری و گوشوارهایی نظیر باشد. از تعمیرات و بازسازی‌هایی که در بنا و آرایش نمای آن معمول شده می‌توان دانست که قرن‌ها مورد

توجه ارباب خیر و هنر دوستان و بزرگان بوده است.^{۸۶}

رباط سنج

این رباط در نزدیکی سبزوار واقع شده است و بزرگی رباط شرف را ندارد، اما از لحاظ ظرافت و دقت و ریزه کاری و طرح و نماسازی و آرایش کمتر از رباط شرف نیست، بلکه سادگی نقشها امتیازی برای آن به شمار می آید.

نام دیگر این رباط قلعه خدابنده است. اگرچه گنبد سلطانیه هم دارای آجرکاریها و گره سازیهای بسیار هنرمندانه و نغز است ولی معماری و آرایش این رباط بیشتر به کار قرن ششم می ماند و بنابراین بانی آن خدابنده دیگری جز سلطان محمد خدابنده ایلخان شیعی مغول است، زیرا خالی بودن کتابهای نزهة القلوب و تاریخ گزیده حمد الله مستوفی که از همه آثار خیرالجاتوبه تفضیل سخن رانده، از نام این رباط دلیل محکمی است بر اینکه بانی این رباط خدابنده دیگری است.^{۸۷}

کاروانسرای رباط کریم

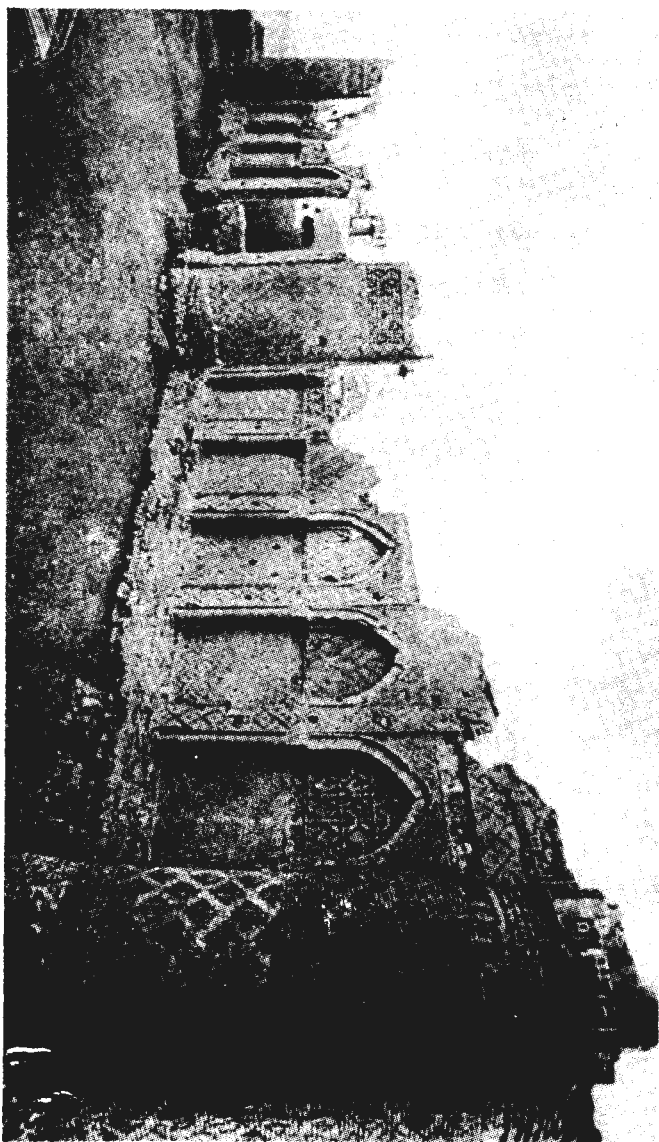
در مورد قدمت این کاروانسرا که در کنار دشت حاصلخیز شهریار قرار دارد اختلاف نظر موجود است. مؤلفین کتاب فهرست کاروانسراهای ایران آنرا از ابنیه دوران قاجار دانسته اند،^{۸۸} در حالی که ماکسیم سیرو آنرا از ابنیه دوران پیش از سلجوقی می داند.

طرح بنا بسیار ساده است و شامل تعدادی اتاقهایی است که با طاقهای گهواره ای شکل پوشیده شده است که بر دیوار کاروانسرا عمود و با یکدیگر موازی هستند و در آنها به حیاط مرکزی باز می شود. در سه طرف حیاط مرکزی سه ایوان وجود دارد و مدخل حیاط نیز به صورت ایوانی است. در چهار طرف ساختمان چهار طاق دایره شکل ساخته شده که مدخلشان در گوشه طاق قرار گرفته است. کاملاً روشن نیست که از هر یک از این اتاقها چه استفاده ای می شده است. کدامیک برای چهار پایان و کدامیک برای اقامت چهار پا داران و مسافران بوده است. ممکن است ایوانها و اتاقهای دایره ای شکل و بعضی

۸۶ — رک: راه و رباط، ص ۱۳۲-۱۳۳ و فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران ص ۵۷.

۸۷ — رک: راه و رباط، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۸۸ — فهرست کاروانسراهای ایران، ص ۷۵.



۱۵- رباط سینج

(از کتاب فهرست کاروانسراهای ایران)

اطاقهای دیگر محل قرار دادن بارها و چهار پایان بوده است. ولی به هر حال دو اطاقی که در طرفین مدخل حیاط قرار دارند برای اقامت سرایداران یا مسافران بوده اند.

در میان حیاط مرکزی نیز آثار ساختمانی وجود دارد که شامل زیرزمینی با سه اطاق انباری شکل است و طبقه بالای آن از بین رفته است. احتمالاً در طبقه از بین رفته یا تالار مرکزی، چهار اطاق در چهار طرف و چهار ایوان در میان اطاقها وجود داشته است. این در واقع طرح همان کوشکهای ایرانی است که در دوره های مختلف در این سرزمین مورد استفاده قرار گرفته است. در کاروانسرای رباط کریم خصوصاً وجود آن ضروری بنظر می رسیده است زیرا چون خاک این ناحیه رنگی مایل به سفیدی دارد؛ شدت حرارت در فصل تابستان در این نواحی زیاد است و وجود دیوارهای بلند نیز مانع جریان هوا در محوطه کاروانسرا می باشند. قسمتهایی از ساختمان که ارتفاعشان بیش از دیوارها بوده از وزش نسیم خنک استفاده می کرده اند. به هر حال حتی وجود این کوشک در میان حیاط مرکزی برای رفع احتیاج این کاروانسرا کفایت نمی کرد، به همین جهت در بالای سردر ورودی کاروانسرا در دوران مغول یک بالاخانه نیز ساخته شد که در میان دو جرز قطور قرار داشت و به وسیله پله ای که در طرف چپ سردر ساخته شده بود به آنجا راه می یافتند و از نسیم ملایمی برخوردار می شدند.^{۸۹}

کاروانسرای زعفرانیه

این کاروانسرا که در نزدیکی سبزوار واقع است در عداد یکی از زیباترین ابنیه دوران سلجوقی به شمار می رفته که متأسفانه در اثر بی توجهی به ویرانه تبدیل شده است.

این کاروانسرا شامل بازارها، یک مسجد، یک حمام و تعداد قابل توجهی اطاق و به اصطلاح امروزی چند آپارتمان یا سوییت بوده است. کاروانسرا شامل دو حیاط مرکزی، یکی مستطیل و دیگری چهارگوش بوده. ۳۲ اطاق به طرف حیاط اولی باز می شده است که در برابر هر کدام یک ایوان قرار داشت. بین حیاط اول و حیاط دوم نیز اطاقهایی برای اقامت مسافران و جای دادن چهار پایان ساخته شده بود. در پشت حیاط دوم نیز آخورهایی برای استفاده چهار پایان قرار داشت.

۸۹ - رک: کاروانسراهای ایران و ساختمانهای کوچک میدان راه ها، تألیف: ماکسیم سیرو استاد سابق دانشگاه تهران، ترجمه: عیسی بهنام، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، ص ۹۱-۹۳.

وضع ساختمانی این کاروانسرا وزینتهای آجری آن با خط کوفی تزینی نشان می دهد که ساختمان یک کاروانسرای معمولی نبوده. وسعت بنا و تشکیلات ساختمانی آن حاکی از این است که احتمالاً این مکان در مسافرتهاى سلطنتی نیز مورد استفاده قرار می گرفته است. این کاروانسرا در دوران صفویه وقاجاریه نیز مرمت شده است.^{۹۰}

کاروانسرای قلعه سنگی

این کاروانسرا در کنار جاده ری به قم واقع شده و تا یکقرن پیش مورد استفاده مسافران قرار می گرفت. با پیدا شدن چند سکه مربوط به دوره ایلخانان مغول در خاک این کاروانسرا، دهقانان در طلب گنج آنرا زیرورو کردند. در بررسیهایی که در مورد این بنا به عمل آمده است به این نتیجه رسیده اند که تاریخ احداث آن در اواخر دوران سلجوقی بوده است. حصار عظیمی مجموع ساختمانهای این کاروانسرا را احاطه کرده و در داخل آن حصار و برجهای متعددی که آنرا حمایت می نماید. بقیه تأسیسات رفاهی با ارتفاعی برابر با نصف ارتفاع حصار جای داده شده است.

چهار ایوان عمیق در چهار طرف حیاط مرکزی قرار داده شده است. این ایوانها را با طاق گهواره ای شکلی پوشانده اند و در انتهایشان راهی برای ورود به اصطبلها قرار دارد. اصطبلها که در پشت ایوانها و اطاقها قرار دارند نیز با طاق گهواره ای شکل پوشیده شده اند. اطاقهایی که مستقیماً با هوای آزاد ارتباط دارند برای قرار دادن توشه و بار مسافران است. برای مسافران ممتاز آپارتمانهای خصوصی در طرف چپ مدخل کاروانسرا ساخته شده بود. یکی از تالارهای این قسمت از کاروانسرا با گنبد بسیار زیبایی پوشیده شده بود.

این قسمت ممتاز از ساختمان در این کاروانسرا از هیاهوی خارج مصون بود، زیرا بین آن و حیاط مرکزی دالانی با طاقنماهای بزرگ قرار گرفته بود. به علاوه این قسمت از ساختمان شامل تالار وسیعی بود که در میان سه شاه نشین قرار گرفته بود. ممکن است این تالار مسجدی بوده باشد.^{۹۱}

۹۰ - رک: کاروانسراهای ایران و ساختمانهای کوچک میان راه ها، ص ۹۶، فهرست کاروانسراهای ایران، ص

۱۳۴.

۹۱ - رک: کاروانسراهای ایران و ساختمانهای کوچک میان راه ها، ص ۱۰۰.

از دوران سلجوقی رباطها و کاروانسراهای دیگری باقیمانده است که تعدادی از آنها در دوره‌های بعد تعمیر و ملحقاتی نیز به آنها افزوده شده و سالیان متمادی به روی مسافران خسته گشوده بود و امروز نیز آثار آن به صورت بناهایی نیمه‌ویران و ویران در گوشه و کنار کشور بر کنار راههای قدیمی دیده می‌شود که یادآور دوران رونق سفر در روزگاران گذشته‌اند. برخی از این کاروانسراها بشرح زیر است:

رباط شورگزر واقع در جاده نصرت آباد - زاهدان، کاروانسرای خمسه آباد واقع در کنار جاده ساوه، رباط سنگی در جاده نطنز - اردستان، کاروانسرای دهکده طلب در جاده قم - اراک، کاروانسرای کوشک در جاده فیروزآباد، رباط سلطان در اصفهان، رباط ترک در جاده قم - اصفهان، کاروانسرای حاجی آباد واقع در جاده تهران - ساوه و...

فصل هفتم

مسافرت در دوران مغول

در پاییز سال ۶۱۶ هجری قمری چنگیز با سپاهی در حدود یکصد و پنجاه هزار تن به ایران یورش آورد و طی دو سال آن چنان شهرهای آباد و پرجمعیت ایران را به آتش و خون کشید که جز قسمتهایی که از ایلغار او مصون ماند، بقیه کشور به گونه ای غم انگیز تغییر شکل یافت.

چنگیز در سال ۶۱۹ هجری به مغولستان^۱ بازگشت و اکتای قاآن را به جانشینی خود برگزید و سرانجام در سال ۶۲۴ هجری در سن ۷۲ سالگی درگذشت.

دوران تسلط مغول بر مین ما یکی از دشوارترین ادوار تاریخ ایران است. در آن دوران هزاران نفر از مردم بی دفاع شهرها و روستاها به تیغ بی دریغ مغول کشته شده، از میان رفتند و شهرهای آباد ایران که عروس شهرهای آسیا بود یکی پس از دیگری به دست آن قوم وحشی به غارت رفته ویران شدند.

مغولها در تعقیب فتوحات خود در ایران به اروپای شرقی نیز یورش بردند و طی دو اردوکنشی مابین سالهای ۶۱۷-۶۱۹ هجری (۱۲۲۰-۱۲۲۲ میلادی) و ۶۳۶-۶۳۷

۱- سرزمینی کوهستانی است مرکب از فلات پنهان و چند رشته کوه واقع در شمال چین بین سیبری، منچوری و چین شمالی و بدو قسمت مغولستان داخلی و خارجی تقسیم می شود. مغولستان خارجی به صورت جمهوری اداره می شود و پایتخت آن شهر اولان باتور (Oulan-Bator) است و خرابه های شهر قدیمی قراقوم پایتخت چنگیز در نزدیکی آن واقع می باشد. حکومت مغولستان جمهوری خلق (کمونیستی) است. مغولستان داخلی یکی از ایالات کشور چین است و دارای استقلال داخلی است، مرکز آن هوه هوت (Huhehot) یا کویسویی (Kweisui) است.

(۱۲۳۸-۱۲۳۹ میلادی) توانستند به آسانی و بلا مانع، روسیه، لهستان و مجارستان را به آتش و خون کشیده و از طرفی تا نزدیکی برلین و از سوی دیگر تا دریای آدریاتیک پیشروی کنند. این حملات سبب شد که اروپاییان در سال ۶۴۳ هجری (۱۲۴۵ میلادی) هیأت‌هایی را از سوی کلیسای کاتولیک رم به امپراتوری مغول اعزام دارند تا هدف‌های زیر را تحقق بخشند:

- ۱ - توقف تهاجم مغول در اروپا.
 - ۲ - اتحاد با مغولها به منظور برانداختن سلسله مملوکان در مصر.
 - ۳ - دعوت مغولها به قبول مسیحیت.
 - ۴ - ایجاد روابط تجاری میان شرق و غرب.
- اولین هیأت اعزامی در سال ۶۴۴ هجری (۱۲۴۶ میلادی)^۲ به سرپرستی «ژان پلانودو کارپینو»^۳ از راه شمال غرب و شمال دریای مازندران به قراقوم^۴ عزیمت کرد. این دوره را که باید نقطه عطفی در روابط شرق و غرب به حساب آورد باعث شد که دو قطب تمدن دنیا پس از دورانی طولانی بهم متصل شده و شرق افسانه‌ای با اخلاق و آداب و سنن قدیمی و پرازغور خود به غرب نزدیک گردد.
- اروپاییان در سال ۶۵۱ هجری (۱۲۵۳ میلادی) هیأت دیگری را به سرپرستی «ویلیام روبروکی»^۵ که یک جواهرتراش پارسی نیز عضو آن بود به قراقوم گسیل داشتند.^۶ از «کارپینو» و «روبروکی» سفرنامه‌هایی برجای مانده که با وجود آنکه درباره ایران گزارش‌های مختصری دارد اما از آن نظر که آنها یگانه اروپاییانی هستند که در قرن هفتم هجری (نیمه قرن سیزدهم میلادی) از ایران دیدن کرده‌اند حایز اهمیت است.^۷
- با وجود آنکه تا چهل سال بعد از ایلغار چنگیز مغولان آن خصلت پرخشونت چنگیزی را حفظ کردند، اما در سال ۶۵۶ هجری هلاکوخان^۸ از نوادگان چنگیز دولت بزرگ و مستقل

۲ - در زمان حکومت گیوک خان (۶۳۹-۶۴۷ هجری) فرزند اکتای قآن و نواده چنگیز.

۳ - Jean Plano de Carpino

۴ - این شهر را قراقروم و قراقوروم نیز می‌خوانده‌اند.

۵ - W. Rubruquis

۶ - در دوران حکومت منکوقآن (۶۴۸-۶۵۷ هجری) فرزند تولی خان و نواده چنگیز.

۷ - رک: اسناد مصور اروپاییان از ایران، ج ۱، ص ۲۱.

۸ - برادر منکوقآن و یکی از فرزندان تولی خان.

ایلخانان مغول را در ایران بنیاد گذاشت،^۹ که حدود آن از جیحون^{۱۰} تا فرات^{۱۱} امتداد داشت، به سبب استهلاک و حل شدن قوای مغول در فرهنگ و تمدن ایران از آن دوران به آهستگی سیل خروشان مغول آرام گرفت و دیگر بار ایران فرصت یافت نقش حساس و قدیمی خویش را در ارتباط میان شرق و غرب ایفا نماید.

با باز شدن جاده‌های تجارتی آسیا، پس از یک دوران رکود، کاروانهای تجارتی اروپا در کنار کاروانهای مفصل و معظم مشرق زمین به قصد ایران، چین و ماوراءالنهر به حرکت درآمدند و سوداگران کوچک، زائران، افراد لشگری و کشوری، سیاحان، رجال و فرستادگان سیاسی به همراه این کاروانها، اقصای امپراطوری مغول را بدون هراس زیر پا گذاشتند.

سعدی جهانگرد نامدار قرن هفتم

مقارن این ایام سعدی^{۱۲} نابغه شعر و ادب ایران که به علت شوق جهانگردی و نیز به سبب کشمکشهای بین خوارزمشاهیان و اتابکان فارس و هجوم مغولان به سفری طولانی پرداخته و حدود سی تا چهل سال، بغداد و سوریه و مکه را تا شمال آفریقا سیاحت نموده و به کاشغر و هند و ترکستان نیز مسافرت کرده بود، به شیراز بازگشت،^{۱۳} و چون آنجا را آرام و مردم را در رفاه دید، ماند و به تألیف و تصنیف پرداخت.^{۱۴} سعدی در مقدمه بوستان خود به مسافرتها طولانی خویش اشاره کرده است:

۹ — حکومت ایلخانان مغول به مدت یکصد سال از ۶۵۶ تا ۷۵۶ هجری دوام داشت.

۱۰ — این رود از کوههای پامیر در شمال افغانستان سرچشمه می‌گیرد و سابقاً به دریای مازندران می‌ریخته، ولی امروز مصب آن دریای آرال در کشور شوروی است.

۱۱ — رود فرات از کوههای ارمنستان ترکیه سرچشمه می‌گیرد و از کشورهای سوریه و عراق گذشته به خلیج فارس می‌ریزد. این رود ۲۹۰۰ کیلومتر طول دارد و شهر باستانی بابل در ساحل آن بنا شده بود.

۱۲ — مشرف الدین مصلح بن عبدالله شیرازی، حدود ۶۰۶ هجری در شیراز متولد شد و تحصیلات خود را در همان شهر آغاز نمود و در نظامیه بغداد ادامه داد.

۱۳ — مقارن با حکومت اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۲۳-۶۵۸ هجری) از خردمندترین و دوراندیش‌ترین اتابکان فارس که با تدبیر خود جنوب ایران را از دستبرد مغولان محفوظ داشت.

۱۴ — رک: فرهنگ ادبیات فارسی دری تألیف دکتر زهرا خانلری (کیا)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص

در اقصای عالم به گشتم بسی به سر بردم ایام با هر کسی
 تمتع به هر گوشه ای یافتم ز هر خرمنی خوشه ای یافتم
 شیخ اجل مدتی در خانقاه شیخ روزبهان^{۱۵} معتکف گردید تا آنکه خواجه شمس الدین
 محمد صاحب دیوان^{۱۶}، وزیر معروف آباقاخان مبلغی پول برای او فرستاد و سعدی در کنار
 قنات گازاران (محل کنونی آرامگاهش در شیراز) خانقاهی ساخت و در جوار آن برای
 پذیرایی از سیاحان و درویشان زاویه ای نیکو بنا نهاد.^{۱۷} سعدی به گرامیداشت سیاحان و
 مسافران تأکید فراوان داشته، و در آثار جاودانه اش مکرر به این موضوع برخورد می‌کنیم. برای
 نمونه در باب اول کتاب بوستان از زبان انوشیروان خطاب به فرزند و جانشینش هرمز چهارم
 در آیین مملکتداری و رعایت عدل و تدبیر و رأی چنین می‌گوید:

نکو بایدت نام و نیکی قبول	نکو دار بازارگان و رسول
بزرگان مسافر به جان پرورند	که نام نکویی به عالم برند
تبه گردد آن مملکت عن قریب	کزو خاطر آزرده آید غریب
غریب آشنا باش و سیاح دوست	که سیاح جلاب نام نکوست
نکو دار ضیف ^{۱۸} و مسافر عزیز	وز آسایشان بر حذر باش نیز

شیخ اجل همچنین در کتاب پرمایه گلستان، حکایتهای شیرینی از سیاحت‌های طولانی
 خود را با نثر زیبا جاودانه ساخته است:

حکایتی از جزیره کیش

بازرگانی را شنیدم که صدوپنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار، شبی در جزیره
 کیش مرا به حجره خویش درآورد. همه شب نیارمید از سخنهای پریشان گفتن که فلان

۱۵ — ابومحمد بن ابونصر بقلی شیرازی دیلمی (۵۲۲—۶۰۶ هجری) از عرفای بزرگ قرن هفتم.

۱۶ — خواجه شمس الدین محمد جوینی برادر خواجه عظاملک جوینی مؤلف تاریخ جهان گشای جوینی و از
 بزرگترین وزیران و عاملان ایرانی است که در عهد خود در تدبیر و شوکت و جاه و جلال و ثروت بی نظیر بود و به مزید
 حکمت و تواضع و فضل دوستی و شاعر پروری شهرت داشت. سرانجام به دستور ارغون در نزدیکی اهر در آذربایجان به قتل
 رسید.

۱۷ — رک: بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، نگارش علینقی بهروزی، چاپ دوم، از انتشارات اداره کل
 فرهنگ و هنر استان فارس، آبانماه ۱۳۵۴، ص ۲۰.

۱۸ — مهمان.

انبارم به ترکستان و فلان بضاعت به هندوستانست، و این قباله فلان زمین است و فلان چیز را ضمین^{۱۹}، گاه گفתי خاطر اسکندریه^{۲۰} دارم که هوایی خوشست. باز گفתי نه که دریای مغرب مشوشست. سعدیا سفر دیگرم در پیشست، اگر آن کرده شود بقیت عمر خویش به گوشه ای بنشینم. گفتم آن کدام سفر است؟ گفت گوگرد پاریسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد، و از آنجا کاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی^{۲۱} به پارس، و زان پس ترک تجارت کنم و به دکانی بنشینم. انصاف از این مالخولیا، چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتنش نماند. گفت ای سعدی تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده ای و شنیده، گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور^{۲۲} بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور^{۲۳}

حکایت سیاحت مشّت زن

مشّت زنی را حکایت کنند که از دهر مخالف به فغان آمده و خلق فراخ از دست تنگ به جان رسیده. شکایت پیش پدر برد و اجازت خواست که عزم سفر دارم مگر به قوت بازو دامن کامی فراچنگ آرم.

فضل و هنر ضایع است تا ننمایند عود بر آتش نهند و مشک بسایند
پدر گفت ای پسر خیال محال از سر بدر کن و پای قناعت در دامن سلامت کش که
بزرگان گفته اند: دولت نه بکوشیدنست، چاره کم جوشیدنست.

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور کوشش بی فایداست و سمه برابر وی کور
اگر به هر سر مویت صد خرد باشد خرد به کار نیاید چو بخت بد باشد

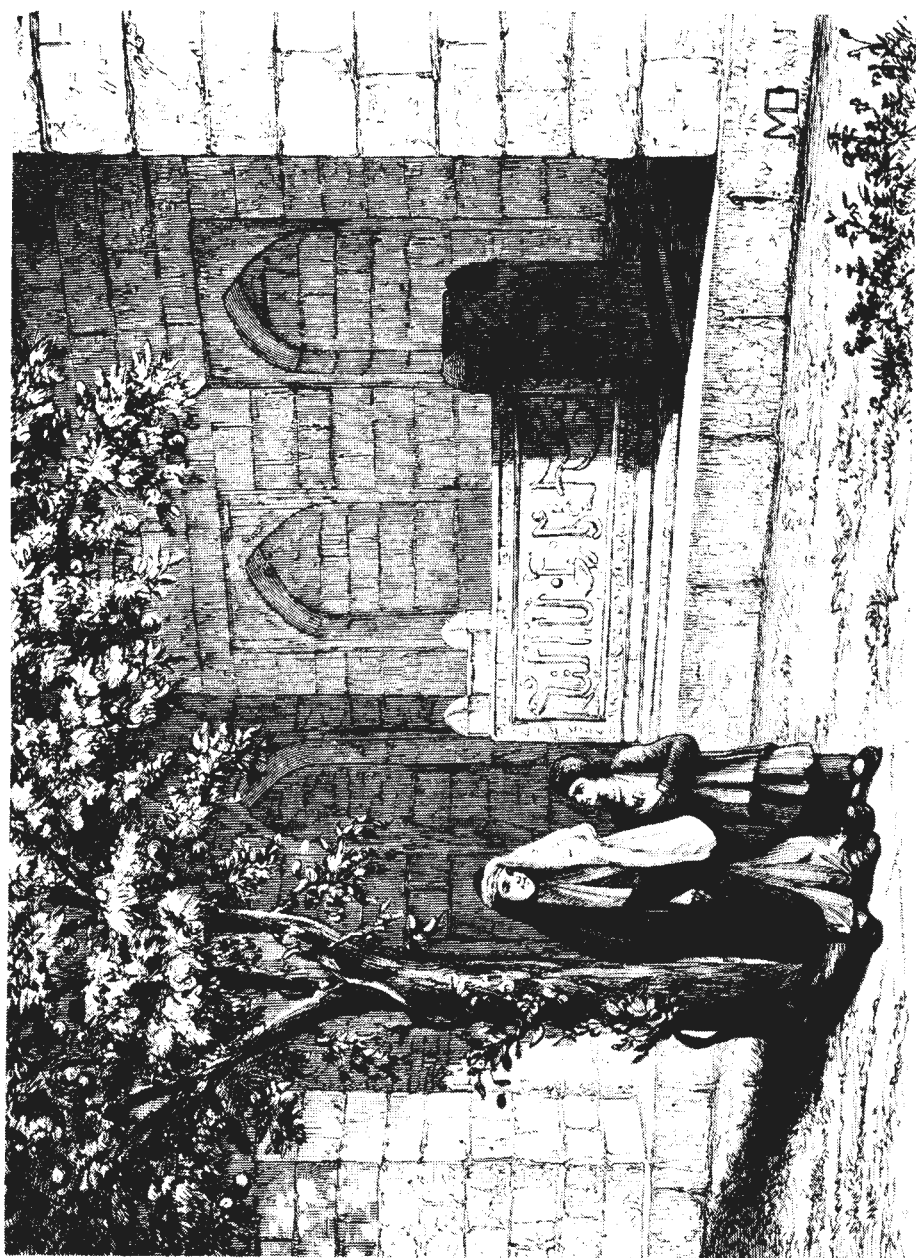
۱۹ - ضامن و کفیل.

۲۰ - شهر بندری مهم در مصر. واقع در مغرب مصب نیل. این شهر توسط اسکندر مقدونی بنا شده است.

۲۱ - نوعی پارچه کتانی.

۲۲ - غور یا غورستان، ناحیه ای است کوهستانی واقع در افغانستان، در جنوب غزنین. اکنون این ناحیه مرکز ایل هزاره است.

۲۳ - گلستان سعدی، باب سوم، در فضیلت قناعت.



۱۶ - مقبره لایم سعدی

(از سفرنامه دیو لافورا)

پسر گفت ای پدر فواید سفر بسیارست از نزهت خاطر و جرّ منافع و دیدن عجایب و شنیدن غرایب و تفرّج بلدان و مجاورت خلان و تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتسب و معرفت یاران و تجربت روزگاران، چنانکه سالکان طریقت گفته اند:

تا به دکان و خانه در گروی هرگز ای خام آدمی نشوی
برو اندر جهان تفرّج کن پیش از آن روز کز جهان بروی

پدر گفت ای پسر منافع سفر چنین که گفתי بی شمارست ولیکن مسلم پنج طایفه راست: نخستین بازرگانی که با وجود نعمت و مکنت غلامان و کنیزان دارد دلاویز و شاگردان چابک، هر روز به شهری و هر شب به مقامی و هر دم به تفرجگاهی از نعیم دنیا متمتع.

منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست هر جا که رفت خیمه زد و خوابگاه ساخت
و آنرا که بر مراد جهان نیست دسترس در زاد و بوم خویش غریبست و ناشاخت

دوم عالمی که به منطق شیرین و قوت فصاحت و مایه بلاغت هر جا که رود به خدمت او اقدام نمایند و اکرام کنند.

وجود مردم دانا مثال زرطلیست که هر کجا برود قدر و قیمتش داند
بزرگ زاده نادان به شهر و اماند که در دیار غریبش به هیچ نستانند

سیم خوبرویی که درون صاحب‌دلان به مخالطت او میل کند که بزرگان گفته اند: اندکی جمال به از بسیاری مال و گویند روی زیبا مرهم دل‌های خسته است و کلید درهای بسته، لاجرم صحبت او همه جای غنیمت شناسند و خدمتش را منت دانند.

شاهد آنجا که رود، حرمت و عزت بیند و برانند به قهرش پدر و مادر خویش
پرطاووس در اوراق مصاحف دیدم گفتم این منزلت از قدر تومی بینم بیش
گفت خاموش، که هر کس که جمالی دارد هر کجا پای نهاد، دست نداشتش پیش

* * *

چون در پسر موافقی و دلبری بود اندیشه نیست گر پدر از وی بری بود

او گوهرست، گو صدفش در جهان مباحش در یتیم را همه کس مشتری بود
چهارم خوش آوازی که به حنجره داودی آب از جریان و مرغ از طیران باز دارد، پس به
وسیلت این فضیلت دل مشتاقان صید کند و ارباب معنی به منادمت او رغبت نمایند و به
انواع خدمت کنند.

چه خوش باشد آهنگ نرم حزین به گوش حریفان مست صبح
به از روی زیباست آواز خوش که آن حظ نفست و این قوت روح
یا کمینه پیشه‌وری که به سعی باز و کفافی حاصل کند تا آبروی از بهر نان ریخته
نگردد چنان که خردمندان گفته اند:

گر به غریبی رود از شهر خویش سختی و محنت نبرد پینه دوز
و ربه خرابی فتد از مملکت گرسنه خفتد ملک نیم روز

چنین صفتها که بیان کردم ای فرزند در سفر موجب جمعیت خاطرست و داعیه طیب
عیش، و آن که از این جمله بی بهره است به خیال باطل در جهان برود و دیگر کس نام و
نشان نشود.

هر آنکه گردش گیتی به کین او برخاست بغیر مصلحتش رهبری کند ایام
کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا به سوی دانه دام
پسر گفت ای پدر قول حکما را چگونه مخالفت کنیم که گفته اند: رزق اگر چه
مقسومست، به اسباب حصول تعلق شرطست و بلا اگر چه مقدور، از ابواب دخول آن احتراز
واجب.

رزق اگر چند بی گمان برسد شرط عقلست جستن از درها
ورچه کس بی اجل نخواهد مرد تو مرو در دهان از درها
درین صورت که منم، با پیل دمان بزنم و با شیر ژیان پنجه درافکنم، پس مصلحت
آنست ای پدر که سفر کنم، کزین بیش طاقت بی‌نوایی نمی‌آرم.
چون مرد در فتاد ز جای و مقام خویش دیگر چه غم خورد، همه آفاق جای اوست
شب هرتوانگری به سرایی همی روند درویش هر کجا که شب آید سرای اوست
این بگفت و پدر را وداع کرد و همت خواست و روان شد و با خود همی گفت:

هنرور چو بختش نباشد به کام به جایی رود کش ندانند نام
همچنین تا برسد به کنار آبی که سنگ از صلابت او بر سنگ همی آمد و خروش به
فرسنگ می رفت.

سهمگین آبی که مرغابی در او ایمن نبودی کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربودی
گروهی مردمان را دید هریک به قراضه‌ای در معبر نشسته و رخت سفر بسته. جوان را
دست عطا بسته بود، زبان ثنا برگشود. چندانکه زاری کرد یاری نکردند، ملاح بی مروت به
خنده برگردید و گفت:

ز رنداری نتوان رفت به زور از دریا زورده مرده چه باشد زرده مرده بیار
جوان را دل از طعنه ملاح به هم برآمد، خواست که از او انتقام کشد، کشتی رفته بود
آواز داد و گفت اگر بدین جامه که پوشیده دارم قناعت کنی دریغ نیست. ملاح طمع کرد و
کشتی بازگردانید.

بدوزد شره دیده هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهی ببند
چندانکه ریش و گریبان بدست جوان افتاد به خود درکشید و بی محابا کوفتن گرفت
یارش از کشتی بدرآمد تا پستی کند، همچنین درشتی دید و پشت بداد. جز این چاره
نداشتند که با او به مصالحت گرایند. و به اجرت مسامحت نمایند، کُلّ مداراة صدقة. ۲۴

چوپرخاش بینی تحمل بیار که سهلی نبندد در کارزار
به شیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پیلی به مویی کشی
لطفات کن آنجا که بینی ستیز نبرد قز نرم را تیغ تیز
به عذر ماضی در قدمش فتادند و بوسه چندی به نفاق بر سر و چشمش دادند، پس به
کشتی درآوردند و روان شدند تا برسیدند به ستونی از عمارت یونان در آب ایستاده ملاح
گفت کشتی را خللی هست، یکی از شما که دلاور ترست باید بدین ستون برود و خطام
کشتی بگیرد تا عمارت کنیم. جوان به غرور دلاوری که در سر داشت از خصم دل آزرده
نیندیشید و قول حکما — که گفته‌اند هر کرا رنجی به دل رسانیدی اگر در عقب آن صد
راحت برسانی از پاداش آن یک رنجش ایمن مباش که پیکان از جراحت بدرآید و آزار در
دل بماند.

۲۴ — هر مدارایی صدقه است. اشاره به حدیث مداراة الناس صدقه.

چه خوش گفت بکتابش با خیل‌تاش چو دشمن خراشیدی ایمن مباحش
 مشو ایمن که تنگدل گردی چون ز دستت دلی به تنگ آید
 سنگ بر باره حصار مزن که بود کز حصار سنگ آید

چندان که مقود کشتی به ساعد بر پیچید و بالای ستون رفت ملاح زمام از کفش در گسلانید و کشتی برانید. بیچاره متحیر بماند، روزی دو بلا و محنت کشید و سختی دید، سیم خوابش گریبان گرفت و به آب انداخت، بعد شبانروزی دگر بر کنار افتاد از حیاتش رمقی مانده، برگ درختان خوردن گرفت و بیخ گیاهان برآوردن، تا اندکی قوت یافت، سر دریابان نهاد و همی رفت، تا تشنه و بی طاقت به سرچاهی رسید، قومی بر او گرد آمده و شربتی آب به پیشیزی همی آشامیدند، جوان را پیشیزی نبود طلب کرد و بیچارگی نمود رحمت نیاوردند، دست تعدی دراز کرد میسر نشد. به ضرورت تنی چند را فرو کوفت، مردان غلبه کردند و بی محابا بزدند و مجروح شد.

پشه چوپر شد بزند پیل را با همه تندی و صلابت که اوست
 مورچگان را چو بود اتفاق شیرژیان را بدرانند پوست

به حکم ضرورت در پی کاروانی افتاد و برفت. شبانگاه برسیدند به مقامی که از دزدان پرخطر بود. کاروانیان را دید لرزه بر اندام او افتاده و دل بر هلاک نهاده. گفت اندیشه مدارید که یکی منم درین میان که به تنهایی پنجاه مرد را جواب دهم و دیگر جوانان هم یاری کنند. این بگفت و مردم کاروان را به لاف دل قوی گشت و به صحبتش شادمانی کردند و به زاد و آبش دستگیری واجب دانستند. جوان را آتش معده بالا گرفته بود و عنان طاقت از دست رفته، لقمه‌ای چند از سر اشتها تناول کرد و دمی چند آب در سرش آشامید تا دیو درونش بیارمید و به خفت. پیرمردی جهان‌دیده در آن میان بود. گفت ای یاران من، از این بدرقه شما اندیشناکم، نه چندان که از دزدان، چنانکه حکایت کنند که عربی را درمی چند گرد آمده بود به شب از تشویش لوریان در خانه تنها خوابش نمی برد، یکی را از دوستان پیش خود آورد تا وحشت تنهایی به دیدار او منصرف کند و شبی چند در صحبت او بود. چندانکه بر درمهاش اطلاع یافت، ببرد و بخورد و سفر کرد. بامدادان دیدند عرب را گریان و عریان، گفتند حال چیست مگر آن درمهای ترا دزد ببرد؟ گفت: لا والله بدرقه برد.

هرگز ایمن ز مار ننشستم که بدانستم آنچه خصلت اوست
 زخم دندان دشمنی بتر است که نماید به چشم مردم دوست

چه دانید اگر این هم از جمله دزدان باشد که به عیاری در میان ما تعبیه شده تا به وقت فرصت یاران را خبر کند، مصلحت آن بینم که مرا و را خفته بمانیم و برانیم، جوانان را تدبیر پیر استوار آمد و مهابتی از مشت زن در دل گرفتند و رخت برداشتند و جوان را خفته بگذاشتند. آنکه خبر یافت که آفتابش در کتف تافت، سر برآورد و کاروان رفته دید: بیچاره بسی بگردید و ره به جایی نبرد، تشنه و بی نوا روی بر خاک و دل بر هلاک نهاده همی گفت:

درشتی کند با غریبان کسی که نابود باشد به غربت بسی
مسکین درین سخن بود که پادشه پسری به صید از لشکریان دور افتاده بود. بالای سرش ایستاده همی شنید و در هیأتش نگه می کرد، صورت ظاهرش پاکیزه و صورت حالش پریشان. پرسید از کجایی و بدین جایگه چون افتادی؟ برخی از آنچه بر سر او رفته بود اعادت کرد. ملک زاده را بر حال تباه او رحمت آمد. خلعت و نعمت داد و معتمدی با وی فرستاد تا به شهر خویش آمد. پدر به دیدار او شادمانی کرد و بر سلامت حالش شکر گفت. شبانگه از آنچه بر سر او گذشته بود، از حالت کشتی و جور ملاح و روستاییان بر سر چاه و عذر کاروانیان با پدر می گفت. پدر گفت ای پسر نگفتمت هنگام رفتن که تهی دستان را دست دلیری بسته است و پنجه شیری شکسته.

چه خوش گفت آن تهی دست سلحشور جوی زربهتر از پنجاه من زور
پسر گفت ای پدر هر آینه تا رنج نبوی، گنج برنداری و تا جان در خطر نهی، بر دشمن ظفر نیایی و تا دانه پریشان نکنی، خرمن برنگیری. نبینی به اندک مایه رنجی که بردم چه تحصیل راحت کردم و به نیشی که خوردم چه مایه عسل آوردم؟

گر چه بیرون ز زرق نتوان خورد در طلب کاهلی نشاید کرد
غواص اگر اندیشه کند کام نهنگ هرگز نکند دُر گرانمایه به چنگ
آسیا سنگ زیرین متحرک نیست، لاجرم تحمل بار گران همی کند.

چه خورد شیر شوره در بن غار باز افتاده را چه قوت بود
تا تو در خانه صید خواهی کرد دست و پایت چرخ نکبوت بود
پدر گفت ای پسر ترا در این نوبت فلک یاوری کرد و اقبال رهبری که صاحب دولتی در تو رسید و بر تو بیخشايد و کسر حالت را به تفقدی جبر کرد و چنین اتفاق نادر افتد و بر نادر حکم نتوان کرد، زنهار تا بدین طمع دیگر باره گرد ولع نگردی.

صیاد نه هر بار شگالی ببرد افتد که یکی روز پلنگش بخورد
چنانکه یکی را از ملوک پارس نگینی گرانمایه بر انگشتی بود، باری به حکم تفرج با
تنی چند خاصان به مصلاى شیراز بیرون رفت. فرمود تا انگشتی را بر گنبد عضد نصب
کردند تا هر که تیر از حلقه انگشتی بگذراند؛ خاتم او را باشد. اتفاقاً چهارصد حکم انداز
که خدمت او بودند جمله خطا کردند، مگر کودکی بر بام رباطی که به بازیچه تیر از هر
طرفی می انداخت. باد صبا تیر او را به حلقه انگشتی در بگذرانید و خلعت و نعمت یافت و
خاتم به وی ارزانی داشتند و پسر تیر و کمان به سوخت گفتند چرا کردی؟ گفت تا رونق
نخستین بر جای ماند.

گه بود کز حکیم روشن رای بر نیاید درست تدبیری
گاه باشد که کودکی نادان به غلط بر هدف زند تیری^{۲۵}
و در قسمتی دیگر از کلیاتش می گوید:
به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار که بر و بحر فراخست و آدمی بسیار
چو ماکیان بندر خانه چند بینی جور چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار^{۲۶}
در مطلع یکی از غزلیات نغزش می خوانیم:

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی صوفی نشود صافی، تا در نکشد جامی
رفتار خوبی که در زمان سلطنت هلاکوخان نسبت به خارجیان و به ویژه مسیحیان می شد
بیشتر به واسطه نفوذ و حمایت «دقوزخاتون»^{۲۷} همسر مسیحی ایلخان بزرگ بود که خود از
مسیحیان نسطوری به شمار می آمد،^{۲۸} پس از مرگ هلاکوخان^{۲۹} نیز جانشینانش همچنان
نسبت به مسیحیان و خارجیان مهربان باقی ماندند.
تجارت اروپا با شرق به طور عمده در دست جمهوریهای محلی ایتالیا قرار داشت.

۲۵ — گلستان سعدی، باب سوم.

۲۶ — کلیات سعدی، بخش مواعظ، در ستایش شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان.

Dokuz Khatun — ۲۷

۲۸ — نسطوریان، پیروان نسطوریا نسطوریوس (۳۸۰—۴۴۰ میلادی) اسقف قسطنطنیه هستند. او معتقد بود که عیسی
انسان از مادر زاده شد و توحید ربانیت و انسانیت در وجود او چون وحدت و وصلت زن و مرد پس از ازدواج است یعنی دو
طبیعت جدا در جسمی واحد. نسطوریوس به خاطر این اعتقاد در سال ۴۳۱ میلادی تکفیر و به صحرای لیبی تبعید شد.
۲۹ — هلاکوخان در سال ۶۶۳ در حالی که بیش از ۴۸ سال نداشت در آذربایجان درگذشت و او را در نزدیکی
دهخوارقان (آذر شهر) به خاک سپردند.

«ونیز»^{۳۰}، «ژن»^{۳۱} و «پیز»^{۳۲} در اعزام نماینده، برای مبارزه و به چنگ آوردن مراکز تجارتی با یکدیگر رقابت می ورزیدند.^{۳۳}

مارکوپولو در ایران

در همین ایام معروفترین سیاح قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) یعنی مارکوپولو^{۳۴} با پدر و عموی خود در سال ۶۶۹ هجری (۱۲۷۱ میلادی) هنگام سفر به کشور چین از ایران نیز بازدید نمود.^{۳۵} او از شهرهای ایران مانند تبریز، سلطانیه، ساوه، کاشان، یزد و کرمان گذشته و از طریق خلیج فارس به سوی چین مسافرت نمود. بیست سال بعد نیز مارکوپولو هنگام مراجعت به اروپا باز هم از کشور ما دیدن کرد.^{۳۶}

از این جهانگرد سفرنامه‌ای نیز برجای مانده است که در آن گزارشهایی مربوط به ایران که حاصل مشاهدات عینی اوست دیده میشود.^{۳۷} آنچه در این کتاب آورده شده تا آن موقع برای غرب کاملاً بیگانه بود. با این سفرنامه دانشمندان غرب از مردمان متمدنی در شرق اطلاع حاصل کردند که تمدن خیره کننده و بزرگی در قدیم داشته اند و از دوران رومیها دیگر کسی خبری از آنها در دست نداشت.^{۳۸}

در آن دوران مهمترین شهر ایران تبریز بود که شهرت آن از بغداد نیز فراتر رفته بود و مسافران و جهانگردان در دیدار از این شهر تأخیر را جایز نمی شمردند. مارکوپولو که مدتی در تبریز توقف داشته این شهر را در سال ۶۶۹ هجری (۱۲۷۱ میلادی) چنین تعریف و توصیف

Venise — ۳۰

Genna — ۳۱

Pise — ۳۲

۳۳ — رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران ص ۵۷.

Marco Polo — ۳۴

۳۵ — در دوران سلطنت آباقاخان فرزند هلاکو.

۳۶ — در سال ۶۹۰ هجری (۱۲۹۱ میلادی) مقارن با آغاز حکومت گیخان.

۳۷ — مارکوپولو در بازگشت از چین در سال ۶۹۵ هجری (۱۲۹۵ میلادی) به ونیز رسید و در جنگ میان ونیز و ژن اسیر شد. در زندان آنچه را که در شرق مشاهده کرده بود برای دوستش به زبان فرانسه قدیم املاً و حکایت کرد و این امر اساس سفرنامه او قرار گرفت. سفرنامه مارکوپولو به طور مکرر در سراسر جهان به چاپ رسیده و سریالی تلویزیونی نیز از آن تهیه شده است.

۳۸ — رک: اسناد مصور اروپاییان از ایران، جلد اول، ص ۲۳.

می‌کند:

«تبریز شهری است بسیار بزرگ و آباد، مجلل و باشکوه که در دامنه کوهستان در سرزمین عراق بنا شده است.^{۳۹}

مردم تبریز بازرگان و تاجرو مردمان صناعت پیشه می باشند، منسوجات ابریشم و حریر و زربفت این شهر شهره آفاق است.

تجارت جواهر و انواع احجار کریمه در تبریز رونقی به سزا دارد، به طوری که قاطبه تجار و بازرگانان فرنگستان به خصوص ایتالیایی ها و از جمله ژنی ها برای انجام امور تجارتی و خرید کالاهای پرسود و کمیاب به بازارهای تبریز هجوم می آوردند و سنگهای گرانبها را از گوهر فروشان این شهر باشکوه ابتیاع می کنند.



۱۷- مارکو پولو جهانگرد ونیزی

۳۹- مارکو پولو به اشتباه آذربایجان را عراق نامیده است.

بازرگانان و تجار از معامله و تجارت در تبریز سودهای هنگفتی نصیبشان میشود». ۴۰
نقطه بعدی که پس از تبریز مارکوپولو از آن نام می برد ساوه است که توسط مغولان
ویران گردیده بود. ۴۱

مارکوپولو در قسمتی دیگر پس از تعریف و توصیف آبادی و عظمت، قشنگی و نظافت
یزد چنین می گوید:

«منسوجات ابریشمی بسیار خوب و مرغوبی در این شهر تهیه می شود که مشهور به
«یزدی» است، در نتیجه مرغوبیت و لطافت این کالای نفیس، منسوجات یزد در اقطار و
اکتاف عالم توسط بازرگانان ممالک مختلف جهان به فروش می رسد». ۴۲

پس از عبور از یزد «مارکوپولو»، پدر و عمویش دشت وسیع و عظیمی را که فقط دارای
واحه های انگشت شماری بود، در پشت اسب در مدت هفت روز طی کردند. در سرتاسر راه
قرقاولهای زیبا در دشت و دمن در پرواز بودند، مارکوپولو با تیروکمان خود، تعداد زیادی از
این پرندگان زیبا را که دارای گوشت بسیار مطبوعی بود شکار نمود.

در پایان روز هفتم بعد از عزیمت از یزد سیاحان ونیزی به کرمان که به تازگی توسط
قشون مغول گشوده شده بود، وارد گشتند. در این شهر کانهای گرانهای زمرد کرمان که
شهرت جهانی داشت توجه مارکوپولو را به خود جلب کرد و همچنین صنایع دستی زنان
کرمان مورد تقدیر او واقع شد. ۴۳

در دنباله سفرشان سیاحان ونیزی مورد حمله دزدان واقع شدند و توانستند به دهکده ای
پناه ببرند. فقط بیست نفر از همسفران آنها نجات یافتند و بقیه به اسارت درآمده، بعضی
کشته و برخی دیگر به معرض فروش درآمدند. ۴۴

پس از عبور از قلمرو سارقین مسلح، جاده ها رو به پایین و پست بود، هوا بیش از پیش
گرم می گشت. آب و هوای خشک و سرد کوهستانها اینک، مرطوب و معتدل میشد. بوی

۴۰ — جهانگردی مارکوپولو، ش. ویکتور، ترجمه محمد عباسی، از انتشارات کتابفروشی گوتنبرگ، چاپ سوم، سال

۱۳۴۸ ص ۱۳۸.

۴۱ — رک: همان مأخذ، ص ۱۴۱.

۴۲ — همان مأخذ، ص ۱۴۲.

۴۳ — همان، ص ۱۴۲-۱۴۳.

۴۴ — تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۶۱.

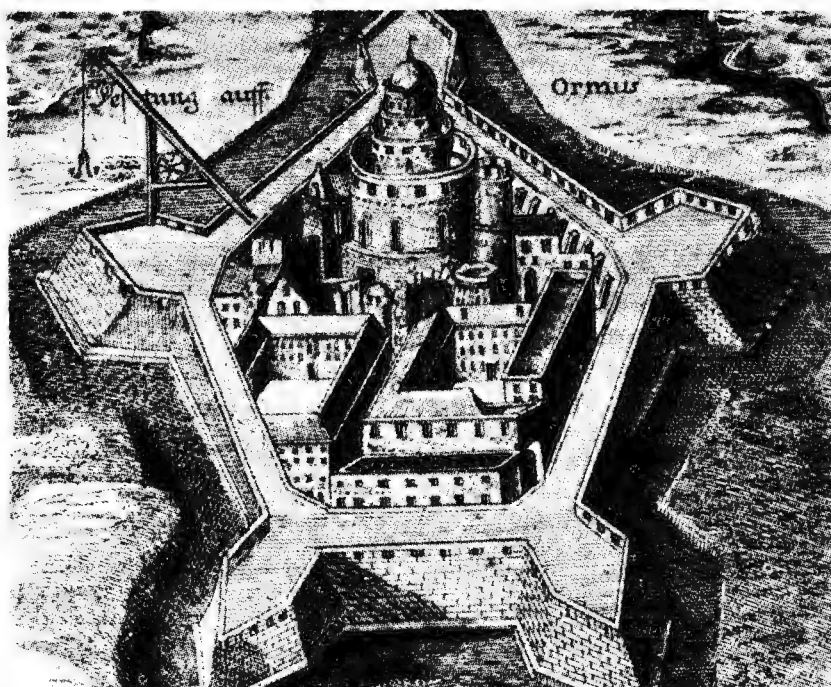
دریا به مشام سیاحان می‌رسید؛ پرنده‌گان رنگارنگی که هویتشان برای سیاحان ونیزی مجهول بود در اطراف و اکناف مشغول پرواز بودند. خلاصه پس از مدتی «پولوها» به شهر «هرمز» که یک بندر مشهور و مهمی بود وارد شدند، بازرگانان در قایقها و کشتیهای خود که مملو از ادویه و عاج، پوستهای گرانبها و احجار کریمه و نفیسه بود از هندوستان به این بندر وارد می‌شدند.

مارکو پولو توصیف دقیقی از هرمز در اختیار قرار داده است:

«حرارت این بندر بسیار شدید است، آب و هوایش ناسالم می‌باشد.

...قوانین هرمز بسیار نامناسب می‌نماید. زیرا به محض فوت یک بازرگان بیگانه اموال و

دارایی متوفی را پادشاه محل تصرف می‌کند. شراب خرماي هرمز خوبست و مثل یک مسهلی عمل می‌کند. سکنه اصلی شهر گوشت نمی‌خورند و نان را فقط هنگامی میل می‌کنند که مریض باشند.



۱۸- قلعه پرتغالی‌ها در هرمز

(طرح از مندلسو ۱۶۳۷ میلادی)

خوراک اهالی خرما و ماهی نمک سود و لیمو و پیاز است. بشره و پوستشان سیاه‌رنگ و مسلمان می‌باشند.

در تابستان مردم شهر را ترک گفته به باغها و بساتین روی می‌آورند. هنگامی که بادهای صحرایی به اهتراز درمی‌آید، اهالی توی آب پناه می‌برند. در اواخر پاییز کشت و کار می‌کنند و در اوایل بهار درو می‌نمایند».^{۴۵}

جهانگردان غربی در ایران عهد ایلخانان

هنگامی که مارکو پولو به اروپا مراجعت می‌کرد و کمی بعد از آن جهانگردان دیگری نیز به ایران آمدند که از بعضی از آنها گزارشهایی برجای مانده است که از آن میان سیاحان زیر از شهرت بیشتری برخوردارند:

۱ — جیوانی دمونته کورنیو^{۴۶} در سالهای ۶۸۸—۶۹۲ هجری (۱۲۸۹—۱۲۹۳ میلادی) مقارن با آخرین سالهای سلطنت ارغون خان فرزند اباقاخان مغول و نخستین سال فرمانروایی «گیخاتو»^{۴۷} برادر ارغون.

۲ — ریکولده دامونته کروچه^{۴۸} قبل از سال ۶۹۰ هجری (۱۲۹۱ میلادی) آخرین سال فرمانروایی ارغون خان، او که کشیشی از فرقه دومینیکن^{۴۹} بود از ارمنستان و از طریق دشت مغان، به ارس سفلی آمده و پس از طی سرزمینی مملو از معادن نمک و چشمه‌های نفت به «تبریز» رسیده و چندین ماه در آنجا به موعظه پرداخته بود. و چون از نتیجه عمل خود

۴۵ — جهانگردی مارکو پولو، ص ۱۴۶—۱۴۷.

۴۶ — Giovanni de Monte Corino

۴۷ — گیخاتو (۶۹۰ تا ۶۹۴ هجری قمری) پادشاهی کریم و بخشنده بود و در بخشش و سخا او را به اکتای قاآن تشبیه کرده‌اند. وی به سبب آنکه از بیماری سختی شفا یافته بود، فرمان به آزاد کردن زندانیان و تقسیم خزانه مملکت میان تهی‌دستان و درباریان نمود، به طوری که کشور به کمبود درآمد و فقر اقتصادی دچار شد. به توصیه خواجه صدرالدین احمد خالیدی زنجانی که می‌دانست چینی‌ها از پول کاغذی استفاده می‌کنند، برای جبران این کمبود چاپخانه‌ای در تبریز دایر کرد و نوعی اسکناس که «چاو» خوانده می‌شد به چاپ رسانید. مقصودش از این کار آن بود که پول کاغذی در میان مردم رایج شده و طلا و نقره به خزانه مملکت بازگردد. اما مردم از قبول این اسکناس بدون پشتوانه خودداری کردند و در تبریز بازارها را بستند، به طوری که ایلخان ناچار شد فرمانی صادر کرده چاو را ملغی سازد. (تاریخ ایران زمین، دکتر محمد جواد مشکور، ناشر انتشارات اشرفی، ص ۲۳۰).

۴۸ — Ricolde da Monte Croce

۴۹ — Dominikan

ناراضی بود از آنجا دور شده به سرزمین «کردها» رهسپار گردیده و پس از محرومیت‌های سخت به جلگه پست «دجله» رسید. شرحی که او از عشایر کرد، این آریایی نژادان اصیل به دست می‌دهد، نمایانگر آن است که این سیاح نتوانسته است بخوبی درباره این قوم مطالعه و بررسی نماید. او در این مورد چنین نوشته است:

«آنها راهزنان لخت موبلندی بودند که در زیرکی و بدجنسی به تمام اقوام غیرتمدن «بربر» دیگر برتری داشتند. مانند بزرگوارانهای سنگی بالای تپه‌ها منزل داشتند و به قدری وحشی بودند که حتی تاتارها هم از مطیع کردن آنها عجز داشتند».^{۵۰}

۳- اودوریکو داپوردنون^{۵۱}، مابین سالهای ۷۱۶-۷۱۸ هجری (۱۳۱۶-۱۳۱۸ میلادی) به روزگار فرمانروایی سلطان ابوسعیدخان بهادر^{۵۲} آخرین فرمانروای سلسله ایلخانان بزرگ مغول.

از میان کیشیانی که در آن موقع در ایران سفر می‌کردند «اودوریکو داپوردنون» بیش از همه راجع به امپراطوری ایلخانان مغول اطلاعات در اختیار مغرب‌زمینی‌ها قرار داد که مورد استناد اهل تحقیق نیز قرار گرفته است. اودوریکو تبریز را «شهر سلطنتی توریز»^{۵۳} خوانده و در وصف آن می‌نویسد:

«این شهر بزرگترین بازارهای مکاره است که به تنهایی بیش از تمام «فرانسه» منافع عاید می‌دارد».^{۵۴}

۵۰- رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۶۵.

۵۱- Oderico da Pardenone

۵۲- ۷۱۶-۷۳۶ هجری.

۵۳- به نوشته مورخین روسی، خسروپادشاه ارمنستان که معاصر اردوان چهارم از پادشاهان دودمان اشکانی بود، در ایالت آتروپاتن (آذربایجان) متصل به ارمنستان، شهری به نام «داورژ» بنا نهاد. این کلمه به مرور زمان به «تاوریژ» و «تاوریز» تغییر یافته و بر اثر اختلاط کلمات عربی و فارسی حرف (ژ) به (ز) تبدیل شد و بالاخره «داوریژ» و «داوریز» و «تاوریژ» و «توریز» به «تبریز» تغییر یافته است. حمدالله مستوفی مورخ ایرانی نیز در مورد تبریز در کتاب نزهت القلوب چنین نوشته است: «سال ۱۷۵ هجری زبیده خاتون همسرهارون الرشید خلیفه عباسی به تب و نوبه مبتلا شد، چون هنگام اقامت در این شهر به وسیله پزشکان و در اثر لطافت هوا شفا یافت، این شهر را «تب‌ریز» نام گذاشتند.» این روایت داستانی بیش بنظر نمی‌رسد و نادرست است و در اکثر نوشته‌های اسلامی نیز نقل شده است. زیرا نه اعراب و نه آذربایجانی‌ها بالا رفتن درجه حرارت بدن را (تب) نمی‌گویند، بنابراین بنظر می‌رسد قول تاریخ‌نویسان ارمنی که یونانی‌ها نیز آنرا تأیید کرده‌اند درست باشد.

۵۴- تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۶۵.

اودوریکو نخستین اروپایی است که پس از دوره کهن از تخت جمشید دیدن کرده و هر چند راجع به آن در سفرنامه خود بیش از چند سطر ننوشته است، اما او کسی است که پای قطار مسافران اروپایی را به موثرترین خرابه های آسیای میانه باز کرد.

اودوریکو بازار مکاره بزرگ «هرمز» و استحکامات شهر و گرمای طاقت فرسا و ناخوشیهای بومی و کشتیهای غیرقابل اطمینان آنجا را شرح داده ولی معذک به آنها اطمینان کرده و برای مسافرت به هند همان کشتیها را مورد استفاده قرار داده است.

«اودوریکو» هم مانند «مارکوپولو» چندان اهل علم نبود و برخلاف او آشنایی هم به اوضاع آسیا نداشت. معذک یکی از مشهورترین سیاحان غربی است که در قرون وسطی در جاده های بی پایان آسیا قدم گذارده و با وجود تمام زحمات و مخاطرات مجال آن را پیدا کرد که آنچه را دیده و شنیده به رشته تحریر درآورد و او این وظیفه را از همه بهتر انجام داد. محققان غالباً درباره او به خطا رفته و حتی او را دروغگو خوانده اند ولی حقیقت غیر از این است.^{۵۵}

- ۴ — فریر جوردانوس^{۵۶} سیاح دیگری است که مابین سالهای ۷۲۱-۷۳۱ هجری (۱۳۲۱-۱۳۳۰ میلادی) در زمان سلطان ابوسعیدخان بهادر از کشور ما دیدن کرده است.
 - ۵ — جیوانی داماریونولی^{۵۷} نیز در فاصله سالهای ۷۴۸-۷۵۴ هجری (۱۳۴۷-۱۳۵۳ میلادی) در دوران حکومت ایلخانان کوچک از ایران دیدن نمود.^{۵۸}
- در دوران فرمانروایی ایلخانان از تبریز به داخله ایران شاهراه کاروانرویی از طریق سلطانیه، قم، کاشان، یزد و کرمان به سوی سواحل جنوب امتداد داشت. همچنین از این شهر جاده کاروانرو دیگری از طریق افغانستان تجارت میان ایران و هند را تسهیل می کرد.
- «سلطانیه» نیز یکی دیگر از شهرهای عمده امپراطوری مغول در ایران محسوب می شد که به صورت یک مرکز تجارتي جهانی درآمد بود و بازار تابستانی بزرگ آن میعادگاه

۵۵ — رک: همان مأخذ ص ۶۶-۶۷.

۵۶ — Friar Jordanus

۵۷ — Giovanni da Marignolli

۵۸ — پس از مرگ ابوسعید دو خاندان از سرداران مغول، خاندان امیر چوپان و دیگری خاندان امیر حسین جلایری یعنی ایلکانیان از سال ۷۳۶ تا ۷۵۶ هجری ایران را میدان تاخت و تاز خود قرار دادند. این دو سلسله را ایلخانان کوچک خوانده اند.



۱۹- مقبره سلطان محمد خدا بنده - سلطانیه

(از سفرنامه مادام دیولاپوآ)

سیاحان تجارت پیشه هندی و چینی و اروپایی به شمار می آمد.

خصوصیات سفرنامه ها

با وجود آنکه در دوران فرمانروایی ایلخانان مغول جهانگردان متعددی از اروپا راهی کشور ما شدند و از اغلب آنها نیز نوشته هایی برجای مانده که برخی از آنها در کمک به شناخت ایران آن روزگار حائز اهمیت است، معهذاً به دلیل تاجرپیشه بودن جهانگردان سفرنامه های آنان دارای خصوصیات منحصر به خود است، راهها، آثار عظیم معماری، قصرها، قلعه ها، برج ها و باروها، مدرسه ها، کاروانسراها، حمام ها و مساجد مورد تحسین قرار گرفته ولی درباره آنها شرح و بسط داده نشده و بیشتر به ذکر اوضاع تجاری و اقتصادی پرداخته اند.

تقریباً هر آنچه که اروپاییان از این گزارشهای کوتاه و ساده اطلاع حاصل می کردند برایشان جدید و اسرارآمیز بود. به طوری که اغلب اتفاق می افتاد که آنها این گزارشهای شگفت انگیز را که راجع به ایران نگاشته شده بود نمی توانستند باور کنند چون تصور آن همه زیبایی و ثروت و نعمت برای آنها غیرقابل قبول بود. چنانکه آنها «مارکوپولو» را فردی خیالباف و «اودوریکو» را دروغگو می دانستند، در صورتی که آنها از بی طرف ترین جهانگردان به حساب می آیند.^{۵۹}

تسهیلات سفر در عهد ایلخانان

مورخین ایرانی برخلاف جهانگردان اروپایی گزارشهای دقیقتری از اقداماتی که وسیله ایلخانان مغول در جهت تسهیل امر مسافرت معمول گردیده است به دست داده اند. این گزارشها حکایت از آن دارد که در دوران حکومت یکصدساله جانشینان هلاکوا اقدامات اساسی در مورد امن کردن راههای کشور به عمل آمده است. به فرمان غازان خان نخستین ایلخان مسلمان مغول در مسیر راهها، در هر سه فرسنگ یک یامخانه^{۶۰} ساخته شده و

۵۹ - رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۵۷ و اسناد مصور اروپاییان از ایران، جلد اول، ص ۲۷.

۶۰ - یام کلمه ای است مغولی به معنی ایستگاه پیکها و اسبهای چاپار، یامخانه نیز به معنی چاپارخانه به کار می رفته است.

یامچی‌های^{۶۱} آن دوره قادر بوده‌اند که تا روزی شصت فرسنگ طی طریق نمایند.^{۶۲} همچنین در تاریخ غازانی ضمن شرح اقدامات عمرانی غازان‌خان در تبریز می‌خوانیم که این پادشاه در کنار هریک از دروازه‌های جدید کاروانسرا و گرمابه‌ای برای مسافران بنا کرده است.^{۶۳}

پس از غازان‌خان، سلطان محمد خداپسند با کمک وزیر کاردانش خواجه رشیدالدین فضل‌الله موفق شد سیاستهای برادر را دنبال نماید. در این زمان بود که دستور محافظت شاهراهها داده شد و در آن راهها اندازه‌گیری به عمل آمد و میله‌هایی در فاصله‌های معین قرار داده شد.

تصوف و تسهیلات سفر

در فاصله بین ایلغار مغول و یورش تیمور، جنبش تصوف در ایران به نهایت قدرت خود رسید و در کنار خانقاهها و پیوسته به آنها علاوه بر مسجد بناهایی چون زاویه، دارالغریبا، ساباط، دارالسیاده، دارالضیافه و غیره دایر گردید، که بیشتر مسافران و رهگذران غریب و درویش که راه به جایی نداشتند در آنها مسکن می‌گزیدند. اوقاف فراوانی برای دایر نگهداشتن این اماکن و اطعام واردین به آنها تخصیص یافته بود، به طوری که بقاع بعضی از مشایخ بزرگ در این مورد از تشکیلات وسیعی برخوردار بود.

ساباطهای خانقاه میر شمس‌الدین یزد، مجموعه جالب و خوش طرح بُندَرآباد یزد^{۶۴} مجموعه با ارزش افوشته نطنز، خانقاه مولانا زین‌الدین ابابکر تایبادی، خانقاه پیر بسطام،

۶۱ - پیکها و چاپارها را به مغولی یامچی می‌خواندند.

۶۲ - غازان‌خان پادشاهی لایق و مقتدر بود. وی یاسای چنگیزی را که داشت فراموش می‌شد دیگر باره احیاء کرد و قوانین تازه‌ای نیز وضع کرده بر آن بیفزود که به نام یاساهای غازانی خوانده می‌شود. یکی از مواد یاسای غازانی مربوط به امر مسافرت است. تا پیش از غازان راههای کشور به سبب دستبرد راهزنان امنیت نداشت. غازان راهها را امن و دزدان را دستگیر کرده سیاست نمود و فرمان داد که از هر چهار پایی مقداری معین راهداری دریافت کنند و راهداران ملزم بودند که اگر سرقتی واقع می‌شد، یا دزد را دستگیر کنند و یا از عهده مالی که به سرقت رفته بود برآیند (تاریخ ایران زمین، ص ۲۳۲).

۶۳ - رک: تاریخ تبریز، پروفیسور. مینورسکی، ترجمه عبدالعلی کارنگ، ص ۱۹ تا ۲۲.

۶۴ - Bondar abad دهی است در ۳۶ کیلومتری یزد و مجموعه ابنیه شامل مسجد و خانقاه و مربوط به عارف و زاهد مشهور «تقی‌الدین دادا محمد» متوفی به سال ۷۰۰ هجری است.

مزار شیخ جامی، خانقاه قطب الدین حیدر و مزار و خانقاه شاه نعمت الله ولی در ماهان کرمان؛ خانقاه شاه خلیل در تفت و صدها خانقاه دیگر که در گوشه و کنار ایران سالهای سال بر پای بود، نمونه‌هایی از مهمانخانه‌ها و یا به عبارت امروزی پانسیونهای رایگان به شمار می‌آمد.^{۶۵}

در این دوران سیاح دوستی و مسافر پروری در سراسر کشورهای اسلامی شعار امرا و بزرگان بود و سیاحان و مسافران وسیله تبلیغاتی مهمی بودند که می‌توانستند صیت احسان و کرم ارباب قدرت را از شهری به شهری برنند و نام و آوازه آنان را در اکناف عالم به پراکنند.^{۶۶}

ابن بطوطه در ایران

سیاح دوستی آن چنان در همه جا مرسوم و معمول بود که مردی گمنام و ناآشنا چون ابن بطوطه^{۶۷} با دست خالی از طنجه^{۶۸} به راه افتاد و طی سی سال در نهایت عزت و احترام تا اقصی چین مسافرت نمود.

حاصل بیش از ربع قرن جهانگردی او سفرنامه‌ای است ساده و بی‌پیرایه و خالی از هرگونه تعصب و غرض که قسمتهایی از آن به شرح مسافرتهاى او به ایران اختصاص یافته است. با مطالعه این سفرنامه وضع کلیه ممالک اسلامی دریکی از حساسترین و بحرانیترین اعصار تاریخ مجسم می‌شود.

خالی از لطف نخواهد بود اگر با ابن بطوطه همسفر شویم و گوشه‌هایی از ایران قرن

۶۵ - رک: راه و رباط، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۶۶ - سفرنامه ابن بطوطه، جلد اول، ترجمه دکتر محمد علی موجد، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم،

مقدمه مترجم، ص ۳۴.

۶۷ - شرف الدین ابو عبد الله محمد بن ابراهیم لواتی طنجی از عالمان مشهور جغرافیا، طبق آنچه ابن جزی از قول او نقل کرده است در سال ۷۰۳ هجری در طنجه متولد شد و بیشتر عمر را به سفر گذراند و از مصر و شام و فلسطین و مکه و سوریه و آسیای صغیر و ایران و هندوستان و هندوچین دیدن کرد و در سال ۷۵۴ هجری به مراکش بازگشت و خاطرات سیر و سیاحت خود را به صورت داستان املا کرد و ابن جزی دبیر دربار سلطان ابوعنان گفته‌های او را خلاصه کرده و تدوین نمود. این سفرنامه به تحفة النظار و غرائب الامصار یا رحلة ابن بطوطه شهرت دارد. ابن بطوطه به سال ۷۷۹ در سن ۷۶ سالگی درگذشت.

۶۸ - شهر و بندری در مراکش، کنار تنگه جبل الطارق.

هشتم هجری را سیاحت کنیم:

از رامهرمز به شوشتر

«در رامز^{۶۹} یک شب توقف کردم آنگاه از میان جلگه ای که آبادیهایی که از آن طوایف گُرد (لر) در آن بود حرکت کردیم. در هریک از منازل این راه زاویه ای است برای مسافری که نان و گوشت و حلوا آماده دارند. حلوی آنان از شیرۀ انگور است که آنرا با آرد و روغن درهم می پزند. در هر زاویه ای شیخی و امامی و مؤذنی با عده ای خدمتکار و آشپز وجود دارند.

سرانجام به شهر تستر (شوشتر) رسیدیم که در قلمرو اتابک و سرحد بین دشت و کوهستان است. تستر شهری بزرگ و زیبا، خرم و دارای پالیزهای نیکو، باغهای عالی است. این شهر محاسن زیاد و بازارهای معتبر دارد و از شهرهای قدیمی است که خالد بن ولید آنرا فتح کرد.

نهر معروف به ازرق^{۷۰} گرداگرد تستر را فرا گرفته و آب آن بسیار مصفا و عالی است. این آب در روزهای گرم تابستان به غایت سرد و خنک است و من رودخانه ای به کبودی رنگ آن ندیده ام مگر رودخانه بلخشان.^{۷۱}

تستر برای ورود و خروج مسافرین یک در بیشتر ندارد و آن را دروازه دسبول (دزفول) می نامند. درهای دیگر این شهر به سوی رودخانه بازمی شود، دو طرف رودخانه باغها قرار دارد و دولابها کار گذاشته اند. عمق رودخانه زیاد است و محاذی دروازه دسبول، مانند بغداد و دجله جبری از کشتیهای کوچک درست کرده اند. میوه در تستر فراوان است، خیرات و برکات این شهر بسیار و بازارهای آن در خوبی بی مانند می باشد.

۶۹ - این شهر که امروز رامهرمز خوانده می شود در استان خوزستان، در منطقه کوهستان بختیاری قرار دارد. اهالی این شهر هنوز به عادت دیرین آنجا را رامزمی خوانند.

۷۰ - کبود - نیلگون.

۷۱ - بدخشان، ولایتی در کشور افغانستان که معادن لعل در کوهستانهای آن فراوان یافت می شود.

مهمانسرای شوشتر

در تستر در مدرسه امام شرف الدین موسی پسر امام صدرالدین سلیمان که از اولاد سهل بن عبدالله است منزل کردم. این شیخ مردی بود با مکارم اخلاق و فضایل بسیار و جامع بین مراتب دین و دانش. وی مدرسه و زاویه ای بنا نهاده که در آن چهار خادم به نامهای سنبل و کافور و جوهر و سرور به خدمت مشغول بودند. از آن چهارتن یکی مأمور اوقاف و دیگری کار پرداز و سومی خادم سماط و مأمور تنظیم برنامه غذا و چهارمی مأمور سرکشی به آشپزها و سقاها و فراشها بود.

من شانزده روز در این مدرسه ماندم، نه نظم و ترتیب آنرا در جایی دیده ام و نه لذیذتر از غذاهای آنجا غذایی خورده ام. به هر کس به اندازه خوراک چهارتن غذا می دادند. خوراک نوعاً عبارت بود از برنج با فلفل که با روغن پخته بودند به اضافه جوجه بریان و نان و گوشت و حلوا، شیخ مزبور هم از حیث صورت و هم از جهت سیرت ممتاز بود.

... در این شهر دچار عارضه تب شدم و این بیماری هر کس را که در موسم گرما وارد تستر شود گریبانگیر می گردد. درست مثل دمشق و سایر شهرهایی که آب و میوه فراوان دارند. همراهان من نیز دچار این عارضه شدند و از جمله آنان شیخی به نام یحیی خراسانی وفات یافت. شیخ موسی وسایل تجهیز و دفن و کفن او را فراهم آورد و بر جنازه او نماز خواند.

در مدت بیماری به خوراک هایی که در مدرسه می پختند میل نداشتم. فقیه شمس الدین سندی که یکی از طلاب آن مدرسه بود سخن از خوراک مخصوصی به میان آورد که من هوس کردم از آن بخورم و قدری پول دادم تا او تهیه کند. این موضوع به گوش شیخ رسید و بسیار بروی گران آمد و به من گفت چرا این کار را کردی؟ و چرا به خدام نکستی تا هر چه میل داشتی فراهم کنند؟ آنگاه خادمان را فرا خواند و فرمود هر چه از انواع غذا و شیرینی مورد تمایل من باشد تهیه کنند و در این باره تأکید فراوان نمود.

در مسیر شوشتر به ایذه

از تستر حرکت کردیم. سه روز از کوههای بلند راه می رفتیم تا به شهر ایذه رسیدیم. در هریک از منازل این راه زاویه ای بود به شرحی که پیشتر گفته ایم. ایذه را «مال الامیر» نیز می نامند و آن پایتخت سلطان اتابک است. در ایذه با شیخ الشیوخ آن شهر به نام شیخ

نورالدین کرمانی ملاقات کردم. این شیخ که دانشمندی پرهیزگار بود نظارت همه زاویه ها را بر عهده داشت و زاویه را در آنجا مدرسه می گفتند.

... پادشاه ایزده در ایامی که من به آنجا رفتم سلطان اتابک افراسیاب پسر اتابک احمد بود.^{۷۲} من از مردم موثق شنیدم که او در قلمرو حکومت خود چهارصد و شصت خانقاه آباد کرده است و از این تعداد چهل و چهار تا در خود ایزده بود. اتابک احمد مالیاتی را که می گرفت بر سه قسمت می کرد یک قسمت آنرا به مصرف مخارج زوایا و مدارس می رساند و یک سوم مخارج قشون می کرد و یک سوم باقی صرف مخارج شخصی او و حرم سلطنتی و خدام و غلامان می شد که از این قسمت همه ساله هدایایی هم برای سلطان ابوسعید پادشاه عراق می فرستاد و گاهی خود نیز به دیدار آن پادشاه می رفت.

من از آثار خیر این اتابک در نقاط مختلف لرستان زیاد دیدم و بیشتر این آثار در کوههای بلند و صعب العبور واقع است که از وسط صخره ها و سنگها راهی ایجاد کرده اند و پهنای این راهها که از سینه کوهها تراشیده و صاف شده به قدری است که چار پایان با محمولات خود می توانند از آن بالا بروند. طول این رشته کوهستان به اندازه هفده روز و پهنای آن به اندازه ده روز راه است و این کوههای سر به فلک کشیده به هم پیوسته است و رودخانه ها از خلال این کوهها جریان دارد. درختی که در این کوهستان می روید بلوط است که از آرد آن نان می سازند.

در هر یک از منازل این کوهستان زاویه ای هست که مدرسه می نامند و مسافر که به آنجا می رسد غذای او و علوفه مرکبش را حاضر می کنند و احتیاجی به مطالبه و درخواست خود مسافر نیست، بلکه خادم مدرسه معمولاً به هر مسافر تازه وارد سر می زند و دو گرده نان با گوشت و حلوا به او می دهد و این جمله از اوقات اتابک تأمین می گردد.^{۷۳}

از ایزده تا اصفهان

پس از چند روز از ایزده حرکت کردیم. منزل اول در مدرسه السلاطین که مقبره

۷۲ — اتابک افراسیاب ثانی پسر اتابک نصره الدین احمد هفتمین اتابکان لرستان است، پس از ابوسف شاه ثانی و بعد از او افراسیاب ثانی به اتابکی رسیدند و اتابک افراسیاب ثانی آخرین اتابکان این سامان است (سفرنامه ابن بطوطه ص ۲۰۴).

۷۳ — رک: سفرنامه ابن بطوطه جلد اول، ص ۲۰۱ تا ۲۰۶.

خانوادگی پادشاهی است توقف کردیم، و چند روزی را در آنجا ماندیم. سلطان قدری پول برای من و رفقایم فرستاد. تا مدت ده روز در قلمرو اتابک راه پیمودیم. راه ما از میان کوههای بلند بود و هر شب در مدرسه‌ای منزل می‌کردیم که در همه آنها وسایل خورد و خوراک مسافرن فراهم بود. از این مدرسه‌ها برخی در میان آبادی قرار گرفته و برخی دیگر در مواضع غیرمعمور بنا شده و ناچار اجناس مصرفی آنها را از نقاط دیگر می‌آوردند. روز دهم به مدرسه‌ای رسیدیم که کریوا الرخ نامیده میشد. این منزل آخرین نقطه زیر حکومت اتابک بود و از آن پس مسافرت ما در زمین پهناور و پرآبی آغاز شد که از مضافات شهر اصفهان به شمار می‌رود.

در این طریق نخست به شهر اشترگان^{۷۴} رسیدیم. اشترگان شهری است نیک و پر آب و دارای باغها. مسجد زیبایی نیز دارد که آبی از وسط آن می‌گذرد. سپس به شهر فیروزان رفتیم که شهری کوچک است و نه‌رها و باغها و درختها دارد. بعد از نماز عصر بود که به این شهر رسیدیم و مردم برای تشییع جنازه‌ای به بیرون شهر آمده بودند از پیش و پس جنازه‌ها مشعل‌ها افروخته بودند و به دنبال آن شیپور می‌زدند و مغنیان آوازهای طرب‌انگیز می‌خواندند. ما از کار آنان در شگفت شدیم و یک شب در آنجا ماندیم و فردا به قریه فیلان رفتیم.

فیلان قریه بزرگی است که روی رودخانه عظیمی ساخته شده و در کنار آن مسجد بسیار زیبایی وجود دارد و از زمین تا داخل مسجد پله‌ای می‌خورد و اطراف مسجد را باغها فرا گرفته است. آن روز را نیز از وسط باغها و آبها و دیه‌های زیبا که برجهای کبوتر زیادی در آنها دیده می‌شود به مسیر خود ادامه دادیم و پسین روز به شهر اصفهان رسیدیم.

اصفهان که از شهرهای عراق عجم است، شهری بزرگ و زیبا است. ولی اکنون قسمت زیادی از آن در نتیجه اختلافی که بین سنیان و شیعیان آن شهر به وقوع می‌پیوندد به ویرانی افتاده. این اختلافات هنوز ادامه دارد و مردم آن شهر دایم در منازعه و کشتار به سر می‌برند. میوه در اصفهان فراوان است از جمله زردآلوی بی نظیری که قمرالدین نامیده می‌شود و آنرا خشکانیده ذخیره می‌کنند. دیگر از میوه‌های اصفهان به آن شهر است که نظیرش در هیچ جا پیدا نمی‌شود، به اصفهان بسیار خوش طعم و بزرگ است، دیگر از میوه‌های این شهر انگور

۷۴ - اشترجان امروزی نزدیک فلاورجان.

عالی و خربزه عجیبی است که غیر از بخارا و خوارزم در هیچ جای دنیا مثل و مانند ندارد. پوست این خربزه سبزرنگ و داخل آن قرمز است.

اهالی اصفهان مردمی زیباروی اند. رنگ آنان سفید و روشن و متمایل به سرخی است، شجاعت و نترسی از صفات بارز ایشان می باشد.

در این شهر در زاویه منسوب به شیخ علی بن سهل که شاگرد جنید^{۷۵} بوده است منزل کردم. این زاویه مورد احترام و زیارتگاه مردم اصفهان است و در آن برای مسافران غذا داده می شود و گرمابه ای عالی مفروش به رخام^{۷۶} دارد که دیوارهایش از کاشی است. این حمام وقف است و از مراجعه کنندگان پولی مطالبه نمی شود.^{۷۷}

شیخ این زاویه عابد پرهیزگار قطب الدین حسین پسر شیخ ولی الله شمس الدین محمد بن محمود بن علی معروف به رجا بود.

... چهارده روز در زاویه پیش این شیخ قطب الدین بودم و از مراتب خداپرستی و درویش نوازی او و تواضعی که در برابر فقرا داشت چیزها دیدم که مایه اعجابم بود، شیخ در پذیرایی و اکرام من مبالغت فرمود و جامه ای نیک به من بخشید و همان ساعت که به زاویه رسیدم غذایی با سه عدد خربزه اصفهان که تا آن روز نخورده بودم برایم فرستاد.^{۷۸}

از اصفهان به شیراز

... بین این دو شهر ده روز فاصله است. نخست به شهر کلیل رسیدیم که در فاصله سه روز از اصفهان واقع شده و آن شهرکی است دارای نهرها و باغها و میوه فراوان، و من خود دیدم که سیب را در بازار آن شهر هر رطل عراق به یک درهم می فروختند و درهم آنجا ثلث نقره است.

در کلیل در زاویه ای که بزرگ مردم آن شهر معروف به خواجه کافی بنا کرده بود منزل کردم. این خواجه مردی توانگر و مال خود را در سبیل خیرات و مبرات و عمارت زوایا و

۷۵ - ابوالقاسم ابن محمد بن جنید معروف به جنید بغدادی. عارف مشهور و عالم دینی قرن سوم هجری است.

۷۶ - سنگ مرمر.

۷۷ - اگر به یاد بیاوریم که سه قرن پیش از این بطوطه ناصر خسرو را حتی به حمام بصره راه ندادند، سهولت مسافرت در ایران قرن هشتم هجری بیش از پیش بر ما روشن می شود.

۷۸ - رک: سفرنامه ابن بطوطه، ص ۲۱۰ تا ۲۱۳.

اطعام ابناء السبیل خرج می‌کند.

از کلیل حرکت کردیم و پس از دو روزه قریه بزرگی به نام صومار رسیدیم، اینجا هم زاویه‌ای بود که همان خواجه کافی بنا کرده است و در آن برای مسافرین غذا می‌دادند. بعد از صومابه یزد خاص (ایزدخواست) رسیدیم که شهر کوچک و زیبایی است و بازارهای خوب و مسجد جامعی زیبا دارد. این مسجد از سنگ ساخته شده و سقف آن نیز از سنگ است. شهر برکنار خندقی قرار گرفته و آبها و باغها در داخل آن خندق واقع است.

در خارج شهر رباطی هست که مسافرین در آن منزل می‌کنند و دری آهنین دارد. این رباط بسیار محکم ساخته شده و در داخل آن دکانهایی وجود دارد که کلیه مایحتاج مسافرین در آن فروخته می‌شود. ساختمان این رباط از آثار امیر محمد شاه اینجو^{۷۹} پدر سلطان ابواسحق پادشاه شیراز است.

از یزد خاص از راه دشت روم به مایین رفتیم. دشت روم مسکن ترکهاست.^{۸۰} مایین شهر کوچکی است که آب فراوان و بازارهای خوب دارد و اغلب درختهای آن گردواست. از مایین به شیراز رفتیم. شیراز شهری است قدیمی و وسیع و مشهور و آباد. دارای باغهای عالی و چشمه سارهای پر آب و بازارهای بدیع و خیابانهای خوب. در این شهر نظم و ترتیب عجیبی حکمفرماست، هریک از پیشه‌وران در بازار جداگانه‌ای متمرکز می‌باشند و از افراد صنفهای دیگر در میان آنان داخل نمی‌شوند. مردم شیراز خوشگل هستند و لباس تمیز می‌پوشند. در مشرق زمین هیچ شهری از لحاظ زیبایی بازارها و باغها و آبها و خوشگلی مردم به پایه دمشق نمی‌رسد مگر شیراز. این شهر در زمین مسطحی واقع شده و گرداگرد آنرا از هر سو باغها فرا گرفته و پنج نهر از وسط شهر می‌گذرد. یکی از آنها نهر معروف رکن آباد^{۸۱} است که آب شیرین و گوارایی دارد. این نهر در زمستان گرم و در تابستان بسیار خنک است و سرچشمه آن در دامنه کوهی به نام قلعه واقع شده، مسجد بزرگ شیراز به نام مسجد عتیق یکی از وسیع‌ترین و زیباترین مساجد است، صحن بزرگ آن با مرمر فرش شده و تابستانها هر شب صحن آنرا می‌شویند و بزرگان شهر برای گزاردن نماز مغرب و عشاء در آنجا فراهم می‌آیند.

۷۹- شرف الدین محمود شاه اینجو.

۸۰- مقصود طوایف ترک زبان قشقای است.

۸۱- قنات رکن آباد یا رکنی به نام رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی نامیده شده است.

در قسمت شمال مسجد دری است که آنرا دروازه حسن می نامند و از آنجا به بازار میوه فروشان می رود. این بازاریکی از زیباترین بازارها است و من آنرا از بازار باب البرید دمشق هم زیباتر می دانم. مردم شیراز و خصوصاً زنان آن شهر به زیور و صلاح و سداد و دین و عفاف آراسته اند».^{۸۲}

ابن بطوطه در سال ۷۴۸ هجری نیم قرن بعد از وفات سعدی به زیارت مقبره او رفته و نوشته است:

«... مقبره سعدی زاویه ای دارد نیکو با باغی نمکین که خود او در زمان حیات خویش بنا کرده و محل آن نزدیک سرچشمه نهر معروف رکن آباد^{۸۳} است و شیخ در آنجا حوضچه هایی از مرمر برآورده که برای شستن لباس می باشد. مردمان از شهر به زیارت آمده پس از خوردن غذا در سفره خانه شیخ و شستن لباسها مراجعت می کنند و من نیز چنین کردم. رحمت خدا بر او باد».^{۸۴}

ابن بطوطه به کازرون نیز مسافرت کرده و درباره زاویه آن شهر چنین نوشته است:

«... من به زاویه شیخ ابواسحق رفتم و شب را در آنجا به سر بردم، در این جا معمولاً برای مسافر هر کس که باشد، هریسه می دهند. هریسه خوراکی است مرکب از گوشت و گندم و روغن و آنرا به صورت حلیم می خورند. مسافری را که به زاویه شیخ وارد می شود نمی گذارند به سفر خود ادامه دهد مگر آنکه دست کم سه روز در ضیافت آنان بماند».^{۸۵}

اماکن اقامتی دوران مغول

از دوران مغول آثار چند کاروانسرا باقی مانده است که دلالت بر اهمیت و عظمت این ابنیه و همچنین رونق سیر و سیاحت در آن روزگار دارد:

کاروانسرای سرچم

در قریه سرچم بین زنجان و میانه و هشتاد کیلومتری زنجان ویرانه های کاروانسرای

۸۲ - سفرنامه ابن بطوطه، جلد اول، ص ۲۱۵ تا ۲۱۷.

۸۳ - ابن بطوطه قنات رکن آباد را با قنات مقبره سعدی اشتباه کرده است.

۸۴ - سفرنامه ابن بطوطه، جلد اول، ص ۲۳۴.

۸۵ - سفرنامه ابن بطوطه، جلد اول، ص ۲۳۵.

مهمی وجود دارد. ساختمان مزبور بر کنار زنجان رود واقع و سردر آن روبه سمت جنوب و رودخانه است.

نقشه اصلی عبارت بوده از صحن بزرگی که اطاقهایی به دور آن ساخته شده و چهار ایوان بر محوره‌های اصلی داشته است. ایوان جنوبی از سردر اصلی راه داشته و سردر ورودی در وضع نسبتاً خوبی باقی مانده است. باروهای گوشه و سطح عمودی اطاق متقاطع و مقرنسکاری طاق همه از خصوصیات کلی ابنیه ایران است. بندهای آجر بندکشی نشده و احتمال می‌رود - تزئیناتی که برای نقاطی مانند لچکیهای کنار فرورفتگیهای دیوار و صفحه‌های عمده و برجسته مقرنسکاری در نظر گرفته شده بود ساخته نشده باشد. سردر اصلی و کتیبه آن از لحاظ سبک بنا با سایر قسمتها فرق دارد، زیرا سردر از سنگ سیاه مرمر است.

این خصوصیت ممکن است مستقیماً از ابنیه سوریه آن دوره و مخصوصاً از بنایی در حلب که تاکنون باقی مانده است اقتباس شده باشد. بهترین دلیل آن قالبگیری باریکی است که در لبه خارجی طاق وجود دارد و بالای سنگ سر طاق بهم متصل شده و کتیبه بالای آن قرار دارد. سنگکاری دقیق و ظریف است، اما قطعات آن به اندازه کافی بزرگ نبوده است، زیرا در بالای طاق و نواحی دیگر وصله کاری زیادی دیده می‌شود. چیزی که اکنون از کاروانسرا باقی مانده چند ایوان مزبور و دروازه است که تاریخ انجام بنا را در سال ۷۳۳ هجری نشان می‌دهد.

بقیه بنا که آثار طاقهای بسیار زیبایی در آن میان پیداست به دست اهالی محل خراب شده و مصالح آنرا در خانه‌های شخصی خود بکار برده‌اند، ظاهراً در عهد صفویه هم تغییرات بسیار در آن رخ داده است، از دیواره محیط خارج هم چیزی باقی نیست، تمام مصالح آنرا برده‌اند ولی ترس از افتادن بنا و هلاکت کارگران خوشبختانه موجب شده که در تخریب دروازه بزرگ احتیاط بجا آورند و از ویران کردن قسمتی از آن صرف‌نظر نمایند.

آندره گدار این کاروانسرا را از آقا شمس الدین قراسنقرالچرکی المنصوری از امرای ممالیک که در خدمت سلطان ابوسعید بهادر بوده دانسته است. بنا به قول حمدالله مستوفی از اینجا راهی از سمت چپ به مراغه می‌رفت و راهی از راست به میانه و تبریز می‌پیوست. سبک بنا و مقرنسکاری آن ایرانی است. فقط چیزی که مربوط به ایران نیست و شاید سلیقه قراسنقر مملوک در آن نفوذی داشته، حاشیه سنگی تیره‌رنگی است که در زیر طاق تا روی

کتیبه بزرگ قرار دادن کلید طاق (یعنی سنگ گوشواره داری که در مرکز طاق قرار می دهند و استواری طاق بسته به آن است) و اسلوب حاشیه که در بالای کلید گره می خورد و کتیبه را احاطه می نماید، از سبک معماری ایران خارج و به سبک معماری شامی است، در نتیجه معلوم می شود که این طاق شامی در طاق ایرانی، درست نیفتاده و در قرار دادن کلید مهارتی به کار نرفته است. لیکن با وجود این نقص حاشیه سنگ تیره فام و بدنه مرمری سفیدی که بر بنا افزوده اند قوت و تنوع خاصی به آن بخشیده است. که بناهای آجری فاقد آن هستند.

کتیبه ای که با خط ثلث بسیار زیبا بر دروازه آن نوشته شده نام ابوسعید بهادرخان پادشاه زمان و وزیر او غیاث الدین محمد را در سال ۷۳۳ هجری نشان می دهد:

«من فواصل صدقات السلطان الاعظم علاءالدولة والدين ابوسعید بهادرخان خلد الله سلطانه واجلّ شأنه فی هذا الرباط».

«المخدوم الاعظم سلطان الوزراء فی العالم غیاث الحق والدين محمد اعزّ الله انصار دولته فی سنه ثلاث وثلاثين و سبعمائه».^{۸۶}

کاروانسرای ده بید

کاروانسرای ده بید واقع بر سر راه اصفهان به شیراز نیز از بناهای دوران مغول و مربوط به قرن هشتم هجری است و در دوران صفویه قسمتهایی به آن افزوده اند.

کاروانسرای مرند (کاروانسرای هلا گو)

این کاروانسرا در ۱۳ کیلومتری شمال مرند سر راه تبریز و جلفا واقع شده است. پایه های آن که متشکل از قطعات سنگ سیاه است و همچنین بارو و قسمتی از دیوار خارجی به ضخامت ۱/۱۰ متر هنوز باقی است ولی اطاقهای در امتداد دیوارهای داخلی از بین رفته است.

در محل آنرا به هلا گونسبت می دهند. تاریخ بنای آن بایستی در سال ۷۳۱ هجری باشد. این بنا دارای چندین کتیبه بوده، ولی در حال حاضر فقط کمی بیشتر از نصف یک

۸۶ - نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن، تألیف دکتر محمد جواد مشکور، از سلسله انتشارات انجمن آثار ملی تهران، بهمن ماه ۱۳۴۹، ص ۴۰۵-۴۰۷ به نقل از آثار ایران ج ۱، ص ۶۴-۶۸ و معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ص ۱۹۳.

کتیبه کوفی بر صفحه خارجی طاق متقاطع سردرو در محل خود باقی است. وقتی که خانیکف در سال ۱۸۵۷ میلادی از این بنا دیدن کرد سردرو وضع خرابی داشت، تکرار دو کلمه در این کتیبه وی را بر آن داشت که تصور کند متن آن شعری پارسی بوده است.

دکتر جورج مایلز، پس از مطالعه نسخه با دست تهیه شده کتیبه اظهار می دارد که متن آن به زبان عربی نیست و تصور خانیکف درست بوده است.

این کاروانسرا در اصل از عالیتترین بناهای زمان خود به شمار می رفته و آن کاروانسرای مستطیل شکل باده بارو و سردر عظیم بوده است. سردر آن رو به مشرق است و در جنوب سردر قسمتی از دیوار خارجی به ارتفاع در حدود ۴ متر باقی مانده است. دیوارها آجر معمولی دارد، به جز حاشیه بالای آن که در حدود ۸۰ سانتی متر است، با طرح مربع مورب پی در پی از آجر معمولی و تراش ساخته شده است. این بنا به سبک ابنیه شمال غربی ایران است و ترکیبی از آجر و سنگ تراش می باشد. وضع سنگهای تراش و لبه داخلی طاق و قالبگیری لبه آنها و برآمدگی روی سنگ سر طاق نشانه نفوذ معماری سوریه و آسیای صغیر است.

سردر کاروانسرا ۹ متر بالای سطح زمین قرار گرفته و صفحه خارجی آن از نیم ستون زاویه کتیبه ای شروع می شود به عرض ۲۵ سانتی متر که حروف کوفی آن از سفال بدون لعاب در زمینه کاشی آبی و روشن است.

طاق روی سردر مدخل تقریباً خراب شده و تنها قسمتی که سالم مانده قسمت داخلی طاق متقاطع است.^{۸۷}

کاروانسرا یا رباط انجیره (انجیله)

این کاروانسرای مخروطی در ۳۰ کیلومتری جاده یزد - طبس واقع شده است. پلان آن به صورت هشت ضلعی نامنظم است. دارای دو برج نیمدایره شکل در قسمت دروازه ورودی و پنج برج دایره ای شکل در اضلاع خارجی بناست. کاروانسرا از تخته سنگهای نتراشیده و آهک ساخته شده و از نظر نقشه یکی از زیباترین

۸۷ - همان مأخذ به نقل از معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.

رابطه‌های عهد ایلخانی است.^{۸۸}

کاروانسرای چهارآباد

کاروانسرای است هشت ضلعی واقع در جاده نطنز - اصفهان که در ساختمان آن آجر و سنگ بکار رفته است.^{۸۹}

کاروانسرای قلعه مزرعه - کارماز

این کاروانسرا در جاده یزد - طبس قرار دارد. نوع پلان آن دو ایوانی است. دارای چهار برج تزیننی در اطراف است و در ساختمان آن از آجر و سنگ استفاده شده است.^{۹۰}

کاروانسرای چهاربرج

این کاروانسرا در جاده اصفهان واقع شده است. نوع پلان آن چهار ایوانی و دارای برجهای تزیننی است. در ساختمان آن سنگ و آجر بکار رفته است.^{۹۱}

کاروانسرای سنگی (قلعه سنگی)

کاروانسرای است چهار ایوانی که از سنگ در جاده اصفهان ساخته شده است.^{۹۲}

کاروانسرای گیلک (کارابک)

این کاروانسرا که در کنار جاده تبریز نزدیک آبگرم قرار دارد، ابعاد آن ۳۱/۵۰ × ۲۲/۴۶ متر و به صورت چهار ایوانی ساخته شده است. دارای چهار برج در چهار گوشه بنا و دو نیمدایره در ضلع شمالی و یک برج نیمدایره شکل در ضلع غربی بناست.^{۹۳}

۸۸ - رک: فهرست کاروانسراهای ایران، ص ۵۰.

۸۹ - رک: همان، ص ۵۱.

۹۰ - رک: همان، ص ۷۲.

۹۱ - رک: همان، ص ۱۰۹.

۹۲ - رک: همان، ص ۱۷۴.

۹۳ - رک: همان، ص ۱۹۲.

کاروانسرای چشمه شتران

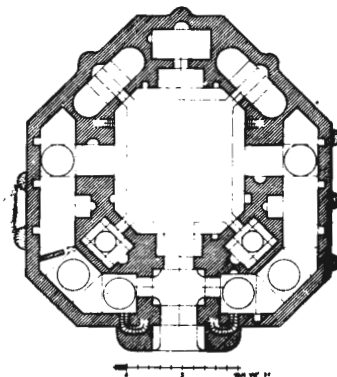
در جاده طبس - یزد کاروانسرای ویرانه‌ای از نوع چهار ایوانی با برجهای تزینی که از سنگ ساخته شده واقع گردیده است.^{۹۴}

کاروانسرای دهمی

این کاروانسرا در جاده نطنز - اصفهان واقع شده است. نوع پلان چهار ایوانی است و برجهای تزینی در اطراف دارد. در بنای آن سنگ و آجر بکار رفته است.^{۹۵}

کاروانسرای سین

این کاروانسرا در ۲۲ کیلومتری شمال اصفهان واقع شده است، به صورت چهار ایوانی بنا گردیده و ابعاد خارجی آن ۶۰×۴۰ متر است. در چهار گوشه ساختمان چهار برج آجری دایره‌شکل و در اضلاع شمالی، شرقی و غربی برجهای نیمدایره شکل ساخته شده است. بر اساس کتیبه موجود در سردر بنا، این کاروانسرا در سال ۷۳۱-۷۳۰ هجری توسط حاجی محمد ساوه‌ای احداث گردیده است.^{۹۶}



۲۰- پلان ریاط انجیره

(از کتاب فهرست کاروانسراهای ایران)

۹۴- رک: همان، ص ۱۹۸.

۹۵- رک: همان، ص ۲۱۱.

۹۶- رک: همان، ص ۲۱۳.

فصل هشتم

سفر در عصر تیموری

تیمور پس از آنکه در سال ۷۷۱ هجری بر ماوراءالنهر مسلط شد مصمم گردید نظارت خود را بر جاده‌های کاروانرو و بازرگانی میان اروپا و آسیا برقرار سازد. بدین سبب طی چند اردو کشی، ایران، عراق، کشورهای قفقاز و آسیای میانه را که اکثر جاده‌های مزبور از آن می‌گذشت تسخیر کرد.^۱

راهها و امکانات سفر در دوره تیمور

علی رغم لشکرکشیهای متعدد تیمور، مسافرت و تجارت در دوره او از رونق بسیار برخوردار بوده است. به طوری که «هارولدالمب» نویسنده کتاب زندگانی تیمور نوشته است، در زمان امیر گورکانی^۲ کلیه کاروانسراها و مهمانخانه‌ها تعمیر شد، جاده‌ها تسطیح

۱ — تیمور در ۲۵ شعبان سال ۷۳۶ هجری یعنی قریب پنجاه بعد از مرگ سلطان ابوسعید بهادر در یکی از دیهای شهر کش که امروزه شهر سبز معروف است، در جنوب سمرقند متولد شد. تیمور نسب خود را به چنگیزخان رسانید. نسب‌نامه جعلی او بر روی سنگ قبرش در سمرقند نوشته شده است. آغاز زندگی او به درستی مشخص نیست، همینقدر معلوم است که در سال ۷۶۲ تیمور در دستگاه حاجی برلاس از امرای ماوراءالنهر بود. در سال ۷۷۱ هجری بر ماوراءالنهر مسلط شد و در فاصله بین سالهای ۷۷۳ و ۷۸۱ چهار بار به خوارزم لشکر کشید و این سرزمین را تسخیر کرد و پس از آن طی چند یورش سه ساله (۷۸۸-۷۹۰ هجری)، پنج‌ساله (۷۹۳-۸۹۸ هجری) و هفت ساله (۸۰۱-۸۰۸ هجری) ایران، قسمتی از روسیه، آسیای صغیر و بین‌النهرین و سوریه و لبنان را نیز به تصرف درآورد و در هفدهم شعبان سال ۸۰۷ هجری در حالیکه قصد لشکرکشی به چین را داشت در سن ۷۱ سالگی درگذشت.

۲ — گورکان لغتی است مغولی که به معنی داماد است. و تیمور از هنگامی که «اولجای ترکان آغا» خواهر امیر حسین قرغنی فرمانروای ماوراءالنهر را به زنی گرفت به این لقب معروف شد. (تاریخ ایران زمین، ص ۲۴۹).

گردید و همواره راهها را باز نگاه می داشتند به نوعی که در سخت ترین زمستانها نیز حتی معابر کوهستانی بسته نمی شد.

راههای شوسه آن زمان را می شد راههای شسته خواند، زیرا در راهها حتی سنگریزه یافت نمی شد. در کاروانسراها وسایل آسایش و حتی برفاب^۳ حاضر بود. غذاهای اشتها بخش، بسترهای نرم و اسبان تازه نفس برای استراحت و مسافرت همیشه آماده بود.^۴ پیش از مرگ تیمور قبل از آنکه درهای مشرق زمین به روی غرب بسته شود و ایران دیگر منطقه خاصی برای پیشروی به سوی هند نباشد دو مسافر اروپایی گزارشهایی در اختیار مغرب زمینها قرار دادند. این دو نفر عبارت بودند از یک نفر فرستاده اسپانیولی و یک نفر سرباز اهل «باویر»^۵ که آخرین اطلاعات را از کشوری همراه آوردند که در آن هر نوع قدرت مرکزی برای راهنمایی خارجیان مغرب زمینی، از میان رخت بر بسته بود.^۶

کلاویخو در ایران

«روی گزالس دو کلاویخو»^۷ فرستاده «هانری سوم» که در سال ۷۰۶ هجری (۱۴۰۳ میلادی) به طرف دربار تیمور حرکت کرد از همان ابتدا تصمیم گرفته بود سفرنامه دقیقی تهیه کند و گزارشی را که درباره مسافرت خود داده حاکی از آن است که به هدف خود دست یافته است.

«کلاویخو» از طریق خوی به ایران آمد،^۸ از دریاچه اورمیه (رضاییه) گذشت به تبریز رسید و پس از نه روز توقف در این شهر از راه زنجان عازم سلطانیه شد و از طریق تهران، ری، سمنان، دامغان، اسفراین، نیشابور، مشهد و طوس به سمرقند رفت. یکسال بعد ناگزیر به فکر بازگشت افتاد،^۹ زیرا «تیمور» که روزگاری جهانگشایش

۳- برفاب آبی بوده که برای خنک کردن قطعه ای برف در آن می انداختند.

۴- راه و راهسازی در ایران، ص ۳۴.

۵- ناحیه ای است در آلمان که مرکز آن مونیخ است.

۶- رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۶۹.

۷- Ruy Gonzales de Clavijo

۸- در شهر خوی کلاویخو با سفیر سلطان «قاهره» مصادف شد که حامل هدایایی برای تیمور بود. در بین هدایا شش شتر مرغ و یک زرافه نیز وجود داشت که اسباب تعجب کلاویخو گردید زیرا تا آن روز چنان حیوانی به چشم ندیده بود.

۹- ۸۰۷ هجری (نوامبر ۱۴۵۴ میلادی).

می خواندند و شنیدن نامش لرزه بر اندام امیران و شهریاران می انداخت پیر و علیل و مرگش نزدیک شده بود و آشکار شده بود پس از او کشور پهناورش در آشوب و وحشتناکی غوطه ور خواهد گردید. از اینرو «کلاویخو» سمرقند را ترک کرد و از راه زیارتی مشهد مراجعت نمود و از طریق سمنان، ورامین، قزوین به تبریز بازگشت. وقتی خبر مرگ تیمور در سراسر کشور منتشر شد، سیاح اسپانیایی تبریز را ترک گرفته بود اما در «قرباغ»^{۱۰} از ادامه سفرش جلوگیری کردند و او را به تبریز بازگرداندند و حدود ششماه در این شهر تحت نظر بود تا توانست از طریق «طربوزان» به اسپانیا مراجعت نماید.

با مطالعه سفرنامه «کلاویخو» انسان تعجب می کند که ایران از آن زمان تا حال چقدر کم تغییر کرده است. امروز هم هر کس در خط سیر از تبریز تا تهران و مشهد با قاطریا کاروان اسب سفر کند در همان منزلگاههایی که فرستاده پادشاه اسپانیا متجاوز از پنج قرن پیش اطراق کرده بایستی توقف کند.^{۱۱}

«کلاویخو» در گزارشهای جالب خود از تبریز و حمامهای آن که زیباترین نوع در جهان بودند گفتگو می کند.

همچنین به نوشته او، در سلطانیه تجارت دامنه داری وجود داشته و همه ساله تجار از افغانستان و بلوچستان و هند با کالاهای خود که عبارت از میخک طعام، جوزبویا، دارچین و ادویه دیگر بود، به این شهر می آمدند. همینطور پارچه از شیراز و خراسان و ابریشم از گیلان و مروارید از خلیج فارس و سنگهای قیمتی به سلطانیه حمل می شد. روابط تجاری با غرب از طریق ترکیه و شامات تا ونیز و ژن برقرار بود. تمام بازارها، کاروانسراها و خیابانهای سلطانیه حاکی از فراوانی و ثروت بودند. در ماههای تابستان تجارت به منتها درجه اوج خود می رسید و سیل مسافران و تجارت پیشگان به این شهر سرازیر می گردید. یک کاروان مسافرت بین هرمز تا سلطانیه را ۶۰ روزه طی می کرد.^{۱۲}

«کلاویخو» اولین سیاح مغرب زمینی است که راجع به تهران به گفتگو پرداخته و نوشته

است:

۱۰ - آران قدیم.

۱۱ - رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۷۰.

۱۲ - همان مأخذ، ص ۷۰.

«... یکشنبه ششم ژوئیه ۱۳ بعد از ظهر به شهری رسیدیم که «تهران» نام داشت، در آنجا «بابا شیخ» را در انتظار خویش یافتیم، در حقیقت وی به پیشوا ما آمده بود، و ما را به شهر به مهمانسرای برد که تیمور خود به هنگام گذشتن از این حدود در آن منزل می‌کرد، و در واقع بهترین خانه شهر بود.

شهر تهران محلی است بسیار پهناور و بر گرد آن دیواری نیست و جایگاهی خرم و فرحزاست که در آن همه وسایل آسایش یافته می‌شود، اما آب و هوای آنجا چنانکه می‌گویند، ناسالم است و در تابستان گرمای آن بسیار زیاد است».^{۱۴}

در مشهد به کلاویخو اجازه داده شد مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام هشتمین پیشوای شیعیان جهان را زیارت کند.^{۱۵}

«کلاویخو» اطلاعات جالبی نیز درباره راهها و مهمانخانه‌های دوره تیمور در اختیار می‌گذارد:

«... در راه خراسان برای کاروانسراها از راه دور آب چشمه را از زیر زمین می‌آورند. در طرق وسیع حتی یک سنگریزه هم دیده نمی‌شود. در استاسیونها (مهمانخانه‌ها) غذاهای تازه و اسبان تازه نفس همیشه موجود بود. به فرمان امیر در هر ایستگاهی اسبان متعدد نگاه می‌داشتند و تعداد آنها بسته به اهمیت موقع بوده گاهی به صد و دویست چار پا می‌رسید. راه پستی تا شهر سمرقند به همین ترتیب کشیده می‌شد، در صحاری سوزان و بی آب و علف کاروانسراها ساخته و لوازم زندگانی از هر جهت در آنها آماده شده بود. چاپاران با سرعت هر چه تمامتر می‌تاختند و از فرو ماندن اسبها نگرانی نداشتند زیرا می‌دانستند در دل صحرا، ساختمانهای وسیع، مأكولات و مشروبات دلپذیر، خوابگاههای نرم و بالاخره اسبان تیزرو و تازه نفس موجود است».^{۱۶}

در زمان تیمور در مشرق زمین از سیاح دیگری به نام «هانس یوهان شیلت برگر»^{۱۷}

۱۳ - ۱۴۰۴ میلادی.

۱۴ - سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ تهران ۱۳۳۷، ص ۱۷۴.

۱۵ - در آن زمان زوار بیشمار برای زیارت به آستان قدس رضوی روی می‌آوردند و همانند امروز در بازگشت به شهرهای خود مورد احترام مخصوص قرار می‌گرفتند. کلاویخو در طول بقیه خط سیر خود در ایران مورد چنین احترامی واقع شد.

۱۶ - راه و راهسازی در ایران، ص ۳۴.

۱۷ - Schiltberger

صحبت شده است. او که یک سرباز ساده باویری بود مابین سالهای ۷۹۷-۸۳۱ هجری (۱۳۹۴-۱۴۲۷ میلادی) در اسارت ترکها و بعد در اسارت تیمور افتاد و تقریباً مدت سی و دو سال بار سنگین اسارت را بردوش کشید.

پس از مرگ تیمور «شیلت برگر» به خدمت شاهرخ و برادرزاده‌های او کمر بست و پس از بازگشت به میهن سفرنامه خود را تنظیم نمود که حکایت از یک زندگی پراز ماجرا و خاطرات می‌کند. گزارشهای «شیلت برگر» دارای ارزش و اعتبار چندانی نیست، چه او اغلب از سیاحتنامه‌های مارکوپولو و کلاویخو و منابع دیگر اقتباس کرده است.^{۱۸}



۲۱- مقبره امیر تیمور گورکانی - سمرقند

(از کتاب هنر اسلامی)

۱۸- برای اطلاعات بیشتر رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۷۳-۷۵.

فصل نهم

دوران آق قویونلو

با مرگ تیمور بنای امپراطوری عظیم وی که پایه اقتصادی یکدست و هماهنگی نداشت به سرعت فرو ریخت و میان فرزندان او نزاع درگرفت و وحدت حکومت به چند قسمت تقسیم شد. از این رو دوره طولانی و جذاب مسافرت سیاحان و تجار اروپایی در ایران و داخله آسیا سپری گردید و تا رونق مجدد آن به روزگار شاه عباس اول صفوی جز مواردی نادر و پراکنده از مسافرت تجار و جهانگردان غربی به ایران اطلاعی در دست نداریم.

خارجیان در ایران

پس از فتح قسطنطنیه^۱ به دست ترکان عثمانی، اروپا این بار برضد ترکها قبل از همه چیز به یک متحد آسیایی احتیاج پیدا کرد. حدود هفتاد سال پس از مرگ تیمور جمهوری ونیز با استفاده از وجود همسر اروپایی اوزون حسن،^۲ در سال ۸۷۶ هجری «کاترینوزنو»^۳ را

۱ - این شهر امروز استانبول خوانده می شود و یکی از شهرها و بنادر مهم ترکیه است که در ساحل بسفور واقع شده است. در گذشته پایتخت امپراطوران روم شرقی بود و در سال ۸۵۷ هجری (۱۴۵۳ میلادی) به دست عثمانیها فتح شد و تا مدتها پایتخت سلاطین عثمانی بود.

۲ - ابونصر حسن بیگ که او را به مناسبت قامت بلندش به ترکی «اوزون حسن» یعنی حسن درازمی خواندند، بنیان گذار سلسله «آق قویونلو» است که از سال ۸۷۲ تا ۹۲۰ بر قسمتی از ایران حکومت کردند. سبب اشتها ر آنها به آق قویونلو آن بود که نقش گوسفند سفیدی را بر پرچم خود داشتند. (تاریخ ایران زمین، ص ۲۵۹).

۳ - Caterino Zeno

که خویشاوند ملکه ایران بود با مأموریت سیاسی و تجاری به ایران فرستاد.^۴ از این سفیر سیاحتنامه‌ای برجای مانده است.^۵

پس از «کاترینوزنو» سفیران دیگری نیز با هدفهای سیاسی و تجاری از سوی دولت جمهوری ونیز به ایران اعزام شدند که از آن جمله اند «جوزافا باربارو»^۶ و «آمبروزو کنتارینی».^۷

سفیر ونیز در دربار اوزون حسن

«باربارو» در موقع رفتن به نزد «اوزون حسن» راه کوهستانی کردستان را در پیش گرفت و در آنجا خود و همراهانش مورد حمله قرار گرفتند و دو نفر از آنها به قتل رسیدند. در آوریل ۱۴۷۴ (۸۷۹ هجری)، «باربارو» نزدیک خوی به خاک ایران وارد شد و کمی قبل از رسیدن به این شهر مجدداً مورد حمله دیگری واقع گردید و مجروح شد و سرانجام در روز چهاردهم آوریل سال ۱۴۷۴ میلادی (۸۷۹ هجری) وارد تبریز شد و ورود خود را به این شهر چنین ثبت کرد:

«همین که به تبریز رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم یعنی جایی که ما «این»^۸ می نامیم. از آنجا به سلطان حسن بیگ که در آن وقت در تبریز بود خبر دادم که من آمده‌ام و می خواهم به پیشگاه او باریابم. بی درنگ روز دیگر کسی به دنبال من فرستادند و من خود را به وی شناساندم، و چنان جامه‌زنده‌ای در بر داشتم که به دو دوکات نمی ارزید. شاه مرا با لطف و ادب پذیرفت و به من خوش آمد گفت».^۹

۴ — همسر اوزون حسن دختر «کالویوچنا» (Calo Johannes) بود. نام او را «دسپینا» (Despina) و «دسپینا خاتون» ذکر کرده اند (رک: سفرنامه‌های ونیزیان در ایران)، اوزون حسن از او یک پسر و سه دختر داشت، نخستین دختر او «مارتا» نام داشت و به عقد شیخ حیدر صفوی درآمد و شاه اسماعیل صفوی ثمره این ازدواج است. مؤلف کتاب تشکیل دولت ملی در ایران، نام همسر اوزون حسن را کورا کاترینا (Kyra-Katerina) ذکر کرده است.

۵ — سفرنامه کاترینوزنو در مجموعه سفرنامه‌های ونیزیان در ایران وسیله مترجم گرامی آقای دکتر منوچهر امیری ترجمه شده و از سوی انتشارات خوارزمی به چاپ رسیده است.

۶ — Josaphaf Barbaro

۷ — Ambrosio Contarini

۸ — Inn

۹ — سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری، چاپ اول ۱۳۴۹، از انتشارات شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ص ۶۲.

توصیفی از کاخ اوزون حسن

«باربارو» کاخی را که در آنجا به پیشگاه شاه باریافته به این شرح توصیف کرده است:

«... نخست دروازه‌ای بود با جلوخانی به مساحت چهار یا پنج قدم مربع که هشت یا ده تن از رجال دربار شاه در آنجا نشسته بودند. سپس دری دیگر بود نزدیک در نخستین و درباری که چماقی کوچک در دست داشت در کنارش ایستاده بود. چون به این دروازه وارد شدم از باغی سبز و خرم گذشتم که مانند چمنی پر از دنبلان بود با دیوارهای گلی که در سمت راستش پیاده‌رویی ساخته بودند. سی گام بالا تر سرایی بود به فراخور حال ما. چهارصد پانصد قدم بلندتر از پیاده‌روی که یاد کردم. در وسط این حوضخانه‌ای بود کوچک و پیوسته پر از آب بود و شاه در مدخل آن روی بالشی زربفت نشسته و بر بالشی دیگر تکیه داده بود. در کنارش نگهبانی با شمشیر آخته ایستاده بود. در سرپای سراجی فرش گسترده و مهمترین شاهزادگان گرداگرد نشسته بودند. در همه جای سراجی «موزاییک»^{۱۰} بکار برده‌اند نه به کوچکی موزاییک‌هایی که ما به کار می‌بریم بلکه بزرگ و بسیار زیبا و به رنگ‌های مختلف»^{۱۱}.

او در سفرنامه خود از جشنها، بازیها و به جنگ انداختن حیوانات و آداب و رسوم دربار اوزون حسن نیز سخن گفته است.^{۱۲}

باربارو در سلطانیه

زندگانی «باربارو» در تبریز ناگهان به واسطه این خبر که «اغورلو محمد» فرزند «اوزون حسن» شهر شیراز را که از شهرهای بزرگ و معروف قلمرو پدرش بود تصرف کرده برهم خورد. شاه بدون تردید و تأخیر، تمام لشکر خود را برای باز پس گرفتن آن شهر به حرکت درآورد و «باربارو» نیز دنبال لشکر را تا سلطانیه گرفت. مقارن آن موقع این شهر در شرف انحطاط و جمعیت آن کم بود. «باربارو» آن شهر را که روزگاری یکی از شهرهای

۱۰ - مراد نویسنده کاشیها و کاشیکاریهای معروف ایران است.

۱۱ - سفرنامه ونیزیان در ایران، ص ۶۲-۶۳.

۱۲ - رک: همان مأخذ، ص ۶۳-۷۴.

مهم بین المللی بود، ۱۵۵ سال پس از بنای آن چنین توصیف کرده است: ۱۳

«... بارو ندارد اما دارای دژ است محصور که رو به خرابی نهاده زیرا چهار سال قبل به دست امیری به نام جهانشاه ویران شد. ۱۴ پیرامون دژ یک میل است و در داخل آن کلیسایی ۱۵ به بلندی چهار ردیف صندلی است و گنبد آن بزرگتر از گنبد کلیسای «سن یوآنی پائولو» در ونیز است. ۱۶ در یک انتهای آن دری مفرغی است به بلندی سه قدم که مشبک است و در درونش مقبره پادشاهان سلف قرار دارد. در انتهای دیگر دری نظیری اولی قرار دارد و در دو سوی بنا دو در کوچکتر که هریک به یک سوبازمی شود، چنانکه

۱۳ - سلطانیه را سابقاً «ویاز» می نامیدند و جزو قزوین به شمار می رفت. هوای خنک آن در تابستان و وفور مراتع اطراف آن باعث شد که مورد توجه مغولان قرار گیرد. ارغون خان مغول در آنجا شروع به ساختن شهری کرد و بعد از او سلطان محمد خدابنده (الجابتی) به مبارکی تولد پسرش «ابوسعید» شهر جدید را توسعه داد و محیط و حصار آن را به سی هزار قدم رسانید و آنجا را پایتخت خود قرار داد.

سلطان محمد خدابنده و وزراء و اعیان دوره او هر کدام قسمتی از شهر را بنا کردند و در این میان سلطان محمد خدابنده و وزیرش رشیدالدین فضل الله همدانی در آباد کردن و تزیین شهر بر یکدیگر سبقت می گرفتند. به طوری که رشیدالدین محله ای بنا کرد که یک هزار خانه داشت. ساختمان شهر در سال ۷۱۳ هجری به پایان رسید و جشن باشکوهی بدین مناسبت بر پا شد و الجایتو بنا به تشویق «علامه حلی» به دین اسلام و مذهب شیعه گروید. سلطان محمد خدابنده در سلطانیه درگذشت و مقبره معروفش در آنجا قرار دارد.

۱۴ - منظور باربارو از جهانشاه باید جهانشاه قراقویونلو (۸۳۹-۸۷۲ هجری) باشد که پادشاهی شجاع و شاعر و هنر پرور و مشوق دانشمندان بود. از آثار عظیم او «مسجد جهانشاه» یا مظفریه است که به «مسجد کبود» یا «گوی مسجد» معروف می باشد و با وجود گذشت زمان، هنوز آثار آن در تبریز باقی است و کاشیکارهای آن از شاهکارهای هنر اسلامی به شمار می رود.

۱۵ - مقصود باربارو مقبره سلطان محمد خدابنده است که به عقیده جهانگردان از بزرگترین بناهایی است که پس از استیلای عرب در ایران بنا شده است.

بنای عظیم این گنبد تاریخی در زمان سلطان محمد خدابنده در فاصله سالهای ۷۰۴-۷۱۳ هجری بنیان نهاده شده است. ارتفاع بنا از سطح زمین ۵۱/۵۴ متر و قطر آن حدود ۲۴/۴۰ متری باشد. گنبد بزرگ آن از لحاظ معماری و عظمت ساختمان و هنرهای تزیینی و کاشیکاری بی نهایت قابل توجه است. با ملاحظه دقیق این بنای عظیم بنظر می رسد که علاوه بر محل آرامگاه اصلی که شامل ساختمان مرکزی گنبد است و به نام «تربت خانه» شهرت دارد، بناهای معظم و عالی دیگری در جنب آرامگاه ساخته شده بود که امروز اثری از آنها باقی نمانده است.

۱۶ - حضرت یوحنا پولس San Joanni Paulo ملقب به حواری نجبا. او یکی از نخستین موجدان نظم کلیسایی و معتقدات مسیحی است. از او نوشته های متعددی موجود است. او در طی مسافرتها متعدد به انطاکیه، آتن، افسوس، کونت، مقدونیه و اورشلیم مبادی مسیحیت را تبلیغ کرد و سرانجام در سال ۶۷ میلادی شهید شد.

گنبد بزرگ دارای چهار دروازه، دو بزرگ و دو کوچک است و اطراف و پهلوهای آنها از مفرغ ساخته شده و به پهنای سه ربع یارد و به ضخامت نیم یارد و روی درها را به رسم خودشان به صورتی بس زیبا با گل و بوته نقش و نگار کرده‌اند و با زروسیم کوبیده آراسته‌اند که بسیار گرانبها و شگفت‌انگیز است. نرده‌های دروازه دارای گویهای بزرگی است به درشتی گرده‌نان و گویهایی به درشتی نارنج با شاخه‌هایی که برگهای آنها به هم بافته شده است و تا آنجا که بیاد دارم همه را در یک جا در چوب کنده کاری کرده‌اند. در این طلاکاریها و نقره کاریها چندان استادی و هنر به کار رفته است که کسی در دیار ما یافته نمی‌شود که بتواند چنین هنری عرضه کند مگر با صرف وقتی بس دراز.

شهر نسبتاً بزرگ است و محیطش چهارمیل و دارای آب فراوان است. اگر دلیلی دیگر نداشته باشیم همین نام سلطانی می‌نماید که شهری بسیار مهم بوده است. به راستی اکنون کم جمعیت است و دارای شش الی هشت هزار مردم و شاید بیشتر.^{۱۷}

جزئیات خط سیر «باربارو» در بقیه مسافرتش در ایران روشن نیست و نمی‌توان قبول کرد نقاطی را که شرح داده به چشم خود دیده باشد و مسلم است که او از طریق اصفهان و شیراز خیلی رو به جنوب رفته و حتی هرمز را دیده است.

در راه اصفهان فقط نام «چولپرخان»^{۱۸} (گلپایگان) را ذکر می‌کند:

«... شهری است کوچک اگر چه از ویرانه‌هایش پیداست که بناهای خوبی داشته است».^{۱۹}

بنابر این «باربارو» باید از راه اراک، و خمین که امروز چندان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد عبور کرده باشد. مناطقی را که «باربارو» از آن گذشته خالی از سکنه و سنگلاخ و کم آب و نقاط مسکونی در آن به ندرت یافت می‌شده.

«باربارو» قنات را که اختصاص به ایران دارد جزء به جزء شرح داده است.

اصفهان در دورهٔ اوزون حسن

او اصفهان را در وضعی مشاهده نموده که پس از غارت‌های متوالی «سخت آسیب دیده و

۱۷ — سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ص ۷۸.

۱۸ — Chulperchean

۱۹ — سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ص ۷۹.

فقط قسمتهای کمی از آن مسکون بوده.^{۲۰} اصفهانی را که «باربارو» توصیف کرده چنین بوده است:

«راه سفر را دنبال کردیم و به شهری رسیدیم به نام اصفهان که در این اواخر شهری مهم گشته است. دارای حصاری گلی و خندقی است و پیرامونش چهارمیل و با حومه ده میل است و خانه‌های حومه از حیث خوبی به پای خانه‌های درون حصار شهر می‌رسد. در آنجا به این نکته پی بردم که مردم اصفهان از بس فراوانند و بسیاری از نیک مردان در میان آنان وجود دارند که توانگر نیز می‌باشند گاهی از پادشاه خود پیروی نمی‌کنند و بیست سالی پیش از آن جهان‌شاه پادشاه ایران به این شهر آمد و مردم را وادار به فرمان‌برداری کرد و پس از منقاد کردن ایشان آنجا را ترک گفت. اما پس از اندک زمانی دوباره مردم شوریدند. پس او لشکری به اصفهان فرستاد و فرمان داد که شهر را غارت کنند و بسوزانند و هریک از سپاهیان در بازگشت سر بریده‌ای همراه بیاورد و لشکریان این فرمان را به دقت اجرا کردند، چنانکه از کسانی که در آن لشکرکشی شرکت جست به بودند شنیدم که هر کس نتوانسته بود سر مردی را ببرد، سر زنی را بریده و موهایش را تراشیده بود تا فرمان شاه را اطاعت کرده باشد و آن لشکر به امر سلطان همه شهر را ویران کردند. با آن همه یک ششم آن دوباره مسکون است. اصفهان بناهای بزرگ و مهم تاریخی دارد که یکی از معتبرترین آنها آب انباری چهارگوش است با آبی زلال شیرین و بسیار گوارا که در پیرامونش باراندازی است با ستونها و گنبد‌های نیکو و اطاق‌هایی بی‌شمار و حجره‌هایی مخصوص بازرگانانی که می‌خواهند کالای خود را عرضه کنند، پیوسته شب هنگام این محل را برای حفظ متاع‌های ایشان قفل می‌کنند. دیگر اشیاء و ابنیه نیکو در این شهر دیده می‌شود که از ذکر آنها می‌گذرم و فقط به ذکر این نکته می‌پردازم که در زمانی پیش که از آن یاد شد چنانکه می‌گفتند پنجاه هزار تن در آن شهر می‌زیستند».^{۲۱}

باربارو در کاشان و قم

در شرح بعدی مسافرت «باربارو» بعضی قسمتها درست بنظر نمی‌آید زیرا این سیاح بعد از اصفهان از سفر به کاشان و قم و یزد سخن می‌گوید. احتمال دارد او کاشان و قم را در

۲۰- رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۷۷-۷۸.

۲۱- سفرنامه ونیزیان در ایران، ص ۸۰-۸۱.

مراجعت از جنوب دیده باشد. شرحی را که او درباره کاشان داده چنین است:
 «پس از اصفهان به شهری پرجمعیت رسیدیم به نام کاشان^{۲۲} و در آنجا پارچه‌های
 ابریشمی و نخی چندان فراوان بدست می‌آید که هر کس در یک روزه ارزش ده هزار
 دوکات می‌تواند از این پارچه‌ها فراهم کند. پیرامون شهر سه میل است. دارای حصار و
 حومه‌ای زیبا و وسیع است».^{۲۳}

بعد از کاشان «باربارو» به توصیف شهر قم پرداخته و نوشته است:
 «... به شهری رسیدیم به نام قم که بسیار خوش و ناتراشیده ساخته‌اند. این شهر جای
 پیشه‌وران نیست زیرا مردم قم با کشاورزی گذران می‌کنند و این شهر دارای تاکستانها و
 باغهای فراوان و خربوزه‌های بسیار خوب است و خربوزه‌ها چنان بزرگ است که وزن
 پاره‌ای از آنها به سی پاوند می‌رسید و از بیرون سبز و از درون سفید و از شیرینی چون قند
 است. شهر قم دارای بیست هزار خانه است».^{۲۴}

گزارش باربارو از یزد

شهر یزد با بازارهای تجاری گرم خود توجه «باربارو» را به خود جلب کرده و او گزارش
 خود را از این شهر اینگونه ثبت کرده است:
 «از آنجا راه خود را دنبال کردیم و به یزد رفتیم و آن شهر صنعتگرانی است که

۲۲ - باربارو در سفرنامه خود از این شهر با نام کاسان یاد کرده است؛ به نوشته آقای حسن نراقی نویسنده کتاب
 تاریخ اجتماعی کاشان موضوع ریشه اصلی نام «کاشان» یکی از مسائل بغرنج تاریخی این شهر کهنسال است که در
 اطراف آن عقاید و آرای مختلفی اظهار شده، چند وجه و مورد مشهور آن به شرح زیر است:

۱ - قاسان و کاس رود

۲ - گاه فشان

۳ - کی آشیان

۴ - کاسان.

در مورد اخیر باستان‌شناسان معتقدند که کاسان و کاشان مأخوذ از نام قبایل (کاسو) یا (کاشو)های معاصر با دوران
 سلطنت حمورابی در بین‌النهرین بوده، و خدای بزرگ آنها هم (کاشو) نام داشته و با افزودن الف و نون فارسی (کاسیان)
 و (کاشیان) و کاشان گردیده. برای اطلاعات بیشتر در مورد ریشه اصلی نام کاشان رجوع کنید به کتاب تاریخ اجتماعی
 کاشان، ص ۱۴-۱۹.

۲۳ - سفرنامه ونیزیان در ایران، ص ۸۱.

۲۴ - همان مأخذ، ص ۸۱.

پارچه‌های ابریشمی و نخی و پشمی و مانند اینها می‌بافند. شاید کسانی چنین پندارند که در پاره‌ای از موارد من در نقل وقایع از حد راستی تجاوز می‌کنم. با این همه کسانی که یزد را دیده‌اند می‌دانند که آنچه درباره آن می‌گویم کاملاً راست و درست است. حصار پیرامون این شهر پنج میل است و دارای حومه‌ای بسیار وسیع و با این همه مردم، همه به نساجی و بافتن پارچه‌های گوناگون ابریشمین سرگرمند و ابریشم را از «استرآباد» و از «ازی» و از نواحی «جغتای» از راه دریای باکو^{۲۵} وارد می‌کنند و بهترین آنها از یزد می‌آید و یزدیان با کار و کوشش خویش مقدار مهمی از این پارچه‌ها را به هند و ایران و جغتای و چین و ماچین^{۲۶} و بخشی از ختا و بروصه و ترکستان صادر می‌کنند. کسانی که پارچه‌های ابریشمین خوب و خوش‌یافت سوریه را می‌خرند گویروند و پارچه‌های ابریشمی یزد را برگزینند. هنگامی که بازرگانی برای خرید کالا به این شهر می‌آید در یک «فونداچو»^{۲۷} بزرگ فرود می‌آید که در پیرامونش حجره‌ها و در میانش فضای چهارگوش کوچکی است با دکانها و دو درکه در برابرش زنجیر کشیده‌اند تا اسبها از میان آنها نگذردند. آن بازرگان و شریکانش اگر با محلی آشنا باشند در آنجا فرود می‌آیند و گرنه در هر یک از این حجره‌ها که بخواهند می‌نشینند. مساحت هر حجره شش پای مربع است و اگر این عده عبارت باشند از جمعی تاجر که هریک به دادوستد کالای گوناگون اشتغال دارند هریک در حجره‌ای خاص خود فرود می‌آید. یک ساعت پس از برآمدن آفتاب کسانی با پارچه‌های ابریشمی و دیگر کالاهایی که بر دست گرفته‌اند بی‌آنکه سخن گویند اینجا و آنجا می‌گردند و اگر بازرگانان چیزی دیدند و به خریدنش راغب شدند فروشنده را نزد خود می‌خوانند و به کالایش که بهای آن روی کاغذی نوشته و به آن دوخته شده است می‌نگرند.^{۲۸} بازرگان اگر جنس را پسندید می‌خرد و درون حجره کوچک می‌افکند و فروشنده را بی‌آنکه سخنی با وی بگوید مرخص می‌کند زیرا تحول‌دهنده کالا صاحب حجره را می‌شناسد و بی‌هیچ

۲۵ — منظور دریای مازندران است که در کتب جغرافیایی به نامهای گوناگون: دریای هیرکانه، دریای گرگان، دریای خزر، دریای آبسکون، دریای کاسپین و... خوانده شده است.

۲۶ — منظور از ماچین بلاد مجاور کاشغر و ختن بوده است.

۲۷ — شاید منظور باربارو از «فونداچو» (Fondaco) سرای بارانداز تجار و بازرگانان بوده باشد.

۲۸ — نصب بر چسب قیمت و پرهیز از چانه زدن از رسوم قدیمی ایرانیهاست که امروز پس از گذشت ششصد و اندی سال مانند بسیاری از آداب و رسوم نیک اجداد ما به فراموشی سپرده می‌شود.

پرسشی راه خود را درپیش می‌گیرد و این دادوستدها تا نیمروز ادامه دارد و بعد از ناهار فروشنده می‌آید و پول خود را می‌ستاند و اگر روزی فروشنده نتواند کسی را بیابد که کالایش را به بهایی که تعیین کرده است بخرد روز دیگر برمی‌گردد و الی آخر. می‌گویند شهر هر روزه دو خروار ابریشم نیاز دارد که به حساب ما بالغ برده هزار بار است و اما در باره مقدار پارچه‌های پشمی و نخی و مانند اینها چیزی نمی‌گوییم، زیرا اگر مقدار پارچه‌های ابریشمی را قیاس بگیرید به آسانی حدس خواهید زد که مقدار دیگر منسوجات از چه قرار است».^{۲۹}

باربارو در شهر شیراز

«باربارو» از یزد سوی شیراز رهسپار شده و دربارهٔ این شهر نوشته است:

«... شهری است بسیار بزرگ که محیطش با حومه بیست میل است. شیراز مردمی بی‌شمار دارد و پر است از بازرگانان، زیرا تمام کسانی که از نواحی شمال یعنی هرات، سمرقند و نسا می‌آیند و راه ایران را درپیش می‌گیرند از شیراز می‌گذرند. واردات این شهر جواهرات، پارچه‌های ابریشمی بزرگ و کوچک و ادویه و ریوند است. شیراز قلمرو سلطان حسن بیگ است و با دیوارهای گلی و خندقهای گود و دروازه‌های مناسب محصور است. عده‌ای از مسجدهای عالی و زیبا و خانه‌های خوب آراسته به کاشیکاری و دیگر زیورهای نیکو است و عدهٔ خانه‌های شیراز دویست هزار شاید بیشتر باشد. این شهر برای اقامت محلی است، ایمن و شورش و خرابی در آنجا روی نمی‌دهد».^{۳۰}

شهر هرمز

«باربارو» از هرمز نیز دیدن کرده و گزارش خود را دربارهٔ این شهر چنین نوشته است:

«هرمز شهری است بزرگ و پرجمعیت، که آب آشامیدنی آن فقط از چاهها و آب انبارها بدست می‌آید و مردم هنگام بی‌آبی آب و همچنین غلات را از ایران وارد میکنند. مردم این شهر خراجگذار شاه حسن بیگند و صنعت مهمشان ابریشم بافی است، بازرگانی که از هندوستان به ایران یا از ایران به هندوستان سفر می‌کنند غالباً در این جزیره فرود می‌آیند.

۲۹ - سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ص ۸۲-۸۳.

۳۰ - همان مأخذ، ص ۸۲-۸۳.

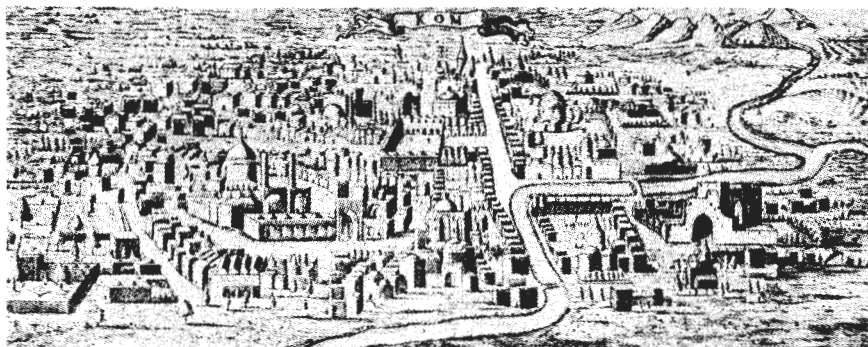
حاکم جزیره سلطان صباح الدین نام دارد و زورقهای خود را برای صید ماهی و صدفهای مروارید به هند می فرستد و بسیاری از آنها را از دست می دهد. هنگامی که در این شهر اقامت داشتیم دوبازرگان از هندوستان با باری از مروارید و گوهر و ابریشم و ادویه فرا رسیدند».^{۳۱}

لار

«باربارو» ما را از هرمز به لار می برد و راجع به این شهر می نویسد:
 «اگر در طول ساحل هرمز باز گردی و به سیر و سفر ادامه دهی می رسی به شهری بنام لار که شهری است بزرگ و خوب و مرکز مال التجاره نزدیک به دو هزار خانه دارد و کسانی که در خلیج فارس سیر و سفر می کنند از این شهر می گذرند و به آسانی در آن فرود می آیند».^{۳۲}

باربارو در تخت جمشید و پاسارگاد

پس از لار «باربارو» مجدداً ما را به شیراز و از آنجا به بند امیر و بعد به نقطه ای که «چهل منار» نام دارد و روزگاری تخت جمشید پر جلال و جبروت در آن سر به آسمان کشیده بود هدایت می کند. اما او هم مانند بسیاری از سیاحان بعد از خود، راجع به اساس



۲۲- شهر قم (از سفرنامه اولتاریوس)

۳۱- همان، ص ۸۷-۸۸.

۳۲- همان، ص ۸۹.

تاریخی این محل دچار اشتباه شده و مانند بسیاری از مؤلفان اسلامی و مسافران دیگر اوایل قرون وسطی اصل بنا و حجاری‌های آنرا یهودی فرض کرده است. به عقیده او یکی از پیکره‌های جالب توجه، سلیمان و دیگری سامسون^{۳۳} و آن یکی پاپ را در حال عبادت نشان می‌دهد. توصیف «باربارو» از تخت جمشید چنین است:

«... در آنجا تپه‌ای مدور دیده می‌شود،^{۳۴} که گویی یک سر آنرا کنده و جبهه‌ای به

۳۳ — سامسون قاضی عبرانیان مردی زورمند و دلیر بود و رمز نیرومندی او را در موهایش می‌دانستند. بعدها زنی زیبا به اغوای فلسطینی‌ها این راز را کشف کرد و شب هنگام که او در خواب بود موهای او را تراشیدند و سپس او را دستگیر کردند.

۳۴ — آثار عظیم موجود در تخت جمشید مربوط به مرحله دوم دوران هخامنشی است که با روی کار آمدن داریوش اول آغاز می‌شود. تخت جمشید در دامنه شرقی کوه رحمت و مشرف بر جلگه مرو دشت بر سر راه اصفهان به شیراز قرار دارد. بر اساس کتیبه‌های موجود بنای آن در زمان داریوش اول (۵۲۲—۴۸۶ پیش از میلاد) آغاز گردیده و کارهای ساختمانی آن تا دوره اردشیر سوم (۳۵۸—۳۳۸ پیش از میلاد) ادامه یافته است. نام محل در اصل «پارسه» بوده و بعدها همانطور که قسمتی از بناهای معظم را به نام سلیمان پیامبر نامگذاری کردند، این محل نیز به نام جمشید پسر تهمورث از پادشاهان پیشدادی نامگذاری گشته است.

بناهای تخت جمشید جملگی بر فراز صفا‌ای برپا شده است که قسمت شرقی آن چسبیده به کوه رحمت است و سه جانب دیگر آن پس از تراشیدن اطراف تپه با قطعات سنگهای بزرگ به صورت یک دیوار سنگی مضرس که مجموعاً به ۴۳ ضلع می‌رسد بنا گشته است. طول صفا در جهت شمالی جنوبی نزدیک ۴۵۰ متر بوده، پهنای آن ۳۰۰ متر و ارتفاع صفا در بلندترین نقطه آن ۱۸ متر است.

در بنای صفا مزبور نهایت مهارت به کار برده شده، سنگها بدون ملاط بر روی هم قرار گرفته و به نحو جالبی جفت و جور شده است. بر روی آنها برای استحکام بیشتر گیره‌های دم چلچله‌ای از آهن نصب کرده‌اند. به طور کلی صفا تخت جمشید مرحله پیشرفت امر صفا سازی را که در معماری دوران هخامنشی از قرنهای نهم و هشتم پیش از میلاد شروع گردیده است نشان می‌دهد.

در نمای جنوبی دیواره سنگی صفا کتیبه بزرگ میخی به طول و عرض ۸×۲ متر به سه زبان فارسی باستان، عیلامی و بابلی قرار دارد که در قسمتی از آن چنین نوشته شده است:

«اهورامزدا بزرگ که بزرگترین خدایان است، داریوش را پادشاهی داد، و به وی سلطنت را اعطاء فرمود، به لطف اهورامزدا داریوش شاه است.»

داریوش شاه گوید: «این سرزمین پارس است که اهورامزدا به من اعطاء فرمود، سرزمینی نیکو دارای اسبها و مردان خوب، از لطف اهورامزدا و کردار خویش داریوش شاه از هیچ دشمنی نترسد».

داریوش شاه گوید: «من از اهورامزدا درخواست حمایت دارم و خدایان دیگر را من یاری فرمایند. اهورامزدا این کشور را، این سرزمین را از کینه و از دشمنی، و از دروغ، و از خشکسالی حفظ کند. نه سال بد، و نه کینه، و نه دروغ به این سرزمین نیاید. این را من از اهورامزدا که بزرگترین خدایان است تقاضا می‌کنم. اهورامزدا و سایر خدایان آن را اجابت فرمایند».

ارتفاع شش قدم احداث کرده اند و بر فراز آن دشتی قرار دارد و در پیرامونش، نزدیک به چهلستون که آنرا «چهل منار» خوانند و به زبان ایشان یعنی چهلستون.^{۳۵} بلندی هر کدام بیست یارد است و قطر هریک به اندازه ای که سه مرد می توانند آن را دربر گیرند، اما بعضی از این ستونها ویران شده است. با این همه از آنچه به جای مانده پیداست که بنایی بوده است بسیار زیبا، زیرا بر فراز این دشت سنگ عظیم یک پارچه ای قرار دارد که بر آن نقش غول آسایی از آدمزادگان و بر فراز همه نقشها پیکره ای است در میان دایره شبیه به آنچه ما از پدر آسمانی خود می سازیم و در هریک از دستهای آن پیکره جسمی کروی است و در زیر تندیس نقشهایی کوچکتر است. و در برابرش نقش مردی است که بر کمانی تکیه کرده است و می گویند که آن نقش سلیمان است. در زیر آنها نقوش فراوان دیگری است که می نماید نقوش بالا را نگاه داشته اند. در میان آنها نقشی است که گویی تاج پاپ اعظم را بر سر دارد. دست خود را باز کرده است و گویی در حق کسانی که در زیر او قرار دارند دعا می کند و پنداری کسانی که به او می نگرند از او برکت می طلبند.^{۳۶} اندکی پیشتر نقشی است عظیم از مردی ستبر و تنومند که سوار بر اسب است و می گویند که نقش شمشون^{۳۷} است و پیرامونش بسیاری نقشهای دیگر دیده می شود که جامه هایی به طرز جامه های

گرداگرد صفه تخت جمشید را دیواری سنگی فرا گرفته است، برای رسیدن به روی صفه تنها راه ورود پلکان بزرگ و دوطرفه ای است که از هر سو دارای ۱۱۰ پله سنگی بزرگ می باشد. ارتفاع پله ها هر کدام ده سانتیمتر، عرض هر پله ۳۷/۵ و طول هر پله ۶/۹۰ متر است، قبل از رسیدن به روی صفه پلکانهای جانبی به پاگردی رسیده و تغییر جهت می دهد. بناهای روی صفه عبارتند از: دروازه ورودی از بناهای دوره «خشایارشا» کاخ آپادانا از بناهای دوره داریوش اول، کاخ اختصاصی داریوش یا تالار آینه، بنای نیمه تمام اردشیر سوم، اندرون یا بناهای اختصاصی کاخ مرکزی، بناهای معروف به خزانه کاخ صد ستون، دبیرخانه شاهی، آرامگاه اردشیر دوم و سوم.

(جزوه درس باستان شناسی، دوره آموزش راهنمایان جهانگردان، نوشته دکتر پرویز ورجاوند، از انتشارات مرکز آموزش خدمات جهانگردی، سال ۱۳۴۶).

۳۵ — منظور «باربارو» از چهلستون یا چهل منار احتمالاً کاخ آپادانا بوده که پوشش تالار آن بر روی ۳۶ ستون نگهداری می شد و ارتفاع ستونها از پایه، تنه و سرستون روی هم به ۲۰ متر می رسید. این کاخ دارای سه ایوان نیز بوده که هر ایوان نیز دارای ۱۲ ستون می باشد.

۳۶ — حجاری مورد نظر «باربارو»، حجاریهای بالای آرامگاه منسوب به اردشیر دوم و سوم است که در جانب شرقی صفه بر دامنه کوه رحمت قرار دارد. در این حجاری نقش برجسته شاه در حالی که بر روی تخت سلطنتی قرار دارد و تخت بر روی دست ۲۸ نماینده نواحی تابعه شاهنشاهی نگهداشته شده است به چشم می خورد. شاه یک دست را به علامت نیایش بلند کرده و در دست دیگر او کمانی دیده می شود.

۳۷ — شمشون همان سامسون اروپاییهاست.

فرانسویان بر تن دارند و موهایشان بلند است و تمام این نقشها برجسته است».^{۳۸}
ظاهراً «باربارو» بازارگاد را هم دیده است زیرا در سفرنامه خود شرحی از آرامگاه مادر
سلیمان نوشته است:

«به مسافت دو روز از این راه محل دیگری است به نام تیمار. و به مسافت دو روز راه از
همین شهر، شهر دیگری است که در آن گوری است که گویند قبر مادر سلیمان است.^{۳۹} و
بر فراز آن کلیسای کوچکی است که خطوط عربی بر آن کنده اند».^{۴۰}

۳۸ — سفرنامه های اروپاییان در ایران، ص ۸۹ — ۹۰.

۳۹ — جاده ای که از راه اصلی اصفهان — شیراز جدا می شود پس از طی چهار کیلومتر و عبور از رودخانه پلوار به
دهکده «مادر سلیمان» می رسد. آقای دکتر پرویز ورجاوند استاد باستان شناسی دانشگاه تهران درباره علت نامگذاری
محل به نام «مادر سلیمان» چنین نوشته اند:

«محلی را که آثار باستانی آرامگاه کوروش و قصرهای او و تخت سلیمان و مقبره کمبوجیه در آن واقع است پاسارگاد
می نامند، ولی ساکنان نواحی اطراف اغلب این محل را به نام «مشهد مادر سلیمان» «مشهد ام النبی» و «مشهد مرغاب»
می نامند، عنوان مشهد را برای محل شهادت بزرگان دین بکار می برند. در مورد این محل چنان که از نوشته های قدیمی
برمی آید برخی آنها را به «مادر حضرت سلیمان» و جمعی دیگر به «مادر هارون الرشید» نسبت می دهند. ولی باید گفت که
هیچیک از این دو نظریه صحیح نیست و آرامگاه موجود مقبره کوروش هخامنشی است. اما اینکه چرا این آرامگاه و این
منطقه و از جمله صفه تخت سلیمان را در همین محل و تخت سلیمان را در آذربایجان به نام سلیمان می نامند دلیل این
است که درباره سلیمان که یکی از پیامبران و پیشوایان بنی اسرائیل بوده و در قرن اول هزاره پیش از میلاد می زیسته
داستانها و روایات فراوان گفته شده و از عظمت و جلال دربار او و قصرها و معبدی که در اورشلیم بر پا ساخته است،
افسانه ها در ذهن اعراب باقی مانده است، زمانی که اعراب به ایران راه می یابند چون بسیاری از آثار معماری ایران بر
ایشان شگفت آور جلوه می کند و به علت ضعف و بی فرهنگی خود بنای چنین آثاری را از قدرت بشر خارج می دانستند و از
بنیادگذاران اصیل آن بی خبر بوده اند ناچار آنها را پندیده هایی به شمار می آوردند که خلق آنها مربوط به قدرتهای مافوق بشر
عادی است. از سوی دیگر چون عظیم ترین و تواناترین قدرت که به صورت افسانه خلق آثار سترگ به او نسبت داده شده در
نزد ایشان سلیمان بود از این رو آثار مزبور را منسوب به او دانستند و به نام او خواندند و در بین مردم به این نام معروف
گردید.

۴۰ — آرامگاه کوروش عبارت است از اطاق مستطیل شکلی با پوشش شیروانی شکل. که بر فراز سکویی مرکب از
شش طبقه قرار گرفته است. اطاق آرامگاه بر روی طبقه ششم بنا گردیده است و در داخل این اطاق هیچگونه نوشته و
کتیبه ای از دوره کوروش بر جای نمانده است بلکه در دوره اسلامی که این آرامگاه جنبه زیارتگاه پیدا کرده است در دیوار
جنوبی آن محرابی حجاری کرده اند و به عربی مطالبی اطراف آن نوشته اند. ولی بر اساس نوشته های مورخین یونان باستان
در این آرامگاه کتیبه ای وجود داشته که یکی از مضمونهای آن چنین بوده است:

«ای انسان هر که باشی، از هر جا که بیایی، زیرا می دانم که خواهی آمد. من کوروشم که برای پارسیان این دولت
را بنا کرده ام پس به این مشی خاک که تن من را می پوشاند رشک مبر».

«باربارو» تا سال ۸۸۰ هجری (۱۴۷۸ میلادی) در ایران به سیر و سفر مشغول بود، در آن سال به تبریز بازگشت و اوزون حسن را بیمار یافت، پس از مرگ اوزون حسن بین پسرهایش بر سر در دست گرفتن قدرت نزاع در گرفت و در نتیجه این اوضاع و احوال «باربارو» صلاح خود را در آن دید که ایران را ترک گوید و با لباس مبدل به صورت یک نفر فقیر به اروپا بازگردد.

ورود کنتارینی به تبریز آشفته

به طوری که در ابتدای این فصل اشاره شد «آمبروزیو کنتارینی» ونیزی دیگری بود که در سال ۸۷۹ هجری (چهارم اوت ۱۴۷۴ میلادی) به عنوان فرستاده جمهوری ونیز، هنگامی وارد تبریز پایتخت آن روز ایران شد که این شهر در حال اغتشاش بود. شاه برای سرکوب «اغورلو محمد» فرزندش به شیراز عزیمت کرده بود، جنگ و ناامنی کلی در همه جا حکمفرما بود. خیابانهای شهر را مسدود کرده و بر ضد خارجی‌ان احساسات خصمانه جریان داشت، «کنتارینی» گزارش ورود خود را به تبریز چنین ثبت کرده است:

«... نزدیک غروب به شهر تبریز وارد شدیم که در دشتی نهاده است و محصور با دیوارهای گلی غم‌انگیز. نزدیک این شهر چندین کوه سرخ رنگ دیده می‌شود که می‌گویند کوه‌های «توری»^{۴۱} خوانده می‌شود. هنگامی که وارد این شهر شدیم سخت پر آشوب بود و با زحمت بسیار توانستیم به کاروانسرای برسیم و در آنجا اقامت کردیم. هنگامی که از میان پاره‌ای از ترکان می‌گذشتیم شنیدم که می‌گفتند «اینان سگانی هستند که برای تفرقه افکندن در میان مسلمانان بدینجا می‌آیند و باید آنان را قطعه قطعه کنیم».^{۴۲}

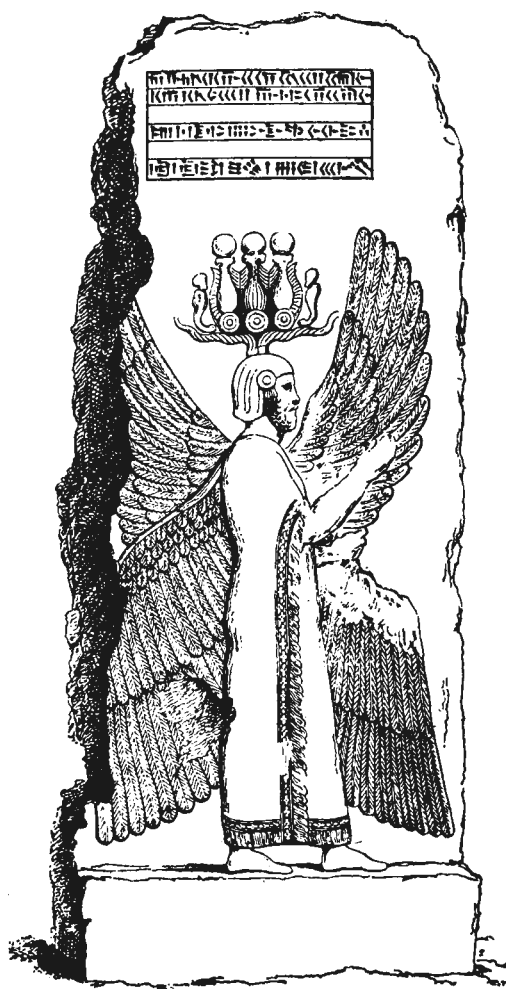
«کنتارینی» بیشتر اوقات توقف خود را در تبریز مخفیانه به سر می‌برد و به صرف یک تصادف با یکی از رجال درباری که عازم رفتن به نزد «اوزون حسن» بود آشنا شده و از طریق: سلطانیه، ساوه، قم، کاشان، نطنز خود را به اصفهان می‌رساند و در این شهر «اوزون حسن» را ملاقات می‌نماید.

بعضی از مورخین یونانی در قرن دوم میلادی، درباره مقبره کوروش و نبش قبر او مطالبی نوشته‌اند. که برای آگاهی از آن می‌توانید به کتاب «پاسارگاد» نوشته آقای سامی مراجعه فرمایید.

۴۱ — منظور از کوه‌های (Tauri) باید همان کوه سرخاب باشد.

۴۲ — سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ص ۱۳۵.

«کنتارینی» در ضمن شرح مسافرت‌های خود در ایران اطلاعات تازه‌ای که روشنگر وضع سیر و سفر در دوران «آق قویونلو» باشد به دست نمی‌دهد.
این سیاح پس از حدود یکسال اقامت در کشور ما با مأموریتی از جانب «اوزون حسن» روانه اروپا شد.



۲۳- نقش کوروش - پاسارگاد

فصل دهم

عصر صفوی دوران طلایی سیاحتگری در ایران

شاه اسماعیل صفوی^۱ با درهم شکستن قدرت خاندان «آق قویونلو» در محرم سال ۹۰۷ هجری (۱۵۰۲ میلادی) دولت مقتدر صفوی را بنیان نهاد، و با اعلام مذهب شیعه امامیه به عنوان مذهب رسمی کشور، به ایران عصر صفوی شخصیت تازه‌ای بخشید و با این تدبیر توانست وحدت ملی را که در اثر تسلط اقوام مغول و کشمکش‌های این خاندان و تجاوز بیگانگان از هم پاشیده شده بود دوباره برقرار نموده و ایران را به حدود تاریخی خود برساند. او دولتی از خویش به یادگار گذارد که تا دویست سال پس از او جانشینانش همچنان با اقتدار بر این سرزمین حکومت کردند.

سیاحان اوایل دوران صفوی

علی رغم آشفتگی‌های اوایل دوران صفوی که به تجارت لطمه بسیار زد گه گاه مسافرانی با مقاصد تجاری و سیاسی از کشورهای اروپایی به ایران مسافرت کرده‌اند که از آن جمله اند:

«کنسالتین لاسکاری»^۲ سیاح ونیزی در اولین سال حکومت شاه اسماعیل به ایران

۱ - اسماعیل کوچکترین فرزند شیخ حیدر صفوی و مارتا دختر اوزون حسن بود که مدت ۲۴ سال بر ایران حکومت راند و در ماه رجب سال ۹۳۰ هجری (۱۵۲۴ میلادی) در حالی که بیش از ۳۸ سال نداشت در حدود قفقاز بر اثر بیماری جان سپرد. جسد او را به اردبیل آورده و در آرامگاه شیخ صفی الدین اردبیلی به خاک سپردند.

۲ - Constantin Lascari

مسافرت کرد و در سال ۹۰۸ هجری به وطن خود مراجعت نمود.
«لودویکو دی وارتمای»^۳ ایتالیایی نیز در سال ۹۰۸ هجری ضمن مسافرت‌های خود در مشرق‌زمین از ایران دیدن کرد و در بخش کوتاهی از سفرنامه خود به شرح مسافرت‌هایش به ایران پرداخته است.

در دوره شاه طهماسب اول^۴، دومین پادشاه صفوی که بیش از نیم قرن سلطنت کرد رفت و آمد تجار و سیاحان اروپایی کم و بیش به ایران ادامه داشت.
در سال ۹۳۹ هجری (۱۵۳۲ میلادی) «لوئیجی رانچینوتو»^۵ ونیزی برای کارهای تجاری به ایران مسافرت کرد و گزارش دیدار خود را از ایران در سفرنامه‌ای انتشار داد.

نخستین سیاح انگلیسی در ایران

برای نخستین بار در سال ۹۶۹ هجری (۱۵۶۱ میلادی) انگلیسی‌ها در صدد برآمدن با ایران روابط تجاری برقرار سازند، به این منظور «آنتونی جنکین سون»^۶ را در همان سال با تجهیزات کامل و معرفی نامه‌ای که از سوی «الیزابت»^۷ ملکه انگلیس به زبانهای لاتین و انگلیسی و ایتالیایی و عبری نوشته شده بود با هدایای مختلف به ایران روانه کردند.
«جنکین سون» از طریق روسیه و دریای مازندران به در بند قفقاز که در آن موقع جزو ایران بود، آمد و مسافرت خود را از راه خشکی به شماخی^۸ که مقر حکمرانی عبدالله خان حاکم شروان بود ادامه داد. «جنکین سون» در محل بیلاقی به حضور آن شاهزاده باریافت و با کمال صمیمیت از او پذیرایی شد. عبدالله خان وعده همه گونه مساعدت داد و «جنکین

۳- Ludovico di Varthema

۴- از ۹۳۰ تا ۹۸۴ هجری (۱۵۲۴-۱۵۷۶ میلادی).

۵- Luigi Rancinotto

۶- Anthony Jenkinson

۷- الیزابت اول فرزند هانری هشتم بود که در هفتم سپتامبر سال ۱۵۳۳ میلادی در قصر گرینویچ به دنیا آمد. و بعد از برادرش ادوارد ششم (۱۵۴۷ تا ۱۵۵۳ میلادی) و ناخواه ریش ماری تودور (۱۵۵۳ تا ۱۵۵۸ میلادی) به سلطنت رسید و رشته اطاعت از پاپ را گسست و با کمال قدرت از آیین پروتستان حمایت نمود و دستور داد مراسم مذهبی به زبان انگلیسی اجرا شود. وی حامی ادبیات، هنرها و تجارت بود و استعمار را تشویق می‌کرد. الیزابت در ۲۴ مارس سال ۱۶۰۳ میلادی درگذشت و با مرگ او شعبه تودورها در انگلستان منقرض شد.

۸- سابقاً مرکز ایالت شروان در قفقاز بود.

سون» را با یک گارد مسلح روانه کرد که بنابر اظهار خود اوسی منزل راه تا قزوین را تأمین و او را همراهی نمودند.^۹

«جنکین سون» در اکتبر سال ۱۵۶۲ میلادی (۹۷۰ هجری) وارد پایتخت ایران شد^{۱۰} و به حضور شاه طهماسب صفوی شرفیاب گردید. شاه در بدو امر از او پذیرایی شایانی کرد اما این موفقیت بسیار کوتاه بود و حتی خطر تسلیم او را به ترکان عثمانی پیش آورد، زیرا «جنکین سون» که برای نزدیکی بیشتر به شاه ایران خود را دشمن عثمانی ها قلمداد می کرد نمی دانست که قبل از ورود او شاه طهماسب قرارداد صلحی با سلیمان خان قانونی^{۱۱} پادشاه عثمانی بسته بود. علاوه بر آن مسائل مذهبی نیز در شکست «جنکین سون» تأثیر قابل ملاحظه ای داشت. شاه به محض آنکه پی برد فرستاده انگلیس مسیحی است، فریاد کشید: «ای کافر ما احتیاج به دوستی بی دینان نداریم» و فرستاده ملکه الیزابت را جواب کرد.

هنگام خروج سفیر مردی پشت سر آنها می آمد و از پشتی روی جای پای انگلیسیها خاکستر می ریخت تا رد «نجس» آنها را پاک کند. با وجود این بدخلقی، دربار شاه طهماسب محل آمدورفت گروه زیادی از خارجیها بود و ظرف ۹ سال دست کم سه هیأت تجاری و سیاسی از اروپا به دیدن آن مرکز بازرگانی آمدند.^{۱۲}

سیمای ایران عهد شاه طهماسب

«جنکین سون» در بازگشت از مأموریت ناموفق به ایران گزارش مسافرت خود را به سبک یک سفرنامه برجای نهاد. اما گزارش کوتاهی که یک سیاح ونیزی از مسافرت خود

۹- رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران ص ۸۲-۸۳.

۱۰- شاه طهماسب برای دور بودن از حملات عثمانیها، پایتخت را در سال ۹۵۵ هجری از تبریز به قزوین منتقل نمود.

۱۱- سلیمان اول فرزند سلطان سلیم اول از بزرگترین سلاطین عثمانی است که از سال ۹۲۶ تا ۹۷۴ هجری قمری (۱۵۲۰ تا ۱۵۶۶ میلادی) با منتهای قدرت در عثمانی سلطنت کرد، ترکان او را سلیمان خان قانونی و اروپاییان او را کبیر لقب داده اند، سرزمین عثمانی در عهد او از بوداپست و ساحل دانوب تا آبشار آسوان در مصر و از ساحل فرات تا تنگه جبل طارق وسعت داشت.

۱۲- رک: راهنمای شمال ایران، تألیف فرخ غفاری، از انتشارات سازمان جلب سیاحان، اردیبهشت ۱۳۴۷، ص

به ایران باقی گذاشته است تا حدودی ما را با سیر و سفر در ایران عهد شاه طهماسب آشنا می‌سازد. این سیاح که «وینچنتو دالساندری»^{۱۳} نام دارد در قسمتی از گزارش خود چنین نوشته است:

«کشوری که از آن شاه ایران است از مشرق محدود است به هندوستان که واقع است در میان رود گنگ و سند، از مغرب به رود دجله که ایران را از بین النهرین جدا می‌کند و اکنون دیار بکر خوانده می‌شود و تا مرز بابل کشیده شده است و به رود فرات می‌پیوندد و سپس هر دو رود در یک بستر از بصره می‌گذرد و در سمت جنوب به خلیج فارس می‌ریزد، از شمال محدود است به دریای مازندران که دریای باکونیز نام دارد و محدود است به تاتارستان ختای بزرگ. در کشور ایران نواحی ذیل متعلق به شاه کنونی است:

شیروان سرزمین باستانی مادها، ارس نزدیک ارمنستان بزرگ، خراسان، یزد، هرات، دیاربکر و گیلان که اکنون به سبب شورش مردم آن سامان دچار هرج و مرج است. کشور ایران دارای پنجاه و دو شهر است که مهمترین آنها تبریز پایتخت همه مملکت است، قزوین، خراسان، نخجوان^{۱۴}، شماخی و دیگر شهرها را نام نمی‌برم.

اما باید بگویم که هیچ شهری در ایران نیست که حصار داشته باشد و همه گشاده‌اند. بناها محقر است و خانه‌ها از کاهگل ساخته شده است و مسجدی یا چیز دیگری نیست که شهرها را زینت بخشیده باشد، اگرچه محل و مکان آنها به طور کلی زیباست. راهها ناخوشایند است زیرا یا پر است از گرد و خاک یا گل‌ولای که کار سفر را مشکل می‌کند».^{۱۵}

از شرحی که «دالساندری» درباره تبریز می‌دهد چنین مستفاد می‌شود که در آن دوره تجارت رونق خود را تا حدود قابل توجهی از دست داده و لاجرم این رکود در سیر و سفر نیز تأثیر گذاشته است:

«از آنجایی که تبریز پایتخت سراسر شاهنشاهی ایران است چنین می‌نماید که باید سخنی چند درباره آن بگویم. این شهر واقع در دشتی است پهناور که در نزدیکی چندین تپه

Vincentio D'Alessandri — ۱۳

۱۴ — از ولایات قدیمی قفقاز است و از دیرزمان جزو کشور ایران بود و در پنجم شعبان سال ۱۲۴۳ هجری (۱۸۲۸ میلادی) به موجب عهدنامه ننگین ترکمان جای به‌مراه ولایات ایروان به روسیه واگذار شد.

۱۵ — سفرنامه ونیزیان در ایران، ص ۴۴۴.

قرار دارد و مجاور مکانی مرتفع است که در گذشته دژی کهن در آنجا ساخته بودند و اکنون ویرانه هایش برجای است. محیط شهر اگرچه حصار ندارد پانزده میل بلکه بیشتر و به شکل مستطیل است. از محلی به نام نسا تا دروازه شهر که از آنجا به قزوین می روند به مسافت یک روز کوتاه راه است اما در این فاصله باغهای بی شمار و فضاهای باز به چشم می خورد. عدۀ کوچه های تبریز چهل و پنج است و در هر کدام صفی از درختان دیده می شود چنانکه می توان گفت که هر کوچه ای را باغی است. هوای شهر در زمستان و تابستان سازگار است. میوه های تبریز از خوبی و شادابی بهتر از میوه های هر کشور دیگر است. این شهر شهری است بازرگانی زیرا از سراسر کشور کالا و کاروان به آنجا وارد می شود، اما جنگ لطمۀ فراوان به تجارت آن زده است، زیرا فی المثل در گذشته دو بار ابریشم که در ایران فراوان است چهارصد سکوین^{۱۶} می ارزید و اکنون فقط دویست سکوین. اکنون به کالایی که از راه هرمز وارد می شود توجه نمی شود، زیرا این راه از حلب می گذشت که اکنون رفت و آمد در آن صورت نمی گیرد. این امتعه هنوز از راه خشکی به قسطنطنیه و از آنجا به «مِلداوی»^{۱۷} حمل می شود و در لهستان و دانمارک و سوئد و دیگر جاها پخش می گردد، اما هزینه این کار چندان گزاف است که با وجود خطر، سودی اندک از آن حاصل می شود و این مطلب را هنگامی که در تبریز بودم از ارمنیها و بعدها در طرابلس از این و آن شنیدم».^{۱۸}

۱۶ — Squin

۱۷ — Moldavia — جلگه ای است در شرق کشور رومانی که شعبه ای از رود دانوب بنام رودخانه سرت (Sreth) آنرا مشروب می سازد. مرکز آن شهر یاشی (Yachy) است. بخشی از ملداوی که در ساحل چپ رودخانه «دنِستر» (Deniester) واقع شده است از سال ۱۹۲۴ میلادی بخشی از جمهوری اوکراین به شمار می رود.

۱۸ — سفرنامه های ونیزیان در ایران، ص ۴۴۶.

توسعه سیر و سیاحت از عصر شاه عباس به بعد

دوره سلطنت شاه عباس اول^{۱۹} تا انقراض سلسله صفوی را می توان یکی از درخشانترین ادوار توسعه سیاحت در ایران به حساب آورد.

توسعه سیاحت در آن دوره به چند عامل بستگی داشت که مهمترین آنها عبارت بودند از: امنیت، راههای ارتباطی خوب و تأسیسات اقامتی متعدد و مناسب. این اقدامات آنچنان وسیع صورت گرفت که سالها بعد از شاه عباس نیز دوام داشت.

امنیت در عبور و مرور و اوج صنعت و تجارت در ایران باعث شده بود که در آن زمان بسیاری از اشخاص فعال تقریباً از تمام ملل غرب به اصفهان هجوم بیاورند.^{۲۰} از طرفی در قرن هفدهم مسافرت به صورت یک پدیده مهم اجتماعی درآمد و انگیزه های گوناگونی چون تجارت، علم و هنر، سیاست و مذهب، دسته دسته سیاحان را به مشرق زمین و مخصوصاً ایران روانه نمود.

در کنار ورود سیاحان خارجی مسافرت ایرانیان نیز در داخل کشور بیش از پیش رونق داشت و گروه گروه مسافران ایرانی به قصد تجارت، زیارت و سیاحت شهرهای خود را ترک می کردند.

۱۹ - با مرگ شاه طهماسب صفوی نخست یکی از فرزندان موسوم به محمد خداپنده به تخت نشست و یکسال بعد به سبب ضعف بینایی از پادشاهی استعفا کرد. و اسماعیل یکی از برادرانش در سال ۹۸۴ هجری (۱۵۷۶ میلادی) به سلطنت رسید، و در شب یکشنبه سیزدهم رمضان سال ۹۸۵ هجری (۱۵۷۷ میلادی) بر اثر افراط در نوشیدن شراب و خوردن معجونهای افیوندار مسموم شد و مجدداً محمد خداپنده بر تخت شاهی نشست. در سال ۹۸۹ علیقلی خان شاملو و ایل او سر از اطاعت شاه باز زده و خطبه به نام عباس میرزا که در آن هنگام در هرات حکومت می کرد زدند. و سرانجام به کمک علیقلی خان شاملو و مرشد قلی خان استاجلو عباس میرزا در ماه ذی حجه سال ۹۹۶ هجری (۱۵۸۸ میلادی) در حالی که بیش از ۱۷ سال نداشت بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد.

با وجود اصلاحات بی شماری که در ایران کرد، پادشاهی قسی القلب و سنگدل به شمار می رفت. اکثر شاهزادگان لایق صفوی را به فرمان او به قتل رساندند و از این جهت بعد از او شاهزاده لایقی باقی نماند که بتواند اصلاحات او را ادامه دهد. شاه عباس اول در شب ۲۴ جمادی الاولی سال ۱۰۳۸ هجری (۱۶۲۹ میلادی) در شهر اشرف (بهشهر کنونی در استان مازندران) درگذشت، جسد او را به کاشان آوردند و در جوار مقبره حبیب بن موسی به خاک سپردند.

۲۰ - شاه عباس اول در سال ۱۰۰۰ هجری پایتخت خود را از قزوین به اصفهان انتقال داد و بر اثر توجهات او این شهر رو به آبادانی نهاد. وی در آنجا به ساختن عمارات عالی مانند کاخ عالی قاپو، میدان بزرگ نقش جهان، مسجد شاه و... اقدام کرد.

جهانگردانی که در دوران صفوی به ایران سفر کردند، سیاحتنامه هایی نیز درباره ایران به رشته تحریر درآورده اند که در مواردی از منابع مهم ایران شناسی و آگاهی از اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دوران صفوی به شمار می روند و به جرأت می توان گفت در هیچ عصری از اعصار تاریخی ایران، سیاحان خارجی، به اندازه دوران صفوی در باره کشور ما مطلب از خود بر جای نگذاشته اند.

جهانگردانی که در آن دوران از ایران دیدن کردند خوب می دانستند که یک پدیده را از چه نظر بررسی کنند، به عبارتی آنها یاد گرفته بودند که خوب ببینند و آن چیزی را که دیده اند درست به ثبت برسانند.^{۲۱}

در این قرن برای اولین بار جهانگردان با دید انتقادی به مسائل نظر کردند و نوشته های افسانه وار به کلی منسوخ گردید و سیاحان کوشش کردند که اوضاع را آن طور که هست منعکس نمایند.

سیاحتگران دوره شاه عباس

از سیاحانی که در دوره شاه عباس اول به ایران سفر کردند جهانگردان زیر از شهرت بیشتری برخوردار هستند:

هانس کریستف فن تویفل^{۲۲}، سی لامبر^{۲۳}، پدروتکسیرا^{۲۴}، آنتونیو د گوا^{۲۵}، سرآنتونی و رابرت شرلی^{۲۶}، جی. مین وارینگ^{۲۷}، جان کارت رایت^{۲۸}، ژرژ تکتاندر^{۲۹}، سر جان میلدون هال^{۳۰}، اس. کی- زالون کمنز^{۳۱}، پل سیمون^{۳۲}، جوزف سالبانک^{۳۳}، فری گاسپار

۲۱- رک: اسناد مصور اروپاییان از ایران جلد اول ص ۲۰۷.

۲۲- Hans Christoph Von Teufel

۲۳- C. Lambert

۲۴- Pedro Teixeira

۲۵- Antonio de Gouvea

۲۶- Anthony and Robert Sherley

۲۷- G. Mainwaring

۲۸- John Cartwright

۲۹- G. Tectander

۳۰- Sir John Mildenhall

۳۱- S. K. Zalonkemenz

۳۳- Joseph Salbancke

۳۲- Paul Simon

دوسان برناردینو^{۳۴}، جان کروترو، ریچارد ستیل^{۳۵}، تاماس کوریات^{۳۶}، پیتر و دلاواله^{۳۷}، دون گارسیادو سیلوا فیگواروا^{۳۸}، جیلز هابز^{۳۹}، نیکولا هم^{۴۰}، سرتوماس هربرت^{۴۱}، هاینریش فن پوزر^{۴۲} و...

استقرار امنیت در راهها

در پیش اشاره شد که امنیت عمومی و ثبات سیاسی کشور در دوره شاه عباس اول مهمترین عامل توسعه اقتصادی و جلب سیاحان خارجی و رونق سیرو سفر در ایران به حساب می‌آمد. اسکندر بیگ ترکمان منشی و ندیم شاه عباس اول در تاریخ عالم آرا^{۴۳} چگونگی برقراری امنیت در راههای ایران را چنین نوشته است:

«برای تأمین امنیت راهها، مأمورین ولایات مسئول بودند، ابتدا تحقیق کردند که در هر ولایتی، معظم قاطعان طریق چه جماعتند، همت برفنا و اعدام این طبقه گماشتند، در اندک زمانی اکثر سرداران این گروه را به حسن سعی و تدبیر به دست آوردند بعضی به مسلک انقیاد و فرمان‌پذیری درآمدند و بعضی دیگر را بی ملاحظه، به شحنة سیاست سپرده، خلائق را از شر آن طایفه آسودگی بخشیدند».^{۴۴}

اسکندر بیگ در مورد نظارت بر امنیت راهها نوشته خود را اینطور ادامه داده است:

«... سپس برای ادامه امنیت عمومی، راههای هر قسمتی را به مأمورین مخصوص

۳۴- Fray Gospar de San Bernardino

۳۵- John Crowther, Richard Steel

۳۶- Thomas Coryate

۳۷- Pietro della Valle

۳۸- Don Garcias de Silva Y. Figueroa

۳۹- Giles Hobbes

۴۰- Sir Thomas Herbert

۴۱- Nicholas Hemm

۴۲- Heinrich Von Poser

۴۳- عالم آرایا عالم آرای عباسی کتابی است تاریخی به فارسی در شرح حال و سلطنت شاه عباس اول و اجداد او. اسکندر بیگ کتاب را با شرح وقایع وفات شاه عباس و جلوس شاه صفی در سال ۱۰۳۸ هجری به پایان رسانیده است.

۴۴- عالم آرای عباسی، ص ۱۱۰۴.

سپردند، چنانکه حفظ شوارع به عهده هر کسی فرمایند مشروط بر آن است که واجبی ضبط و نسق کرده، مال هر کس از تجار و مترددین سکنه هر بلاد که دزد و حرامی ببرد پی روی نموده پیدا کرده به صاحب آن رسانند، والا خود از عهده بیرون آیند، و این قاعده در کل مملکت مستمر ساختند».^{۴۵}

راههای ارتباطی در دوران صفوی

از دوره شاه عباس اول به بعد برای سهولت ارتباطات و توسعه اقتصادی کشور شبکه منظمی از راههای اساسی به وجود آمد، به طوری که امروز، هنوز راههایی که به نام «راه شاه عباسی» معروف است در بعضی نقاط کشور شناخته می شود که در واقع جانشین «شاهراه بزرگ هخامنشی» است.^{۴۶}

احداث راهها جنبه تجارتي نداشته بلکه از نظر سیاحان نیز مورد اعتنا بود و از نمونه آن راه طاهان (فرح آباد) است. نتیجه این شد، که استفاده از سواحل و جنگلهای زیبا و سرسبز مازندران برای طبقات مرفه ممکن شد و تأسیساتی پدید آمد که در حکم پلاژها و ویلاها و کاخهای امروزی است.^{۴۷} رضا قلی خان هدایت در روضه الصفا^{۴۸} در این باره چنین نوشته است:

«... جمیع ارکان دولت منازل خوب و عمارات مرغوب به جهت خود ساختند. راه مازندران را از ابتدای سوادکوه پلهای عالی بر رندهای بزرگ بسته و تماماً را به سنگ و گچ و آهک و آجر پهن ساختند».^{۴۹}

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در همین باره در کتاب منتظم ناصری نوشته است:

«چون شارع مازندران را از بسیاری باران غالباً گل ولای بود و چار پایان قوافل در آن

۴۵ — همان مأخذ، ص ۱۱۰۶.

۴۶ — رک: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، چاپ دوم ۱۳۵۷، از انتشارات

صفی علیشاه، ص ۹۹.

۴۷ — همان مأخذ، ص ۱۰۰.

۴۸ — روضه الصفا کتابی است تاریخی که توسط خاوند شاه ابن محمود معروف به میرخواند به فارسی در تاریخ اسلام تا اواخر سلطنت سلطان حسین بایقرا در هفت جلد تألیف شده است. رضا قلیخان هدایت سه جلد دیگر بر آن افزود و تاریخ سلسله های بعد را نیز تا زمان خود نقل نموده است.

۴۹ — رک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۱.

فرو می رفتند، شاه عباس به میرزا تقی خان وزیر مازندران^{۵۰} حکم کرد از ابتدای حدود سوادکوه پلهای عالی بر روی رودهای بزرگ ببندد و تمام راه را با سنگ و گچ و آجر بسازد و خیابان پهنی احداث کند و در دو طرف خیابان درخت غرس نماید تا معبر قوافل و عابرین با وسعت و صفا شود و تمام مخارج راه را شاه عباس خود متحمل شد و این راه در سال ۱۰۳۱ هجری به اتمام رسید. چنانکه ماده تاریخ انجام آن «کار خیر»^{۵۱} می باشد.^{۵۲}

سنگفرش راه در چند نقطه دیگر ایران از جمله: راهی که کاشان را از طریق کویر به شمال ایران متصل می کرد و همچنین راه میانه و زنجان که از رودخانه قزل اوزن عبور می کرد انجام شده بود. در راه اخیر سنگفرش راه باعث شد تا در رطوبت و یخبندان کاروانها و مسافران بتوانند به راحتی عبور کنند. از کارهای جالب برای عبور شتر، که ارزانترین وسیله حمل و نقل بود، این بود که در بعضی نقاط برای اینکه شترها لیز نخورند زیر پای آنها فرش می انداختند.^{۵۳}

و همچنین سنگفرش راه نمکسار و سیاه کوه (کاشان) که به نوشته اسکندر بیگ ده هزار تومان تخمیناً صرف احداث آن شده بود چند فرسنگ به سنگ و آهک استحکام یافته و راه اصفهان و کاشان را به مشهد دهها فرسنگ کوتاه تر نموده بود».^{۵۴}

تأسیسات اقامتی عصر صفوی

به موازات مرمت راههای قدیمی و ایجاد راههای جدید، شاه عباس به آسایش و رفاه مسافران نیز توجه خاص داشت. به فرمان او کاروانسراهای مخروبه سراسر کشور تعمیر گردید و کاروانسراهای جدید ساخته شد و برای تأمین آب آشامیدنی مسافران بخصوص در

۵۰ - ساروتقی ملقب به میرزا تقی خان در دوره شاه عباس اول وزیر مازندران شد و آبادی آن ولایت مرهون مساعی او بود. ساروتقی در دوره سلطنت شاه صفی به لقب اعتمادالدوله ملقب گردید و به صدارت عظمی رسید. پس از مرگ شاه صفی فرزند نه ساله اش عباس میرزا به نام شاه عباس دوم در پانزدهم صفر ۱۰۵۲ بر تخت نشست و اداره امور کشور همچنان با وزیر پدرش ساروتقی اعتمادالدوله بود. در سال ۱۰۵۵ هجری سخن چینان وزیر با تدبیر او میرزا تقی خان را از چشم شاه انداخته و شاه را به کشتن او واداشتند (۱۰۵۵ هجری).

۵۱ - به حروف ابجد ۱۵۳۱ هجری.

۵۲ - منتظم ناصری به نقل از کتاب سیاست و اقتصاد صفوی، ص ۱۰۲.

۵۳ - رک: سیاست و اقتصاد صفوی، ص ۱۰۰.

۵۴ - رک: همان مأخذ، ص ۱۰۲.

نواحی کویری و نقاط کم آب، آب انبارهای بزرگ با بادگیر بنا گردید به طوری که در گرمای سوزان تابستان در کلیه منازل راههای کشور آب خنک و گوارا در دسترس مسافران قرار داشت.

افسانه ای است که گویند شاه عباس فرمان داد تا نهصد و نود و نه کاروانسرا بنا کنند و دست نگاه داشت، که عدد هزار را لفظ خفیفی می دانست. بنابراین دستور داد یکی کمتر از هزار بسازند تا در شمارش آن اندکی درنگ شود و آیندگان ارج این کار بزرگ او را بدانند.^{۵۵} بعید نیست این افسانه با واقعیت تطبیق کند زیرا امروز هم در گوشه و کنار کشور به کاروانسراهایی برمی خوریم که نام شاه عباسی را به دنبال خود دارند.

در ساختن کاروانسراهای شاه عباسی نهایت دقت به عمل آمده است که آسایش کاروانیان به بهترین وجهی تأمین گردد. هر کاروانسرا از یک حیاط داخلی، یک حیاط خارجی و یک ردیف ساختمان بین آن دو تشکیل می شود. کاروان به حیاط داخلی وارد می شد و در ایوانهای دور محوطه باراندازی می کرد. پشت این ایوان، اطاق مستخدم و آشپزخانه قرار داشت و پشت آن اطاق اربابی ساخته شده بود، در دیگر اطاق اربابی به طرف ایوان خارجی باز می شد. ایوان خارجی به طرف حیاط بیرونی قرار داشت، بارگیری چهار پایان از ایوان بیرونی صورت می گرفت، بدین طریق ورود کاروان به حیاط اندرونی و خروج آن از حیاط بیرونی انجام می شد. به طوری که کاروانهایی که به کاروانسرا می آمدند و آنهایی که از کاروانسرا می رفتند با هم تماس نداشتند و باعث زحمت یکدیگر نمی شدند.^{۵۶}

تنها شاه نبود که این کاروانسراها را می ساخت، بلکه کلیه امرای مقتدر او و بازرگانان و مالکان و ثروتمندان شهرستانها نیز موظف بودند در بین راهها کاروانسرا بسازند و چون ظاهراً کارها با نقشه و طرح صحیح دنباله دار فراهم شده بود، یکباره، در عرض مدتی کوتاه در تمام ایران کاروانسراهای متعدد پدید آمد.^{۵۷}

بی مناسبت نیست که در باب چگونگی احداث یکی از این کاروانسراها، داستانی را

۵۵ - رک: خاطرات و خطرات، نوشته مهدی قلیخان هدایت (مخبر السلطنه)، کتابفروشی زوار، چاپ دوم، ۱۳۴۴ شمسی، ص ۳۱.

۵۶ - رک: ایرانشهر، نشریه کمیسیون ملی یونسکو در ایران، جلد دوم، ص ۱۴۶۱.

۵۷ - سیاست و اقتصاد صفوی، ص ۱۵۳.

که سخت مشهور است و در کتب تاریخی نیز ضبط شده نقل کنیم:

«گنجعلیخان»^{۵۸} برای آنکه اوضاع آشفته کرمان و ناامنی و فقر و کساد بعد از انقلابات زمان «بیگتاش خان»^{۵۹} جبران پذیرد — با اختیارات تام که داشت و با اطمینانی که می دانست شاه عباس به او دارد — دست به یک سلسله اقدامات اساسی زد.

نخستین آنها تأمین راههای تجارتی بود، کاروانسراهای متعدد بنا کرد، راهها را مأمون ساخت و عشایر بلوچ را رام کرد و سران آنها را به گروگان گرفت تا کاروانهای بزرگ توانستند از بندرعباس و میناب و طبس و سیستان خود را به کرمان رسانده و از یزد بگذرند و به اصفهان برسند. آبادانی «شهرهای بیابانی» کم باران جز با تأمین راه بازرگانی ممکن نیست.

در مرحله دوم — آبادانی شهر کرمان بود که با حفر قنوات تازه و ایجاد باغات و مزارع بر درآمد عمومی شهر افزود.

در مرحله سوم تغییر فرم و شکل شهر بود که خواست تا خرابه های کرمان را از صورت نخستین خارج سازد. برای رسیدن به این منظور البته یک سلسله اقدامات تند انقلابی لازم بود که طبعاً با مخالفت و سروصدای کسانی که با منافع آنها برخورد داشت توأم می شد. قدرت بیش از حد خان و گزارشهایی که در باب او به شاه عباس می رسید طبعاً شاه را اندکی نگران می ساخت. خصوصاً که شبی در خواب دید نصف شهر یزد آتش گرفته است

۵۸ — آن روزهایی که عباس میرزا (شاه عباس بعد) در هرات تحت نظر بود — گنجعلی بیک از امرای زیک (دکتر باستانی پاریزی عقیده دارند گنجعلی بیک از طوایف زیک گُرد بود که با طوایف سکایی و ساسانی مربوط می شود — برخی نیز گنجعلی خان را از بیک دانسته اند) در زمره خدام مخصوص و معتبر عباس میرزا بود و شاهزاده همیشه به او احترام می گذاشت و او را «بابا» خطاب می کرد.

گنجعلی خان از سال ۱۰۰۵ تا ۱۰۳۴ هجری (۱۵۹۶ تا ۱۶۲۴ میلادی) حاکم کرمان بود و در زمان او اقدامات سیاسی و مهمی در کرمان به انجام رسید، از جمله تمام راههایی که به دریا ختم می شد امن و امان و تجارت رونق گرفت.

۵۹ — بیگتاش خان از طایفه افشار بود که از سال ۹۹۶ تا ۹۹۸ حکومت کرمان را داشت، بر علیه شاه عباس یابی شد و سرانجام به قتل رسید.



۲۲- شاه عباس اول

(طرح از توماس هربرت ۱۶۲۸ میلادی)

و فردای آن روز شکایات زرتشتیان کرمان و یزد رسید که به فتوای یک روحانی ممکن است قتل عام شوند.^{۶۰}

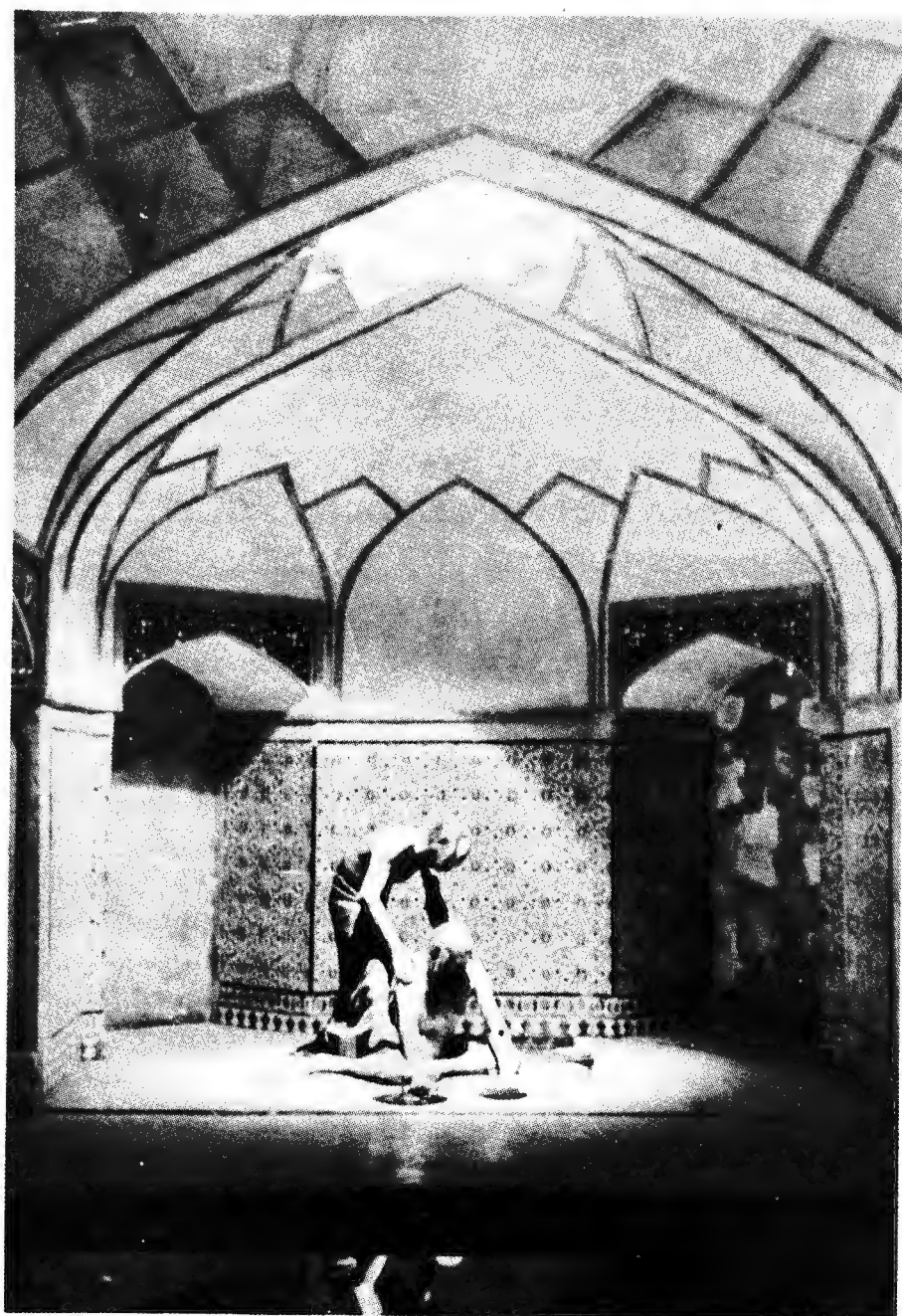
شاه عباس به جزییات امور کشور واقف بود و از همه جا به او گزارشهای دقیق می فرستادند، چنانکه می دانست کوچکترین دهات کشور چه وضعی و چه حالتی دارند و این همه را در نتیجه یک سازمان دقیق و ضمناً سرکشیهای مداوم شخصی بدست آورده بود و علاوه بر آن شاهی بود که هرگز از جامعه و مردمش جدا نمی شد، شب و روز در میان خلق بود، با آنان می نشست، با لباس مبدل گردش می کرد و گاهی در میان قهوه خانه ها با مردم قلیان می کشید و حتی با مردم کوچه و بازار، گاهی تخم مرغ بازی می کرد. و همه این کارها علاوه بر آنکه وجهه او را در میان خلق روزافزون می ساخت. تسلط او را از جمیع جهات بر اوضاع مملکت مسلم می کرد.

بهر حال شاه عباس برای رسیدگی به این شکایات و خصوصاً وضع زرتشتیان به طور پنهانی و ناشناس عازم کرمان شد. شکایات بیشتر از این بود که گنجعلی خان خانه های مردم را به زور گرفته و خراب می کند و می خواهد برای خودش حمام و بازار و کاروانسرا و میدان و خلاصه منبع عایدی بسازد.

آقای فلسفی می نویسد: «وقتی نزد شاه عباس از گنجعلی خان سعایت کردند که مردی ستمکار و نادرست و با رعایا بدرفتار است. شاه چون گنجعلی خان را از جوانی می شناخت و با رفتار او آشنا بود گفته ساعیان را نپذیرفت ولی برای آنکه حقیقت امر را دریابد بی خبر و

۶۰ — دکتر باستانی پاریزی به نقل از روایات زرتشتیان می نویسد: «چنین معروف است که عده ای از زرتشتیان را در یکی از ساختمانهای شهر به بیگاری گماشته بودند سرکار این زرتشتیان زیردستان را آزار و شکنجه می داد. در اثر کشمکش، سرکار کشته شد. مسلمانان در این باب فتوی خواستند، مفتی شهر گفت: دست را تا آرنج در شیره فرو کنند و داخل ارزن فرو برند، به تعداد ارزنی که بردست چسبیده از افراد زرتشتی بکشند تا خون بهای مسلم باشد. به او گفتند شماره زرتشتیان کرمان به آن اندازه نرسد. او فتوای خود را تعدیل کرد و گفت هر اندازه دیدند همه را به قتل برسانند. در افواه چنان آمده بود که چون یک روز همه زرتشتیان برای زیارت خود در «بابوکنمال» (بابو در اصطلاح کوهستانهای کرمان به معنی پدر بزرگ است) محلی نزدیک شهر جمع شدند، آنان را یکجا قتل عام کنند. این مراسم قرار بود که روز «اورمزد دی ماه» انجام گیرد یعنی روز اول ماه دی پارسى.

به فرمان شاه عباس قتل عام زرتشتیان ممنوع شد و به همین مناسبت از آن زمان به بعد تمام اقلیت زرتشتی در روز اول دی ماه یزدگردی مراسمی خاص برپا می کنند و آتش و حلوائ خوشمزه ای می پزند و به مردم می دهند و این فدیة را به نام «خیرات شاه عباسی» نام گذاری کرده اند. (کتاب گنجعلی خان ص ۲۹۹-۳۰۰).



۲۵- حمام کنجعلی خان - کرمان

(از آرشیو اداره کل تولید فیلم و عکس)

تنها از اصفهان به یزد و از آنجا به کرمان رفت».^{۶۱}

مرحوم احمد علی خان وزیری کرمانی در کتاب جغرافیای کرمان این جریان را مفصل تر نوشته است:

«در سنه ۱۰۱۵ هجری (۱۶۰۶ میلادی)^{۶۲} که گنجعلی خان زیک والی کرمان بود، از ابنیه عالی او به عرض شاه رسید. و نیز از تعدیاتش خاطرنشان کرده بودند، از آن جمله باغی در صحرای زریسف خارج شهر موسوم به «باغ خان» بنا نموده که دوره آن قریب به یک فرسنگ است،^{۶۳} مبنی بر قصور رفیع و در یک روز پنجاه نفر فعله را به جرم طفره از کار بنایی سوخته و آتش زده و تعدی زیاد به مردم کرمان می‌کند.

شاه به جهت تفتیش، خود با یک نفر محرم بر دو قاطر سوار شده با لباس مبدل از اصفهان — یکصد و سی فرسخ راه را به پنج شبانه روز طی نمود^{۶۴} به گواشیر آمده در خانه آقاقتی نام منزل نمود. این مرد با آنکه معرفت به حال شاه نداشت در احترام و نزل ماحضر مهمان به قدر میسر و توان سعی نمود. شاه را، حرکات و اخلاق صاحب منزل پسند آمده نقدی به او داد، قبول نکرد و گفت من هرگز از مهمان - جایزه نخواهم.

بعد از آنکه به شاه عباس روشن گردید که آنچه بد از والی کرمان عرض کرده‌اند کذب بوده ... مگر کشتن چند نفر فعله مجوسیه که آن هم به حق و سزا بوده، زیرا که فراش مسلمی را که سر کارشان بود کشته و زیر دیوار انباشته بودند — سلطان عادل اراده مراجعت فرمود و

۶۱ — رک: زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۳۷۸.

۶۲ — به نوشته آقای دکتر باستانی پاریزی این تاریخ نمی‌تواند صحیح باشد و احتمالاً سالهای قبل از ۱۰۱۱ صورت پذیرفته که سالهای شروع بناها و خراب کردن ساختمانهای قدیمی بوده.

۶۳ — از این باغ امروز اثری نیست.

۶۴ — روایت مردم این است که شاه بر استریا تانویی سوار بوده که یالهای آن تا زمین کشیده می‌شده است. شاردن در سیاحتنامه خود از یک مرکب خاص شاه عباس نام می‌برد که «گوراسب» بوده و نام آن «غزال» و گوید یال و دمش مانند ابریشم ظریف، و چنان بادپیما بود که در هنگام حرکت کسی پایش را نمی‌دید.

در افسانه‌های مردم آمده که گوراسب (مثل قاطر) از نژاد اسب و خراست. در قدیم در فصل بهار به دستور حکام تعدادی مادیان را در حوالی کویرها می‌کردند و گله‌های گور را که در بیابانهای کرمان و یزد فراوان است به طرف آن گله اسب رم می‌دادند. در طی مدت‌ها انس و اخت گاهی جفت‌گیری میان گور و اسب صورت می‌گرفت و نوزاد را به زحمت بدست آورده رام و آرام می‌کردند و گوراسب می‌شد که بسیار نادر و گرانبه‌قیمت بود و هوش و فراست و زیبایی اسب را داشت، تند و چابکی گور را.

به خط مبارک یرلیغ کلانتری گواشیر را به اسم صاحب منزل رقم نموده عازل این منصب را از این سلسله لعنت فرمود».^{۶۵}

روایت آقای فلسفی که از منبعی غیر از تاریخ وزیری نقل کرده اند با آن تفاوت دارد. آقای فلسفی می نویسد:

«شاه عباس ابتدا در کاروانسرای منزل کرد. در روز ورود شاه — اتفاقاً حکمران، با گروهی از مردم به «سر آسیا»^{۶۶} می رفتند شاه نیز خود را در میان آن گروه افکند و به تحقیق احوال حاکم مشغول شد. پس از آن سه شبانه روز نیز در یکی از کاروانسرایهای کرمان بسر برد و از هر طبقه درباره رفتار و اطوار گنجعلی خان تحقیقات کافی کرد و بر او ثابت شد که، برخلاف گفته بدخواهان، حاکم او مردی بسیار عادل و مهربان و درستکار است. بعد از آن شاه به عزم بازگشت از کرمان بیرون آمد ولی ناگهان برف و باران شروع شد و ناچار در محل «باغین» که نخستین منزل راه کرمان به اصفهان بوده است توقف کرد و در آنجا از «شیخ حسین» نامی خواهش کرد که آنشب او را در خانه خود جای دهد و چون مهمانی بپذیرد. شیخ نیز خواهش تازه وارد را به مهربانی پذیرفت و او را به خانه برد. اسبش را هم به طویله بردند. وقت شام هم برایش خروس پلویی آوردند. بامداد فردا، شاه هنگام حرکت به شیخ حسین گفت: «یک کاغذی نوشته وزیر فرش نهاده ام آن را به صاحبش برسان!».

شیخ حسین پس از رفتن مسافر، کاغذ را از زیرقالی درآورد. پشت آن به نام

۶۵ — جغرافیای کرمان، تألیف احمد علی خان وزیری کرمانی، به کوشش دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۳، ص ۶۴.

۶۶ — آبادی دریک فرسنگی کرمان.

گنجعلی خان حاکم کرمان بود. با ترس و لرز فراوان نامه را به کرمان و حاکم رساند.^{۶۷} وقتی خان، نامه را باز کرد و مهر اختصاصی شاه را بالای آن دید به شیخ گفت «مهمان تو اکنون کجاست؟ او گفت دیروز صبح از باغین حرکت کرد و چون اسبی تندرو داشت لابد خیلی راه رفته است. به دستور خان اسبها را زین کردند، سپس با غلامان خاصه براه افتاد. معلوم بود که به این زودی به گرد «گوراسب» نخواهند رسید با شتاب فراوان از رفسنجان و بیاذ و انار (بیست فرسنگی رفسنجان) گذشت و در ۱۸ فرسنگی یزد خود را به شاه رساند. در این وقت شاه در بیابانی خشک و برهوت با غلام خود در کنار یک قنات خرابه استراحت کرده و میخ طویله «گوراسب» را کوفته و برای رهایی از تابش آفتاب در سایه «گوراسب» به خواب رفته و غلام در کنار او مراقب اوضاع بود.

در میان گرد و سرو صدای سم اسبان، قیافه خان و سوارانش پیدا شد. به نشانیایی که شیخ داده بود خان حدس زد که باید این دو تن همان مسافران عالیقدر باشند. از دور به احترام از اسبها پیاده شدند و چون احتمال دادند که شاه استراحت کرده خیلی آرام خود را نزدیک کردند. اما شاه از شیهه اسبان و سروصداها بیدار شده بود. خان به خاک افتاد و احترام کرد و پیش آمد و با اصرار و ابرام خواهش کرد که باید شاه دوباره به کرمان بازگردد و مهمان خان باشد. شاه عباس در جواب گفت:

«اگر باز به خواهم به کرمان بیایم طبعاً برای ملاقات «خان بابا» است و اینک حاکم

۶۷ — به قول آقای دکتر باستانی پاریزی: لابد فکرمی کرده کسی که در شهر کسی را نداشته که شب برف و باران در آنجا بماند و به راه ادامه داده و به باغین رسیده عجیب است که با خان حاکم مربوط باشد. در واقع همان مثل معروف که «فلانی را به ده راه نمی دادند، سراغ خانه کدخدا را می گرفت. اما برای اینکه میادا نامه بالاخره چیزی باشد و زحمتی فراهم آورد به هر صورت آن را زودتر به طرف «یعنی خان» رساند. اما مضمون نامه شاه به حاکم کرمان چه بود؟ آقای فلسفی این طور روایت کرده اند:

«از شاه عباس به گنجعلی خان حاکم کرمان:

گنجعلی خان! جمعی از حرکات و رفتار تو بد می گفتند. خواستم شخصاً تحقیق کنم. به همین جهت به کرمان آمدم و همان روزی که تو با جمعی به «سر آسیا» می رفتی به این شهر رسیدم. با جمعیت به «سر آسیا» آمدم. سه شب در فلان کاروانسرا ماندم و بر من یقین شد که آنچه درباره تو گفته اند دروغ و خطا بوده است. اینک من به اصفهان برمی گردم که بدخواهان تو و دروغگویان را مجازات کنم، روز مراجعتم هوا بد بود. در باغین خانه شیخ حسین ماندم. مهمان نوازی کرد و برای من خروس پلو پخت. سه دانگ از قریه باغین را — که تمامش خالصه دیوان است — به شیخ حسین بخشیدم، به تصرف او بدهید». (زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۳۷۹).

کرمان در حضور ماست — احتیاج به آمدن شاه به کرمان نیست، که کرمان شاه همین جاست».

خان اصرار داشت که باید از شاه پذیرایی کند و شاه رسماً به کرمان بازگردد — اما شاه عباس گفت: «اگر می خواهی رضایت مرا بدست آوری — پول مهمانی را خرج آبادی این راه کن — این قنات را آبادان ساز و کاروانسرا بساز که مسافرین ناچار نباشند در سایه اسب خود استراحت کنند.

اصرار گنجعلی خان برای بازگشت شاه نتیجه نداد و گنجعلی خان مأمور مراجعت به کرمان شد و هنگام خداحافظی شاه عباس جمله ای گفت که سینه به سینه نقل شده:

«... امروز حکومت هرات و قندهار نیز به قلمرو تو اضافه می شود. تو بناهای خود از مسجد و میدان و حمام و آب انبار همه را به همان صورت که شروع کرده ای تمام کن... چه، شکایات و فریادهای مردم تمام می شود، اما عمارات و آثار خیر باقی خواهد ماند...».^{۶۸}

به نوشته مرحوم وزیر گنجعلی خان «کرمانشاه» را که مزرعه ای کم آب بود آبادان کرد و مرحوم محمد اسماعیل خان وکیل الملک^{۶۹}، در سال ۱۲۸۰ هجری کاروانسرای آجری در آنجا بنا نمود و قلعه قدیمش را که ظاهراً باید بنای گنجعلی خانی باشد تعمیر کرد.

مرحوم وزیر می نویسد: «گنجعلی خان زیک حکمران کرمان به امر شاه عباس ماضی تغمدالله غفرانه کاروانسرای آجری در قریه «زین الدین» نزدیک کرمانشاه ساخته و همچنین کاروانسرای دیگری در قریه «شمش» نزدیک کرمانشاه مابین یزد و کرمان از دوره شاه عباس باقی است که احتمالاً باید از آثار گنجعلی خان باشد».^{۷۰}

بناهای عام المنفعه گنجعلی خانی در دیگر نقاط کرمان نیز دیده می شود از آن جمله «حوض خان» است که مابین قلعه راور و نای بند طبس (در پنج فرسنگی نای بند) ساخته که امروز هم بردن آجر و وسایل کار برای ایجاد چنین بنایی مشکل بنظر می رسد.^{۷۱}

۶۸ — رک: گنجعلی خان، تألیف دکتر باستانی پاریزی، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۶۲، ص ۲۹۳ تا ۳۰۸.

۶۹ — محمد اسماعیل خان وکیل الملک در دوره سلطنت ناصرالدین شاه از سال ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۴ حکومت کرمان را داشت.

۷۰ — جغرافیای کرمان، ص ۱۸۲-۱۸۳.

۷۱ — همان مأخذ، ص ۱۸۸.

سیاحت در ایران عصر شاه عباس اول

خالی از لطف نیست با بعضی از سیاحانی که در دوره سلطنت شاه عباس اول از ایران دیدن کرده‌اند همراه شویم و در قسمتهایی از ایران قرن یازدهم هجری به سیر و سفر بپردازیم.

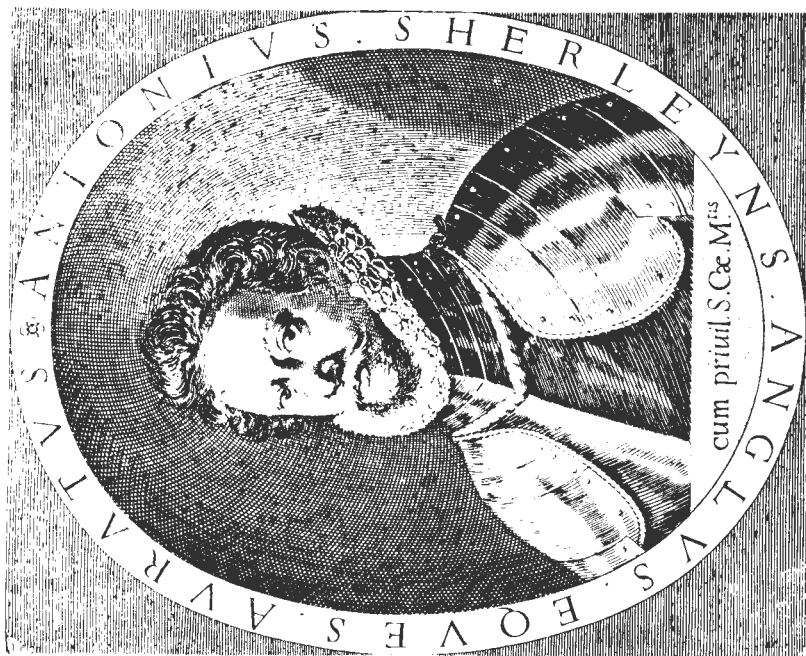
برادران شرلی

آنتونی شرلی و روبرت شرلی از مشهورترین سیاحانی هستند که به قصد ماجراجویی و تحریک شاه عباس اول بر علیه عثمانیها و ترغیب او به انعقاد قرارداد دوستی با دول اروپا، در سال ۱۰۰۷ هجری (۱۵۹۹ میلادی) از طریق قصر شیرین (خسروی) به ایران وارد شدند و از راه کنگاور و همدان به قزوین رفتند. در آن هنگام شاه عباس در قزوین بود و برادران شرلی را به حضور پذیرفت و مورد تفقد قرار داد. شرلی‌ها در قزوین در چندین مجلس جشن و سرور شاهانه شرکت داشتند. یکی از مجالس جشن و سرور شاه عباس را این چنین گزارش کرده‌اند:

«باید دانست که در وسط شهر قزوین جایی هست که بازار می نامند و به طرز بازارهای لندن ساخته شده، اگرچه به آن قشنگی نیست ولی سه مقابل آن است، در اینجا هر قسم تجار دکان دارند، آتش همه دکاندارها اسبابهای خود را به طرز قشنگی ترتیب داده و خودشان هم لباسهای قشنگ پوشیده بودند. در وسط این بازار سکوماندی ساخته‌اند که شش ستون دارد و بقدر چندین ذرع عرض و طول و بر روی آن اسباب تزینات و سایر امتعه می فروشند. قالیهای قشنگ انداخته و هر طرف را با طلا و نقره و ابریشم مزین ساخته‌اند و صندلی پادشاه را در وسط آن قرار داده‌اند.

این صندلی از نقره ساخته شده و مکمل به فیروزه و یاقوت زیاد است و شش الماس بزرگ داشت که مانند ستاره می درخشید، نشیمن از مخمل گلی و مروارید دوزی می باشد و چراغهای بی حد و اندازه از اطراف آویخته‌اند.

وقتی پادشاه به میان آن آمد به «سرآنتوان» اشاره کرد که پیش آن صندلی باشکوه برود و با شخص اول و سایر وزرای خود ایستاده به «سرآنتوان» فرمود که بالای آن صندلی بنشیند. ولی سرآنتوان به زانو افتاد، از پادشاه معذرت خواست و گفت که چنین جای ملوکانه، سزاوار نشستن من نیست زیرا که من تابع آن اعلیحضرت هستم.



پادشاه به سر «مرتضی علی»^{۷۲} قسم خورده گفت باید در این صندلی بنشیند و هر کس از ایرانیان که عزیزتر از او نباشد اگر از این مطلب اکراه داشته باشد سر او را خواهم برید و حکم کرد که بدون ترس آنجا بنشیند. «سرآنتوان» اطاعت کرد و پادشاه او را بوسیده گفت برادر فی الحقیقه تو شایسته اینجا هستی.

بعد امر کرد که صندلی دیگری را برای «مستروبرت شرلی» بیاورند و چون آوردند او هم پهلوی برادر خود نشست و پادشاه امر نمود که همه ماها دور صندلی «سرآنتوان» بر روی قالی چهار زانو بنشینیم.

بعد با طبل و نقاره، خوانچه‌های ضیافت به میان آمد که ۲۴ نفر از نجبا می‌آوردند. و وقتی طبالها و نقاره‌چنها رفتند اهل طرب به میان آمدند.

۲۰ نفر زن با لباسهای فاخر می‌خواندند و به صدای موزیک می‌رقصیدند و وقتی جشن به انتها رسید پادشاه برخاست و از دست «سرآنتوان» گرفت و دست به دست همین‌طور در کوچه‌های شهر می‌گشتند و آن ۲۰ نفر زن از جلو می‌رفتند و آواز می‌خواندند و می‌رقصیدند. بعد از آنها اهل دربار می‌رفتند و هر کدام از آنها دست یکی از ماها را گرفته بود و سر هر کوچه موزیک جدیدی مشاهده می‌کردیم.

چراغهای زیاد از هر طرف کوچه هفت طبقه بالای هم چیده بودند که تماشای بسیار خوبی فراهم آمده بود.

خلاصه بدین قسم هشت شبانه روز مشغول جشن و ضیافت بودیم و آنچه اسباب شکوه برای آنها ممکن بود فراهم آورده بودند».^{۷۳}

شاه عباس پس از پذیرایی‌های گوناگون از «سرآنتونی شرلی» و همراهان در قزوین جملگی را با خود به کاشان و از آنجا به اصفهان برده و ششماه در آن شهر از آنان پذیرایی

۷۲ - یکی از القاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

۷۳ - سفرنامه برادران شرلی، ترجمه آوانس، با مقدمه و توضیحات دکتر محبت آیین استاد دانشگاه تهران، چاپ دوم، از انتشارات کتابخانه منوچهری سال ۱۳۵۷، ص ۷۴-۷۶ این سفرنامه که به نام «Memoires» یا خاطرات برای استفاده ناصرالدین شاه توسط شخصی به نام آوانس ترجمه شده بود. برای نخستین بار به اهتمام علیقلی سردار اسعد در سال ۱۳۳۰ هجری قمری چاپ شد. و انتشار دوم عیناً از روی نسخه چاپی ۱۳۳۰ تهیه شده و نثر متن کتاب نیز همان نثر آوانس و به عبارتی ترجمه قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است.

نمود. با «شرلی‌ها» به کاشان وارد می‌شویم در مراسمی که به مناسبت ورود شاه در این شهر بر پا شده شرکت می‌کنیم:

«... هنگام شب به شهر رسیدیم و اهالی شهرپذیری ملوکانه از ما نمودند. پادشاه در عمارت مخصوصه خود منزل کرده بود. ما هم در خانه یکی از نجبایی منزل داشتیم و اهل شهر انواع مهربانیها از ما نمودند و قریب ساعت ده پادشاه آدم فرستاد که به حضور او برسیم و ما به بازاری که در وسط شهر واقع و جای قشنگی است رفته دیدیم که پادشاه با خدم و حشم خود در آنجا حضور دارد و مشعلهای زیاد روشن کرده و تمام دور آن میدان را چراغان نموده بودند. پادشاه ما را به بالای مناری برده از آنجا بپایین نظر انداختیم و چراغان فی الواقع منتهای شکوه را داشت. و همچنین در بالای همه خانها بیشتر از ستاره‌های آسمان چراغ چیده بودند و تماشای باشکوهی فراهم آمده بود. بعد آتش بازی باشکوهی کردند که یک نفر عثمانی ترتیب داده بود. به قدری باشکوه بود که «سر آنتوان» متعجب ماند. مثل این بود که ازدهاها در هوا با هم می‌جنگیدند، به خصوص یک نوع آتشبازی آن قابل ذکر است. در وسط میدان حوض بزرگی بود گویی که از ته حوض بعضی اشیاء مانند ماهی بیرون می‌آمدند و به قدر ده دوازده یارد از دهن خود آتش می‌پاشیدند. به طوری که ما مات مانده بودیم».^{۷۴}

پس از سه روزپذیری و شرکت در مراسم کشتی‌گیری، جنگ شتر و قوچ و گاو کوهی و خرس بازی و جنگ گاو نر مسافران به سمت اصفهان روانه شدند. در سفرنامه برادران شرلی به اخلاق و عادات ایرانیان نیز اشاره شده و در باب امنیت کشور و رفتار با خارجی‌ان چنین نوشته‌اند:

«باید دانست که مملکت ایران برای سکنای اهل خارجه به مراتب بهتر از عثمانی است، زیرا که پادشاه ایران از حین جلوس خود مملکت خود را به طوری مطیع و امن کرده است، که شخص می‌تواند در تمام مملکت مسافرت کند بدون اینکه حربه یا اسلحه‌ای با خود داشته باشد.

اهالی خیلی مؤدب و نسبت به خارجه مهربان هستند».^{۷۵}

۷۴ - همان مأخذ، ص ۷۹-۸۰.

۷۵ - همان مأخذ، ص ۷۸.

در سفرنامه برادران شرلی شرح یکی از شبگردیهای شاه عباس نیز آورده شده است که شاید خالی از اغراق نباشد، اما ذکر آن برای اطلاع از امنیت کشور که عامل مهمی در توسعه سیاحت است بی مناسبت نیست:

«گاه گاهی پادشاه به لباس تبدیل به بازاری می رود که ببیند نظم شهر در چه حالت است.

دو سال قبل از سفر ما به ایران پادشاه روزی در اصفهان به بازار رفته با شیرفروشی صحبت داشته و از او پرسیده بود که: حاکم بر مردم چطور رفتار می کند؟ شیرفروش که شخص تندخویی بود جواب گفته بود که: اگر من در جای او بودم سر این ده دوازده نفر دزدها را که دایم به سرقت می پردازند می بریدم و برای شاه می فرستادم. فی الواقع از خانه خودمان به مسافت یک سنگ انداز دور نرفته به سرما می ریزند و اموال ما را می چابند، حاکم هم هیچ معترض نمی شود و از آنها پول گرفته می گذارد که به همین قسم تعدیات بپردازند.

پادشاه چون این را شنید از آن شخص خیلی خوشش آمد و به او گفت که فردا صبح به دربار بیایید و از قراولهای شاه پرسید که عباس نام شخصی، کیست آنها به شما نشان می دهند.

شیرفروش قبول کرد، وقتی پادشاه به دربار مراجعت کرد به قراولهای خود امر نمود که اگر شخصی آمد و جوایای عباس نام شد او را پیش من بیاورید.

روز بعد آن شخص آمد و از قراولها پرسید که در اینجا عباس نام شخص کیست، آنها او را به اطاق شاه بردند. وقتی شاه شنید، او را به حضور خود احضار کرد. شیرفروش وقتی دید که شخص روز قبل پادشاه بوده است به زانو افتاده طلب عفو و معذرت نمود. پادشاه امر برخاستن به او نمود و حکم کرد که لباسهای فاخر برای او بیاورند و او را به ریاست پنجاه نفر قرار داده حکم کرد که اول برود حاکم را بیاورد و بعد از سه روز چون حاکم را آورد پادشاه امر نمود که سر او را ببرند. بعد همان شخص را مأمور کرد که برود سر آن ده دوازده نفر دزد را بریده بیاورد و گفت اگر تا هفته دیگر سر آنها را نیآوری سر خودت را خواهم برید، ولی او مرخصی گرفته در مدت چهار روز سربست نفر را پیش شاه آورد. وقتی پادشاه این امر را دید پنجاه نفر دیگر بر تبعه او افزود.

فی الحقیقه این شخص به طوری حکمرانی کرد که مملکت را در عرض یکماه به

منتهای امنیت درآورد به طوری که شخص می توانست با یک چوب دست به هر جایی که می خواهد برود بدون اینکه طرف تعدی واقع شود. بعد از اندک مدتی پادشاه به قدری از او خوشش آمد که او را سرکرده قراولهای خود قرار داد، هزار سرباز در تحت حکم او قرار داده مأمور به حفظ سرحدات نمود.

یک وقتی اتفاق افتاد که شاه سفر می کرد، و عادت پادشاه بر این بود که هیچوقت برای مال بنه و غیره به سایرین اجحاف و تعدی نمی نمود. هم خود و هم جمیع خدم و حشم او مال و تخت روان از خود داشتند، و در اثنای راه پادشاه برخورد به تخت روانهای این حاکم جدید، دید که تخت وسطی با قالیچه ابریشم گلدوزی مستور بود، پرسید که این تخت مال کیست؟ یکی جواب داد که تخت «میرزا مصطفی» است. آن شب پادشاه در چادر خود منزل کرد، حاکم جدید قدری دیروقت به حضور رسید، پادشاه او را پیش خود خواند گفت که در اثنای راه به تخت روانهای تو برخوردی و روپوش یکی از آنها قالیچه گلدوزی بود باید او را به من پیشکش کنی. حاکم جدید به زانو افتاده از شاه تمنا کرد که تمام تخت روانهای دیگر را به شما پیشکش می کنم ولی این یکی را به من ببخشید زیرا که تمام مایملک من همین است. پادشاه نهایت متغیر شده و داد او را زنجیر کردند و خود فوراً رفت آن تخت روان را تماشا کند. معلوم شد که در میان آن صندوقی بوده است و حکم کرد که آن را شکسته ببینند در آن میان چه چیز است. و وقتی باز کردند چیزی در آن میان نیافتند جز لباسهای کهنه شیرفروشی و ظروفی که در میان آن شیر می فروخت. وقتی پادشاه این را دید به گریه درآمد زیرا بی جهت صدمه زیاد به آن شخص زده بود، پرسید که چرا این اشیاء را با این همه مواظبت حفظ کرده ای؟ گفت جهت این است که الطاف پادشاه بسته به یک تقصیر بسیار جزئی است و ممکن است یک وقتی روزگار من نهایت سخت شود، زیرا که جمع کثیری در دربار هستند که همه به شئون و تقرب من حسد می ورزند و این اشیاء را نگاه داشته ام که اگر باز به حالت اول برگردم وسیله معاشی داشته باشم. پادشاه داد آن اشیاء را سوزاندند و شئون زیاد به او داده چهار هزار تومان برای او مواجب سالیانه مقرر فرمود که به پول انگلیسی معادل هشت هزار لیره است.

... شاه عباس غالباً اشخاص درجه پست را بدین قسم ترقی داده و به مراتب و شئون

زیاد نایل ساخته است».^{۷۶}

۷۶ — همان مأخذ، ص ۹۰-۹۴.

جهانگرد ایتالیایی در ایران

«پی یترودلاواله» جهانگرد ایتالیایی از بزرگترین سیاحانی است که در زمان شاه عباس اول، در سال ۱۰۲۶ هجری (۱۶۱۷ میلادی) به ایران مسافرت نمود و یکی از بهترین سفرنامه‌ها را از خود به یادگار گذاشت. او از طریق قصر شیرین به همدان آمد و سپس از راه گلپایگان خود را به اصفهان رساند.

اصفهان پایتخت جدید

شرح بسیار مبسوطی که «دلاواله» از اصفهان داده، دارای ارزش بسیار می باشد، مخصوصاً از آن جهت که این اطلاعات اولین تشریحی است که یک نفر مسافر اروپایی پس از تشکیل پایتخت جدید ایران از این شهر به عمل آورده است. تمام فکر و ذکر شاه عباس به آبادانی اصفهان متوجه شده بود. بلا انقطاع و با مخارج گزاف به تالو و زیبایی این واحه باشکوه می پرداختند. عقیده «دلاواله» این بود که پس از اتمام عملیات، این شهر از قسطنطنیه یاروم زیباتر خواهد شد.

این سیاح تا آن روز در مشرق زمین شهری مانند اصفهان ندیده بود. از بین تمام چیزهای دیدنی او دو چیز را عجیب تر دانسته، یکی قصر سلطنتی و دیگری «چهارباغ» که دارای خیابانهای بزرگ و خانه‌های کوچک و مفرح و آبنا بوده و در زمان «دلاواله» هنوز خارج شهر محسوب می شده است.^{۷۷}

چهارباغ

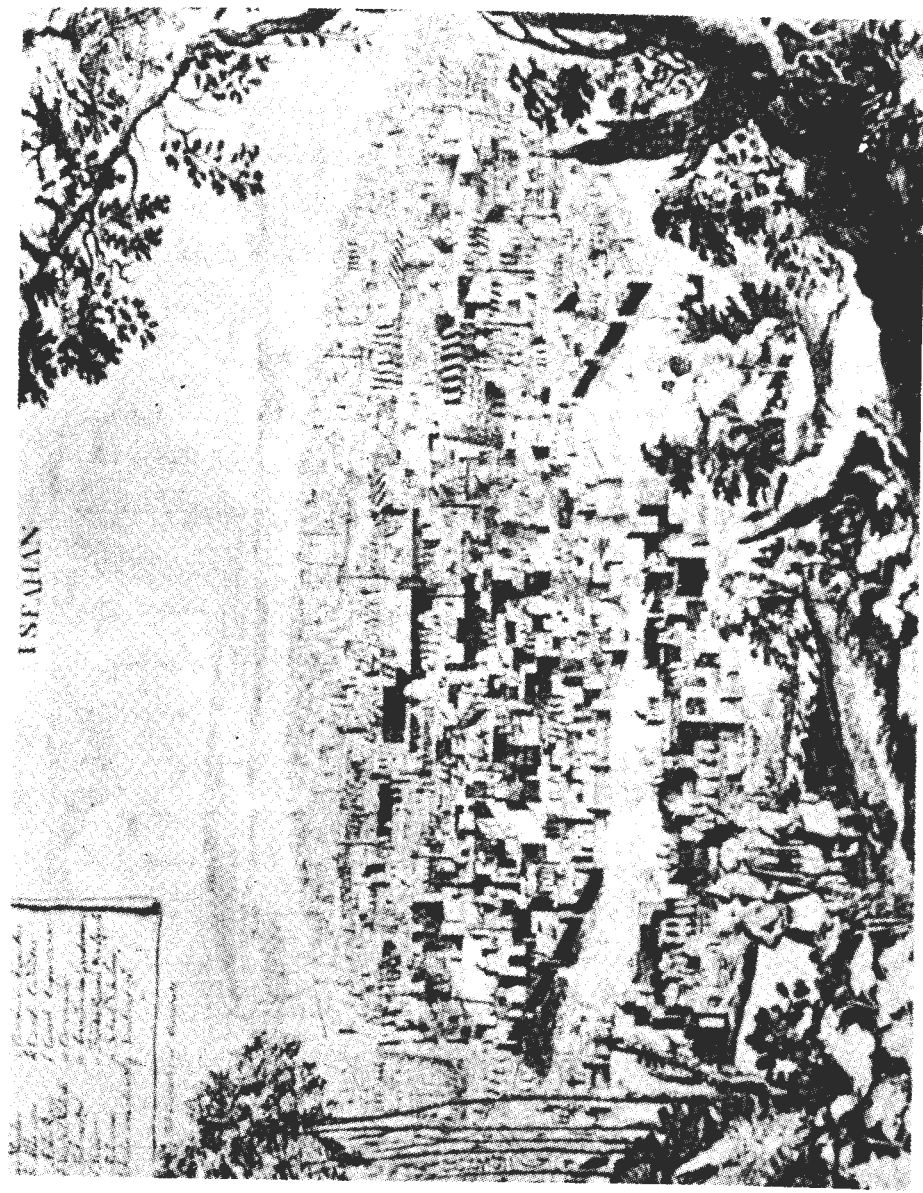
با «دلاواله» همراه می شویم و گشت و گذاری در «چهارباغ» سال ۱۰۲۶ هجری می نمایم:

«... خیابانی است که فعلاً در خارج از شهر قرار دارد، ولی وقتی که محلات جدید به یکدیگر ملحق شد کاملاً در وسط قرار خواهد گرفت. طول این خیابان دو الی سه میل و عرض آن شاید دو برابر «پنت موله»^{۷۸} در رم باشد.

۷۷- رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۰۴-۱۰۵.

۷۸- Pont Molle (پون موله) نام یکی از پلهای شهر رم است که بر روی رودخانه تیر که ایتالیایی‌ها آن را «تور»

Tevere می نامند قرار گرفته است.



۲۷- منظره‌ای از اصفهان

(از سفرنامه اوتزاریوس ۱۶۳۷ میلادی)

در شروع این خیابان از سمت شهر اصفهان خانه کوچک چهارگوشی قرار گرفته که ایوانها و پنجره‌های زیادی دارد و با تصاویر و نقش و نگارهای جالبی تزئین شده است. از بالای این خانه تمام خیابان را بخوبی می‌توان دید و غرض از ساختمان آن نیز همین بوده است و قصر شاه را نیز دالانی به آن متصل می‌کند. در کنار خیابان دیوارهای یکسان و منظمی وجود دارد که در داخل آن باغهای سلطنتی واقع شده و ورود به آنها برای تفرج مردم آزاد است و با انعام مختصری به باغبان می‌توان به حد دلخواه از میوه‌جات آن بهره گرفت.

مدخل این باغها با نظم و ترتیب خاصی در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند و بالای هر یک از دریاها عمارت کوچک، ولی زیبایی ساخته شده که می‌توان ضمن گردش و تفرج وارد آنها شد و ممکن است اشخاص غذای خود را نیز در آن صرف کنند. تعداد این عمارات آنقدر زیاد است و قرینه‌سازی و تناسب به اندازه‌ای در آنها رعایت شده که واقعاً زیباتر از آن نمی‌توان تصور کرد. به علاوه در داخل باغها و بیرون از آنها در خیابان صفوف طولانی و منظم درختان انبوهی قرار گرفته که تناسب و نظم آنان فوق‌العاده است و نیز با فاصله‌هایی چند و غالباً در مقابل خانه‌های زیبا حوضهای بزرگی به اشکال مختلف در وسط خیابان قرار گرفته که مملو از آب است و هر یک از آنها تا کنار معبر عریضی که برای عبور مردم پیاده و سواره ساخته شده گسترش یافته است.

نهر بزرگی که در بستری سنگی جاری است و تمام طول خیابان را از وسط می‌پیماید این حوضها را سیراب می‌کند. در بسیاری از این حوضها آب از فواره جهش می‌کند و در بعضی دیگر به صورت آبشارهای کوچکی سرازیر می‌شود. کف پیاده‌روی خیابان سنگفرش و برای عبور انسان و اسب بسیار مناسب است و به فاصله‌هایی چند سنگفرش قطع و در زمین گلهای مختلف کاشته شده است.

خیابان را رودخانه‌ای قطع می‌کند که عمق آن زیاد نیست و از ترکیب هزاران جویباری که از کوهستانهای نزدیک سرازیر می‌شوند به وجود آمده است. فرق این رودخانه با سایر رودخانه‌های دیگر جهان این است که بعد از طی مسافتی به شعبات بسیار کوچک تقسیم می‌شود و بدون اینکه آب آن به دریا بریزد دوباره در زمین فرو می‌رود.^{۷۹}

۷۹ — منظور زاینده‌رود است که از دامنه شرقی زرد کوه بختیاری مقابل سرچشمه کاروانسرا سرچشمه گرفته و پس از مشروب کردن اراضی اصفهان و عبور از جنوب شهر در باتلاق گاوخونی فرو می‌رود.



۲۸- چهارباغ اصفهان

(طرح از کرنلیس بروین ۱۷۰۲ میلادی)

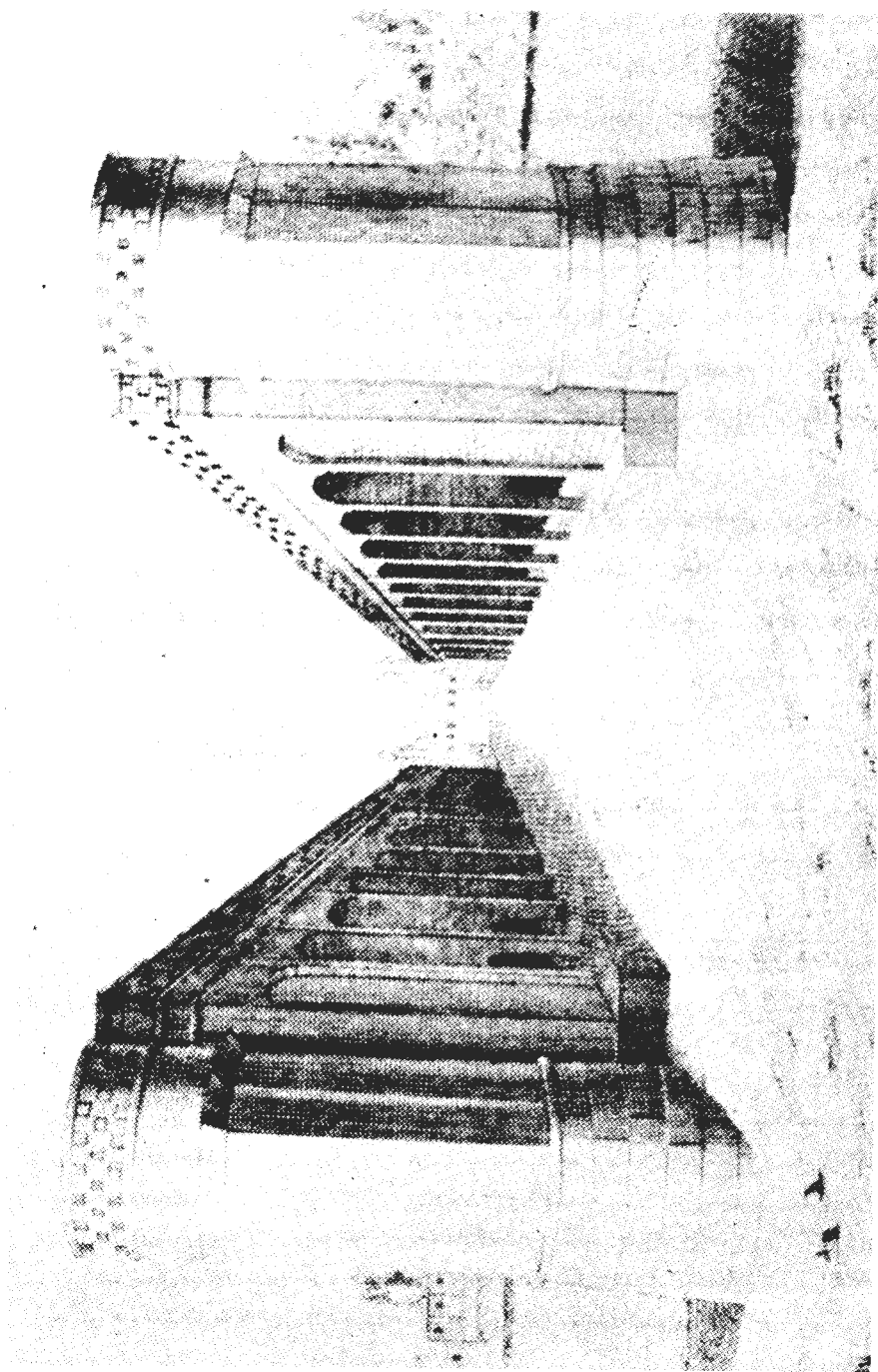
روی این رودخانه پلی وجود دارد که تماماً از آجر ساخته شده و عرض آن از تمام پلهای رم بیشتر و طول آن حداقل سه الی چهار برابر آن پلهاست. معماری این پل به طرز غریبی انجام گرفته و در دو طرف آن طاقنماهایی وجود دارد که مردم از زیر و بالای آن عبور می‌کنند. آنچه بیشتر نظر انسان را جلب می‌کند راهروهای زیر پل است که تقریباً هم سطح آب قرار گرفته و خنکی و زمزمه آب در طبقه زیرین پل به خصوص در تابستان‌های گرم بسیار مطبوع است، به علاوه در جهتی که آب جریان دارد نزدیک پل دیواره کوچکی از سنگ قرار داده‌اند تا آب از روی آن سرازیر شود و صورت آبشار کوچکی را به خود بگیرد و این منظره نیز در حد خود بسیار زیباست.^{۸۰}

بعد از این رودخانه خیابان کماکان با همان دیوارها و درختان و خانه‌ها و باغها و حوضها ادامه دارد با این تفاوت که خانه‌ها و باغات اطراف دیگر به شاه تعلق ندارد، بلکه متعلق به اشخاص مختلفی است که برای اطاعت از دستور شاه و حفظ زیبایی خیابان در ساختن آنها بریکدیگر سبقت جسته‌اند. خیابان به باغ بسیار بزرگی که هزار جریب نام دارد منتهی می‌شود. این باغ و همچنین خیابانی که بدان اشاره کردم امروز به اسم چهارباغ خوانده می‌شود، زیرا در اصل باغهای چهارگانه‌ای در این محل وجود داشته‌اند که از مجموع آنها، وضع فعلی به وجود آمده.

سطح باغها یکی بالا تر از دیگری قرار دارد، منتهی عبور از آنها با اسب به آسانی صورت می‌گیرد. در آنجا چیز دیگری جز رشته درختان پرشاخ و برگ میوه وجود ندارد و تمام آنها آن قدر کوتاهند که پیاده‌ها و سواران با دست می‌توانند میوه به چینند و به علاوه هر محوطه‌ای مخصوص درختان خاصی است، مثلاً یک مربع مخصوص درختان انجیر و مربع دیگر

۸۰ — منظور سی و سه پل یا پل اللهوردی خان است. اندیشه بنای آن در سال ۱۰۰۸ هجری (۱۶۰۰ میلادی) به وجود آمد و در سال ۱۰۱۱ اللهوردی خان سردار بزرگ شاه عباس اول مأمور تکمیل آن شد و به این جهت پل مزبور را به نام «اللهوردی خان» مینامند. این پل را به نام «پل جلفا» و «پل چهارباغ» نیز نامیده‌اند. طول پل ۳۰۰ متر و عرض آن ۱۴ متر است و تمام نماهای آن آجری است.

یکی از تفریحات شاه عباس شرکت در مراسم جشن آبریزان یا آب‌پاشان بود. آبریزگان یا آبریزان یکی از جشنهای باستانی ایرانیان پیش از اسلام بوده است. ایرانیان قدیم در روز سیزدهم تیرماه هر سال جشنی بزرگ می‌گرفتند و در این روز با آب یا گلاب بر سر و روی هم می‌پاشیدند. در این روز اگر شاه در اصفهان بود مراسم آبریزان در کنار زاینده رود نزدیک سی و سه پل (سی و سه چشمه) و اگر در مازندران یا گیلان بود در کنار دریای مازندران صورت می‌گرفت. (برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به کتاب اصفهان، دکتر هنرفر، ص ۱۳۸ به بعد).



۲۹- سی و سه پل - اصفهان

(از سفرنامه شاردن)

مخصوص درختان هلو است و به همین نحو الی آخر. این باغها متعلق به شاه هستند، ولی مردم با آزادی کامل از آن استفاده می‌کنند و آن قدر میوه در آن وجود دارد که برای تمام شهر کافی و حتی زیاد است. در عرض و طول باغ راهروهای زیادی وجود دارد که اطراف آنرا درختهای سرو کاشته‌اند و این معابر به اندازه‌ای طولینند که انتهای آن دیده نمی‌شود. از آخرین باغ که از همه بلندتر است نهری عبور می‌کند و سپس دیواری آنرا محدود می‌سازد.

خیابانهای متعددی که چهارباغ را قطع می‌کنند گرچه در زیبایی به آن نمی‌رسند، ولی چندان دست کمی نیز از آن ندارند، زیرا آب به اندازه‌ای فراوان است که از وسط همه آنها نهری می‌گذرد و وضع سلسله درختان و کیفیات دیگر که وقت را به تشریح آن تلف نمی‌کنم به همان نحو است که در مورد چهارباغ تعریف کرده‌ام.

رویه‌مرفته به دلیل اینکه چهارباغ به شاه تعلق دارد واقعاً دارای عظمتی بی‌نظیر است و باید با طیب خاطر اعتراف کنم که خیابان «پوپولو»^{۸۱} در رم و خیابان «پوجورئال»^{۸۲} در ناپل و خیابان خارج از شهر ژن و خیابان «مونرال»^{۸۳} در شهر پالرمو^{۸۴} هیچکدام به پای آن نمی‌رسند».^{۸۵}

دلاواله در راه مازندران

«دلاواله»، پس از یازده ماه اقامت در اصفهان، برای ملاقات با شاه عباس، در سال ۱۰۲۷ هجری (اوایل سال ۱۶۱۸ میلادی) از طریق کاشان به مازندران رفت و در گزارش بسیار جذابی از این سفر چنین نوشته است:

«غروب یکشنبه بیست و هشتم ژانویه از کاشان خارج شدیم و چون طبق معمول مرحله اول مسافرت کوتاه است ما هم زیاد طی طریق نکردیم و شب را در بیدگل^{۸۶} به سرآوردیم.

۸۱ - Del Poppolo

۸۲ - Poggio Reale

۸۳ - Monreal

۸۴ - Palermo

۸۵ - سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شعاع الدین شفا، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۹-۴۲.

۸۶ - بیدگل در حدود دو فرسنگی شمال کاشان واقع شده است حرفه عمومی مردم قالی بافی است و قالیهای آرائی و بیدگلی به پرکاری شهرت دارد.

دوشنبه صبح زود شروع به حرکت کردیم، زیرا محلی که بتوان شب در آنجا بیتوته کرد جای دوری واقع شده بود. اطراف ما را صحرای لم یزرعی فرا گرفته بود و پای حیوانات تا زانو در شن فرو می رفت. در این صحرا آب پیدا نمی شود و یا اگر پیدا شود فوق العاده شور است، ولی ما خوشبختانه قبلاً به حد کفایت آب با خود برداشته بودیم و در نتیجه توانستیم در این شوره زار هفت فرسنگ راه پیماییم. با وجود این چون موفق نشدیم به موقع خود را به یک آبادی برسانیم (زیرا در این جا احدی نمی تواند زندگی کند) در یکی از دو کاروانسرای که به قصد پناه دادن مسافرینی از قبیل ما ساخته شده و نام آن دست کند بود بیتوته کردیم.^{۸۷}

روز سه شنبه شش فرسنگ در کویری راه رفتیم که با کمال تعجب باید گفت هیچکدام از جغرافی نویسان ما اسمی از آن نبرده اند، تمام زمین کویر هموار و سفید و مملو از نمک خالص بود و گرچه در ابتدای آن به چند بوته خار برخورد کرده بودیم که رنگ زرد و طعم شور داشتند ولی در داخل کویر حتی این چند بوته خار هم به چشم نمی خورد. تابستان در این زمین خشک گرمای طاقتفرسایی حکمفرماست و به همین جهت مسافرین باید با سرعت از تنها راهی که وجود دارد عبور کنند. در زمستان زمین کویر پر از آب باران است که به علت نمک سفید می شود و این آب آن قدر زیاد است که گاه گاه تا شکم اسب می رسد و تمام لباسهای ما به علت گل ولای و نمک کثیف و آلوده شده بود.

سستی زمین به اندازه ایست که راه پیمایی با زحمت هر چه تمامتر انجام می گیرد و اگر کسی مختصر غفلتی کند و از جاده دور شود در دریای از گل و نمک فرو می رود که خروج از آن با اشکال فراوان صورت می گیرد و غالباً به این طریق نه تنها آدم و اسب از بین رفته،

۸۷ — یکی از راههای با ارزش دشت کویر راه کاشان به سیاه کوه است، که از سیاه کوه می توان به گرمسار، ورامین و نیز به تهران راه یافت. این راه از اهمیتی خاص برخوردار است. زیرا در مسیر آن هر پنج و یا شش فرسنگ یک کاروانسرای بزرگ شاه عباسی قرار گرفته است. این راه حاشیه جنوبی و شمالی کویر را ارتباط میدهد. در شرایط کنونی از کاشان تا «کاروانسرای مرنجاب» که احتمالاً همان محلی است که دلاواله از آن به نام «دست کند» نام برده راه عبور پذیری است. اما از این نقطه تا کاروانسرای «سفیدابه» که یکسره از منطقه کویری می گذرد، در زمستان و بهار دشوار و گاه امکان ناپذیر است. از «کاروانسرای سفیدابه» که گذشتیم به سیاه کوه و ورامین خواهیم رسید، اما چون از سیاه کوه جدا شویم و به سوی گرمسار حرکت کنیم، با راه سنگفرش شاه عباسی روبرو خواهیم شد که دوفرسنگ طول دارد و از قلب کویر می گذرد. راه بس دشواری است. سنگفرش جاده ویران شده و پله فرو ریخته. در این جاده در فصل گرم، به سختی می توان پیش رفت و در فصل سرد، به ویژه در زمستان و بهار هرگز. به قول مخیرالسلطنه «کاروانسرای عباسی خبر از مراقبتی می دهد که شایسته دولت بیدار است و همه خراب که لازمه دولت غافل است».

بلکه به کرات شتر نیز که حیوان بزرگی است در گل ولای مدفون شده است و برای اجتناب از این خطر در فواصل مختلف سنگهای سیاهی برای نشان دادن جاده کار گذاشته اند.

من که تاکنون در تمام مسافرتها با بخت مساعد روبرو بوده ام این مرتبه نیز طالع مدد کرد و چون در این طرفها زمستان خشکی بود در راه با باران مصادف نشدیم و در نتیجه زمین جاده زیر پای ما سخت و عبور از روی آن سهل بود و به علاوه وجود زمستان به ما از این جهت کمک کرد که با گرمای کویر برخورد نکردیم. نمک زمین را چشیدیم و ملاحظه کردیم برای خوردن مناسب است، ولی ایرانیان از آن استفاده نمی کنند و نمک خوراکی خود را از کوههای نمک استخراج می کنند که خداوند در این سرزمین قرار داده است و در غیر این صورت چون ایران از هر طرف به دریا دور است استخراج نمک دریا برای آنان اشکالات فراوانی ایجاد می کرد. در وسط این دشت بیکران نمک یک قطعه زمین با خاک خوب و خشک پیدا کردیم، زیرا در سفری که شاه با پای پیاده به قصد زیارت یکی از مقابر مقدس واقع در خراسان به آن ایالت می رفته است چون نمی توانسته تمام پنج فرسنگ کویر را در این قسمت در یکروز پیماید دستور داده است از جای دیگر خاک بیاورند و در آنجا قرار دهند تا او بتواند شب را در روی آن استراحت کند و از آن به بعد این قطعه زمین در زمستان مورد استفاده کاروانها قرار می گیرد.

ما تمام آن روز را در روی نمکزار راه پیمایی کردیم، ولی شب نتوانستیم خود را به مأمنی برسانیم زیرا هیچ آبادی در این حوالی نیست، منتهی چون زمین سفید پر نمک به پایان رسید و ضمناً آب و آذوقه و چوب برای روشن کردن آتش و آشپزی همراه داشتیم با فرا رسیدن شب در بیابان اطراق کردیم.

چهارشنبه که آخرین روز ماه رانویه بود پنج الی شش فرسنگ در تپه و ماهور راه پیمودیم و شب در کاروانسرای به نام سیاه کوه بارافکندیم و این محل به مناسبت تپه ای که از دور سیاه می نماید چنین نامیده می شود^{۸۸}، در موقع راه پیمایی روزانه نزدیک مخزن آب شیرینی واقع در کنار جاده موقع صرف غذا کوزه ها را مملو از آب کرده بودیم زیرا کاروانسرای سیاه کوه فاقد آب شیرین است و بدین جهت شاه دستور داده کاروانسرای دیگری در این حوالی نزدیک یک مخزن آب شیرین بسازند و معمار کاروانسرای سیاه کوه را به مناسبت بی توجهی

۸۸ — سیاه کوه در یکصد کیلومتری شمال شرقی کاشان واقع شده است.

او در مورد آب به سختی مجازات کرده است و به هر حال این محل بعد از اتمام ساختمان کاروانسرای دوم، به کلی متروک خواهد شد.^{۸۹}

این مطالب را نو شتم تا توجه داشته باشید شاه عباس چقدر خرج می کند و زحمت می کشد تا کشورش زیباتر و آبادتر و برای حمل و نقل و تجارت مستعدتر شود.

پنجشنبه اول فوریه دو ساعت قبل از طلوع صبح از خواب برخاستم، زیرا راهی طولانی در پیش داشتیم و برای رسیدن به مقصد بعدی می بایستی هشت فرسنگ راه طی می کردیم. راه پیمایی باید در جلگه ای انجام می گرفت که تا مدتی پیش عبور از آن بی نهایت با اشکال صورت می گرفته و تا شکم اسبان در گل فرو می رفته است ولی اکنون مسافرت در کمال سهولت انجام می شود زیرا به دستور شاه در تمام طول این لجنزار که قریب پنج فرسنگ می شود جاده سنگفرش طویل و عریض و مستقیمی بنا کرده اند که واقعاً بسیار جالب است. البته این جاده به اتمام نرسیده و هنوز مشغول ساختمان آن هستند و چون در بسیاری از نقاط رودخانه های کوچکی از وسط آن عبور می کند به روی آنها پل می بندند و یکی از این پلها دارای اتاقهای کوچکی است تا مسافری بتوانند در داخل آن استراحت کنند. پل مذکور در روی رود نسبتاً بزرگی که نام آن ترکی است و «آجی چای» یعنی رودخانه تلخ نامیده می شود بنا شده و همانطور که از اسم آن پیدا است آب این رودخانه به علت نمک فراوان و زمین شوره زار تلخ مزه است. بعد از گذراندن این لجنزار و طی سه فرسنگ راه در زمین مناسب تر شب به ده کوچکی به نام رشمه^{۹۰} رسیدیم و همان جا بیتوته کردیم.

جمعه که مصادف با یک عید مذهبی مسیحی بود تا غروب در رشمه ماندیم تا ضمناً طنابهای تخت روان را که فرسوده شده بود ترمیم کنیم و پس از آن یکفرسنگ راه پیمودیم و به ده بزرگی به نام محله باغ رسیدیم. برای رسیدن به این دهکده باید مختصری از جاده منحرف شد، ولی ما این عمل را با میل انجام دادیم، زیرا محله باغ جای خوبی است و همه گونه میوه و لوازم مورد احتیاج در آنجا یافت می شود.

این ده در انتهای جلگه و در پای یک رشته کوه که از آن سرزمین می گذرد قرار گرفته.

۸۹ - امروز چشمه شور را «عین الرشید» و چشمه شیرین را «چشمه شاه» می نامند. نزدیک هر دوی آنها خرابه های عظیمی دیده می شود ولی بیش از همه سنگهای مربع بزرگ که در دیوارها به کار رفته جلب نظر می نماید. کاروانسرای شاه عباسی در نزدیکی چشمه شاه هنوز دایر است.

۹۰ - «رشمه» از روستاهای تابع شهرستان گرمسار است و در یازده کیلومتری جنوب شرقی گرمسار واقع شده است.

در محله باغ شب به خانه یکی از مالکین وارد شدیم که احترام زیادی نسبت به ما روا داشت و موقع خداحافظی نیم تنه‌ای را که در این صفحات خیلی مشتاق دارد به او هدیه کردیم و موجبات خرسندی خاطر او را فراهم آوردیم.

روز شنبه وارد کوهستان شدیم و از دره عمیق و تنگی گذشتیم که می‌توانم آنرا به دره «استرتورا»^{۹۱} واقع در «امبریا»^{۹۲} تشبیه کنم، ولی بسیار طولتر از آن بود. کف دره مسطح بود و به ندرت اتفاق می‌افتاد که انسان مجبور به صعود و نزول شود، منتهی به دو طرف آن کوهستان مرتفعی سربه آسمان کشیده بود و گاه‌گاه راه چنان پر پیچ و خم و باریک می‌شد که عبور تخت روان با اشکال فراوانی انجام می‌گرفت. از وسط دره نیز رودخانه کم عمق و کوچکی عبور می‌کرد.

حوالی ظهر به ده مخروبه‌ای رسیدیم که در کنار این رودخانه واقع شده و زمانی مسکونی بوده است. همان‌جا در کنار آب که با زمزمه مطبوع خود انسان را دعوت به توقف می‌کرد به صرف غذا پرداختیم. ابتدا می‌خواستیم از این آب بنوشیم ولی دیدیم تلخ و شور است و به زودی آب روان دیگری که طعم شیرینی داشت یافتیم و از آن آشامیدیم. علت اختلاف زیاد نوع آبهای یک منطقه را پس از بررسی در این یافتیم که آب جویبار اول نیز در اصل شور نبوده و فقط در اثر عبور از یک رگه زمین شور این طعم نامطبوع را پیدا کرده است.

شب دیروقت به غاری در داخل همین دره رسیدیم که نمی‌دانم دست طبیعت آن را درست کرده بود یا چون محل دیگری در آن حوالی برای گذراندن شب پیدا نمی‌شد آن را عمداً ساخته بودند. بدون توقف از جلوی غار گذشتیم و تا نیمه شب به راه خود ادامه دادیم. دره تاریک و هوا مه‌آلود بود و به علاوه نزول برف راه‌پیمایی را به خصوص در موقع عبور از رودخانه که در جهت مخالف مسیر ما جریان داشت بسیار مشکل می‌کرد و این اولین باری بود که در کوهستان به برف برخورد می‌کردیم.

بالاخره حوالی نیمه شب در حالی که هشت فرسنگ دیگر راه‌پیمایی کرده بودیم به دهی رسیدیم که حبله‌رود نام داشت.

حبله‌رود ده بزرگی است که انواع میوه و خوراکی در آنجا پیدا می‌شود منتهی به علت موقعیت خود که در قعر دره واقع شده و دو طرف آن را کوهستانهای بلند فرا گرفته بسیار سرد

۹۱ - Stretta

۹۲ - Umbria یکی از نواحی بیست گانه ایتالیا و مرکز آن شهر پروجا است.

است. این دره در کنار همان رودخانه که در قعر آن جاری است و به قرار اطلاع من حبله رود نامیده می شود واقع شده و از اینجا میتوان به اصطلاحات عجیب فارسی پی برد، زیرا حبله رود نام دهکده و در عین حال رودخانه است.

شب بین شنبه و یکشنبه و تمام روز یکشنبه را در حبله رود به سر آوردیم تا حیوانات نیز استراحتی کرده باشند. دوشنبه پنجم فوریه راه پیمایی را در همان دره از سر گرفتیم و موقعی که اسب می تاختیم تا به شتران که جلوی ما حرکت می کردند برسیم ملاحظه کردیم که دره به دو قسمت تقسیم می شود و در وسط آن یک سلسله تپه است. نخست دره دست چپ را گرفتیم و شروع به پیشروی کردیم، ولی بعد از تقریباً یکفرسنگ راه عده ای بچه چوپان با فریادهای خود ما را متوجه کردند که اشتباه رفته ایم و در نتیجه مجبور شدیم به عقب برگردیم و این مرتبه از دره سمت راست برویم. در این قسمت جاده بسیار بد و پر از برف و یخ بود و در بعضی نقاط به علت آب شدن برف پای اسبها در گل فرو می رفت و بعضاً وجود یخ فراوان باعث می شد که پای حیوان بلغزد.

بعد از اینکه یکفرسنگ راه دیگر رفتیم شب فرا رسید و در حالی که باریدن برف هم چنان ادامه داشت بعد از پیمودن چهار فرسنگ راه به دهی به نام فیروزکوه رسیدیم. این ده در بلندیهای کوه واقع شده و با وجودی که بسیار مرتفع است جاده از قعر دره رو به آنجا به اندازه ای با ملایمت بالا می رود که انسان به کلی از وجود این همه ارتفاع بی خبر می ماند، فیروزکوه آخرین نقطه عراق است و از آنجا به بعد سکه مسی اصفهان را جز به نصف قیمت بر نمی دارند. اینهم از چیزهای جالب ایران است که سکه نقره همه جا یک قیمت دارد و ارزش آن تغییر نمی کند در حالی که سکه های مس ایالات با یکدیگر فرق دارند و سکه مسی یک ایالت هر چقدر بزرگ و سنگین باشد باز هم در جاهای دیگر آن ارزش را ندارد و خرج نمی شود مگر اینکه آنرا به نصف قیمت بردارند.

نمی دانم به چه مناسبت روز سه شنبه از فیروزکوه عزیمت نکردیم و روز چهارشنبه به طرف مازندران سرازیر شدیم. این ایالت در کنار دریا واقع شده و چون برای رسیدن به فیروزکوه که در قلّه کوه واقع شده کاملاً صعود کرده بودیم اکنون باید تمام این کوهها را پشت سر می گذاشتیم و مرتباً به سمت پایین می رفتیم.

پس از اینکه در برف سنگین سه فرسنگ از فیروزکوه بیرون رفتیم ایالت عراق به انتها رسید و به مازندران رسیدیم، ضمناً راه پیمایی از نقاط مرتفع کوهستانی نیز تمام شد و در

سراشیمی افتادیم که منتهی به دره‌ای می‌شد، با این تفاوت که برعکس دره خشک پیشین این یکی مستور از جنگل و پرآب بود به طوری که درختان زیبا و بلند دامنه‌های کوه مرا به یاد سرزمینهای مشابه آن در اروپا می‌انداخت و در مسافرت‌های خود به قسمت‌های مختلف آسیا و آفریقا نظیر آنرا ندیده بودم و از موقعی که ایتالیا را ترک کرده‌ام اولین بار بود که به جنگل و زمین پر آب برمی‌خوردم.

یکساعت بعد از برآمدن شب در حالی که مجموعاً پنج فرسنگ راه رفته بودیم به اولین نقطه مسکون مازندران که ده کوچکی به نام سرخ رباط^{۹۳} بود رسیدیم. این ده مانند دهات بشمار دیگری اخیراً به دستور شاه در اطراف جاده ساخته شده تا مسافرین از جهت مسکن در رفاه باشند و او دستور داده است محل سکونت قبلی مردم کوه‌نشین اطراف را ویران کرده و آنها را به این دهات منتقل کنند. در این معبره «رابرت جی‌فورد»^{۹۴} انگلیسی که از پیش با او آشنایی داشتیم برخورد کردم.

پنجشنبه هشتم فوریه سه فرسنگ در این دره تنگ که در انتهای خود عریض‌تر می‌شد راهپیمایی کردیم. در وسط دره رودخانه‌ای جاریست که به دریای خزر می‌ریزد و ما اکنون در مسیر آن واقع شده بودیم. زمینها به علت وجود آب فراوان همه زیر کشت برنج که غذای منحصر به فرد و یا حداقل غذای اصلی اهالی این منطقه را تشکیل می‌دهد قرار داشت ولی گندم در اینجا کشت نمی‌شود، زیرا مردم به آن توجهی ندارند و زمین به علت رطوبت زیاد برای عمل آوردن این محصول مناسب نیست و به همین دلیل اهالی که نان ندارند در عین حال لبنیات و به خصوص کره را از اغذیه مضر می‌دانند و بخوردن گوشت نیز علاقه‌ای نشان نمی‌دهند فقط با برنج زنده‌اند و آنرا بدون چربی و با آب و نمک طبخ می‌کنند و این غذا را که چلو^{۹۵} نامیده می‌شود با ربهای ترش مختلفی از قبیل رب انار و غیره می‌خورند و معتقدند این غذا بسیار سالم و خوش طعم است و به نظر من نیز این نوع برنج بدمزه نیست.

زنان و مردان مازندران دارای چشم و ابروی سیاه و موهای مشکی هستند و به خصوص زنان در نظر من زیبا جلوه می‌کنند، به خصوص که برعکس زنهای مسلمان دیگر هیچوقت چهره خود را نمی‌پوشانند و از حرف زدن با مردان امتناعی ندارند و مانند مردان این دیار در

۹۳ - دهی است در ۲۵ کیلومتری گدوک در راه فیروزکوه - قائم شهر (شاهی).

Robert Gifford - ۹۴

۹۵ - ظاهراً دلاواله «کنه» را با «چلو» اشتباه کرده است.

برخورد بسیار مؤدب و مهربان هستند و همگی مردم مازندران دوست دارند خانه خود را در اختیار مهمان قرار دهند و در قبال او با کمال ادب و رأفت رفتار کنند و من در هیچ جای دیگر دنیا ندیده‌ام مردم دهات آن قدر دارای تمدن و آداب و رسوم پسندیده باشند و ملاحظه کردم ایالت هیرکانیا که به قول قدما باید عاری از تمدن و جایگاه پلنگان وحشی باشد زیباترین نقطه ایست که تا به حال در آسیا دیده‌ام و مردم آن متمدن‌ترین و با ادب‌ترین مردمی هستند که ممکن است در دنیا وجود داشته باشند.

آنروز ضمن راهپیمایی در کوه و دره کنار جاده و ارتفاعات اطراف قلعه‌هایی مشاهده کردیم که در زمان صباوت شاه عباس و کهولت شاه محمد خدا بنده پدرش که کشور بخوبی اداره نمی‌شد محل سکونت گردنکشان بود که به این منطقه مسلط شده بودند، ولی اکنون همه آنها مخروبه و فاقد سکنه هستند، زیرا شاه تمام یاغیان را قلع و قمع کرده و امنیت کامل را در این صفحات برقرار ساخته است. روی یک کوه سنگی مرتفع که در کنار دره سربه آسمان کشیده بود غاری مشاهده کردیم که دسترسی به آن با اشکال فراوان میسر می‌شد و در افسانه‌های محلی می‌گویند زن غول آسایی ساکن آن غار بوده و مانع عبور از آن جاده می‌شده است. درباره این زن غول آسا و دیوهای مختلف افسانه‌های فراوانی در اینجا گفته می‌شود و قبر بعضی از آنان را در این حوالی ذکر می‌کنند، ولی اینها جز تراوشات فکری پیرزنان چیز دیگری نیست.

ناهار را در کنار رودخانه‌ای که در قعر دره جاری است صرف کردیم و ملاحظه کردم در آنجا کرفس و کاسنی وحشی و انواع و اقسام سبزیجات مختلفی که آنها را می‌شناسیم به حد وفور رویده است و به علاوه بنفشه و دیگر گل‌های بسیار زیبا در تمام طول راه عطر افشانی می‌کردند و موجبات نشاط خاطر ما را که مژده نزدیکی بهار را می‌شنیدیم فراهم می‌ساختند. در میان این همه زیبایی و بوی خوش شب به دهکده کوچکی رسیدیم که اخیراً بنا شده و میانکاله نام داشت.^{۹۶}

از این دهکده‌ها بر سر راه فراوان است به نحوی که مسافرین هر ساعتی بخواهند می‌توانند در یکی از آنها استراحت کنند و این وضع عیناً شبیه ممالک خودمان است که در آنجا مهمانسراهای متعددی وجود دارد. در مازندران مهمانسراهای عمومی نیست و توقف در

۹۶ - احتمالاً باید دهکده میارکلا باشد.

خانه‌های خصوصی مردم انجام می‌گیرد که صاحبان آنها نه طلب پولی می‌کنند و نه اگر کرایه‌ای از این بابت داده شد تن به قبول آن می‌دهند و باید در مقابل به آنان هدیه یا انعامی داد که در این صورت می‌پذیرند.

روز جمعه چون دیروقت حرکت کردیم و به علاوه جاده بسیار خراب و گل‌آلود و لغزان بود و عبور حیوانات واقعاً با اشکال انجام می‌شد موفق نشدیم بیش از دو فرسنگ پیشروی کنیم و شب در دهکده‌ای که در کوهپایه واقع شده و نام آن جیروود بود بار انداختیم.^{۹۷} شب بین جمعه و شنبه را در جیروود ماندیم و روز شنبه پس از سه فرسنگ راه‌پیمایی در یک جاده پر گل و لای به ده کوچکی به نام تالارپشت رسیدیم و شب در همان جا ماندیم. در اینجا به مردمی برخورد کردیم که به تازگی از کوهستان آمده بودند و درجه بی‌اطلاعی آنان به قدری بود که وقتی مقداری علیق برای اسبها به ما می‌فروختند برای پرداخت پول آن که مبلغ ناچیزی می‌شد بایستی با دانه‌های باقلا به شمارش می‌پرداختیم و این کار بیش از یک ساعت وقت ما را تلف کرد.

یکشنبه کوه و دره به پایان رسید و زمین مسطح آغاز شد. در اینجا وارد جنگلی شدیم که در آن جاده خوب و عریضی تعبیه شده بود و اطراف این جاده پر از درختان بلندی بود که غالباً موهای وحشی به دور آنها پیچیده بودند. برای عبور از این جنگل با مشکلات فراوانی مواجه شدیم، زیرا زمین آنجا به علت وجود آبروهای زیاد مملو از گل و لای بود به طوری که شترها با وجود بلندی پا و تنه، گاه تا شکم در گل فرو می‌رفتند و خودتان می‌توانید تصور کنید در این صورت به سر حیوانات دیگری از قبیل اسب و غیره چه بلایی می‌آمد.

برای غلبه بر این مشکل شاه دستور داده است تمام جاده را سنگفرش کنند و ما در حین عبور مشاهده می‌کردیم سنگهای فراوانی را به این قصد در کنار جاده چیده‌اند و به علاوه خانه‌های زیادی از گل و چوب در اطراف جاده ساخته شده بود که به کارگران راه‌تعلق داشت منتهی هنوز کار شروع نشده بود، زیرا شرایط جوی اجازه نمی‌داد و در فصل زمستان به علت بارانهای مداوم تمام امور در مازندران مختل می‌شود. در این شرایط دشوار قریب دو فرسخ با مشقت تمام طی کردیم و قبل از اینکه از جنگل بگذریم شب شد. کوشش کردیم تا از روزه‌سگان یا صدای حیوانات دیگر نشانی از یک آبادی نزدیک به دست آوریم، ولی سعی

۹۷ - تصور می‌رود دهکده مورد نظر دلاواله «جایرون» بوده باشد.

ما بیهوده بود و در نتیجه مجبور شدیم شب را در همان جنگل میان درختان به سرآوریم. از پوشش بارها در اطرافمان دیواری درست کردیم و در روی بستری که از توده برگ درختان به وجود آمده بود آرمیدیم و شاخه‌های انبوه بالای سرمان که از لابلای آنها ماه بر روی زمین نور نقره‌ای می‌افشاند برای ما چادر طبیعی زیبایی به وجود آورده بودند. چند نفری را به دهکده‌ای که در جنگل پنهان بود فرستادیم تا آذوقه مورد نیاز ما را تهیه کنند و البته برای تهیه آتش چوب فراوانی در اختیار داشتیم. مردمان دهکده مذکور که از تمدن بهره‌ای نداشتند نمی‌دانم در چه مورد با مستخدمین من اختلاف پیدا کرده بودند و نزدیک بود کار آنان به زدوخورد بکشد و بعد اصرار کرده بودند ما به نزد ایشان برویم و شب را در آنجا به سر آوریم، ولی چون راه دور بود و نمی‌توانستیم مطابق میلشان رفتار کنیم کدخدای آنجا به اتفاق چند تن از ریش سفیدان نزد ما آمدند و با خود گوشت و آذوقه فراوانی همراه آوردند و همان جا ماندند و با آوازهای مازندرانی و کمانچه ناموزون و موسیقی ابتدایی خود که برای ما ملال‌آور بود در موقع شام و بعد از آن به خیال خود موجبات سرگرمی ما را فراهم آوردند.

دلاواله در مازندران

روز دوشنبه دو فرسنگ دیگر راه رفتیم که قسمتی از آن در همین جنگل و در قسمت دیگر در مزارع پر گل ولای انجام شد و حوالی غروب به ساری که جای بزرگ و پرجمعیتی است و یکی از خانه‌های شاه در آنجا واقع شده رسیدیم. این محل را باید شهر محسوب کرد، ولی حصار دور آن نیست و خانه‌هایش نیز ساختمان خوبی ندارند. سقف بعضی از خانه‌ها مانند خانه‌های رم از سفال است، ولی قسمت اعظم خانه‌ها دارای سقفهایی مرکب از ساقه خشک غلات هستند. در اینجا نیز صاحبخانه‌های بسیار مهربانی پیدا کردیم و برادر و خواهری که در خانه آنها ساکن بودیم کمال انسانیت و ادب را در حق ما روا داشتند و برای رفع خستگی حیوانات تمام روز سه شنبه را در آنجا ماندیم.

روز چهارشنبه در زمین مسطح چهار فرسنگ راه پیمودیم. این زمین قبلاً مستور از درخت بوده ولی اکنون آنها را ریشه کن کرده و مزارع حاصلخیزی درست کرده‌اند که عده زیادی در حول و حوش آن زندگی می‌کنند و این افراد غالباً از مسیحیان به خصوص ارمنیها و گرجیهای هستند که شاه اخیراً از نقاط مختلف به آنجا کوچ داده است.

راههای این زمین هموار نیز مملو از گل بود منتهی چون در آن درخت وجود نداشت و

آفتاب مستقیماً به زمین می تابید از راههای داخل جنگل قدری مناسبتر بود، به علاوه کارگران با سرعت مشغول سنگفرش کردن آن بودند و به زودی این جاده مستقیم و عریض و طویل از هر جهت آماده خواهد شد. خانه هایی که در اطراف این جاده هستند همه از چوب و خشت ساخته شده و همان درختهایی را که برای کشیدن جاده و بنای ده و ایجاد مزارع از جا کنده اند برای این منظور مورد استفاده قرار داده اند، ولی این ترتیب موقتی است و دوامی نخواهد داشت، زیرا با کثرت چوب که سوخت کوره ها را تأمین می کند به زودی همه خانه ها با آجر بنا می شود و ما هر چه به فرح آباد نزدیکتر می شدیم تعداد بیشتری از کوره های آجرپزی را مشاهده می کردیم که در کنار آنها آن قدر توده های چوب و خشت خام آماده پخت را به روی یکدیگر انباشته بودند که ممکن بود با آن نه تنها یک شهر کامل، بلکه شهرهای متعددی را بنا کرد.

شب دیر وقت به فرح آباد رسیدیم و چهار فرسنگ بین ساری و این شهر به اندازه ای آباد و پرجمعیت بود که می توان گفت این دو شهر به یکدیگر متصل هستند. در این موقع شاه در فرح آباد نبود و چون هیچوقت نمی تواند آرام و قرار داشته باشد به محلی که شش فرسنگ با شهر فاصله داشت رفته بود ولی بجز عده معدودی از درباریان و نظامیها که همیشه در خدمتش هستند بقیه در فرح آباد به سر می بردند. وزیر مازندران که به این شهر و سایر نقاط این ایالت حکومت می کند پس از اطلاع از ورود من دستور داد یکی از بهترین خانه ها را در اختیارم بگذارند که مدت ها در آنجا سکونت کردم، ولی قبل از این که به شرح بقیه وقایع پردازم بهتر است توضیحاتی در باره وضع شهر و موقعیت محلی آن بدهم:

در اینجا یعنی نقطه ای که ایالت مازندران به دریای خزر منتهی می شود شاه عباس از چندی پیش در جلگه پهناوری دستور بنای شهر فرح آباد را داده است که با ساحل دریا تقریباً دو میل فاصله دارد، ولی چون شهر هر روز رو به توسعه می رود حدس می زنم به زودی به کنار آب برسد.

شاه نام فرح آباد را که مرکب از دو کلمه فرح به معنی انبساط و نشاط و آباد به معنی دایر و برقرار است به روی آن گذارده و عواملی که در مرحله اول او را وادار به بنای این شهر کرده اند، عبارتند از: عشق به آبادانی و زیبایی مملکت که می توان گفت در وجودش نهفته است و دقیقه ای از این فکر غافل نیست، و علاقه مخصوصی که به ایالت مازندران دارد، زیرا مادرش اهل این منطقه بوده و خودش نیز همیشه می گوید خون مازندرانی در رگهایش

جریان دارد. به علاوه این ایالت یکی از مستحکم ترین نقاط ایران است، زیرا از شمال محدود به دریایی است که کمتری می توان در آن کشتیرانی کرد و دورتا دور آن را نیز کوهستانهای مرتفعی که عبور از آن توأم با مشکلات زیاد است دربر گرفته و بالتبیین دفاع از آن کار نسبتاً سهلی است و از این گذشته از دسترسی دشمنان شاه به خصوص ترکها نیز به دور است و شاه حق دارد آنجا را محل مطمئنی محسوب کند و در صورت بروز حوادث و وقایع احتمالی اطمینان داشته باشد لااقل مرکز حکومت را در این ایالت از دست نمی دهد و تخت و تاجش در امان می ماند.

وی کوشش می کند مازندران تا سرحد امکان پرجمعیت و زیبا شود و انجام این قصد هم چندان دشوار نیست، زیرا همان طور که قبلاً ذکر کردم زمین محل خود به خود حاصلخیز است و اگر تا به حال در آن کشت نشده و زیر انبوه درختان جنگلی پنهان مانده به علت بی توجهی مردم آن است مضافاً به اینکه هیچ یک از حکمرانان پیشین ایران اقدامات فعلی شاه عباس را در این خطه انجام نداده اند. وی فرح آباد را به عنوان مرکز مازندران برگزیده و در نقطه ای که شرح دادم شروع به ساختمان شهر کرده و نه تنها برای مسکون کردن این محل و حومه آن، بلکه برای آبادانی دیگر شهرهای مازندران که سابقاً همه خالی از سکنه بوده اند مردمان زیادی را از ملل و مذاهب مختلف بدانجا کوچ داده است.^{۹۸}

اکنون برگردیم به فرح آباد و به این جملات معترضه پایان دهم. کمربندی که دور شهر کشیده شده مانند رم و قسطنطنیه بسیار وسیع و حتی از آنها نیز بزرگتر است، زیرا خیابانهای مختلف این شهر هر یک به طول یک فرسنگ هستند و ساکنین شهر که لحظه به لحظه بر تعداد آنان افزوده می شود همان طور که قبلاً گفتم از ملل مختلفی تشکیل شده اند که اقلیت آنها را مسلمانان و اکثریت را مسیحیان متعلق به فرقه های مختلف بخصوص ارمنیها و گرجیها تشکیل می دهند.

خیابانهای فرح آباد تماماً پهن و طویل هستند و در دو طرف آنها خانه های متعددی قرار دارد. در مقابل هر خانه چاهی است که آب باران به آن سمت می رود، زیرا در غیر این صورت این منطقه پر باران به زودی مبدل به باتلاق عظیمی می شود. خانه ها عموماً یک طبقه

۹۸ — شاه عباس تعداد زیادی از مسیحیان را از مرز عثمانی به ایالات کنار دریای مازندران کوچ داد ولی قسمت اعظم این مهاجران در نتیجه تغییر آب و هوا پس از چندی تلف شدند.

۱
بوده و سقف آنها با نی های مرداب که به خوبی جلو نفوذ باران را می گیرند پوشیده شده. دیوار خانه ها در فرج آباد از کاه و گل ساخته شده که بدون بکار بردن سنگ آن را مصرف کرده اند و با وجود این باید گفت خود را به خوبی گرفته و نسبتاً مستحکم است، فقط خانه شاه با آجر ساخته شده، ولی ساختمان این خانه نسبتاً بزرگ هنوز به انجام نرسیده و چون داخل آنرا تاکنون ندیده ام نمی توانم توضیحی در این باره بدهم، فقط از ظاهر آن می توان قضاوت کرد که با خانه های دیگر شاه بی شباهت نیست.

بنای دیگر آجری کاروانسرای ناتمامی است که می تواند با همین وضع نیز به مسافران پناه دهد و بطوری که وزیر مازندران به من گفت اخیراً برای خوش آیند شاه فقط در ظرف پانزده روز آنرا ساخته اند. یک حمام عمومی نیز در شهر هست که از لحاظ بنا زیاد جلب توجه نمی کند و آنهم از آجر ساخته شده. ممکن است خانه های دیگر آجری نیز وجود داشته باشد ولی تعداد آنها فوق العاده کم است.

به طور کلی باید گفت که تمام این شهر جدید التأسیس از گل و چوب و نی و کاه بنا شده و به این مناسبت غالباً آتش سوزی سرتاسریک خیابان را از بین می برد و در زمان اقامت خود من یک مرتبه چنین اتفاقی افتاد. در صورت وقوع حریق شاه دیگر اجازه نمی دهد جز با مصالح خوب خانه ها را تجدید بنا کنند و به این ترتیب کم کم وضع ساختمانها دارد عوض می شود و گمان می کنم به زودی نه تنها فرج آباد یکی از بزرگترین و پرجمعیت ترین شهرها، بلکه زیباترین شهرهای مشرق زمین خواهد شد؛ زیرا شاه برای این کار کمر همت بسته است و او که چند سال پیش موفق شد در یک زمین خشک و بی حاصل و بی آب شهر اصفهان را با این عظمت به وجود آورد مسلماً قادر خواهد بود در این سرزمین که فی حد ذاته غنی و پرآب و حاصلخیز است چنین عملی را انجام دهد.^{۹۹}

ساختمان حصارهای خارجی شهر تاکنون شروع نشده و حتی طرحی هم درباره آنها وجود ندارد، زیرا باید شهر هنوز توسعه پیدا کند و به علاوه در مشرق زمین غالب شهرها فاقد حصار خارجی هستند.

از وسط فرج آباد رودخانه کوچکی می گذرد که سرچشمه آن در کوههایی است که من از آنها گذشته ام و همین رودخانه است که در اعماق دره هایی که از آنها نام بردم جریان

۹۹ - این پیش بینی به حقیقت نیانجامید زیرا شهر «فرج آباد» پنجاه سال بعد از طرف قزاقها زیر و رو شد و باقیمانده آن نیز بعدها در اثر مبارزات ایلهای محلی و مخالفین آنها از میان رفت.

دارد و سپس جویبارهای متعدد دیگری به آن می‌پیوندند. در شهرساری بر روی این رودخانه قایق‌رانی می‌کنند، ولی این قایق‌ها به شکل خاصی است، یعنی از یک قطعه چوب بزرگ و میان‌تهی تشکیل شده که چون عمق رودخانه کم است پایین آنها در آب فرو نمی‌رود و به این ترتیب به سرعت ممکن است واژگون شوند، با وجود این به کمک پاروهای پهن به خوبی می‌توان آنها را هدایت کرد و نه تنها در جهت رودخانه، بلکه برخلاف جهت نیز به طور معمول ده دوازده نفر سرنشین و مقدار زیادی بار با آن حمل می‌کنند.

این رودخانه تهن رود نام دارد که معنی آن رود تند است^{۱۰۰}. در داخل فرح‌آباد بر روی رودخانه پلی مستحکم قرار دارد، ولی برای اینکه میان نقاط مختلف شهر ارتباط برقرار شود لازم است هزاران معبر دیگر بر روی آن زده شود، منتهی در عین حال باید اضافه کرد که تعداد بیشماری قایق‌های کوچک چوبی در کنار آب وجود دارد که نه تنها با آنها می‌توان به طرف دیگر رفت، بلکه ممکن است به کمک آنها به دریا نیز راه پیدا کرد و در آنجا به ماهیگیری پرداخت.

جریان رودخانه از سمت جنوب به شمال است و دو میل یا قدری کمتر و بیشتر بعد از فرح‌آباد به دریای خزر می‌ریزد، با وجود این می‌توان شهر را یک نیمه بندر دانست، زیرا کشتیهای کوچکی که در دریای خزر بین گیلان و استرآباد و بادکوبه و دمیرقاپو و قدری بالاتر در هسترخان رفت‌وآمد می‌کنند و به حمل بار و کالا اشتغال دارند می‌توانند تا پل مرکزی شهر پیش آیند و در کنار آن پهلو بگیرند. این وسایل حمل‌ونقل را گرچه در این طرف‌ها کشتی می‌نامند، ولی حتی از قایق‌های معمولی ما که نام آنها «تارتان» است کوچک‌ترند. دیواره‌های این کشتیها از آب خیلی بالا تراست و در عوض کف آنها زیاد در آب فرو نمی‌رود، زیرا بحر خزر نه تنها عمق زیادی ندارد، بلکه در بسیاری از نقاط آن کف دریا بسیار نزدیک سطح آب می‌شود و در صورتی که قایق زیاد در آب فرو رود به ناچار در گل می‌نشیند.

هوای فرح‌آباد به نظر من تا حد زیادی به هوای رم شباهت دارد، رطوبت و مه و بارانهای زمستانی در اینجا نیز هست و حرارت و برودت نیز به همان اندازه است و این مطلب زیاد تعجب ندارد زیرا اگر اشتباه نکنم طول جغرافیایی این دو نقطه نسبت به قطب شمال یکی

۱۰۰ - رودخانه تهن را در گذشته «تیزین رود» می‌گفتند.

است. جنس زمین این دو منطقه نیز تقریباً یکسان و هر دو حاصلخیز و در عین حال باتلاقی است، به علاوه موقعیت این دو شهر از نظر رودخانه ای که از وسط آنها می‌گذرد و نزدیکی به دریا شبیه است با این تفاوت که دریا در جنوب رم واقع شده و رودخانه آن از سمت شمال به جنوب جاری است، در حالی که در فرج‌آباد وضع برعکس است و علاوه بر اینکه دریا در شمال آن واقع شده مسیر رودخانه نیز از جنوب به شمال است».^{۱۰۱}

«دلاواله» برای شرفیابی به حضور شاه عباس از فرج‌آباد عازم «اشرف»^{۱۰۲} شد و در آنجا مورد پذیرایی قرار گرفت. او در این شهر که شش سال بیشتر از آغاز ساختمان آن نمی‌گذشت، موفق شد از قصرها و باغهای سلطنتی دیدن کند. گزارش زیر حاصل آن دیدار است:

«بالاخره به اشرف که قریب دو فرسنگ از دریا فاصله دارد و کنار جلگه زیبایی پای تپه‌های متعددی بنا شده رسیدیم.

اطراف این شهر باز است و جز قصر شاهی که هنوز ساختمان آن به اتمام نرسیده و باغهای مربوط به آن و یک خیابان پر از دکان و مغازه و خانه‌های چندی که بدون نظم و ترتیب در وسط درختان ساخته شده و اطراف آنها را زمینهای وسیعی احاطه کرده دیگر چیزی در آن وجود ندارد. جمعیت این شهر کم نیست، زیرا شاه خیلی‌ها را به آنجا کوچ داده است و به خصوص موقعی که خود او در آنجاست به تعداد ساکنین محل افزوده می‌شود.

سعی و کوشش شاه بر این است که تا سرحد امکان هر چه زودتر به جمعیت شهر افزوده شود و تعداد ساختمانها نیز افزایش یابد و به همین مناسبت هر وقت در فرج‌آباد باشد قسمت اعظم زمستان را در اشرف به سر می‌برد.

۱۰۱ - رک: سفرنامه دلاواله، ص ۱۴۷ تا ۱۷۹.

۱۰۲ - در مورد وجه تسمیه اشرف عقاید مختلفی اظهار شده است:

اسکندر بیگ ترکمان مولف عالم‌آرای عباسی این نام را از مأخوذ از دولت اشرف که به حروف ابجد سال ۱۰۲۱

هجری است می‌داند:

دست سعادت پی تاریخی آن بر در او دولت اشرف نوشت

برخی نیز معتقدند که اشرف البلاد به معنی بهترین شهرها است و همچنین نوشته‌اند که شاه عباس این شهر را در ولایت کیود جامه‌آباد کرد و به نام اشرف الملوک که احتمالاً از سوگیانش بوده نامگذاری کرده است. به هر تقدیر در سال ۱۳۱۵ به دنبال تغییر نام بسیاری از شهرهای ایران نام اشرف هم به بهشهر تبدیل شد.

در این محل چشمه‌های آب شیرین و زلال زیاد است^{۱۰۳}، و به اندازه‌ای در آنجا درخت وجود دارد که خانه‌ها در میان آن گم شده است و من موقع نوشتن یادداشت روزانه خود تردید داشتم که آیا باید اشرف را شهری در میان جنگل بنویسم یا آن را جنگلی بخوانم که به علت سکونت افراد حالت شهری به خود گرفته است. پس از ورود به شهر وزیر مرا در بهترین خانه‌ها جای داد.^{۱۰۴}

خانه‌ای که در آن سکونت دارم دارای باغچه بزرگی است که به علت انبوه درختان می‌توانم بگویم خورشید هیچوقت به زمین آن نتاییده است.

در وسط درختان باغچه، اطاقک کوچکی ساخته شده که اطراف آن باز و ارتفاع کف آن از سطح زمین به اندازه طول یک آدم معمولی است و پلکانی این اطاق را که فقط قسمت بالای آن پوشیده شده به زمین متصل می‌سازد.^{۱۰۵} این محل را که به علت ارتفاعش از سطح زمین بالاخانه می‌نامند در تابستان برای پذیرایی مورد استفاده قرار می‌گیرد و حتی در آن ممکن است بخوابند و باز بودن اطراف آن نباید موجب تعجب شود، زیرا هوای اینجا مودی نیست و برعکس می‌توانم بگویم در مشرق زمین یعنی از دریای مدیترانه به اینطرف و حتی در مجمع‌الجزایر بحر اژه^{۱۰۶} که غربی‌تر از سایر نقاط هستند خوابیدن داخل اطاق بسته در تابستان موجب بیماری می‌شود.

... وزیر صبح به خانه من آمد و با وجودی که کاملاً حاضر بودم به علت زود بودن وقت مدت‌ها به صحبت پرداختیم و سپس با اسب به سوی کاخ شاهی روان شدیم که درب اصلی آن روبروی یک خیابان طویل و مصفایی قرار گرفته است.

ولی به جای دخول به محوطه چمنزار داخلی، از خارج به سمت راست پیچیدیم و به میدانی که مشرف به کاخ است و درب باغ در آن واقع است رسیدیم و هیچکس اجازه

۱۰۳ — در دامنه ارتفاعات جنوبی شهر هنوز هم چشمه سارهای متعددی جاری است. یکی از پرآب‌ترین آنها «چشمه عمارت» است که آب شهر را تأمین می‌کند.

۱۰۴ — منظور دلاواله از وزیر، میرزا تقی خان وزیر مازندران معروف به ساروتقی (تقی زرد) است.

۱۰۵ — نمونه این ساختمانها را که در گذشته فراوان بود، امروز به‌طور پراکنده در روستاهای گیلان و مازندران می‌توان مشاهده کرد که به نام تالار خوانده می‌شود.

۱۰۶ — دریای اژه که آنرا بحرالجزایر نیز می‌خوانند دریایی است منشعب از مدیترانه شرقی که شامل جزایر بسیاری است و وسیله تنگه دار دانیل به دریای مرمره مربوط می‌شود.

ندارد جز با پای پیاده از این درب عبور کند.^{۱۰۷}

... در انتهای میدان یعنی نزدیک قصر درخت بزرگ و زیبایی است که سربازان در نزدیک آن پاس می دادند. وزیر مرا نزدیک این درخت زیر سایه روی زمین نشاند و خود داخل باغ شد تا کسب تکلیف کند و بعد از مراجعت اظهار داشت شاه دستور داده مرا به «دیوانخانه باغ»^{۱۰۸} که عده زیادی از امراً و مقربین در آنجا انتظار می کشند هدایت کنند و پس از این سخنان وارد باغ شدیم.

این باغ عبارت از مربعی است که در انتهای جلگه و در پای تپه های پر درخت واقع شده و پشت کاخ است. در بالای همین تپه ها است که شاه دستور داده خانه های زیادی که جزء عمارت باغ محسوب می شود بنا کنند.

دیوانخانه در وسط باغ واقع شده و عبارت از بنایی است که طول آن سه برابر عرض آن است.

جلوی این بنا کاملاً باز است ولی در عقب و طرفین آن دیواری است که از پنجره های متعدد پوشیده شده.

فاصله کف عمارت از سطح زمین دو پله است و قسمت باز بنا که در جهت طول آن است درست رو به شمال یعنی به طرف درب ورودی است.^{۱۰۹}

جلو بنا خیابان طولانی و سنگفرش قرار گرفته که در وسط آن جویی جاری است و از حوضی که در جلو دیوانخانه ساخته شده دائماً آب به سوی این جوی روان است.

خیابان بعد از دیوانخانه نیز ادامه پیدا می کند و تا پای تپه ها و انتهای باغ پیش می رود. در وسط دیوار جنوبی دیوانخانه دربی است که در امتداد خیابان قرار گرفته و وقتی که این درب باز است تمام خیابان در خط مستقیم دیده می شود.

... قصر در یک طرف خیابان زیبا و طویلی که طرفین آنرا باغ و چمن پوشانده است قرار گرفته، و وزیر به من گفت در نظر است در آنجا بازار یعنی یک سلسله دکان و مغازه در

۱۰۷ — امروز اگر به بهشهر بروید و سری به باغ شاه بزنید ملاحظه خواهید کرد دگرگونیهای فراوانی در وضع باغ و عمارات به وجود آمده است.

۱۰۸ — عمارت دیوانخانه بعدها در آتش سوزی از بین رفت و ساختمان فعلی که محل استقرار شهرداری بهشهر است به جای آن ساخته شد.

۱۰۹ — احتمالاً در ورودی باغ در همین محل امروزی بوده است.

محل سر پوشیده ساخته شود.

در طول راه وزیر محل های دیگری را نیز به من نشان داد که برای ساختن کاروانسرا و میدان و حمام عمومی و امثالهم در نظر گرفته شده.

... بعد از درب ورودی که باید طبق معمول پیاده از آن عبور کرد، چمنزار زیبا و وسیعی است که اشخاص برای دیدار شاه در آنجا می ایستند، زیرا باید توجه داشت که وی هرگز در تالار یا اتاق عمارت شاهی بارعام نمی دهد و همیشه پیاده در حیاط و یا سوار بر اسب در میدانهای عمومی اشخاص را می پذیرد.

سمت چپ چمنزار تپه ای است که قسمتی از آن طبیعی و قسمت دیگر مصنوعی است و با خاک دستی درست کرده اند. پای این تپه یک حمام عمومی ساخته می شود که فعلاً مشغول بنای آن هستند و عوایدش به شاه تعلق خواهد گرفت.

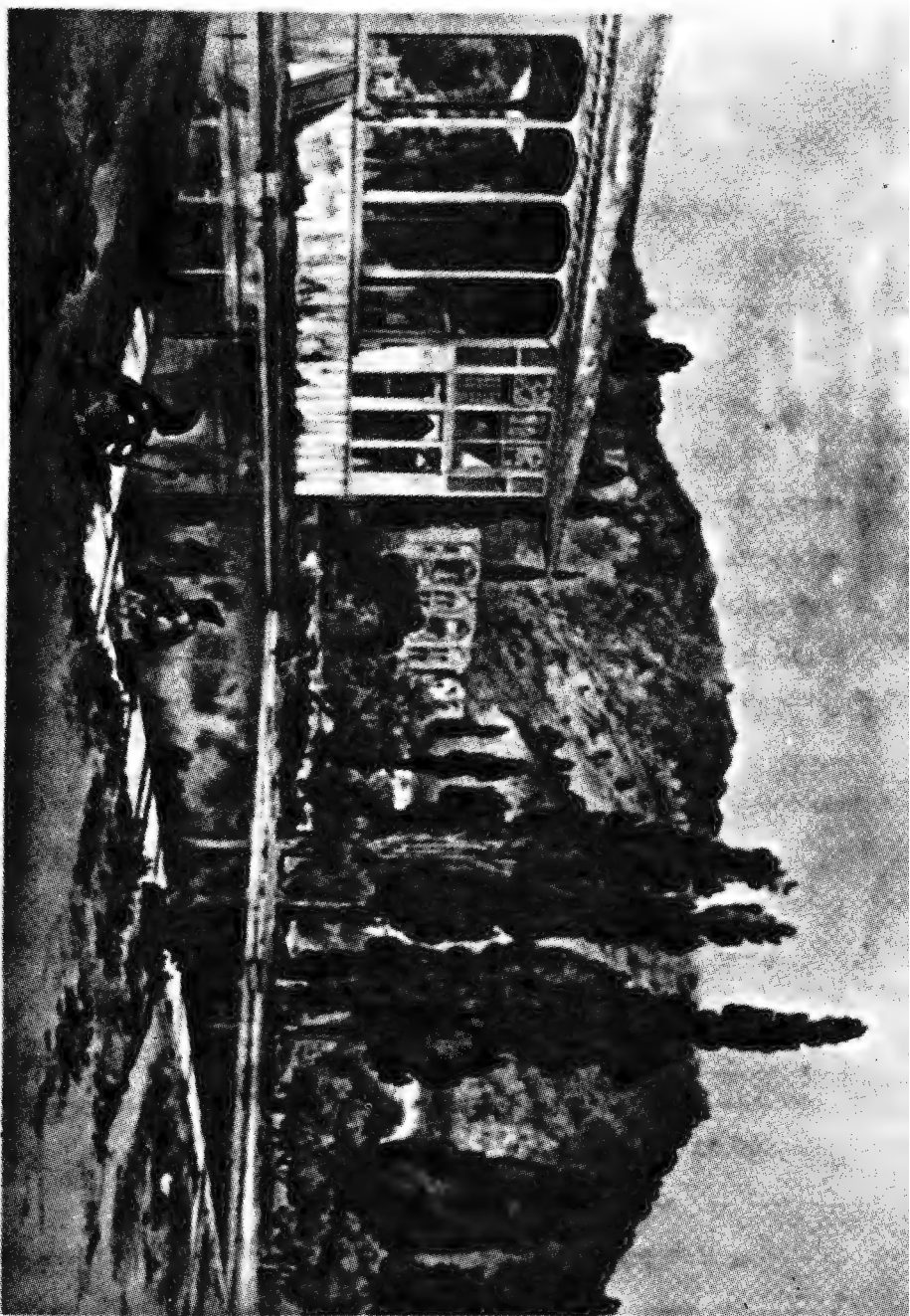
بالای تپه یک باغ مخفی برای زنان شاه ساخته اند که دورتادور آنرا دیوار قطوری فرا گرفته و دارای برج و بارو است. مرا به سوی این باغ هدایت کردند و ملاحظه کردم که محوطه آن پر از درختان گل و سبزه های خوشبو و میوه های مختلف به خصوص پرتقال و لیمو است. زیرا چون هوای محل معتدل و آب فراوان است، این گونه درختان در آنجا خوب پرورش پیدا می کنند. ردیف درختان شمشاد و فواره هایی که در ساخت آن هنری به کار رفته باشد در باغهای مشرق زمین به چشم نمی خورد و آنان مطلقاً به این سبک تزیین باغ آشنایی ندارند.

آب فقط در نهرهای متعددی که همه مستقیم و یکنواخت هستند در وسط خیابان جاری می شود و کف خیابانها سنگفرش است.

در وسط باغ جایی که خیابانها یکدیگر را قطع می کنند عمارت هشت گوش کوچک، ولی بلند و چند طبقه ای ساخته شده که داخل آن اطاقهای متعددی قرار گرفته است.

همه این اطاقها نقاشی و تذهیب شده اند، ولی طبق معمول اندازه آنها بسیار کوچک و فقط برای خوابیدن و نشستن کافی است. تمام این محل مختص زنان است و در موقع اقامت آنان هیچ مردی به جز شاه و بعضی از خواجه های حرمسرا حق ورود به آنجا را ندارد.

بعد از خروج از باغ حرمسرا و پایین آمدن از پله های این تپه به عمارت شاه که در مقابل تپه یعنی در سمت راست درب ورودی و چمنزار در روی زمین مسطحی بنا شده است رفتیم، بعد از ورودیه اول باغچه کوچکی به چشم می خورد و در وسط خیابانی که از این



۳۰- کاخ و باغ سلطنتی صفویه در اشرف

(از سفرنامه هومر دوهل ۱۸۲۸-۱۸۳۶)

باغچه به سمت باغ بزرگ دیوانخانه می رود درب بزرگی قرار گرفته که در بالای آن فواره ای است که آب را با جهش زیادی پرتاب می کند، به طوری که تا بام خانه ها می رسد. در داخل ساختمان و در روی ایوانها حوضچه ها و فواره های متعددی قرار گرفته. این عمارت نیز کوچک است، ولی اطاقهای بیشماری دارد که همه آنها کم وسعت و مزین به نقاشی و مذهبکاریهای گرانها هستند.

... بنظر می رسد تمام قصور سلطنتی کاملاً یکسان هستند و تنها فرقی که با یکدیگر دارند از لحاظ بزرگی و کوچکی و تعداد اطاقهای آنها است.

ایوانهای زیادی عمارت را احاطه کرده که با حصیر و پرده پوشیده شده و اطاقها دارای دربهای متعددی هستند.

در یکی از اطاقها روی هریک از دیوارهای چهارگانه آن دو آینه بزرگ در طرفین درب ورودی و پنجره به نحوی روبروی یکدیگر قرار گرفته اند که تصاویر یکدیگر را منعکس می سازند و انسان تصور می کند در پس آنها اطاقهای بیشماری واقع شده.

اطاقهای نسبتاً مخفی دیگری که به آنها خلوتخانه می گویند وجود دارد که کف تمام آنها را دوشکهای قلمکار گرانقیمتی گسترده اند، زیرا طبق رسوم و عادات این مملکت همه روی زمین می نشینند و حتی اگر بخواهند راحت تر باشند در همان جا دراز می کشند.

در همین اطاقها است که شاه می خورد و می خوابد و با زنان خود شوخی می کند و هر وقت بخواهد آنان را در آنجا به نزد خود می طلبد. در اطاقهای دیگر دوشک گسترده نشده و هر موقع شاه آنجا باشد آنها را با فرشهای گرانها می پوشانند. در این عمارت که هنوز به پایان نرسیده است، چند نقاش دیدم که به کار مشغول بودند و در قابهای کوچکی نقاشی می کردند، بنظرم رسید در یکی از آنها شاه را میان دسته ای دختر که ساز می زدند و می خواندند کشیده بودند.

... در حقیقت تمام این تصاویر با وجودی که دارای رنگهای فوق العاده ظریف و زنده ای بود ارزش هنری نداشتند، برای اینکه هنرمندان در اینجا نمی دانند چه باید بکنند.^{۱۱۰}

هر چند سیر و سفر به همراه «دلاواله» بسیار جالب توجه است و نکات زیادی را درباره ایران دوره شاه عباس اول و عادات و رسوم مردم کشورمان روشن می کند، ناچاریم او را ترک^{*}

۱۱۰ - رک: سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۲۱۳-۲۱۷ و ۲۶۳-۲۶۶.

کنیم. یکی دیگر از سیاحان همدوره دلاواله «دون گارسیدو سیلوا فیگوروا» است که در سال ۱۰۲۶ هجری (۱۶۱۷ میلادی) به ایران آمد و در سال ۱۰۲۹ هجری (۱۶۱۹ میلادی) به وطن خود بازگشت. بازار لاراز دید او چنین است:

«حتی مجلل‌ترین بناهای اروپا هم به زحمت می‌توانست با آن برابری کند.^{۱۱۱} از چهار سمت آن به وسیله یک دروازه عظیم وارد دالانی وسیع می‌شدند که روی آن طاق ضربی زده شده و کف آن با آجرهای مربع کوچک مفروش و دیوارهایش صیقلی و مزین بود. در محل تقاطع دالانها یعنی وسط ساختمان گنبد مرتفعی بنا کرده بودند که از لای شکاف آن نور به داخل می‌تابید».^{۱۱۲}

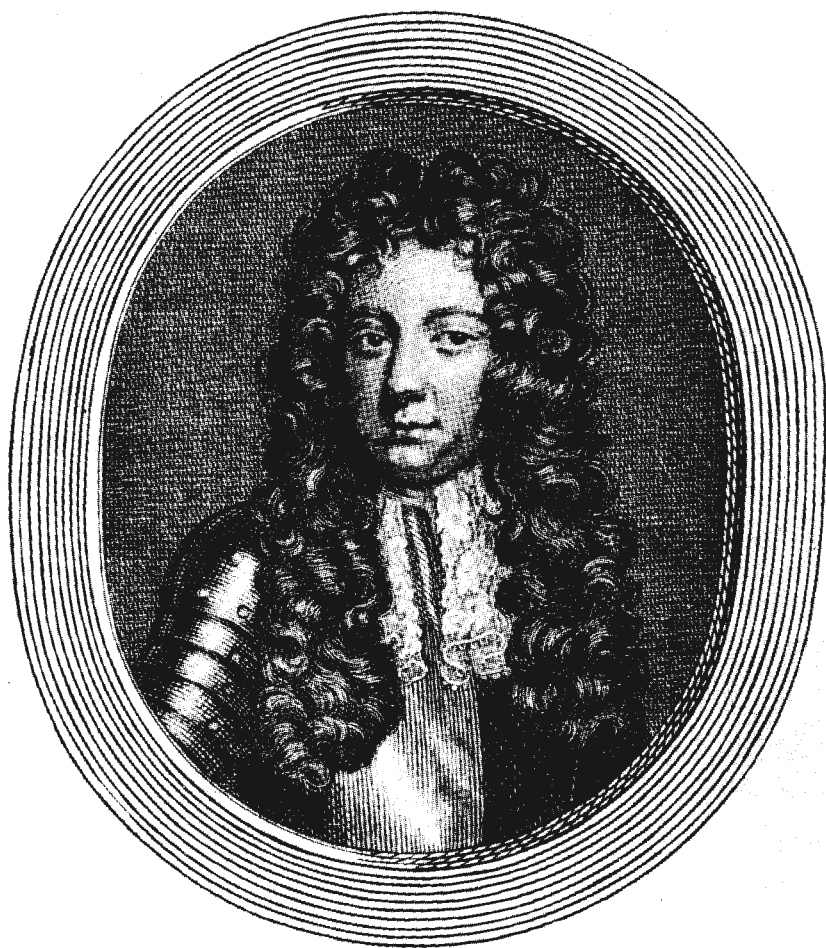
توماس هربرت

در اوایل سال ۱۶۲۸ میلادی یک هیأت نمایندگی انگلیسی برای دستیابی به منابع جدید تجارت وارد ایران شد. در این هیأت جوانی به نام «توماس هربرت» عضویت داشت. «هربرت» نویسنده ماهری بود و اطلاعاتی که در سفرنامه خود درباره مسائل اجتماعی و اقتصادی ایران، درباره شهرها، باغها، تاریخ، جغرافی، باستان‌شناسی و غیره در اختیار قرار می‌دهد و مسائلی که او تجزیه و تحلیل می‌کند برای دایره دید و شعور یک جوان آن هم در اوایل قرن هفدهم میلادی بسیار وسیع است. او نه تاجر بود و نه دیپلمات، اما جوانی بود دارای شعور و ذوق فراوان که شیفته تحقیق و کنجکاوی در کشورهای بیگانه بود و عمل او برای بسیاری سرمشق گردید و از این جهت او عادات و رسوم این ملل را به خوبی درک کرده و بسیار خوب شرح داده است.^{۱۱۳} با «هربرت» همسفر می‌شویم و گوشه‌هایی از ایران را در آخرین سال سلطنت شاه عباس اول سیاحت می‌کنیم. راه سنگفرش کاشان به سیاه‌کوه که در دهسال قبل ساختمان آن شروع شده بود پایان یافته و به جاده قابل عبوری تبدیل شده است:

۱۱۱ — این بازار به نام قیصریه خوانده می‌شود و به همت اللهوردی خان ساخته شده است. در سال ۱۸۸۱ میلادی (۱۲۹۸ هجری) سیاحی به نام ا. استاک E. Stack آن را متروک و ویران دیده بود، در سالهای اخیر از نو تعمیر شده و مورد استفاده قرار گرفته است. باید اضافه کنیم که بازار وکیل شیراز را نیز به سبک و پیروی از بازار لار ساخته‌اند.

۱۱۲ — تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران ص ۱۱۴.

۱۱۳ — اسناد مصور اروپاییان از ایران، ج ۱، ص ۱۲۳.



۳۱- توماس هربرت

«... قسمت اعظم شب را در جاده سنگفرش سواره طی می‌کردیم و پهنای این راه به اندازه‌ای بود که ده نفر سوار می‌توانستند پهلوی یکدیگر از آن عبور کنند. این جاده را با اشکالات غیر عادی و مخارج فوق‌العاده در یک قسمت از صحرای بزرگ که تا چشم کار می‌کند صاف و مسطح می‌باشد، ساخته بودند.^{۱۱۴} کف صحرا باتلاقی و نرم و سطح آن از نمک سفیدی پوشیده شده که در بعضی نقاط به کلفتی یک بازو می‌رسد. رهایی از این صحرا بسیار دشوار می‌باشد، زیرا موقعی که باد نمک نرم را، که مانند غبار می‌ماند به هوا پرتاب می‌کند دیگر به هیچ وجه چیزی قابل رؤیت نیست و چنانچه اسب و شتر از جاده خارج شوند آن وقت بدون امید خلاصی فرو می‌روند زیرا باتلاق آنقدر محکم نیست که بتواند تحمل جثه چارپایان را بنماید. حرکت در جاده‌های کویر نمک در ایران به خودی خود نامطبوع بود تا چه رسد به آن که مسافران خطر حملهٔ راهزنان را هم غالباً در پیش داشتند،^{۱۱۵} ولی خدا را شکر ما به سلامت در رفتیم».^{۱۱۶}

هربرت هنگام بازگشت از شمال ایران از طریق آمل عازم دماوند شد و دربارهٔ اشکالات سفر خود چنین نوشت:

«گذرگاه ما اغلب راه باریک بسیار دشواری بود. گاهی بر قلّه کوه‌های بسیار بلندی بالا می‌رفتیم. اما آنچه بر دل‌های ما رعب و هراس می‌افکند خطرات پایین آمدن از این جاده ناهموار و نعل شکن بود. در دل این صخره‌های بزرگ گذرگاه مسافران را چنان به خامدستی باز کرده بودند که در بر داشتن هر گام احتیاط بسیار ضرورت داشت چه پرتگاهی مهیب یا دریاچهٔ ژرفی ما را تهدید می‌کرد. در دامان کوهی نزدیک به سه فرسنگ جاده را به دست کارگرانی خام دست در دل سنگ تراشیده بودند. این کوره راه در پاره‌ای نقاط یکدفع و در بعضی نقاط نیم ذرع پهن داشت. به طوری که اگر در آن واحد دو نفر سوار از دو طرف به هم می‌رسیدند نمی‌دانستیم چگونه می‌توانستند به سلامت از آن جا بگذرند. هنگام عبور از این نقطه مدتی من به ارتفاع شگفت‌انگیز کوه بالای سرم چشم دوخته بودم و به هیچوجه به درّه هولناک پایین پا نظر نمی‌دوختم. در این حال تخته سنگی که به وضع ناهنجاری از خم کوه بیرون آمده بود چنان به سختی با بدن من اصابت کرد که مدتی گیج بودم. خوشبختانه به

۱۱۴ — به نوشتهٔ عالم‌آرای عباسی تخمیناً ده هزار تومان صرف ساختن این راه شده بود.

۱۱۵ — از قرار معلوم امنیت راهها در سالهای آخر سلطنت شاه عباس اول باید کمی متزلزل شده باشد.

۱۱۶ — تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۲۵.

زمین نیفتادم اما صخره ناقلایی بود که هر مسافری احتیاطی باید آنرا با دشنام مناسبی یاد کند». ۱۱۷

گزارش هربرت از مسیر آمل به دماوند نیز قابل توجه است که می نویسد در آبادیهای دامنه دماوند عده زیادی یهودی زندگی می کردند. و نقطه کوچک «دماوند» را تقریباً به طور کلی یهودیها اشتغال کرده بودند. ۱۱۸

هربرت به شهر قزوین نیز سفر کرده و معتقد است که صرفنظر از اصفهان در ایران هیچ شهری به عظمت و جمعیت قزوین نمی رسد، توصیف او از این شهر چنین است:

«آنها در جلگه خوب و مسطحی بنیان نهاده اند. تا حدود سی فرسنگ دور تا دور قزوین، در افق هیچ تپه ای نمودار نیست. در اینجا انگورو گندم فراوان عمل می آید و شرابیهای عالی می سازند. رود کوچکی از اینجا می گذرد که رهگذر تشنه را سیراب می کند و باغها را زهت می بخشد. خاک بارور و کوشش مردم میوه ها و سبزیهای فراوان ببار می آورد. بازارها در این شهر وسیع و با روح است اما در مقام قیاس با سایر بازارها آن قدر عالی نیست. میدان شهر قزوین هماهنگی و زیبایی خاصی دارد. دولتخانه و حرمرای شاهی نزدیک به بازار قرار دارد. این ابنیه کوتاه و از خشت خام است». ۱۱۹

شیراز بهشت روی زمین

هربرت که طبعی شاعرانه داشت هنگام دیدار از زادگاه شعرای بزرگ ایران احساسات خود را به صورت غزلی زیبا درآورد که ترجمه آن چنین است:

«چرا با خرد خویش از در ستیزه درآیم که بهشت در کجا بود؟
آیا در زمین بود، یا بر روی هوا، یا در طوفان نوح

۱۱۷ — ایران از نظر بیگانگان، ابوالقاسم طاهری، نشریه بنگاه رادیوی انگلستان، ۱۳۴۴، ص ۳۲.

۱۱۸ — تا قبل از قدرت گرفتن مادها دولت زورمند آشوریکه تاز صحنه سیاست در نواحی غربی و مرکزی ایران بود. برطبق مندرجات کتاب ایران باستان یکی از روشهایی که آشوریان برای اداره ملل مغلوب و ممالک مسخر شده خود بکار می بردند جابجایی اقوام مزاحم بوده است. چون آشوریان از یهودیها دل خوشی نداشتند بر آن مصمم شدند که آنها را به ناحیه دماوند و اطراف آن که ضمناً به عقیده آنها آخر دنیا محسوب می شد بفرستند. قبرستان یهودیها هنوز در کنار روستای «گلپارد» واقع است. این قبرستان قدمت چند هزار ساله دارد و جنبه تقدس آن برای یهودیها به قدری زیاد است که بعضی از یهودیان همدان و باختران (کرمانشاه) وصیت می کنند در این قبرستان مدفون شوند.

۱۱۹ — ایران از نظر بیگانگان، ص ۱۹.

برهم خورد، و به این سان ما را از آنجا بیرون راندند!
و دانش بسیار سبب شد که آن قرارگاه را از کف دهیم.
با این همه اگر آن بهشت بر جای باشد و ما بتوانیم
از ظواهر آن، یعنی صفا و آرامش، به محل واقعی اش پی بریم
چرا ای شیراز دشت ترا و الا تر
از آبهای حاصلخیز نیل و گنگ ندانیم؟
لذات گوناگون تو که هر دیده ای را شیفته می سازد
هر تماشاگری را به فکر می اندازد
که بهشت نابود نگردیده
یا به اینجا نقل مکان کرده است چه اینجا حبه های انگور
بر آن خوشه های آویزان شخص را به وسوسه می اندازد
تا مزه آنها را بچشد، همان سان که آدم از گندم خورد:
و برخی به میوه تو دست می زنند و حال آنکه حرام است.
مناره های تو، گرما به ها و باغها و مساجد تو
ممفیس و تروا و طیس و بیت المقدس را در نظر مجسم می سازد!
ای شهر زیبا خدا نگهدار، چه هنگامی که من از تو جدا می شدم
طرد آدم از بهشت به خاطر می گذشت». ۱۲۰

پس از شاه عباس

شاه عباس اول که موجد یک دوره طلایی در تاریخ ایران به شمار می آید در مدت ۴۲ سال سلطنت خود فرستادگان و مسافران بسیاری را از کشورهای اروپایی به حضور پذیرفته و نزد اکثر سلاطین مسیحی نماینده فرستاد و برای افزایش درآمد کشور امر تجارت و لاجرم سیاحت را تسهیل کرد. به طوری که از بازرگانان اکثر کشورهای جهان در اصفهان سکنی داشتند و صنعتگران بسیاری نیز در خدمت او بسر می بردند.
با درگذشت او آرامش و رفاهی که به سبب لیاقت و کفایت او در کشور به وجود آمده بود

۱۲۰ - همان مأخذ، ص ۲۱.

تا اندازه‌ای متزلزل شد. معذک در زمان جانشینانش روابط سیاسی و تجاری با دیگر ممالک خدشه پیدا نکرد و ایران همچنان به عنوان میعادگاه بزرگ، مورد توجه تجار و سیاحان خارجی قرار داشت.^{۱۲۱}

سام میرزا نواده شاه عباس در روز دوشنبه بیستم جمادی الثانی سال ۱۰۳۸ (۱۶۲۹ میلادی) با نام شاه صفی به تخت پادشاهی ایران نشست و تا دوازدهم صفر سال ۱۰۵۲ هجری (۱۶۴۳ هجری) با قساوت و خوشگذرانی سلطنت کرد. در دوره سلطنت او تجار و سیاحان بسیاری از ممالک شرقی و اروپایی به ایران آمدند که از آن میان «ژان باپتیست تاورنیه»^{۱۲۲}، «آدام اولئاریوس»^{۱۲۳} و «یوهان آلبرشت فن ماندلسکو»^{۱۲۴} نامدارترند.

مسافرتهاى تاورنیه به ایران

«تاورنیه» را باید یکی از بزرگترین سیاحان قرن یازدهم هجری (قرن هفدهم میلادی) به حساب آورد، که در فاصله سالهای ۱۰۴۱ هجری (۱۶۳۱ میلادی) و ۱۰۷۵ هجری (۱۶۶۵ میلادی) به روزگار سلطنت شاه صفی و شاه عباس دوم^{۱۲۵} حداقل شش بار به ایران مسافرت نمود.

تاورنیه مطالب ارزنده‌ای راجع به ایران از خود باقی گذاشته است که از حدود سفرنامه‌های معمولی تجاوز کرده است، زیرا او با نظری دقیق نسبت به همه امور، از بزرگترین مسائل تا کوچکترین آنها توجه کرده و با صراحت و صداقت آنچه دیده و در اطرافش گذشته به رشته تحریر درآورده است. بدون شک تاورنیه از سیاحان همزمان و جهانگردان بعد از خود ارزش بیشتری دارد زیرا: تعداد مسافرتها و اقامتش در هر یک از این سفرها بیشتر از دیگران بوده است، و حق تقدم او نسبت به جهانگردان آن زمان حتی «شاردن» او را برتری می‌سازد. به اضافه او در دوره‌ای اقدام به این مسافرتها نموده که عظمت

۱۲۱ - رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۲۸.

۱۲۲ - Jean Baptiste Tavernier

۱۲۳ - Adam Olearius

۱۲۴ - Jeann Albercht Von Mandelsco

۱۲۵ - ۱۰۷۷-۱۰۵۲ هجری.



۳۲- ژان باپتیست تاورنیه

و جلال ایران به آخرین حد خود رسیده و صنعت ایرانی راه کمال خود را می پیموده است. تاورنیه علاوه بر توضیحاتی که از مسافرتهاى شخصی خود داده، یادداشت‌هایی هم راجع به راهها و شهرهایی که شخصاً ندیده بود و از مردمان طرف اعتماد شنیده به جای گذاشته است.

او در غالب گزارشهای خود برخلاف بعضی از مسافران زمان خود که به ایران آمده بودند از تعریف اغراق آمیز جلال ایران خودداری کرده است، بلکه عمیقاً جامعه ایران عهد صفوی و عادات و رسوم و افکار و عقاید آنها را شناخته و به ما نشان داده است.^{۱۲۶}

به همراه «تاورنیه» در ایران بعد از شاه عباس اول به سیر و سفر می پردازیم. «امنیت» که عامل مهمی در توسعه سیاحت به شمار می رود در سراسر امپراطوری به طور کامل حکمفرماست و مسافران بی دغدغه خیال در راهها در رفت و آمدند. در حالی که در «امپراطوری عثمانی» همسایه غربی ایران اوضاع به گونه دیگری است:

«... تمام خاک عثمانی پر است از دزدان قاطع طریق که دسته دسته حرکت می کنند، با جمعیت زیاد و در سر راهها به انتظار تجار و مال التجاره می ایستند و اگر عددشان زیادترو قوتشان بیشتر باشد قافله را لخت می کنند، بلکه خونشان را هم می ریزند. اما در خاک ایران این مخاطرات نیست، در ایران امنیت طرق و شوارع برای مسافرین کامل است چنانچه در منازل اسباب راحت فراوان تر».^{۱۲۷}

محافظین راه و حق راهداری

راههای کشور وسیله افرادی که «راهدار» نامیده می شدند به خوبی محافظت می شد گزارش تاورنیه چنین است:

«برای امنیت طرق و شوارع در ایران اهتمام فراوان می ورزند. در فاصله های معین مستحفظین که موسوم به «راهدار» هستند گماشته اند، که به اندک صدای دزد به کمک می رسند، و به دقت از عابرین می پرسند که به کجا می روند؟ از کجا می آیند؟ کمال

۱۲۶ — رک: سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری «نظم الدوله» چاپ دوم، کتابفروشی تأیید اصفهان، مقدمه آقای

دکتر حمید شیرانی.

۱۲۷ — سفرنامه تاورنیه، ص ۱۹.

مراقبت و هوشیاری را در کار خود دارند و اگر کسی از عهده جواب برنیاید و به گفتارش سوءظن باشد، او را نزد حاکم ولایت می‌برند و در آنجا به دقت از حال او تحقیقاتی به عمل می‌آورند. خلاصه ممکن نیست آدم بدعمل از هیچ یک از راههای ایران نجات بیابد، و اگر کسی بخواهد از کوهستان و بیراهه فرار کند، زودتر گرفتار می‌شود به جهت اینکه در آن مکانها نیز راهدارها مواظب هستند، تا دیدند کسی از بیراهه حرکت می‌کند، یقین بر سوء قصد و رفتار او حاصل نموده دستگیرش می‌نمایند.

روزی در موقعی که قافله از تبریز به سمت اصفهان حرکت می‌کرد، در آن گیرودار و جنجال، خورجینی از تاجری دزدیدند، و شخص دزد فوراً از شهر خارج شد، تاجر که ملتفت سرقت خورجین شد، به حاکم شکایت کرد. حاکم حکم داد در شهر تفحص نمودند، اثری به دست نیاوردند، آنگاه حکمی برای راهدارها فرستاد که مرتکب را جستجو نموده و دستگیر نمایند.

شخص خورجین دزد بعد از آنکه مدتی در بیابانها سرگردان طی مسافت نمود، بالاخره از شدت عطش مجبور شد خورجین را به گوشه‌ای انداخته نزدیک کاروان رفته رفع عطش نماید، اتفاقاً دچار راهدارها می‌شود چون دیدند او تنها از سمت بیابان خشک می‌آید سوءظن حاصل کرده، بعضی سؤالاتی از او می‌کنند که از عهده جواب بر نمی‌آید. او را گرفته نزد حاکم می‌برند، آنجا به اقرارش می‌آورند، و حاکم حکم به قتلش می‌دهد. برای دزدها امید عفو در کار نیست و به انواع شکنجه و عذاب آنها را می‌کشند.

راهداران موجب کافی ندارند، به این جهت مجبورند با کمال ادب از تجار انعامی درخواست نمایند. به آنها می‌گویند ما برای شما زحمت می‌کشیم، امنیت طرق را فراهم می‌کنیم و بالاخره از هر بار چیز مختصری می‌گیرند، از بار شتر بیش از بار قاطر و از قاطر بیش از یابو و از یابو بیش از الاغ راهداری دریافت می‌کنند. اما از بار ماکولات چیزی نمی‌گیرند».^{۱۲۸}

طرق مسافرت در ایران

با وجود استقرار امنیت در راههای ایران، مسافرت در کشور ما همانند دیگر کشورهای

۱۲۸ - همان مأخذ، ص ۶۰۹-۶۱۰.

آسیا به سهولت سیر و گشت در اروپا نبود. در آن دوران در ایران کالسکه یافت نمی شد و از طرفی به واسطه وضع خاص جغرافیایی فواصل میان شهرها نیز طولانی و در اکثر موارد بی آب و علف بود. برای آشنا شدن با طرق مسافرت در ایران دوران شاه صفی و شاه عباس دوم از تاورنیه کمک می گیرم:

«در خاک ایران و عثمانی چند قسم می توان مسافرت کرد، یا با کاروان یا با یک دسته رفقای ده دوازده نفری با یک نفر راهنما.

امن ترین طریقه، مسافرت با کاروان است، اما طولانی است زیرا که خیلی آهسته و به تأنی راه می روند، خاصه قافله شتردار. راهی را که یک دسته زبده سوار در یک روز طی می کنند قافله قاطر دو روز و شتر در چهار روز طی می نماید.

کاروان بر دو قسم است یکی با شتر که زیاده تر معمول است زیرا ارزانتر می باشد. شتر کم خرج و بارکش تر است، بعضی از شترها بار سه اسب و بعضی بار پنج اسب را می برند، اما در میان کاروان شتر اسب و قاطر هم هست زیرا که سواری شتر وقتی که به پای قدم راه می رود ناراحت کننده است برخلاف یورتمه، و تجار برای سواری خودشان اسب و قاطر تهیه می کنند. یک قسم دیگر کاروان فقط اسبی است.

در کاروان شتری هم مخصوصاً باید یابوی پالانی برای حمل شراب داشته باشند به جهت این که شتردارها اغلب بلکه همه محمدی (ص) هستند و به واسطه تعصب حیرت انگیزی نمی گذارند که شراب بار شتر کنند، می گویند این حیوان اختصاص به محمد (ص) دارد و نباید که شراب که از طرف محمد (ص) اکیداً ممنوع شده است بار شتر بشود، بنابر این شراب را در مشک می ریزند و بار یابو می کنند. این مشکها از پوست بز هستند و پشمشان از طرف خارج است و از بعضی مشکها هم پشم را به کلی می گیرند اما آنها به خوبی مشکهای پشم دار نیستند و به علاوه زودتر هم سوراخ می شود.

این شتردارها کلیه خشن و بی ادب و جسور هستند. اگر وسیله تهدید و تنبه برای کسی مقدور نباشد با آنها نمی تواند کنار بیاید.

در مشرق زمین رسم است منازل را باید یک نفس خواه با کاروان خواه زبده سوار یا تنها پیمود، اما روزها و منازل مختلف است یک روز شش ساعت باید راه رفت، یک روز ۱۰ ساعت و یک روز ۱۲ ساعت و جهت این اختلاف یافت نشدن آب است، میزان، بعد مسافت چشمه یا نهر آب است. اغلب اوقات کاروانها شب حرکت می کنند، در تابستان

برای اجتناب از حرارات آفتاب و در سایر فصول به جهت این که زود به منزل برسند و فرصت بعضی از کارها را داشته باشند، بتوانند چادر بزنند، آذوقه تحصیل کنند، مالها را راحت نمایند، به فراغت طبخ و تهیه غذا بکنند اگر نزدیک غروب برسند برای تدارک این کارها دچار زحمت می شوند. راست است که در قلب زمستان و برفهای زیاد سه ساعت بعد از نصف شب به راه افتاده گاهی هم منتظر طلوع صبح می شوند، اما تابستان برحسب بعد مسافتی که باید طی کنند یک ساعت بعد از غروب آفتاب یا نصف شب حرکت می نمایند. چون شتر به قطار دنبال یکدیگر راه می روند یک قافله، قشون بزرگی به نظر می آید، چه در موقع حرکت و چه در موقع توقف در اردو فضای بزرگ وسیعی را اشغال می کند. چون در آسیا شب حرکت می نمایند هوا هم با صحت انسان تباین ندارد و مسافرت با اینکه در زیر آسمان روی فرش که به زمین می گسترند می خوابند مزاجشان سالم است و ناراحت نیستند. شترهایی که از ایالات جنوبی عثمانی به ایران می روند همه به قطار و هفت به هفت حرکت می کنند و با طنابی به کلفتی یک انگشت به یکدیگر وصل هستند و طناب شتر عقب به دنباله پالان و جهاز شتر جلوبسته شده است و سر دیگر طناب به یک حلقه ای که به دماغ شتر عقب آویزان است گره می شود. این طنابها را خود ساربانها در ضمن حرکت محض سرگرمی با پشم می ریسند و عمدتاً به طوری آنها را می تابند که قابل زود گسیختن باشد زیرا اگر برحسب اتفاق شتر جلو از بلندی پرت شود یا حادثه ای بر او وارد بیاید شتر عقبی را با خود نکشد، هر هفت شتر که به یک قطار بسته شده اند، مهار شتر اولی به دوش ساربان است و به واسطه زنگی که در گردن شتر آخری بسته او هر لحظه ملتفت می شود که آیا هر هفت شتر در این قطار هستند یا یکی از آنها طناب را پاره کرده است، و آن شتر آخری معمولاً آذوقه باردارد.

در کاروان هر تاجری که شش شتر کرایه می کند یک شتر برای حمل آذوقه باید مجاناً و بدون کرایه به او بدهند و اگر سه شتر داشته باشد، نصف یک شتر باید مجانی داشته باشد، به همین تناسب بالا می رود.

در وقت حرکت هم هر تاجری با نوکرهای خود در اطراف بارهای مال التجاره خود راه می پیماید، خاصه در شبهای تاریک زیرا که دزدهای طرار در عرض راهها پیدا می شوند که به چابکی آمده طناب یکی از شترها را می برد و دنباله شتر عقبی را وصل می کند و آن یک شتر را از جاده خارج می نماید و چون پای شتر سم ندارد و نمی توان نعلش کرد هیچ صدای

پایش شنیده نمی شود و برای اینکه خوابشان نگیرد آقا و نوکر و شتردار همه مشغول کشیدن توتون و نواختن نی و یا خواندن آوازی یا صحبت از امورات شخصی می شوند، اما یکی دو ساعت به صبح مانده چنان خواب همه را فرا گرفته گیج می کند که بی اختیار چشم ها بسته می شوند و بسا اتفاق می افتد که سوار از اسب به زیر افتاده از شدت خواب ملتفت نمی شود و در منازلی که خوف و خطر دزد نباشد تک سوارها تاخت کرده جلو می روند و جای مناسبی در سر جاده اختیار نموده می خوابند، بعضی بالش کوچکی در زیر زین همراه برمی دارند و آنرا متکا قرار می دهند و بعضی به سنگ بیابان اکتفا نموده زیر سر می گذارند و به خواب می روند و مادامی که خوابیده اند عنان اسب را به بازو انداخته مرکب خود را هم نگهداری می کنند، همین طور می خوابند تا قافله می رسد، اگر بیدار نشوند آنها که در عقب کاروان هستند آنها را بیدار می کنند.

کاروانها معمولاً در جاهایی اردو می زنند که تمیز، خاصه به آب نزدیک باشد. وقتی که آفتاب غروب می کند چاووشها در اطراف اردو و پهلوی بارهای مال التجاره مشغول پاسبانی و حراست می شوند.

وقتی که ساعت حرکت می رسد کاروانباشی را خبر می دهند او هم به آنها حکم می کند که در اردو فریاد کنند که، اسبها را زین کنید، نیم ساعت بعد فریاد می زنند، بارها را بار کنید، و حقیقتاً مایه حیرت است که در فریاد دوم چاووشها، همه چیز حاضر است و کاروان با نظم و سکوت به راه می افتد. شب وقت خواب همه قافله دست و پای خود را جمع کرده خود را حاضر حرکت می سازند که وقت رحیل به عقب نیفتد، خاصه در منازلی که دزدگاه و خطرناک است.

اسباب سفر

برای سفر تدارکات و اسبابهایی هم باید تهیه نمایند از جمله آنها متاره (مطهره) است که از چرم خوب بلغارمی سازند و هر کس یکی از آنها را در بغل زین بسته و میان دست و پای اسب آویخته است و این فقره به هیچ وجه سبب ناراحتی اسب نمی شود، و دیگر مشک است و هیچ ظرفی به این راحتی نمی شود، زیرا زود پاره نمی شود و بعضی از آنها تا ۵۰ پوینت گنجایش دارند. مطهره را پر از آب می نمایند، چرم بلغارستان که مطهره از آن ساخته می شود خاصیتش این است که آب را خنک نگاه می دارد.

پس از تهیه اسباب سفر باید فکر آذوقه کرد و برنج و نان و تاتوکات همراه برداشت زیرا که تخم مرغ و جوجه و سایر چیزها از این قبیل تقریباً در همه جا یافت می شوند، همچنین علیق برای چارپایان و نان تازه در اغلب منازل بدست می آید، و بالاخره باید یک چادر با لوازم آن همراه برداشت، تشک و لحاف برای خود و جل و نمذ برای اسبها نیز از واجبات است. خاصه در موقع برف که صبح اسبها را در زیر آن غرق می یابند.

وقتی که کاروان نزدیک منزل می رسد تجار از جلو می روند که جای مرتفع تری پیدا کنند تا بارهای مال التجاره را آنجا بیاندازند که اگر غفلتاً باران ببارد اسب در رو و معبر داشته و به مال التجاره آسیبی نرسانند، و نیز هنگامی که در زیر بارها سنگ چیده و روی آنها را با نمذ و فرش می پوشانند که زیر باران خیس نشوند، نوکرها هم در آن وقت دور چادر جوی کوچکی حفر می کنند که آب باران مخرج داشته باشد و زیر چادر جمع نشود. اما وقتی که هوا خوب است زحمت چادر زدن به خود نمی دهند و چنانکه چادر را برپا کنند بعد از صرف شام آنرا خوابانیده جمع می کنند که کار را پیش انداخته وقت حرکت معطلی نداشته باشند، و هم اطراف بار و بونه را بهتر ببینند تا از دستبرد دزدان محافظت نمایند.

اما وقتی که در هوا آثار و علامت انقلابی مشاهده شود چادر را برپا نگاه می دارند تا فریاد اول چاووشان بلند شود، اسبها را در جلو چادر می بندند و طنابی به گردن و طناب دیگری به پای عقب حیوان بسته به میخ بزرگ آهنی گره نموده و به زمین می کوبند که نتواند از جلو چادر دورتر برود.

وقتی که کاروان به منزل می رسد اگر فصل علف تازه نباشد که نوکرها باید چیده بیاورند، کاه خشک و جواز دهاتیهای نزدیک که به اردو می آیند خریده به چارپایان می دهند.

یکی از مسائل مشکله و اسباب زحمت عمده کاروان، مسئله آب است که یا چشمه است یا چاه یا آب انبار و هر کدام که باشد بیش از دو یا سه نفر در یک مرتبه نمی توانند آب بردارند و بعد از ورود کاروان باید مسافرین دو سه ساعت در انتظار آب خمیازه بکشند زیرا چارودارها تا تمام شتر و قاطر و یابو و خرهای خود را سیراب نکنند کسی نمی تواند به آب نزدیک بشود». ۱۲۹

اماکن اقامتی ایران به روایت تاورنیه

اماکن اقامتی ایران در آن عصر نیز، در مقایسه با کاروانسراهای عثمانی از شرایط بهتری برخوردار بود، روایت «تاورنیه» در این باره چنین است:

«در آسیا منزل و توقفگاه مرتب یافت نمی شود و مهمانخانه چپ که برای پذیرایی مسافری و منزل و غذای آنها بذل توجهی نماید وجود ندارد. بهترین منازل خاصه در خاک عثمانی چادرهایی است که شخص مسافر همراه خود برمی دارد و مهماندارها نوکرهای شخصی هستند که برای انسان تهیه خوراک و غذا می نمایند و از آذوقه ای که در شهرها و آبادیها همراه برمی دارند وقتی که به منزل می رسند یا در صحرا یا در شهر در یک نقطه ای که کاروانسرا نباشد می دهند چادرهای خود را برپا می کنند و اگر هوا خوب باشد می توان از چادر هم صرف نظر نمود.

در کاروانسراها که در خاک ایران از خاک عثمانی بیشتر متداول و راحت تر است اشخاصی هم یافت می شوند که برای مسافر تهیه غذا می کنند و هر کس زودتر رسیده باشد جا و منزلش بهتر است».^{۱۳۰}

تاورنیه کاروانسراهای مشرق زمین را با مهمانخانه های اروپا مقایسه کرده چنین نوشته است:

«کاروانسراها مهمانخانه های مشرق زمین هستند، و با سبک مهمانخانه های ما خیلی فرق دارند، نه آن لوازم راحت و آسایش در آنها یافت می شود، نه آن پاکی و تمیزی، بنای آنها مربع است، تقریباً مثل محوطه دیرها و معمولاً یک طبقه هستند. بنای دوطبقه خیلی به ندرت دیده می شود، یک درب بزرگ مدخل آن است و در سه ضلع دیگر وسط، یک تالار با یک طاق بزرگی ساخته شده که مخصوص است برای منزل محترمین که شاید آنها منزل کنند. در دوسوی تالارهای وسط اطاقها و حجرات کوچکی است که هر کس یکی از آنها را اختیار می کند.

این حجرات در طول اضلاع دوسه پا از زمین حیاط مرتفعتر در یک خط بنا شده اند و طویله ها در عقب و پشت اطاقها هستند. گاهی طویله ها هم برای منزل کردن به راحتی اطاقها می شوند. اغلب مسافرین در زمستان بیشتر میل به اقامت در طویله ها می کنند به جهت

۱۳۰ - سفرنامه تاورنیه، ص ۱۸.

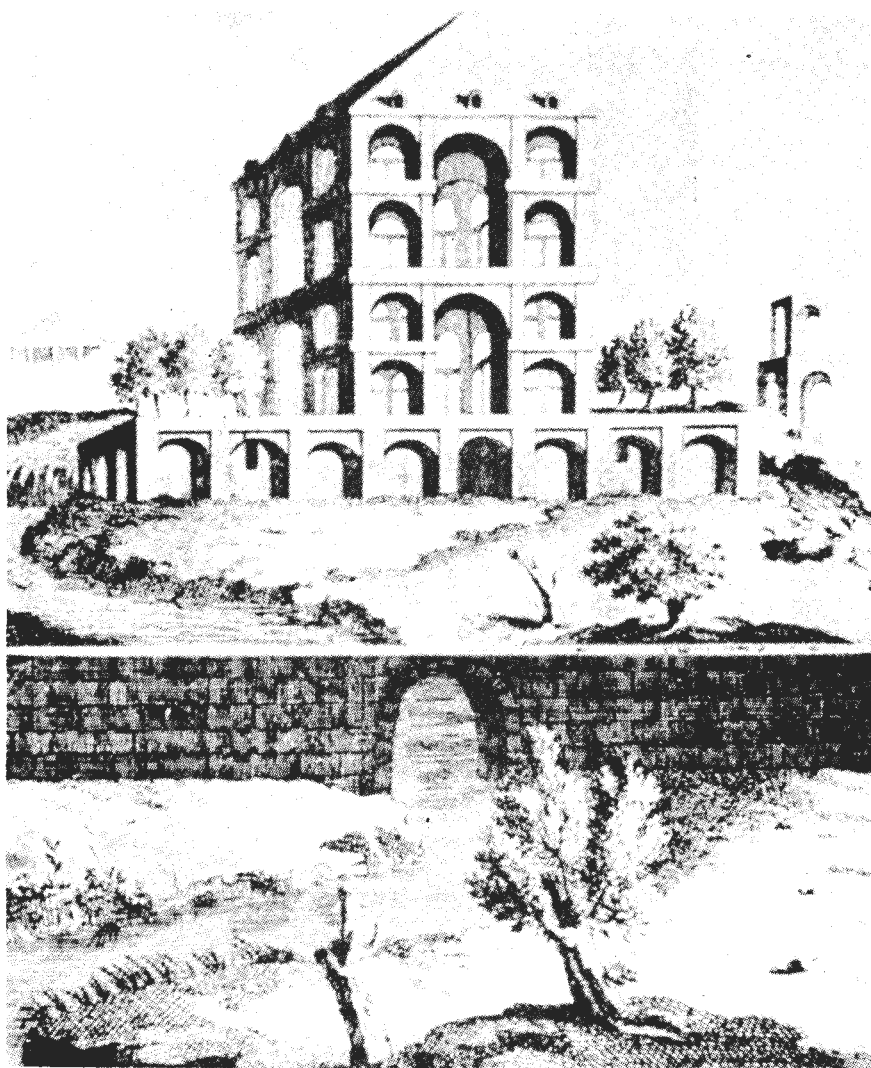
اینکه گرم است. طویله‌ها هم مثل تالارها و حجرات همه طاق‌پوش هستند و از حجرات کاروانسرا یک پنجره کوچک به طرف طویله باز می‌شود که شخص می‌تواند از آنجا نگاه کند و ببیند اسبش را خوب پرستاری می‌کنند یا خیر؟ در پشت آخورهای طویله یک سکویی بسته شده که سه چهار نفر می‌توانند قطار بخوابند و اغلب نوکرها روی آن سکوها طبخ می‌کنند.

در این کاروانسراها غیر از اطاق عریان (بدون لوازم) چیزی به مسافر عرضه نمی‌دارند فرش و رختخواب و لوازم طباطبائی تمام باید همراه مسافر باشد و آذوقه و ارزاق هم هر چه بخواهد از نان و روغن و بره و مرغ و میوه به اقتضای فصل به قیمت خوب از کاروانسرا دارا یا دهاتیهای اطراف که به سر راه می‌آیند باید خریداری نماید. گاه و جو هم برای اسبها هست. در بیابان از بابت حجرات کاروانسراها چیزی از مسافر نمی‌گیرند اما در شهرها وجه اجاره دریافت می‌دارند اما خیلی مختصر.

معمولاً کاروان بزرگ داخل کاروانسرا نمی‌شود به جهت اینکه گنجایش این همه جمعیت را ندارد، از حیوان و آدم در هر کاروانسرا بیش از یکصد سوار نمی‌تواند منزل نماید همین که وارد می‌شوند هر کس حق دارد برای خود یک حجره انتخاب نماید، غنی و فقیر یکسان هستند و تفاوت درجه و رتبه در این مکانها منظور نمی‌شود. گاهی یک دلال یا سمسار کوچکی ممکن است محض رعایت ادب یا ملاحظه صرفه و منفعت اطاق خود را به یک تاجر بزرگی واگذار کند اما احدی حق ندارد به زور حجره‌ای را که کسی اول انتخاب کرده است از او بگیرد. شبها کاروانسرا دار در را می‌بندد و مسئول همه چیز است، عده‌ای نگهبان هم در اطراف کاروانسرا مشغول کشیک و پاسبانی هستند.

عموماً وضع کاروانسرا در ایران هم از حیث راحتی و هم از بابت عظمت بنا بهتر از عثمانی است، و به فاصله‌های معین در همه جای مملکت کاروانسرای بنا شده است. اگر این ترتیب کاروانسرا برای متمولین به راحتی و آسایش مهمانخانه‌های فرنگستان نباشد اما برای فقراء و ضعفا خیلی راحت‌تر است، برای اینکه به خوبی در کاروانسرا پذیرفته می‌شوند و در اکل و شرب هم کسی مجبورشان نمی‌کند که زیاد از قوه و استطاعت خود خرج بکنند، هر کس به هر اندازه که می‌خواهد و می‌تواند آزاد و مختار است».^{۱۳۱}

۱۳۱ - سفرنامه تاورنیه، ص ۱۲۲-۱۲۳.



۳۳- کاروانسرای صفی‌آباد - شمال آذربایجان

(طرح از ژوزف گرنو)

سیر و گشتی در اصفهان

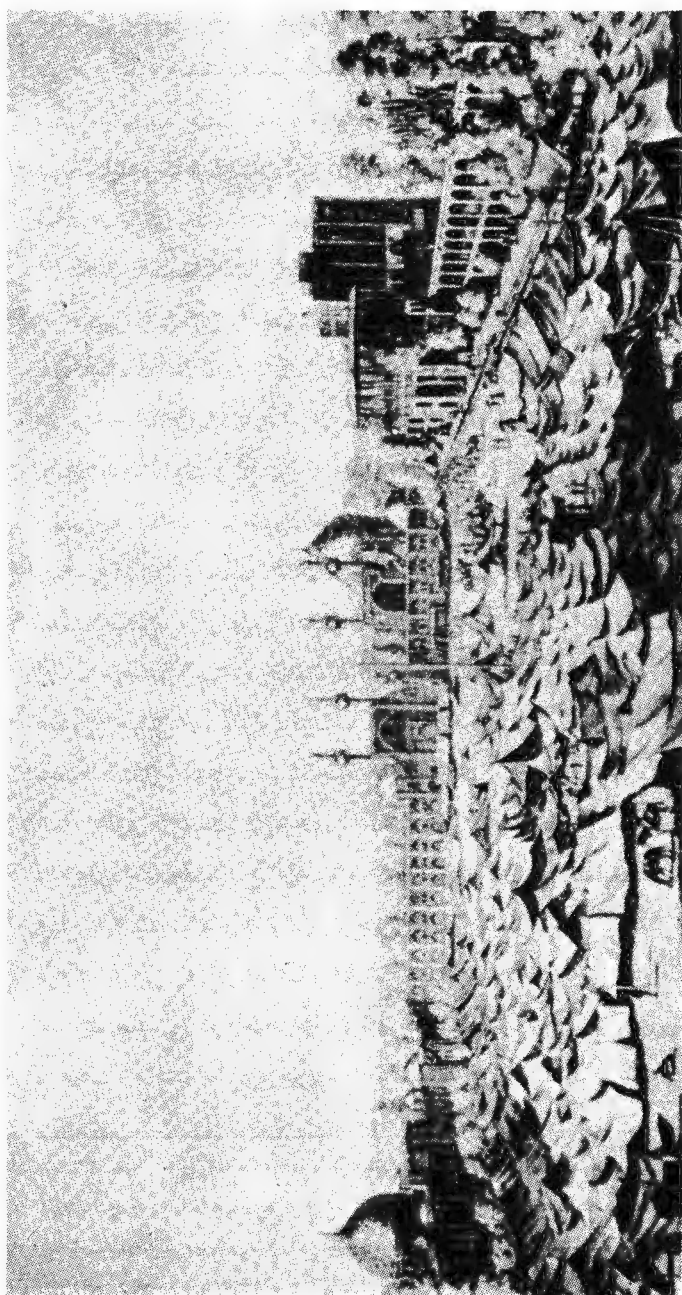
به همراه «تاورنیه» در اصفهان قرن یازدهم هجری به سیر و گشت پرداخته و از میدان نقش جهان دیدن می‌کنیم:

«تمام شهر اصفهان گذشته از میدان بزرگ و چند بازار سر پوشیده حالت دهکده را دارد و به شهر شبیه نیست. خانه‌ها دور از یکدیگرند و هر کدام باغ کثیفی دارد که اهتمام و دقتی در نگهداری آن نشده است، کوچه‌ها همه کج و مارپیچ و بد منظره هستند راست است که چند سالی است شروع به ساختن بناهایی خوب کرده‌اند اما در خارج شهر بنا می‌کنند زیرا آنهایی که استطاعت بنایی دارند می‌توانند اسب هم نگاه دارند که سواره به شهر بیایند و برای زن‌ها هم که فرقی نمی‌کند چه در شهر و چه در خارج شهر باشند هرگز از خانه بیرون نمی‌روند مگر به ندرت، هیچوقت هم پیاده حرکت نمی‌کنند.

میدان بزرگ اصفهان از بناهای شاه عباس کبیر است و قریب هفتصد قدم طول و سیصد قدم عرض دارد، طول آن از جنوب به شمال واقع شده و در چهار سمت عمارت دارد. دور تا دور آن ایوان و روی آن مهتابی ساخته‌اند و در طول میدان از طرف شهر اطاقهای کوچک به ارتفاع نه یا ده پا بنا شده و اغلب در شرف خرابی هستند، زیرا از خشت خام ساخته‌اند و بیشتر از فاحشه‌های بی‌نوا و پست شهر مسکون هستند. در چند قدم دور از ایوان نهری از سنگ جدول بنا کرده‌اند که دور میدان امتداد می‌یابد اما در نگهداری و حفظ آن مسامحه و غفلت نموده‌اند. شاه عباس در کنار آن نهر با فاصله‌های معین درخت کاشته بود، اما هر روز روبه تمامی می‌روند و کسی مراقبتی ندارد. یک درخت که خشک می‌شود به جایش درخت دیگری نمی‌نشانند، سنگهای اطراف نهر اغلب ریخته و از میان رفته است، خود نهر را هم پر آب نگاه نمی‌دارند، در تابستان آبش فاسد و غالباً متعفن می‌شود و موجب عدم آسایش است.

در وسط میدان چوب بلند یا دکلی نصب کرده‌اند، وقتی شاه می‌خواهد تیراندازی بکند، جام زرینی روی آن دکل نصب می‌نماید، باید سوار در سرتاخت بیاید از زیر آن بگذرد و بعد با قیقاج به تیر و کمان آن جام را بزند. این هم از رسومات قایمه ایران است که در حال فرار با قیقاج دشمن خود را می‌کشند. هر کس جام طلا را با تیر بزند از آن او خواهد بود.

از این دیرک وسط میدان تا به مسجد بزرگ محل فروش هیزم و زغال است. از دیرک تا



۳۲- میدان نقش جهان - اصفهان

(طرح از کرئیس پروین ۱۷۰۲ میلادی)

زیر ساعت برجی که سمت شمال میدان است محل فروش آهن آلات و زین و یراق کهنه و فرشهای مندرس است. فضای مقابل ساعت در طرف جنوب مرغ و کبوتر و سایر طیور را می فروشد و سمت دیگر میدان جلو عمارت سلطنت هیچ دکانی نیست و همیشه پاک و تمیز است. به جهت اینکه اغلب اوقات عصرها شاه بیرون آمده در آن محل تفرج و تفریح می نماید و به تماشای جنگ شیر و خرس و گاو و قوچ و خروس و سایر حیوانات که مخصوصاً برای جنگ انداختن به میدان می آورند مشغول می شود.

اهالی اصفهان مثل اغلب شهرهای دیگر ایران به دو طایفه و طبقه منقسم هستند: یکی را حیدری و دیگری را نعمت الهی می گویند،^{۱۳۲} و وقت جنگیدن این حیوانات آن دو دسته با یکدیگر در سرفتح و شکست جانوران گرو و شرط بندی می کنند و گاهی مبلغ گزاف شرط می بندند. شاه در ابتدای امر بی طرف است اما هر حیوانی که غالب می شود به صاحبش ۵ تومان یا ده تومان و گاهی تا ۲۰ تومان انعام می دهد و آن کس هم که گرو را برده است سهمی به صاحب آن حیوان می دهد. یک قسم بازی دیگری هم دارند که تخم مرغها را بهم زده می شکنند و بعضی تخم مرغهایی هستند که دانه ای سه چهارم اکیتمت دارند و این تخمها متعلق به مرغهایی هستند که از سبزوار می آورند که یکصد لیو دور از اصفهان و جزو ایالت خراسان است که تخمشان بسیار محکم میشود و خروسهای سبزواری هم از خروسهای معمولی خیلی قشنگتر و پر قوت تر هستند و هر یک یکصد اکو ازش دارند. شبها بعد از شام دستگاههای حقه بازی شب خیمه بازی در میدان بر پا می شود و نمایش می دهند و بعد از اتمام بازی از حاضرین وجهی مطالبه می نمایند و هر کس به میل خود چیزی می دهد. روزهای جمعه میدان پر از جمعیت می شود و دهاتیها صنایع دهات را به آنجا می آورند، از قبیل در و پنجره ساخته و قفل و چهارچوب و دیگر اشیاء، همچنین اسب و شتر و قاطر و الاغ فراوان در این روز از اطراف برای فروش به میدان می آورند. در طرف مغرب میدان سمت عمارت سلطنتی در فاصله ایوان و شهر قریب هفتاد لوله توپهای بزرگ و کوچک روی قنداق به صف واداشته اند، این توپها را شاه عباس بزرگ با آن ساعت برجی که تفصیلش را بعد

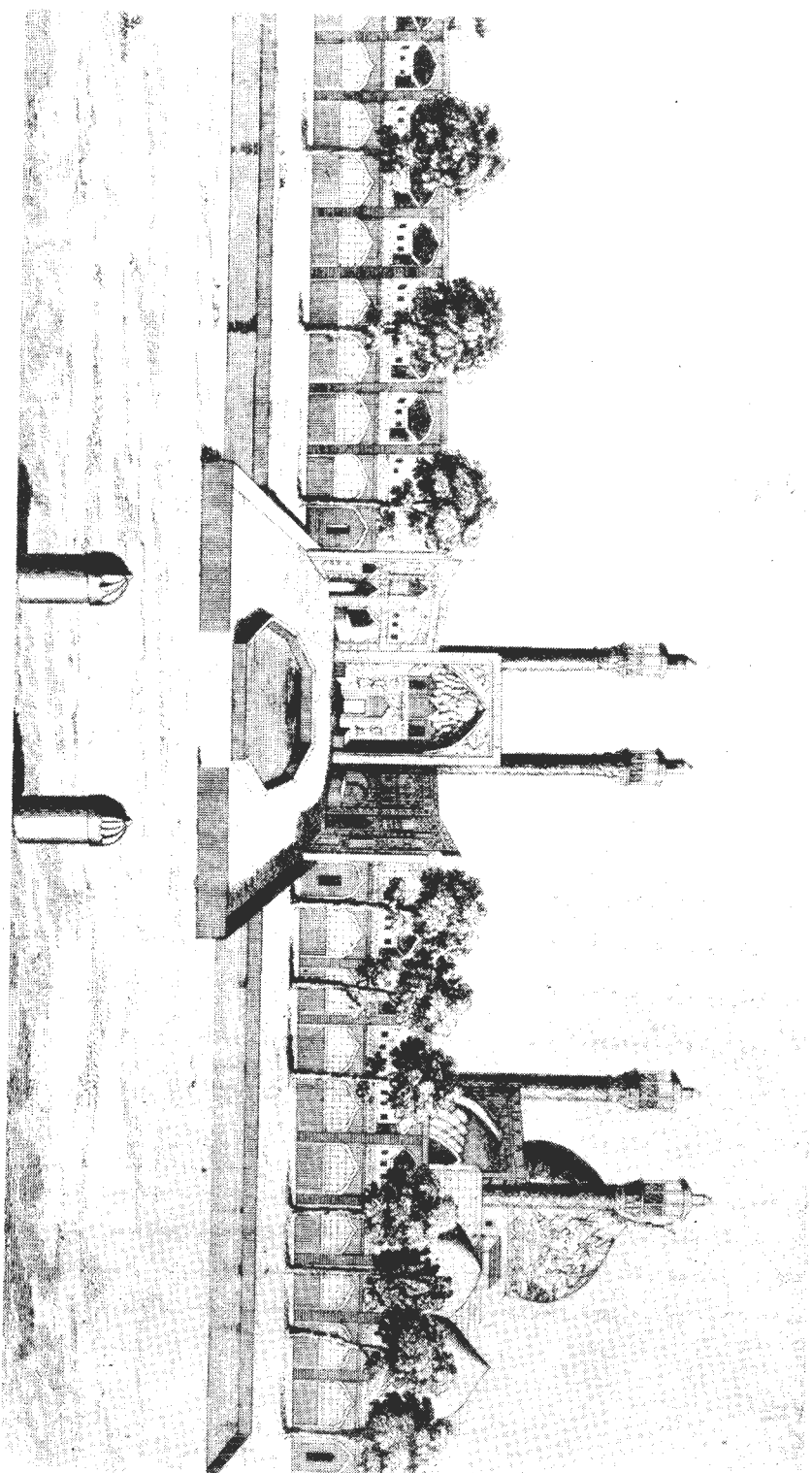
۱۳۲ — هرگاه میان دو طایفه یا دو گروه اختلاف افتد آنرا به اختلاف «حیدری و نعمتی» تعبیر می کنند. این مثل مربوط به پیروان دو مرد بزرگ و دو عارف عالیقدر ایران یعنی «شیخ حیدر صفوی» و «شاه نعمت الله ولی» است. برای آگاهی از ریشه تاریخی این مثل رجوع کنید به مجله هنر و مردم، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، سال دوازدهم شماره صد و سی و پنجم، ص ۵۰-۵۱.

خواهیم گفت، بعد از فتح هرمز از آنجا آورده است. انگلیسها نیز بایستی قسمتی از آن را برده باشند، زیرا آنها هم در گرفتن هرمز به شاه ایران کمک کردند و بدون همراهی آنها شاه ایران از عهده فتح هرمز برنمی آمد.

اینک به شرح ابنیه ای که در میدان بزرگ واقع شده اند می پردازیم و برای اینکه خوانندگان را در هریک از آنها داخل کرده سیر و گشت بدهیم به شرح نمای سمت جنوب می پردازیم: از زاویه بدنه که متصل به ضلع شرقی می شود تا مسجدی که در وسط آن واقع است عموماً دکانین سراجی است و از آن مسجد تا زاویه دیگر که به ضلع غربی اتصال پیدا می کند مخصوص کتابفروشها و صحافها و صندوقسازها است. در وسط ضلع جنوبی درگاه بزرگی دیده می شود که در طرفینش دو برج ساخته شده که از آن داخل مسجدی می شوند که درش از صفحه نقره مستور است و محققاً این بهترین در و قشنگ ترین مدخل تمام مساجد ایران است.^{۱۳۳}

در منتها الیه همان بدنه ای که به ضلع غربی اتصال پیدا می کند درگاه بزرگی دیده می شود که داخل درب مخفی عمارت سلطنتی می شود و متصل به آن درب منزل خزانه دار بزرگ واقع شده که یکی از خواجه سرایان سفیدپوست است و کلید اطاقهای خزانه ای که کیسه های پول در آنجا انباشته است در نزد اوست، و مسئول حوالجات شاه است و از این درب مخفی تمام مأكولات و لوازم زندگی دربار را داخل می کنند و خدام برای انجام کارهای مربوط رفت و آمد می نمایند، در آنجا حیاط بزرگ مخصوص بیوتات هست که در یک سمت آن دستگاه قالی باقی از ابریشم و زر و پارچه های زری که برای مصارف شخص شاه بافته میشود دایر شده است و فرنگیهای مستخدم شاه که در جلغا منزل دارند روزها در همین حیاط حاضر و مشغول کار می شوند، و بدینسان صنعتگران دیگری که صاحب هنرهای عالی و مخصوصی هستند.

۱۳۳ — منظور مسجد شاه است که در سال ۱۰۲۱ هجری (۱۶۲۱ میلادی) به فرمان شاه عباس در بیست و پنجمین سال سلطنت او شروع به ساختمان شده است. تزیینات عمده این مسجد که تا سال ۱۰۷۷ یعنی زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی ادامه داشته است از کاشیهای خشت هفت رنگ است. از نکات جالب در این مسجد انعکاس صوت در مرکز گنبد بزرگ جنوبی است، ارتفاع گنبد عظیم مسجد از سطح زمین ۵۴ متر و ارتفاع مناره های طرفین صفا ۵۲ متر و مناره های طرفین سردر ۴۸ متر است.



۳۵- مسجد شاه - اصفهان

(طرح از دوزف کرلو)

در بدنه غربی که شامل یکی از دو ضلع طولانی میدان است از زاویه جنوبی که به محله صندوق‌سازها متصل می‌شود، تا عمارت سلطنتی سراسر محل نشیمن خرازی فروشهایی است که خرده‌ریز و امتعه نورامبرک ونیزی را به فروش می‌رسانند.

اما در خصوص عمارت شاه، من نمی‌توانم تمجید و تعریفی بنویسم، زیرا نه در ابنیه و نه در باغ آن چیز قشنگی که قابل تحسین و توصیف باشد دیده نمی‌شود، زیرا من غیر اوقاتی که شاه مخصوصاً احضارم می‌کرد باز مکرر به آنجا رفته‌ام و غیر از چهار تالار بزرگ که دیوان می‌نامند چیزی ندیدم، همه راهروها و گالریها کوتاه و پست و به قدری تنگ هستند که دو نفر به سختی می‌توانند در یک صف از آنجا عبور نمایند.

از درب عمارت شاه تا باب عالی که علی‌قایی می‌گویند دکان زرگرها و حکاکها و الماس‌تراشها است.^{۱۳۴} این باب عالی یا علی‌قایی در ساده‌ای است و هیچ زینتی ندارد و از آن داخل خیابانی می‌شوند که منتهی به در دیگری می‌شوند، و در آستانه آن سنگ گردی واقع شده است که ایرانیها آنرا خیلی محترم می‌دارند و همین در است که مخصوصاً باب عالی می‌نامند و حیاطی که از آن در داخل می‌شوند، محل بست و پناهگاه امنی است و هر مقصری که بتواند خود را به آنجا بیاندازد، هر قدر جرمش بزرگ باشد در امان است.

در میانه باب عالی و زاویه دیگر همین ضلع غربی، در بزرگی است که از آن داخل بازاری می‌شوند که تمام ارامنه که در جلفا سکنی دارند در آنجا حجره و دکان دارند و متاعشان غالباً ماهوت انگلیسی و هلندی و ماهوتهای ارغوانی ونیزی، با بعضی امتعه که باب سلیقه ایرانیها است می‌باشد.

در آخر بازار ارامنه کاروانسرای عالی دو طبقه‌ای که مادرشاه عباس دویم بنا کرده است دیده می‌شود، در وسط آن حوض بزرگ و در چهار گوشه آن چهار درب بزرگ که داخل چهار کاروانسرای (تیمچه) دیگر می‌شوند هست.

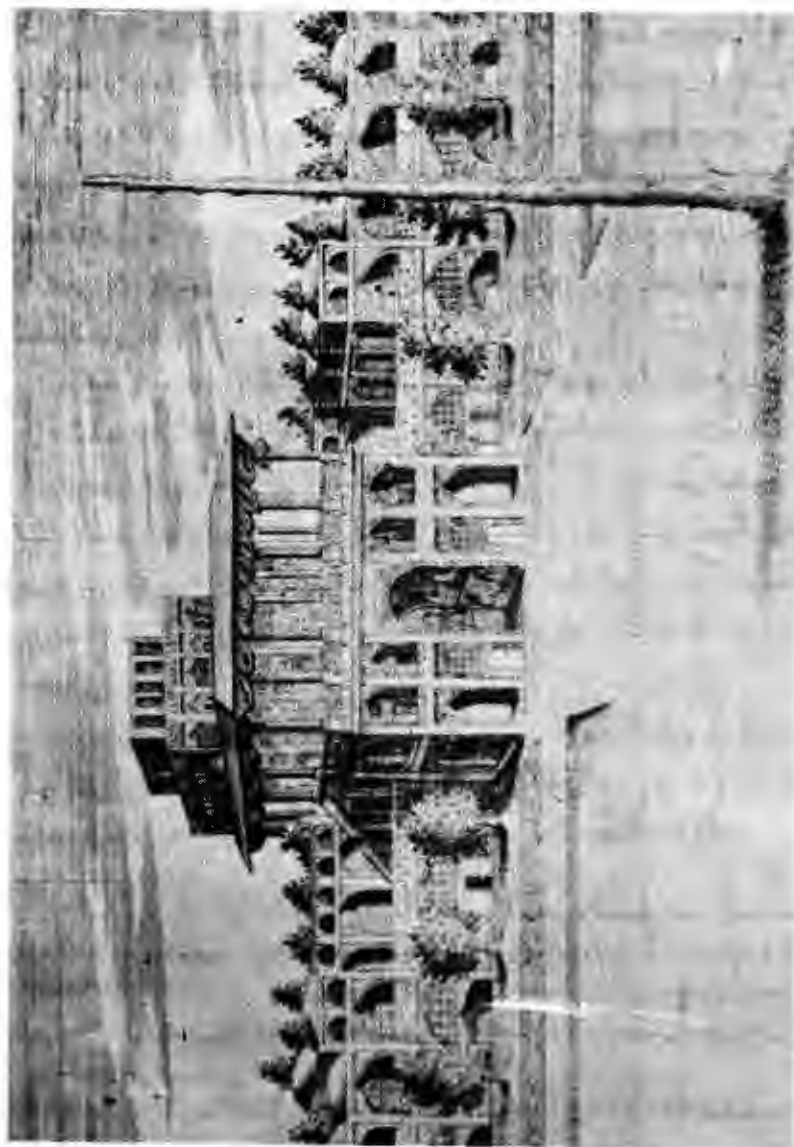
اما بازارها در کمال امنیت هستند، تجار شب درب دکان خود را می‌بندند و تا صبح مستحفظین از داخل و خارج مشغول حراست و کشیک هستند. اما دکان کوچک داخل

۱۳۴ — عالی‌قاپو از بناهای زمان شاه عباس اول است که در اوایل قرن ۱۱ هجری (قرن ۱۷ میلادی) بنا شده و شاه عباس سفرا و شخصیت‌های بزرگ را در این کاخ به حضور می‌پذیرفت، این بنا که دارای شش طبقه است در زمان صفویه مرتفعترین بنا به شمار می‌رفته است. هر طبقه این بنا تزیینات مخصوصی دارد. از قسمتهای جالب این بنای تاریخی اطاق مشهور صوت است.

میدان شبها امتعه خود را در صندوقها ریخته درش را قفل می‌کنند و صندوقها را در یک طرف میدان ردیف می‌چینند، اما امتعه حجیم را از قبیل چادر و طناب و غیره که جای زیاد لازم داشته باشند در کناری ریخته یک تجیری رویش کشیده به زمین میخ کوب می‌کنند، در میدان نیز تا صبح مستحفظین به حراست اشتغال دارند. حالا شرح میدان را به پایان برسانیم:

در میانه علی قاپوتا دهنه بازار، ارامنه ای که دباغی پوست روسی می‌کنند منزل دارند همچنین مشک و راویه و دلو درست می‌کنند و نیز تیر و کمانسازها و جبه چپها در اینجا هستند. از دهنه بازار ارامنه تا آخر این قسمت بازار غربی دکا کین عطاری و ادویه فروشی است. در زاویه دو بدنه غربی و شمالی درب بزرگی است که داخل بازاری میشود و در آن بازار قبا و زیر شلواری و جوارب و از این قبیل اشیاء فروخته می‌شود، و همچنین کفشهای صاغری مردانه و زنانه را هم در آنجا می‌فروشند و این کفشها را مردمانی می‌پوشند که بر طبقه پایین مردم تفوقی دارند. از این بازار داخل بازار بزرگتری می‌شوند که ربع سکنه آن مسگر هستند و ظروف مسینه و مایحتاج خانه داری را می‌سازند و همچنین سوهان و تیغه اره هم در آنجا درست می‌کنند، و باقی آن بازار بزرگ به رنگرژها تعلق دارد که پارچه‌های مختلف صباغی می‌کنند. در آخر آن بازار کاروانسرای بسیار عالی است که آنجا مشک ناب و پوستهای مختلف از خز و غیره و چرمهای روسی می‌فروشند.

حالا به بدنه شمالی میدان می‌پردازیم: ایوان آنجا را به اطاقهایی چند تقسیم کرده‌اند که رو به میدان هستند و مردم در آنجا قهوه و قلیان صرف می‌نمایند. سکوی این اطاق را به شکل نیم دایره بسته و وسط آن حوضی با آب جاری دارد که وقتی رنگ آب قلیان به واسطه دود تنباکو تغییر می‌کند در آن حوض آب قلیان را عوض می‌کنند. همه ایرانیهایی که بضاعتی دارند. هر روز قبل از ظهر به آن مکانها می‌روند و فوراً یک قلیان و یک فنجان قهوه به آنها عرضه می‌دارند. اما شاه عباس کبیر که پادشاه عاقلی بود ملتفت شد که این اطاقها محل اجتماع مردم و مذاکرات دولتی می‌شود و از این فقره بسیار نفرت و کراهت داشت برای اینکه از بعضی کنکاشها و فتنه جوییها جلوگیری نماید تدبیری به کار برد و حکم کرد، هر روز صبح قبل از آنکه کسی داخل آن اطاقها بشود یک ملا به هر اطاقی برود و بتشیند و واردین را به گفتن مسئله و تاریخ و شعر مشغول نماید و این رسم هنوز هم معمول است. پس از آنکه دو سه ساعت بدین منوال مردم را مشغول می‌کرد، ملا برمی‌خاست و به حاضرین می‌گفت، حالا دیگر وقت کار است و باید دنبال کار رفت، بفرمایید تشریف ببرید و مردم



۳۶- عمارت عالی گاپو - اصفهان

(طرح از ساسون ۱۶۸۳ میلادی)

فوراً اطاعت کرده بیرون می رفتند در صورتیکه قبل از وقت هریک نیازی هم به ملا داده بودند. ۱۳۵

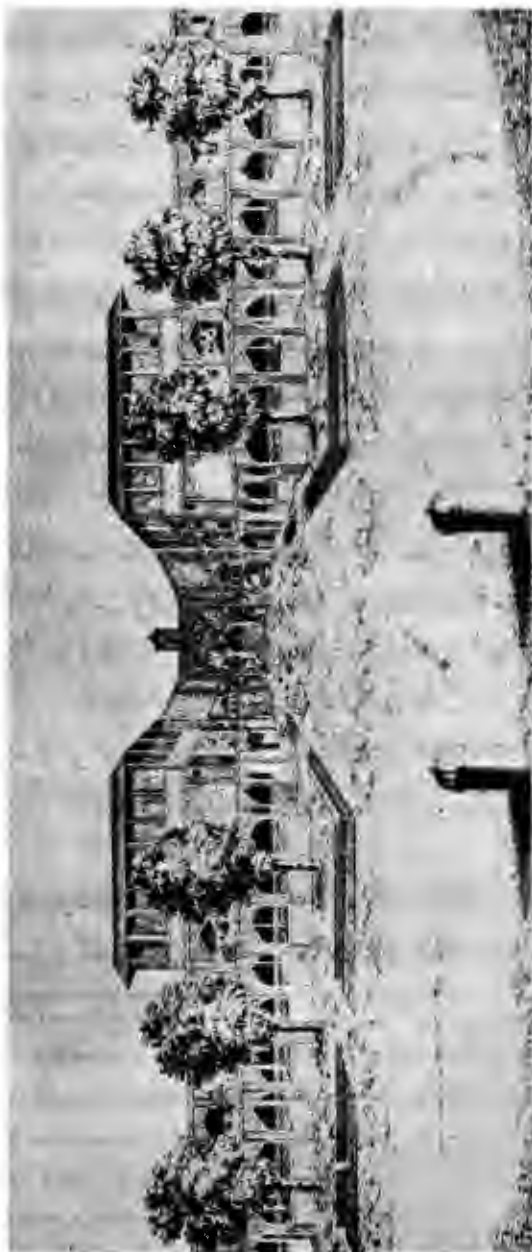
در وسط بدنه شمالی درگاه بزرگی است که بالای آن ساعتی را که شاه عباس در فتح هرمز از پرتقالیها گرفته بود نصب کرده اند، اما این ساعت چیز بی مصرفی است، زیرا کار نمی کند و معلوم هم نیست کسی به خیال راه انداختن آن باشد. دور تا دور، یک ایوان و گالری میدان را احاطه کرده که از همه طرف باز است، زیرا فقط سقفی دارد که روی ستونها ایستاده است و در روی این گالری یا ایوان است که اول غروب آفتاب و نصف شب نقاره و کرنا به دادن کنسرت مشغول و صدایش در تمام شهر شنیده میشود، به خاطر حقیقت و راستی باید گفت که این موزیک خوش آهنگی نیست و گوشهای ظریف به هیچ وجه از آن محظوظ نمی شود. ۱۳۶

در بعضی نقاط این گالری یا ایوان اطاقهای کوچک برای منزل نقاره چیها ساخته شده و در همه شهرهای خان نشین به حکام این امتیاز داده شده که نقاره خانه داشته باشند. در دو طرف درگاه بزرگی که ساعت روی آن است. روی پنج شش صدف جواهر فروشها نشسته بساط خود را پهن کرده اند، در یک سینی یا قوت و در سینیهای دیگر زمرد و لعل و مروارید و فیروزه های سبک و کم قیمت گسترده و تمام آنها را روی نیم تختی چیده، پارچه حریر نازکی رویشان کشیده اند که هم جواهر پیدا باشد و هم از دستبرد طراران محفوظ بماند.

رو به روی همان درگاه که به سمت بدنه جنوبی میدان می رود دو پایه سنگ به ارتفاع پنج شش پا و به فاصله هفت هشت پا دور از یکدیگر دیده می شود که برای چوگان بازی ساخته شده و باید گوی را در تاخت اسب چنان بزنند که از وسط آن دو بگذرد.

۱۳۵ — این موضوع را نقالی می گفتند که هنوز هم در بعضی از شهرهای ایران معمول است. از قهوه خانه های معروف زمان شاه عباس که بیشتر در اطراف میدان نقش جهان واقع شده بود قهوه خانه های: عرب، بابا فراش، حاجی یوسف، طوفان و بالاخره بابا شمس کاشی بیشتر مشهور بود از نقالان مشهوری که در آن روزگار با خواندن شاهنامه و نقل حکایات مردم را سرگرم می کردند می توان از ملا مؤمن کاشی معروف به «یکه سوار» که وضع و لباس و اطوار خاصی داشته است و میرزا محمد بواناتی نام ببریم.

۱۳۶ — سابقاً رسم بود که هنگام طلوع آفتاب و غروب آن با نواختن طبل و کوس و کرنا خورشید را استقبال و بدرقه کنند، این مراسم تا مدتی بعد از دوره رضاشاه در تهران انجام می شد و بعد آنرا منسوخ کردند. این رسم هنوز هم در مشهد معمول است.



۳۷- مدخل بازار بزرگ اصفهان

(از سفرنامه شاردن)

از آن درگاه داخل محوطه ای می شوند که شبیه میدان سنت ژرمن است و آنجا محل تجاری است که زری طلایی و نقره و پارچه های اعلی می فروشند.

بدنه چهارم میدان که سمت مشرق و مقابل بدنه بزرگی که عمارت سلطنتی در آنجا واقع است، به این ترتیب است: در وسط مسجدی بنا شده که سطح خارجی گنبدش چون سطح داخلی تمام از کاشی است.^{۱۳۷}

برای ورود به مسجد باید از نُه یا ده پله بالا رفت. در مقابل مسجد، آن طرف میدان علی قاپو واقع شده است. از ابتدای ایوانی که به سمت شمال اتصال دارد تا مسجد، علاقه بندها نشسته ابریشم کلاف و نوار و زانوبند و اشیاء خرده از همین قبیل می فروشند. از مسجد تا بدنه جنوبی خراطها که گهواره و چرخ نخ ریزی می سازند و حلاجها که پنبه برای لحاف و تشک می زنند و لحافدوزها مسکن دارند. آن طرف ایوان از سمت خارج آهنگرها به ساختن داس و چکش و گاز و میخ و سایر آهن آلات و چند نفر چاقوساز به ساختن کارد و چاقو و غیره اشتغال دارند.

این بود شرح شهر اصفهان و میدان نامی آن که بعضی از سیاحان شاید خیلی قشنگتر از آنچه من نوشته ام نقاشی و تمجید کرده باشند. اما کاغذ خیلی صبور و بردبار است. همه چیز را متحمل می شود و اشیاء را قشنگتر از طبیعتشان نشان می دهد و نقاشها عادت دارند که تملق هر چیزی را بگویند و این از قوه متخیله من بدور است. من هر چه دیدم بدون کسر و نقصان نوشتم و می توانم بگویم از همه فرنگیهایی که به آسیا مسافرت کرده اند بهتر و مفصلتر آنجا را دیده ام زیرا در ظرف چهار سال مدت شش مرتبه به ایران رفته ام».^{۱۳۸}

با تاورنیه از شیراز تا بندرعباس

بعد از سیر و گشت در اصفهان و میدان نقش جهان در طلایع فصل بهار در سفری از

۱۳۷ — منظور مسجد شیخ لطف الله است که یکی از زیباترین آثار تاریخی اصفهان به شمار می رود. ساختمان این مسجد که شاهکاری از معماری و کاشیکاری است در سال ۱۰۱۱ هجری به فرمان شاه عباس اول شروع شد و سردر زیبای آن در سال ۱۰۱۲ هجری به پایان رسید. کتیبه های این مسجد به خط زیبای علیرضا عباسی است. ساختمان مسجد تا سال ۱۰۲۸ هجری به طول انجامید و شیخ لطف الله عالم بزرگ که اصلاً از مردم میس از قرای جبل عامل یعنی لبنان امروزی بود و در اوایل عمر از موطن خود به ایران مهاجرت کرده و در قزوین سکونت کرده بود به دعوت شاه عباس به اصفهان آمد و در این مسجد به تدریس و امامت پرداخت.

۱۳۸ — سفرنامه تاورنیه، ص ۳۸۳ تا ۳۹۲.

شیراز به بندرعباس تاورنیه را همراهی می‌کنیم: ۱۳۹۰

«روز شانزدهم مارس، چهار ساعت قبل از ظهر، از شیراز حرکت کرده، بعد از شش ساعت راهپیمایی در جلگه‌ای که از یک لیو^{۱۴۰} دور از شهر سراسر بیابان غیر مزروع بود به کاروانسرای موسوم به باباحاجی رسیدیم. آب آنجا خوب نبود و نیم گرم به نظر می‌آمد. از اینجا به بعد هوای سرد دیگر احساس نمی‌شود. روز بعد صبح روشن به راه افتاده، به کاروانسرای بزرگ زیبا و خوش بنایی که موسوم به مظفری بود رسیدیم که دور از ده و آبادی و کاملاً تنها واقع شده است این تنها نقطه‌ای از سراسر ایران بود که دنبان سیاه، ۱۴۱ به همان درشتی و خوبی دنبان دفینه خودمان در آنجا یافتیم، خیلی هم فراوان بود. وقتی وارد کاروانسرا شدم، دیدم دیگ بزرگی پر از دنبان روی آتش است، فوراً گفتم خام آنرا آورده‌اند تا با سلیقه خودمان طبخ نمایم. روز بعد هم که از آنجا کوچ می‌کردیم به قدری که می‌توانستیم ذخیره برداشتم. در این نواحی غیر از بز و گوسفند چیزی بدست نمی‌آمد. دو لیو دور از آنجا رودخانه‌ای در امتداد کوهی که در مغرب واقع شده جاریست — روز هیجدهم اول طلوع به راه افتادیم. تا یک ساعت قبل از ظهر در اراضی سنگلاخ و کوهستان که پر از درخت بادام تلخ^{۱۴۲} و تربانتین بود طی طریق نموده، به کاروانسرای قشنگی موسوم به پای راه رسیده و منزل کردیم. این کاروانسرا نزدیک رودخانه‌ای واقع شده که از مغرب می‌آمد و این نواحی را مصفا کرده است. در تنگه‌ها و دره‌های این نواحی کمی چوب یافت می‌شود و آنسوی رودخانه، در سمت جنوب دهات و آبادیهایی واقع شده است — روز نوزدهم چهار ساعت بعد از نصف شب سوار شده، از طول دره‌ای که پر از ده و آبادی بود و توسط رودخانه سابق الذکر خیلی حاصلخیز است عبور کردیم. چهار ساعت قبل از ظهر به کاروانسرای که به شکل هشت گوش بنا شده و موسوم به کافراست و تا آن رودخانه یک لیو مسافت دارد رسیدیم. در این فاصله دهات و آبادیهایی نیز هست.

روز بیستم دو ساعت بعد از نصف شب حرکت کرده تا دو ساعت قبل از ظهر راه رفتیم. در این روز فقط از دره قشنگ بدون آبادی گذشتیم و تنها در بین راه عده کثیری از

۱۳۹ — این سفر در سال ۱۶۶۵ میلادی انجام گرفته است.

۱۴۰ — لیو یا فرسنگ فرانسوی معادل دوازده هزار پا و هر پای ۰/۳۲۴۸ متر یعنی حدود ۳۸۹۸ متر است.

۱۴۱ — نوعی قارچ خوراکی است.

۱۴۲ — درختچه بادام تلخ را ارژن می‌نامند و سابقاً این درختچه در دشت ارژن فارس فراوان می‌روید.

ایل نشینان را دیدیم که از این ناحیه به واسطه گرمی هوا کوچ کرده برای زندگی در هوای خنک به طرف شیراز می رفتند — اشخاصی که با اسبهای شخصی خود مسافرت می کنند و بخواهند یکی از قشنگترین نقاط ایران و چیزهای آنتیک را تماشا کنند، از کاروانسرای کافر که حرکت کردند بجای اینکه از راه معمولی کاروان بروند، راه دست راست را پیش گرفته، به جانب رودخانه که تا آنجا یک لیو و نیم مسافت دارد رفته، از رودخانه می گذرند، پس از آن داخل جاده تنک و باریکی میشوند که تقریباً دو لیو در میان کوه و پرتگاه امتداد یافته است، در حالیکه کوه در طرف راست و رودخانه به سمت چپ واقع خواهند بود. اغلب نقاط راه به قدری باریک است که دو نفر سوار پهلوی هم نمی توانند عبور نمایند. در امتداد این راه در قله کوه راههای باریکی دیده میشود که به غارهایی می روند که بعضی از آنها به قدری بزرگ است که گنجایش دو سه هزار نفر جمعیت را دارد. همین که از جاده میان کوه و رودخانه بیرون می روند به جلگه ای که چهار پنج لیو مسافت محیط آن است و موسوم به دادیوان است می رسند این ناحیه پر از درخت نارنج و لیمو و انار است و بعضی از درختان نارنج را دو نفر به زحمت به بغل می گیرند، و بلندی آنها هم به اندازه درختان گردوی ما هستند. بقیه این جلگه تمام زراعت گندم و برنج است. همه نارنج و لیمو و انار اصفهان از اینجا می رود. حقیقتاً اینجا محل لذت و نعمت است. یا اقلای یکی از پرنعمت ترین نقاط ایران می باشد. من مکرر از آنجا گذشتم و اغلب مخصوصاً برای گردش و تفریح به آنجا می آیند و در زیر درختان چادر می زنند و دهاتیها همه گونه خوردنی و کبک زیاد و خرگوش و شکار آهو برای مسافرین می آورند. در رودخانه ای که از وسط این جلگه عبور می کند ماهیهای خوب به حد وفور صید میشود و مخصوصاً خرچنگهای مختلف و ماهی ریشدار و بروشه که نوعی ماهی لذیذ است بسیار دارد. به خاطر دارم که هر وقت به اینجا می آمدم یک دهاتی می آمد و صبح مرا به کنار رودخانه می برد و در حضور خودم با دست برای من ماهی می گرفت و به قدری در این کار مهارت داشت که اگر یک ماهی می گرفت که خیلی بزرگ نبود دوباره به رودخانه می انداخت و ماهی دیگری می گرفت. چون اشخاصی که به این مکان می آیند ده دوازده روز در آنجا می مانند، مطربان و رقاصان ایلاتی بومی از اطراف می آیند و مسافرین را مشغول می کنند و شراب شیرازی می خورند، زیرا همیشه شراب فراوانی ذخیره دارند. انگلیسیها و هلندیها که در هر مز اقامت دارند همیشه به این مکان آمده و تا آخر تابستان را در آنجا می گذرانند و از هوای خنک رودخانه و درختان استفاده می نمایند، زیرا میل ندارند

برای تغییر آب و هوا به اصفهان بروند، چون هر وقت به اصفهان می روند باید تعارف و پیشکشی برای شاه ببرند، و بدشان نمی آید که خود را از دادن تعارف و پیشکش معاف نمایند. چیزی که سبب بزرگی و قشنگی درختان این جلگه میشود همان رطوبت و نسیم آب رودخانه است، زیرا نه‌رهای متعددی برای آبیاری اراضی از رودخانه جدا کرده‌اند که در سراسر این جلگه دور می‌زنند و درختان را مشرب می‌کند. فایده‌ای که این رودخانه به ایران می‌رساند، فقط در همین جلگه است. از اینجا که خارج می‌شود، یا از میان سنگلاخ‌های کوهستان می‌گذرد، یا به صحرای نمکی که مجاور آنجا است می‌ریزد و به زراعت و درختی فایده نمی‌بخشد.

روز ۲۰ مارس به کاروانسرای که موشک می‌نامند رسیدیم، که از خانه‌ای در پای کوه تشکیل شده است. پانصد قدم دور از آنجا چشمه آبی جاریست که هم گرم می‌باشد و هم طعم گوگرد می‌دهد، به طوری که حیوانات با زحمت از آن آب می‌خورند. مسافرین باید آب خوردن را از آب انباری که تا آنجا یک تیر تفنگ فاصله دارد بیاورند. چند سال بود که آب آن آب انبار را نمی‌توانستند بخورند. زیرا یک یهودی که خواسته آب بردارد، پایش لغزیده میان آب انبار افتاده بود و مسلمانها که فوق‌العاده متعصب هستند آن آب انبار را خراب کردند و بعد نزدیک آن دیگری بنا نمودند.

در سه ربع لیو دور از کاروانسرای موشک برای رفتن به لاردوراه هست: یکی راه شتر و دیگری راه اسب و قاطر. راه اولی سه روز دورتر از دومی است و معروف به راه بیابان است، زیرا در تمام آن خط راه غیر از قریه‌ای که در منزل اول واقع است و سکنه آن تمام شتردار هستند، تالار دیگر هیچ آبادی دیده نمی‌شود، مگر چادر ایلات که هر روز یورت و مکان خود را تغییر می‌دهند. در این خط راه تیهوبه قدری زیاد است که مایه حیرت می‌شود، چنانچه در راه دیگر کبک به همین زیادی است. وقتی که این حیوانها پرواز می‌کنند و از زمین بلند میشوند گویی ابر سیاهی آسمان را پوشانیده است.

مرغ دیگری هم در این دوراه خصوصاً راه شتری دیده می‌شود، شبیه به کبک دری ما، ولی زانو و پاهایشان مثل اردک است.

شترها مجبورند از این راه دورتر بروند، زیرا برای آنها امکان ندارد از کوه جهرم عبور نمایند، و عن قریب شرح آنرا ذکر خواهیم کرد که اسب و قاطر را هم به زحمت از آنجا عبور میدهند.

روز ۱۲ مارس دو ساعت بعد از نیمه شب از موشک سوار شده، از راه سنگلاخی گذشته، چهار ساعت قبل از ظهر به شهر کوچک جهرم رسیدیم که مناسب بود اسمش را جنگل نخل بگذارند، و حقیقتاً خرمای خوب و بی نظیری دارد. در کاروانسرای آنجا که پانصد قدم تا شهر فاصله دارد و خوب بنا شده است منزل کرده و روز آنجا ماندیم.

روز بیست و چهارم، بعد از نیمه شب به سرعت بار کردیم. ساعتی که راه رفتیم به پای کوه جهرم که از آنجا باید بالا رفت رسیدیم. اگر چه این کوه بسیار مرتفع و ممتد است، اما پایین رفتن از آن خطرناکترین حرکتی است که من در تمام مسافرتهاى خود کرده ام، خاصه در آنوقت مهتاب هم نبود و تاریکی بیشتر موجب مخاطره میشد. پس از آنکه به بالای کوه رسیدند و هفتصد و هشتصد قدم در آنطرف از راه سخت خطرناکی سرازیر شدند که در طرف راست غیر از پرتگاه چیزی نیست، به پل غریب حیرت انگیزی که فقط دارای یک چشمه است و از قله این کوه به کوه دیگر زده شده می رسند، تهوڑی که در معماری آن کاررفته عقل را حیران می کند. این تاریخترین و برجسته ترین هنری است که امام قلیخان برای تسهیل امور و رفاه تجار به کار برده است. پس از پایین آمدن از این کوه باید از کوه دیگری گذشت که صعود و نزول از آن نیز به همان سختی و اشکال کوه اولی است. در روی قله یکی از این دو کوه آب انبار بزرگی است که با وجود کمال عظمت در اواخر تابستان به واسطه عبور قوافل زیادی که از اول بهار از آن خط رفت و آمد می نمایند آبش تمام میشود. در این کوهها کبک به قدری فراوان است که فقط باید تفنگ را پر کرد و خالی کرد، هر قدر بخواهند کبک فرو می ریزد.

چهار ساعت قبل از ظهر به کاروانسرای که موسوم به شغال است رسیدیم، که بنای منفردی در میان صحرایی پر از بادام تلخ و تربانتین است نزدیک این کاروانسرا چند آب انبار بنا شده که برای قوافل مایه تسلی بزرگی هستند زیرا آب در آن نواحی خیلی کمیاب است.

در کاروانسرای شغال ده دوازده نفر راهدار اقامت دارند که مستحفظ راه هستند ولی مالک و صاحب اختیار قوافل نیز هستند به محض ورود مسافرین سؤال می کنند آیا به گوشت بز کوهی و سایر شکارها میل دارند؟ زیرا به تیر خود مطمئن هستند که خطا نمی کنند. فوراً بالای کوه رفته و در آنجا همه گونه شکار بزرگ همچنین کبکهای که به درشتی مرغ خانگی میشوند به قدری زیاد است که هر قدر بخواهند می کشند و می آورند.

روز بیست و پنجم از پنج ساعت بعد از نصف شب براه افتاده تا ظهر راه رفتیم. یک ساعت بعد از آنکه سوار شدیم به کوهی که خیلی راست و سخت بود رسیدیم که به سختی از آن گذشتیم. اسم آن کوه حسین است و در پای آن چشمه گوارایی است. در یک لیوفاصله این کوه، کاروانسرای قشنگی در میان سایه درختان با صفا واقع شده است که چشمه آب خوشگوار هم دارد، اما چون از آبادی دور است و وسایل زندگانی یافت نمی شود، قافله در آنجا منزل نمی کند و دورتر در قریه ای که موسوم به وتادنبه است رفته که در جلگه ای واقع شده است و در آنجا بار می گیرند. یک ربع لیو دورتر، در بالای کوه، آثار قلعه خرابی دیده می شود و در اطراف قریه درخت نخل بسیار است. کاروانسرای آن خیلی خوب و آب انبار بزرگی هم دارد.

روز بیست و پنجم سه ساعت دیگر در جلگه راه پیمودیم تا به بنارو که شهری کوچک و خوش بنا است و واقع در پای کوه بلندی که بالای آن هنوز آثار قلعه ای خراب باقی است رسیدیم. این شهر سرحد ایالت فارس و مملکت لار است. از بنارو که خارج می شوند جزو خاک لار محسوب می شود.

روز بیست و ششم یک ساعت بعد از نصف شب سوار شده تا سه ساعت قبل از ظهر در جلگه قدری به میان کوهها راه پیموده به برجی برخوردیم که برای حفظ راه بنا شده است. بعد به شهر کوچکی موسوم به بیهری که در گوشه جلگه واقع شده بود رسیدیم که منتهی به کوه بلندی می شود. کاروانسرای قشنگ تازه سازی دارد که مادر «آنمایش خان» حاکم لار بنا کرده است. این شهر و مملکت را شاه عباس کبیر از گبرها گرفته، آنها را مجبور به قبول دین اسلام کرده است.

در همین کاروانسرا بود که «مسیوتونت»، یکی از سیاحان نامی عصر ما طپانچه اش غفلتاً خالی شد و رانش را سوراخ کرد و نزدیک به مرگ رسید.

روز بیست و هفتم چهار ساعت بعد از نصف شب به راه افتاده، سه ساعت بعد به قریه وسط جلگه رسیدیم. از آنجا گذشته در یک لیو دورتر، در کاروانسرای موسوم به پای کتل منزل کردیم. از آنجا تا لار چهار پنج ساعت بیشتر راه نیست. اما راهش خیلی سخت و از چندین رودخانه و مسیل باید عبور کرد.

باید دانست وقتی که از بیهری خارج میشوند یک راه دیگری هم از طرف راست سمت مغرب میتوان پیش گرفت که دو سه لیو نزدیکتر است، اما خیلی بد و تنگ است. در اغلب

نقاط آن دو نفر سوار با هم نمی‌توانند عبور کنند، تمامش سنگلاخ یا پرتگاه است. لاریایتخت ایالتی به همین اسم است، که سابقاً مملکت پادشاه‌نشین لقب داشته است. وسعت این شهر متوسط است، و از اطراف کوههای بلند بر آن فشار وارد آورده‌اند و خود شهر در گرداگرد تپه‌ای بنا شده که بالای آن قلعه‌ای سنگی دارد که محل ساخلوی قشون پادشاه ایران است. هوای این مملکت خیلی گرم است، و آب دیگری غیر از آب باران ندارد، که در انبارها ذخیره مینمایند و هر وقت می‌کشایند مانند سیل به یک طرف شهر جاری میشود و از دو طبقه که با سنگ ساخته‌اند چون آبشار می‌ریزد. در شهر و اطراف شهر درخت، خاصه نخل و بعضی اشجار گرمسیری زیاد است، و در باغها و کوهستان عدۀ زیادی درختان نارنج دیده میشود.

در لار دو کاروانسرا بیشتر دیده نمی‌شود، یکی در شهر که خوب ساخته نشده و دیگری منتها الیه شهر طرف هرمز که بالنسبه راحت‌تر است. اگر در موقع بارندگی پر از آب نشود، گاهی باید چندین روز انتظار کشید تا آب آن بیرون برود و قابل سکنی بشود. به همین جهت فرنگیهای مسافر در منزل هلاندیها که در آخر شهر خانه دارند منزل می‌کنند. هلاندیها مجبورند که در لار خانه داشته باشند، برای اینکه بارهای ابریشمشان که از اصفهان می‌آید در آنجا باید پایین آورده شترها را عوض کنند، زیرا شتر هر ولایتی نباید از حدود خود تجاوز کند، بعلاوه شترهاییکه از اصفهان می‌آیند طاقت گرما ندارند و باید بارهاشان را تسلیم شترهای گرمسیری بدهند. نظربه این احتیاج اغلب حاکم لار مدتهای مدید آنها را معطل می‌کند تا شتر تازه برایشان حاضر نماید و این موضوع موجب خسارت زیاد برای آنها میشود، زیرا کشتیهایشان که در هرمز منتظر بارگیری ابریشم هستند هر روز مبالغ گزاف خرج دارند و هیچ چاره برای اینکار ندارند، مگر اینکه مبلغی بحاکم لار نیاز کنند تا زودتر شتر با آنها برساند و لوازم حرکتشان را فراهم نماید.

در یکی از سفرهای خود در مصاحبت «مسیو کنستان» رئیس کمپانی هلاندی بودیم، پانزده روز در لار ماندیم چون هوا هنوز خیلی گرم بود و کشتیهای معهود وارد بندر هرمز نشده بودند، ما ترجیح دادیم که در لار توقف نماییم تا خبر ورود کشتیها برسد. حاکم لار که مرد خوش مشرب عیاشی بود و بازی شطرنج و ورکید را خوب میدانست و میل به قمار کلان داشت، برخلاف عادت همه ایرانیها اغلب روزها از صبح تا شب با مسیو کنستان مشغول قمار بود. یک روز از ما دعوت کرد که در قلعه نهار بخوریم، بنابراین موقعی بدست آوردیم

که قلعه را تماشا کنیم و گمان نمی‌کنم چه قبل از ما و چه بعد از ما پای هیچ فرنگی به آن قلعه رسیده باشد. قلعه لار در قلّه کوه بنا شده و راه خیلی باریک و سختی دارد که سواره با اشکال و زحمت بسیار میتوان بالا رفت، طول قلعه از عرضش خیلی زیادتر است. در چهار زاویه چهار باستیون بنا شده که در میان آنها برجهایی برای منزل سربازها ساخته اند. این قلعه محبس دولتی است، امرا و پرنسهایی که در جنگ اسیر میشوند یا به جهت دیگری مغضوب می‌گردند، شاه آنها را به این قلعه می‌فرستد. ما در آنجا دو نفر شاهزاده و امیر محبوس دیدیم، یکی از گرجستان و دیگری متعلق به مینگرلی بود. وقتی خواستیم به سر سفره برویم، حاکم به آنها پیغام داد که اگر میل دارند بیایند و با ما صرف نهار کرده، وقتی را با تفریح بگذرانند. آنها هم قبول کردند و همگی با هم غذا خوردیم. برای هریک از آنها روزی یک تومان مخارج و ده دوازده نفر نوکر خدمتکار معین شده بود. در گوشه قلعه طرف مغرب، برای آسایش آنها مخصوصاً سه چهار اطاق ساخته اند. در وسط قلعه تالار بزرگی است که اسلحه خانه آنجا است تیر و کمان و نیزه و شمشال و سایر اقسام اسلحه به قدری در آنجا ذخیره دارند که یکهزار و پانصد نفر را می‌توانند مسلح سازند. شمشالچیه‌های لاری معروف هستند که در تیراندازی از همه ایرانیان ماهرترند و در ساختن لوله شمشال هم استاد هستند، اما کولاس آنرا بخوبی ما نمی‌سازند.

خانه حاکم مشرف به جاده بزرگ است و ظاهرش زینتی ندارد، اما در جلو خان آنجا میدان مربع قشنگی واقع شده که شصت قدم مربع مساحت دارد و اطرافش محصور است و از آنجا داخل دو بازار میشوند که از سنگ بنا شده و طاقهای محکم دارند. این حاکم برادر مهتر است و توسط برادرش بدین مقام رسیده است، زیرا او همیشه نزدیک شاه است و باید لباس او را بپوشاند و دستمال باو بدهد و بواسطه این تقرب یکی از بزرگترین رجال دربار است. این حاکم چون ملاحظه کرد، برادرش پیر شده و ممکن است بمیرد برای حفظ اعتبارات خانوادگی خود مصمم شد که یکی از چهار پسر خود را خصی نماید تا بتواند وارث منصب عم خویش بشود و چهار پنج روز بود که پسر کوچک خود را عمل کرده بود چون من و مسیو کنستان هریک جراحی همراه داشتیم، خواهش کرد جراحهای خود را بفرستیم تا زخم پسرش را ملاحظه نمایند، اما موقع برای اینکه بتوانند او را معالجه کنند گذشته بود و سه چهار روز بعد آن طفل هلاک شد و پدرش از این جاه‌طلبی منفور ظالمانه با غصه و تأسف مجازات یافت.

سکنه لار اغلب یهودی هستند و به کار ابریشم و سایر جِرف اشتغال دارند، خاصه شال کمر خوب می بافند و این صنعت سبب شهرت این شهر شده است. دهاتیها یک قسم کلاه نمدی لطیف و نازکی به سرمی گذارند که شبیه به کلاه فرنگی است که خوب قالب نشده باشد و حاشیه آنرا از جلو و عقب چاک می دهند که چهار ترک یا آفتاب گردان پیدا می کند. این کلاهها مخصوصاً در کرمان خوب مالیده میشود که با پشم لطیف نمدهای خیلی عالی می مالند. نوعی بالاپوش از نمد یکپارچه درست می کنند که در باران خیلی مفید است. در شهرهای دیگر هم نمد مالی می کنند، اما خشن و پست هستند. رنگهای معمولی نمدها سفید و سبز و خاکستری و قرمز و آبی و قهوه ای است. در ایالات لار شترخوب و زیاد پرورش می یابند که از فروش آن تجارت بزرگی می کنند.

هر قدر روزها در لار هوا گرم می شود، شبها خنک است، و میتوان دور از عذاب مگسهای مهلک راحت خوابید.

در شهر لار و حول و حوش آن، آب انبارهای بزرگ به تعداد زیاد وجود دارد و لازم است که هر قدر بتوانند آب انبار زیاد داشته باشند، زیرا گاهی اتفاق می افتد که دو سه سال در آنجا بارندگی نمی شود. وقتی باران می آید، روز اول سوراخهای آب انبارها را می بندند و نمی گذارند آب داخل آنها بشود، پس از آنکه یکروز بارید و باران ابتدا کثافات زمین را شست و شوداد، آنوقت آب را به آب انبارها می بندند.

عمل تقسیم آب در لار خیلی منظم است، گویا این آب انبارها همه خمره شراب هستند، هرگز بیش از سه آب انبار را یک مرتبه باز نمی کنند، و در وقت باز کردن حاکم یا امین او باید حاضر باشند. آب آنها هر قدر فاسد و کثیف شده باشد در این مملکت خیلی نفیس است و چون اغلب آب چندین سال در این انبارها می ماند فاسد میشود و کرم می گذارد. هر قدر با پارچه های نازک صاف کنند و بجوشانند باز از نزدیک که در آن نظر کنند ذرات کوچکی دیده میشود که تخم همان کرمها هستند و همین آبهای کثیف متعفن سبب تولید کرم بلندی در پا و زانوی انسان میشوند،^{۱۴۳} چنانچه شرح آنرا جای دیگر نوشته ام

۱۴۳ — این کرم که پیوک نامیده می شود در سواحل جنوبی ایران مخصوصاً اطراف لارستان بندر لنگه و بندر عباس وجود دارد. کرم در زیر پوست و روی عضلات در موضعی که عصب زیادتر است تولید می شود و گاهی طول آن به حدود ۶۰ سانتی متر می رسد. سلمانیه و قصابهای محلی مهارت دارند که آنرا بدون پاره شدن کرم از زیر پوست خارج کنند.

و خود من در مراجعت به پاریس از سفر پنجم مبتلا بآن شدم. کرم به بلندی دو آن و نیم^{۱۴۴} بالای پای چپ و یکی به طول نیم آن بالای قوزک پای راست در آوردم. در لار حق راهداری می گیرند و بارها را واری می نمایند تا طلا و نقره اگر داشته باشند، حق گمرک دریافت دارند. برای هر دو کای طلا یکشاهی که نصف محمودی است و برای نقره هم به همین نسبت اخذ می کنند.

اول ماه آوریل پنج ساعت بعد از نصف شب، از لار حرکت کردیم. تا سه ساعت بعد از ظهر راه رفتیم. تمام در سنگلاخ و بیابان خشک بی آب و علف بود. فقط یک قریه در این راه دیده شد، موسوم به چرکاب که درخت خرما زیاد و قدری هم زراعت گندم داشت. بالاخره در کاروانسرای کوچکی موسوم به شام زنگی منزل کردیم که به شکل صلیب ساخته شده و از چهار جانب چهار در دارد، برای اینکه باد از همه طرف داخل بشود. تا به بندر برسند به فاصله های کم از همین قسم کاروانسرا متعدد ساخته شده است، برای اینکه هوای آن ناحیه خیلی گرم است، و برای مسافرن سایه بانهای نزدیک بیکدیگر لازم است اما این کاروانسراها طویل و جای بستن چار پا ندارند، چار پایان را باید بیرون بست. تمام خانه ها از لار تا هرمزه یک سبک و نقشه ساخته شده اند. همه بادگیری دارند که از زیر عمارت به بالای بام کشیده شده است، برای اینکه عمارت را خنک کند. اما برای غریبانی که عادت به هوای این مملکت ندارند خوابیدن در مجاورت این بادگیرها خطرناک است.

روز دوم آوریل چهار ساعت بعد از ظهر از کاروانسرای شام زنگی حرکت کردیم، زیرا طرف عصر در این نواحی نسیمی برمی خیزد که گرما را تعدیل می کند و حرکت آسانتر میشود سه ساعت در جلگه خشک و بی آب و علفی راه پیمودیم. بعد از آن از سنگلاخ سختی گذشته دو ساعت قبل از نصف شب به خرموت که قریه بزرگی است و نخل خرما زیاد دارد رسیدیم. از لار تا خرموت راه سخت تر و بدتر از تمام طرق و شوارع ایران است، زیرا اغلب

بدین ترتیب که وقتی از محلی که سر این کرم در زیر پوست واقع است روی پوست جوش یا تاولی ایجاد شود. آن جوش یا تاول را شکافته و سر کرم را از روی پوست به اندازه یکی دو سانتی متر خارج کرده، آنرا دور چوب کبریتی می پیچند و چوب کبریت را به همان حال روی زخم می گذارند تا روز بعد مجدداً آنرا باز کنند تا چند سانتی متر از آن را بیرون بکشند. این عمل را چند روز تکرار می کنند تا همه کرم از زیر پوست خارج شود. اگر در حین عمل یا بی دقتی مریض کرم که قسمتی از آن خارج شده است پاره شود و سر پارگی زیر پوست باشد به علت ترشحاتی که از بدن کرم زیر پوست خارج می شود محل کرم باد کرده و بسیار دردآور و خطرناک می گردد (فرهنگ معین، جلد اول، ص ۹۷۱).

۱۴۴ — یک آن معادل با یک متر و ۱۸۸ میلی متر و دو آن و نیم برابر ۲/۹۷ متر می شود.

آب یافت نمی شود. هنگام رفتن از اصفهان به هرمز، در ابتدای تابستان معمولاً تمام آب انبارها پر است، اما در مراجعت غالباً خالی هستند، به واسطه چار پایان بسیاری که از آنجا گذشته اند. بنابر این مسافران یا باید این راه را یکسره طی کنند یا این که دو سه لیوا راه منحرف بشوند تا آب تحصیل نمایند.

روز سوم قدری بعد از نصف شب از خرموت سوار شده بعد از هفت ساعت راه از میان سنگلاخ یا آبهای شور و وسط کوههای مرتفع به یک کاروانسرای نوسازی موسوم به تنگه دالان رسیدیم، در وسط حوضی دارد که آبش جاری است و چشمه آن از کوه می آید، اما چون در فاصله میان آن کوه و کاروانسرا دره ای واقع شده که آب سیل از آنجا می گذرد و از زیر آن دره شتر گلوئی ساخته اند که آب چشمه از زیر آن گذشته، در کاروانسرا بالا می آید. آب آن چشمه را گرچه میتوان خورد، اما قدری شور است، لذا مدتی است آب انبار بزرگی در آنجا ساخته اند و پهلوی کوه را هم سوراخ کرده اند که آبش را به جلگه مجاور ببرند. سابقاً آن جلگه خشک و لم یزرع بود، اما فعلاً دو قریه خوب در آن احداث و آباد شده است. تاجر متمولی این آبادی و مخارج را کرده است، و اکنون اولادش از آن فایده می برند. مایحتاج این کاروانسرا نیز از لحاظ آذوقه چهار پا و مسافر از آن دو قریه می آید.

روز چهارم یکساعت بعد از نصف شب سوار شده، از صحرای غیر مسکونی گذشتیم، که در چندین نقطه مسیلهای بزرگی با جاده تقاطع می کرد. در آن راه تنها دو کاروانسرا دیده میشود. چهار ساعت قبل از ظهر به کاروانسرای موسوم به کور بر سر قناتی رسیدیم، که تاجری در وقت مراجعت از هرمز در آن نقطه از شدت حرارت و بی سایبانی قوتش تمام شده بود و وصیت کرد که از اموالش این کاروانسرا را بنا کردند تا بعد از این مسافرین به خطر دچار نشوند و سایبانی داشته باشند.

این کاروانسرا از قریه ای که سوی شمال در میان کوه واقع شده چندان دور نیست. روز پنجم کمی بعد از نیمه شب حرکت کرده تا پنج ساعت قبل از ظهر از صحرای خشک بی آب و علفی عبور کردیم. یکنوع درخت پسته وحشی که شیره آن مصطکی است در این صحرا زیاد دیده میشد، تا به قریه ای که موسوم به کافرستان است رسیده و در آنجا منزل کردیم. خرمنهای بزرگ جو دیدیم که تازه درو کرده بودند در صحرا آکنده بود. وقتی مسافر زیاد باشد و کاروانسرا گنجایش جمعیت آنها را نداشته باشد، بعضی از مسافرین در خانه های رعایا منزل می کنند، و از این راه فایده به آنها میرسد. اراضی اطراف کافرستان به

واسطه سیلابهاییکه از کوهها جاری میشوند میتوانند مشروب بشوند و همه جا حاصلخیز هستند و فاضلاب همان سیلها را در آب انبارها ذخیره می‌کنند. گرمک این نواحی بسیار خوب میشد و بهترین گرمکهای ایران است. مغزش قرمز و مثل قند شیرین و برای مسافران نعمت بزرگی است. بخاطر دارم سفری که با مسوکنستان رییس کمپانی هلاندیها از آنجا می‌گذشتیم کلانتر آبادی دو دانه از یک قسم کلم قمری برای ما آورد که یکی از آنها پنج من شاه وزن داشت که معادل با سی لیو ما می‌باشد، و دیگری پنج من و نیم که خیلی خوشمزه بود.

روز ششم کمی بعد از نیمه شب سوار شده تا طلوع صبح از صحرای ریگزازی عبور کردیم که بدون راهنمای بومی پیدا کردن راه امکان ندارد. سه ساعت بعد از نصف شب از دو پل سنگی گذشتیم که در امتداد راه شوسه طولانی به یکدیگر اتصال پیدا می‌کنند. قبل از رسیدن به پل اول طول شوسه ربع لیو میشود. از پل اول تا پل دوم نیز شوسه خیلی طولانی است. پل دوم به طول تمام پن نف (پل جدید) پاریس است، و رودخانه بزرگی از زیر آن می‌گذرد که آبش شور است، و اغلب سواحل آن رودخانه شن نرم است. به طوری که قبل از بنای این پلها به آب زدن خطر داشت، زیرا اگر شخص نابدد بود و گذار رودخانه را نمی‌دانست در شن فرو می‌رفت و بیرون کشیدنش مشکل بود، چنانچه در حضور خود من برای یک هلاندی موسوم به مایرا اتفاق افتاد که به واسطه عجله و بی صبری خواست به آب بزند، با اسبش به شن فرو رفت و اگر کمک فوری نوکران ما و چند نفر دهاتی که برای راهنمایی همراه برداشته بودیم نمی‌بود، خود او نیز در شن مانده بود چنانچه اسبش ماند، و هرگز نتوانستند آنرا بیرون بیاورند. حقیقتاً بنای این پلها یادگار تاریخی است و شایسته مقام بانی آن هست که شرحش را به اختصار ذکر بکنیم:

در ایران نیز مثل سایر ممالک اشخاص فراوانی هستند که عقل و علم و قابلیت دارند، اما قدرشان مجهول می‌ماند و نمی‌توانند در دربار ترقی حاصل نمایند به این واسطه از زندگانی مأیوس و از گمنامی ملول و محزون و از کسب وسایل ثروت و تحصیل تمول محروم گشته، ترک وطن کرده به هندوستان می‌روند و لیاقت خود را به مغول کبیر یا پادشاه کلکته یا پادشاه پیشاور عرضه میدارند. یک ایرانی موسوم به علی بهمین ترتیب بدربار پادشاه کلکته رفته بود و در زمانی اندک چنان اعتماد پادشاه را به خود جلب کرد که فرمانده کل قشون شد. همین که خود را صاحب اعتبار دید، بنای تجارت را گذارده سالی یک کشتی از امتعه خوب هندوستان از قبیل چیت و شکر و نیل و غیره بار کرده و به هرمز می‌فرستاد. بعد از آنکه

سرمایه‌اش زیادتر شد، یک کشتی را دو کشتی کرد و هر چه از تجارت دخل می‌کرد در هرمز می‌گذارد، برای اینکه نام خود را در ایران زنده جاوید سازد، و مقصودش ساختن این سد و پلها بود و مردم تصور نمی‌کردند که او بتواند از عهده این کار بزرگ برآید، برای اینکه مصالح اولیه این بنای عالی سنگ بود که در آن نزدیکی یافت نمی‌شد و بایستی از راهی دور بیاورند، اما او همتی بلند داشت، با اهالی محل قرار گذاشت که دو من سنگ را یک قازی که معادل دو لیارد پول فرانسه می‌شود بدهد.

پس از این قرارداد تمام رعایای آن نواحی شتر و الاغ و سایر دواب خود را به زیر بار سنگ نهادند و مقدار اغراق آمیزی سنگ به آن محل حمل نمودند. حمل سنگ بآن محل خود به خود سبب ثروت اهالی بینوای آنجا شد، زیرا در فصل خارج از موقع کرایه کشتی از هرمز بشیراز و اصفهان ششماه سال را بیکار بودند و هیچ نفعی از جایی نمی‌بردند.

از زیر این پلها رودخانه‌ای می‌گذرد که اصل آبش از اطراف کرمان می‌آید، ولی در بین راه آبهای دیگری از کوههای اطراف که با صدایی مهیب سرازیر میشود، نزدیک بندر لنگه داخل آن شده و خیلی بزرگش می‌کنند و چون کوههایی که آنها از آنها می‌گذرند نمکزار هستند، آب رودخانه نیز شور می‌شود.

از آن پل بزرگ تا گیچی، یکی از بهترین قطعات مملکت ایران است. گیچی محلی است که دو کاروانسرا دارد: یکی بسیار خوب و راحت و دیگری موقعیت بدی دارد زیرا در صحرای شنزاری بنا شده و باد به قدری شن بآن صحرا می‌ریزد که منزل کردن در آنجا امکان ندارد. نزدیک آنجا ده دوازده چادر متعلق به اعراب است و به محض ورود مسافرین شیر و کره و خوراکیهای دیگر که در دسترس داشته باشند برای آنها حاضر می‌نمایند.

در یک لیو و نیم دور از گیچی راه دو شعبه میشود، یکی به طرف چپ که به نظر بهتر می‌آید و دیگری به طرف راست. اگر بلد همراه نباشد در انتخاب راه خیلی زود اشتباه میشود. اگر راه چپ را پیش بگیرند خیلی خطرناک است، زیرا آن راه منتهی به کوهستان میشود که در هر قدم شخص دچار پرتگاه میشود و دیگر خلاصی از آن مقدور نیست.

اما آنچه اهالی ازغول و دیو حکایت می‌کنند، که در آن راه عابرین و دهاقین را هلاک می‌کنند، گویا افسانه‌ای بیش نیست. راه دیگری طرف راست است و راه خوب همان است، رشته ممتدی از شن است تا به بندرعباس برسد. معمولاً یک روزه آن را طی می‌نمایند، و از دو کاروانسرا عبور می‌کنند که آخری به بندر علی موسوم است که در ساحل

دریا بنا شده. از بندر علی تا بندر عباس دو لیو سنگین راه بیشتر نیست و بیشتر راه از میان نخل و خرما است».^{۱۴۵}

آدام اولتاریوس در ایران

«آدام اولتاریوس»^{۱۴۶} جهانگرد صاحب نام دیگری است که در دوره سلطنت شاه صفی به ایران آمد. او که سمت منشی کل و مشاورت هیأت «هلشتاین»^{۱۴۷} را به عهده داشت در سال ۱۶۳۶ میلادی از طریق دربند و شماخی وارد اردبیل شد.

اقامت «هیأت هلشتاین» در اردبیل که در آن زمان زیباییهایش همه را خیره می نمود و اولتاریوس نیز نمی توانست از ثروت و بزرگی این شهر انگشت تعجب به دهان نگیرد، تقریباً دو ماه به طول انجامید. «اولتاریوس» هنگام اقامت در اردبیل مطالعاتی از وضع شهر به عمل آورده و گزارشی از آرامگاه شیخ صفی الدین اردبیلی به دست داده است.^{۱۴۸}

«اولتاریوس» و همراهانش با پشت سر گذاشتن شهرهای سلطانی، قزوین، ساوه، قم و کاشان در سوم اوت ۱۶۳۷ میلادی به اصفهان رسیدند. در پایتخت ایران از اعضای هیأت پذیرایی دوستانه ای به عمل آمد، اما هیأت موفق به انجام منظور خود نگردید و پس از یک اقامت پنج ماهه پایتخت ایران را ترک کرد و از طریق گیلان و مازندران به سوی وطن بازگشت.

علی رغم نتایج اقتصادی نتیجه فرهنگی این مسافرت در اجتماعات قرن هفدهم اروپا بسیار مؤثر بود، زیرا سیاحتنامه ای که آدام اولتاریوس از این مسافرت انتشار داد در محافل غربی با اقبال فراوان مواجه شد.

اولتاریوس که شخصیتی دانا و باهوش بود مشاهدات خود را در ایران به طور عینی به رشته تحریر درآورده و مسائل را با نظر ثاقب خود تجزیه و تحلیل کرده به طوری که

۱۴۵ - سفرنامه تاوَرَنیه، ص ۶۶۸ تا ۶۸۰.

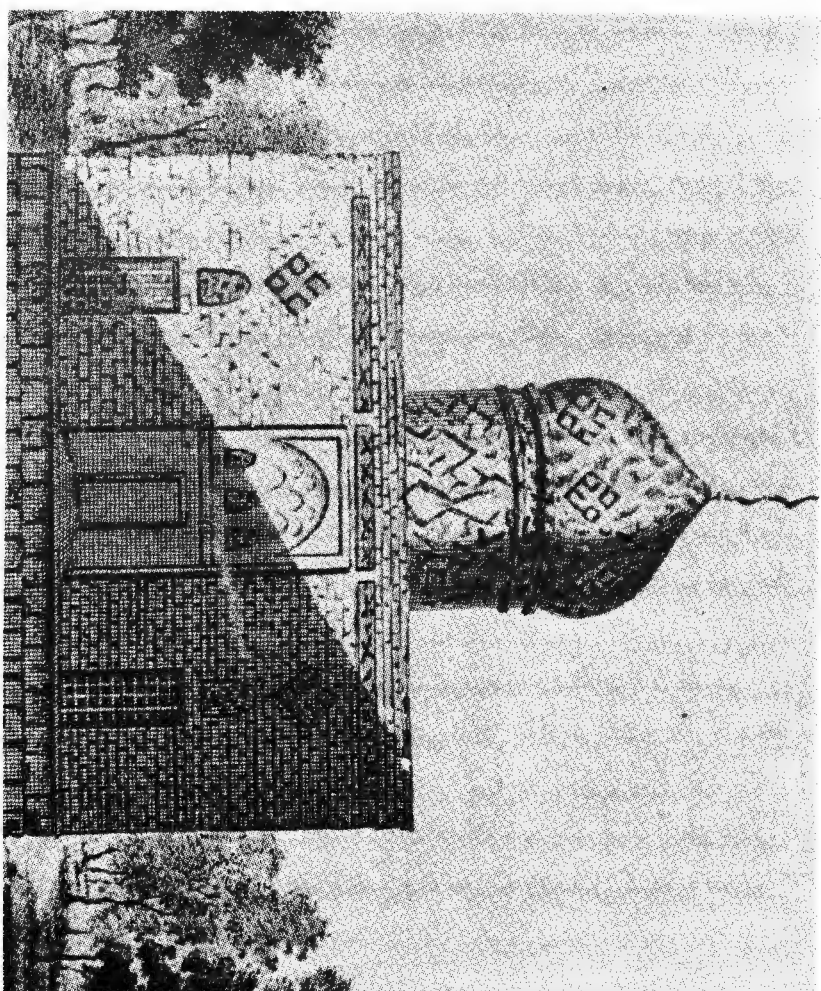
۱۴۶ - Adam Olearius

۱۴۷ - در سال ششم سلطنت شاه صفی هیأتی سیاسی - تجاری موسوم به هلشتاین (Halstein) از سوی

فردریک امپراطور پروس به ایران اعزام شد.

۱۴۸ - رک: سفرنامه اولتاریوس بخش ایران، ترجمه و حواشی احمد بهپور، سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار،

چاپ اول ۱۳۶۳، ص ۱۲۵-۱۳۵.



۳۸- مقبره شیخ صفی الدین - اردبیل

(طرح از برون)

گزارشهای او از مسائل مختلف امروز نیز اعتبار خود را از دست نداده است و بی جهت نیست که شخصیتی مانند «گوته»^{۱۴۹} او را به حق ستوده و سفرنامه اش را فوق العاده و مسرت بخش خوانده است.^{۱۵۰}

سیاحت‌های ژان شاردن در ایران

در سال ۱۶۶۵ میلادی، سی و چهار سال پس از نخستین سفر تاورنیه به ایران فرانسوی دیگری به نام «ژان شاردن»^{۱۵۱} که هنوز به سن ۲۲ سالگی نرسیده بود از طریق تبریز به اصفهان آمد و ۱۸ ماه در آنجا اقامت نمود و با کمال جدیت به تحقیقات پرداخت.

«شاردن» تا سال ۱۶۷۱ میلادی دوبار دیگر به ایران مسافرت نمود.^{۱۵۲}

مسافرت‌های او به کشور ما در دوره‌ای گوناگون و مهیج از دوران حکومت صفوی صورت گرفت. در آن دوران طلایی عده‌ای بی شمار از نمایندگان گه‌های اغلب کشورهای اروپایی در اصفهان، پایتخت شرق، این محل ملاقات بین‌المللی بزرگترین و ثروتمندترین تجار جهان، جمع گردیده مبادلات خود را انجام می‌دادند.^{۱۵۳}

نتیجه فرهنگی مسافرت شاردن برای کشور ما حائز اهمیت فراوان بود، زیرا هیچ اروپایی دیگر به اندازه او ملل مغرب زمین را با ایران دوران صفوی آشنا نداشت. سیاحتنامه او که به ده جلد تقسیم شده در شمار مفصلترین و بهترین سفرنامه‌هایی است که درباره ایران به رشته تحریر درآمده است.

شاردن شخص تحصیل کرده‌ای بود که مرتباً با مطالعه کتب مختلف معلومات خود را روزافزون می‌ساخت. او به زبانهای ترکی و فارسی به خوبی صحبت می‌کرد و می‌نوشت؛ شاردن دارای نظری ثاقب و بصیرتی وافر بود و مسائل را بی طرفانه، عینی و منصفانه قضاوت می‌کرد، و بی دلیل نیست که سفرنامه او را دائرة المعارف تمدن ایران می‌شناسند.^{۱۵۴}

Goethe — ۱۴۹

۱۵۰ — رک: اسناد مصور اروپاییان از ایران، جلد اول، ص ۱۳۶.

Jean Chardin — ۱۵۱

۱۵۲ — مسافرت‌های شاردن مصادف بود با دوران سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هجری مطابق با

۱۶۶۷-۱۶۷۷ میلادی) و شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۶ هجری برابر با ۱۶۶۷-۱۶۹۵ میلادی).

۱۵۳ — اسناد مصور اروپاییان از ایران، جلد اول ص ۱۴۶.

۱۵۴ — رک: همان مأخذ، ص ۱۴۸.



۳۹- ژان شاردن

(حکاکی روی مس از دیوید لوگان ۱۶۲۳ میلادی)

«شاردن» سیمای سیر و سفر در ایران عهد شاه عباس دوم و مخصوصاً دوره شاه سلیمان صفوی را به روشنی تصویر کرده است. او نیز چون «تاورنیه» کشور ما را سرزمین سرتاسر امنیت خوانده و در گزارش سفر خود از تبریز به اصفهان، امنیت کشور را در دوره شاه سلیمان صفوی چنین توصیف کرده است:

«در هیجدهم (ماه می سال ۱۶۷۱ میلادی)، من با نایب الحکومه و میرزا طاهر^{۱۵۵} مراسم خداحافظی به عمل آوردم. هر دویشان با هم بودند و لطف فرموده یک راهنمایی برایم تعیین کردند. من در مقابل این عنایت عالیه ایشان با کمال فروتنی تشکر کرده و گفتم:

تقاضای راهنمای دولتی به منظور آن است که با اطمینان کامل و فراغ خاطر مسافرت خود را دنبال بنمایم. نایب الحکومه تبریز و میرزا طاهر در پاسخ اظهار داشتند که گذرنامه‌های^{۱۵۶} شاهنشاه ضامن سلامت جان و مال شما است و در حقیقت به منزله یک اسکورت واقعی به شمار می‌رود، چنانکه می‌توانید با ارائه آنها در همه جا هر چه بخواهید از هر کس بگیرید. و آنگاه اضافه کردند که: اینک شما در یک سرزمین سرتاسر امنیت بسر می‌برید، و این که کسی را برای مشایعت شما می‌خواهیم تعیین نکنیم، برای اثبات آن است که به منظور تسهیل مسافرتان حاضر به همه گونه تشریک مساعی می‌باشیم».

در این موقع در مجلس مزبور عده‌ای از اشخاص متشخص و مقامات متعین تشریف داشتند که آنها نیز اظهار کردند، به هیچ وجه من الوجوه محتاج به داشتن مأمور دولتی نیستم، به همین جهت از میرزا طاهر خواهش کردم گذرنامه‌ای خطاب به مأمورین گمرک مرقوم دارد، تا نیازی به ارائه فرامین همایونی نباشد. او فی المجلس این تقاضا را انجام داد و با عباراتی احترام‌آمیز و تجلیل فوق‌العاده فرمان زیر را در دسترس من قرار داد:

۱۵۵ — میرزا طاهر فرزند ناظر و محصل کل ایالات آذربایجان و یا به عبارت امروزی پیشکاریا مدیر کل دارایی استان بود که در غیاب پدرش وظایف او را سرپرستی می‌کرد.

۱۵۶ — سابقاً جواز عبور را تذکره می‌گفتند و فرهنگستان کلمه گذرنامه را به جای آن برگزید، اما تذکر این نکته ضروری است که این کلمه لفظ جدیدی نیست و از گذشته‌های دور در زبان فارسی استعمال می‌شده است. ابوالحسن شهید بن بلخی از شاعران دوره سامانی که از ممدوحان نصر بن احمد سامانی است و در حدود سال ۳۲۵ هجری درگذشته است در بیتی چنین می‌گوید:

«همه دیانت و دین و رز و نیک نامی کن که سوی خلد برین با شدت گذرنامه».

«امروز که دوم ماه صفر المظفر سال هزار و هشتاد و چهار است،^{۱۵۷} آقای شاردن، بازرگان، گل سرسبد بازرگانان و اروپایان، عازم زیارت دربار همایونی می باشد. او حامل گنجینه عظیمی از نوادر نفیسه و احجار کریمه است که حسب امر همایونی از اکتاف و اطراف جهان جمع آوری کرده و اینک می خواهد نثار خاکپای جواهرآسای خلیفه الله فی الارض نماید.^{۱۵۸} برحسب مفاد این فرمان کلیه مقامات تابعه و نواب و جانشینان و قائم مقامان شاهنشاه، دادرسان مدنی و جنایی، حکام و رؤسای نظامی بلاد و طرق و شوارع، و مأمورین اخذ حقوق دولتی و مالیات، باید بدانند که حامل فرمان یک شخصیت عالیمقامی است. بنابر مراتب مذکور موظف می باشند که با مشاهده آن هرگونه نیازمندی و لوازم و احتیاجات وی را مرتفع ساخته و تمنیات مشروعش را با تمام وسایل ممکنه در اسرع اوقات به موقع اجرا گذارند. بایستی چنان بذل مساعی کنند که معزی علیه و همراهان نه فقط بدون هیچگونه آسیبی به مقصد برسند، بلکه با کمال رضایت خاطر و عزت و احترام به زیارت بارگاه همایونی نایل آیند. باید بدانند که هیچکس به هیچ وجه حق ندارد به هیچ عنوانی اعم از باج راه و مالیات و گمرکات مطالبه حقوقی از وی بنماید بلکه فقط ملزم می باشد که جان و مال او با کمال سلامت و بدون کوچکترین آسیب به مقصد برسد.

در حاشیه مهر عبارتی از قرآن مندرج است که مفهوم آن چنین می باشد: «به ایزدی گراییده ام که پناهگاه من است، و پیرو محمد فرستاده او می باشم».^{۱۵۹}

«شاردن» انگیزه های ایرانیان را برای سیاحت و مسافرت با جهانگردی اروپایان مقایسه کرده و در شرحی در این مورد چنین نوشته است:

جهانگردی ایرانیان

«اما سیاحت و مسافرت، باید بگوییم که کنجکاویهای جهانگردی بیشتر از گردش

۱۵۷ - سال ۱۰۸۲ هجری درست است.

۱۵۸ - شاردن در حاشیه راجع به خلیفه الله می نویسد: شاهنشاهان صفوی که دویست و پنجاه سال است سلطنت می رانند مدعی می باشند، که از اولاد علی (ع) داماد و جانشین حضرت رسول (ص) هستند، لذا این امتیازات و عناوین پوچ را به خویشان اختصاص داده اند.

۱۵۹ - سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، جلد سوم، از انتشارات مؤسسه انتشارات امیرکبیر، آبانماه ۱۳۵۰،

ص ۱۱ تا ۱۳.

برای ایرانیان نامفهوم است. تمایل شدیدی که ما (اروپاییان) برای دیدن رسوم و آداب مغایر و مختلف با عادات خودمان، و یا شنیدن زبانی که مطلقاً برایمان نامفهوم میباشد، داریم، برای ایرانیان به کلی مجهول است. هنگامیکه کمپانی فرانسوی هند شرقی نمایندگانی به حضور شاهنشاه ایران اعزام داشت، پادشاه فرانسه (لویی چهاردهم) نیز دو سفیر، ولی بی تدبیر آقایان آلن و بولی را بدان صوب گسیل کرد. در اعتبارنامه نگاشته شده بود: اینان نجبای مشتاق جهانگردی می باشند که در معیت نمایندگان تجار فرانسوی، برای دیدن دنیا عزیمت می کنند، و پادشاه (فرانسه) از این تصادف استفاده و کمپانی بازرگانان فرانسوی را به اعلیحضرت شاهنشاه ایران توصیه می کنند و هنگامیکه این آقایان برای اجابت مستدعیات خویش مشغول تلاش بودند، من به دربار ایران، رسیدم، و وزیران راجع به امور آنان اغلب اوقات با من به گفتگویی پرداختند، در همان اوایل مشاهده کردم که به علل گوناگونی از این نامه خوششان نیامده است.

از جمله برای اینکه مراسله مطلقاً تصادفاً نگاشته شده است. وزیران از من سؤال کردند، آیا در اروپا پادشاهان بزرگ این اندازه ببقدر و قیمت می باشند که برای ارسال نامه به ایشان، از رجال متشخص استفاده نمی کنند. ولی سران امپراطوری ایران مخصوصاً به کلمات نجبای مشتاق جهانگردی تکیه داشتند، و مترجمین، چنانکه در تمام موارد مجهول و غیرمعمول مصداق پیدا می کند، نتوانسته بودند مفهوم آنرا درست و رسا برگردانند. از من پرسیدند، آیا در میان شما کسانی پیدا می شوند که رنج یک سفر دویا سه هزار فرسنگی را، با آنهمه مخاطرات و مهالک و ناراحتیها، بدون قصد دیگر، و فقط برای دیدار شمایل ایرانیان و تماشای ایران تحمل بکنند؟ این خلق (ایرانیان) چنانکه متذکر شده ام عقیده دارد که کسب فضایل، و استفاده از لذات و نعمات فقط در سکون و استراحت در منزل به نحو احسن میسر است، و مسافرت مطلقاً برای تحصیل نفعی باید انجام بگیرد و بس. و نیز معتقدند که یک شخص بیگانه اگر بازرگان و پیشه ور نباشد، جاسوس است و بزرگان و رجال دید و بازدید با این قبیل افراد را ارتکاب جنایت به دولت می شمارند. این نظریات ایرانیان بی شک و گمان مولود بی اطلاعی مطلق آنان از وضعیت کنونی ملل دیگر عالم است، و حتی از جغرافی نیز به هیچ وجه آگاهی ندارند، و هیچگونه نقشه جغرافیایی در دسترس خویش ندارند، و این موضوع ناشی از آن است که علاقه ای به دیدار ممالک دیگر ندارند، و لذا احتیاجی به معرفت فواصل طریق احساس نمی کنند.

در میان ایرانیان نه کتب سفرنامه در ممالک بیگانه موجود است، و نه روزنامه و نه مجله و نه دفاتر نشانی. البته این موضوع ممکن است در نظر اشخاصی که روزگار خود را به تحصیل اخبار می‌گذرانند و به قدری به این چیزها علاقه‌مندند که حتی صحت و سلامت، راحت و استراحت خویش را قربانی گرد آوردن اطلاعات می‌کنند، و نیز برای آنان که با دقت و مواظبت خاصی نقشه‌های جغرافیایی و سیاحتنامه‌ها را بررسی می‌کنند شگفت‌انگیز نماید، و چنانکه ایرانیان را توصیف کرده‌ام، اینگونه تحصیل آگاهی با آرامش فکری و تمایلات روحی آنان منافات دارد. ۱۶۰ وزیران دولت به طور کلی، از اروپا بیشتر از اوضاع و احوال دنیای ماه (کره ماه) اطلاعی ندارند. حتی اغلب ایشان از احوال فرنگیان بسیار غافلند، چنانکه آنجا را جزیره کوچکی در دریاهاى شمال می‌دانند، که تقریباً فاقد هرگونه نعمت و ثروت است، و بهمین جهت، فرنگیان محروم در جستجوی اشیاء خوب و ضروریات خویش در اکناف و اطراف جهان مشغول تکاپو می‌باشند». ۱۶۱

صرف‌نظر از این اظهار نظر غیر واقع بینانه، شاردن امنیت و سهولت مسافرت در ایران را در جهان بی نظیر دانسته و چنین نوشته است:

۱۶۰ — برخلاف نظریه آقای شاردن ایرانیان همیشه اشتیاق وافری به جهانگردی و تحقیق و تفحص در اوضاع و احوال ملل عالم داشته‌اند، که کتاب «الهند» بیرونی، و سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی، و کتاب حدود العالم، و عجایب البلدان مؤید بلخی، سفرنامه سلیمان سیرافی (که هزار و یکصد و چند سال پیش نگاشته شده و وسیله آقای محمد عباسی تحت نام شگفتیهای جهان ترجمه و به چاپ رسیده است) و نزهت القلوب حمدالله مستوفی از جمله زبده آثار جغرافیایی گرانبهای است که خوشبختانه هنوز باقی است. ولی باید اعتراف کنیم که جغرافیای جدید و ترسیم نقشه‌های جغرافیایی، به سبک اروپاییان در عهدی که شاردن به کشور ما آمد در ایران متداول نبوده است، ولی وجود آثار جغرافیایی دقیق که فوقاً اشاره شد و آثار جاویدان محققین دیگری چون استخری، ابن حوقل، ابن رسته، مقدسی، یعقوبی، بلاذری، یاقوت حموی، ابن جبیر و ابن بطوطه که در میان ایرانیان متداول و مورد استفاده بوده، جز یک کتاب «نزهت القلوب» بقیه برای شاردن ناشناخته بوده است.

اما متذکر می‌شویم که دانشمندان ایرانی در قرون وسطی اطلاعات دقیق و مفصّلی از اوضاع و احوال ممالک اروپایی و خصوصیات تاریخی و اجتماعی ملل مغرب‌زمین داشته‌اند و تألیفات گرانبهای در این زمینه به یادگار گذاشته‌اند که از آن جمله است: تاریخ بناکنی تألیف ابوسلیمان داود بناکنی که در سال ۷۰۷ هجری به زبان فارسی به نام سلطان ابوسعید تألیف یافته است. این تاریخ شامل نه قسمت است و گرچه مؤلف در قسمتی که به ملل خارجی اختصاص دارد به اختصار پرداخته است ولی اطلاعات ذیقمت و حقیقی به دست می‌دهد و در کمتر تاریخی درباره اماكن و نفوس و حوادث تاریخی بیرون از دایره اسلامی تا این حد بحث شده است. (رک: سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، ص ۱۶۹-۱۷۰ و فرهنگ ادبیات فارسی دری، تألیف دکتر زهراى خانلری (کیا)، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۱۶۱ — سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، ص ۱۶۷-۱۷۰.

«علی رغم آنچه که گفتم، در تمام جهان کشوری مانند ایران برای سیاحت و جهانگردی وجود ندارد، خواه از لحاظ قلت خطرات، از لحاظ امنیت طرق، که مواظبت دقیقی در این مورد به عمل می آید، و خواه از جهت کمی مخارج که معلول کثرت تعداد عمارت عمومی مخصوص مسافرین در سرتاسر امپراطوری، در بلاد و بیابان است. در این عمارات به رایگان سکونت اختیار می کنند، به علاوه در نقاط صعب العبور پلها و جاده های مسطحی (شوسه) وجود دارد که برای کاروانها و کلیه کسانی که برای کسب نفع در حرکتند تعبیه شده است».^{۱۶۲}

وسایل نقلیه در عصر صفوی

وسایل نقلیه متداول در ایران عصر صفوی منحصر به چهار پایان بود و از وسایل نقلیه چرخدار استفاده نمی شد «شاردن» در گزارشهای خود به این مورد نیز اشاره کرده و نوشته است:

«در ایران غیر از مرکوب^{۱۶۳} و تغار^{۱۶۴} وسیله نقلیه دیگری وجود ندارد، تغار نوهایی پوشیده و مستوری است، که برای مسافرت بانوان عالیمقام اختصاص دارد، به طور زوج روی اشتری حمل می گردد.

کالسکه، گاری، تخت روان، محمل چهار چرخه در ایران وجود ندارد و این یا معلول ناهمواری و کوهستانی بودن اراضی کشور، و یا نتیجه آن است که دشت و هامون آن از هر طرفی با انهار قطع شده است، همه مردم روی اسب، یا قاطر و یا پشت خران یورغه رو و راحت و سریع السیر، حرکت می کنند. کسبه و پیشه وران نیز به مانند دیگران صاحب مرکوب می باشند، و فقط تیره بخت ترین افراد پیاده راه می روند».^{۱۶۵}

نحوه مسافرت

۱۶۲ - همان مأخذ، ص ۱۷۱.

۱۶۳ - اسب، شتر، قاطر، الاغ.

۱۶۴ - کجاوه دو اطاقک چوبی روباز یا با سایبان بود که آنها را در طرفین شتر یا قاطر می بستند و در هر اطاقک مسافری می نشست (فرهنگ معین، ج ۳، ص ۲۹۱۱).

۱۶۵ - رک: سفرنامه شاردن، جلد چهارم، ص ۱۷۴.



۲- کجاوه (از سفرنامه دیولافوا)

«شاردن» نحوه مسافرت در روزگار صفوی را در ایران و سایر کشورهای مشرق زمین چنین گزارش کرده است:

«معمولاً در مشرق زمین همیشه مسافرین برای حفاظت و حراست خویش از صدمات آفتاب، در ساعات مناسب و مساعد شب حرکت می‌کنند، و بدین طریق همه کاروانیان و همه چهار پایان از آفت حرارت مصون می‌مانند. در اوقات شب آدمی می‌تواند با کمال سرعت و سهولت طی طریق کند، نوکران نیز بعضی اوقات بدون زحمت با پای پیاده جاده‌ها را گز می‌نمایند، حتی آقایان هم از پیاده رویهای اندک لذت می‌برند، و بدین طریق هم از حمله خواب جلوگیری می‌کنند و هم در مقابل برودت خفیف هوا گرم می‌شوند. بدین ترتیب اسبها نیز آسایش و آرامشی احساس می‌کنند.

مسافرین پس از ورود به منزل جدید، به رختخواب می‌روند و از ساعات روز برای جبران بی‌خوابیهای شب استفاده می‌نمایند. یکی دیگر از فواید کثیر مسافرت در ساعات شب آن است که، چهار پایان از هرگونه آسیب گرما و مزاحمت مگسها مصون می‌مانند و هنگام حرارت آفتاب به استراحت می‌پردازند، نوکران نیز با استفاده از روشنایی بهتر می‌توانند از آنها مواظبت به عمل آورند. به علاوه در اوقات روز تهیه خوار و بار و ارزاق لازم برای مسافرین و چهار پایان به سهولت تمام میسر می‌گردد. کاروانسراداران که تمام شب را در بستر استراحت بسر برده‌اند، در ساعات روز آماده هرگونه خدمت میباشند. مهتران پس از ورود به منزل تازه ابتدا اسبان را گردش می‌دهند و سپس آنها را به اصطبل برده، تسمه و بندهایشانرا باز می‌کنند، و بعد از یکی دو ساعت خورد و خوراک برایشان می‌دهند، و بالاخره خود ستورداران نیز به استراحت مشغول شده، به خواب می‌روند. در حدود ساعت نه یا ده همه کاروانیان بیدار می‌شوند و ناشتا می‌خورند. آنگاه مهتران مشغول مواظبت و پرستاری اسبان می‌گردند، آشپزها نیز به تهیه غذا و خوراک مشغول می‌شوند. آقایان هم پس از صرف صبحانه یا سرگرم کاری می‌گردند و یا باز هم به استراحت می‌پردازند. در ساعت چهار به اسبها جو سفید می‌دهند، زیرا در مشرق زمین اسبان به هیچوجه از جو سیاه تغذیه نمی‌کنند، و سپس آنها را زین و یراق می‌نهند.

در همین ساعت آقایان نیز ناهار صرف می‌کنند. هنگامی که ارباب مشغول خوردن خوراک است، آشپزها به تنظیف ظروف آلات طبخی می‌پردازند، و نوکران نیز به بستن مفرش مشغول می‌گردند. مفرش به منزله صندوقی است که می‌توان البسه و رختخواب را در

آن نهاد و با کمال دقت و نظافت آنها را حفظ کرد و همراه برد. آنگاه خدمه به خوردن غذا مشغول می‌گردند، و آقایان در این مدت لباس و کفش خود را می‌پوشند. پس از صرف ناهار از طرف نوکران که در میان آسیایان، برق آسا انجام می‌گیرد، آشپز سفره را جمع آوری کرده، لوازم مربوطه را جمع و جور می‌نماید، مهتران نیز برای بستن بند و تسمه و زین مرکوبها می‌شتابند و خدمه دیگر به جمع آوری مفروشات و انجام کارهای مربوطه می‌پردازند، پس از انجام امور مزبور، بارها بسته میشود و کاروان به حرکت درمی‌آید.

کسانی که از دیدار مشرق زمین محروم مانده‌اند، مشکل است که سهولت مسافرت در ممالک شرقی را پیش خود تصور و مجسم نمایند. البته سیر و سیاحت با تمام لوازم زندگی کار بزرگ و مشکلی است و به منزله نقل و انتقال یک خانه می‌ماند. ولی چون کارها و وظایف در میان خدمه بطور مرتب تقسیم شده، لذا هر کس به سهولت تمام امور محوله را انجام میدهد. چون ممکن است در مهمانخانه‌های شرقی یعنی قهوه‌خانه‌ها لوازم و مایحتاج زندگی چنان که باید و شاید فراهم نباشد، لذا می‌توان برای نقل و انتقال مشروبات و ماکولات گوناگون به سهولت تمام از یخدانها استفاده کرد. یخدان صندوقهای چوبی است که مربع شکل (مکعب یا مکعب مستطیل) می‌باشد؛ قطرش بالغ بر هجده شست^{۱۶۶} و عمق آن به بیست تا بیست و دو شست می‌رسد. جوانب خارجی یخدان را با نم یا ماهوت مستور ساخته و سطوح داخلی آنرا نیز چرم می‌گیرند. معمولاً جفت این قبیل صندوقهای اغذیه و اشربه را مثل همیان به ترک مرکوب چنان تعبیه می‌کنند که هیچگونه مزاحمتی برای راکب به وجود نیاید. در یک طرف معمولاً سفره و خورد و خوراک را می‌نهند، و در طرف دیگر شربت و قهوه و مشروبات و یخ و مایحتاج دیگر را می‌گذارند. و چون معمولاً آب خنک و آشامیدنی در طول تمام راه پیدا نمیشود، یخداندار، یکی دیگر از این محفظه‌های یخچالی را که درازتر است، در زیر شکم مرکوب تعبیه کرده است که شب و روز می‌توان از آب مطبوع و گوارای محفوظ در آن استفاده نمود»^{۱۶۷}.

تأسیسات اقامتی ایران از دیدگاه شاردن

«شاردن» در گزارشهای خود به تفصیل از تأسیسات اقامتی و پذیرایی دوران صفوی

۱۶۶ - هر شست ۲/۷ سانتی متر است.

۱۶۷ - سیاحتنامه شاردن، جلد سوم، ص ۴۶ تا ۴۹.

سخن گفته و جابجا به شرح کاروانسراهای متعدد ایران پرداخته است. او علت ایجاد بناهای عام المنفعه را چنین شرح داده است:

«اشخاصی که تمکن بیشتری دارند، بعد از گرد آوردن ثروت بسیار برای خود و فرزندان خویش اقدام به ساختن اماکن عمومی می‌کنند، فی‌المثل مدرسی با تأسیسات و تجهیزات لازم برای عده کثیری از محصلین و طلاب بنا می‌نمایند، بعد در کنار جاده‌های بزرگ کاروانسراهایی برای پذیرایی رایگان از عابرین و مسافرین به وجود می‌آورند، آنگاه پلهایی می‌سازند و بالأخره مساجدی با عایداتی برای امرار معاش روحانیون، و گاهی جهت صدقه و یا اطعام نداران ساختمان می‌کنند. ایرانیان این قبیل ابنیه و عمارات را ثواب آخرت می‌نامند، یعنی برای عقبی و نیز به قول خودشان می‌گویند که این خیرات و مبرات خیر جاری یعنی ثروت زاینده است، چون مدعی هستند که ادعیه و اذکاری که در این قبیل معابد و عمارات رایگان خوانده و گزارده می‌شود، و مردم بالفعل از اینگونه وسایل استراحت برخوردار می‌گردند ثواب امر عاید بانیان و متوجه آنان می‌شود».^{۱۶۸}

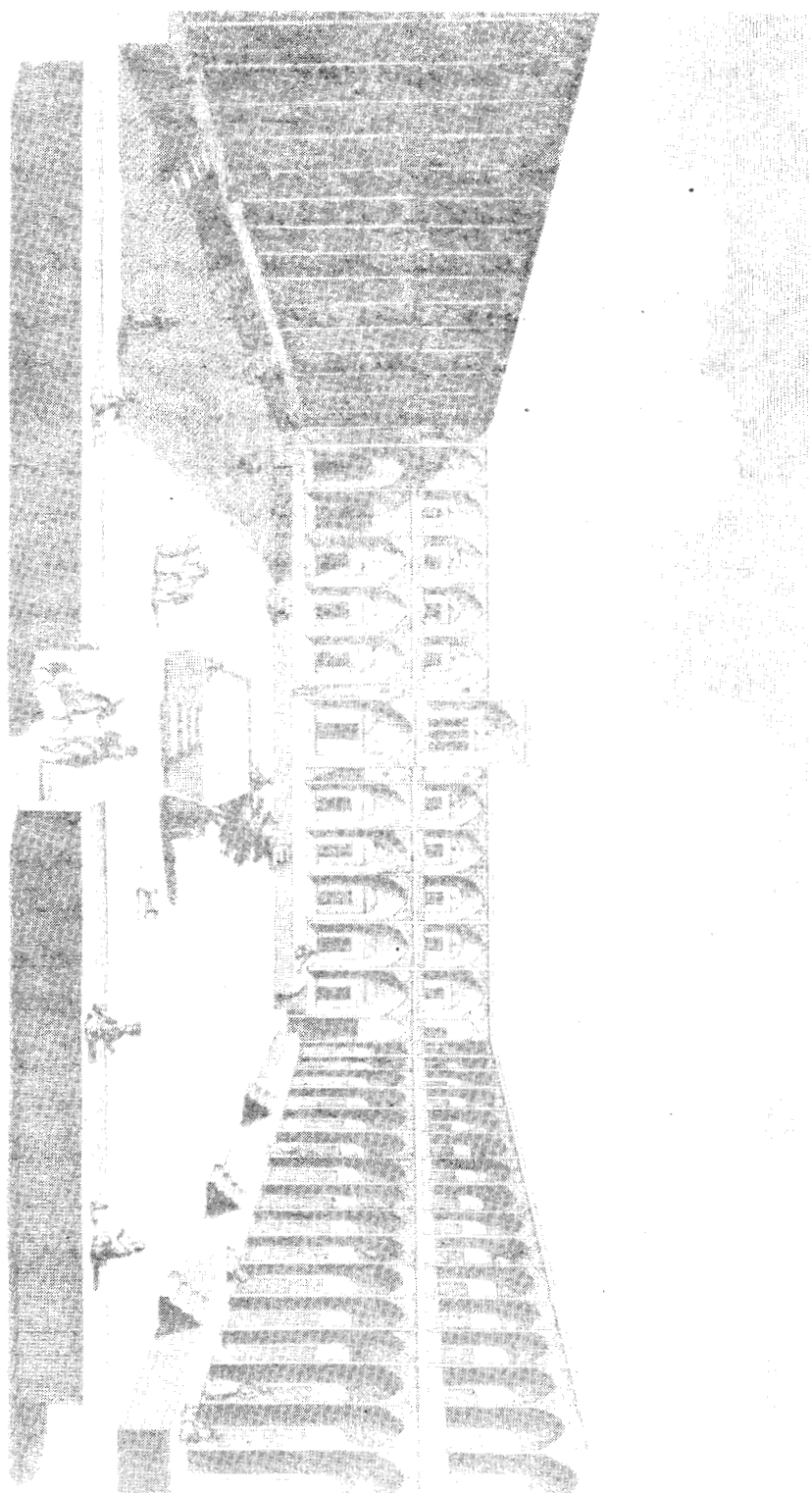
با شاردن همراه می‌شویم و از چند کاروانسرای معتبر آن روزگار در دوره رونق و آمد و شد کاروانها دیدن می‌کنیم.

کاروانسرای شاهی کاشان

از کاروانسراهای بسیار معتبر و باشکوه صفوی کاروانسرای شاهی کاشان بوده است که امروز اثری از آن باقی نیست. شاردن که به هنگام سفر به کاشان این کاروانسرا را دیده، آنرا به شرح زیر توصیف کرده است:

«منازل کاشان از آجر و خشت بنا شده است. عمارات عالیّه در این بلده بسیار کم می‌باشد، ولی بازارها و گرمابه‌های آن فوق‌العاده عالی و خوب و تمیز و خوش ساخت است. کاروانسراهای متعددی نیز در این شهر دیده می‌شود، کاروانسرای شاهی که در خارج کاشان، در جوار دروازه شرقی ساخته شده است، عالی‌ترین مهمانخانه شهر و بهترین کاروانسرای تمام ایران به شمار می‌رود. این بنا چهارگوش است، ضلع آن از طرف داخل به طول دویست گام هندسی، و دارای دو طبقه عمارت می‌باشد. محوطه دهلیز ماندنی در پایین

۱۶۸ — سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، ص ۱۷۴.



۲۱- کاروانسرای شاهی کاشان

(طرح از ذوزف کربلو)

وجود دارد که در طول تمام ساختمان امتداد یافته است، و از جانب حیاط به ارتفاع قد آدمی و از سطح اطاقها به قد چهار شست مرتفع است، ضخامت آن هشت پا و سطحش با سنگهای مرمر سفید نفیسی که مثل سنگ سماق شفاف می باشد، پوشیده شده است.

طبقه اول در دو طرف دارای پانزده باب منزل متحدالشکل است. ولی در دو طرف دیگر فقط ده باب منزل دیده میشود، به اضافه یک دستگاه منزل پنج اطاقی مرتفع طاقدار به مساحت پانزده پا طول و عرض، دارای یک بخاری در وسط، و یک محوطه ایوان مربع در جلوه و وسعت ده پا دارای سقف نیمه طاقی، که در هر طرف آن یک دستگاه بخاری تعبیه شده و مخصوص اقامت خدمه است.

طبقات دوم نیز مثل اشکوبه های پایین می باشد، و نرده ای به ارتفاع تقریباً چهار پا در سرتاسر آن تعبیه شده است.

در وسط مدخل یک محوطه مسدسی وجود دارد که در هر ضلع آن دکانهای بزرگی موجود است. در این دکانین انواع و اقسام خواربار و زغال هیزم و علوفه و علیق بفروش می رسد. در بالای مدخل، یک سردرب بسیار عالی و بلندی ساخته شده که مثل تمام قسمتهای ساختمان تخته پوش است، و در هر دو طرف، دالان سر پوشیده ای وجود دارد که قابل سکونت می باشد و مثل منازل داخل کاروانسرا دارای روشنایی مناسب و حتی راحت تر است. حوض آب وسط حیاط به ارتفاع پنج پا می باشد: دیواره های حوض برای انجام وضو و ادای نماز عریض تعبیه شده و به پهنای چهار پا است. باطن یعنی قسمت عقب این کاروانسرای بزرگ و باشکوه مثل ظاهر آن شایان توجه و لایق دقت می باشد. در این قسمت طویله های وسیع و محوطه های مناسب برای استقرار محمولات و استراحت نوکران وجود دارد، و به طور کلی مجموع این محوطه ها تقریباً از حیث وسعت و مساحت درست قرینه خود منازل عمارت است، چنان که مخازن متعدد، و منازل بسیار، مخصوص سکونت فقیران و نداران، و دهقانانی که برای فروش خواربار و ارزاق به شهر می آیند وجود دارد و بالاخره باغهای وسیع و بزرگ قسمت عقبی عمارت کاروانسرا را تکمیل می کند. این بنای معظم را شاه عباس بزرگ پدید آورده است، و در سرلوله عمارت چنین نگاشته شده:

«دنیا کاروانسرا و مردم کاروانیانند.^{۱۶۹} در کاروانسرا، ساختن سرای، کاروانیان را

۱۶۹ — بر سردر کاروانسرا احتمالاً این بیت نقش شده بود که شاردن مفهوم آنرا ذکر کرده است:

ماییم کاروان راه و جهان کاروانسرا در کاروانسرا نکند کاروان سرا

منازل اهالی در اختیار سیاحان

در منزلگاههای میان راه چنانچه کاروانسرای وجود نداشت، اهالی خانه های خود را در اختیار مسافران قرار می دادند و با آنکه ظاهراً بابت کرایه محل وجهی دریافت نمی کردند با این وجود اقامت در این خانه ها برای مسافران گران تمام می شد. «شاردن» شرحی در مورد نمونه ای از این خانه ها در سگزآباد، و کیاره از توابع بخش بوبین زهرای شهرستان قزوین دارد:

«در «سگزآباد»^{۱۷۱} و کیاره کاروانسرای وجود ندارد، ولی در هر دو قصبه پانزده تا بیست باب خانه و باغچه بزرگ وجود دارد که صاحبانشان درب آنها را به روی عابری و واردین باز گذاشته اند، و برای سکونت و استراحت مسافرین تخصیص داده اند، و بسیار نظیف و تمیزتر از کاروانسراها می باشد. وسایل استراحت مسافرین در این منازل کاملاً آماده می باشد و خیلی خوب و عالی است، ولی توقف در آنها برای عابری بسیار گران تمام می شود. زیرا چنانکه معلوم است حسب المعمول میزبان از گرفتن کرایه و پول اجاره امتناع می ورزد و جرأت ندارد که چنین چیزی مطالبه کند، ولی در مقابل از بابت فروش علیق و ارزاقی که برای مسافرین تهیه می کنند وجوه سنگینی اخذ می کنند، زیرا برخلاف کاروانسرا که برای اجناس قیمت معین و مقطوعی وجود دارد، در اینجا متصدیان به میل و اراده خود هر چه می خواهند از مشتریان می گیرند».^{۱۷۲}

کاروانسرای کیخسرو

«شاردن» ضمن شرح مسافرتش از قزوین به ساوه از کاروانسرای به نام «کیخسرو» در هشت فرسنگی راه سگزآباد به ساوه نام برده و درباره این بنای عالی عام المنفعه که در زمان خود از کاروانسراهای معتبر ایران محسوب می شده چنین نوشته است:

«... ما در یک کاروانسرای به نام «کیخسرو» که یکی از عمارات عالیه و ابنیه

۱۷۰ - سیاحتنامه شاردن، جلد سوم، ص ۸۳-۸۵.

۱۷۱ - Segs - Abad

۱۷۲ - سیاحتنامه شاردن، جلد سوم، ص ۴۹-۵۰.

جاویدان ایران است رحل اقامت افکندیم. از ملحقات این مهمانخانه دو دستگاه باغ و دو بنای آب انبار، یک گرمابه و یک آب چشمه به خصوص شایان توجه است. این بنای عالی از آثار خیریه ملکه شاه عباس کبیر می باشد.^{۱۷۳} بانوی بانوان ایران برای حفاظت و حراست این کاروانسرای بزرگ و تنظیف و تدارک آن برای عابرین و مسافرین موقوفه ای نیز معین کرده که هزار لیبه فرانسوی عاید آن است و برای مخارج چهار نفر خدمتکار داریم کاروانسرا تخصیص داده شده است. ولی چون عایدات موقوفه مربوطه از طرف متولیان حیف و میل می شود، لذا در تنظیف این کاروانسرا چنان که باید و شاید اهتمام به عمل نمی آید، به طوری که در گوشه و کنار آن آثار کثافت مشهود و علائم خرابی نمایان می باشد. از قراری که می گویند برای بنای این عمارت چهار هزار تومان پول خرج شده است که معادل صد و هشتاد هزار لیبه می باشد.^{۱۷۴} در گوشه و کنار امپراطوری ایران پلها و راهها، بیمارستانها و کاروانسراهایی دیده می شود، که از داد و دهش این زن نیکوکار به وجود آمده است. این ابنیه و عمارات عام المنفعه، بانوی مزبور را در نظر مردم مغرور و محترم ساخته است. و اگر به قول عامه اعتماد کنیم، برای احداث آثار نیکوی مذکور مبلغ صد هزار تومان از طرف این بانو خرج شده است که معادل چهار میلیون و نیم لیبه می باشد. این زن نامدار «زینب بیگم» نام داشته است.^{۱۷۵}

کاروانسرای آب شیرین

دهکده آب شیرین در میانه راه قم به کاشان از منزلگاههای مهم مسافرینی بود که از طریق کاشان عازم اصفهان بودند. «شاردن» در باره کاروانسراهای این منزلگاه چنین نوشته است:

«... پنج فرسنگ در دشت و دمن راه رفتیم. سرتاسر جاده از شنهای متحرک مستور و

۱۷۳ — شاردن در مورد نسبت «زینب بیگم» بانی کاروانسرا با شاه عباس اول دچار اشتباه شده است، زیرا زینب بیگم دختر شاه طهماسب اول و عمه شاه عباس بوده و در دوره اومدتی سرپرستی کاخهای سلطنتی را در اصفهان به عهده داشته است، ولی مورد غضب واقع شده و به قزوین تبعید گردیده است.

۱۷۴ — مقصود شاردن ظاهراً لیبه فرانسوی است که معادل فرانک قدیم است و ۴۵ لیبه آن معادل یک تومان بوده است.

۱۷۵ — سیاحتنامه شاردن، جلد سوم، ص ۵۰-۵۱.

تمام راه سخت خشک و فاقد هرگونه آبادی بوده و به هیچ وجه آثاری از آب مشاهده نمی‌گشت. ما در محلی به نام آب شیرین که دارای چشمه آب بسیار گوارا و آب انبارهایی است، رحل اقامت افکندیم؛ این موضع در وسط شش باب کاروانسرا واقع شده است».

گزارش شاردن از اقلیم و آب و هوای ایران

اقلیم و آب و هوا^{۱۷۶} نقش مهمی در توسعه و یا رکود جهانگردی و سیر و سیاحت دارد. شاردن در کنار گزارشهای متنوع خود از ایران عصر صفوی شرح با ارزشی نیز دربارهٔ اقلیم و آب و هوای ایران در قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی) دارد. او گزارش خود را با عباراتی از کوروش دوم آغاز کرده است:

«امپراطوری پدر من به قدری بزرگ است که در یک طرف آن از فرط سرما، و در طرف دیگرش از فرط گرما نمی‌توان دوام آورد».^{۱۷۷}

در حقیقت هم می‌توان گفت که زمستان و تابستان در آن واحد در ایران وجود دارد، چون در یک طرف، مثلاً جنوب، به هیچ وجه از زمستان خبری نیست، و بالعکس در طرف شمال، هرگز تابستانی دیده نمی‌شود. امپراطوری ایران چون خیلی وسیع است لذا به سهولت می‌توان اختلاف آب و هوای آنرا، برحسب موقعیت مناطق مربوط به خوبی تصور و تجسم کرد، تا شیراز که شهر مرکزی ایالت فارس می‌باشد، آب و هوا سرد است و از این بلده به پایین تا انتها الیه کشور به سوی جنوب گرم می‌باشد. هوای ایران در تمام مناطق سردسیر و خشک است.^{۱۷۸}

۱۷۶ — هوا Weather و اقلیم Climate یا یکدیگر متفاوتند، به طور کلی هوا، سردی یا گرمی، مرطوب بودن یا نبودن، بارانی و غیر بارانی یا ابری و صاف بودن آسمان و طوفانی آرام بودن یک ناحیه را در طول زمان معین بیان می‌کند، در صورتی که وضع اقلیم یک ناحیه میانگین پدیده‌های جوی، در طول چندین سال می‌باشد.

وضع اقلیمی یک ناحیه را می‌توان از نقطه نظر برنامه ریزی جهت توسعه و جلب جهانگرد مورد مطالعه قرار داد، در صورتی که پدیده جوی در یک زمان معین بیشتر به منظور تصمیم گرفتن برای رفتن به این نواحی مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۱۷۷ — کوروش دوم فرزند داریوش دوم بود که در زمان پدر فرمانروایی آسیای صغیر را داشت و به هنگام تاجگذاری برادرش اشک که با نام اردشیر بر تخت نشست قصد کشتن وی را کرد و با اینکه به مرگ محکوم شده بود با وساطت مادرش نجات یافت و بعدها بالشگری مزدور از ایرانیان و یونانیان به جنگ برادر آمد و با اینکه فتح او نزدیک بود ناگهان به دست یکی از سپاهیان دشمن کشته شد.

۱۷۸ — با مطالعه این گزارش و مقایسه آب و هوای گذشته و امروز می‌توان به تغییرات اقلیمی ایران در طی این چند قرن پی برد.

از کرمان تا نهر ایندوس^{۱۷۹} گرم و خشک است، و در این مناطق، حرارت بعضی نقاط، حتی برای اهل محل که از زاد و بوم خود خارج نگشته‌اند، خفه‌کننده و غیرقابل تحمل می‌باشد. سکنه این حدود مجبورند که در مدت چهار ماه پرحرارت سال خانه‌های خود را ترک بگویند و به سوی کوهستان بروند، افراد تیره‌بختی که در این فصل مجبور به مسافرت در این مناطق سوزانند، دهات را بایسر و نامسکون مشاهده می‌کنند، و فقط موجودات سیه‌روزگار انگشت‌شماری می‌بینند که موظف به حفاظت و حراست مساکن می‌باشند و کماندارانی که از طرف رؤسای بلدی در قرأ خالی باقی مانده‌اند. در مناطق ساحلی هوا گرم و غیرقابل تحمل نیست، بلکه سخت بد و ناسالم هم می‌باشد، اشخاصی که با محیط این نقاط نامأنوس می‌باشند به علت همین بدی هوا، هنگامی که گرما می‌آید، ممکن نیست که مریض نشوند. حقیقت مذکور نتیجه آزمایش شخصی خود من می‌باشد، که به علت اندک تأخیر در خروج از این نواحی پیش از آغاز ماه مه، گرفتار همین هوای بد شدم، و مدتی مدید بیمار گشتم. بیلاق‌ها در کوهستان و دره‌ها و نخلستان واقع شده است، ولی می‌گویند که بیشه‌های نخل هوایش کاملاً سالم نمی‌باشد.

هوای گرم ایران در نقاط مرطوب به مراتب بدتر است، از جمله در سواحل دریای کاسپین (قزوین = خزر) و مخصوصاً مازندران که تصور می‌کنند کومی سین باستان^{۱۸۰} می‌باشد، و با اقلیم اروپا بسیار همانند است. این سرزمین بعد از اکتبر تا ماه مه فی الواقع حیرت‌آور است (نه گرم و نه سرد و همیشه بهار) من در فوریه آنجا اقامت داشتم، و سخت مسحور و مجذوب گشته بودم، سرتاسر محیط، باغ و بوستان واقعی، یا به قول ایرانیان فردوس برین بود. لبهٔ انهار و جاده‌های وسیع همچون خیابانهای مشجر نارنجستان جلوه‌گر بود. میوه‌های بسیار عالی نیز که از نوع اثمار اروپا می‌باشد، شراب خیلی خوب، شکار زیاد، و مخصوصاً بهترین گراز جهان را در این سرزمین مشاهده کرده‌ام، ولی بعد از ملاحظه رنگ و رو، و حالت و هیأت اهالی محل، به سهولت آگاهی یافتم که بدترین آب و هوای روی زمین متعلق به همین جا است، مردم این منطقه بسیار زردان و سخت نحیف و ضعیف می‌باشند، به طوری که در هیچ نقطه دیگر چنین هوای ناسازگاری من ندیده‌ام.

... مع هذا چون فقط در نواحی ساحلی دریای خزر هوا چنین مرطوب است و در تمام

۱۷۹ - رود سند.

Comisene - ۱۸۰

مناطق دیگر بسیار خشک می باشد، می توان گفت به طور کلی هوای ایران خشک است، و این خشکی هوا نتیجه قلت انهار، و کمی دریاچه در این امپراطوری وسیع و بزرگ می باشد، و نیز به طور کلی می توان گفت که هوای این کشور خوب و سالم است، در سرتاسر نواحی داخلی امپراطوری هوا چنین است، چنانکه رنگ و رخسار زیبا، و تنومندی مردم که سخت نیرومند و تناور، و دارای خونی صاف و سالم، و اکثراً از صحت کامل دایم برخوردار می باشند، گواه این مقال است. اما در مناطق سرحدی، فقط نواحی سابق الذکر ناسالم و در فصل گرما هوا موجب بیماری می باشد.

در نتیجه خشکی هوا، چنان که ذکر افتاد، باران در ایران بسیار نمی باشد. بارندگی در این کشور به خصوص تابستان در قلب امپراطوری بسیار نادر است، در این فصل حتی کوچکترین ابری در آسمان مشاهده نمی کنید، و هوا بطور قابل تحسینی صاف و آرام می باشد. اگر برگ کاغذی را شامگاهان در معرض هوای آزاد قرار بدهید، صبحگاهان آن را همچنان خشک خواهید یافت. نه در برگهای درختان، و نه در گیاهان روی خاک، کوچکترین آثار نم و رطوبت مشاهده نمی شود. در بعضی نقاط، مانند همدان دیده می شود که در نتیجه خشکی هوا حتی عرق از بدن ترشح نمی کند در صورتی که در بابل^{۱۸۱} و کرمان همچون جوی آب از غربال جاری می باشد.

از این اوضاع دو نتیجه بسیار متفاوت طبیعی، که سخت شگفت انگیز است، حادث می شود. نخست آنکه، در ایالات مذکور، و بسیاری از نقاط دیگر، اگر چه طی تابستان در آسمان به هیچ وجه ابری مشاهده نمی شود، شامگاهان بادهای خشک و ملایمی به اهتزاز درمی آید که هوا را مطبوع تر و تازه می نماید، و تا یک ساعت و نیم بعد از طلوع آفتاب همچنان ادامه می یابد، و معمولاً هنگام شب چنان خنک می شود که بایستی پالتویی به تن کرد. نتیجه ثانوی آنکه، با وجود اینکه در فصول دیگر سال بادی مشاهده نمی شود و نسیمی احساس نمی گردد، مع هذا آسمان را پوشیده از ابرهای عظیمی مشاهده می کنید که به ملایمت از مغرب به مشرق در جولان می باشند، بدون اینکه بادی وجود داشته باشد که آنها را به حرکت دریاورد، و بدین جهت انسان فکر می کند که جنبش این سحابها معلول علت دیگری است»^{۱۸۲}.

سیر و گشت با شاردن

از کناره رود ارس با شاردن همراه می شویم و در گوشه هایی از ایران عصر شاه سلیمان صفوی به سیر و گشت می پردازیم. توصیف شاردن از رود ارس چنین است:

«... این رودخانه مشهور، ارمنستان ۱۸۳ را از ماد ۱۸۴ جدا می سازد. سرچشمه ارس در کوهی است که می گویند کشتی حضرت نوح در آنجا توقف کرد، ۱۸۵ و شاید که اسم نهر از نام این کوه بزرگ، «آارات» اشتقاق یافته است.

این رودخانه از منطقه مزبور عبور کرده به دریای کاسپین می ریزد. ۱۸۶ ارس نهری بزرگ و سخت سریع السیر می باشد و بتدریج طی مسیر خود با اضافه شدن انهار کوچک بسیار که به هیچوجه نام و نشانی ندارند و انضمام سیلابهای بی شمار بر حجم و عظمت خویش می افزاید. بر روی این رودخانه در جلفا و نقاط دیگر چندین بار پل بسته اند، و علی رغم استحکام و عظمت آنها، چنانکه از طاق و چشمه هایشان کاملاً نمودار است، این چشمه ها در مقابل فشار جریان نهر دوام نیاورده اند. هنگامی که یخها آب، و برف کوههای اطراف ذوب می شود، ارس سخت تند و خشمگین می گردد، به طوری که هرگونه سد و ساختمان دیگر را از مسیر خود درمی نوردد، و فی الواقع صدای جریان و سرعت جولان آب آن، مایه تعجب اطرافیان می گردد. در یک کشتی بزرگی ما از ارس عبور کردیم، این سفینه قادر به انتقال بیست رأس اسب و سی نفر آدم در آن واحد بود. من فقط برای عبور آدمها و محمولات خود از آن استفاده کردم. چهار نفر ملاح آن را می راندند، و قریب سیصد گام در طول ساحل رو به بالا سیر کردند، و به تدریج که وارد وسط مسیر آب رودخانه گشتند، کشتی را به اختیار جریان طبیعی گذاشته، از یک سکان نیرومند و بلندی برای خارج کردن آن از مسیر

۱۸۳ — ارمنستان فلاتی است در آسیای غربی که از شمال به گرجستان، از جنوب به دره دجله، از مشرق به بحر خزر و از مغرب به دره فرات محدود می شود. این سرزمین پیش از اسلام مدت‌ها میان دو امپراطوری ایران و روم دست به دست می شد. امروز قسمتی از آن تحت تسلط ترکیه و قسمت دیگر آن یکی از جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی و پایتخت آن ایروان است.

۱۸۴ — منظور ماد کوچک یا آذربایجان است.

۱۸۵ — از پیامبران اولوالعزم است که به سبب کج رفتاری قومش پروردگار او را از طوفانی عظیم با خبر ساخت و او با ساختن کشتی پیروان خود و جفتی از جانوران را از مرگ نجات داد.

۱۸۶ — این رود از کوههای هزاربرکه در جنوب ارزروم سرچشمه گرفته و پس طی ۱۰۷۲ کیلومتر به دریای مازندران می ریزد، طول ساحل آن در خاک ایران نزدیک ۹۵۰ کیلومتر است.

نهر و هدایت سفینه به ساحل دیگر استفاده کردند. جریان رودخانه با یک شدت غیرقابل وصفی کشتی را به سوی پایین برد، به طوری که در یک آن پانصد گام سیر کرد. کشتی - رانان ارس به ترتیب مذکور از رودخانه می‌گذرند، و به علت صعوبتی که در بالا رفتن از آن هست بیش از دو ساعت برای رفتن و آمدن وقت قایل می‌شوند. در فصل زمستان که آب رودخانه کم و پایین است، با شتر از ارس می‌گذرند. گذار در نیم فرسنگی جلفا در محلی که بستر رودخانه بسیار پهن، و جریان آب در آنجا خیلی آرام می‌باشد واقع شده است.^{۱۸۷} شاردن در هفدهم آوریل ۱۶۷۱ برابر با اواخر فروردین ماه ۱۰۸۲ هجری به تبریز وارد شده و در گزارش خود از این شهر چنین نوشته است:

«این شهر دارای پانزده هزار باب خانه و باغچه و پانزده هزار دکان و حجره است. در ایران دکانین از منازل مجزی می‌باشند، و غالباً در کوچه‌های طویل و عریض مسقف مقرنسی به ارتفاع پنجاه پا واقع شده‌اند، اینگونه کوچه‌ها را بازار می‌نامند. بازارها قلب شهر را تشکیل می‌دهند. منازل و خانه‌ها در خارج (بازار) بنا شده‌اند، و تقریباً همه‌شان دارای باغی می‌باشند. در تبریز قصور عالیه و عمارات بزرگ بسیار ندیدم ولی در مقابل، این شهر دارای عالترین بازارهای آسیا می‌باشد، وسعت و عظمت این بازارها و گنبدها و طاقهای زیبایی که آنها را پوشانیده است، توده عظیم و انبوه جمعیتی که در طی روز در اسواق مشاهده می‌شود، و کثرت مقدار کالاهایی که در آنجا انباشته شده است، به طور حیرت‌آوری ابهت و جلال بازارهای تبریز را نمودار می‌سازد.

زیباترین بازار این شهر که مرکز معاملات کالاهای گرانبها و جواهرات می‌باشد قیصریه نام دارد که به معنای بازار شاهی می‌باشد. این بازار مثنی و بسیار وسیع و بزرگ است، قیصریه را حدود سال هشتصد و پنجاه هجری به فرمان (اوزون) حسن که مقر سلطنتش تبریز بود، بنا کرده‌اند.

دیگر عمارات و ابنیه عمومی نیز در ابهت و عظمت و کثرت نفوس پای کمی از بازارها ندارد. سیصد دستگاه کاروانسرا در این شهر نشان می‌دهند. بعضی از اینها هم به اندازه‌ای وسیع و بزرگ می‌باشد، که در هر یک سیصد نفر آدم می‌تواند سکونت نماید. قهوه‌خانه‌ها و

۱۸۷ - عرض و عمق رودخانه ارس در طول مسیر خود متفاوت است، در نزدیکی پل دشت عرض آن حدود ۹۰ تا ۱۰۰ متر و گودی آن ۲ متر ولی در حدود جلفا این عرض به ۳۰ متر و عمق آن تا ۴ متر می‌باشد.

میکده‌ها، و اماکن عمومی مخصوص صرف مشروبات تندی که از عصاره خشخاش تهیه می‌شود،^{۱۸۸} گرمابه‌های و مساجد کاملاً متناسب با عظمت و شکوه عمارات دیگر می‌باشد.

مسجد علیشاه

تعداد مساجد تبریز دویست و پنجاه است. در اینجا من وارد خصوصیات فرد فرد این معابد نخواهم شد، چون ساختمان آنها با مساجد عالیہ پایتخت امپراطوری به هیچوجه فرقی ندارند.

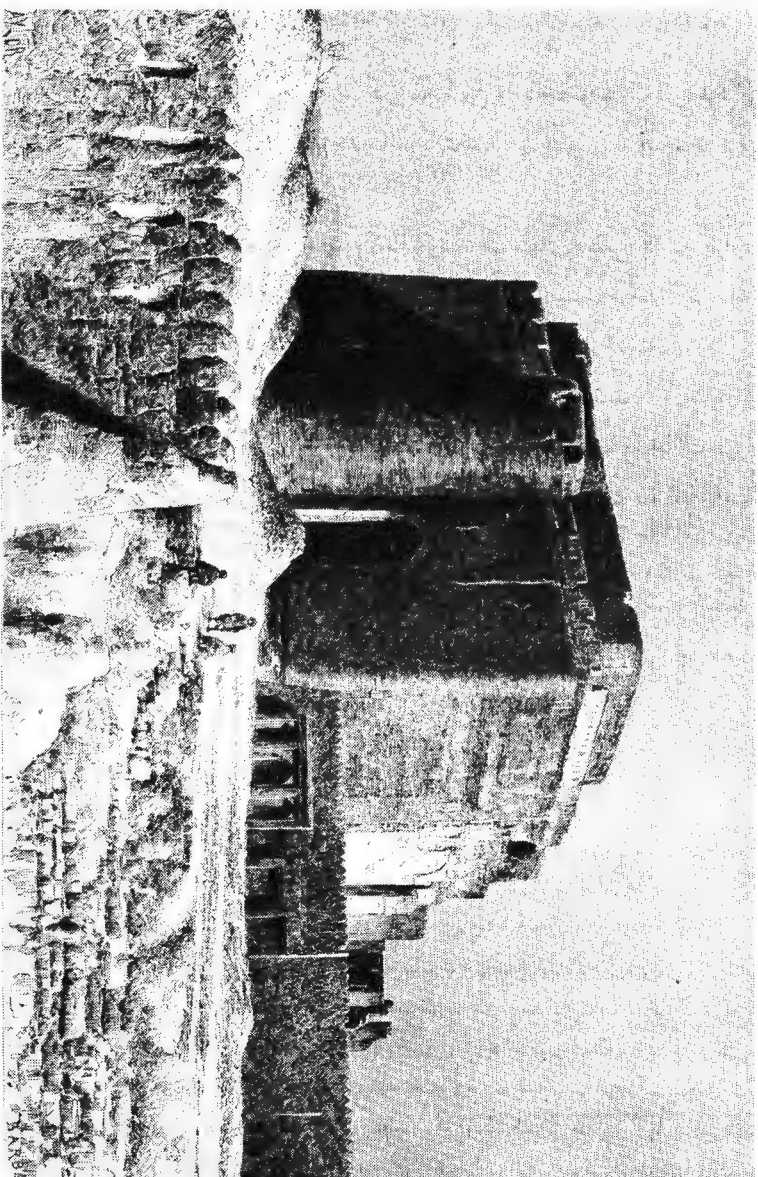
مسجد علیشاه تقریباً بالتمام مخروبه و منهدم شده است: قسمتهای سفلی که به گزاردن نماز افراد مردم اختصاص دارد؛ و مناره آن را که بسیار رفیع و بلند است، مرمت کرده‌اند. هنگام ورود از ایوان نخستین اثری که از تبریز مشاهده می‌شود همین منار است. چهارصد سال می‌شود که این مسجد را خواجه علیشاه بنا کرده است.^{۱۸۹} مشارالیه صدراعظم غازان خان شاهنشاه ایران، که مقرر سلطنتش تبریز و در همانجا به خاک سپرده شده بوده است. هنوز هم مقبره وی، در یک مناره مخروبه عظیمی که به نام او منار — خان — غازان نامیده می‌شود مشهور است.

مسجد دیگر موسوم به استاد شاگرد، که امروزه نیمه خراب است می‌باشد، سیصد و بیست سال پیش، توسط امیر شیخ حسن ساخته شده است، تمام قسمتهای داخلی این معبد، و قسمتی از سطوح خارجی آن زرنگار می‌باشد.^{۱۹۰}

۱۸۸ — این مشروب کوکنار نامیده می‌شود.

۱۸۹ — تاج الدین علیشاه جیلانی تبریزی به مشارکت خواجه رشیدالدین فضل الله وزارت سلطان محمد خدا بنده را عهده‌دار بود، تاریخ وفات او را ۷۲۴ یا ۷۲۳ هجری ذکر کرده‌اند. به سعایت همین شخص بود که همکار و رقیبش خواجه رشیدالدین فضل الله به فرمان سلطان ابوسعید بهادر گشته شد.

۱۹۰ — این مسجد را امیر حسن چوپانی ملقب به علاءالدین به نام سلیمان خان مغول نواده هلاکوخان بنا کرد. از این جهت عده‌ای آن را سلیمانیه و دسته‌ای علائیه می‌خوانند. اما علت شهرت آن به مسجد استاد و شاگرد آن است که کتیبه‌ها و نوشته‌های دیوارهای داخلی و خارج مسجد به خط «عبدالله صیرفی» از خطاطان بزرگ عصر ایلخانی و یکی از شاگردان زبردست وی صورت گرفته است. با اینکه این مسجد بارها تعمیر و مرمت شده است امروز نیز مسجدی است ویران و متروک، با پایه‌های آجری و یک گنبد و دوطاق بسیار با عظمت. در قسمت شمال، مقداری از شبستان و عرصه مسجد را به وسیله دیوارهایی از مسجد بزرگ سوا و تعمیر کرده‌اند و در آنجا نماز و مجالس وعظ برگزار می‌شود. (رک: به آثار باستانی آذربایجان، تألیف عبدالعلی کارنگ، جلد اول، ص ۲۳۲—۲۳۶).



۲۲- ارکی عیشاه - تبریز
(از سفرنامه دیو لالو آ)

«مسجد کبود» به سال هشتصد و هفتاد و هشت هجری، توسط یکی از پادشاهان ایران، به نام جهانشاه یا شاه جهان بنا شده است.^{۱۹۱}

مسجد دو منار، کوچک می باشد، ولی دو مناره آن دارای ساختمان خاص و بسیار دقیق و صنعتی است، چنان که یکی بر روی دیگری افراشته شده است، و مناره بالایی از حیث ارتفاع و قطر خیلی بیشتر و بزرگتر از پایینی است که پایه آن می باشد.

در تبریز سه دستگاه بیمارستان وجود دارد که به قدر کفایت تمیز و نظیف و بسیار خوب نگهداری می شود. این خسته خانه ها مخصوص اقامت دائم نیست، ولی هر کس که وارد می شود، روزانه دو نوبت برایش خوراک می دهند. این بیمارستانها را در تبریز «آش داغت» می نامند، یعنی امکنه مخصوص اطعام.

در پایان شهر در جانب مغرب در بالای کوه کوچکی، یک دستگاه عمارت بسیار زیبایی که زیارتگاه می باشد، مشاهده می شود، و عینالی نام دارد، که به معنای عین علی است.

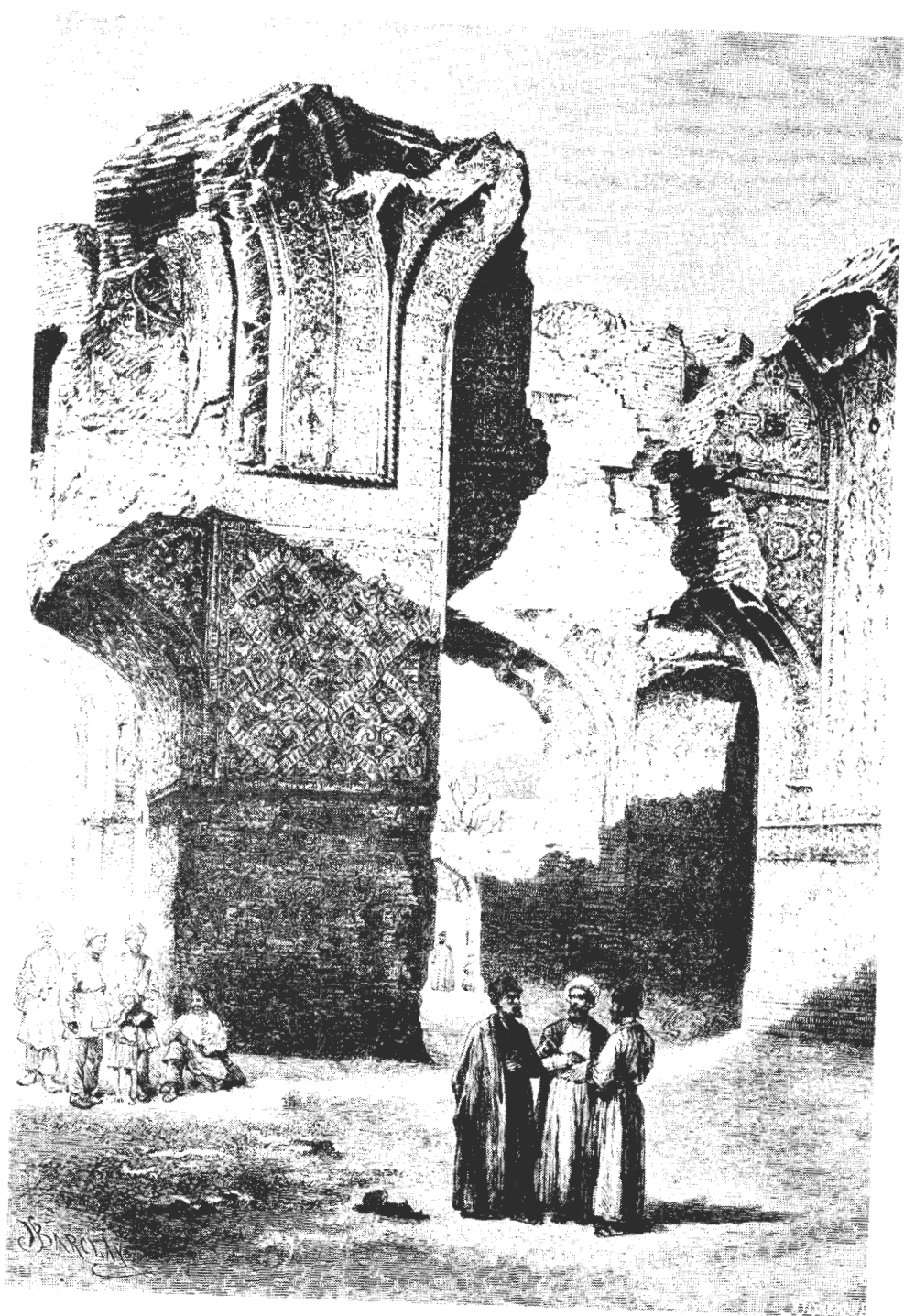
ایرانیان مدعی هستند که حضرت علی که از طرف حضرت رسول اکرم به دامادی برگزیده شد، جمیلترین مخلوق تمام جهان بوده است، و لذا هنگامی که قصد تعریف و توصیف یک چیز بسیار زیبایی را دارند می گویند: این عین علی است. عینالی زیارتگاه و محل گردش و تفریح تبریزیان است.^{۱۹۲}

ربع رشیدی

در خارج تبریز، در طرف مشرق، یک قلعه عظیم کاملاً مخروبه ای مشاهده می گردد که

۱۹۱ - به طوری که از اسناد تاریخی مستفاد می گردد ساختمان این مسجد در ربیع الاول سال ۸۷۰ هجری قمری به همت و نظارت جان بیگم خاتون همسر جهانشاه که بانویی خیر و صالحه و عفیفه بوده است پایان یافته ولی کاربری دیگر عمارات وابسته به آن همچنان ادامه داشت است. سقف های این مسجد ممتاز در اثر زلزله های متعدد فرو ریخته و فقط قسمتی از دیوارها و سردر آن باقی مانده است.

۱۹۲ - این بقعه بر فراز بلندترین قلّه کوه سرخاب واقع شده و از سه اطاق، یک مقبره مسجد گونه، یک ایوان، دو مناره توپریا میل و پنج ستون سنگی تشکیل شده است. سبک بنا شیوه ایلخانی است، این بقعه امروزه به عینال زینال یا عون علی و زین علی یا عین علی و زین علی مشهور است. نام حقیقی و نسب صاحب این دو گور معلوم نیست و شاید دوتن از پاکمردان و محبان حضرت علی بن ابیطالب (ع) بوده اند. آنچه که در مورد این بقعه روشن است آن است که ساختمان این بقعه از شش قرن پیش وجود داشته و تکیه در اویش نعمت الهی بوده و بنای کنونی متعلق به دوره شاه عباس صفوی است.



۲۳- نمای داخل مسجد کبود - تبریز

(از سفرنامه دیولالخوا)

قلعه رشیدیه نامیده می شود، این بنا چهارصد سال پیش توسط خواجه رشید، صدراعظم غازان خان به وجود آمده است.

در تاریخ آمده است که این پادشاه دو صدراعظم داشته، چون می دانسته است که اداره کلیه امور امپراطوری عظیمی چون قلمرو وی، از عهده یکنفر خارج می باشد. شاه عباس کبیر، هنگام مشاهده این قلعه مخروبه، چون ملاحظه کرد که موقعیت آن برای شهر بسیار مناسب و مسلط بر تمام تبریز می باشد، در حدود صد سال پیش دستور تجدید بنای رشیدیه را صادر کرد، اما جانشینان این پادشاه نظریه مغایری دارند و گذاشته اند که بنا همچنان منهدم گردد.

آثار و بقایای ابنیه و عمارات عمده و قلاع و استحکاماتی که ترکان عثمانی در اوقات مختلف طی حکومت خود در تبریز بنا کرده اند، هنوز نمایان است.^{۱۹۳} کمتر پرتگاه و صخره سنگ و ارتفاعات کوهستانی در مجاورت شهر مشاهده می شود، که خالی از خرابه حصارها و قلاع کوچک و تلهای عظیم ابنیه مخروبه باشد. قسمت اعظم اینها را من به دقت تماشا کرده ام، ولی هیچگونه آثار عتیقی در آن میان مشاهده ننموده ام. از زیر خاک جز آجر و قلوه سنگ چیزی بیرون نمی آید.

کاملترین بنایی که از آثار و ابنیه ترکان عثمانی در تبریز موجود است، یک مسجد عظیمی است که سطوح داخلی آن پوشیده از مرمرهای شفاف و درخشان و تمام جوانب خارجی مزین به خاتم کاری است. ایرانیان به علت نفرتی که از بانیان این معبد دارند، آنجا را کثیف نگهدارند و بنای آن را منحوس می شمارند.

عظمت میدان تبریز و نمایشهای آن

میدان تبریز، بزرگترین میادین بلاد عالم است که من دیده ام، و خیلی بزرگتر از میدان اصفهان می باشد. ترکان در این محل چندین بار سی هزار عسکر برای جنگ آراسته اند. همه روزه شامگاهان، این میدان انباشته از عامه مردم است، که برای تفریح و تماشای نمایشاتی که در آنجا به معرض تماشا گذارده می شود، جمع می گردند.

۱۹۳ — شکست شاه اسماعیل در سال ۹۲۰ هجری راه آذربایجان را به سوی ترکان عثمانی باز کرد و لشکریان سلطان سیه عثمانی تبریز را به اشغال خود درآوردند. در دوره شاه طهماسب صفوی نیز تبریز به اشغال عثمانیها درآمد. ۱۷ روزگار فرمانروایی سلطان محمد خدابنده نیز آذربایجان به مدت هیجده سال در تصرف ترکان عثمانی قرار داشت.

تفریحات میدان عبارت است از نمایشات شعبده بازان و بندبازان و مسخرگان و لودگان، کشتی گیری و مصارعت، و نبرد قوچها و گاونرها، خواندن اشعار و سرودن داستانها، و رقص گرگ. ۱۹۴ مردم تبریز از رقص این حیوان فوق العاده خوششان می آید، به طوری که از صدها مسافت بعیده گرگهایی به شهر می آورند، که بسیار خوب می رقصند. آنهایی که خیلی خوب تربیت شده اند، هر یکی تا پانصد اکو معامله می شوند. اغلب اوقات، گرگان رقص سخت متغیر می شوند و عصیان می ورزند، در این قبیل مواقع اسکات و آرامش آنان مستلزم زحمات بسیار است. این میدان بزرگ در ساعات روز نیز خالی نمی باشد، و در حقیقت بازار انواع و اقسام خوار و بار و اشیاء کم قیمت به شمار می رود.

در تبریز یک میدان بزرگ دیگری هم وجود دارد که در مقابل قلعه ای مخروطی، موسوم به قلعه جعفر پاشا واقع شده است، حکایت می کنند که در گذشته این محل، میدان تسلیحات قلعه بوده است. در این ایام مسلخ می باشد کلبه قطعات عظیم گوشت که در تمام نقاط شهر به فروش می رسد، در همین محل کشته و پوست کنده می شود.

من اهتمام بسیار برای تحقیق تعداد نفوس تبریز مصروف داشتم. معذرا یقین ندارم که حقیقت امر برایم معلوم شده باشد، ولی به طور قطع و با اطمینان کامل میتوان گفت که سکنه شهر بالغ بر پانصد و پنجاه هزار نفر است. بسیاری از متعینین و متشخصین تبریز برایم تأکید داشتند که نفوس این بلده بیش از یک میلیون و یکصد هزار نفر است.

تعداد بیگانگانی که در تمام اوقات در این شهر دیده می شوند، نیز بسیار زیاد است. از کلبه ممالک آسیایی در تبریز گروههایی سکونت دارد. من کالایی نمی دانم که در این بلده، فروشگاههای از آن وجود نداشته باشد. سرتاسر شهر مشحوم از صنایع قماش و ابریشم و زرگری است. عالیترین دستارهای ایرانی در تبریز تهیه می شود. بازرگانان بزرگ و عمده شهر برایم تأکید می کردند که همیشه سالیانه شش هزار عدل ابریشم در کارگاههای این بلده بافته می شود. تجارت تبریز در سرتاسر ایران و تمام ترکیه [عثمانی] و مسکوی ۱۹۵، در ترکستان، در هندوستان و ممالک ساحل دریای سیاه گسترده شده است.

۱۹۴ - تا چند سال پیش یکی از میادین تبریز، قورت میدانی خوانده می شد و آن طور که از نام آن برمی آید، اختصاص به رقص گرگان داشته است. این میدان که بعدها به میدان قطب تغییر نام داد در محله خیابان در شرق تبریز قرار دارد.

آب و هوای تبریز

هوای تبریز سرد و خشک، سخت نیکو و بسیار سالم است، به طوری که در این محیط به هیچوجه برای پیدایش و تکوین هیچگونه خوی و خلق بد زمینه‌ای موجود نیست، سرما مدت مدیدی دوام دارد، چون شهر رو به شمال است، در قله جبال اطراف آن^{۱۹۶} طی نُه ماه از سال برف مشاهده می‌شود. تقریباً همه روزه صبحگاهان و شامگاهان باد می‌وزد. اغلب اوقات سال به استثنای تابستان باران می‌بارد، و در تمام فصول در آسمان ابر مشاهده می‌شود. کلیه مایحتاج زندگانی در کمال وفور و فراوانی می‌باشد و حیات مردم کاملاً قرین لذت و معاش بسیار ارزان است.

دریای کاسپین که فقط چهل فرسنگ با تبریز فاصله دارد، ماهی این شهر را فراهم می‌آورد. در نهر آجی^{۱۹۷} نیز ماهی به دست می‌آید، ولی فقط در اوقاتی که سطح آب پایین است، صید امکان‌پذیر می‌گردد. هر لیور نان معمولاً فقط دو لیارد و یک لیور گوشت هیجده دینار ارزش دارد.

ماکیان و پرندگان، شکار، میوه‌جات، شراب و علوفه و علیق نیز بالنسبه بسیار ارزان است، و سبزیجات و مخصوصاً مارچوبه تقریباً به رایگان می‌باشد. در تابستان گوزن و شکار فراوان است، ولی چون ایرانیان گوشت شکار را دوست ندارند، کمتر گوزن و دیگر حیوانات وحشی کشته می‌شود. در جبال تبریز عقاب نیز پیدا می‌شود، من دهاتیان را دیدم که عقابی را به پنج سومی فروختند. متشخصین و متعینین شهر عقاب را با شاهین شکار می‌کنند، طرز و ترتیب این صید کاملاً شگفت‌انگیز و سخت قابل تحسین است.

شاهین، پرنده وحشی را چنین شکار می‌کند: ابتدا در آسمان بالای سر عقاب فوق‌العاده اوج می‌گیرد، آنگاه با سرعت بسیار به وی هجوم می‌آورد و چنگالهای خویش را در تهیگاهش فرو می‌برد و مدام در حال پرواز، از بالای پرش بر سر وی می‌زند.

۱۹۶ — کوههای اطراف تبریز را به چهار دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱ — کوه آتشفانی سهند و انشعابات آن، ۲ — کوه بزغوش، ۳ — کوه میشویا میشو داغ، ۴ — کوههای منفرد مانند سرخاب، زرد کوه یا ساری داغ، کوه مور و کوه پکله چین.
۱۹۷ — بزرگترین رود تبریز آجی چای یا تلخه رود است که از کوههای سبلان سرچشمه می‌گیرد و پس از طی یکصد و شصت کیلومتر به دریاچه اورمیه (رضاییه) می‌ریزد.

بعضی اوقات اتفاق می افتد که شاهین و عقاب هر دو با هم سقوط می کنند: شاهینها همچنین بر سر ماده مرالها تاخته، برای صیادان شکار را بسیار تسهیل می کنند. اگر آنچه گفتیم شایان توجه بود، نکته ای که شرح می دهیم، کمتر از آن شگفت انگیز نیست: تأکید می کنند که شصت قسم انگور در اطراف تبریز بار می آید.^{۱۹۸} در ایران به هیچوجه نقطه ای وجود ندارد که در آن بتوان دلپذیرتر و ارزانتر از تبریز زندگی کرد. در اطراف تبریز کانهای عظیم مرمر سفید مشاهده می شود، نوعی از این سنگ وجود دارد که شفاف و درخشان و حاکی ماوراء می باشد. حکایت می کنند که این قسم مرمر از انجماد تدریجی آب یک چشمه معدنی به وجود می آید. همچنان در نقاط بسیار نزدیک شهر دو معدن شایان توجهی وجود دارد که یکی نمک و دیگری طلا است. مدت مدیدی است که استخراج زر موقوف شده است، چون معلوم شده است که عایدات حاصله به زور مخارجش را تکافو می کند، و مردم متقاعد شده اند که هیچگونه نفعی در آن برایشان متصور نیست.

آبهای معدنی نیز در تبریز بسیار است. مشهورترین و پر ترددترین آنها عبارت است از: آبهای معدنی بارنج که در نیم فرسنگی تبریز واقع شده است و سید کند که دهکده دیگری در فاصله شش فرسنگی شهر می باشد. این آبها گوگرد دارد، و بعضی سرد و برخی داغ می باشد».^{۱۹۹}

۱۹۸ — معروفترین انگورهای ایران که اکثر آنها در آذربایجان نیز به دست می آید عبارتند از: انگور کشمش در انواع مختلف، انگور تخم که بیشتر برای آب غوره مصرف می شود، انگور گندمه، انگور رزقی، انگور دست در چن، انگور قیسی سفید و سبز، انگور سیاه، انگور گجی افکچی، انگور گزندایی، انگور خاتونسی، انگور خلیلی معمولی، سیاه، نوری و کافوری، انگور صاحبی معمولی و ابلق، انگور ریش بابا معمولی، رازقی و پیکان، انگور دیزماری زودرس و صادراتی، انگور تبرزد سفید و قرمز، انگور گنجه، انگور لعل بیدانه ریز و درشت، انگور شاهانی سفید و قرمز، انگور جقجه، انگور الحقی سفید و قرمز، انگور حسینی سفید و پشت گلی، انگور عسگری معمولی و خال دارد. انگور پیکانی، انگور قرمز عسگر، انگور شیرازی دانه درشت و ریز، انگور دوده، انگور مسکات، انگور ملحی، انگور عروس خفه کن، انگور یاقوتی قرمز و سفید، انگور فخری، انگور دوستی، انگور سمرقندی، انگور دل خروسی، انگور قندال، انگور آونگ، انگور شکر شیرازی، انگور میثاقی، انگور مهدیخانی، انگور محمودی، انگور چفته، انگور احمدی، انگور کراوویی، انگور مشقالی، انگور مهره، انگور مشک یا عطری، انگور آگهی، انگور مسقط، انگور حاجی قرمز و ابلق، انگور عروس سفید، انگور شاهرودی، انگور ملکی و...

۱۹۹ — رک: سفرنامه شاردن، جلد دوم، ص ۴۰۲ تا ۴۱۱.

به همراه شاردن به سوی قزوین

به همراه «شاردن» تبریز را به مقصد قزوین ترک کرده در شهرها و روستاهای مسیر راه سیر و سیاحت می‌کنیم:

«در بیست و هشتم (ماه می = خرداد ماه) تبریز را ترک گفتم. در یک محیط بسیار زیبا و مصفا و هموار میان جبال به طرف جنوب سه فرسنگ راه پیمودیم و سپس در باسمنج که قصبه بزرگی است و دارای ششصد دستگاه خانه و باغچه می‌باشد رحل اقامت افکندیم. مجاری و انهار زیادی در تمام اکناف و اطراف این ناحیه مصفا در جریان است. سرتاسر این قصبه قشنگ مستور از باغات و بیدزارهایی است که مشحون از درختان تبریزی و زیرفون می‌باشد، برای ساختمان ابنیه و عمارات از الوار اشجار مزبور استفاده می‌شود.

در بیست و نهم، پنج فرسخ طی طریق کردیم. ابتدا از یک قله کوچکی عبور نمودیم. آنگاه مدام در دشت و دمنهای سبز و خرم و مناطق بهشت نشانی که مستور از دهات آباد و حاصلخیز بود راه می‌رفتیم.

در سی ام، در یک مسیر کاملاً مسطحی که از میان قلل مارپیچ می‌گذرد سیر کردیم؛ بعد از دو ساعت طی طریق، از نزدیکی‌های بقایای مخروبه بلده بزرگی گذشتیم که از قرار معلوم شاه عباس کبیر فرمان تخریب کامل آنرا صادر کرده است.

در سی و یکم، چهار فرسنگ راه پیمودیم و از میان کوهها و دره‌های سحرانگیز و افسانه‌آمیز که سرتاسرشان در خضارت و نصارت رشک بهشت برین است عبور کردیم و از نقاط بسیار حاصلخیزی گذشتیم. در نیمه راه دهکده بزرگ ترکمن^{۲۰۰} را مشاهده کردیم که حول و حوش آن مشحون از باغات و بساتین و قلمستان بود و مجاری بی‌شمار اراضی و مزارعش را مشروب می‌ساخت. وجه تسمیه این قریه به ترکمن آن است که در مزارع اطراف عده کثیری از طوایف مزبور سکونت دارند و روزگار خود را به چوپانی می‌گذرانند.

در اول ژوئن، دو فرسخ در یک سرزمین مسطح و هموار، نظیر مناطق و طرق روزهای پیش حرکت کردیم، و چهار فرسنگ نیز از میان جبال راه پیمودیم که بسیار سخت و فوق‌العاده صعب‌العبور بود. از وسط راه یک رودخانه کوچک بسیار سریع‌السیر می‌گذرد. چون مسیر این نهر مارپیچ است، لذا عابرین مجبور هستند، در چندین نقطه از آن بگذرند و

۲۰۰ — منظور شاردن از دهکده ترکمن، دهکده ترکمن‌چای فعلی از توابع شهرستان میانه است.

راه را میان بُر کنند. بالاخره وارد قصبه میانه شدیم که در میان یک دشت وسیع و زیبا و خرم واقع شده، و دور و بر آنرا کوهستانها احاطه کرده است، این جبال در این قسمت از جاده، کشور ماد را از یارت جدا می‌کند و به همین جهت منطقه مزبور را میانه می‌نامند که حد وسط مابین دو سرزمین مذکور است. در این نقطه دایره‌ای از گمرگات وجود دارد، که متصدیان آن در تارومار کردن ضعیفان شهرت بسزایی دارند. در ایران و سرتاسر مشرق‌زمین این شیوه مرضیه معمول است که مأمورین مالیات و متصدیان تحصیل حقوق دولتی، به هیچوجه اجازه ندارند که مزاحم اشخاص عالیمقام و رجال و بزرگان و اعیان و اشراف، و یا کوچکترین خدمتگذار شاهنشاه باشند، و این قاعده شامل حال خارجی‌ان عالیقدر نیز می‌باشد، و اگر احياناً مأموری از این قبیل اشخاص مطالبه دیناری حقوق مالیاتی کند، فی الفور با چوب و فلک مجازات می‌یابد.

روز دوم، از میانه حرکت کردیم ولی به علت خرابی پل رودخانه و صعب‌العبور بودن جبال متعاقب، بسیار معطل شدیم و خیلی به زحمت افتادیم و بسیار سریع‌السير و عریض می‌باشد، به خصوص در محلی که ما عبور کردیم. بیش از دو ساعت طول کشید که ما نتوانستیم معبر مناسبی پیدا کنیم و مرکوب و محمولات خویش را از آن بگذرانیم و بالاخره به عنایت الهی صحیح و سالم بر این مشکل فایق آمدیم و سپس پنج ساعت در کوهستان صعب‌العبور راه پیمودیم. در قله کوهستان معبر خود، قلعه‌ای مشاهده کردیم که مخروبه بود. ایرانیان آنرا قلعه دختر می‌نامند و حکایت می‌کنند که اردشیر این دژ را برای بازداشت شاهزاده خانم اسیل و عالیتباری بنا کرده است. شاه‌عباس کبیر دستور داد که آنرا خراب کنند، چون ملاذ و ملجأ سارقین و قطاع‌الطریق بود که بر این کوهستانها استیلا داشتند. در این نقطه طرق بزرگ متعددی از طرف سلطان بزرگ مزبور احداث شده است که عابری‌ن و مسافرین بتوانند به سهولت در زمستان از آنجا بگذرند.^{۲۰۱} در پایان روز از روی یک پل خوبی عبور کردیم، که بر روی نهر عظیمی بنام قزل اوزن یعنی رودخانه زرین بنا شده

۲۰۱ — این سلسله جبال که شاردن از آن گفتگو می‌کند، «قافلان» کوه نام دارد که از عمده‌ترین کوههای رشته مرکزی است و بنا به نوشته آقای عباسی مترجم سیاحتنامه شاردن به معنای کوه ببر و پلنگ است. ایشان می‌نویسند: «قاپلان در آذری ببر و پلنگ، کی هم مخفف کوه فارسی می‌نماید». (رک: سیاحتنامه شاردن جلد سوم، ص ۲۲).

است، ۲۰۲ و در سیملی رحل اقامت افکندیم. ۲۰۳ این ایستگاه در حقیقت کاروانسرای است که در جوار پل مزبور بنا شده و برای توقف مسافرین و عابرین اختصاص داده شده است. در سوم، درست در همان مسیر سابق که پس از خروج از تبریز به طرف جنوب اختیار کرده بودیم، چهار فرسنگ طی طریق کردیم. خط سیر ما بسیار خوب بود و به طور کلی از میان جبال که در یمن و یسار ما قرار داشتند، راه می رفتیم. ما در «سیر شام» ۲۰۴ که کاروانسرای بزرگی است و در جوار سه چهار دهکده کوچک واقع شده است بیتوته کردیم. این ایستگاه در یک محیط بسیار خشک و شنزار به وجود آمده است. دفتر مأمورین و متصدیان باج راه استان پارت در اینجا می باشد. در چهارم، هفت فرسنگ در اراضی بایر و شنزار راه پیمودیم. در این قسمت از مسیر، جاده به علت تپه ها و ارتفاعات شنی اندکی مار پیچ می باشد. در سرتاسر راه، در هر دو

۲۰۲ — این پل که به پل دختر شهرت یافته است در ۲۱ کیلومتری شهر میانه به روی رودخانه قزل اوزن ساخته شده. ساختمان اصلی پل متعلق به قرن هشتم هجری است، پایه های این پل از سنگ محکم و دارای سه چشمه است و به روی آب برهای سنگی قرار داده شده است. در طرفین پایه وسطی کتیبه ای آجری موجود است به شکل مربع که پهلوی آن دو متر و به خط نسخ می باشد، خط کتیبه تماماً محو شده و از بین رفته و شاید متن آن تاریخچه ساختمان پل بوده، ضمناً کتیبه دیگری از سنگ مرمر به خط نستعلیق در سمت چپ این پل دیده می شود که تاریخ تعمیر پل را در سال ۹۳۳ هجری (دوره فرمانروایی شاه طهماسب اول صفوی) نشان می دهد. ظاهراً چشمه اصلی آن کاملاً خراب شده بود، توسط دختری به نام «شاه بیگم» نام دختر محمد بیگ موصل لو تعمیر شده و گویا به همین جهت هم این پل به پل دختر شهرت یافته است. پل دختر در جنگهای بین المللی و اغتشاشات داخلی چندین بار دچار خسارت گردید، از جمله دیکراتها در هنگام تسلط خود بر آذربایجان در سال ۱۳۲۴ شمسی این پل را منفجر کردند و سال بعد پس از پیروزی ارتش ایران و درهم شکستن مقاومت مذبوحانه نوکران بیگانه این پل وسیله ارتش و وزارت راه تعمیر شد و توسط آقای حمید سیاح افتتاح گردید. روانشاد «رهی معیری» شاعر آزاده تعمیر و افتتاح پل دختر را در شعری لطیف چنین بیان کرده است:

بهر گشودن پل دختر وزیر راه سوی میانه رفت و رها کرد خانه را
با دست همیش پل دختر گشاده گشت یعنی گشوده راه دخول میانه را

۲۰۳ — کاروانسرای که شاردن در آن اقامت کرده است جمال آباد نام داشته و در سال ۱۰۶۵ هجری در عهد شاه عباس دوم بنا شده بود. در خصوص نام سیملی مترجم توضیح داده است که: سیملی در زبان آذری به معنای یخ کرده و سرماخورده است و وجه تسمیه آن بنا به موقعیت جغرافیایی واضح می باشد.

۲۰۴ — به یقین منظور شاردن از «سیر شام» دهکده «سرچم» است که در ۶۰ کیلومتری میانه بر سر راه زنجان قرار گرفته است. تاووزیه نیز در سفرنامه خود از کاروانسرای سرچم نام برده و نوشته است: «از رودخانه ای که زیر قافلان کوه می گذرد به کاروانسرای خوبی موسوم به جمال آباد که تازه چند سال است ساخته شده می روند، و بعد از سیزده ساعت راه از میان دشتی حاصلخیز به کاروانسرای دیگری موسوم به سرچشم که در میان صحرای منفردی واقع شده است می رسند».

طرف جاده، اراضی سبز و خرم و دهکده‌های خوش منظر و مصفایی با فواصل کم مشاهده می‌شود. زنجانچای تمام این نواحی را سیراب و مشروب می‌سازد. ما در یک کاروانسرای بزرگی به نام نیشه^{۲۰۵}، که در وسط پنج دهکده آباد و بزرگ واقع شده رحل اقامت افکندیم. در پنجم، در همان مسیر سابق، در یک جاده بسیار خوب و بالنسبه مستقیم شش فرسنگ راه پیمودیم و در «زرقان» منزل کردیم.^{۲۰۶} این آبادی بلده کوچکی است که بیش از دو هزار خانه باغچه ندارد و در یک دشت باریکی که میان کوهستان قرار گرفته گسترده شده است، فاصله جالبی که آنرا محصور ساخته‌اند، بیش از نیم فرسنگ نمی‌باشد. اراضی زرقان به قدر کافی مثبت و حاصل خیز و خوب و خوش است. در تابستان آب و هوای آن خنک و مطبوع می‌باشد. اطراف و اکناف شهر مشحون از باغات و بساتین سبز و خرم است، ولی در داخل بلده غیر از اطلال مخروبه چیزشایان توجهی دیده نمی‌شود.

در ششم، در یک سرزمین بسیار سبز و خرم و فوق العاده شاداب و شورانگیز و بی نظیر راه می‌پیمودیم. مسیر جاده بسیار مسطح و هموار بود. در این منطقه ایلخی عظیم شاهنشاهی و دیگر فرمانروایان امپراطوری ایران مشغول چرا می‌باشند. مجاری و انهار لطیف و بی شمار سرتاسر اراضی آنرا به طور خارق العاده و حیرت‌آوری مشروب و سیراب می‌سازد. دهکده‌های سبز و خرم و آباد و حاصلخیز، باغات و بساتین زمردگون، قلمستانهای خوش منظر و روح پرور اکناف و اطراف را پوشانیده است.

ما پس از طی پنج فرسنگ، در کاروانسرای بزرگی به نام «قیرق بلاغ»^{۲۰۷} سکونت اختیار کردیم، این ایستگاه با سلطانیه فقط به اندازه یک برد بزرگ تیرتوپ فاصله دارد. سلطانیه در دامنه کوهستانی واقع شده است فوق العاده زیبا و مصفا، و آباد و معمور بنظر می‌رسد، چنانکه حس کنجکاوی ناظر بر تماشای آن تحریک می‌شود، ولی پس از اینکه به خود شهر نزدیک می‌شویم، منظره تغییر می‌کند: به طوری که در داخله بلده نمایش آن کمتر

۲۰۵ — بی تردید این دهکده نیز «نیک پی» نام دارد و در مسیر قدیمی میانه به زنجان قرار داشته است. راهی را که شاردن و سیاحان دیگر در این مسیر طی کرده‌اند، امروز به صورت راه فرعی مورد استفاده روستاییان است.

۲۰۶ — این محل همان شهر زنجان فعلی است که مرکز استان زنجان می‌باشد. گویا شاردن نام محله را از مردم عوام پرسیده و در اغلب موارد نیز بدون تأمل در اصالت لغت، آنرا یادداشت کرده است.

۲۰۷ — «قیرق بلاغ» به معنی چهل چشمه است، در صورتی که آبادی معروفی که فعلاً در دو کیلومتری سلطانیه وجود دارد، هنوز هم به نام «قره بلاغ» یعنی سیاه چشمه خوانده می‌شود.

جالب می نماید. در این شهر چند دستگاه ساختمان عالی عمومی که از لحاظ بنا و معماری شایان توجه می باشند، مشاهده می شود و سه هزار باب خانه باغچه آبادی آنرا تشکیل می دهد. به طوری که مردم محل حکایت می کنند، در گذشته سلطانیه در جانب مغرب نیم فرسخ بیشتر از حدود کنونی وسعت داشته است و وجود بقایای مخروبه مساجد اسلامی و معابد مسیحی و قلاع و بروج نظامی در این قسمت از شهر دلیل باین ادعا به شمار می رود. به علاوه در کتب تاریخی ایران آمده است که این بلده در گذشته پایتخت بوده و استان بسیار وسیعی به شمار می رفته است، چنانکه از لحاظ کثرت آثار اطلال باقیه سلطانیه در میان بلاد عالم کم نظیر می باشد، ارزاق و مواد خواربار بسیار فراوان و فوق العاده ارزان است. اگر چه آب و هوا به شدت متغیر است، ولی بی نهایت خوب و مطبوع می باشد. درجه حرارت در تمام فصول در ساعات مختلف شبانه روز به طور محسوس در تغییر است، چنانکه هنگام شب و صبحگاهان و شامگاهان هوا خنک و سرد می باشد، ولی در تمام اوقات روز گرما محسوس است.

در هفتم، شش فرسنگ راه رفتیم و مسیر ما در این روز خیلی زیباتر و قشنگتر از مناطق موصوفه قبلی بود. در فاصله هر میل راه، یک دهکده خرم و آباد مشاهده می شود و سرتاسر افق و اطراف الی غیرالنهاییه مستور از چمنزارهای زمردگون و باغات و بساتین و قلمستانها است. قریه ای که ما در آن سکونت گزیدیم «هی هی» نام داشت و بسیار بزرگ و بی نهایت مصفا و زیبا بود. ۲۰۸ قریه مزبور در نزدیکی قصبه بزرگ سان-قالا، که دارای سور و بارو و بسیار پرجمعیت است، واقع گشته است. سان-قالا مختصر حسن-قلعه می باشد. ۲۰۹ در هشتم، خستگی اسبها مانع عبور ما از ابهر گردید که با «هی هی» بیش از دو فرسنگ فاصله ندارد. ۲۱۰ ما آنها را در چمنزارهای سبز و خرم و دشت و دمن بهشت آیین ولو کردیم و روبه جنوب حرکت نمودیم. خضارت و نصارت و لطف و صفای این مناطق مدیون چشمه های بی شمار و میاه و مجاری، و مولود کدیمین و عرق جبین دهقانان است. زیرا چنان که متذکر شده ایم سرزمین پارت حاصلخیز ولی بالطبع خشک است، اما اگر اراضی،

۲۰۸ — اصل این کلمه هیدج است که عوام آن را «هی» می گویند. شاردن شاید از عوام نام آنجا را پرسیده و آنان به حالت و بیان تند گفته اند «هی هی».

۲۰۹ — منظور شاردن از سان — قالا، صابین قلعه فعلی است که قبل از هیدج واقع شده است.

۲۱۰ — شاردن در نقل مسافت اشتباه کرده است و فاصله را بیش از واقع ذکر نموده است.

آبیاری و کشت و کار بشود، عالیت‌ترین انواع محصولات و میوه‌جات مطلوب را می‌توان بدست آورد.

ابهر از لحاظ قلت ابنیه و عمارت شهر کوچکی به شمار می‌رود، زیرا بیش از دو هزار و پانصد باب خانه و باغچه در آن وجود ندارد، ولی از نظر وجود باغات و بساتین وسیع و عظیم، بزرگ می‌باشد، چنانکه سواره نیم ساعت وقت لازم است تا از آن عبور کرد. رودخانه کوچکی که به نام بلده خوانده می‌شود، آنرا از وسط قطع می‌کند. موقعیت جغرافیایی ابهر بسیار مصفا و زیبا می‌باشد، آب و هوای آن بسیار خوب و سرتاسر شهر انباشته از میوه‌جات و دیگر لوازم خواربار است. ابنیه و عماراتی دید می‌شود که خیلی خوب ساخته شده. مهمانخانه‌ها و میخانه‌ها و اماکن عمومی نسبت به محل زیبا و قشنگ می‌باشد. سه باب مسجد بزرگ وجود دارد. در وسط شهر بقایای قلعه گلین مخروبه‌ای مشاهده می‌شود.

در ابهر تکلم به زبان فارسی آغاز می‌شود، به طوری که دیگر در بلاد و دهات فقط به لسان مزبور حرف می‌زنند. تا حدود شهر مزبور زبان مردم ترکی است، ولی با لسان ترکیه عثمانی اندکی مغایرت دارد، از ابهر تا هندوستان در تمام نقاط ایران به فارسی سخن گفته می‌شود، ولی برحسب دوری و نزدیکی نسبت به شیراز که مظهر صفوت و سلامت زبان فارسی به شمار می‌رود، زبان مردم کمتر و بیشتر صاف و سالم است. به همین جهت فارسی متداول در ابهر و نقاط مجاور آن بسیار خشن و ناهنجار می‌باشد.

در نهم، در جاده‌ای که سرتاسر آن مسطح و مشحون از باغها و بساتین زیبا و مصفا بود، نه فرسنگ طی کردیم و در حقیقت چنان بود که در خیابانهای خلد نشان باغ بزرگی سیر و سیاحت می‌نماییم. زیباتر از آن مزارع سبز و خرم، و اراضی منبت و مینو نشان در هیچ نقطه جهان پیدا نمی‌شود». ۲۱۱

نزدیک به هشتاد و پنج سال بعد از انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان به همراه شاردن از این شهر دیدن می‌کنیم:

«قزوین شهر بزرگی است که در یک دشت وسیع سبز و خرم به فاصله سه فرسنگی کوه الوند، واقع شده است. این کوه یکی از جبال مرتفع و مشهور کشور ایران می‌باشد، و شاخه‌ای از سلسله کوه‌های توروس (البرز) به شمار می‌رود که از نواحی شمالی پارت

می‌گذرد و آنرا از هیرکانی جدا می‌کند.^{۲۱۲} قزوین از جانب شمال به جنوب گسترده شده و سابقاً سور و بارویی داشته است که اینک خرابه‌های آن مشهود می‌باشد، و در این ایام هیچگونه حصار و دیواری ندارد. دوازده هزار باب خانه باغچه دارد. محیط شهرش میل است و صد هزار نفوس دارد. زیباترین نقاط قزوین عبارت است از: میدان شاه، که میدان اسب‌دوانی می‌باشد و در ازای آن بالغ بر هفتصد پا و پهنایش به دویست و پنجاه می‌رسد و به شکل میدان شاه اصفهان ساخته شده است.^{۲۱۳} کاخ همایونی که هفت درب دارد و در اصلی «عالی قاپو» خوانده می‌شود که به معنای «باب همایون» می‌باشد. لوحه‌ای با حروف طلایی در بالای این درب نصب کرده‌اند که در آن چنین خوانده می‌شود: «به عنایت کلمه لا اله الا الله که عقیده و ایمان ما است، این باب همایون همیشه مظفر و مفتوح باد». باغهای کاخ شطرنجی شکل، زیبا و مصفا و خوب نگهداری می‌شود. شاه طهماسب این کاخ را طبق طرحی که یک معمار ترک داده بود، بسیار کوچک ساخته بود، ولی شاه عباس کبیر، بنای آن را تغییر داده فوق العاده عظمت بخشید. در قزوین مسجد کم است و مسجد جامع شهر نیز کوچک می‌باشد. این معبد بدست هارون الرشید^{۲۱۴} خلیفه بغداد به سال صد و هفتاد هجری بنا شده است. مسجد شاه قزوین یکی از ابنیه عالی و عمارات باشکوه و معظم ایران به شمار می‌رود. این معبد بسیار بزرگ در منتهای خیابان وسیع باب همایون واقع شده و درختان بزرگ اطراف آنرا احاطه کرده است. تقریباً تمام بنای مسجد مزبور به خرج شاه طهماسب و در دوران حیات وی ساخته شده است. شاه اسماعیل پدر وی ساختمان معبد مذکور را آغاز ولی به علت فوت به تکمیل و اتمام آن توفیق نیافته بود.^{۲۱۵}

مسجد مهم دیگری در قزوین مشاهده نمی‌شود. چون ایرانیان اغلب اوقات و تقریباً همیشه نماز را در منزل خود برگزار می‌کنند و معتقد آن نیستند که عبادات اجتماعی و

۲۱۲ — توروس رشته کوههایی است که از قفقاز شروع می‌شود و امتداد آن تمام ایران را از شرق تا غرب می‌پیماید.

این رشته کوه دارای شاخه‌های متعدد به اسامی متفاوت از جمله الوند، البرز و زاگرس می‌باشد.

۲۱۳ — میدان شاه قزوین بیش از ۲۲۷ متر طول و ۸۱ متر عرض و بالغ بر ۱۸۴۶۱ متر مربع وسعت داشت. اما اینکه به

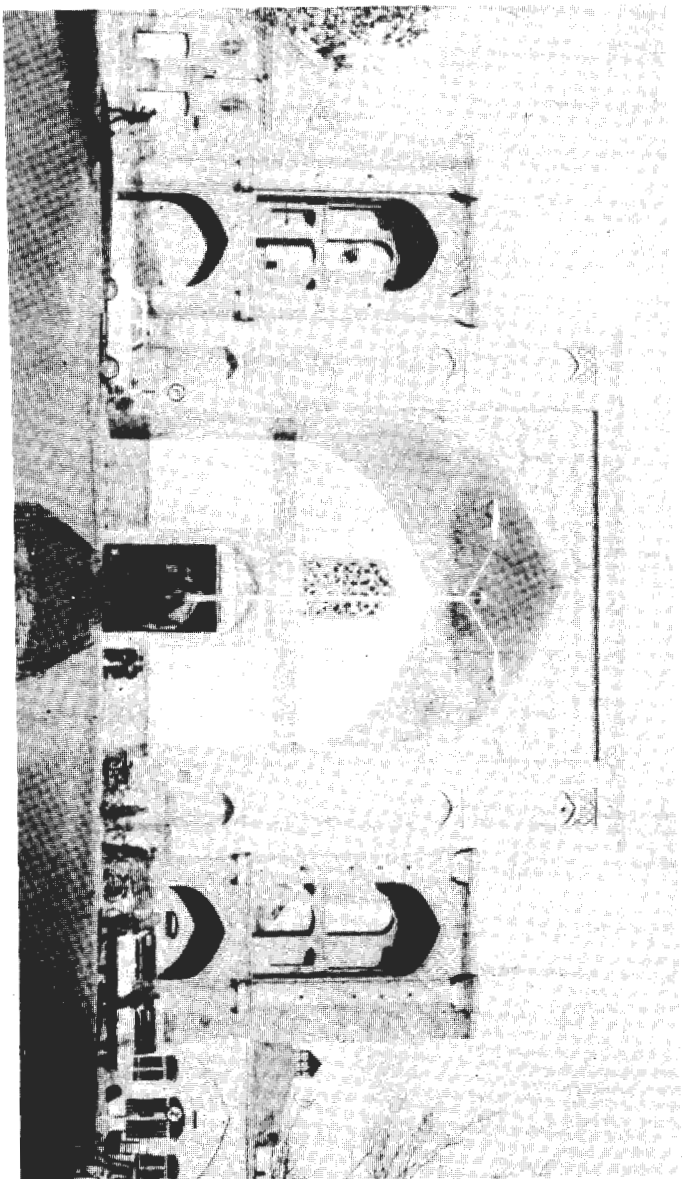
شکل میدان شاه اصفهان ساخته شده بود صحیح نیست زیرا آثار تاریخی قزوین قدمت بیشتری نسبت به آثار اصفهان دارد.

۲۱۴ — بزرگترین خلیفه عباسی است که در سال ۱۷۰ هجری به خلاف رسید. در ابتدای خلافت یحیی بن خالد

برمکی را منصب وزارت داد ولی قدرت یحیی و فرزندان جعفر، فضل، محمد و موسی او را به وحشت انداخت، به طوری

که جعفر را کشت و سایر برآمکه را زندانی نمود.

۲۱۵ — این مسجد پس از انقراض صفویه ویران شد و در زمان فتحعلی شاه از نو بنا شد.

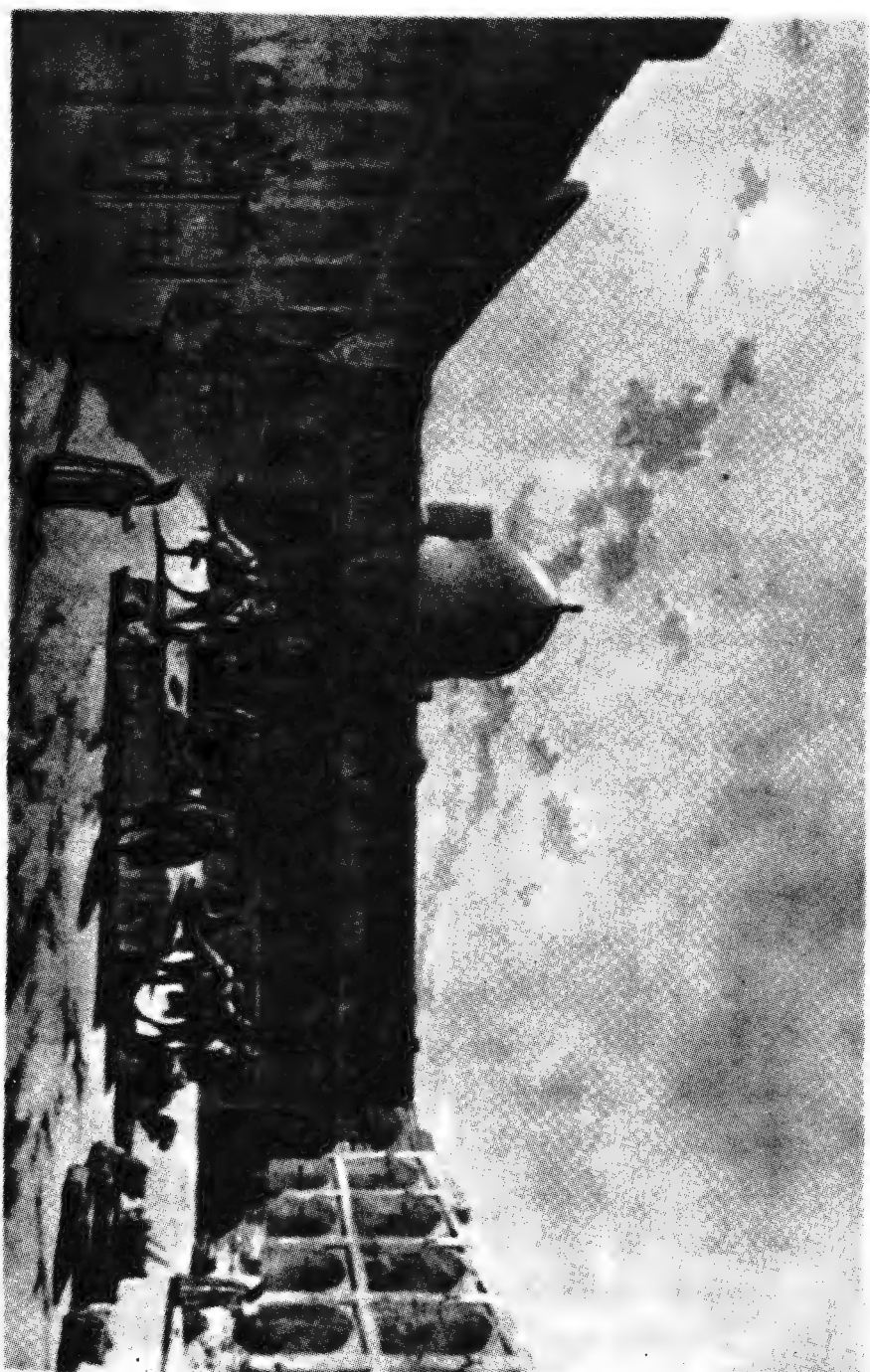


۲۲- سردر عالی قاپو - قزوین

(از کتاب بناهای تاریخی قزوین)

نمازخوانیهای دسته جمعی در درگاه الهی مقبول تر از ادای فرایض مذهبی به ترتیب انفرادی است، لذا در بنا و ساختمان مساجد بقدر کاروانسراها که مورد نیاز و احتیاج عمومی باشد، اهتمام نمی ورزند. بعد از مساجد، ابنیه شایان توجه مدارس است، و مهمترین مدرسه قزوین خلیفه سلطان نام دارد که بانی آن خلیفه سلطان، صدراعظم ایران خوانده می شود و بنایش را پنجاه سال پیش به اتمام رسانیده است.

کاروانسراها یعنی مهمانخانه های عمومی شهر نیز شایان توجه می باشد، و عمارات عالی و باشکوهی در آن میان دیده می شود. کاروانسرای شاهی دارای دویست و پنجاه حجره و یک حوض بزرگ آب، درختان عظیم و آسمانخراش در حیات است و دودرب دارد که با دو راسته از دکاکین که اجناس بسیار گرانبهایی در آنها به فروش می رسد، واردین را به محوطه کاروانسرا هدایت می کند. اما باید متذکر شویم که عمارات عالی و ابنیه شامخه ای که شهر قزوین را زینت و جلال بخشیده، نه بازارها و کاروانسراهای آن است، و نه گرمابه ها و قهوه خانه ها و میخانه های مملو از مشروبات مردافکن آن که ایرانیان مدام در آنها مستغرق عیش و نوشند. شکوه و عظمت این بلده نتیجه وجود کاخها و قصرهای بی شمار بزرگان و بجال ایران است که از اسلاف به اخلاف می رسد، و در مدت مدید اقامت دربار صفوی در قزوین که گاهگاهی اتفاق می افتد، مورد استفاده قرار می گیرد. در این شهر مثل اغلب بلاد دیگر این استان، باغات و بساتین چندان فراوان و زیاد بنظر نمی رسد، زیرا اراضی این ناحیه خشک و شنزار است، و فقط نهر کوچکی که شاخه شاهرود به شمار می رود، زمینهای آن را مشروب می سازد، آب این نهر نیز کم و به هیچوجه کفاف نمی بخشد. آبهای دیگری از کوهها با قنوات زیرزمینی که کاریز نامیده می شود به شهر آورده شده است. مردم از چشمه هایی که به عمق سی پا است، استفاده می کنند. آب این قبیل قنوات خنک ولی سنگین و بی مزه است. در نتیجه کمیابی آب و انهار هوای شهر قزوین مخصوصاً در تابستان سنگین و کثیف و ناسالم می باشد و این نتیجه آن است که رودخانه ای وجود ندارد که فاضل آب و کثافات شهر را بشوید و ببرد. می گویند ایرانیان بدانجهت از گردانیدن مسیر شاهرود به قزوین خودداری می کنند که مبادا این شهر در صفا و زیبایی از اصفهان جلوتر بیافتد و بالتجیه شاهنشاه آنجا را ترک بگوید. علی رغم کمیابی آب همه گونه ارزاق و خوار و بار در این شهر بسیار زیاد و فراوان می باشد، چون اراضی اطراف قزوین برخلاف خود شهر از مجاری آب کاملاً سیراب و سرشار است و به همین



۲۵- کاروانسرای شاهی قزوین
(تقاشی از فلائین ۱۸۲۰ میلادی)

جهت اغنام و احشام، انواع و اقسام میوه‌جات و غلات به فراوانی پرورش می‌یابد و به دست می‌آید و همچون سیل به طرف شهر جاری می‌شود. عالیت‌ترین تاک‌های ایرانی در این سرزمین است و شاهانی خوانده می‌شود. دانه‌های این نوع انگور زرین و شفاف و همچون قرص کوچک زیتون سحرانگیز است. کشمش شاهانی به اکناف و اطراف امپراطوری ایران حمل می‌شود. شراب شاهانی که قوی‌ترین مشروب عالم به شمار می‌رود بسیار عالی و مردافکن و مطبوع می‌باشد و مثل تمام مشروبات غیر مقطر غلیظ است. خوشه‌های این انگور عالی از شاخه‌های جوان رزی به دست می‌آید که مطلقاً از آب محروم می‌باشد، و پنج ماه تمام زیر آفتاب سوزان تابستان در اراضی شنزار بدون قطره‌آبی پرورش می‌یابد. بعد از انگور چینی، اغنام و احشام موها را چرا می‌کنند و سپس دهقانان ساقه‌های خشن و زمخت آنرا قطع می‌نمایند، و فقط به شاخه‌های جوانی که تقریباً سه پا ارتفاع دارند ابقا می‌کنند، و چنانکه ملاحظه می‌شود این شاخه‌ها نیز بهیچوجه به پایه و ستونی برای پرورش احتیاج ندارد. درختان پسته نیز در قزوین خوب به بار می‌آید. روزهای تابستان بسیار گرم می‌باشد و این نتیجه ارتفاع زیاد کوهی است که در شمال آن واقع شده است، ولی در مقابل شبهای قزوین به اندازه‌ای خنک و سرد می‌باشد که انسان اگر لحظه‌ای پوشاک به تن خود نداشته باشد سرما خواهد خورد».^{۲۱۶}

خوراک و مهمان‌نوازی ایرانیان

«شاردن» فصلی از سیاحت‌نامه خود را نیز به خوراک و مهمان‌نوازی ایرانیان اختصاص داده و چنین نوشته است:

«... ایرانیان دو نوبت غذا می‌خورند. نخستین میوه‌جات و لبنیات و تنقلات، و شیرینی، در سرتاسر سال خربزه، و هشت ماه از سال انگور دارند، پنیر، ماست، خامه و مرباجات مدام بر سر سفره ایشان است. ترکیب ناهار ایرانیان که در فاصله ساعت ده و دوازده صرف می‌شود، معمولاً چنین است. البته ایام مهمانی مستثنی می‌باشد. و در این قبیل اوقات خوراک گرم می‌خورند. شام عبارت است از شوربایی (آبگوشت) که با میوه‌جات و سبزیجات تهیه می‌گردد و کباب که در تنور یا بخاری و یا بر سیخ پخته می‌شود، و تخم مرغ و تره و سبزی و پلو که مطبوع‌ترین غذای ایرانیان است و بالاخره نان روزانه.

۲۱۶ - سیاحت‌نامه شاردن، جلد سوم، ص ۳۴-۳۸.

اما طرز و ترتیب طبخ و تهیه اغذیه ایرانیان چندان شایان تحسین نمی باشد، چون بسیار ساده است. راگو، بی آتیل^{۲۱۷}، سالاد، گوشت نمک سود و پرورده در سفره ایرانیان مشاهده نمی شود. برای تحریک اشتها جز اوراق لیموترش و اندکی سبزی (ریحان، مرزه، ترخون) که برای هرنفریک خرده با یکی دوترب سیاه می گذارند، چیز دیگری ندارند. ادویه و چاشنی گوشت نیز خیلی خفیف است، فی المثل از فلفل کوبیده اصلاً خبری نیست، فقط اندکی نمک می زنند و اندکی سیرویا اصلاً هیچ، خلاصه ابداً از چیزهایی که در فرنگستان بی نهایت مطلوب و مرغوب است و برای تحریک اشتها به افراط مورد استفاده قرار می گیرد وجود ندارد. مدعی هستند که کوبیده این چیز بد است، چنانکه ادویه را همچنان به حالت طبیعی به خوراک می ریزند، تا فقط عصاره آن داخل غذا شود و موادش که به عقیده ایشان بسیار سنگین و صعب الهضم است مصرف نگردد.

اما طرز خوردن خوراک، ایرانیان تمام اغذیه را در یک وهله صرف می کنند، حتی در سر سفره شاهنشاه نیز این شیوه متداول است. در تمام مهمانیها، بدون توجه به زاد و بوم مدعوین صرف غذا فقط نیم ساعت طول می کشد. وحدت سلیقه و ذوق ایرانیان در سر خوان، بنظر من شایان تحسین است. فی المثل هرگز هیچیک از حضار از کم و بیش بودن نمک گوشت، یا ترش و شیرین بودن خورشت یا از لحاظ قلت و کثرت ادویه و یا خوب پخته نشدن و بسیار پخته شدن غذا شکایت نمی کنند. در سر سفره های ایرانی فلفل و نمک و روغن و سرکه مشاهده نمی شود، سلیقه همگان ساده و همگی همان چیزهایی را دوست دارند که دیگران می خواهند. این شیوه زندگانی ایرانیان است. قضاوت در ترجیح و یا تقبیح این تغذیه ساده و قرین قناعت، نسبت به خوراک متنوع و مسرفانه اروپاییان با عقلا و دانشمندان است.

مردمان ایران پرخور نیستند و اگر چه بعضی از نویسندگان عقیده دارند که این خاصیت معلول حاصلخیز نبودن سرزمین کشور مزبور و فقدان فراوانی و نعمت است ولی من با این نظریه موافق نمی باشم. برخلاف عقیده مذکور من معتقدم که به علت عدم احتیاج اهالی اغذیه و مأكولات، بمانند مناطق اروپایی کم است، اگر کم خوری ایرانیان، بیشتر از خاصیت طبیعی، معلول قحط و غلای محصول کشور بود، در آن صورت قتیط اشخاص نادار قناعت می کردند، (و متمکنین پرخور بودند) در صورتی که اقتصاد صفت کلی و عمومی

Beathilles — ۲۱۷ گوشت ریز شده و قیمه ماندنی است که در دلمه ریخته می شود.

مردمان این سرزمین است، به علاوه در آن صورت هریالت و ولایتی (که به نوبه خود به بزرگی یک کشور اروپایی است) برحسب مراتب حاصلخیزی اهالی کمتریابیشتر می خوردند، در صورتی که در سرتاسر امپراطوری خصلت قناعت (اقتصاد) حکمفرما می باشد.

ایرانیان چنانکه پیش از این متذکر گشته ام، روزانه دو نوبت غذا می خوردند، در یکی در حدود ساعت دوازده صبح، میوه جات، لبنیات، میل می کنند و آن را حاضری یعنی آماده می نامند، برای اینکه جهت تهیه آن پیش از لحظه ای مصروف نمی گردد. به طوری که می توان گفت مدام حاضر و آماده است، و در نوبت دیگر، در اطراف ساعت هفت عصر، خوراک گوشتی می خوردند، که شام و غذای بزرگ ایشان شمرده می شود. صبحانه هنگام برخاستن از خواب، قهوه می خوردند و بعضی افراد با تکه نانی آن را صرف می کنند. چون درازی روزها در ایران، بمانند اروپا، بسیار متفاوت نمی باشد لذا با سهولت بیشتر اوقات زندگی خود را مرتب و منظم نگه می دارند.

نکته ای که بنظر من در زندگانی ایرانیان، غیر از کم خوری بسیار شایان تحسین است، مهمان نوازی آنها است. هنگام صرف غذا، همیشه در خانه باز می شد، و تمام کسانی که در منزل حضور دارند، و یا به طور غیر مترقب به منزل وارد می شوند، و حتی نوکرهایی که دم در مشغول نگهداری مرکوب می باشند، از خوراک سهمی دارند. تعداد حضار هنگام ناهار یا شام هر اندازه زیاد باشد، هیچگونه اشکالی تولید نمی کند. چون کم می خوردند، لذا همیشه غذا به قدر کفایت موجود می باشد. ایرانیان در ستایش خصلت مهمان نوازی حکایت می کنند که حضرت ابراهیم هرگز بدون مهمان خوراک نمی خورد، و داستان تصادف نیک سه فرشته که در تورات آمده است، مربوط به وی می باشد، یک روز هنگام ناهار هیچکس بر سر خوان آن حضرت نیامده بود، لذا پیغمبر از خیمه خود خارج گشت تا مگر آشنایی را مشاهده کند و یا یکنفر را که بتوان مهمانش خواند بر سر سفره خود دعوت نماید. چنانکه متذکر گشتم، ایرانیان همه خوراک تهیه شده را می خوردند، و هرگز چیزی برای دفعه دیگر نگه نمی دارند، و بقیه را نیز، در صورتی که باقی بماند، به نداران می دهند».

نان و اقسام و خصوصیات آن — نان ایرانیان بمانند گالت^{۲۱۸} نازک است و چندین قسم

۲۱۸ — نوعی نان شبیه تافتون.

می باشد. نان معمولی را در اجاقهای گردی (تنور) که در دل خاک بمانند گودال عمیقی، در حدود چهار تا پنج پا و به قطر دو پا کنده شده می پزند. این نان را به دیواره تنوره می چسبانند و ضخامت آن به قدر انگشت نیز نمی باشد، لذا در مدت کمتر از یک ربع ساعت پخته می شود. به علاوه یک قسم نان دیگری دارند که آنرا لواش خوانند، که گرد است و به بزرگی یک بشقاب گرد می باشد، و بمانند پوست آهونازک و روی صفحه فلزی (ساج و یا در تنور مثل تافتون) پخته می شود.

قسم دیگر سنگک است که به معنی نان سنگریزه می باشد، چون آنرا در کوره هایی که بمانند اجاقهای اروپایی ساخته شده و کف آن از سنگریزه هایی به درشتی گردو (فندق) به قدر دو انگشت مستور گشته است، می پزند، این نان (سنگک) از نان معمولی (تافتون) ضخیم تر نمی باشد و شکل آن دراز و یک لیور و نیم وزن دارد. نانویان برای صرفه جویی در سوخت هیزم آنرا روی سنگریزه می پزند، چون سنگریزه ها حرارت را خوب جذب و حفظ می کنند و زودتر خمیر را می پزند، اما بعضی جاهای این نان کمتر از قسمتهای دیگر پخته است.

به طور کلی نان ایران سفید و خوب است و همگی بدون خمیرمایه تهیه می گردد. در خانه های متمکن، روزانه دو بار نان می پزند. آرد کردن گندم و خمیر کردن و پختن آن وظیفه غلامان است».

توصیف صبحانه ایرانیان - صبحانه اشخاص متوسط عبارت است از یک دانه از نانهای مذکور، که در یک سینی چوبین منقش براق، با مقداری پنیر، و کاسه ماستی و کاسه دوغی و چند میوه، مخصوصاً خربزه آراسته شده است. در صورتی که اشخاص دیگری نیز حضور داشته باشند، برای هر یکی، یک سینی به ترتیب مذکور آراسته و تقدیم میدارند. پنیر را در ایران سخت و سفت تهیه نمی کنند، بلکه همان طوری که ما (اروپاییان) کره را در کوزه نگه می داریم، آنها نیز آن را در پوست بزی محافظت می کنند، و در موقع لزوم، تقریباً بمانند گردی مصرف می نمایند.

معمولاً این پنیر (ریز و خرد) را با ماست مخلوط می کنند و مخصوصاً در فصول گرم سال با رازیانه و بنه^{۲۱۹} و بعضی اوقات با رستنیهای ریزی که مزه کنگرگ دارد می آمیزند، و بعد

۲۱۹ - بنه درختی است شبیه درخت پسته که آن را پسته وحشی هم می گویند، میوه آنرا به فارسی بنگلک و به ترکی چاتلاقوش یا چتلاقوچ می گویند و از آن ترشی درست می کنند. از برگهای آن نیز رنگ سرخی به دست می آید که در رنگرزی به کار می رود، از تنه آن سقر می گیرند.

از صرف صبحانه در فنجانی بمانند آب شیر می نوشند، این وصف چاشت اشخاص عادی بود، اما اشخاص متمکن و بزرگ علاوه بر خوردنیهای سبک مذکور، هنگام صبحانه انواع و اقسام میوه، مربا و شیرینی و پالوده که ترکیبی است از نشاسته و شکر، دوشاب، کلوچه قندی کوچولو، و بعضی اوقات قطعاتی گوشت قیمه میل می کنند، البته این غذای اخیر مخصوص مجالس جشن و عروسی، و سور و ضیافت است که صبحانه خوراک گوشتی می دهند، پس از صرف اینها، خوردنیهایی که در ترکیبشان گوشت به کار رفته و تکه تکه و ریز است صرف می کنند. علاوه هنگام خوردن چاشت هیچکس بر سر سفره نمی رود، بلکه برای هر نفری در سینی مخصوص در محل جلوس، صبحانه تقدیم میدارند و این ترتیب معمول به ایرانیان، اعم از بزرگان و کوچکان است. سینی چاشت را در همان جا که نشسته اند، بدون سفره و دستگاه خوان به حضور شما می آورند. فقط در مجالس جشن و سرور و ضیافت که بشقاب، کاسه یا جام بسیار است، سفره پهن می کنند، چون این همه در یک سینی نمی تواند جای بگیرد و به علاوه اغذیه گوشتی و چربی داری وجود دارد».

شام ایرانیان را شاردن اینگونه توصیف کرده است:

«شام عبارت است از شوربایی (آبگوشت) که قطعاتی از گوشت با نخود و سبزیهای دیگر در آن مخلوط است. آنگاه پلومی آورند که خوراک برنج و گوشت است، و چون برنج جای نان را می گیرد، لذا در سفره شام فقط نان لواش می دهند که آن هم به منزله بشقاب یا اسباب سفره به کار می رود، البته مجالس جشن و سرور و ضیافت از این قاعده کلی مستثنی است چون در محافل مزبور سه تا چهار قسم نان در خوان می نهند.

برای هر نفری دو یا سه عدد از این نانهای لواش می گذارند و روی آن سبزی خوردن تند

(ریحان، مرزه) می نهند که به جای «سالاد» به کار می رود.

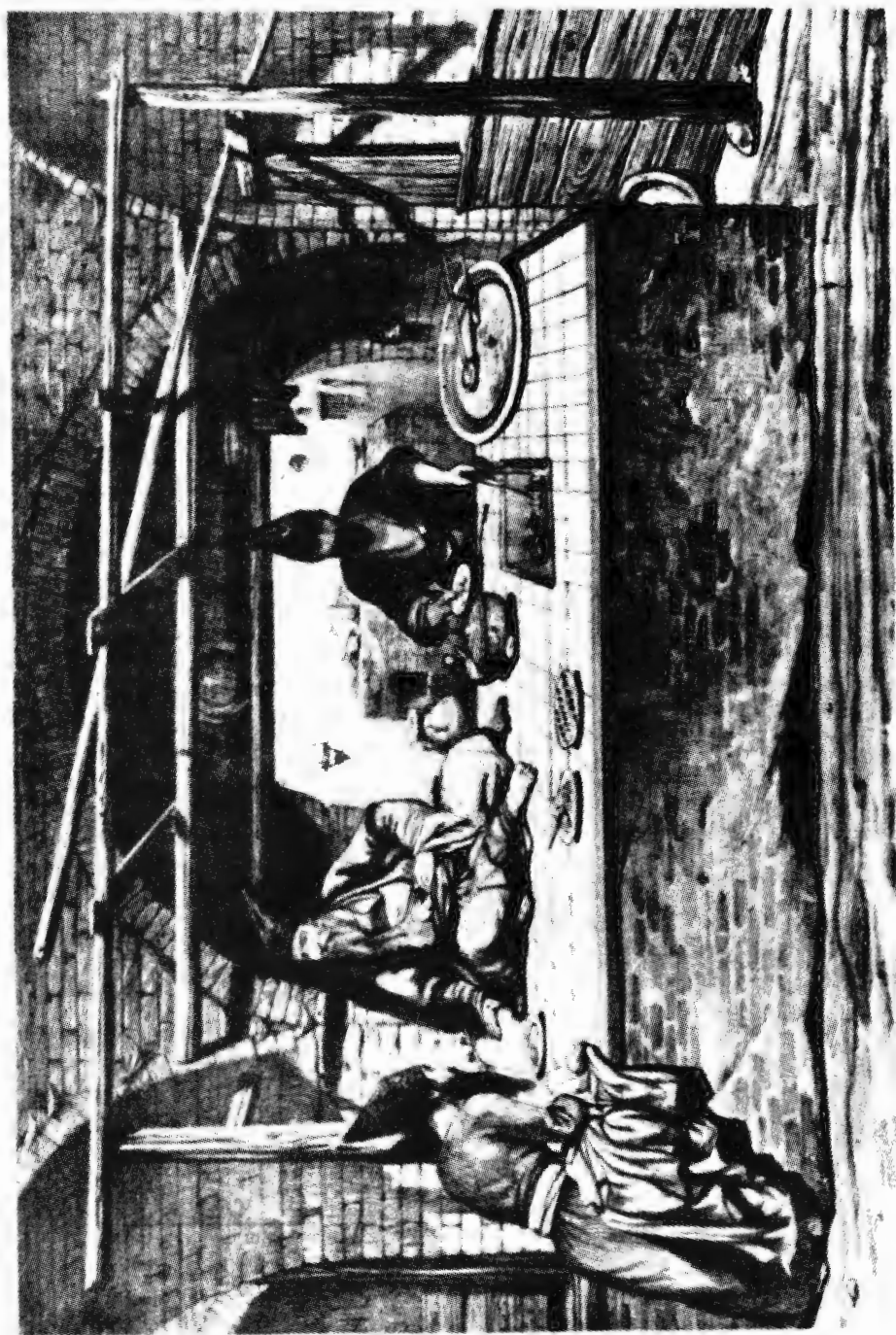
بعضی اوقات یک نمکدان بسیار کوچکی هم می دهند، اما این بسیار نادر است. خوراکی را با انگشتان به دهان می برند، و به وسیله برنج از خورشت تکه گلوله مانند می سازند، با شست اندکی نمک زده، آنوقت این تکه درشت را به دهان می برند و قورت می دهند. بدون اینکه آنرا بجوند، چنانکه ما شوربا را می بلعیم. این خوراک به سرعت خورده می شود و بسیار مغذی و مقوی می باشد، علاوه در سر سفره هنگام خوراک بندرت صحبت می کنند. ضمن خوردن اغذیه گوشتی، شربت نیز صرف می کنند و با قاشقهای درشت چوبینی که، دسته اش به طول یک پا است، آنرا به سهولت تمام از جام برداشته به

سر می‌کشند. این مشروب شام است، و طی خوراک غیر از آن نوشابه دیگری به هیچوجه نمی‌دهند. در پایان آب داغی برای شستن دست می‌آورند و هر کس با دستمال خودش دستش را پاک می‌کند، آنگاه هر کسی آب خوردن خواست در گیلای برایش تقدیم می‌دارند».

دکه‌های فروش غذا

... اشخاص کوچک هرگز در منزل خود مطبخی ندارند به خصوص در نقاطی که بمانند اصفهان و مناطق متعدد دیگر هیزم کمیاب است، چنان که اهالی بعد از بستن دکه خود به آشپزخانه‌های پست عمومی می‌روند، و از آنجا پلو، و یا هر چه که بخواهند برای شام خود خریداری می‌کنند. در سرتاسر شهر عده‌ی کثیری از اینگونه آشپزخانه‌های پست وجود دارد که هر یکی فقط یک نوع غذا به فروش می‌رسانند. این مطبخهای عمومی به شکل دکانی تعبیه شده است. در مقابل این دکان دو یا سه دیگی به قطر بیست و شش تا سی شست روی اجاقها بار شده است، و در قسمت داخلی دکان، که با پرده‌ای جدا گشته یکی دو تخت یا نیمکتی که روی زمین سه پا ارتفاع دارد با قالی پوشیده شده، وجود دارد، که مخصوص مشتریان می‌باشد که بر روی آن می‌نشینند، و خوراک می‌خورند. آتش اجاق این آشپزخانه‌ها به ندرت از هیزم یا زغال است، چون وسیله احتراق در قسمت اعظم ایران بسیار گران است. اینها را خلنگ و برگهای خشک روشن می‌کنند. مردم عادی نیز از این قسم وسیله احتراق استفاده می‌کنند که از ترکیب مدفوع حیوانی و خاک به وجود آمده است. دهاتیان آنرا بکار می‌برند، و برای فروش به شهر می‌آورند. بعد از اینکه گوشت پخته شد، بر حسب بزرگی دیگ، یکی دو فتیله‌ای، بمانند چراغ، روی آن می‌نهند، تا بدین طریق خوراک را گرم نگه‌دارند. این فتیله را روشن می‌کنند، و مایه روشنایی چربی خود دیگ است.

البته این منظره در نگاه نخست، بسیار کریه و زشت می‌نماید، ولی به مرور زمان عادی می‌شود، چنانکه معلوم است متصدیان این آشپزخانه‌های عمومی با اندک وجهی کار خود را می‌گردانند، و متاع خود را ارزان می‌فروشند.



۳۶- دکه فروش غذا در بازار

یخچالهای ایران

در فصول گرم سال مصرف یخ نیز در میان ایرانیان متداول بود، «شاردن» در باره توصیف یخچالها و طرز تهیه یخ چنین گزارش داده است:

«یخ در نواحی خارجی شهر و در نقاط غیر مسقف فروخته می شود، و طرز تهیه آن بدین قرار می باشد: در یک محوطه گود عمیق، گودال عمیقی رو به شمال حفر می کنند، و در مقابل آن مربعاتی به عمق شانزده تا بیست شست^{۲۲۰}، به مانند تشتکی فراهم می آورند. آنگاه شامگاهان اینها را از آب مالامال می سازند، و هنگامی که می خواهد یخ ببندد، و صبحگاهان کاملاً منجمد می گردد آنرا با رنده باغبانی، یا شن کشی می شکنند و قطعه قطعه می کنند، و تمام این قطعات را در گودال مزبور روی هم انبار می نمایند، و در آنجا دوباره آنها را بقدر مقدور به تکه های کوچکتری مبدل می کنند، چون هر اندازه که یخ بیشتر خرد شود، بهتر منجمد می گردد. سپس این مربعات را به مانند روز گذشته با آب تازه پر می کنند و هنگام غروب با کدوهای غلیانی دسته داری (آبپاش) قطعات یخ گودال را آب پاشی می نمایند تا بهتر به هم بچسبند. بعد از اقل هشت روز کار مداوم به ترتیب مذکور، قطعات یخی به ضخامت پنج تا شش پا به دست می آید، و آن وقت شب هنگام مردم معمولی محله را جمع می آورند، و اینان با فریاد و هلله و شادی عظیم در حالتی که مشعلهایی در دوروبر گودال افروخته اند با آهنگ ساز و ابزار طرب، که برای تهییج آنان نواخته می شود، در گودال فرود می آیند، و قطعات درشت یخ را روی هم می کشند، و میان هر دو تکه آب می پاشند، تا بهتر با هم بگیرد. در مدت شش هفته یک یخچال یک توازی^{۲۲۱}، و بیشتر، به گودی و درازی و پهنای مطلوب، انباشته و مالامال از یخ می گردد. برف بسیار اوقات مانع کار می شود، و خیلی اسباب زحمت می گردد، ولی به هنگام بارش آنرا می روبند و به دقت تمام دور می سازند، چون ذوب برف موجب آب شدن یخ خواهد گشت. پس از اینکه یخچال پر شد، با یک قسم جگن دریایی که بی زور نامند، و در ایران در کنار آنها به دست می آید، مستور می سازند. در فصل تابستان، باز کردن یخچال نیز جشن دیگری برای اهل محله فراهم می آورد. یخ را در ایران به خربار فروشند که هیجده سوارزش دارد، و از دو قطعه یخ که هریکی به وزن شصت لیور می باشد تشکیل شده است، هر لیوری در حدود دو

۲۲۰ - به عمق چهل تا پنجاه سانت.

۲۲۱ - هر تواز Tois معادل ۱/۰۴۹ متر است.

دینار قیمت دارد. خرده تکه های یخ به مردم محله، که هنگام کاریاری کرده اند، تعلق می گیرد، هر کسی صبحگاهان توشه خود را باز می ستاند، آنچه در یخهای ایرانی شایان توجه و مطبوع می باشد، زیبایی و تمیزی خاص آنها است.

چنان که کوچکترین تیرگی و کشفاتی در آن نمی توانید مشاهده کنید. آبی که از دل سنگ بیرون می آید، روشن تر و شفاف تر از آن جلوه نمی نماید. برف را نیز با وجود فراوانی یخ، در محل های مناسب و ممکن الحصول محافظت می کنند، و لطافت آن بیشتر منظور نظر است، چون نوشیدنیها، مخصوصاً شربت و افشره، با برف متبوعتر می شود». ۲۲۲

قهوه خانه در دوران صفوی

به طوری که در پیش اشاره کردیم قهوه خانه ها در دوره صفوی بسیار مهم و مجلل بود و حتی پادشاهان نیز به آنجا می آمده اند. «شاردن» شرحی نیز درباره این اماکن و سازمان آن دارد که جالب توجه است:

«قهوه خانه عبارت از تالارهای بزرگ وسیع و بلند، به صورت اشکال گوناگونی است. معمولاً بهترین پاتوغ هر شهری به شمار می رود، چون مرکز اجتماع و محل تفریح سکنه بلاد می باشد. بسیاری از قهوه خانه ها، به ویژه در شهرهای بزرگ دارای حوض آبی در وسط است. این تالارها، در دورادور خود دارای مصطبه یا سکوهایی است که به ارتفاع سه پا، و به پهنای سه تا چهار پا، برحسب وسعت محل است، و یا چوب بستی وجود دارد که به شیوه مشرق زمین در روی آن می نشینند. با آغاز روز این مراکز افتتاح می یابد و طرف غروب، بر تعداد اجتماع افزوده می شود.

قهوه به طرز بسیار تمیزی، به سرعت تمام و احترام مالا کلام تقدیم مشتریان می گردد، و صرف می شود. در قهوه خانه ها مردم به صحبت می پردازند، زیرا در اینجاها است که خبرهای تازه مطرح می گردد، و سیاسیون با کمال آزادی و بدون هیچگونه نگرانی از حکومت انتقاد می کنند، حکومت نیز از گفتگوی مردم نمی هراسد.

در قهوه خانه به بازی های خوبی که شرح داده ام، و شبیه اکردوکر، و شطرنج و صدخانه است مشغول می شوند.

به علاوه ملایان^{۲۲۳} یا درویشان و یا شاعران به نوبت قطعات و داستانهای منظوم و یا

۲۲۲ — سیاحتنامه شاردن، جلد چهارم، ص ۲۵۴-۲۷۲

۲۲۳ — مقصود نقالی بوده است.

منثوری در قهوه‌خانه‌ها قرائت می‌کنند. سخنهای ملایان و درویشان درسهای اخلاق، و به مانند مواعظ ما (اروپاییان) می‌باشد، ولی هیچکس مجبور به دقت و گوش دادن به آنها نیست، هیچکس را هنگام گفتار داستانسرایی وادار به ترک بازی، یا صحبت خویش نمی‌کنند.

ملایی سرپا در وسط یا در یک گوشه قهوه‌خانه می‌ایستد و با صدای بلند به موعظه می‌پردازد، و یا یک درویش ناگهان وارد می‌شود، و برای حضار از ناپایداری جهان و پوچی ثروت دنیا و افتخارات دنیوی سخن می‌گوید.

اغلب اوقات اتفاق می‌افتد که دو یا سه نفر ناطق در آن واحد، یکی در این گوشه، دیگری آن گوشه به سخن می‌پردازند، و بعضی اوقات یکی از اینان واعظ است، در صورتی که دیگری نقال می‌باشد، فی الجمله در این مرکز اجتماعات حد اعلای آزادی موجود در جهان، وجود دارد. یک شخص جدی نمی‌تواند متعرض یک نفر شوخ و شیرین بشود. هر کسی نطقی می‌کند، و هر کسی به هر کی مایل باشد، گوش می‌دهد.

سخنرانها معمولاً چنین خاتمه می‌یابد: «وعظ کافی است، به نام خدا، پی کار خود بروید» «آنگاه سخنرانان از حضار چیزی می‌طلبند و با کمال فروتنی، و بدون هیچگونه اقدام ناهنجاری به این کار مبادرت می‌کنند، زیرا در غیر این صورت صاحب قهوه‌خانه، اجازه ورود به ایشان نمی‌دهد، بدین‌طریق هر کسی هر چه می‌خواهد می‌دهد». ۲۲۴

کاروانسراهای بازمانده از دوران صفوی

پس از سیر و سفر به همراه شاردن بامعرفی چند واحد اقامتی بازمانده از دوران صفوی این فصل را پایان می‌دهیم.

کاروانسرای صفوی ینگه امام

در ینگه امام واقع در مسیر جاده کرج - قزوین یکی از کاروانسراهای معتبر دوران صفوی باقی است. آقای دکتر پرویز ورجاوند این کاروانسرا را چنین معرفی کرده‌اند: «طرح کلی کاروانسرا مستطیل شکل است، چنانکه طول خارجی آن ۶۹ متر و عرض آن ۶۷/۶۰ متر می‌باشد و نمای چهارضلع خارجی بنا در وضع حاضر به شرح زیر است:

۲۲۴ - رک: سیاحتنامه شاردن، جلد ۴، ص ۲۵۴-۲۷۸.

نمای شمالی آن به دلیل آنکه سالیان دراز کاروانسرای مزبور مورد استفاده پاسگاه ژاندارمری قرار داشته دچار تغییراتی گردیده و درو پنجره‌های جدیدی در آن احداث گشته است. نمای شمالی در اصل تنها در فاصله ۵۰/۱۰ متری از اول دیوار در دو طرف دارای در ورودی بوده که به هشتی‌های گوشه شمال شرقی و غربی راه می‌یافته است. نمای جنوبی نیز که در واقع به موازات جاده آسفالت قرار دارد، در حال حاضر به صورت دیوار صافی خودنمایی می‌نماید، ولی در اصل در وسط این دیوار ورودی قرار داشته، که عرض دهانه قوس سردر آن ۴۰/۵ متر می‌باشد که در زمانهای بعد آن را مسدود نموده‌اند.

در دو انتهای دیوار نیز دو طاقنما قرار داشته که جرز یکطرف هریک از آنها دارای نماسازی آجری به صورت دو طاقنمای رویهم، می‌باشد. در پشت طاقنماهای دوگانه دو اطاق چهارگوش قرار دارد. کف اطاقهای مزبور از سطح زمین بلندتر است و آخرین طاقنمای ضلع شرقی ورودی اطاق واقع در گوشه جنوب شرقی می‌باشد. به عبارت دیگر اطاق مزبور به داخل کاروانسرا راهی ندارد. همزمان با مسدود ساختن سردر ورودی این ضلع، جلوی این دو طاقنما را که به احتمال در آغاز دارای درهای چوبی بوده تیغه نموده‌اند و در نتیجه نمای جنوبی به صورت یک دیوار صاف درآمد است.

نمای اصلی یا نمای شرقی بنا

از چهار ضلع کاروانسرا تنها ضلع شرقی آن است که وضع اصلی خود را به طور کامل حفظ نموده و با توجه به چگونگی بنای آن می‌توان گفت که نمای اساسی کاروانسرا نیز در این سو قرار داشته است. نمای مزبور عبارت است از سردر قوس دار ورودی کاروانسرا به عرض ۳/۸۵ متر در وسط و در هر دو سوی آن هفت صفه یا طاقنمای توگود پشت بسته به عرض ۲/۸۵ متر و عمق ۲/۰۵ متر. در دو انتهای ضلع شرقی هر طرف صفه کوچکی به عرض ۱/۱۰ متر قرار دارد که در پشت آنها یک اطاق چهارگوش واقع است.

نمای داخلی کاروانسرا:

داخل کاروانسرای ینگه امام عبارت از حیاط وسیعی است که به علت وجود صفه‌هایی در چهار گوشه بنا، نقشه آن به هشت ضلعی تبدیل یافته که طول اضلاع زاویه‌ها ۴/۹۰ متر و جهت طول آن ۳۰/۶۵ متر و عرض آن ۲۹/۶۰ متر، چنان می‌نماید که در بنای آن از طرح

مساجد و یا مدارس چهار ایوانی پیروی شده است. پس از ورود از در اصلی کاروانسرا، در مقابل نمای غربی قرار می‌گیریم که در وسط آن اطاق بزرگی به شکل مدارس قدیم قرار دارد که عرض سردر آن $7/60$ متر است و سردر مستطیل شکل آن از سطح بام 80 سانتی متر بلندتر می‌باشد.

قوس داخل سردر نظیر قوس ورودی کاروانسرا که در وسط ضلع شرقی و مقابل آن قرار دارد دارای شکل کلیل^{۲۲۵} می‌باشد. در هر سوی سردر شرقی و ایوان و اطاق بزرگ میانی ضلع غربی سه ایوان که در پشت هریک حجره‌ای قرار دارد، مشاهده می‌گردد. دهانه ایوانها هریک $2/90$ متر و عمق آنها 2 متر و طول حجره‌ها $3/50$ متر است و جانب غربی و شرقی کاملاً قرینه یکدیگرند. بناهای چهار جانب صحن حدود یک متر از کف حیاط ارتفاع دارند.

جانب شمالی و جنوبی

چنان که در بحث مربوط به نمای خارجی کاروانسرا بیان داشتیم در وسط ضلع جنوبی سردر سه صفه یا ایوان، و حجره‌هایی در پشت آنها قرار دارد. ابعاد صفه‌ها و حجره‌ها نظیر ضلع شرقی و غربی است و تنها دهانه ورودی وسط، اندازه‌اش اختلاف دارد که عرض آن $5/40$ متر است. جهت شمالی داخلی کاروانسرا در اصل قرینه بر جنوبی بوده با این تفاوت که در مقابل سردر ورودی میان ضلع جنوبی، در ضلع شمالی اطاق بزرگی با ایوان و سردر نظیر مدرس، مدارس قدیمی قرار داشته است. در حال حاضر چون این قسمت از مدتها قبل مورد استفاده پاسگاه ژاندارمری بوده ایوانهای مقابل این اطاق و شش حجره دو طرف آن همگی ضمیمه حجره‌های پشت گشته تا به وسعت آنها افزوده شود.

محوطه‌های هشت ضلعی زاویه‌ها

چنان که گفته شد در چهار گوشه داخلی کاروانسرا چهار صفه قرار دارد که در پشت آنها محوطه‌های وسیعی که در اصل نظیر یکدیگر ساخته شده‌اند قرار دارد. محوطه‌های چهارگانه مزبور دارای نقشه هشت ضلعی هستند که ابعاد هشت ضلعی یک در میان با هم متساوی هستند و به عبارت دیگر اضلاع آن یک در میان $4/60$ و $3/40$ متر طول دارد.

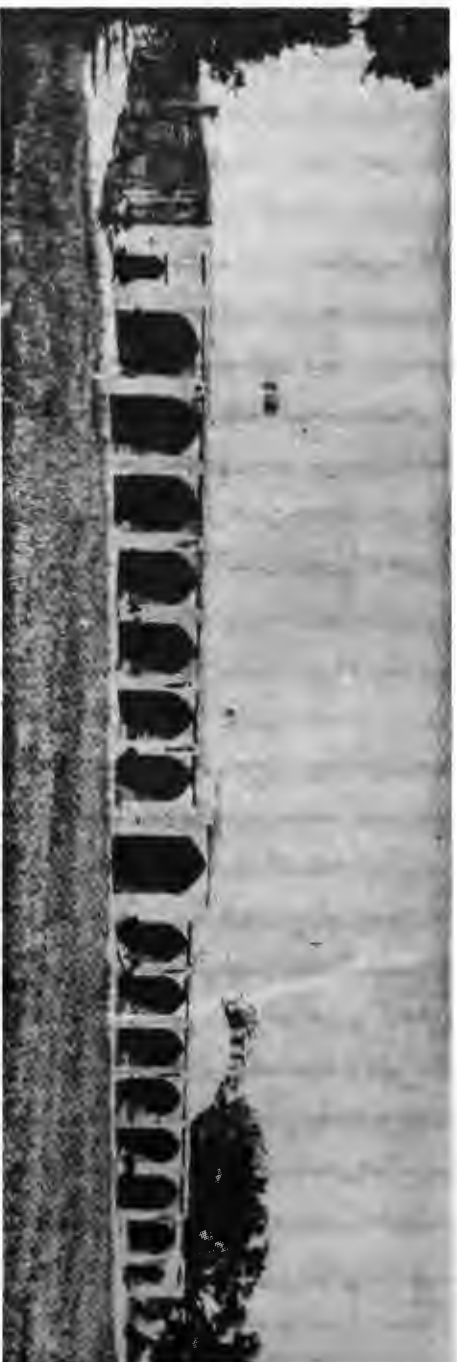
۲۲۵ - قوسهای شکسته‌ای که معمولاً از سه پارچه منحنی ساخته شده (این قوس را در خارج قوس ایرانی می‌گویند).

بر روی هریک از اضلاع هشت گانه طاقنمایی بر پا گردیده که عمق آنها با یکدیگر فرق می نماید. بر فراز محوطه های هشت ضلعی گنبدی به کمک کاربردی های^{۲۲۶} میان طاقنماها بر پا گردیده که بر روی آنها نورگیرهایی نیز تعبیه شده است. گنبدهای چهارگانه که در چهار گوشه کاروانسرا ساخته شده اند به مجموعه بنا جلوه خاصی بخشیده اند. گذشته از بناها و حجره هایی که در چهار جانب کاروانسرا قرار دارد، در پشت آنها نیز دالانهای سراسری قرار دارد که دو طرف آنها به قرینه و هم عرض حجره ها، غرفه ها و طاقنماهایی سکودار ایجاد نموده اند که با توجه به محلهای مربوط به بستن افسار چار پایان از قسمتی از این محلهای بعنوان اصطبل و جایگاه نگهداری چهار پایان استفاده می شده و از برخی از آنها نیز به عنوان بارانداز. مورد استعمال فضاهای هشت ضلعی و گنبددار واقع در چهار گوشه بنا نیز به احتمال به عنوان محل نگهداری و در عین حال عرضه کالا بوده است. باید گفت که راه ورود به دالانهای پشت از داخل همین محوطه ها می باشد و معمار به نحو هنرمندانه ای با ترکیب دو قوس در داخل هم دالانهای مزبور را به هشت ضلعی ها مرتبط ساخته است.

محوطه هشت ضلعی گوشه جنوب غربی

چنان که گفته شد محوطه های هشت ضلعی واقع در چهار گوشه حیاط کاروانسرا، در اصل شبیه یکدیگر بوده اند ولی به احتمال مدتها بعد در محوطه گوشه جنوب غربی تغییرات عمده ای به وجود آورده اند. تغییرات مزبور بیشتر متوجه کف محوطه گشته چنان که کف آن را به صورت گودال عمیقی درآورده اند و از زیر آخرین رج آجر چینی اضلاع هشت گانه، دیواره گودال مزبور را که به صورت استوانه شکل امتداد یافته است، با قلوه سنگ و ملاط خاک و آهک پوشش نموده اند. از زیریکی از طاقنماهایی که در دیوار غربی پشت کاروانسرا قرار دارد، مجرایی با شیب تند به عرض یک متر که کف آن نیز سنگفرش شده است بدخل گودال راه می یابد. به احتمال بسیار قوی این محوطه به عنوان مخزن و آب انبار مورد استعمال داشته است که از مجرای مزبور برای پر ساختن آن استفاده می شده است. برای آنکه بتوان به مخزن مزبور دسترسی پیدا نمود، راهرویی که در پشت ضلع غربی واقع

۲۲۶ - قسمت حد فاصل بین طرح چهار ضلعی تا جایی که ساقه گنبد از آنجا شروع می شود. در صورتی که از تقاطع قوسهای فرعی به وجود آید به نام کاربردی خوانده می شود.



۲۷- کاروانسرای پتکه امام

(از کتاب فهرست کاروانسراهای ایران)

است با شیب تند به طرف گودال منتهی گشته است. در حال حاضر راه پله بام کاروانسرا در گوشه جنوب شرقی در دیوار طاقنمای زاویه قرار دارد. در وسط صحن حیاط نیز آب انبار بزرگ مستطیلی شکلی که حدود یک متر از کف ارتفاع دارد، مشاهده می‌گردد که پلکان محل برداشت آب در ضلع جنوبی آن قرار دارد.

از نظر مصالح تمامی بنای کاروانسرا به کمک آجرهایی به ابعاد $۵/۵ \times ۲۶ \times ۲۶$ ساخته شده است. نکته جالب عبارت است از به کار بردن آجرهای تراش دار در نبش اغلب جرزها. چنانکه در هشتی زمانی که از محوطه داخل به طرف دالانهای پشت می‌رویم، کلیه آجرهایی که در جرزهای دو طرف به کار رفته‌اند، تراش داده شده و به صورت هلال درآمده و در نتیجه جرزها جلوه‌ای جالبتر پیدا نموده‌اند».^{۲۲۷}

کاروانسرای شاه عباسی سمنان

کاروانسرای شاه عباسی واقع در شهر سمنان که در محل به رباط شاه عباسی معروف است به سبک چهارپلانی ساخته شده است.

حیاط کاروانسرا مستطیل شکل به طول $۳۰/۳۲$ متر و عرض $۵/۲۶$ متر می‌باشد و جمعاً دارای ۲۰ طاق است.

در چهار طرف کاروانسرا در پشت اطاقها دالان بزرگ و عریضی وجود دارد که به وسیله چهار مدخل ورودی در چهار گوشه بنا به حیاط مربوط می‌شود. سقف گنبدی شکل دالانها آجری و بر طاقهای جناغی استوار گردیده است. در تقاطع دالانها و روبروی مدخل ورودی باراندازهایی به چشم می‌خورد که قریب $۵/۱$ متر از کف دالان بلندتر است. در ورودی این کاروانسرا که از طرف مشرق باز می‌شود دارای راهرو پهن با طاقهای ضربی بلند و یک هشتی با سقف کم خیز می‌باشد.

در طرفین در ورودی راه پله‌های پشت بام قرار دارد و در کنار راه پله‌ها و درون هشتی دو در وجود دارد که با دالان سراسری و چهارگانه کاروانسرا راه می‌یابد. در بالای سردر ورودی و در درون یک قاب مستطیل شکل کتیبه‌ای وجود دارد که با خط نستعلیق سفید بر متن کاشی لاجوردی این عبارت نوشته شده: «الملك الواحد القهار».

در ساختمان کاروانسرا از مصالحی مانند آجر و سنگ و گچ استفاده شده و شیوه

۲۲۷- رک: سرزمین قزوین، جلد اول، ص ۱۱۵ تا ۱۲۳.

آجرکاری نمای داخل و خارج در نهایت سادگی انجام شده و فاقد هرگونه تزیینی است. این کاروانسرا، در سالهای اخیر تحت شماره ۹۶۷ توسط انجمن آثار ملی به ثبت رسیده و سازمان حفاظت آثار باستانی در نظر داشت پس از تعمیر و بازسازی قسمتهای ویران شده آن را به صورت چایخانه سنتی درآورد. ۲۲۸

کاروانسرای شاه عباسی لاسگرد

در قریه لاسگرد واقع در سی و شش کیلومتری سمنان کاروانسرای بزرگی از بناهای زمان شاه عباس اول صفوی قرار دارد. این کاروانسرا که در سمت راست جاده سمنان-تهران واقع شده دوپلانی و شامل حیاط وسیعی است. طول حیاط از شمال به جنوب برابر ۳۶ متر و عرض آن از شرق به غرب ۳۱/۵ متر می باشد، که اطراف آنرا ۲۴ حجره احاطه نموده است و هر حجره با کمی اختلاف قرینه یکدیگر می باشند. دو ایوان بلند و بزرگ در غرب و شرق کاروانسرا ساخته شده. دهانه ایوان غربی کاروانسرا ۴/۹۰ متر و کف آن به اندازه ۱/۳۵ متر از سطح حیاط بلندتر است و به وسیله درگاه کوتاه و چند پله که در پشت آن قرار دارد به دالان چهارگانه مربوط می شود.

سقف این ایوان را طاق ضربی بزرگی تشکیل می دهد که دارای تزیینات مربع شکل تودرتو است. بدین صورت که در وسط سقف مربعهای کوچک به چشم می خورد که هر چه به طرف جرزها ادامه می یابد بزرگتر می شود.

در طرفین ایوان غربی شش غرفه (هر طرف سه غرفه) با طاقهای جناغی به ابعاد ۳×۱/۷۰ متر پشت هریک از آنها اطاقی به طول ۳ متر و عرض ۲/۹۰ متر جهت سکونت مسافران ساخته شده است. ایوان شرقی کاروانسرا بلندتر از ایوان غربی است و دهانه آن نیز ۴/۹۰ متر که به وسیله دالانی به طول ۶ متر و عرض ۴/۹۰ به هشتی کاروانسرا مربوط می شود. در دو طرف راهرو سکویی به ارتفاع ۰/۷۵ متر جهت استراحت مسافران بنا گردیده و در دو ضلع هشتی آن دو ایوان دو طبقه به چشم می خورد که در پشت ایوان تحتانی اطاق کوچکی ساخته شده است. این ایوانها به وسیله دو پله کوچک به کف دالان راه می یابد. سقف هشتی را گنبد مدور آجری کم خیزی خاص معماری دوران صفوی تشکیل می دهد. در بزرگ کاروانسرا که از الوار گل میخدار جدید است در این هشتی نصب گردیده

است. در دو سمت ایوان شرقی شش غرفه (هر طرف سه غرفه) و در نمای شمال و جنوب داخل رباط هر کدام شش غرفه وجود دارد و در پشت هر کدام اطاقی ساخته شده است. در دو سمت غرفه‌های مذکور طاقنماهای کوچکی بر پا گشته، سرتاسر اضلاع شمالی و جنوبی و شرقی و غربی به استثنای دالان و هشتی ورودی دالان سرتاسری وسیع پهنی با طاقهای ضربی ایجاد گردیده است. در چهارگوشه کاروانسرا چهار مدخل ورودی با طاقهای قوس دار به چشم می‌خورد که حیاط را به دالان متصل می‌کند. در تقاطع دالانها و روبروی مدخل‌های ورودی باراندازهایی قرار دارد که به اندازه ۱/۳۵ متر از کف دالان بلندتر است. سقف ضربی این باراندازهای چهارگوشه کاروانسرا را چهار ستون قطور نگه میدارند. در قسمت بالای سردرب کاروانسرا فرورفتگی مشاهده می‌شود که احتمالاً جای کتیبه یا سنگ نوشته‌ای بوده است ولی امروز اثری از آن وجود ندارد.

طرح خارجی کاروانسرا نیز مستطیل شکل است. فقط نمای شرقی آن که به موازات جاده تهران-سمنان است دارای نماسازی می‌باشد. سردر ورودی با دو غرفه طرفین آن که دارای طاقهای جناغی می‌باشد نسبت به طرفین به اندازه یک متر جلو آمدگی دارد و در دو جانب آن ۱۲ غرفه «هر طرف شش غرفه» ساخته شده است که تقریباً دو متر از جاده بلندتر است.

مصالح به کار رفته در این کاروانسرا عبارت از آجر و سنگ و ملات گچ و ساروج و خاک گچ می‌باشد و پایه‌های اضلاع خارجی آن از سنگ تشکیل یافته است. نمای داخلی و خارجی آن آجری ساده و جزئیات کمی که در ایوان غربی وجود دارد فاقد هرگونه تزیینات است. ۲۲۹

کاروانسرای عباسی دهکده گز (نزدیک اصفهان)

این کاروانسرا از بناهای زمان شاه عباس اول صفوی و نمونه کامل ساختمان کاروانسراهای قدیمی است. این کاروانسرا دارای صحن وسیع و در چهار گوشه آن چهار برج آجری ساخته شده، سر در بلند و دارای تزیینات کاشیکاری است، ایوانهای دوطبقه آن دارای پشت بغلای کاشی نیز می‌باشد، در عقب ایوانها، حجرات و اطاقها قرار گرفته است. رویهمرفته این ساختمان از لحاظ معماری و حجاری و کاشیکاری و عظمت بنا قابل کمال

۲۲۹- رک: همان کتاب، ص ۱۴۸-۱۵۰.

کاروانسرای صفوی محمد آبادخره

در ۲۷ کیلومتری مسیر جاده قزوین به بویین زهرا و بر سر راه قدیمی قزوین - ساوه کاروانسرای از دوران صفوی باقیمانده است. آقای دکتر پرویز ورجاوند که این کاروانسرا را از نزدیک مورد بررسی قرار داده‌اند در گزارش تشریحی خود چنین می‌نویسند:

«کاروانسرای محمدآباد از جمله نمونه‌های جالبی است که طرح داخل و خارج آن با هم اختلاف کلی دارد. این اختلاف مربوط است به نمای ضلع جنوبی کاروانسرا.

کاروانسرا عبارت است از یک سردر قوس دار در وسط که در هر طرف آن سه غرفه قرار دارد. از انتهای بازوهای دو طرف سردر، دیواری به طور عمود به طول ۱۶/۲۰ متر به طرف شمال پیش می‌رود و به دیوار پشت اطاقهای واقع در ضلع جنوبی کاروانسرا منتهی می‌گردد. از محل تقاطع، دیوار پشت اطاقها به طول ۱۱/۸۵ متر تا گوشه‌های جنوب شرقی و جنوب غربی امتداد می‌یابد و به دو برج آجری مدور که در دو کنج قرار دارد ختم می‌گردد. به این ترتیب نمای اصلی کاروانسرا دارای یک طرح پنج ضلعی و دو برج مدور می‌باشد.

ورودی کاروانسرا در جلوه صورت یک جلوخان مستطیل شکل است که پس از عبور از در بزرگ به هشتی وسیعی داخل می‌شویم. راه پله مربوط به پشت بام در داخل هشتی قرار دارد. در وسط دو ضلع بزرگ شرقی و غربی هشتی، دو قوس بلند قرار دارد که در پشت آنها دالانی واقع است. دالان مزبور به عرض ۳/۹۰ متر در پشت اطاقهای ضلع جنوبی کاروانسرا قرار دارد و فاقد غرفه می‌باشد و تنها طاقنماهایی هم عرض غرفه‌های واقع در نمای خارج و اطاقهای ضلع جنوب، در دو طرف آن ایجاد شده است.

سقف هشتی ورودی به کمک گنبد مدوری که خاص اکثر ورودی‌های کاروانسراهای عهد صفوی است پوشش شده است.

داخل کاروانسرا: حیاط داخلی کاروانسرا دارای نقشه مستطیلی شکل است، بطول ۵۰/۵ و عرض ۴۲/۲۰ متر. بناهای چهار جانب کاروانسرا از یک طرح قرینه‌سازی کامل تبعیت نموده‌اند. چنانکه در هریک از جهات چهارگانه قوس مرتفعی قرار دارد که قوس سمت جنوب آن عبارت است از سردر ورودی و در سه سوی دیگر ایوانهایی بزرگ نظیر

مسجدهای چهار ایوانی.

در هر طرف ایوان شمالی پنج طاقنما و در دو طرف ایوانهای نمای غربی و شرقی نیز شش طاقنما بنا شده است. طاقنماهای مزبور به قسمت پشت راه ندارد و تنها از چهار طاقنمای واقع در چهار گوشه بنا است که به دالان پشت غرفه ها راه می یابند. دالان سراسری پشت نماهای شمالی - غربی و شرقی دارای ۳/۸۰ متر عرض است. در دیوار غربی دالان غربی و دیوار شرقی دالان شرقی، هم عرض غرفه های بیرون، طاقنماهای سکوداری به عمق ۱/۸۵ متر ایجاد شده است. عمق این طاقنماهای سکودار در پشت نمای شمالی ۲/۲۵ متر است.

وضع بناهای دو طرف در ورودی با سه جانب دیگر اختلاف دارد، چنانکه در هر طرف سردر پنج ایوان با همان عرض و عمق غرفه های سه جانب دیگر قرار دارد که در وسط دیوار پشت آنها دری به عرض یک متر واقع است و به اطاقی به طول ۴/۰۷ متر راه می یابد. بنای کاروانسرا تمامی با آجر انجام شده و تنها در نمای داخلی حیاط یک رج سنگ در پی بنا به کار رفته است. در داخل دالان شمالی، دیوار واقع در پشت غرفه های نمای بنا، تا ارتفاع ۱/۴۰ متر به شیوه ای خاص ساخته شده که عبارت است از نوعی صندوقه چینی^{۲۳۱} توپر به کمک آجر و سنگ های طبیعی.

در طول دیواره های خارجی سمت شرق و غرب کاروانسرا نگهدارنده هایی به صورت برج های واقع در دو نبش برپا گردیده تا تکیه گاه مناسبی برای دیوار طویل سراسری به وجود آورده باشند»^{۲۳۲}.

کاروانسرای صفوی آوج

در مسیر راه قزوین به همدان کاروانسرایی از دوره شاه صفی در آوج باقی مانده است. آقای دکتر پرویز ورجاوند شرح کاملی از این بنا به دست داده اند که از نظر آشنایی با سبک ساختمانی واحدهای اقامتی در قرون گذشته به ذکر آن می پردازیم:

۲۳۱ - شیوه ای از دیوارسازی، به این صورت که یکرج آجرهای چهار گوش را کنار هم قرار می دهند و سپس بر روی هر آجر قلوه سنگی می گذارند و در دو طرف آن نیز دو آجر چهار گوش را به طوری عمودی قرار می دهند و سپس روی آنرا آجر دیگری می گذارند تا سطح کار را برای ادامه بنا صاف کرده باشند و به این ترتیب هر قطعه سنگ بین چهار آجر محصور می گردد.

۲۳۲ - رک: سرزمین قزوین، ج ۱، ص ۲۵۵ تا ۲۶۰.

«کاروانسرا دارای طرح مستطیل شکلی است که گوشه‌های آن به چهار ضلع کوچک $3/70$ متری تبدیل یافته و در واقع طرح کاروانسرا به صورت هشت ضلعی درآمده که دو ضلع بلندتر آن $26/20$ متر و پهنای آن $25/70$ متر است.

پایه بنای کاروانسرا به کمک سنگهای لاشه و قلوه بنا گردیده و بر روی آن تا بالا آجر چینی شده است. در وسط ضلع شمالی و جنوبی کاروانسرا دو در ورودی قرار دارد که سقف ورودی شمالی آن فرو ریخته و وضع اصلی آن چنان که باید نمودار نیست.

ورودی جنوبی کاروانسرا که در موقع آبادانی بنا ورودی اصلی بنا به شمار می‌رفته است همچنان بر پا می‌باشد. نمای داخلی کاروانسرا در هر طرف درهای ورودی، عبارت است از دو طاقنما که در مقابل آنها ایوانی قرار دارد و پشت آنها اطاقی واقع شده است. در گوشه‌های بنا نیز چهار طاقنمای دیگر و در پشت هر یک اطاقی قرار دارد. در امتداد اضلاع شرقی و غربی نیز شش طاقنما قرار دارد که دو طاقنمای اول و آخر راهروهای ورودی به قسمت پشت اطاقها می‌باشد. این قسمتها عبارتند از باراندازها و اصطبل کاروانسرا.

در پشت اضلاع چهارگانه کاروانسرا، راهروهای طویلی قرار دارد که در دو سوی آنها طاقنماهایی وجود دارد که در مقابلشان سکویی سراسری واقع شده است. برخی از این راهروها به صورت بارانداز برای قرار دادن بار و وسایل تجارتي کاروانیان مورد استعمال داشته است و برخی دیگر عبارت بوده‌اند از اصطبل محل نگهداری اسبان کاروانیان. در این محل در داخل جزو واقع بین طاقنماها و یا دیوار سکوی مقابل طاقنماها، سوراخ مستطیل شکلی قرار دارد که قطعه سنگی را به صورت لوله گرد در عرض آن جای داده‌اند و از آن برای بستن افسار اسبها استفاده می‌نموده‌اند.

نمای ورودی کاروانسرا: چنان که گفته شد ورودی اصلی کاروانسرا در قسمت جنوب قرار دارد. این امر از نحوه نماسازی خارجی و کتیبه سردر ورودی آن مشخص است و با توجه به این مطلب باید گفت که به احتمال زیاد جاده میان قزوین و همدان که در حال حاضر از فاصله 30 متری شمال کاروانسرا می‌گذرد در گذشته از برابر ضلع جنوبی آن می‌گذشته است.

نمای خارجی، ضلع جنوبی کاروانسرا عبارت است از سردر بزرگی با قوس هفت و پنج در وسط و هفت طاقنمای توگود یا غرفه در دو طرف آن. ایوان مقابل غرفه‌های مزبور حدود $1/50$ متر از کف زمین بلندتر است.

غرفه‌های مزبور در حقیقت عبارت بوده‌اند از دکانهایی که تجار و بازرگانان اشیاء خود را در آنجا بساط نموده و به خریداران عرضه می‌نموده‌اند. ورودی بزرگ و اصلی کاروانسرا در دو طرف دارای سکومی باشند و در طول دالان یا هشتی سرپوشیده آن نیز هر طرف سه غرفه قرار دارد. بعد از قوس بزرگ ورودی سردر، در پشت سکوه‌های جانبی قوس دیگری بر پا گردیده که در نوع خود نهایت جالب است. این قوس از نوعی کلیل است که در نهایت زیبایی بر پا گشته است. در بالای قوس مزبور کتیبه بنای کاروانسرا که به خط نستعلیق بر روی یک قطعه سنگ مرمر کنده شده است، سال ۱۰۴۰ هجری را نشان می‌دهد».^{۲۳۳}

کاروانسرای مهیار

این کاروانسرا که از نمونه‌های عالی و برجسته سبک معماری و ساختمان عهد صفوی است در سی کیلومتری شهرضا (قمشه) واقع شده است. این بنا در زمان حکومت شاه اسماعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ هجری) احداث شده و بعدها به سبب خرابیهای فراوان در سال ۱۰۸۵ هجری در دوره شاه سلیمان صفوی تعمیر و تکمیل گردیده است.

وسعت کاروانسرا و وجود بازاری در کنار آن دلیل بر این است که کاروانیان به هنگام سفر در آن اجتماع کرده چند روزی می‌ماندند و در آن مدت توشه و سایر نیازهای مسافرت را مهیا می‌کردند.

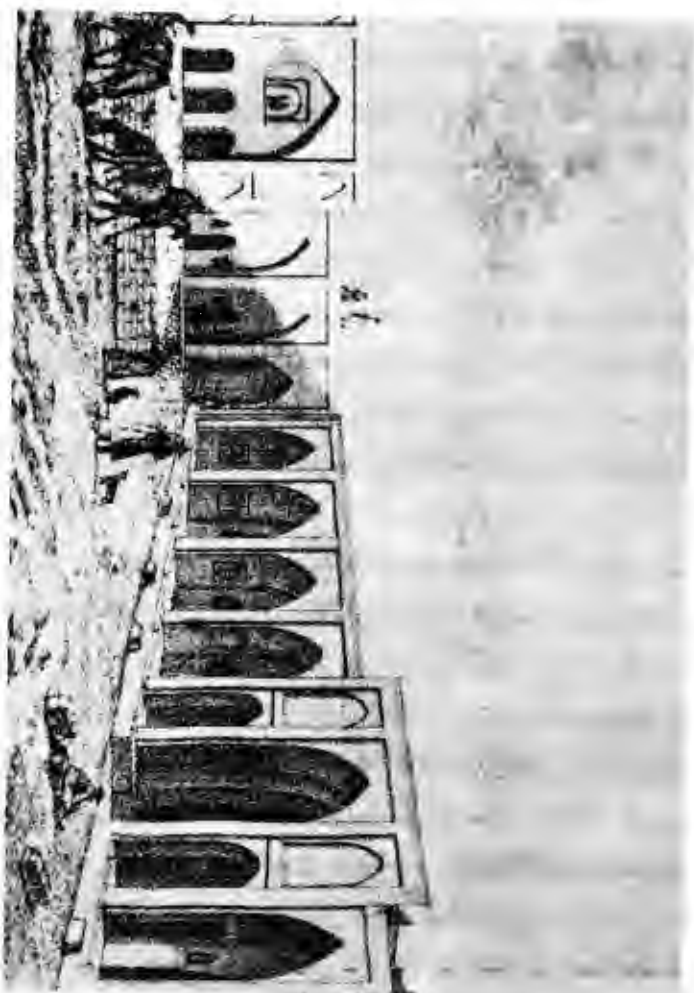
بازار مزبور با مهارت مخصوصی با کاروانسرا ارتباط پیدا می‌کرد و در داخل آن رواقهایی ساخته شده بود که در عقب آن دکانها قرار داشتند و در یکطرف به دکان نانوايي و یک قهوه‌خانه و در طرف دیگر به یک مسجد منتهی می‌گردیدند.

در این مسجد حوض و فواره‌ای نیز وجود داشت. کاروانسرا فاقد حمام بود، اما یک حمام عمومی خارج از آن به وسیله مردم محل ساخته شده بود.

سردر کاروانسرا در عقب رفتگی وسیعی نسبت به حصار بنا ساخته شده است. در نمای این سردر زینتهایی از کاشی تراشیده دیده می‌شود.

کاروانسرا به صورت چهار ایوانی به شکل مستطیل به اندازه خارجی ۸۹×۸۲ بنا شده

۲۳۳- رک: همان کتاب، ص ۳۴۹ تا ۳۵۴.



(سایت گردشگری میدان (از) کریمیه بروجرد)

است، حیاط کاروانسرا نیز مستطیل و به اندازه ۴۸/۳۰×۳۸/۷۰ متر است. اطاقهای اطراف کاروانسرا مساوی بوده و به طول و عرض ۴×۵ متر ساخته شده است.^{۲۳۴}

حاج سیاح که ضمن سفر خود در ماه شعبان ۱۲۹۴ هجری (۱۲۵۶ شمسی) در این کاروانسرا اقامت کرده است در خاطرات خود در باره این مجموعه جامع از کاروانسرا و بازار چنین نوشته است:

«... این کاروانسرا بسیار خوب و محکم از سنگ و آجر بنا شده و از زمان صفویه تا حال با اینکه تعمیری ندیده پا برجا و محکم است و لکن در اطراف آن آبادی نیست، لوازم مسافری را دکانی که در دالان دارد مهیا می‌کنند. چیز عجیبی در این کاروانسرا و سراهای دیگر شاه عباسی و موقوفه در ایران معمول است که همین کافی است یک عاقل از اوضاع ایران باخبر بوده بداند که فلاح این دولت و ملت در این عصر ترقی محیرالعقول بشر، محال است و کمال تأسف را دارم که ناچارم این نحو چیزها را یادداشت کنم.

این منزلگاهها که سلاطین و بزرگان خیرخواه و مملکت پرور، با خرج و زحمتهای زیاد، در صحرای بایر ساخته و یادگار گذاشته‌اند هر کس از مفتخواران و دنیاپرستان از اهل دیوان یا ارباب عمایم می‌خواهد از دولت، موجب و وظیفه برده بدون زحمت و بلاجهت مبلغا بدست آورده بعیش و نوش پردازد چون از مالیات و رشوه و سایر عناوین که حد و حصر ندارد و برای مفتخواران معین شده یک دینار به چیزی خرج نمی‌شود که بکار دولت و ملت بیاید و جوانان را مفتخوار و بیکار بار آورده و این شخص که دندان تیز کرده تا صاحب موجب شود باو می‌گویند «محل نیست» می‌گوید «فلان کاروانسرای وقف در فلان محل هست اجاره دادن آنرا بر من مقرر کنید» پس یک باب، دو باب یا زیاد یا کم، به اسم او می‌نویسند سالیانه مثلاً اجاره سیصد و چهارصد و پانصد تومان موجب فلان آقا می‌شود او هم می‌آید از اشرار قسی القلب پیدا کرده سیصد تومان را هزار تومان اجاره می‌دهد و این اجاره معنی اش این است که احدی چنان آن اجاره کنندگان حق ندارند به واردین چیزی بفروشند و واردین اگر مایحتاج با خود همراه داشته باشند باز مجبورند خریداری کنند یا قیمت را بدون خریداری بدهند پس قیمت هر چیز را یکی برده می‌فروشند و کسی قدرت ندارد نخرد و منحصر است و جای دیگری برای منزل نیست به این نحو مردم را در فشار گرفته

۲۳۴ — رک: فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، ص ۶۴، کاروانسراهای ایران و ساختمانهای کوچک

میان راه، ص ۱۱۲ تا ۱۱۶، فهرست کاروانسراهای ایران، ص ۸۹.

دخل کرده به آن اجاره دهنده هم آنچه مقرر داشته اند می دهند. اگر در جایی کاروانسرای باشد که از طرف دولت موجب کسی مقرر نشده باشد، حاکم یا نایب الحکومه محل اجاره می دهد پولش را خود می برد. فی الواقع این نحو مستأجرین از قطاع الطريق هستند و این نحو اقدامات به این موقوفات نیست...

بهرحال من به کاروانسرادار و آن دالانیان گفتم: «این چه رفتار و انصاف است؟». گفتند: «چه کنیم از ما هزار تومان یا بیشتر می گیرند از کجا در بیاوریم و به ایشان بدهیم و خود هم معیشت کنیم» باری هر چه می بینم تأسف زیادتر می شود». ۲۳۵

کاروانسرای شاه سلیمانی آهوان

این کاروانسرا که در روستای آهوان در ۴۲ کیلومتری مشرق سمنان واقع است در سال ۱۰۹۷ هجری در دوره شاه سلیمان صفوی جهت استراحت زائران امام هشتم که از طریق سمنان و آهوان به مشهد مشرف می شدند ساخته شده است. لیکن به غلط کاروانسرای شاه عباسی نام گرفته است. ۲۳۶ صنیع الدوله در جلد سوم مطلع الشمس درباره این کاروانسرا می نویسد:

«کاروانسرای جدید آهوان به نظر مربع می آید، لیکن در حقیقت مثنی است. چهار ایوان در چهار سمت دارد که یکی از آنها دالانی است مشتمل بر گنبدی مرتفع و این ایوان یک ذرع بلندتر از سه ایوان دیگر است. حجرات کاروانسرا سی و دو عدد می باشد و در هر زاویه سه حجره ساخته شده. پشت حجرات سرتاسر طویله است. طول کاروانسرا از داخل ۵۵ قدم و عرض ۵۰ قدم می باشد. و در طرف وحشی کاروانسرا صفا و طاقی بنا کرده اند. امتیاز این رباط این است که روی کار از خارج و داخل آجر تراش به کار برده اند. در بالای سردر رباط سنگ مرمری بسیار ممتازی نصب است و بالای آن سنگ مرمر کوچکتری قرار دارد. به روی سنگ بالایی که منبت است به خط ثلث نوشته است «بسم الله الرحمن الرحیم» و در سنگ زیر این اشعار به خط ثلث نگاشته شده:

در زمان دولت سلطان سلیمان زمان خسرو والانصب ظل خدا عزوجل

۲۳۵ - رک: خاطرات حاج سیاح، ص ۳۳ - ۳۴.

۲۳۶ - رک: آثار تاریخی سمنان، ص ۱۵۱ - ۱۵۳.

ناظر منظور شاهنشاه دین پرور نجف
مظهر توفیق حق مصداق فرزند خلف
در ره شاه خراسان مقتدای انس و جان
ثامن اثنی عشر سلطان علی موسی رضا
از پی آرامگاه زائران آن امام
کرد احداث رباطی در محل آهوان
خامه تأثیر در اتمام تاریخش نوشت

آنکه باشد بی نظیر از جمله ارباب دول
کز کمال کاردانی در جهان باشد مثل
حجت حق ضامن محشر امام عقد و حل
آنکه بی اخلاص او ایمان ندارد ماحصل
با خلوص نیت و از اعتقاد بی خلل
خالی از نقص زوال و پیرزفیض لم یزل
منزل امن و امان است و رباط بی بدل»^{۲۳۷}
(۱۰۹۷)

کاروانسرای شیخ علیخان (بیستون)

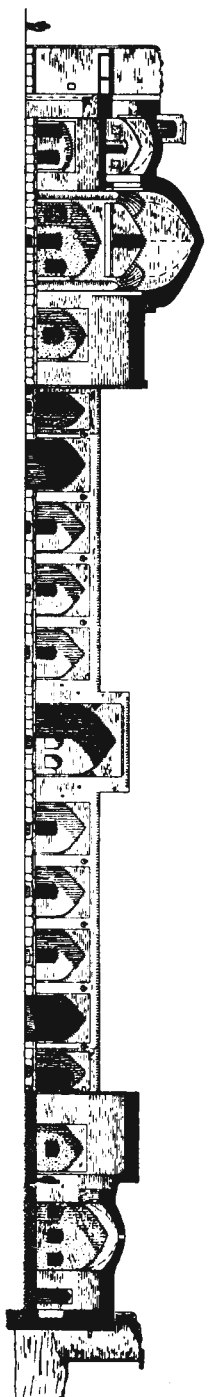
این کاروانسرا در روستای بیستون نزدیک باختران به صورت چهار ایوانی احداث شده است. بانی آن شیخ علیخان زنگنه صدراعظم معروف دوره صفویه است. شکل ساختمان مستطیل و به ابعاد ۵۰/۶×۷۴/۸۳ متر است. در اطراف حیاط ۴۷ اتاق برای مسافران ساخته شده است. دارای چهار برج دایره‌ای شکل در چهار گوشه و ۱۴ اتاق نیز در طرفین ورودی بنا می باشد. در چهار گوشه بنای ورودی چهار اصطبل دیده می شود. مصالح ساختمان کاروانسرا سنگ و آجر است و در صورت بازپیرایی می تواند آسایشگاه جهانگردان و ایرانگردان باشد.^{۲۳۸}

کاروانسرای ایزدخواست (یزدخواست)

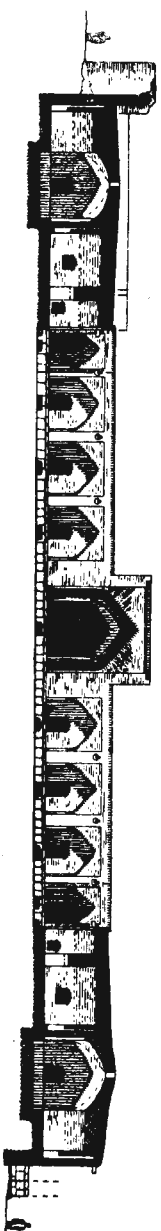
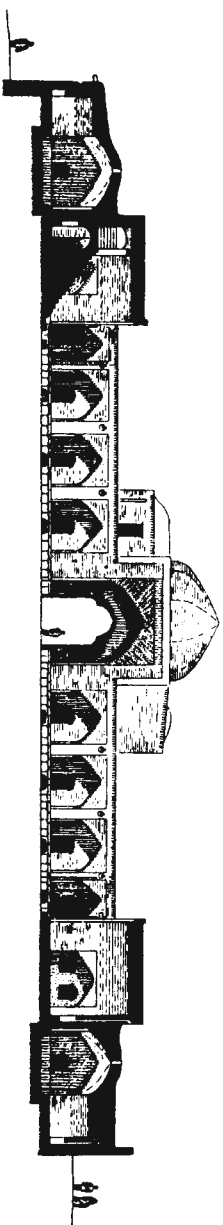
این کاروانسرا که در جاده بین اصفهان و شیراز واقع شده، از بناهای دوره شاه عباس اول است. پلان آن چهار ایوانی و مصالح ساختمان آن آجر است که با کاشیکاری و آجرکاری تزیین شده است. شکل کاروانسرا مربع و اندازه خارجی آن ۹۰/۶۵×۶۵/۹۰ متر و اندازه داخلی آن ۳۵×۳۵ متر می باشد. اتاقهای کاروانسرا نیز به صورت مربع به ابعاد ۶۵/۲×۶۵/۲ متر بنا گردیده. کتیبه کاشیکاری سردر کاروانسرا که توسط هنرمند توانا محمدرضا امامی اصفهانی در سردر ورودی نقش گردیده در عداد آثار با ارزش تزیینی به

۲۳۷ - مطلع الشمس، جلد سوم، ص ۳۱۱.

۲۳۸ - رک: راه و رباط، ص ۱۳۶-۱۳۷، فهرست کاروانسراهای ایران، ص ۱۰۶.



0 10 20 م. م. 65



۲۹- کاروانسرای یستون

(از کتاب فهرست کاروانسراهای ایران)

شمار می رود. این کاروانسرا که در حال حاضر به صورت خوبی نگهداری می شود مورد بازدید و استفاده مسافران و جهانگردانی که در قرون گذشته از اصفهان به شیراز سفر کرده اند قرار گرفته و شرحی درباره آن در سفرنامه های خود به ثبت رسانده اند. کاروانسرای ایزدخواست در دوره قاجاریه تعمیر شده و ملحقاتی به آن افزوده شده است. این کاروانسرا در فهرست آثار تاریخی ایران به شماره ۳/۱۱۱۲ به ثبت رسیده است. ۲۳۹

کاروانسرای ماهان کرمان

این کاروانسرا که در ماهان واقع شده است، دارای پلان چهار ایوانی است و از بهترین و زیباترین کاروانسراهای دوران صفویه است که در کنار آستانه شاه نعمت الله ولی واقع شده. علاوه بر اینکه این کاروانسرا به نحو اساسی تعمیر شده است، صحن اولی آستانه شاه نعمت الله ولی که به صحن اتابکی معروف است نیز در حقیقت کاروانسرا بوده و در تمام اطرافش اتاقها، غرفه ها و محلهایی برای نگهداری چهار پایان پیش بینی شده است.

کاروانسرای شاه عباسی (قصر بهرام)

در حاشیه کویر، کنار راه قدیمی ورامین به کاشان کاروانسرایی از دوره شاه عباس اول واقع شده که دارای بنای استوار و خوش طرحی از آجر و سنگ با نمای عالی از سنگ تراش می باشد که وسیله نهری به طول چند کیلومتر از تخته سنگهای بزرگ آب را از محل دوردست به آن می رسانده اند.

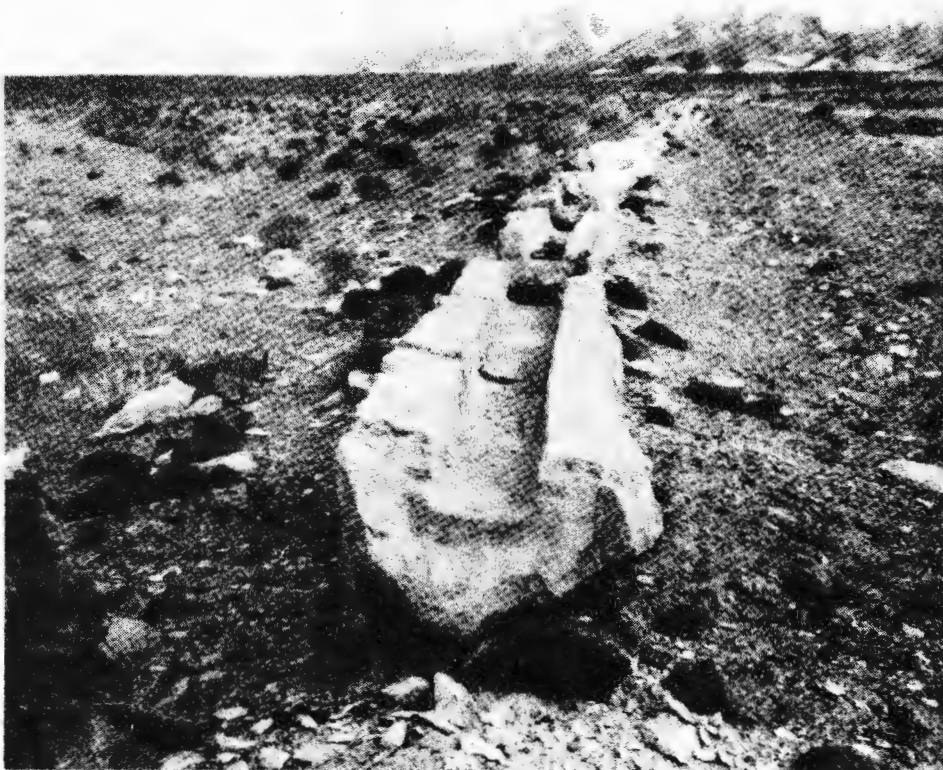
بعضی از مطلعین معتقدند این ساختمان برخلاف نامش کاروانسرا نبوده، بلکه ساختمان شکاری سلاطین صفوی بوده و وجود شاهنشین در ضلع غربی کاروانسرا و آبراه سنگی برای انتقال آب از چشمه شاهی سیاه کوه به این قصر و نیز وجود دو کاروانسرای دیگر به عنوان حرمخانه و احتمالاً قوشخانه و محل اقامت رعایا را گواه بر آن مدعا به حساب می آورند. احتمالاً از آبی که از چشمه شاهی به این قصر می آوردند به غیر از شرب به عنوان فواره استفاده می شده است. این ساختمان هم اکنون به عنوان پاسگاه شکاربانی در پارک ملی کویر مورد استفاده قرار می گیرد و در نظر است به صورت مرکز تحقیقات کویری جهت

۲۳۹ - رک: فهرست کاروانسراهای ایران، ص ۹۵.



۵- کاروانسرای شاه جیبی قصر نیرام

(۱) مجله آگاهی، نامه شماره ۳۲ مرداد ۱۳۵۷



۵۱- آبروی سنگی انتقال آب به کاروانسرای قصر بهرام

(از مجله آگاهی نامه)

استفاده محققین به نحو مطلوبی آماده شود. ۲۴۰

کاروانسرای متصل به مدرسه چهارباغ

این کاروانسرا که در زمان شاه سلطان حسین صفوی در ضلع شرقی مدرسه چهارباغ ساخته شد به نام کاروانسرای جده یا مادر شاه شهرت داشت. ۲۴۱ با گذشت ایام به سرنوشت اندوهباری دچار شده بود. خوشبختانه سالهای قبل با حفظ نماهای داخل و تغییرات و اضافاتی به بهترین وجه تعمیر شد و به صورت مهمانسرای شاه عباس درآمد. در تعمیر و بازسازی همان کیفیت معماری قدیمی دوران صفوی احیاء شد. همان پنجره‌های چوبی، همان طاقنماها و همان تزیینات، و پشت آن نمای دوران صفویه، طاقهای مهمانسرا به فراخور نیاز مهمانان امروز ساخته شده است.

کاروانسراهای کوهستانی

از کارهای مهمی که در دوران صفویه برای رفاه حال مسافران انجام شد، احداث کاروانسرا و پناه‌گاه در مسیرهای کوهستانی بود. این کاروانسراها معمولاً شامل طاقهای کوچکی بودند که به آسانی گرم می شدند و در شبهای سرد زمستان و هنگام طوفان و ریزش بهمن نعمت فوق العاده‌ای به حساب می آمدند.

برای جلوگیری از هدر رفتن گرما مدخل کاروانسرا طوری ساخته می شد که در جهت مخالف جریان باد قرار داشته باشد.

چون مسافران و چهارپایانشان در این کاروانسراها معمولاً زیر یک سقف بسر می بردند و بدین جهت هوا زود کثیف می شد، بنابر این سوراخهای کوچکی در طاق یا سقف تعبیه می کردند تا هوای کثیف از آن خارج شود. ۲۴۲

کاروانسرای شبلی

در میان کاروانسراهای کوهستانی ایران، کاروانسرای شبلی واقع در کنار راه میانه —

۲۴۰ — رک: پارک ملی کویر، از انتشارات سازمان حفاظت محیط زیست، ص ۸۳.

۲۴۱ — رک: آثار ملی اصفهان، ص ۴۱۲.

۲۴۲ — رک: کاروانسراهای ایران و ساختمانهای کوچک میان راه، ص ۷۲.

تبریز از نظر وسعت و زیبایی دارای اهمیت فراوان است. این کاروانسرا که احتمالاً مربوط به دوران بعد از شاه عباس اول است، بنایی کاملاً پوشیده و محفوظ است، یعنی حیاط ندارد ولی اصول ساختمانی آن نظیر ساختمانهای روباز همان دوره می باشد.

یک سردر بزرگ مدخلی را که با طاق هلالی پوشیده شده و پنجره بالاخانه ای نیز در نمای آن قرار دارد حفظ می نماید. از این جلوخان وارد دالانی می شویم که در زیر گنبدی فرار گرفته. این دالان که در واقع به صورت هشتی بزرگی ساخته شده از چهار گوشه اش چهار در باز می شوند که سه در به اطاقهای کوچکی راه می یابند و در چهارم برای بالا رفتن به بالاخانه است. احتمالاً سه اطاق کوچک مورد استفاده نگهبانان قرار می گرفته است. از دو مدخل بزرگ طرفین هشتی به اصطبلها وارد شده و از مدخل میانی به تالار مرکزی که محل اقامت و استراحت مسافران است وارد می شوند.

اصطبل به صورت دالانی است که دورادور تالار مرکزی می گردد. در طرف دیوارهایی که در برابر دیوار تالار مرکزی قرار گرفته پستوهای مستطیل شکلی وجود دارد که در آن بار چهار پایان را قرار می دادند. در چهار گوشه اصطبل چهار اطاق مدور بر پا شده که در داخل آن چهار اجاق یا بخاری دیواری وجود دارد و به صورت برجهایی از طرف خارج بنا از حدود دیوار اصلی کاروانسرا تجاوز کرده پیش می روند.

تالار مرکزی وسیع است و چون برای استحکام بنا دیوارهای بسیار ضخیم ساخته شده در هر کجا که امکان داشته در میان این دیوارها طاقچه ها و پستوها به وجود آورده اند.

در انتهای تالار مرکزی راهی است که به طرف اصطبل می رود و در برابر آن ایوانی وجود دارد که به داخل بنا باز می شود. پیش از ورود به مدخلی که به اصطبل راه می دهد و در انتهای تالار مرکزی دو اطاق کوچک زیبا بر پا شده است. این اطاقهای کوچک مانند اطاقهای دایره ای شکلی که شرح آن گذشت برای اقامت مسافران بوده و چهار پایان در پستوهای داخل اصطبل به سر می برده اند.

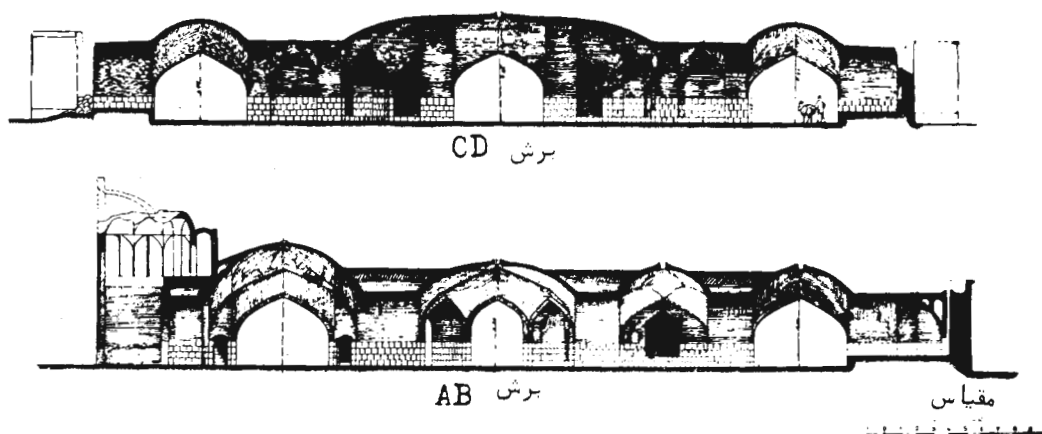
تمام ساختمان روی پایه ای از سنگهای آهنی تراشیده قرار گرفته است. قسمت بالایی پایه ها و جرزها از آجر است که با دقت روی هم قرار داده شده اند. روی گنبدهای کوچک را مجموعاً با یک بام مسطح و افقی با شیب کم پوشانده اند تا آب باران به راحتی سرازیر شود و در پیچ و خم گنبدها توقف ننماید.^{۲۴۳}

۲۴۳ - رک: همان کتاب، ص ۸۲ تا ۸۴.

تعداد دیگری از کاروانسراهای کوهستانی در ایران باقی مانده است که از آن جمله اند: کاروانسراهای امامزاده هاشم، میرزا عبدالله، بستک، سرداب در جاده آمل، رباط دهنه شمال طبس، سنگ تو و خانه سرخ جاده کرمان سیرجان، امین آباد و گدوک در جاده فیروز کوه و کندوان در جاده چالوس.

علاوه بر کاروانسراهای یاد شده کاروانسراهای متعددی از دوران صفوی بازمانده است که بعضی از آنها در حال حاضر نیز مورد استفاده برخی از واحدهای ژاندارمری، راه و ترابری، سازمان حفاظت محیط زیست و سایر ارگانها قرار دارند.

امیدوار است موجبات آبادانی و نگاهداری سایر کاروانسراهای تاریخی هم که یادگارهای ارزنده ای از اماکن اقامتی سرزمین باستانی ایران می باشند و غالباً با مختصر توجه و هزینه هایی قابل استفاده برای توقف و استراحت جهانگردان و ایرانگردان، خصوصاً جوانان و دانشجویان خواهند شد فراهم آید.



۵۲- مقطع عرضی و طولی از کاروانسرای شبلی

(از کتاب کاروانسراهای ایران تألیف ماکسیم سیرو)

فصل یازدهم

سیاحتگری در ایران پس از صفویه

با قیام قوم چادرنشین افغانی غلجه‌زایی که در نزدیکی قندهار اقامت داشتند^۱ و حمله آنان به اصفهان و تسخیر پایتخت ایران توسط آنان، شاه سلطانحسین صفوی دست از تاج و تخت خود کشید و تاج شاهی را تسلیم محمود افغان نمود.^۲

پس از این واقعه، اصفهان باشکوه، در کاخهای عالی و باغهای زیبای خود، شاهد هجوم دسته‌های وحشی افغان، و در خیابانها ناظر مناظر زننده قحطی و مرگ و فلاکت گردید. گوشت آدم می‌خوردند و توده‌های اجساد همه‌جا پراکنده بود.^۳

در این زمان در ایران آنارشسیسم کامل حکمروا بود و همین عامل باعث شد، سیل اروپاییانی که به پایتخت باشکوه ایران سرازیر بود از جریان افتاد، و با اغتشاشات داخلی که بیشتر به کشمکشهای خونین منجر می‌شد، تجارت در ایران رو به انحطاط رفت و مسافرتها داخلی نیز رونق خود را از دست داد.

نادرقلی^۴، سلطان آینده و آخرین فاتح بزرگ آسیا در سال ۱۱۴۳ هجری (۱۷۳۰ میلادی) افغانها را از ایران بیرون راند و پس از رسیدن به پادشاهی ایران دوباره برای کشور آبروی سیاسی کسب کرد، و برنامه‌های آبادانی و به‌خصوص راهسازی را که متوقف مانده

۱- بعضی افغانه را ایرانی و شورش آنها را قیامی در میان اقوام ایرانی می‌دانند.

۲- این واقعه در روز جمعه دوازدهم محرم سال ۱۱۳۵ هجری به وقوع پیوست.

۳- رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۶۸.

۴- نادرشاه در روز پنجشنبه ۲۴ شوال سال ۱۳۴۸ هجری تاجگذاری کرد و رسماً نادرشاه خوانده شد:

سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین و خسرو گیتی‌ستان



۵۳- پرتره شاه سلطان حسین صفوی

(از کتابخانه ملی ایران)

بود تحرکی تازه بخشید. به دستور او راههای خوب و مناسب ساخته شد، و حتی به روایت «کتاب سیر المتأخرین»: راه خیر آن چنان تعمیر و تعریض شد که چهل سوار می توانستند در آن راه پهلوی هم اسب برانند. در زمان نادر راه مذکور را همیشه به جاروب چنان می روفتند که سنگریزه و خار به پای رهروان نخلیدی».^۵

علی رغم کوشش فراوان نادر در توسعه تجارت، دیگر ایران نتوانست در مقایسه با کشورهای اروپایی قدرت اقتصادی و هنری خود را جلوه دهد،^۶ و تا روی کار آمدن قاجاریه جز مواردی پراکنده از ورود سیاحان خارجی به ایران اطلاعاتی در اختیار نداریم و از آن میان می توانیم از: پرلندرو. دی. اس. سیسیلیا،^۷ جی اوتر،^۸ پربازن،^۹ کارستن نیبور،^{۱۰} ویلیام فرانکلین^{۱۱} و... نام ببریم.

مسافرت ویلیام فرانکلین به ایران

ویلیام فرانکلین یکی از افسران ارشد سپاه بنگال بود که در عین حال شرق شناس متبحری نیز محسوب می شد، مسافرت او به ایران از نهم جمادی الثانی ۱۲۰۰ هجری قمری تا یازدهم ربیع الاول ۱۲۰۲ هجری قمری به طول انجامید. سفرنامه ای که او از خود برجای گذاشته، از این جهت حائز اهمیت است که مربوط به سالهای آخر دوره زندیه و آغاز سلسله قاجاریه بوده و دورنمای این دوره مبهم و تاریک تاریخ ایران را نشان می دهد.

با فرانکلین از بوشهر تا شیراز

او شرح مسافرتش را از بوشهر به شیراز با قلمی شیرین به رشته تحریر درآورده و چنین نوشته است:

۵ - رک: راه و راهسازی، ص ۳۴.

۶ - رک: سفرنامه های اروپاییان در ایران، ص ۹۶.

۷ - Péré Leandro di S. cecillia

J. Otter - ۸

Pére Bazin - ۹

Carsten Niebuhur - ۱۰

W. Franklin - ۱۱

«روز ۲۸ فوریه به ابوشهر رسیدیم.^{۱۲} ابوشهر یک شهر بندری کوچک در خاک ایران است که تحت فرماندهی یک «شیخ» قرار دارد و از ایالات تابعه شیراز محسوب می شود. شرکت انگلیسی هند شرقی در اینجا دارای یک نمایندگی است، ولی به علت وضع آشفته ای که کشور ایران دارد، فکر نمی کنم کار تجارتی زیادی داشته باشد. اغلب اوقات کاروانهایی از شیراز به این شهر می آیند و مایحتاج مورد لزوم را با خود می آورند که به شهرهای مختلف هند صادر می گردد. موقعیتی برای مسافرت به شیراز پیش آمد که من از آن استقبال کردم و درست در موقع حرکت یک قافله قرار و مدار لازم را برای حرکت با آن گذاشتم. روز پانزدهم مارس بود که ابوشهر را ترک کردم. قافله ما از سی راس قاطر و بیست یا سی راس اسب تشکیل شده بود، این حیوانات به اضافه شتر تنها وسایل رفت و آمد بین شهرهای ایران می باشند. روز اول تقریباً چهار فرسنگ یا شانزده مایل انگلیسی راه طی کردیم. راه ابتدا از بیابانی خشک و بی آب و علف عبور می کرد ولی بعداً به منطقه ای رسیدیم که دارای پوشش گیاهی بود و در محلی به نام چکاندوک توقف کردیم.^{۱۳} روز شانزدهم مارس نیز چهار فرسنگ دیگر راه طی کردیم. قسمت اعظم این راه را شب پیمودیم و صبح در حدود ساعت هشت به برازجون (برازجان) رسیدیم که روستایی بزرگ و پرجمعیت است و دارای بارو و برجهایی از آجر می باشد. این محل در قلمرو شیراز و از توابع آن محسوب می شود. آن روز و فردای آن روز را برای تیمار و نعلبندی قاطرها و اسبهای کاروان توقف کردیم و خود را برای بالا رفتن از کوهی که اینک به آن نزدیک شده بودیم آماده ساختیم.

روز هیجدهم مارس ساعت چهار صبح به راه افتادیم و در حدود ساعت هشت در نزدیکی ده دولکی^{۱۴} که سه فرسنگ راه بود توقف کردیم. روز نوزدهم باز ساعت چهار صبح حرکت نمودیم و در ساعت شش به راه باریکی که راه رسیدن به چهار کوه است و عبور از آن به علت سنگلاخی بودن، فوق العاده مشکل می باشد رسیدیم. در ساعت نه در آن طرف روستای دولکی در پایین اولین کوه توقف کردیم. امروز حدود سه فرسنگ راه آمدیم. گرمای هوا در این سه روز فوق العاده شدید بود، اما به من گفته شد که به زودی به محلی

۱۲ - منظور نویسنده شهر بوشهر مرکز استان بوشهر است.

۱۳ - دهکده چغادک (Choghadak)

۱۴ - دهکده دالکی

خواهیم رسید که هوایش سرد است.

روزیست مارس ساعت چهار صبح به راه افتادیم و بالا رفتن از اولین کوه را، که خیلی هم بلند است شروع کردیم، راه به علت سنگلاخی بودن و سقوط سنگهایی که از هر دو طرف بروی آن ریخته شده است تقریباً غیرقابل عبور می باشد. دو مایل آخر راه تقریباً عمودی و چنان باریک است که فقط یک انسان و یا یک حیوان می تواند از آن عبور کند. منطقه فوق العاده نامطبوع و به علت پرتگاههای متعدد و زمین خوردنهای پشت سرهم اسبها و قاطرهای خیلی خطرناک است. تنها ضامن ایمنی ما یک معجر کوچک به ارتفاع تقریباً سه پا است که در سمت کوره راه قرار دارد و در سمت دیگر کوه سر به فلک کشیده ای واقع شده است که قلل آن به داخل ابرها نفوذ کرده و نگاه کردن به آن هم وحشت انگیز است.

در ته دره رودخانه ای بزرگ به سرعت جریان دارد و غرش آن بر عظمت و ابهت صحنه می افزاید.^{۱۵} سرانجام وقتی به قلّه کوه رسیدیم، با کمال تعجب دشت وسیع و مسطحی را در مقابل خود دیدیم، در حالی که پس از یک چنان صعودی، طبیعتاً انتظار داشتیم راه سرازیری تندی در پیش داشته باشیم. این دشت تقریباً چهار فرسنگ یا شانزده مایل طول دارد و بین چند کوه واقع شده است و در آن انواع شکارها، مخصوصاً کبک دری، که گله های بزرگی از آن را مشاهده کردیم وجود دارد.

اندکی از ساعت نه گذشته در روستای خشت متوقف شدیم و حس کردیم که هوا قدری عوض شده است. در روستای دولکی که پایین کوه قرار داشت گرما کُشنده بود، در حالی که در این بالا، به فاصله فقط سه فرسنگ در دشت خشت هوا بسیار مطبوع و خنک است.

روزیست و یکم مارس را که نوروز و ابتدای سال ایرانیان است در همان جا توقف کردیم.^{۱۶} در قدیم رسم بر آن بود که این روز را در سراسر امپراطوری ایران مفصلاً جشن می گرفتند و این رسم را بعد از اشاعه اسلام نیز حفظ کرده اند. افراد کاروان تا آن جا که برایشان امکان داشت به شادمانی پرداختند و با وجود آن که غذایشان چیزی بیشتر از مقداری خرما و کره نبود، چاروادار، یا قافله سالار، به مناسبت این روز از روستای مجاور گوسفندی فراهم ساخت و گوشت آن را با کاروانیان تقسیم کرد که با غذای دیگری به نام پلو خورده شود.

۱۵ — این رودخانه دالکی نام دارد و از ارتفاعات مجاور دشت ارژن سرچشمه می گیرد و به خلیج فارس می ریزد.

۱۶ — برابر است با چهارشنبه اول جمادی الثانی سال ۱۲۰۱ هجری قمری.

روز بیست و دوم مارس ساعت چهار صبح به راه افتادیم و در ساعت شش شروع به صعود از کوه دوم را کردیم که بلندتر از کوه اولی بود. اما در عوض جاده آن خطرناک نبود. در ساعت نه به روستای کوماریج^{۱۷} رسیدیم و در این محل راهدار یک تومن (تومان — م) (تقریباً سیزده روپیه) باج راه می گرفت، با وجود آن که رسم بر این است که از هر مسافری اعم از اروپایی، یهودی و یا ارمنی فقط یک قروش که معادل یک روپیه است عوارض گرفته می شود. راهدار به بهانه این که من فرنگی (مسیحی) هستم گفت که باید پول بیشتری بپردازم، و چون من امتناع کردم خواست مرا به پرداخت این وجه مجبور کند اما رئیس قافله به اعتراض کرد و تهدید کرد که اگر در اخذ این پول پافشاری کند، وقتی به شیراز رسیدیم شکایت او را خواهد کرد و به این ترتیب راهدار از ادعای خود صرف نظر کرد. امروز ما سه فرسنگ راه طی کردیم.

روز بیست و سوم مارس در ساعت ۴ صبح حرکت کردیم و در حدود ساعت ۹ صبح به شهر کازرون که در پنج فرسنگی قرار داشت رسیدیم.

روز بیست و چهارم مارس ساعت پنج صبح به راه افتادیم و ساعت هشت و نیم به پای کوه سوم که در منتهایله دشتی است که کازرون در آن قرار دارد رسیدیم، فاصله این کوه از کازرون سه فرسنگ است.

روز بیست و پنجم مارس ساعت چهار صبح به راه افتادیم و بالا رفتن از کوه سوم را شروع کردیم که اگر چه ارتفاع و شیب دو کوه دیگر را ندارد، معذک صعود از آن کار فوق العاده مشکلی است. یک سمت قسمت اعظم راه دارای دیواری سنگی است که از همان مصالح موجود در محل ساخته شده است. این دیوار عمودی است و تقریباً سه پا ارتفاع دارد و مشابه دیوار قبلی است که شرح دادم. راه بالا رفتن از کوه پر پیچ و خم است.

در حدود ساعت هشت به دره فوق العاده زیبایی رسیدیم که شیب ملایمی داشت و سراسر آن را درختان بلوط و غان پوشیده بود. این دره بین دو کوه بلند واقع است و منظره بسیار دل انگیزی دارد. هوا اینک بطور محسوسی سرد به نظر می رسید و در روی کوه مقابل ما برف ضخیمی دیده میشد، این همان کوهی است که فردا می بایست از آن عبور کنیم. ما سراسر دره را طی کردیم و در حدود ساعت نه پای کوه چهارم که آخرین کوه در سر راهمان به شیراز محسوب می شد توقف کردیم.

۱۷ — دهکده کمارج که در محل کمارنجج (Kemarenj) خوانده می شود.

امروز نیز سه فرسنگ راه پیمودیم.

روز بیست و ششم مارس ساعت دو صبح به راه افتادیم و بالا رفتن از کوه را آغاز کردیم. اسم این کوه که «پیرزن» است از سه کوه دیگر بلندتر است و طول آن تقریباً به دوازده مایل می رسد و پنج ساعت طول کشید تا ما توانستیم خود را به قله آن برسانیم و در آن جا با منظره ای مواجه شدیم که کمتر نقطه ای به زیبایی آن وجود دارد و می خواهیم بگویم که حتی تصور زیبایی ای بیش از این نیز غیرممکن است. با وجود آن که ما زمانی به آن جا رسیده بودیم که سرمای زمستان هنوز کاملاً تمام نشده بود، درختان سربه فلک کشیده و فراوان آنجا نشان میداد که محل فوق العاده مناسبی برای ییلاق است.

منظره اطراف، از بالای کوهی که روی آن قرار داشتیم، بی نهایت زیبا می نمود. سه کوهی که از روی آنها عبور کرده بودیم زیر پایمان قرار داشتند، خود قله پوشیده از برف است و در بسیاری از نقاطی که باران باریده است یخ نسبتاً ضخیمی بسته شده است. در سمت مقابل و در آن پایین دشتها و دره هایی قرار گرفته اند که با آب فراوانی که دارند به تدریج زیبایی بهار را به خود می گیرند، دریاچه بزرگی در دشت کازرون قرار دارد که به خوبی دیده می شود.^{۱۸} من نمی توانم از اعتراف به این حقیقت خودداری کنم که خستگی طی راه تا اینجا، با مشاهده این منظره زیبا و استنشاق هوایی این چنین لطیف و فرح انگیز که سراسر وجودم را غرق در لذت و شوق ساخته اند به کلی برطرف شده است.

با پایین آمدن از یک سرایشی نسبتاً تند، پس از نیم ساعت به دشتی که پایین کوه قرار داشت رسیدیم و در حدود ساعت نه در نزدیکی روستای دسترجین چادر زدیم.^{۱۹} امروز ما چهار فرسنگ و نیم راه طی کردیم.

روز بیست و هفت مارس ساعت چهار صبح به راه افتادیم و اندکی از ساعت هشت گذشته به روستای خونه زینه اون رسیدیم.^{۲۰} از کنار این ده رودخانه زیبایی می گذرد که به شیراز می رود.

روز بیست و هشتم مارس باز در ساعت چهار صبح به راه افتادیم و در ساعت نه و نیم به

۱۸ — منظور دریاچه پیرشان است که به نام فامور (چشمه آب دهنده دریاچه) هم نامیده میشود. آب این دریاچه که به طول تقریبی هشت و پهنای ۳ کیلومتر در جلگه کازرون قرار دارد، شیرین و محل پرورش ماهی است.

۱۹ — دهکده دشت ارژن.

۲۰ — روستای خانه زنیان.

کاروانسرای خرابه‌ای که نزدیک ده چنار راه‌دار (؟) بود رسیدیم. امروز چهار فرسنگ راه طی کردیم.

روز بیست و نهم مارس اندکی از ساعت پنج گذشته حرکت کردیم و در ساعت نه به لطف الهی صحیح و سالم به شهر شیراز که مقصد من بود رسیدیم. امروز چهار فرسنگ راه پیمودیم.

شیراز، مرکز فارسستان، بویا بهتر بگوییم ولایت فارس، در یک دشت وسیع و فوق‌العاده حاصلخیز واقع شده است. این دشت بیست و شش مایل طول و دوازده مایل عرض دارد و اطراف آن را کوه‌های بلند فرا گرفته است. بنا به گفتهٔ نیبور شهر مزبور در عرض ۲۹ درجه و ۳۰ دقیقه و ۳۱ ثانیه شمالی و در حدود یکصد و نود و شش مایلی شمال شرقی ابوشهر قرار دارد. لطافت هوای این جا همیشه معروف بوده است. محیط شهر یک فرسنگ و شصت ذراع است و استحکامات آن، با توجه به موقعیت محل به طرز قابل ملاحظه‌ای خوب است. دورتا دور شهر را دیواری به بلندی بیست و پنج پا و ضخامت ده پا فرا گرفته و در هر هشتاد قدم نیز یک برج بلند در کنار این بارو ساخته شده است.

شیراز دارای یکی از بهترین خندق‌هاست، که در زمان وکیل کریمخان حفر شده است. عمق این خندق به ۵۰ پا و عرض آن به ۲۰ پا می‌رسد و به تنهایی می‌تواند در مقابل هر نیرویی در ایران، که از توپخانه اطلاع کمی دارند و در جنگ‌ها از آن به ندرت استفاده می‌کنند مدتها مقاومت کند.

این شهر دارای شش دروازه است که اسامی آن‌ها به قرار زیر است: اول دروازهٔ باغشاه، دوم دروازهٔ شاه میرزا حمزه، سوم دروازهٔ سعدی که چون به آرامگاه این شاعر نامدار ختم میشود به این اسم خوانده می‌شود، چهارم دروازهٔ قصابخانه که به کشتارگاه وصل است، پنجم دروازهٔ شاه داعی و ششم دروازهٔ کازرون که در آغاز جاده این شهر واقع است. هریک از این دروازه‌ها دارای قراول‌های خاص خود می‌باشند که مسئول حفاظت از آن هستند. افراد محافظ هر دروازه از ۱۰۰ دروازه‌بان و چهار «خان» یا افسر تشکیل شده است، که هر روز صبح و شام در کهن دژ جمع می‌شوند تا از خان، و در غیبت او از بیگلربیگ سپاسگزاری کنند. وظیفهٔ این قراولان این است که از خارج شدن هر کسی که اجازهٔ خروج از شهر را ندارد جلوگیری کنند و اگر احیاناً یکی از مخالفین دولت موفق به فرار بشود، فرمانده دروازه‌ای که فرار از منطقه او صورت گرفته است مورد مواخذه قرار می‌گیرد،

من خود بارها به هنگام عبور از دروازه متوقف شدم، تا این که توانستم اجازه‌نامه مخصوصی برای خروج و ورود آزادانه به شهر کسب کنم. دروازه‌های شهر را با غروب آفتاب می‌بندند و صبح روز بعد با طلوع آفتاب باز می‌کنند و طی این مدت هیچکس حق عبور از آنها را ندارد».^{۲۱}

سیرو گشتی در شیراز اواخر دوران زندیه

به همراه بنیامین از ابنیه باشکوه شیراز که حتی امروز باعث اعجاب است و کریمخان شهر سوگلی خود را با آنها مزین کرده بود دیدن می‌کنیم:

ارگ

در داخل شهر، در سمت بالای آن و تقریباً نزدیک به دروازه باغشاه، ارگ قرار دارد که از آجر درست شده است. محیط آن ۸۰ یارد می‌باشد و دارای برجهای مدوری است. اطراف آن را هم خندقی به عمق و عرض خندق اطراف شهر کنده‌اند. ارگ مزبور نیز از بناهای دوره کریمخان است و اکنون جعفرخان حاکم شیراز در آن سکونت دارد و گاه گاهی هم به عنوان زندان ایالتی از آن استفاده می‌شود.

روی در ارگ یک تابلوی نقاشی با رنگهای خیلی زنده کشیده شده که در آن جنگ قهرمان ملی ایرانیان رستم با دیوسفید نشان داده شده است. داستان این جنگ، در شاهنامه فردوسی آمده است. تصاویر این نقاشی به اندازه طبیعی انسان می‌باشند، ولی نسبت اندازه‌ها در آن به خوبی رعایت نشده است.

در مقابل ارگ در یک میدان بزرگ، سکویی قرار دارد که روی آن دسته موزیک خان که از تعدادی شیپورچی، دهل زن، نقاره زن، طبال و غیره تشکیل شده است هر روز به هنگام طلوع و غروب آفتاب آهنگی می‌نوازند. وقتی خان در خارج از شهر و یا در مسافرت است، این افراد همیشه در چادری نزدیک به چادر او قرار می‌گیرند.^{۲۲}

۲۱ - رک: مشاهدات سفر از بنگال به ایران در سال ۱۷۸۷-۱۷۸۶ میلادی، نوشته ویلیام فرانکلین، ترجمه محسن

جاویدان، از انتشارات بنیاد فرهنگ و هنر ایران مرکز ایرانی تحقیقات ایرانی، شماره ۱، سال ۱۳۵۸ ص ۱۳-۱۸.

۲۲ - ارگ کریمخانی که امروز در کنار فلکه شهرداری شیراز قرار دارد از نمونه‌های جالب توجه معماری عهد زندیه





۵۲ - کاخ کریمخان زند یا ارگ کریمخانی در شیراز

دیوانخانه

یک طرف میدان مزبور به دیوانخانه، یا بارگاه عام و طرف دیگر آن به خیابانی که به مسجد بزرگ منتهی می شود متصل است. دیوانخانه بنای باشکوهی است که در انتهای یک باغ بزرگ قرار دارد و راه رسیدن به باغ مزبور هم خیابان پهنی است که در دو طرف آن درختهای چنار ایرانی کاشته اند.^{۲۳} ساختمان دیوانخانه بنای بزرگ مستطیل شکلی است که یک سمت آن باز می باشد. یک سوم ارتفاع دیوارهای آن را با مرمر سفید تبریز پوشانده اند، بقیه دیوار و سقف هم دارای نقاشیهایی است که با آب طلا و رنگ لاجوردی تزیین شده اند. در روی دیوارها تصاویر متعددی کشیده شده است که از آن میان تصاویر وکیل

است. این بنای بزرگ توسط حصاری محکم و مرتفع با چهار برج در چهار گوشه محصور گردیده است. آجرچینی حصار و برجها در نهایت زیبایی و ظرافت صورت گرفته است. بر سردر خارجی ارگ مجلس کشته شدن دیوسفید بدست رستم با کاشیهایی هفت رنگ به تصویر کشیده شده است. سه ضلع بنا هر یک دارای یک ایوان، اتاقها و تالارهاست که با نقاشیهای زیبا از رنگها و آب طلا مزین شده است. متأسفانه در دوران قاجاریه تیشه کاری دیوارها برای پوشاندن نقاشیها به وسیله گچ به این هنر ارزنده دوران زندیه لطافات غیرقابل جبران وارد آورده است.

فضای داخلی ارگ شامل آبنماها و باغچه هایی است که یقیناً در دوران زندیه از زیبایی خاصی برخوردار بوده است. در ضلع دیگر ارگ حمام اختصاصی و ابنیه مختلف مربوط به دستگاه سلطنتی قرار دارد. آب مصرفی ارگ علاوه بر آب جاری توسط دو چاه که در زیر برجهای جنوبی قرار دارد تأمین می شده، آب چاه ها توسط چرخ چاه به مخازن بزرگی که در قسمت فوقانی ارگ ساخته شده بود هدایت می شد و از طریق آن مخازن وسیله لوله به حوضها و حمام و سایر نقاط متصل شده و جریان می یافت.

از خصوصیات جالب توجه ارگ کریمخانی و سایر ابنیه دوران زندیه علاوه بر کاربرد سنگ، ارتفاع پلکانهاست که به بیش از دو برابر پلکانهای معمولی می رسد.

۲۳ - سابقاً باغ وسیعی دیوانخانه، ارگ کریمخانی و عمارت کلاه فرنگی را دربر می گرفته است که در حال حاضر فقط قسمت کوچکی از آن باقیمانده و باغ نظر خوانده می شود. در وسط این باغ کوشک هشت ضلعی زیبایی ساخته شده که بنای آن مربوط به دوره کریمخان زند است. این عمارت مشتمل است بر محوطه مرکزی که حوضی از مرمر در میان و چهار شاه نشین در چهار سو و چهار اطاق در چهار گوشه آن واقع است. مقبره کریمخان در شاه نشین شرقی آن قرار داشته که به وسیله آقا محمدخان نبش قبر شده و استخوانهای درون آن را به تهران برده و در محل معروف به خلوت کریمخانی در کاخ گلستان دفن کردند. در سال ۱۳۰۴ خورشیدی استخوانها از محل مزبور خارج و در اختیار دودمان زند قرار گرفت و بنابه روایتهای مختلف در قم و یا در ملایر به خاک سپرده شد.

کریمخان از این بنا جهت پذیرش سفرای خارجی یا انجام مراسم رسمی استفاده می کرد. تمام دیوارهای محوطه وسط و اتاقها مقرنسکاری و یا با نقاشیهای زیبا پوشیده شده است. مقرنسکاری زیر گنبد از نظر هنری بسیار زیبا و بی نظیر است. داخل عمارت یازده مجلس نقاشی کار آقا صادق نقاش مشهور دوره زندیه قرار دارد. عمارت کلاه فرنگی از سال ۱۳۱۶ خورشیدی به موزه پارس اختصاص داده شده است.

کریمخان و پسر بزرگ او ابوالفتح خان نسبتاً خوب کشیده شده است و اهالی محل به من گفتند که کاملاً شبیه به خود افراد مزبور می باشند. در جلوی عمارت هم سه فواره بزرگ سنگی قرار دارد که از آنها همیشه آب فوران می کند.

توپخانه

قسمتی از میدان بزرگ جلوی ارگ را توپخانه می نامند که در آن چند عدد توپ که روی عراده های نامناسبی نصب شده اند قرار دارد. اغلب این توپها (که اسپانیولی یا پرتغالی می باشند و دوتایشان هم توپ های انگلیسی ۲۴ پوندی هستند) چنان زنگ زده و سوراخ سوراخ شده اند که بدون تردید اگر مورد استفاده قرار بگیرند، در همان شلیک اول از هم پاشیده خواهند شد.

بازارها

شیراز دارای بازارها و کاروانسراهای متعدد است که از آن میان بازار وکیل (که چون توسط کریمخان ساخته شده است به این اسم نامیده می شود) خیلی از همه بزرگتر و باشکوهتر است. این بازار خیابانی است به طول تقریباً یک چهارم مایل که تماماً از آجر ساخته شده و دارای طاقی است.^{۲۴} این بازار بسیار با هیبت بوده و خوب ساخته شده است. در طرفین آن مغازه ها و حجره ها و سایر مراکز دادوستد قرار دارند که در آنها انواع کالاها در معرض فروش قرار گرفته است.^{۲۵}

۲۴ — در سال ۱۳۱۵ خورشیدی به سبب امتداد خیابان زند چندین دهانه از مغازه های بازار که در مسیر امتداد خیابان قرار داشت ویران و بازار وکیل به دو بخش تقسیم شد.

۲۵ — بازار وکیل که از شاهکارهای معماری دوران زندیه به شمار می رود به امر کریمخان با الهام از بازار قدیمی لار از آثار دوره شاه عباس اول طراحی و ساخته شده است. بازار به شکل صلیب بنا شده و شامل دو رشته شمالی — جنوبی و شرقی — غربی است که توسط چهارسویی بلند و وسیع بر یکدیگر عمود می شوند. بازار وکیل مشتمل بر حجره هایی است با سکوی پهن در طرفین و ۷۴ دهانه طاقهای بلند و خوش تناسب و از خصوصیات آن علاوه بر زیبایی و معماری چند نکته قابل ذکر است، یکی عرض زیاد و وسعت آن و دیگر طراحی و اجرای طاقهای ضربی مرتفع آن به گونه ای که در زمستان هوای بازار گرم و در تابستان خنک است و از طریق نورگیرها و شبکه هایی که در زیر سقف تعبیه شده هوا و نور کافی به همه مغازه ها می رسد.

در چارسوی آن بر روی یک هشتی طاق ضربی بسیار وسیع و مرتفعی ساخته اند که شاهکار معماری است.



۵۵- بازار وکیل - شیراز

(از سفرنامه دیولافوا)

مغازه‌ها به خان تعلق دارند و به قیمت نازلی به مغازه‌دارها و تجار اجاره داده شده‌اند. در خارج از محوطه بازار کاروانسرای وجود دارد که به شکل هشت ضلعی است و تماماً از آجر درست شده است. در ورودی این کاروانسرا دارای طاق ضربی بسیار بلندی است و وسط آن، محل قرار دادن کالا و مال التجاره است و اطراف آن در دو طبقه اطاقهای راحتی جهت سکونت تجار و مسافرین درست شده است که آنها را هم با قیمت ارزانی به کسانی که مایل باشند اجاره می‌دهند.

در وسط بازار مذکور در فوق نیز یک کاروانسرای وسیع وجود دارد که چهارگوش است و جبهه آن دارای نقاشیهای زیبایی با رنگ آبی و سفید است و در آن اجناس چینی نشان داده شده و به چشم خیلی قشنگ می‌آید.

عمارت این کاروانسرا بزرگتر از آن دیگری است که در یادداشتهای تجار ارمنی و مسیحیان دیگر بیشتر از آن نام برده شده است.

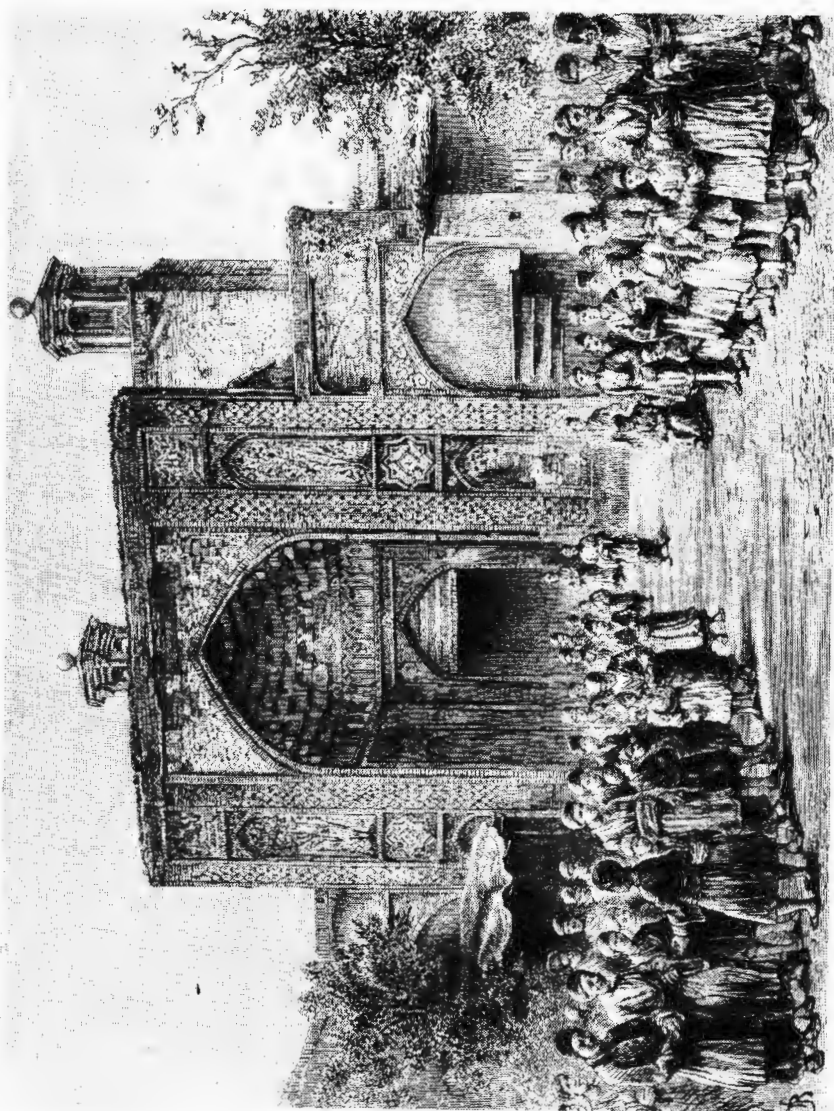
غیر از بازار وکیل، بازارهای دیگری نیز در شیراز وجود دارد که هر کدام خاص یکی از اصناف است مثل بازار زرگرها، بازار سفیدگرها، بازار رنگرزا، بازار نجارها، بازار کلاهدوزها و بازار کفشدوزها. اینها نیز هر کدام خیابانهای بلندی هستند که خیلی منظم ساخته شده‌اند و همه مسقف می‌باشند.

یهودیان شیراز دارای محله‌ای هستند که به ایشان اختصاص داده شده است و در ازای آن خراج قابل ملاحظه‌ای به حکومت پرداخت می‌کنند، به علاوه مجبورند مرتباً هدایایی نیز پیشکش کنند.

مسجد کریمخان

شیراز به داشتن مساجد باشکوه متعدد نیز شهره است مخصوصاً آنهایی که توسط کریمخان ساخته شده‌اند بسیار با عظمت می‌باشند.

من که در لباس ایرانی خود شکلی کاملاً متفاوت پیدا کرده بودم، توانستم بدون اینکه شناخته بشوم به درون این مسجد راه پیدا کنم. بنای آن چهارگوش است، و در وسط یک حوض سنگی آب وجود دارد که برای وضو گرفتن قبل از عبادت ساخته شده است. در چهار سمت عمارت حجره‌هایی با طاق گنبدی برای طلبه‌ها درست شده که جلوی در برخی از آنها کاشیکاری شده است.



۵۶- ورودی مسجد وکیل - شیراز

(از سفرنامه دیولالو)

کریمخان قبل از اینکه کار ساختمان این مسجد به پایان برسد وفات یافت و پس از او تزئین بقیه قسمت‌ها با نقاشیهای آبی و سفیدی نظیر آنچه که قبلاً شرح دادم انجام پذیرفت. در داخل حجره‌ها، روی دیوارها آیاتی از قرآن به خط نسخ گچکاری شده است.

در انتهای حیاط گنبد بزرگی با یک قبه در رأس آن قرار دارد که فضای زیر آن اختصاصاً برای نماز وکیل در نظر گرفته شده بود. کف این قسمت تماماً از مرمر سفید است و دیوارهای آن بگونه‌ای جالب با آب طلا و رنگ لاجوردی تزئین شده است و دارای سه چهل چراغ بزرگ نقره‌ای است که از طاق گنبد آویزان شده‌اند. برای این مسجد ملاهایی استخدام شده‌اند که دایماً باید قرآن تلاوت کنند. این مسجد دارای حجره‌ها و محلهای خاص بسیار مناسب برای وضوگیری و سایر اعمال مذهبی می‌باشد.^{۲۶}

اندکی دورتر از این مسجد، مرحوم وکیل بنیاد یک سری خانه‌های بزرگ را گذارده بود که قصد داشت پس از اتمام کار ساختمان، آنها را برای سکونت ملاها، دراویش و سایر خدام مذهبی اختصاص بدهد ولی عمرش کفاف نکرد و پس از او نیز وضع ایران به قدری آشفته شد که دیگر کسی نتوانست کارهای آبادانی وی را دنبال کند و آنها را به پایان برساند و در نتیجه ساختمانهای مزبور همچنان نیمه کاره باقی مانده‌اند و این برآستی جای تأسف است زیرا می‌توانستند خیلی به زیبایی و عظمت این مجموعه ساختمانی بیفزایند.

زورخانه

در شیراز محلهایی وجود دارد که به آنها «زورخانه» می‌گویند و ایرانیها برای ورزش به آنجا می‌روند. این محله‌ها از یک اطاق تنها تشکیل شده، اطاقی که کف آن دو پا پایین‌تر از سطح زمین است و نور و هوا از طریق پنجره‌های مشبکی که روی طاق قرار دارند به داخل اطاق راه می‌یابند. در وسط اطاق، زمین چهارگوش خاکی مسطحی وجود دارد که خاک نرم کف آن خوب کوبیده شده است. در طرفین این زمین سکوهایی به بلندی دو پا ساخته شده است که نوازندگان و تماشاچیان روی آنها می‌نشینند.

۲۶ - مسجد وکیل از مهمترین آثار دوره زندیه و مشتمل است بر صحن دلبازی که سردر اصلی آن در جانب شمال و شبستان وسیع آن بر جانب جنوب قرار دارد. شبستان مسجد به طول ۷۵ متر و به عرض ۳۶ است و ۴۸ ستون سنگی یکپارچه و منحصر به فرد با خطوط مارپیچی سقف ضربی آنرا نگه می‌دارد، در وسط آن محراب کاشیکاری است و در کنار آن یک منبر ۱۴ پله‌ای یکپارچه از سنگ مرمر مراغه قرار دارد. این مسجد علاوه بر وسعت از نظر کاشیکاری و حجاری حائز اهمیت فراوان است.

وقتی تمام حریفها جمع شدند و این کار همیشه در روز جمعه که تعطیل است انجام می‌پذیرد، لباسهای روی خود را بیرون آورده و شلوارپشمی ضخیمی به تن می‌کنند و سپس هر کدام یک جفت چماق چوبی که حدود دو و نیم پا بلندی دارند و به شکل گلابی تراشیده شده‌اند به دست می‌گیرند و آنها را روی شانه خود قرار می‌دهند.^{۲۷} در این موقع موسیقی نواخته می‌شود و مردم چماقهای مزبور را با نرمش خاصی به عقب و جلو به حرکت درمی‌آورند و در همان حال پاهای خود را هم به زمین می‌کوبند و یک یک اعصاب خود را تمدد می‌بخشند تا حدی که به شدت عرق می‌کنند.

پس از آن که حرکات مزبور را به مدت نیم ساعت انجام دادند، پیش کسوت ایشان که یکی از خود افراد مزبور است و با لقب «پهلوان» یا «کشتی گیر» مشخص می‌باشد اشاره ای می‌کند و افراد، چماقهای خود را کنار گذاشته، دستهای خود را دایره وار به هم می‌گیرند و با ریتم موسیقی، که در تمام مدت آهنگهای شاد می‌نوازد پاهای خود را هم به چابکی حرکت می‌دهند.

پس از آن که این حرکت را هم برای مدت قابل ملاحظه ای انجام دادند، کشتی شروع می‌شود، اما قبل از هنرنمایی در این کار، پیش کسوت آغاز به سخن کرده و خطاب به ورزشکارها می‌گوید که چون همه رفقای یکدیگر هستند، و همه از این دنیا رفتنی می‌باشند، در این زورآزمایی که با یکدیگر خواهند داشت نباید بد هم را بخواهند و نیت ناروا نسبت بهم داشته باشند. این کشتی فقط یک زورآزمایی افتخاری است که افراد در آن شرکت می‌کنند و یک دعوای دنباله دار نیست. به این دلیل او از همکاران خود می‌خواهد که جوانمردانه با هم مبارزه کنند.

پیش کسوت سخنان مزبور را با صدای بلند و جمله به جمله ادا کرده و دیگران نیز گفته‌های او را تکرار می‌کنند.

پس از اتمام سخنان پیش کسوت، کشتی آغاز می‌گردد که در آن اغلب اوقات پیش کسوت یکی از طرفین مبارزه است و او به علت مهارتی که در کار خود دارد حریف خود را دوسه بار با موفقیت به زمین می‌زند. اما من گاهی اوقات نیز دیده‌ام که او از عهده حریفش بر نمی‌آید و این بیشتر موقعی است که دیگر خسته شده است.

۲۷ - منظور میل از ابزار ورزش باستانی است و آن‌طور که از شکل آن برمی‌آید از گرز که نوعی سلاح رزمی بوده اقتباس شده است.

تماشاچیها هر کدام یک شاهی، که پولی معادل سه پنس انگلیسی است می‌پردازند که در ازای آن، در مدتی که ورزش ادامه دارد به ایشان قهوه و قلیان داده می‌شود. من تصور می‌کنم که این نوع ورزش علاوه بر این که تامین کننده سلامتی است، زور و نیروی انسان را نیز زیاده‌تر کرده و قیافه مردانه‌تری به او می‌دهد. به علاوه به نظر من چنین رسید که بین حرکات مزبور و ورزشهای قدیمی و باستانی ایران شباهتهایی وجود دارد.

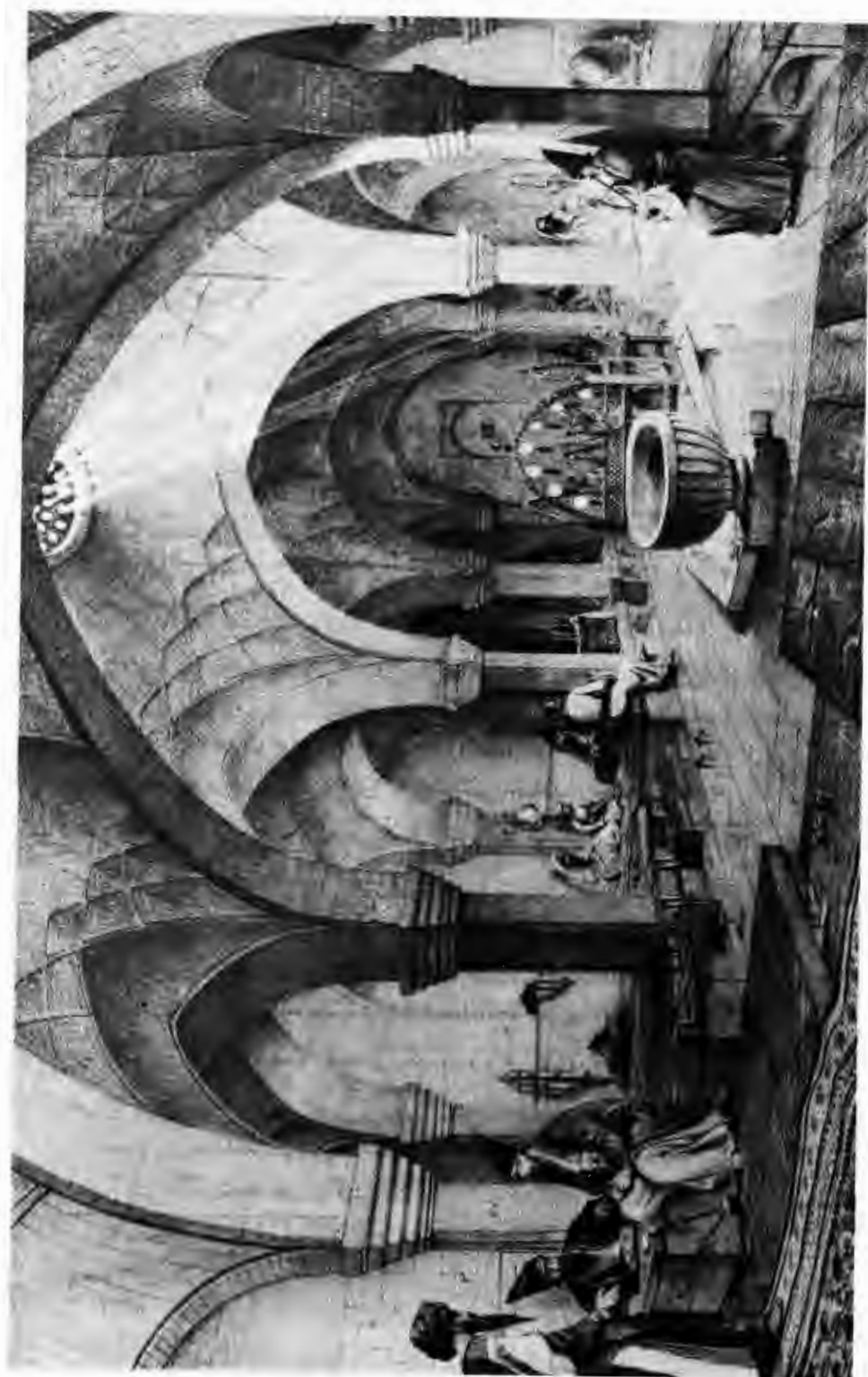
حمامها

حمامهای ایران بسیار مطبوع و راحت است و جا دارد که مورد توجه خارجیها قرار بگیرد. حمام معمولاً از دو قسمت تشکیل شده که یک قسمت آن برای درآوردن لباسها است و دیگری خود حمام است. در اطراف قسمت اول نیمکتهایی به ارتفاع دو پا از سنگ وجود دارند که رویشان را با قالی و یا حصیر پوشانده‌اند و برای درآوردن لباس مورد استفاده قرار می‌گیرند.

مشتریها از این محل، از طریق یک راهروی باریک و طولانی به محوطه خود حمام می‌روند که اتاقی است بسیار بزرگ و هشت گوش که قبه‌ای روی طاق آن قرار دارد و از آن جا نور و هوا وارد می‌شود. در کنار دیوارهای این اتاق سکوهایی از چوب به بلندی تقریباً یک پا درست کرده‌اند که مشتریها روی آن به عبادت می‌پردازند و این کاری است که ایرانیها همیشه انجام می‌دهند.

در سمت بالای این اتاق یک حوض و یا یک مخزن بزرگ آب قرار دارد که از سنگ ساخته شده است و آب آن بوسیله کوره‌ای که زیر آن قرار دارد و دارای صفحه آهنی است کاملاً گرم نگاه داشته می‌شود.

در جوار این مخزن، مخزن دیگری از آب سرد قرار دارد و به این ترتیب مشتری می‌تواند به سلیقه خود یکی را انتخاب کند. ده، دوازده دقیقه پس از ورود به حمام کارگران حمام آماده می‌شوند تا مشتری را کیسه بکشند. برای این کار مشتری طاقباز روی زمین دراز می‌کشد و بالشتی زیر سرش گذاشته می‌شود و سپس کار کیسه کشیدن، با کیسه‌ای که از پشم شتر بافته شده است شروع می‌شود و به این وسیله تمام چرکهای بدن گرفته می‌شود. پس از اتمام کار کیسه کشی، چند سطل آب گرم روی او ریخته می‌شود و به قسمت لباس کنی هدایت می‌شود و در آن جا به تأنّی لباس می‌پوشد و یک قلیان تازه دم در اختیارش گذاشته می‌شود تا



۵۷- حمام خسرو آغا (از سفرنامه فلاندن)

بکشد.

ایرانیها خیلی بیش از مردم سایر کشورهای شرقی نسبت به ورود خارجیها به حمامهای خود حساسیت نشان می دهند و چنانچه متوجه شوند که فرد خارجی ای قصد دخول به حمام را دارد مانع می شوند، اما من با دادن هدایای کوچکی، و به علت اینکه در یک خانواده ایرانی زندگی میکنم می توانم هر وقت بخواهم، البته شبها و به طور خصوصی، به حمام بروم. در حالی که آقای جونز^{۲۸} که یکی از اعضای هیئت نمایندگی شرکت تجاری انگلیس در بصره است و اینک در شیراز می باشد وقتی که به حمام رفت و لخت شد، صاحب حمام به محض این که پی برد او خارجی است به وی تکلیف کرد حمام را ترک کند و چنین استدلال کرد که اگر معلوم شود او یک نفر فرنگی را به حمام راه داده است همه مشتریهای خود را ازدست می دهد و هم اینکه آبرویش می رود زیرا به این ترتیب حمامش نجس می شود، و این امر خیلی جالب است زیرا من شنیده ام که در ترکیه درست عکس این است و خارجیها، از هر مذهبی که باشند می توانند هر وقت که مایل باشند به هر حمامی بروند.

مراسم گلریزان

در بهار حمامهای ایران را به طرز زیبایی تزیین می کنند و مراسمی به نام «گلریزی» بر پا می شود که در آن مقادیر زیادی گل به داخل حمامها ریخته می شود. این مراسم یک هفته، ده روز ادامه می یابد که طی آن از مشتریان با موسیقی، رقص، شربت و غیره پذیرایی می شود. محل لباس کنی با تابلوهای نقاشی، آئینه، لاله و چیزهای تزیینی دیگر تزیین می گردد و تمام این کارها به خرج صاحب حمام انجام می گیرد و او به یکایک مشتریها خوش آمد می گوید، و مشتریها هم اغلب انعام کوچکی به نوازندگان می دهند. حمامها یک روز در میان به ترتیب توسط مردها و زنها مورد استفاده قرار می گیرند اما مردم اعم از زن یا مرد معمولاً هفته ای یک بار و یا هر ده روز و یا دو هفته یک بار به حمام می روند.

حمامی که توسط کریمخان ساخته شده است، به ویژه بسیار زیبا می باشد. قسمت لباس کنی آن محوطه هشت گوش بزرگی است که نور از سمت بالا به داخل آن تابیده

می‌شود. در کنار دیوارهای این قسمت سکوهایی به ارتفاع سه پا از سنگ درست شده است که در کنار هر کدام حوضچه‌ای قرار دارد، در وسط محوطه هم حوض و فواره بزرگی است که مرتباً از آن آب می‌آید و هوا را خیلی خنک و مطبوع می‌سازد. دیوارها به وسیله تصاویر و پرده‌های نقاشی تزیین شده‌اند. خود حمام با سنگ مرمر تبریز مفروش است. دیوارها و سقف گنبدی آن با لاجورد رنگ آمیزی شده است. در این حمام هیچکس را، به جز اعیان و اشراف راه نمی‌دهند و اکثراً توسط خوانین بزرگ، و یا افسران ارتش و خانواده‌هایشان مورد استفاده قرار می‌گیرد.^{۲۹}

شاهچراغ

در مرکز شهر، و چسبیده به مسجد نو^{۳۰}، ساختمان خیلی بزرگی وجود دارد که آن را «شاهچراغ» می‌نامند و یکی از مقدسترین اماکن محدوده شیراز است. این جا بقعه برادر یکی از ائمه است و با وجود اینکه تاریخ دقیق بنای آن معلوم نیست، یکی از آثار باستانی به حساب می‌آید. من از روی نوشته‌هایی که در آن محل وجود دارد پی بردم که بنای مزبور در زمان عضدالدوله دیلمی از خاندان آل بویه، که امیرالامرای یکی از خلفای عباسی و مردی لایق، دانشمند و دیندار بوده است تعمیر شده است و عضدالدوله هم در قرن چهارم هجری زندگی می‌کرده است.^{۳۱}

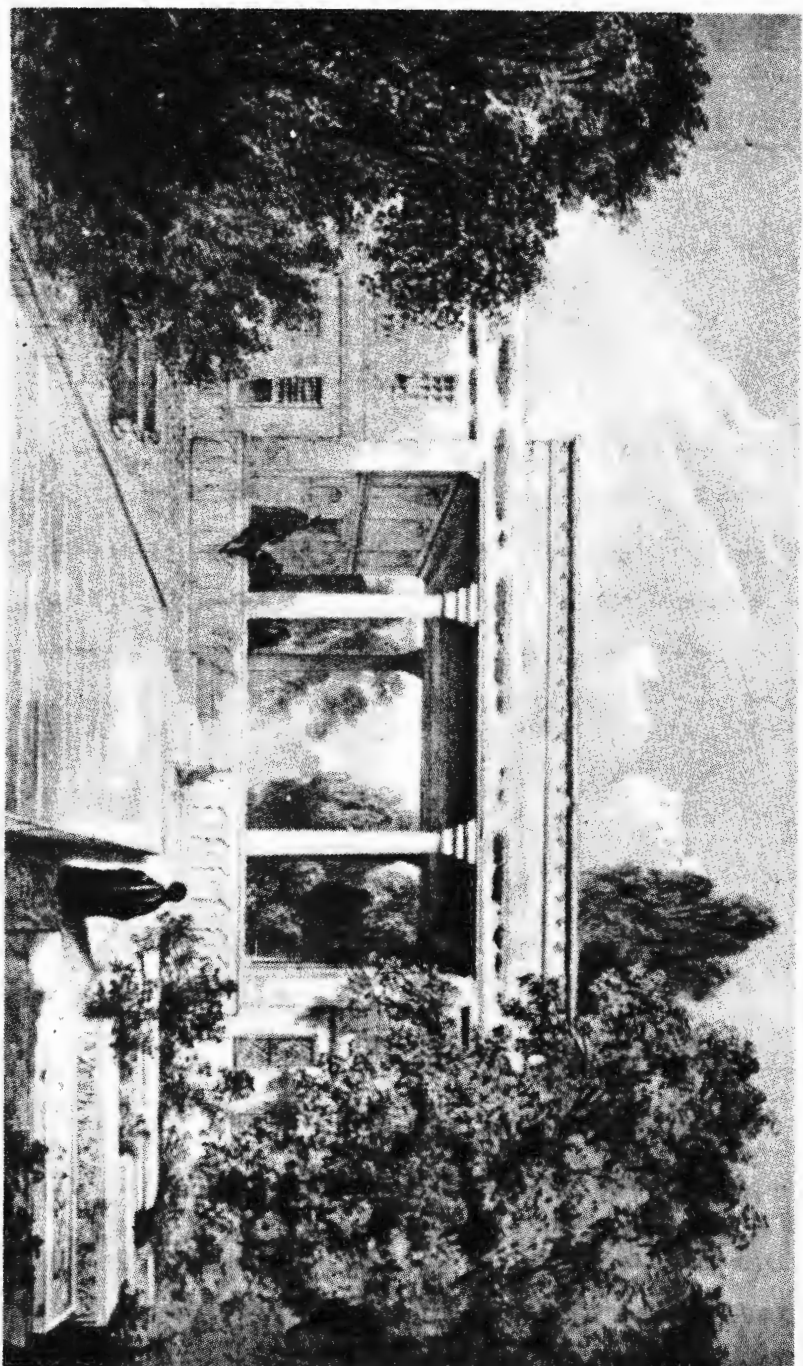
آرامگاه حافظ

آرامگاه شاعر معروف و شایسته تمجید، حافظ، که یکی از بزرگترین شعرای ایران

۲۹ — در جنب مسجد وکیل حمام وکیل قرار دارد که بر اثر تغییر وضع آن تا حدی از صورت اصلی خارج شده و در حال حاضر وسیله سازمان میراث فرهنگی کشور در دست تعمیر است.

۳۰ — این مسجد که به نام مسجد اتابکی نیز خوانده می‌شود در فاصله سالهای ۵۹۸ تا ۶۱۵ هجری به امر اتابک سعد بن زنگی بنیاد گردیده است.

۳۱ — این محل مزار سید میر احمد فرزند امام موسی کاظم هفتمین پیشوای شیعیان و مهمترین زیارتگاه شهر شیراز است. این مرقد در زمان سلطنت عضدالدوله دیلمی ساخته شده و بقعه‌ای بر آن بنا گردید، بعدها اتابک ابوبکر بن سعد زنگی بقعه آن را تعمیر کرد. در سال ۷۴۴ هجری قمری ملکه «تاشی خاتون» مادر شاه ابواسحاق اینچو گنبدی بر آن ساخت. اکنون از ابنیه تاشی خاتونی اثری باقی نمانده. در طول این مدت به وسیله پادشاهان و حکام فارس تعمیرات، تزیینات، کاشیکاریها و آیینیه کاریهایی در آن صورت گرفته که بر عظمت و شکوه بقعه افزوده است.



۵۸- ترمکاه حافظ و باغ آن در اوایل سلطنت محمد شاه

است، در تقریباً دو مایلی باروری شهر در سمت شمال شرق در سمت دروازه شاه میرزا حمزه قرار دارد. در اینجا کریمخان وکیل ایوانی با شکوه همراه با حجره‌های متعدد بنا کرده است و سبک ساختمان آن درست شبیه به دیوانخانه می باشد و در هیچ یک از آنها زیبایی فدای مخارج نگشته است.

آرامگاه حافظ در وسط یک باغ بزرگ واقع شده است و روبروی آن یک حوض بزرگ آب قرار دارد که در وسط دارای یک فواره می باشد. در باغ تعداد زیادی درخت سرو هست که عظمت و بلندی خارق العاده دارند و بسیار زیبا می باشند. این درختها خیلی قدیمی هستند و به نظر من همانند درختی هستند که سر جون شاردن در یادداشت‌های خود شرح داده است.

قبر محمد شمس الدین حافظ زیر سایه این درختها قرار دارد. سنگ قبر از مرمر سفید یکپارچه تبریزی است که هشت پا طول و چهار پا عرض دارد. این سنگ را در زمان کریمخان ساخته اند و روی سنگ قبلی گذاشته شده است. در طرفین و روی این سنگ اشعاری از خود شاعر به خط بسیار خوش نستعلیق حجاری شده است.

در فصل بهار و تابستان مردم به این محل می آیند و وقت خود را با کشیدن قلیان، بازی شطرنج و بازیهای دیگر و هم چنین خواندن اشعار حافظ که برای ایرانیها پرشورتر و پرحالتراز هر شاعر دیگری است می گذرانند. ایرانیها حافظ را تا حد پرستش گرامی می دارند و هرگز جز با احترام خارق العاده از او سخن نمی گویند.^{۳۲}

در روی سنگ قبر او یک نسخه نفیس از اشعار وی گذاشته شده است تا کسانی که بر مزار این شاعر نامدار می روند بتوانند از آن استفاده کنند. جوانهای تحصیل کرده شهر همه این جا جمع می شوند و با خواندن آن اشعاری از حافظ که مورد علاقه شان می باشد نسبت به او ادای احترام می کنند و به یاد او باده های خوشگوار شهر خود را می نوشند.

۳۲ - بنای اصلی آرامگاه حافظ از آثار کریمخان زند و مربوط به سال ۱۱۸۷ هجری قمری است. بنای فعلی به صورتی که اکنون موجود است از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۷ خورشیدی ساخته شد. نقشه ساختمان توسط باستان شناس فقید «آندره گدار» مدیر کل وقت باستان شناسی کشور به سبک بناهای دوره کریمخان با تغییرات متناسبی تهیه گردید. با حفظ چهار ستون اصلی بنای قدیمی ۱۶ ستون یکپارچه سنگی نظیر آنها تهیه نمودند و ایوان بزرگ و مجلل کنونی را به طول ۵۶ متر با تزیینات نقاشی و گچبری و کاشیکاری به سبک اصیل ایجاد کردند. بنای اصلی آرامگاه نیز به صورت سکویی با هشت ستون سنگی یکپارچه و سقف مسین و تزیینات کاشیکاری و اشعار در محل قبر محاذی وسط ایوان بزرگ ایجاد گردید و سنگ قبر قدیم در محل اصلی خود محفوظ ماند.

از کنار این باغ نهر رکن آباد عبور می‌کند که اینک آب آن خیلی کم شده است. سرچشمه این نهر کوه‌های شمال شرقی شهر است. آب آن سرد و گوارا می‌باشد و از این نظر وضع مشهور سابق خود را حفظ کرده است. اخیراً آب رکن آباد اهمیت دیگری هم پیدا کرده است و آن این است که ایرانیها معتقد شده‌اند این آب دارای خاصیت پزشکی و دارویی نیز می‌باشد، البته من نمی‌توانم در این باره اظهارنظری بکنم ولی شعر زیر می‌تواند تاییدی بر این نظر باشد.

بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکن آباد و گل گشت مصلی را
و یا این که در باره مصلی می‌گوید:
میان جعفر آباد و مصلی عبیر آمیز می‌آید شمالش

مصلی

چهار طاقی معروف مصلی در حدود یک چهارم مایلی مشرق قبر حافظ قرار دارد و تقریباً به کلی در شرف خرابی و انهدام است و هیچ اثر و نشانه‌ای از زیبایی و جذابیتی که با خواندن شعر حافظ از این مکان در فکر شخص شکل می‌گیرد به چشم نمی‌خورد، اما از روی محلی که این چهار طاقی در آن قرار گرفته است، و برآستی زیبا است، می‌توان حدس زد که سابق بر این از زیبایی و جذابیت خاصی برخوردار بوده است.

در حال حاضر اطراف محل مزبور خاکی و عاری از درخت است و از آن برای برگزاری مراسم عید قربان استفاده می‌شود. این عید مبتنی بر این روایت مذهبی است که حضرت ابراهیم خواست فرزندش اسحق را، که مسلمانها او را اسمعیل می‌پندارند، قربانی کند.

هفت درویش

اندکی دورتر از قبر حافظ به سمت شمال عمارت زیبایی قرار دارد که آن را «هفت تن» می‌نامند زیرا در آن هفت درویش، یعنی هفت مرد مذهبی، به خاک سپرده شده‌اند. می‌گویند این درویشها هر کدام از گوشه دور افتاده‌ای از مملکت به این محل آمدند و در اینجا ساکن شدند و در همین محل هم وفات یافتند. و هر کدام که دارفانی را وداع می‌کرد دیگران او را به خاک می‌سپردند تا این که نوبت به نفر آخر رسید که او را هم افرادی که در همسایگی این محل زندگی می‌کردند به خاک سپردند سپس کریمخان در این محل آرامگاه

و بنای یادبود باشکوهی درست کرد که ۲۷ پا طول، هیجده پا عرض و چهل پا بلندی دارد و تا یک سوم ارتفاع دیوارها از سنگ مرمر تبریز پوشانده شده و بقیه تا سقف با نقوش طلایی و لاجوردی تزیین گردیده است.

طرح این بنا شبیه به دیوانخانه و مقبره حافظ است. در این جا همچنین نقاشیهای زیبایی دیده می شود. یکی از آنها نقشی است که حضرت ابراهیم را در حال قربانی کردن اسحق و فرشته ای که بروی نازل شده است نشان می دهد و نقاشی دیگری حضرت موسی را به هنگام نوجوانی در حال چراندن گله شعیب نشان می دهد.^{۳۳}

تصویر سعدی و حافظ

روی دولنگه درب این ساختمان تصاویری از دو شاعر شهیر سعدی و حافظ که به اندازه طبیعی یک انسان می باشند قرار داده شده است و حافظ را در لباس قدیمی ایرانیان نشان می دهد. حافظ دارای بشره ای بسیار گلگون و ریش بسیار بلندی است و سی و شش ساله به نظر می رسد. تصویر دیگر، که از آن شیخ سعدی است. او لباسی شبیه به لباس پیشوایان مذهبی به تن دارد و روی آن لباده بلندی پوشیده است، در دست راستش یک عصای سرکج عاج و در دست چپش هم یک ظرف دیده می شود.

روبروی در مقبره حوض آب بزرگی قرار دارد که ایرانیها قبل از نماز خواندن بر سر قبر هفت درویش، که روی هر کدام سنگ قبر بزرگی قرار داده شده است، در آن وضو می گیرند (و این کاری است که بر طبق قوانین شرعی باید انجام بدهند). نماز در محلی که برای این کار اختصاص داده شده است خوانده می شود.

در حیاط این مقبره دو خیابان بزرگ، که در طرفین آنها درختان بزرگ سرو کاشته شده

۳۳ - اهمیت این عمارت که از ابنیه دوره کریمخان است علاوه بر معماری و دو ستون باشکوه آن به پنج مجلس نقاشی داخل تالار است که به احتمال از کارهای آقا صادق نقاش مشهور دوره زندیه است و از مغرب به مشرق به شرح زیر است:

- اول - درویشی با کشکول و تبرزین و محاسن سفید.
- دوم - حضرت موسی در حال شبانی با تعدادی گوسفند در حال چریدن.
- سوم - شیخ صنعان و دختر ترسا.
- چهارم - منظره قربانی کردن حضرت ابراهیم فرزند خود اسماعیل را.
- پنجم - شکل درویش دیگر که بعضی معتقدند شاه عباس صفوی است.

وجود دارد و ساختمان دارای بام وسیعی است که از روی آن منظره جالبی از شهر شیراز و روستاهای اطراف آن دیده می شود.

مردم اغلب برای وقت گذرانی به این محل، و همچنین باغ مقبره حافظ می آیند و شب هنگام به شهر مراجعت می کنند.

باغ دلگشا

به موازات هفت تن، و به فاصله ی تقریباً سه چهارم مایل از آن «باغ دلگشا» قرار دارد که به مناسبت زیبایی و فرح انگیزی که دارد به این نام خوانده می شود. این باغ در پای یک کوه بلند ساخته شده است و از وسط آن رودخانه ای عبور می کند که بر سر راه آن پله هایی از سنگ ساخته اند به طوری که آب مثل آبشار از روی یکی به روی دیگری می ریزد. هریک از این پله ها حدود ۶۰ پا از آن دیگری فاصله دارد و ریزش آب از روی این پله ها به نظر فوق العاده زیبا می آید.

در وسط باغ اطاقی از سنگ درست کرده اند که آب از وسط آن از میان یک جوی سنگی عبور می کند. ایرانیها در اینجا می نشینند و خوش می گذرانند، قلیان می کشند و با هم بازی می کنند و آنچه را که از شهر آورده اند تناول می کنند. این باغ روی هم رفته جای فوق العاده زیبایی است. آب جاری آن زلال و خنک و هوایش فرح انگیز و مطبوع است.^{۳۴}

آرامگاه سعدی

در یک مایلی شرق باغ دلگشا مقبره شاعر شهیر شیخ سعدی، که قبلاً نیز از او نام بردم در پای کوهی که از سمت شمال شرق شیراز را در بر می گیرد قرار دارد. آرامگاه بنای بزرگ چهار گوشه ای است که درست در بالای آن دو شاه نشین وجود دارد و در یکی از آنها، که در سمت راست واقع شده قبر شیخ، به همان صورتی که در روز وفاتش او را دفن کرده اند قرار دارد. بر روی قبر سنگ بزرگی به طول ۶ و عرض ۲/۲ پا دیده می شود که در پهلوهای آن جملات متعددی از خود شاعر به خط نسخ حجاری شده است.

سعدی تقریباً پانصد و پنجاه سال پیش زندگی، م کرده است و آثار او به علت توجه

۳۴- این باغ از دوران صفویه قدمت دارد. عمارت
مجلل آن در سال ۱۲۰۵ هجری قمری به وسیله

الدوله احداث شده است.

۳۴۲ حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله احداث شده
است. عمارت کلاه فرنگی باغ از آثار شاهزاده

رضاقلی میرزا نایب الایاله است. ایوان
مجلل، عمارت نیز در سال ۱۲۶۶ هجری قمری

فراوانی که در آنها به اخلاقیات شده است و همچنین زیبایی شیوه نگارش در بین تمام ملل شرق از معروفیت و محبوبیت زیادی برخوردار است. سنگ قبر دارای یک پوشش چوبی است که روی آن با رنگهای سیاه و طلایی نقاشی شده و شعری از خود شیخ به خط جدید نستعلیق نوشته شده است. در زیر این صفحه چوبی هم سنگ قبر صاف شاعر قرار دارد. سنگی که شاعر در زیر آن دفن است.

کسانی که به این مکان می آیند، مکانی که آن را مقدس می شمارند، روی آن گل و گلاب می پاشند. روی قبر، برای آگاهی افرادی که به دیدن این مکان می آیند، دو کتاب خطی از آثار شیخ، که به زیباترین وجهی نوشته شده اند قرار داده شده است. روی دیوارهای اطاق مطالب زیادی توسط کسانی که به دیدن اینجا آمده اند نوشته شده است.

این بنا در حال حاضر روبه ویرانی است و اگر سریعاً نسبت به تعمیر آن اقدام نشود به زودی فرو خواهد ریخت. جای نهایت تأسف است که وضع آشفته و ناپایدار کشور به هیچکس امکان نمی دهد تا پولی صرف تعمیر این ساختمان بکند. افرادی که امروز قدرتمندند و بر سر کار می باشند، ممکن است فردا از کار افتاده و زندانی باشند، هیچکس نمی داند فردا چه اتفاقی می افتد.^{۳۵}

در جوار این بنا قبر مردان مذهبی فراوان قرار دارد که بنا به خواست خودشان در این محل به خاک سپرده شده اند.

قنات جالب

اندکی دورتر از این ساختمان، به سمت چپ، و در محلی پایین تر از سطح زمین قنات آب جالب توجهی وجود دارد که برای رسیدن به آن باید از ۷۰ پله سنگی پایین رفت و در آن پایین شخص با کمال تعجب بنای هشت گوشه را می بیند که آب قنات از داخل آن بیرون می آید. این بنا تماماً از سنگ است و با وجود آن که سالها قبل ساخته شده است کاملاً سالم و مستحکم به نظر می رسد. ایرانیها بر مبنای یک عقیده خرافی، می گویند علت اینکه

۳۵ - در سال ۱۱۸۷ هجری قمری کریمخان زند بر مزار شیخ اجل سعدی آرامگاهی دو طبقه بنا کرد و در حدود ۱۳۰۴ هجری قمری مرحوم علی اکبرخان قوام الملک شیرازی سنگ کنونی را که سماق سرخ کم رنگی است روی مزار قرار دارد. بنای کریمخانی تا سال ۱۳۲۷ خورشیدی پابرجا بود، در آن سال آرامگاه قدیم را تخریب کردند و بنای کنونی آرامگاه را که اقتباس از کاخ چهلستون اصفهان و معماری قدیم ایران، توأم با معماری جدید است به جای آن بنا کردند که در اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ خورشیدی گشایش یافت.

بنای مزبور این چنین سالم و محکم باقی مانده است این است که با «پول حلال» ساخته شده است. یعنی پولی که با زور و جبر از مردم اخذ نشده است. ایرانیها می‌گویند ساختمانهایی که با پول زور، توسط پادشاهان ساخته شوند خیلی زود خراب می‌شوند و از بین می‌روند، در حالی که بناهایی که به وسیله شاهزادگان عادل و نیکوکار درست شده باشند، سالهای سال سالم باقی می‌مانند. آنها این نظر را بر مبنای داستانی که درباره این حوضچه وجود دارد، پیدا کرده‌اند. در این داستان تعریف می‌شود که قنات و حوضچه انتهایی آن در زمان پادشاهی جمشید، که بر طبق روایات تاریخی پادشاهی عادل و مهربان بوده و همان کسی است که تخت جمشید را ساخته است بنا شده است. جمشید اولین کسی بود که با صرف هزینه فراوان و استفاده از تعداد زیادی کارگر قناتی از کوه مجاور به این محل حفر کرد و این قنات که دو پا عرض دارد آب مورد نیاز تمام قسمتهای اطراف شیراز را تأمین می‌کند. ایرانیها برای آب این قنات خواص زیادی قائل هستند و علاقه زیادی به آب تنی در آن از خود نشان می‌دهند.

در طرفین این عمارت ایوانها و سکوهایی وجود دارد که بازدید کنندگان روی آن می‌نشینند و قلیان می‌کشند و از هوای خنک و فرح بخش آن، حتی در روزهای گرم تابستان لذت می‌برند.

سرجون شاردن از چشمه‌ای در نزدیکی مقبره سعدی نام می‌برد که در آن ماهیهایی وجود داشته و می‌گوید که این ماهیها وقف شیخ سعدی بوده‌اند، از آن‌جا که اینک چنین چشمه‌ای، و یا اثری از آن وجود ندارد، من فکر می‌کنم که منظور او همین قنات و حوضچه انتهایی آن بوده است که دارای تعداد زیادی ماهیهای کوچک هم می‌باشد.

این محل، با وجود آنکه نمی‌تواند به قدمتی باشد که در داستانهای مربوطه آمده است حاوی نشانه‌هایی است که دال بر قدمت خیلی زیاد آن می‌باشد و آن قدر برای خارجیها جالب است که مرا وادار ساخت تا مطالب فوق را درباره اش به رشته تحریر در بیاورم».^{۳۶}

بنیامین در مسافرت خود به ایران از آثار باقی مانده از مجموعه تخت جمشید نیز دیدن کرده و گزارشی از مشاهدات خود بر جای گذاشته است. با او همراه می‌شویم و سیر و گشتی در این یادگار بازمانده از دوران باستان می‌نماییم:

«غروب پنجشنبه سی ام اوت شیراز را به قصد دیدار از باقیمانده‌های قصر معروف

۳۶- رک: مشاهدات سفر از بنگال به ایران، ص ۱۸-۳۳.

تخت جمشید ترک کردیم، شب را در باغی در خارج شهر خوابیدیم و روز جمعه ساعت سه صبح به راه افتادیم و ساعت نه صبح به زرقان که در هشت فرسخی (یا سی و دو مایلی) شیراز است رسیدیم. راه این روستا بیشتر از یک منطقه کوهستانی سنگلاخ می‌گذرد، اما وقتی به روستا نزدیک می‌شویم زمینها به تدریج مزروعی می‌گردند.

زرقان روستایی است نسبتاً بزرگ و از توابع شیراز که زیر نظریک کلانتر اداره می‌شود. منظره اطراف تا دامنه کوه بسیار زیبا است و در اطراف آن انگور قرمز به عمل می‌آید. در بین راه که می‌آمدیم به تعدادی کرد و ترکمن برخورد کردیم که گفتند از قبیله اورت می‌باشند و به گرمسیر که در جنوب شیراز واقع است می‌روند تا پاییز و زمستان را در آنجا بگذرانند.

این افراد زندگی سرگردانی دارند و در یک محل مشخص مستقر نمی‌باشند، و مثل سکایهای قدیم با خانواده و احشام خود مرتباً از محلی به محل دیگر کوچ می‌کنند، سیمای ایشان شبیه به کولیهای اروپایی است، پوستی آفتاب سوخته و قهوه‌ای دارند.

روز شنبه اول سپتامبر، نیم ساعت بعد از نیمه شب به راه افتایم و ساعت پنج صبح از بند امیر و رودخانه آن عبور کردیم. روی این رودخانه پل سنگی ای قرار دارد که اهالی آن را «پل خان» می‌نامند.

ما پس از عبور از یک دشت مسطح، در حدود ساعت شش و نیم صبح به خرابه‌ها رسیدیم. این مرحله از راه پنج فرسخ بود. تمام راه از میان دشت می‌گذرد. این دشت از حدود پنج مایلی جنوب زرقان شروع می‌شود و تا تخت جمشید که در کوهپایه قرار دارد امتداد پیدا می‌کند.

قافله ما در یکی از باغهای روستای مرو دشت، که یک و نیم مایل با خرابه‌ها فاصله دارد، چادر زد. تمام این منطقه به نام همین روستای مرو دشت معروف است و از بسیاری جهات درخور توجه می‌باشد از جمله آن که در آن انواع شکارها یافت می‌شود و ما تعدادی کبک، کبوتر چاهی، بلدرچین و خرگوش صحرایی دیدیم.

در ساعت ۹ صبح به دیدن خرابه‌ها رفتیم. آنچه از قصر معروف تخت جمشید باقیمانده است روی یک بلندی قرار دارد و بر تمام دشت مرو دشت مسلط است. کوه رحمت دورتادور این محل را مثل یک آئینه تأثیر در بر گرفته است.

انسان از طریق صد و چهارپله عریض که از سنگهای آبی رنگی درست شده‌اند به پای باقیمانده ستونها می‌رسد و اولین چیزی که در آن بالا نظرش را جلب می‌کند دو سردر سنگی

است که به نظر من حدود ۵۰ پا ارتفاع دارند و در طرفین هر کدام دو حیوان افسانه‌ای عظیم الجثه حجاری شده است، اما این دو حیوان، برخلاف معمول در حالت ایستاده می‌باشند. در قسمت بالاتر، نوشته‌هایی به خط قدیمی قرار دارد که تا بحال کسی موفق به خواندن آنها نشده است.^{۳۷}

اندکی دورتر از این سردرها، بازپله‌های دیگری وجود دارد که به تالار بزرگ ستونها منتهی می‌شوند. دیواره‌های دو طرف این پله‌ها، دارای حجاریهای برجسته‌ای از پیکره انسانها می‌باشند که اغلب ظرفی هم در دست دارند، اما اینجا و آنجا گاهی هم نقش یک شیر، و یا ارا به‌ای که پیروزمندانه پیش می‌تازد و به شکل ارا به‌های رومیها است، دیده می‌شود. در کنار این ارا به‌ها نقش تعدادی اسب، گاو و گوسفند حجاری شده است که تسلسل نقش انسانها را بهم می‌زند.

در بالای پله‌ها، نقش برجسته‌ی شیری که در حال دریدن یک گاو است، مشاهده می‌شود و درست در کنار آن، یک نوشته‌ی دیگر به همان خط قدیمی قرار دارد.

پله‌ها به محلی که زمانی تالار زیبایی بوده است و اهالی به آن نام «چهل منار» داده‌اند، ختم می‌گردد. نام چهل منار را گاهی هم برای تمام ساختمان به کار می‌برند، ولی بیشتر مناسب این قسمت از بنا است.

با وجود اینکه قرن‌ها از بنای این ساختمان می‌گذرد، پانزده عدد از ستونهای سالم باقی مانده‌اند که هر کدام، هفتاد تا هشتاد پا ارتفاع دارند و هریک به نوبه‌ی خود شاهکاری از معماری محسوب می‌شوند. ته ستونهای این ستونها، دارای حجاریهای جالبی هستند، اما چنین به نظر می‌رسد که گذشت زمان اندکی به آنها صدمه زده است. بدنه‌ی ستونها نیز به نوبه‌ی خود دارای حجاریهایی است، ولی حجاریهای سر ستونها، بسیار غنی‌تر می‌باشد.^{۳۸}

۳۷ — بر دروازه ورودی روی صفه که از بناهای دوره‌ی خشایارشا می‌باشد پیکر گاوهایی بالدار با سر انسان حجاری شده است. نوشته‌های بالای این نقوش به سه زبان پارسی باستان، عیلامی و بابلی است و اتمام بنای ورودی را به فرمان و در دوره‌ی خشایارشا می‌رساند.

۳۸ — مقصود نویسنده نقوش پلکانهای زیبا و بی‌نظیر کاخ آپادانا یعنی کاخ بزرگ باراست که ساختمان آن در دوره‌ی داریوش اول آغاز شد. ستونهای باقیمانده و نقوش برجسته‌ی پلکانهای آن هنوز شاهد عظمت و جلال کاخ مزبور است. این کاخ از دو جانب شمال و مشرق دارای پلکانهای زیبایی است که از حیاطهای آن دو سمت به درون ایوانهای آن بالا می‌رفته‌اند، نقوش روی دیوارهای هر دو پلکان در سه ردیف بریک جانب شامل افسران و سربازان و عرابه‌ها و اسبهای شاهی بوده و در جانب دیگر بیست و سه مجلس تصاویر نمایندگان استانهای مختلف امپراطوری هخامنشی را در حال

اگر به سمت شرقی این تالار برویم، به باقیمانده‌های یک بنای چهارگوش می‌رسیم که در مدخل آن سردر سنگی ای از جنس گرانیت قرار دارد. بیشتر درها و پنجره‌های این بنا پابرجا باقی مانده‌اند. آنها از سنگ مرمر سیاه ساخته شده و مانند آئینه صیقلی شده‌اند.

روی دیواره‌های طرفین در ورودی، دو پیکره تمام قد حجاری شده است و مردی را نشان می‌دهد که در حال خنجر زدن به یک بز است. مرد با یک دست، شاخ حیوان را گرفته و با دست دیگر خنجر خود را در شکم او فرو کرده است. یکی از دستهای بز روی سینه مرد و دست دیگرش روی دست راست او قرار گرفته است.

این شکل، در بسیاری از نقاط قصر دیده می‌شود.

بالای یکی دیگر از درهای این بنا دو پیکره تمام قد انسان مشاهده می‌گردد که پشت سر ایشان، خدمتکاری که چتری در دست دارد ایستاده است. مردها چوبدست بلند گردی در دست دارند و مسن به نظر می‌رسند و دارای ریش و موهای بلند می‌باشند.

در مدخل جنوب غربی این بنا، دو سردر بزرگ سنگی واقع شده است که رویشان چهار پیکره حجاری گردیده است. آنها، لباسی بلند به تن دارند و در دست هر کدام نیزه‌ای به بلندی ده پا دیده می‌شود. در مقابل این مدخل نیز باقیمانده‌های پله‌هایی از سنگ آبی رنگ دیده می‌شود.^{۳۹}

تعداد زیادی ته ستون، ستون و سرستون شکسته در محوطه وسیعی روی زمین پراکنده

عرضه داشت هدایا و بار یافتن به حضور شاهنشاه هخامنشی نشان می‌دهد. این تصاویر از نظر اهمیت تاریخی و نمایاندن وضع لباس و هیأت کلی ساکنین هر استان و درجه تمدن و صنعت آنان بهترین معرف اقوام و ملل تابع امپراطوری ایران در دوران هخامنشی محسوب می‌گردد.

از این بیست و سه مجلس هفت مجلس در ردیف بالا و شش مجلس در ردیف وسط و پنج مجلس در ردیف پایین نموده شده و پنج مجلس نیز بر روی انتهای دیواره پلکان بالای نقش شیر و گاو حجاری گردیده است.

الواح بزرگ خطوط میخی به زبانهای پارسی باستان، عیلامی و بابلی در انتهای نقوش برجسته مزبور می‌رساند که این کاخ در زمان خشایارشا پایان پذیرفته است.

۳۹ — بنای توصیف شده توسط بنیامین کاخ اختصاصی داریوش یا کاخ تچراست که به سبب سنگهای صیقلی شده‌ای که در آن به کار رفته است تالار آئینه نیز خوانده می‌شود. این کاخ عبارت بود از یک تالار با ۱۲ ستون سنگی در وسط و ایوانی در جهت جنوبی و تعدادی اتاقهای کوچک در سه جهت دیگر برای خواب و استراحت و نظافت و استحمام و رخت کنی و سایر کارهای اختصاصی. در این قصر بر درگاههای ورودی و کناره پلکانها حجاریهای زیبایی دیده می‌شود که بسیار قابل توجه است. در تصاویر درگاهها شاه را هنگام ورود به کاخ و همچنین نقوش خدمتکاران حجاری شده است. بر درگاه شرقی و غربی نبرد شاه با مظهر اهریمن و شکار شیر و گاو کوهی نقش شده است.

است که برخی از آنها فوق العاده بزرگ می باشند انسان تعجب می کند که چطور آنها را آورده اند و چطور توانسته اند سنگهای به این عظمت را روی هم قرار بدهند. در واقع، هر گوشه ای از ویرانه های این قصر، نشانه ای از عظمت و شکوه دوران گذشته محسوب می شود و نشان می دهد که این مکان، براستی شایسته سکونت پادشاهانی بزرگ و قدرتمند بوده است.

انسان وقتی به این مجموعه نگاه می کند، بی اختیار تحت تأثیر ابهت و عظمت آن قرار می گیرد. وقتی شهرت عظمت این امپراطوری را در نظر مجسم می کنیم که مرکز علم و هنر و جایگاه دولتهایی عاقل و قدرتمند محسوب می گشته است و سپس به تغییرات و دگرگونیهای شگرف آن می اندیشیم و به یاد می آوریم که همین سرزمین چگونه زمانی مورد نظر جاه طلب اسکندر و زمانی مد نظر مشتاقانه عمر قرار گرفت، آنگاه عمیقاً به تغییر پذیری و ناپایداری سرنوشت انسانی ایمان پیدا می کنیم.

غیر از سنگ نوشته های قدیمی که از آنها اسم بردم نوشته های جدیدتری نیز وجود دارند که قابل خواندن می باشند. برخی از این نوشته ها به زبان سریانی هستند و نیبور همه آنها را رونویسی و منتشر ساخته است. من که هیچ وسیله ای، برای کپی کردن نوشته های مزبور ندارم و در عین حال از علم معماری نیز بی اطلاع می باشم از بحث بیشتر در این زمینه خودداری می کنم و تنها به بازگو کردن چیزهایی می پردازم که به نظر جالب و ارزشمند می آیند.

پشت تالار ستونها، و درست در پای کوه، بقایای یک ساختمان بزرگ چهارگوش قرار دارد که می تواند بخش دیگری از قصر و یا احتمالاً عبادتگاه باشد، بخش بزرگی از زمین آن پر از خاک و شن شده است و بخش داخلی دیوارها دارای حجاریهایی با نشانه های مذهبی و مراسم دینی است.

این بنا دارای چهار در ورودی اصلی است: دو عدد از سمت شمال شرقی و دو عدد هم از سمت جنوب غربی. دیوارها هم به چند بخش تقسیم و بوسیله نقوش مختلفی تزیین شده و در بین این نقوش نقش مردی است که روی صندلی نشسته و دستش را روی دسته آن گذاشته است و پشت سرش خدمتکاری ایستاده و چیزی را روی سر او نگاه داشته و مرد نیزه ای در دست دارد.

در مقابل او شمعدانی دو شاخه با شمعهایی در آن، و آنسوی تریک پسر بچه و پشت سر

پسربچه، یک زن که جامی در دست دارد دیده می‌شود.^{۴۰}

در زیر این نقش، نقش انسانهای دیگری قرار دارد که دارای لباسهای بلند می‌باشند که برخی به تیر و کمان و گروهی به نیزه مجهز هستند، روی سر همه آنها کلاه‌هی که کنگره‌دار است دیده می‌شود، و همانطور که از منابع تاریخی می‌دانیم این لباسی است که مادها به تن می‌کردند.

بر بالای درهای این ساختمان که جمعاً دوازده عدد هستند، نقش شیری که در حال دریدن گاوی است، حجاری شده است این نقش مشابه نقشی است که در کنار پله‌های تالار بزرگ قرار دارد.

کف تمام طاقچه‌ها، از سنگ گرانیت صیقل داده شده می‌باشد و پیشخوان هر کدام از سنگها به صورت زیبایی حجاری شده است. علاوه بر نقوش معمولی، یک نقش عجیب هم دیده می‌شود که من تصور می‌کنم نشانه‌ای از باورهای مذهبی ایرانیان قدیم است. این نقش مردی را نشان می‌دهد که بر روی ستونی نقش شده است و ظرف کوچکی در دست دارد. به دور کمر او کمربندی بسته شده که دو سر آن در فاصله زیادی از لباس او قرار گرفته‌اند و بیش و کم حالت بال را پیدا کرده‌اند. این شخص نیز، لباس بلندی به تن دارد و کلاه کنگره‌داری بر سر دارد. در قسمت پایین تر چند شیر که در ایران قدیم، سمبل امپراطوری محسوب می‌گردید، دیده می‌شوند که خیلی خوب حجاری شده‌اند.

در قسمت عقب خرابه‌های قصر، در ارتفاع قابل ملاحظه‌ای از سطح زمین، بر روی سینه کوه رحمت، در سمت شمال، بقایای محل عجیبی؛ در سنگ تراشیده شده است. برای رسیدن به این محل، قبلاً پله‌هایی وجود داشته است که اینک از بین رفته و برای رسیدن به آن باید از سنگها بالا رفت.

در فاصله هشتصد یارد از این نقطه به سمت جنوب، بقایای بنای دیگری که هم‌تراز بنای اولی است دیده می‌شود و من اینک به شرح وضع و خصوصیات هر دوی آنها می‌پردازم و سپس نظریه خودم را درباره آنها بیان می‌دارم.

۴۰ — حجاری موردنظر که بر دیوار یکی از ایوانهای تالار ۹۹ ستون واقع در جنوب کاخ صد ستون نقش شده است داریوش را در حالی که بر روی صندلی مخصوص قرار گرفته نشان می‌دهد که در یک دست عصای سلطنتی و در دست دیگر شاخه‌ای از گل «لوتوس» یا گل زندگی را نگه داشته. یکی از بزرگان ماد گزارشی می‌دهد، پشت سر ولیعهد بزرگان و ملازمان دربار قرار گرفته‌اند و در برابر دو آتشدان قرار دارد.

این دو بنا، ایوان‌هایی هستند که سه ضلع دارند. دو ضلعشان بدون نقش است و هر کدام ۴۰ پا ارتفاع دارند اما در روی دیوار سوم اشکال مختلفی به صورت برجسته حجاری شده است که من اکنون به شرح آن می‌پردازم: در وسط، جریز قرار دارد که روی آن شکل مرد رازآمیزی که قبلاً از آن نام بردم نقش شده است. در مقابل او مرد دیگری روی سکویی که سه پله می‌خورد، ایستاده است. در دست چپ این مرد، یک کمان دیده می‌شود و دست راستش را به جلو دراز کرده و مردی را که روی جریز است نشان می‌دهد.^{۴۰}

در سمت چپ، نقش دیگری وجود دارد که آتشدانی را نشان می‌دهد که دو پا ارتفاع دارد و روی آن آتشی شعله‌ور است و با فاصله‌ای اندک در طرف دیگر این آتش یک گوی بزرگ در فضا معلق می‌باشد که شباهت زیادی به خورشید دارد.^{۴۱}

به ما گفته شد که این دو نقش بازگوکننده اصول مذهبی مغان ایرانی است و ما می‌دانیم که ایرانی‌ها خالق قادری را که معمولاً با این شکل‌ها مجسم می‌شده است می‌پرستیده‌اند. این خالق قادر منزله از هر نوع تباهی، ناخالصی و فساد که خاص مخلوقات است بود. گویا آنها در نظر داشته‌اند که با این نقوش برخی از اعتقادات رازآمیز دین مغان را نشان دهند.

گویا مرد کمان به دست مغ بزرگ، و یا حتی خود زرتشت پیامبر مشهور و قانونگذار دین زردشتی است. طبیعی است که این فقط یک نظریه است و نباید یک تعبیر قطعی تلقی گردد. هر کسی که این بنای شکوهمند را می‌بیند نظریه خاصی نسبت به آنها و نقوشی که روی دیوارهایشان حجاری شده است، پیدا می‌کند. ولی از آنجا که اصول و مبانی مذهبی که سازندگان این ابنیه به آن مؤمن بوده‌اند مدت‌ها است از بین رفته است و ما هیچ اطلاعی از زبان و فرهنگ ایشان نیز نداریم. واقعیت‌ها همچنان در پرده ابهام باقی خواهند ماند تا روزی که کلید خواندن سنگ‌نوشته‌های موجود پیدا بشود آن وقت بسیاری از حقایق، از جمله تاریخ قطعی ساختمان این ابنیه و طرح آنها و نقوش و سازنده واقعی آنها کشف خواهد شد. بعضی‌ها گفته‌اند که اینجا، آرامگاه شاهان قدیمی ایران است که از آن جمله‌اند

۴۱ — حجاری نمای خارجی آرامگاه اردشیر دوم و سوم است و آن سنگ نگاره‌ای است که شاه را در حالی که قزوهر در بالای سرش در پرواز است نشان می‌دهد. پادشاه در برابر خورشید و آتش فروزان، یک دست خود را به حال نیایش بلند کرده و کمانی در دست دیگر گرفته است. تخت شاه بر روی دست و بر فراز سر ۲۸ تن از نمایندگان کشورهای تابع امپراطوری قرار گرفته است.

لوبروین^{۴۲} و سرجون شاردن. ایرانیهای امروز آن را «مجلس جمشید» می نامند زیرا معتقدند که این پادشاه اغلب اوقات همراه بزرگان کشوری و لشکری خود به این مکان می آمد تا از دیدن مناظر زیبای اطراف آن لذت ببرد، و الحق هم باید گفت که کمتر نقطه ای را می توان یافت که دارای مناظر این چنین زیبا باشد.

در پایین محل مذکور مدخلهای کوچکی قرار دارد که به یک گذرگاه زیرزمینی، که در دل کوه کنده شده است ختم می گردند. این گذرگاه شش پا ارتفاع و چهارپا پهنا دارد و بسیار طویل به نظر می رسد. پس از تقریباً سی یارد، روشنایی به کلی از بین می رود و بوی نم شدیدی به مشام می رسد.

اهالی اطراف، این محل را «چرک الماس»^{۴۳} می نامند و معتقدند که در انتهای آن طلسمی وجود دارد که هر کس بتواند خودش را به آن برساند، هر چه از آینده پرسد، به او جواب داده می شود، اما این کاری است که هیچکس نتوانسته است انجام بدهد، زیرا طلسم مزبور توسط شیاطین و جنهایی که در گذرگاه مزبور زندگی می کنند حفاظت و مراقبت می شود. مردم، همچنین معتقدند که هر نوع چراغی به این محل برده شود خود به خود خاموش می شود.

سرجون شاردن و لوبروین به مقدار قابل ملاحظه ای در این گذرگاه پیش رفته اند و به محلی رسیده اند که گذرگاه بقدری تنگ می شود که دیگر نمی توان در آن پیش رفت.

از آنجا که هیچ نوع نشانه ای در دست نیست که نشان بدهد این مکان را برای چه ساخته اند، هیچ نوع اظهار نظر قطعی ای باره آن نمی توان کرد جز اینکه حدس بزنیم این جا را برای حفظ و نگاهداری خزاین درست کرده اند و این نظر هم مبتنی بر این واقعیت است که هنوز هم پادشاهان کشورهای مشرق زمین، خزاین خود را در زیر زمین پنهان می کنند.

از آنجا که چراغی به همراه نداشتیم نتوانستیم بازدید کاملی انجام بدهیم.

در پای این کوه، روبه سمت جنوب، بقایای یک بنای کوچک چهارگوش دیگر وجود دارد که دارای چندین سردر و پنجره خراب نشده است. بر سر در این درها و پنجره ها نقوشی حجاری شده اند که فقط از سمت بالا قابل دیدن هستند و توسط گرد و خاک کوه پوشیده شده اند.

Bruyn — ۴۲

۴۳ — تصور می شود منظور نویسنده چرخ الماس از باورهای مردم عوام باشد.

این نقوش، شبیه به نقوش سایر نقاط قصر می باشند.

در سمت غرب، با اندکی فاصله از این ساختمان، از چند پله پایین می رویم و به حیاط فوق العاده زیبای چهارگوشی می رسیم. در این جا چند زیر ستون و در سمت مشرق دو سردر بزرگ هنوز پا برجا مانده است که همه از سنگ گرانیت می باشند. گیلویی روی سردرها، ظاهراً بسیار عالی بوده اند. این گیلوییها چهارگوش هستند، در روی بسیاری از قطعات ستونهای شکسته شده نیز آثاری از سنگ نوشته های قدیمی دیده میشود. در بسیاری از نقاط قصر آبراه ها و جویهای سنگی ای ساخته شده تا آبی که از کوه سرازیر می شود، در آنها جریان پیدا کند. این آبراه ها از سنگ آبی رنگی در هشت پایی زیر زمین ساخته شده و پهنای هر کدام دو و نیم پا است.

این قصر شکوهمند، در اثر گذشت ایام بکلی ویران شده است، اما آنچه که باقی مانده است همانند صخره ها، مستحکم و پابرجا است.

زمین لرزه که در ایران فراوان روی می دهد موجب سقوط بسیاری از ستونها و خرابی اطاقها گردیده است و در برخی نقاط نیز فقط سقفها از بین رفته و بقیه قسمتها باقی مانده اند. سنگ و خاک که بطور دایم همراه با بارندگی از کوه مجاور، به سمت بقایای بجا مانده سرازیر است، قسمتهای زیادی از قصر و حتی چند ته ستون را پوشانده است.

سنگ نوشته های روی دیوارها و سایر نقاط این قصر را باید، از عجیب ترین قسمتهای آن دانست زیرا تاکنون هیچکس، چه از شرق و چه از غرب، موفق به خواندنشان نشده است و آنچه عجیب است این است که تمام کوششهای دانشمندان آشنا به زبانهای شرقی برای کشف اسرار این نوشته ها، بدون نتیجه مانده است و این نوشته ها نیز مانند خطوط هیروگلیفی مصر در زیر راز غیر قابل کشفی پنهان مانده اند.

یکی از مشکلاتی که باید حل شود این است که بفهمیم این قصر را چه کسی، در چه موقعی ساخته است. یونانیها، شرحی غیر کافی و مشکوک در باره آن نوشته اند و این دو نقص در نوشته های خود ایرانیها هم به چشم می خورد.

ایرانیها در حال حاضر آن را «تخت جمشید» می نامند و معتقدند که جمشید، سه تا چهار هزار سال قبل آن را بنا کرده است. جمشید را هم چنین سازنده چهل منار نیز می دانند.

در کتب تاریخ باستان یونان آمده است که اسکندر کبیر، قصر شکوهمند مزبور را، در

یک مجلس عیاشی، به تحریک یک زن هرجایی به نام تاییس به آتش کشید و ویران ساخت. این گفتار با وجود آنکه جنبه تاریخی دارد، چندان قابل قبول نیست، زیرا اگر انسان نظری به آنچه که باقی مانده است بیندازد، براحتی متوجه می شود که وقوع چنین رویدادی، با چنان نتیجه ای، غیرممکن است چه اگر تمام آتشیهای دنیا را هم جمع کنیم، نمی توانند روی این سنگهای عظیم، که به استحکام و عظمت صخره ها می باشند، و یا بر سایر قسمتهای سنگی ساختمان، کوچکترین تأثیر بگذارند.

این نظریه هنگام بازدید از بقایای این قصر عظیم، در من به وجود آمد. نکته مهمی که در تمام قسمتها به چشم می خورد، این است که در آن اصول و قوانین رایج هنر، مراعات نگردیده. برای مثال اندامها و عضلات تندیسها محو و غیر نمایان هستند در حالی که چین و شکن پرده ها گاهی بخوبی نشان داده شده اند.

نسبتها در اغلب موارد در نظر گرفته شده، اما به منحنیها توجه زیادی نشده و این امر موجب گردیده است که تصاویر همه، بیش و کم یک شکل به نظر بیایند. سرجون شاردن نیز که متوجه این مطلب شده، معتقد است که مهندس این بنای باشکوه، هر کس که بوده است، از اصول معماری یونانیها و رومیها، بی اطلاع بوده است و نقایصی که در حجارها و تندیسها دیده میشود به احتمال زیاد به علت آن می باشد که کار ساختمان قصر با عجله انجام شده است و حجاران و هنرمندان، وقت زیادی برای پرداختن به ریزه کاریها نداشته اند و نقوش را به همین صورتی که ما امروز می بینیم، ساخته اند.

با توجه به تصاویر دیوارهای کنار پله ها، که قبلاً از آن نام بردم و گوناگونی حیوانات نقش شده که عبارتند از: شترها، اسبها، گوسفندها، ارابه های جنگی و انسانهایی که ظروفی در دست دارند. همه دال بر این است که مقصود آنان نمایش شکوه و جلال بوده است و من تصور می کنم قسمتی از مطالبی که قبلاً ترجمه آنرا آوردم آن را تأیید می کنند.

مصالحی که در ساختمان این قصر به کار برده شده، بیشتر نوعی سنگ آبی رنگ سخت است، اما جای درها و پنجره های اطاقها همه از مرمرهای سیاهی می باشند که به زیباترین وجه صیقل داده شده اند و عکس اشیاء مثل آئینه در آنها منعکس می شود.

سطح زیر بنای قصر ۱۴۰۰ یارد مربع است. جبهه آن را از شمال به جنوب ۶۰۰ قدم و ضلع شرقی — غربی آن ۳۹۰ قدم می باشد. از آنجا که این قصر در کوهپایه ساخته شده است بدون شک مسطح سازی زمین، کار فوق العاده زیادی برده است. ارتفاع پی ها، در

قسمت جلودر بعضی جاها به ۴۰ تا ۵۰ پا می رسد و از دو سنگ عظیم که روی هم قرار داده شده اند تشکیل شده اند. ارتفاع پی، در طرفین چندان زیاد نیست و در ضمن یکنواخت هم نمی باشد و علت هم مقادیر زیادی خاک و سنگ است که به تدریج از کوه مجاور سرازیر شده و کناره ها را پوشانده است.

این خطر وجود دارد که طی قرون آتی، زمین لرزه بقیه ستونها و قسمتهای باقی مانده را هم خراب کند، اما سرنوشت این قسمتها هر چه که باشد، مسلم آن است که عمر پی ساختمان به اندازه سنگهایی خواهد بود که از آن ساخته شده است، ولو اینکه دیگر چیزی بر فرازش باقی نمانده باشد.

اینک به شرح برخی از قسمتهای تالار ستونها می پردازم:

چنین به نظر می رسد که این تالار از بقیه قسمتهای قصر مجزا بوده و توسط راهروهای سنگی، به بخشهای دیگر مربوط می شده است. از روی ته ستونهای باقی مانده که من آنها را دقیقاً شماره کردم، معلوم شد که تالار دارای نه ردیف ستون بوده، که هر کدام از شش ستون تشکیل شده بودند و به این ترتیب مجموعاً پنجاه و چهار ستون وجود داشته است.

پانزده ستونی که از این پنجاه و چهار ستون باقی مانده بین ۷۰ تا ۸۰ پا ارتفاع دارند و قطر هر ستون در قسمت پایه دوازده پا و فاصله آنها از هم بیست و دو پا است.

از روی وضع ستونهای پیشین میتوان گفت که در ورودی تالار به سمت دشت باز می شده است، اما چهار عدد از ستونها نیز با فاصله بیشتری از ستونهای دیگر رو به کوه قرار دارند که احتمالاً متعلق به ایوانی بوده اند که رو به سمت شرق قرار داشته است. ساختمان این ستونها نیز با بقیه ستونها تفاوت دارد. جنس ستونها مخلوطی از چند نوع سنگ قرمرز رنگ ریگ دار است.

تالار روی زمین بلند و سکوماندی قرار دارد و بر تمام منطقه مرودشت مسلط است. این تالار از ابهت و شکوه خاص برخوردار می باشد و به بیننده «تالار بارعام» را تلقین می کند که شایسته پادشاه قدرتمند و جنگجویی است».^{۴۴}

سیر و گشت در تخت جمشید را پایان می دهیم و به همراه بنیامین سری هم به نقش رستم می زنیم:

«بعد از ظهر روز دوشنبه دوم سپتامبر، برای دیدن مقبره قهرمان نامدار ایران رستم حرکت

۴۴ - رک: مشاهدات سفر از بنگال به ایران، ص ۵۹-۶۷.

کردیم. این محل که آن را «نقش رستم» می نامند در سه و نیم مایلی شمال شرقی تخت جمشید قرار دارد و از چهار اطاق مجزا تشکیل شده است که در ارتفاع زیادی از سطح زمین در دل کوه کنده شده اند.^{۴۵}

نقوش روی قسمتهای فوقانی دیوارها کاملاً شبیه به نقوشی هستند که در تخت جمشید دیده می شوند. اشکال استعاری با آتشدانی برای آتش و سمبل خورشید. در پایین حجاریهای اطاق دوم نقش آدم عظیم الجثه ای سوار بر اسب دیده می شود که در دل صخره حجاری شده و از کمال خاصی برخوردار است. مرد سوار بر اسب کاملاً مسلح و دارای تجهیزات کامل می باشد و آماده به جنگ است، لباسهای او بیش و کم شبیه به البسه رومیها است، و روی کلاه خود او یک گوی دیده می شود.

در مقابل او دو نفر قرار دارند که یکی زانورده است و حالت التماس کردن دارد و دیگری در حال گرفتن دست سوار است چنان که گویی می خواهد از او طلب بخشش کند. سوارکار، عبوسانه به افرادی که در مقابلش قرار دارند نگاه می کند و دستش را به قبضه شمشیرش برده است.

در یک طرف این نقش سنگ نوشته ای با خطوط قدیمی دیده می شود ولی این نوشته مشابه سنگ نوشته های روی دیوارهای تخت جمشید نیست.

پشت سر سوار کار عده ای به انتظار ایستاده اند که اندام همه آنها به اندازه های طبیعی حجاری شده است، اما در مجموع نسبتها به هیچ عنوان رعایت نشده اند، برای مثال اندازه مردی که سوار بر اسب است، دو برابر اسب زیر پایش است.^{۴۶}

۴۵ — منظور چهار آرامگاه شاهان هخامنشی است که در حدود ارتفاع بیست متری از سطح زمین در دل کوه تراشیده اند. سه آرامگاه رو به جانب خاور قرار گرفته که به ترتیب متعلق به داریوش اول، اردشیر اول و داریوش دوم بوده و آرامگاه دیگر که رو به جنوب غربی است متعلق به خشایارشا می باشد.

۴۶ — در این نقش شاپور اول و والرین امپراطور روم نشان داده شده است. در این سنگ نگاره تاریخی فاتح ساسانی در نهایت شکوه و جلال بر اسب کوه پیکری قرار گرفته و بر تارک او تاج کنگره داری نمایان است و انتهای ریش پر پشت در حلقه ای نمودار شده است. شاپور با حالتی مصمم و استوار بر اسب نشسته و دست بخشایش را به سوی والرین امپراطور شکست خورده و اسیر روم که در برابر او به حال نیاز و تضرع زانورده به نشانه حمایت بالا برده است. در کنار والرین ظاهراً سیریادیس از اهالی انطاکیه است که از دست شاپور فرمان امپراطوری روم را می گیرد. پشت سر شاپور یکی از بزرگان کشور که ظاهراً نقش «کرتیر» موبد بزرگ آن زمان می باشد در حال ایستاده نشان داده شده که دستش را به حال احترام بالا نگاه داشته است.

اندکی به سمت شمال تصویر دیگری حجاری شده است. در قسمت پایین آن دو نفر که کاملاً مسلح هستند دیده می‌شوند. یکی از ایشان در حال دادن حلقه‌ای به دیگری است و دیگری در حال گرفتن آنست. روی کلاه خود نفر سمت راست یک گوی و در دستش یک تبرزین جنگی قرار دارد. در پشت سر نفر سمت چپ هم یک خدمتکار ایستاده، که چتری را نگاهداشته است.

زیر پای اسبهای این دو نفر دو سر انسان افتاده است و کمی آنطرفتر سر چند نفر از ملازمان دیده میشود که دور سرشان نوار پهنی بسته شده است و همگی دارای موهای درهم برهمی هستند. سر چون شاردن فکر می‌کند که صحنه، نشان‌دهنده اسکندر است که داریوش در برابرش اظهار انقیاد می‌کند. اما ما از روی تواریخ یونان می‌دانیم که داریوش و اسکندر هرگز با هم روبرو نشدند و داریوش پس از شکست در جنگ اربل به هنگام فرار به دست یکی از خدمه خود به نام بسوس کشته شد، به علاوه من تصور نمی‌کنم که ایرانیها خواسته باشند یک چنین رویداد خوارکننده و دردناکی را که منجر به از بین رفتن پادشاه قدرتمندشان شد با حجاری روی دیوار این محل برای همیشه جاودانه ساخته باشند و به تجلیل از مردی پرداخته باشند که قوانین و مذهبشان را از بین برد.

از سوی دیگر در نقش مورد بحث هیچ اثری از این که این نقش، توسط هنرمندان یونانی درست شده باشد، دیده نمی‌شود، زیرا در آن زمان یونانیها در هنر و علوم به حد کمال رسیده بودند و اگر اسکندر می‌خواست دستور ساختن چنین نقشی را بدهد، بدون شک اجرای آن را به یکی از هنرمندان معروفی که همراه وی به آسیا آمده بودند واگذار می‌کرد.^{۴۷}

تناسب در این نقوش مراعات نشده است و به گونه‌ای زمخت و کلی حجاری شده‌اند. من شخصاً معتقدم که این بنا، باید متعلق به دوره‌های قبل از یونانیها و نشانگریکی از کارهای چشمگیر رستم قهرمان باشد (همان کسی که این محل به نام او نامیده شده است) و این حجاریها برای جاودانه سازی خاطره او به وجود آمده‌اند.

۴۷ - این نقش صحنه تاجگذاری اردشیر بابکان بنیانگذار سلسله ساسانی است. اردشیر براسی سوار است و با نهایت وقار از اهورمزدا حلقه‌ای را که نشانه سلطنت و قدرت است می‌گیرد. در سینه اسب اردشیر کتیبه‌ای به خط پهلوی بدین مضمون به چشم می‌خورد: «این سوار خدایگان شاهنشاه ایران از نژاد خدایان پسر بابک شاه» در زیر سم دست و پای اسب اردشیر جسد مردی نشان داده شده که نقش اردوان پنجم می‌باشد. در زیر سم اسب مظهر اهورمزدا نیز جسد دیگری که از سر او مارهایی بیرون آمده نشان داده شده است که آن را مظهر اهریمن یا یکی از ارواح خبیثه تعبیر می‌نمایند.

تقریباً در پای صخره، یک بنای چهارگوشه ای از سنگ آبی، به ارتفاع ۲۰ و عرض و طول هشت پا دیده میشود. این محل دارای چندین پنجره است در داخل آن هیچ چیز وجود ندارد، اما روی دیوارها چندین طاقچه کوچک جلب نظر می کنند. اهالی محل می گویند که این جا آرامگاه رستم بوده است، اما بسیاری از کسانی که آن را دیده اند، معتقدند که محل مزبور، آرامگاه داریوش پسر ویشتاسپ است و این موضوعی است که هرودوت مورخ یونانی آن را بازگو کرده است و سر چون شاردن و آقای لو برون نیز هر دو آن را قبول دارند.^{۴۸}

در قسمتی از صخره به سمت شرق، مجسمه ای از شخصی که سوار بر اسب است قرار دارد. صورت این شخص به شدت خراب شده و به زحمت قابل تشخیص است، اما بهر حال می توان گفت که شخص مزبور یک مرد است. او موهایی بلند و آشفته دارد و در سمت چپ پیشانی اش برآمدگی ای شبیه به یک شاخ دیده میشود. اهالی محل آن را «اسکندر ذوالقرنین»^{۴۹} یعنی همان اسکندر کبیر که از شرق تا غرب را مسخر کرده بود می دانند و بر این نظریه خود راسخ می باشند.

همانطور که می دانیم، در عهد باستان، شاخ نشانه قدرت و عظمت بوده است و بر این مبنا می توان گفت که نظر ایرانیها درست است و دلیلی بر رد آن وجود ندارد. تاریخ نویسهای یونان نیز همیشه نوشته اند که اسکندر در جلوی پیشانی خود، چیزی شبیه به شاخ و یا احتمالاً دسته ای مو که روی پیشانی اش می ریخته است، داشته است و این در سکه های باقیمانده از آن دوره که صورت اسکندر بر رویشان نقش شده است نیز دیده می شود.

در پشت سر این سوار، گروهی افراد پیاده دیده می شوند که همه مسلحند و معلوم است

۴۸ — این بنا کعبه زرتشت نام دارد و از جمله آثار بسیار جالب مهم معماری دوران هخامنشی است. نامگذاری این بنا به کعبه زرتشت شاید مبنای درستی نداشته باشد. بلندی این برج سنگی دوازده متر و از شانزده ردیف سنگهای گران وزن مرمرینا ساخته شده است. اندازه اضلاع آن ۷/۳۰ متر است. در بالای بنا طاقی است به وسعت ۳/۵×۳/۵ متر و دری به سمت مغرب دارد که از یک پلکان سنگی به درون آن می رفته اند و قسمتی از پلکانش هنوز باقی مانده است. درباره اینکه این بنا برای چه منظوری ساخته شده آرای گوناگونی ابراز گردیده است. پاره ای آن را آتشکده و محل نگاهداری آتش مقدس و بعضی محل نگاهداری کتاب مقدس اوستا و احکام دین و فرامین و پرچمهای سلطنتی تصور کرده اند که نظر اخیر معقول تر و منطقی تر بنظر می رسد.

۴۹ — برخی از دانشمندان کوروش هخامنشی را به عنوان ذوالقرنین می شناسند. آقای ابوالکلام آزاد دانشمند هندی به قراین و اماراتی مراد از ذوالقرنین مذکور در قرآن را کوروش دانسته است.

که از همراهان کسی هستند که در پیشاپیش ایشان قرار دارد.^{۵۰}
توقف ما در نقش رستم خیلی کوتاه بود و در روز چهارم سپتامبر به شیراز مراجعت کردیم.^{۵۱}



۵۱- کعبه زرتشت

(از فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران)

۵۰- صحنه ای را که بنیامین از آن یاد کرده است نمونه ای از حجاری دوره عیلامی بوده که جز قسمت کوچکی از آن بقیه به سبب حجاریهای ساسانی از میان برده شده است. نقشی را که بنیامین به عنوان اسکندر از آن یاد کرده است در اصل یک رب النوع عیلامی بوده که نقش آن در حجاریهای برجسته عیلامی کورانگون در نزدیکی فهلان به وضوح قابل تشخیص است. در نقوش کورانگون دو رب النوع یکی به صورت مرد و دیگری به صورت زن نشان داده شده، هر یک از دو تصویر دارای دوشاخ بر سر می باشند. تصاویر دیگری که بنیامین از حجاری مورد نظر در نقش رستم شرح داده است نقوش ساسانی است و ارتباطی با حجاری عیلامی ندارد.

۵۱- رک: مشاهدات سفر از بنگال به ایران، ص ۶۷-۶۹.

فصل دوازدهم

سیر و سفر در دوران قاجاریه

در اوایل قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) ناپلئون بناپارت که در فکر حمله به هندوستان بود، بر آن شد که با جلب دوستی فتحعلی شاه از راه ایران به هندوستان لشکر بکشد، روسیه هم خیال حمله به هند را در سر می پرورانید و بریتانیای کبیر نیز کوچکترین حرکات آنها را زیر نظر داشت. به سبب موقعیت جغرافیایی کشور ما، دیپلماسی غرب راه ورود به ایران را گشود و در نتیجه گروه‌های سیاسی و نظامی و به دنبال آنها مسافران خارجی راه ایران را در پیش گرفتند و از نو مانند دوران درخشان صفوی گروه گروه مسافران به ایران وارد شدند.

هر چند این مأموران و جهانگردان دلشان به حال ما نسوخته بود و بیشتر قصدشان از مسافرت به ایران مقاصد سیاسی و اقتصادی بود اما ناخواسته سبب شدند که ایرانیان از فرهنگ و شیوه حکومت اروپا بیشتر آگاه شوند.

در اثر سروصدای روزافزونی که ایران در جهان غرب برانگیخته بود بسیاری از این مسافران و جهانگردان ایران را عرصه گردش و تحقیق خویش انتخاب کردند و بدین ترتیب در این قرن زمینه بررسی‌های جغرافیایی و باستان‌شناسی و ملاً فرهنگی و ادبی در ایران فراهم آمد.^۱ جا دارد تعدادی از این سیاحان را نام ببریم:^۲

۱ - رک: ایران و قضیه ایران، جرج. ن. کرزن، ترجمه غ. وحید مازندرانی، جلد اول، چاپ دوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت علوم و آموزش عالی، ص ۵۳ - تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۸۲.

۲ - رک: همان کتاب، ص ۴۲-۴۸.

Sir John Malcolm	سر جان ملڪم
J. Scott Waring	جی. اسڪاٽ وارينگ
P. Amédée Jaubert	پی. آمده ژوبر
A. de Bontems	سرهنڱ آ. دوبانتم
P. A. de Gardanne	پی. آ. دوگاردان
Truilhier	سروان ترویل هیر (تروی لیه)
A. Dupré	آ. دوپره
P. Tancoigne	پی. تانکوانی
Trézel	سرهنڱ ترزل
J. P. Morier	جی. پی. موریه
W. P. Grant	سروان. وی. پی. گرنت
Sir H. Pottinger / Christie	سر. اچ. پوتین گر، سروان کریستی
W. Monteith	جنرال دیلومونتايت (مونتايت)
Macdonald Kinneir	سر جان مکدونالد کی نر
Sir W. Ousclely	سر. دبلیو، اوزلی
W. Price	دبلیو. پرایس
H. Martyn	اچ. مارتین
J. B. Rousseau	جی. بی. روسو
G. Drouville	سرتیپ دروویل
M. Freygan	ام. فریگان
J. S. Buckingham	جی. اس. باکینگهام
W. Heude	ستوان دبلیو. هوڊ
M. Von Kotzebue	م. ون. کوتزبو
J. Johnson	سرهنڱ. جی. جانسن
R. Ker Porter	سر آر. کر پورتر
T. Lumsden	ستوان. تی. لمسدن
P. Gordon	پی. گوردون

C. J. Rich	سی. جی. ریچ
J. B. Fraser	جی. بی. فریزر
G. Keppel	جی. کیپل
M. A'Court	م. ا. کورت
J. E. Alexander	سر جی. ای. الکساندر
R. Mignan	سروان. آر. مینیان
T. B. Armstrong	تی. بی. آرمسٹرانگ
Th. Alcock	ت. الکوک
C. Bélanger	سی. بلانژہ
E. Smith, H. G. Dwight	ای. اسمیت و ایچ. جی. دویت
A. N. Groves	ای. ان. گرووز
E. Ménétries	ا. منتریس
A. Conolly	سروان. آ. کونولی
Sergeant Gibbons	گروہبان گیبن
Dr. J. Wolff	دکتر جی. ولف
G. Fowler	جی. فولر
J. S. Stocqueler	جی. اس. استاکلر
A. Burnes	سر. ای. برنز
L. Mohan	لال مہان
T. S. Powel	ستوان. تی. اس. پاول
Heidenstamm	سرگرد ہیدن شتام
Baron Th. Korff	بارن ت. کورف
J. Perkins	جی. پرکینس
Sir H. Rowlinson	سر. ایچ. رالینسن
W. Stuart	سرہنگ. دبلیو. استوارت
Aucher Eloy	اوکر. الوی
Alex. Chodzko	الکس چودزکو

F. R. Chesney	جنرال اف. آر چسنى
W. H. Ainsworth	دبليو. اچ. اينس ورث
V. Fontanier	وى. فونتانيه
Major D Arcy Todd	سرگرد دارسى تود
J. McNeill	ج. مكنيل
Sir Justin, Lady Sheil	سريوستين و بانوشيل
R. Wilbrahm	سروان. آر. ويلبرام
Eugène Boré	اوژن بوره
Haji. Abdolnabi	حاجى عبدالنبي
Lemm	سروان لم
A. Soltykoff	پرنس آ. سولتى كف
E. Conolly	سروان. اى. كونولى
Ch. Texier	تكسيه
E. Flandin / P. Coste	اى. فلاندين و پى كوست
Dr. A. Grant	دكتور آ. گرنت
Baron C. De Bode	بارن سى دو بود
Sir A. H. Layard	سراى. اچ. ليارد
A. L. Mitford	اى. ال. ميتفرد
Conte de Sercey	كنت دوسرسى
F. Forbes	دكتور. اف. فوربز
G. Osculati	جى. اسكولاتى
W. B. Selby	ستوان ديبلوبى سلبى
G. P. Badger	دكتور جى. پى. باجر
W. R. Holmes	وى. آر. همس
N. L. Westergaard	ان. ال. وسترگارد
M. Wagner	م. واگنر
R. Leech	ستوان آر. ليچ

J. F. Jones	جی. اف. جونز
J. P. Ferrier	جی. پی. فریه
H. de Hell	اچ. دوهل
Ida Pfeiffer	میس ایدا پفیفر
Dr. F. A. Buhsé	دکتر اف. آ. بوس
E. Keith Abbott	ای. کیث ابوت
R. Curzon	آر. کرزن
W. K. Loftus	دبلیو. کی. لفتوس
M. Tchirikoff	م. چی ریکف
R. B. Binning	آر. بی. بینینگ
J. Berezin	جی. برزین
Czarnotta	چارنوتا
H. Garnier	اچ. گارنیه
Gobineau	کنت گوینو
J. Outram	سر. جی. اوترام
W. A. Shepherd	دبلیو. آ. شپرد
C. H. Hunt	سی. اچ. هنت
C. Clerk	سی. کلارک
N. De Khanikoff	ن. دو. خانیکف
Dr. O. Blau	دکتر. او. بلو
E. Duhousset	ای. دو هوسه
R. G. Watson	آر. جی. واتسن
J. Osmaston	جی. اوسماستن
M. de Blcqueville	م. دوبلوک ویل
E. B. Eastwick	ای. بی. ایستویک
Dr. H. Brugsch	دکتر. اچ. بروگش
J. Ussher	جی. اوسر

F. Goldsmid	سر. اف. گلداسمید
F. De Filippi	اف. دوفیلپی
Lewis Pelly	لويس پلي
Arm. Vambéry	آرم. وامبری
O. St. John	او. سن. جان
Conte J. de Rochechouart	کنت دوروش شوار
D. W. Marsh	دی. دبلیو. مارش
F. Méchin	اف. مچین
Visocunt Pollington	ویکنت پولینگتن
Dr. C. Haussknecht	دکتر. س. هوسک نخت
Dr. J. E. Polak	دکتر جی. ای. پلاک
B. Lovett	سرگرد. بی لووت
C. J. Wills	سی. جی. ویلز
A. H. Mounsey	ای. اچ. مونسی
E. C. Ross	سرهنګ ا. سی. راس
Dr. W. Freshfield	دکتر دبلیو فرش فیلد
G. Melgunof	جی. ملگونف
E. L. Cutts	ای. ال. کوتس
Euan Smith	سرهنګ اوان اسمیت
J. Bassett	جی. باست
W. Birtlebank	دبلیو. بریتل بنک
Baron Max Von Thielmann	بارن ماکس فن تیلمن
H. C. March	سروان اچ. سی. مارش
H. W. Bellew	دکتر اچ. دبلیو بلو
Dr. G. Rozario	دکتر جی. روزاریو
W. T. Blanford	دبلیو. تی. بلنفورد
Val Baker and W. Gill	سرهنګ وال باکر و سروان دبلیو جیل

P. Ogorodnikof	پی. اوگوردونیکف
G. Napier	سروان. جی. ناپیر
F. Stolze	اف. استولزه
F. C. Andreas	اف. سی. اندریس
A. Rivadeneyra	ای. ریوادنیرا
Sir. C. Mac Gregor	سرسی. مک گرگور
H. Ballantine	اچ. بالانتین
T. S. Anderson	تی. اس. اندرسن
A. Arnold	ای. ارنولد
Dr. E. Tietze	دکترای. تیتز
E. A. Flooyer	ای. ای. فلویره
R. Murdoch Smith	سر. آر. مورдох اسمیت
Puschin	سروان پوچین
Mme C. Serena	مادام. سی. سرنا
K. D. Kiach	ک. دی. کیاچ
G. Radde	دکتر. جی. راده
Grodekoff	جنرال گرودکف
Petrusevitch	جنرال پتروسویچ
A. H. Schindler	جنرال ای. اچ. شیندلر
G. Riederer	جی. ریدرر
A. Laessoe	ای. لاسو
C. E. Stewart	سرهنک سی. ای. استوارت
E. ÓDonovan	ای. ادونوان
A. Condie-Stephen	ای. کندی استفن
M. and J. Dieulafoy	مادام و جی دولافوا
E. Stack	ای. استک
G. Gasteiger Khan	جنرال گاستیگرخان

H. L. Wells
 E. Orsolle
 H. Moser
 S. G. W. Benjamin
 A. Riley
 M. S. Bell
 R. H. Jennings
 Fr. Houssay
 A. Nikolsky
 Hedin Sven
 J. D. Rees
 A. Rodler
 A. C. Yate
 G. Bonvalot
 T. Stevens
 H. Binder
 A. Le Messurier
 R. E. Galindo
 H. B. Vaughan
 J. T. Bent
 H. de Windt
 Von Proskowetz
 Conte de Sabran
 E. G. Browne
 F. R. Mounsell
 H. F. B. Lynch
 Dr. P. F. Trautenberg

سرهنگ اچ. ال. ولز
 ای. اورسل
 اچ. موزر
 اس. جی. دبلیو. بنیامین
 ای. ریلی
 سرهنگ م. س. بل
 سروان ار. اچ. جنینگز
 فر. هوسی
 ای. نیکولسکی
 هدین سون
 جی. دی. ریز
 دکتر. ای. رودلر
 سروان ای. سی. بیت
 جی. بن والو
 تی. استیونس
 اچ. بیندر
 سرهنگ ا. لومسوریه
 ستوان آر. ای. گالیندو
 ستوان اچ. بی. وگان
 جی. تی. بنت
 اچ. دو. وینت
 فن. پروس کووتز
 کنت دو سابران
 ای. جی. براون
 سروان اف. آر. مونسل
 اچ. اف. بی. لینچ
 دکترپی. اف. تروبن برگ

G. N. Curzon

H. O. Sawyer

Mrs. Bishop (Miss Isabella Bird)

جی. ن. کورزن

سرگرد اچ. ا. سایر

بانویشاپ (میس ایزابلا برد)

مسافران عهد فتحعلی شاه

فتحعلی شاه قاجار در فاصله سالهای ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ هجری قمری در ایران سلطنت کرد. در دوره فرمانروایی او ایران عرصه آمد و رفت عده زیادی عمال و دلال انگلیسی و فرانسوی بود که در طلب اطلاعات نظامی شرق تا غرب و شمال تا جنوب ایران زمین را زیر پا گذاشتند.^۳

در سال ۱۸۰۰ میلادی «جان ملکم» فرستاده دولت بریتانیا به ایران آمد و در قبال تعهد حمایت از ایران در مقابل حمله روسیه، اجازه ورود و اقامت اتباع کشورش را به ایران تحصیل کرد.

شش سال بعد دولت فرانسه ژوبر (پیر-آمده امیلین - پروپ) را که به زبانهای شرقی و تاریخ مشرق زمین آشنایی داشت به ایران اعزام کرد تا زمینه جاه طلبی ناپلئون را فراهم سازد.^۴ او پس از تحمل سختیها و گرفتاریهایی که در حین مسافرت خود در سرزمین عثمانی با آن روبرو بود سرانجام به مرز ایران رسید و احساس خود را از نزدیک شدن به کشور ما چنین ثبت کرد:

«... ما دنبال پیچهای دره را گرفتیم، رودخانه قطور که از میان صخره‌های محمودیه سرچشمه می‌گیرد در این گذر تنگ با تندی بسیار مانند سیل روان است. آبهای معدنی به حالت آبشار به آن می‌ریزد یا آنکه از صخره‌ها می‌چکد و قدم به قدم به آنها برمی‌خوریم. هنگامی که دره فراخ می‌شود جریان این رودخانه آرامتر می‌گردد و جلگه خوی را بارور می‌سازد. صحنه به حالت سحرآمیزی عوض می‌شود. صنوبرهای بلند و گنبدهایی که به نظر می‌آید که در هوا آویزان هستند از نزدیکی یک شهر ایران آگهی می‌دهند.

در بهار هوا از بوی عطرها و خیلی شیرین آکنده شده، در پاییز زمین از توانگرترین

۳- رک: تحقیقات جغرافیایی در ایران، ص ۱۸۲.

۴- رک: مسافرت در ارمنستان و ایران، پ. امده، ژوبر، ترجمه علیقلی اعتمادمقدم، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، پیشگفتار مترجم.

دسترنجهای آدمی پوشیده گردیده است، درخت زردآلو و توت و تاک در کرانه شالیزار می رویند و چنین به نظر می آید که آسایش مردم آنجا با ملایمت آب و هوایش هماهنگ باشد. طبیعت با زبان لطف و با طراوت آنها به مسافر می گوید که اوبه مرز کشوری رسیده که تربیت و تمدنش بالاتر است. به زحمت از کوههای سخت و درشت ارمنستان بیرون آمده ایم که از دورنمای شگفت آور شادی بخشی چشمانمان برخوردار میشود. با دیدن کشتزارها که خوب کشت شده اند آدم مطمئن میشود و پیش خود داوری می کند که مردمان فعال و توانگر باید پاکدامن و سلیم باشند. همه چیز به آدم لبخند می زند و همه چیز از آینده خوشی آگهی می دهد».^۵

ژوبر در نیمه خردادماه به تهران می رسد و ورود خود را به پایتخت ایران چنین شرح میدهد:

«من در پنجم ژوئن به تهران رسیدم و جمعیت بسیاری گردم را گرفتند. گرما خیلی سخت و خفه کننده بود، مرا در کوچه های پر پیچ و خم و سنگفرش نشده گذراندند. در آنجا ابری از گرد روی آسمان را پوشاند. چشم چشم را نمی دید. به کاخ میرزا رضا قلی وزیر رسیدیم».^۶

ژوبر، بیست و یک سال پس از بر تخت نشستن آقا محمدخان در تهران،^۷ پایتخت ایران را در آن دوره چنین توصیف می کند:

«برج و باروی تهران بنظر من خیلی متوسط آمد و هیچگونه ساختمانی که بتوان آن را با بناهایی سنجید که می گویند زینت بخش اصفهان است در آن وجود ندارد. کاخ و باغهای شاه خیلی وسیع است ولی خانه های بزرگان کشور هیچگونه نمایی ندارد. ایرانیان خیلی بیشتر به اندرون خانه علاقمندند و به آرایش بیرون آن توجهی ندارند. مسجدها، بازارها، کاروانسراهای تهران به همان حال پیشین خود هستند با این همه میتوان باور کرد که این شهر با آنکه در زمانی که من در آنجا می زیستم چندان پیشرفتی نداشت و جمعیتش بیش از

۵ - همان کتاب، ص ۱۱۳-۱۱۴.

۶ - همان کتاب، ص ۱۷۴.

۷ - آقا محمدخان قاجار در روز یکشنبه یازدهم جمادی الاولی، برابر با نوروز سال ۱۲۰۰ هجری قمری در تهران به تخت نشست ولی از تاجگذاری خودداری می کرد تا این که در سال ۱۲۰۹ و به روایتی در رمضان ۱۲۱۰ هجری بنا به درخواست مکرر مردم راضی شد که مراسم تاجگذاری را به عمل آورده و مقر خویش را در تهران استوار نماید.

سی هزار نفر نبود چون مقر شاهنشاهی شده جمعیت و توانگریش روزافزون است و آنرا سزاوار می سازد که پایتخت یکی از فراخترین کشورهای آسیا بشود. فتحعلی شاه در اندیشه آن است که رودخانه ای در آنجا روان سازد. این رود در غرب در فاصله دو فرسنگی جاری است،^۸ و مردمان مرفه و توانا آب از آنجا برای خود می آورند ولی آبی که در جویها روان است چون آن جویها بد مراقبت می شود آدم را بیزار می کند.

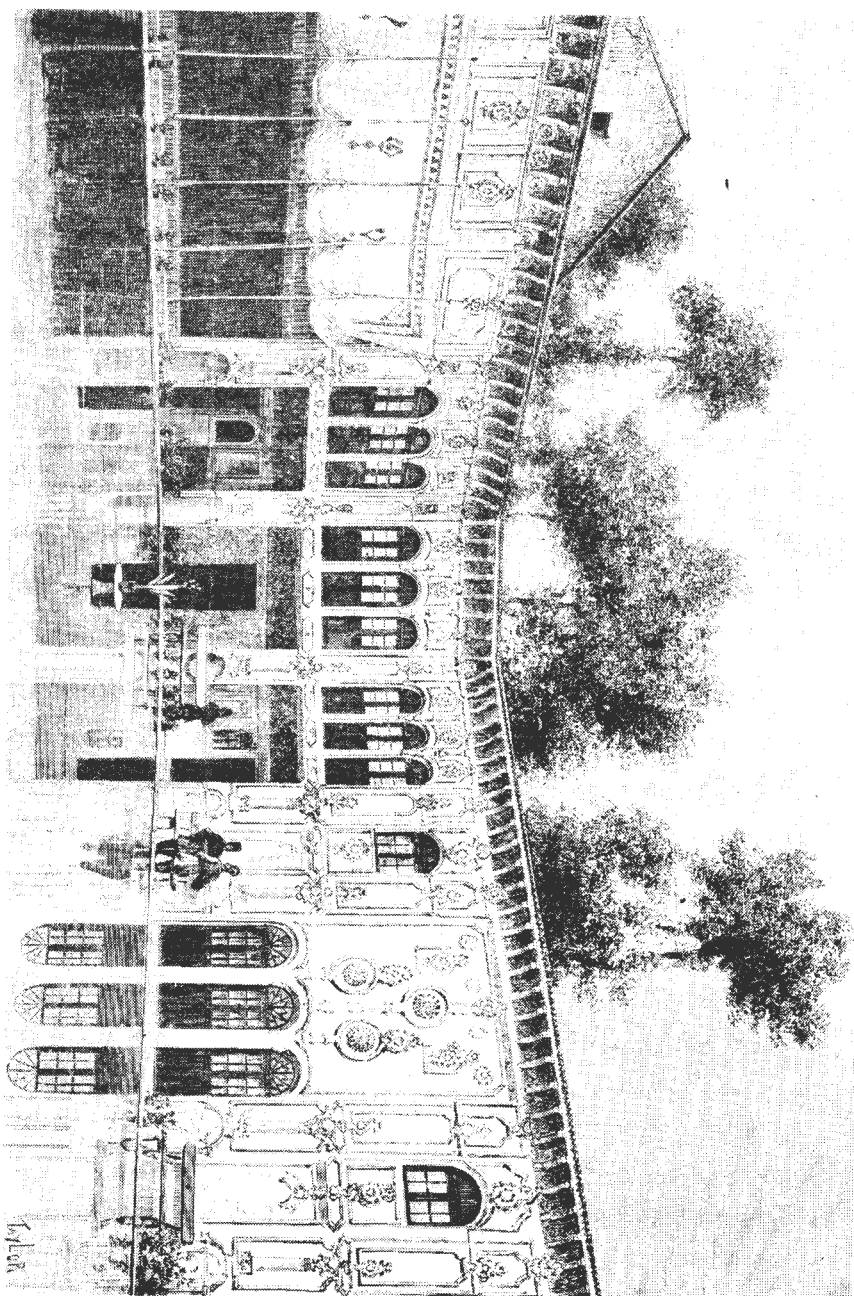
خاک اطراف تهران چه در شرق و چه در غربش سنگلاخ و بی حاصل است ولی آبهایی که از کوهستانهای شمالی که چندان دور از شهر نیستند سرازیر میشوند و آن جلگه را که میانه شهر و کوهی است آبیاری می کنند و آنرا مستعد برخی کشت ها می نمایند.^۹ به همراه ژوبر سری به کاخ سلطنتی ایران زده و از باغهای آن دیدن می کنیم:

«در کاخ شاهنشاهی که ایرانیان در میان عناوین باوقار دیگری آن را در سعادت نیز می خوانند نمای بیرونی ساختمانش با معماری مسکینی ساخته شده و مانند دژی است که خندق پهنی از آن دفاع می کند و بر روی آن خندق پلی متحرک دیده میشود. پس از آنکه از آن پل گذشتیم به نخستین حیاط اندرونی کاخ که خیلی وسیع بود درآمدیم.

یک پرچین خیلی کلفت و دیوارهای آجری این محل را احاطه کرده بود از هر طرفی که چشمانم را می چرخاندم به جز درختها و درختچه های پر گل نمی دیدم. در این باغ دلپذیر هر چیز روح را نوازش می داد. خیابانهای کوچک زیبای چنار با بته های گل سرخ و یاس چمپا مارپیچ وار به هر سو می رفت و با حوضهای بزرگ مرمر آراسته شده بود که از میان آنها پیوسته فواره هایش می پرید و مانند باران بر مرز گلکاری باغچه ها می ریخت. چنار، نارون، یاس درختی و گل صدتومانی درهم و برهم کاشته شده و تشکیل بیشه هایی را می دادند. جویبارهایی که با تردستی در جویها روان کرده بودند سبب مجموعه نباتات نیرومند می شدند. در قفسهای بزرگ که در زیر انبوه برگها نهفته اند بسیاری پرندگان در آنها پنهان شده بودند. باری لاله ها، نرگسها، گل شقایق نعمانی، میخک و گلهای گوناگون که در آب و هوای ما کمیاب است در میان چمنزار که مانند فرشی زمردین است به طور پراکنده رویده

۸ — مقصود ژوبر رودخانه سولقان بوده است ولی آب این رودخانه به میزانی نبوده که بتواند شهر تهران را مشروب سازد، بنابراین به احتمال فتحعلی شاه در نظر داشته شاخه ای از رودخانه کرج را به تهران بیاورد و این فکر در دوره بعد از او به تحقق رسیده است.

۹ — مسافرت در ارمنستان و ایران، ص ۲۵۴.



۶۔ عمارت نگارستان - اندرون فتحعلی شاہ

(از سفرنامہ دیو لالو)

شده و چشمان بیننده را از تابش رنگهای خود محفوظ می‌گرداند و هوا را از بوی خوش خود معطر می‌سازد.

نخستین چیزی که به چشم خورد یک کوشک بود که ساختش سبک و توی چشم برو بود. بر روی چوب با رنگهای خیلی تند نقاشی کرده بودند و از شبکه‌های زرینی آراسته گردیده بود که از دور شعاع آفتاب را منعکس می‌ساخت. درختان صنوبر خرم از سوی دیگر این کوشک کوچک را احاطه کرده بودند. پس از عبور از انبوهی درمنه و بید به مسجد کوچکی رسیدیم که مناره آن باریک و نازک بود و از بالای این درختان کوچک سر برافراشته بود. آفتاب در بلندترین نقطهٔ سیرش بود. پرندگان در این ساعت سوزان دست از آواز و ریزه‌خوانی خود برداشته بودند و بجز صدای موذن مسجد که می‌گفت: «خدایی دیگر بجز خداوند نیست. محمد پیغمبر او است و علی جانشین پیغمبر است، مسلمانها بشابید به نماز».

... مرا سپس به سوی کناره حوض بردند که نزدیک آن چادری زده شده بود که پرده‌های ابریشمین آنرا بالا زده و به شاخه‌های بیدهایی که اطرافش را گرفته آویخته بودند. در همین جاست که شاه اغلب قلیان می‌کشد و از خنکی سایه لذت می‌برد و آسایشی را که نزدیک ساعت شش روز آنقدر واجب است به دست می‌آورد. اینجا است که ساززنهای زبردست که با مهارت احساسات شهوت‌انگیز در آدم به وجود می‌آورند. گاهی در مقابل چشمان شاه ساز می‌زنند. فتح‌علی شاه که عاشق تفریح است چندان به کارهای جدی نمی‌پردازد. او دلش می‌خواهد هر شب در یک کلاه فرنگی تازه‌ای به سر برد و با معشوقه تازه‌ای شب را صبح کند.

باری چشمانم از این همه زیباییهای طبیعی یا ساختگی که در برابرم قرار گرفته خیره گشت».^{۱۰}

هیأت‌های فرانسوی و انگلیسی در ایران

ژوبر اقامت چند ماهه‌اش را در ایران بیشتر به سیر و سفر گذرانید و در اوایل سال ۱۸۰۷ میلادی (۱۲۲۲ هجری قمری) در حالی که اطلاعات ذی‌قیمتی از اوضاع ایران کسب کرده بود به فرانسه بازگشت و بسیاری از نظریات گذشته را راجع به کشور ما تصحیح نمود.

۱۰ - رک: همان کتاب، ص ۱۷۷ تا ۱۸۳.

در سال ۱۸۰۷ میلادی یک هیأت بزرگ نظامی فرانسوی تحت سرپرستی ژنرال آلفردو گاردان به ایران آمد تا لشکریان ایران را تعلیم داده و در صورت حمله ناپلئون به هند علناً به کمک قوای فرانسه برخیزد.^{۱۱}

بیش از تمام اعضای این هیأت، «آ. دوپره» مترجم و «سرهنگ تره‌زل» نایب و مهندس جغرافیا و آجودان سرتیپ گاردان ایران را زیر پا گذاشتند. گزارش سفر «دوپره» یکی از باارزشترین کتابهایی است که راجع به ایران به رشته تحریر درآمده بود.^{۱۲}

سرهنگ آلفونس تره‌زل نیز دریادداشتهای سفر خود به ایران، حالت سیاسی، احوال سکنه، اخلاق مردم، اوضاع نظامی، تجاری و مالی کشور را روشن می‌سازد. او در قسمتی از یادداشتهای خود گزارشی راجع به راههای ایران و وسایل نقلیه آن دوره در اختیار گذاشته و ضمن آن به بررسی امکانات موجود جهت حمله به هندوستان پرداخته است.^{۱۳} تره‌زل به هنگام توقف در تهران با استفاده از قطب‌نما از خرابه‌های شهری نیز نقشه‌برداری کرد.

م. تروی لیه یکی دیگر از اعضای هیأت گاردان در سال ۱۸۰۷ از راه کاروان روبین تهران و مشهد عبور کرد و از آنجا به یزد رفت و برای نخستین بار شرح آن شاهراه را که از زمانهای قدیم مورد استفاده فاتحان و پادشاهان و در قرون اخیر زواربیشماری قرار گرفته است به آگاهی غربیها رسانید.

تروی لیه اولین مسافری است که اطلاعات صحیح از قدرت و طرز زندگی ترکمنها که باعث ناامنی راه مشهد بودند داده است.

از گزارشهای ارزنده تروی لیه و دوپره بود که مغرب‌زمینها یزد، شهر بادگیرها و مناره‌ها را شناختند و از آن پس بود که دروازه‌های این شهر به روی مسافران مغرب‌زمینی گشوده شد.^{۱۴}

۱۱- رک: خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه استاد عباس اقبال آشتیانی، انتشارات گزارش، ۱۳۶۲.

۱۲- رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۹۴ و ۱۹۶.

۱۳- رک: یادداشتهای ژنرال تره‌زل در سفر به ایران، به اهتمام «ژ. ب. دوما» ترجمه عباس اقبال، انتشارات یساولی «فرهنگسرا» بهمن ۶۱.

۱۴- رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۹۶.

دولت انگلیس که از ورود هیأت فرانسوی به ایران نگران شده بود در صدد برآمد نقشه‌های رقیب را خنثی نماید. بنابراین ملکم را برای دومین بار به ایران اعزام کرد. اما نفوذ گاردان به قدری زیاد بود که حتی ملکم را به تهران راه ندادند، لکن متعاقب آن، مصالحه میان ناپلئون و تزار روسیه اوضاع را به نفع انگلیسیها دگرگون کرد و با ورود «هارفورد جونز» فرستاده دیگر انگلیس هیأت فرانسوی به حالت قهر ایران را ترک کرد.^{۱۵}

در مأموریت سوم، «ملکم» و همراهانش راههای میان بوشهر به تهران، تبریز و سنندج و باختران (کرمانشاه) را پیمودند و در این شهر گزارش دقیقی از حجاب‌ریهای بیستون و طاق‌بستان تهیه کردند.

همراهان ملکم به لرستان نیز سفر کردند. سروان فردریک یکی از اعضای هیأت او اولین اروپایی بود که به خرم‌آباد وارد شد. «گرت» و «فوردینگام» همراهان دیگر او تا پشتکوه پیش رفتند و در نتیجه اوضاع و شرایط نامناسب منطقه به قتل رسیدند.

«مکدونالد کی نر» و «و. مونت‌ایت» به خوزستان مسافرت کردند و حاصل مطالعات خود را در گزارش جالبی منتشر ساختند. بر اساس گزارش مذکور اهواز مرکز استان خوزستان، در آن روزگار آبادی محقری بیش نبود و جمعیت آن نهایتاً به هفتصد نفر می‌رسید.

شوشتریکی از آبادترین شهرهای ایران به حساب می‌آمد. بناهای نادر آن که قسمتی هم دو طبقه و از سنگ ساخته شده بود زیرزمینهای گود و خنکی داشت که در صخره‌ها کنده بودند.

مسافران در شوش با خرابه‌های عظیمی روبرو شدند. همه‌جا را گودال و توده‌های آوار فرا گرفته و پاره‌های آجر و تپله‌های رنگارنگ زمین را مستور کرده بود. در این خرابه متروک همچنین تخته‌سنگهای عجیبی دیده می‌شد که با خطوط و صور انسانی و... منقوش بود. در باتلاقیهای اطراف گویا تعدادی شیر مسکن داشت و از ترس آن حیوانات وحشی و حمله بومیها، انگلیسیها مجبور بودند شب را در شوش، در داخل مقبره دانیال بسر ببرند. مسافران سپس از خط سیر اسکندر از شوش به پرسپولیس گزارش با ارزشی تهیه کردند و در شیراز به دیگر اعضای هیأت ملکم ملحق شدند که تحقیقاتی در مورد شهرهای فارس به عمل آورده بودند.

۱۵ - همان کتاب، ص ۱۸۳.

مهمترین بخش مسافرت هیأت ملکم، سفر بلوچستان بود که برای نخستین بار توسط «گرنٹ» و پس از او «پوتینگر» در لباس یکنفرزایر مسلمان انجام شد.^{۱۶}

«مونت ایت» همچنین از تسهیلاتی که عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه برایش فراهم نمود استفاده کرد و با اطمینان خاطر به شناسایی گوشه و کنار آذربایجان پرداخت و طول و عرض بسیاری از نقاط آن ایالت را مشخص نمود. او در این سفر موفق شد بقایای ساختمانهای مفصل سنگی و گچی را که به قلعه ضحاک مشهور است و شامل آثار بسیار قدیمی از دوران مادها تا ساسانیان و ادوار اسلامی است در پنجاه کیلومتری شرق مراغه کشف کند.

«مونت ایت» در آثار بازمانده از دوران ساسانی در تخت سلیمان به جستجو پرداخت و نیز با کشتی دریاچه اورمیه (رضاییه) را درنور دیده عمق یابی کرد و از جزایر متعدد و زیبای آن دیدن نمود، اما نتوانست نقشه صحیحی از شکل دریاچه تهیه کند.^{۱۷}

تحقیقات موریه در ایران

«جیمز موریه» نویسنده کتاب معروف «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» از مشهورترین مسافرانی است که در دوره فتحعلی شاه قاجار دوباره ایران آمد و تحقیقات ارزنده ای در آثار باستانی کشور ما انجام داد.

در نخستین سفر به ایران، که به سال ۱۸۰۸ میلادی در معیت «سرهارفورد جونز» انجام شد، موریه از طریق بوشهر و شیراز و اصفهان و تهران به تبریز رفت و طی این سفر موفق شد به همراه «سرهارفورد جونز» شهر ساسانی بیشاپور را که در حدود ۲۵ کیلومتری مغرب کازرون در کنار جاده فهلپان قرار دارد از نو کشف کند.

موریه در سال ۱۸۱۱ بار دیگر با سمت وابسته و منشی سفارت «سرگور اوزلی» به ایران آمد و به همراه «ویلیام اوزلی» برادر سفیر، به چند سفر تحقیقاتی دست زد. مجدداً به شهر شاپور رفت و در میان ویرانه های پایتخت شاپور اول به جستجو پرداخت و گزارش دقیقی از سبک معماری و حجاریهای با ارزش آن منطقه تهیه نمود.

موریه در تخت جمشید و بازارگاد نیز اکتشافاتی انجام داد و اولین کسی بود که پی برد

۱۶ - رک: همان کتاب، ص ۱۸۴-۱۸۹.

۱۷ - رک: همان کتاب، ص ۲۰۲-۲۰۳.

در آرامگاهی که مسلمانان آن را «مقبره مادر سلیمان» می خواندند، کوروش بنیانگذار سلسله هخامنشی آرمیده است.

او در خرابه های ری باستان و همدان پایتخت مادها و مقر تابستانی شاهان هخامنشی به کاوشهایی دست زد. موریه در همدان نقشه یک کاخ بزرگ و عمارت ستون دار جنب آن را که شبیه تخت جمشید بود کشف کرد. در سفر دوم به ایران موریه از استرآباد هم دیدن نمود.^{۱۸}

سفر گاسپاردروویل به ایران

سرتیپ گاسپاردروویل، فرانسوی دیگری است که برای بررسی تغییرات وضع نظامی ایران در سال ۱۲۲۸ هجری قمری به ایران آمد و سه سال در کشور ما اقامت کرد. حاصل مسافرت های او در ایران سیاحتنامه ای است که در آن از آب و هوا، خصوصیات مردم، جمعیت، حمام های عمومی، حرمرها، طرز ساختمان عمارات، کاروانسراها، بازارها، طرز پخت و پز، اغذیه و مشروبات، ضیافتها و آداب خوردن، ائانه منزل، عروسی و طلاق، مذاهب مختلف، روحانیون و عبادات، نوروز و محرم و رمضان، مجازاتها، مشاغل، عملیات ورزشی و ورزشکاران، گردشگاهها و شکار، سفر و زیارت و بسیاری موضوعات دیگر گفتگو به میان آورده است.

با او همراه می شویم و سری به بازارهای دوره فتحعلی شاه می زنیم و با نحوه فعالیت مراکز اقتصادی آن روزگار آشنا می شویم:

«شهرها و قصبات و روستاهای مهم ایران دارای بازارها یا مراکز تجاری می باشند. بازارها معمولاً در مرکز شهرها قرار دارند و بازرگانان و پیشه وران در آن جا گرد هم می آیند. بازارها به شکل دالانهای بزرگی تقریباً شبیه خوابگاههای صومعه ها هستند ولی قدری پهن ترند. در هر طرف دالان دکانهای کوچک کم وسعت با سقف کوتاه بنا شده است. دکانها از ساعت هفت صبح تا غروب آفتاب باز هستند. هر دالان مختص یک نوع مال التجاره یا پیشه ورانی است که دارای حرفه مشترک هستند و از این رو مردم برحسب احتیاجاتی که دارند می دانند به کجا مراجعه نمایند.

۱۸ - رگ: همان کتاب، ص ۲۲۲-۲۲۳.

اداره بازارها بر عهده داروغه‌ها^{۱۹} است و در آنجا حق قضاوت دارند. داروغه‌ها نسبت به بازرگانان و کسبه تعدی می‌کنند و هر نوع باج و رشوه که بتوانند از آنها می‌گیرند بدون آن که برای این عمل کیفر ببینند. برای آگاهی از درآمد شغل داروغگی باید مبلغی را که برای تصدی آن پیش کش می‌شود در نظر گرفت. در ارومیه^{۲۰} شخصی از اهالی محل را دیدم که برای احراز این شغل ده هزار تومان پرداخت نمود. در هر دالان علاوه بر داروغه سه یا چهار مأمور پلیس جزء هم هست که همانند رؤسایشان، در صورتی که بازاریان تسلیم نظر آنها نشوند آنها را مرعوب می‌کنند. در بین این فرومایگان حتی یکنفر هم پیدا نمی‌شود که نتواند با مهارت چیزی از هریک از دکانها یا کارگاههای حوزه مأموریتش اخاذی نماید. هیچ کس را یارای مقاومت در برابر آنها نیست، زیرا در صورت استنکاف آن شخص را متهم می‌کنند که با وزنه‌های نادرست فروش می‌کند و یا این که دکان را دیر باز نموده یا زود بسته است. این جرایم مستوجب مجازات بدنی و جریمه است. بازارها تقریباً مانند کاروانسراها ملک اشخاص ثروتمند هستند که توسط آنها برای کسب درآمد قابل توجه بنا می‌شود.

بیگلر بیگیها تقریباً همگی در ولایت خود صاحب بازار هستند و چون هیچ کس را قدرت رسیدگی به اعمالشان نیست، از این راه درآمد هنگفتی به دست می‌آورند و در نتیجه مردم را از اشتغال به هرگونه کسب دلسرد می‌نمایند. علاوه بر آن بیگلربیگیها حق دارند به میل خود دکانها را ببندند و هر موقع که خواستند دوباره باز کنند. این هم نوعی دیگر از اجحاف است که راه سوءاستفاده از آن را به خوبی می‌دانند که چگونه بازرگانان و پیشه‌وران نگونبخت را در معرض ستمگریهای تازه قرار دهند. آنها به این منظور از کلیه اخبار و شایعات بد از قبیل شکست در یک جنگ یا درگذشت یکی از بزرگان برای بستن بازار استفاده می‌نمایند. همچنین در مواقعی که از کسی احساس نارضایتی بکنند، به بستن دکان او مبادرت می‌نمایند و به خوبی می‌دانند که صاحب دکان برای گرفتن کلید با هدیه‌ای در کف مراجعه خواهد نمود.

هیچ کس حق ندارد در دکان بخوابد زیرا به مجرد بسته شدن دکان بازار بلافاصله

۱۹ - سابقاً سردهسته نگهبانان را داروغه می‌گفتند.

۲۰ - ارومیه.

تحت حفاظت داروغه قرار می‌گیرد. به دستور داروغه مأمورین او^{۲۱} در تمام مناطق بازار کشیک شبانه دارند، و کلیه اشخاصی را که بعد از ساعت ۹ در آن جا تردد کنند، توقیف می‌نمایند. در صورتی که شخص توقیف شده ناشناس باشد پای او را به فلک می‌بندند و چنانچه در مظان دزدی یا سوءظن قرار گیرد، دماغ یا گوشه‌هایش را می‌برند اما در صورتی که دزدی کرده باشد فوراً او را اعدام می‌کنند و سرش را جلوقصر حاکم می‌گردانند تا عبرتی برای بینندگان باشد.

هر دالانی دو ریش سفید ویژه دارد که داروغه‌ها منحصرأً با آنها سروکار دارند. کلیه حرفه‌ها و هر نوع کسب و کار مشمول مالیات نقدی است که به حساب شاهزاده یا بیگلربیگی توسط داروغه‌ها از ریش سفیدها وصول می‌گردد. ریش سفیدها معمولاً از بین سابقه‌دارترین و امین‌ترین افراد انتخاب می‌شوند. آنها باید حساب مبالغی را که کسبه تحت اداره‌شان می‌پردازند، نگاه دارند و اشخاصی هم که ادعاهایی دارند از طریق همین ریش سفیدها می‌توانند به دستگاه حکومتی و حتی به شخص شاهزاده دسترسی پیدا کنند. البته این در صورتی است که موضوع دعاوی از نظر اهمیت ایجاب نماید که به نظر حاکم یا شاهزاده رسانده شود.

تعیین نرخ مواد خوراکی و همه اوزان قسمتی از وظایف بی‌شمار داروغه‌ها است که نسبت به اجرای مقررات آن خیلی سختگیر هستند و از این حیث در مقام مقایسه با کشور فرانسه بی‌نهایت برتری دارند، زیرا بدبختانه در باره این قسمت از وظایف پلیس غالباً در اروپا سهل‌انگاری می‌شود.

با این که کلیه مایحتاج زندگی نرخ‌بندی شده است، ولی نرخ‌گذاری واقعی در مورد نان، گوشت و نمک است و چنانچه فروشنده‌ای جرأت این را داشته باشد که نسبت به این سه جنس از قیمت تعیین شده تجاوز کند و یا این که با وزنه‌های تقلبی هراندازه هم که ناچیز باشد و یا با ترازوهای نامیزان فروش کند بدون معطلی سر خود را برباد می‌دهد. دماغ یک نانوائ ارومیه‌ای را در حضور من بریدند، زیرا که وزنه‌هایش مختصری دستخوردگی داشت. هنگام اجرای مجازات داروغه به او تذکر داد که به علت شفاعت من بوده که به این مفتی از خطر مرگ نجات یافته است. این نوع خشونت‌ها در این کشور که همه چیز حتی هیزم و میوه را وزنی می‌فروشند بسیار لازم و مفید است.

بازار محلی است که بازرگانان غیر محلی و بیکاره‌ها صبحها در آن جا گرد هم می‌آیند و چون اشعه آفتاب درون آن نمی‌تابد هنگام تابستان خنک و در فصل زمستان تا اندازه‌ای گرم است. خانمها هم گاهی برای خرید یا ملاقات دوستانشان به بازار می‌روند اما زنهای طبقات پایین همیشه به تعداد زیاد در آن جا دیده می‌شوند که غالباً از صبح تا شب را در بازار می‌گذرانند و در تمام این مدت برای کسب خبر از دکانی به دکان دیگر می‌روند و از این راه نزد خانمهای کنجکاو جامعه اشراف و متمولین کسب اعتبار می‌کنند. این زنهای غالباً گماشته خانمهای مزبور هستند. من اغلب شاهد یاوه‌گوییهای بی‌پایان این زنهای بوده‌ام که پس از سه ساعت وراجی چنان گرم شده بودند که به صدای مکرر خبردار خدما ای که در این نوع معابر پیشاپیش اربابهایشان حرکت می‌کنند توجه ننموده‌اند. این معابر همیشه پر از جمعیت است که لاینقطع پر و خالی می‌شود.

زنهای ایرانی با این که از سرتاپایشان زیر حجاب پوشیده شده، مهارت خاصی در شناسایی یک دیگر از راه خیلی دور دارند و شگفت‌آور این که در موقع برخورد با یک دیگر اطمینان دارند که عوضی نگرفته‌اند، در صورتی که مردها غالب اوقات از کنار زنهای خود می‌گذرند بدون آن که آنها را بشناسند».^{۲۲}

دست پخت و اغذیه و اشربه ایرانیان

آگاهی از چگونگی اغذیه و اشربه ایرانیان در اوایل دوران قاجار خالی از لطف نیست. شرحی که در ویل در این مورد به دست می‌دهد چنین است:

«دست پخت ایرانیان را نباید دست کم گرفت و به نظر من آشپزی آنها بر آشپزی ایتالیاییها و اسپانیولیها برتری دارد. ایرانیها مانند برخی ملل اروپایی یک غذای ملی دارند که گاهی به صورت غذای اصلی است و بعضی اوقات هم تنها غذای آنها است. غذای ملی ایران پلو است که با دقت و مهارت از برنج و روغن فراهم می‌نمایند. خوب درآوردن پلو به قدری مشکل است که خود ایرانیها اعتراف می‌کنند که از هر صد نفر آشپز به زحمت دو نفر پیدا می‌شود که بتوانند به طور کامل در این امر توفیق یابند. پلو انواع و اقسام مختلفی دارد: پلوبا کشمش، انگور فرنگی، دانه انار، پسته، بادام، زعفران، سبزی، خلر، به، دارچین،

۲۲ - سفر در ایران، گاسپار دروویل، مترجم منوچهر اعتماد مقدم، انتشارات شبایوز، چاپ اول ۱۳۶۴، ص

وانیل و غیره و غیره. در خانه بزرگان عادی است که پنج یا شش نوع پلورا در یک وعده غذا بر سر سفره مشاهده نمود. ایرانیها به ندرت سوپ می‌خورند، ولی نوعی آبگوشت با گوشت گوسفند و مرغ درست می‌کنند که نامش شوربا است و به راستی می‌توانم بگویم که خیلی به ندرت خوشمزه‌تر از آن را در اروپا خورده‌ام. غذاهای معمولی دیگرشان عبارت است از: خوراک بره، گوسفند، پرند که با برگه میوه خشک می‌پزند، کوکو، شیرینی و کباب. کباب عبارت از قطعات کوچک گوشت است که خام خام ادویه می‌زنند و به وسیله سیخ بریان می‌کنند. بعضی از انواع کبابها بسیار لذیذند، مخصوصاً کباب گوشت شکار از قبیل آهو، گوزن، گل و بز کوهی و غیره.

ایرانیها از گوشت گاو خوششان نمی‌آید و هرگز آن را نمی‌خورند. گوشت گوساله مصرف بسیار کمی دارد و چون مسیحیها فقط از این دو نوع گوشت مصرف می‌کنند تهیه آن برایشان مشکل است. کبک و قرقاول در ایران خیلی فراوان است و غالباً سفره بزرگان را رنگین می‌سازد. از گوشت خرگوش تنفر دارند و آن را مکروه می‌دانند. ماهی خیلی کمیاب است. با این که در کمتر کشوری در دنیا سبزی به خوبی ایران به دست می‌آید ایرانیها به انتها درجه نسبت به آن بی‌اعتنا هستند. صبحانه شان خیلی ساده و عبارت از سرشیر کلفت خیلی شیرینی است که قیماق نامیده می‌شود و بعضی اوقات هم نیمرو می‌خورند. از خوردن گوشت امساک می‌کنند، اما همیشه در سر سفره شان ماست وجود دارد که نوعی شیرترش بسته شده است که در تمام کشورهای آسیا بسیار مصرف می‌شود. به منظور شیرین کردن ماست غالباً آن را با عسل مخلوط می‌کنند که به عقیده من طعم آن را بهتر نمی‌کند.

ایرانیها معمولاً خیلی میوه می‌خورند. میوه در این کشور بسیار خوشمزه است و درختها چنان پر بارند که شاخه‌ها زیر سنگینی آن می‌شکنند. انواع طالبی را خیلی دوست می‌دارند، مخصوصاً هندوانه را که قارپوز می‌نامند و بدون آن که ناراحت شوند به مقدار زیادی از آن می‌خورند. شگفت‌آور این که این میوه‌ها، که طبیعت تب‌انگیز دارند به آنها صدمه‌ای نمی‌زند. باید اضافه کنم که پزشکان هم در بعضی از انواع تبها آن را به صورت مسکن تجویز می‌کنند و من شخصاً شاهد نتایج بسیار خوب آن بوده‌ام. انگور که از خوبی بی‌نظیر است طعم خاصی دارد و در هیچ کشوری به خوشمزگی آن یافت نمی‌شود. انگور انواع مختلف دارد و در تبریز تنها ۳۲ نوع آن وجود دارد که چهارتای آن بی‌دانه است. یکی دیگر از خواص انگورهای ایرانی زودرسی آنها است.

ایرانیها خیار را خیلی دوست دارند و همان گونه که اروپاییها سیب یا گلابی می خورند، آنها هم خیار را به همان شکل و بدون ادویه می خورند.

ایرانیها هنگام صرف غذا جز شربت چیزی نمی نوشند. شربت نوعی افشره است که با میوه و عصاره بعضی گیاهان و ادویه جات معطر می شود و آن را از توت فرنگی، تمشک، آناناس، لیمو، دارچین، گل سرخ، یاسمن و غیره فراهم می کنند. مردمان عادی که توان مصرف این مشروبات را ندارند به جای آن، آب قند یا عسل را با سرکه درهم می آمیزند و مصرف می کنند. نام این شربت سرکه شیره سی یا سرکه شیرازی است.^{۲۳} گمان نمی کنم در جهان کشوری بتوان یافت که در آنجا به مانند ایران مشروبات را با یخ بنوشند. این کار علاوه بر جنبه تجملی آن ضرورت نیز دارد. بزرگان معمولاً یخ را از فاصله شصت فرسخی یا بیشتر به خیمه گاهشان می آورند. همچنین به هنگام سفر با اسب زیر آفتاب سوزان غلامان همیشه ظروف سربی بزرگی پر از آب یخ همراه دارند که آن را در خرجینهای مویی که به زین اسبهایشان آویزان است حمل می کنند.

گرمای خفه کننده بعضی مناطق ایران این تجمل را تا اندازه ای توجیه می کند. در این نقاط حتماً باید آب خنک نوشید و الا در معرض امراض سخت قرار می گیرند که علاج آنها تنها آشامیدن آب یخ است. این شیوه معالجه در دیگر کشورهای گرمسیر نیز متداول می باشد و من خود در ایتالیا، اسپانیا و حتی در جزایر آنتیل شاهد نتیجه موفقیت آمیز این روش بوده ام. در این مناطق مانند نقاطی در ایران که فاقد یخ و برف است آب را به شیوه مشابهی خنک می کنند، به این ترتیب که دو سوم کوزه ای را که از خاک خلل و فرج دار ساخته شده است از آب پر می کنند و پارچه سفید نم داری را چند بار به دور آن می پیچند. سپس آن را در برابر جریان هوا می گذارند. در مدت کوتاهی آب درون کوزه از هوای مجاور خنک تر می شود.

در جنوب ایران که تهیه یخ فراهم نیست از برف استفاده می کنند. برف را از قله بعضی کوهها که از برف پوشیده است به دست می آورند. قله دماوند که قسمتی از کوه البرز و نزدیک تهران است برف این شهر و این استان را در تمام مدت سال فراهم می کند. این کوه بی نهایت مرتفع و به شکل کله قند می باشد و از هر طرف از فاصله های بیش از سی فرسنگ قابل رویت است. قله اش در تمام سال پوشیده از برف است، ولی رسیدن به آن جا کار

۲۳ - مقصود سرکه شیره است.

آسانی نیست. کوه البرز در پنج فرسنگی شمال شرق تهران واقع است. تهران که در جلگه فوق‌العاده خشکی قرار دارد احتیاج به چنین منظره‌ای دارد و چشمان مسافرین را که از تماشای نامطبوع اطراف این پایتخت غم‌انگیز خسته شده است آرامش می‌دهد».^{۲۴}

ضیافتها و آداب غذا خوردن ایرانیان

ایرانیان از دیرباز به مهمان‌نوازی شهرت داشته‌اند، در وویل درباره این خصلت نیکو، ضیافتها و آداب غذا خوردن ایرانیان در شرح مبسوطی چنین نوشته است:

«ایرانیها بسیار مهماندوست هستند و خودنمایی را خیلی دوست می‌دارند به طوری که غالب اوقات از دوستانشان به طرز بسیار باشکوهی پذیرایی می‌کنند.

هنگامی که یکی از بزرگان ضیافتی برپا می‌کند نه تنها رئیس خانواده، بلکه همه خدمه و به طور خلاصه تمام اهل خانه را دعوت می‌نماید و برای این که احترام بیشتری نسبت به مهمانان برجسته‌اش به جا آورد آشنایان را نیز دعوت می‌کند. مهماندار موقعی کاملاً ارضا می‌شود که اطاق ناهارخوری پر از مهمان باشد. به علاوه ضیافت منحصرراً غذا دادن نیست، بلکه باید وسایل سرگرمی مدعوین را در تمام مدت روز نیز فراهم نمود.

اطاق ناهارخوری مانند دیوان‌خانه به شکل مربع مستطیل است که دورادور آن همه روی زمین می‌نشینند. زمین پوشیده از نم‌به‌عرض سه پا و به ضخامت سه یا چهار لینی^{۲۵} است و مجموعاً شکل نعل اسب را دارد. در انتهای یکی از اضلاع، صاحبخانه می‌نشیند و از آنجا تمام مدعوین را زیر نظر دارد.

طرز نشستن ایرانیها با ترکها خیلی متفاوت است. در اینجا مثل معروف، که عادت طبیعت ثانوی است، مصداق پیدا می‌کند. در عمل کسی که تا بیست سالگی طرز نشستن ایرانیها را نیاموخته باشد نمی‌تواند به آن عادت کند و به زحمت ممکن است نیم ساعت دوام بیاورد. در صورتی که برای خودشان این طرز نشستن دلپذیر است و غالب اوقات در تمام روز در این وضع باقی می‌مانند. مدت سه سال سعی کردم به این حالت ناراحت‌کننده عادت کنم بدون آن که موفق شوم بیش از پنج دقیقه دوام بیاورم، به همین دلیل شاهزاده

۲۴ - سفر در ایران، ص ۸۳-۸۶.

۲۵ - هر لینی برابر با یک دوازدهم پوس و هر پوس مساوی ۲۷٪ متر می‌باشد. چهار لینی هم برابر ۱/۱۰ سانتیمتر است.



٦١- طرز نشستن يك ایرانی

(طرح از ژوزف کرلو ۱۶۶۷ میلادی)

ولیعهد در حق من لطف نمود و مرا از آن معاف داشت و این از آن جهت قابل ملاحظه است که نشان دادن پا بی ادبی بزرگی محسوب می شود و البته چنانچه من مجبور می شدم که روی زمین بنشینم ناگزیر در عداد بی ادبان به حساب می آمدم. ترکها مانند خیاطهای اروپا چهارزانو روی زمین می نشینند. به این طرز نشستن می توان بدون زحمت زیاد عادت کرد در صورتی که ایرانیها هم روی زمین اما روی پاشنه پا می نشینند.

طرز ورود ایرانیها در مجالس و نشستشان به قدری شگفت آوراست که ارزش دارد چند کلمه درباره آن گفته شود. وقتی که کسی داخل مجلسی می شود، چنانچه حق نشستن داشته باشد، فوراً جایی را که درخور مقامش است می یابد و هرگز از مقام خود تجاوز نمی کند. از دم در که از مرکبش پیاده می شود بدون آن که به دور و بر نگاه کند و بدون سلام کردن و به خصوص بدون آن که حرفی بزند سر جایش می رود. دو پای خود را به هم جفت می کند و راست بلند می شود گویی که در حال ورزش است. سپس قبا یا لباسش را روی هم می اندازد و زانو می زند و بعد روی پاشنه پا می نشیند. فقط در این موقع است که سر را بلند می کند و به دیگران می پردازد. دست راست خود را روی سینه می گذارد و در همین وضع با حالت بسیار باوقار می گوید سلام علیکم. سپس به طرف چپ و راست سر خود را کاملاً خم می کند بدون آن که بدن حرکتی کند. دیگران هم به همین شکل سلام او را پاسخ می دهند و می گویند علیکم سلام و بدین ترتیب تشریفات پایان می پذیرد. ضمناً میزبان مهمانان را با کلمه خوش گلدی (خوش آمدید) استقبال می کند.

موقع ناهار دور اطاق جلو مهمانان سفره های قلمکار بزرگی پهن می کنند. سپس پنج یا شش پیشخدمت آفتابه و لگنهایی قلم زنی شده، از جنس مس سفید، می آورند و آب روی دست راست مهمانان می ریزند که با دستمال خود آن را خشک می کنند. بعد از آن پیشخدمتها ابتدا جلو صاحبخانه و سپس جلو هر دو نفر از مهمانان سینه های بسیار بزرگ محتوی شیرینی و بیسکویت و شیرینی خامه دار و نقل بادام و میوه می گذارند. مهمانان بیشتر از روی نزاکت و نه از روی میل قدری از آن برمی دارند. این تنقلات بیشتر جنبه تجمل و خودنمایی دارد. با یک اشاره صاحبخانه پیشخدمتها با عجله سینه ها را از جلو مهمانان برمی دارند و چون به قدر اربابان مبادی آداب نیستند در یک چشم به هم زدن محتویات آن را خالی می کنند. بلافاصله آوردن غذا به ترتیب زیر شروع می شود:

پیشخدمتها نخست نانهای بزرگ به پهنای یک پا و طول دو پا و قطر دویا سه لینی که چورک نامیده می شود، می آورند. نان منحصراً کار بشقاب را می کند و دانه های برنجی که موقع برداشتن و به دهان گذاردن از دور دست می ریزد، روی آن جمع می شود. سپس برای هر دو نفر یک سینی که این بار به جای تنقلاحتوی پلو است و قدحی شربت می آورند و جلو مهمانها می گذارند. وقتی که سفره چیده شد، میزبان با گفتن بسم الله (به نام خدا) شروع صرف غذا را اعلام می دارد، ولی پیشخدمتها با آوردن غذاهای دیگری که آخرین آنها بریانی یا کباب است به پذیرایی ادامه می دهند.

برای تحریک اشتها و به طور جداگانه انگور، خیار، تربچه، بادام و حتی نمک بر سر سفره می گذارند. برای استفاده از نمک نوک انگشت شست را کمی با آب دهان ترمی کنند و به نمکدان می زنند. به هنگام صرف غذا صاحبخانه معمولاً مهمانان را با موسیقی و بعضی اوقات با رقص سرگرم می کند. در غیر این صورت در تمام مدت سکوت محض حکمفرما است.

ایرانیها با دست راست غذا می خورند و با به کار بردن قاشق، کارد و چنگال آشنایی ندارند. آنها با کمال مهارت با همین یک دست گوشت را قطعه قطعه می کنند. البته گوشت همیشه آن قدر پخته است که با کمترین فشار انگشتها از هم جدا می شود. دست چپ را که در موارد دیگری بدون واسطه به کار می برند هرگز سر سفره نشان نمی دهند و چون برداشتن هریک از مواد خوراکی با دست چپ بی ادبی نابخشودنی محسوب می شود از این رو دست چپ را در تمام مدت غذا خوردن لای چین قبا در زیر بازوی راست پنهان می کنند.

طرز غذا خوردن ایرانیها نه تنها ناراحت، بلکه خیلی خسته کننده است و همان طور که قبلاً گفته ام یک عادت طولانی لازم است، برای این که بتوان به این طرز نشستن عجیب خو گرفت. مردی را که با زانوهای خم شده به شکل Z روی پاشنه پا نشسته، سر خود را طوری به جلو خم کرده است که فاصله دهانش از زمین بیش از یک پا و نیم نیست. در نظر آورید تا بتوانید تصویری از سر سفره نشستن ایرانیها در ذهن خود مجسم نمایید.

همچنین در ایران با به کار بردن گیلای آبخوری آشنا نیستند. نوشیدنیها را در قدح می ریزند و کنار آن قاشق بزرگی از چوب که خیلی با ظرافت و بسیار هنرمندانه ساخته شده، می گذارند. دسته قاشقها تقریباً به طول ۱۸ پوس است و هر قدحی یک قاشق دارد که برای برداشتن شربت و نوشیدن آن به کار می رود. ظرفیت قاشقها متفاوت است، اما قاشقهایی

که معمولاً به کار می رود یک گیلان آبخوری ظرفیت دارد، ولی قاشقهایی هم که دو برابر آن جا می گیرد وجود دارد.

ناهار به ندرت یک ساعت طول می کشد. موقعی که غذا خوردن پایان یافت، سینیها را به همان ترتیب که آورده بودند برمی دارند و بعد سفره را با کمال دقت و مهارت جمع می کنند که چیزی از آن روی فرش نیافتد. سرانجام پیشخدمتها با آفتابه لگن که این بار از آب ولرم پر شده است وارد می شوند. مهمانها هر یک دست راست خود را بدون آن که دست چپ را جلو بیاورند شست و شومی دهند، آب در دهان مزه مزه می کنند و همچنین ریش خود را می شویند و مانند پیش از ناهار با دستمال خود که غالباً خیلی کثیف است آن را خشک می کنند. بعد از آن قهوه و قلیان تعارف می کنند».^{۲۶}

مسافرت ایرانیان

درویل فصلی از سفرنامه خود را به مسافرت های تفریحی و زیارتی ایرانیان اختصاص داده و نوشته است:

«در دنیا ایران تنها کشوری است که مردمانش با وجود کمبود وسایل تا این اندازه به مسافرت می روند. حتی اسپانیا هم که از جهت کمبود وسایل بدترین کشور اروپا شناخته شده، در عالم مقایسه تقریباً از تمام کشورهای قاره آسیا از بابت وسایل مسافرت بهتر است.

در ایران وسایل مختلف نقلیه ناشناخته اند و راهها هم فوق العاده بد است و از این رو هر کس ناچار است تحت هرگونه شرایط جوی با اسب سفر کند. کاروانسراها هم، به طوری که قبلاً در باره آن سخن گفته ام وسیله کم ارزشی برای پناه دادن به مسافرن است و اشخاصی که توانایی حمل چادر و سایر لوازم اردوزدن را با خود ندارند ناچارند راه را با سرعت ادامه دهند تا شاید بتوانند خود را به دهکده ای برسانند و شب را در آنجا بگذرانند.

ایرانیها غالباً از دورترین نقاط کشور در حالی که تنها هدفشان دیدار دوستان است به آن سوی کشور سفر می کنند. اما مسافرت هایی را که ترجیح می دهند و از نظر شرعی هم توصیه شده سفرهای زیارتی است. بیشتر این قبیل سفرها از جمله زیارت مشهد و اردبیل و قبور امام حسین (ع) و حضرت علی (ع) در عراق عرب الزامی نیست و غالباً از روی بی کاری و یا به منظور تفریح صورت می گیرد، ولی در مورد سفر مکه موضوع کاملاً فرق دارد به طوری که هر

۲۶ — سفر در ایران، ص ۸۷-۹۱.

کس که مختصر تمولی داشته باشد باید لا اقل یک بار در دوران زندگیش آن را انجام بدهد. زیرا تمام افراد خانواده و خدمه‌اش را با خود همراه می‌برد و از این رو کاروان عظیمی به راه می‌افتد که غالباً ازدحام و بی‌ترتیبی‌هایی را موجب می‌شود. از آن‌جا که تهیه وسایل زندگی در کاروانهای به این بزرگی کاری بس دشوار است و فقط در شهرها و دهکده‌های مسیر فراهم آوردن نیازمندیها امکان دارد، لذا اشخاص ثروتمند به ترتیب زیر عمل می‌کنند:

برای حمل اسباب سفر و آذوقه از قبیل آرد، برنج، روغن، خشکبار، مرغ، قهوه، قند و غیره تعدادی شتر آماده می‌نمایند که با سرعت یکنواختی در حرکت هستند. رئیس خانواده با زن‌ها و فرزندان‌ش با اسب سفر می‌کنند و فقط چند نفر از خدمه را به دنبال دارند. اسب‌های بارکش که حامل چادرها و ضروریات اولیه از قبیل رختخواب، فرش، وسایل آشپزخانه، هیزم و سقا^{۲۷} هستند هر روز دو ساعت زودتر حرکت می‌کنند.

به مجرد رسیدن به منزلگاه فراش‌ها چادرها را بر پا می‌کنند. تعداد چادرها سه دستگاه است، یکی برای رئیس خانواده، دومی برای زن‌ها و بچه‌ها و دیگری برای خدمه. کاروان‌هایی که در نزدیکی دهکده‌ها اردو می‌زنند، مرغ و گوسفند به قیمت ارزان تهیه می‌نمایند و چنانچه تا منزل بعدی تا چند روز آبادی دیگری وجود نداشته باشد، گوسفند را به دنبال خود راه می‌اندازند.

رئیس خانواده که دو ساعت با بار و بینه فاصله دارد، با تانی می‌راند، به طوری که موقعی که به منزلگاه برسد، چادرها برای پذیرایی آماده باشند. زن‌ها هم به طوری که گفته شد، سواره سفر می‌کنند و تنها در موقع کسالت در نوعی سبد (کجاوه) قرار می‌گیرند که گرچه بسیار خسته کننده است با این حال از اسب سواری راحت تر است. اضافه می‌کنم که استفاده از تخت روان منحصراً به زن‌های شاه یا شاهزادگان اختصاص دارد. سبدها دو محفظهٔ چوبی هستند که مانند درشکه‌های کروک دار تک اسبهٔ اروپایی با شاخه و ترکه پوشانده شده‌اند. کجاوه‌ها مانند دو لنگه مال التجاره بر پشت قاطر‌ها قرار دارند و در هر یک از آنها یک زن می‌نشیند. پرده‌ای درون کجاوه‌ها را از نظر‌ها مخفی می‌دارد. نوکرها که دهنهٔ قاطر‌ها را در دست دارند آن را بالا می‌گیرند که مانع رو رفتن قاطر‌ها بشوند.

۲۷ - مشک چرمی.

از آنجا که اصول مهمان‌نوازی در همه جا با دقت و حدت بسیار رعایت می‌شود بسیاری از ایرانیان به منظور مطالعه و یا خوشگذرانی بار سفر می‌بندند. آنهایی که این نوع زندگی بیابانگردی را برمی‌گزینند می‌توانند بدون آن که یک شاهی از جیب خرج کنند تمام قاره آسیا را زیر پا بگذارند. کافی است به مجرد رسیدن به شهر یا دهکده‌ای در اولین خانه که به نظرشان مناسب آید توقف کنند و از اسب پیاده شوند. بلافاصله خدمه خانه اسبها را می‌گیرند و به اصطبل می‌برند. صاحبخانه هم قبل از خوش آمد گفتن به خود اجازه هیچ گونه پرسشی نمی‌دهد. از این لحظه به بعد مسافر مهمان است و نوکرها هم به تبعیت از ارباب کمر به خدمت او می‌بندند و احترامات لازم را به جا می‌آورند. صاحبخانه از مهمان در منزل خود پذیرایی می‌کند. شام و ناهار و رختخواب خوب به او می‌دهد و از اسبش به طور کامل نگاه‌داری می‌کند. او می‌تواند در هر منزلی به هر اندازه که میل داشته باشد توقف نماید بدون آن که احساس مزاحمت و سربار بودن بکند. موقعی که مهمان قصد عزیمت دارد، غالباً صاحبخانه از روی صدق و صفا از او خواهش می‌کند که اقامت خود را برای چند هفته تمدید نماید. در مورد مهمانان شاد و خوش‌مشرّب و بذله‌گو اصرار صاحبخانه زیادتر است، زیرا وجود آنها باعث می‌شود که گروه کثیری از دوستان به منزل صاحبخانه کشیده شوند.

هنگامی که مسافرین زنهای خود را همراه دارند، بلافاصله زنها به حرّمسرا راهنمایی می‌شوند و از آنها به همان ترتیبی که با شوهرانشان رفتار می‌شود، دوستانه پذیرایی به عمل می‌آید. برای آنها حمام آماده می‌کنند و برای خوشبو کردن به آنها عطر می‌زنند و با قهوه و قلیان و شربت از آنها پذیرایی می‌کنند. ضمناً در تمام مدتی که زنها در حرّمسراها به سر می‌برند صاحبخانه از رفتن به آنجا خودداری می‌نماید. پس از صرف شام برای زنها در اتاقهای جداگانه رختخواب می‌اندازند و شوهرانشان به آنها ملحق می‌شوند. شوهرها صبح نسبتاً زود از اتاق خارج می‌شوند تا با زنهای صاحبخانه روبه‌رو نشوند.

گاهی مسافران از مهمان‌نوازی صاحبخانه سوءاستفاده می‌کنند و پاداش خوبیهایشان را به بدی می‌دهند. آنها غالباً جاسوسهایی از آب درمی‌آیند که از طرف بزرگان برای پی‌بردن به مقاصد دشمنانشان مأمور گردیده‌اند.

اشخاصی که به زیارت مکه می‌روند عنوان حاجی را کسب می‌کنند و برای این که مردم بدانند که آنها قصد عزیمت به این سفر را دارند به دور کلاه سیاه‌پوست بره‌ای که بر سر دارند دستمال سفیدی به صورت نوار می‌پیچند و آن را به همین صورت تا زمان مراجعت

هیأت روسی در ایران

در سال ۱۸۱۷ میلادی برابر با ۱۲۳۲ هجری قمری چهار سال پس از امضای عهدنامه گلستان دولت روسیه ژنرال یرمولف فرمانده کل سپاه قفقاز را در رأس هیأتی به ایران فرستاد و به فتحعلی شاه پیشنهاد کرد برضد عثمانی با روسیه متحد شود. در هیأت اعزامی جوانی آلمانی الاصل به نام «موریس دو کوتزبوئه» همراه بود که پدرش به علت خیانت به وطن مجبور به ترک آلمان شده و در روسیه سکونت اختیار کرده بود.

«کوتز بوئه» با اجازه سفیر روسیه از مشاهدات سفر خود به ایران گزارشی تهیه کرده است که با نام مسافرت به ایران منتشر شده است. هرچند «کوتز بوئه» از روی بغض و عناد محاسن این سرزمین را ندیده گرفته است و تمام فکرش مصروف خرده گیری و درپاره ای موارد نیز برای چاپلوسی و تملق از اربابان خود نسیبهای ناروا و توهین به ایرانیان شده است، اما نقل قسمتهایی از سفرنامه اش را بی مورد نمی داند. او درباره جاده ها و وسایل حمل و نقل ایران اواسط قرن سیزدهم هجری چنین نوشته است:

«تمام محمولات این مملکت بر پشت اسب و الاغ و شتر حمل می شود — اهالی این مملکت گاری چرخدار ندیده اند، از همین جا می شود حالت اسفناک راه ها را حدس زد — راه ها عبارت از خطوطیست که علف آن پایمال شده و در اراضی سنگلاخ که آثار پا نمی ماند بدون بلد مسافر گم می شود».^{۲۹}

کوتز بوئه شرح باغ جدید الاحداث ولیعهد و دورنمای شهر تبریز را چنین ثبت کرده است:

«همین که حضرت ولیعهد عملیات توپخانه را کاملاً نمایش دادند اعضای سفارت را به باغ جدید الاحداث خود دعوت کردند. این باغ از میدان مشق دور نبود. از ایرانیان فقط خود عباس میرزا با ما داخل شد. لدی الورود که خود را از قید رعایت آداب و رسوم درباری و از

۲۸ — سفر در ایران، ص ۲۲۷-۲۳۱.

۲۹ — مسافرت به ایران، نویسنده موریس دو کوتزبوئه، ترجمه محمود هدایت، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ اول، ص ۱۳۷-۱۳۸.

شر درباریان جسور خود خلاص یافت و فهمید که اگر بخندند از قدرش کاسته نشود و مقامش در انظار پست نگردد یکباره به رفتار و آداب طبیعی خود درآمد و بیش از پیش ملکات و حسناتش جلوه گر شد. جاده‌ای که پیش گرفته بودیم ما را به خلوتگاهی که عبارت از عمارت چند مرتبه‌ای بود برد.

این باغ به سبک جدید اروپا ساخته شده. خیابانهای مرتب و آلاچیق‌های متعدد زینت اصلی آن است. درختهای آن هنوز سایه نیفکننده با این حال اقامت فعلی آن هم بی‌صفا نیست، شاهزاده عباس میرزا در این قبیل امور هم می‌خواهد سلیقه هموطنانش را بهتر کند، اینست که دایم به تهیه سرمشق تازه می‌پردازد.

جلو عمارت خلوتخانه حوض بسیار دراز است که از خیلی دور برای آن آب آورده‌اند. باغبانان دو دسته گل قشنگ تقدیم داشتند، شاهزاده عباس میرزا، دسته گل قشنگ‌تر را به سفیر مرحمت فرمود، سپس از پلکانی به عمارت قشنگی رفتیم. از آنجا تمام شهر نمایان بود. زمین اطاق از قالیهای بسیار اعلیٰ مفروش و دیوارها به تابلوهای کوچک قشنگ زینت شده بود، از مشاهده پرده الکساندر^{۳۰} و بناپارت که در دو طاقچه قرینه یکدیگر نهاده بودند خیلی متعجب شدیم. تابلوی بناپارت را شبیه‌تر ساخته بودند.

دورنمای شهر تبریز چیز فوق‌العاده‌ای ندارد، تمام عبارت از درخت و دیوارهای مرتفعی است که خانه‌ها را در وسط پنهان داشته. کوه‌های سمت شمال شهر قرمز رنگ و از آن مواد گوگردی خارج می‌شود به علاوه صدایی از زیر آن شنیده می‌شود که گاه به زیر شهر هم سرایت کرده موجب زلزله‌های شدید می‌گردد، اگر چه در مدت اقامت ما تکانی حس نشد ولی غالباً اتفاق می‌افتاد. به طوری که اهالی شهر حس کرده‌اند هر چهل سال یکمرتبه زلزله شدیدی می‌آید که یک قسمت عمده شهر را خراب کرده مجبور می‌شوند از نو بسازند فعلاً چهار سال بیشتر به موقع حدوث آن باقی نیست ولی اهالی در کمال آرامی انتظار آن را دارند...»^{۳۱}.

با نقل گزیده دیگری از سیاحتنامه «کوتز بونه» این مهمان ناسپاس را ترک می‌گوییم:
«در ایران شرب آب خیلی خطرناکست و بسا دیده شده که موجب تب‌های مزمن شده است.

۳۰ — الکساندر اول امپراطور روسیه در عهد فتحعلی شاه.

۳۱ — مسافرت به ایران، ص ۱۷۴-۱۷۵.

حقیقتاً جای تعجب است که در این فصل جز مقداری گیلان بد هیچ نوع میوه یافت نمی‌شود، همچنین سبزی وجود ندارد. معهذا همه خیال می‌کنند که ایران سراسر درخت میوه‌دار و مردمش جز شالهای گرانبها چیزی نمی‌پوشند، گل سرخ سراسر مناظر را فرا گرفته و آسمان نیز پر از ستاره است. شاید خانواده‌های ما آرزو کنند که جای ما باشند و حال آنکه آمال ما همانست که هر چه زودتر از این نقاط منحوسه که جز اراضی لم‌یزرع و شنزار چیزی ندارد دور شویم».^{۳۲}

از عباس میرزای قاجار سخن به میان آمد، جا دارد تذکر دهیم که در روزگار ولیعهدی و اقامت او در تبریز مسافران بسیاری به این شهر روی آوردند و بیش از تهران، تبریز نقطه عمده تلاقی مسافران غربی بود.^{۳۳}

مسافرتهاى فریزر به ایران

جیمز بیلی فریزر بازرگان دانشمند انگلیسی از سیاحان صاحب‌نامی است که در دوره فتحعلی شاه دوبار به ایران آمد. در نخستین سفر او که در سالهای ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ (۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ هجری قمری) انجام شد فریزر از راه هرمز، بوشهر، شیراز و تهران به مشهد رفت و خود را به دوردست‌ترین نقاط ترکمن صحرا رسانید. حاصل سفر او کتابی است به نام «داستان سفر خراسان» که یکی از معتبرترین و دقیقترین سندهای جهانگردان بیگانه درباره اوضاع ایران در عهد فتحعلی شاه است.

فریزر در زمستان سال ۱۸۳۳ میلادی برای دومین بار با مأموریتی دیپلماتیک روانه ایران شد و سفرنامه‌ای نوشت که با نام سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی، به فارسی ترجمه شده است. فریزر در این سفر توانسته است بار دیگر تقریباً سراسر شمال ایران و کرانه‌های دریای مازندران را ببیند و در حالی که جان خود را به خطر افکنده بود از میان قبیله‌های سرکش ترکمان بگذرد و شاهد وضع اجتماعی و شیوه زندگانی طبقات مختلف مردم ایران باشد، از شهری و روستایی گرفته تا ایلات و عشایر. مهمتر اینکه وی در این سفر به عنوان «دیپلمات» از شاه گرفته تا شاهزادگان و وزیران و امیران و سرداران و حکام محلی را ملاقات کرده و نکته‌هایی درباره آنان گفته یا از ایشان شنیده است که در دیگر تاریخها و

۳۲ - همان کتاب، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۳۳ - رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۹۸.

سفرنامه‌های آن دوران به احتمال قریب به یقین نیامده است. از این جمله است ملاقات و گفتگوی او با فتحعلی شاه و محمدشاه و با بزرگمرد تاریخ ایران، پهلوان میدان سیاست و یکه‌تاز عرصه فصاحت و بلاغت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی.

گذشته از جنبه تاریخی، نوشته‌های فریزر از نظر بحث در مسائل جغرافیایی و شرح بلاد و قرا و قصبات و بلوکات دوره قاجاریه نیز از مآخذ بسیار معتبر به شمار می‌رود.^{۳۴}

فریزر در اوایل ماه می ۱۸۳۳ میلادی (۴۹-۱۲۴۸ هجری قمری) تهران را از طریق فیروزکوه به قصد مشهد ترک کرد. در نهم همان ماه در دهکده‌ای واقع در حدود چهل و پنج میلی (۷۶ کیلومتری) شمال شرقی تهران که نام آن را «گیلارود»^{۳۵} ثبت کرده است یادداشتهای بخش نخست این سفر را تا شه میرزا آغاز کرد. اصل گزارش به صورت نامه خطاب به دوستی تهیه شده است که برای جلوگیری از اطاله کلام قسمتهایی از آن حذف شده است:

«... اروپاییان با این راه کمتر آشنا هستند هر چند در حال حاضر نسبت به راه پایینتر ترجیح دارد چرا که گرمای هوا در اینجا کمتر است و این راه کمتر مورد تاخت و تاز غارتگران واقع می‌شود. به علاوه این راه برای کسی چون من که قبلاً راه دیگری را پیموده است جاذبه اصالت و تازگی دارد. دیروز از دوستان تهرانی خود خداحافظی کردم و دو تن از ایشان که می‌خواستند ببینند با چه وسایل خوبی به راه افتاده‌ام تا بیرون دروازه‌های شهر مرا بدرقه کردند اما چون روز روبه پایان و هوا دم کرده بود و مقدمات طوفانی تیره‌گون در تپه‌های بالا تر فراهم می‌آمد از این رو با هم دست دادیم و من از ایشان جدا شدم و آنان به سوی زندگانی یکنواخت و کسل‌کننده خود در درون دیوارهای پایتخت بازگشتند در حالی که من بار دیگر پای در رکاب عزیمت کرده و سرگردانی و دربدری را از سر گرفته بودم.

تهران موضعی است دارای بارو یعنی با دیواری از خشت خام محصور و محیط آن چهار میل [شش کیلومتر و نیم] و دارای دو برج و خندقی مهیب و سهمگین است. اما دارای هیچ

۳۴- رک: سفرنامه فریزر، معروف به سفر زمستانی، ترجمه دکتر منوچهر امیری، چاپ اول ۱۳۶۴، انتشارات توس.

ص ۷۰ تا ۱۰.

۳۵- در متن اصلی Geclaur بوده و مترجم محترم به استناد جلد اول جغرافیای مفصل ایران تألیف آقای مسعود کیهان آن را با گیلارود برابر دانسته است اما بنظر می‌رسد روستای مورد نظر فریزر «گیلارد یا جیلارد» از توابع شهرستان دماوند باشد.

جنبه جاذب و مشخصی نیست. مانند تمام شهرهای ایران بازارهای تهران تنها خیابانهایی است که تهران می تواند به آنها بنازد. دیگر راههای ارتباطی آن کوچه های کج و معوج و پر پیچ و خم است و چندان تنگ و باریک که حتی رویارویی با خری باردار خطرناک است. گاهی این کوچه ها در وسط دارای جویهایی است که لبه های بلند و غیرمنظم دارد. در دیگر جاها به علت وجود مجرای آبی که زیر سطح زمین قرار دارد کوچه ها دارای سوراخ سنبه های فراوانی است متضمن آفتانی که حاصل آنها دست و پای شکسته عده زیادی از اسبان و قاطران است. این کوچه ها در تمام مواقع مایه اذیت و آزار و نفرت و کراهت است و یکی از عمده ترین آنها عده گدایان کشیفی است که درست هنگام یورغه رفتن زیر پای اسبهای تو دراز می کشند.

بازارها وسیع است و حتی الامکان آگنده از کالا و انسان. با اینهمه جلوه ای ندارد. هیچ مناره یا برجی در آنها دیده نمی شود تا از دور جلب نظر کند و از بین دو گنبدی که دارد، آن که متعلق به مسجد شاه است از نزدیک مورد توجه مسافر واقع می شود، زیرا بر فراز آن کلاهکی زرانود به چشم می خورد. در واقع تهران مانند سلسله سلطنتی و حکومت ایران دارای نشانه هایی است حاکی از انحطاط و زوال و خبر از جدایی کامل ملت از دولت می دهد، مگر اینکه با کمکی سریع از این کار ممانعت شود. هیچ تابش و درخشندگی و فر و شکوه و هیاهو و جنبش جوانی در آن مشهود نیست. مانند پادشاهش دارد پیر می شود و به این قبیل چیزها بی اعتناست، و مانند حکومتش تهران دارد تجزیه می شود. ویرانه هایی که دست زمان یا زمین لرزه به بار آورده است همچنان بازسازی نشده است و زمزمه کسب و کار یا هیجان اقدام به کارهای مهم کمتر شنیده یا دیده می شود. حتی هنگامی که شاه در کاخ است، در میدان بزرگ کاخ [ارگ] کمتر نشانی از حرکت دیده می شود، در همان میدانی که غلامان جسور آقا محمدخان می درخشیدند و سپاهیان پیروزش در آنجا گرد می آمدند. اکنون در آنجا تفنگچیهای پراکنده و پاره پوره را می بینی که در اطراف پرسیه می زنند یا چند اسب را نگاه می کنی که متعلق به وزیران و مأموران ملازم و مواظب خدمت اند و سرهاشان را در آفتاب و تحت نفوذ خواب آور کاخ به زمین انداخته اند و مهتران تن پرور بر زمین نشسته اند. یک حالت خرابی و شکستگی حتی بر اقامتگاههای شاهانه سایه افکنده است و تا آنجا که من دیده ام مشکل بتوان سرایی را در کاخ سراغ کرد که آن را کاملاً تعمیر کرده باشند.

... می‌پندارم که هنوز از ساز و برگ سفر خود سخن نگفته باشم. من پنج اسب و پنج استر همراه خود آورده‌ام. چهار تا از این اسبها عالی است. زیرا چگونه می‌توانم از نوکرانم انتظار داشته باشم تا در مواقع باریک مرا یاری کنند، مگر اینکه وسایل کار در اختیار داشته باشند. همه آماده‌اند تا به مقتضای موقع بجنگند یا بگریزند. دو تا از اسبها مخصوص من است، یکی از آن جلودار و یکی از آن پیشخدمت یا خدمتکار شخصی من است. پنجمی اسب کوچک عربی نیرومندی است که میرزا سوار آن می‌شود، همان کسی که برای مونس و همسفری استخدام کرده‌ام.

و اما قاطرها، یکی از آنها حامل جامه خواب من است و قالیچه و همه چیزهایی که باید دم‌دست باشد، از جمله لوازم التحریر من. یک جامه‌دان انگلیسی محتوی دارو و لباسهای انگلیسی و مجموعه‌ی مختلفی از اشیاء گوناگون یک طرف بار قاطر دوم را تشکیل می‌دهد و طرف دیگر اختصاص دارد به وسایل میرزا و نوکرهای من. مهتر جل و یراق اسب را با یک اسب حمل می‌کند و خود او بالای بارها می‌نشیند و نیز اسب دیگری اختصاص دارد به چاروادار و لوازم و اسباب او و اسب پنجم از آن آشپز و لوازم آشپزخانه او و ذخایر توشه سفر است. همیشه با نوکرهای تازه مبلغی در دسر و مرافعه داریم و حالا باید دید که من چگونه می‌توانم خود را با این عوامل و وسایل مجهز کنم: از جلودار که خیلی خوشم نمی‌آید اما تمام جلودارها رذل و فرومایه‌اند و از گاه و جواسب می‌زدند...

... ما از سمت راست دره‌ای طولانی که از کوههای البرز آغاز می‌شود و تهران در دهانه آن قرار دارد حرکت کردیم و پس از عبور از میان تپه‌های پر پیچ و خم خاکی به سرعت بر بستر رودخانه جاجروود فرود آمدیم که بر اثر گداختن برفها آب آن اکنون بالا آمده بود. ما به زحمت از آن عبور کردیم اما با توفیقی بیش از آنچه سربازان مازندرانی در این کار حاصل کردند. آنان به خانه‌های خود باز می‌گشتند و آماده بودند که همچنان که ما کرده بودیم از گذار آب بگذرند. بعدها چون شنیدم که یکی از آنان را جریان آب غلتانده و غرق کرده است غمگین شدم.

همین که به آن سوی آب رسیدیم ابرهای سنگین سیاه که در تمام روز از هر سو گرد می‌آمدند چنان به شدت باریدن گرفتند که میرزا را که همراه من بود و ردای شیکی بر تن داشت تا پوست بدن خیس کردند. حتی بارانی من نتوانست مانع از این شود که مرا از باران که باد قسمت عمده آن را به شدت به صورتمان می‌زد حفظ کند. خیس و خسته به منزل

بین راه خود رسیدیم، یعنی به روستای اشلک^{۳۶} [اسک] که تقریباً در بیست و چهار میلی [۳۸ کیلومتری] تهران واقع است و در آنجا خانه‌ای نه چندان خوب یافتیم، اما نه نان برای کسان خود پیدا کردیم و نه علیق برای اسبان. حتی به زحمت آتشی برای خشک کردن لباسهای تر خود فراهم کردیم و این محل چنان پر از چارپایان چارواداران بود که انسان به زحمت می‌توانست پناهگاه آبرومندی برای خود بیابد، از این رو پس از صرف غذایی سبک که در تهران با دقت تهیه کرده بودیم به استراحت پرداختیم و از طالع نخستین روز سفر دهان به شکوه نگشودیم.

شب همه شب تندر می‌خروشید و باران می‌بارید و باد می‌وزید، اما بامدادان طوفان فرو نشست و آفتاب در آسمانی که زیباتر از آن دروهم نمی‌گنجید طلوع کرد. هوایی فرحبخش بود که همچون مرهم دل‌های خسته را شفا می‌بخشید و می‌پندارم نسیم ملایمی که در پیرامون می‌وزید در گوشم سخنانی زمزمه می‌کرد که مایه دلگرمی و حامل خبرهای خوش بود. هزاران لک لک در بلندیها می‌خواندند و صدها هزار پرستو در هوا از هر سوبه سرعت تیر پرواز می‌کردند. حتی سرزمین زمخت و خشنی که از آن می‌گذشتیم پس از آن باران مطبوعی که مدتها در آرزوی آن بودیم رنگی سبز و شادی بخش به خود گرفته بود. هنگام سوار شدن بر اسب، مانند روزگار گذشته خود را در میان تپه‌های اسکا تلند احساس می‌کردم، در آن ایامی که می‌خواستیم از تفرج در خلنگ زارهای آن سامان کسب فیض کنم. و به راستی تپه‌های مضرس پیرامون ما چنان زیبا می‌نمود و منظره آنها که در مه غلیظ فرو رفته یا بر اثر دمیدن آفتاب به رنگ ارغوانی و زرین درآمده بود طوری بود که تنها از تماشای صورت و اشکالی که در پیرامونم بود برای یک لحظه خود را در استرث گلس یا استرثریک^{۳۷} می‌پنداشتم. اما بر فرض که آنهمه از خود بیخود شده بودم باز گرمای آفتاب چندان بود که مرا از آن خیال باطل دور می‌کرد و به خود می‌آورد. آفتاب چنان به تندی می‌تابید که ما هنگامی که به منزل فعلی رسیدیم افسوس نخوردم که چرا از آن مناظر زیبا دور شده‌ام. این محل گوشه‌ای بود سبز و خرم و کشتکاری شده در میان باغها و بوستانهای فراوان.

هر چند قسمت عمده این سرزمین به حد کافی خاکستری و با ر است. بسیاری از

۳۶ - روستای اشلک که مترجم گرامی آن را با اسک واقع در جاده هراز تطبیق داده‌اند در حقیقت روستای «اصطَلک» است که در مسیر تهران فیروزکوه بعد از جاجرود قرار دارد.

۳۷ - هر دو محل ناحیه‌ای هستند در اسکا تلند.

گل‌های بهاری زیبا در میان مختصر گیاهان خشکیده و بوته‌های خاردار که همه این تپه‌ها را پوشانده، رویده است. بعضی از اینها پیاز گل بود که شکوفه‌های آن هنوز کاملاً باز نشده بود. برخی از آنها می‌پندارم از جنس کتان بود. باز گروهی از آنها از تیره آلاله بود و گل کوچک زیبایی وجود داشت به رنگ زرد سیرو دارای کانون مخمل گونه قهوه‌ای مانند مینیاتوری از آن گیاه یکساله باشکوه که نامش قابل تلفظ نیست.^{۳۸}

نیز دیدن گله‌های ایلات و عشایری که به کوچیدن آغاز کرده‌اند فرح‌بخش بود، چارپایان لوح درودشت را نقطه چین کرده بودند و سیاه‌چادرهای صاحبان‌شان در بسیاری از پناهگاه‌ها برپا بود. آنان در واقع برای زیستگاههای راحت‌تری به پناهگاه نیاز دارند. پارچه‌خشن موینی که چادرها را تشکیل می‌دهد روی دیرکهای افقی چادر که در وسط تیرهای عمودی قرار دارد محکم می‌کشند (اما از هیچ طرف تا زمین کشیده نمی‌شود) و اما تنها وسیله‌ای که به جای دیوار به کار می‌رود تا چشمان فضول اشخاص کنج‌کاو را فروبندد یا از «سوز» بادهای تند بهاری جلو گیرد عبارت است از پرده‌هایی که از تکه پاره‌نی می‌سازند یعنی آنها را چنان سست با هم می‌بندند که هم باد از آنها نفوذ می‌کند و هم نگاههای این و آن. من تصور می‌کنم که چیزی غمگین‌تر از مشاهده وضع زندگانی قسمت اعظم این بیابانگردان نباشد که زمستان را مانند موشهای زمستان‌خواب می‌گذرانند و هنگامی که بهار دوباره در پیکر آنان نفحه حیات می‌دمد روز همه روز را در میان تپه‌های ملال‌آور به سر می‌آورند و شب هنگام در این گونه پناهگاههای پست و نکبت‌بار ازدحام می‌کنند. با اینهمه بسیاری از آنان در زمستان در روستاهای راحت زندگانی می‌کنند که در آنها پیوسته گروهی از عشایر برای انجام دادن وظایف مربوط به کشاورزی اقامت دارند. بقیه عشایر با نهایت اشتیاق آرزومند فرا رسیدن فصل بهارند تا از هوای خنک و تازه دریلاقها و چراگاههای کوهستانی خود بهره‌مند شوند.

۱۰ ماه مه — باغ شاه. پس از پیشروی کوتاه ناآرامی حالا به اینجا رسیده‌ایم، به یک کلبه محقری واقع در دروازه باغ عظیم مخروبه آقا محمدخان، به جای توقف در روستایی بسیار زیبا که به مسافتی اندک در پشت سر نهاده‌ایم، به جای دهی که در میان باغها و

۳۸ — واژه مورد نظر «*Eschalia California*» است که در ایران به «لاله باغی کالیفرنسی» معروف است. گیاهی است از تیره خشخاش‌ها و یکساله. (گلکاری عملی غلامرضا وزیری الهی، چاپ سوم ۱۳۵۹، انتشارات روزبهان، ص ۱۲۲).

جویارها و مرغزارهای دلپسند واقع شده است و انسان از دیدن آنها لذت می برد. من نمی دانم که خباثت نوکرانم باعث این اشتباه شده بود یا بی شعوری آنها، اما من آنها را سخت غضب کردم و هنوز اوقاتم تلخ است. باد نیز که در تمام روز ما را با ضربات خود کوفته است، رفته رفته مبدل به تندبادی تمام عیار می گردد و گردبادی از گرد و خاک را به سوراخ نفرت انگیزی که اکنون در آن نشسته ام می راند. با توجه به اینکه اکنون باران شروع به ریزش کرده است و بارهای مرا با عجله به مسکن تنگ و نامطبوع من می آورند و توده می کنند. در اینجا به محض ورود، یکی از بهترین قاطرهایم پاک لنگ شد، می گویند از لگدی که در منزل شب اول خورده بود و من دلیل دارم که در این باره به «جلودار» خود بدگمان شوم که مردی است پست و شریر زیرا دیشب که به اسبها و قاطرهایم کمتر علق داد میچش را گرفتم. از این گذشته می بینم که این اسبها و قاطرها به جای آنکه برای راه پیماییهای طولانی به خوبی ورزیده شده باشند (و این وظیفه جلودار بوده است که با تمرینهای مناسب در تهران چار پایان را ورزیده کرده باشد) چنان ضعیف و بی جان اند که برای کارهای سخت مناسب نیستند. این امر خاطر من را سخت آشفته و مضطرب می کند زیرا ممکن است برای رسیدن به مشهد وقت بیشتری بگیرد، بیش از مقداری که برای این کار مناسب است.

بارها و اسباب و لوازم سواری ما بیش از یک زاویه اطاق را اشغال کرده است: طاقچه های دیوار پر است از تفنگ و تپانچه و شمشیر و تجهیزات جنگی و جل و روزنامه و اثاث و اسباب و لوازم شخصی. کف گلی اطاق پر است از سوراخ و هر چند اکنون آن را جاروب کرده اند غرق در کثافت است و به فاصله تقریباً سه یارد [سه متر] از در اطاق در آلونکی کوچکتر و روبازتر می توانیم آشپز «هنرمند» خود را ببینیم که مشغول پختن پلو مطبوعی است تا با خوردنش آرامش یابیم. باز هم اندکی دورتر چار پایان ما را ردیف کرده اند که امید مسافرت ما هستند و سرگرم جویدن کاه اند تا اینکه در موقع معین غذای اصلی آنها را بدهیم که عبارت باشد از جو خوب. باران شروع کرده است به باریدن و آتش من بیش از گرما دود می دهد، پس ما می کوشیم که با خوردن شام خود را گرم کنیم که الان دارند می آورند و بعد از خوردن آن نوبت یک فنجان چای است و بعد هم خوابیدن.

۱۳ آوریل — ما باغ شاه را با غم انگیزترین منظره ای که هوا نشان می داد ترک گفتیم. اما هوا برخلاف سرو صدایی که به پا کرده بود بهتر از آب درآمد زیرا در اوایل روز هوا خوب

بود و من از تماشای منظره زیبایی که راه ما از میان آن می‌گذشت سخت لذت می‌بردم. کیفیت رنگ به طور کلی خاکستری بود و صخره‌ها و تخته‌سنگهای برهنه بیش از حد به چشم می‌خورد. به جای خلنگ و خار بن نقطه‌چینهای اندکی از بوته‌های خاردار می‌دیدیم با مختصری از جوانه‌های سبزی که تازه بیرون زده بود و در اینجا و آنجا خرمنی از لاله‌های وحشی به رنگ قرمز سیرمانند قطرات خون که دامنه کوه را لکه‌دار کرده باشد و گاهی به آن نیم‌رنگی سرخ فام می‌بخشید. من از یک بلندی نزدیک جاده بالا رفتم تا طرحی از سیمای شگفت‌انگیز وحشی معبری که از پیچ و خم آن می‌گذشتیم تهیه کنم و صدها لاله دیدم که هم سرخ بودند و هم زرد و نیز سنبلها و شمعدانیهای عطر که در میان انبوه‌ترین بوته‌های بادام وحشی گل کرده و غرق در شکوفه بودند. منظره‌ای بی‌نهایت زیبا بود.

چند نقطه سیاه روی کوههای دورتر تا مدتی توجه مرا جلب کرده بود و همچنانکه بیش از پیش در اعماق معبر سرازیر می‌شدیم کاشف به عمل آمد که آن نقطه‌ها عبارت است از گونه‌هایی از سرو که معمولاً سرو خمره‌ای یا سرو تبری خوانده می‌شود. همچنانکه به پیش می‌رفتیم شمار آنها بیشتر می‌شد و چون با بوته‌های زرشک و گل سرخها (رزها) وحشی و بادامهای وحشی درهم می‌آمیختند حاشیه بسیار زیبایی از جنگل را تشکیل می‌دادند.

کوهها نیز از هر سو نزدیکتر شده بودند بی‌آنکه بیابانهای وسیع و خشک آنها را از هم جدا و منظره‌ای را که در ایران سخت عادی است ایجاد و چشمها را خسته کند. تماشای آنها لذت بخش بود، هر چند این کوهها اشکالی عجیب و غریب و درهم برهم داشت. بلکه باید گفت که درست به همین دلیل منظره آنها دلپذیرتر بود.

ما در رودخانه را گذاره کردیم. یکی دلی چای که جریانی تند و قوی دارد و از پیچ و خمها و فراز و نشیبهای معبر طولانی کوهستانی می‌گذرد. از آن گذشتیم تا رسیدیم به ناحیه‌ای که نسبتاً عبارت بود از دشتی مواج بدون تپه. اما پیش از آنکه به آنجا رسیده باشیم رگباری توأم با رعد و برق باریدن گرفت که سعی مرا در اینکه خود را با پوشیدن بارانی از تر شدن محفوظ دارم باطل کرد و جریان خیس شدن مرا مه غلیظی که شبیه باران ریزه بود و باد شدیدی درست آن را به چهره ما می‌زد تکمیل کرد. این باد را در آن نواحی باد فیروزکوه می‌خوانند، زیرا اکنون به کوهستان فیروزکوه رسیده بودیم و پس از اندک مدتی از اینکه خود را در روستایی به همین نام یافتیم خشنود شدیم. این یکی از آن جاهایی است که می‌توان تصورش را بکنی که در موقعیتی غریب و استثنایی واقع شده است. باغهایش در حاشیه دو

نهر کوچک قرار گرفته است و در جایی که با هم تلاقی می کنند صخره برجسته عظیم و عجیبی دیده می شود به بلندی نزدیک به ششصد پا [در حدود ۱۸۰ متر] که بر فراز خانه های کندووار دامنه اش پیش آمده است. من کوشیدم تا مایحی از این چشم انداز تهیه کنم اما سرما چنان شدید بود که نتوانستم به حد کافی بیرون بایستم.

ما در خانه خان محل که غایب بود منزل کردیم و خوابگاهی سرد داشتیم، زیرا باد شب همه شب به شدت می وزید و باران ریزمیدل به برف شد چنانکه روز که شد تمام تپه ها پوشیده از برف بود. بامدادان هنگامی که برخاستیم تا راه سفر را دنبال کنیم هوا سنگین بود و مختصر جریان برف که درست در جلوما می وزید خبر از طوفانی می داد که رفته رفته شدت می گرفت و مردم محل از نظر تشویق و ترغیب ما می گفتند که در فلان گردنه کوه که بر سر راه ما قرار داشت بادی چنان شدید و سرد می وزد که چهره انسان را هر قدر هم سفید باشد سیاه می کند. از شنیدن این مطلب و مشاهده هوای عبوس اندکی بر خود لرزیدم، اما برای دفاع در برابر سرما گرمترین لباسهایی که داشتیم پوشیدیم و به راه افتادیم.

تا بیست میل [۳۲ کیلومتر] از دره ای زشت و بایر به پیش رانیدیم که در میان تپه های پوشیده از برف و مه محصور بود. چند بار راه خود را گم کردیم و این کار ما را به مجموعه ای از تپه های دیگری رهنمون شد که نه بلند بودند و نه کوتاه و نیز به سلسله ای از ارتفاعات جزئی کشانده شدیم و به نوبت به هر کدام که می رسیدیم امیدوار بودیم که این همان کمینگاه طوفان باشد، اما افسوس که در اشتباه بودیم. تا حدود معتناهی از بستر رودخانه بالا رفته بودیم و داشتیم از جبهه تپه ای سرازیر می شدیم که ناگاه تنی از همسفران ما را متوجه توده عظیم سیاهی کرد که چنین می نمود که به آسمان رسیده است و از دور مانند شبح کوهی بلند بود، در میان میهی که سراسر زمینهای پیرامون ما را در میان گرفته بود. به زودی آشکار شد که دره ای بسیار ژرف و تنگ میان ما و این کوه واقع شده است. ما در این دره سرازیر شدیم و از میان زمین پر گل و لای گل و گشاد راه رفتیم با تحمل این خطر که ممکن بود گردنمان بشکند و سپس از پایین دره با جد و جهد و تقلا بیرون آمدیم و از پرتگاهی که کاملاً از گل رست بود بالا رفتیم (زیرا نتوانستیم راهی بیابیم) و با زحمت و عصبانیت خود را به تخته سنگی رساندیم تا پس از آن حرکت تند ناگهانی نفسی تازه کنیم. سپس نوبت کوشش و تقلا بسیار سختی رسید و آن عبارت بود از بالا رفتن از بقیه دیوار گل رستی از کوره راهی کج و معوج و در میان ما آنکه از همه جسورتر بود پیاده شد مبادا اسب او به

عقب بلغزد و بر روی او بغلتد. صعود با جد و جهدی فراوان و عبور از بستر سیلابی سخت سراشیب و پرسنگ — اما نه چندان خطرناک — پایان گرفت. به راستی اسبهای سواری به قدر کافی کار کرده بودند و اما اینکه قاطرهای باری چگونه خود را به آنجا رساندند نمی دانم اما استرهای ایرانی هر کاری را بخواهی انجام می دهند. همینکه آنها را در آن بالا صحیح و سالم و آماده آغاز فرود آمدن دیدم هرگز آنهمه شکر نکرده بودم. و باز در اینجا به خود اجازه دادیم که گول بخوریم. چند تا از چارواداران که به فاصله کمی پایین تر از قله معبر به آنها برخوردیم گفتند که ما به دهکده ای که آهنگ منزل کردن در آنجا داشتیم نزدیک شده ایم. اما پس از نزولی طولانی که نخستن بخش آن آسان و دومین آن سخت سراشیب و ناهموار بود بیهوده در جستجوی آن محل برآمدیم.

من هرگز گذرگاهی چنان هموار و پرتخته سنگ ندیده بودم. ما ناچار بودیم که به زحمت از روی توده خرده سنگها و از میان تخته سنگهای ناهموار بگذریم، صخره هایی چنان باریک که هنگام عبور از آنها از ترس و وحشت بر خود می لرزیدم. و قله و تخته سنگ و کوه ناگهان به صورتی خشک و بیایر از بستر نهر کوچک بر می خاستند و به شکل توده های دنداندار تا آسمان بلند قد می کشیدند و اطراف آنها مانند ردیفهای دندان ماهی کوسه با میله های کوچک سنگی سیخ سیخ شده بود. معدودی از بادامهای کوتاه وحشی و بوته های زرشک که در شکاف و ترک سنگها یافته می شد بیشتر شبیه لکه های سیاه بود تا گل و گیاه. در واقع چه برگ و چه شکوفه جرأت نکرده بودند که خود را در این دیار ناسازگار نشان دهند.

پس از گذشتن بیش از دو میل [۳ کیلومتر] از این منظره وحشی اما جالب نظر از این گردنه تنگ بیرون آمدیم و وارد دره ای شدیم با پهنای بیشتر و آکنده از باغهای میوه. این آغاز روستایی بود که قرار بود شب هنگام در آنجا بمانیم و اگر روشنایی روز محو نشده بود ما از تماشای منظره بقیه راه که یک میل [۱/۵۰ کیلومتر] بود سخت لذت می بردیم، در میان آن بیشه های پر از درختان میوه و گردو و چنار و زبان گنجشک و درختان تبریزی تناور. گرداگرد ما بیشه ای با شکوه بود با آبهای درخشان و پران و لرزان و ریزان که بهشتی ایرانی پدید می آورد. اما چارپایان ما خسته بودند و ما سخت نگران بودیم تا بتوانیم محل و منزلی برای آنها و خودمان فراهم آوریم و فرصت نداشتیم که لذت کامل از تماشای آن منظره حاصل کنیم. آن ناحیه چندان وسیع است که مدتی طولانی در هر سو سرگردان بودیم و نمی توانستیم کشف کنیم که پیشاهنگ ما کجا رفته است و ممکن بود که تا صبح به

راه پیمایی ادامه دهیم که وی کسانی از هرسو گسیل کرده بود تا ما را بیابند و به منزلی که برای ما تعیین کرده بود هدایت کنند. ساعت هشت پس از دوازده ساعت نشستن برزین بر زمین فرود آمدیم.^{۳۹}

این روستا شهمیرزاد نام دارد و به داشتن سیبهای لذیذ و زنان زیبا مشهور است و می‌گویند که اینان سرخی گونه‌های خود را از آن میوه به عاریت گرفته‌اند. من از شهمیرزاد در مسیر خود از تهران به شهر سمنان یاد کرده‌ام و فاصله شهمیرزاد تا سمنان بیش از چند فرسخ نیست و در وسط مجموعه‌ای از کوههای خشک و بایری که هم اکنون وصف کردم واقع شده است و از یک سوبه صحرایی قفر راه دارد که از آنجا همچون زبرجدی زیبا در بستر سنگی خود می‌درخشد و از بسیاری باغها و بوستانها نمی‌توان خانه‌های آنجا را دید و صدای فرو ریختن و زمزمه کردن آبهای فراوان، این شهر را به صورت ییلاقی دلپذیر و باصفا درآورده است.

افسوس که شهمیرزاد به رغم آنکه جایی باصفا و دلپسند است از دست ویرانگر روزگار نرسته است. همین چهار سال پیش که سروکله طاعون نخستین بار در ایران پیدا شد چند تن از مازندرانها آن را به شهمیرزاد آوردند و بیماری طاعون با چنان شدت مرگباری در اینجا شایع شد که تقریباً تمام ساکنان شهمیرزاد را هلاک کرد. بعضی می‌گویند که شهمیرزاد قبل از این مصیبت پنج هزار جمعیت داشت و برخی این شمار را تا هشت هزار هم می‌رسانند. اکنون عده مردم این سامان را اعم از خرد و کلان مشکل بتوان بیش از پانصد تن محسوب کرد و به راستی گورستان‌های متراکم آن شاهد خوبی است برای حقیقت این داستان. از این رو اکنون دختران گلرخساری که گواه شهرت دهکده باشند انگشت شمارند و فصل سیبهای آن سامان نرسیده است». ^{۴۰}

مطالعات کرپورتر در آثار باستانی ایران

سر آر. کرپورتر سیاح معروف انگلیسی نیز در دوره فتحعلی شاه از راه گرجستان به ایران

۳۹ - فریزر پس از ترک فیروزکوه از طریق امیریه، سرانزاء، چهل چشمه، گورسفید، سفیددشت، گذاربن، تنگه ملا محمد و گرم چشمه و دامنه‌های کوه سیاه دره که در آن دوره راهی. مالرو بوده و امروز نیز راهی روستایی است به شهمیرزاد رفته است.

۴۰ - رک: سفرنامه فریزر، ص ۲۱۷ تا ۲۳۳.

آمد و از طریق تبریز و تهران و اصفهان به شیراز رفت، در بازگشت از راه اصفهان و گلپایگان و باختران (کرمانشاه) به بین النهرین سفر کرد و مجدداً از طریق کردستان به تبریز و آورد و ضمناً از شهرهای شمال غرب ایران هم دیدن کرد. او در مسافرتهاى خود با دقت نظر فراوان به مطالعه و بررسی شهرها و بناهای باستانی و تاریخی ایران پرداخته و در بسیاری از موارد گزارشهای سیاحان قبل از خود را تصحیح نموده است.

کرپورتر در ری، بازارگاد و تخت جمشید تجسس کرد و مهمترین بناهای بازارگاد را مساحی و تشریح نمود و اولین کسی بود که با اطمینان خاطر تشخیص داد مقبره مادر سلیمان آرامگاه کوروش است. کرپورتر همچنین هنگام مطالعات خود در بازارگاد و تخت جمشید تعدادی تابلو از این آثار تهیه نمود.

کرپورتر در همدان با دقت حومه شهر را مورد بازرسی قرار داد و اخبار تازه‌ای راجع به گنج‌نامه و کتیبه‌های پارسی باستان، عیلامی و بابلی آن که بر روی تخته سنگ سرخی از خارا واقع در کوه الوند نقر گشته است به دست آورد.^{۴۱}

در طی مسافرت در آذربایجان «کرپورتر» آثار باستانی متعددی را مورد بازدید قرار داد. نزدیک «کرفتو» واقع در جنوب «صاین قلعه»^{۴۲} از مغاره عظیم کنده شده در سنگ کوه که به طرز زیبایی حجاری شده دیدن کرد و نقشه قسمتی از آن بنای پریچ و خم را که خود توانسته بود از آن عبور کند ترسیم نمود.

در تخت سلیمان از بقایای سدها، برجها و بناها و سردرها و حوضچه عمیق آن بازدید کرد اما در شناخت سازندگان آن دچار اشتباه شد و آنها را ارمنی دانست.^{۴۳}

جهانگردان عهد محمدشاه در جستجوی آثار باستانی

با مرگ فتحعلی شاه قاجار^{۴۴}، محمد میرزا فرزند عباس میرزا که بعد از مرگ پدرش به ولیعهدی ایران منصوب شده بود در ششم رجب سال ۱۲۵۰ هجری در تبریز به تخت نشست و

۴۱ - دو کتیبه یاد شده مربوط به دوره داریوش اول و خشایارشا می باشد.

۴۲ - صاین قلعه در دوره پهلوی به شاهین دژ تغییر نام یافت و امروزه همان نام قدیم خوانده می شود.

۴۳ - رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۲۲۶ تا ۲۲۸.

۴۴ - فتحعلی شاه قاجار در نوزدهم جمادی الاخر سال ۱۲۵۰ هجری برابر با ۱۸۳۴ میلادی پس از ۳۷ سال سلطنت در اصفهان درگذشت.

سپس در چهاردهم همان ماه به همراهی سفیران روس و انگلیس به سوی تهران رهسپار شد. در آن ایام ایران در میان کشورهایی قرار داشت که در زیر سلطه انگلیس و روسیه بودند. محمد شاه با آنکه فردی ضعیف النفس بود می خواست که با فتوحات نظامی معروفیتی دست و پا کند و چون خود را قادر به جنگ با روسها نمی دید بر آن شد تا به افغانستان لشکر کشیده و مانند گذشته هرات را به خاک ایران ضمیمه کند.

سر جان ملک نیل سفیر انگلیس برای جلوگیری از این لشکرکشی کوششهای فراوان کرد اما نتیجه ای حاصل نشد و سرانجام در پاییز سال ۱۲۵۳ هجری «هرات» توسط سپاهیان ایران محاصره شد و سفیر انگلیس نیز به عنوان اعتراض ایران را ترک کرد. با وجود حمایت روسها ایران از محاصره هرات توفیقی حاصل نکرد و محمدشاه ناگزیر در جمادی الاخر سال ۱۲۵۴ هجری از محاصره هرات دست کشید. چندی بعد تصمیم گرفت برای جلوگیری از فشار روسیه و برقراری موازنه سفیری به انگلستان فرستاده و روابط تیره را با این دولت بهبود بخشد. همچنین به فکر افتاد روابط با فرانسه را نیز که از خاتمه سفارت ژنرال گاردن گسسته شده بود مجدداً برقرار سازد. متعاقب این اقدامات روند ورود سیاحان و مأموران که برای مدتی گنبد شده بود به صورت عادی درآمد و بار دیگر در کنار گروه های دیپلماتیک جهانگردان نیز راه کشورها را در پیش گرفتند.

برخی از این سیاحان خود را به خطر انداخته و جهت کاوش در ویرانه های باستانی و بررسیهای دیگر گوشه و کنار ایران را زیر پا گذاشتند.

«هنری راولینسن» در مسافرتهاى خود در ایران موفق شد بادقت و حوصله بسیار به مطالعه عوارض طبیعی، شهرها و یادگارهای باستانی پرداخته و نقشه های ارزنده ای تهیه نماید، او همچنین با حل معمای خط میخی پرده از راز کتیبه های بسیاری از ابنیه گذشته برگرفت.

در سال ۱۸۳۹ میلادی برابر با ۱۲۵۵ هجری «کنت لوران دو سرسی» به عنوان سفیر فوق العاده فرانسه در راس هیأتی که چند نظامی نیز در آن عضویت داشتند به ایران آمد. این هیأت را «اوژن فلاندن» نقاش و «پاسکال کست» معمار همراهی می کردند.

کنت دو سرسی پس از سه ماه اقامت در ایران در حالی که صاحب منصبان نظامی هیأت را در اختیار دولت ایران گذاشت به فرانسه بازگشت و شرح مأموریت خود را به صورت کتابی تحت عنوان: «ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰» مدون ساخت.

اوژن فلاندن و پاسکال کست پس از بازگشت «کنت دو سرسی» به فرانسه، در ایران

باقی ماندند و به تحقیقات و اکتشافات پرداختند. در شهرهای همدان «اکباتان قدیم»، کنگاور و کرمانشاه مشغول بررسی شدند و سپس از سمت مغرب متوجه کوههای زاگرس گشته تا نزدیک بغداد پیش رفتند. آنگاه به طرف جنوب شرقی رفته ناحیه ای را که هیچیک از مسافران پا بدان نگذاشته بودند و چیزی از آن نمی دانستند مشاهده کردند. دره هایی را که به دامنه کوههای لرستانست طی کرده از بروجرد و نهاوند گذشتند.

پس از مدتی اقامت در اصفهان به سمت شهرهای جنوبی ایران پیش رفتند، دو ماه در تخت جمشید به بررسی و اکتشاف و حفاری پرداختند و از کلیه جزییات معماری و حجاری به ویژه نقوش و کتیبه های تخت جمشید، استخر، نقش رستم و نقش رجب آگاهی یافتند. در شیراز چندین بنای قدیمی مجاور شهر را مورد بازدید قرار دادند، در شهر شاپور به حیرت و بهتی عظیم دچار گشتند که چگونه تابلوهای حجاری شده توانسته اند در برابر سیلابهای مهیب ایستادگی کنند و نام پادشاهان ساسانی را باقی گذارند. از نقوش و خرابه های شهر شاپور که اهمیتی بسزا دارند به دقت دیدن کردند، هنر ایران را که از دوزمان قابل ملاحظه هخامنشیان و ساسانیان است بر روی کاغذ آوردند و الوانی بسیار قشنگ و استادانه در آنها بکار بردند.

در سواحل خلیج فارس، فیروزآباد، فسا و دارابگرد نیز بناهایی را شناسایی کردند که تا آن وقت کسی چیزی در باره آنها نمی دانست و اولین دفعه ای بود که بررسیهایی در باره آنها به عمل می آمد.

سپس به سمت شمال آمده از تهران، تبریز و اورمیه گذشتند و پس از دو سال و اندی تحقیق و کاوش کشور ما را ترک کردند.^{۴۵}

سیر و گشتی به همراه فلاندن در تهران

با فلاندن همراه می شویم و سیر و گشتی در تهران سال ۱۲۵۶ هجری قمری (۱۲۱۹ خورشیدی) می نمایم:

«وسعت تهران کم و بیش از چهارپنج کیلومتر محیط ندارد. حصار شهر مانند سایر

۴۵ — رک: سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نور صادقی، چاپ سوم، انتشارات اشرافی، ص ۷-۸.

شهرها بروجی است که بدورشان خندق حفر کرده‌اند. شش دروازه دارد^{۴۶} که از کاشیهای با الوان مختلف تزئین شده‌اند بعضی از این دروازه‌ها نوعی قلعه کوچک دارد که دورش خندقی کنده و به یکصد متری جلوی دیوارهای حصار قرار دارند، همه رو به خرابی رفته و هیچیک نمی‌تواند در مقابل حملات شدید مقاومت کند.

اهمیت این شهر به اندازه تبریز و اصفهان نیست. در خارج شهر مانند دو شهر پیش دهکده دیده نمی‌شود، کلیه جمعیتش که داخل چهار دیوار است یک صد هزار می‌باشد. در اولین وهله منظره‌اش جز دیواری طولانی از آجرهای زردرنگ که از رویش چند گنبد مسجد و کلاه‌فرنگیهای قصر شاه مشاهده می‌شود چیز دیگری ندارد.

شش هفت مسجد، سه چهار مدرسه، یکصد حمام و قریب یکصد کاروانسرا دارد که هیچیک قابل توجه نیستند. بازارها بد هیأت و کثیف و ساختمانهایشان بسیار بد است. برای پایتخت بودن صلاحیت ندارد و تنها پادشاهان قاجاریه آنرا پایتخت قرار داده‌اند، آنهم تنها بدین منظور که با شاهان صفوی رقابت کرده باشند، اما هنوز پایتخت حقیقی ایران اصفهان است که ابنیه نفیس دارد. اهمیت تهران بواسطه پایتخت بودن و اقامت سفا و امرای بزرگ دولت است.

تنها قسمت قابل توجه شهر ارگ است که در مرکز شهر قرار گرفته و از سایر محال به واسطه دیواری مستحکم و خندقهایی که هریک بر رویش پلی دستی زده شده جدا می‌گردد. در این محل است که شاه قصری ساخته و خود و اقوام نزدیک و امرای بزرگ درباری و مستحفظینش زندگانی می‌نمایند.

درب عمده ارگ به سمت جنوب، در وسط تهران و به دم بازارها می‌باشد. پس از طی خندق به دالانی دراز و تاریک می‌رسند که محل سربازان و قلیانچیه‌است. از اینجا به میدان شاه می‌رسند. دور میدان دیواری با برجهای چند است که محل توپ‌ها یا اطاقهای استراحت سربازان است.^{۴۷}

۴۶ — اولین باری که تهران دارای دروازه شد، زمان شاه طهماسب اول صفوی بود. این پادشاه برای تهران چهار دروازه و یکصد و چهارده برج به تعداد سوره‌های مبارکه قرآن ساخت، بعدها به دروازه‌های شهر افزوده شد، در زمان فتحعلی شاه تهران دارای شش دروازه و در دوره سلطنت ناصرالدین شاه پس از گسترش شهر، دوازده دروازه شد.

۴۷ — میدان شاه که فلاندن از آن یاد کرده است، میدان ارگ (پانزده خرداد) فعلی است که از دوره کریمخان زند سابقه دارد. در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به دستور میرزا تقی خان امیرکبیر، توپها را به این میدان منتقل کردند و در

در وسط این میدان یک مهتابی است که از سطح زمین یک متر ارتفاع دارد. در رویش توپی قرار داده‌اند که علت گذاشتن آن معلوم نیست.^{۴۸} روزی مردی را دیدم که در زیر پایه شکسته آن نشسته گدایی می‌کند. بمن گفتند این شخص آدم کشته و بست نشسته چه مقصری که بدینجا آید مصون میماند.

بست دیگری هم در مسجد شاه است. در میدان شاه چند قطعه توپ دیگر از کار افتاده نیز دیده میشود که در کنار دربهای قصر قرار دارند، بعضی فاقد چرخ، پایه و چنین بنظر می‌آید که علایمی معین از قصر شاهند و از نزدیک شدن به قصر دفاع می‌نمایند.

درون قصر از چندین بنا یا کلاه فرنگی تشکیل شده که هریک باغی بزرگ با درخت و حوض دارد و دری که از میدان شاه به قصر وارد میشود درب سعادت نامیده میشود. بالای این سردر سالتی ساخته شده که محل نشیمن شاه در موقع تماشای حرکات نظامی یا اعیاد است. در سمت راستش باغهای متعددی است که درختان بلند قامت دارند. در بالای این سالن یک برج و چند رفته پنجره دار و یک گالری ساخته شده. این کلاه فرنگی محل نشیمن زنهارست که بدان آمده تمام قسمتهای خارج تهران و سایر جاهایی که به دور از قصرند بدون اینکه دیده شوند تماشا نمایند.

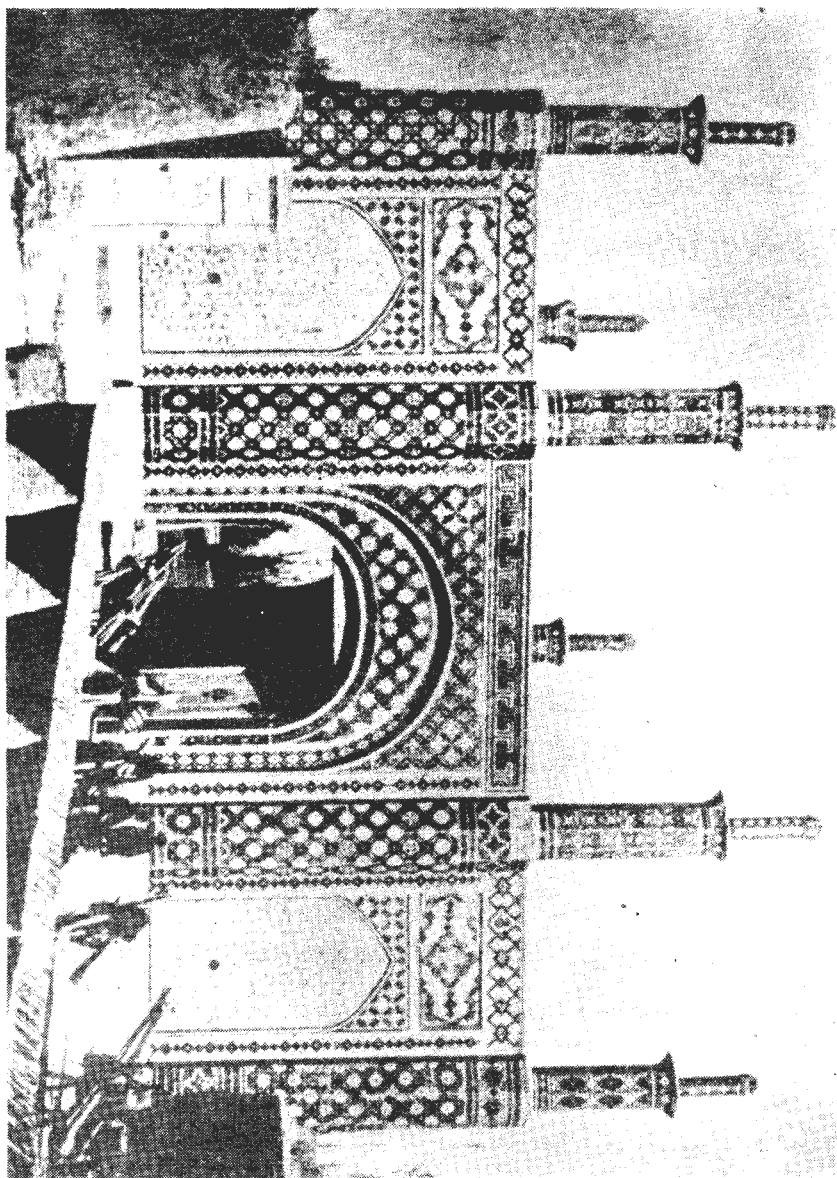
داخل قصر پس از طی دالانی دراز که در دو طرفش منزل سربازان، افسران، رؤسای تشریفات، غلامها، یساولها، و مستحفظین ویژه است دیده می‌شود.

منازل مخصوص مانند سایر خانه‌هایست که در بیشتر ایران دیدیم. به ندرت چند از آنها کفشان از سطح زمین بلندتر ساخته شده، چه وضع و مصالحی که ایرانیها در ساختمان به کار می‌برند. بدانها اجازه داده نمی‌شود بنا را از سطح زمین مرتفعتر سازند.

در واقع خشتهایی که با آن عمارت را می‌سازند دوامی ندارند چنانکه به شخصه آزمون کردم. هوا کمی منقلب شد و چهار روزی در پی باران می‌بارید. پس از این مدت دیوار اغلب خانه‌ها را خراب دیدم. در همه جا دیده شد که بناها مشغول تعمیر و ساختمانند. چیزی که مختص ایرانیهاست فرزی و کم خرجی است که تا ساختمان رو به خرابی رفت به فوری

▲ اطراف آن غرفه‌هایی برای توپچیا ساختند و میدان، مشهور به توپخانه شد. بعدها با احداث میدان توپخانه جدید (سپه سابق و امام خمینی امروز) توپها به آن محل انتقال یافت.

۴۸ — این توپ به توپ مروارید شهرت داشت و تا اوایل سلطنت رضا شاه در میان حوضی که جای مهتابی زمان محمدشاه را گرفته بود بر روی سکوی کم ارتفاعی دیده می‌شد.

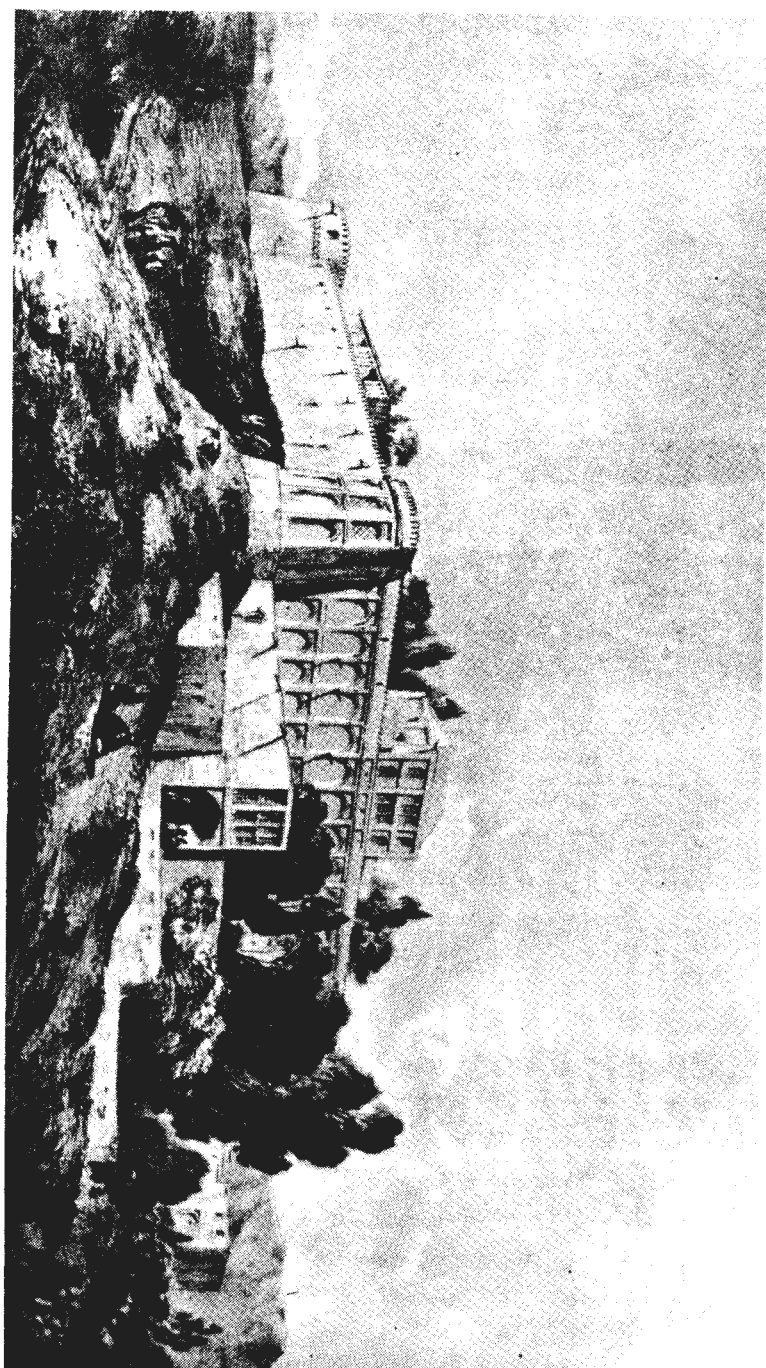


۶۲- دروازه قزوین - تهران

مرمتش می نمایند. دو روز بعد هوا خوب شد و فقط ورقه ای گل می ماند. چرا ایرانیها که اینقدر ماهر و باهوشند به علاوه در بیشتر جاها سنگ و آهک به حد وفور دارند عمارت را با خشت می سازند؟ وقتی در تهران که پایتخت کشور است در اثر بارانی بسیار خانه ها سرنگون می گردد، آیا شهرستانها و دهستانها چه حالی دارند؟ وضع طبیعی تهران را مشکل میتوان تشخیص داد. تهران در دشت پستی به دامنه شمیران قرار گرفته و از بادهای شمالی استفاده می نماید. آتش بارانی است که در چشمه ها جمع می شود مدت ششماه سال را گرمای خیلی شدید دارد و باد جنوبی آن سوزان است، نداشتن آب کافی او را به خطر می اندازد و وضع داخلی شهر هم ناسازگار است. از کوچه ها و بازارها که حرارت آفتاب تابستان بدانها می تابد در اثر داشتن آبهای متعفن بخارات نامطبوع متصاعد میشود که تولید تب و بیماریهای خطرناک می نمایند. بدین لحاظ از ماه مه دربار، اغنیا و تمام اشخاصی که با شهر کاری ندارند فرار کرده و بدامنه کوهی که مجاور تهران است مسکن می گیرند تمام دامنه کوه شمیران را دهاتی چند با باغات زیاد فرا گرفته و اهالی تهران مدت ششماه به چادرهایی که در این سرزمین می زنند به سر می برند.

ایرانیها بالاخص شرقیها به زندگی کردن در چادر علاقه خاصی دارند. فتحعلشاه از این عادت دوری جسته و در یک فرسخی تهران قصری جهت تابستانش برپا نموده است که نامش قصر قجریا تخت قجر می باشد، سطح این قصر بزرگ و قابل توصیف است.^{۴۹} باغاتی برای آمفی تاتر و چندین طبقه مهتابی دارد که با پلکانهایی متعددند و قصر را از پارک جدا می سازند، منازل قصر قجر آیینیه و نقاشیها دارند و چند تصویر از شجاعان ایران رستم،

۴۹ — این قصر در شمال عشرت آباد و در کنار جاده قدیم شمیران (خیابان کوروش کبیر سابق و شریعتی امروز) واقع شده بود. در زمان خود از لحاظ بزرگی و شکوه و جلال سرآمد باغهای آن عصر گردید ولی حدود نیم قرن بعد متروک شد. در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در قسمتی از زمین این ناحیه بنای زندان نمونه تهران شامل: ۱۹۲ اتاق برای زندانیان، یک بیمارستان و حمام، چند کارگاه از جمله قالببافی و نجاری و صنایع دستی و چند قسمت دیگر ساخته شد، می گویند در زمان افتتاح زندان «تیمورتاش» وزیر دربار مقتدر پهلوی ضمن تعریف از ساختمان زندان می گوید اینجا آن قدر خوب ساخته شده که انسان دلش می خواهد در آن زندگی کند. گردش روزگار نیز چنین خواست و تیمورتاش حدود سه سال بعد مغضوب و در همان زندان بازداشت گردید و سرانجام آفتاب حیات او روز نهم مهرماه ۱۳۱۲ خورشیدی در همان محل غروب کرد.



۶۳ - قصر گلجدار - تهران

افراسیاب، تیمور و چنگیز در آنها موجود است.^{۵۰}

در بین این تصویرها یک تصویر اروپایی با لباس آخرین مدل دیده می شود که ما را سخت به حیرت گذاشت و گفتند: یکنفر جوان از سفارت انگلیس است که فتحعلیشاه بدو علاقه خاصی پیدا کرد. این قصر امروز بسیار خوب و موردپسند ما نیز واقع گشت قابل سکونت پادشاه هم می باشد ولیکن محمدشاه که بیشتر به آب و هوای شمالی علاقه دارد این محل را رها کرده و در ساحل جویباری کوچک به دامنه شمیران بنایی جهت خود نموده است.^{۵۱} به دم دروازه های شهر هم دو قصر سلطنتی دیگر هست یکی را لاله زار که کوچک است و دیگری را که بیشتر اهمیت دارد نگارستان می نامند.^{۵۲} در دیوارهای قصر نگارستان تصاویری از سفراء فرانسه و انگلیس که در اوایل این قرن به دربار شاه «فتحعلی شاه» آمده اند تصویر نموده اند.

در ته تالار نقشی است که شاه بر روی تخت نشسته و پسرانش به دور او قرار گرفته اند بر روی دیوار سمت راست سرهنگ گاردن با چند تن از همراهان او در طرف چپ سر جان ملکم و سه نفر از متابعانش می باشند. دورتادور نمایندگان اروپایی با حالات مختلف نقاشی شده اند کلیه امرا درجه اول برای تشریفات حضور دارند و این نقوشها با بهترین طرز نقاشی شده است. دورنمای اشیاء و اشخاص خوب نیست ولیکن رنگ کاریشان انسان را به حیرت می اندازد.

این رنگها ثابت و حالت برجستگی دارند و می رسانند که ایرانیها نقاشانی ماهر و زبردست دارند. ایرانیها تحصیل علم مناظر را نکرده و نقاشی را بدون تحصیل و پیش خود فرا گرفته اند.

بدین جهت هم رعایت قواعد و حساب فواصل را نمی کنند. نقاشی را طبیعی می کشند و از اشیاء تقلید می نمایند بدون اینکه فواصل و عوامل اصلی را در نظر بگیرند.

۵۰ — جای تعجب است که فلاندن افراسیاب تورانی، چنگیزخان مغول و تیمور گورکانی را با آن همه کشتار و ویرانی که در ایران کرده اند از شجاعان ایرانی خوانده است.

۵۱ — این بنا قصر محمديه نام داشت و در سال ۱۲۶۴ هجری قمری در نزدیکی باغ فردوس امروز ساخته شد.

۵۲ — قصر لاله زار و یا به عبارتی باغ لاله زار از بناهای فتحعلی شاه قاجار بود که در محل خیابانهای لاله زار، سعدی و اسلامبول امروز واقع شده بود. قصر نگارستان نیز در شمال میدان بهارستان امروز واقع شده بود و حمام و سرسره معروف فتحعلی شاه در آن قرار داشت. از وقایع مهم و تاریخی که در این باغ به وقوع پیوست قتل ناجوانمردانه میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر دانشمند محمدشاه قاجار است.

با این وصف در کارهای نقاشی استاد و قابل تمجیدند. نقاشیهایی نیز از گل و تزیینات چندی که حقیقت خارجی و لطافت مخصوص دارند می‌کشند. اما در وقتی که تابلوهای کوچک را کنار گذاشته وارد مناظر بزرگ شوند عیوب نقاشیشان که ناشی از کم علم‌یست ظاهر می‌شود و قدر تابلوهایشانرا از بین می‌برد».^{۵۳}

فلاندن در بیشاپور

فلاندن در دیدار از یادگارهای تاریخی و باستانی میهن ما مناظر بی‌مانندی از این آثار پدید آورده است. در کازرون به او و همراهانش می‌پیوندیم و روانه دیدار از یادگارهای بازمانده از دوران شکوه و عظمت ایران دوران ساسانی می‌شویم:

«این شهر با سایر شهرستانهای ایران تفاوت کلی دارد، این محل گرمسیر و جزو نواحی گرمست.

اولین شهری است که بدین‌طور مشاهده کردیم و در سرراشیه‌های کوه پیره زن قرار گرفته. چهار طرف کازرون باز است و هیچ کوهی هم به دورش وجود ندارد، وسطش پرجمعیت‌تر و بیشتر منازل در آنست. دورش را خانه‌های بسیار و باغهای عالی فرا گرفته و در باغها درختان متعدد لیمو و نارنج و اناریافت می‌شود.

بموجب امر حاکم در یکی از باغهای بسیار خوب سکونت گزیدیم. گرچه در این زمان سبزی و میوه‌اش کم بود، لیکن فرح و قشنگیش ناگفتنی است. با اینکه هنوز آفتاب سوزان و خورشید حرارت زیاد میداشت توانستیم از لطافت و زیبایی باغی استفاده کرده به زیر سایه درختان بلمیم و چند مدتی را فارغ البال استراحت کنیم.

بعد از خرابه‌های تخت جمشید و حجاریهای نقش رستم بهترین آثار قدیمه ایران که جالب توجه‌ست و اهمیتی بسزا دارند آثار شاپور است. و به چند دلیل اهمیّتش زیاد است:

- ۱ — مدت مدیدی ناپدید بوده و کسی از وجودش اطلاع نداشت تا با زحمات زیاد سیاحان انگلیسی از وجودش باخبر گشته کشف نمودند.
- ۲ — سلطانی عظیم الشان به ساختن این بنا مبادرت کرده.
- ۳ — وسعت این ناحیه بسیار زیاد است.

^{۵۳} — سفرنامه فلاندن در ایران، ص ۱۱۰-۱۱۳.

۴ — تعداد نقوش که تا این زمان به خوبی باقی مانده بسیار است.

۵ — موضوعات نقوش مختلف می باشد.

۶ — استادانش ماهرو از خود ابتکار به خرج داده اند.

بنابر این پی بردن به این آثار، بررسی و بازرسی در آنها از بهترین مطالعات است. به خوبی می دانیم این آثار در بین ویرانه هایی بدون امن و امان واقع شده اما از کازرون اگر می خواستیم برای مطالعه و اکتشاف هر روز به شاپور رویم کار پر زحمتی بود چه از شاپور بسیار دور است.

پس لازم دانستیم به هر وسیله ای می شود در خود شاپور مستقر گردیم. برای این کار واجب شد از حکومت خواهش کنیم وسایل کار ما را آماده سازد تا از سر دزدان راحت باشیم و به راحتی به کار خود پردازیم.

حاکم وقت محمد حسن خان از ما پذیرایی شایان کرد و به خوبی ما را پذیرفت. قول داد که می توانید در پرتوی حمایت من به راحتی و خاطر آسوده زندگی کنید. هیچ باک ندارید، من فرمان خواهم داد که به هر کجا بروید مواظب شما باشند. با این وصف اظهار داشت محلی که می خواهید بروید دزدان کوههای لرستان در آن حکمفرمایی می کنند، به شما توصیه می کنم دوروبر خود را داشته باشید و هرگز از همراهانتان دوری نجوید.

سردار دو نفر از غلامانش را انتخاب کرده سفارشات بدانها کرد که ما هیچ نفهمیدیم ولی رو به ما کرده گفت هیچ مضطرب نشوید، حتی المقدور آسایش شما از هر حیث رعایت خواهد گردید، بدانها دستور داد که بایستی سوراتشان را فراهم سازید چه مدت مدیدی در این سرزمین باقی خواهند ماند و با مخارج زیاد نمی توانند کار خود را انجام دهند.

ما از سردار تشکر کرده از این مالیات که بردوش مردم بیچاره می گذشت امتناع ورزیدیم زیرا ساکنینش به سخت ترین فلاکت و بدبختی گرفتارند و دیگر همین باقی بود که ما هم باری به دوششان گذاریم و سربارشان گردیم از او خواهش کردیم هر چقدر زودتر ممکن است ما را روانه شاپور نماید.

در ظهر باغ را ترک گفتیم، غلامان سردار که راهنمای ما شدند به سمت شمال روانه گشتند و به دهستان کوچکی که قریب یکساعت راه تا شهر است رسیدیم. مکشی کردیم و غلامان به جستجوی کدخدا رفتند. در این دهستان بدبختی و تنگدستی به حد اعلا درجه

می‌رسد، از کلبه‌های پست ساکنین بیرون می‌آمدند و هیچ نای راه رفتن نداشتند. خانه‌های این شهر بسیار کم و بیشتر مردمش در کلبه‌های محقر و پست که با گل یا نی ساخته‌اند زندگی می‌نمایند.

در تمام این ناحیه مردم برای اینکه به راحتی زندگی نمایند و از شر دزدان کوهی یا عمال دولتی دور باشند در چنین منازلی که هر قسم راحتیشان را فراهم می‌سازد زندگی می‌نمایند.

به زودی دانستیم کدخدای این دهستان پنج شش نفر مرد مسلح و رزمی را جهت محافظت ما فرستاده است، غلامان گفتند آنها تفنگچیانند که بایستی به همراه شما آیند تا هر محل و به هر وقت که لازمشان دارید به دنبالتان خواهند آمد، تصور نکنید همین پنج شش نفرند بلکه عده آنها بمراتب بیش از این است که می‌بینید، اکنون در این دهستان این عده کافی است و وقتی به نواحی دیگر رفتید بر عده آنها افزوده خواهد شد چه سردار دستور داده ما عده‌ای قوای خوب تهیه کنیم، ولی از هر دهستان بیش از پنج شش نفر نمی‌توان گرفت، از این سفارش دانستیم که کاملاً در امن و امانیم و تفنگچیان روز و شب از ما نگهداری و مواظبت خواهند نمود.

همینکه دوازده نفر قراول دور ما جمع شدند غلامان سردار مسیر اولیه را تغییر داده و ما را به سمت راست و به دامنه کوههایی که به طرف شرقی دشت کازرونست عزیمت دادند. این ناحیه بسیار فرح‌بخش و باصفاست چه مزارع سبز و خرم این محل را زیبا ساخته‌اند. جمیع غلات و حبوبات، درختان جنگلی و انجیر به ویژه دسته‌های نی دراز که از آب سر بیرون کشیده‌اند در آن وجود دارد.

به زیربرگها و شاخه‌های این نیهاست که آثار بنای شهر باستانی ساسانیان پنهان گردیده است. جاده‌ای در این محل از کنار چشمه‌ای پر آب و زلال می‌گذرد، آب این چشمه که گویا از زمان شاپور باشد به حوضی می‌ریزد.

در اینجا دیواری سنگی دیدیم که به خوبی تا حال باقیمانده کنگره‌ای به طرز نقش و سبک حجاری یونانیان دارد که تزییناتش مشابه زینت آلات دربهای تخت جمشید بود و ظاهراً آب چشمه پس از عبور از حوض به دشت وارد می‌گردد.

به یک کیلومتری چشمه و در امتداد مسیر اولیه به دامنه تپه‌ای منفرد رسیدیم که آثار ویرانه‌هایی را حاویست. از این بقایا دانستیم که شهری بسیار وسیع سابقاً در این محل وجود

می داشته.

از این تپه تا کوههایی که بعداً بدانها رسیدیم جاده بسیار تنگ و به شمال شرقی قرار گرفته، طولی نکشید که در برابر ما ابنیه‌ای که بدین محل اهمیتی می داده‌اند ظاهر گشتند. باید بدانیم محلی که بنام شاپور معروف است از حجاریها و طرز بناها که بر روی صخره‌های کنار رودخانه ساخته شده اهمیت یافته است.

پس از اینکه چند قدمی پیش رفتیم داخل تنگه‌ای شدیم که بدو طرف کوههای بسیار بلند سر به هم داده‌اند،^{۵۴} رودخانه‌ای از این تنگنا عبور می‌کند که آبش پیوسته به سنگها برخورد زرمه کنان و خروشان می‌گذرد^{۵۵}، جاده پیچ خورده و از کوه می‌گذرد و قریب سیصد چهار صد متری که پیمودیم تنگه فراختر شد.

درون تنگه حوضی تشکیل شده که از یک جهت دو کیلومتر و به سمت دیگر یک کیلومتر طول دارد. صخره‌های این دره دارای اشکالی عجیب و رنگهای تیره هستند و منظره‌ای عجیب و غریب بدین کوه میدهند.

این محل غیر مسکون ولی غلات زیاد دارد و در چند جایش بقایای آثاری باقی است که معلوم می‌کند در سابق آبادیهایی می داشته. در وسط این خرابه‌ها برج کهنه‌ای از خشت یافتیم که مدت استراحتمانرا در آن به سر بردیم. در اطرافمان اکنون قبایل ممسنی زیست دارند.

نقوش این محل شش تا است که تماماً به پای صخره‌های صاف و راست و مشابه چارچوبه‌های عظیم دربندی می‌باشند. تقریباً محل اقامت ما در وسط دره شده و بدین طریق دو تای نقشها به سمت چپ و چهار تا به طرف راستمان واقع شدند. دو نقش اولی در کنار جاده‌ای هستند که از کازرون می‌آید.

نقش اولی آسیب کلی دیده و خراب گشته، علتش یا در اثر سستی سنگ و یا عبور عابرین است و گمان من بر این است که دست انسانی آن را ضایع گردانیده است. قسمت بالایش کاملاً ناپدید وسطی هم در اثر ریزش و زبری سنگ غیر مشخص و تنها قسمت پایین که به زیر خاک باقیمانده بی عیب است، در آن پاهای دو اسب و پاهای دو سوار که

۵۴ - این تنگه به نام «تنگ چوگان» خوانده می‌شود. تنگ چوگان را «تنگ چکان»، «تنگ چگون»، «تنگ چکاو» و «تنگ چکو» نیز می‌گویند.

۵۵ - منظور رودخانه شاپور است که پس از پیوستن به رود دالکی به خلیج فارس می‌ریزد.

روبروی همنند دیده میشود.

در مقابل سوار سمت راست شخصی بزانو درآمده که در حال الحاح است و در زیر پاهای اسبش نیز دیگری لگد کوب گردیده، از طرز لباس رومی بنظر میرسند، وضع پوزش و غیره ما را بر آن داشت که این نقش را فتح شاپور بر والرین دانیم،^{۵۶} دو سوار یکنوع لباس برتن دارند، از این باقیمانده انسان متأسف میشود که چرا بقیه اش معدوم گشته، پاهای اسبان و سر مرد رومی که در حال استغاثه است با مهارت و زبردستی کامل حجاری گشته.

نقش دوم در چند قدمی نقش اول قرار گرفته و به پای کوه در پیچی واقع شده در اثر حفاظت صخره های بزرگ از سیل های آب و خرابی های دیگر محفوظ مانده به طوری که یکی از نقوش بسیار مهم این محل محسوب می گردد.

این نقش باز تصویر شاپور فاتح را نشان میدهد. در وسط تابلو تصویر شاپور که بر اسبی پراق دار و مجلل سوار است منقوش شده و وضع لباسش همان است که در بسیاری نقوش دیده ایم یعنی نیم تنه ای کوتاه پوشیده که بر بدن چسبیده، کمر بندی دور کمر بسته به دوش شنی کوتاه انداخته که از جلو با دو سنجاق یا قلاب به هم اتصال یافته است.

حجار خواسته است مهارت و صنعت خود را از این تصویر بنمایاند، بدینجهت طوری شتل را نشان میدهد که پته هایش در اثر ورزش باد به اهتزاز درآمده و چین های بسیار پیدا کرده، شاپور با گردن بندی از دانه های مروارید بزرگ خود را آرایش داده. گیسوان انبوهش دسته دسته و در زیر کلاهی تاج مانند قرار گرفته قسمت بالای این تاج بسیار وسیع و بسر نوک مضرس ختم می گردد. روی تاج کره ایست که نوارهای چندی از آن به اطراف پراکنده شده، این نوارها از سمت عقب در اهتزازند. دو نوار مشابه و قرینه سمت عقب این تاجست. ریش شاه انبوه لیکن کوتاه و سیل های کلفت و نوک تیزی بدان پیوسته است سر را نیم رخ گرفته در صورتی که تنه اش به سمت جلو است.

بزرگی، عظمت و شاهی این پادشاه از بینی کج، پیشانی صاف و ابروی برجسته اش مفهوم میشود. حجار در تراش این تصویر زحمت کلی کشیده و استادی خود را بخوبی نشان داده است.

۵۶ — والرین یا «والریانوس» امپراطور روم بعد از شکست لشکریانش در سال ۲۶۰ میلادی با هفتاد هزار رومی گرفتار شد. به امر شاپور اول اسیران رومی در جندی شاپور در نزدیکی شوشتر اسکان داده شدند و در آنجا سدی ساختند که به سد «شادروان» معروف است.

به طرف راست تنه اسب تیردانی پراز تیر است که تنها اسلحه شاه می باشد، در زیر تنه اسبش نقش پایمال شده که از طرز لباس رومی بنظر می آید. با دست راست شخص دیگری را که باز رومی بنظر میرسد سخت می فشارد این شخص نیم تنه ای که تا سر زانوست پوشیده و کمر بندی بدور کمر بسته و به شانه هایش حمایلی آویزان و روی شانه راست شنلی انداخته است. سرش باز اما پاهایش با زنجیر بسته شده است.

در جلوی شاه سه نفر دیگرند که یکی به زانو درآمده در حال الحاح و انابه است،^{۵۷} از صورت حال رومی بنظر میرسد ولی رلی که بازی می کند انسان را به شک می اندازد. این شخص با شنل و کلاه، مسلح و آزاد است. آیا رییس ارتش رومیان می باشد که از شاپور استغاثه بخشش می کند؟ کسی دیگر است؟

اگر سرانجام این سرگذشت تاریخی که سلطان ساسانی با مغلوب خود کرد دوران بدبختی والرین را به یاد آوریم خواهیم گفت حدس ما باطلست چه شخص به زانو درآمده هرگز راضی نشده پوزش و عذرخواهی کند و بخشش طلبد زیرا شاپور از این فتح دل خوشی نداشت. شاید شاپور که از اسیر کردن سزاری خود را مفتخر می دید خواسته است نشان دهد که من پادشاهی قادر و توانايم.

عقب سر شخص بالا دو نفر با لباس ایرانی هستند که از افسران یا درباریان شاه ایرانند. یکی با ریش دراز و کلاه گرد بر سر دست به سینه ایستاده قمه ای به کمر بسته است؛ دومی بی ریش لیکن کلاهش دراز و بنوک آن شاخی است که بطرف جلو برگشته، دستهای خود را در حال احترام دراز کرده، کمر بندی محکم بسته و شمشیری دراز که سرش به زمین میرسد به کمر آویزان کرده، در این نقش پرنده کوچکی که به سمت شاه می پرد دیده میشود.

این قسمت نقش بر روی سنگی صاف حجاری شده، دو نقش دیگر به راست و چپش در واقع ضمایمش محسوب می گردند. نقش سمت چپ به واسطه خطی افقی و نواری شکل به دو قسمت می گردد. در هریک پنج سوار که همگی نیم رخ و روبه سمت شاهند.

حجاری طوری این تصاویر را تراشیده که بنظر میرسد دسته قشونی هستند چه پس از پنجمین، تصویر دیگری ظاهر می گردد که سواری را می نمایاند. دو نفر جلو در صفحه پایین کلاهشان شبیه به اشخاص مقابل شاه و دست به سینه ایستاده اند. سوار سومی کلاهش دراز

۵۷ — در متن کتاب به صورت «عنابه» آورده شده بود که احتمالاً اشتباه چاپی است. «انابه» به کسر همزه و فتح با، به معنی توبه کردن، زاری و پشیمانی است.

و به سمت جلو خمیده و مانند این است که سرپرنده ایست. چهارمی نیز سرپرنده با دو بال و پنجمی سرشیر یا ببر کلاهش می باشد. لباس هر پنج تن یکسان است و تنها دو نفر اول گوشوار دارند. ما بین پنج سوار بالا اختلافی نیست و لباس و کلاهشان مشابهست کلاههایشان دراز و گرد است و هریک با سبیل لیکن ریش و گیس ندارند.

کلیه سواران بالا و پایین دست راست خود را به سوی شاه که در مقابلشان است به حال احترام بلند کرده اند. باید به خاطر آورد اینان همه پارتیهای قدیمی هستند که بعد به اسم ایرانیان خوانده شدند.

قسمت راست این نقش به طور افقی و قائم به پنج قسمت دیگر تقسیم شده، سه قسمت در پایین و دو در بالاست، انسان متحیر می شود که چرا اینطور تقسیم کرده و از این تقسیم چه منظوری داشته اند. شاید می خواسته اند هریک از قبایل که مطیع دولت ساسانی بوده اند یا بهتر بگویم خواسته اند هریک از صنوف ارتش ایران را در یکی از این قسمتها نشان دهند. از این تصاویر مختلف آنهاییکه کمتر با هم رابطه دارند در اولین صفحه بالا و به سمت چپ قرار دارند. دو تصویر اولی که یکی با کلاه نوک تیز و دیگری گرد است هریک تبریزی دو سر بدست دارند. سومی هم با کلاه خمیده به عقب و تبرزین دو سر به دست ولی دسته تبرش از دیگران بزرگتر است.

در صفحه بعد سه صورت منقوش است که اولی شیئی را می برد، ما نتوانستیم بفهمیم چیست. دو نفر دیگر پشت سر او و هریک دست راست خود را بروی شانه دیگری گذاشته این سه با شمشیرهای درازند.

در اولین صفحه سمت پایین و به طرف چپ سه مرد مسلح حجاری شده که قمه های پهن به کمر دارند، دوتایشان بروی نیزه های خود لمیده اند.

در تصویر مجاور سه مرد غیر مسلح است، اولی با اکلیل، سومی با گریزی کوتاه و وسطی ظاهراً به دستش چیزی نیست.

سه شخصی که در صفحه آخرند بدون قمه ولی در دست آلات جنگی دارند، از اولی گویا پرچم دومی شمشیر و سومی سپر می باشد.

به استثنای صور نقش اول بالا و به سمت چپ که پابرنده اند دیگران کفشی به شکل پوتین در پا دارند. هریک نیم تنه کوتاه و شلواری گشاد پوشیده اند. این دو نقش که شرح دادم به سمت چپ رودخانه اند.

در دست راست بر روی سنگها بسیاری نقوش هست که دیدنشان پر زحمت است. نه فقط جاده‌ای نیست بلکه بایستی به زحمت خود را بروی سنگهایی کشانید که سرتاسر تیغهای خاردار روی آنها را فرا گرفته و یا از درون مجاری آب دولا دولا جلورفت تا بدانها رسید.

در گردشهای علمی که گاهی به طرف راست رود شاهپور و زمانی به سمت چپ آن می‌کردیم پیوسته ما را مجبور می‌داشت عده‌ای از تفنگچیها را به دنبال داشته باشیم، چه یکی از سفارشهای سردار کازرون بود و نبایستی از آن سرپیچی نماییم. اما تفنگچیان در ازای این که ما را از وحشت و اضطراب بیرون کنند بیشتر بر ترس ما می‌افزودند به طوری که جرأت نمی‌کردیم آنی بدون اسلحه باشیم و همیشه طپانچه به سر دست داشتیم.

این تفنگچیها سرد و گرم روزگار را چشیده از کنه و بنه نقاط و گوشه و کنار امکنه کوه باخبر بودند و از کوچکترین محال مخوف باخبر به طوری که پیشاپیش ما را اطلاع می‌دادند. اولین نقش در طرف راست رود شاهپور است که کمی مرتفع و بین چندین تکه سنگ بزرگ واقع و او را از نظر پنهان داشته‌اند، از این سنگها بدون خستگی و به راحتی بالا رفتیم، سپس به یک مهتابی که به زیر نقش است رسیدیم.

شرح این نقش از قرار زیر است: خط برجسته‌ای از طرف ارتفاع آنرا به دو قسمت مساوی تقسیم میکند، تقریباً در وسط این خط یک برجستگی بزرگتر و مرتفع‌تری دیده میشود. به زیر این خط نوار قائمی است که قسمت زیرین این نقش برجسته را به دو قسمت می‌نماید.

خط افقی که برجسته‌تر و مرتفع‌تر از سایرین است پایه یا تکیه‌گاه شخصی است که در وسط نشسته اطرافش به راست و چپ، بالا و پایین مستحفظین قرار گرفته‌اند و در حال احترام گذاری هستند. این شخص از وضع حرکات و قیافه پادشاهی به نظر می‌آید. موقرانه نشسته دست چپ را بدستهٔ قمه پهنی که مابین دوپایش گذارده و دست راست را به سوی نوک سرش بلند کرده و خود را به روی دسته پرچمی متکی ساخته است به شانه‌هایش گردنبندی از دانه‌های مروارید بسیار بزرگ آویزانست و از زیر کلاهش گیسوان انبوه بیرون آمده.

قسمت چپ این نقش گویا ویژه افسران یا مستحفظین است، ده صورت در آن است که شش تن کامل و سرتا به پایند و لباس و کلاهشان شبیه اشخاصی است که در بالا ذکر از

آنها شده دست چپ را به طرز نگهبانان به قمه گرفته و دست راست را بالای شانه گذارده به طوری که انگشت سبابه قائم است. چهارتن دیگر که در بالای سر اولی ها هستند تنها بالاتنشان نمایان است و از طرز لباس و وضع حرکات با دیگران تفاوتی ندارند.

در زیر این نقش و پیوسته به آن میرآخوری حجاری شده که دهنه اسبی با زین و یراق مجلل را به دست گرفته و ظاهراً اسب سواری شاهست. در عقب یازده نفر دست به سینه و متکی به قمه های درازند که از جلو دیده میشوند.

هر یک سر را به وسط تابلو به سوی آقای این نقش برگردانده به راست و در صفحات روی هم مناظری زیروح نیز یافت میشود. در بعضی صورت ها آثاری یافت میشود که با این حجاریها هیچ وفق نمی دهد.

در بالا سه صورت موجود است که ایرانی به نظر می آیند، اولی به سمت شاه پیش می آید، در حال مکالمه است و دست راست خود را سوی شاه حرکت میدهد، دومی پرچمی بدست سومی دست به سینه است. عقب سرشان یک نفر سرباز یا افسر پارسی است که یک نفر زندانی را که مجروح و ناتوانست و نمی تواند راه برود به تخت شاه نزدیک می سازد. پشت سرش سایر اسرا هستند، یکی از آنها بالاتنه اش برهنه و دستانش را از پشت گرفته قفل کرده اند، یک نفر سرباز پارسی قمه کوتاهش را به سوی محبوس دراز کرده، مچهای این زندانی را بهم بسته اند. کلاهی نوک تیز بر سر دارد و یواش یواش جلومی آید، این صفحه با این شخص خاتمه می پذیرد.

در زیر این تصاویر اشخاص دیگری منقوش است، اولی یک نفر سرباز یا میر غضب است و دو دستش را به سوی شاه بلند کرده، از یکدست سری با گیسوان کوتاه و از دیگری یک سر با موهای بسیار بلند را به شاه نشان میدهد. در کنارش طفلی است که در حال الحاح و التماس است.

بدون شک طفلی یتیم است که پدرش را سر بریده اند، سری دیگر هم در عقب دو سر دیگر به توسط شخصی دیگر نشان داده میشود، کلاه بلند و نوک تیز منتهای با خمیدگی به سمت جلو بر سر دارد. سپس شخصی ناشناس با همین کلاهست که دو دستش را با طنابی به هم بسته اند. راهنمایش یک نفر افسر ایرانی است، در طرف راستش غارتیهاییست که از جنگ جهت شاه آورده اند. نفر اولی طاسی به دست، دومی قمه ای برهنه و سومی یک ظرف دسته دار و پنجمی شیئی که بسیار مشکل است تشخیص داد چه باشد لیکن شباهت

تام با ظرف یا دندان عاج دارد.

اکنون یکی از نقوش برجسته تخت جمشید به خاطر می آید که فیله‌ها را نشان می‌دهد و ظاهراً هدایایی متناسب برای شاه می‌آوردند. در بین این خدمه بچه‌ای سوار بر فیل است که شاید یکی از غالبین باشد.

این نقش نه تنها از حیث سبک و طرز حجاری خشن و درهم و برهم است بلکه از موضوعات مختلف که اشخاص را به حالات مختلف نشان می‌دهد بسیار دلخراش و ناموزون است. معهداً بر سایر نقوش رجحان دارد و علتش همانا طبیعی بودن صورت و نقوش است مثلاً زندانی که در حال انابه و زاریست و یکنفر افسر ایرانی مراقبش می‌باشد با طرزی طبیعی حجاری شده است.

اگر در باره موضوع این نقش تفکر کنیم به زحمت خواهیم فهمید که منظورشان از این نقش چه بوده؟ شخصی که او را شاپور حدس می‌زنند هم با سایرین تفاوتی ندارد چه نه از حیث لباس و نه قیافه با شاپور شباهتی ندارد. زندانیان هم از طرز لباس و خاصیت با رومیان شبیه نیستند. پس میشود حدس زد که این واقعه یکی از حوادث جنگجویانه زمان شاپور و یکی از یادبودهای فتوحاتش بر ملت دیگری باشد یا این قضیه از پادشاه دیگر ساسانیست که بر کشوری دیگر چیره شده.

نزدیک این نقش برجسته به سمت جنوب و به پایه کوه، قنات کوچکی است که مجرایش باریک و در کوه حفر شده. برای رفتن به سمت حجاریهایی که در این قسمت است جاده دیگری جز از درون مجرای آب راهی نیست، بایستی از درون مجرا مشقت زیاد تحمل کرد و در چند محل از صخره‌های لغزنده گذشت.

پیوسته این راه مشکل را باید خمیده خمیده پیش رفت تا با هزاران رنج و الم خود را به نقش برجسته رسانید. در اثر سیل‌های متمادی آسیب دیده و قسمت درونیش کاملاً ناپدید گشته. این مجرا بایستی از زمانی مؤخرتر از دوره شاپور باشد و ظاهراً برای گرداندن آسیابی است که خرابه‌هایش حالیه نزدیک آن دیده میشود.

وقتی چشم انسان بدین نقش مخروب افتد با حسرت و تألم ساکنین این ناحیه را به یاد می‌آورد که بدین بناهایی که مباهات و افتخار باستانیست و قری نگذاشته و آنها را نابود ساخته‌اند تنها قسمتی از این نقش باقی است که آب هرگز بدان دست نیافته و شباهتی جزئی با سر مردی دارند و دستی هم دیده می‌شود.

در ظرف چپ سواری است که با نخوت و موقرانه به دزدان یا سفراییکه از جهتش شتر یا اسب می آورند می نگرد. این مردها سرشان پیداست و کلاهی مانند اعرابی که بین فرات و کرخه زندگی می کنند یعنی یک نوع عمامه که چندین پیچ بروی سر می خورد و سپس بشانه ها می افتد بر سر دارند. مردهای قسمت اول دهنه اسبان را گرفته اند.

در نقش دوم دو شتر دیده میشود که اشخاصی شبیه به هم ولی ناشناسی هادیشان است این منظره با مردمان الجزیره که در دوره کنونی به همین وضع زندگی می کنند شباهت دارد، می شود تصور کرد که یکی از حوادث مشهور است و آنها را سربازان اعزامی به آفریقا که به میهن خود بازمی گردند در حقیقت باید بدانیم.

در وقتی که قبایل شجاع و غیور منهدم می گردند و راه گریزشان بسته میشود ناچاراً تن به اسارت داده عده ای از بزرگان خود را برای امان با شتر و اسبی چند جهت فرمانبرداری خویش و اطاعت به دربار غالب می فرستند.

یکی از این وقایع در دوره شاپور اتفاق افتاده زیرا یکی از صخره هاییکه از قرن سوم باقی مانده شاهد آن است، به علاوه سه صورتی که در پایین و راست صفحه است می رساند، کمائی با سه تیر در دست دارد.

بسیار با تصویر شاپور که از او صحبت شده شبیه است، لباس، ریش گیسوان و کلاهش که کره بر نوک دارد همان است که در تصویر شاپور ذکر شد تنها در این نقش برجسته شاپور کلاهی به شکل بالهای پرنده بر سر دارد. من این کلاه را در دو سه جای دیگر به ویژه در طاق بستان یعنی در ته طاق بزرگ و نیز در نقوش نقش رستم دیده ام.

می شود حدس زد این کلاهی جهت کلیه شاهان ساسانی نبوده، زیرا در این وقت معلوم میدارد شاهپور که تصویرش در این محل است خواسته خود را با اعراب که تصاویرشان در دست راستش منقوش شده و به انقیاد و اطاعت سر فرود آورده اند نشان دهد. شاهپور اهمیت فتح خود یعنی بر والین امپراطور روم چیره شدن را حجاری کرده که تا ابد یاد گارش باقی بماند.

نقش بعد هم از آب سیل و غیره خسارت دیده لیکن هنوز قسمت زیادی از نقش باقی مانده و آب از ساقه پای اسبان بالا تر نیامده، در این نقش دو سوار که تا کنون به خوبی باقی مانده اند موجود است.

پس جای خوشوقتی است که تا کنون نقشی مانند این از زمانی بسیار قدیم بی عیب

مانده، این نقش سوگند یاد کردن یا تاج بخشی را می نمایاند، در حقیقت دو سوار مقابل همند، سوار سمت چپ اکیلی را که نوارهایی بدو بسته شده به سوار دست راست میدهد و آن دیگر گرفته است، لباسشان یکسان و با لباسهای شاپور شباهت دارد.

حجاران ساسانی به ویژه استاد سنگتراش شاپوری مهارت و ملاحظت نبوده و ابتکاراتی از خود بروز داده و یادبودهایی ماهرانه از خود باقی گذاشته است. معهذ آن ظرافت و مهارتی که در بعضی نقوش دیده میشود در اینجا نادر است. قیافه کلیه صور شاپور تقریباً شبیه به هم است.

سوار سمت چپ مسن تر از سمت راستی است، موهایش مجعد و قیافه اش پیرتر و ریشش درازتر و معلوم میدارد که کمتر به خود می پرداخته، گیسوانش را شانه کرده و به شانه ریخته است.

سوار سمت راست در عوض گیسوان خود را به طرزی مخصوص دسته دسته کرده، ریشش کوتاه تر از پیشین و به جوانی شبیه است. طوقی مروارید به گردنش بسته، اکیلی آن دیگر را با این یک تفاوت کلی از حیث سنگینی و قشنگی دارد. اختلاف کلی این دو سوار در تاج است که از یکی کره و علامت شاهی دارد در صورتی که آن دیگر فاقد آن است، پس می شود گفت شخص سمت راست شاه است که به دو حلقه یا اکیلی تزیین شده از نوارها مشخص میشود. این حلقه جسم خیالی فروهر است و می شود تصور کرد که در این منظره شاه میخواهد سوگند مذهب زرتشتی یاد کند. شخص دیگر کشیش مذهبی است که شاه را وادار به سوگند کرده، شاید این پادشاه شاپور باشد.

حالی که هم که گبرها بخواهند سوگند یاد کنند، به طریق زیر مبادرت به سوگند می نمایند و معلوم میشود عادت کلیه گبران یا پارسهای قدیم و جدید است. در وقتی که بخواهند مصالحه یا قرارنامه با هم ببندند کمربند یا شالشانرا باز کرده یا طنابی به دست می گیرند و او را بشکل حلقه درآورده هریک از طرفین سمتی از حلقه را می گیرد و در این وقت سوگند یاد می کنند، این بالاترین قسم آنهاست و می گویند اگر تخلف ورزیم به چشممان خواهد زد. پس از طرز سوگندی که حالی بینشان رواج است این نقش چنین عملی را مدلل میدارد و معلوم میشود پادشاه در حال سوگندخوری است.

در گوشه سمت راست و به بالای حلقه عبارتی با خط پهلوی است و این تنها کتیبه ای است که از شاپور باقی مانده.

همراهان، ما را تشویق و ترغیب می نمودند که نقش دیگر هم در دیواره کوه است. به گفته آنها راه را ادامه داده پیوسته از معبر تنگ آب رو پیش رفتیم.

سرانجام به پای بنایی بسیار زیبا رسیدیم. خوشبختانه این نقش در سرپیچ کوه واقع شده و به مجرای آب کاری ندارد. از طرز و محل بنایش میشود گفت هیچ عیب و آسیبی ندیده و بعد از حجاریهای تخت جمشید این نقش از بهترین نقوشی است که تا به حال در ایران دیده‌ام، نه فقط از جهت موضوع، تعداد صور، تنوع قسمتها قابل توجه است بلکه کلیه قسمتهایش با مهارت و استادی ساختمان گردیده.

هر قدر به خواهیم از ظرافت، طبیعت، مهارت، طرز حجاری و هر چه که درباره و تعریف چیزی میتوان گفت بگویم کم گفته‌ام و بدین جمله کوچک تمام تعریفش را خاتمه می‌دهم: این نقش بسیار طبیعی و استادانه حجاری شده یعنی حجار هر چیزی را مطابق وضع شیئی و شکلش نمایش داده است.

بیش از این درباره این نقوش صحبت نمی‌کنم زیرا ملالت شما را فراهم میسازد، تنها متذکر میشوم که اگر این نقوش را کسی استادانه بروی کاغذ آورد ملاحظت و لطف خود را از دست نمی‌دهند، با این وصف امیدوارم اولاً عکسهایی که من برداشته‌ام مطلوب ناظرین شود، در ثانی به عرایضم که با خون دل در وصف این بناهای حیرت آور ساسانی نوشته‌ام خرده نگیرند.

یکی از نقوشی که شرح و بسط دادم به توسط یکی از حجاران یونانی که حدس می‌زنم از زندانیان و از افراد آرتش رومیان بوده حجاری شده است. اگر چه حجاران ایرانی هم در اعمال خود مهارت و استادی به کار برده و جزییات نقوش و اشیاء را بدون کم و بیش نشان میدهند ولی حجار یونانی حتی چروکهای لباس را طوری تراشیده که انسان را مات و مبهوت می‌نماید.

این نقش در قسمتی گنبدی شکل کوه و به درون نیم دایره ماندی تراشیده شده به طوری که طاقنمای کوچکی ترتیب داده که در یک طرفش بازیگران و سمت دیگر تماشاچیان را نمایش میدهد.

تقسیمات این نقش به خوبی پیدا و کاملاً از یکدیگر مجزا می‌باشد با علاقه تام و مهارت اشخاص نمایانده شده و به مراتب بهتر و خوبتر از نقوش پیش است، حتی شاهپور محسوس تر و قشنگتر از تمام نقوش حجاری شده است.

باز تکراراً یادآور میشوم، این نقش شاهپور را که بر والرین چیره شده، طرزفتح قشون فاتح، زندانیان رومی که در حال استغاثه و پوزشند، هدایایی که به او تقدیم میشود. غارتها و آنچه در نقوش دیگر گفته شد از دوباره به معرض ظهور می‌گذارد.

تنها تغییرات بسیار جزئی در این نقش روی داده که زیردستان شاه و دورومی که به زیر پای اسب لگدکوب شده‌اند تغییری نکرده. این نقش بر روی صخره‌ای صاف تراشیده شده است.

سایر قسمتهای صفحه به هشت جزء تقسیم می‌گردد. چهار در طرف راست و چهار طرف چپ منتها بواسطه خطوط مستقیم افقی از یکدیگر مجزا شده‌اند. در صفحات چپ به سهولت آرتش شاهنشاهی شناخته میشود.

این سربازان سواره نظام و در چهار ردیف قرار گرفته‌اند. از حیث لباس و هیکل جزئی اختلافی با هم دارند.

حجار تمام فکر، شوق و استادیش را در تقسیمات نقش راست به کار برده، منظره مهم این نقش قسمتی است که در جلوی شاه قرار گرفته، به پاهای شخصی به زانو درآمده و دستانش را بسوی او گسترده که قاعدتاً علامت الحاح یا پوزش است.

از وضع لباس یکنفر رومی به نظر می‌آید دیگری که با اولی شبیه است در برابر شاهپور ایستاده و به او اکلیلی که شاید تحفه شاهی باشد تقدیم می‌نماید. یکنفر افسر ایرانی در عقب مہیای تشریفات است.

در بالای سر این شخص پرنده کوچکی به سوی شاه در پرواز است و رشته نواری که سرش در هوا به اهتزاز است به پادشاه می‌نمایاند. پشت سر این شخص، شخص دیگری است که تاجی کوچک یا حلقه را می‌آورد و دیگری در عقب سر او اسب جنگی شاه را همراهی می‌کند.

می‌شود گفت این شخص والرین باشد، سپس شخص دیگری است که به روی سر ظرف بسیار بزرگی دارد و به دنبال فیلی که به رویش فیلبان نشسته، حجار این فیل را با مهارت و استادی تراشیده، به طوری که بسیار طبیعی درآمده و یکی از قسمتهای برجسته این نقش است. در بالای سرشان شش نفر دیگر است که بر دو دست شنلهای رومی یا شاید شنلهای نجابی که در میدان رزم کشته شده‌اند گرفته است.

در زیر و به صفحه دیگر که متعاقب اولی است دو مرد ناشناس رومی با شنلهای دراز

یافت میشود، اولی در دست چیزی صلیب شکل دارد و دومی یک عوددان یا ظرف دو دسته‌ای که چیز درونش معلوم نیست، کسی که پشت سرشان است پرچم رومی به دست گرفته و به دسته‌اش قسمتی مربع شکل روگذاری شده که فقط طرحش باقی مانده.

به سهولت معلوم میشود این علامت رومی و عقاب است. ارابه شاهی از دنبال می‌آید و دو اسب او را می‌کشند. در عقب و به بالا به قسمتی مجزا، سردست و دو صورت دیده می‌شود که بر روی شانه‌ها باریا خورجینی دارند. بدون شک می‌خواسته‌اند نقش گنج شاهنشاهی را منقوش سازند.

در دو صفحه بالانیز نقوشی به همین طرز حجاری شده. در نقشی که به بالای نقش عمال دولتی است هشت نفر قرار گرفته‌اند. اولی به هر دست حلقه بزرگ به دست گرفته، دومی و چهارمی و آخری هریک به روی سر بشقابی بسیار بزرگ دارند. این بشقابها کمی با همدیگر اختلاف دارند و هریک محتوی فلزی قیمتی یا جواهر نفیسی است. نفر سومی و پنجمی به روی دوش شیئی بسیار سنگین دارند و آن را با تسمه محکم گرفته‌اند.

وقتی طرز خورجین و سنگینیش را در نظر بگیریم می‌بینیم این چیز بایستی کیسه‌ای پر از نقره باشد. تصویر دیگر هم خورجینی به دوش دارد و نفری که یک به آخر مانده است دو شیر نر و ماده به همراه دارد و این شیران را نیز حجار با مهارت منقوش گردانیده.

آخرین قسمت سمت بالا بسیار ساده است. کلیهٔ صورش هشت است و حلقه‌ها یا ظروفی می‌برند، به استثنای نفر چهارمی که قمه‌ای کوتاه ساخت رومی به دست دارد. در این قسمت چند نفر مرد هست که بالا پوششان به روی شلوارهای بسیار گشاد افتاده و یک دستشان کاملاً به توسط آستینی بسیار دراز پنهان گردیده. به عقیدهٔ من و همان طوری که از نقوش نقش رستم نیز دیده‌ام این قسمت باید یکی از رسوم و عادات آن زمان باشد.

پس از آنکه دو ساحل رود شاپور را ببینیم و در نقوش متعددی که بدو طرف رود است غور و بررسی کنیم تنها یک نقش برای ما باقی می‌ماند که در بین این نقوش تازگی دارد. این مجسمه‌ای بزرگ است که هادیانمان گفتند بدم غاری استوار شده و اگر بخواهید ممکن است بشما نشان دهیم لیکن راهش بسیار مشکل و بایستی سنگهای کوه را پیمود تا به غار که به نوک کوه واقع است برسیم.^{۵۸}

۵۸ — «غار شاپور» واقع در چهار کیلومتری شمال شرقی بيشاپور.

با این گفت و شنودها حاضر شدیم بدانجا رفته از طرز ساختمان و نفاستش آگاهی یابیم تا کار سیاحان پیشین را که به آمال خود نرسیده و از این اکتشاف آگاهی نداشتند کشف کنیم. عاقبت با دو نفر تفنگچی سه نفری مسلح شده روانه گشتیم. این کار را نمودم تا بتوانم در مقابل حملات ممسنی ها و دزدان کوهی مقاومت کنیم. همراهانم در مشکلات راه مبالغه کردند ولی در من تأثیری نکرد و به راه افتادیم.

قدم به قدم هزاران مشقات روی می آوردند. تکه تکه از نی، خار و قطعات سنگهای بسیار بزرگ بگذشتیم و بر مشکلات فایق آمدیم. سرانجام پس از این که مشقات و خستگیهای راه را خود همواره ساختیم به درون طاقی طبیعی رسیدیم. درونش بسیار فراخ ولی در وقتی که خواستیم به داخلش نگاه کنیم از بس تاریک بود نتوانستیم به خوبی اشیاء داخلش را ببینیم.

به چند قدمی داخل غار صورتی سنگی و بزرگ بر زمین افتاده جسد دست و پا شکسته ای به روی پایه ای قرار گرفته و سر شکسته ای در زیر خاک پنهان گردیده. تنها پاها به محل خود می باشند.^{۵۹}

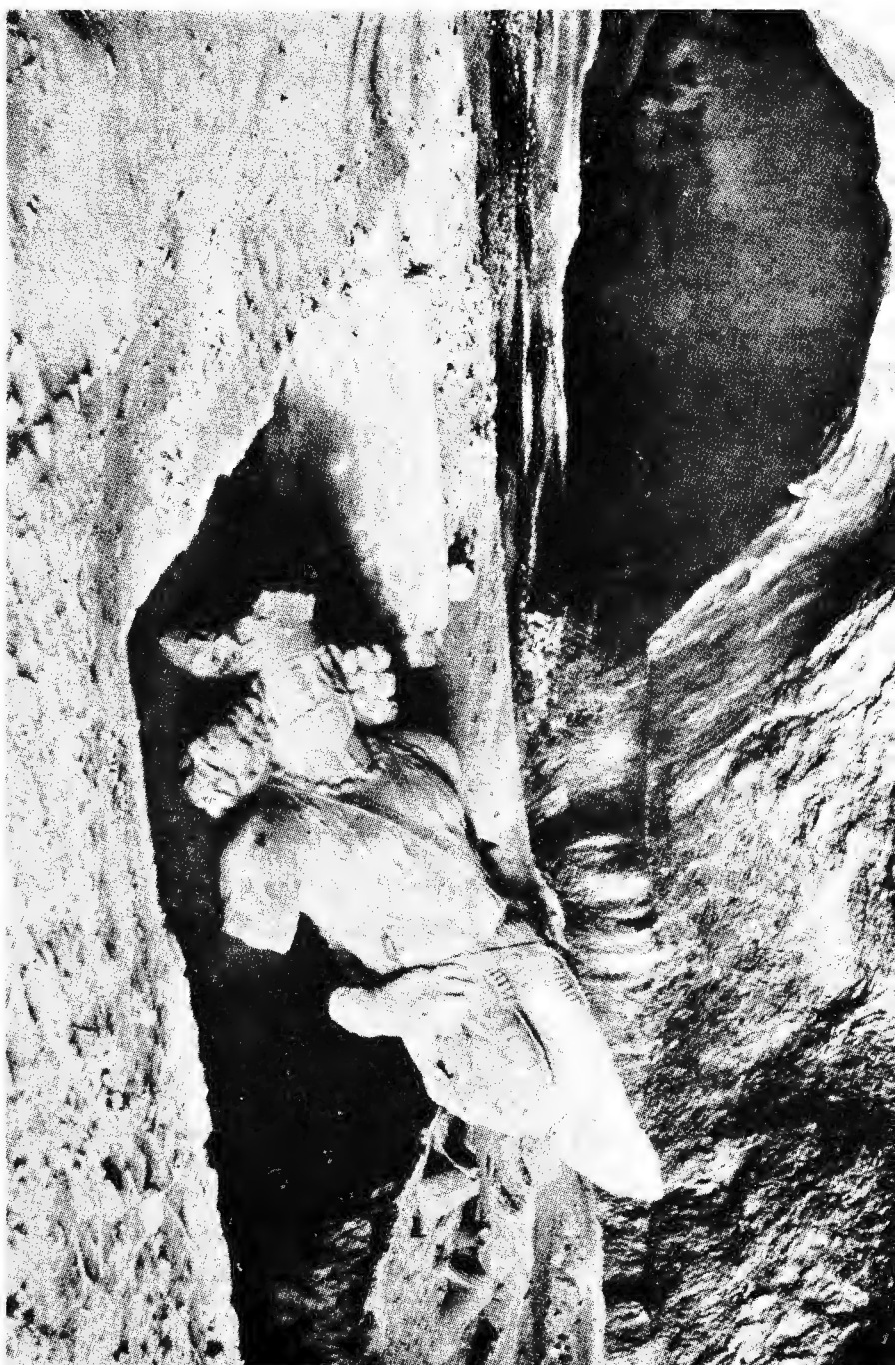
این مجسمه بسیار حجیم و بزرگ است. طول سریک متر، پهنای سینه دو متر، درازای تنه از نوک سر تا کمر چهار متر و طول پاها یک متر می باشد. وقتی مجموعاً حساب کنیم طول قامتش در حدود هفت یا هشت متر می گردد، چون وضع اندام، طرز لباس، گیسوان و ریشش را در نظر گیریم به خوبی درمی یابیم که این مجسمه شاپور پادشاه ساسانیست.

پیشتر گفتم که پاهای مجسمه بر سر جای خود است، این پاها بر روی صخره بسیار بزرگی قرار گرفته، وقتی طرز طاق و ساختمانش را در نظر بگیریم می فهمیم مجسمه را در درون این طاق استوار کرده بوده اند و شاپور این مجسمه را از خود در این محل گذاشت تا در قرون بعد کسانی که به سروقتش می آیند یادی از ابهت و بزرگی این شاه بنمایند.

چگونه این مجسمه شکسته؟ آیا در اثر نفوذ و رسوخ آب که از نوک طاق ریزش کرده کم کم پایه مجسمه سست گردیده یا در اثر دست انسان نیست که در اثر حسادت خواسته شاهکار صنعتی دیگران را منهدم نماید؟

در وقتی که آثار شکستگی به چهره دیده میشود عقیده آخر مسلم می گردد، این

۵۹ - در سال ۱۳۳۶ خورشیدی به همت ارتش فارس مجسمه شاپور اول بر روی دو پایه بتون مسلح نصب گردید و دهانه غار شاپور نیز وسیع تر شد.



۶۲- مجسمه شاپور اول

(از کتاب: باستان شناسی ایران باستان)

انهدام کنندگان نفایس به ویژه منهدم کنندگان حجاریهای شرقی زیادند و ماهر بنای قدیمی را که مشاهده کرده‌ایم به خوبی دانسته‌ایم که در اثر لطمه و ضربت دست انسانی به ویرانی و خرابی افتاده‌اند».^{۶۰}

با این توضیح که در دوره سلطنت محمدشاه تغییرات عمده‌ای در وسایل حمل و نقل و امکانات سفر در ایران به وجود نیامد گفتار خود را درباره سیاحت در این دوره پایان می‌دهیم.

سیاحت در ایران عصر ناصری

محمدشاه قاجار در ششم شوال سال ۱۲۶۴ هجری قمری درگذشت. پسرش ناصرالدین میرزا که مقام ولیعهدی داشت و در آذربایجان بسر می‌برد، بیش از شانزده سال از عمرش نمی‌گذشت.

ناصرالدین میرزا در تبریز بر تخت نشست و آن‌گاه به تدبیر میرزا تقی خان امیر نظام با لشکری آراسته به سوی تهران رهسپار شد و در بیست و یکم ذی‌قعدة همان سال به تهران رسید. وی پیش از ورود به تهران امیر نظام را به لقب «اتابک اعظم» مفتخر کرد و او را به صدراعظمی خویش برگزید.^{۶۱}

امیرکبیر و تسهیلات مسافرت

امیرکبیر که یکی از رجال نامدار عهد قاجار محسوب می‌شود و در تدبیر و مملکت‌داری هم پایه خواجه نظام‌الملک و خواجه رشیدالدین فضل‌الله به شمار می‌آید، در مدت سه سال و سه ماه صدارت خود به قدری در تأمین امنیت و گسترش عدالت و اصلاحات مفید لیاقت از خود نشان داد که تا آن زمان کمتر نظیر آن دیده شده بود. وی چون راز ترقی اروپا و پیشرفت ملل غرب را به خوبی می‌دانست اصلاحات ایران را به شیوه اروپایی آغاز کرد.^{۶۲} در دوره صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر، در کنار اجرای طرح‌های آبادانی، تأسیس چاپارخانه که از ابتکارات داریوش شاهنشاه هخامنشی بود و با گذشت زمان اهمیت خود را از دست داده و کم‌کم به فراموشی سپرده شده بود، نیز مورد توجه واقع شد و در سال ۱۲۶۶

۶۰ - سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ص ۳۴۲ تا ۳۵۵.

۶۱ - رک: تاریخ ایران زمین، ص ۳۴۵.

۶۲ - رک: همان کتاب، ص ۳۴۸.



۶۵- میرزا تقی خان امیرکبیر

هجری قمری نقشه ایجاد چاپارخانه جدید تنظیم شد و میرزا شفیع خان به ریاست دستگاه چاپارخانه تعیین گردید. به همه حکام ولایات دستور رفت که در قلمرو خود، در شهرها و راهها، چاپارخانه بنا کنند و اسبان چاپاری نگاه دارند. در شماره سی ام روزنامه وقایع اتفاقیه چنین نوشته شد: «... ممالک ایران وسیع است و هر طرف چاپارخانه مضبوط بستن بسیار مشکل است. ولکن برای هر دولتی لازم است که در ولایات خود چاپارخانه را به طوری ببندد که در رسیدن احکام و غیره هیچ معطلی جایز نشود. و انشاء الله در دولت علیه ایران گمان هست، روز به روز اتمام امنای دولت قوی شوکت، به کوتاه کردن منازل و خوب نگاه داشتن اسب چاپاری از سرحد تا سرحد این ولایت چاپار و سیاح بدون معطلی آمد و رفت نماید».

دستگاه چاپارخانه در مدت یکسال نظام تازه ای گرفت، و گسترده شد. عده چاپارخانه ها بیشتر و فاصله آنها کمتر گردید. در کتابچه مخصوصی صورت چاپارخانه ها و مسافت بین آنها نوشته و توزیع شد. فاصله میان منازل چاپاری را در راهها به طور کلی شش فرسنگ در نظر گرفته بودند، اما گاه سه چهار فرسنگ، و در موارد استثنایی هفت فرسنگ تعیین گردیده بود. این مسافت برای اسبان چاپاری که به تندی راه می پیمودند، زیاد بود و قرار بود رفته رفته با ساختن چاپارخانه های تازه از آن میزان کاسته شود. در هر چاپارخانه یکی دو اطاق برای توقف مسافران سر راه بنا کرده بودند.^{۶۳}

بعد از امیر وضع چاپارخانه مانند دیگر کارها روبه ویرانی نهاد. میرزا جعفرخان مشیرالدوله نایب التولیه آستان رضوی در نامه ۱۶ ذیحجه ۱۲۷۸ به پاشا خان، امین شورای دولتی از لایبالی گری کارکنان دولت در پیا کیزه نگاهداشتن چاپارخانه، مهمانخانه ها و آب انبارها شکایت می کند. و دلسوزی می نماید که حیف نباشد این «یادگاری از میرزا تقی خان» منهدم گردد. در آن نامه می نویسد:

«... می گفتند سالی سی تومان به هر چاپارخانه به صیغه تعمیرات برات می گذرد. دوستدار به این مرتبه افراط و تفریط شدید، باور نکرد. اگر سالی پنج تومان برای اندود تعمیرات جزئیة هر چاپارخانه حقیقتاً صرف شود، به حق خدا، همه آباد می ماندند. چگونه می شود که سالی سی تومان بگیرند باز هم در هیچ جای چاپارخانه در و پنجره پیدا نشود، و در بعض آنها

۶۳ - رگ: امیرکبیر و ایران، نوشته دکتر فریدون آدمیت، ص ۳۳۰.

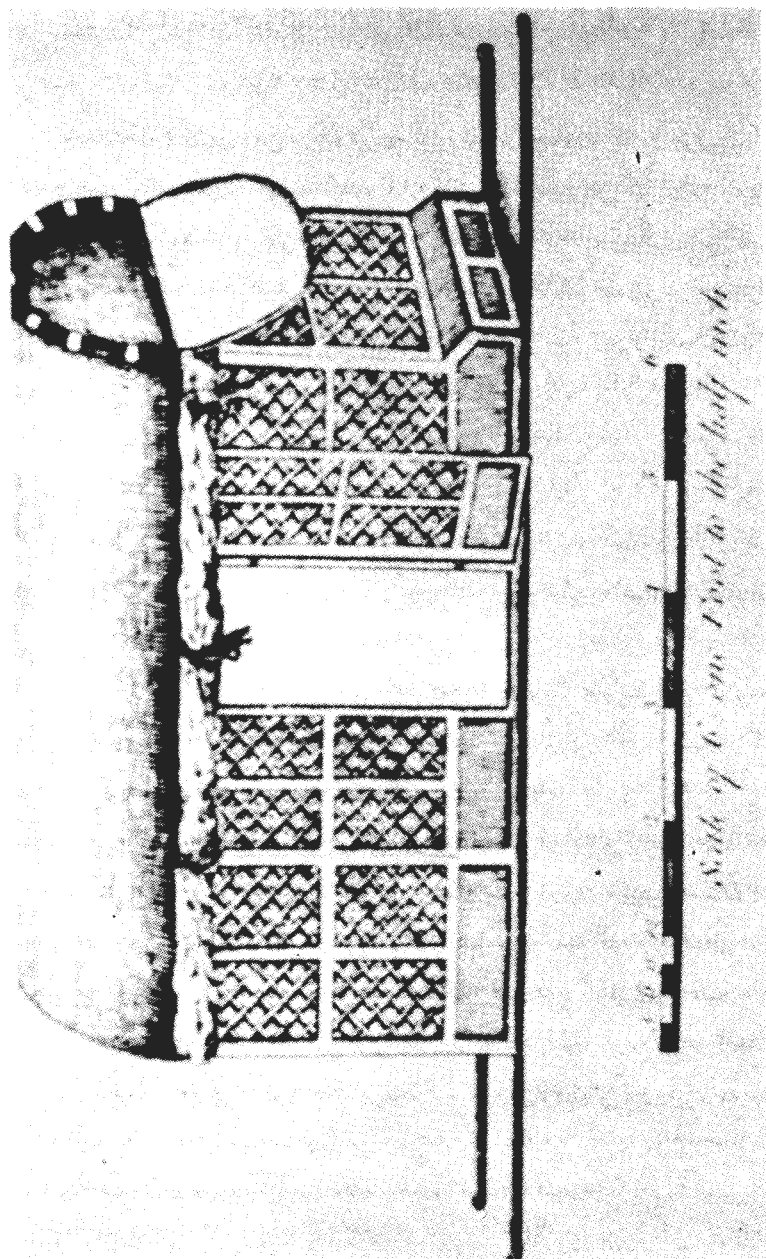
نصف طولیه خوابیده باشد. نواب حسام السلطنه بنا گذاشته اند که در اول قلمرو خود تا شریف آباد در پهلوی هر چاپارخانه یک مهمانخانه که مشتمل به جمیع اسباب زندگانی باشد، جو و کاه و سایر مأكولات و اسباب چایی مترددین در همان منزل فروخته شود. اگر انجام برسد ثواب و منفعت آن به عامه مترددین کمتر از کاروانسراها نخواهد شد. خلاصه یک دقت و قرار با معنی، برای نگاهداشتن چاپارخانه‌ها، از طرف دولت لازم است، این یادگاری از میرزا تقی خان مرحوم مانده است، حیف است با مرور به کلی منهدم بشود».^{۶۴}

کالسکه در راههای ایران

تا قبل از تأسیس چاپارخانه وضع راهها به روال سابق بود و در کنار وسایل حمل و نقل مرسوم چون کجاوه و تخت روان، کالسکه نیز کم و بیش در بعضی از مسیرها به کار افتاده بود. خانم ماری شیل، همسر سفیر انگلیس که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به همراه شوهرش به ایران آمد در خاطرات سفرش از تردد کالسکه در کنار وسایل سنتی حمل و نقل سخن گفته است:

«روز پنجم نوامبر ۱۸۴۹ به قصد ادامه سفر، از تبریز خارج شدیم. در این راه می بایستی تا مقصد، منزل به منزل توقف کنیم. که گرچه برای رفع خستگی لازم بود ولی گاهی از اوقات به نظرم آن ملال انگیز می آمد. دشتها و تپه های خشک و لم یزرع ایران معمولاً برای مسافران منظره کسل کننده و یکنواختی دارد، چه رسد به ما که درون کالسکه و به سرعت قدم انسانی حرکت می کردیم با اینکه وضع جاده را قبلاً برای ما خیلی خوب توصیف کرده بودند ولی حرکت کالسکه بسیار کند و خسته کننده بود، که البته از آن نوع وسیله ای که برای مسافرت زن‌ها در ایران مرسوم است به مراتب بهتر و راحت تر به نظر می آمد. چون زن‌ها را به هنگام سفر در داخل جعبه بزرگی بنام «تخت روان» که مابین دو قاطر قرار گرفته محبوس می کنند و مسافرت با این وسیله، با این که نمودار تشخیص و اهمیت مسافر است در ضمن بهترین وسیله آزمایش برای سنجش حوصله و طاقت شخص درونش نیز شمرده می شود. تخت روان در راههای کوهستانی وحشت و خطرات فراوانی برای سرنشین به همراه دارد، زیرا در کوره راههای باریک ارتفاعات، که اطراف آن را پرتگاههای عمیق بدون لبه احاطه کرده، قاطرهای حامل تخت روان چنان از لب پرتگاه حرکت می کنند که وحشت آور است و

۶۴ - همان کتاب، ص ۳۳۲.



٦٦ - تخت روان

(طرح از ادوارد آیوز ١٧٥٨ میلادی)

به هیچ عنوان نیز نمی‌توان آنها را حتی با تنبیه و دشنام و یا التماس از حرکت در لبه دره‌ها دور کرد. در چنین حالتی جعبه تخت روان بر فراز ورطه‌های دهان گشاده خطرناک چنان به چپ و راست متمایل می‌شود که سرنشین آن از ترس به هم خوردن تعادل جرأت کوچکترین حرکتی را ندارد، چون به این ترتیب مسلماً قبل از موعد مقرر فنا خواهد شد.

دو خدمتکار انگلیسی من درون دو جعبه به نام «کجاوه» که در طرفین یک قاطر قرار گرفته و جای تکان خوردن هم نداشت، به زور نشسته بودند. هریک از این دو نفر به هنگام عبور از راههای کوهستانی می‌بایستی به خاطر ترحم به حال دیگری هم که شده تعادل کجاوه را حفظ کنند تا در ضمن، نسبت به سرنوشت اسفناک خودش در این سرزمین بیگانه نیز دلسوزی کرده باشد. من شک دارم که آیا تحمل این همه رنج و زحمت باعث تحریک احساسات ما برای ابراز لیاقت و شایستگی خواهد شد؟»^{۶۵}

سفری از گلپایگان تا خوانسار

خانم شیل در مدت اقامت خود در ایران مسافرت‌هایی نیز به گوشه و کنار کشور ما نمود. طی یکی از این سفرها از طریق اراک و گلپایگان و خوانسار به اصفهان رفت، بد نیست در این سفر او را همراهی کنیم:

«گلپایگان ۲۷ مه (۱۸۵۱) — چون اطراف این شهر نیز همانند سایر شهرهای ایران به وسیله کوه محاصره شده، لذا ما پس از حرکت از سلطان‌آباد^{۶۶}، با عبور از گذرگاههای کوهستانی مرتفع به گلپایگان رسیدیم.

هر کس با اطلاع از موقعیت شهرهای ایران و اینکه هر کدام از آنها بخاطر محصور بودن در میان یک سلسله کوه، دارای یک نوع استحکامات و باروی طبیعی هستند، ممکن است تصور کند که این کشور با داشتن چنین امتیازی همیشه توانسته خود را از خطر هجوم دشمنان خارجی محفوظ بدارد. ولی باید اعتراف کرد که واقعاً هیچ کشوری در دنیا به اندازه ایران مورد حمله دیگران قرار نگرفته و هیچ ملتی مثل ایرانیان در طول تاریخ شاهد تاخت و تاز اقوام و طوایف مختلف مثل: آشور، سکایی، ترک، ترکمن، یونانی، رومی، عرب، افغانی و روسی در سرزمین خود نبوده است.

۶۵ — خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، نشر نو، تهران ۱۳۶۲، ص ۳۷.

۶۶ — در شهریور ماه ۱۳۱۴ خورشیدی نام سلطان‌آباد به «اراک» تغییر یافت.

تنها نکته قابل ذکرى که در طول سفر از سلطان آباد تا گلپایگان برایمان پیش آمد بارندگی سیل آسایى بود که در حدود ۲ ساعت طول کشید و طى آن کف چادرهاى ما به عمق یک پا غرق در آب گردید. و چون به هیچوجه ایستادن در آب را نمى شد تحمل کرد، من اجباراً به میز وسط چادر — که در حکم یک جزیره امن در وسط آن بود پناه بردم و روى آن نشستم. ولى خوشبختانه شانس آوردم و قبل از اینکه تمام چادر به علت سست شدن پایه هایش در آب سرنگون شود، این مأمن تنگ و ناراحت را ترک کردم.

اراضى واقع در دره هاى اطراف گلپایگان بسیار حاصلخیز است و بهمین خاطر، قیمت غله در این قسمت از خاک ایران به قدرى ناچیز است که اصلاً قابل توجه نیست. به دلیل فقدان وسایل کافی جهت حمل غله به سایر نقاط کشور، اجباراً این محصول باید در منطقه به فروش برسد و استفاده از قاطر نیز — که تنها وسیله حمل و نقل در مناطق کوهستانی ایران است — برای رساندن محصول غله به بازارهاى دوردست آن قدر گران تمام مى شود که اصلاً مقرون به صرفه نیست. و من گاهی با خود مى اندیشم که اگر در ایران به جای راههاى مالرو موجود، جاده و یا راه آهن احداث مى شد، واقعاً مملکت چه چهره متفاوتى پیدا مى کرد و چگونه راه ترقى را پیش مى گرفت. مقدار زیادى از مداخل دولت به صورت غله دریافت مى شود، که البته در نواحى مرکزی ایران تحصیل چنین درآمدى برای دولت اصلاً قابل استفاده نیست. به طورى که شنیده ام: شاه موجب عده اى از خدمه و نگهبانان دربارى را به صورت حواله دریافت گندم از گلپایگان، محلات و یا سایر شهرهاى غله خیز ایالت عراق (اراک) پرداخت مى کند، که البته میزان آن توسط خزانه دار کل اعلیحضرت بر طبق قیمت گندم در تهران محاسبه شده است. ولى موقعى که این جماعت، موجب خود را در نقاط فوق الذکر تحویل مى گیرند، چون راهى برای حمل آن به مرکز ندارند، اجباراً در همان محل و با نرخى کمتر از قیمت واقعى آن به فروش مى رسانند. در نتیجه، پس از محاسبه هزینه مسافرت و سایر مخارج عملاً پولى ناچیز — که خیلى کمتر از میزان حقوقشان است — بدست مى آورند.

در شهر گلپایگان — که به نظر من خیلى بیشتر از حد معمول سایر شهرها، ویرانه و روبه زوال بود — صحنه اى دیدم که واقعاً مرا تحت تأثیر قرار داد. و آن، دریافت هدیه اى به صورت انبوهى از گل سرخ بود که آنها را در میان لفاف بزرگى پیچیده و بارشتر کرده بودند و همین که لفاف را از روى این گلها کنار زدیم چنان عطر شامه نوازی تمام فضای زیر چادر

را پر کرد.

در این منطقه از ایران، مزارع وسیع صیفی کاری نیز وجود دارد که بی اغراق میتوان گفت هریک از آنها تقریباً دارای سه الی چهار مایل طول و یک الی یک و نیم مایل عرض هستند و شنیده ام که شبیه اینگونه مزارع وسیع را در ایالت کرمانشاه نیز میتوان مشاهده کرد. در موقع ورود به دره های سرسبز گلپایگان، چشمان به کوهستان با عظمت اطراف منطقه لرستان افتاد که در آنجا یکی از نژادهای خالص ایرانی زندگی می کند و این افراد در تاراجگری و چپاول چنان ید طولانی دارند که از این نظر حتی ترکمنها هم به پای آنها نمی رسند. ولی به خاطر جنگها و منازعات خانوادگی هیچگاه فرصت استفاده از نتایج چپاولها را ندارند و به دلیل استمرار این گونه برخوردهای داخلی، هم خود را به فقر و فلاکت انداخته اند و هم به همسایگان اطراف منطقه خود مجال یک زندگی آسوده و بدون وحشت از یغماگری را نبخشیده اند.

قلل کوههای لرستان — که همیشه از برف پوشیده است — چنان منظره بدیعی دارد که کنجکاوای همگان را به دیدار از این منطقه دور افتاده و دست نخورده برمی انگیزد. ولی دو کاپیتان انگلیسی به نامهای «گرانٹ» و «فوترینگهام» که ۳۵ سال پیش به دستور «سر جان ملکم» جهت گردآوری اطلاعات از ایالت لرستان و ارضای کنجکاوای او، وارد این منطقه از خاک ایران شدند. زیاد خوش شانس نبودند، و در این محل بدست افراد طایفه «فیلی» کشته شدند. اروپاییهای دیگری نیز به عشق جستجو و کسب اطلاع از عشایر این ناحیه رنج سفر را بر خود هموار نموده اند که البته اغلب آنان موفق به اخذ نتیجه نشده اند و به خاطر حفظ جانشان هر چه زودتر فرار را برقرار ترجیح داده و نتوانسته اند از وضع زندگانی کسانی که اجدادشان در کشورگشاییهای خشایارشا شرکت داشته و هم اکنون نیز آداب و رسوم و روال زندگی همان دوران را حفظ کرده اند، اطلاعاتی بدست آورند. ولی در میان این گروه از مکتشفین اروپایی تنها یک نفر پیدا شده که (در سال ۱۸۴۲) فرصت بسیار مساعدی برای مطالعه در احوال این کوه نشینان پیدا کرد و امید می رود این شخص که همان مؤلف کتاب «آثار باستانی نینوا» است، هر چه زودتر نتیجه تحقیقات خود را در این مورد منتشر نماید.^{۶۷}

۶۷ — منظور هنری لایارد سیاح و ماجراجوی انگلیسی است. سفرنامه او با عنوان «ماجراهای اولیه در ایران»، ترجمه مهرباب امیری در سال ۱۳۶۷ وسیله انتشارات وحید به چاپ رسیده است.

شکی نیست که وجود خطرات گوناگون و همچنین فقدان عواملی که بتواند به حد کافی ارزش کنجکاو و خطر کردن را داشته باشد، باعث گردیده که اروپاییها رغبتی در جهت شناسایی مردم و تفحص در این منطقه از خود نشان ندهند. ولی به نظر من وجود یک پدیده جالب به صورت اختلافی بسیار بارز در بین این طوایف و جوامع ما می تواند عمل بسیار قابل توجهی در جهت مطالعه روحیات این مردم شمرده شود که آن، وجود آزادی بی حد و حصر و فقدان قانون در این طوایف کوه نشین است، تا جایی که موجب از هم گسیختگی تمام قیود و ضوابط اجتماعی در بین آنها گردیده است. این رویه به نوبه خود می تواند یک نوع تمدن ویژه در دنیا به حساب آید، که فعلاً طوایف لرو ترکمن بر طبق روال آن به زندگی ادامه می دهند. بر طبق این روش، هر کس حافظ جان و مال خویش است و برای خود تا آخرین حد هرگونه آزادی را قایل است و با آنکه از این نظر همسایگان و دیگر مردم طایفه را نیز از حقوق مشابهی برخوردار می داند؛ از هرگونه تجاوز تخطی نسبت به آنها دریغ نمی ورزد، اگر از نزدیک به بررسی وضع زندگی و احوالات این مردم دقیق شویم، معلوم خواهد شد که آنها برخلاف طرز رفتاری که با یکدیگر دارند، افرادی بسیار ساده دل و چشم و گوش بسته هستند که به حال انزوا در کوهستان زندگی می کنند و کاری جز رسیدگی به رمة و حشم خود ندارند. اما وجود حالاتی از قبیل دناشت، تن پروری، حرص، وحشیگری، ظلم و جور و وادار کردن زنان به بردگی و انجام کارهای مشقت بار، حقیقتی است کتمان ناپذیر که به جای تحریک احساسات، باعث یکنوع تنفر و انزجار از آنها در بین مردم غیر می شود. چندین سال پیش دکتر «ریاک»^{۶۸} طبیب سفارت انگلیس همراه با کاروانی از کرمانشاه به دزفول و ارتفاعات این منطقه آمد و طی سفرش که یازده روز به طول انجامید از میان مردمی عبور کرد که همگی چادر نشین بودند و به قدری در فقر و بدبختی می زیستند که حتی استطاعت خرید تفنگ را هم نداشتند و تنها اسلحه مورد استفاده آنها را چماق و سنگ تشکیل می داد. ولی با وجود این، تمام کسانی که از میان این مردم می گذشتند، به خاطر آنکه همیشه در معرض خطر حمله طوایف لرو قرار داشتند، جرأت نمی کردند حتی شبها هم اسلحه را از خود دور کنند. به این ترتیب معلوم است که اگر این لرها می توانستند تفنگ داشته باشند، آنوقت هیچکس به خود اجازه عبور از میان آنها را نمی داد و راههای لرستان به

۶۸ — دکتر جیمز ریاک مدتی طبیب محمدشاه قاجار بود و در سال ۱۸۳۷ در عملیات جنگ هرات به خاطر اعمال نفوذ روسها معزول شد.

کلی غیرقابل عبور میشد. دکتر «ریاک» مردم لر را افرادی خوش منظر، قد بلند، تنومند، ستمگر، بی رحم و به دور از تمدن توصیف می‌کند و می‌گوید: این طوایف به قدری در فقر و فاقه بسر می‌برند که برایشان داشتن لباس مندرس، سوزن، فلفل و نمک مهمتر از پول است و با آنها خیلی بهتر از پول می‌توانند حوایج خود را رفع کنند. دکتر «ریاک» در این منطقه دورافتاده با کمال تعجب آثار باقی مانده از یک پل را مشاهده کرده است که به عقیده او در ممالک آسیایی هیچگاه شبیه آن وجود نداشته است، زیرا این پل دو صخره را بهم متصل میکرد که در حدود سیصد پا از هم دور بودند و در ارتفاعی حدود ۳۰ الی ۴۰ پا بالاتر از جریان آب یک رودخانه قرار داشتند. یکی از چند قوس باقیمانده این پل که روی ستون بزرگی پا برجا مانده بود، طولی در حدود ۶۰ الی ۸۰ پا و ارتفاعی در حدود ۸۰ الی ۹۰ پا داشت و در دو طرف پل نیز سنگهای تراشیده به کار رفته بود. البته با توجه به اشکال موجود برای ساختن پل در چنین منطقه صعب العبور، واقعاً نمی‌توان تصور کرد که چگونه چنین کار دشواری به انجام رسیده است.

در حدود ۲۰ سال پیش یک (افسر) انگلیسی خود را به عنوان یک مسلمان در میان عشایر این منطقه جا زد و توانست بصورت یک درویش به نام «درویشعلی» سالها در میان آنها زندگی کند. او به قدری نقش خود را در لباس درویشان با مهارت بازی می‌کرد که یکبار در تبریز موقعی که در مقابل چند نفر انگلیسی شروع به «هو، حق» گفتن نمود، کارش را چنان طبیعی انجام داد که تا خود را معرفی نکرد و به زبان انگلیسی سخن نگفت آنها به ماهیت او پی نبردند. این شخص طی سیاحت خود در منطقه لرستان با یک زن لر ازدواج کرد و بعدها همان زن را در مقابل دریافت یک الاغ با شخص دیگری معاوضه نمود. او که مردی فوق العاده بوالهوس بود و سالهای طولانی از عمر خود را با لباس مبدل و نام «درویش علی» در میان طوایف مختلف مشرق زمین سپری کرد، درباره حوادثی که بر او گذشته یادداشت‌هایی دارد که من قسمتهایی از آن را استخراج کرده‌ام و آنچه را که حکایت از وضع زندگی مردم لرستان دارد، در زیر می‌آورم:

«... در لرستان به طور کلی هیچ خانه‌ای وجود ندارد. مردم این منطقه نیمی از سال را بر فراز کوهستان در میان آلاچیقهایی که از شاخه درختان و بوته‌های مختلف ساخته اند بسر می‌برند و نیمی دیگر را که مصادف با فصول سرماست به منطقه گرمسیر در پایین کوهستان می‌آیند و در زیر چادر زندگی می‌کنند. در عرض این مدت شکم خود را با نانی سیر می‌کنند

که از آرد بلوط پخته، و برای زدودن طعم زننده اش آن را در زیر خاک مرطوب نگهداری کرده اند. این مردم زیاد در قید پوشاک نیستند و شخصاً ناظر دختری ۱۶ ساله بوده ام که قبل از فرا رسیدن پاییز در مزرعه ای مشغول کندن ذرت بود و لباسی همانند «حوا» به تن داشت، در ارتفاعات این منطقه، صمغ عربی، کتیرا، مصطکی^{۶۹}، قیر معدنی و سنگ گوگرد فراوان است و دامنه کوهها در سمت دزفول از انبوه درختان تنومند بلوط پوشیده شده که به خوبی می توان از آنها برای کشتی سازی استفاده برد، چون برای حمل آنها به سوی دریا نیز رودخانه کرخه وجود دارد که می توان از طریق آن چوبها را به رود دجله و شط الحد (شط العرب) هدایت کرد...».

غیر از این افراد، اروپاییهای دیگری هم از کوهستانهای این منطقه دیدار کرده اند که میان آنها می توان به «کلنل راولینسون»، «کلنل ویلیامز» و «بارون بود» (از کارمندان سفارت روسیه) اشاره نمود.

خوانسار، ۳۰ مه (۱۸۵۱) — با این که شنیده بودیم خوانساریک منطقه خوش آب و هواست، ولی پس از حرکت از دره گرم گلپایگان، موقعی که به خوانسار رسیدیم، آن را شهری در عمق یک دره یافتیم که دارای هوایی دم کرده بود و نمی شد از وزش بادهای خنک آن استفاده برد به همین خاطر ما چادرهایمان را بر فراز نقطه مرتفعی از شهر بر پا داشتیم تا بتوانیم از نسیم خنک آنجا لذت ببریم. علت این که شهر خوانسار در قعر دره بنا شده شاید وزش همین بادهای باشد که مسلماً در زمستانها سرمای طاقت فرسایی ایجاد می کند. خوانسار شهر زیبایی است که در جهت طولی گسترش یافته و این، به خاطر دره باریک و طولیلی است که شهر در میان آن بنا شده است. اطراف این دره مملو از انواع درختان، به خصوص درخت میوه است که رسیدگی و استفاده از محصول این درختها، مشغله مردم شهر را در مرحله بعد از کشت و زرع به خود اختصاص می دهد. این شهر در دو سمت خود به وسیله یک رشته کوه مرتفع مسدود شده است».^{۷۰}

۶۹ — گونه ای از سقز، نوع مرغوب آن «گندر» نامیده می شود.

۷۰ — رک: خاطرات لیدی شیل، ص ۱۸۵ تا ۱۹۲.

چریکف در میان کولیا

سرهنگ م. چریکف روسی سیاح دیگری است که در سالهای نخست پادشاهی ناصرالدین شاه به ایران آمد و اطلاعات ارزشمندی در زمینه جغرافیایی و مردم شناسی ایران اوایل دوره ناصری از خود باقی گذاشت. یکی از نقاطی که مورد بازدید چریکف قرار گرفت منطقه کردند در استان باختران (کرمانشاهان) بود. چریکف در این منطقه به میان طایفه کولی ها^{۷۱} رفته و چنین گزارش داده است:

«در پنجم ماه مه سنه هزار و هشتصد و پنجاه و یک عیسوی، از هارون آباد به سمت کردند روانه شدیم. از هارون آباد از میان دره یک ساعت می رود. بعد از آن کج کرده به طرف دره کردند داخل می گردد، و این دره چنان به نظر می رسد که با دره هارون آباد کمال مواصلت را داشته باشد. دره کردند بسیار جای باصفا و خیلی خوب به نظر میرسد. به هر طرف که نظر و ملاحظه می گردد، از پهلوی این دره، جاده شارع عموم اهالی است. در این دره، تنگه بسیار نظیف و قشنگی و شوخی به نظر می رسد که در سمت راست او قریه ای واقع است. باغ انگور خوبی دارد و آسیای فراوان نیز در آنجا بنا شده است. در جلگه این راه، محاذی این تنگه، کاروانسرای خیلی قشنگی با چند خانه ساختمانهای چوبی می باشد. ساکنین آنجا همه کرد و علی اللهی و داودی می باشد. طایفه قره چی ها که آنها را در ایران من حیث المجموع کولی و غربال بند می نامند. بدان صفحه کوچیده، می روند. این کولی ها در میان خودشان رقص و موزیک زن دارند، و همچنین آوازه خوان هم از خود آنها در میان طایفه خودشان میباشد که در وقت ضرورت، آنها را به رقصیدن و آواز خواندن وامی دارند. اکثری از این طایفه سوزمانی می باشد، و بی عصمتی آنها اظهر من الشمس بر همه معلوم، بلکه خود آنها این فن شنیعه را در وقت تفاخر شعار خود می دانند. این طایفه کمال مماثلت

۷۱ — درباره اصل و منشأ کولی ها اطلاع درستی در دست نیست، بعضی آنها را عرب، پاره ای هندی و برخی مصری دانسته اند، در هر ناحیه ای از ایران آنها را به نامی می خوانند: لولی در کرمان، کولی در فارس، قراچی در آذربایجان، غز در شمال خراسان و اصطلاحات غربتی، چنگاله و زنگاری هم به مناسبات دیگر درباره آنها به کار رفته است. زبان آنها در نواحی مختلف ایران مختصر تفاوتی می کند. مشاغل آنها بعضی صنایع و حرف دستی است مانند غربال بندی و آهنگری و به کارهایی مانند رقص، فالگیری و طالع بینی هم اشتغال دارند.

می توان به قرابت ایشان با لولیان رامشگری که بهرام گور به ایران آورد و در شاهنامه مسطور است حکم نمود. و این طایفه با جیبسی ها (Gipsis) و بوهمین ها (Bohemians) در اروپا و کروسورها در جنوب هندوستان از ریشه واحدند. (رک: ایران شهر جلد اول، ص ۹۹).

را با زنهای رقاصه مشهوره مصر دارند. موضع هستند به همان سبک و رفتار آنها و وحشی گری و بی قاعدگی آنها، و نیز خلخال و دست بندهای آن طایفه اناثیه مصریه مثل خلخال پاهای این سوزمانیها میباشد، و حرکات آنها در وقت رقص بعینهمثل حرکات اناثیه مصریه است، زیرا که شنیده و دیده شده است که در وقت رقصی چنان غنج و دلال خود را به ظهور می رسانند که اهل مجلس و حضار را مایل به خود ساخته و به شهوات نفسانی آنها را وامی دارند. حتی این که به هیچ وجه مضایقه ندارند از اینکه مکشوف العوره بوده و مشغول رقصی شوند. نیز خود را به جزیی وجه معینی، تسلیم شخص می نمایند. لکن این طایفه علی الظاهر از طایفه عیسویان اجتناب دارند، ولی در خلوت به هیچ وجه احتراز نمی کنند، و در میان این طایفه مذکوره اناثاً و ذکوراً مردمانی یافت میشود که کمال و جاهت را دارند، ولی زنهای پیر آنها مثل زنهای قره چی مسکومی مانند، که شخص را از دیدن آنها چنان حالت تنفری دست میدهد که ممکن است بگویم دیدن ملک الموت بهتر از ملاقات آنهاست. فقط این پیرزنها در مجلس نشسته اند که مجلس را گرم کرده و رقاصها را به صورت دایره و تنبک مشغول رقص سازند. جمیع آنها مایل به کشیدن تنباکومی باشند، و نیز مشروبات زیاد استعمال می نمایند. به قدری شرب می کنند که عقل آنها کلیتاً زایل می گردد. و اگر شخص بخواهد در عوض مرده، آنها را حرکت داده در میان تابوت بگذارند، از برای شخص ممکن، و آنها ابداً ملتفت نخواهند شد.

ما رقص سوزمانی ها را در تنگه کردند، در نزدیکی چشمه آبی، ملاحظه کردیم. کردند در جای مرتفعی واقع شده است، و در دره آن مکان چادر نشین های اکراد می باشد؛ آب آن جا به قدر کفایت آنها نمی باشد».^{۷۲}

سه سال در ایران

در میان جهانگردان، نویسندگان و مأموران سیاسی که در دوران قاجاریه به ایران سفر کردند «رژف آرتور کنت دوگوبینو» مقام ممتاز و ارجمندی دارد. او یکی از چند تن معدودی است که برای ایران در تاریخ بشریت مقام والایی قائل شده است. وی از ۱۸۵۵ میلادی (۱۲۳۴ خورشیدی) به مدت سه سال در سفارت فرانسه در تهران خدمت کرد و

۷۲ - سیاحتنامه مسیو چریکف، ترجمه آبکار مسیحی به کوشش علی اصغر عمران، چاپ اول، شرکت سهامی

کتاب های جیبی، ص ۱۴۱-۱۴۰.

دستاوردهای خود را در کتابی با عنوان «سه سال در ایران» منتشر کرد. درباره تأسیسات رفاهی مربوط به مسافران در ایران «گوبینو» چنین نوشته است:

«در ایران همان طوری که سازمان و ادارات دولتی به معنای حقیقی آن نیست، تأسیسات دولتی نیز از قبیل جاده ها و پلها و غیره وجود ندارد، ولی باید دانست که همواره این طور نبوده و در ایران قدیم خصوصاً زمان ساسانیان جاده های بسیار در سراسر ایران وجود داشت و پادشاهان ساسانی نسبت به ایجاد عمارات و ابنیه عام المنفعه علاقه زیاد به خرج می دادند.

این جاده ها حتی تا زمان صفویه نیز بر اثر مرمت همیشگی موجود بود و سلاطین صفویه با کمال دقت تمام جاده های قدیم را تعمیر کردند و پلها و کاروانسراهای بسیار به وجود آوردند، لیکن پس از صفویه تمام جاده های قدیمی از بین رفت و دیگر کسی در صدد اصلاح و مرمت آنها بر نیامد. به طوری که اکنون در تمام ایران یک جاده شوسه وجود ندارد و حتی جاده تهران شمیران هم که محل عبور و مرور همیشگی شاه و خانواده سلطنتی در فصل تابستان است شوسه نمی باشد.

تا وقتی که هوا خوب است با وجود گرد و غبار زیاد از روی این جاده ها می توان عبور کرد ولی در فصل زمستان عبور از آنها خیلی دشوار و حتی محال است و به همین جهت همین که زمستان شد و برف بارید روابط شهرهای ایران با هم قطع می شود و بسا اتفاق می افتد که این قطع رابطه دو ماه و زیادتر طول می کشد تا وقتی که برفها آب شود و جاده مفتوح گردد.

پلهایی که در ازمنه گذشته روی رودخانه ها ساخته شده هرگز مرمت نمی شود و شاید به همین جهت باشد که کاروانیان در فصول خوب سال که آبهای رودخانه کم است همواره از رودخانه «نه از روی پل» عبور می نمایند که باعث ساییده شدن و مستعمل نمودن پل نشوند. خود من از شخصی که خود را باهوش و دانشمند می دانست شنیدم که می گفت تا احتیاج در بین نباشد شخص نباید از روی پل رودخانه عبور کند و به خرابی آن کمک نماید». ۷۳

۷۳ - رک: سه سال در ایران، نویسنده: کنت دوگوبینو، مترجم ذبیح الله منصوری، مؤسسه انتشارات فرخی، چاپ

کنسولگریهای انگلیس در ایران

در ۲۵ صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری (۱۲۳۵ خورشیدی) پس از ششماه محاصره، شهر هرات به دست لشکریان ایران گشوده شد. در پی این پیروزی دولت انگلیس به ایران اعلان جنگ داد و در زمانی کوتاه جزیرهٔ خارک و بندر بوشهر را اشغال کرد. با مقاومت نیروهای ایرانی در بوشهر، از این شهر وادار به عقب‌نشینی شد و در عوض بندر خرمشهر را تصرف کرد.

دولت ایران ناگزیر شد در ماه رجب همان سال در پاریس، با دولت انگلیس معاهده‌ای را امضاء کند و از کلیهٔ ادعاهای خود در افغانستان دست بردارد. علاوه بر آن امتیاز ایجاد کنسولگری در شهرهای ایران نیز به دولت انگلیس داده شد.

در سال ۱۸۵۸ میلادی (۱۲۳۷ خورشیدی) «سروان چارلز فرانسیس مکنزی» که به عنوان کنسول انگلیس در شمال ایران تعیین شده بود وارد رشت شد و تا سال ۱۸۶۰ در آن شهر مقیم بود.

در نخستین سال اقامت در ایران، مکنزی سفری از رشت به استرآباد نمود و گزارشی از مشاهدات خود تهیه کرد. در این گزارش، مکنزی شرح می‌دهد که چگونه با همراهانش از راه‌ها و بیراهه‌ها و کوره‌راه‌های گل‌آلوده و از پلهای لغزنده و از میان رودخانه‌ها و جنگل‌ها و خار و خاشاک که سر و روی رهگذر را می‌خراشاند و در زیر باران و برف عبور می‌کرده‌اند و غالباً شب را در شرایط بسیار نامناسبی می‌گذراندند.^{۷۴} مسیری که امروز از زیباترین و دیدنی‌ترین راه‌های کشور ماست و بهترین و مناسب‌ترین امکانات اقامتی و پذیرایی و سایر تسهیلات، در شهرهای سرسبز و آباد آن یافت می‌شود. در آغاز سفر «مکنزی»، به او ملحق شده و تا «کوچصفهان» نخستین محل اتراق شبانه که امروز حدود هفده کیلومتر از رشت فاصله دارد او را همراهی می‌کنیم:

«... پس از عبور از شهر رشت از رودبار صیقلان از گذاری که بیش از سی سانت عمق نداشت عبور کردیم. در آن طرف راهدارخانه‌ای است که محل باجگیری است و سالیانه ۴۰ تومان به حاکم می‌پردازد.

مسیرها به طور کلی از طریق شمال، شمال شرقی بود و وضع راه نسبتاً خوب بود

۷۴ - رک: سفرنامهٔ شمال، چارلز فرانسیس مکنزی، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، چاپ اول، نشر گستره، تابستان ۱۳۵۹، ص ۹.

(هیچیک از جاده‌های گیلان را نمی‌توان واقعاً خوب نامید)، سپس به راهدارخانه دیگری به نام حاجی رسیدیم که سالیانه ۱۳۰۰ تومان مالیات می‌پردازد. تقریباً در سه کیلومتری آن دهکده‌ای به همان نام وجود داشت که متعلق به یکی از اشراف محلی به نام میرزا ابوالحسن بود. این دهکده تقریباً از ۵۰ خانه تشکیل شده بود.

سه چهارم فرسنگ بعد از رشت در کنار جاده دکان بزرگ اغذیه‌فروشی بود که در محوطه‌ای باز قرار داشت. بعد از گذشتن از آن بار دیگر وارد جنگل انبوهی شدیم، در دو طرف جاده درختان جنگلی از قبیل توسکا، نارون، آتش، شمشاد و تمشک وحشی^{۷۵} رویده بودند. انواع پچک‌ها به دور درختان تنومند پیچیده بودند و درختان توت که بین یک الی ۲/۵ متر ارتفاع دارند با درختان جنگلی درآمیخته بودند. چند بوته مونیخ دیده می‌شد که چون آذین گل‌بند از درختان آویخته بودند ولی تعداد تاک‌های اینجا از سایر نقاط گیلان کمتر است.

کمی قبل از رسیدن به دکانی که قبلاً ذکر شد، از پلی که وضع خوبی داشته عبور کردیم، کمی بعد در طرف راست دکان دیگری قرار داشت، در مقابل آن راهی بود که در دو فرسنگی به قصبه بیرکده منتهی می‌شد.

... پس از عبور از این ناحیه از پل دیگری عبور کردیم که قسمت وسط آن را از چوب و بقیه را از آجر ساخته بودند. از این نقطه به بعد وضع جاده بسیار بد بود، در سمت راست جاده یک نهر و چندین دکان قرار داشت و در مقابل آنها راهی بود که به بیرکده منتهی می‌شد.

وضع جاده‌های رشت

در این محل در سمت راست جاده یک دکان آهنگری بود، وضع راه رفته رفته بدتر می‌شد. عبور قاطر و حیوانات بارکش دیگر به مرور زمان دو شیار عمیق در جاده به وجود آورده بود. گودالهای عمیق و مملو از گل و لای نیز فراوان بود به طوری که گاه لازم می‌شد از جاده خارج شویم و از داخل جنگل عبور کنیم.

یکبار مجبور شدیم که از شالی‌زارها استفاده کنیم. مرکب من با اشکال بسیار از آنها عبور می‌کرد و اگر اسب محلی نبود غیر ممکن بود بتواند مرا به انتهای سفرم برساند. با وجود

۷۵ — تمشک دارای بوته است و در بعضی نقاط آن را می‌کارند و تربیت می‌کنند و میوه مرغوب‌تری از انواع وحشی آن

به دست می‌آورند.

اینکه اسب ورزیده‌ای بود چندین بار نزدیک بود هر دو به زمین بیافتیم. هر بار که به نقطه مشکوکی می‌رسید می‌ایستاد و مدتی بومی‌کشید و فقط بعد از این که مطمئن می‌شد که زمین قابل عبور است پیش می‌رفت. به زودی متوجه شدم که او از صاحبش بهتری فهمد که کجا مطمئن و کجا غیرمطمئن است. چاروا دارما که قرار بود راهنمای ما باشد بسیار احمق بود.

قد بلند باریکی داشت و عرقچینی از ماهوت به سرو شلواری آبی که تا بالای ران جمع کرده بوده بود به پا داشت. راهنمایی‌های او سبب می‌شد که مرتب در گل فرو برویم و قادر نبود کوچکترین اطلاعات محلی به ما بدهد، در ضمن چون می‌بایست تمام مدت متوجه زیر پای اسبها باشیم تقریباً غیرممکن بود که اطلاعاتی را که میل داشتیم جمع‌آوری کنیم.

کمی بعد از خروج از رشت باران ریزی شروع به باریدن کرد که بیشتر باعث ناراحتی ما شد. چهار فرسنگ قبل از کوچصفهان که محل اتراق شبانه ما بود به لاله رود رسیدیم که پل مخروبه‌ای داشت. راه کوچصفهان به قدری بد بود که هیچکس در انگلستان تصور آن را نمی‌تواند بکند، علاوه بر گل و لای و شیار و گودالهای عمیق با نهرهای متعددی که جاده را قطع می‌کردند برخورد می‌کردیم و می‌بایست از پلهایی از چوب یا تنه درخت که آنها نیز گل‌آلود و لغزنده بودند عبور کنیم. این گونه پلها را کمتر تعمیر می‌کنند و بهتر آن است که نباشد، چون در هر حال خطرناکند. بین رشت و کوچصفهان هفت پل آجری بود، وقتی که به بازار کوچصفهان رسیدیم شب بود و اسب من تا زانو در گل فرو رفته بود. یک مرتبه صدای شلیک تفنگی چنان تکانش داد که نزدیک بود مرا با سر به داخل گل بیاندازد.

بعداً فهمیدم که چهار تفنگدار که در تاریکی تقریباً دیده نمی‌شدند به نشانه استقبال شلیک کرده بودند. مشهدی حسین که از اتباع روسی بود آنها را فرستاده. آقای برون که در غیاب آقای تگوبورسکی کنسول روسی در رشت، مسئول امور بود، ما را به وی سپرده بود. البته احتیاجی به این افتخار نبود چون نزدیک بود که بعد از جستن از مخاطرات راه دچار گرفتاری دیگری شویم.

بازار کوچصفهان ۱۲۰ دکان دارد که خوب ساخته شده‌اند، جدید هستند و نسبتاً اجناس گوناگونی می‌فروشند. جاده را با سنگهای کوچک سنگفرش کرده بودند و در سمت چپ چاه آبی ساخته بودند که با نرده چوبی محصور بود. این کار محض احتیاط بسیار لازم بود ولی در طول راه چاههای بسیار دیده می‌شد که محصور نبودند و هیچ وسیله‌ای وجود

نداشت تا در شب از سقوط انسان یا حیوان به داخل آنها جلوگیری کند. بعد از عبور از بازار عده‌ای از کسان مهماندار نیمه روس و نیمه ایرانی ما به افتخار ما یکبار دیگر شلیک کردند، سپس از راهی بسیار بد و گل‌آلود و نه‌ری با پلی کوچک گذشتیم. آن طرف پل رنج‌های آن روز ما موقتاً به پایان رسید و بالاخره مشهدی حسین شخصاً به استقبال ما آمده و ما را به خانه خود که تنها خانه قابل سکونت آن محله بود راهنمایی کرد و در طبقه دوم اطاق بزرگی در اختیار ما گذارد. این اطاق ایوان بزرگی داشت که برای اقامت مستخدمین ما مناسب بود. باروبنه خود را قبلاً فرستاده بودم و اکنون وارد اطاقی روشن شدم که در میان آن منقل آتشی می‌سوخت. در کنار آن خود را گرم کردیم. تختخواب سفری من نیز آماده بود».^{۷۶}

مسافران روسی در کویر لوت

در سال ۱۸۵۸ میلادی (۱۲۳۸ خورشیدی) شرکت جغرافیایی سن پترزبورگ هیأتی را به سرپرستی «ن. و. خانیکف» دانشمند و محقق برجسته روسی که قبلاً به عنوان نماینده سرکنسولگری روسیه در تبریز خدمت کرده و مسافرت‌های گوناگونی در کشور ما انجام داده بود مأمور بررسی‌های جغرافیایی و نقشه‌برداری از قسمتهایی از ایران نمود. در هیأت این افراد نیز عضویت داشتند: «آ. گوبل»^{۷۷} زمین‌شناس، «ر. لنس»^{۷۸} منجم، «آ. و. بونگه»^{۷۹} گیاه‌شناس و «گراف کایزرلینگ»^{۸۰} حیوان‌شناس.

در ماه مارس ۱۸۵۹ هیأت روسی از «نهبندان» واقع در ۲۷۰ کیلومتری شمال زاهدان برای عبور از صحرای مرکزی ایران به حرکت درآمد. در ابتدا «خانیکف» قصد داشت از «ده سلم» حرکت کند، ولی چون کسی برای این مسافرت سخت حاضر نبود شتر کرایه بدهد لذا مجبور شد از وسط کویر لوت به سمت شمال پیش برود.

از طریق دهکده مایکان^{۸۱} و بصیران به سرچاه رفتند. در سرچاه خانیکف فرصت را مغتنم شمرد که با آخرین کاروان سال در مسافرت خطرناک از میان لوت شرکت نماید.

۷۶ - سفرنامه شمال، ص ۱۳ تا ۱۷.

A. Goebel - ۷۷

R. Lenz - ۷۸

A. V. Bunge - ۷۹

Graf Keyserling - ۸۰

۸۱ - دهکده میغان.

عبور از لوت در ۲۰ مارس شروع شد (آخر اسفند). این عبور نه تنها از نظر ناسازگاری صحرا بلکه از لحاظ حملات بلوچها هم مقرون با خطر بود. استثنائاً علاوه بر تعداد شترها ۴۲ اسب هم با خود برداشتند و این موضوع کاملاً برخلاف عادت محلی بود، زیرا هرگز از لوت با اسب عبور به عمل نمی آمد.

آخرین محلی که آب در آن یافت می شد «انبار» بود. از اینجا به بعد صحرا عریان و خالی از سکنه می نمود. باد گرم توأم با گرد و خاک از سمت غرب می وزید. راه از نزدیک «کوه بختو» می گذشت، در صخره ها آب انبارهایی وجود داشت که غالباً تا مدتی از تابستان آب باران را محفوظ نگاه می داشتند.

در نزدیکی بالاحوض، یعنی آنجایی که خرابه های یک آب انبار کهنه واقع است، زندگانی نباتی هم خاتمه پیدا می کرد. در سمت غرب تا آنجا که چشم کار می کرد حاشیه «کوه مرغاب» و پشت سر آن کوههای در بند پیدا بود. قبل از آن که به «گود نیمه» یا گود وسط (شاید مقصود گود نمک باشد) برسند از بستر رودخانه ای گذشتند که به عقیده «خانیکف» از خوسف تا اینجا ادامه داشت. در وسط راه لوت در ۲۳ مارس چند قطره باران آمد و خیلی دورتر در سمت غرب ابرهای طوفانی به نظر می آمدند.

بعد از گود نیمه وضعیت صحرا تغییر کرد و خاکی که شبیه به طبقات پایین تر باشد پدیدار شد. پس از آن به گودال عظیمی رسیدند و برجستگی های آهکی که شباهت به خانه و مناره و دیوار داشتند ظاهر گردیدند.^{۸۲} گودال در سمت جنوب به دیواری محدود می شد و در آن سمت این دیوار «شاهرود» به گودال دیگری می ریخت. گویا در میان این گودال نمک فراوانی یافت می شد که اهالی خبیص (شهداد) از آن استفاده می کردند.

نزدیک قریه مستحکم «ده سیف» به اولین مخزن آب آشامیدنی رسیدند و کمر صحرا را که به عقیده «خانیکف» در آسیا مانند ندارد و «گویی» و «قزل قم» در مقابل آن مزارع خندانی می باشند، شکستند.^{۸۳}

۸۲ — شهر لوت بقایای رسوبات آهکی طبقه بندی نشده دریایی هستند که «گابریل» بعدها کامل آن را در حوضچه شهداد یافت.

۸۳ — رک: تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۲۵۵-۲۵۶. چنانچه مایل به دانستن اطلاعات بیشتری درباره کوریر لوت و راههای آن بودید می توانید به کتاب «شهداد و جغرافیای دشت لوت» نگارش احمد مستوفی، نشریه شماره ۸ مؤسسه جغرافیای دانشگاه تهران رجوع فرمایید.

مسافرت‌های دور و دراز در ایران

در سال ۱۸۵۷ میلادی برای نخستین بار میان دولت پادشاهی پروس به نمایندگی از طرف کشورها و ایالات مستقل آلمان^{۸۴} یک قرارداد گمرکی و بازرگانی و موّدت امضاء شد و به دنبال آن، دولت پروس تصمیم گرفت سفیر و هیأتی را به ایران بفرستد تا مذاکراتی را بمنظور برقراری روابط سیاسی و بازرگانی به عمل آورند. «یولیوس فن مینوتولی» را به عنوان سفیر با هیأتی از برلین روانه تهران کردند. دکتر «هینریش بروگش» شرق شناس بزرگ و استاد دانشگاه برلین به عنوان مستشار، هیأت را همراهی می‌کرد. هیأت پروس در ۱۳ آوریل ۱۸۶۰ میلادی (۱۲۳۹ خورشیدی) قدم به خاک ایران گذاشت.

اعضای سفارت در ایران فعالیت زیادی کردند و «مینوتولی» پس از هفت ماه کار و فعالیت مداوم در ایران طی یک سفر طولانی به جنوب کشور گرفتار بیماری شد و درگذشت و امور سفارت و مقام او به عهده «بروگش» واگذار شد.^{۸۵}

«بروگش» شرح کاملی از مسافرت و خاطرات خود را به رشته تحریر کشیده ولی در آن به مسائل سیاسی و مذاکرات رسمی در ایران اشاره‌ای نکرده است، زیرا به عقیده او «دیدنیهای ایران و وضع اجتماعی و اقتصادی آن به مراتب جالب‌تر از مسائل سیاسی است».

اعضای سفارت در مسافرت‌های دور و دراز خود در ایران به قلّه زیبای دماوند نیز صعود کردند. در درّه لار به هیأت ملحق شده و در یک سفر ورزشی آنها را تا فتح قلّه همراهی می‌کنیم:

«... روز ۲۶ ژوئیه مسافرت خود را از درّه لار از راه «اسک» و «رینه» به طرف آبگرم واقع در دامنه کوه دماوند ادامه دادیم. از درّه لار در مسیری شیب دار و سربالا جلو می‌رفتیم تا وارد درّه دیگری شدیم که در آنجا عشایر دیگری چادر زده بودند و گله‌های گوسفند، بز و دسته‌ای از الاغهای آنها در صحرا چرا می‌کردند. از آنجا کوه دماوند، با عظمت و هیبت دیگری دیده می‌شد و دره‌ها و صخره‌های آن به طور کامل نمودار بودند. هر قدر جلو می‌رفتیم

۸۴ — در آن هنگام هنوز دولت آلمان تشکیل نشده بود و آلمان تشکیل می‌شد از پادشاهی پروس که کشوری مستقل و مرکز آن برلین بود و چند ایالت شاهزاده‌نشین دیگر.

۸۵ — به طوری که آرمینیوس وامبری نوشته است «مینوتولی» در فاصله دو روز راه به شیراز مبتلا به بیماری شبیه طاعون شد و دیده از جهان فرو بست و در پشت باغ تخت نزدیک مزار خواجه حافظ به خاک سپرده شد.

راه دشوارتر و ناهموارتر می شد و به همین جهت با سرعت کمتری حرکت می کردیم. از این دره وارد درهٔ سومی شدیم که نهری پر آب در آن جاری بود و علفهای وحشی و خودرو در آن روییده بود. در گوشه و کنار این دره آثار و دیوارهای کهنه ای از زمانهای قدیم وجود داشت و نشان می داد که در آنجا سابقاً دهکده یا شهری وجود داشته که احتمالاً بر اثر آتشفشانی دماوند از بین رفته است. زیرا گدازه های آتشفشانی که از دل کوه بیرون آمده بود روی این دیوارها و آثار قدیمی را پوشانده بود. در این دره هم عده ای از عشایر زندگی می کردند. و اصولاً سرتاسر اطراف دماوند را عشایر اشغال کرده اند. شاید هم زمانی این مناطق ارودگاه و محل اطراق عشایر مغول، در دوران حملهٔ چنگیزخان مغول بوده اند.

با دوربین هایی که داشتیم به کوه دماوند و ارتفاعات اطراف آن نظر انداختیم. در جانب جنوب و مشرق کوه دماوند، کوههای دیگری با قله مخروطی واقع شده اند که البته ارتفاع آنها خیلی کمتر از دماوند است و دره هایی آنها را از یکدیگر جدا می کند از درهٔ هراز گذشتیم و پس از عبور از یک گردنه به دهکدهٔ «اسک» رسیدیم که هراز از کنار آن می گذرد و منظره ای بسیار زیبا و دیدنی دارد. سمت راست رود هراز کوههای بلندی قرار دارند که از گردنه های آنها هم گذشتیم و ساعت دو بعد از ظهر به دهکدهٔ «رینه» که در دامنهٔ کوه مرتفعی قرار دارد رسیدیم. در آنجا در منزل یکی از روستاییان ناهار مختصری مرکب از تخم مرغ، شیر، پنیر و عسل خوردیم. تا آب گرم که منزل آن شب ما بود بیش از نیم فرسخ فاصله نداشتیم.

آب گرم در مشرق کوه دماوند واقع شده است و از شکاف تخته سنگی در آنجا آب گوگردی گرمی از زمین خارج می شود که درجه حرارت آن ۵۳ درجهٔ رئومور است. بعد از آنکه این آب در حمامها مورد استفاده قرار می گیرد به رود هراز می ریزد. دور این چشمه آب گرم را دیواری سنگی کشیده اند و آب چشمه اول وارد حوضچه ای می شود که مردان از آن استفاده می کنند و زنان در محوطهٔ سر پوشیده ای شبیه به حمامهای عمومی ایران به خزینهٔ مخصوص که آب ۴۸ درجه وارد آن می شود می روند و در آنجا ساعتها می نشینند تا آب اثر شفابخش خود را در آنها بکند. اما جالب اینجاست که حمام مردانه و زنانه رخت کن ندارد و مردان و زنان لباسهای خود را در خارج از حمام درمی آورند و روی چمن اطراف می گذارند و وارد حمام می شوند.

کاروان ما از طرف جنوب دره وارد آب گرم شد و کسانی که از آب گرم استفاده

می‌کردند از دیدن ما دچار حیرت شدند. زیرا این بار می‌دیدند که یک عده اروپایی به آنجا آمده بودند. از جلوی کسانی که داشتند لخت می‌شدند گذشتیم و در زمین مسطح و مرتفعی در آن نزدیکی چادرهای خود را برای استراحت برپا کردیم. عده‌ای از افراد کنجکا و به چادرهای ما نزدیک شدند و از مستخدمین ایرانی پرسیدند که آیا ما هم شهرت آب گرم را شنیده بودیم و برای استفاده از آن به آنجا رفته بودیم؟! و وقتی جواب می‌شنیدند که منظور ما این نبوده است و خیال داشتیم از آب گرم به کوه دماوند برویم و به قله آن صعود کنیم غرق در حیرت می‌شدند و عده‌ای از ریش سفیدها ما را از این کار تهورآمیز و به قول خودشان بیهوده، منع می‌کردند.

تا در اینجا در حقیقت ما یک پله از کوه دماوند را به طرف بالا پیموده بودیم. زیرا آب گرم از سطح دریا در حدود ۶,۰۰۰ پای فرانسوی ارتفاع داشت و بدین ترتیب مابقی ارتفاع دماوند را می‌بایست طی می‌کردیم که مقدار آن را کسی بدرستی نمی‌دانست و از ۱۴,۰۰۰ تا ۲۱,۰۰۰ پا تخمین می‌زدند. متأسفانه بارومترهایی را که همراه خود برده بودیم بر اثر بیدقتی مستخدمین و تکان شدید اسبها و قاطرها در میان راه شکسته بودند و فقط دوبارومتر انگلیسی متعلق به همسفران انگلیسی باقیمانده بود که از آنها استفاده می‌کردیم.

روز جمعه ۲۷ ژوئیه، ساعت دوازده ظهر صعود به قله دماوند را شروع کردیم. همگی سوار قاطر شدیم تا این حیوانات که به کوهنوردی آشنایی دارند ما را تا هر ارتفاعی از کوه دماوند که امکان داشت برسانند و بقیه راه را هم پیاده طی کنیم. شش نفر راهنما هم که پاهای خود را در پوست بز بسته بودند و چوبهای بلندی در دست داشتند در معیت ما آمدند. این راهنمایان به وضع کوه و راههای آن آشنایی داشتند و یکی از آنها مدعی بود که هفت بار با گروههای اروپایی تا قسمتی از کوه دماوند صعود کرده است.

راه سر بالا و پرشیبی را که از ده آب گرم می‌گذشت طی کردیم. زنان از پس دیوارهای خانه‌ها سرک می‌کشیدند و ما را نگاه می‌کردند. راهنماها در جلو، سفیر به دنبال آنها و ما هم پشت سر سفیر حرکت می‌کردیم تا دامنه‌ها و بارگاه اصلی کوه در مسیر آب چشمه‌ای که از دامنه کوه جاری بود جلورفتیم از آنجا به بعد راه وارد دره تنگی می‌شد که تا دهکده «گزنه» امتداد می‌یافت. در این فاصله زمین سبز و خرم بود و گیاههای کوهستانی زیادی در سنگلاخها روییده بودند. از این راه قدم به کوهی گذاشتیم که چون دیواری روبروی ما قرار داشت. قاطرها این راه کوهستانی را با دشواری زیاد طی می‌کردند و پس از هر ده قدم

می بایست کمی توقف می کردیم که حیوانات بتوانند نفس تازه کنند. چند بار هم نزدیک بود حادثه شومی روی دهد که به خیر گذشت. پس از ساعتها کوه پیمایی بالاخره به بالای آن رسیدیم و در آنجا منظره بسیار زیبا و باشکوهی مقابل خود دیدیم. قله سفیدپوش دماوند با پرتگاهها و سراسیهای خود درست در نزدیکی و روبروی ما بود.

جویباری با سرو صدای زیاد به طرف اعماق دره فرو می ریخت. در آن طرف کوه دشت مرتفعی قرار داشت که ما قصد داشتیم در آنجا برای اقامت چند روزه چادرهای خود را بزنیم، ولی برای رسیدن به این دشت می بایست از راههای پر پیچ و خم کوهستانی می گذشتیم و جویبارها و نهلهایی را که از آب برفها سرچشمه می گرفتند قطع می کردیم. خورشید بتدریج به طرف مغرب می رفت و غروب نزدیک می شد. هوا که تا ساعتی قبل خنک و مطبوع بود حالا سرد شده بود. باد سردی می وزید و ما در وسط تابستان بی اختیار می لرزیدیم. با رسیدن به آن دشت مرتفع فوراً چادرهای خود را برافراشتیم و برای فرار از سرما به زیر آنها پناه بردیم. شب سردی در پیش بود، بعضی از افراد گروه ما دچار نفس تنگی شده بودند که البته بر اثر ارتفاع زیاد و رقیق شدن هوا بود. ترمومتر، هنگام صبح در سایه، ۴۴ درجه فارنهایت و در آفتاب ۵۹ درجه فارنهایت را نشان می داد. و هنگام غروب آفتاب درجه حرارت به ۴۱ درجه فارنهایت می رسید. حیوانات و جانورهایی که در آنجا مشاهده کردیم نوعی عنکبوت، انواعی از پروانه ها، زنبورهای عسل سیاه و کم و بیش مگس بودند.

روز بعد یعنی ۲۹ ژوئیه، ساعت پنج و نیم صبح صعود به قله دماوند را شروع کردیم. از جنوب کوه به آن نزدیک شدیم و نخست از یک تپه سنگی که تخته سنگهای آن از جای خود حرکت می کردند و پا گذاشتن روی آنها خطرناک بود شروع به بالا رفتن کردیم. کوهنوردی در این قسمت از همان آغاز کار دشوار بود. همگی زود خسته و دچار نفس تنگی شدیم و به همین جهت هر چند قدمی که بالا می رفتیم مدتی می ایستادیم و استراحت می کردیم. سرعت حرکت ما نیز به علت آنکه روی تخته سنگهای لرزان با احتیاط زیاد می بایست قدم می گذاشتیم خیلی کم بود. درست سه ساعت تمام طول کشید تا توانستیم این ارتفاع را طی کنیم و بعد به تیغه ای از کوه رسیدیم که مستور از برف بود. اما این برفها در حال آب شدن بودند و پا در آنها فرو می رفت و به همین خاطر پاهایمان بشدت درد گرفته بود. مع ذلک برای آنکه وقت را از دست ندهیم به حرکت ادامه می دادیم: عده ای از افراد گروه و همسفران دچار دوار سر شده بودند که مقداری مواد شیرین به آنها خوراندیم. از این

قسمت هم به هر ترتیبی بود گذشتیم و به سومین قسمت راه که شاید دشوارترین مرحله سفر بود رسیدیم. در آنجا از ارتفاعاتی پوشید از برف منجمد می بایستی بالا می رفتیم که هر لحظه امکان سقوط وجود داشت.

هوا فوق العاده سرد بود و دائماً ابرومه از بالای سرما از فراز قله کوه می گذشتند و مانع از رؤیت کافی قله و مناظر اطراف می شدند. با وجود دشواریها و مشکلات زیاد که در رأس آنها تنگی نفس قرار داشت بارون مینوتولی سفیرپروس، اعضای هیئت کوهنوردی را تشویق به مقاومت و پایداری و ادامه راه می کرد و خودش هم به عنوان یک نمونه و سرمشق خوب جلوی همه حرکت می کرد. برفهای زیر پا گاهی فرو می رفت و انسان در حفره و گودالی می افتاد و به همین جهت می بایست دقت و احتیاط زیادی می کردیم. یک باریکی از همسفران انگلیسی ما ناگهان ناپدید شد و صدای استمداد او را از زیر برفها شنیدیم. یکی از راهنمایان بومی به کمک وی شتافت و او را که در گودالی فرو رفته بود و امکان داشت در برفها مدفون شود به موقع نجات داد. به هر جان کندن که بود این تیغه پر برف کوه را طی کردیم به امید آنکه به قله نزدیک شده ایم، ولی وقتی به انتهای تیغه رسیدیم، کوه و تیغه برفی صعب العبورتری را در مقابل خود یافتیم.

بیش از یک ساعت طول کشید تا موفق شدیم آن تیغه پر برف دیگر را هم با هر مشکلی که بود طی کنیم. حالا قله اصلی مخروطی شکل کاملاً مشاهده می شد. این قله مخروطی سبز و زرد رنگ بود و این رنگها بر اثر تشعشعات نور آفتاب بر مواد گوگردی به وجود آمده بودند. در شکافهای تخته سنگهای میان راه، کریستالها و بلورهای گوگرد دیده می شدند. این کریستالهای بزرگ زرد رنگ بودند ولی وقتی برف روی آن می نشست و زیر نور آفتاب قرار می گرفتند سبزرنگ به نظر می رسیدند. در موقع صعود از آخرین قسمت کوه، بوی بخارات گوگردی کاملاً به مشام می رسید و این بخارات گوگردی توأم با رقت هوا و کمی اکسیژن موجب نفس تنگی بیشتری می شد. سه نفر از گروه ما در بین راه ماندند و نتوانستند خود را تا فراز قله برسانند. قسمت شمالی شرقی دهانه کوه پرتگاه شیب دار و تندی داشت و مواد مذاب گوگردی که از دهانه کوه خارج شده بود، با سرازیر شدن از این قسمت به طرف پایین، آن نقطه را قرمز رنگ کرده بود. دهانه قله که بالاخره ساعت یک به آن رسیدیم کاملاً گود بود و شکافی به طرف دل کوه داشت. این شکاف و گودی هم مملو از توده های برف بود ولی بعضی از قسمتها که از زیر برف خارج بود در حدود ۱۳ تا ۱۴ پا عمق داشت. مقدار

بخارات گوگردی که از کوه متصاعد می شد در قسمت دهانه قله زیادتر بود و توقف زیاد در آنجا امکان نداشت. برفهای انباشته شده در دهانه قله دارای رنگ سبز مایل به آبی بود و ظاهراً بر اثر تشعشعات نور در طبقات گوگردی با شرایط جوی موجود در آنجا به این رنگ درآمده بودند. دو طرف دهانه قله نسبت به طرفهای دیگر کوتاهتر به نظر می رسیدند و سنگهای دیواره های آنجا شکاف برداشته بودند و در حال ریزش به طرف پایین بودند. ابر و مه موجود در قله مانع از دیدن مناظر نقاط دوردست و مخصوصاً دشت مازندران و دریای خزر بودند و گاهی هم که باد شدید ابرها و مه ها را متفرق می کرد و هوا صاف می شد کماکان دید کافی از آنجا وجود نداشت و سطح آب دریای خزر تشخیص داده نمی شد.

در قسمت شرقی دهانه، بارون مینوتولی توده ای از گوگرد را مشاهده کرد که پس از کمی آزمایش قطر این توده گوگردی را در حدود ۲/۵ پا تشخیص داد. طبق آنچه که ما قبلاً شنیده و خوانده بودیم در بالای قله چشمه آبی هم وجود داشته است ولی در آن موقع ما اثری از این چشمه مشاهده نکردیم. در اطراف دهانه قله هم توده های گوگرد خالص به ابعاد مختلف وجود داشت که همه آنها از رسوبات بخارات گوگردی به شمار می رفتند. در گوشه ای از قله کوه یک شکاف غارمانندی هم مشاهده می شد که مملو از توده های گوگردی بود. درجه حرارت در داخل این غار ۷ درجه رنومور بود و داخل آن نسبت به خارج گرمی محسوسی داشت و انسان پای خود را که زمین می گذاشت این گرمی و حرارت را احساس می کرد. ولی در خارج این غار باد بسیار سردی می وزید که انسان را می خواست در جای خود خشک کند. در حدود دو ساعت در قله کوه با وسایل و دستگاههای علمی که با خود داشتیم مشغول تحقیقات شدیم و نقطه جوشش آب و فشار هوا و ارتفاع کوه را تعیین کردیم.

با محاسباتی که به وسیله این دستگاهها در قله کوه کردیم ارتفاع کوه در حدود ۲۰,۰۰۰ پا از سطح دریا به دست آمد. محاسبات ما با تحقیقات برادران «تامسون» تقریباً مطابقت می کرد. «تیلورتامسون» که در سال ۱۸۳۷ به قله دماوند صعود کرده بود، ارتفاع آن را با وسایل علمی خود ۱۹,۴۰۰ پا تعیین کرده بود و «ر. ف. تامسون» برادر او که چند سال بعد یعنی در ۱۸۵۸ به قله دماوند صعود کرد، ارتفاع قله را از سطح دریا ۲۰/۱۹۰ پا حساب کرد که اندازه گیری ما، مابین این دو مقدار بود و تحقیقات آنها را تأیید می کرد. ولی نتیجه تحقیقات ما و تامسونها با نتیجه تحقیقات هیئت علمی روسیه اختلافاتی دارد. این

هیئت علمی، تحت ریاست کاپیتن «ایواچینوف» ارتفاع کوه را از دو نقطه دریای خزر محاسبه کردند. محاسبه‌ای که در جزیره «آشوراده» انجام شد این ارتفاع را ۱۷/۴۰۶ پا نشان داد و محاسبه‌ای که در دهانه رود «تجن» انجام گرفت ارتفاع قله دماوند را ۱۷/۴۰۳ پا تعیین کرد.

توقف بیشتر در قله کوه دیگر امکان‌پذیر نبود و به همین جهت راه بازگشت را در پیش گرفتیم و این بار برخلاف صعود به قله، با سرعت بیشتری به طرف پایین حرکت می‌کردیم و بالاخره در غروب آفتاب و هنگامی که خورشید در پس کوهها پنهان می‌شد به دامنه کوه و نقطه‌ای که چادرهای خود را برافراشته بودیم رسیدیم و با خستگی زیاد، غذای مختصری با چند لیوان چای گرم خوردیم و در داخل چادرها به خواب رفتیم تا صبحاک پادشاه خونخوار ایران و ارواح یاران او را که به عقیده ایرانیها در دماوند زندانی هستند به خواب ببینیم و با آنها آشنا شویم.^{۸۶}

سیاحت در کسوت درویشی دروغین

«آرمینیوس وامبری» خاورشناس مجار در طلب یافتن ریشه زبان مادری خویش بر آن شد تا در مشرق زمین به مسافرت پرداخته و از نزدیک زبانهای مختلف ساکنان این منطقه را مورد مطالعه قرار دهد. بدین منظور در اواسط قرن نوزدهم به قسطنطنیه رفت و پس از چندین سال اقامت در میان خانواده‌های ترک و بازدیدهای پی در پی از آموزشگاهها و کتابخانه‌های اسلامی به یک ترک حقیقی تبدیل شد و مصمم گردید دل به دریا زده و سفری به آسیای میانه بنماید، بنابراین در لباس مبدل و با نام مستعار «رشید افندی» سفر خود را آغاز کرد.

نخست در سال ۱۸۶۲ میلادی (۱۲۴۱ خورشیدی) به ایران آمد و از تبریز و تهران دیدن کرد و آنگاه از طریق ساری، قره تپه و آشوراده به «گمش تپه» (گمیشان) و به میان قبایل ترکمن رفت. در آن روزگار منطقه شرق مازندران صحنه ترکتازی و غارتگری ترکمنها بود، با آنکه روسها از ۲۵ سال قبل «آشوراده» را اشغال کرده و عمل چپاول و دزدی ترکمنها را محدود کرده بودند، اما ترکمنها متناوباً در نقاط مختلف سواحل، دستجات مسلحی پیاده کرده و باعث دهشت ولایات مجاور می‌شدند. در کشتی به «وامبری» ملحق می‌شویم و او

۸۶ - سفری به دربار سلطان صاحبقران، دکتر هینریش بروگش، جلد اول، ترجمه مهندس کردیچ، چاپ اول

۱۳۶۷، انتشارات اطلاعات، ص ۲۳۷ الی ۲۴۴.

را در سفر به میان ترکمنها همراهی می‌کنیم:

«... به دنبال قایقی که در جلوی ما می‌رفت حرکت می‌کردیم و به زودی مجبور شدیم بادبانها را درهم بپیچیم زیرا به آخرین نقطه دریا که قابل کشتی رانی است رسیده بودیم. کما بیش به فاصله یک میل و نیم از مصب رود گرگان در هر دو ساحل رودخانه اردوگاه «گمش تپه» ظاهر شد که منظره آن مانند صدها کندوی عسل بود که در فضای کوچکی دایره وار پشت سرهم قرار داده باشند.

این جا هم مانند «قره تپه» چون آب خیلی پایین بود فقط با قایقهای کوچک می‌توانستند به کنار برسند و به همین جهت راه ورود به دهنة گرگان هم مسدود بود در صورتی که خود دهانه خیلی گود است و هرگز کم آبی در آنجا محسوس نمی‌شود لذا ناچار بودیم در فاصله های زیادی از ساحل منتظر بمانیم تا یعقوب پیاده شده و ورود ما را اطلاع بدهد و برای ما سه «تیمیل»^{۸۷} بفرستد. این سه قایق که قدری هم تأخیر داشتند ما را به نوبت سوار و در ساحل پیاده کردند و به ناچار چند سفر آمد و شد کردند.

حاجی بلال و من آخر از همه پیاده شدیم و از اینکه خان جان به وسیله دوست محترم ما یعقوب از آمدن ما اطلاع حاصل کرده و به پیشواز آمده بود خیلی خوشحال شدیم. من او را پشت سر جمعیت بالای موج شکن دیدم که ایستاده حاضر به اداء نماز عصر بود.

خان جان همینکه نمازش تمام شد از جا برخاست و من در مقابل خود مردی را دیدم با قد بلند کشیده که چهل سال بیشتر نداشت. لباس او در منتهای سادگی بود و ریش بلند مواجش تا روی سینه می‌رسید. به سمت من پیش آمد و با عجله مرا در آغوش کشید و در ضمن خیر مقدم چندین بار اسم مرا بر زبان آورد و با حاجی بلال و حاجی صالح^{۸۸} هم عیناً مانند من رفتار کرد و پس از آن همین که اهل قافله از توزیع بار و بنه خود فارغ شدند، همگی پیاده به طرف چادرها رهسپار شدیم در حالیکه مهماندار و اشخاص معتبری که در بین ما بودند در آخر صف حرکت می‌کردند. خبر ورود ما به همان زودی درهمه جا منتشر شده بود. در باره عده زوار اغراق گویی می‌کردند. زنها و بچه ها و سگها از تمام خانه ها با عجله و بی نظمی بیرون آمده برای دیدن ما پیشدستی می‌کردند. تنها حس کنجکاوی محرک آنها

۸۷ — عبارت از یک تنه درخت میان تهی بود که در شکاف آن مسافری و ائانه آنها به طور درهم و برهمی جا می‌گرفت و هر آن احتمال واژگون شدن آن می‌رفت.

۸۸ — حاجی بلال زائر تاتار، یعقوب که حرفه اش گدایی بود و حاجی صالح از همسفران وامبری بودند.

نبود بلکه میخواستند به وسیله تظاهرات و احترامات (بنابر عقیده ای که از طرف ملاها اشاعه شده) در اجر و شایستگی و عمل مقدس زوار شرکت روحانی داشته باشند. این صحنه های اولی زندگانی آسیای میانه چنان مرا غافلگیر کرده بود که نمی دانستم آیا باید ابتدا برای تماشای این بناهای محکم یعنی چادرها که از نمد ساخته شده و این زن‌ها که دامن بلندشان تا روی پاشنه پا افتاده بود توقف کنم یا آنکه بدون تأخیر جواب صمیمیت آنها و دستهایی که از روی نیاز بسوی ما دراز شده بود بدهم. تمام این جماعت جوانان و پیران، اعم از زن و مرد، فقیر و غنی، آرزو داشتند با حاجی‌ها که هنوز گرد و غبار مقدس مکه و مدینه از تنشان زایل نشده تماس بگیرند. حالت تعجب و بهتی که از این اوضاع بمن دست داده بود چندین برابر شد وقتی که دیدم عده‌ای از زنان فوق‌العاده زیبا که بعضی بسیار جوان و حتماً شوهر نکرده بودند، دست در گردن من انداخته با شدت مرا به سینه خود فشار دادند. این تظاهرات احترام‌آمیز که از مذهب و مهمان‌نوازی هر دو ریشه می‌گرفت، داشت کم کم خسته کننده می‌شد و برای من کاملاً کافی بنظر می‌رسید. وقتی جلوی چادر «ایشان» (شیخ بزرگ رسیدیم که قرار بود قافله کوچک ما آنجا جمع شده تا بلیط برای مسکن دریافت دارد ناظر یکی از عجیب‌ترین صحنه‌هایی شدم که در عمر خود دیده بودم، بدین معنی که این اشخاص پاک‌طینت با یک حرارت و هیجان و یک حدت فوق‌العاده بر سر این نزاع داشتند که یک یا چند نفر از ما غربا را به منزل ببرند و پذیرایی کنند و این حالت آنها از هر چیزی بنظر من عجیب‌تر آمد. راست است که من قبلاً از مهمان‌نوازی ایلات و عشایر داستان‌ها شنیده بودم ولی تصور نمی‌کردم به این حد و اندازه برسد.

خان‌جان هرطور بود جلوی نزاعی را که درین موضوع بین جنس لطیف عشیره برپا شده بود گرفت و همین که نظم برقرار شد و به هر کدام، مهمانانی را که باید همراه ببرند، تحویل داد آنها را که برای خود نگاهداشته بود (یعنی حاجی بلال و من) به ابه (یا چادر) خویش هدایت کرد. چون منزل او در انتهای گمش تپه واقع بود به ناچار از میان تمام اردو که در دو طرف رود گرگان واقع شده و قبلاً هم متذکر شدیم عبور کردیم و این اردو از چادرهایی که متصل بهم برپا کرده بودند تشکیل شده بود. وقتی که خسته و کوفته به آستان منزل او رسیدیم آفتاب تقریباً غروب کرده بود و ما که تصور می‌کردیم بالاخره بما اجازه استراحت داده خواهد شد مجدداً دچار یأس شدیم. توقفگاهی که برای ما تعیین کرده بودند عبارت بود از چادر مخصوصی که دو قدم دورتر از رودخانه برپا شده بود، ولی هنوز

تشریفات مرسوم را (باید دو مرتبه دور چادر گردش کرد و هر دفعه زیر چشمی فواصل چهار گوشه آن را نگاه کرد) برای جابجا شدن انجام نداده بودیم که چادر پر از واردین شده و تا دیری از شب بیرحمانه ما را سؤال پیچ کرده و بسته آورند. خود حاجی بلال هم با وجود صبر و طاقتش که مختص مشرق زمینی هاست حوصله اش سر آمده بود. شام شب را باباجان پسر دوازده ساله صاحبخانه آورد و این شام عبارت بود از ماهی پخته و ماست که در یک کاسه بزرگ چوبی ریخته نزد ما گذاشتند. یکنفر برده ایرانی که با زنجیرهای سنگین بسته شده بود قبلاً غذا را نزدیک ما آورده بود و سپس باباجان ظرف را از دست او گرفته جلوی ما گذاشت و رفت و پهلوی پدرش روی نیمکت نزدیک ما نشست و هر دو با لذت به غذاها که با سرعت در معده ما غیب میشد نگاه میکردند. بعد از غذا نوبت نماز شد و حاجی بلال آغاز آن را بعهدہ گرفت و اندکی بعد موقعی که «بسم الله الله اکبر» را اداء میکرد ما هم از او تقلید کردیم و بعد در حالی که دست به ریش خود میکشید از طرف همقطاران از خان جان تشکر بعمل آورد.

در ۱۳ آوریل برای اولین بار در زیر یکی از این چادرهای ترکمنی که یموتها آنرا چاتمه و سایر ایلات آلاچیق^{۸۹} می نامند از خواب بیدار شدم. شب خوشی که در زیر این بنای مجلل سبک و قابل نقل و انتقال گذراندم فرح و انبساط فوق العاده در قلبم ایجاد کرده بود. از دیدن این همه چیز تازه چنان حالت جذبه ای به من دست داده بود که توجه حاجی بلال را جلب کرد. او پیشنهاد کرد گردش مختصری با هم بکنیم و همینکه مسافتی از چاتمه دور شدیم مرا متوجه ساخت که دیگر وقت آن رسیده است که خلق و خوی افندی را مطلقاً بدور اندازم و فی الواقع روحاً و جسماً درویش بشوم و صمیمانه اظهار داشت: شما ناچار متوجه شده اید که من و رفقاییم در حق همه مردم دعای خیر (فاتحه) می کنیم و شما هم باید همین کار را بکنید. من خوب میدانم که در کشور روم این کار مرسوم نیست، ولی شما که ادعای درویشی میکنید اگر در اینجا این آداب که خاص درویشانست بجا نیاورید باعث تعجب همه خواهید شد. لابد میدانید چه باید کرد: قیافه جدی بخود بگیرید و از فاتحه خواندن مضایقه نکنید و موقعی که شما را ببالین مریضی دعوت میکنند نفس (دم مقدس) خود را دریغ ندارید و در همچو موقعی هرگز فراموش نکنید که باید دست خود را دراز کرد زیرا همه

۸۹ - آلاچیق را به زبان ترکمنی «اوی» می نامند که کوچکترین واحد اجتماعی است و یک خانواده را در خود جای می دهد. از مجموع چند «اوی» کوچکترین واحد اجتماعی-اقتصادی که «اُبه» خوانده می شود تشکیل می گردد.

عادت دارند و می دانند که درآویش باید ازین گونه صدقه های کوچک مذهبی امرار معاش کنند و همه به نیت آنها همیشه هدایای کوچکی حاضر دارند.

... درین میان یک موضوع خیلی اسباب تعجب من بود و آن این که غالب همسفرها ازین سرزمینی که آن همه مهمان نوازی و فتوت در آن می دیدند فوق العاده تنفر داشتند و به همین زودی از زندگی بین ترکمنها خسته شده اظهار میکردند که هر کس دارای کمی احساسات بشری باشد منظره شکنجه هایی که به اسراء بیچاره ایرانی می دهند برایش عذاب واقعی محسوب می شود. درست است که اینها کافر و ملحد هستند و در موقعی که از ایران عبور میکردیم هموطنهای آنها به ما رحم نکردند ولی معذک زجری که بیچاره ها درین جا میکشند واقعاً غیرقابل تحمل است. رقت و ترجم این اشخاص که برده فروشی در کشورشان معمول نشده و ناله و نفرینی که در اثر اعمال خلاف انسانیت، «قرقچی»^{۹۰} ها از حلقومشان بیرون میآید بقدر کفایت زمینه بدست انسان می دهد تا از وضعیت فلاکت بار اسراء در ترکستان تا حدی باخبر شود.

حال باید احساسات یکنفر دهقان مرزهای ایران را که به اسارت درآمده ولو آنکه درین اقران خود خیلی هم فقیر و بی چیز باشد مجسم کرد.

همینکه درضمن یک شبیخون از میان خانواده اش بزور ربوده می شود و غالباً با بدن مجروح او را به یک چنین جایی میآورند فوراً لباسهایش را با چند تکه کهنه پاره ترکمنی که به زحمت قسمتی از بدنش را می پوشاند عوض می کنند. پاهایش را در بخومی گذارند و در هر قدمی که برمی دارد میچ های مجروحش احساس درد تازه ای می کند. در روزهای اول و بلکه هفته های اول اسارت او را پرهیز سختی می دهند و شب هنگام، برای مسدود کردن راه فرار یک قره بوقرا (حلقه آهنین) هم به گردنش می بندند و آن را به میخ طویله ای متصل میسازند به طوری که کوچکترین حرکتش باعث برهم خوردن زنجیر و تولید سروصدا می گردد. این شکنجه ها هرگز پایان نمی یابد مگر آنکه اقوام یا دوستان او حاضر شوند فدیة لازم را بپردازند. در غیر این صورت فوراً او را در همانجا بفروش میرسانند یا به وسیله راه پیمایی اجباری او را به سمت خیوه یا بخارا حرکت می دهند.

گوشهای من هرگز به صدای ناهنجار این زنجیرها عادت نمی کرد ولی این آهنگ شوم در

۹۰ - این کلمه معنی راهزن می دهد.

زیر چادر هر ترکمنی که دارای مقام و ظاهر آراسته باشد به گوش می رسد. دوست ما خان جان هم از این غلام ها داشت که عبارت بود از دو جوانک هجده تا بیست ساله و هر روز که این دو نفر را که طفلی بیش نبودند می دیدم که با زحمت بسیار پابند آهنین خود را به زمین می کشند هیچان خارج از وصفی به من دست می داد. علاوه برین مجبور بودم فحش و ناسزایی را که به محض عدم رضایت به عناوین مختلف نثار آن بیچاره ها می کردند بشنوم و یک کلمه هم نمیتوانستم حرف بزنم. چون زبان آن تیره بختان را می دانستم غالباً از من سوآلاتی می کردند ولی کوچکترین اظهار مهربانی و ترحم نسبت به آنها ممکن بود تولید سوءظن نماید. کوچکترین آنها که یکنفر ایرانی خوشگل موسیاه بود، به من التماس کرد برای کسانش بنویسم و از قول او آنها را قسم بدهم خانه و حشم خود را فروخته او را نجات بدهند. واضح است که من این خدمت را دریغ نداشتم. یک روز که تصور می کردم کسی متوجه نیست خواستم یک فنجان چای به او بدهم ولی بدبختانه همین که دستش را برای گرفتن آن دراز کرد نمی دانم کدام مزاحمی ناگهان وارد چادر شد و مجبور شدم حرکت دست را ملایم کرده طور دیگر وانمود کنم و برای مزید اطمینان آن بدبخت را یواش بزنم.

در مدت توقّف در گمش تپه شبی نبود که صدای تیر تفنگ از ساحل به گوش نخورد و ورود چند کشتی دزدان دریایی را با بار و غنائیم اعلام ندارد. صبح که می شد می رفتم از آن فاتحین عشریه مخصوص به درویش را مطالبه می کردم اما مقصود اصلیم آن بود که اسراء ایرانی را در حالت اولین اضطراب بعد از اسارت مشاهده کنم. در مقابل این صحنه های وحشت آور از دلم خون می چکید ولی چاره ای جز تحمل نبود اما در عوض چنانکه باید به بررسی آن همه تناقض بین تقوی و پرهیزکاری و ظلم و انسانیّت و شرافت و راهزنی موفق می گردیدم.

هنوز پانزده روز نگذشته بود که منم داشتم دیگر از توقف در آنجا خسته می شدم و علی رغم میل خودم نگاههای پرحسرت به مرزهای ایران می انداختم. بیش از چهار فرسخ از ایران فاصله نداشتیم ولی ترکمن و ایرانی از حیث اخلاق و عادات و طرز سلوک آنقدر متفاوتند که گویی دو ملت در فاصله بسیار دور از یکدیگر واقع شده اند زیرا نفوذ مذهبی و خاطرات تاریخی هر دو قوم را سخت تحت تأثیر قرار داده است».^{۹۱}

۹۱ - رک: سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، تألیف آرمینیوس وامبری، ترجمه فتحعلی خواجه

نوریان، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۶۸ تا ۸۹.

دکتر پولاک و ایران و ایرانیان

یکی از مسافران برجسته‌ای که در دوران قاجار به ایران آمد دکتر «یاکوب ادوارد پولاک» است. وی از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۰ میلادی در ایران مقیم بود و از ۱۸۵۵ (۱۲۷۲ هجری قمری) به سمت طبیب مخصوص ناصرالدین شاه برگزیده شد.

پولاک پس از بازگشت به وطن در فوریه سال ۱۸۶۵ دروین، کتابی به نام «ایران، سرزمین و مردم آن» منتشر کرد. در این کتاب دکتر پولاک کوشش نموده است از اخلاق و رفتار، آداب و طرز زندگی مردم ایران تصویری بدست بدهد. از آن گذشته برای تمام واردین به کشور و مسافران اروپایی آن روزگار راهنمایها و اشاراتی دارد.

آشنایی به زبان فارسی و ادبیات غنی آن، اشتغال در سمتهای معلم طب مدرسه دارالفنون و پس از آن پزشک مخصوص شاه و مسافرتها متعدد به شهرها و ولایتهای مختلف برای او این امکان را فراهم آورد که بتواند پایتخت و همچنین تمام نواحی این مملکت پهناور را تا جایی که برای یک خارجی میسر بوده بشناسد و گزارشی مبتنی بر مشاهدات شخصی خود ارائه دهد. فصلی از این گزارش به مسافرت به ایران و در داخل آن اختصاص داده شده و دکتر پولاک در آن به شرح خصوصیات جاده‌ها، کمبود جاده شوسه، پلها، مشکل ارتباطات و نتایج آن، کاروانسرا، انواع و اقسام حمل و نقل، مهمترین جاده‌های کاروان‌رو، جاده‌های مسافرتی بین آلمان و ایران، قواعدی برای حفظ سلامت مسافران، امنیت مسافرت با کاروانها، مناطق ناامن ایران، دستورهای برای حفظ مسافران، ناامنیهای موقت و خوی غارتگری سربازان پرداخته است. برای آگاهی به نقل قسمتهایی از آن می‌پردازیم:

«در کمتر کشوری است که طبیعت تا این اندازه برای جاده‌سازی مساعد باشد. جلگه وسیع گسترده، زمین محکم که تقریباً به زیرسازی نیازی ندارد، کمی باران و سایر نزولات آسمانی، فقدان کامل رودهای بزرگ و عریض، وجود معادن سرشار آهن و ذغال سنگ، اسبها و استرهای بسیار خوب خلاصه همه و همه چیز کار جاده‌سازی را به هر صورت تسهیل می‌کند.

با وجود همه اینها در سراسر ایران هیچ جاده شوسه‌ای وجود ندارد. از همان جاده‌های کاروان‌رویی که هزاران سال پیش وجود داشته عبور می‌کنند، از تپه‌ها و ماهورها، از کنار نهرهای پرشیب، از میان تنگه‌ها و آبروها می‌گذرند؛ در حالی که حتی المقدور خط مستقیم

را دنبال می‌کنند.

چند سال پیش بنا به اصرار بسیار آقای تگوبورسکی^{۹۲}، قنصل روس در رشت جاده کوتاهی از ایستگاه امامزاده هاشم در کنار سفیدرود ساخته شد که از وسط جنگلهای گیلان می‌گذشت و به رشت می‌رسید. کف جاده قدیم چنان کنده و فرسوده شده بود که در فصل باران رساندن و حمل کالاهای روسی از انزلی به تهران غیرممکن بود. در این موضع جنگل را بریدند، آبروهایی ایجاد کردند و با ذغال چوب زیرسازی نمودند و با ریگ رودخانه روی آن را پوشاندند. از رشت تا ترعه پیربازار^{۹۳} نیز همچنان جاده باریک و کم عمق است که در آن دوقایق متوسط بسختی از کنار یکدیگر می‌گذرند و از این گذشته این ترعه در اثر شاخه درختانی که از کناره به داخل آن می‌افتد باز تنگتر می‌شود؛ زیرا شکستن شاخه درختان را با قطع دست کیفر می‌داده‌اند.

شاه عباس کبیر فرمان داد تا چند جاده قافله رو بر کنار دریای خزر و همچنین معبر قافلانکوه به تبریز را با سنگهای بزرگ مفروش کنند. اما چون از دویست سال پیش هیچ اقدامی در جهت مرمت این جاده‌ها نشده است، دیگر از آن جاده‌ها بزحمت می‌توان آثار جزئی و نا-پیزی یافت.

از میان علل مختلفی که باعث شده است جاده‌سازی در بوته فراموشی و تعطیل بیفتد باید قبل از همه از سستی و ندانم کاری حکومتها یاد کرد؛ حکومتهایی که قادر به استحصال از قدرت تولیدی این مملکت نیستند، و از میزان امکانات صادراتی مواد خام و محصولات صنایع دستی، که علی‌رغم موانع مختلف باز وجود دارد، هیچ تصویری ندارند. شاه روزی به من اظهار کرد: «ایران معادن فلزات گرانبهای خود را استخراج نمی‌کند، ما طلا و نقره خود را از راه کیمیاگری بدست می‌آوریم.» اما البته تجار بهتر می‌دانند که این فلزات گرانبها از کجا می‌آید. دلیل دیگر عدم عنایت به جاده‌سازی، که احمقانه است، این است که دشمن نتواند براحتی به مملکت سرازیر شود. از این گذشته فقدان چوب و آهن مانع مهمی بشمار می‌آید. زیرا چوب جنگلهای انبوه ساحل خزر را از طریق جاده‌های غیر شوسه فعلی نمی‌توان از مبدأ حمل کرد، و به همین ترتیب ذخایر و گنجینه‌های پرعیار آهن و مس، مانند معادن ذغال سنگ وسیع آن، دست نخورده در دل خاک نهفته باقی مانده است. بعد از این همه،

Tegoborski - ۹۲

۹۳ - این ترعه که حدود یک میل طول دارد به مرداب ختم می‌شود.

باید در اختیار داشتن حیوانات بارکش عالی را ذکر کرد: اسب، قاطر، الاغ و شتر و قدرت و مقاومت و اطمینانی که این حیوانات در طی طریق دارند باعث شده است که ایرانیان پندارند به هیچ وسیله دیگر نیازی نیست. من روزی در رکاب شاه به ارتفاع دوازده هزار پایی صعود کردم؛ پس از رسیدن به آنجا شاه از من پرسید آیا اسبهای فرنگ قدرت مقاومت در برابر چنین سفری را دارند؟ هنگامی که جواب منفی دادم، وی گفت: «اگر شما هم دارای اسبهای ما بودید هیچ دنبال جاده سازی نمی رفتید».

تنها تهیدی که به دست انسان برای تسهیل آمد و شد ایجاد شده است تعبیه پلهایی است بر موضعی غیر قابل اجتناب یا خطرناک. پلها را منحصراً از محل وصایا یا موقوفات می سازند و هرگز به تعمیر یا تجدید آن نمی پردازند، تا اینکه پس از اتفاقات و تصادفات متعدد باز مرد متدینی یا محتضر توبه کاری مبلغی برای تعمیر آن وصیت کند. به این دلایل و بخصوص چون در اثر سرازیر شدن سیلابهای مخرب بهاری از کوهها، پلها باید بر قوسهای نوک تیزی استوار باشند تقریباً همه در وضع اسفباری قرار گرفته اند؛ روی پلها فرسوده و در خیلی از مواضع شکسته و سوراخ شده است و مردم ترجیح می دهند تا آنجا که ممکن باشد با کمک قایق از آب بگذرند. مطابق با ضرب المثلی: «پل هشاری است برای آنکه از روی آن نباید گذشت.» در موضعی که هیچ وسیله عبور دیگری موجود نباشد، خرابی پلی باعث می شود که مدهای دراز همه ارتباط از آن طریق قطع شود.

پلهای اصفهان، شیراز، آمل و همچنین بارفروش که در منجیل همین اواخر توسط حاج ملا رفیع بر روی سفیدرود زده شده، بسیار زیباست ولی اینها را از شمار استثنائات باید پنداشت.

مسلم است که فقدان راههای مواصلاتی دارای عواقب سوایی است. هر چند که به علت وسعت و حاصلخیزی این سرزمین هرگز محصول در همه جا از بین نمی رود، باز پیش می آید که در ولایتی قحط و غلا حکمفرما شود، در حالی که در ولایات دیگر غله از فرط فراوانی بهایی نداشته باشد. بدین طریق بود که سرزمین حاصلخیز آذربایجان، در آخرین جنگ بین روسیه و عثمانی، ذخایر سرشار خود را با تمام حیوانات بارکشش به قیمتی گزاف فروخت؛ سال بعد در آن دیار خشکسالی روی داد و در نتیجه در تبریز قحط و غلای وحشتناکی حکمفرما شد و این در حالی بود که در قزوین یعنی در چهل و پنج میلی جنوبی آن و در همدان میوه از حد وفور نیز در گذشته بود.

چند سال پیش شاه دستور داد که کارخانه نغریسی ایجاد شود. این کارخانه را در وسط بیابان برپا کردند، یعنی جایی که از آب و سوخت خبری نبود و به علت گرمای فوق العاده در آن جا چهار ماه تمام نمی شد کار کرد. از آنجا که هنوز در ایران اعتقاد قدیم به عناصر اربعه پا برجاست گفتم که این چهار عنصر هیچ کدام در اختیار کارخانه نخواهد بود. با وجود این همه تصمیم گرفتند که کارخانه را در بیابان برپا سازند و آن هم هیچ دلیل دیگری نداشت جز اینکه نزدیک شکارگاه سلطنتی قرار می گیرد و از آنجا آن را راحت می توان تماشا کرد. ماشینهای بخار و سایر دستگاهها را می بایست از دریای خزر از کوتاهترین و مع هذا مشکلترین راهها با دست به آنجا حمل کنند. تمام آبادیها را بسیج کردند، ناحیه ای را تماماً ویران و خالی از سکنه کردند و پنجاه نفر نیز در این میان جان خود را از دست دادند. بدیهی است طرحی که با صرف این همه مخارج و صدمات ایجاد گردید، بدون فایده و حاصلی برجا ماند.

همچنین در حمل و نقل توپها و ارابه های حامل مهمات به ولایات دوردست نیز نیرو و وقت بسیار تلف می گردد. ذغال سنگ که به مقدار معتناهی در فاصله شش میلی پایتخت یافته می شود بر پشت الاغ به تهران حمل می گردد. به همین دلیل قیمت ذغال در تهران بیشتر از وین است؛ برای ۵۳۰ پاوند وینی^{۹۴} به طور متوسط یک، تا یک و یک پنجم تومان طلا پرداخته می شود.

شاه و تنی چند از اعیان مملکت دارای کالسکه هستند، هر چند که این کالسکه ها بزحمت و صعوبت از جا می جنبند. نوکرها ناچارند در مواضع سرازیر و پرشیب دو طرف کالسکه را با طناب نگاهدارند و هر جا آب جاده را برده باشد آن را بر دوش حمل کنند. حتی از پایتخت تا نزدیکترین کاخ تفریحی شاه یعنی نیاوران که در دامنه البرز واقع است و در دشت هموار یک و نیم میل فاصله دارد با وجود آمدوشد بسیار جاده نکشیده اند، سنگها، بریدگیها و جویهای روباز در بسیاری از جاها راه را مسدود کرده است.

برای آبیاری مزارع یا روشنتر بگوییم شالیزارهای کنار دریای خزر بسیار می شود که آب را از یک طرف جاده به طرف دیگر می برند و جاده را قطع می کنند و بدین نحو فواصلی طولانی را به مرداب و باتلاق تبدیل می کنند. قافله ها دیگر خود باید چاره ای برای عبور

۹۴ - هر پوند وینی برابر است با ۵۶۰ گرم.

بیندیشند. هرگاه یک روستایی صلاح بداند از جاده عمومی برای کشت یا اتصال دو قطعه زمین استفاده می‌کند و در این صورت دیگر تکلیف مسافر آن است که برای خود به هر طریق که ممکن باشد راهی بجوید.

در این جا از مهمانخانه به معنی و مفهوم اروپایی کسی خبر ندارد. همه در مسافرتها کلیه وسایل لازم و غیر قابل اجتناب را با خود برمی دارند: وسایل خواب، فرش، لوازم خورد و خوراک و غیره. اروپاییان بهتر است از برداشتن کاسه ای برای نوشیدن آب با خود کوتاهی نکنند، آنان هرگز نمی توانند برای آب خوردن از کسی کاسه ای بگیرند چه برحسب اعتقاد ایرانیان هرگاه کافری از کاسه آب بخورد آن کاسه نجس می شود.

... هیچ محدودیت قانونی برای مسافران در ایران وجود ندارد. فقط در راه گیلان، حاکم که یکی از اعموهای شاه بود، مستبدانه عوارضی بر مسافران وضع کرده بود. گذرنامه ای که امیر آن را به نام «تذکره» برقرار ساخته بود، چندی نگذشت که از رواج افتاد. قرنطینه ها هم که به هنگام خروج از ایران و گذشتن از سرحد ترکیه عثمانی در بایزید و بغداد می بایست برقرار باشد، به دنبال اعتراض میرزا حسین خان، سفیر ایران در قسطنطنیه، چند سال پیش برچیده شد. حق هم همین بود؛ زیرا هرگز سابقه نداشته است که طاعون از ایران به ترکیه عثمانی رخنه کند بلکه همواره عکس آن صادق بوده و درست تر آن بود که برای مسافران و کالائی که از ترکیه عثمانی به ایران وارد می شد، قرنطینه برقرار سازند.

کاروانها در سراسر مملکت درآمد و شدند؛ اما مهمترین راههای کاروان روآنهايي است که تجارت با خارج، با قسطنطنیه، بغداد، روسیه و هندوستان از آن طرق انجام می گیرد، از این گذشته باید از جاده هایی یاد کرد که به زیارتگاههای عمده و مشهور منتهی می گردد. راههای زیر از جمله راههای اصلی «شهره» یا «شاهراه» محسوبند:

۱ — راه تهران به قسطنطنیه از طریق قزوین، زنجان، میانه، تبریز، خوی، ارزروم و طرابوزان روی هم رفته سی و هفت روز سفر؛

۲ — از تهران به بوشهر و هند از طریق قم، کاشان، اصفهان، قمشه، شیراز، بندر بوشهر

— سی روز سفر؛

۳ — از تهران به بغداد و کربلا، از طریق همدان و کرمانشاه — ۲۲ روز سفر؛

۴ — از تهران به مشهد، از طریق دامغان و سبزوار؛

۵ — از تهران به رشت و کنار دریای خزر، از طریق قزوین و منجیل — هفت روز سفر؛

۶ - از تهران به مازندران، از طریق دماوند، آمل، بارفروش (بابل) - هشت روز سفر؛ این هر دو راه اخیر تجارت با روسیه را تأمین می‌کند، بیشتر از راه استراخان، باکو و نیژنی نوگورود؛

۷ - از اصفهان به بندرعباس، از طریق یزد و کرمان، برای تجارت با مسقط و هندوستان؛

۸ - از تبریز به تفلیس که با کمک قایق از ارس می‌گذرند.

سفر از اروپا به ایران هنوز هم یکی از مشکل‌ترین، پرهزینه‌ترین و وقت‌گیرترین مسافرت‌هایی است که وجود دارد. اگر وین را نقطه شروع و تهران را مقصد فرض کنیم از راه‌های زیر می‌توان مسافرت را انجام داد:

۱ - از طریق ترست یا گالاتس به قسطنطنیه و طرابوزان و از آنجا با عبور از ارمنستان. از طرابوزان به ارزروم هفت، از ارزروم به تبریز چهارده، از تبریز به تهران شانزده و روی هم رفته سی و هفت روز مسافرت با کاروان. از آنجا که کاروان اغلب در بین راه استراحت می‌کند هرگز این راه را کمتر از حدود پنجاه تا شصت روز نمی‌توان طی کرد، بخصوص در فصل بهار زیرا در این فصل حیوانات علیق تازه مصرف می‌کنند و به همین دلیل نمی‌توان آنها را زیاد خسته کرد. یک قافله سالار بندرت ممکن است که همه مسافرت را تقبل کند، پس معمولاً به سه کاروان مختلف در طرابوزان، ارزروم و تبریز باید پیوست.

۲ - از طرابوزان از طریق باطوم به بندر روسی پوتی^{۹۵} و از آنجا به کمک کشتی بخاری بر فراز ریحان^{۹۶} (فازیس) به ماران^{۹۷}، از ماران با پست روسی یا با امنیوسهای کوچ نشینهای آلمانی به تفلیس، از تفلیس یا الف: با قافله‌ای با گذشتن از ارس به تبریز^{۹۸}، از تبریز به تهران^{۱۶}، و روی هم رفته بیست و پنج روز مسافرت با کاروان، یا ب: با پست به باکو در کنار دریای خزر، از باکو با کشتی بخاری روسی که طبق برنامه هر پانزده روز و در حقیقت تقریباً بدون نظم و ترتیب براه می‌افتد، به بندر ایرانی انزلی و از آنجا با زورق پس از گذشتن از مرداب به پیربازار و به رشت؛ از رشت به تهران باز هفت توقفگاه دیگر است؛ یا ج: از باکو با کاروان در طول ساحل دریای خزر از طریق لنکران و آستارا به رشت. این راه

Poti - ۹۵

Raihan - ۹۶

Maran - ۹۷

که هفت تا نه توقفگاه دارد درست است که صعب و مشکلتر است اما در عوض این امکان را بدست می دهد که مسافر سرزمین زیبای طالش را با آن گیاهان و درختان انبوه، جنگلها و مراتع ببیند و مورد تحسین قرار دهد.

۳ — از مسکوبه ته ور^{۹۸} و از آنجا با کشتی بخاری برولگا به نیژنی نوگورود، بعد به استراخان در کنار دریای خزر و به انزلی (قسمت ب از راه دوم).

۴ — از طریق اسکندریه و سوئز به بمبئی و چون به هنگام عزیمت، کشتیها در خلیج فارس پهلونمی گیرند از بمبئی به هنگام بازگشت به بوشهر؛ از بوشهر با قافله به شیراز هفت، از شیراز به اصفهان یازده، از اصفهان به تهران ده تا دوازده و روی هم رفته بیست و هشت توقفگاه.

از بین این راهها راهی که از میان ارمنستان می گذرد (ارزروم، تبریز) نسبتاً از بقیه ارزانتر و مطمئنتر است؛ راه تبریز و رشت سریعتر و کم زحمتتر اما پرخرجتر از راههای دیگر است ولی هرگاه مسافر سفارش نامه ای از ادارات مربوطه در دست نداشته باشد به وقت گیرترین راهها تبدیل می شود؛ راهی که از بوشهر و شیراز می گذرد جالب توجه ترین راههاست، زیرا مسافر به دیدن تخت جمشید، نقش رستم، شیراز، اصفهان، کاشان، و قم نیز توفیق می یابد. برحسب اینکه کدام یک از این راههای متعدد مورد استفاده قرار گیرد مسافران اروپا گاه از شمال، گاه از جنوب و گاه از مغرب به ایران وارد می شوند و این امر خود باعث شده است که تصور ایرانیان را از وضع جغرافیایی اروپا مغشوش کنند و به همین دلیل اغلب از من می پرسیدند که واقعاً فرنگستان در کدام طرف دنیا قرار گرفته است.

در کنار مشکلات و رنجهایی که با وضع نابسامان و خراب راهها ملازمه دارد، باید از آثار و عواقب زیانبار آب و هوا و خصوصیات اقلیمی هم یاد کرد که مسافر اروپایی باید با آنها دست و پنجه نرم کند. هرگاه مسافر نکاتی لازم را از نظر پرهیز در غذا رعایت نکند بی هیچ تردید سلامت و حتی زندگی خود را در معرض تهدید قرار داده است. متأسفانه باید آنچه را در دیباچه این کتاب یک بار گفته ام باز تکرار کنم: اروپاییها در مشرق زمین به اسبشان بهتر و بیشتر از بدن خود عنایت دارند. مثلاً می دانند که پس از یک سواری طولانی نباید بلافاصله زین از پشت آن برگیرند و قبل از آنکه عرقش خشک شود آن را به اصطبل

ببرند؛ اما در عوض خود بلافاصله جامه از تن برمی‌گیرند و خنک‌ترین جا را اختیار می‌کنند تا برای رفع خستگی بیاسایند؛ و این کاری است که تقریباً همواره با بروز تب، اسهال و سایر بیماری‌ها ملازمه دارد. فاصلهٔ اواسط مرداد تا اوایل آبان ماه نامساعدترین و ناسالمترین هوا برای مسافرت است؛ یک اروپایی که سال‌های سال در ایران اقامت نداشته و با آب و هوای آن عادت نکرده است، نباید در این ماه‌ها در داخل ایران مسافرت کند. حتی خود ایرانی‌ها سفر در فصل زمستان را بر فصل به اصطلاح خوب پاییز ترجیح می‌دهند، هر چند که از جهات دیگر با ناملایمات و سختی‌ها توأم باشد. اصل کلی که می‌توان پیشنهاد کرد این است که مسافر به محض احساس اولین علایم بیماری بدون فوت وقت به یکی از دهات مرتفع کوهستانی برود. در ارتفاعی در حدود شش هزار پا آب و هوا کاملاً تأثیرات نامساعد خود را از دست می‌دهد.

معمولاً در ذکر مخاطراتی که از نظر امنیت جانی و مالی در مسافرت‌های داخل ایران گریبانگیر مسافر می‌شود غلو می‌کنند. من خود به اطراف و اکناف این کشور سفر کرده‌ام، با قافله‌ها همراه بوده‌ام آن هم در حالی که فقط نوکران خود را همراه داشته‌ام، با اسب‌های چاپارخانه رهسپرده‌ام، در دل شب، فرسخ‌ها در بیابانهای خشک و خالی طی کرده‌ام و هرگز دچار حادثهٔ سویی از آن قبیل نشده‌ام. تا حدودی که من اطلاع دارم در طول ده سال اخیر هرگز هیچ اروپایی بقتل نرسیده و اموالش به غارت نرفته است.

با قافله سفر کردن همواره حداکثر امنیت جانی و مالی مسافر را تأمین می‌کند. بسیار نادر است که کاروانی مورد حملهٔ تجاوزآمیز قرار گیرد و به استثنای موارد معدودی می‌توان گفت که در صورت وقوع حادثه‌ای دزدان و غارتگران بزودی دستگیر می‌شوند و به مجازات می‌رسند. زیرا چون همهٔ تجارت و معاملات داخلی و خارجی با کاروان انجام می‌پذیرد حکومت ناگزیر است که حفظ و حمایت از کاروان‌ها را وجههٔ همت خود قرار دهد و هر نهیب و غارتی را به شدت تمام کیفر بخشد. در دشتهای پهناور حمله و شلیخون منحصراً با اسب می‌تواند انجام پذیرد و دیگر آنکه به علت قدرت قافله فقط با گروه‌های بیست تا سی نفره سوار عملی می‌گردد. از این گذشته تقریباً دور تا دور تمام دهات دیوارهای بلند کشیده‌اند و از این دهات فقط از یک دروازه می‌توان به بیرون راه یافت که آن هم شبها بسته است و غیر ممکن است که عده‌ای سوار بدون اطلاع و موافقت همهٔ اهالی به داخل ده بیایند یا از آن خارج شوند. به همین ترتیب هم غارتگرانی که از راه دور می‌آیند هرگاه حاکم محل به

تدابیر لازم دست زند بزودی شناخته و دستگیر می شوند. به این دلیل این رسم و قرار کاملاً موجه جلوه می کند که هرگاه کاروانی زده شود قبل از همه پرداخت غرامت به عهده حاکم گذارده می شود. بخصوص اروپاییها از آن جهت که دولت از اعتراض سفارتخانه ها بیم دارد تقریباً همواره می توانند اطمینان داشته باشند که اموال مسروقه به آنان مسترد می گردد. هرگاه به کاروانی حمله شد چون متجاوزین همواره در تفوق کامل هستند بهتر است که مسافران از مقاومت پرهیز کنند. درست است که در این صورت آنها را «لخت می کنند»، اما راهزنان صدمه جانی به آنها وارد نمی کنند بلکه مقداری لباس و لقمه نانی برایشان باقی می گذارند. بدین لحاظ حمل سلاح از طرف اروپاییها کاری است عبث، و حداقل لازم است که آنها سلاحشان را خوب در باروبنه خود پنهان دارند، زیرا شرقیها چندان به سلاحهای اروپایی دلبسته اند که نمی توانند بهولت در برابر وسوسه سرقت آنها پایداری کنند. دزدان قبل از دور شدن از محل سرقت، تمام اسبان قافله را پی می کنند تا کسی نتواند تعقیبشان کند. رئیس قافله بار را بر حسب وزن تحویل می گیرد و به اینکه بسته ها حاوی چیست اصلاً کاری ندارد؛ هرگز وی بسته ای را باز نمی کند. عدلهای پنبه، توتون و غیره را که داخل آنها مبالغی از دو تا پنج هزار تومان طلا پنهان شده است به او می سپارند و اطمینان کامل دارند که بسته ها درست و صحیح به مقصد می رسد.

به هر حال مناطق زیر به ناامنی شهرت دارد:

۱ — قسمتی از راه مشهد. در اینجا اغلب ترکمانان قافله های زوار را می زنند. در نتیجه در توقفگاههای خطرناک و مشکوک زائران درنگ می کنند تا قافله ای مرکب از سه تا چهارصد نفر و حیوانات بارکش بسیار گرد آید و آنگاه با همراهی نظامیان که به چند عراده توپ نیز مسلحند از آنجا حرکت کنند. حتی از زمانهایی که دیگر کسی به خاطر ندارد ناحیه مرزی شرقی که از زیباترین و پربرکت ترین نواحی مملکت است دستخوش شبیخونهای خصمانه ترکمانان بوده است. انزجار نژاد تورانی از نژاد ایرانی که بعدها در اثر نفاق مذهبی تقویت شده است — ایرانیها از تشیع پیروی می کنند در حالی که ترکمنها اهل سنتند — و بیش از همه خوی غارتگری علت اصلی این خصومت شناخته می شود و این همه در اثر بی حفاظتی مملکت و دشتهای پهناور مجاور مرز، و همچنین با بادپایی و آموختگی اسبهای ترکمن، تسهیل می گردد. اسرایی که در این «چپاول» ها به چنگ ترکمانان می افتند به نواحی مستحکم و مطمئن سرخس و مرو برده می شوند تا از آنجا آنها را به بخارا و خیوه ببرند

و به غلامی بفروشد. هرگاه در بین اسیران از مردم متمکن یا اروپاییان هم یافته شوند، برای رهایی آنان مبالغ معتدله پول می خواهند که اغلب به چندین هزار تومان بالغ می شود. تمام تدابیری که تا به حال حکومت اتخاذ کرده است، تا از این غارتگریهای همسایه های سرکش و یاغی که این قسمت از کشور را خالی از سکنه کرده اند جلوگیری کند، چون با شدت و استقامت لازم توأم نگردیده بی حاصل و بی نتیجه مانده است. به کرات قوای ایران سرخس و مرو را اشغال کرده اند، اما دیگر قوای تقویتی برای آنها فرستاده نشده و به همین دلیل ترکمانان توانسته اند راه رسیدن آذوقه و نفرات را به آنها قطع کنند، همه سربازان را به اسارت بگیرند و همچنین به غلامی بفروشند.

۲ - حول و حوش استرآباد که ترکمانان با کشتیهای کوچک برای فروش نمک و نفت به آنجا می آیند و گاه برای آدم دزدی نیز، فرصت را مغتنم می شمارند. چند سال پیش طیبی روس که سهواً در تاریکی به یکی از زورقهای آنان وارد شده بود به اسارت افتاد، که پس از گرفتن مبلغ هنگفتی به عنوان بازخرید او را رها کردند. اما ترکمانان ناگزیر شدند این مبلغ را بعدها مسترد دارند. حاکم قبلی به نام جعفرقلی خان بجنوردی که در ایام جوانی و پیش از آنکه به خدمت دولت درآید خود در غارتهای ترکمانان شرکت کرده بود می دانست که با صرف نیروی خود چگونه این نابکارها را متوقف سازد؛ اما در دربار مورد سوءظن قرار گرفت و دولت عالماً و عامداً از تقویت و تأییدش کوتاه آمد و جانشین وی که شاهزاده ای بود از عموهای شاه به هیچ وجه لیاقت احراز این مقام را نداشت؛ در دوران حکمرانی او راهزنان باز تا پشت دروازه های شهر راه یافتند.

۳ - نواحی کوچک واقع در جنوب غربی مملکت که کردها، بختیاریها و لرها در کوههای آن مأمن دارند. این طوایف در مواضع مستحکم کوهستانی خود قدرت شاه را به ریشخند گرفته اند، فقط از خانهای خود حرف شنوی دارند و به سرکردگی آنان برای راهزنی از موضعهای خود خارج می شوند. خانها که اغلب تا اندازه ای نسبی با سواد و تربیت شده اند درست مانند سواران راهزن ما در قرون وسطی دست به غارت و چپاول می زنند و از بحث در باره چپاولهایی که کرده اند هیچ شرم نمی کنند. یکی از آنها از یک اروپایی که با من آشنایی داشت دعوت کرد تا در جریان قافله زنی با او همراهی و شرکت کند. مرد اروپایی دعوت را به شرطی پذیرفت که صدمه ای به مسافران نرسد و اموال مسروقه به آنان مسترد شود. در عمل نیز نمایشنامه با همان شرط و شروط به روی صحنه آمد. پیش از این،

سفر به منطقه این طوایف تقریباً غیرممکن بود؛ کسی نمی توانست بدون خطر کردن از حوالی اصفهان بیرون رود. تازه در این اواخر حاکم نیرومند منطقه به نام محامدالدوله بسیاری از خانها را کشته یا دستگیر کرده ولانه های ناامنی و غارتگری را ویران ساخته است. بقیه با حيله یا وعد و وعید به تله افتاده اند و آن هم به این طریق که قرآن مهر شده فرستادند و این کار مظهر آن است که طرف کلاً از مجازات بخشوده خواهد شد. هر چند که عهدشکنی قاجاریه مشهور خاص و عام است و به همین دلیل به چنین قرآنی از سر کنایه «قجری» می گویند باز بعضی از یایغان فریب خوردند: از این قبیل بودند سرکرده وحشت آفرین سولار در خرسان و خان چهارلنگ، یکی از طوایف بختیاری. عموی شاه موسوم به خانلر میرزا قرآنی مهر کرده به نزد خان چارلنگ آورد. اما به محض اینکه پای او به اصفهان رسید به زندان افتاد که به ضرب نیزنگ و پول توانست دوبار از آن بگریزد. به هنگام دومین فرار نذر کرد که هرگز دیگر در سایه دیواری نیارامد. برای نگاهداری این نذر به جای اینکه در خانه مستحکم و امن خود بخوابد در چادر ماند و در نتیجه غافلگیر شد و باز به زندان افتاد. از آن هنگام وی را در زنجیر و زیر نظر مستقیم نگاه می دارند؛ هرگاه حاکم به سفری می رود او را نیز که بر قاطری بسته اند با خود همراه می برد. من وی را در زمستان ۱۸۵۹ در زندانی در اصفهان دیدم که از افراط در نوشیدن عرق کرخ شده بود و به نقشه فرار تازه ای می اندیشید. چند بار با دلسوزی از من حال حاکم بیمار را پرسید و طبعی است که می خواست از بی نظمی و درهمی اوضاع که پس از مرگ حاکم روی می دهد استفاده کند و بگریزد. عشیره اش که مدتها با غارتگریهای گستاخانه راه اصفهان را ناامن کرده بود حال آرام و سربراه است، زیرا می داند که به محض دست زدن به اولین چپاول سرخان به سردار می رود و معلوم است که روح حاکم پدر سالاری مانع از آن است که عشیره به چنین کاری اقدام کند.

۴ - بعضی از مناطق کردستان، بخصوص در مواقعی که برخی از طوایف بایکدیگر در حال خصومت بسر می برند. راهزنان بهسولت پیش همکیشان و افراد طایفه خود در کردستان عثمانی پناه می یابند - همه کردها سنی هستند؛ این قوم شبان و چادر نشین متناًوباً از مراتع ایران و عثمانی استفاده می کنند. در بین آنان فرقه ای هست که افراد آن سخت از سرقهت پرهیز دارند ولی غارت مال مرده را حلال می شمارند. متأسفانه پیروان این فرقه چنین نتیجه گیری ناصوابی می کنند که صاحب مال را می توانند بکشند تا طبق استنباط خود بتوانند

از طریق مجازداروندان او را بتصرف آورند. از اینها گذشته کردان تا حدی پایبند اصول جوانمردی هستند، کاملاً می‌توان از مهمان‌نوازی و وفای به عهدشان در مورد حمایت از اشخاص مطمئن بود.

در گذشته دولت در مواضعی که سخت در معرض خطر بود، مثلاً در راه شیراز، برای محافظت از مسافران، پستهای «راهداری» تأسیس کرده بود که سربازان در آن مستقر بودند. ولی فقط، هنگامی از طرف حاکم راهدار گسیل می‌شود که در نقطه‌ای غارت رخ داده باشد. این راهداران موظفند که جاده را از دزدان پاک کنند و اینها نیز برای اثبات انجام وظیفه خود همیشه چند تن را دستگیر می‌کنند و دیگر برایشان اهمیت ندارد که اینها گناهکارند یا نه».^{۹۹}

یک زن ایتالیایی در ایران

در میان مسافران و سیاحان متعدد عهد ناصری یک شیرزن ایتالیایی به نام «مادام کارلاسرنا» نیز دیده می‌شود، او یک‌ه و تنها رنج سفر در آن روزگار پرخطر را بر خود هموار ساخته و در ماه نوامبر سال ۱۸۷۷ میلادی برابر با شعبان ۱۲۹۴ هجری قمری و مطابق با آبان‌ماه ۱۲۵۶ هجری خورشیدی مقارن با سی‌امین سال سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، از طریق دریای مازندران به ایران آمده و در آخرین روزهای بهار سال ۱۸۷۸ میلادی مطابق با ۱۲۹۵ هجری قمری، برابر با ۱۲۵۷ هجری خورشیدی کمی بعد از عزیمت ناصرالدین شاه برای دومین بار به سفر اروپا، کشور ما را ترک گفته است. در سایه دقت و تیزبینی این جهانگرد با ذوق و نازک‌بین گشت و گذار دیگری را در ایران سال ۱۲۵۶ هجری خورشیدی آغاز می‌کنیم.

از بارفروش تا دارالخلافه تهران

«بعد از «بارفروش»^{۱۰۰} اولین منزل، در فاصله پنج فرسنگی شهر آمل است: منطقه‌ای

۹۹ — رک: سفرنامه پولاک «ایران و ایرانیان»، نوشته یاکوب ادوارد پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ اول تیرماه ۱۳۶۱ ه. ش، انتشارات خوارزمی، ص ۳۰۰ تا ۳۱۵.
۱۰۰ — در سال ۱۳۱۴ خورشیدی بنا به تصویب هیأت دولت نام بارفروش به بابل تغییر کرد. برای مزید اطلاع آن که در دورانه‌های قدیم بابل را مامطیر (Mamatir) می‌نامیدند.

مردابی و پر از شکار با انبوهی از درخت و گیاه، و برنج زارهای پهناور که سرتاسر زمینهای تقریباً هموار و مسطح اطراف را، پوشانده است. در دو طرف جاده آبادیهای سبز و خرمی به مسافران خوش آمد می‌گویند. آمل که در حدود یک هزار خانوار در آن ساکن اند، در امتداد رودخانه «هراز» واقع است.

در تابستان، به علت هوای گرم و تب‌آور، مردم این مناطق به ارتفاعات کوچ می‌کنند. در اطراف آمل، جنگلی پر از انواع حیوانات از قبیل پلنگ، کفتار، گرگ، گراز، شغال، از سوی کوهستانها تا کرانه دریا امتداد دارد و به شهر منظره‌ی خیال‌انگیزی بخشیده است. فراز و نشیب و تنوع در این نواحی زیاد است. گاهی انسان از برابر شالیزار و زمانی از میان مزرعه‌هایی که پر از درختان نارنج است عبور می‌کند. بعد از جنگلی انبوه، زمین‌های سبز و خرم در برابر چشمان گسترده می‌شوند که اطراف آنها را کوههای لم‌یزرع با قله‌های پر برف، که حتی تابستانها نیز برف آنها آب نمی‌شود، احاطه کرده است. در دامنه‌ی این کوهها درختان پرمیوه‌ای می‌رویند. چند قدم آنطرفتر دشتهای بی حاصل و صخره‌هایی با شیب تند، قرار دارند.

موقعیت آمل، در پیوندگاه دو رودخانه بسیار تماشایی است. روی رودخانه بابل پل زیبایی که چندین بار مرمت شده، یادگار ارزنده‌ای از دوران سلطنت شاه عباس است. در جنوب آمل، در کنار جاده‌ای که به سوی تهران منتهی می‌شود، دره‌ی هراز واقع شده است. این منطقه، که آب فراوانی دارد، برای کشت برنج بسیار حاصلخیز است. ولی قسمتی از زمین‌ها به علت داشتن خندقها و مردابها، تقریباً از دسترس انسانها بدور مانده است.

بعد از آمل، باید از گذارهای «هراز» گذشت که در بعضی جاها مسیلهای آن آنچنان پر آب و ویرجوش و خروش است که گاهی قاطرها را با بارشان از جا می‌کند و با خود می‌برد. مازندران، مانند هر جای دیگر دنیا که دارای تحولات جوی شدید و اختلاف درجه زیاد است، آب و هوای بسیار متغیری دارد. صبحها، آفتاب تندی بر گل و گیاه نور می‌تابد و طبیعت جلوه‌ی پرشکوه دارد. ولی بلافاصله باران سیل آسا شروع می‌شود، گویی که می‌خواهد همه چیز را از بین ببرد. در میان راه، یکی از این رگبارها، مرا ناگهان غافلگیر کرد و مجبور شدم شب را در درخمه‌ای واقعی در «شاهزاده زید»^{۱۰۱} بگذرانم. اگر چه از فرط

۱۰۱ - این آبادی امروز شاه‌زید خوانده می‌شود و در فاصله ۳۰ کیلومتری آمل واقع شده است.

خستگی قدرت حرکت نداشتیم، چند ساعتی را برای خشک کردن لباسهایم در برابر
هیزمهای تر که همه جا را پر از دود غلیظ کرده بودند، صرف کردم.

از آمل تا این محل، پنج فرسنگ راه است. جاده زیبایی از میان جنگلها که پر از
درختان بادام وحشی و انواع مختلف کاجهاست، می‌گذرد. چوبهای سخت و محکم در این
منطقه کم پیدا می‌شوند، دولت اصلاً توجهی به نگاهداری و بهره‌برداری از محصول این
درختان ندارد. درختها از فرط فرسودگی خشک می‌شوند و در سر جای خود می‌پوسند، یا به
علت حمله نوعی بیماری خاص بلامصرف می‌مانند. در اثر عدم مراقبت، جنگلهای سرسبز
مازندران در معرض نابودی قرار دارند و شاید روزی ثروت سرشار این منطقه از دست بروند.
«شاهزاده زید» دهکده کوچکی است که جزیک حمام قدیمی چیز دیدنی دیگری
ندارد. اینجا پایان مناطق جنگلی است و بلافاصله زمین مسطح و جاده‌های صعب‌العبور آغاز
می‌شوند.

وقتیکه خاک از آب باران خیس است — البته اغلب اوقات در این منطقه هوا بارانی
است — آنقدر موانع در سر راه وجود دارد که حتی بی‌باکترین مسافر نیز دل و جرأت
راه‌پیمایی را در خود نمی‌بیند.

جاده‌ی جدید

چند سال است جاده کالسکه روتازه‌ای باز شده ولی وضع پلها خراب و پر از چاله و
سوراخ و نامطمئن است. خوشبختانه قاطرها راه گریختن از اینگونه گذرگاههای پرخطر را
خوب بلد هستند.

مراسم گشایش قسمتی از این جاده در سال ۱۸۷۵، به مناسبت مسافرت شاه به این
قسمت مازندران، که به عزم شکار آمده بود، برگزار شد.

برای اینکه خاطره این روز همیشه دریادها بماند، تصویر ناصرالدین شاه را سوار بر
اسب، در حالیکه تعدادی از شخصیتهای درباری کنارش ایستاده‌اند روی تخته سنگی در
دامنه کوه نقر کرده‌اند. این نوع حجاریها که معمولاً به صورت نقشهای برجسته‌ای هستند،
احداث جاده یا ساختن پلی را در زمان پادشاهی فلان پادشاه به یاد می‌آورند. ۱۰۲

۱۰۲ — این نقش برجسته در نزدیکی گردنه «ملوک‌بند» مقابل تونل بزرگ فعلی راه تهران — آمل خارج از مسیر جاده
قرار داشته و هیکل تمام‌قد ناصرالدین شاه را سوار بر اسب با ده نفر که ملتزمین رکاب بودند حجاری کرده‌اند که به نام
نقش شاه مشهور است.

این جاده با نظارت وزیر راه، و به دست ایرانیها ساخته شده و در احداث آن از مشاورت و جلب کمک مهندسان اروپایی که برای طرح ریزی چنین جاده ای احتمالاً کسب نظر و راهنمایی آنان لازم و سودمند می نمود، اجتناب شده است. دلیل امتناع از مشارکت اروپاییها در ساختن راه این بوده است که قبلاً احداث قسمتی از راه نزدیک به دریا را به دست یک نفر اطریشی سپرده بودند، ولی او در ساختن آن امتحان خوبی نداده بود.

... بعد از دهکده «شاه زید»، به آبادی «بایجان» رسیدیم. لطف مسافرت در ایران، در همین گذشتن از آبادیهای زیبای سر راه است. چون از لحاظ مادی، هیچ وسیله ای نیست که به خاطر آن سفر به انسان خوش بگذرد. صبحگاهان تا چشم باز می کنی، تماشای قله های کوهستانها پوشیده از برف سفید که در زیر نور آفتاب، چون الماسی عظیم و با شکوه می درخشند، آنقدر مطبوع و لذت بخش است که دلهره عبور شبانه از بیراهه های مهیب بالمره از خاطر فراموش می شود.

چشم انداز کم نظیر و متنوع این منطقه ی کهنسال آسیایی تا حدی نیز با ساکنان خاص آن ارتباط نزدیک دارد. گاهی، مردی را می بینی که با قد و قامت بلند، براسبی که زین و یراقی پر طمطراق دارد، سوار شده است. اگر این سوار، عمامه سبزرنگ بسر داشته باشد، از اعقاب پیامبر اسلام است. گاهی مؤمنانی را خواهی دید که عازم زیارت مکه هستند تا به کسب عنوان «حاجی» مفتخر شوند، یا زنانی را که بر الاغ یا اسب یا استری سوار شده اند و حیوانها را آزاد گذاشته اند که به هوای خود راهی مقصد باشند اما در زیر پوشش لباسهای عجیبشان، شناختن این چنین مسافران اسرارآمیز، کار چندان ساده ای نیست.

بعضی از آنها برای بجای آوردن نذر خود، به مکانهای مقدسی می روند که ورود به آنجا برای مردان ممنوع است. و بعضی دیگر قصد سفر مذهبی ندارند، ولی مقصدشان برای کسی معلوم نیست. چون از آستانه دری که داخل می شوند، هویت آنها، مانند خطوط چهره شان، از نظرها پنهان می ماند.

از «شاه زید» تا دهکده «بایجان» رود هراز در کنار جاده جریان دارد. دور تا دور دره را کوهستان البرز فرا گرفته است. در پای این کوهها تعدادی گودال هست که جایگاه آدمهای غارنشین را به یاد می آورد. این دخمه ها، که در فواصل معین دیده می شوند، تنها جان پناه افراد قافله هایی هستند که شبها از این جاده می گذرند. تعداد زیادی مسافر، و در حدود پانصد قاطر هم شب در آنجا جای می گیرند. من خود، شبی را در یکی از این دخمه ها

گذراندم و در آنجا با یک درویش شیعی هم صحبت شدم. او خوب فرانسه می دانست و شرح زندگانی خود را برایم تعریف کرد.

اغلب این دخمه ها در نزدیکی گردنه «ملوک بند» واقع شده است. آنها فضای وسیع و عمق زیادی دارند. نور آفتاب از سوراخی که در قسمت بالا به عنوان روزنه ای کنده شده است، به داخل می تابد. از این قسمت به بعد دره تنگ ترمی شود. کمی دورتر آبادیهای پراکنده ای واقع شده اند که ناحیه ی «تنجان»^{۱۰۳} را تشکیل میدهند. اهالی این نواحی زمستانها را به دشت آمل، که هوای ملایمتری دارد، کوچ میکنند. در این ناحیه نزدیکترین آبادی «رینه» است در ارتفاع ۱۲۵۵ پایی «هراز». راه «رینه» از میان تخته سنگهای سخت و پرنشیب و فرازی می گذرد و در انتهای آن، دهی به نام «کارو» با «امامزاده»^{۱۰۴} بسیار مقدسی واقع شده است. این زیارتگاه، تعداد کثیری از مردم حول و حوش را به آبادی مزبور می کشاند. راه آن در هر فصلی از سال خطرناک است. در ماه نوامبر که من از آنجا میگذشتم، راه بقدری لغزان بود که حیوانهای بارکش در هر قدم سر می خورند و به روی زمین می افتادند.

بعد از گذشتن از «بایجان» دهانه آتشفشان خاموش دماوند، پدیدار می شود. این قلّه باشکوه و عظیم، از میان کوههای زیادی که در اطرافش پراکنده اند شکوهمندانه سر برافراشته است.

مازندران، موطن «دیو سپید» همانطور که قبلاً گفتم، سرزمین سنتها و افسانه های فراوان است.

می گویند که «دیو سپید» در اینجا به دست رستم، قهرمان باستانی ایرانیان، که متجددین او را هرکول ایران می دانند، مغلوب شده است. او به لقب «جهان پهلوان» نیز مشهور است. اسمش به اندازه دیوی که کشته است و از پوست او برای خود لباس درست کرده، برای هر ایرانی آشناست.

«موسی خورن»^{۱۰۵} از او در کتاب خود نام برده است. از او هفتخوانی نقل میکنند که نیروی تخیل مردم شاخ و برگ زیادی به پیروزیهای او افزوده است. تعریف می کنند در

۱۰۳ — احتمالاً باید آبادی «تینه» باشد که در ضلع غربی جاده تهران — آمل در فاصله چند کیلومتری از آن قرار دارد.

۱۰۴ — امامزاده هاشم.

۱۰۵ — مورخ مشهور ارمنی قرن چهارم میلادی.

موقعی که زاده شد فیلی را بر زمین زد. یک قسمت از منطقه کوهستانی کشور که در حدود سیصد آبادی کوچک در آن پراکنده است، به نام او «گورستم» نامیده میشود. در اطراف خرابه‌های تخت جمشید، آرامگاهی به یاد او به نام «نقش رستم» ساخته شده است.^{۱۰۶}

بنای دیگری نیز با نام «تخت رستم» در اصفهان قرار دارد. تعداد زیادی از نقاشیهای قدیمی و طرحهای مختلف، او را در حال پیروزی بر «دیو سپید» نشان میدهند. در این حالت. او «ژرژ مقدس» را به یاد آدم می‌آورد. تصویر او را در تهران بر بالای دروازه ناصریه نیز میتوان دید که روی کاشی، هیکل عظیم و ریش بلند قرمز او را، که سخت باب روز است، با گرز و زره‌اش نشان داده‌اند.

رنگهایی که نقاش برای شخصیت‌های تابلوی خود انتخاب کرده دور از رنگهای واقعی است. مثلاً اسبها را به رنگ گلی، آبی و نارنجی نشان داده که در وهله اول موجب تعجب هر بینگانه‌ای میشود که تازه وارد این کشور شده است. ولی بعد از دیدن اسبهایی که با یال و دم رنگ شده، بهمان صورت در کوچه‌های شهر راه می‌روند، به سرمشق نقاش پی می‌برد.

مازندرانی‌ها آدمهای جسوری به شمار نمی‌آیند. زندگی آنان مدام با هول و هراس این خیال‌واهی توأم است که مبادا روزی «دیو» یا «غول» که این همه افسانه از این اهریمن بدیها بر سر زبانهاست به خصوص «دیو سپید» که در دماوند سکنی گزیده است بر آنها ظاهر گردد.

کوه باشکوه دماوند، و جشنی به یاد زردشت در دامنه آن

در باره بلندی قله دماوند اتفاق نظر حاصل نیست. بعضیها ارتفاع آن را ۱۵۰۰۰ پا و بعضی دیگر تا ۱۸۰۰۰ پا حدس می‌زنند.

در دامنه جنوب شرقی آن، شهری به همین نام قرار دارد که به خاطر داشتن هوای خوش، آب گوارا و درختان میوه خوش طعم، معروف است.

به موجب روایات، زرتشت، موسس آیین «پارسی» ها و ستایشگر آتش، در نزدیکی دماوند زندگی کرده است. بعضی از ایرانیان هنوز هم به آیین او اعتقاد دارند.

پیروان دین زرتشت را «گبر» می‌نامند که بسیاری از آنان هنوز هم در محلی در

۱۰۶ - به شرحی که در پیش گذشت، روشن شد که نقش رستم فارس ارتباطی با رستم نداشته و پیروزی شاپور را بر والرین مجسم می‌کند.

دامنه دماوند، به نام «اسک» که مرکز ناحیه «لاریجان» است، سکونت دارند. اینجا به صورت آلفی تأثیر ساخته شده است و چشم انداز بسیار قشنگی دارد، و شهرت آن بیشتر بخاطر آبهای معدنی گوارایی است که خاصیت شفابخشی آنها کاملاً مورد تایید قرار گرفته است. هر سال در ۲۹ اوت، مردم سرتاسر نواحی دماوند با رقص و پایکوبی و آتشبازی و تیراندازی جشن باشکوهی را برگزار می کنند.

افسانه ای می گوید ماری دوسر در قله دماوند مأوی داشت و هر روز برای جستجوی مغز آدمیزادی به پایین کوه سرازیر می شد و هیچکس یارای کشتن او را نداشت. زرتشت به عشق دختر زیبایی گرفتار شد ولی دختر قبول همسری او را مشروط به کشتن مار کرد. زرتشت به پایمردی عشق، شبی از کوه دماوند بالا رفت و وقتی که به قله کوه رسید، مار به خواب فرو رفته بود و آنچه را که روز خورده بود هضم می کرد. او در این حال مار را کشت و با افروختن آتشی بزرگ در قله کوه، خواست مرده این پیروزی را زودتر به معشوقه که مشتاقانه منتظر بود، بدهد. پیامبر در عرصه عشق و شجاعت هم، سرآمد بود.

بنا به اعتقادی عامیانه، گیاهانی که در قله دماوند می رویند، اگر چیده شوند و گوسفندان از آن گیاهان بخورند، دندان طلایی درمی آورند. اما چون هم گیاه و هم گوسفند در آنجا کمیاب است، این معجزه به وقوع نپیوسته است. و در ماه اوت که برفها آب می شود، در قله کوه جز سنگ چیز دیگری دیده نمی شود. ولی قرنهاست که این باور از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است و هنوز هم کوه نشینان اطراف دماوند به آن اعتقاد دارند.

آبهای معدنی

در دامنه دیگر کوه، دهکده «آبگرم» واقع شده است که چشمه های گوگردی آن سخت معروف است و ساکنان آن طرفها و اروپاییان مقیم تهران، برای آبهای آن خواص بیشماری قائل اند. حمامها جایی قرار دارند که در آنجا محل سکونتی برای خارجیها نیست. کسانی که برای استفاده از این آبها به «آبگرم» می روند باید در زیر چادرها زندگی کنند. از دهکده «آبگرم» صعود به قله دماوند چندان سخت نیست و روستاییان هر روز به آن بالا می روند و گوگرد می آورند. معمولاً علاقمندان به این کوهنوردی خسته کننده، ماه ژوئیه را برای صعود انتخاب می کنند و به راهنمایی یک بلد، تا نوک کوه بالا می روند و آنجا دهانه

آتشفشان را که دیگر شعله ورنیست ولی حرارت درونی آن هنوز خاموش نشده است و حتی چند لحظه هم نمی شود دست روی سنگهای داغ دهانه آن گذاشت، تماشا می کنند. بنا به روایت اهالی، قلّه باشکوه این کوه که اغلب ماههای سال پوشیده از برف است، از اصفهان و شیراز هم دیده می شود و برای دریانوردانی که در دریای خزر کشتی رانی می کنند، راهنمای خوبی است.

در پایین کوه، رودخانه «لار»، که دشت غیرمسکونی را آبیاری می کند، جاری است و در کنار آن قبیله های چادرنشین، چادر زده اند.

فرود آمدن از دامنه دماوند بسیار خطرناک است. در پای آن، دهستان «آه» که می گویند در تابستان منظره خوبی دارد، واقع شده است. در سفری که شب من از آنجا می گذشتم، اطراف آن را برف گرفته بود. از آنجا تا تهران، تپه های کمی وجود دارد و هر چه به شهر نزدیکتر می شویم، زمین یکنواخت و هموار می شود. چشم انداز این شهر مهم آسیایی، از دور هیچ توصیفی ندارد: تعدادی خانه های کوتاه، با بامهای مسطح، که رنگ خاکستری آنها با رنگ خاک زمین به هم می آمیزد». ۱۰۷

تکیه دولت

در شهر تهران به همراه خانم کارلا سرناسری به «تکیه دولت» می زنیم و ضمن آشنا شدن با سبک بنا با مراسمی که در آن انجام می شده است آشنا می شویم:

«ناصرالدین شاه بعد از مراجعت از اروپا، دستور داد «تکیه» ای به سبک تازه و متصل به کاخ بنا کنند.

ساختمان جدید از لحاظ وسعت و ابعاد قابل توجهش، بنای عظیمی است. قسمت بیرونی آن از آجر است و داخل آن شکل یک سیرک وسیع را دارد که دور تا دور آن جایگاه های مخصوصی با اندازه های مختلف، ولی نه در روبرو و یا همه در یک سطح، ساخته شده است. مجموعه آن یک سبک جدید است که به نظر می رسد دست تصادف بیشتر از ذوق و سلیقه بانی، در ساختن آن مؤثر بوده است. دیوارهای خارج بنا مانند قسمت داخلی آن، فاقد هرگونه آرایشی هستند. حتی روی آجرها را با گچ یا آهک پوشانده اند.

۱۰۷ - رک: سفرنامه مادام کارلا سرناسری «آدمها و آینهها در ایران»، ترجمه علی اصغر سمیعی، چاپ اول ۱۳۶۲، کتابفروشی زوار، ص ۴۶ تا ۵۵.

راهروهایی که از قصر به تکیه متصل می شوند، پرپیچ و خم و تاریکند. بنای سردر اصلی، نمونه ای از معماری جدید ایرانی است: انبوهی از طاق، طاقچه، برج که با کاشیکاری و شیشه های ریزریز، تزیین شده است. اثر چنین سبکی، دربیننده بدیع و حتی قشنگ است، اما هیچ عظمت و ابهتی ندارد.

این بنای ناتمام — که سقف و بام هم ندارد — مبلغ کلانی خرج برداشته است. به این ترتیب، تعزیه زیر سقف باز انجام می گیرد و این تنها وجه تشابه با تئاترهای باستانی یونانیها و رومیها است. معمار ایرانی، که تنها هدفش این بوده که تا میتواند جمعیت زیادی را در داخل آن جای دهد، وقتی به فکر پوشش و بام بنا می افتد که عملیات ساختمانی آن کاملاً به پایان رسیده بوده است. روی چنین بنای عظیم گنبد یا سقف درست کردن، کار بسیار خطیری بود، به خصوص در ایران که آهن و روی و شیشه یافت نمی شود. بعد از تحمل هزاران مشقت، بالاخره موفق شدند سه تیر چوبی بسیار بزرگ، که سر آنها را با نوارهای آهنی محکم به هم وصل کرده بودند، از بالای ساختمان گذرانده و طاق چوبی زمختی در آن بالا درست کنند. چنین کاری، در کشوری که وسایل فنی موجود نیست، خیلی همت و مهارت می خواهد. اما وصل و چفت کردن تیر چهارم که روی آنها خوب سوار شده و طاق کاملی تشکیل دهد، مقدور نگردید. بنابراین، آن را بالا تر قرار دادند و به همین جهت پوشاندن سقف با اشکال تازه ای مواجه شد. یکی از وزیران ناصرالدین شاه به فکرش رسیده بود که بالای آن را با چادر پارچه ای که روی میله های آهنی کشیده می شود، بپوشانند. هر بار که تعزیه ای در تکیه برگزار می شود، چادر را می کشند، و بعد از پایان مراسم آن را برمی دارند. شاه که از راه حل های کم خرج و صرفه جویانه خیلی خوشش می آید، این ابتکار داهیانہ وزیرش را هم بسیار پسندید، اما چون او در اروپا تالارهای نمایش مسقف دیده بود، علاقه داشت «تکیه» ای که در دوران سلطنتش ساخته می شود، بدون سقف و بام نباشد، ولی از آنجا که از دست معماران ایرانی در این مورد کاری ساخته نبود از مهندسين اروپایی استمداد طلبیده و به یکی از آنها چنین گفته بود: «بروید ساختمان تکیه را خوب ببینید. بعد گزارشی به من بدهید که آیا می شود سقف آن را پوشانند یا نه؟ اگر جواب مثبت باشد، بگوئید به چه نحو؟ و در صورت منفی بودن جواب دستور خواهم داد سر از تن معماری که آنجا را ساخته است جدا کنند. ضمناً فردا صبح منتظر جواب هستم!».

بیچاره مهندس اروپایی که در وضع بدی گیر کرده بود و از سوی دیگر نمی خواست

اسباب قتل قطعی کسی را فراهم کند، بعد از بررسی اطراف و جوانب بنا، به شاه جواب می دهد:

«اعلیحضرتا می شود سقف تکیه را پوشاند، ولی هیچکس بهتر از خود معمار ساختمان نمی تواند از عهده این کار برآید. چون تنها «او» جاهای مستحکم بنا را می داند».

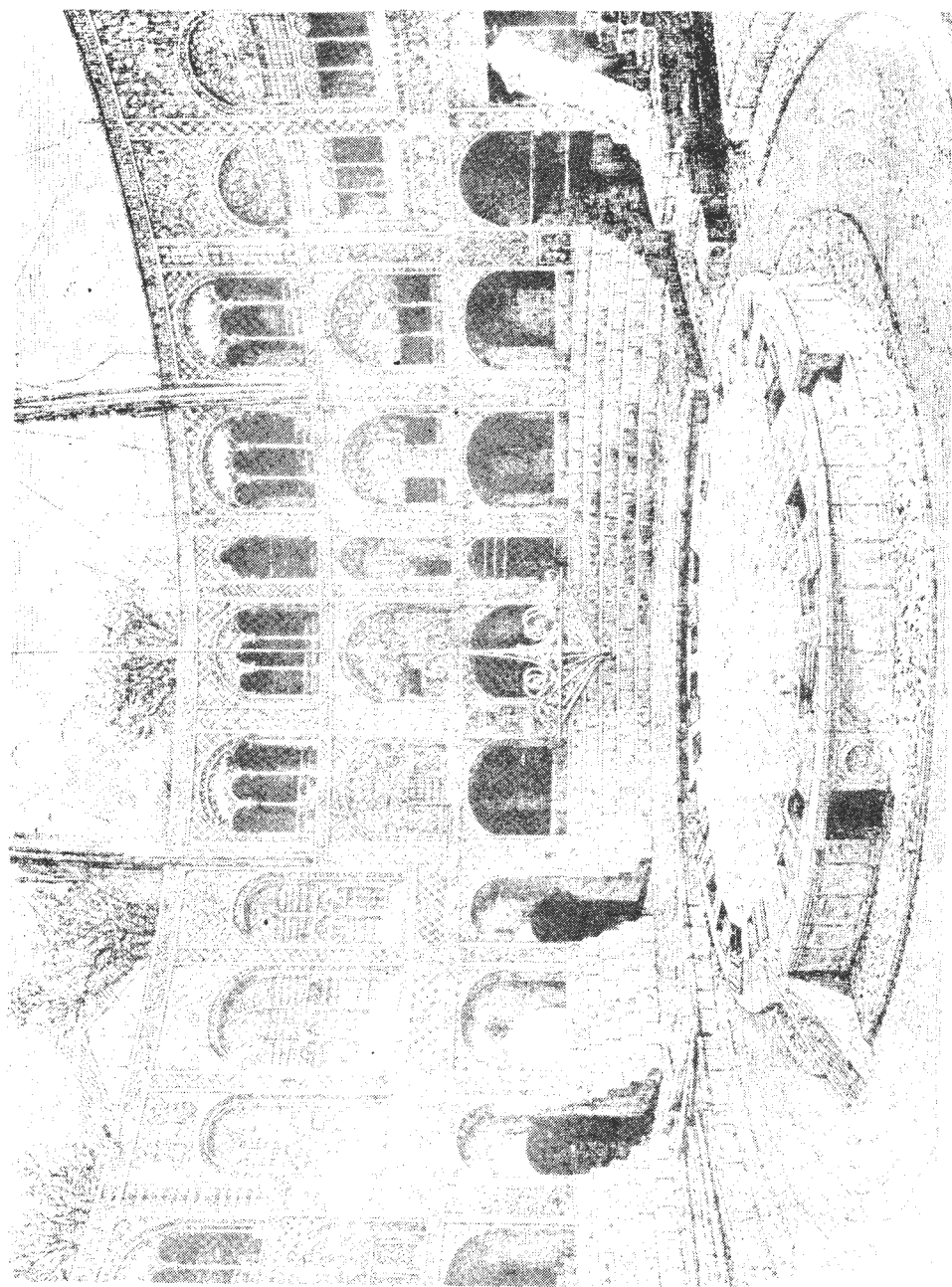
البته این جواب پخته و ماهرانه مهندس را از مخصصه نجات می دهد اما برای «تکیه» هیچوقت سقفی درست نمی شود. باید اضافه کرد که امکان ساختن گنبدی بر بالای آن از سوی هیچ مهندس ماهر مورد تردید قرار نمی گرفت، منتها برآورد هزینه کار، خیلی بیشتر از مبلغی بود که شاه می خواست به آن تخصیص دهد.

مهندسان اروپایی که وضع ساختمان «تکیه» را بررسی کرده اند با توجه به اثر مخربی که حرارت و رطوبت در چنین طرح عظیمی دارد. بیم آن را دارند که ساختمان آن در آینده ای نه چندان دور فروبریزد. اگر چنین حادثه ای در یکی از روزهایی که مراسم تعزیه در آن برگزار گردیده است، اتفاق بیفتد، فاجعه ای بزرگ برای کشور تلقی خواهد شد.

نحوه تزیین و آرایش تکیه در اوقات برگزاری تعزیه، در نوع خود تماشایی است: از قالیها، پارچه های منقش دیواری، منسوجات، گلهای مصنوعی، آئینه ها، شمعدانهای چند شاخه و چلچراغها، برای زیباتر جلوه دادن آن استفاده می شود. دیوارها با نقاشیهایی به سبک عجیب و غریب و با رنگهای مختلف تزیین می گردد.^{۱۰۸} دور جایگاههای مخصوص با پارچه های دست دوزی شده، حجاب نرده مانندی کشیده اند، که منظره آن را در محوطه وسیع داخل تکیه بسیار خوشایند نموده است. این حجاب پارچه ای مشبک آنهایی را که در این جایگاه می نشینند، از دید دیگران مخفی نگه می دارد. هر کدام از چهل و چهار زن ناصرالدین شاه برای خود و دوستان مدعوش جایگاه خصوصی دارد. جایگاه شاه درست روبروی صحنه است. جایگاههای دیگر در اختیار بزرگان دربار و آن عده از شخصیتهای خارجی گذاشته می شود که از سوی «اعلیحضرت» به این نمایش دعوت می شود. اما رعایت نزاکت و آداب و رسوم رایج در کشور مانع از آن است که مدعوین خارجی در مراسم نمایش شهادت «امام حسین (ع)» که در دهمین و یازدهمین روز تعزیه، خیلی باشکوه تر از برنامه های روزهای دیگر برگزار می شود، حضور به هم رسانند.

در وسط تکیه، جایگاه بلندتری به نام «سکو» قرار دارد که آنجا را با فرشهایی پوشانده

۱۰۸ - مقصود نویسنده باید پرده های نقاشی مذهبی باشد.



۶۷- تکیه دولت - تهران

(از سفرنامه بنیامین)

و با اشیاء مجللی تزیین کرده‌اند. این سکو صحنه نمایش است و اختصاص به بازیگرها دارد. در اینگونه نمایشها از دکور خبری نیست. تعزیه‌ها در مجموع جنبه کاملاً توصیفی دارند.

از روی وقایع داستان، تماشاچیه‌ها می‌دانند که حوادث آن در صحرای کربلا، در دمشق، در مدینه، در کوچه درمیدان جنگ، نزدیک رود فرات یا در داخل خانه اتفاق می‌افتد. حتی مانند دوره شکسپیر، نوشته‌ای بر بالای تیر نیست که به تماشاچیان بگوید محل حادثه کجا است، اما لباسها و لوازم و آنچه که مربوط به حرکات بازیکنان است، همه تا حد امکان با زمان حادثه تطبیق داده شده‌اند.

سکو، جایگاه ضمیمه‌مانندی دارد، که روبه روی اولی و در ته تالار نزدیک دیوار احداث شده است و «طاق‌نما» نامیده می‌شود. برای رفتن بالای آن باید چند پله طی نمود. بازیگران عده‌ای روی سکو و عده‌ای در «طاق‌نما» از دور با هم حرف می‌زنند و بر حسب اقتضای نقش خود از این صحنه به آن صحنه می‌روند. موضوعات اساسی «تعزیه» معمولاً روی «طاق‌نما» که به وضع بسیار چشمگیری تزیین شده است، ترتیب داده می‌شود.

در کنار یکی از درهای ورودی تکیه، منبر بلندی گذاشته‌اند که روی آن «ملا»‌ها یکی بعد از دیگری بالا می‌روند و روضه می‌خوانند. سایر «ملا»‌ها نیز که از عمامه سفیدشان به خوبی شناخته می‌شوند، پای منبر نشسته و قلیان می‌کشند و یا با هم صحبت می‌کنند. تماشاچیه‌ها در صحن تکیه، در قسمت در ورودی عمومی آن، روی زمین می‌نشینند. یک طرف تالار برای مردها و یک طرف دیگر آن برای زن‌هاست و تعداد زیادی هم بچه برای تماشا به آنجا می‌آیند.

وضع داخل تکیه دارای منظره کاملاً استثنایی است و هیچگونه شباهتی به قسمت داخلی تئاترهای اروپا ندارد. در وسط جمعیت، تعداد زیادی سقا، سیوبه دوش و کاسه به دست به یاد تشنه لبان خاندان علی (ع)، میان مردم آب قسمت می‌کنند. میان آنان گاهی نوجوانانی از خانواده‌های بزرگ، که لباسهای خوبی بر تن دارند، نیز دیده می‌شوند، چون انجام هرگونه عملی در تکیه یک نوع فریضه دینی محسوب می‌شود. «قایانچی»‌ها مرتب به حاضران قلیان تعارف می‌کنند و سرنی قلیان از میان لبان اربابان به میان لبان نوکران و بالعکس، جابجا می‌گردد. سپس عده‌ای را می‌بینیم که مهر می‌فروشند. مهرهایی که از تربت کربلا درست شده و نمازگزاران شیعی به وقت نماز پیشانی بر آن می‌سایند. وعده

دیگر نقل و نبات و شیرینی یا تخمه بوداده و شور برای فروش آورده‌اند.^{۱۰۹} «فراش»‌ها مجهز به شلاق‌های خود، با نواختن ضربات بی‌علتی به این و آن — که عادتشان است — مردم را می‌ترسانند. در زمستان چون هوای داخل تکیه سرد است، در فاصله‌های معین همه جا منقل می‌گذارند و به این جهت همه سعی می‌کنند نزدیک این کانون‌های آتش جایی بگیرند، ولی به خاطر این کار دعوا و سروصدایی راه نمی‌اندازند چون مردم ایران در مجموع «بچه‌های خوب» و آرامی هستند.

مراسم تعزیه نزدیک ظهر آغاز و به هنگام غروب آفتاب تمام می‌شود. شاه، همچنین زنان و اطرافیان، تا پایان مراسم، تکیه را ترک نمی‌کنند.

به عنوان پیش درآمد آغاز «تعزیه» تمام آنهایی که روی «سکو» نقشی به عهده دارند مدتی در برابر مردم ظاهر می‌شوند، و به طور دسته جمعی راه می‌روند. شترها مزین به پارچه‌های گرانقیمت، اسبها، استرها، که بر پشتشان سواران نشسته‌اند بعد افراد متشخصی، که پیشاپیش آنان یک دسته موزیک نظامی، که با آلات و ادوات موسیقی اروپایی آهنگهای ایرانی می‌نوازند، روی صحنه رژه می‌روند. بعد نوبت به اعضای هیأت‌های مختلف مذهبی می‌رسد. عده‌ای نوحه‌خوان، سینه می‌زنند، و برخورد ضربات دست آنان با سینه لختشان، صدای سنگین و هماهنگی ایجاد می‌کند. در آخر هر بند نوحه، صدای «حسین! حسین!» بلند می‌شود. با شنیدن این اسمها، همه با هم محکم بر سر و سینه خود می‌کوبند و دهلها و سنج‌ها با آواز نوحه‌خوانها، همراهی می‌کنند.

در یکی از جمله‌های نوحه دوباره همه به سینه خود می‌زنند. بعد عده‌ای از آنها گاهی روی پای راست و گاهی روی پای چپ، به طور دسته جمعی حرکات رقص مانند انجام می‌دهند، و در عین حال با یک دست سینه می‌زنند و با دست دیگر سنجها یا طبلها و دهلها را به صدا درمی‌آورند. بعد زمزمه سوزناکی سر می‌دهند، که برگردان آن کلمه «امام» است و با تکرار این کلمه، و بیاد آوردن رنج و آزاری که «امام» تحمل کرده است، صدای زاری و ناله هزاران تماشاچی با آنها درهم می‌آمیزد. هماهنگ با نوحه‌ها، ضربه‌ها و گامها، رفته رفته تاثر تماشاچیان و ابراز احساسات آنان شدت می‌یابد و آنگاه خاصه با

۱۰۹ — معلوم می‌شود مصرف تخمه و آجیل هنگام دیدن نمایش از دوره‌های قبل در ایران مرسوم بوده و مربوط به دوره اخیر نیست.

تماشای صحنه‌های خودآزاری و شلاق‌زنی متعصبین فرقه مذهبی «بربری»^{۱۱} ها، فریاد و شیون، و صدای گریه جمعیت به اوج می‌رسد.

می‌گویند این ضربات شلاقی که بربری‌ها با آن همدیگر را می‌زنند، برای دادن کفاره گناهان یکی از هم قبیله‌هایشان است که امامی را مورد تمسخر قرار داده بود. این «بربری» ها قسمت بالاتنه و سروپاها را برهنه می‌کنند و زنجیر و آلات و ابزار نوک‌تیز به خود می‌آویزند. آنقدر خود را می‌زنند تا خون جاری شود. در این موقع جوش و خروش و هیجان روحی آنها، همچنان کسانی که در این مراسم حضور دارند، در حد نهایت است و وقتی که آنها صحنه را ترک گفتند، دسته دیگری از نوحه‌خوانان و معرکه‌گردانان وارد صحنه می‌شود. هر دسته‌ای، سر دسته‌ای دارد، که مانند یک رئیس ارکستر، با اشارات خود حرکات را هماهنگ و اعضای دسته را اداره و راهنمایی می‌کند.

تمامی افراد این دسته‌ها چندین بار دور «سکو» می‌گردند، و چند لحظه در برابر جایگاه شاه توقف می‌کنند.

بعد یکدفعه صدای رعب‌انگیز شیپورها در فضا می‌پیچد. نوای پیش درآمد، که با آلات موسیقی عجیب و غریب و بسیار بزرگ نواخته می‌شود و تاریخ آن به زمان بسیار قدیم برمی‌گردد. صداهای واقعاً گوش‌خراشی دارد. آنگاه سفیر زیر سرناها با صداهای دیگر درهم می‌آمیزد. ترنم این آهنگ نشانه آغاز نمایش است. صدای پرطنین شیپورها از بالای دیوارهای تکیه تا فاصله‌های دور به بیرون رفته، و در گوشه و کنار شهر طنین انداز می‌شود و به همه مؤمنان اعلام می‌کند که تعزیه در شرف شروع شدن است. «ملا»یی که هنگام وارد شدن معرکه‌گردانها به صحنه، روی منبر روضه می‌خواند، کلام خود را زود به آخر می‌رساند و از منبر پایین می‌آید. ولی مدیر شبیه‌خوانی، همیشه بالای سکو است، چون او هم کارگردان و هم سولور تعزیه است و آخرین ترتیبات و اصلاحات روی صحنه را انجام می‌دهد، حتی با بازیگرانی که در حال ورود به صحنه هستند، پیغامی رد و بدل می‌کند. آن تعداد قلیان‌هایی که میان تماشاچیان دست به دست می‌گشتند، به «قلیانچی» ها داده می‌شود تا آنها را از محل تکیه بیرون ببرند. سقاها سر سبورا می‌بندند. نقل فروشها و تخمه فروشها کار خود را تعطیل می‌کنند. «فراش» ها نیز شلاقها را کنار می‌گذارند، سکوت

۱۱۰ - ایلات ساکن سرحد ایران و افغانستان را بدین نام خوانند، (معین، ج ۵، ص ۲۵۲). در تهران نیز محله‌ای را

که بربری‌ها در آن سکونت داشتند به نام آنها محله بربری‌ها می‌خوانند.

همه جا را فرا می‌گیرد و آنگاه «تعزیه» آغاز می‌شود». ۱۱۱

کاخهای سلطنتی حومه تهران

خانم «کارلا سرنا» در هنگام اقامت در تهران از کاخهای سلطنتی حومه پایتخت نیز دیدن کرده و شرحی دربارهٔ هریک از آنها به ثبت رسانده است که ذکر آن بی‌مناسبت نیست:

«تهران، نه گردشگاه و نه پارک عمومی دارد. در بیرون دوازده دروازه اش همه جا خشک و لم یزرع است. نه درختی وجود دارد و نه سبزی. تا چشم کار می‌کند بیابان خلوت و فضای لایتناهی است.

شاه، همان‌طور که قبلاً او را شناختیم، خیلی کم در پایتخت می‌ماند و مرتباً از این کاخ ییلاقی به آن کاخ نقل مکان می‌کند. بعضی از این کاخها میان تهران و شمیران، در یکی از جاده‌های پر رفت و آمد تهران قرار دارند و چون این کاخها نزدیک به تهران هستند، شاه می‌تواند از آنجا به راحتی قبل از غروب آفتاب به شهر برگردد.

در میان اقامتگاههای ییلاقی، باید از قصر «قاجار» که قصر آباء و اجدادی قاجارهاست، و توسط بنیان گذار این سلسله، پایه گذاری شده و همچنین قصر «عشرت آباد» که اخیراً به دستور ناصرالدین شاه، ساخته شده است، و هر دو به فاصلهٔ کوتاهی از هم، در شش کیلومتری شمال پایتخت قرار دارند، نام برد. قصر اولی، یک ساختمان بزرگ اربابی است که به طور موروثی از نسلهای گذشته یک دودمان به یادگار مانده است. قصر دوم، بنایی است ظریف و زیبا توأم با ذوق خاص. منظرهٔ این اقامتگاه با نامشان متناسب است.

قصر قاجار

«قصر قاجار به صورت آمفی تئاتر بر فراز جایگاه بلندی ساخته شده است و بر قصرهای مرتفع دیگری که بعد از آن قرار دارند، تسلط دارد. مقابل آن باغی است به وسعت ششصد متر درازا و چهارصد متر پهنا، که خیابانهای مشجر بزرگی به موازات هم از میان آن می‌گذرد.

۱۱۱ - رک: سفرنامهٔ کارلا سرنا، ص ۱۶۲ تا ۱۶۶.

تعداد زیادی بوته‌های گل سرخ و گل یاس و درختان مختلف مانند هلو^{۱۱۲} که این میوه در ایران بسیار مرغوب است، و میوه‌های مختلف دیگر منظره دلپذیر و چشم‌نوازی به آن باغ داده است. شاخه‌های موب‌با انگورهای درشت بیدانه، تا پشت بام بالا رفته و دورتادور باغ را فراگرفته‌اند. چندین حوض و فواره به همه چیز در این محیط زندگی و شادابی می‌بخشد و گل باغچه‌ها را همیشه تر و تازه نگه می‌دارد. در وسط باغ، بر بالای چهارستون مرمری ظریف کوشک زیبایی ساخته و با گنبد مطبق روی آن را پوشانده‌اند.

داخل قصر به سبک خالص ایرانی و با وسایل گرانبها تزیین یافته است. آینه‌هایی بسیار بزرگ و نقاشیها، وسایل اصلی تزیینات داخلی قصر را تشکیل می‌دهند.

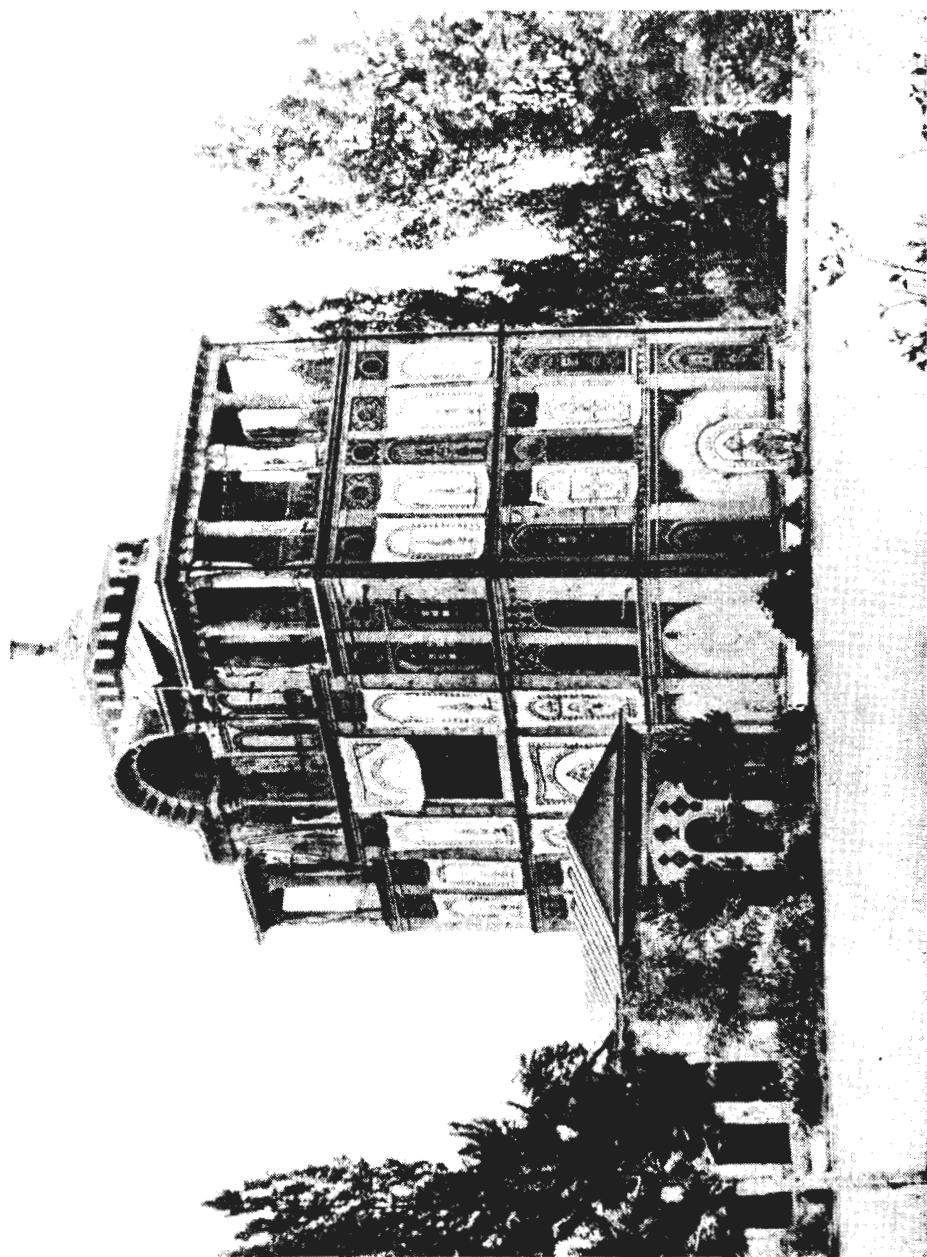
با وجود زیباییایی که در «قصر قاجار» مشهود است و با آنکه اولین کاخ تفریحی و ییلاقی شاهزادگان قاجار بوده است، ولی بیشتر اوقات متروک افتاده و ناصرالدین شاه، زیاد از آن خوشش نمی‌آید و خیلی کم به آنجا می‌رود.

حفظ حرمت قصرهای تاریخی پدران از سوی سلاطین، گویا جزء آداب و رسوم این سرزمین نیست، چون اولین اقدام فرزندان، بعد از تملک قصرهای گذشتگان این است که چیزهای نفیس آن را برداشته و به سلیقه خود تصرفات و تزییناتی در آن به عمل آورد.

قصر عشرت‌آباد

ناصرالدین شاه اغلب در قصر «عشرت‌آباد» اقامت می‌کند. ساختمان آن بدیع و از لحاظ سبک ساده و عبارت از یک برج بلند چند طبقه است که از هر طبقه‌ای یک دستگاه ساختمان به شاه اختصاص دارد. به استثنای یک تالار بسیار زیبا، که حال و هوای ایرانی و تزییناتی با شیشه‌های کوچک هندی دارد، اسباب و اثاث اروپایی سایر اطاقها بسیار بازاری و عاری از سلیقه خوب است. اهالی مشرق‌زمین، بدون برخورداری از بصیرت لازم، یکنوع جنون خاصی دارند که اطاقهای خود را به جای استفاده از ذوق هنری ملی کشورشان، با اشیاء و آشغالهای محصول اروپا تزیین نمایند. قسمت خارجی قصر عشرت‌آباد، از آجرهای جلادار پوشیده شده و تقلید ناشیانه‌ای از سنگفرشهای قدیمی است که بر سردر بسیاری از کاخهای باستانی دیده می‌شود. پرده‌هایی از پارچه‌های کتان سفید با نقش و نگاری از منسوجات سیاه سرخ یا آبی، تمامی قسمتهای بنا را از تابش خورشید محفوظ نگه می‌دارند و

۱۱۲ - درخت هلو از ایران به کشورهای دیگر دنیا رفته است.



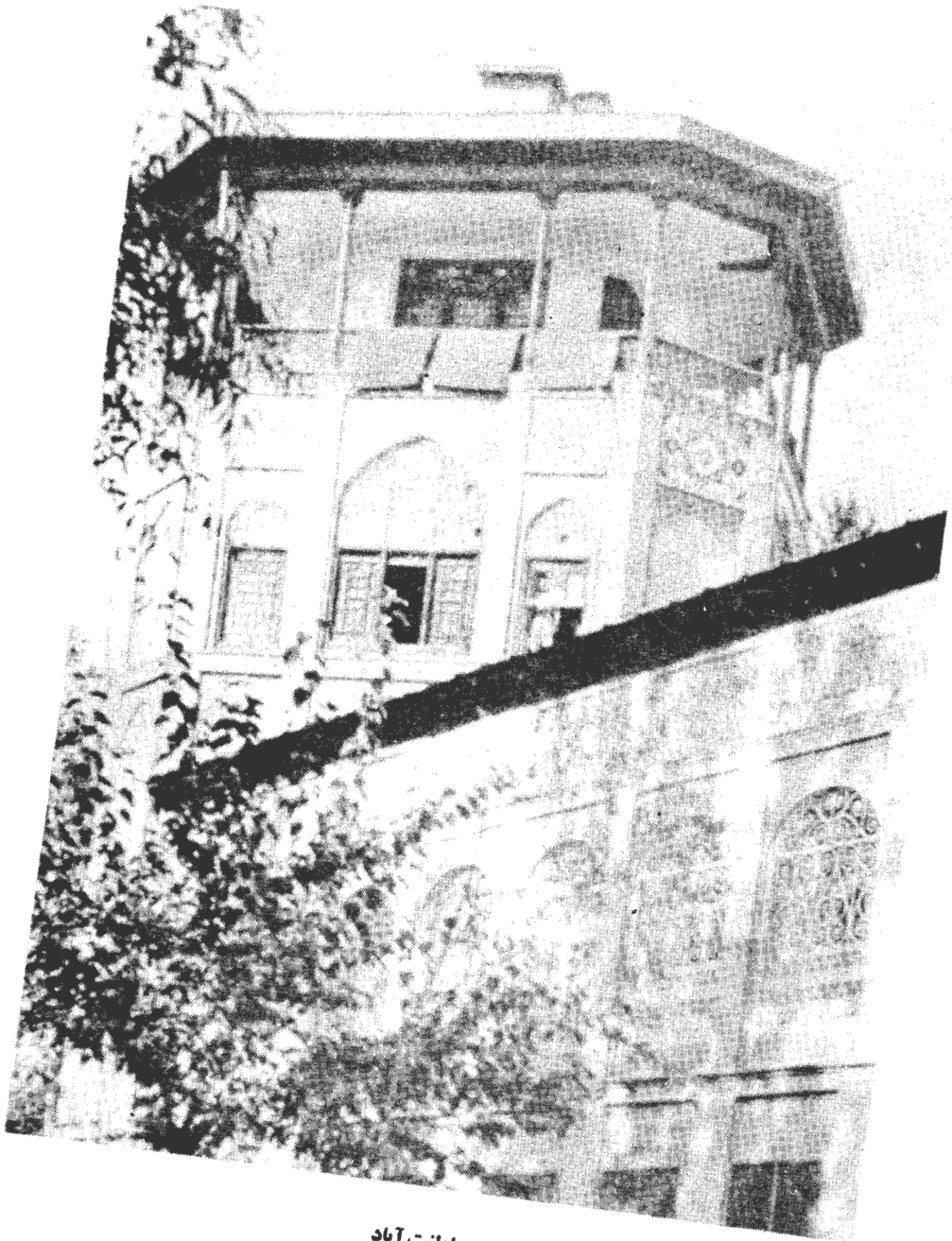
٦٨ - قصر عشتاد - تهران

از این پرده‌های بسیار قشنگ، معمولاً در همهٔ کاخ‌های سلطنتی استفاده می‌شود. ضمناً یک عمارت برج مانند، در وسط باغی پر از حوض و چشمه و فواره‌ها، جدا از ساختمانهای دیگر سر به آسمان کشیده است. دورتادور پایهٔ آن در حدود سی خانهٔ کوچک دو اطاقه به شکل نیم دایره‌ای ساخته شده و در هر کدام از این خانه‌ها یکی از زنان شاه ساکن است. نحوهٔ معماری کاملاً ابتدایی است. دیوارها، با آهک سفید شده است. درها و چهارچوب پنجره‌ها از چوب سفید، و دارای چفت و بست بسیار زمختی هستند. این خانه‌ها شبیه نوعی طویله‌هایی است که در بعضی از املاک کشاورزی انگلستان ساخته می‌شود. قصر «عشرت آباد» که هنگام مراجعت شاه از اروپا احداث شده است، بیشتر به محل برگزاری مراسم عروسی شاه اختصاص دارد. چون ناصرالدین شاه، اگر چه زنان متعددی دارد ولی باز هم زنان تازه‌ای می‌گیرد و تنها زنان اصل و نسب دار قسمت «اندرون» را پر نمی‌کنند، بلکه بیشتر همسران وی از میان زنان روستایی دهکده‌های مجاور — که بعدها مادرهای شاه آیندهٔ ایران خواهند شد — انتخاب شده‌اند.

شاه چون در قصرهای متعددی که در اطراف تهران دارد، به طور دایم یا به مدت زیاد سکونت نمی‌کند و تنها هر از چندگاهی برای گذراندن چند روز کوتاه، به اتفاق زنانش سری به آنها می‌زند، به این جهت در هر سفر، زنان وسایل لازم را برای مرتب کردن اطاقهای خود با خود همراه می‌برند و مجموعهٔ اسباب و اثاث آنها به قدری کم است که در فرصت بسیار کوتاه می‌شود همهٔ آنها را در یکجا بسته‌بندی و جمع و جور کرد.

قصر سلطنت آباد

کمی بالاتر، در جلگه‌ای، قصر، «سلطنت آباد» بنا شده است، قصر زیبایی که شاه از آغاز فصل بهار و پیش از آنکه گرمای تهران او را وادار به رفتن به سوی کوهستانهای اطراف بکند، در آنجا اقامت می‌کند. وضع محل استقرار وی در این قصر، بهتر از وضع اقامتگاههای ییلاقی دیگر است، ولی افرادی که در التزام وی هستند به علت کمبود جا، زیر چادرها به سر می‌برند. شاه قبل از رفتن به «سلطنت آباد» معمولاً چند هفته‌ای در قصر «نگارستان» که در مدخل تهران و بر بالای میدانگاهی پر درخت احداث گردیده است، اطاق می‌کند. هوای آنجا از هوای شهر خنک تر است. ناصرالدین شاه، با صرف شیر بهاری در آنجا به تقویت و درمان خود می‌پردازد.



۶۹ - قصر آینه سلطنت آباد
(از کتاب مصدق در محکمه نظامی)

نیاوران، زیباترین قصر اطراف تهران

زیباترین اقامتگاه ییلاقی تابستان، قصر «نیاوران» است. ساختمان این قصر به سبک تازه‌ای در دامنهٔ سلسله جبال البرز و در وسط پارک خوش منظره‌ای که بر سرتاسر جلگهٔ شمیران تسلط دارد، احداث گردیده است.

حتی در روزهای بسیار گرم، زیر سایهٔ درختان تناور این باغهای زیبا انسان از احساس هوای خوش و خنک بسیار لذت می‌برد. شاه قسمتی از چلهٔ تابستان را در این قصر می‌گذراند.

روحیه پرتحرک و زندگی سیار شاه ایجاب می‌کند که همواره تعداد کثیری از همراهان آماده باشند، که در این سیروسیاحتها به دنبال وی راه بیفتند. به این جهت می‌گویند که عده‌ای از بزرگان درباری روی زین اسب می‌خوابند، تا به مجرد اولین ندا، حاضر یراق و مہیای حرکت باشند.

در تهران، هنگام تابستان، هوا به قدری گرم است که تابش مستقیم آفتاب، تخم مرغ را می‌پزد. در این فصل، هوای این شهر به ناسالمی در همه جامشهور است و از ماه مه اهالی شهر به طور دسته جمعی به سوی ارتفاعات شمیران در شمال پایتخت عزیمت می‌کنند. دهکده‌ها و آبادیهای زیادی در زمینهای شمیران به طور پراکنده از هم احداث شده‌اند. محل زمینهایی که خانه‌های ییلاقی نمایندگیهای کشورهای بیگانه در آن بنا گردیده، از طرف شاه به آنها اهداء شده است».^{۱۱۳}

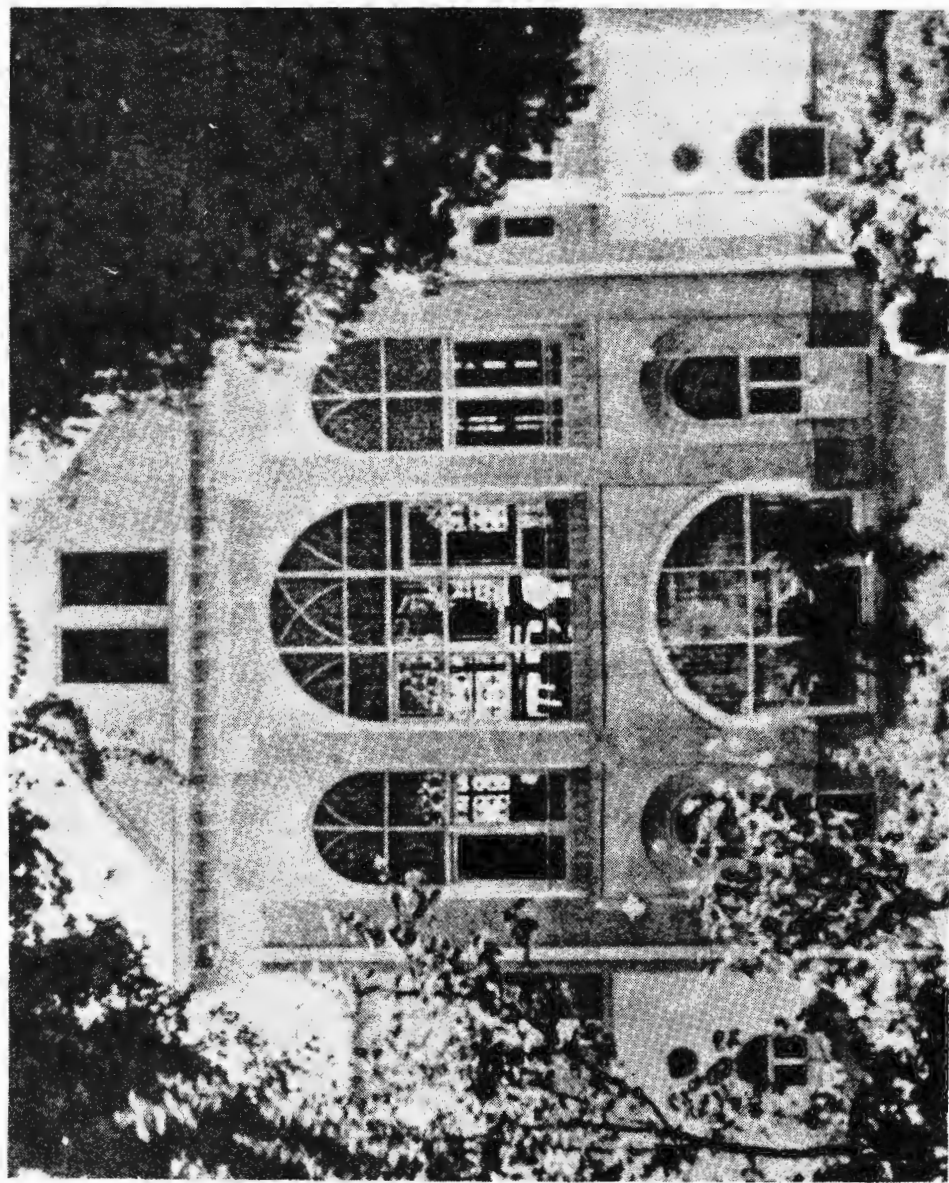
اولین راه مهندسی ساز در ایران

خانم کارلا سرنا در خاطرات سفر خود به ایران به چگونگی احداث و گشایش نخستین راه شوسه در ایران اشاره کرده و چنین نوشته است:

«محلّی که ناصرالدین شاه بیش از هر جای دیگر به آن علاقه نشان می‌دهد کلاه فرنگی شکارگاه اختصاصی در باغ «دوشان‌تپه» است.

شاه بعد از مراجعت از اروپا، دستور داد به منظور رفاه و آسایش مؤمنین، راه شوسه‌ای از تهران تا زیارتگاه شاه عبدالعظیم و راه دیگری صرفاً به خاطر ارضای هوسهای شخصی اش به همین کلاه فرنگی باغ وحش، کشیده شود. راه دوم که ساختمان آن مدتها بعد از راه تهران

۱۱۳ - رگ: سفرنامه کارلا سرنا، ص ۱۹۶ تا ۲۰۱.



۷۰- نمای خارجی قصر صاحبزاده

— شاه عبدالعظیم، آغاز شده بود، و با آنکه از میان مسیر پر سنگلاخ و صعب العبور می‌گذشت و علاوه بر آب و باران و بهمن و رودخانه پرخروش که موانع طبیعی این راه بودند، مثلاً در فاصله شش کیلومتری برای هموار کردن مسیر، حداقل یازده پل می‌بایست احداث گردد، ولی علی‌رغم تمامی این موانع و مشکلات احداث آن خیلی زودتر از راه اولی به اتمام رسید.

روز چهاردهم اکتبر ۱۸۷۴ [= ۲ رمضان ۱۲۹۱ ه. ق مطابق با ۲۱ مهر ۱۲۵۳ ه. خ.]
اعلیحضرت جاده جدید را افتتاح می‌کند. مهندس اروپایی مجری طرح احداث جاده برای مراسم افتتاح آیین و تزیینات خاصی ترتیب داده بوده است که تا امروز در ایران سابقه نداشت؛ او طاق نصرتی از گل و گیاه درست کرده بود و بر بالای آن علامت رسمی ایران و کتیبه‌ای به افتخار شاه نصب شده بود. در حدود یکصد پرچم بزرگ، در انتهای تیرها بالاتر از پرچمهای کوچک که اسم شاه را در کنار لوحه‌های فلزی نوشته بودند، در اهتزاز بودند. همه چیز با دسته گل و گیاه به هم بسته شده بود. خاطره این افتتاح، که مراسم آن برای همه تازگی داشت و پیش از آن در اینگونه تشریفات رسمی برافراشتن پرچم و یا تزیینات دیگر هرگز در این کشور معمول نبوده، برای همیشه در یاد ایرانیان باقی مانده است. آن روز ابتدا توسط زنجیری با قفل نقره‌ای آویزان، راه را بسته بودند. هنگام ورود شاه به محل مراسم، مهندس کلید قفل را با احترام به ناصرالدین شاه تقدیم می‌کند. شاه از اینگونه نمایشها، و اصولاً از هر چیز تازه‌ای خوشش می‌آید، از مراسمی که به این مناسبت ترتیب داده شده است، بسیار مسرور می‌گردد. آنگاه شلیک بیست و یک تیرتوپ، و متعاقب آن نواختن سرود ملی^{۱۱۴}، گشودن اولین راه شوسه را در ایران به اطلاع همگان می‌رساند. در لحظه‌ای که مهندس کلید را روی یک سینی نقره‌ای برای افتتاح جاده تقدیم شاه می‌کرد، در کنار آن یک کیسه کوچک محتوی چهارده تومان هم گذاشته بودند که گویا از اعتبارات عملیات جاده‌سازی باقی مانده بود»^{۱۱۵}.

۱۱۴ — سرود ملی برای نخستین بار در دوره ناصرالدین شاه توسط موسیو «لومر» معلم موسیقی دارالفنون ساخته شد و تا

دوره محمد علی شاه در مراسم رسمی نواخته می‌شد.

۱۱۵ — رک: سفرنامه کارلا سرنا، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

سیاحت‌های دیالافوآ در ایران

مادام دیالافوآ، همسر مارسل دیالافوآ مهندس و باستان‌شناس معروف فرانسوی، در سال ۱۸۸۱ میلادی (۱۲۶۰ خورشیدی)، از راه ترکیه به ایران آمد. او وقایع روزانه مسافرت و نتیجه مشاهدات و تحقیقات و مطالعات شوهرش را مشروحاً یادداشت کرده است، فرصت را مغتنم شمرده او را در قسمت‌هایی از مسافرتش همراهی می‌کنیم.

لوازم سفر ایرانیان

خانم دیالافوآ لوازم سفر ایرانیان را که با وسایل نقلیه آن روزی در راه‌های ایران مسافرت می‌کردند از هر حیث خوب و متناسب با مسافرت در بیابان ذکر کرده و درباره آن چنین می‌نویسد:

«... یکی از لوازم سفر آنها مفرش است که از گلیم یا قالی درست شده و لحاف و متکا و بالش و قالیچه و حتی لباس خود را در آن جای می‌دهند و با بندهای چرمی محکم می‌بندند، لحاف عموماً از پارچه پنبه‌ای درست می‌شود و ممکن است روی آن پارچه ابریشمی و داخل آن پرازپشم یا پنبه باشد، به محض ورود به منزل قالیچه‌ای گسترده و لحاف را چهارلا روی آن می‌اندازند و کنار آنرا کمی لوله می‌کنند و روی آن به راحتی نشسته یا دراز می‌کشند و در مواقع خواب هم اگر هوا سرد باشد آنرا به روی خود می‌اندازند و الا مانند قفقازی‌ها با لباس در روی آن می‌خوابند و این یک نوع تخت‌خواب عملی است که در تمام ایران معمول است.

یکی دیگر از لوازم سفر آنها موسوم به خورجین و طرفین آن مانند کیسه دوخته شده، خورجین هم از قالی یا گلیم و یا پارچه ضخیم پنبه‌ای درست می‌شود و در آن لوازم سفر را مانند دیگ و سایر ظروف و آفتابه و سماور و آذوقه جای می‌دهند اغلب چیزهایی که در منازل راه پیدا نمی‌شود مانند نان خشک و برنج و گوشت و سبزی و قند و شمع و غیره را برای چندین روز در آن ذخیره می‌کنند، زیرا در این منازل فقط گاه برای حیوانات و منزلی برای مسافرن پیدا می‌شود و بس».^{۱۱۶}

۱۱۶ - سفرنامه مادام دیالافوآ، ترجمه و نگارش فره‌وشی (مترجم همایون سابق)، چاپ دوم، ۱۳۶۱ شمسی، ناشر

کتابفروشی خیام، ص ۳۴.

تأسیس اولین مهمانخانه در قزوین

«... باری برای اینکه سفرای خارجه قبل از ورود به طهران محل استراحتی داشته باشند شاه مهمانخانه‌ای در قزوین ساخته و دو نفر از نوکران خود را به پرستاری و نگاهبانی آن مأمور کرده است. مأمورین با مسافرین مؤدبانه رفتار می‌کنند و مهمانخانه را بدون امتیاز در اختیار آنها می‌گذارند. ساختمان آن مهمانخانه چندان قابل توجه نیست، دارای دو طبقه است و اطراف آن را ایوانی احاطه کرده است که جابجا ستونهای آجری دارد. در یک طرف آن باغچه‌ای است که دارای حوض بزرگی است و اردک‌ها در آن شناورند و سقاها می‌آیند و مشک‌های چرمی خود را از آن آب پر کرده و به خانه‌ها می‌برند».^{۱۱۷}

درواه کاشان

«جاده تهران به کاشان یکی از شاهراههای عمده ایران است و متصل کاروان در آن رفت و آمد می‌کند و در تمام مسیر خود از دهکده‌های کوچک فقیرانه می‌گذرد ولی مسافرین مانند ایالت آذربایجان نمی‌توانند در منزل دهقانان فرود آیند و مجبورند در کاروانسرای منزل کنند.

کاروانسرای سن سن متروک بود. نه در داشت و نه دربان. خوشبختانه چاپارخانه در کنار راه بود؛ درب آنرا زدیم، نایب چاپارخانه مدتی طول داد و بالاخره در را باز کرد و پس از گفتگوی زیاد معلوم شد آذوقه فروشی ندارد و فقط می‌تواند دو عدد تخم مرغ پخته و دو قرص نان برای ما فراهم کند.

کاروانسرای نصرآباد از بناهای بسیار خوب و محوطه آن وسیع و به شکل چهار ضلعی منظم است. در اطراف حیاط اطاقهایی وجود دارد و در عقب آنها طویله‌های متعدد ساخته شده است.

در زیر اطاقها زیرزمینهایی است که مسافرین می‌توانند در روزهای گرم تابستان در آنها به سربرند، و در وسط حیاط سکوی وسیعی است که آنرا تخت می‌گویند و دو متر از زمین ارتفاع دارد و اطراف آن خندقی است پر از آب تا حشرات نتوانند از آن عبور کرده به بالای تخت بیایند. مسافرین با نردبانی بالای تخت می‌روند و نردبان را بالا می‌کشند و شب را در آنجا به سر می‌برند. این احتیاطات برای این است که در نواحی کاشان و در خود شهر

۱۱۷ - همان کتاب، ص ۱۰۵.

عقرب فراوان می باشد و زهرش کشنده است».^{۱۱۸}

به همراه دیالافوآ در کاشان سال ۱۲۶۰ خورشیدی

«امروز نیز شهر کاشان یکی از شهرهای آباد و پرثروت ایران است. مردمانش همه هنرمند و صنعتگر هستند. خانه ها با خشت و گل ساخته شده ولی تمیزند. دیوارها بلند هستند و کوچه ها را از ریزش خاک کثیف نمی کنند. تقریباً تمام کوچه ها سنگفرش شده و دارای مجاری هستند که آب باران را منتقل می کنند. بر سر چاهها تخته سنگهای بزرگ گذاشته اند تا عابرین بدون خطر بگذرند و هر روز کوچه ها را جاروب می کنند و آب می پاشند. اگر چه شاید مسافرین اروپایی که شهرهای کثیف شرقی را دیده اند گفته مرا حمل بر اغراق گویی کنند ولی من اطمینان میدهم که آنچه نوشته ام واقعیت دارد.

بازار این شهر وسیع است و سقف آن دارای گنبد های کوچکی است که بهم پیوسته و جابجا کاروانسرای هست که مخزن مال التجاره است. این کاروانسراها تاجر نشین و غیر از آنهایی هستند که مسافرین در آنها منزل می کنند. اینها دارای بناهای مجلل و مزینی هستند. یکی از بهترین نمونه های آنها کاروانسرای تازه است که تجار ساخته اند. شکل آن مانند منشور مربع القاعده است و دو طرف آن درب ورودی دارد. تمام بنا با آجر ساخته شده و در سقف و دیوارهای آن آجرهایی بکار رفته که کنار آنها مانند کاشی لعاب دار برجسته است و نمایش قشنگی دارد. در سقف آنهم سه روزه بزرگ است که به قدر کافی محوطه را روشن می کند. این بنای مهم که پراز مال التجاره های گرانبهاست بهتر از هرگونه احصائیه و محاسبه ای اهمیت تجارتی و آبادی و ترقی شهر را نشان میدهد.

در این کاروانسرای نوپارچه های ابریشمی و مخمل های عالی دست باف که محصول همین شهر است بفروش میرسد. مخمل کاشان بواسطه خوبی جنس و رعونت و لطافت مشهور است. کارخانه های دست باف قابل ملاحظه است. چون هوا فوق العاده خشک و ممکن است نخ ابریشم را بشکند نساجان مجبورند که در منازل زیرزمینی با روشنایی بکار پردازند. در تمام کارخانه ها حوض پر آبی هم هست تا از تبخیر آب مختصر رطوبتی در هوا تولید شود.

در مقابل هر دستگاهی یکنفر کارگر نشسته که تا کمر عریان می باشد و مشغول بافتن

پارچه است.

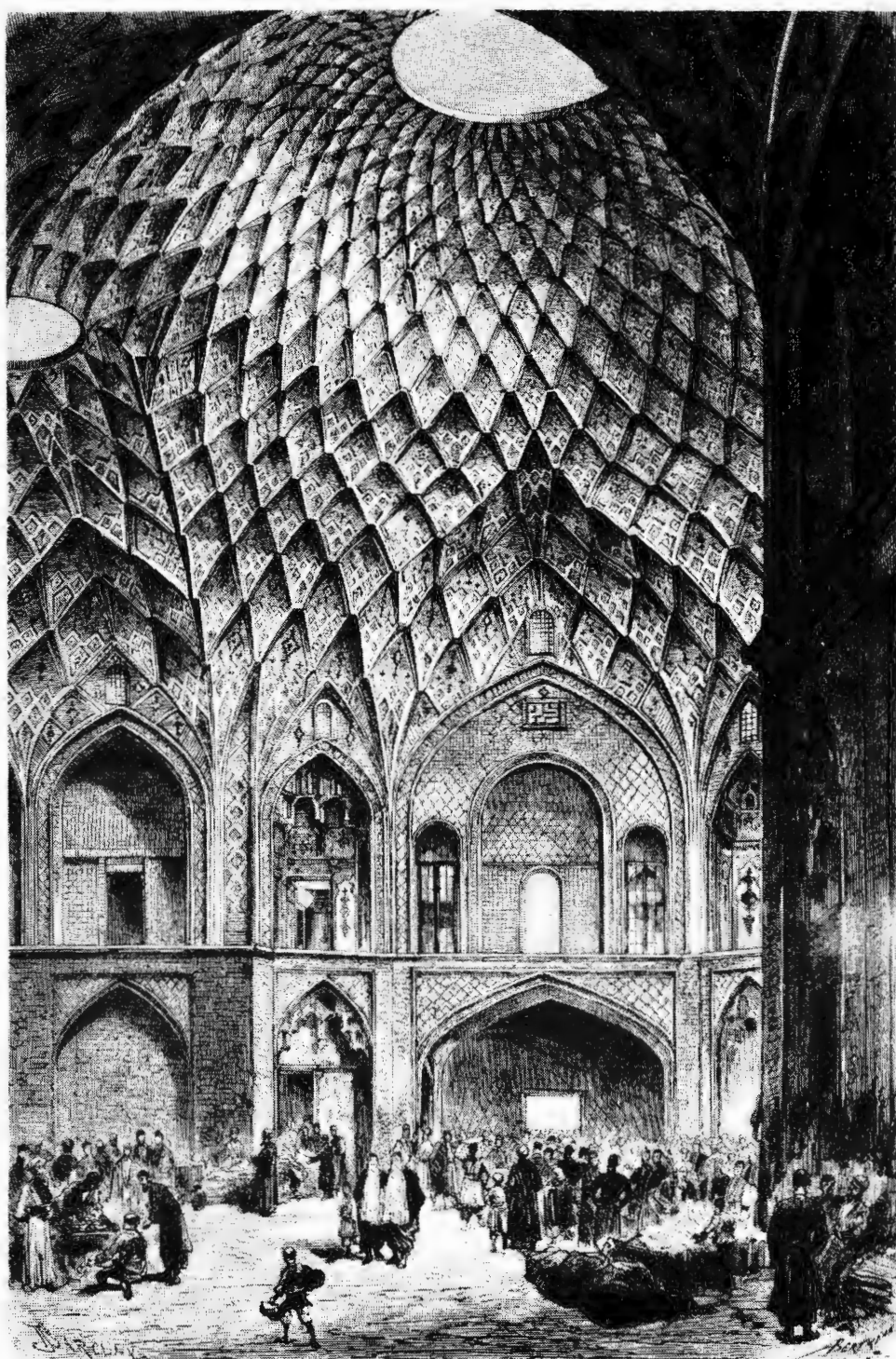
بغیر از پارچه های ابریشمی دو رقم پارچه دیگر هم می بافند: یک قسم سبک و نازک که برای آستر لباس مصرف میشود و قسم دیگر سنگین و ضخیم که برای مخده و روفرشی بکار می رود. پارچه های ابریشمی در روی زمینه قرمز با شاخ و برگ و گل های رنگارنگ نمایش و جلوه مخصوصی دارند اما هیچوقت نمی توان دو پارچه یافت که شبیه بهم باشند زیرا که کارگران در تناسب و جور کردن رنگها مهارتی ندارند و مقدار ترکیبی آنها را به طور دقیق نمی دانند. به هر حال کاروانسرای نو مرکز مهم تجارت پارچه های کاشان است و معاملات عمده ای در آن انجام می گیرد و تجار آن هم عموماً ثروتمند هستند.

یکی از بازارهای قابل ملاحظه بازار مسگران است که در آن چهارصد نفر صنعتگر در یک نقب طولانی، متصل مشغول ساختن ظروف مس هستند. در این بازار همیشه جمعیت زیادی در رفت و آمد است و کاروانهای شتر هم برای آوردن ورقه های مس و بردن مس مصنوع در آن آمد و شد می کنند.

صدای چکش که اتصالاً روی سندان می خورد هیاهوی غریبی راه می اندازد، نه فقط اروپاییان بلکه خود ایرانیان هم از شنیدن این صدای گوشخراش در زحمت هستند. به طوری که مشتریان و صاحبان دکان هم برای انجام معاملات ناچار باید به جای خلوتی بروند تا از سرو صدا و جنجال و هیاهو در پناه باشند. غالباً فروشندگان مشتریان عمده را به خانه می برند تا با آسایش خاطر معامله ای انجام دهند. این هیاهوی زحمت آور را می توان از داستان اغراق آمیز زیر به تصور آورد. گویند موقعی که ابن سینا دانشمند مشهور در اصفهان توقف داشت روزی به شاه شکایت کرد که مسگران کاشان به قدری سرو صدا راه انداخته اند که مرا از مطالعه و تحریر باز داشته اند. شاه تبسمی کرده و در پاسخ گفت: حکم می کند که مدت یک هفته مسگران کاشان تعطیل کنند تا شما بتوانید با آسایش خاطر بکار پردازید.

فردای آنروز ابن سینا از شاه تشکر کرد که توانسته است بی سرو صدا یک فصل تمام از کتاب بزرگ طبی خود را بنویسد.

مسگران پس از چهار روز تعطیل به حاکم کاشان شکایت کردند که چرا باید برای هوس یا جنون مردی که سه منزل از کاشان دور است ما از کار کردن و نان خوردن باز مانیم.



۷۱- کاروانسرای بازار کاشان

(از سفرنامه دیولافوآ)

حاکم گفت: «پادشاه به طبیب خود وعده داده است که یک هفته بازار کاشان تعطیل باشد ولی من تصور می‌کنم که این سرو صدا از بازار اصفهان بوده و طبیب اشتباه کرده است، بروید مشغول کار شوید من به شاه گزارش میدهم و ابن سینا را هم از اشتباه در می‌آورم.

بنابر این مسگران دوباره شروع بکار کردند و با نیرویی که از چهار روز استراحت بدست آورده بودند چکشها را محکم بر روی سندانها فرود آوردند.

عصر همانروز ابن سینا در کاخ شاهی حضور یافته و شکایت کرد که اهالی کاشان به حکم اعلیحضرت اعتنایی نکرده و دوباره به مسگری مشغول شده‌اند.

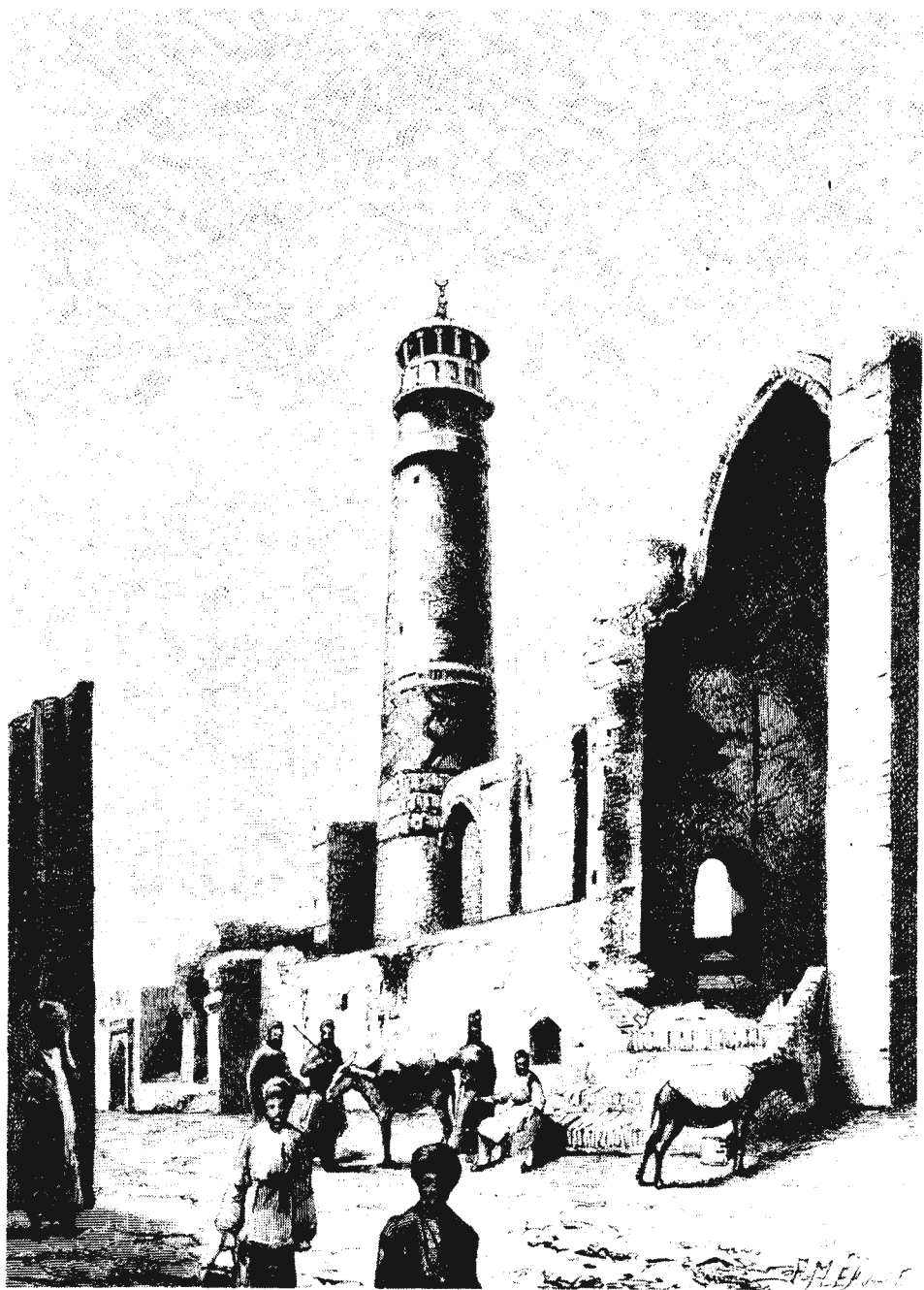
۹ اوت — برای اینکه از نقشه شهر و اوضاع آن آگاه شویم بهتر آن است که به بالای منار خمیده‌ای که در قرن سیزدهم ساخته شده است برویم.

این بنای آراسته با آجرهای نازکی ساخته شده که بیش از سه سانتی متر ضخامت ندارند و بلندی آن از سطح کوچه به چهل و هفت متر میرسد. از پلکان دور زنده‌ای باید بالا رفت که خوب محفوظ مانده است اما در بالای آن دیوار تکیه گاهی وجود ندارد.^{۱۱۹}

چون از بالای منار نگاه کنیم برج و باروی شهر را می‌بینیم که مانند دایره تمامی است و در میان آن مجموعه‌ای از اشجار و بامها و گنبدهای مینایی که مانند فیروزه‌های درشتی جلوه‌گری دارند به هم فشرده شده‌اند. شهر دارای حیات است و در تمام وسعت خود جنب و جوشی دارد و مانند تبریز و قم محلات مخروطی‌ای در آن دیده نمی‌شود.

در بالای منار دواری در سر من عارض شد و به زحمت افتادم و چون تکیه گاهی نبود بآخرین پله آن محکم چسبیدم و به درون آن نگریستم تا خیرگی و سیاهی چشمانم برطرف شود؛ به علاوه باید بگویم که من اولین کسی نیستم که چنین حالت نامطبوعی را احساس کرده باشم. به طوری که شنیدم تا چند سال قبل زنان بدعمل را به بالای این منار برده و به زمین پرت می‌کرده‌اند. شوهر زن تبه کار به کمک اقوام خود و حتی اقوام خود آن زن او را از

۱۱۹ — این منار تاریخی «زین الدین» نام دارد و از آثار دوره سلجوقی است، با آجر و ملات گچ ساخته شده و دارای سه کمر بند فیروزه‌ای مشبک بوده که بعضی از این نمونه کاشیها هنوز در بدنه آن باقی است. این منار به اثر زلزله‌های شدید از محور اصلی خود اندک انحرافی پیدا کرده بود و با آنکه سالها به همان صورت استوار و بی‌خطری باقی مانده بود در سال ۱۳۱۰ خورشیدی نیمی از آن را تخریب کردند. این تذکر نیز ضروری است که بنای این منار خواجه «زین الدین» یکی از برادران خواجه «عماد الدین» محمود بنیان‌گذار مسجد عمادی و میدان سنگ کاشان بوده که در نیمه دوم قرن نهم هجری منار و خانقاه کنار آن را ساخته است. (رک: آثار تاریخی کاشان و نطنز، تألیف حسن نراقی، ص ۲۶۷).



۷۲- معبری در کاشان (از سفرنامه دیولافوا)

این پله ها بالا برده و چون به انتهای آن می رسیدند زنرا با فشار به پایین پرت کرده و به عالم دیگر می فرستادند.

قصه عجیبی هم باین شرح برای من نقل کردند که تاجر متمولی کنیزی داشته که به اتهام مسموم کردن ارباب خود محکوم به اعدام شده بود. بیچاره کنیز هر چه دلیل بر بی گناهی خود اقامه کرد کسی به حرف او گوش نداد و عاقبت او را هم مانند همان زنان سیه کار از بالای منار بر زمین انداختند. تماشاچیان با کمال تعجب دیدند که کنیز از زمین برخاست و دست به طرف آسمان دراز کرد و خدا را بر بی گناهی خود به شهادت گرفت. جمعیت از دیدن این معجزه به طرف او هجوم آورد و لباس او را پاره کردند و هر تکه ای را کسی برای تبرک برداشت و کنیز را مظفرانه بر روی دست نزد حاکم بردند و تقاضا کردند که چون بی گناه و معصوم است، مادام العمر باید آزاد باشد. باری در مراجعت از مقابل مسجد جمعه گذشتیم و در راه به یک منار قدیمی هم برخوردیم که موزاییک قسمت زیرین آن با آجرهای صیقلی یکرنگ هنوز محفوظ مانده و جلوه خوبی داشت. من از راهنمای خود پرسیدم که آیا ممکن است در این مسجد وارد شد؟ تصور می کنم چون قسمتی از آن خراب شده ورود بآن مانعی نداشته باشد و ما هم مرتکب عمل خلافی نشده باشیم.

در پاسخ گفت: علما و اهالی کاشان مردمان صبور و متحملی هستند و تاکنون دیده نشده است که به یک نفر عیسوی آزاری کرده باشند ولی صواب آن است که از امام جمعه اجازه بگیرند تا کسی مزاحم شما نشود. البته من اطمینان دارم که این عالم عالی مقام از دادن اجازه مضایقه نخواهد کرد. ما هم نصایح عاقلانه راهنما را پذیرفتیم و نظربه این که هوا هم زیاد گرم بود به طرف منزل رفتیم». ۱۲۰

گشت و گذاری به همراه اورسل در ایران

یکی از سیاحان مغرب زمینی که سفرنامه اش در مقایسه با سیاحت نامه های مشابه از اعتبار و اهمیت بیشتری برخوردار است «ارنست اورسل» جهانگرد بلژیکی است، او در سفرنامه خود تصویری روشن از ایران سال ۱۸۸۲ میلادی برابر با ۱۲۹۹ هجری قمری و مطابق با ۱۲۶۱ خورشیدی ارائه می دهد. با او همراه شد و گشت و گذاری در گوشه هایی از ایران عصر ناصری می نماییم:

۱۲۰ - رک: سفرنامه مادام دیلاقوا، ص ۱۹۴ تا ۱۹۷.

در پایتخت قدیم صفویه و هتل دولتی آن

«از زیر دروازه ای با کاشیهای پر نقش و نگار گذشتیم. این تزیین هنرمندانه با دیوار مخروبه ای که دور پایتخت قدیمی صفویه کشیده شده بود، هیچ هماهنگی نداشت. بعد از عبور از جلوی قصر حاکم و کوچه هایی که در دو طرفشان، کنار جوی آب، درخت کاشته بودند و در فواصل مختلف تیرهای تلگراف هند - اروپا، این رفیق قدیم ما با نهایت بی سلیقگی قد برافراشته بود - بالاخره به یک ساختمان دو طبقه بزرگ رسیدیم. دورتادور این ساختمان بزرگ را یک ردیف ستون احاطه کرده بود و در مقابل آن باغچه ای پر از گل قرار داشت. ایرانی هایی با ظاهر آراسته، گرداگرد فواره حوض نشسته و مشغول صرف قلیان و چای بودند. من اول خیال کردم این بنای زیبا یک قصر سلطنتی است ولی معلوم شد «مهمانخانه» ای برای مهمان های دولت است.^{۱۲۱}

مزد قاطرچی ها را پرداختیم و در یکی از اتاقهای طبقه همکف که پنجره هایش به باغچه باز می شد، برای خود جا گرفتیم. تمام وسایل و تجهیزات هتل به سبک اروپایی بود. روی میزی، دوات، قلم و کاغذ گذاشته بودند که مسافران برای یادداشت استفاده کنند. در بعضی چیزها تا حد زیاد روی هم به چشم می خورد، مثلاً کفشهای راحتی گلدوزی شده، چند شانه، حتی چندین مسواک دندان روی لبه روشویی مرمری گذاشته بودند. «مختار» مدیر این هتل دولتی برای خوش آمدگویی به اطاق ما آمد و وعده نمود برای شام ما اسفناج با تخم مرغ^{۱۲۲}، پلو، کباب بره، و برای دسر انگور قزوین، تهیه کند. بعد مؤدبانه پرسید:

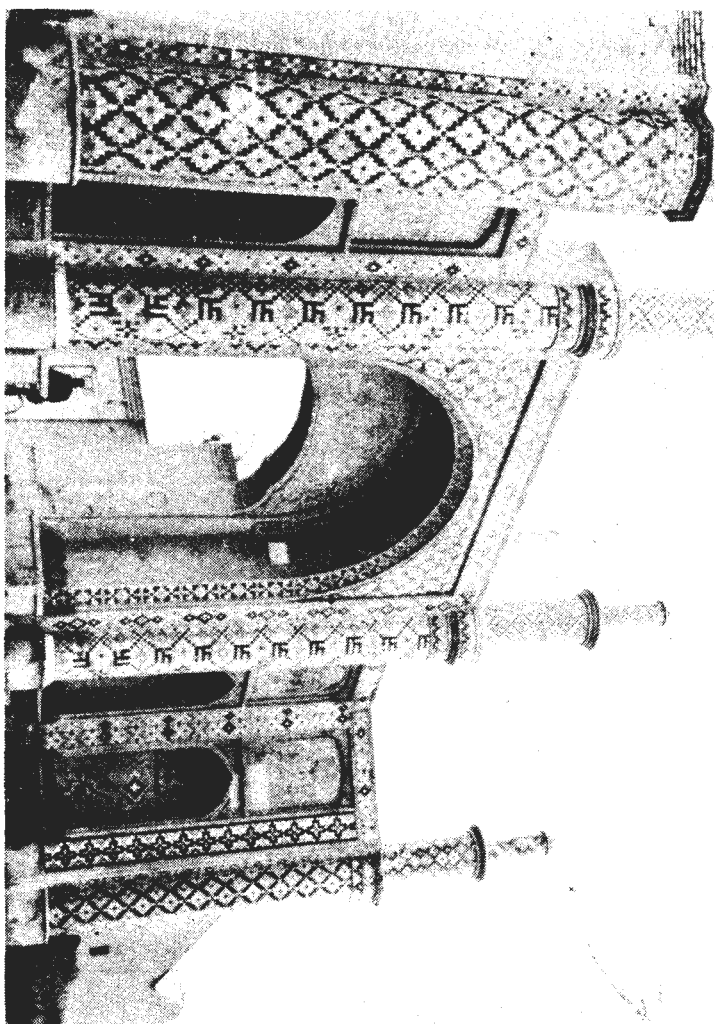
«شامپانی هم می خواهید؟ متأسفانه در سرداب مهمانخانه، شامپانی خوب موجود نیست. اما ما به شراب محلی قناعت کردیم.

موقع عصر، حاکم با جمعی از اطرافیان خود برای استفاده از هوای مطبوع باغچه، به مهمانخانه آمدند.

مهمانخانه در چارچوب شرقی خود، اثر مطبوعی در مسافر می گذاشت. ولی

۱۲۱ - به طوری که حاج میرزا یحیی دولت آباد در «حیات یحیی» می نویسد این مهمانخانه از بناهای آقا باقر سعدالدوله اصفهانی است که سالها حکومت قزوین را داشت. در زمان حکومت او با وجود این که مرد عامی کم اطلاع بود بر آبادی قزوین افزوده شد. از جمله کارهای ارزنده او احداث یک قسمت از راه تهران - قزوین است که در حدود ۱۲۹۰ هجری قمری ساخته شد.

۱۲۲ - این خوراک را نرگسی می گویند.



۷۳- دروازه درگوشک - قزوین

(از کتب پنهانی تاریخی قزوین)

نقش و نگاری که با کاشی در سردر آن ساخته بودند، شاید از نظر آنهایی که ذوق هنری دارند کار جالبی نباشد. بین تصاویر عجیب و غریب، علی الخصوص دو ساعت سنگی — که محکوم بودند همیشه یک و بیست دقیقه را نشان دهند — و پهلوی آنها علامت رسمی ایران، توجه همه را به سوی خود جلب می نمود. علامت رسمی ایران عبارت بود از شیری شمشیر بدست، و خورشید تابانی در پشت.

... این میهمانخانه — که به حق جانشین «مهمانسرای شاهانه» ای بود که شاردن، از آن در کتاب خود تعریف کرده،^{۱۲۳} — به غیر از طبقه همکف، در طبقه اول تعداد زیادی اطاق داشت با اسباب و اثاث بسیار مجلل، که کمی تو ذوق می زد. این اطاقها اختصاص به سفرا و سایر مهمانهای متشخص و متعین داشت. بزرگترین قسمت میهمانخانه، تالار وسیعی بود که به وسیله ارسی های بزرگ، که شیشه های الوان آن با ظرافت و اشکال زیبای هندسی پهلوی هم چیده شده بود — از بیرون نور می گرفت.

موقع صرف ناهار، با اندوه فراوان به چشم خود دیدم که مؤمنین با خلوص نیت از حوض میهمانخانه وضو می ساختند و کارکنان آنجا نیز از همان حوض برای مصرف سماور و شرب مسافران آب برمی داشتند».^{۱۲۴}

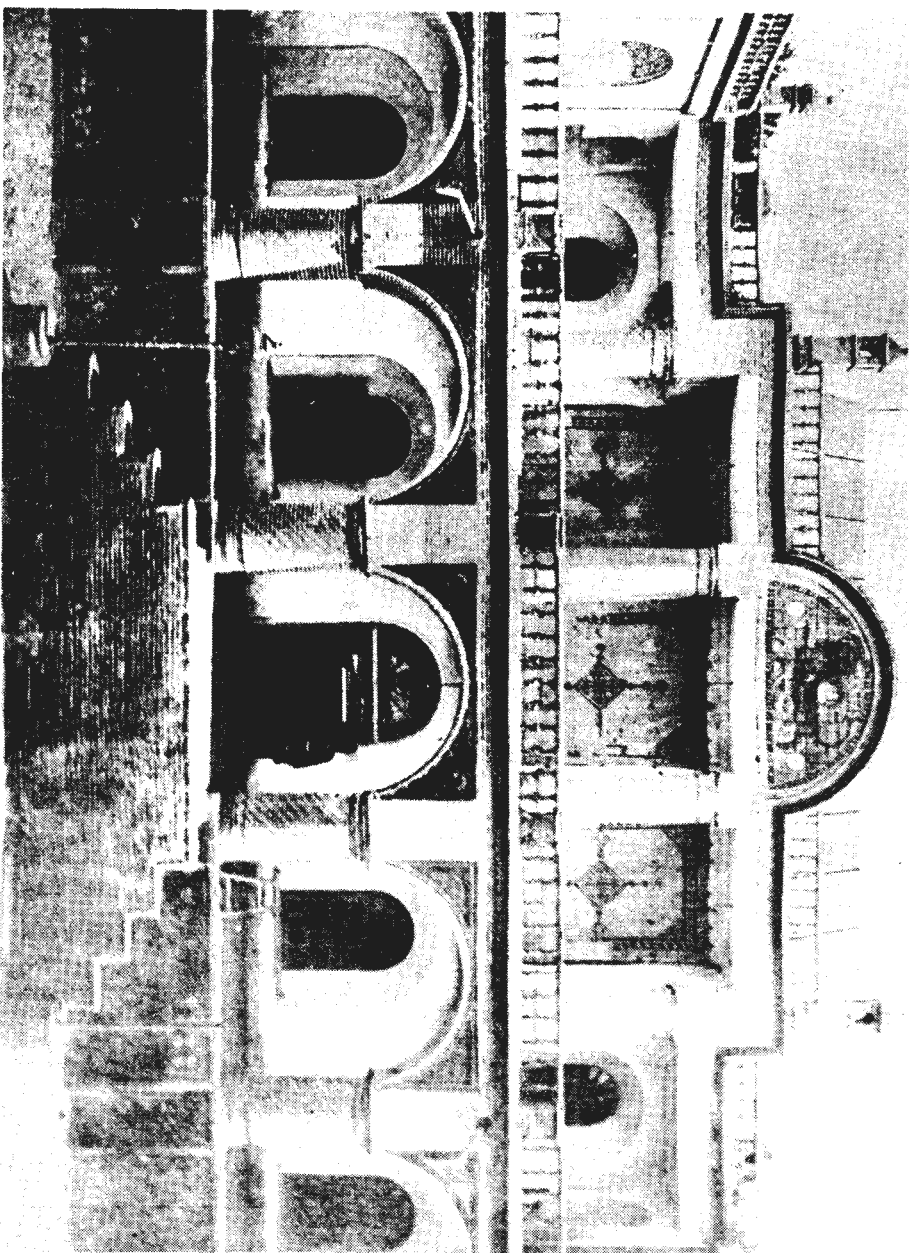
چاپارخانه ها

چاپارخانه ها از اماکنی بود که مسافران خسته در اطاقهای ساده آن خستگی راه از تن بدر می کردند اورسل توصیفی نیز از این چاپارخانه ها دارد:

«در همه جای ایران ساختمان چاپارخانه تقریباً یکسان است: چهار بنای گلی و یک حیاط چهارگوش در کنار آن. در چاپارخانه به جاده باز می شود و سردر آن به شکل گنبد بیضی ماندی است که در بالای آن «بالاخانه» ای قرار دارد. برای رفتن به توی بالاخانه باید از پله کانی که شیب کم و بیش تندی دارد، بالا رفت. در دو طرف در ورودی اطاقهایی ساخته اند که هر کدام در یک لنگه ای دارد. پنجره ها که هیچوقت شیشه ندارند به حیاط داخلی باز می شوند. اگر هیزمی در اجاق بسوزد، چنان دودی بلند می شود که مسافر ناگزیر است همیشه فقط از چوبهای خشک موجود در انبار چاپارخانه استفاده کند. ساختمانهای

^{۱۲۳} — منظور کاروانسرای شاهی کاشان است که در فصول پیش معرفی شد.

^{۱۲۴} — سفرنامه اورسل، ترجمه علی اصغر سعیدی، انتشارات زوار، ص ۶۳ تا ۶۴.



۷۲- هتل دولتی تروین

جنبی بیشتر برای انبار کردن — علوفه و علیق اختصاص دارند و ساختمان آخری نیز مخصوص اصطبل هاست. با وجود این در فصل تابستان اسبها را در هوای آزاد نگه می دارند و آنها از آخورهایی که در دیوار تعبیه شده، جو و علوفه می خورند. اطاقهای مسافران فاقد هر نوع وسایل ضروری است. ولی در عوض هر نوع حشره مزاحمی که بشود تصور کرد، در آنجا جمع اند. اطاقهای طبقه بالا اگر چه نسبت به طبقه پایین تمیزتر به نظر می آید، ولی باز هم پر از حشرات گوناگونی است...».^{۱۲۵}

حال بد نیست در مسیر قزوین — تهران از چند چاپارخانه دیدن کنیم:

چاپارخانه شروان ده:

این چاپارخانه که سبک تازه ای داشت با چاپارخانه های محقر و مخروبه راه رشت هیچ قابل قیاس نبود؛ این چاپارخانه، ساختمان زیبای یک طبقه ای بود، با یک ردیف ستونهای مرتب، در میان باغچه باصفایی که خوب به آن می رسیدند. متصدی ایستگاه یک استکان چای جلوی هر یک از ما گذاشت بعد از ما دعوت نمود از اطاقهای مختلف چاپارخانه بازدید کنیم. او مخصوصاً به سالن غذاخوری آنجا خیلی می نازید. در واقع دیدن آن برای ما نیز جالب و غیرمنتظره بود؛ یک میز بزرگ به سبک اروپایی در وسط گذاشته بودند و روی سفره آن، دستمال سفره، بشقاب، لیوان، قاشق و چنگال، حتی گیلان شامپانی خوری، به طرز بسیار باسلیقه ای چیده شده بود. انصافاً در این سالن هیچ کم و کاستی به نظر نمی رسید. یک ظرف «Pounkhas» های انگلیسی - هندی نیز گذاشته بودند، که به گمان من تشریفات زایدی بود، چون این نوشابه ها عطش هیچ مسافری را رفع نمی کرد. اطاقها همه به سبک اروپایی مبله شده بود و نظیر مهمانخانه قزوین، یک جفت کفش راحتی، یک مسواک دندان و شانه روی هر روشویی گذاشته بودند. کنار هر تختخواب آثاری از سعدی و حافظ که با چاپ سنگی، چاپ شده بود، دم دست مسافران بود تا با مطالعه آنها بر معلومات خود درباره ادبیات کلاسیک زبان شیرین فارسی بیفزایند».^{۱۲۶}

۱۲۵ — همان کتاب، ص ۳۲.

۱۲۶ — همان کتاب، ص ۸۴-۸۵.

چاپارخانه ینگى امام:

«... ایستگاه جدید، متصل به کاروانسرای قدیمی که خوب به جای مانده، از ایستگاه‌های قبلی کوچکتر ولی مثل آنها دارای حوضی با آب زلال و باغچه مرتبی بود. ... برای یک استراحت کامل و خواب خوب استفاده کردم. حوالی ظهر متصدی ایستگاه برای ناهار پلو خوشمزه‌ای تهیه کرده بود که با اشتهای کامل خوردم».^{۱۲۷}

هتل فرانسه

همراهی با اورسل را ادامه می‌دهیم و با او به «هتل فرانسه» نخستین مهمانخانه پایتخت وارد می‌شویم:

«بالاخره ما هم وارد شهر شدیم. از یک خیابان دراز، یک میدان بزرگ، چند کوچه پریچ و خم گذشته، به راهنمایی ژروم روبروی خانه قشنگی با باغچه‌ای پر از گل سرخ، پیچک و انواع گل‌های دیگر که همه شکفته بودند — توقف نمودیم. اینجا هتل دو فرانس، تنها هتل تهران بود. مالک مهربان و مؤدب آنجا، آقای «پرو»^{۱۲۸} ما را به اتاق‌هایی که به سبک هلندی تزیین شده بود، راهنمایی نمود. در این اتاق‌ها از دیدن تخت‌خواب‌های واقعی با ملاقه‌های سفید و تمیز — سخت خوشحال، حتی متعجب شدیم: از تفلیس به این طرف، ما عادت خوابیدن در چنین اتاق‌های مجلل و راحت را تقریباً از یاد برده بودیم.

موقع شام همه مسافران هتل دور هم جمع شدند. آنها عبارت بودند: از دو نفر فرانسوی، آقای «آندریو»^{۱۲۹}، سر باغبان شاه، آقای «بوتن»^{۱۳۰}، مدیر ضرابخانه سلطنتی، یک تاجر یونانی، سه افسر تعلیماتی اطریشی. یکی از پیشخدمت‌های هتل دانمارکی، بقیه ایرانی بودند. زبان فرانسه، زبان رایج این «بازار بلخ» به شمار میرفت. غذایی که برای شام پخته بودند، غذای بسیار مطبوعی بود و خیلی بیشتر می‌چسبید اگر خانم «پرو» مرتب با صدای زنگ دار و زننده خود، دو دخترش و بیچاره حسن خان پیشخدمت ایرانی هتل را این قدر

۱۲۷ — همان کتاب، ص ۸۶.

Prévot — ۱۲۸

Andrieu — ۱۲۹

Botin — ۱۳۰

گشت و گذاری در دارالخلافه ناصری سال ۱۲۶۱ خورشیدی

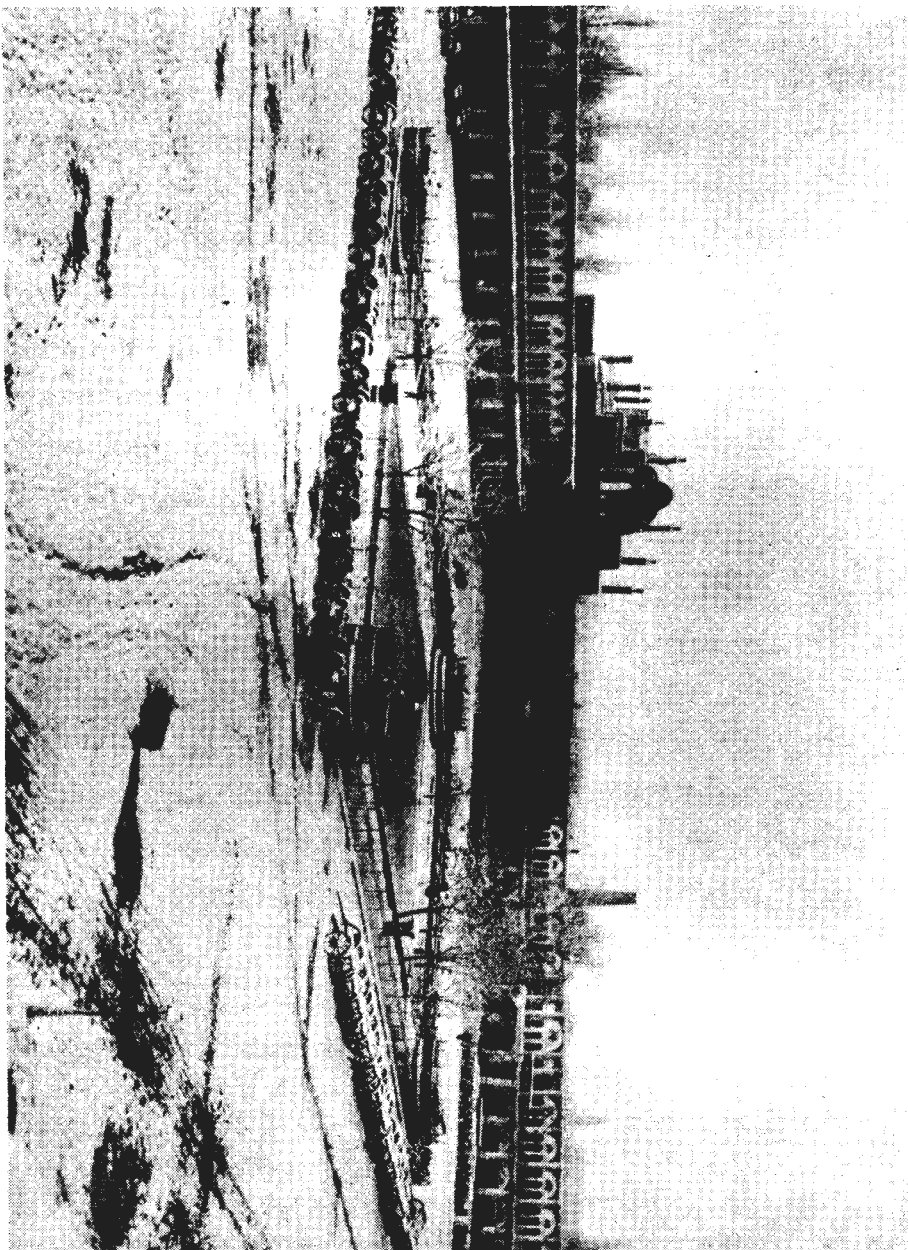
گشت و گذاری پیاده در دارالخلافه ناصری به ما امکان می‌دهد به همه جا سرزده و از بدبختی و خوشبختی مردم کوچه و بازار، تا آنجا که ممکن است اطلاع کافی بدست آوریم:

«تقریباً در مرکز شهر یک میدان وسیع به شکل مستطیل، میان دیوار خارجی ارگ و دیوارهای قورخانه — به نام میدان توپخانه — واقع شده که شش خیابان اصلی شهر — با پاسگاه‌های زیاد پیاده‌نظام — به آن منتهی می‌شود. به هر سویی که در این شهر انسان بخواهد برود، میدان توپخانه نقطه عزیمت سراسر است و بسیار مناسبی است. در وسط میدان چند درخت تنومند روی حوض بزرگی سایه انداخته و در چهار گوشه این حوض چهار فروند توپ — که شاه عباس از پرتغالیها در هرمز گرفته بود — گذاشته‌اند. دور میدان دیوارهایی کشیده و روی دیوارها را با رنگهای سرخ و سبز نقاشی کرده‌اند، ضمناً با گچ‌بری نیز تصاویر گلوله‌ها و سربازان مسلح را مجسم نموده‌اند. دویا سه سال پیش، می‌شد از زیر یکی از این طاقهای اطراف میدان، آتش طلایی یا نقره‌ای رنگ گلوله‌های توپ را تماشا نمود ولی امروزه این گلوله‌های روشنی‌بخش، جای خود را به جاذغی‌های چدنی بی‌لطف داده است. زیرا این میدان و چند خیابان مجاور دیگر چندی است که با چراغ گاز روشن می‌شود، ۱۳۲ حتی این میدان دو جا چراغی باشکوهی نیز دارد که تهرانی‌ها خیلی به آن می‌بالند ولی به قول آنهایی که همیشه فال بد می‌زنند، کسی روشن شدن چراغ آنها را ندیده است. این دو جا چراغی را درست روبروی دروازه خیابان «الماسیه» ۱۳۳ خیابان

۱۳۱ — سفرنامه اورسل، ص ۹۵.

۱۳۲ — ایجاد کارخانه چراغ گاز به همت میرزا حسین خان سپهسالار انجام گرفت و خیابانی که کارخانه در آن قرار داشت نیز به خیابان چراغ گاز شهرت یافت. از این کارخانه به وسیله لوله‌هایی که در زیر زمین کشیده شده بود به چراغهای ارگ سلطنتی و خیابانهای اطراف آن گاز می‌رساندند. از آنجایی که این گاز بسیار بدبو بود، چراغهای گازی دوامی نیافت و پس از مدتی کارخانه تعطیل شد. بعدها حاج حسین آقا «امین‌الضرب» در جای کارخانه گاز، کارخانه برقی دایر کرد و از این رو نام خیابان به چراغ برق تغییر یافت و امروز نیز خیابان «امیرکبیر» خوانده می‌شود.

۱۳۳ — خیابان الماسیه را گاهی دالان بهشت و خیابان دولت نیز خوانده‌اند و امروز به «باب همایون» شهرت دارد.



۷۵- میدان توپخانه - تهران

وسیعی که به ارگ می رود — نصب کرده اند. دروازه توپخانه و دروازه ناصرالدین^{۱۳۴} — که مدخل خیابان شمس العماره — موازی با خیابان الماسیه است — دو نمونه بسیار زیبایی از معماری جدید ایران به شمار می رود. این دروازه ها مرکب از سه طاق مرتفعی است که در بالای آن مناره های باریک و کشیده ای قرار دارد. تزیینات خارجی بنا عبارت است از تصاویر گلها، میوه ها، سربازان، سوارکاران، حیوانات که با رنگهای بسیار تند در زمینه سفید نقاشی شده است. اینگونه تزیینات ضمن اینکه گواه بارزی از افول هنر کاشیکاری ایرانی است، ولی در عین حال چشم انداز عجیب و بدیع این میدان را — که شلوغ ترین میدان پایتخت است — در چشم تماشاگر عادی، دیدنی تر جلوه می دهد.

کاروانهای طولی مرکب از قاطرها و شترها — که از نقاط مختلف آسیا آمده اند — از میان جمعیت انبوهی که در این میدان با عجله در رفت و آمد هستند، جایی برای خود باز می کنند و به راه خود ادامه می دهند. اینک مردهای لاغر اندامی را می بینم که سرتاپای خود را در جامه های تنگ پوشانده و کلاه های بلند استوانه ای شکل — از پشم سیاه — بر سر گذاشته اند. آنها، پارچه های ابریشمین بخارا را برای فروش به بازار این شهر بزرگ آورده اند. شتر بانان تاتار، با «پاپاق» های شمالوی خنده دار، از اعماق کردستان فرشهای خوی^{۱۳۵} را — که در «اندرون» بیش از هر جای دیگر طرفدار و مشتری پروپا قرص دارد، تا اینجا حمل کرده اند. اعراب بغدادی — که عبای خاکستری رنگ به دوش افکنده و جفیه عقالی^{۱۳۶} از پشم شتر دور سر خود بسته اند — جدا از سوارانی هستند که عمامه های راه راه سرخ و آبی، و نیزه های بلندشان نشان می دهد که از سردسته ها و رؤسای اکراد به شمار می روند. این عده از کردهایی هستند که در شورش شیخ «عبیداله»^{۱۳۷} مورد سوءظن واقع شده اند، شاید تا عمر دارند نتوانند کوه های اطراف دریاچه ارومیه را دیگر بار ببینند. اکنون بانوی متشخصی از برابر من می گذرد که بر قاطری سوار است. او چنان خود را زیر

۱۳۴ — این دروازه در مدخل خیابان شمس العماره یا ناصریه و به عبارتی ناصر خسرو امروز قرار داشت.

۱۳۵ — اورسل به غلط «خوی» را از شهرهای کردستان دانسته است، شاید این اشتباه از آنجا ناشی شده باشد که در استان آذربایجان غربی جمع کثیری از هموطنان کُرد ما زندگی می کنند.

۱۳۶ — جفیه دستار بزرگی است که اعراب به جای کلاه بر سر می گذارند و بر روی آن رشته ای که عقال (عگال) نامیده می شود می بندند. در ایران آن را چپیه عگال می گویند.

۱۳۷ — یکی از سران کُرد بود که در زمان ناصرالدین شاه سر به شورش برداشت ولی نتوانست در مقابل نیروهای دولتی تاب مقاومت آورد، بنابراین گریخته و به عثمانی پناه برد.

چادر و روبنده پنهان کرده که از تمام اعضای بدنش جز یک پای ملوس — آن هم در شلوار تنگ ابریشمینی که تقریباً به صورت جورابی است، و «پاپوش» ظریفی از پوست آهو — چیز دیگری دیده نمی شود. خدمتکاران، پیاده، دنبال خانمشان راه می روند ولی آنها هم نظیر بانوی خود لباس پوشیده اند، چون در کوچه لباس هر زنی باید این چنین باشد. یک مرد هر قدر زرنگ و چشم چران باشد، ولو صد بار هم آنها را ببیند، قادر نخواهد بود یکی را از دیگری باز شناسد.

عمامه کبود این پیرمرد محترم نشان می دهد که او «سید» یعنی از اعقاب پیغمبر اسلام است. در حالیکه جمعی از ملاها و مریدان دور او را گرفته اند، برای خواندن نماز به یکی از مساجد نزدیک می رود. چند بازرگان — که ریش و ناخنهای خود را با حنا رنگ کرده اند — با عجله راهی بازار هستند. آنها با تعصب و وفاداری تمام لباس قدیمی خود را حفظ کرده اند، لباسی که عبارت از جامه آبی رنگ درازی است که روی نیم تنه ابریشمی گلی رنگ را می پوشاند، شلوار گشاد سبزی که روی «پاپوش» نارنجی می افتد و بالاخره کلاه پوستی بزرگ بخارایی، که روز به روز تعداد آنها در برابر کلاه های کوچکی که از ماهوت سیاه درست می کنند مورد پسند درباریها، نظامی ها و اشخاص خوش لباس دیگر واقع شده — کم می شود.

این سواران — که دماغ خمیده ای دارند و از عمامه های بلندشان، منگوله های نقره ای تا بنا گوششان آویزان شده — پیشاپیش «ایوب خان»، امیر سابق افغان راه می روند. امیر لباس سیاهی پوشیده، و اندوهناک و متفکر به نظر می رسد. محافظین او همه مسلح به تفنگ چخماقی، سپرهای کوچک مدوری با میخ های نقره ای و شمشیرها و خنجره هایی به شکل عجیب هستند.

از دو کاروانی که در این میدان بزرگ جا را برای همه تنگ کرده، یکی تازه از مکه رسیده است و مردم دستهای سوخته و آفتاب خورده زوار را با فریاد «حاجی! حاجی!» می بوسند، و دیگری عازم مشهد است. این مردها، زن ها، و کودکان بعد از گذشتن از صحاری بی آب و علف خراسان، که هفته ها با قدمهای ناموزون شترها در کجاوه یا تخت روان تاب خواهند خورد، و در برابر خطر حمله و شیخون ترکمن ها شبها را با دلهره و نگرانی به صبح خواهند رساند، بالاخره وقتی که از دور، گنبد طلایی مقبره امام رضا (ع) نمایان شد، به شکرانه رسیدن به چنین فیض بزرگی — که به زودی به زیارت قبر امام نایل می شوند

— روی خاکهای این سرزمین مقدس به سجده خواهند افتاد.

در گوشه‌ای از میدان دسته‌ای از اوباش ژنده‌پوش نیز به همراه «لوطی باشی» شیرپیری را می‌گردانند و با وجود این همه مارگیر، عترباز، چشم‌بند، بندباز — که با داد و فریاد زیاد جمعیت را به دور بساط خود دعوت می‌کنند — از مردم توقع صدقه و احسان دارند.

رقاصان یهودی نیز در گوشه دیگر، با گیسهای بلند و بافته خود که تا کمر نرم و ورزیده شان افتاده است، — و اگر کسی سایر قسمتهای بدن آنها را به دقت نبیند، با دختر عوضی می‌گیرد، مشغول هنرنمایی، و یا اگر بهتر بگوییم در تلاش معاش اند. کمی دورتر «شاطر» های^{۱۳۸} شاه — سرتاپا سرخپوش، با کلاه خود مخصوصی که زنگوله‌هایی از آن آویزان و مزین به کاکل و پرطاووس است، دور میدان گشت می‌زنند.

این مردها — که گونه‌های برجسته و ورقلمبیده و چشمان ریز و موربی دارند — از زوار کاشغر هستند. آنها مرزهای چین را پشت سر گذاشته و به زیارت مکه و مدینه نایل شده‌اند. اینک با کسب عنوان «حاجی» از خانه خدا به سوی خانه خود بازمی‌گردند ولی هنوز خبر ندارند که لشکریان پکن — این کفار بزرگ — شهر آنها را با خاک یکسان کرده‌اند.

«مروی» ها با نوعی نگاه تصنعی، هراتی‌ها با جامه‌هایی که گل و بوته رنگارنگی دارند، گبرها با لباسهای ابریشمین نارنجی رنگ، «ترک» ها، همیشه با قیافه بی تفاوت و خونسرد، غلامان چرکسی، کوه‌نشینان قره‌باغی، اعراب سیاه «مسقطی»، خوانین ترکمن، مرتاضان هندی، ایلاتی‌های چادر نشین، «سوزمانی» های بی بند و بار، کابلی‌ها، قندهاری‌ها، ارمنی‌ها، شاهسون‌ها، خیوه‌ای‌ها... چه می‌دانم صدها ملت، صدها نژاد با هم در این میدان برخورد می‌کنند و در انبوه عظیم خلق چنان به هم آمیخته‌اند، که چشم از این دریای موج انسانها، جز تلؤلورنگها و تصویر مبهمی از قیافه‌های عجیب و جورواجور و لباسهای کم نظیر، چیز دیگری به حافظه منتقل نمی‌کند. اگر با بلند کردن سر خود، قله با شکوه دماوند را — که همیشه پوشیده از برفهای دست نخورده و یخ‌های دایمی است با عظمت تمام در برابر خود نمی‌دیدیم، هر لحظه خیال می‌کردیم که دستخوش یک رویای عمیق و طولانی شده‌ایم.

گاهی دسته‌ای از فراشان — با چوب دستی‌های دراز و مخصوص — برق آسا به میدان می‌ریختند و در مدت کم آنجا را از جمعیت خلوت می‌کردند. این ضربه‌های پی در پی که

^{۱۳۸} — فراشان پیاده‌ای که معمولاً پیشاپیش موکب شاه می‌دویدند.

با چوب دستی ها بر سر مردم، بی دریغ حواله می شد، نشان قطعی این بود که اعلیحضرت از یکی از قصرهای خارج شهر، به زودی به کاخ مسکونی مراجعت می کنند.

اسب سواران، با تعلیمی هایی که دسته شان از نقره بود — با سرعت تمام جلوتر از همه حرکت می کردند. بلافاصله پشت سر آنها، کالسکه ها که در آنها خانمهای اندرون نشسته بودند، نمایان می شد. این خانمها نظیر کلیه زنهای ایرانی سرو صورت خود را زیر چادر و روبنده پوشانده بودند. معمولاً بعد از کالسکه ها دسته های نامنظمی از شاهسون های اردبیل حرکت می کردند. این «تاتار» ها عمامه های بزرگی بر سر، هر کدام به سلیقه خود لباسی به تن و اسلحه خاصی به دست داشتند. گمان می کنم رزمندگان نادرشاه و شاه عباس کبیر نیز از چنین افرادی تشکیل شده بودند.

«شاطر» ها — که شال سفیدی محکم به کمر خود بسته بودند — پیشاپیش کالسکه سلطنتی می دویدند. شاه همیشه در کالسکه تنها بود و دنبال این کالسکه، گروه گروه امرا، صاحب منصبان، تیول داران بلوچ، خوانین ترکمن، شاهزادگان افغانی، سرهنگهای اروپایی، اشراف و نجای تاتار، روسای ایلها، در حرکت بودند. مجموع آنها معجون جالبی از انواع مختلف شخصیت ها، لباسها، و سلاح های جورواجور را تشکیل میداد.

پشت سر این «استقبال»^{۱۳۹}، «نسقچی باشی»^{۱۴۰}، که نظیر دستیاران خود لباس سرخی پوشیده بود، سوار بر اسب دیده می شد. قاطرها «فلکه» هایی را برای مجازات محکومین، که با پارچه های ارغوانی رنگ، و روی آنها را پوشانده بودند، حمل می نمودند. جای غلامان آخر از همه بود. بعضی از آنها تفنگهای شکاری شاه را که در غلافهای مخملی سرخ رنگی گذاشته بودند، با خود حمل می کردند و بعضی دیگر ظروف محتوی آب و ذغال لازم برای تهیه قلیان را از رکاب خود آویزان کرده بودند.

در روزهای مراجعت رسمی شاه، پیاده نظام در فواصل معینی از مسیر، مستقر میشد و دو هنگ از سواره نظام — که ساز و برگشان، نظیر ساز و برگ قزاقها بود — تحت فرماندهی افسران روس، از برابر شاه رژه می رفتند.

۱۳۹ — در متن اصلی کلمه استقبال آورده شده که مترجم محترم به خاطر رعایت امانت عین کلمه را به فارسی برگردانده و توضیح داده است که منظور نویسنده «بدرقه» بوده است.

۱۴۰ — رییس دژخیم ها.

یک کوچه خلوت از میدان توپخانه به مسجد عمده شهر، مسجد شاه^{۱۴۱} راه دارد. بدبختانه ورود به ابنیه مقدس برای خارجیان — که «نجس» شمرده می شوند، ممنوع است اینها فقط می توانند برابر در ورودی حیاط مسجد — که درختان چنار تناوری به همه جای آن و هم روی حوض کوچکی که مؤمنان دور آن وضو می گرفتند، سایه می اندازد، توقف نموده و از دور به نظاره گنبد طلایی قناعت کنند.

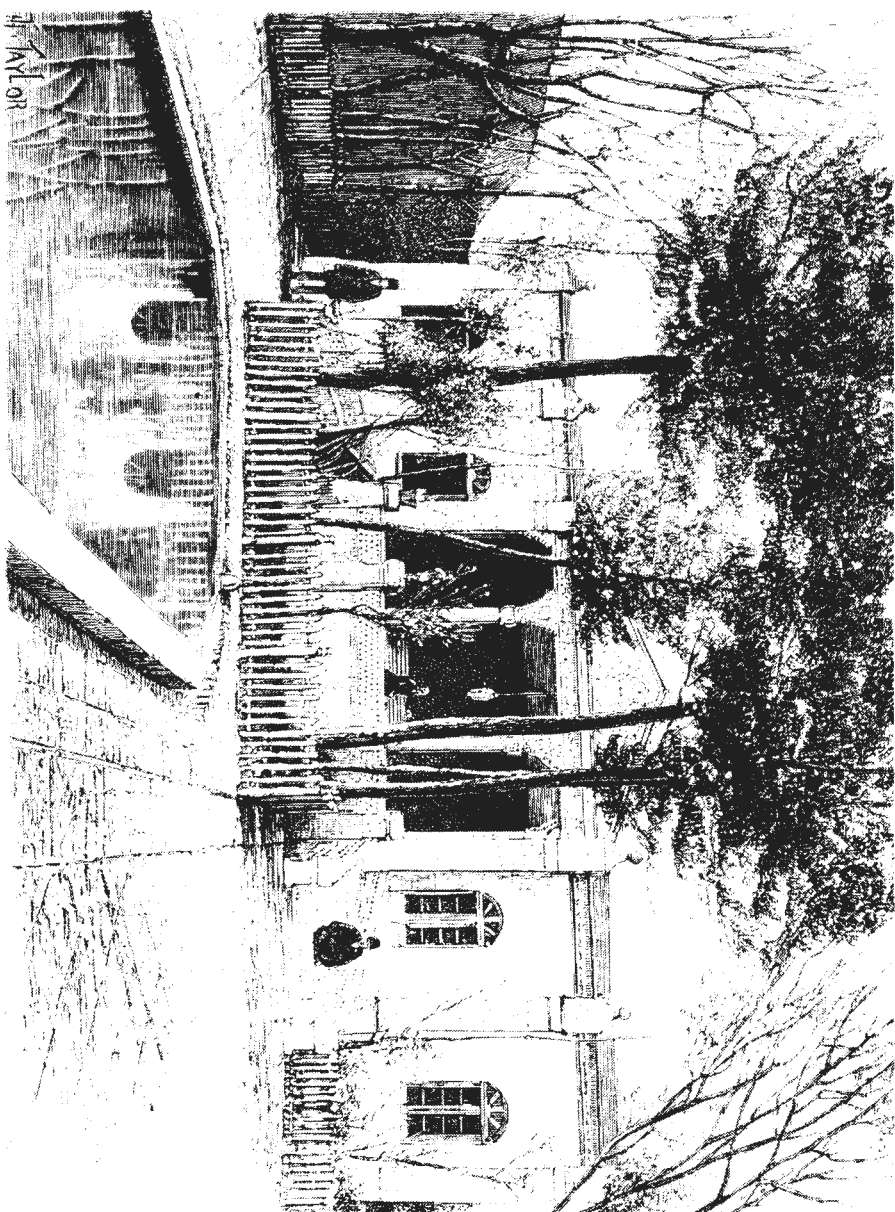
خیابان «دولت»^{۱۴۲} و خیابان «لاله زار» نیز که هر دو خیابانهای درازی است، به میدان توپخانه منتهی می شود. این خیابانها خوب سنگفرش شده و در طول جویباری که در دو طرف خیابان جاری است، درختان فراوانی کاشته بودند. در نزدیکی خیابانهای مزبور باغهای باصفای سلطنتی واقع شده که بر زیبایی منظره این قسمت بسی افزوده است. اروپاییان، خیابان دولت را کوی نمایندگی های خارجی می نامند. به استثنای سفارتخانه انگلستان — که در پارک بزرگی واقع شده و کلیه اعضای سفارت اعم از منشی ها، وابسته ها و کارمندان معمولی دیگر همه به طور پراکنده در توی آن ساکن هستند — محل اقامت سایر نمایندگان دربارهای اروپایی به نظر زیاد قابل تعریف نیامد.

خیابان لاله زار، همچنین به نام خیابان «دکتر تولوزان» نیز معروف است. زیرا «حکیم باشی» پزشک مخصوص و مشاور مورد اعتماد شاه، در این خیابان سکنی دارد، البته نه در یک کاخ مجلل، بلکه در خلوتکده ای دنج و ساده که درخوریک حکیم وارسته چون او است. در خانه همانقدر که به رجال سرشناس درباری آشناست، مرجع و محل توسل درماندگان دست از همه جا کوتاه شهر نیز هست. روبروی خانه دکتر باغچه عمومی زیبایی قرار دارد که به آن خوب می رسند. سابق بر این روی یک بنای مدور کوچک، مجسمه ای از نیم تنه شاه در وسط باغ گذاشته بودند ولی «ملا»هایی که در اعتقادات خود تعصب زیاد به خرج می دهند، دستور دادند آنرا بردارند. اکنون جای آن در انتظار روزی که سلاطین ایران مجاز خواهند شد از خود مجسمه ای داشته باشند، در روی پایه مجسمه خالی است. ولی آیا آن روز، به این زودی فرا خواهد رسید؟^{۱۴۳}

۱۴۱ — این مسجد از ابنیه زمان فتحعلی شاه قاجار است و در دوره های بعد تعمیر گردیده و ملحقاتی نیز به آن افزوده شده است.

۱۴۲ — منظور خیابان فردوسی امروز است.

۱۴۳ — در دوره سلطنت ناصرالدین شاه، در سال ۱۲۷۴ هجری قمری برابر ۱۲۳۶ خورشیدی در کنار عمارت



۷۶- خانه دکتر تولوزان (از سفرنامه دیو لالوآ)

کلیه محلات مشرف به خیابانهای لاله زار و دولت، بعد از جلوس ناصرالدین شاه احداث و آباد شده است. سابقاً در این قسمت شهر جز خرابه ها یا باغهای اختصاصی شاهزاده ها از ساختمان و آبادانی خبری نبود. در صورتی که حالا در این «ینی محله»^{۱۴۴} چند خیابان وسیع و زیبا کشیده بودند. و خانه های مجلل و اعیانی چند نفر از افراد سرشناس ایرانی و محل اقامت اروپاییان در همین خیابانها واقع شده بود، ولی باز هم در نزدیکی میدان توپخانه، مکان وسیعی را برای «میدان مشق»^{۱۴۵} اختصاص داده بودند که در این میدان همه روزه، به استثنای روزهای جمعه — از ساعت ۸ تا ۱۰ صبح — پیاده نظام با ستونهای مرتب، به آهنگ مارشهایی که از اپرت های رایج روز اقتباس شده، روشهای نظامی اروپاییان را تمرین می نمود. و کمی آن طرف تر، قزاق ها — که در ردیف چهارتایی براسب سوار بودند — در فنون اسب سواری خود را ورزیده تر می کردند. در این تمرینات بازار تنبیه نیز رایج بود. یکروز من در همین میدان، با اندوه فراوان، شاهد شلاق خوردن ستوانی شدم که مست و لول در تمرین حاضر شده بود. روزهایی که والا حضرت نایب السلطنه^{۱۴۶} برای تماشای تمرینات نظامی به این میدان می آمد، به افتخار حضور ایشان، از بدو ورود تا لحظه عزیمت تیرهایی شلیک می شد.

به محض پایان مشق، سربازان — که نه در سربازخانه جایی برای استراحت داشتند و نه آنجا غذا می خوردند — تفنگهای خود را به همسرشان یا دوستانشان تحویل می دادند و هر کدام در بازار دنبال کاری، از جمله قصابی، صرافی یا حرفه های دیگر می رفتند. زیرا به

فتحعلی شاه که در شمال میدان اسب دوانی وقت قرار داشت عمارت جدیدی بنا کردند و میدان اسب دوانی را توسعه داده و سپس آنجا را به صورت باغ درآوردند (باغ شاه) و استخر بزرگی در آن ساختند که در وسط آن جزیره ای قرار داشت. در آن جزیره مجسمه بزرگی از ناصرالدین شاه را سوار بر اسب نصب کردند. مجسمه، ناصرالدین شاه را سوار بر اسب «جهان پیمای» در حالی که اسب زمین سنگلاخی را پیموده و یک دست او از زمین بلند بود مجسم می کرد و از حیث ساختمان و شباهت در منتهی درجه خوبی و کمال بود. این مجسمه بعدها به دستور سرلشکر «بودرجمهری» رئیس بلدیة تهران ذوب و از فلز آن برای ساختن اسلحه استفاده کردند. تابلویی از نقاش و هنرمند بزرگ «کمال الملک» باقی است که منظره استخر و مجسمه را نشان می دهد.

۱۴۴ — محله جدید.

۱۴۵ — میدان مشق از بناهای عهد فتحعلی شاه قاجار بود که در دوره سلطنت ناصرالدین شاه توسعه یافت، در دوره پهلوی قسمتی از این میدان به باغ ملی تبدیل شد و استاد جعفرخان معمار سردر زیبایی بر آن ساخت که محل استقرار نقاره چها بود.

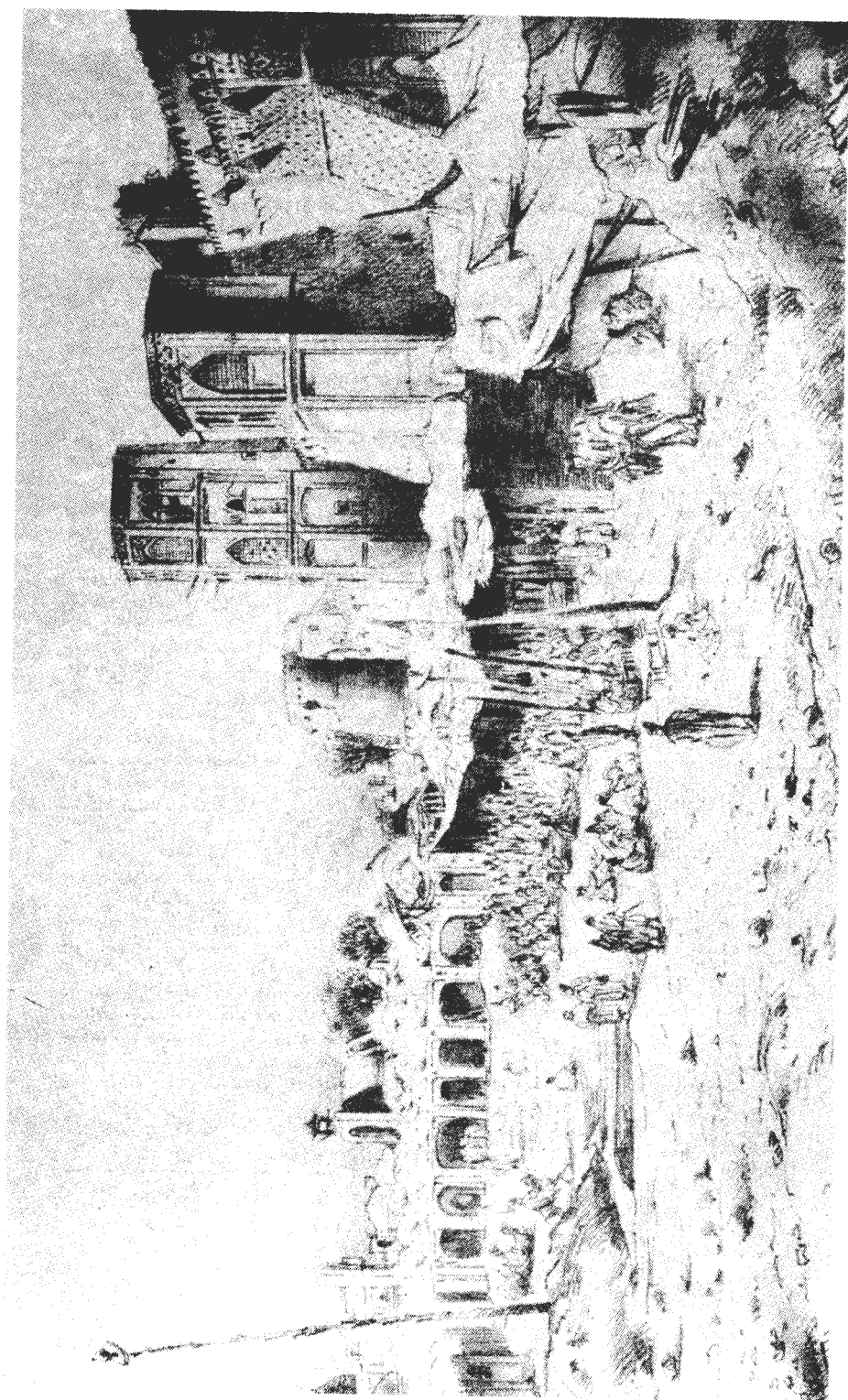
۱۴۶ — کامران میرزا فرزند ناصرالدین شاه.

علت عدم پرداخت مواجب سربازی — که خیلی به ندرت چیزی از این بابت به دستشان می آمد — مجبور بودند به هر نحو ممکن برای امرار معاش تلاش کنند.

احداث محلات جدید تنها اقدامی در راه آبادانی و زیبایی شهر نبود که مردم پایتخت، مدیون ناصرالدین شاه باشند. بلکه در عرض این چند سال اخیر، نهادهای تازه ای حفر شده که آب زلال و فراوان کوهستانهای اطراف را به شهر می آورند، بازار کاملاً نوسازی شده، و در آن «کاروانسرای» حاجب الدوله که زیباتر از «کاروانسرا»های اصفهان است، همچنین مغازه ها و حجره های زیبای «سبزه میدان» احداث گردیده است. سنگفرش میدانها و خیابانها — که سابقاً اگر کالسکه یا درشکه ای می گذشت، به علت گل ولای، یا گرد و غبار، عبور از آنها ناممکن بود — خطوط تلگراف — که تهران را به شهرهای عمده کشور و اروپا وصل می کند، دفاتر پست که در اغلب نقاط پررفت و آمد شهر باز شده است، بعد راه افتادن چراغ گاز، که به زودی جای خود را به چراغ برق می دهد... همه در دوران سلطنت شاه فعلی تحقق یافته است. چند سال طول نمی کشد که خطوط راه آهن، شهرهای رشت — اصفهان، و بندر بوشهر را به هم پیوند می دهد، آنوقت فاصله پایتخت ایران و پاریس فقط مدت ده روز خواهد بود. آقایان «کوک» بلیط رفت و برگشت را با در نظر گرفتن جا در هتل، در اختیار آنها می خواهد و سیاحت حسابی در ایران بکنند — خواهند گذاشت. ماجراجویان، سرمایه داران، نفع طلبان از همه اطراف و اکناف عالم برای بهره برداری از خاک بکر و دست نخورده این سرزمین ثروتمند، چون مور و ملخ به این کشور سرازیر می شوند. نتایج وحشتناک و نفرت انگیز این ایلغار اروپایی چه خواهد بود؟ جامه های رنگارنگ، شلوارهای گشاد، کلاه های پوستین با ابهت، جای خود را به ردنگت تنگ و چسبان، شلوارهای انگلیسی، کلاه های کوچک خواهند بخشید. لوکوموتیوها، آهوه و چادر نشینان را از دشتهای فراری خواهند داد، دود کارخانه ها، گنبد های طلایی مساجد را سیاه و کثیف خواهند نمود... و بالاخره تمدن ما، به یکی از کم نظیرترین کشورهای جهان، که هنوز خود را با مظاهر دروغین آن آلوده نکرده است — با بعضی از محاسن غیر قابل انکار خود، یکنواختی ملال انگیز و ابتذال واقعی را ارمغان خواهد آورد.

خیابان شمیران^{۱۴۷} نیز به میدان توپخانه منتهی می شود، روبه روی آن خیابانی بود — به نام خیابان مریضخانه — که به دروازه قزوین می رفت. اروپاییان خیابان شمیران را،

۱۴۷ — منظور خیابان امیرکبیر است.



۷۷- سبزیه میدان در اوایل دوره قاجار

«کوی گاز» نیز نامیده‌اند، زیرا در این خیابان بود که کارخانه آقای «بواتال»^{۱۴۸}، با سردر بدقواره‌اش — درست رویه روی در بزرگ بیضی شکلی که تصویر رستم را در حال غلبه بر دیو سفید رسم کرده بودند — واقع شده بود. این صحنه از داستانهای «شاهنامه» نشان مخصوص اغلب سردر حمام‌های ایران است که ورود به آنها برای مسیحیان ممنوع است. بعضی از کارگران حمام، در انتظار مشتری، در حالی که تا کمر لخت و عریان بودند، زیر جلوخان حمام، با کشتی، خود را سرگرم می‌کردند. بعضی دیگر در آستانه قهوه‌خانه‌ای که به طور عجیب — طبق ذوق متداول این مملکت نقاشی شده بود — نشسته بودند و چای می‌خوردند. این قهوه‌خانه‌ها پدیده جدیدی بود.^{۱۴۹} سابقاً حکومت، اجازه تأسیس چنین جاهایی را نمی‌داد ولی شاه بعد از مراجعت از اروپا دستور داد چند تایی قهوه‌خانه دایر شود. حتی اخیراً رستوران بزرگی تأسیس شد که به وسیله یکی از شاهزادگان طراز اول رسماً افتتاح گردید. اما علی‌رغم حمایت مقامات عالی کار نکرد و ورشکسته شد. اکنون از این نوع رستورانها فقط یکی به نام «حوضخانه»، در خیابان دولت باقی مانده، که پاتوق افسران و ارمنی‌های خوش گذران است، ولی اروپایی‌های متخصص رفت و آمد به آنجا را دون شأن خود می‌دانند.

برای دیدن سیمای واقعی و قدیمی تهران — آنطوریکه پیش از تقلید از شهرهای اروپایی داشته — باید به محله‌های آرام و خلوتی که طبقات متمول و بازرگان آسایش طلب بازار ساکن هستند، سری زد.

در این محله‌ها، کوچه‌ها به قدری بهم شبیه بود که به سادگی می‌شد یکی را به جای دیگری گرفت. دیوارهای بلند گلی، به طور یکنواخت و ملال‌آور چنان خانه‌ها را پشت سر خود پنهان می‌نمود که جز نوک بعضی از درختان حیاط، چیز دیگری دیده نمی‌شد. این درختها از باغچه خانه‌ها سر برآورده بودند، مگر مال اشخاص خیلی فقیر و ندار که خانه‌شان حیاط و باغچه‌ای نداشت. درهای کوتاه و کلفتی که بند و بست آهنی داشت. در دل دیوار قرار گرفته بود و مستقیم به حیاط باز می‌شد. اگر صاحب خانه به زیارت مکه توفیق یافته بود، تصویر کعبه و درختان سرو را بالای سردر خانه، گچ‌بری کرده بودند و مؤمنان از این

Boital — ۱۴۸

۱۴۹ — قهوه‌خانه، به طوری که در فصول پیش گذشت از دوره سلطنت شاه عباس اول در ایران دایر بود و پدیده جدیدی به شمار نمی‌رفته است.

تصاویر می دانستند که اینجا خانه یک «حاجی» است. گاهی از خلال دری نیمه باز، می شد داخل حیاط را تماشا کرد: اول یک حیاط کوچک با درختان انار و تبریزی. در وسط آن حوضی با آب جاری صاف و زلال، در ته حیاط ساختمانی مرکب از یک طبقه هم کف و به ندرت طبقه دیگری بالای آن قرار داشت. هر خانه از دو قسمت تشکیل شده بود: «بیرونی» و «اندرونی» که اندرون اختصاص به زنهای خانه داشت و تنها صاحبخانه به آنجا داخل می شد. پشت بامها به صورت مهتابی بود و تعداد زیادی از اشخاص معتبر و متعین روی قالی هایی که آنجا پهن شده بود — می نشستند و غرق در دنیای مخصوص خود، پک های محکمی به قلیان می زدند.

جاهای گود روبازی که در فواصل معین، حتی درست در وسط کوچه ها ساخته بودند به آن عده از ساکنان محل که دسترسی به آب نداشتند، امکان می داد، بدون ایجاد مزاحمت برای همسایه ها، از آب «فئات» استفاده کنند. این منابع آب با وجود حُسن بزرگشان، پرتگاه خطرناکی برای عابران نابلد به شمار می رفت. ولی ظاهراً ایرانیها به اینگونه مسائل چندان اهمیت نمی دهند، چون در اغلب جاها، بناهایی که مشغول ساختمان بودند، وسط کوچه را کنده بودند تا شنه های موجود در خاک را به مصرف کار بتایی برسانند. بدا به حال آن «فرنگی» نا آشنا که می خواست شبانه بدون همراهی فراش و کمک نورفانوس از این کوچه ها بگذرد، و از این بدتر وای به حال آن «لوطی» سیاه مست — که در یکی از میخانه های مخفی شهر، با عرق کشمش خود را ساخته، شنگول و سرحال عازم خانه اش بود. اهالی آبرومند محل، آنهایی که سرشان به تنش می ارزید، از شکستن دست و پای خود ترسی به دل راه نمی دادند؛ زیرا همه آنها قبل از ساعت نُه شب، پیش زن، یا زنان خود بودند. البته این یک دستور بود، دستور پلیس، فراشها بدون اغماض کسانی را که برخلاف این دستور رفتار می کردند — مخصوصاً جمعه ها، چون شبهای جمعه، طبق مذهب یا سنت، هر زن مسلمان در برابر همسر خود حقوق و وظایف متقابل داشت — بلافاصله بازداشت و به پاسگاه جلب می کردند.

در این کوچه ها تردد بسیار کم بود. چون مردها سراسر روز را در مغازه های خود در بازار می گذراندند، و زودتر از غروب آفتاب به خانه بر نمی گشتند، فقط گاهی در سایه باریکی که در پایه دیوارها افتاده بود، چند زن — که سفت و سخت خود را در چادر سیاهی پوشانده بودند — آرام و بی صدا راه می رفتند. با دیدن اینها بلافاصله اشباح سوگوار و ماتمزه ای در برابر

دیدگان انسان مجسم می شد.

اشخاص خیلی فقیر و خیلی بدبخت در حوالی «دروازه نو»^{۱۵۰} دور هم جمع شده بودند. اینها در میان بیغوله ها، کلبه های گلی، اغلب در زیرزمینها و زاغه ها، قاطی با قاطرهای گرسنه و الاغهای لاغر، با تب و لرز و گرسنگی، و صدها بدبختی دیگر زندگی می کردند. به محض اینکه کسی وارد این محله می شد، یک مشت گدا و گرسنه و بدبخت (که واقعاً قابل ترحم بودند) دور او را احاطه و درخواست صدقه می کردند. برای اینکه به هر کدام از آنها چیزی برسد، از سرو کول هم بالا می رفتند. مردها، یکی از اعضای ناقص خود را نشان می دادند، و زنهای بچه های رنجور و رنگ پریده خود را... و همه یک صدا و یک زبان ناله می کردند: «ما گرسنه ایم!» عجیب آنکه درست در نزدیکی آنها، در وسط یک میدان کوچک تیر اعدام آماده بود. هشدار وحشتناک و غم انگیزی برای همه این بینوایان!

بازار، یا اگر بهتر بگوییم «محله بازار» تمام قسمت جنوب شهر را اشغال کرده است. از میدان توپخانه به وسیله کوچه های مختلفی می شد به آنجا راه یافت، ولی خیابان الماسیه کوتاه ترین و زیباترین راه بود. این خیابان پهناور و پررفت و آمد، به دراصلی اندرونی شاه — که دروازه الماس نام داشت — منتهی می شد. دروازه الماس عبارت از یک طاق بزرگ سرخ رنگ بود که تزئینات زیادی به شکل ستاره یا لوزی آینه کاری شده داشت و تلؤلؤ بلورهای سطح سردر آن به حق این دروازه را با این عنوان محتشم معروف کرده بود. در طرفین در ورودی داخل طاقچه ها، چند مجسمه مفرغی که مشعل دانی به دست داشتند، جای گرفته بود. قسمت فوقانی طاق، جایگاه پهناوری داشت که از آنجا شاه مراسم کشتی گیری را که در بعضی از روزهای اعیاد، برگزار می شد، تماشا می کرد.

از «دروازه الماس»، خیابان «نایب السلطنه» — که در کنار آن دیوار اندرون و یک طارمی چوبی سبزرنگی — که دور باغهای «اطاق نظام» (وزارت جنگ) کشیده بودند آغاز می گردید. این باغها همیشه پر بود از سربازهایی که در انتظار دریافت نامعلوم مواجب خود، با بازی، شوخی، صحبت، خنده، و دود کردن سیگار خود را سرگرم می کردند.

انتهای خیابان «نایب السلطنه» به میدان شاه^{۱۵۱} می رسید. در وسط این میدان حوض

۱۵۰ — این دروازه در نزدیکی میدان خیام (میدان پاقاپوق، اعدام و محمدیه سابق) قرار داشت و در زمان محمد شاه قاجار ساخته شده بود.

۱۵۱ — میدان ارگ یا پانزده خرداد فعلی.

بزرگی وجود داشت که فواره‌های آن باعث تفریح و سرگرمی بیکاره‌ها و ولگردهایی بود، که در این محل بیش از هر جای دیگر دیده می‌شدند.

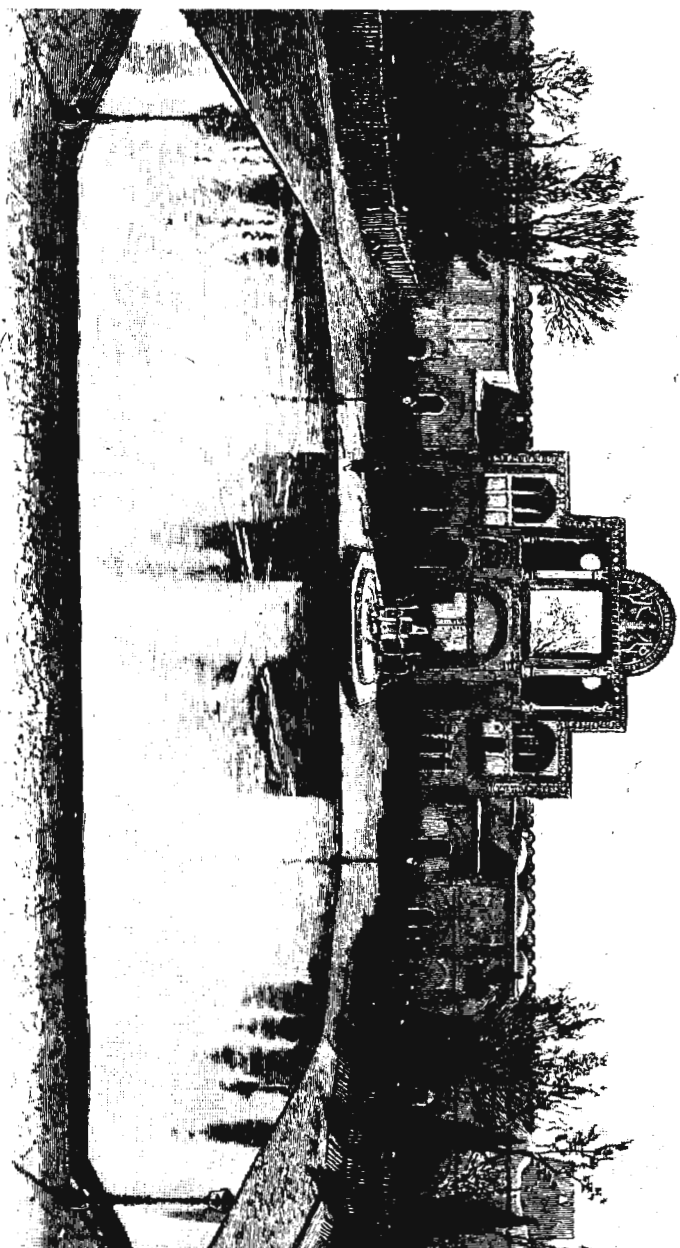
توپ معروف «مروارید» را که به وسیله شاه عباس در هرمرزبه غنیمت گرفته شده روی سکوی کم ارتفاعی، میان حوض و جایگاهی به نام «نقاره‌خانه» گذاشته بودند. این آلت قتاله حالا درست برای هدف متضادی مورد استفاده قرار می‌گرفت، به این معنی که این توپ پناهگاه یا به اصطلاح «بست» قابل اطمینانی به شمار می‌رفت. هر جنایتکاری اگر می‌توانست خود را به پای توپ مزبور برساند، دیگر بر حریم آن، کسی را جرأت تجاوز نبود. از چنین امتیاز عجیب و بی سابقه‌ای بعضی از مساجد، بیرق‌های نظامی، طویله رجال و سفارتخانه‌ها نیز برخوردار بودند.

عصرها «میدان شاه» پر از جمعیت کثیری می‌شد، که برای شنیدن کنسرت عجیبی به نام «موسیقی هزار ساله» — که نوعی شامگاه شاهانه بود و احتمالاً مبنای آن از پادشاهان زردشتی سرچشمه می‌گرفت — سر و دست می‌شکستند. یک ساعت و نیم پیش از غروب آفتاب یک دسته ارکستر نظامی، با نی لبک‌ها و طبل‌ها در وسط میدان مستقر می‌شد. در همین موقع دسته دیگری مجهز به شیپورهایی با ابعاد بسیار بزرگ، در جایگاه مخصوص «نقاره‌خانه» جا می‌گرفت. آنگاه طوفانی از نواهای مختلف در میدان شاه بلند می‌شد که طنین آن حتی در محلات دوردست نیز شنیده می‌شد. شروع آهنگ ملایم و غم‌انگیز بود، رفته رفته اندوهناک‌تر و دلخراش‌تر می‌شد، تا این که در کمال تأثر و ناامیدی به پایان می‌رسید. طبل‌ها آهنگ عزا می‌نواختند. کرناها حق‌گریه می‌کردند. نی‌ها می‌نالیدند، و شیپورها غرش عجیبی داشتند. بالاخره همه این هیاهو و ناله‌های عجیب، درست در آن لحظه‌ای که خورشید — نماد معروف ایران — پشت کوه‌های البرز، از چشمها ناپدید می‌شد، به فریاد شکوه‌آمیز تکان‌دهنده‌ای تبدیل و بلافاصله خاموش می‌گردید.

کوچه «نقاره‌خانه» که میان دیواره‌های ارگ و بازار امتداد داشت، میدان شاه را به در ورودی «سبزه میدان»^{۱۵۲} وصل می‌نمود. «سبزه میدان» روبه روی یکی از درهای ارگ واقع شده بود. در طرفین این در دو برج کنگره‌دار باشکوهی قرار داشت که با کاشی‌های آبی سرتاسر آنرا پوشانده بودند.

این میدان به وسیله شاه فعلی تجدید بنا شده و حجره‌ها و مغازه‌های سر پوشیده وسیعی به

۱۵۲ — قدمت این میدان به دوره زندیه می‌رسد.



۷۸ - استخر میدان ارک و توبه مروارید و سر در قناره خانه

(از کتب بناهای ارک سلطنتی تهران)

ساختمانهای قبلی آن اضافه گردیده است. در این مغازه‌ها بیشتر اروپاییان، مخصوصاً ایتالیایی‌ها به دادوستد مشغول بودند و اجناس مختلفی از قبیل: پیراهن، طپانچه، تابلوهای نقاشی، جعبه‌های کنسرو، وسایل خاتم کاری، اسباب و لوازم خانه و چیزهای دیگر را به قیمت سرسام‌آوری می‌فروختند».^{۱۵۳}

بازار تهران

بازارهای سرپوشیده ایران همیشه سیاحان را شیفته فضای سنتی خود ساخته است. اورسل در دوران رونق تجارت از بازار تهران دیدن کرده است و گزارش کاملی از این دیدار باقی گذاشته است:

«از سبزه میدان به وسیله سه مدخل باشکوه می‌توان وارد بازار شد.

بازار به تنهایی یک شهر بی‌کم و کاستی بود که در روز در حدود بیست تا بیست و پنج هزار نفر جمعیت را در خود جای می‌داد و کوچه‌ها، راهروها، میدانها، چهارراه‌ها، مهمانخانه‌ها، و مساجد مرتبی داشت. راهروهای وسیع پیچ در پیچ سرپوشیده‌اش، زیر گنبد‌های آجری روزنه‌داری قرار گرفته بود و این روزنه‌ها طوری تعبیه شده بود که نور و هوا به داخل بازار نفوذ می‌نمود، ولی بازارها و آنهايي که آنجا کار یا آمد و رفت داشتند، از گرمای طاقت‌فرسای هوا، و آفتاب سوزان تهران، به هیچ وجه احساس ناراحتی نمی‌کردند. کسبه در گوشه دکانهای خود نشسته، انبوه جمعیت رنگارنگی را که از بام تا شام، با عجله، از برابر آنها، به این طرف و آن طرف می‌رفتند، تماشا می‌کردند. بازار علاوه بر بزرگترین محل کسب و تجارت پایتخت امپراطوری ایران، گردشگاه مناسبی برای بیکاره‌ها و وعده‌گاه و جای ملاقات انواع و اقسام مردمی بود که آنجا همدیگر را می‌دیدند تا کارهای دولت را ارزیابی کنند، از اخبار دست اول روز اطلاعاتی به دست آورد، یا شایعات و اکاذیبی را که دهان به دهان در شهر می‌گردد و یک کلاغ، چهل کلاغ می‌شود از همانجا نشر دهند.

در بازار «میرزا» ها دکان به دکان، سرا به سرا، راسته به راسته آخرین شوخی‌ها و متلک‌های روز را به دهانها می‌انداختند. زنها دوتا دوتا، چهارتا چهارتا، با هم راه می‌رفتند، نقاله‌ها داستانهای شاهزاده‌ها و خانمهای هزارویکشب را نقل می‌کردند، و

۱۵۳ - رک: سفرنامه اورسل، ص ۱۰۲ تا ۱۲۴.

نوازنده‌ها فتوحات رستم یا «فرخزاد» را همراه با صدای ساز می‌خواندند، گاهی در گوشه‌ای «درویشی» مستعمی را گیر آورده و به او وعظ می‌کرد، ولی این مستمع برای شوخی و مسخرگی بیش از باور کردن به اینگونه داستانها آمادگی نشان می‌داد. این «درویش» بیشتر ناراحت می‌شد، اگر گذارش به یکی از حلقه «لوطی»‌ها می‌افتاد که با وضع گستاخانه‌ای، کلاه را تا روی بنا گوش پایین کشیده، سینه چاک، دست روی دسته قداره، به هر طرف گشت می‌زدند و پیش از آنکه به شنیدن چنین حرفهای پندآمیزی رغبت نشان دهند سعی می‌کردند که به هر لطایف الحیلی، چند قران بیشتر گیرشان بیاید.

در چنین ازدحام و هرج و مرجی که همه نژادهای آسیایی در زیر گنبد بازار با هم مخلوط شده بودند، باز کردن راه — به خصوص اگر دستها به کمک نمی‌آمد و با حرارت تمام به کار نمی‌افتاد — کار بس مشکلی بود، و این مشکل چند برابر می‌شد اگر کسی با جمعی از خواجه‌ها و خدعه‌ای که خانم متشخصی را همراهی می‌کردند، یا با دسته‌ای از الاغها که ضربات شلاقهای زنجیری که مرتب به کفل آنها می‌خورد، و وادارشان می‌کرد با سرعت هر چه تمامتر راه بروند و مردم را میان دیوار و خودشان له و لورده کنند، یا با قطار درازی از شترها — که با طمانینه و خونسردی تمام سرشانرا به راست و چپ می‌گرداندند تا هیچ جنسی را که با سلیقه خاصی در مغازه‌ها روی هم چیده شده بود، از نظر دور ندارند — ... مواجه می‌شد. ولی عبور از کنار اسبی که وارد بازار شده بود، نسبتاً آسان بود. چون غلامی که به همراه اسب راه می‌رفت، طبق یک سنت مرسوم، مرتب با صدای بلندی داد می‌زد: «خبردار!» و متعاقب این «خبردار» گاهی ضربه شلاقی نیز بر سر عابری که به موقع خود را از سر راه اسب کنار نکشیده بود فرود می‌آمد. مأموران اروپایی، اعیان و اشراف بدون همراهی اسکورت کاملی از «غلام»‌ها پا به بازار نمی‌گذاشتند. اگر کسی تصادفاً این سعادت؟ را داشت که با ملتزمین یکی از این شخصیت‌ها برخورد کند، صلاح در این بود بلافاصله خود را به یکی از راهروهای جنبی بازار، دور از مسیر آنها برساند، و الاً از حمله ناگهانی آنها یا دست کم از چند لگد و جفتک مرکب‌هایشان بی‌نصیب نمی‌ماند و به‌طور قطع با پای شکسته یا له شده‌ای به خانه برمی‌گشت.

بولوار معروف ایتالایها^{۱۵۴}، با راهروها و راسته‌های این بازار و جمعیت انبوهی که این طرف و آن طرف می‌رفت هرگز قابل قیاس نبود. جالب آنکه با وجود بی‌نظمی ظاهری که

در چشم یک تازه‌وارد عجیب می‌نمود، هر صنعت یا حرفه‌ای بازارچه‌ای، راهرو، و سرای مخصوص به خود داشت و هر کس می‌دانست برای انجام کار خود دقیقاً باید به کجا مراجعه کند.

یک بازار منحصراً به مسگرها اختصاص داشت که سروصدای گوشخراش کوبیدن دیگها هر مسافر ناآشنایی را فراری می‌داد. ولی در همین بازارچه ظروفی در اشکال مختلف و عجیب روی هم تل شده بود، یا کارگران که تنها افزار و اسباب کارشان عبارت از یک چکش و یک قلم حکاکی بود، با مهارت و دقت خاص چنان نقش و نگار جالبی روی ظروف مسی خلق می‌کردند، که تماشای همه آنها برای علاقه‌مندان به اشیاء تجملی، بی‌نهایت مقتم و ستایش‌انگیز بود.

در بازارچه عطرفروشان، بوی سنگین و گیج‌کننده عطرها — که برای زینت و معطر کردن، یا تحریک احساس، یا تخدیر اعصاب، و یا تهییج میل و هوس، در نواحی مختلف آسیا کشف و تهیه شده — تمام فضای بازار را فرا گرفته بود. در همین بازارچه بود که آب نارنج کازرون، جوهر سدر؟ Kirdasch^{۱۵۵}، آنتیمون برای چشم، حنا برای ناخن و ریش، مشک، مغز پسته، گلاب شیراز و فیروزآباد، — که بعضی از آنها را به قیمتی سنگین‌تر از وزنشان به طلا — می‌فروختند.

در بازار میوه‌فروشان، در بساط هر دکاندار، بسته‌های خرمای خوشرنگ و براق فارس، بادمجانه‌های رشت، هندوانه‌های اصفهان، انارهای کوچک و سرخ‌رنگ گیلان، انواع انگور قزوین، — که بهترین نوع انگور در ایران است — تل هلو، گلابی، زردآلو، پرتقال، بادرنگ، لیموی مازندران — که از آنها شربتی تهیه می‌کنند که بسیار مطبوع طبع مؤمنان متعصبی است که از خوردن شراب به دستور پیغمبر منع شده‌اند — و میوه‌های دیگر را با سلیقه خاص رویهم چیده بودند.

در همه جا توی طشتک‌های بزرگ مسی به مقدار زیاد خشکبار انباشته بودند، آنهایی که در انتخاب خوردنی‌ها سلیقه خاصی دارند، و سوسه می‌شدند مزه یکی دو تا از آنها را قبلاً امتحان کنند. غافل از اینکه دست زدن به یکی، کافی بود مظروف همه طشتک را

۱۵۵ — اسامی لاتین در متن که با علامت سؤال مشخص شده است به نوشته مترجم محترم محل آنها معلوم نشده است.

«نجس» نماید و آنوقت صاحب مغازه همه برگه های زردآلوی Khouroud^{۱۵۶} یا میان پرگلایی آمل را بارالاغ می کرد و به هتل «پروو» می فرستاد.

بعد از بازار میوه فروشان، به بازارچه قلیان فروشان رسیدیم که انواع و اقسام قلیان را روی قفسه هایی چیده بودند: قلیانهایی که کوزه شان از سنگ مخصوص آبی خراسان، یا حتی از پوست کدوی ساده ساخته شده بود، تا «نارگیله» های بسیار پرتجمل و زیبایی که مزین به سنگهای قیمتی از قبیل فیروزه، یاقوت کبود و زبرجد بود. خستگی اندرون نشینان، و ناراحتی مأموران دولت با چنین قلیانهایی رفع می شد.

در بازارچه کلاه فروشان همه نوع کلاه آسیایی به چشم می خورد: پاپاهای پرپشم و مخروطی شکل ترکستان، عرق چین های نمدی خاکستری رنگ — که مردم عادی به سر می گذاشتند، کلاه های کوچک از ماهوت سیاه — که مد روز بود، — فینه های ترک، کلاه های بلند استوانه ای خیوه ای — که با ترتیب خاصی در کاغذ ابریشمی پیچیده بودند کلاه های دراز پوستی بخارایی به شکل مخروط ناقص — که هنوز کلاه خاص اشخاصی بود که به لباس و سنن قدیم خود وفادار مانده بودند.

کفاشان نیز بازارچه مخصوصی داشتند و در این بازارچه اقسام مختلف کفش به شکل های عجیب و غریب را، که به همدیگر هیچ شباهتی نداشت، به معرض تماشا و فروش گذاشته بودند: «پاپوشهایی» از چرم زردرنگ بدون پاشنه و نوک تیز و برگشته، چکمه های اروپایی — که کفاشان شاهرود برای افسرها می دوختند، — چاروق هایی با بند کلفت — که برای «مردم عامی» خوب بود، — کفشهای راحتی ظریف و زیبای زردوزی شده ای که لبه پاشنه از یک ورقه نقره ای ساخته شده بود و ظاهراً این پاشنه ها برای این بود که اگر «خانمی» خواست انتقام خیانت و بوالهوسی شوهر خود را بگیرد با ضربه همین پاشنه او را تنبیه کند. این نوع کفشها بهترین حربه زنهای ایرانی بود، و در صورت اغلب مردهای متعین، جای غیرقابل انکار پاشنه این کفشها، که ناشی از انتقام همسر، با همسران زودخشم شان بود، به وضوح دیده می شد.

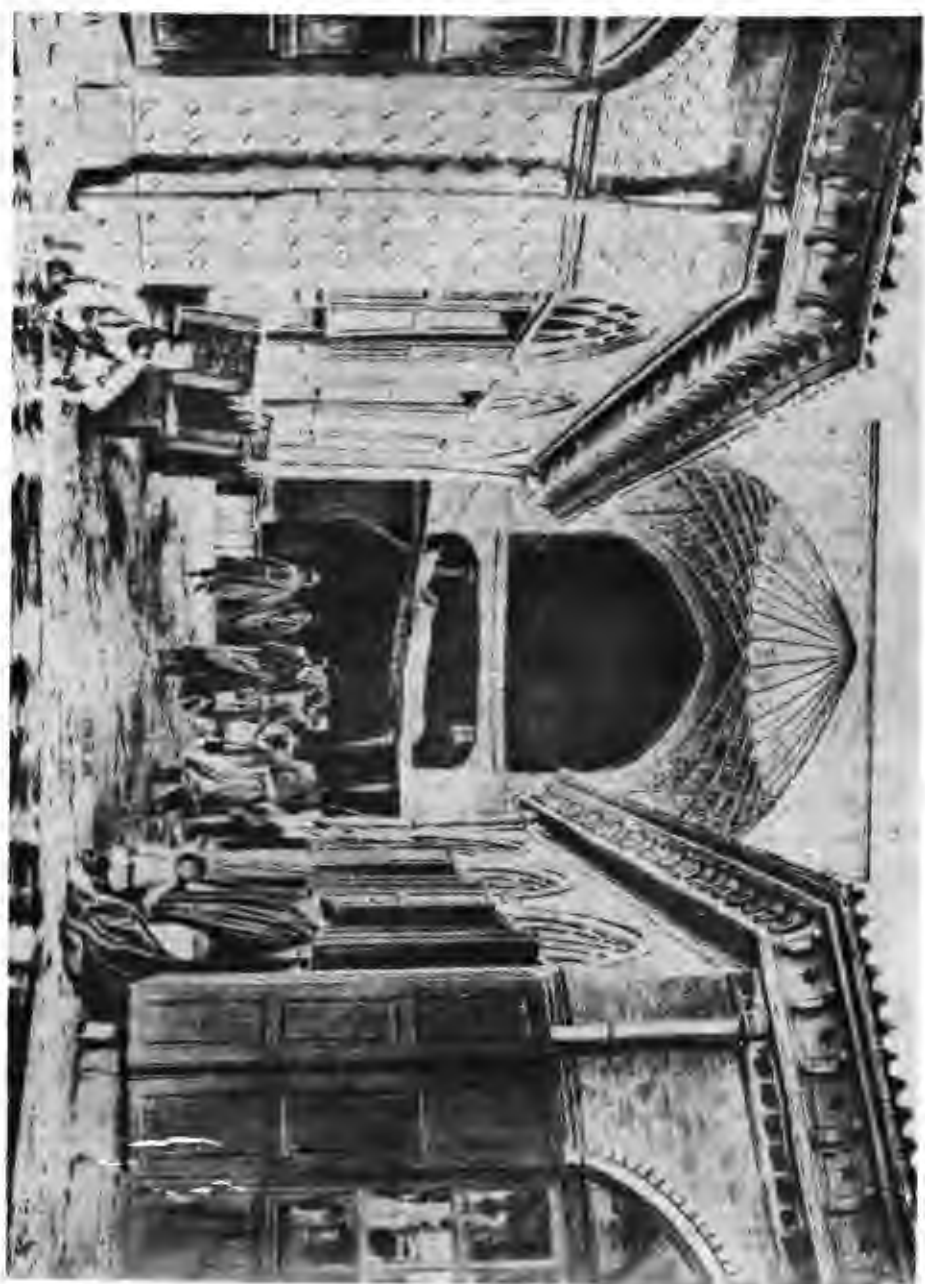
در بازار زرگرها و جواهر فروشان، جلوی چشمان مشتری اجناس زیادی نگهداشته بودند، ولی دور از دیدگاه خریداران عادی، گنجی در این دکانهای تاریک نگهداری می شد. اجناس عادی که هر عابری می توانست آنها را ببیند و بخرد، عبارت بود از فیروزه های

۱۵۶ — به نظر می رسد مقصود اورسل «قهرود» از توابع کاشان باشد.

کم رنگی که روی حلقه های فلزی کار گذاشته بودند، گل سرخ های طلایی کوچکی که زنهای بعضی از قبایل به پره چپ بینی شان می زدند، سنگهای معمولی، و جواهرات بازاری و کم ارزش... ولی مرواریدهای هرمز، زمردهای سینا، الماس های Kaltour؟ در صندوقهای آهنی که قفلهای محکمی داشتند، به دقت محافظت می شد. اگر تصادفاً می خواستید یکی از این سنگهای قیمتی را از نزدیک ببینید، جواهر فروش به آرامی یکی از صندوقهای آهنی را باز می کرد، با قیافه ای متاسف و اندوهناک فیروزه درشتی را بیرون می آورد و نشان می داد: «ببینید به رنگ آبی نیلی و به شکل کوه آرات است!» بعد یک قیمت گزاف روی آن می گذاشت، و آنگاه چنان با حالت جدی و خشم آلود به شما نگاه می کرد مثل اینکه می خواهید این گنج گرانها را به زور از چنگش درآورید.

در محله بازار، آن قدر از این بازارچه ها بود، که اگر انسان از راه رفتن خسته نمی شد، در یک روز تمام تنها می توانست برای تماشای سطحی آنها وقت بگذارند، مثلاً بازارچه بزازان: در این بازارعبای نمدی لار، «کرباس» و «قدک» نخی قزوین، در کنار مخملهای کاشان، زربفت هایی که به دست زنان زردشتی یزد بافته می شود، یا پارچه های ابریشمی «بورسا»^{۱۵۷} و قاهره روی هم تل شده بود. شالهایی که به تقلید از روی شال های کشمیر، با پشم شتر در کرمان می بافتند. در کنار پارچه های زردوزی شده اصفهان آویزان بود. زنهای دسته دسته به این مغازه ها هجوم می آوردند، پارچه ای را قیمت می کردند، بعد وارد مغازه دیگر می شدند. مدتی چانه می زدند بی آنکه چیزی بخرند. بالاخره پارچه ای را انتخاب می کردند، و خوشحال از خریدی که کرده اند، از مغازه بیرون می آمدند. در این بازار بود که می شد به مد و آرایش زنان ایرانی تا حدی به توجیه نمود. این آرایش البته در زیر چادرو چاقچورپنهان بود، ولی گاه به گاه موقعی که از دکانی به دکان دیگر می رفتند، گوشه ای از چادر به کنار می رفت، صورت و لباس آنها هویدا می شد: یک نیم تنه چسبان که سفت بالاتنه آنها را دربر می گرفت و فقط در زیر گلوباز بود. دامن های کوچک پف کرده ای روی پیراهنی از پارچه لطیف، که بلندتر از نیم تنه شان بود، پوشیده بودند. این دامن ها شباهت زیادی به لباس رقاصه ها داشت. گاهی شلوارهای ابریشمی با بافت توری کلفت و تقریباً بدن نما نیز به پا می کردند — فقط همین.

۱۵۷ — یکی از بنادر ترکیه — محصولات ابریشمی این شهر که روزگاری پایتخت امپراطوری عثمانی بود، شهرت جهانی دارد.



۷۹- سردر بازار تهران

نزدیکی بازاربازاران، بازارچه توتون فروشان قرار داشت. بوی تند «تنباکو» یک نوع توتونی که در جنوب، علی الخصوص در شیراز کاشته می شود، و آنرا توی کیسه هایی از پوست بز نگاهداری می کردند، چنان فضا را پر نموده بود که نفس در سینه سنگینی میکرد. «تنباکو» خیلی قوی تر و سیاه رنگ تر از توتون است، آنرا اگر با آبی که به وسیله عطر گلها معطر شده است و در کوزه قلیان غلغل می کند، ملایم نکنند دودش را نمیشود به این سادگی فرو برد. از دیوار دکانها، توتون اصفهان را — که چون کلاف ابریشم نرم و لطیف، دسته دسته آویزان کرده بودند! بسته های توتون رشت را کنار عنبردان؟ Latakiah برای درست کردن سیکار روی قفسه چیده بودند. در ظروف مسی نیز نوعی توتون «رواندوز» نگه می داشتند که گردآلود، زردرنگ و مملو از تریاک بود، چاروادارها شبها موقعی که به داستانهای هزارویک شب — که بهترین نقال کاروان نقل می کرد — گوش می دادند، از این توتونها می کشیدند.

بازار فرش فروشان شاید از نظر اروپاییها دیدنی ترین و جالب ترین بازار دنیا باشد. در این بازار فرشهایی در اندازه ها و نقشه های مختلف، برای هر سلیقه و هر نوع قدرت خرید، به معرض فروش گذاشته بودند: نمدهای زبر و ضخیم ترکستان، فرشهای هرات — که بافت مرغوبشان زمینه سفید و نقشه های رنگارنگی داشت — قالی های خوی، — با رنگ آمیزی بسیار هنرمندانه و باب سلیقه افراد با سلیقه و دیرپسند، — همچنین فرشهایی که اغلب به تقلید نقشه های اروپایی در همدان بافته می شد، جاجیم های کرمانشاه با لوزی های سرخ و آبی رنگ، قالیچه های داغستان — که مرغوب ترین شان زمینه کرم و نقشه های ابتکاری جالبی داشت — همه اینها در کنار پرده های گلدوزی شده معروف رشت روی هم تل شده بود که چشم از دیدن این همه نقش و نگار، طرحهای عجیب شاخ و برگ، گل و بوته و حیوانات خیالی سیر نمی شد.

اما بازارچه اسلحه و عتیقه فروشان: کسی که علاقه مند به جمع آوری اشیاء تجملی و قدیمی بود، اگر هم در دسترس خود ثروت یک لرد انگلیسی یا نواب هندی را نمی داشت، می توانست در عرض دو ساعت یکدنیا اسباب و اثاث جالب تهیه کند. ظروف مسی یا نقره ای کنده کاری و قلم زنی شده زرگرهای قدیم اصفهان، آفتابه لگن های مفرغی که رویشان با طلا کار شده بود، الواح و چینی آلات مینا کاری شده ای ساخت دست کارگرانی که به دستور شاه عباس آنها را از چین آورده بودند. خنجره های قدیمی کردها — که مانند

داس، هلالی شکل بود، «شوشکه»^{۱۵۸} دربند تبرهای مخصوص — که البته نوعی سلاح جنگی بود ولی چون جواهر ارزش داشت — زره و کلاهخودهای طلا یا نقره کوب شده، ترکش‌هایی از پوست ساغری — که رویشان مرواریدهای ظریفی دوخته بودند — شمشیرهای خراسان، تیغه‌های قدیمی کرمان و شیراز، «یاتاقان»^{۱۵۹}‌هایی که توی غلاف نقره کاری شده‌ای جا گرفته بودند، قمه‌هایی با دسته مزین به فیروزه و یاقوت کبود، و سلاح‌های دیگر...

از سکه‌های پادشاهان قدیم زردشتی، واحد پول داریوش یا سکه‌های طاهریان، صفاریان، یا سکه‌های یونانی، رومی، عرب، بیزانس، ترک و ایرانی، یا سکه‌هایی که در زمان سلسله‌های مقدونی، باکتری (بلخی) و رنجی^{۱۶۰} ضرب شده‌اند، هر کدام را که ترجیح می‌دادید در اختیارتان بود، در این بازار، بیش از بازار فرش فروشان یک مسافر خارجی با وسوسه درون مواجه می‌شد. به طوریکه جاذبه این همه اشیای زیبایی که در معرض دیدگان مردم گذاشته بودند، هر عابری تفاوتی را از حرکت بازمی‌داشت. و در این بازار همیشه برای مسافرانی نظیر ما این خطر احساس می‌شد که یکدفعه با تعداد زیادی از سلاحهای قدیم — که تنها سنگینی آنها کافی بود حتی زانوان پهلوانی چون رستم را از ترس بلرزاند، یا با کیسه‌ای پر از سکه — که رشک تصاحب آن ممکن بود عضو فرهنگستان کتیبه‌شناسی و ادیبان را از غصه دق‌مرگ کند — به هتل برگردند. ولی به هر حال چنین مسافری بالمره خانه خراب و متضرر بود. چون چاره‌ای نداشت جز اینکه هر چه را که خریده، پیش یک «صراف» ارمنی گرو بگذارد، تا دوباره بتواند خود را به اروپا برساند.

اینجا، عجله هم فایده‌ای نداشت. سایه روشن بازار برای هر نوع اغفال و فریب که عتیقه‌فروشان ایران، نظیر همقطاران اروپایی خود، با تردستی عجیبی به کار می‌بستند، محل بسیار مناسبی بود. از طرف دیگر اگر انسان جلوی وسوسه درون و بازارگرمی عتیقه‌فروشان را می‌گرفت تازه به چنگ «دلال»‌های بشمار می‌افتاد که فوراً سراغ غریبه‌ای را که تازه وارد شهر شده، می‌گرفتند، حتی برای قالب کردن یک جنس قلبی در هتل نیز از دامن او دست‌بردار نبودند: «این جعبه خاتم را تصادفاً پریروز خریده‌ام» و بعد با آیه و قسم

۱۵۸ — خنجر کوچک که بهترین نوع آن را در شهر «دربند» قفقاز می‌ساختند.

۱۵۹ — لغت ترکی و به معنای دشنه و خنجر خمیده است.

۱۶۰ — نام قدیم ایالت قندهار در افغانستان.

می‌خواستند بقبولانند که متعلق به همسر سوگلی فتحعلی شاه بوده است. یا «این شمشیر قدیمی محققاً همان شمشیری است که نادرشاه با آن در نبرد کرنال گردن یک راجه هندی را زد»، «نقاشی‌های این جعبه کار نقاش معروف دربار شاه عباس است». این دلالتان بدجنس برای هیچ، هزار بار سوگند دروغ یاد می‌کردند که مثلاً این تبرزین — که به دست عتیقه‌فروشان اصفهانی یا همدانی ساخته شده و با آخرین کاروان به دست او رسیده بود — همان تبرزین مشهوری است که رستم آنرا از دست پدر بزرگش گرفت و دیوسفید بزرگ را مغلوب نمود. یا شمشیری که اخیراً در «کاروانسرای حاجی رحیم خان» رنگ و زنگ قدمت خورده بود، همان شمشیری است که با آن، این قهرمان بخت برگشته سرفروزش سهراب را، بدون آنکه او را بشناسد، شکافت.

در بازار نه تنها برای حرفه‌های مختلف، بلکه برای صاحبان ادیان خارج از اسلام و اقلیت‌ها نیز بخش‌های خاصی در نظر گرفته بودند. ارمنی‌ها بازار و کاروانسرای منحصرأ مخصوص به خود داشتند. زردشتی‌ها نیز در سرای درازی دادوستد می‌کردند که بالای سردر اغلب دکانهای آن تصاویری از صحنه‌های شاهنامه نقاشی شده بود تا به همه نشان دهند که اینها بازماندگان واقعی و نمایندگان برحق نژاد اصیل و قدیم ایرانی هستند.

در تقاطع بازارچه‌ها چارسوقهای سرپوشیده‌ای وجود داشت که گنبد و دیواره آنها با کاشیهای زیبا به طرز چشمگیر و جالبی تزیین شده بود.^{۱۶۱} چارسوق «تیمچه؟» یکی از آنها بود که تقریباً کلیه مغازه‌هایش اختصاص به کتابفروشان داشت و محل مراجعه و اجتماع «ملاها، دانشمندان» و «میرزا»ها بود. این افراد با سواد و کتابدوست و اهل علم اینجا جمع می‌شدند تا ضمن بررسی کتابهای جدید درباره اعمال حکومت نیز بحث کنند. ضمناً مطالب و یاوه‌هایی که درباره شهر و دربار بر سر زبانها بود، در همین جا تکرار و بازگو می‌شد و با چاشنی شوخی و گزاف و مضمون و متلک به هم می‌آمیخت و خوراک گفتگوی تازه‌ای برای مردم تهیه می‌گردید. «چارسو بازار» هم — که زندان مخصوصی نیز داشت — یکی از این قبیل جاها بود. در «سرچشمه» که پراز «گزمه» داخلی بازار است، یک روز دزدی حین ارتکاب جرم دستگیر شد. به «داروغه» ثابت گردید که یکی از کسبه در ترازوی خود از سنگهای تقلبی استفاده می‌کند، بلافاصله مجازات درباره وی اعمال گردید:

۱۶۱ — چهارسو بزرگ و چهارسو کوچک از قدیمی‌ترین بخشهای بازار تهران است. چهارسو بزرگ در سال ۱۲۲۲ هجری قمری و چهارسو کوچک در سال ۱۲۴۳ هجری قمری در دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار ساخته شده است.

مجرم را در زندان بدبویی انداخته، بعد گوش او را به تیری که در بالای سکویی در جلوی زندان قرار داشت میخکوب کردند. جمعیت زیاد، مخصوصاً «لوطی» ها این مرد بیچاره را متلک باران کرده بودند، ضمناً در انتظار روزی بودند که نوبت خودشان نیز برسد.

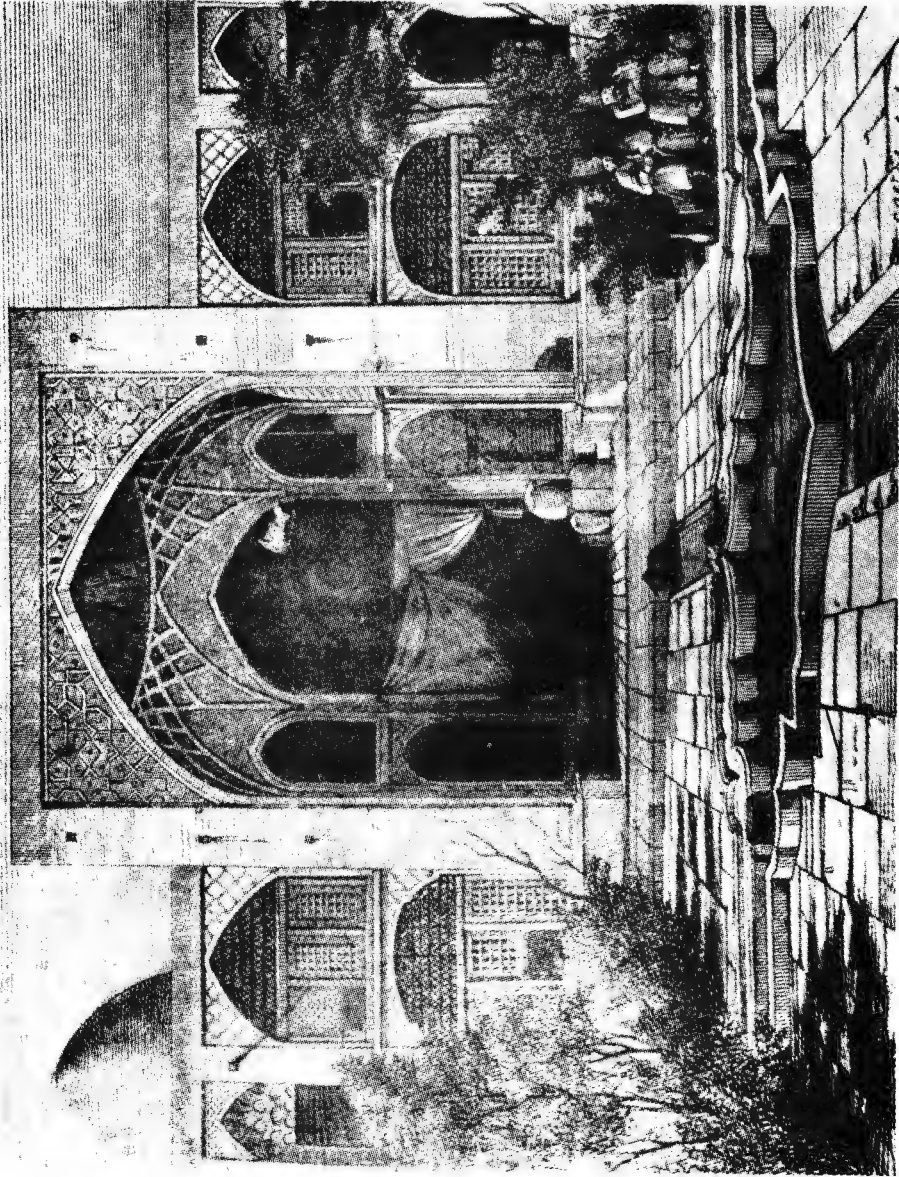
بازار، دارای کاروانسراهای متعددی بود که همه به هم شباهت داشت؛ یک حیاط چهارگوش، با درختان انبوه زیاد دور حوضی که از آن همیشه آب می‌گذشت. در اطراف این حیاطها، توی ساختمانهای یک یا دو طبقه، مال التجاره‌ها را روی هم انباشته بودند. در بین کاروانسراها از همه قابل توجه‌تر کاروانسرای «حاجب الدوله»^{۱۶۲} بود که در زمان شاه فعلی ساخته شده است. اینجا جایگاه بزرگی پر از چلچراغها و بلورها و محل تجمع و گردشگاه اشخاص صاحب ذوق و چشم‌چران بود. حتی بعضی از اعیان و اشراف نیز بدشان نمی‌آمد که گاهی سری به آنجا بزنند. اکثر کاروانسراهایی که فرش یا توتون حمل می‌کردند به کاروانسرای «حاج ملاعلی» وارد می‌شدند که حیاط آن همیشه پر بود از کالسکه‌هایی که از پاریس یا وین وارد می‌گردید. پستخانه مرکزی در «کاروانسرای امیر»^{۱۶۳} قرار داشت که در حیاط آن چنارهای زیبایی سر به آسمان کشیده بود، و این حیاط همیشه به علت رفت و آمد کاروانسرای شرکت «زیگلر»^{۱۶۴} که انحصار ارتباطات تجارتی مابین اروپا و ایران را در دست داشت — بسیار شلوغ و پر ازدحام بود.

طرف ظهر سراها و راهروهای بازار یکدفعه خالی و خلوت می‌شد. چون مشتریها و کسانی که برای گشت و گذار آمده بودند، ولو اینکه بعد از ظهر دوباره به بازار برگردند، برای خوردن ناهار به خانه‌های خود می‌رفتند. اما خود بازاریها، روبه سوی قبله، در حالی که پیشانی خود را به مهری که از تربت کربلا یا قم ساخته بودند، می‌ساییدند، در دکانهای خود مشغول نماز و عبادت می‌شدند. پادوها و شاگرد مغازه‌ها، مقداری میوه، پیر با نان

۱۶۲ — این تیمچه در بازار بزرگ تهران واقع شده و به دستور حاج علی خان فراشباهی ناصرالدین شاه ساخته شده. حاج علی خان حاجب الدوله همان کسی است که مأمور اجرای حکم قتل امیرکبیر شد و او را در حمام کوچک باغ فین کاشان به قتل رسانید. تیمچه حاجب الدوله دارای پوشش عظیم ضربی و از شاهکارهای معماری است. متأسفانه در سالهای اخیر تصرفاتی در این بنای ارزشمند به عمل آمده و آنرا از صورت اصیل خود خارج کرده است.

۱۶۳ — کاروانسرای امیر از بناهایی است که در سال ۱۲۶۷ هجری قمری از ثلث اموال روانشاد میرزا تقی خان «امیرکبیر» در بازار تهران ساخته شد و مشتمل بر سیصد و شش حجره بود. آن را سرای «اتابک» نیز می‌خواندند. سرای امیر را به علت آن که خیاط‌های تهران در آن اجتماع داشتند بازار خیاط‌ها نیز می‌گفتند.

Ziegler — ۱۶۴



۸۰- کاروانسرای امیر

(از سفرنامه بروکش)

سنگک — خمیری که روی شنهای داغ پخته می شد — برای اربابهای خود می آوردند. ولی اشخاص غنی تر، یا دست و دل بازتر، دور سفره رنگینی محتوی غذاهایی که از قبیل آبگوشت، کباب، پلو جمع می شدند. بعد از ناهار وقت چایی، قلیان، استراحت و کیف و حال بود. از ابتدا تا انتهای بازار، از سرای تجار معتبر و مغازه های لوکس گرفته تا بازارچه کهنه فروشان و کسبه ندار، همه جا جز ناله جوشیدن سماور یا غلغل آب قلیان صدای دیگری به گوش نمی رسید. از ساعت دو دوباره جمعیت به بازار هجوم می آورد و سروصدا و ازدحام عجیبی این شاهرگ اقتصادی بزرگ را که از آنجا زندگی و فعالیت تجاری به تمام نقاط آسیای مرکزی جریان پیدا می کرد، فرا می گرفت. از غروب آفتاب به بعد، در اغلب بازارچه ها، درهای سنگین دکانها را کشیده با قفل های زمخت و عجیبی محکم می بستند. فقط چند شمع یکی دوبازارچه ای را که هنوز دکان هایشان باز بود، روشن می نمود، ردهای سیاه و بلندی در سایه روشن بازار و تاریکی اول شب — که به زحمت دیده می شد، آرام آرام در راهروها و چارسوقها می لغزید. بالاخره «سرگزمه» ها سراسر بازار را — که دیگر احدی آنجا پیدا نمی شد — تحت نظارت خود می گرفتند و گزمه هایشان از هر چه در بازار بود اعم از کهنه پاره های کثیف و کم ارزش بازارچه کهنه فروشان یا گنج های گرانقدر مغازه زرگرها به دقت مراقبت می کردند. تجار عمده یک راست به منزلهای خود می رفتند ولی بعضی از بازاریان معمولی روی نیمکت هایی که در کنار خیابان «نقاره خانه» گذاشته بودند، می نشستند و شاگرد قهوه چی ها با سرعت عجیب، با سینی های پر از چایی دور مشتریها می چرخیدند و با مهارت قابل تحسینی جلوی هر شخص تازه وارد یک استکان چایی می گذاشتند. اینجا قلیانها دست به دست می گشت و در طرفی نوازنده ها اشعار حافظ یا فردوسی را می خواندند و درویشها سرگذشت خود و ماجراهایی را که در سفرهای دور و دراز، بر سرشان آمده بود، با بیانی گرم تعریف می کردند. بازاری ها در حالیکه در ذهن خود به حساب سود و زیان روزانه خود می رسیدند، به این آوازا و داستانها نیز بفهمی نفهمی گوش می دادند». ۱۶۵

سیر و گشتی با یک سیاح ایرانی

میرزا محمد حسین حسینی فراهانی از سیاحان ایرانی است که در سال ۱۳۰۲ هجری

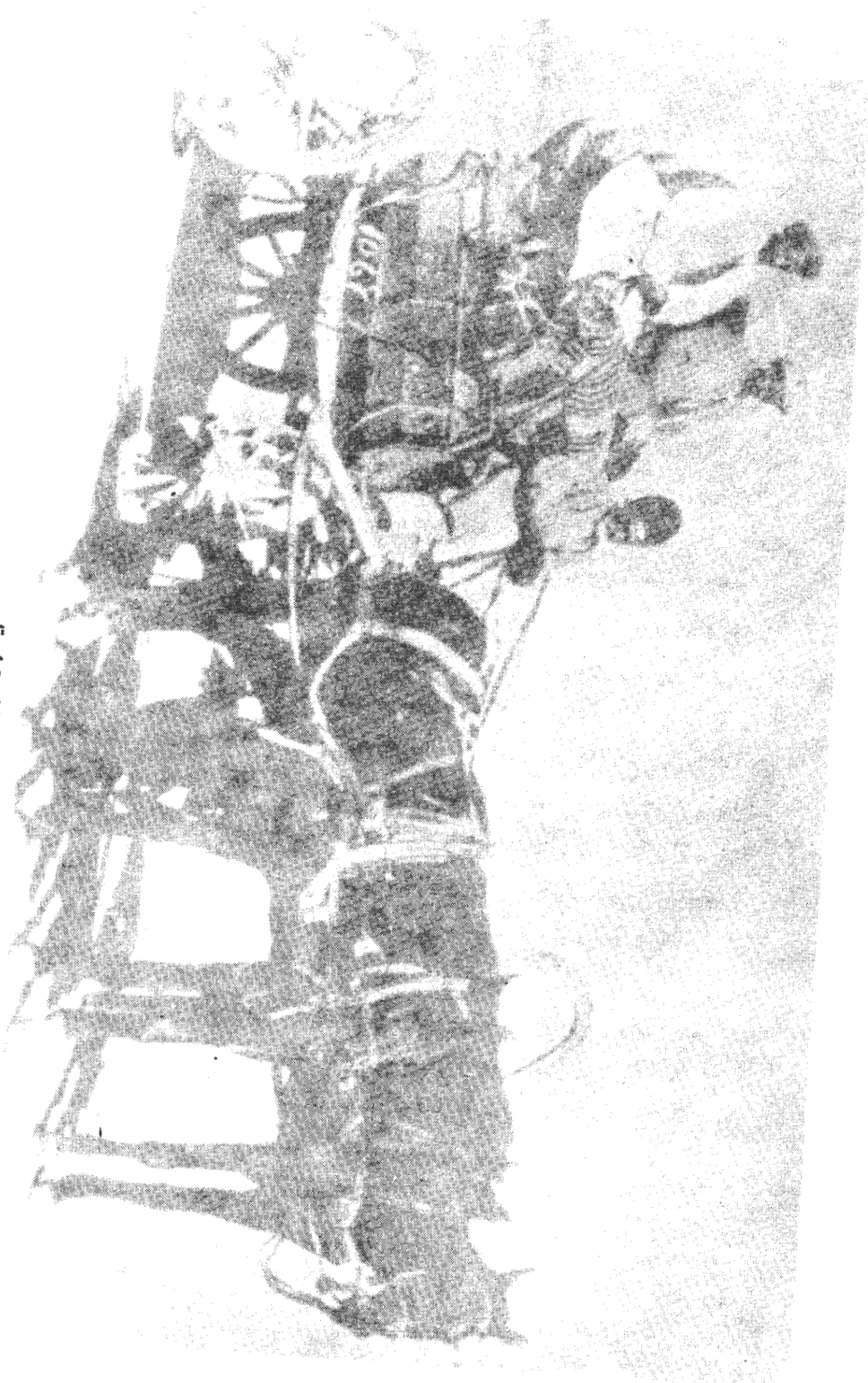
۱۶۵ — رک: سفرنامه اورسل، ص ۱۲۴ تا ۱۴۰.

قمری (۱۲۶۳ خورشیدی) به قصد زیارت خانه خدا عازم مکه شد و به فرمان ناصرالدین شاه سفرنامه مفصلی نوشت، در این سفرنامه میرزا محمد حسین فراهانی اطلاعات ارزشمندی از نحوه سیر و سفر در ایران به دست می دهد، بخشی از این سفرنامه را که اختصاص به مسافرت او از تهران به قزوین دارد برگزیده ایم:

«شب جمعه چهارم شوال المکرم سنه ۱۳۰۲ به «تران تاس»^{۱۶۶} خانه رفته و سه ساعت از شب گذشته بر تران تاس نشسته و روانه گشت. اما کرایه تران تاس در تران تاسخانه چند قسم به جهت حمل و نقل سرنشین هست و کرایه شان هم به اختلاف است: یکی تران تاس است که کروک دارد و فیر ندارد و جای سه نفر بیشتر نیست و کرایه تران تاس از تهران الی قزوین بدون اسب سه تومان است. و یکی موسوم به «تروکه»^{۱۶۷} است که بلاکوک و بلافیر است و سه نفر به سختی می نشینند و کرایه اش بدون اسب دو تومان است. و یکی درشکه است که با کروک و فیر و جای سه نفر است. و کرایه درشکه از طرف تهران الی قزوین بدون اسب پنج تومان است. و یکی کالسکه است که با کروک و فیر (است) و چهار نفر می نشینند و کرایه آن تا قزوین شش تومان است (و) یکی دلجان است که با فیر و سربسته و شبیه به کالسکه (می باشد) و ده نفر جا می گیرد و کرایه اش از تهران الی قزوین بدون اسب، ده تومان است. و اسب را به شماره سرنشین می بندند، یعنی کرایه اسب تران تاس را به شماره سرنشین می گیرند. مثلاً اگر سه نفر در تران تاس بنشینند کرایه سه اسب از این سه سرنشین می گیرند. به علاوه پول کرایه یک اسب هم از بابت حق سورچی خواهند گرفت. گاهی می شود کرایه سه اسب گرفته و دو اسب می بندند. و کرایه هر یک اسب از قرار فرسخی یک قران پول سفید است و از تهران تا قزوین بیست و چهار فرسخ است، بیست و چهار قران کرایه یک اسب آن می شود، که یک نفر سرنشین بیست و چهار قران پول کرایه اسب (به) سورچی باید بدهد که این سورچی به جای شاگرد چاپار است. و اگر دو نفر یا سه نفر سرنشین شدند پول کرایه اسب سورچی همین بیست و چهار قران است زیادتر نمی شود. البته اگر سه چهار نفر سرنشین هم باشند از هر جهت اقرب به صرفه است. و یک قران هم پول تذکره تران تاس یا کالسکه است که قبل از سوار شدن باید داد و تذکره چایی گرفت و این تذکره را باید به رییس هر میهمانخانه نمود که حقیقه اجازه حرکت تران تاس

۱۶۶ - چهار چرخه ای بود شبیه دلجان.

۱۶۷ - کالسکه دونفره ای بود فاقد کروک.



است. و مرسوم است که (در) هر میهمانخانه که اسب عوض می شود باید سرنشین یک قران انعام به سورچی بدهد و اگر سه نفر سرنشین باشند باز هم همین یک قران را خواهند داد (و) از هر یک جدا جدا یکی یک قران گرفته نخواهد شد.

قراولخانه ها و میهمانخانه های سر راه

و از تهران الی قزوین بیست و چهار فرسخ است. و در عرض راه پنج میهمانخانه ساخته اند که همه جا اسب عوض می شود. و از هر میهمانخانه به میهمانخانه دیگر چهار فرسخ است و مابین هر میهمانخانه سه جا قراولخانه درست کرده اند که در هر فرسخی یک قراولخانه است. و عمارت این قراولخانه ها به قدر احتیاج یک خانوار مستحفظ است و بعضی از این مستحفظین عیال و اولاد خود را نیز در همین قراولخانه ها آورده و ساکن گشته اند و برخی منفرد هستند. و در هر یک از این قراولخانه ها که آب جاری از کنار آن می گذشته مستحفظین سلیقه به کار برده در جلو قراولخانه شان گلکاری و درخت و باغچه مختصری درست نموده اند و هر قراولخانه که آب در آن نزدیکی نبوده چاه آب در کنار آن حفر کرده اند. و تلگراف هم همه جا به خط راه میهمانخانه ها کشیده شده است.

و تفضیل میهمانخانه ها از قرار بیست که عرض می شود:

از طهران الی میهمانخانه شاه آباد^{۱۶۸} چهار فرسخ است و با تران تاسی که متوسط برود یک ساعت و نیم الی یک ساعت و چهل دقیقه راه است. و توقف در میهمانخانه هم به جهت عوض کردن اسب بیست دقیقه طول می کشد، که سیر در عرض راه و توقف در یک میهمانخانه اغلب دو ساعت طول خواهد کشید. که چهار فرسخ را با معطلی میهمانخانه در دو ساعت خواهد رفت و بیست و چهار فرسخ را دوازده ساعت میرود و از این زودتر و از این دیرتر هم ممکن است. و این میهمانخانه را در اراضی حسین آباد^{۱۶۹} ملکی حاجی سلیمانخان پدر محمد نظرخان (ساخته اند) که صدراعظم مرحوم تصرف کرد ساخته و شاه آباد نام گذاشته اند. و آبش از همان آب حسین آباد است و گاهی از رودخانه کن هم آب از آنجا عبور می کند و آب انباری (را) که در آنجا است پر می کنند. چون آب معینی در این میهمانخانه نیست، بدین واسطه گلکاری و باغچه و درختی ندارد. و میهمانخانه مشتمل

۱۶۸ - ده از بخش کن، ۹ کیلومتری غرب کن، کنار جاده تهران - کرج (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۲۲).

۱۶۹ - ده از دهستان حومه کرج، ۲۲ کیلومتری جنوب شرقی کرج (همان کتاب، ص ۶۸).

بر چهار اطاق و یک انبار به جهت اشیاء فروشی و یک آشپزخانه و یک قهوه‌خانه و بقالی است و یک محوطه بزرگی هم طویله و بهار بند است که اطراف آن بهار بند انبار کاه و یونجه و طویله و انبار جای اسباب تران تاس است. اسب و عملجات میهمانخانه تحقیقاً معلوم نشد، گفتند در اینجا بیست و چهار اسب بسته اند و یک نایب و دو اطاق دارد و یک آشپز و شش نفر عمله طویله، از مهتر و سورچی دارد. و اجزاً از ماهی پنج تومان الی ماهی دو تومان موجب می گیرند و دو نفر قهوه چی و بقال در آنجا هستند که موجب ندارند و به جهت خودشان کسب میکنند. و در این میهمانخانه تا اسب عوض کردند قدری طول کشید.

از میهمانخانه شاه آباد به حصارک^{۱۷۰} می رود و چهار فرسخ است. دو فرسخ که رفت به پل کرج می رسد. پل کرج پنج چشمه و بناء آن از قدیم است (و) بانی معین نیست. و منبع رودخانه کرج از جبال ارنکه^{۱۷۱} است. و قلعه سلیمانیه که از بناهای حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی است و در سنه ۱۲۲۶ بنا شده در کنار جاده قریب به پل است و از طهران تا پل، راه همه جا هموار و شنزار است و در بارندگی گل نمی شود. و از پل که گذشت تا حصار (ک) دو فرسخ است. این دو فرسخ خاک قرمز و در فصل باران و برف راه قدری گل می شود.

قریه حصارک

حصارک قریه ایست از قرأ خالصه دیوان اعلی که جزو بلوک ساوجبلاغ طهران است و قریب چهل خانوار سکنه دارد. و آبش از رودیست که مخصوص به خود این قریه است. و این رود در فصل بهار آبش خیلی است و در تابستان قریب نیم سنگ و به قدر خوراک مال و آدم قریه است دیگر زراعت نمی شود. و میهمانخانه به قدر یک میدان اسب پایین دست قلعه واقع شده. و جلو میهمانخانه یک باغچه مشجر (و) گلکاری و بی دیواری ساخته اند که بی صفا نیست و به همان آب قلیل رودخانه حصار (ک) گاهی مشروبش می نمایند. و این میهمانخانه بسیار خوش منظر است به علت آن که در بلندی واقع شده و بلوک ساوجبلاغ در

۱۷۰ — ده از دهستان حومه شهرستان کرج، ۹ کیلومتری غرب کرج و کنار راه کرج — قزوین (فرهنگ جغرافیایی

ایران، ج ۱، ص ۷۲).

۱۷۱ — رشته کوههایی که در شمال شرقی کرج قرار دارد و دهستان ارنکه نیز در دامنه این رشته است.

گودی افتاده و چمن کمال آباد^{۱۷۲} هم در جلو آن و از دور نمایان است. عمارت و اطاقها و اجزا و عملجات این میهمانخانه هم به عینه مثل میهمانخانه شاه آباد است.

میهمانخانه ینگه امام

از حصارک به ینگه امام^{۱۷۳} می رود و چهار فرسخ است و راه هموار و اغلب شنزار است و در بارندگی گل نمی شود. ینگه امام کاروانسرای بود از بناهای سلاطین صفویه چون قافله در آنجا کمتر منزل می کرد و بانی تعمیر نداشت و به تدریج خراب و کثیف و دزدگاه شد. بعد از آنکه میهمانخانه ها به این خط راه افتاد همین کاروانسرا را تعمیر مفصلی کردند و حجرات اطراف آن را سفید نمودند و درهای آغشته گذاشتند و طویله های اطراف کاروانسرا را بعضی طویله و برخی انبار درست کرده و آب انبار خرابه قدیم که وسط کاروانسرا بود تعمیر و صحن کاروانسرا را باغچه و اشجار و گلکاری نمودند. و در روی همین کاروانسرا سردر عالی از نو بنا نهاده که آن سردر مشتمل بر شش اطاق بزرگ و کوچک پاکیزه سفیدکاری است که همه را فرش کرده و مبل گذاشته اند و منزلگاه مسافری محترم است. و در جلو این سردر و کاروانسرا باغ بزرگی احداث شده که قریب دوازده جریب است که هر جریبی یک هزار ذرع باشد. و اقسام اشجار در او غرس و گل و سبزی آلات و حبوبات می کارند. و صحن کاروانسرا مشتمل بر سه ایوان و بیست و چهار حجره است که همه حجره ها اطاق شده. و بعضی اطاقها حصیر فرش و مبل مختصری دارد که منزلگاه مسافری است. و بعضی اطاقها منزل و انبار به جهت اجزا و عملجات و کسبه متوقفین آن جاست. و چون اینجا نیمه راه و مرکز است و انبار غالب راه در اینجا است و از اسباب تران تاس و غیره هر چه درین راه بشکند و خراب شود از دو طرف به اینجا می آورند و باید علی الاتصال تعمیر کنند، بدین واسطه این کسبه مفصله ذیل همیشه در اینجا متوقف و دکان دارند و مشغول کارند: سراج، نجار، حداد (و) نعلبند. و بقال و قهوه (ه) چی در اینجا مثال سایر میهمانخانه ها هست. و به واسطه مرکز بودن این میهمانخانه اسب و عملجات آن

۱۷۲ — جلگه وسیعی است در غرب شهرستان کرج بین حصارک و هشتگرد، جزیری است از دهستان افشاریه ساوجبلاغ که راه آسفalte کرج — قزوین از میان آن می گذرد و آبادی آن نیز در شمال جاده ایجاد شده است.
۱۷۳ — ینگه امام = ینگه امام، ده از دهستان فشند شهرستان کرج، ۲۸ کیلومتری غرب کرج، سر راه کرج — قزوین (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۲۴۳).

بیشتر از سایر میهمانخانه‌ها است. گفتند قریب چهل اسب بسته و سی نفر عملجات دارد. و در جنب این میهمانخانه قلعه (ای) تازه بنا شده که دارای چهل خانوار سکنه و حمام و قناتی دارد که قریب یک سنگ آب از آن جاری است. مذکور داشتند که این قلعه و قنات را امین السلطان احداث کرده و به شراکت امین الدوله است و این اوقات سهمی امین الدوله را هم خریده یا خواهد خرید. و بیشتر آب خوراک اهالی میهمانخانه از این قنات است. و سابقاً آب ینگه امام از آب رودخانه کردان بود و حالا هم به پاره (ای) قرأ اطراف که (از) آب رود کردان مشروب میشوند آب از اینجا می‌رود. و آب رود به اراضی اینجا مسلط است هر وقت آب از اینجا بگذرد می‌گیرند.

بقعه ینگه امام

و قریب به این میهمانخانه بقعه ایست که از قدیم گنبدی ساخته بودند و گویند دو نفر از اولاد حضرت موسی بن جعفر (ع) در اینجا مدفونند. و در آن زمان که این امام زاده‌ها در اینجا ظاهر شدند چون تازگی داشت ینگه امام گفتند و این مکان به همین اسم موسوم گشت. و این بقعه هم خراب شده بود مرحوم امین السلطان تعمیر کرده و صحن کوچکی در آنجا ساخته و گنبدش را کاشی نموده و سیدی از اهالی ساوجبلاغ را هم بر او متولی و خادم قرار داده است. و در اطراف این بقعه و میهمانخانه آثار و علایم آبادی بزرگ نمایان است چنان که معلوم می‌شود قدیم محل بزرگی بوده است. و تل خاکی بزرگی هم در آنجاست و در سر همان تل نیز آثار آبادی هویدا است.

هشتگرد

و در یک فرسخی ینگه امام محلی است خالصه موسوم به هشت گرد^{۱۷۴} که سکنه آن اکراد و طریقه شان نصیری و غالباً قطاع الطریقند. و امام زاده (ای) در آن قریه است موسوم به امام زاده جعفر که از اولاد حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام است. و اهالی آن قریه و قریه ینگه امام و قرأ اطراف و اکراد بسیار بر او معتقدند. و مشهور این است که قسم او خیلی زود اثر می‌کند، حتی المقدور کسی بر او قسم نمی‌خورد. و بعضی سرقت‌های مختصری که در

۱۷۴ — ده از دهستان افشاریه ساوجبلاغ شهرستان کرج، ۳۱ کیلومتری غرب کرج، کنار راه کرج — قزوین (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۲۳۸).

اخیراً با تبدیل بخش ساوجبلاغ به شهرستان هشتگرد مرکز فرمانداری شده است.

این حول و حوش می شود اهالی قریه هشت گرد زحمت می کشند، و اگر بخواهند آنها را به آن امام زاده خودشان قسم بدهند فوراً مال را رد و تسلیم می نمایند و ازینکه امام به قشلاق می رود و چهار فرسخ است. و (خاک) این راه خاک قرمز و دربارندگی بسیار گل می شود. و ازینکه امام که بیرون رفت یک فرسخی، راه دوتا می شود یکی به طرف قشلاق^{۱۷۵} می رود که جاده جدید است و یکی به طرف گازرسنگ^{۱۷۶} و امام زاده مسکین آباد می رود که راه قدیم است.

راههای مختلف بین تهران و قزوین

جاده قدیم که به قزوین می رفتند و مختلف بود: یکی آنکه از طهران به کن^{۱۷۷} می رفت و از کن به قریه کردان^{۱۷۸} و از کردان به قریه قشلاق و از قشلاق به حصار (ک) و از قریه حصار (ک) به قزوین. و یک جاده دیگر از طهران به قریه ولی گرد^{۱۷۹} و از ولی گرد به گازرسنگ. و از گازرسنگ به عبدالله آباد^{۱۸۰} و از آنجا به قزوین می رفت. و یکی دیگر از طهران به میان جوب^{۱۸۱} آمده و از میان جوب به ینگه امام، و ازینکه امام به عبدالله آباد، و از آنجا وارد قزوین می شد. این سه راه معمول مکاری بود، و یکراه هم مخصوص چپار بود که از طهران به میان جوب آمده و از میان جوب به سنقرآباد^{۱۸۲} و از آنجا به قزوین می رفت.

۱۷۵ — احتمالاً قشلاق دوزلومی باشد که جزو دهستان افشاریه ساوجبلاغ شهرستان کرج است.

۱۷۶ — ده از دهستان اکراد ساوجبلاغ شهرستان کرج، ۵۳ کیلومتری غرب کرج و ۴ کیلومتری جنوب راه کرج — قزوین (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۹۰).

۱۷۷ — مرکز بخش کن که در شمال غربی تهران واقع است.

۱۷۸ — ده از دهستان برغان شهرستان کرج، ۵ کیلومتری شمال غربی کرج و ۸ کیلومتری جاده کرج — قزوین (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۷۶).

۱۷۹ — ولی گرد = ورگرد = وهرجرد: ده از دهستان حومه بخش کرج ۷ کیلومتری شمال غربی کرج، ۳ کیلومتری شمال راه کرج — قزوین (همان مأخذ، ص ۲۳۵).

۱۸۰ — محتملاً عبدل آباد امروز است که دهی است از دهستان بشاریات بخش آبیک قزوین که در ۳۰ کیلومتری غرب آبیک قرار دارد.

۱۸۱ — میان جوب = میان جاده: ده از دهستان حومه کرج، ۵ کیلومتری شمال غربی کرج و کنار راه کرج به قزوین (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۲۱۷).

۱۸۲ — ده از دهستان افشاریه ساوجبلاغ شهرستان کرج، ۱۹ کیلومتری غرب کرج، ۴ کیلومتری جاده کرج — قزوین (همان مأخذ، ص ۱۱۷).

میهانخانه و قریه قشلاق

میهانخانه قشلاق نیم فرسخ بالای قریه قشلاق واقع است و از آب رود قریه زیاران^{۱۸۳} مشروب می شود که قریه زیاران وقف حضرت رضا سلام الله علیه و در جزوبلوک فشكل دره^{۱۸۴} قزوین است. و جلو این میهمانخانه باغچه بی دیوار مشجری است که از آب رود مذکور مشروب می شود. و عملجات و اسب و اطاقهای این میهمانخانه هم به قدر میهمانخانه حصارک و شاه آباد است.

و خود قریه قشلاق دارای دویست خانوار سکنه است. هم آب قنات دارد، هم حق آب از رودخانه زیاران. و این قریه اول قزوین و در جزوبلوک بشاریات^{۱۸۵} و آخر خاک ساوجبلاغ ری است.

طایفه زرگر قزوین

و از میهمانخانه قشلاق به میهمانخانه کونده می رود و چهار فرسخ است و این راه خاک قرمز و در فصل بارندگی قدری گل می شود. و در بین راه این دو میهمانخانه در دور و نزدیک جاده، طایفه زرگر قزوین ساکنند که همه قطاع الطريق و خیلی در پرده و به کثافت سرقت می کنند، و عاجز کشند. هر وقت مجال یابند لیلاً و نهاراً به وضع تکی سر راه آمده اگر دو سه نفر بی حربه یابند اموال آنها را به سرقت ببرند. و نیز در بین این راه محلی است مرسوم به حاجی تپه^{۱۸۶} که قشلاق اکراد قزوین است. اهالی حاجی تپه هم از سارقین و در نهایت شرارتند و غالباً با اسب و حربه اند و هر وقت بتوانند ده دوازده سواره به سر قافله می ریزند و سرقت می نمایند و گاهی در قراء دوردست هم به سرقت می روند.

میهانخانه و قریه کونده

اما میهمانخانه کونده در جنب قریه کونده^{۱۸۷} (است) و از آب قریه مشروب و باغچه

۱۸۳ - ده از دهستان فشكل دره بخش آبیک شهرستان قزوین، ۱۲ کیلومتری شمال آبیک (همان کتاب، ص ۱۰۷).

۱۸۴ - (به کسرفاء و کاف) یکی از دهستان های بخش آبیک قزوین.

۱۸۵ - یکی از دهستان های بخش آبیک قزوین.

۱۸۶ - ده از دهستان بشاریات بخش آبیک شهرستان قزوین، ۲۳ کیلومتری غرب آبیک و ۶ کیلومتری راه کرج -

قزوین (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۶۵).

۱۸۷ - کونده = کوندج Kavandaj ده از دهستان بشاریات بخش آبیک شهرستان قزوین، ۴۴ کیلومتری غرب

آبیک، کنار جاده کرج - قزوین (همان کتاب، ص ۱۸۶).

مشجری در جلو آن ساخته اند و عملجات و اسب و اطاقهای آن مثل سایر میهمانخانه‌ها است. و قریه کونده قلعه ندارد و بسیار قریه کثیفی است. قریب چهل خانوار سکنه آن و آبش اغلب آب رودی است که از زردچه بستان^{۱۸۸} می آید. و قنات مختصری هم در وسط قریه جاری است که آب کمی دارد (که) به قدر خوردن اهالی است. و این قریه از وقفیات خمارتاش و وقف بر مسجد خیابان قزوین است. و ساکنین آن اکراد و از طایفه مافی و کوبارند. از میهمانخانه کونده به قزوین می رود و چهار فرسخ است. راه صاف و هموار و در فصل بارندگی بسیار گل می شود و در تابستان در نهایت بی آبی و گرد و خاک است. و در میهمانخانه(نه‌ها)ی عرض راه هیچ قسم بی نظمی ملاحظه نشد الا آنکه ماکولات و مشروبات را زیاده از مأخذ و اندازه گران می دادند.

مهمانخانه شهر قزوین

و میهمانخانه شهر قزوین وسط معموره و خوب جایی واقع شده است. یک درب آن در خیابانی است که محاذی علی قابو (است) و بیشتر آبادی قزوین در این خیابان است، و یک درب آن محاذی مسجد جامع است. و تلگرافخانه هم در جنب میهمانخانه است. و در جلو میهمانخانه باغچه مشجرباصفایی ساخته اند و اطراف باغچه نرده است. و در وسط باغچه دریاچه دارد و عمارت آن فوقانی و تحتانی است. اما مرتبه تحتانی مشتمل بر ده اطاق و قهوه‌خانه و آشپزخانه است. اطاقهایش بعضی مبل مختصر دارد و منزلگاه مسافین عمومی است و بعضی منزل اجزاست. اما مرتبه فوقانی مشتمل بر هشت اطاق است که همه پاکیزه و سفید و منقش و یا ارسی^{۱۸۹} و درهای رنگین و مبلهای آنها پاکیزه و ممتاز است. این اطاقهای فوقانی مخصوص مسافین محترم است. و در جنب این محوطه میهمانخانه محوطه دیگر است که بهار بند، طویله و انبارهای اسباب است و کسبه مفصله در اینجا نشسته و مشغول کارند. حداد ۵۶ نفر، نجار ۱۵ نفر، سراج ۶ نفر، (و) نعلبند ۲ نفر. و اینجا همه قسم کالسکه و درشکه و تران تاس و غیره را در نهایت امتیاز می سازند. و چون جنگل عمارلوی گیلان و معدن زغال سنگ به قزوین نزدیک است بدین واسطه بیشتر اسباب سازی کالسکه و

۱۸۸ — امروز آن را «زرجه بستان» Zarje-Bostan می خوانند و جزو دهستان کوهپایه بخش آبیک قزوین است.

۱۸۹ — پنجره اطاق که درگاه آن رو به حیاط باشد و دارای چهار چوبی است که این پنجره در جوف آن حرکت کرده و بالا و پایین می رود. (فرهنگ نفیسی).

غیره در همین میهمانخانه قزوین می شود.

اما عملجات و اسب این میهمانخانه از قرار تفصیل ذیل است:

رییس، میرزا عبدالعلی پسر آقاباقر ارباب، منشی و محاسب ۲ نفر، صراف ۱ نفر، پیشخدمت ۵ نفر، اطاق دار ۵ نفر، طباحی ایرانی و فرنگی ۱ نفر، نایب اصطبل ۱ نفر و عملجات اصطبل از سورچی و غیره ۲۰ نفر گفتند قریب شصت راس اسب در این میهمانخانه بسته که بعضی از آنها مخصوص خود آقاباقر است. و دوست نفر غلام قزوینی است با یوزباشی و قراسوران^{۱۹۱} عرض راه که سپرده به خود آقاباقر است و هر وقت چارپا می آید و می رود یک قراسوران همه جا همراه تران تاس است.^{۱۹۱}

راهنمای مسافرت به ایران

جرج ناتانیل کرزن سیاستمدار محافظه کار انگلیسی سفرنامه باارزشی درباره ایران تألیف کرده است که یکی از منابع مهم ایران شناسی به شمار می آید. این سفرنامه به فارسی ترجمه و تحت عنوان «ایران و قضیه ایران» چاپ و منتشر گردیده است.^{۱۹۲} در فصلهای سی گانه این کتاب نکته و مطلبی راجع به وضع و حال کشور ما خاصه در قرن گذشته نیست که نویسنده از بررسی و تحقیق درباره آن صرف نظر کرده باشد. فصلی از این شاهکار اختصاص به راهها و وسایل سیر و سفر و در حقیقت راهنمای مسافرت به ایران دارد که نظر به اهمیت موضوع به نقل آن می پردازیم:

ضرورت اطلاعات

«موضوعی را که پیش از عزیمت از انگلستان همواره استفسار می کردند، این بود که از چه راهی سفر می کنم و در بازگشت نیز می پرسیدند از کدام راه مراجعت نمودم. این پرسشها حتی در این روزگار مجموعه ها و راهنماهای چاپی جهانگردی مجابم ساخت که اطلاعات جغرافیایی هنوز آن اندازه شایع و فراوان نیست و نوشتن فصلی توضیحی در باب این موضوع

۱۹۰ — قراسوران، مأخوذ از ترکی است به معنای محافظین قافله و محافظین راه (فرهنگ نفیسی).

۱۹۱ — سفرنامه میرزا محمد حسین فراهانی، به کوشش مسعود گلزاری، ۱۳۶۲، انتشارات فردوسی، ص ۱۰ تا ۱۸. توضیح اینکه کلیه یادداشت های مربوط به این قسمت عیناً از زیرنویسهای مصحح محترم کتاب نقل گردیده است.

۱۹۲ — این سفرنامه حاصل مسافرت نویسنده در سال ۹۰-۱۸۸۹ به ایران است.

که مسافرت به ایران یا بازگشت از آنجا از چه راهی بهتر است و برای هر مسافر چه نوع و مقدار تدارکات ضرور است کار بیهوده‌ای نخواهد بود. چون برای مسافر امکان انتخاب راههای متعدد و وسایل گوناگون هست، بنابراین توضیحاتی راجع به هر دو موضوع خالی از فایده نیست. جدول راهها و مسافت‌ها که ذکر خواهیم کرد همه از منابع معتبر اقتباس گردیده است و کاملاً تازگی دارد و در هیچ مجموعه دیگر آنها را یکجا نمی‌توان یافت.

پی‌ریزی این فصل

چون قول داده‌ام ساده‌ترین و سراسرترین راه رسیدن به ایران را نشان دهم راه شمالی انزلی به تهران را مبنای گفتار خویش قرار می‌دهم و سپس طرق دیگر شمالی مسافرت به ایران را بیان خواهم کرد و بعد نیز راه ورودی شرقی و جنوبی و غربی به ترتیب ذکر خواهد شد.

راه انزلی به تهران

تنها بندرگاه ایران یا بهتر بگوییم لنگرگاه آن کشور در دریای خزر، انزلی است و آن دهکده‌ای است واقع در کنار قطعه زمینی پست که به وسیله مرداب وسیع ولی کم عمق به دریا متصل است و در کرانه داخلی یا جنوبی آن قدری دور از دریا شهر قابل توجه رشت واقع شده است و به همین جهت است که شرکتهای مسافرتی اظهار می‌دارند که مسافر در خاک ایران در رشت پیاده می‌شود.

چگونه باید به انزلی رسید

در انزلی سرویس کشتی رانی کمپانی روسی «قفقاز» و شرکت «مرکوری» دایر است که از بادکوبه به آنجا رفت و آمد دارند. برای رسیدن به بادکوبه از اروپا طرق متعددی هست. می‌توان تا اسلامبول بوسیله راه آهن و از آنجا با سرویس کشتی رانی اتریشی یا روسی به باطوم رفت (در ظرف ۳ یا ۴ روز) یا با خط آهن از راه تفلیس در ظرف ۳۲ ساعت به بادکوبه رسید، با خط آهن از راه برلن و کراکوبه اودسا و از آنجا با کشتی روسی به باطوم سفر کرد. در مدت ۳ روز از راه سن پترزبورگ و مسکوم می‌توان از طریق خشکی به تفلیس رفت و از آنجا با ترن به ولادی قفقاز و یا با کالسکه از طریق جاده معروف داریل که ۱۳۶

میل است به گرجستان رسید. راه دیگری هم برای رسیدن به بادکوبه هست، یعنی با ترن از میان روسیه به تزارستان تا ولگا و از آنجا با کشتی که در رودخانه رفت و آمد دارد به حاجی ترخان و از آنجا نیز از طریق قفقاز و با کشتی های کمپانی مرکوری از کرانه غربی دریای خزر بعد از عبور از ساحل پتروفسک و دربند می توان در ظرف دو روز و نصف به بادکوبه رسید و این شاید کوتاه ترین خط سیر باشد. در هر حال هیچ مسافری قادر نیست به این خیال اعتماد نماید که می تواند در ظرف هشت یا نه روز از لندن به بادکوبه برسد.

کشتی های مسافری دریای خزر

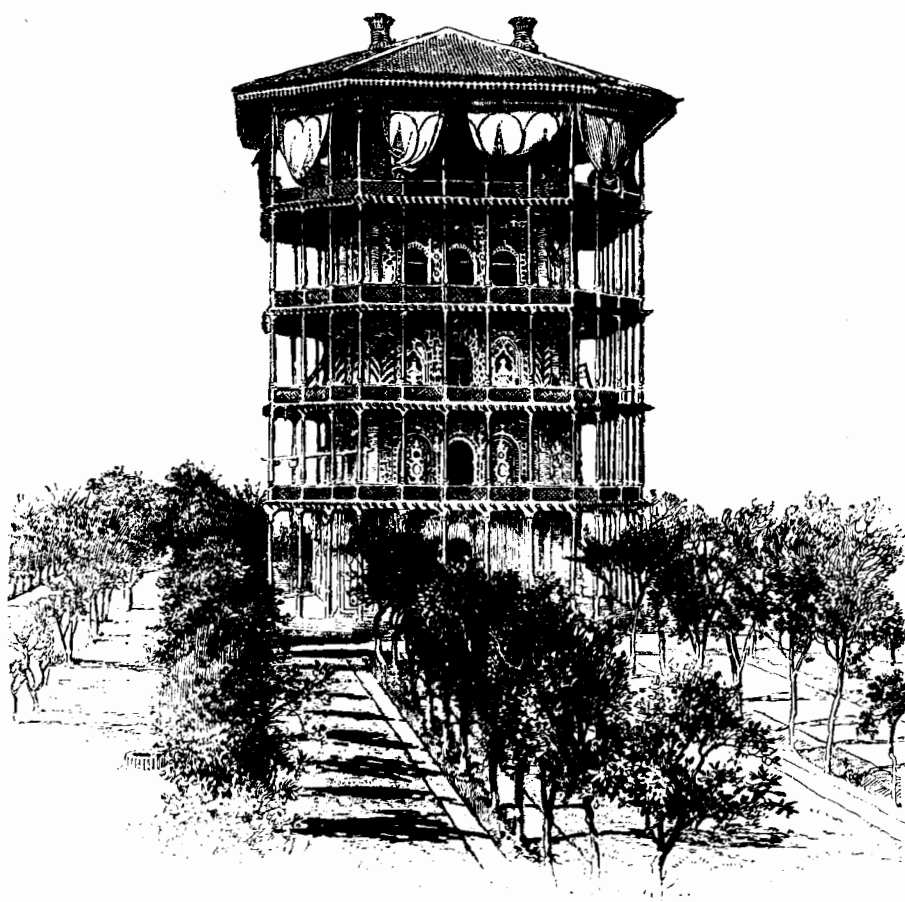
از ماه مه تا نوامبر (اردیبهشت تا آبان) کشتی های شرکت قفقاز و کمپانی مرکوری هفته ای یک بار و گاهی دوبار به انزلی می روند و معمولاً یکشنبه شب از بادکوبه حرکت می کنند، در بقیه مدت سال سرویس نامرتب است. بعد از ورود به بندر روسی لنکران (که زمانی متعلق به ایران بود) و قصبه مرکزی آستارا در بعد از ظهر دوشنبه وقت را طوری ترتیب می دهند که مثلاً صبح سه شنبه به انزلی برسند که جمعاً ۱۹۷ میل دریایی است (در ظرف ۳۰ تا ۳۶ ساعت).

ورود به انزلی

ولی از اینجا است که راه و رسم خاص و غم انگیز مسافرت در خاک ایران آغاز می شود زیرا که غالباً دهانه خلیج به قدری موج دارد که تقریباً غیرمقدور است مسافران را از کشتی پیاده کرد. در ماه های زمستان گاهی اتفاق می افتد که مسافر بدبخت پس از آنکه چندین ساعت جلو مقصد خود سرگردان مانده است بایستی باز راه بادکوبه را طی کند و پس از یک هفته اقامت حزن انگیز در هوای نفتی و نمناک آنجا برای تکرار تجربه قبلی باز گردد.

مرداب

ولی اگر جریان کارها در انزلی به دلخواه باشد مسافر را با قایق موتوری انتقال می دهند و به محوطه کنار مرداب می برند که در سمت غربی آن گمرکخانه انزلی واقع شده است. در همانجا یک عمارت باریک و بلند پنج طبقه که اقامتگاه تابستانی شاه است دیده می شود. مشخصات تزئینی این بنا که رنگهای آبی و سرخ و سبز دارد در طبقه های بالا تردلپذیرتر



۸۲- اقامتگاه تابستانی ناصرالدین شاه - اترلی

است و طبقه آخرین مختص اقامتگاه همایونی است ولی تمام بنا وضع و حال وارفته ای دارد و غالباً هم به منظور حفاظت آن از رطوبت با حصیری پوشیده است. از آنجا قایقها مرداب را که مسافتی در حدود ده میل است در ظرف یک ساعت و سه ربع طی می کنند. ۱۹۳

این مرداب کم عمق و بادخیز از مشرق به مغرب سی میل طول دارد و از شمال به جنوب بیشترین پهنای آن ۱۲ میل است و همه نوع مرغهای دریایی ماکیان، مرغابی، غاز، قویا عو، درناو مرغ سقا و مرغهای نوک دراز در آنجا هست. که سطح آب را خال دار و جزیرهای کوچک و بیشه های اطراف را لبریز می کنند، به طوری که داخل مرداب به صورت بهشت شکارچیان درمی آید. در رشته کمر بندی بین دریا و کوهها نیز همه قسم حیوانات شکاری به حد وفور هست. در قسمت جنوبی مرداب قایق موتوری به کرجی های محلی تبدیل می شود که به خلیج کوچکی به طول پنج میل تا قصبه ماهی گیری پیربازار امتداد می یابد.

پیربازار

پیربازار (یعنی مرشد بازار و به احتمال قوی پيله بازار یعنی محل خرید و فروش پيله ابریشم است) یک کاروانسرا و چند خانه و کلبه و یک بساط ماهی گیری و بندی هم دارد که برای صید ماهی در دریا می اندازند که به گرفتن انواع و اقسام ماهی منجر می شود. درشکه های وارفته و خراب مسافران را از راهی در میان جنگل که شش میل است به رشت می رسانند. رودخانه رشت یا شاهرود در طرف چپ به دریا جاری است و در آب کم عمق رودخانه و همچنین در مرداب که بر طرف راست واقع است مار و لاک پشت پیوسته در حرکتند.

رشت

این شهر کرسی ایالت گیلان است و باید گفت که اولین شهری است که مسافر خارجی که به خاک ایران قدم می گذارد وارد آن می شود و ابتدای سفر او به داخل ایران است. از مناظر این محل و حوالی آن، شاید مسافر، خیالاتی راجع به مناظر و وضع زندگی ایران پیدا خواهد کرد که باید ناگزیر خیلی زود فراموش کند، زیرا که آنجا تفاوت بارزی با

۱۹۳ — مرداب انزلی ۴۰ کیلومتر طول و ۱۵ کیلومتر عرض دارد، دو دماغه انزلی در غرب و غازیان در شرق آنرا از دریای مازندران جدا می کند. فاصله دو دهانه از یکدیگر ۴۲۷ متر است که وسیله پلی به یکدیگر متصل شده است.

نقاط دیگر دارد که با تأثر فراوان بایستی مأنوس شود و این اختلافات به همان اندازه است که بین دوور، بندر جنوبی انگلستان و عدن دیده می شود.

در رشت مسافرن خانه هایی با بام سفالین سرخ فام و مساجد و خیابان و پرچین های پر گل و باغ ها خواهند دید که مثل این می نماید که مسافر در دیاری دیگر است و جنگل و رودخانه ها را که در اطراف خود می بیند نمونه حاصلخیزی ایران خواهد پنداشت، اما باید از این مناظر حتی الامکان حظ روحی حاصل کند چون این خصایص ساختمانی بی آرایش، ولی قابل توجه رشت را در سایر نقاط ایران غیر از سواحل دریای خزر نخواهد یافت و به جای جنگل و رودخانه، بیابانهای سنگزار و ارتفاعات بی درخت و گیاه خواهد دید.

انتخاب اسباب سفر، عزیمت با چهارپاداران

در رشت مسافر اولین درس پیاده روی را در ایران خواهد آموخت که راجع به محسنات و زحمات آن به تدریج که پیش ترمی رویم من گفتنی های بیشتری خواهم داشت. در رشت مسافر باید یکی از دو ترتیب مسافرت در ایران را انتخاب کند: یا به وسیله چاپارپستی دولت حرکت کند و یا با اسب و قاطر که از کاروان کرایه خواهد کرد. ترتیب اولی سریع تر است هر چند که خسته کننده و گاهی اوقات طاقت فرساست. ترتیب دوم سبب خستگی بدنی کمتری می شود، اما ممکن است به صورت کسالت آور غیر قابل وصفی درآید چون حیوانات واحدی بایستی چندین روز پی در پی مسافر را حمل کنند که خواه و ناخواه کاری بسیار طولانی خواهد شد.

در مورد اول مسافر حالت یک محمول جاننداری را پیدا می کند که او را از مبدأ تا مقصد با حد اعلای سرعت که از اسبهای متوسط الحال و گاهی وارفته مقدور است می برند و یا تا اندازه ای که میل و توانایی خود او میسر می سازد. مسافر تمام اسباب سفر خود را نیز بر اسب همراه دارد و در چاپارخانه هایی که با فواصل معین در طول جاده ها هست می خوابد و خوراک خود را در ظروف سبک همراه می برد و یا در راه می خرد و نرخ ثابتی برای کرایه اسب و توقف در چاپارخانه می پردازد و حتی یک وجب هم از خط سیر اصلی اختیار انحراف ندارد و به ندرت قادر است که نظری به عقب بیاندازد و فقط یک چیز مورد علاقه اوست که همواره پیش بتازد تا زودتر به مقصد برسد.

حرکت با چاپار

اما طریق دیگر پیش‌بینی‌ها و تدارکات کلی را ایجاب می‌کند از قبیل خریداری چادر و لوازم آن و کرایه چندین چهارپا و حیوان باربر و نوکرانی که از هر دو دسته حیوانات مراقبت نمایند و مسئولینی که همراه داشتن گروه انبوهی ایجاب می‌کند. ولی از طرف دیگر مسافر اختیار کامل تعیین خط سیر خود را خواهد داشت و مانع از عجله و شتاب می‌شود، زیرا که حیوانات باربر قادر نخواهند بود که روزانه بطور متوسط بیش از بیست و پنج میل حرکت کنند بعلاوه فرصت بی‌مانعی برای استراحت و وقت‌گذرانی بدست خواهد آمد. پس بنابر سلیقه و منظوری که مسافر دارد به انتخاب یکی از دو طریقه فوق به آسانی اقدام خواهد کرد. اگر در کار سفر عجله داشته باشد و رنج این ترتیب سفر را بتواند بر خود هموار کند و به حدّ کافی چالاک و نیرومند باشد مسافرت با چاپار را اختیار خواهد کرد، ولی اگر زن و یا کسانی همراه او باشند که در اسب‌سواری ورزیده نباشند و بخصوص هرگاه قصد سفری آرام و توأم با تحقیقات داشته باشد و بالا تر از همه اگر بخواهد که از راه متداول عدول نماید (زیرا که بیش از ده دوازده تا راه چاپارپستی در ایران هست که با جاده اصلی مربوط می‌شود) با کاروان خواهد رفت و در هر یک از دوشقّ مزبور کار عاقلانه شاید این است که تا تهران راه سریع‌تر را اختیار و در اینجا برنامه بعدی را بررسی نماید و اگر بتواند دوستانش را در پایتخت ترغیب کند که غلام یا نوکری برای او به انزلی و یا به رشت بفرستند از در دسر و گرفتاری اختلاف با افرادی که نمی‌شناسد و زبانشان را نمی‌داند در امان خواهد بود و بواسطه وضع چاپارخانه‌های ایران و از ناحیه فراشان پست صدمه کمتری خواهد کشید. در تایید این پیشنهاد باید این موضوع را هم بدانند که می‌تواند از رشت تا کوه دم که در ۱۸ میلی واقع است درشکه کرایه کند و از این محل سفر چاپاری خود را آغاز نماید. چون پستخانه‌های بین رشت و تهران مجهزتر از جاهای دیگر است و در این خط اسبها بهترند و یا در واقع کمتر وارفته‌اند و سرانجام از قزوین می‌تواند همه آنها را به کلی مرخص و با وسیله راحت که درشکه باشد مسافرت کند و بقیه صد میل راه تا پایتخت را در یگانه جاده‌ای که در ایران هست و طرز سفر و رفت و آمد اروپایی کم و بیش در آن دیده می‌شود به مقصد خواهد رفت.

هزینه مسافرت با چاپار

ضمناً این را هم می‌توانم ذکر کنم که کرایه اسب‌های پستی یک قران (۷ پنس) در هر فرسخ (معادل سه ونیم تا چهار میل) برای هر اسب است و حداقل تعداد، معمولاً یک اسب برای سواری خود مسافر و یکی برای نوکر هموطنش و یکی هم برای شاگرد چاپار است که آنها را نزد صاحبش پس می‌برد. به این ترتیب که اسبها را جلو می‌اندازد و خود از عقب می‌تازد و هرگاه مسافری بار و اسباب بسیار داشته باشد یک اسب دیگر هم ضروری خواهد بود، ولی از غرابت‌های این حیوان که چموش تر از آن است که با افسار رانده شود این است که تا فرصتی پیش آید از راه منحرف و دریابان بی‌انتهای ناپدید می‌گردد که باید به دنبالش افتاد و با شلاق باز آورد و این حرکت موجب تأخیر کار سفر و هم به قدری مایه ناراحتی می‌شود که بسا کسان که آسان از افزایش بار و بساط احتراز دارند، مقدار لوازم شخصی خود را ناچار محدود می‌کنند و چنانکه بزودی نشان خواهیم داد حیرت‌آور است که به وسیله همان سه اسب مورد احتیاج اولی چه مقدار معتنا بهی لوازم و بار حمل می‌توان کرد.

کرایه اسب در هر منزل باید پیشکی به چارپاداریا مأمور پست در چاپارخانه ای که اسبهای تازه به کار گماشته می‌شوند پرداخت شود و مرسوم این است که در پایان هر منزل یک قران هم در هر منزل معمولی و یا دو قران برای هر منزل طولانی به پستی که همراه مسافر آمده است پرداخت گردد. من حتی یک بار هم در تمام خط سیر ۱۲۰۰ میل پستی خود کمترین علامت امتنان از این افرادی که بی‌عاطفگی آنها محرز است ندیده‌ام، حتی با وجود حس خوش‌آیندی که از دریافت انعام ناشی می‌گردد باز هرگز تغییر رفتار نمی‌دهند و بر سبیل تصادف نیز تشکر نمی‌کنند و چون خود ایرانی‌ها به ندرت انعام می‌پردازند من حدس می‌زنم آنها مسافر اروپایی را که از راه ساده‌لوحی به رایگان شلینگ از دست می‌دهد با دیده تحقیر می‌نگرند.

در چاپارخانه که مسافر شبی می‌گذراند و وسایل آسایش مختصری برای او فراهم می‌کنند از قبیل آب و آتش و هیزم و شاید هم شیر و تخم مرغ معمول این است که بامداد هنگام عزیمت به پستی انعامی که نسبت به چگونگی خدمت متفاوت خواهد بود از دو تا چهار قران می‌دهند و این تنها وجهی است که باید پرداخت کرد، مگر آنکه از دهات مجاور خط سیر مواد خوراکی بیاورند.

برای تادیه این وجوه تهیه چند صد قران که مسافر می‌تواند سکه‌های یک یا دو قرانی در

بادکوبه بدست آورد و یا لازم است که آنرا از تهران بفرستند. این وجوه معمولاً در کیسه‌هایی که در خورجین (قُبَل) سوارکار است حمل می‌شود که در راههای طولانی خیلی اسباب زحمت است چون وجه رایج دیگری نیست بنابر این ترتیب پرداخت دیگری هم میسر نخواهد بود با این تعلیمات مقدماتی به منظور راهنمایی مسافر که بدین وسیله دریافته است سفری که در پیش دارد هر چند عاری از جنبهٔ تجملی است روی هم رفته از لحاظ مخارج ارزان است. مسافربه محض ورود به رشت یا کوه‌دم (کهدم) به پستخانه مراجعه می‌کند و پس از تهیهٔ جواز یا حوالهٔ پستی هر چه زودتر ترتیب کار سفر خود را می‌دهد. وی نباید چنان که یکی از دوستانم کرده است انتظار باربری داشته باشد که اسباب سفرش را به مهمانخانه برساند. در رشت یک قنصلخانهٔ انگلیسی هست و یکی هم قنصلخانهٔ دولت روس. عمارت کنسولگری انگلستان که دیرزمانی خالی افتاده بود اخیراً مأمور رسمی جدیدی یافته است. از این رو در صورت لزوم قطعی، دستیاری فردی از هموطنان را به مناسبت قدر و مقام رسمی او می‌توان انتظار داشت.

نوع جاده

اراضی بین رشت و تهران را به سه نوع می‌توان تقسیم کرد: ۱- کمربند جنگلی بین رشت و کوهستان که قسمتی از نواحی وسیع جنگلی است که رشته‌های هموار ساحلی را از طالش در مغرب تا استرآباد در مشرق که جمعاً ۴۰۰ میل است فرا گرفته است؛ ۲- برآمدگی‌ها و ارتفاعات اصلی جبال البرز که مرتفعترین نقطهٔ آن ۷۰۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد؛ ۳- دشت بلند حدود جنوبی آن و تمایل شیب هم از قزوین به طرف تهران است. بین رشت و قزوین منزلهای سفر به شرح ذیل است:

نام منزل‌ها	مسافت به فرسخ	مسافت تقریبی به میل
رشت به کوه‌دم (کهدم)	۶	۱۶
کهدم به رستم آباد	۵	۱۸ ۱/۲
رستم آباد به منجیل	۵	۱۷ ۱/۲
منجیل به پاچنار	۵	۱۳
پاچنار تا مرزه	۵	۲۰
مرزه به قزوین	۵	۲۱
جمع	۳۱ فرسخ	۱۰۶ میل

۱- رشت به قزوین

بعد از خروج از رشت جاده از قسمت ابتدایی کمر بند جنگلی و سپس در جنگل که بخار و بوی بدی دارد می‌گذرد. در آنجا حیوانات شکاری فراوان است و نه فقط حیوانات کوچک که ما در انگلستان می‌شناسیم مثل خرگوش و روباه و قرقاول بلکه گرگ و شغال و پلنگ و ببر و سیاه‌گوش و کفتار و خرس هم دارد. به طور کلی ببرهای سواحل دریای خزر آدم‌خوار نیستند. غالباً جثه عظیم دارند و من پوست یکی از آنها را دیدم که در نزدیکی رشت شکار کرده بودند و یک شکارچی معروف هندی اظهار می‌داشت که بزرگتر از همه ببرهایی بوده که او در کشور خود دیده بود. جنگل غیرقابل نفوذ و تب مالاریای آن حدود شاید شکارچیان انگلیسی را از یکی از شکارگاههای باقیمانده در جوار اروپا محروم نموده باشد. در ارتفاعات جبال البرز شکارهای کلانی هست که معمولاً در نقاط کوهستانی یافته می‌شوند، مانند بزکوهی و بزوحشی، گاو کوهی و خرسهای بزرگ. بعد از طی ۱۲ میل جاده اوج می‌یابد و به زودی در ورود به کوه دم تپه‌ها شروع می‌شود. در این حدود روزگاری جاده با سنگ مفروش شده بود، اما مانند بسا چیزهای دیگر در ایران این راه نیز به وضع خراب افتاده است و در جاهای پر آب به صورت مردابی خطرناک درمی‌آید و حال آنکه در نقاط سراسیم بیشتر مثل پله است.

بعد از کوه دم به ساحل چپ سفیدرود می‌رسند و از میان چشم اندازهای دلپذیر که اراضی جنگلی با سبزه زارها و تخته سنگها رنگارنگ می‌شود عبور می‌کنند و این وضع تا رستم آباد امتداد می‌یابد.

در این مرحله چون ارتفاع جاده بیشتر می‌شود رفته رفته نهال و گیاه هم کمتر و به جای درختان جنگلی زیتون رفته رفته به بیشه و بته تبدیل می‌شود و منظره خشکی و صلابت طبیعی خود را باز می‌یابد تا نزدیک ایستگاه منجیل که بر رودخانه پلی هفت طاق (که کم و بیش شکسته و فرو ریخته) هست که هنگام عبور از آن گاهی باد شدید از درون گردنه باریک به حدت تمام می‌وزد. بین منجیل و پاچنار جاده ابتدا رودخانه شاهرود را تا حدود پل لوشان دور می‌زند و سپس با رودخانه پاچنار که شاخه‌ای از سفیدرود است پیوسته و با فشار ضمن کم و بیش سیراب کردن اراضی و عبور از کنار پرتگاههای سهمگین به دره نسبتاً مرتفع خرزان که ۷۰۰۰ پا از سطح دریاست صعود می‌کند.

این محل در زمستان سخت ناهنجار و گاهی چندین روز به واسطه برف مسدود است و

بسا استخوان شتر و قاطر که در این ارتفاعات خطرناک فرا ریخته است، ولی در اینجا دهکده‌ای هست که کاروانسرای بزرگی دارد و چون قلّه ارتفاعات طی شده است شیب راه به سمت مرز آغاز می‌شود و این نقطه به مناسبت حشره نفرت انگیز غریب گزیا شب گز که در نزد دانشمندان *Argas Persicus* و از موجبات ترس و هراس مسافرت در ایران است مشهور می‌باشد.

پس از عبور از دهکده آقا بابا دشتی هموار فرا می‌رسد و مسافر با نزدیک شدن به تاکستانهای وسیع و بوستان‌هایی که زمانی شهر پرجمعیت قزوین را احاطه کرده بود هوس می‌کند که بر زین زبرجدین خود چندی هم چهارنعل بتازد.

قزوین

شهرت دارد این شهر دارای چهل هزار نفر جمعیت است، ولی شاید بیش از دو سوم این مقدار سکنه نداشته باشد اول شهر بزرگ ایران است که مسافر تازه وارد ملاحظه خواهد کرد و در نظر او وضع و شکل شهرهای ایرانی را که نمونه‌های مشابه آن را فراوان خواهد دید نمودار می‌سازد و مانند چند شهر دیگر روزگاری پایتخت مملکت بود و از این بابت با بلاد دیگر از قبیل اصفهان و شیراز و تهران و تبریز و سلطانیه و اردبیل و نیشابور و مشهد قدر و مقام برابر داشته است و مثل بسیاری از آن شهرهای هم طراز آفتاب عظمت و جلالش غروب کرده است و میدان‌های خالی و آثار ویرانی دارد حاکی از این که روزگاری مقربا شکوه فرمانروایان بوده است.

با آنکه قزوین وضع ممتاز دیرین خود را از دست داده است و از این لحاظ که نقطه اتصال سه راه رشت به تهران، تبریز به تهران و قم به تهران است و تاکستانهای آن که شراب معروفی در ایران تولید می‌کند و پارچه‌بافی اش که درخور توجه است بر اهمیت آن می‌افزاید و در کنار آثار انحطاط آبادانی و شکوه قدیم اینک آثار رفاه و ظاهری قابل توجه دارد.

این شهر دروازه‌های پرشکوه جدید و بهترین مهمانخانه را در ایران دارا است و فقط یک مهمانخانه دیگر نظیر آن در ایران هست. این هتل در جوار پستخانه و در باغ بزرگی که خیابانهای مشجر وسیعی دارد واقع شده است و شامل یک عمارت دو طبقه خوش ترکیبی است و ایوان بزرگی هم دارد که مختص حاکم قزوین است که اقامتگاهش از آنجا زیاد دور نیست و حالا اداره مهمانخانه با اوست. اطاقهای مفروش و مرتب و خوراک خوب آن

برای مسافران وسایل تجمل عالی است. به علاوه در قزوین یک ایستگاه مشترک تلگرافی ایرانی و هند، و اروپ هست که سیم‌های آن تهران را به تبریز مربوط می‌کند و اداره سیم آنجا به رشت را ایرانیان در دست دارند.

راه درشکه‌رو به تهران

از مهمانخانه قزوین می‌توان درشکه‌های بی‌فنر و ارابه چهار چرخ اروپایی فراهم کرد که مسافر را در بقیه صد میل راه تا تهران حمل کند و باید حتی الامکان از آن استفاده بنماید چون راهی که می‌گذرد یکی از دو جاده ساخته شده در سراسر ایران است. در اینجا از وضع و ترتیبات مسافرتی بهره‌مند می‌شود که تا چند ماه تجدید نخواهد شد.

این راه را بیست و چهار فرسخ کامل محسوب می‌دارند یا ۹۶ میل و به شش منزل تقسیم می‌شود و هر کدام ۱۶ میل، ایستگاه‌های بین راه ساختمان‌هایی آجری است که وسایل پاکیزه‌ای برای توقف شبانه دارد و عبارتند از کاونده، قشلاق، ینگ امام، حصارک و شاه‌آباد. این جاده را با راه‌هایی که در اروپا هست نباید اشتباهاً مقایسه کرد فقط راهی است خاکی و صاف و عریض که سنگ‌فرش‌های آن گاهی شاید با مسیر خط آهن پرشیبی اشتباه بشود با وجود این می‌گویند هزینه ساختمان این راه هر میل ۶۴۰ تومان شده است. اگر قبلاً محل دیگری برای سکونت در نظر گرفته نشده باشد دو مهمانخانه کوچک در مرکز شهر نزدیک میدان بزرگ است که مدیری فرانسوی بنام پره و Prévot دارد که سابقاً شیرینی‌پز شاه بود.

جاده پستی

راه پستی سابق که علاقه‌مندان به سفر چاپاری ممکن است ترجیح بدهند از جنوب جاده درشکه‌رو می‌گذرد و چاپارخانه‌های آن در عبدالآباد سفر خوجه یا خواجه، سنقرآباد و میان‌جوب است بین این دو راه در کرج میان دو ایستگاه آخری در ۲۶ میلی تهران کاخی و شکارگاهی است به نام سلیمانیه متعلق به شاه که فتحعلی شاه جد شاه فعلی در ۱۸۱۲ ساخته است و آن در کنار رودخانه کرج که نهر قشنگی است ساخته شده و این رودخانه از دره‌ای در کوه‌ها فرو می‌ریزد و آب آن را هر روز در مشکی برای فتحعلی شاه به تهران می‌بردند.

در بنای مزبور دو تصویر بزرگ در چهارچوبی هست، کار عبداللّه خان نقاش معروف دربار قاجار در اوایل پادشاهی این خاندان یکی دربار آقا محمدخان و دیگری فتحعلی شاه را نشان می دهد.

جاده کاروان

کسانی که با کاروان مسافرت می کنند ممکن است چارواداران آنها را بین قزوین و تهران از راههای دیگر ببرند و آن بسته به فصل سال و قیمت علیق است. آزادی انتخاب این همه راهها به مسافر تازه وارد وانمود خواهد کرد در کشوری که طریق عادی مسافرت وجود ندارد، اما بر طبق قاعده نیک قادر است برای رسیدن به مقصد هریک از راههایی را که دلخواه اوست انتخاب کند. فقدان حصار و علامات و پرچین و خندق بین اراضی و املاک (غیر از راه آبها) میان زمینهای مزروع یا بیابانهای سنگلاخ که به این جهت قادر است از هر طرف تا چندین میل چهار نعل بتازد به مسافر در سرزمین ایران آزادی عمل بیشتری از سایر کشورهای جهان می دهد.

در راههای درشکه رو که معمولاً محل رفت و آمد است مدت مسافرت از رشت تا تهران بنابر میزان سرعتی که طی منازل اول در موقع اسب سواری رعایت شده باشد سه تا چهار روز است.

مدت مسافرت

این طریقه اصلی و آسانترین راه رسیدن به پایتخت مملکت از طرف دریای خزر می باشد. در صورت استثنایی شرایط مساعد و ارتباط دادن کامل ترن و کشتی ها، سفر از لندن به تهران در ظرف دو هفته مقدور خواهد بود و در اکثر موارد روی هم رفته بیش از سه هفته طول می کشد. حال می پردازم به جاده ای که از راه شمال غربی به خاک ایران می رسد و مقصد شهر عمده تجارتي تبریز است که از آنجا از طریق قزوین با سرویس پستی به تهران می روند، مسافت تا تبریز ۳۶۰ میل است.

۲ - جاده طرابوزان - تبریز

از جاده هایی که در این خط سیر هست دو تا از آنها یکی راه کاروانی است که کالای تجارتي غیر از اجناس روسی را حمل و نقل می کند و برای آن که از عوارض سنگین گمرکی

باطوم و کرایه حمل بار راه آهن ماروآ قفقاز اجتناب شده باشد از بندر ترکیه یعنی طرابوزان که در گوشه جنوب شرقی دریای سیاه است شروع و از آنجا در جاده ای که ناهموار و دشوار است راه تا تبریز ۵۰۰ میل است.

این جاده در نیمه این قرن غالباً به وسیله بازرگانان انگلیسی اختیار شده است. به خصوص از وقتی که روسها در سال ۱۸۳۳ راه ترانزیت آزاد را از طریق قفقاز بسته اند تردیدی نیست که نزدیک ترین راه حمل کالای تجارتي به تبریز است، ولی احتمال نمی رود که راه مسافری بشود مگر آنکه مسافر علاقه مند باشد که قلعه ترک واقع در ارزروم را که در سر راه است بازدید و یا بخواهد که در حین عبور وضع آرامنه و کردها را مطالعه بکند.

۳- جاده تفلیس - تبریز

راه سوم همان است که واردات و صادرات روس از آنجا حمل و نقل می شود و همچنین به وسیله عده کثیری از مسافران که از طریق تفلیس به تبریز می روند مورد استفاده قرار می گیرد. به این ترتیب که از جلفا که در کنار رودخانه ارس واقع و سرحد ایران و روسیه است عبور می کنند سابقاً تفلیس مبدأ این خط سیر برای تمام مسافران بود که از طریق خشکی می آمد ولی از موقعی که خط آهن در کوههای قفقاز کشیده اند ایستگاه اکستافه^{۱۹۴} که در پنجاه میلی مشرق تفلیس واقع شده است مبدأ عزیمت می باشد از همان جایی که مسافر قطار راه آهن را ترک می کند و وسیله حمل و نقل یا اسب، کرایه می شود از اکستافه تا جلفا ۲۵۰ مایل است که مسافر از شهر جالب توجهی که پایتخت ارمنستان روس است عبور خواهد کرد. ۱۹۵

و از آنجا می تواند سفری هم به کانون مذهبی آرامنه یعنی اچمیازین بکند. در جلفا با پل شناور از رودخانه ارس عبور می کنند و به خاک ایران وارد می شوند و پس از انجام تشریفات در گمرکخانه برنامه سفر مسافر مشتمل بر چاپارخانه و غلام پست و اسبهای وارفته و خستگی تن و راههای ناهنجار که شرحش را قبلاً داده ام و در بین رشت و تهران هست آغاز می شود. مسافت از جلفا به تبریز در حدود ۸۰ میل یا به اصطلاح ایرانیها پنج منزل، هر

۱۹۴ - شهر اکستافا در ۱۰۴ کیلومتری تفلیس به طرف باکو واقع شده است.

۱۹۵ - شهر ایروان.

کدام چهار فرسخ است. ایستگاههای پستی و مسافت ها به شرح ذیل است:

نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	مسافت تقریبی به میل
جلفا	—	—
ایران دیل، گلین قیه ^{۱۹۶}	۵	۲۰
مرند	۵	۲۴
صوفیان	۵	۱۷
تبریز	۵	۲۳
جمع	۲۰ فرسخ	۸۴ میل

تبریز به تهران

جاده از تبریز به تهران دومین راه پر عبور و مرور در ایران است و مسافران سرشناس بسیاری از این راه گذشته و شرح مشاهده و تجربیات خود را شامل دو قرن برای ما باقی گذاشته اند. ایستگاههای پستی و مسافت ها تا قزوین به قرار ذیل است، قسمت نهایی از قزوین به تهران را قبلاً نوشته ام:

نام منزلها	مسافت به فرسخ	مسافت تقریبی به میل
تبریز	—	—
سعیدآباد	۶	۲۰
حاجی آقا	۴	۱۳
گجین ^{۱۹۷}	۵	۲۰
ترکمانچای	۵	۱۹
میانه	۶	۲۴
جمال آباد	۳	۱۲

۱۹۶ — این آبادی امروز چند کیلومتر با راه اصلی مرند — جلفا فاصله دارد.

۱۹۷ — این آبادی در مسیر فرعی قره چمن واقع شده که در نزدیکی تکمه داش به راه اصلی میانه — بستان آباد —

تبریز می پیوندد.

۱۲	۴	سرچم
۱۳/۵	۴	آق مزار
۱۲	۳	نیک بی ^{۱۹۸}
۱۸/۵	۶	زنجان
۲۳/۵	۶	سلطانیه
۲۰/۵	۵	خیاه یا هیدج
۱۹/۵	۴	قروه
۱۷/۵	۵	سیاه دهن
۱۸/۵	۶	قروین

جمع ۷۲ فرسخ ۲۶۳/۵ میل
 بنابراین مسافت کلی از تبریز به تهران ۳۶۰ میل و از جلفا به تهران ۴۴۰ میل است.

ساس میانه

میانه کانون قدیم و شکارگاه مطلوب غریب گز معروف یا همان آرگاپرسیکوس است و از مهارتش در نیش زدن، داستانها تعریف کرده اند، ولی نکته قابل توجه که اشتها میانه به عنوان مرکز این آفت ظاهراً مربوط به دوره اخیر است چون در هیچ یک از سفرنامه های قرن هفدهم از شاردن به این طرف و حتی دیرتر هم اشاره ای راجع به این حشره که به میانه منسوب شده است ندیده ام. نیش آن بی خطر نیست و می گویند برای مسافریگانه حتی خطر جانی دارد و احمقانه اظهار می دارند که در اهل محل بی تأثیر است، هر چند که ایشان برای اجتناب از خطر احتمالی آن، از وجود خودش داروی نجات می جویند و به این ترتیب که خود حیوان را در لقمه نانی به خورد مسافر غریب می دهند.

این مخلوق که از انواع قدری متفاوت آن در اکثر نقاط ایران یافت می شود (مانند مرزه و شاهرود و غیره) از ساس اروپایی کمی درشت تراست و رنگ خاکستری تند و با چند خال سرخ در پشت دارد از جمله داروهای درمانی معالجین ایرانی یکی این است که هرگاه کسی

^{۱۹۸} - نیک بی صحیح است.

را ساس بگذرد یک پیاله دوغ به او می نوشانند سپس او را در تابی که از سقف آویزان است وارونه قرار می دهند و آنقدر می گردانند تا حالش به کلی منقلب شود و با این طرز جسورانه مداوا می پندارند که زهر حیوان به طور مؤثری دفع می شود.

راه علاج دیگر این است که نقطه گزیده را با پوست گرم گاو نری که تازه کشته شده باشد می پیچند ولی باید انصافاً گفت که عده ای هستند که اصلاً به این موضوع نیش جرار ساس میانه هیچ اعتقادی ندارند. دکتر کورمیک که مثل پدر خود قبل از او چندین سال با سمت پزشک شاه در ایران زیسته است معتقد بود که شایعات راجع به ساس افسانه پوچی بیش نیست. از طرف دیگر اشخاصی را می شناسیم که ماهها گرفتار همین گزیدگی ساس بودند از یک دسته پیاده نظام که از تبریز به تهران می رفتند در آوریل ۱۸۹۱ ناچار شدند ۱۳۰ نفر را به همین علت در بیمارستان بستری سازند. کوتزبو در سال ۱۸۱۷ دو مورد جدید را ذکر نموده که هر دو به ضایعه جانی منجر شده است.

۴ — جاده مشهد سربه تهران

چون فوقاً شرح دو تا از راههای عمده ورود به ایران را از سمت شمال غربی و شمال بیان داشتم باقی می ماند دوراه ورودی فرعی دیگر از سمت شمال از طریق دریای خزر به مقصد تهران که کمتر مورد استفاده است، زیرا که به واسطه فقدان وسایل رفت و آمد از نقاط بسیار مشکل به شمار می رود. اولین این دوراه از کنار رشته های البرز از بندرگاه مشهدسر (بابلسر) در ساحل جنوبی دریای خزر بین رشت و استرآباد از راه بارفروش (بابل) و آمل به تهران است.

مشهد سرمدفن سر (که بنابر روایت ابراهیم برادر امام رضا را در آنجا سر بریده اند) یگانه بندر مازندران و از این لحاظ مانند نام سایر بنادر بی مسمای ایران است.

رودخانه ای در اینجا بدریا می ریزد^{۱۹۹} و با کمک بادهای شدید که غالباً از جانب غرب می وزد در دهانه آن مانعی فراهم می سازد، از این رو کشتیهای شرکت قفقاز و مرکوری که از رشت به اینجا رفت و آمد دارند ناگزیر در فاصله دوری در دریا لنگر می اندازند.

از لحاظ مسافت این خط نزدیکترین راه بین دریای خزر و تهران است و مسافت آن تا بارفروش ۱۵ میل تا آمل ۳۸ میل و از راه دماوند به تهران ۱۶۰ میل یا پنج روز سفر با

۱۹۹ — رود بابل.

کاروان است. یک خط آهن که بد ساخته شده است به وسیله یکی از ثروتمندان ایرانی (حاجی امین الضرب. م) از کنار دریا در نزدیکی اینجا از محمودآباد به آمل کشیده شده است و چنان که در ایران شایسته انتظار است حال به صورتی خراب افتاده ولی لنگرگاه مشهدسرو جاده از آنجا را برای حمل و نقل کالای تجارتي روس به مازندران و حتی به تهران مورد استفاده قرار می دهند. جاده ای هم از آمل به وسیله مهندس اتریشی گاستیگرخان به فرمان فتحعلیشاه ساخته شده، اما با وجود مزیت تردیدناپذیر آن از لحاظ کوتاهی راه به تهران بازمی توان گفت که این جاده با خط رشت و تهران قابل رقابت است.

۵- جاده گز به تهران

جاده فرعی دیگر از بندرگز است واقع در انتهای جنوب شرقی دریای خزر که از آنجا می توان راه ارتباطی با جاده بارفروش برقرار کرد و یا از راه دیگری به استرآباد (۲۳ میل) رفت و از راه گردنه های تند (۶۵ میل) به شاهرود رسید که محل عبور جاده پستی بین تهران و خراسان است.

۶- جاده عشق آباد به مشهد

اندکی به سمت شرق خط آهن ماوراء بحر خزر واقع است که اخیراً روسها در این نواحی تازه فتح شده خویش در شمال ایران ساخته اند و از آنجا وسیله ارتباطی به عشق آباد هست که پایتخت نظامی و اداری روس در شمال ایران است و مشغول ادامه دادن آن خط در سمت مرز ایران به طرف قوچان و مشهد می باشند.

بدین ترتیب در دو سال اخیر راه تازه ای برای رسیدن به شمال شرقی ایران پیدا شده است که سابقاً وجود نداشت و عبور از آن با اطمینان خاطر غیر ممکن بود. این نکته که وضع جاده جدیدی که به طرف خراسان ساخته اند هنوز انتشار نیافته است و ضمناً علاقه اینجانب در بازدید از نواحی مرزی و دیدن مشهد، کرسی این ایالت بر آنم داشت که در صورت امکان از این راه به ایران بروم.

۷- از طریق افغانستان

در حال حاضر هیچ مسافر انگلیسی خیال ورود به ایران را از سمت مشرق در سر

نمی‌پروراند. وقوع افغانستان بین هند و ایران در این منطقه و سیاست بسیار سخت گیرانه‌ای که امیر عبدالرحمن خان تعقیب می‌کند برای هر فرد انگلیسی امکان این قصد را که از طرف مشرق به ایران وارد شود بکلی غیرمقدور می‌سازد.

نام مسافران متعددی را شنیده‌ام که در قرون گذشته از هندوستان دوره مغول کبیر از راه قندهار به ایران رفت و آمد کرده‌اند. حتی در نیمه اول این قرن و تا سال ۱۸۷۴ هم این کار خارج از امکان نبود. در این سال سروان اچ. سی مارش آخرین نفری بود که از این راه سفر کرد. چندین نفر انگلیسی دیگر مانند سروان آرتور کانالی (۱۸۳۰) آقای میتفرد (۱۸۴۰) و سر لویس پلی Pelly (۱۸۶۰) از ایران به سوی افغانستان عزیمت نموده و از مشهد از طریق هرات و قندهار به هندوستان انگلیس رفته‌اند، ولی با آنکه این چند تن در عین امان سفر کرده‌اند هر چند که کارشان بی خطر نبوده است مسافرت از این راه برای دوره بعد ممنوع شده است.

از این رو جناح شرقی ایران و کشورهای ماورا آن سرزمین مجهول مانده است، مگر برای افراد هیأت مرزی یا کسانی که با تحمل مشقت بسیار از طریق ناشناخته‌تری به آن صفحات راه یافته‌اند.

۸ — راه خلیج فارس — بندرعباس

در حین سیر حدود ایران به سواحل بحری جنوب و بنادر خلیج فارس می‌رسیم. جاده اصلی از بندرعباس شروع و به کرمان و یزد منتهی می‌شود ولی به کسانی هم که بخواهند از بندرعباس راه غربی تر شیراز را انتخاب کنند خاطر نشان می‌کنم که هر چند آمد و شد به ایران از آن راه دیگر به کلی متروک شده است روزگاری یعنی در عهد صفویه که اصفهان پایتخت ایران بود و زمانی که ابتدا هرمزد و سپس بندرعباس (گومبرون) از بزرگترین بازارهای خاور به شمار می‌رفت این جاده بیشتر از همه راههای ایران مورد استفاده بود و به وسیله چندین مسافر معروف که تاورنیه و شاردن در رأس آنها بودند شرح و وصف آن بیان شده است.

۹ — جاده بوشهر به تهران

در اینجا منظور عمده من تعریف راه ورود اصلی جنوبی است که در ابتدای این فصل

اشاره کردم که از لحاظ کثرت رفت و آمد بعد از جاده مطلوب رشت در درجه دوم اهمیت است و آن در خلیج فارس از بندر (باز می‌گویم که من در مورد ایران از بکار بردن کلمه بندر اکراه دارم) بوشهر شروع می‌شود.

این همان راهی است که مسافرانی که از هندوستان می‌آیند انتخاب می‌کنند و از همین راه تمام کالای تجارتی هند و انگلستان به اصفهان و مقدار معتنا بهی نیز به تهران می‌رسد، و در این قرن بیشتر از راههای دیگر مورد استفاده قرار گرفته و بیش از سایر راهها معروف است چون خودم هم از این راه ولی از سمت شمال به جنوب رفته‌ام و ناگزیر شرح مشاهداتم را بیان خواهم کرد. بنابر این در اینجا فقط می‌افزایم که از این راه به شیراز، اصفهان، کاشان و قم به تهران می‌روند که جمعاً ۷۷۰ میل است. ۱۷۰ میل اول بین بوشهر و شیراز را باید با کاروان پیمود چون خط پستی در این راه کوهستانی خوب نیست ولی از شیراز به طرف شمال را سوارکاری می‌تواند با سروصدا و به همان اندازه‌ای که مهمیز و افسار و لگد ممکن می‌سازد تند و تیز به سوی مقصد بتازد.

۱۰ — جادهٔ محمره (خرمشهر) به تهران

خطرات و ناگواریهای این جاده که نسبتاً هم زیاد است شاید به زودی با ایجاد راه ورود جدیدی به داخل ایران از نقطه‌ای مقداری دورتر در سمت مغرب در سامان ساحلی جنوبی مرتفع شود همچنانکه توسعه خاک روس در حدود شمال شرقی ایران به ساختمان جادهٔ عشق‌آباد — قوچان که اشاره کردم منجر شده است به همان ترتیب نیز مسئلهٔ پیشرفت نفوذ بریتانیا در جنوب ایجاب می‌کند که راه تازه‌ای از طریق رودخانهٔ کارون به اهواز و شوشتر و دزفول و خرم‌آباد و بروجرد به تهران ایجاد شود. در این قسمت بانک شاهنشاهی ایران جهت اجرای این نقشه اجازه تحصیل کرده و کار از پاییز ۱۸۹۰ آغاز شده است که هرگاه با موفقیت تمام شود قسمت کلی رفت و آمدهای آینده به جای بوشهر از راه جدید خواهد شد که از بندر ورودی آن تا پایتخت ۲۵۰ میل کوتاه‌تر است. در حال حاضر راهی را که بنا بر شرح فوق کشیده‌اند برای مسافرت عملی نیست و به بیگانگان هم نباید توصیه کرد.

جاده بغداد — تهران

سیری در حدود ایران که خوانندگان را تا اینجا به انتهای جنوب غربی خلیج فارس و

دهانه رودخانه‌های دجله و فرات آورده ضمناً آنها را به دروازه بغداد نزدیک ساخته است و شاید بسیاری از هموطنانم از این کلام تعجب نمایند که آنجا یکی از نقاط بسیار جالب توجه برای شروع مسافرت به مرز ایران و داخل این کشور است در این خط سیر نه فقط حمل و نقل مقدار عمده کالای تجارتی به ایران و برعکس دیده می شود، بلکه چند تا از مشهورترین شهرهای ایران و آثار قدیمی را هم می توان بازدید نمود و شاید هم باید گفت که فقط از این راه می توان آنها را دید.

جاده خلیج فارس

سرانجام وسیله غیرمستقیم ولی راحتی برای رفتن به بغداد هست که قدری بیشتر وقت می گیرد و انحرافی هم مقدور نیست چون تمام خط سیر بر آب است. کشتیهای کمپانی هند و انگلیس از بمبئی به وسیله ارتباط با کشتی های کمپانی P.O که از اروپا می آیند از طریق کراچی و خلیج فارس به بصره می روند و از آنجا می توان با انتقال کشتیهای عالی شرکت دریانوردی فرات و دجله مسافرت را تعقیب کرد و بسته به وضع آن شط در عرض سه یا چهار روز از راه رودخانه بالا رفت و به بغداد رسید. جنبه نامطلوب این سرویس مدت طولانی آن است که پنج هفته بین لندن و مقصد ما به طول خواهد انجامید.

بغداد به تهران — از بغداد به مرزنود میل است و قسمت بیشتر راه از میان بیابان همواری می گذرد و توقفگاه به قرار ذیل است: بنی سعد یا عرتاخان ۱۵ میل؛ یعقوبیه ۱۴، شهرآباد ۲۶، غزلرباط ۱۸، خانقین ۱۷. در این خط سرویس پستی نیست و مسافر که بایستی در بغداد برای حمل بارش حیوان باربر کرایه کند در خان (به زبان ترکی معادل کاروانسرا است) و مسافرخانه توقف می نماید و بعد از طی مراسم گمرکخانه واقع در سرحد ایران جاده های ذیل را در جلو خواهد داشت:

نام ایستگاه	مسافت به فرسخ	مسافت تقریبی به میل
خانقین (ارتفاع از سطح دریا ۱۰۰۰ پا)	—	—
قصر شیرین (۱۷۰۰ پا)	۶	۱۸
سرپل ۲۰۰	۵	۱۸

۲۰۰ — سرپل ذهاب از بخش های تابعه قصر شیرین.



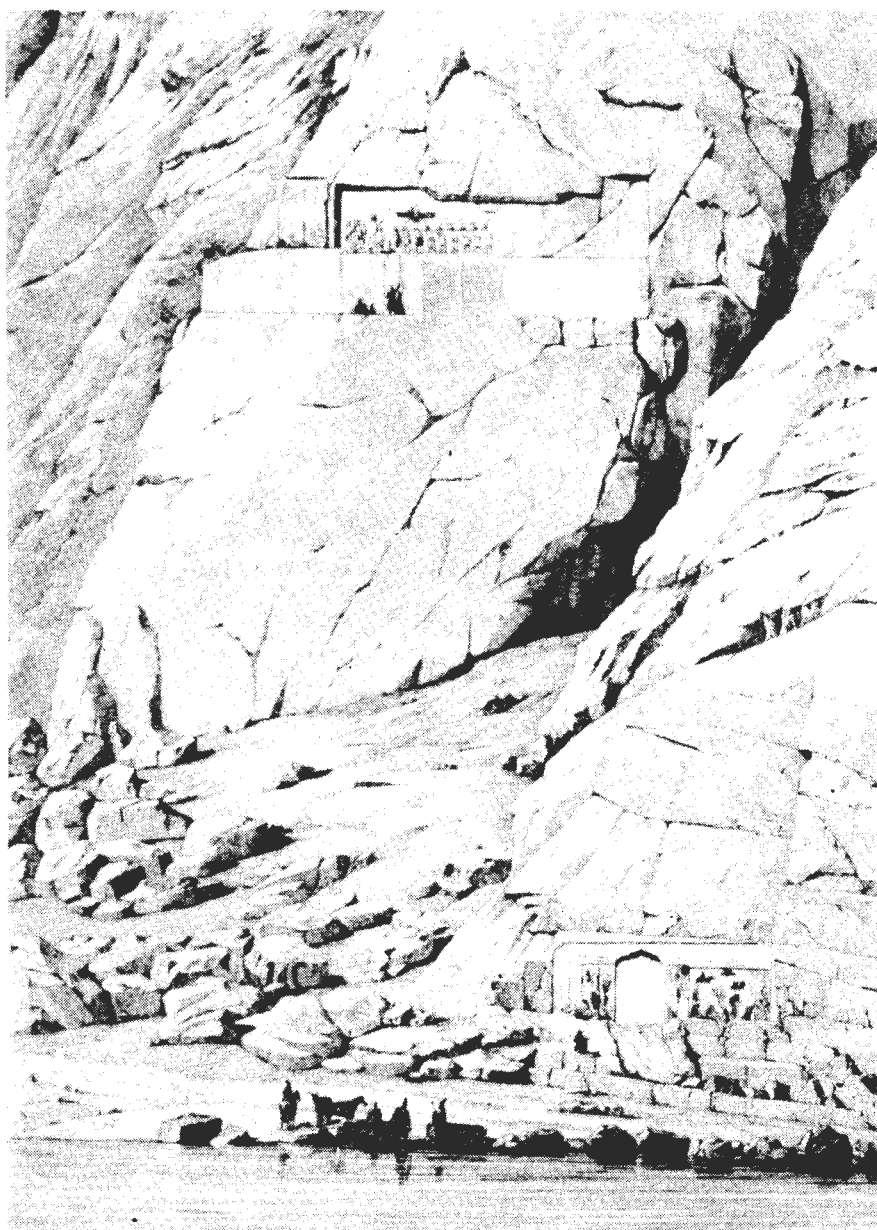
۲۹	۸	کرند (۵۲۵۰)
۲۰	۶	هارون آباد
۲۲	۶	ماهی دشت
۱۴	۴	کرمانشاه (۵۰۰۰ پا)
۲۱	۶	بیستون
۱۶	۴	صحنه
۱۸	۵	کنگاور
۲۳	۶	سعیدآباد
۲۵	۶	همدان
۲۵	۷	ملایر
۱۶	۴	زره (Zerreh)
۳۲	۹	نوبران
۱۴	۴	شمیران
۱۹	۵	خوشک
۲۲	۶	خان آباد
۳۲	۸	رباط کریم
۲۸	۷	تهران (۳۸۰۰ پا)

۱۱۲ فرسخ ۴۱۲ میل

بنابر این مجموع مسافت بین بغداد و تهران ۹۰+۴۰۸ یا تقریباً مساوی ۵۰۰ میل است. بین کرمانشاه و تهران سرویس چاپار و چاپارخانه هست ولی بین کرمانشاه و خانیقین فقط یک پستخانه است به نام سرپل که اسبهای پستی را در آنجا تعویض می‌کنند. از این رو آشکار است که از بغداد تا کرمانشاه را با کاروان باید رفت.

کوهها و شهرها و بناها

این مسافت سه جنبه دارد و بسیار هم جالب توجه است؛ یکی آنکه از میان رشته‌های



۸۳- دورنمای بیستون

(از سفرنامه فلاندن)

عظیم کوههای زاگرس که بین خانیقین و کرمانشاه است عبور می‌کند و پرشیب‌ترین گردنه که تنگهٔ گیرا نام دارد بین سرپل و کرند واقع شده و با کتل راه بوشهر و شیراز نیک قابل مقایسه است. در زمستان به واسطهٔ برف غالباً مسدود می‌باشد. از این گردنه مسافردشت هموار آشور و کلد را ترک و به نجد بزرگ ایران ورود می‌کند و آن قدر هم در این فلات خواهد بود تا سرزمین ایران را ترک نماید. ثانیاً از وسط شهرهای عمده و آباد ایران یعنی کرمانشاه و همدان خواهد گذشت.

این شهرها در منطقهٔ بسیار حاصلخیز ایران واقع شده است. سرانجام در بیستون و طاق‌بستان (چهارمیلی کرمانشاه) چند تا از معروف‌ترین آثار باستانی را خواهد دید که از جهات کنده‌کاری و حجاری و کتیبه‌هایی که در بالای سر از بدنه صاف کوه ناظر حضور مسافر است درخور توجه خواهد بود و از روی این کتیبه‌ها داستان عظمت و جلال دوران قدیم از نظرش خواهد گذشت و مهمترین اسناد تاریخی را که بر سنگ نقش کرده‌اند ملاحظه خواهد کرد.

لوازم سفر با کاروان

کمتر کسانی ممکن است در ایران سفر کاروانی نموده و در کشور دیگر این کار را کرده باشند و تصدیق نمایند که زندگانی در خیمه و چادر تا چه اندازه مطلوب است. اندازه چادرها و ساختمان تختخواب و حداقل لوازم درون چادر و اسلحه و خوراکیهای آماده و در بسته از جمله مسائلی است که بیشتر به سلیقه و منظور مسافر و گاهی نیز با سلیقه و مقتضیات روز بستگی دارد و هر دستور صریح و قاطع ممکن است با آسانی بی‌مورد و یا به زودی متروک تلقی شود. ولی سفر با چادر مسئلهٔ دیگری است و شاید وقتی که مسافر از انگلستان عزیمت می‌نماید توجه چندانی ننموده باشد که چه مشکلات و امور ضروری در پیش دارد و اگر قبلاً بداند که چه همراه بردارد و یا از بردن چه چیزهایی خودداری کند و از سفر چه انتظاری باید داشت و از چه توقعاتی احتراز نمود از بسا خرجها و دردها مصون خواهد بود.

اسباب سفر با چادر

باید از بردن هرگونه وسایل معمولی زندگانی اروپایی از قبیل جارختی، جاکلاه، و

چمدانهای بزرگ خودداری کرد چون در صورت بردن ناگزیر آنها را در بین راه باید گذاشت که از دنبال حمل شود که معلوم نیست کی دریافت خواهد شد یا اینکه با حمل به وسیله کاروان یا شتر در راه بر زمین بیفتد و خرد و ریز شود.

اولین قاعده که باید رعایت نمود این است که هر تکه از بار سفر به اندازه ای سبک باشد که بتوان آسان از دو پهلوی اسب آویزان کرد. دوم این که بسته ها باید حتی الامکان هم وزن و یک اندازه باشد چون کمترین اختلاف وزن سبب ناراحتی اسب می شود و ناچار باید پی در پی توقف و بارها را میزان و مرتب کرد.

من دو چمدان به اندازه متوسط گلاستونی (۲۲ اینچ طول، ۲۴ اینچ عمق) همراه داشتم و تجربه و تایید دوستان مسافرم ترغیب می کند که آنها را به منزله بهترین میزان توصیه کنم.

بعد از ورود به ایران می توان در بازار هر شهری یک جفت کیف مختص زین به نام خورجین خریداری نمود و یا در ظرف یک روز آن را سفارش و تهیه کرد. این خورجینها با چرم یا تکه فرش ساخته می شود. کیفهای گلاستونی خود را در هر لنگه خورجین بگذارید و آن را در پشت زین غلام پست جا بدهید. این دو لنگه متعادل خواهد بود و دردسری پیش نخواهد آمد و اگر غلام پست زین نداشته باشد روی بارها که بر اسب می گذارند خواهد نشست و می توان مقداری فرش و لباس و رختخواب را به هر اندازه ای که لازم باشد با او فرستاد.

نوکر ایرانی شما که باید قبلاً استخدام شده باشد و بدون او سفر کردن حماقت است می تواند یک جفت خورجین هم او بردارد که در داخل آن می توان اسباب سبک دیگر و لوازم طبخ و بار خود او را جا داد و بالأخره در قبلها و خورجین های خودتان لوازم ضروری که ممکن است ناگهان لازم شود مانند قمقمه آب و پول و طپانچه و لوازم نظافت و کتاب و غیره را باید گذاشت.

علاوه بر دو چمدان گلاستون، من دو عدد مفرش قهوه ای رنگ محکم برداشتم که خیلی مفید واقع شد و در آنها خیلی چیزها را می توان جا داد و اگر هم مورد استفاده واقع نشود می توان تا کرد و کناری گذاشت و لازم به تذکر نیست که هر چه بار سبکتر باشد بهتر و زودتر می توان منزلهای سفر را طی کرد.

زین و برگ

راجع به زین و برگ باید گفت که زین ایرانی که اندازه اش کوچک و قدری برآمده است با زینی که هرانگلیسی آشناست به قدری تفاوت دارد که بهتر است برای اجتناب از عذاب از بکار بردنش صرف نظر شود و بایستی یک زین جادار نظامی انگلیسی با قبل و خورجین و چند عدد رکاب و سیم و تسمه و مفتول همراه برد. چون بعد معلوم خواهد شد که همه اینها چه ارزشی خواهد داشت. در یکی از قبله های خودم قمقمه ای داشتم که به اندازه ربع بطر گنجایش کنیاک داشت و محتویات آن برای مسافرت طولانی چند صد میل کافی بود.

مسافر گاهی به حدی خسته و ناتوان می شود که از خدا آرزو می کند وسیله ای برای تجدید قوا فراهم باشد و من دلم به حال آن نفری می سوزد که لب به نوشابه تر نمی کند و به سفر سخت و دشوار چا پاری ایران تن درمی دهد.

من یک عدد دهنه انگلیسی و افسار دودسته ای همراه داشتم و تقریباً در تمام مدت مسافرت بکار بردم ولی دهنه را توصیه نمی کنم مگر از لحاظ طرح چون با دهنه ای که در ایران به کار می رود متفاوت است و در رفتار اسب هم تأثیری ندارد؛ زیرا که اگر حیوان خیلی چموش باشد به کلی بی فایده است و اگر سرکش باشد پا به فرار خواهد گذاشت و روی هم رفته بهتر این است که از دهنه محلی استفاده شود هر چند که سخت بی رحمانه است. با زین باید عرق گیر نرمی هم برداشت، زیرا که بیشتر اسبهای پستی پشت مجروح دارند و اگر دلیل دیگری هم در میان نباشد انسانیت ایجاب می کند که این احتیاط رعایت شود. من دستور داده بودم آهنگهای رکابم را با پارچه نرمی پوشاندند تا مانع از سرایت سرما هنگام شب و یا صبح زود گردد.

توشه

برای سواری من نیم شلواری سفت و محکمی را توصیه می کنم، اما نباید در ناحیه زانو خیلی تنگ باشد چون دیر یا زود فشارش محسوس خواهد شد. یک جفت چکمه گشاد روسی که بسیار مغتنم بود در تفلیس خریدم که لا اقل دو نمره از اندازه پای خودم بزرگتر بود. این چکمه ها آسان پوشیده می شود و در آوردنش هم آسان است به علاوه نرم است و به همین

دلیل پا را گرم نگه می‌دارد. افسران انگلیسی و هندی غالباً با پوتی^{۲۰۱} و کفش اسب سواری می‌کنند و بعضی از ایشان سواری را با شلوار برنیم شلوار ترجیح می‌دهند. یک جفت پوتین میخ‌دارشکار برای بالا رفتن از کتل‌ها و گردنه‌هایی که تخت هرگونه کفش را زود سوراخ می‌کند و اگر نباشد نمی‌شود.

رختخواب

چاپارخانه‌های ایران چیزی که اصلاً شبیه تختخواب باشد ندارند. اگر تدبیر دیگری نشده باشد مسافر ناگزیر است بر کف اطاق گلی بخوابد، پس بهترین وسیله‌ای که می‌توان به کار برد و قابل حمل باشد کیسه بزرگی است با هفت پا طول و چهار پا پهنا و با دهانه‌ای که به وسیله دگمه باز و بسته می‌شود. در هر دهکده ایرانی کاه یافت می‌شود. کیسه را کاه پر می‌کنیم و بر کف اطاق قرار می‌دهیم. این قبیل دوشک راحت‌ترین رختخواب در دنیا است.

لحاف در بازار هر شهری هست. چند تکه فرش و پتو و بالش باید همراه برد. پارچه خیس نشدنی برای پیچیدن رختخواب در موقع حمل هنگام روز و فرش کردن زیر رختخواب در شب بسیار مفید خواهد بود. من شمدهایی با خود داشتم ولی هیچوقت آنها را در چاپارخانه استعمال نکردم. هوا همیشه آن قدر سرد بود و خودم هم به قدری خسته بودم که حتی شبانگاه لباسم را از تن خارج نمی‌کردم.

راجع به شستشویک حمام و طشت لاستیکی وسایل تجملی با ارزشی خواهد بود. حوله را به هیچ وجه نبایستی فراموش نمود. ایرانی‌ها به ترتیبی که پیش ما مرسوم است تن شویی نمی‌کنند. بنابراین وسایل کارشان از این بابت بسیار محدود است. اطاقهای چاپارخانه معمولاً از دویا سه طرف به خارج راه دارد و راست به محیط آزاد باز می‌شود. و چون این در و پنجره‌ها غالباً منفذ و سوراخ دارد و گاهی اصلاً به صورت در و پیکرنیست از این رو بهتر است که پرده سبک و میخ همراه داشت تا از جریان هوا جلوگیری نمود.

۲۰۱ - مترجم محترم در مورد این کلمه توضیح داده است: پوتی شاید در اصل یک کلمه ایرانی باشد مشتق از

پی - تواء همان میخ پیچی است که مازندرانی‌ها می‌پوشند. (در حدود ساری پاتوپه می‌نامند).

خوراک و طبخ

مسافری که راه طولانی پیموده است شاید اشتهای چندانی نخواهد داشت و رفع احتیاجش به آسانی میسر است. در دهات و کنار جاده‌ها یا در پستخانه همیشه نان و تخم مرغ آسان یافت می‌شود. شیر در همه جا نیست و من غالباً از تهیه آن بازمانده‌ام. رویهمرفته شیر بز فراهم تر است تا شیر گاو. یک ماهی تابه و قهوه جوش و قوری باید همراه داشت و این وسایل را در هر بازاری می‌توان خرید. بشقابهای ژاپنی و فنجان و جاتخم مرغ و کارد و چنگال و چراغ نفتی کوچک باید از اروپا (بادکوبه) همراه آورد.

گوشت و سوپ و بیسکویت را در ظرفهای سربسته می‌توان این روزها در مغازه‌های ارمنی و اروپایی تهران و اصفهان و شیراز خرید، اما شرط احتیاط این است که همراه برداشت. سوپهای آماده «بلاک‌ول» و «کروس» بسیار عالی است چون در حالی که تهیه کردنشان مشکل نیست خود غذای نسبتاً کاملی است. سوپ به صورت قرص یا گرد هم از لحاظ صرفه جویی در سنگینی بار بد فکری نیست، ولی برای درست کردنشان وقت کلی تلف می‌شود.

ساردین و گوشت قرمه، شکولات و کاکائو و چای و قهوه ممتاز چیزهای اضافی مطلوبی است که باید از اروپا آورد. قند در کوچکترین دهات ایران هم یافت می‌شود. من تقریباً همیشه غذا را خودم پخته‌ام. زغال همه جا به آسانی و ارزان بدست می‌آید و با چند آجر حسابی می‌توان اجاقی درست کرد و با آنکه برای خرج دود غالباً جز درب اطاقی راهی نیست باز حسن این کار به حدی است که بعد از هشتاد میل سواری فایده آن معلوم خواهد شد.

دارو

جعبه کوچکی هم محتوی دارو باید همراه برداشت تا وسیله درمان امراضی که مسافران بیگانه دوجار می‌شوند فراهم باشد. در درجه اول تب و اسهال بنابراین کلورودین و گنه گنه باید حتماً جزو داروها باشد.

اسلحه

اگر مسافر شکارچی است لابد اسلحه متناسب با نوع شکاری که در نظر دارد همراه

خواهد برد و اگر فقط برای سیر و سیاحت از جاده‌های عمومی می‌گذرد لازم نیست تفنگ و فشنگی بردارد چون دسترسی به شکار وقت و زحمت بسیار لازم خواهد داشت و اینگونه وسایل بر سنگینی بار سفر او خواهد افزود. در جاهای دور از جاده شکار فراوان است و شکارچی که بلندی همراه داشته باشد و مجهز هم باشد نیک می‌تواند به مراد خویش برسد. در حومه تهران شکارگاه‌ها مختص شاه است، ولی شکی نیست که اگر شکارچی با یکی از نگهبانان شاهی برخورد نماید با پرداخت یک شلینگ قادر است او را به صورت راهنمای صالح و مساعد درآورد.

در شمال ببر در جنوب شیر^{۲۰۲} هست و در جنوب غربی مرغ‌های صحرایی و کبک همه جا یافت می‌شود و در همه کوهها آهو و گوکل و بز و همچنین قوچ کوهی و بز کوهی، غزال و در دامنه‌های البرز خرس و گراز در اطراف رودخانه هست. هر راه‌پیمای که قصد هلاکت احدی را هم نداشته باشد باز کار عاقلانه‌ای خواهد کرد که هفت تیری همراه داشته باشد. فقط اطلاع بر وجود هفت تیر او را تا حدی از شر عناصر دزد و شریر حفظ خواهد نمود. من هفت تیرم را فقط به سمت کبکهای فراری و یا وقتی که الاغ پا شکسته‌ای که تنها افتاده بود و زجر می‌کشید آتش و حیوان بیچاره را خلاص می‌کردم.

پیشنهاد‌های جزئی دیگر

از جمله چیزهای جزئی که خیلی سودمند خواهد بود، ولی لازم به تذکر نیست کبریت و شمع (شمع را همیشه در بازار می‌توان یافت) و گرد ضد حشره و وازلین (پوست بدن به واسطه تفاوت شدید هوا سخت خشک می‌شود) و عینک دودی برای تعدیل نور آفتاب و متکا و دوربین و قلم آخر که اهمیت بیشتری را حائز است بهترین نقشه‌ای است که در بازار بدست آید. امید است حمل بر گستاخی نشود اگر پیشنهاد نمایم که آخرین قلم مایحتاج خریداری یک جلد هم از این کتاب خواهد بود.

موسم سفر

در باره بهترین فصل مسافرت به ایران دو موقع را می‌توان انتخاب کرد، اواخر پاییز یا فصل بهار. پاییز از اکتبر تا ژانویه و موسم دومی از مارس تا ماه مه است. معمولاً از اواخر

۲۰۲ - نسل این حیوان امروز در ایران منقرض شده است.

دسامبر در تهران برف می بارد (در آذربایجان زودتر) و گردنه های بلند مسدود می شود و هوا برای مسافرت سخت سرد خواهد بود. برفها از ماه مارس (اسفند) رفته رفته ذوب می شود. مزیت سفر بهاری به واسطه خرمی و شادابی اراضی است که مسافر در فصلهای دیگر نخواهد دید، به علاوه موقع نغمه پرندگان و شکوفه گل و ریاحین است و فقط از این وسیله و راه است که می توان مضمون شعر فارسی را دریافت و بالاتر از همه درازی روز است که سفر طولانی تر را آسان می سازد، ولی این مزایا به قیمت گرمای شدید در نیمروز و حشرات موزی در شب حاصل شدنی است. از طرف دیگر در فصل های زمستان و پاییز هوا نیروبخش و عالی است. من هزار میل راه طی کردم بدون اینکه قطره بارانی دیده باشم.

در سرزمینی که از لحاظ عدم نظافت بی شهرت نیست به صدمه حتی یک حشره هم گرفتار نشده ام. از جهت دیگر نیز نه سبزه و صفا در میان بود و نه منظره ای روح افزا و با فرا رسیدن زمستان، سرما هنگام شب طاقت فرسا است. در ماههای تابستان خروج از اقامتگاه در موقع روز دور از امکان است. مسافران یا در خواب اند و یا به استراحت می پردازند و تمام سفر هنگام شب در نور مهتاب و یا در زیر ستارگان درخشان طی می شود.^{۲۰۳}

ماشین دودی

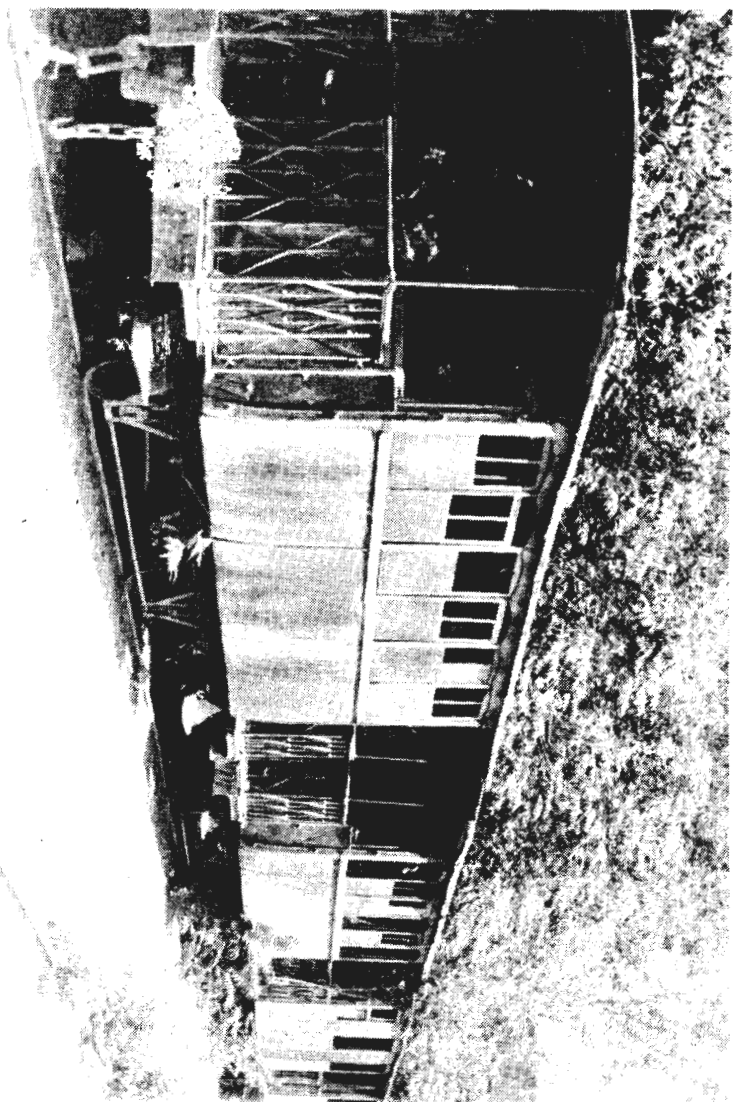
اینک که با وضع راهها و وسایل نقلیه دوره ناصری آشنا شدیم، بد نیست یادی هم از راه آهن تهران - شهر ری یا به عبارتی «ماشین دودی» بنماییم:

در سال ۱۲۹۹ هجری مهندس بوآتال فرانسوی امتیاز ساختمان راه آهن حضرت عبدالعظیم را از دولت ایران تحصیل نمود و با مشارکت بلژیکی ها ساختمان این خط شروع شد.

طول خط آهن حضرت عبدالعظیم ۸/۷ کیلومتر بود و عرض آن ۸۰ سانتی متر. خط مزبور در سال ۱۳۰۱ هجری طی تشریفات مفصلی به دست ناصرالدین شاه افتتاح گردید.

در روز افتتاح اکثر مردم برای اطلاع از چگونگی کار این وسیله نوظهور به گار ماشین (ایستگاه راه آهن) در انتهای خیابان ری که امروز جای خود را به پارکی داده است رفتند و با علاقه حرکت آن را به روی ریل های آهنی تماشا کردند. آقای جعفر شهری شرحی درباره این خط آهن به رشته تحریر درآورده اند که قسمتهایی از آن را نقل می کنیم:

۲۰۳ - رک: ایران و قضیه ایران، جلد اول، ص ۶۰ تا ۱۰۰.



۸۲- یادگاری بازمانده از مائین دودی (قطار حضرت عبدالعظیم)

(۱) ز آقایی احمد غفارمنش

«... «ماشین دودی» از نوع ترن‌های بخاری ساخت بلژیک بود که تهران را به شهری وصل می‌کرد. این قطار، لکوموتیوی به ظرفیت دویست تن داشت و در روزهای خلوت میان هفته دو نوبت قبل از ظهر و دو نوبت در بعدازظهر با دو واگن مسافر می‌کشید. واگن‌های این وسیله قسمت وسطش مخصوص زنان و محفوظ و پوشیده بود و دو طرفش با حفاظی از طارمی آهنی جهت مردان و دو ایوان در جلو و در عقبش که به مسافران ایستاده اختصاص داشت همراه چند میله آهن که سقف آن را نگاهداشته بود. نیمکت‌های آن چوبی، شبیه نیمکت‌های بیمارستان‌ها بود. با تخته‌هایی از هم گشوده در سه نفر ظرفیت که چهار تا از این نیمکت‌ها دو بدو مقابل هم قرار می‌گرفت و راهروی از وسطشان می‌گذشت و تشکیل کوپه‌ای می‌داد.

وقتی این قطار از دروازه ماشین دودی خارج می‌شد جماعت کثیر از بچه و بزرگ به دنبال آن می‌دویدند و از در و پنجره و بدنه اطاق‌هایش بالا می‌رفتند و به آن می‌آویختند، و داخل جمعیت می‌شدند و شرارت‌ها و بی ادبی‌های غیرقابل توصیفشان شروع می‌شد».^{۲۰۴} بهای بلیط ماشین دودی به طوری که «لرد کرزن» نوشته است، بسته به درجات مختلف یکسره دو قران، یک قران و نیم و ده شاهی بود. میزان فروش در اوقات تعطیل تابستانی روزانه از ۲۰۰ تا ۵۰۰ تومان بیشتر، ولی در روزهای عادی تابستان به ده تا سی تومان و در زمستان به سه تا چهار تومان تقلیل می‌یافت.^{۲۰۵}

تراموای تهران

کمپانی راه آهن تهران — حضرت عبدالعظیم به منظور جبران ضرری که تحمل می‌نمود در سال ۱۳۰۶ هجری قمری امتیاز واگن اسبی تهران را از مهندس «بواتال» خریداری کرد و چندی بعد در خیابانهای تهران «تراموای اسبی» به کار افتاد. واگن اسبی به روی ریل حرکت می‌کرد و به وسیله دویا چهار اسب کشیده می‌شد و خیابانهای مهم تهران را به هم متصل می‌کرد. واگن اسبی از چند قسمت تشکیل می‌شد، قسمت اول، محوطه کوچکی بود و سورچی در آن می‌نشست، و قسمتهای دیگر چندین جایگاه بود که اختصاص به مسافران داشت، در این جایگاهها در دو طرف نیمکت‌هایی ساخته شده بود و محل نشستن خانمها و

۲۰۴ — رک: گوشه‌ای از تاریخ تهران قدیم، نوشته جعفر شهری، ص ۱۶۸.

۲۰۵ — رک: ایران و قضیه ایران، ج ۱، ص ۷۸۵.

آقایان از هم جدا بود.

سرویس درشکه رانی در تهران

رشد دارالخلافه تهران به صورت یک شهر صد هزار نفری در سال ۱۳۰۷ هجری قمری (۱۲۶۹ خورشیدی) ضرورت ایجاد شکلی از حمل و نقل عمومی را پیش کشید و به دنبال آن امتیاز شرکت درشکه رانی تهران به «میرزا جوادخان» از کارمندان عالیرتبه وزارت امور خارجه واگذار شد.

میرزا جوادخان به محض این که سرمایه مورد نیاز فراهم شد نامه ای به برادرش درغازان نوشت و از او خواست که حدود سی دستگاه کالسکه خریداری کند. کالسکه ها در ماه آبان ۱۲۷۰ خورشیدی به تهران وارد شدند و در روز چهاردهم همین ماه این سرویس با نمایش تمام کالسکه ها — همراه با اسب و یراق — برای شاه افتتاح شد. بیست و سه دستگاه از این کالسکه ها در محلات شهر راه افتادند و هفت دستگاه نیز به عنوان کالسکه های اضطراری در نظر گرفته شد. وضع سرویس درشکه رانی تهران بدین قرار بود:

درشکه های یک اسبه در چهار نقطه شهر می ایستادند: میدان توپخانه، سبزه میدان، اطراف سفارت انگلیس و میدان سرچشمه. این درشکه ها برای مسافرت و یا برای ساعتی کرایه می شدند. در زمستان نرخ آن به قرار زیر بود: برای مسافرت (که فراتر از محدوده شهر را در بر نمی گرفت) یک قران و پنج شاهی، برای یک ساعت دو قران و ده شاهی، در محدوده شهر و یا سه قران خارج از محدوده شهر. نرخ سفر به شمیران چهار قران بود. درشکه های تک اسبه در محلات عمومی از بامداد تا سه ساعت بعد از شامگاه می ایستادند. آنهایی که برای ساعات بعد از ساعات مقرر کالسکه لازم داشتند می توانستند از دوایر شرکت در خیابان امیریه کالسکه مخصوص کرایه کنند.^{۲۰۶}

اختراع اتومبیل

با آنکه در سال ۱۸۹۵ اتومبیل اختراع شد و ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به فرنگ با این وسیله نقلیه از نزدیک آشنا شد اما رغبتی به تهیه آن نشان نداد و تا زنده بود هیچکس

۲۰۶ — رک: تاریخ اقتصادی ایران، چارلز عیسوی، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۲، نشر گستره، ص

جرأت نکرد اتومبیل به ایران وارد کند.

راهنمای مسافرت میان تهران و قم

در سال ۱۳۱۰ هجری قمری برابر ۱۲۷۱ خورشیدی به دستور ناصرالدین شاه قاجار به منظور رفاه حال مسافران و زائران حضرت معصومه سلام الله علیها میان تهران و قم جاده شوسه ای احداث شد و کتابچه دستورالعملی در مورد کیفیات و تکلیفات مسافران این راه انتشار یافت، مندرجات این کتابچه که از نظر اطلاع بر نحوه پذیرش و پذیرایی از مسافران و مهمانان در مهمانخانه های مسیر راه و چگونگی نظارت بر خدمات ارائه شده در این واحدها حایز اهمیت فراوان می باشد، چنین است:

چون مبنای این دولت قوی شوکت بر آسایش عامه رعایا و کافه دعاگویان و آبادی و آرایش راهها و امکنه ممالک محروسه ایران صانها الله الحدثان است، بنا علیهذا برحسب حکم محکم اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهریارى روحنا فداء ابدالله دولت و ادام الله شوکت، در این زمان خجسته اوان به جهت ازدیاد راحت مسافرین و کثرت آسودگی عابرین و زایرین حضرت معصومه قم. سلام الله علیها راهی ساخته و طریقی در کمال نظم و امن پرداخته شد که بدعاگویی دوام دولت ابدالتیام پردازند و خود را از زحمت و محنت راه مسافرت سابق فارغ سازند، این لایحه در کیفیات و تکلیفات اشخاص مسافربه طریق دستورالعمل اعلان شد.

اعلان راه جدید شوسه از مرکز دارالخلافه الی شهر قم مشتمل بر چند فصل است.

۱۳۱۰ هجری قمری

فصل اول:

از تهران که حرکت کردند منزل اول کهریزک است که تا تهران چهار فرسنگ مسافت دارد و در بین راه همه جا آبادی است و اغلب مسافرین دیده و بصیرند.

منزل دوم:

حسن آباد است که تا کهریزک چهار فرسنگ است، بین راه همه آبادی و مزارع است.

منزل سیم:

قلعه محمدعلی خان است که دامنۀ شمالی کوه کوک داغ واقع است، در بین راه سه

مکان آب شیرین یافت می شود، این منزل نیز چهار فرسنگ است.

منزل چهارم:

کوشک نصرت است که در دامنه جنوبی کوه کوک داغ واقع است و بین راه همه جا آبهای جاری خوشگوار و کاروانسرای جدید البنا مسمی به علی آباد منزلگاه است. از هر ماکول و مشروبی در آنجا موجود است و مسافت این منزل نیز چهار فرسنگ است.

منزل پنجم:

منظره است در دامنه جنوبی کوه معروف به پل دلاک واقع است و تا کوشک نصرت چهار فرسنگ مسافت دارد، بین راه در یک مکان آب شیرین گوارا دارد.

منزل ششم:

مهمانخانه شهر قم است از منظره به قم، چهار فرسنگ و بین راه سه مکان قهوه خانه احداث شده که در هریک چای و میوه جات به مقتضای هر فصلی موجود است.

فصل دوم — در باب کرایه و شرایط حرکت

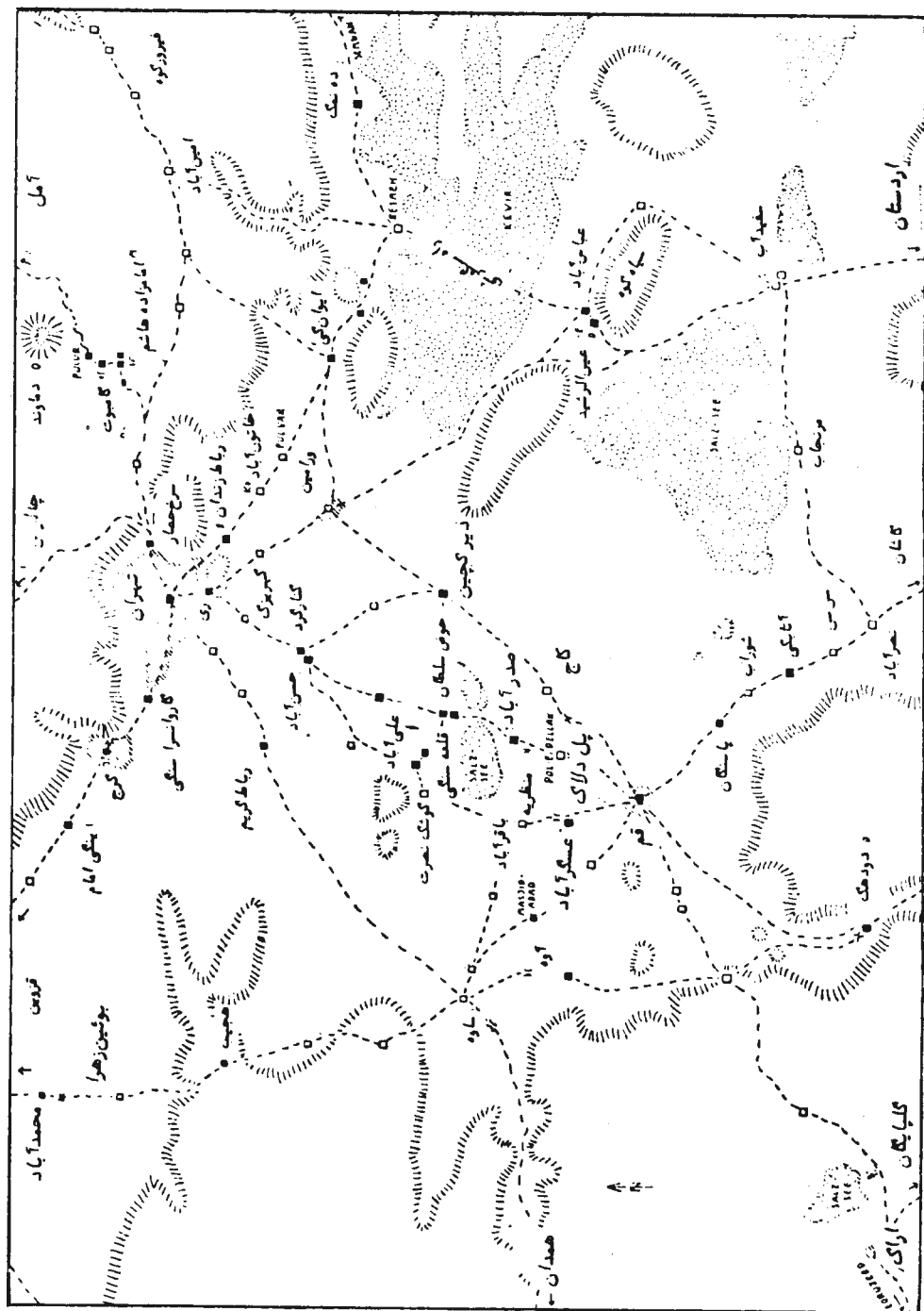
آلات حمل و نقل و کرایه آنها از قرار تفصیل است:

محمل های فئردار: درشکه — کالسکه — دلیجان.

محمل های بدون فئر: ترنطاس — تریکا — گاری.

آلات حمل و نقل: کالسکه و درشکه و دلیجان و ترنطاس و تریکا و فئرقان است.

درشکه و کالسکه و دلیجان محمل های فئردار هستند، درشکه دو نفر مسافر را حمل می کند، کالسکه چهار نفر، دلیجان هشت نفر، ترنطاس سه نفر را حمل می کند و مسقف است. مسافر را از باران و آفتاب محفوظ می دارد. تریکا فئرو سقف ندارد، سه نفر را حمل می کند. گاری که فئرقان نیز می گویند، ده نفر را حمل می کند. باید دانست هریک از این محمل ها تا به اندازه گنجایش هریک از آنها مسافر حاضر نشود از منزل حرکت نخواهد کرد، مگر اینکه کرایه تمام جاهای محل را مسافرینی که حاضر شدند بدهند، مثلاً درشکه حمل دو نفر مسافر می کند، هرگاه یک نفر بخواهد با همان درشکه تنها حرکت کند و منتظر



۸۵- راههای قدیمی تهران - قم

(از کتاب فهرست کاروانرهای ایران)

رفیق راه نشود باید کرایه دو جای درشکه را بدهد و قس علیهذا برای سایر محمل ها. هر یک از مسافرین که در محمل های فئردار می نشیند حق دارند سه من به وزن تبریز از ملزومات شخصی خود را مجاناً در آن بگذارند. اشخاصی که در محمل های بدون فئر نشسته اند حق پنج من تبریز حمل اشیاء را دارند.

تکلیف مسافرین برای حرکت این است که بروند بیرون دروازه جدید حضرت عبدالعظیم علیه السلام در کاروانسرای متعلق به راه شسته که واقع در طرف چپ جاده است و در آنجا تمام کرایه محل را تا به قم بدهند و تذکره گرفته حرکت نمایند.^{۲۰۷}

در صورتی که مسافر بخواهد در یکی از این محمل ها اشیایی حمل کند میزان کرایه آن مطابق عدد نفوسی است که در آن محمل حمل می شود، مثلاً گاری که حامل ده نفر است یکصد و شصت من تبریز اشیاء را می تواند حمل کند و به این قاعده وزن هر یک آدمی شانزده من تبریز منظور می شود، لیکن برای رفع بعضی محضورات اداره راه شسته ملتزم است که پس از اطلاع از طرف مسافر تذکره و محمل را درب خانه مسافر در هر نقطه که منزل داشته باشد حاضر نماید، در این صورت مبلغ پنج هزار دینار اضافه بر کرایه معمول بر عهده مسافر است باید ادا نماید، علاوه بر کرایه قیمت ورقه تذکره یک هزار دینار است. شرایط حرکت از قم به طهران نیز مطابق از طهران به قم است.

فصل سیم - در سرعت مسافرت و شرایط توقف مهمانخانه ها

سرعت سیر ساعتی یک فرسنگ و نیم است که تقریباً از هر مهمانخانه تا مهمانخانه دیگر دو ساعت و نیم زمان مسافرت می باشد مگر فورقان که حکم اسب مکاری را دارد که دو شب در راه خوابیده به قم می رود، در هر مهمانخانه برای باز کردن و بستن اسب و رفع کسالت نیم ساعت فرجه و توقف خواهد بود، توقف زیاد بر این موقوف به میل مسافر است.

نرخ مأكولات و ملزومات مهمانخانه هایی که به تهران نزدیک تر است تا به قم بعینه نرخ طهران است، به علاوه ربع قیمت و آنهایی که به قم نزدیک ترند تا طهران به قیمت قم می باشد، یک ربع بالا و در هر ماهی یک دفعه نرخ دارالخلافه تهران و شهر قم را معین

۲۰۷ - تذکره از پیش از دوره قاجار در ایران معمول بود، به دستور میرزا تقی خان امیرکبیر از سال ۱۲۶۷ هجری قمری تذکره های چاپی با علامت شیروخورشید که نشان رسمی دولت بود، بنا گزارد شد. در همان سال به فرمان امیرکبیر قانون دیگری نیز به مورد اجرا گذاشته شد و آن «بلیط دروازه» بود برای مسافرت از تهران، و انگیزه آن حفظ امنیت سیاسی بود و نظارت بر رفت و آمد افراد مظنون به خارج از پایتخت. (رک: امیرکبیر و ایران، ص ۲۳۲-۳۳۳).

کرده، در دیوار مهمانخانه اعلانی می نویسند که مسافر لدی الورود از قیمت هر چیز بصیر شده، در وقت حرکت و ادای قیمت حاجت به محاوره و گفتگو نباشد.

نرخ کهریزک و حسن آباد، قلعه محمد علیخان نرخ تهران است یک ربع بالا، کوشک نصرت و منظریه نرخ قم است یک ربع بالا.

در هریک از این مهمانخانه ها جای خواب و مایحتاج برای توقف شب از هربابت موجود است، کرایه هر خوابگاهی که عبارت است از منزل و رختخواب و سایر ملزومات اطاق در هر شبی دو هزار دینار می باشد. اشخاصی که با مال و کالسکه و نوکر خود حرکت می نمایند و بخواهند در مهمانخانه ها منزل کنند باید کرایه مکان و اسب و کالسکه خود را علاوه بر مخارج به عینه بدهند.

آخوری یکصد دینار و جای کالسکه روزی یک قران است، گاری های متفرقه که متعلق به راه نیستند و کرایه گرفته و حمل بار می کنند، هر گاری یک تومان، حق مرور دادنی است و این وجه را مأمور مخصوصی که در علی آباد است اخذ نموده، قبض رسید خواهد داد که در منزل دیگر متعرض نشوند، هرگاه از علی آباد رد شده و قبض نگرفته باشد در سایر منازل مطالبه حق مرور بل چیزی علاوه تر خواهد شد.

همین که مسافر ورود به هریک از این مهمانخانه ها کرد، پیشخدمت و خدمه مخصوص آن مهمانخانه با کمال احترام از او پذیرایی خواهند کرد و هرگونه مایحتاجی که لازم داشته باشد به محض اظهار حاضر خواهند ساخت و مادام توقف دقیقه از دقایق خدمتگزاری را دریغ و فروگذار نخواهد نمود و در وقت حرکت مسافر، میرزای مهمانخانه سیاهه مخارج مسافر را از روی صورت نرخ آن مهمانخانه نوشته، به نظر او خواهد رسانید که وجهش را دریافت نماید.

هرگاه العیاذ بالله نسبت به مسافر از احدی از اجزای مهمانخانه یا مستخدمین یا مأمورین راه خلاف قاعده و حرمتی سرزند، در هر مهمانخانه، کتابچه مخصوص موسوم به کتابچه تظلم در اطاق روی میز موجود است، که مسافر عرض شکایت و تظلم خود را در او می نگارد و مأمور مخصوصی که هر ماه یک دفعه یا دو دفعه برای تظلم و سرکشی راه و مهمانخانه می گذرد، مکلف است که آن کتابچه ها را مطالعه کرده، هر کس که مورد شکایت واقع شده تنبیه و سیاست کامل نموده اخراج نماید.

فصل چهارم

اشخاصی که در این مهمانخانه‌ها منزل خواهند کرد، هرگاه از اسباب مهمانخانه‌ها چیزی بشکنند یا بسوزانند یا فاسد کنند، از قبیل آب ریختن یا اقسام دیگر تضرع نمایند از عهده غرامت آن برآیند. مسافرینی که برای مسافرت در مهمانخانه نقطه محل حرکت حاضر می‌شوند، هرگاه اسب از راه برسد تا سه ساعت حق تعجیل ندارند و در صورتی که اجزاء و مباشرین راه قبل از سه ساعت که رفع خستگی اسب نشده باشد بخواهند بلافاصله اسب را به محمل‌ها ببندند تادیب و از شغلی که دارند خارج خواهند کرد.

خاتمه:

این کتابچه اعلان، جاری خواهد بود تا آخر سنهٔ پچی ثیل ۲۰۸ و اول سنهٔ تخاقوی ثیل ۲۰۹ به ملاحظه امتحاناتی که ظرف این مدت خواهد شد. هرگاه مصلحت ملت مقتضی تغییر و تعرضی باشد در هر یک از فصول، کتابچه جدیدی طبع و اعلان خواهد شد». هر چند تا هفدهم ذی قعدة سال ۱۳۱۳ هجری قمری (۱۲۷۵ خورشیدی) که ناصرالدین شاه به ضرب طپانچهٔ میرزا رضا کرمانی به قتل رسید، جهانگردان دیگری از شرق و غرب عالم به ایران آمده و آثار ارزشمندی نیز از خود بر جای گذاشته‌اند، اما به این خاطر که به نکتهٔ تازه‌ای که نمایانگر تحولی در امر سیرو سیاحت در ایران باشد اشاره نکرده‌اند، به گفتگو دربارهٔ سیرو سفر در عصر ناصری پایان می‌دهیم.

مظفرالدین شاه و ورود اتومبیل به ایران

پس از ترور ناصرالدین شاه، فرزند چهل و چهار ساله‌اش «مظفرالدین میرزا» در تاریخ ۲۵ ذیحجهٔ سال ۱۳۱۳ هجری (اردیبهشت ماه ۱۲۷۵ خورشیدی) بر تخت نشست. از وقایع مهم و قابل ذکری که در دورهٔ سلطنت او در ارتباط با «سیرو سیاحت» در ایران روی داد ورود نخستین اتومبیل به ایران بود. تفصیل واقعه بدین قرار بود که مظفرالدین شاه در نخستین سفر خود به اروپا در سال ۱۳۱۷ هجری (۱۲۷۹ خورشیدی) در شهر بروکسل پایتخت

۲۰۸ — سال میمون.

۲۰۹ — سال مرغ.



۸۶- تصویر نخستین اتومبیل وارده به ایران

بلژیک یکدستگاه «اتومبیل کالسکه‌ای» خریداری کرد. این اتومبیل از راه دریا و از طریق بندرانزلی به ایران وارد شد.

به هنگام ورود کشتی حامل اتومبیل، دسته‌موزیک شروع به نواختن کرد. اولین اتومبیل طبق یک طرح و برنامه مفصل روانه تهران شد. این اتومبیل با ذغال سنگ کار می‌کرد و برای راندن آن و تعلیم رانندگی به ایرانیان یک راننده بلژیکی نیز استخدام شده بود.

ورود اتومبیل به ایران با سروصدا و جنجال فراوان همراه بود. مردم از دیدن وسیله‌ای که خود به خود راه می‌رفت و حیوانی آن را به دنبال نمی‌کشید به شدت حیرت زده شده بودند. کنجکاوی و هیجان سراسر ایران را فرا گرفته بود و داستان این موجود حیرت‌آور به سرعت دهان به دهان گشت و به هر جا رسید. شاید این نشانه‌نقشی بود که اتومبیل می‌بایست بعدها در کشور ما به عهده گیرد. در شهر قزوین با مظفرالدین شاه همراه می‌شویم و او را در سفر با اتومبیل به تهران همراهی می‌کنیم:

«... امروز خیال کردیم اتومبیلی که از فرنگستان خریده و قبل از وقت از همانجا سفارش کرده بودیم که از راه دریا بیاورند در قزوین حاضر باشد، که در ورود خودمان سوار شویم. وقتی وارد قزوین شدیم از شمس‌الملک تحقیق کردیم عرض کرد اتومبیل با مکانیک چی آن باید جلو سوار شده راه ببرد، حاضر است. از عمارت که بیرون آمدیم سوار کالسکه شده قدری راه رفتیم تا از خیابان بزرگ قزوین و عمارات شهر گذشته، از دروازه بیرون آمدیم. در خارج شهر، اتومبیل حاضر بود. آنجا از کالسکه پیاده شده به اتومبیل سوار شدیم. وزیر دربار را خواستیم، آمد توی اتومبیل پیش ما ایستاد و مکانیک چی اتومبیل را راه انداخت. اول قدری تند رفت، سوار و جمعیتی که ملتزم رکاب بودند با کالسکه‌ها واماندند فرمودیم آهسته‌تر برود. حرکت آن را به همان درجه که کالسکه ما همه روز می‌رفت قرارداد تا رسیدیم به چاپارخانه «کونده».

روز پنجشنبه بیست و هشتم رجب، امروز از اینجا به ینگه امام رفتیم. صبح باز سوار اتومبیل شده حرکت کردیم، جناب اشرف صدراعظم در رکاب بودند. قدری با ایشان فرمایشات شد و عقب ماندند که با کالسکه بیایند.

... مکانیک چی اتومبیل را از پل به طرف قریه کن می‌راند تا جایی که راه دو تا می‌شود، یکی مستقیماً به طرف تهران می‌رود و راهی دیگر به قریه کن. و این همان راهی است که وقت رفتن هم از آنجا گذشته‌ایم. از این راه کن چون اتومبیل به قاعده نمی‌رفت،

پیاده شده سوار کالسکه شدیم». ۲۱۰

سرانجام راننده بلژیکی با زحمت و مرارت فراوان اتومبیل را به تهران رساند. مظفرالدین شاه در تهران گاهی به اتومبیل سوار شده و در اطراف ارگ سلطنتی گردش می‌کرد. در سال ۱۳۲۰ هجری قمری (۱۲۸۱ خورشیدی) وقتی مظفرالدین شاه به فکر سفر دوم به فرنگ افتاد دستور داد اتومبیل را برای مسافرت تا انزلی آماده کنند. در سفرنامه دوم مظفرالدین شاه به فرنگ که توسط حاج «فخرالملک اردلان» به رشته تحریر درآمده است چنین می‌خوانیم:

«سوار اتومبیل شدیم و از توی باغ بیرون آمدیم. از در تازه‌ای که وزیر دربار رو به قبله ساخته آمدیم بیرون و راندم از برای شاه‌آباد. در شاه‌آباد ناهار خوردیم. عین الدوله بود. بعد از ناهار سوار شدیم و آمدیم برای کرج. رسیدیم به کرج، قدری استراحت کردیم... بعد سوار اتومبیل شدیم و راندم. همین‌طور آمدیم تا رسیدیم به «سیف‌آباد» از آنجا گذشتیم. و رسیدیم به منزل. ناهار خوردیم و قدری استراحت کردیم...

... فردا صبح پس از زدن تعدادی سار و گنجشک سوار اتومبیل شدیم و آمدیم. قدری که آمدیم اسب خواستیم و سوار شدیم. چند تا گنجشک با طپانچه زدیم و خوب زدیم. همین‌طور سواره آمدیم تا رسیدیم زیر ده «هیو» آنجا سوار اتومبیل شدیم و راندم. از آنجا که اردو نمایان شد و رسیدیم به اردو، به قدر تهران تا دوشان‌تپه بود. در بیست و هشت دقیقه با اتومبیل این یک فرسخ راه را آمدیم و رسیدیم به منزل مهمانخانه قشلاق... ناهاری خوردیم. به قدر دو ساعتی خوابیدیم... با گلوله ده پانزده گنجشک و سار زدیم. یک گنجشک سیاه هم دیده شد. چیز غربی بود. بعد آقا سید حسین آمد روضه خواند... شام خوردیم... خوابیدیم. ... همین‌طور صحبت کنان آمدیم. بعد سوار اتومبیل شدیم و خیلی تند رانده به منزل وارد شدیم. ناهار خوردیم و استراحت کردیم...

... بعد آمدیم، باز سوار کالسکه شدیم و آمدیم. اتومبیل که پشت سر ما می‌آمد پیچش شکست و بخارش در رفت و ماند، دو تا اسب آوردند و اتومبیل را با دو اسب کشیدند و بردند منزل». ۲۱۱

به این ترتیب مظفرالدین شاه به قزوین نرسیده از ادامه سفر با اتومبیل باز ماند و با کالسکه

۲۱۰ - رک: راه و بار، جلد اول، دفتر سوم، شهریور ماه ۱۳۶۳، ص ۳۶۸.

۲۱۱ - رک: همان مأخذ، ص ۳۶۹.

به سفر ادامه داد.

قبل از بازگشت مظفرالدین شاه از سفر دوم به ایران اتومبیل را تعمیر کردند و شاه سه شنبه هجدهم رجب ۱۳۲۰ هجری (مهرماه ۱۲۸۱ خورشیدی) در شهر قزوین دیگر بار بر آن سوار شد و عازم تهران گردید:

«... صبح برخاستیم سوار اتومبیل شدیم و خیلی راه آمدیم. جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار در رکاب بودند... اتومبیل هم قدری تند رفت.

... صبح سوار شدیم به اتومبیل و دو ساعت و نیم آمدیم. اتابک اعظم در رکاب بود. وزیر دربار، مجدالدوله، فخرالملک و سیف السلطان هم بودند. صحبت می‌کردیم تا رسیدیم به ینگه امام. پنج فرسخ راه بود.

... جمعه بیستم رجب ... دعاها مان را خواندیم، سوار اتومبیل شدیم... آمدیم تا رسیدیم به شاه‌آباد... بعد از ناهار آمدیم تا رسیدیم به «باغ شاه» ... با همه اظهار تفقد و احوالپرسی فرمودیم. به قدریک ساعتی در باغ شاه بودیم.

بعد سوار شده آمدیم تا رسیدیم به میدان توپخانه و از در اندرون وارد شدیم...»^{۲۱۲}

از طبس تا یزد با آقا نجفی قوچانی

آقا سید محمد حسن نجفی مشهور به «آقا نجفی قوچانی» از مجتهدین صاحب نام دوره مظفری است که در آغاز نهضت مشروطیت در برخی از شهرهای ایران به سیاحت پرداخته و در کتاب «سیاحت شرق» ترسیم دقیقی از آنها به دست داده است.

کتاب بنابر اختصاصات سبکی و برخی از رسم الخط‌های آن به شیوه عربی نگاشته شده چون: حیوة، صورة، جهة و... و ضبط کلماتی نظیر چون، به «چو»، که، «به» «کی» گ، به «ک»، پ به «ب» که از نظر رعایت امانت، مصحح محترم کتاب در متن آن تصرفی نکرده است و در اینجا نیز به همان صورت بخش مربوط به «سفر از طبس تا یزد» را که روشنگر چگونگی مسافرت در عهد مظفرالدین شاه قاجار است ذکر می‌کنیم:

«... داخل کوچه باغی شدیم و مبلغی دیگر آمدیم و در میان چهارسوق واقع شدیم دیدیم همه دکانین بسته شده فقط علافی تخته‌های دکان را می‌چیند که به بندد گفتیم ترا بخدا دکان را نبند که ما هیچ آذوقه نداریم نه خودمان و نه الاغ‌مان نه چائی و نه نان و نه خورش

۲۱۲- رک: همان، ص ۳۷۷.

ای داد از خستگی ای پاها چطور درد میکند و شکم گرسنه و بدن کوفته و الاغ خسته.
گفت دکان من علافی است و احتیاج شما بعلافی و خبازی و عطاری و بقالی است.
گفتم دکان ولو علافی است ولكن صاحب دکان همه چیز است مگر خدا خالق و صانع
و رازق و زارع و حاکم و ناظم و حافظ و، و، و نیست و انسان مظهر اتم و خلیفه او نیست.
این بیچاره آذوقه میرزا الاغ را که در دکان داشت از کاه و بیده و جوداد و هفت هشت
تخم مرغ و روغن و کنده نیز از دکان داد تا ما تخم‌ها را ساختیم رفت از خانه اش نان و قند و
چائی آورد تا آنکه شب را بروز آوریم و مسافرت را به فردا انداختیم و آن روز را بنای
استراحت داشتیم. نیم من گوشت که عبارت از ده سیر است گرفتیم بدکان نانوائی دادیم
که دیزی بسازد و خودمان رفتیم به حمام تنظیف و مشت مال نموده بیرون شدیم و صف باغ
عمادالملک را شنیده رفتیم به آنجا.

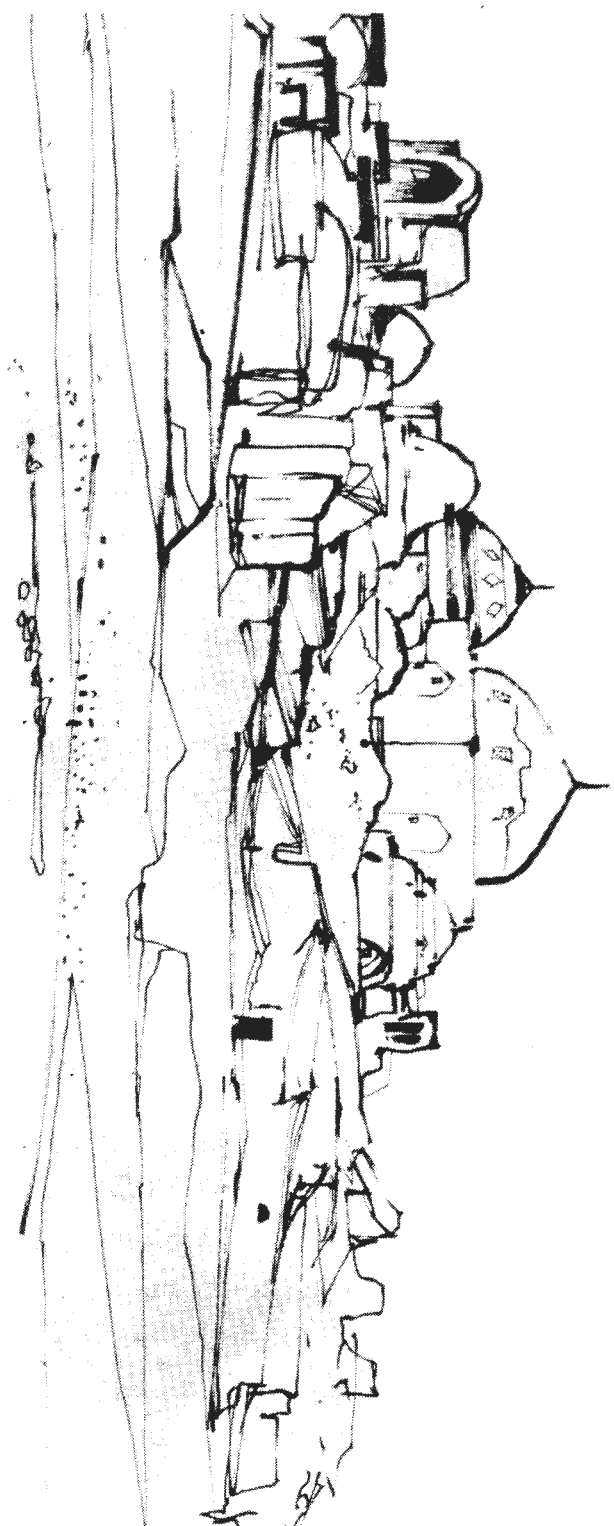
رفتیم گردش در این باغ نمودیم تا آنزمان ترکیب نخل خرما را ندیده بودیم و در آنجا
دیدیم، آمدیم در لب حوض بزرگی که داشت نشستیم چوقی بکشیم پنج شش باغبان داشت
مقداری زردآلو که نوبر بود جهة ما آوردند.

رفتیم به بازار لوازمات خود را از کبریت و شمع و توتون و قند و چائی باندازه که تا یزد
برسد گرفتیم ظهري آمدیم به مرکز خودمان در دکان علافی دیزی را خوردیم و خوابیدیم و
برخاستیم چائی گذارده خوردیم و بدرجه خستگی رفع و امشب هم آسوده می خوابیم نشئه
تخت و خوشحال هستیم و با رفیق به گفتگوی غذای شب بودیم و یکساعت به غروب مانده
علاف آشنا پرسید که شما عازم کجا هستید گفتیم یزد.
گفت رفیق دیگر ندارید.

گفتیم نه علاوه بر این راه را هم نمی دانیم و تا اینجا هم منزل به منزل پرسیده ایم و
آمده ایم.

گفت سهل است ولكن یک چهارفرسخی است معروف بریک شتران است آن ریک
بیك حال باقی نیست، مثل دنیا هر ساعتی برنگی و هیكلی نموده شده چون باندک شمالی
کوههای ساخته شده از رمل از جای خود برخیزد و بجای دیگر رود و همچنین دره‌ها و
گودال‌ها حادث گردد نه راهی معلوم و نه جغرافیای ثابتی که از آن هیاکل ثابته نشان راه
بگیرد.

و شاه عباس در این چهارفرسخ چهارمیل بقامت انسان بنا نموده که علامت راه باشد و



۸۷- طس شهری در دل کویر

(طرح از مهندس هوشنگ سیحون)

لکن با آنکه آنها مخروبه شده مع ذالک بی فائده است چه ممکن است گاهی خود آن میلها کلاً و بعضاً غرق رمل بشوند و بر فرض سلامت از غرق شدن ممکن بلکه کثیر الوقوع است که درین همه یا دو تا از آنها کوهی از رمل ساخته شود بلندتر از آن میلها که ازاولی، دومی دیده نشود و در این صورت جهت و طرف آن میل دوم معلوم نمی شود که انسان به آنطرف حرکت کند و اگر علامتی می ساختند که جهت حرکت معلوم می شد نظیر مجسمه و صورتهای دست که اشاره به سمت حرکت دارند باز خوب بود و این طور نیست بلکه چهار میل مدور صاف و ساده ساخته شده کانه آدم گنگ و لال است که افاده ما فی الضمیر خود را نمی تواند بنماید.

و دیگر آنکه رمل آنجا طوری است که آدم و حیوان تا ساق فرو می رود و هوای زمینهای رملی معطش است.

چه زمین رطوبت ندارد و هوای گرم و حرارت آفتاب مجفف رطوبت هواست و خستگی و تلاش نیز مجفف رطوبات بدن است و اگر هوا مرطوبی بود ولو بهمان خاصیت تنفس انسان یکنوع شرب آب محسوس بود که موجب رطوبت ریه و جگر می شد هوای آنجا مثل دود بکلی رطوبت ندارد و زمین هم رطوبت ندارد که بحرارت آفتاب بخار و متصاعد شود و بواسطه تنفس آب ذرات مائیه به اندرون داخل شود و دل و جگر فوراً آنها را جذب و بدل ما یتحلل قرار دهد و خدا فرموده حیوة ملازم با آب است.

و جعلنا من الماء کل شیء حی .

و عنصر آب در آن سرزمین مفقود است پس حیوة شما مفقود خواهد بود دیگر آنکه بستاره و خورشید نیز ممکن است راه مقصد گم نشود لکن برای کسی است یکدفعه رفته باشد و یا آنکه شنیده باشد که فلان ستاره ثابت را مقابل کدام عضو باید انداخت و یا سیار را در چه حال کجا قرار داد و در چه حال کجا باید قرار داد نظیر دریا که در او نشانی نیست و اما شما که این راه را نرفته اید و نه علائم آسمانی او را شنیده اید و یقین است که شما دو نفر اگر تنها باشید در آن ریگ هلاک خواهید شد یا از تشنگی و یا از گم شدن چون فقط عرض ریگ چهار فرسخ است اما طول او معلوم نیست خدا بهتر میداند.

گفتم از اینجا تا بآن ریگ چه قدر راه است.

گفت ما خبر داریم که دسته از زواریزدی فردا به کاروانسرای منزل می کنند تا اینجا ده فرسخ است و شب هم حرکت می کنند از آنجا و اگر شما امشب تا فردا بعد از ظهر خود را به

آنها برسانید و با آنها بروید تا از آن ریگ بگذرید شاید جان سلامت ببرید والا فلا.

این قصه پر غصه را که از طبسی ها شنیدیم گفتیم:

انا لله وانا اليه راجعون.

ما عصری رفتیم که راحت و خوشحال باشیم مرده شور بوضع دنیا بخورد که هیچ خوشی ندارد و الا کمی و در زمان اندکی متاع قلیل.

برفیق گفتیم برخیز که جای صبر نیست راه آن کاروانسرا را پرسیدیم و بیرون رفتیم تا روشن بود که راه معلوم بود همین که تاریک شد چون زمین جال ۲۱۳ بود و علفی در او نرویده بود راه و غیر راه همه بیکرنگ سفید نمایش داشت و راه تمیز نداشت لذا هر چند قدمی کبریت می زدیم و می نشستیم که علامت راه را پیدا کنیم.

همین که چشم به سرگین الاغ می افتاد خوشحال می شدیم کانه دنیا را به ما می دادند خصوصاً اگر فی الجمله ترو تازه بود و بالجمله بهمین و تیره تا دو ساعت باذان صبح راه رفتیم فقط چهار فرسخ رفته بودیم بسکه برخاستیم، و نشستیم و خائف و خوشحال شدیم در آن شب امید حیوة منوط بدیدن سرگین الاغ بود و نعمتی بزرگ بود که شکرش بر ما لازم بود و دو قوطی کبریت خرج شد تا رسیدیم بحوض آبی که در جلو او ایوان مسقف تمیزی بنا شده بود در آنجا چون از این وضع راه رفتن بسیار دلگیر بودیم رحل اقامت انداخته شمع روشن و چائی علم گردید و در آن صحنه پهناور ظلمانی روشنائی بقعه حوض مایه وحشت من بود و لکن از جان گشته را غمی نگیرد.

متکلا علی الله چائی می خوردیم و چیق کشیدیم تا نزدیک طلوع فجر چند نفری بهمان راه ما آمدند و از ما گذشتند و ما بفوریت اسباب چائی را بهم پیچیده خورجین به الاغ بار و بسایهی آنها که بهتر از سرگین الاغ بود حرکت نمودیم.

سر آفتاب بآبادی رسیدیم از حوض آب پرسیدیم گفت در دو فرسخی است. لذا آب برنداشتیم و مراعاة الاغ، در واقع الاغ را در عرض خودمان هم دوست داشتیم و خوب توجه می نمودیم.

نیم فرسخ از ده دور شدیم به چوپانی رسیدیم پرسیدیم بحوض آب چه قدر مانده آنهم گفت دو فرسخ لکن اول صبح است تشنه نیستیم کسالت خستگی و بیدار خوابی مرا فرا گرفته در کنار راه دراز کشیده تمدید اعصاب نمودم دیدم خوب مزه راحتی چشیده و الاغها

که این کار می‌کنند بهتر از انسان فهمیده‌اند.

برفیق گفتم چند قدمی الاغ را بران من بتو ملحق می‌شوم او رفت و مرا بی اختیار خواب در ربود البته باین زودی بیدار نخواهم شد.

بیدار شدم در حالیکه از حرارت آفتاب غرق عرق و تشنه بی تاب بهول تمام نظر بخورشید نموده دیدم که از نزدیکی افق که ابتدای خواب من بوده بدائرة نصف النهار رسیده و بیاد حرف چوپان افتادم که دو فرسخ بحوض آب مانده و تخمین عمر خود را به نیم ساعت بیش حدس زدم و در نیم ساعت بیش از نیم فرسخ نخواهم برید شهادتین بر زبان رانده و عقد قلب نموده روبراه دویدن گرفتم با قطع به اینکه دویدن در نیم ساعت مرا بحوض نمی‌رساند و بدون رسیدن بآب بقاء متصور نبود.

بین عوام معروف است که از تو حرکت و از خدا برکت و این مقام توکل است که پیکره عمل از تو است و تأثیر و نتیجه دادن آن عمل به امیدواری اوست با توکل زانوی اشتر ببند.

دویدم بقدر نیم فرسخ در حالتی که باد هم از چهره بود.

دیدم دیوار بلندی را در صد قدمی پهلوی راه با ناامیدی از حوض و کمال تشنگی روی بدان دیوار رفتم دیدم حوض آب است از خوشحالی نزدیک بود فجه کنم رفیق بخواب است الاغ با توبره خود مشغول است قوری روی سمار او از جوش افتاده و این سرد گشته رفتم به پله حوض یکدومشت از آن آب خوردم دیدم عجب آب سرد و خوشگوار صافی است برگشتم رفیق را بیدار کردم و یکدوسه کاسه آب به الاغ دادم.

که قدر سوته دل دل سوته ذونو.

و توبره اش را پر نمودم و بسرش زدم سماور را ثانیاً آتش انداختم هیمه جمع نمودم آتش ساختم قوری را ثانیاً داغ ساختم.

گفتم آخوند چای بریز بیار که من در روی پله حوض می‌خواهم بخورم که چشمم نیز از بریق آب و صورت صاف او نیز کیف بکند.

گفت این همه تفنن چرا.

گفتم من از آن کسانی هستم که از میان جهنم آمده‌ام به بهشت و یا بعد از مردن زنده شده‌ام که عمل صالح کنم چه طالع دولتی که من دارم و یا بخت سفید و یا رافت باری من الان در جهنم معذب بوم و داخل بهشت شده‌ایم و منعم بلذائذ.

ای خدا مگر بهشت و جهنم حالت انسان است والا نیم فرسخ قبل بر این با اینجا فرق

ندارد، آسمان همان آسمان، زمین، همان زمین، آفتاب همان آفتاب.
رفیق گفت از قرار معلوم سه چهار فرسخ هنوز به یزدیها مانده زود برویم بلکه به آنها برسیم.

گفتم یزدی چیه! من تا سه چهار استکان چائی در این لب حوض باین خوبی نخورم و دو سه چپق نکشم حرکت نمی‌کنم. خدائی که مرا بدون یزدیها از این بلای ناگهانی با یأس کلی از امور طبیعه نجات داد از آن ریک شتران پرو لوله هم نجات خواهد داد.
... رفتیم تا دوبه غروب رسیدیم بدو کاروانسرا یکی در پهلوی راه که مادر محاذی او بودیم و او بقدریک فرسخ از راه دور بود و یکی هم در میان راه بود و لکن یک فرسخ باو مانده بود و ما چون نمی‌دانستیم یزدیها در کدام یک است و ترجیح بلا مرجع هم جایز نبود متحیر ایستادیم.

گفتم یک نفر با الاغ باید اینجا بایستد و یک نفر برود به کاروانسرای محاذی چنان چه یزدیها آنجا بودند برود پشت بام کاروانسرا که این ایستاده او را به بیند و حرکت بسوی او نماید و اگر یزدیها آنجا نیستند باید از آن دامنه بخط مستقیم بآن کاروانسرا برود و این ایستاده او را در آن دامنه دید با میرزا الاغ بطرف آن کاروانسرا رهسپار گردد.
رفیق گفت من میروم شما بایستید و چشم بآن دو نقطه علامت داشته باشید.
گفتم میل شما باید معمول گردد.

او رفت و من ماندم تا آنکه او را نزدیک کاروانسرا دیدم بعد از آن بنای رفتن بطرف او گذاشتم و چشم‌ها را دوختم بام کاروانسرا و بین دو کاروانسرا نه او را به بام دیدم و نه در بین رفتن تا به کاروانسرا رسیدیم که یزدیها آنجا هستند و رفیق مرا در نقطه معهوده ندیده رفته بطرف آن کاروانسرا خورجین را به ایوانی گذاشتم توبره را بسر الاغ زدم رفتم بجویای رفیق در یک بلندی ایستادم رو بآن کاروانسرا آنچه قوت داشتم رفیق را آوازی کردم با آنکه یقین داشتم که صدایم نمی‌رسد و چون مدتی است به آن کاروانسرا رسیده و علی‌القاعده مرا که آنجا ندیده باید برگردد و حال که پیدا نیست باید بلائی به او رسیده باشد یا دزد او را کشته و یا گزندۀ گزیده و یا درنده دریده.

و همه این احتمالات بموقع بود چون آبادی که در آنجا نبود و محل دزدان هم بود لذا از این خیالات مرا گریه به دست داد و متصل مخلوط به گریه آوازی کردم و معلوم است آواز با گریه مثل خود گریه اختیاری نیست به کیفیات مختلفه غیر مقصوده بیرون می‌شود.

بعد از نیم ساعت رفیق پیدا شد نزدیک آمد اولاً بطور مهربانی و محبت آمیز که لازمه آن خیالات بود پرسیدم که چرا دیر آمدی.

گفت سایه سردی در آنجا دیدم میلم کشید و خوابیدم.
گفتم... مگر خانه خاله است که به استراحت خوابیدی یکساعت است که حلق و زبان بمن نماند و دلم چون دانه اسپند در آتش خیالات می لرزد و زیر و رو می شود آمدیم به کاروانسرا یزدیها اعلان دادند که باید حرکت کنیم.
دیدیم مجال چائی نیست. نماز خواندیم یکساعت از شب گذشته بود که حرکت کردیم.

قریب بیست نفر بودند هر کدام الاغ خوبی گاهی سواره و گاهی پیاده می رفتیم تا نزدیک نهار فردا نه فرسخ راه رفتند.
به منزل رسیدند لقمه نانی هر کدام خوردند و مال هاشان را توجه نموده خوابیدند نه طبخی، نه چائی.

ما دو نفر تا چائی خوردیم و چیق کشیدیم و نان خوردیم قریب دو ساعت طول می کشید، چون چائی و چیق زیاد می خوردیم یعنی میل مفرط داشتیم. یعنی مسافر پیاده غالباً همین طور است خوب رفع خستگی می کند حقیقتاً دواست و مقداری پاها را در بعض منازل بدود پشکل شتر می دادیم آنهم برای رفع خستگی و کوفتگی خوب دوائی بود.
علی الجملة تا ما از اکل و شرب فارغ می شدیم اعلان می دادند که بار کنند و حرکت کردیم.

تا یک دو ساعت از شب گذشته هشت فرسخ رفتند بیک آبادی اطراق کردند آنها از کارهای مختصر خود فارغ شدند و چرتی هم زدند تا ما از کارهای مطول خود فارغ شدیم.
اعلان حرکت دادند رفتیم تا ظهر فردا ده فرسخ رفتند به منزلی افتادند ما هم افتادیم یک دو ساعتی باز تصفیه امورات خود و الاغها را نمودند و حرکت کردیم.

پنج شش شبانه روز حقیقتاً متصل راه می رفتیم نه روز خواب می نمودیم و نه شب در بین الطلوعین ها بسکه خواب غلبه می کرد در همانحال راه رفتن به زمین می خوردیم روی سنگلاخهای خشن و احساس درد والمی نمی کردیم و لو سرو دست مجروح می گشت و پهلوها کبود میشد کانه روی دوشکهای پر قو! دراز کشیدیم بیک ناگواری و مجبورت فوق العاده حرکت می کردیم و حسرت آن دراز کشیدن را می خوردیم و قتیکه بصورت رفیق نظر می کردم

مردۀ بیست روزه بنظر می آمد که از قبر بیرون آمده از گودی افتادن چشمها و کشیدگی دماغ و پژمردگی و زردی چهره و خشکی لبها و گردآلود بودن صورت و البته خودم هم از او بدتر بودم.

بالاخره غروب روزی به آبادی رسیدیم با کمال مشقت و خستگی که تاریک شتران سه فرسخ بود و خود ریگ چهار فرسخ و بعد از او هم هفت فرسخ نه آب و نه آبادی داشت و معلوم شد که فردا موعد روز قیامت و محشر کبری است که این زحمات فوق الطاقه و بیدار خوابیهای فوق العاده جهت خلاصی و نجات از فردا است. و من از شدت خستگی و کوفتگی و دیدن رفیق را بهیئت مرده ده روز مانده و هومرات نفسی و جسمی و حالی.

گفتم امشب با اینها حرکت نمی کنم بلکه قسم هم خوردم زیرا که پیش از رسیدن بآن واویلا خودمان را بدست خودمان کشته ایم.

رفیق مگر در این پنج شش روز ندیدی که در راه رفتن چه می کنند نه شب می گویند و نه روز و نه خواب دارند و نه خوراک و بقاعده توهم چون تخم و مایه ات یزدی است سکوت و صبر داری من که بسته آمده ام و کارد به استخوان رسیده عازم که با این جانورها حرکت نکنم و نخواهم کرد و کاروانسرائی که در آن آبادی بود یزدیها داخل آن نشدند در فضای جلو کاروانسرا اطراق کردند ما هم در یکی از ایوانهای کاروانسرا که رو بخارج بود و مسلط بر آنها منزل کردیم برفیق گفتم من چائی می گذارم و آذوقه، الاغ را می سازم تو برو نان بگیر رفت بقدر نیم ساعت آمد.

گفت نان در این ده پیدا نمی شود و از این یزدیها چند نفری برمی گشتند آنها هم پیدا نکردند و مثل من مأیوسانه برگشتند که از حبوبات و آردیکه برای روز مبادا در خورجین هاشان دارند غذا ترتیب دهند و ما تنها امشب محتاج به غذا نیستیم بلکه امشب و فردا ناهار آبادی بین راه نیست.

آب که نیست نان بطریق اولی نیست حتی علف بیابانی هم نیست که انسان بآنها تغذیه کند. درد یکی دو تا نیست گفتم آخوند آنها اتکالاً بما فی الخرجین سعی و جستجو زیاد نکردند برگشتند تو که در خورجین چیزی نداری چرا با آنها برگشتی و کوشش نکردی بیا بنشین چائی را متوجه شو و نزدیک است دم بکشد بخور و چیق بکش و آسوده باش و غصه غذا نخور که روزی هر کسی همدوش است با نفس کشیدن و حیات او هیچ وقت

هیچکدام از یکدیگر سبقت نگیرد و بمیزان خدائی موزون شده اند.

من الان میروم چرخ این اهل ده را چنبر می‌کنم.

در این حال دیدیم باز چهارپنج نفر از یزدیها از میان ده برگشتند و برفقای خود گفتند بی خود سفیل و سرگردون نشین درای آبادونی هیچه وجود نداره.

و من متکلا علی الله رفتم بکوچه ده وارد شدم و خانه اول که باز بود سری داخل نمودم که کسی را به بنیم سؤال نان نمایم.

دیدم زنی در میان حیاط کنار تنور ایستاده خمیرها را پهن می‌کند و به تنور می‌زند سر عقب بردم چنانکه شان طلاب علوم دینیه هست که نظربنا محرم ولوبدون ریه هم نکنند! و آواز نمودم ای مادر نان داری.

گفت بله بیائید تو، من داخل شدم.

گفت چقدر میخواهی، گفتم یک من.

گفت چیز دیگر هم میخواهی، گفتم خورش هم اگر باشد میخواهم.

گفت ماست و دوغ و شیر و پنیر همه چیز دارم و کره تازه خوبی هم دارم.

گفتم پنج سیر هم از آن کره بده، بدخترش امر کرد پنج سیر کره داد بما. گفتم پول اینها چه میشود.

گفت نان نیم قران و کره یکقران، پنج دانه نان هم از تنور بیرون کرد بما داد، نان دیمه فرد اعلا باصطلاح پنجه کش نیم ذرع درازی هریک بود، سفید و پاکیزه که از مشهد تا آنجا همچونانی ندیده بودیم بلکه در آن دهات نانهای سیاه و مخلوط بغیر گندم بود.

نان و کره را آوردم نزد رفیق گفتم تو که چند استکان چائی خورده کاسه را بیرون کن و نانها هنوز داغ است لقمه لقمه کن در میان کاسه با کره به یکدیگر بمال که کره آب شود و بخورد نانها برود و چنگالی ساخته شود تا من هم چائی بخورم و چقی بکشم.

گفت این نان باین خوبی را که در غیر قوچان من ندیده‌ام از کجا آورده‌ای.

گفتم از ماوراء الطبیعه.

گفت شوخی می‌کنی.

گفتم خودت سر و تقسیم نما در این دهات غیر از حدود طبس هیچ دوغ و ماست تازه دیدی و هیچ کره دیدی ولو چرکین و پرمو باشد تا باین پاکیزگی برسد و در این طور دهات هیچ گاو و گوسفند دیدی و این آبادی مختصر را اگر همه را تو نگشتی این زوارها گشتند و

از من و تو هم بلدتر بودند این دهات را مع ذلک مأیوسانه و صفرا لید همه برگشتند و حال ببین که برای تهیه آذوقه خود چه قال و قیلی و چه محشر کبرائی ساخته اند و قبول نداری من جای آن خانه را نشان میدهم اگر تو آن منزل را پیدا کردی و اگر هم پیدا بشود آن مادر و دختر و تنور گرم را اگر پیدا کردی. منزل هم از بهشت بود نان دو من یکقران کجا شنیده ای، کره من هشت قران کجا دیده ای آنهم در همچو وادی غیر ذی زرعی و احتمال نمی دهی که این یزدیها را خداوند امشب در اینجا می خواهد معطل نماید و ما فی الجمله مستریح شده طرف صبح با اینها حرکت کنیم که در آن ریگ تلف نگردیم. حالا بخور همچو غذای لذیذی را و شکر خدا کن. گفت واقعاً خیلی لذیذ هم هست.

غذا خوردیم و یک پهلوی لمیدیم و چیق می کشیدیم و چشم و گوش متوجه سماور و حال یزدی ها است در کیفیت تهیه غذا و آذوقه شان که تاثر غریبی و باشکال مختلفی صورت می گرفت.

کم کم رفیق دراز کشیده نفیر خوابش بلند گردید من هم چرتی زده و چون فی الجمله راحتی حاصل گردیده بود عازم شدیم با آنها حرکت کنیم از این عزم زودتر چرت من پاره شد. از اذان صبح بیدار شدم ثانیاً سماور را آتش انداختم الاغ را آب دادم توبره اش را پر جو و گاه نمودم چائی را دم نمودم نماز خواندم تا نزدیک آفتاب از رای رأفت رفیق را بیدار نکردم که از خواب سیر شود، چون بهتر از خواب در ارجاع قوای بدنیه و ادراکیه چیزی نیست رفیق هم حرکت کرد نماز خواند چائی خورد بار کردند و بار کردیم و خیک آب تا نصف آب داشت رفتیم تا قریب ظهر بکنار ریگ رسیدیم.

عبور از ریگ شتران

کالی^{۲۱۴} در آنجا بود آب کمی شور مزه از ته او جریان داشت اعلان دادند که ظرفهای خود را از این آب پر نمایند برای توشه این راه که قیمت هر خوراکی دیه کامله است و فقدان او موجب هلاکت است.

جامهای کوچکی که در کیسه داشتند بیرون نمودند و بطول این آب به قطار نشستند مثل

۲۱۴ - بستر رودخانه.

صف جماعة اتفاقاً روبه قبله هم بودند و بتوسط آن جامها هریک مشک آب خود را پر نمودند ما هم در صف آنها نشستیم چنین نمودیم و تقلید آنان بر ما واجب بود و با همان آب شور نهار خود را خوردند و وضو گرفتند و نماز خوانها نماز وداع خواندند یعنی بطوریکه این آخرین نمازی است که در دنیا می خوانند و به نماز مغرب و عشا نمی رسند و خود ریگ هم در قبله واقع چنان صورت موحشی داشت سفید و تپه تپه کانه دریای پرموج داغ شده از حرارت آفتاب است و در هوای او پرنده و پشه وجود ندارد و یا جهنمی بی زفیر و شهیق ساکت و بی صدا و ندائی و بی گرد و غباری و خشک و بی بخاری.

و ما یک چهار رکعت نمازی در کنار آن ریگ خواندیم که شبیه بود صورۃ بنماز انبیاء و اولیاء پس از آن کمر بندها محکم بسته شد و دامن همت کمر زدیم.

و داخل ریگ شدیم حیوانها تا ساق فرو می رفتند و آدمها غالباً الی الکعبین و هوا بشدت گرم و ریگ بسیار داغ برفیق گفتم تا ممکن است نباید دهن مشک آب که در پهلوی الاغ زده شده و قریب دو من آب در او گنجیده باز شود و آب خورده شود و چوب گر این امکان من است.

پس تا من آب نخوردم تو نباید آب بخوری و فایده این کار این است که وقتی که نفس از خطر یکبار دارد مأمون و تکیه گاهی برای خود دید حالت سکون و سکینه پیدا می کند و باصطلاح مطمئن می باشد و خدا نفس مطمئنه را پسندیده دارد و خوشنود کند بخلاف آنکه اگر تکیه گاه خود را مفقود کند و تأمینی برای خود پیدا نکند متزلزل شود و وسوسه ها کند و غیر عطشان را تشنه لب کند بلکه از خوف آرام نگیرد و اسم او اماره گردد و نفس اماره بالاخره به هلاکت رسد.

رفیق گفت شاید صفرا و سودای تواز من کمتر باشد و رطوبات بدن تو دیرتر بخشد و از من زودتر تمام شود تا تو آب بخوری شاید دود از کله من بیرون گردد. این چه حرفی است که مزاج خود را مقیاس مزاج من قرار میدهی امزجه مختلف و شکل مختلف ولو انسان نوعاً متحدالشکل و الخلقه است بنظر مسامحی و اما بحسب... تفاوت بنی آدم از زمین تا آسمان است. چون دو نفر پیدا نشود که من جمیع الجهات شبیه بیکدیگر باشند و آن خبریکه پیغمبر می فرمایند.

الناس معادن کمعادن الذهب والفضه. ۲۱۵

۲۱۵ — مردم کان هایی هستند به مانند طلا و نقره.

منافات با عرض من ندارد چه افراد طلاها و نقره‌ها نیز با یکدیگر متفاوتند و حکما
 فرموده‌اند که هر مزاجی که قریب باعتدال باشد له عرض وسیع و سعه عریضة.
 لذا امزجه افراد انسان مراتب لا تحصی دارد بلکه غیر متناهی است. بنابراینکه نفوس
 ناطقه غیر متناهی باشد چون هر نفسی مزاج خاصی لازم دارد.
 گفتم شاید من زودتر تشنه شدم از تو و صفرای من بیشتر از تو و سودای من زیادترا تو
 باشد یقیناً همین طور هم هست آنکه شیهائی که در بیابان و مواقع وحشتناک اطراق
 می‌کردیم ترا فوراً خواب درمی‌ربود که دلیل کثرت رطوبت تو بود و مرا خیالات سودای
 هجوم آور می‌شد و تا صبح خواب نمی‌رفتیم.
 گفت اگر این طور هم باشد باز من بنا بقول اطباء زودتر تشنه خواهم شد چون مزاج
 مرطوبی بیشتر آب می‌کشد حالا ما کار باین قولها نداریم یا تو زودتر تشنه می‌شوی یا من
 قانونی در بین نباشد هر کس زودتر تشنه شد آب بخورد.
 گفتم اگر قانونی در بین نباشد که مقداری صبر در آزار تشنگی نشود این مشک تا صد
 قدم دیگر تمام میشود چون من فعلاً تشنه‌ام تو هم لابد تشنه اگر از حالا آب بخوریم خود
 آب شور هم معطش است.
 همان که گفتم آب در صد قدمی تمام خواهد شد و بعد از آن وحشت بی‌آبی ما را
 هلاک خواهد نمود ولو واقعاً تشنه هم نباشیم حالا من یکدوایی بتو میدهم که صفرا و سودای
 ترا تسکین نماید و این آب شور و مایه حیوة ما و تکیه گاه نفس پر و سواس ما مقداری بیاید
 بلکه از این نمونه جهنم خلاص شویم و بآن یزد خراب شده که فعلاً به منزله بهشت ما شده
 برسیم. چهار تا آلو بر فیک دادم گفتم یکی را بدهان بگذار و فقط بمکیدن اکتفا کن و دندان
 باو نرسان او که تمام شود و هسته شسته و رفته را از دهان بینداز و دیگری را بدهان بگذار
 بهمان کیفیت عمل کن تا این چهار آلو تمام شود و این دهان تو را پر آب نگاه می‌دارند و
 صفرا (ی) ترا تسکین می‌دهند و ترا از تشنگی مشغول می‌نماید و عذری برای تو بعد از آن
 نخواهد ماند و باید میزان صبر تو از خوردن این آب شور صبر من باشد و من هم چهار آلو مرتباً
 بدهن می‌گذارم و ترا باین امتحان میکنم که با دندان خورده و یا بمکیدن تمام کرده.
 گفت من اینقدر ترا دوست دارم که در امثال خواهشهای تو هیچ چیز مانع و جلوگیری من
 نمی‌شود و لو مردن باشد و تو خودت هم ادراک این معنی را باید کرده باشی.
 گفتم بلی و از این جهة و از جهة خوبی ذاتی خودت من نیز ترا خیلی دوست دارم و تو

هم باید ادراک این معنی را کرده باشی هم از راه عقل چنانکه حکما فرموده اند که محبت طرفینی است.

و هم از راه حس چون احتمال خطری در باره تو در حال غیبت تو مرا بگریه درآورده، چون من نیستم که جلوگیری آن خطر باشم پس این گریه در حال غیبت دلیل فدائی بودن من است.

گفت پس بنابراین تضییقات و سخت گرفتارهای تو بر من وجهی ندارد. اما از طرف خودت باید مسامحه شود و اما از طرف من هم باید مطمئن باشی که تخلف نمی شود و میزان در کار نیست.

تقریباً نیم فرسخ بهمین گفتگوها بریده شد و به مکیدن چهار آلود فرسخ بریده شد بقدر یک فرسخ و نیم مانده بود و دو ساعت به غروب که ابتدا کردیم بآب خوردن قریب دو من نیم آب در یک فرسخ مسافت تمام شد لکن چون ریگ قریب بتمامی بود و تکیه نفس بسردی غروب و مرطوبی شدن هوا در شب بود متزلزل و اضطرابی از فقد آب نداشتیم.

برفیق گفتم اگر در اواسط ریگ این آب خورده بودیم و تمام شده بود الان از واهمه و یا تشنگی مرده بودیم. رفیق دوربینی و عاقبت اندیشی مرا تصدیق نموده از ریگ خارج شدیم و شب داخل شد بار گذاشتیم و به فکر نماز شدیم حوض انبار گود عمیقی در آنجا ساخته شده بود شصت هفتاد پله پائین رفتیم که آب شور کمی در ته آن از زمین جوشیده بود تاریک بود یک کف از آن بقصد وضو بصورت زدیم دیدیم آب به پائین نیامد مگر باعانت دست و صورت و چشمها بسوزش آمد معلوم شد که این نه آب است بلکه نمکی است مرطوبی. صورت را با دامن پاک نموده و لکن چشمها تا مدتی می سوخت و در بالا تیمم نموده نماز خواندیم.

اعلان دادند که فقط جو بتوبه الاغها بنمائید که زود بخورند و باید حرکت نمائیم. به رفیق گفتم بر فرض که امشب به بی آبی صبر کنیم از بی چائی و بی غذائی چطور صبر کنیم این یک درد نیست و از ترس آنکه تشنه تر نشویم غذا هم نباید بخوریم. گفت همین طور است فکری باید نمود.

گفتم تو در اصل یزدی هستی با اینها مناسبت داری و از من پرورتر هم هستی و یک گدائی بصورت دولت داری بنما. گفت چه کنم.

گفتم نه آنکه هفت فرسخ به آبادی داریم و اول صبح خواهیم رسید. گفت چرا، گفتم برخیز به آواز بلند بگو چه کسی یک کاسه آب امشب بما میدهد که فردا صبح دو کاسه باو بدهیم.

رفیق چنان صدائی نمود از گوشه قافله جوانی آواز داد که بیا اینجا و من قرض الحسنه میدهم و نزول هم نمی خواهم و خنده هم نمود.

رفیق رفت یک کاسه آب آورد او را در سماور جوش آوردیم و قنداغ چند استکانی با یک دو لقمه نان خوردیم و دوسه فائده از آن یک کاسه آب گرفتیم، چائی و غذا و آب خوردیم و در صورت فقر به علم معاش می شود بوسعت گذران نمود.

الاغهای بیچاره هنوز جو خود را تمام نکرده و غلطی نزده و عری نکشیده یزیدیهای بی انصاف حرکت نمودند تا یک از آفتاب هفت فرسخ رفته تا به آبادی رسیدیم و تا ظهر ماندند و حرکت نمودند.

پرسیدیم شب کجا منزل می کنید.

گفتند در پنج فرسخ فرسخی آبی است بی آبادانی در آنجا اطراق نمائیم و ما چون اسم پنج فرسخ شنیدیم و چند ساعتی هم در این منزل مستريح شده بودیم با آنها علی الرسم حرکت نمودیم و چون مصاحبت با آنها واجب نبود رفیق مقداری در بین راه خوابید و هم الاغ را به مسامحه میراندم.

عقب افتادیم نزدیک غروب بسر آن آب رسیدیم که یزیدیها گذشته اند یکدو نفر از آنها که جهة نماز مانده بودند پرسیدیم. کجا رفتند.

گفتند منزل، بعد از دو فرسخ دیگر است و آنها هم رفتند و ما ایستادیم تا نماز خواندیم و حرکت کردیم کم کم شب و تاریک گردید، و از دور آتش آنها را می دیدیم و هادی ما بود و بیابان اگر چه جلگا محسوب بود لکن بسکه سیلابه داشت و درختهای گز و خار و بوته های دیگر فراوان بود اگر آتش آنها نبود ما راه بجائی نمی بردیم و چون به مسامحه و بی اعتنائی حرکت کرده بودیم بسیار خسته که ساقهای پا از شدت درد بفرمان نبود و تا ساعت چهار از شب این دو فرسخ آخری طول کشید معلوم شد که حرکات قبل از ریگ شتران بقوت و اعانت فوق العاده الهی بود و آنچه می رفتیم آتش زوار عقب ترمی رفت بالاخره در دو یست قدمی زوار من از راه رفتن ماندم خود را به شکم روی الاغ بیچاره انداختم تا به زوار رسیدیم در آنجا نتوانستم سر پا حرکت کنم.

نماز مغرب و عشا را بزحمتی نشسته خواندم و از شدت درد و ساقهای پاناله ام بی اختیار بلند بود و همانطور نشسته تکیه بخورجین نموده چیزی از شب نگذشته که اعلان حرکت دادند و من هیچ قدرت بر حرکت نداشتم برفیق گفتم اینجا جای تعارف و لجاجت نیست اولاً صدائی بزن که کدام یک در این هفت فرسخ الاغ خود را به کرایه میدهد و اگر پیدا نشد تو باید با اینها بروی و من را بگذار تا خدا چه خواسته گفت صدا را میزنم لکن اگر بنای ماندن شد هر دو خواهیم ماند من بی توقمی بر نمی دارم.

صدا زد و کسی گفت من الاغ خودم را میدهم به یک قران و نیم.

گفتم خیلی خوب آمدند مرا بلند نمودند و بر روی الاغ سوار نمودند و رفیق هم الاغ خودمان را می راند و رفتیم و یک دو ساعت از آفتاب گذشته به منزل رسیدیم دیدم هر دو پا تا بزانو ورم نموده بحدیکه پنجه های پا معلوم نمی شود و بسیار سنگین که نمی توانم حرکت بدهم و از روی الاغ بتوسط دستها خود را بایوان کاروانسرا کشیدم بدون اینکه پا را بزمین بگذارم بعد از ظهر یزدیها حرکت کردند و چون دهاتی بودند راه آنها از آنجا جدا می شد، و ما هم آنها را لازم نداشتیم و لکن ما هم دل مان حرکت بود و از قوه خود نمی دیدم مثل دوال پا^{۲۱۶} در یکجا نشسته بودم آخر طاقت نیاوردم.

برفیق گفتم خورجین را روی الاغ بگذار و بیرون برو و چنانچه من نتوانستم باز برمی گردیم او خورجین را روی الاغ گذاشت و بیرون رفت من هم بهزار زحمت از ایوان پائین آمدم یکدست عصا و دست دیگر به دیوار به مشقت تمام بعد از برهه از کاروانسرا بیرون شدم و در خارج کاروانسرا هر دو دست را به عصا گرفته و سنگینی خود را روی عصا انداخته بزحمت زیادی پنج شش قدم دیگر حرکت کردم کم کم سنگینی خود را روی پاها انداختم چند قدمی دیگر رفتم دیدم پاها درد نمی کند مثل همیشه رفتم بدون عصا دیدم درد نمی کند مقداری تند رفتم مقداری جست و خیز نمودم دیدم از اول بهتر و هیچ خستگی هم ندارم نگاه کردم دیدم بادها بکلی خالی شده دیدم راستی راستی من عوض شدم خیلی سرنشاط و سبک روح هستم رفیق بقدر هزار قدمی دور شد آواز کردم که نگاه کن و مثل آهوبطرف او دویدن گرفتم بالاغ که رسیدیم پاها را جفت به زمین زدم و از عقب الاغ بلند شدم و از روی کله الاغ بزمین آمدم خودم و رفیق هر دو متحیر بودیم که درد بآن کذائی کجا رفت کانه تمام خستگی اعضا باد گردید و بساقهای پا ریخت و بآن چند قدم حرکت پیا برهنه گی، از بن

۲۱۶ - موجود افسانه ای شبیه انسان است که بسیار زیباست ولی پاهایش استخوان ندارد.

ناخنها و ترکشهای پاشنه بیرون شد. باد هوا گردید.

بالجمله پس از ختام جشن و تشکرات از حضرت باری بخلاصی از آن بلیه و بلای بزرگ رفاقت با یزدیها که موجب بسی بلاها شده بود رفتیم و چون عادت براه رفتن در شب و روز نموده بودیم بعد از نماز مغرب و صرف خوراکی حرکت نمودیم می خواستیم تا صبح برویم ساعت چهار از شب رسیدیم بدهنه تنگی و کوه بلندی ما بخیال آنکه این دره تنگ که راه از میان اوست مستطیل و کشش دارد والبته اینطور کوههای سنگی خالی از جانوران نخواهد بود در همان نزدیک در بند رحل اقامت انداختیم.

شب ماه تاب ساکنی بود رفیق علی الرسم خوابید و من علی الرسم بیدار بودم دیدم گزنده بطرف ما میدود و از گنجشک بزرگتر است که گال و رتیل گویند.

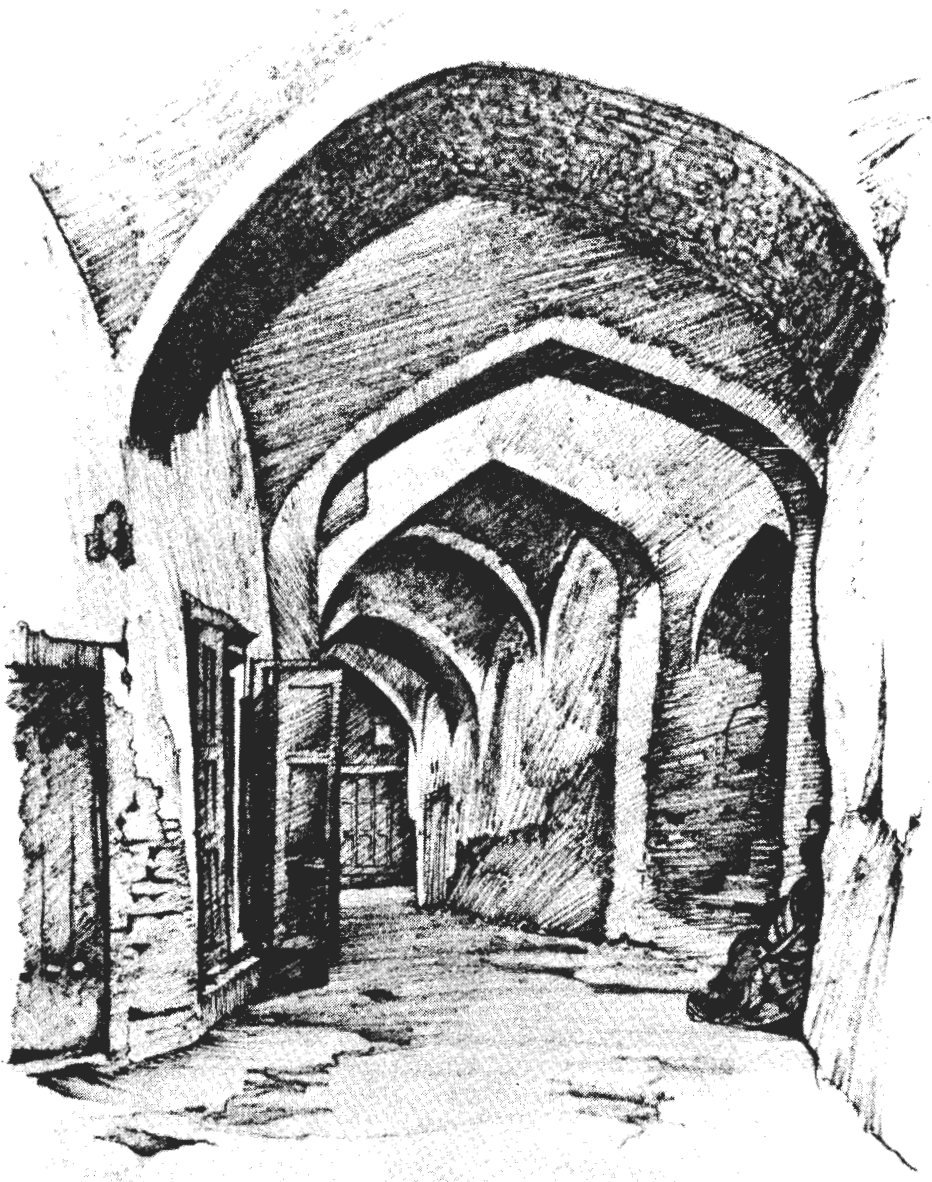
من چوب را برداشتم و حمله نمودم گریخت تعاقب نمودم مفقود کردم او را آمدم نشستم متوجه اطراف بودم که شاید باز اطرافی بیاید که صدمه برفیق و یا خودم بزند تا بحال از خیال خالی خواب نمی رفتم.

حال این موجود خارجی سر بار شد ناگهان پیدا شد و بسرعت می آید برخاستم چند قدمی او را تعاقب نمودم باز مفقود گردید.

آدم نشستم و بیشتر مضطرب شدم چون عزم او بر صدمه ما محرز شد از این رو مترصد اطراف بیش از پیش شدم بعد از برهه باز بسرعت آمد برخاستم چشم بر او دوختم و تعاقب نمودم و چون دیدم من از او سریعترم، بطور مار پیچ و کج و چوله حرکت نمود منم نظر را مار پیچ نمودم و نیز کج و چوله حرکت کردم، هر وقت به بیخ بوته‌ئی می رسید محض احتیاط آنکه در آنجا نایستد چوبی بر او می انداختم و چند دفعه دیگر بقصد کشتن چوب زدم چوب را از خود دور کرد و نخورد.

علی الجمله مجد در تعقیب شدم دید این دفعه غیر از دفعه‌های سابق است و این تو بمیری غیر از آن تو بمیری هاست لذا در دویت قدمی خود را مفقود نمود و مأیوس از دست برد بر ما گردید و برنگشت ولکن من به مقتضای حزم و احتیاط آسوده نبودم و مترصد عود او بودم تا صبح طالع شد.

رفیق را بیدار کرده نماز خواندیم و حرکت کردیم و از آن شکاف تنگ گذشتیم کم کم بر ملهای اطراف شهر یزد رسیدیم باغات و سبزه در اطراف شهر ندیدیم الا در همان کوچه بیگ بقیه اطراف مثل وادی برهوت خشک و بی آب و سبزه بود.



۸۸- بازار یزد

(طرح از مهندس هوشنگ سیحون)

بادگیرهای آب انبارها و حوض خانه ها بعدی کثرت داشت که شهر از بیرون مثل باغ مشجری نمایش داشت داخل شهر شدیم در کوچه بیگ که خارج شهر است منزل خاله و پسر عموی رفیق منزل گزیدیم.

تا سه روز مشغول استراحت و حمام و دید و بازدید مختصر اقرباء رفیق بودم بعد از آن چون هوا گرم بود ما را بردند میان باغی که در روی سقف حوض ساخته بودند و در آنجا روزها منزل نمودیم و گاهی درپائین و گاهی در گردش برمی بردیم میوه سر درختی مثل گوجه و غیره تازه رسیده بود.

فقط چائی و توتون از کیسه خودمان خرج میشد ناهار و شام با آن بیچاره ها بود اول صبح بیاغ می آمدیم نهار را در همانجا می خوردیم بودیم تا غروب و یا یک ساعت از شب گذشته بعد به منزل می رفتیم و چائی ما فقط چای پرسفید با قند یزدی بود و بسیار قند یزدی خوش طعم بود خصوص با آن چای پرسفید که در هوای مثل یزد که خشک و صاف است تربیت شود چون عموم چائی و تن تنباکو در بلاد مرطوبی از طعم خود برمی گردد و بد میشود و بالعکس در هوای حار و خشک ولو بد باشد مدتی که بماند خوب و خوش طعم می شود.

و چون از مسافرت بآن سختی آسوده و مزاجها صاف و بی غش شده بود چائی زیاد می خوردیم سه چهار تومان که ته کیسه مانده بود بقند و چائی داده شد و بنا بود ده روز بمانیم و رو باصفهان برویم مقدر شده بود که چهل روز بمانیم.

چون روزی من در آن باغ سر تراشیده بودم و فی الجمله خون شده بود هوا گرم رفتم بمیان حوض تطهیر نموده خود را شست و شوداده بیرون شدم هنوز که در لب حوض بودم که رفیق از بیرون آمد گفت میتوانی مثل آب بازها یک معلق بزنی با آنکه هیچ یاد نداشتم گفتم کاری ندارد جستم میان حوض نمیدانم در ته حوض شیشه و یا کاردی بود بکف پا اصابت نمود آخ گفتم و بیرون آمدم که از پاشنه پا دریده تا اصل پنجه ها بهر نحوی بود با پنبه و کهنه بستیم.

فرستادند عقب پیره زن مجوسیه و او روزها می آمد بهمان باغ جراحات را مداوا می کرد و من صبح و شام بتوسط الاغی رفت و آمد بیاغ می کردم و الاغ خود را فروخته بودیم و در منزل چند روزی با دست و سر زانوها خود را باین طرف و آنطرف می کشیدم و این جراحات تا چهل روز طول کشید و یک دو مرتبه هم سواره بدکترهای شهر رجوع نمودیم تا بالاخره چند قدمی با عصا می توانستم حرکت کنم رو بخوبی بود و مجوسها خیلی از ما احترام می نمودند بطوریکه گاهی در ره گذر ما جمعی لمیده بودند سر پا برمی خاستند و سلام می کردند و احوال

می پرسیدند و الاغ من که می گذشت بازمی لمیدند همان زن مجوسیه هم خیلی رئوف و دلسوزی می نمود.

شهریزد بسیار کم آب است عمق چاههای آب آنجا هفتاد هشتاد ذرع است و اهالی آنجا با فکرهای عمیق و سریع الانتقال و زحمتکش چشمهای درشت و خوب و غذا را بی نمک می خورند و اگر گرم باشد می گذارند سرد شود و سنگین تر از جاهای دیگرند و تائف^{۲۱۷} ندارند از کاسبی و لویست باشد و بایلهای نیم ذرعی بلکه بیشتر زراعت می کنند می گویند بخیش زدن با گاو زمین آباد نمی شود و کم حاصل می شود و آب کمی که بشهر می آید از قنات چند فرسخی است از آن حوض انبارهای محله ها را در زمستان پر می کنند و بته هر حوض ده پانزده من نمک می ریزند که کرم نیفتند و آن حوضها چهار پنج بادگیر دارد.

و لذا در تابستان خیلی سرد و خوشگوار که از سردی نمی شود سیر خورد و آب خوردن اهالی در تمام سال منحصر بهمان حوض انبارها است مجوس ها در سر کوهی که چهار فرسخ از شهر مسافت دارد دخمه ساخته اند که مرده های خود به آنجا می برند تابوت را بدوش می کشند و تا دخمه به زمین نباید بگذارند.

متولی دخمه پول می گیرد و آنها را اهل بهشت می کند و بعضی که پول درستی نمی دهند و فقیرند کلاغ آنها را یا اهل بهشت می کند اگر چشم راست را منقارزند و اهل جهنم اگر چپ را منقارزند!

و اهالی یزد اغلب پرمدا و لجوج و خودپسند هستند و مستقل در رای هستند»^{۲۱۸}.



حرکت به سوی اصفهان

آقا نجفی پس از مدتی اقامت در شهر یزد روانه اصفهان می شود، با او به سوی اصفهان حرکت میکنیم:

«... با همان اثاثیه مختصری که داشتیم با الاغی که از خویشان رفیق بود بار نموده حرکت نمودیم لکن بواسطه جراحات پا که هنوز خواب نشده بود گاهی سوار آن الاغ

^{۲۱۷} - برخوردن، ننگ نداشتن.

^{۲۱۸} - رک: هیاحت شرق یا زند گینامه آقا نجفی قوجانی به قلم خودش، تصحیح، ی. ع. شاکری، مؤسسه انتشارات

امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۲، ص ۱۰۲ تا ۱۴۴.

می شدم.

دهی بود در چهار فرسخی شهر قریب ظهریه آنجا رسیدیم بار انداخته من بحمام آن ده رفتم و بآن خوبی شاید در دنیا وجود نداشته باشد تمام صحن حمام و دیوارهای او تا یکذرع بیشتر از سنگ مرمر سبز شفاف ساخته بودند و در وسط صحن حوض آبی که ته آن حوض و دیوار و لبهای او تماماً از سنگ مرمر ساخته شده و در صدفها علاوه بر آن حوضهای کوچک و لب و پاشوره‌های آنها را تراشیده بنقش‌های دلپذیری منقش بود و پله‌های خزینه و ته خزینه و دیوار و لب خزینه تماماً از سنگهای مرمر صاف و مواج به ترکیب خوبی ساخته بودند و آبهای خزینه و حوضها چنان صاف بود که ته خزینه حوضها دیده میشد و شیشه‌های بام حمام از همین سنگها مرمر زرد و سرخ تراشیده بودند و عوض شیشه گذارده بودند آفتاب بآن شیشه‌های کدائی تابیده بود و از آنها نفوذ کرده بالوان خوشی بصحن حمام افتاده و از آنجا بدیوارها و از دیوار بصفه‌ها و زاویه‌ها منعکس شده تمام حمام از آفتاب کانه حمام نیست زیرا آسمان است و یا آنکه نور شدید پر نور و خوش رنگتری در خود حمام طلوع نموده.

حقیقه من حیفم آمد که داخل خزینه شوم و آب او را مگر چرکن کنم فقط شایسته نظر کردن و تمتع روحی برداشتن است یعنی این محل تطهیر روحی است نه جای چرک بدن شوئی است.

الغرض حرکت نمودیم و از میبد گذشته بودیم شب شد و ما در این سفر با قافله نبودیم دو نفر تنها بودیم و در همان بیابان دزدان قافله را در شب قبل زده بودند و قریب ساعت چهار از شب بود که ما از آنجا عبور می‌کنیم فضا از مه تاب منور و روشن است و از قضا گم کردیم یعنی از شاه راه منحرف شده بودیم در اواسط شب بدهی رسیدیم.

صبح از اهالی آنجا پرسیدیم که راه اصفهان بکدام طرف است.

گفتند شما از شاه راه کج شده‌اید و لکن همین کوره راه بعد از دوسه منزل بآن راه داخل می‌شود.

حرکت نمودیم ظهر رسیدیم بدره وسیعی که سه چهار مزرعه در میان آن بود بیکی از آن مزارع در سر حوضی و آب روانی پائین آمدیم در سایه درختها چائی گذاردیم و غذا خوردیم در آن اطراف بسیار درختان بزرگ داشت و تمام شاه توت سیاه بود و همه میوه دار و رسیده و سیاه شده بود.

یکی از رعایا پیدا شد گفت اگر میل دارید بروید روی این درختها هر چه می‌توانید

شاه توت بخورید.

من و رفیق هر دو رفتیم روی درختان تا توانستیم خورديم و میوه که درخت خورده میشود لذیذتر است و لباسها همه رنگین شد بزرگ ثابت و از انکاره راه پرسیدم.

رفتیم تا از آن دره که قریب دو فرسخ طول و عرض داشت بیرون شدیم و به تخته بیابان برآمدیم شب شد تاریک شد در آن دشت پهناور این قدر ^{تاریک} شد، و جانوران دیگر بصدا آمده بودند که گوش فلک کرمی شد و از آهنگهای مختلف و کیفیات زیرویم و انحاء اختلافات دیگر کانه رستخیز کبری است و گیروداری بزرگی در آنها روی داده.

امام زاده بود در وسط این بیابان فقط بقعه کوچکی و آبی در آنجا پیدا می شد در ایوان آن بقعه رحل اقامت انداختیم در ساعت چهار از شب چائی و غذا خورده خوابیدیم یعنی اونه من.

صبح حرکت نمودیم تا قریب ظهر به کاروانسرائی رسیدیم ایوانهای پاکیزه داشت و خوب نظیف بود، چائی خوردیم و غذا خوردیم و چیق کشیدیم و هنوز سماور در ناله بود و ناله های سوزناکی و آه آتشی می کشید کانه عاشق دل سوخته و یا مجنون عامری است که به فراق مبتلا شده نشئه ماتخت گردید من مشغول شدم بخواندن یادگارهایی که بدیوار آن نوشته بودند آنها هم غالباً شعر بود و بعضی از آنها مضحک بود و بلند می خواندم که رفیق هم بشنود و غالب را اول مطالعه می کردم و یک شعر یادگاری را چون خط جلی داشت بی مطالعه خواندم در فرد دوم فحش بخواننده داده بود و من ولو در ظاهر خندیدم و رفیق هم خندید لکن سینه ام پر غیظ شد از نویسنده قلم مداد را برداشتم شعری در زیر او نوشتم از فرد اول تا دوم سه فحش بآن نویسنده اول دادم و امضاء هم نمودم که تا بفهمد که از کجا خورده باز دلم خنک نشد.

برفیق گفتم همین کسانی که یادگاری می نویسند در کاروانسراها و خیراتها و مقابر و مشاهد و مساجد که در ایران مرسوم است بد می کنند و فعل حرام است که تصرف در اوقاف و خرابی آنها و اذیت خواننده و تضييع عمر خود و خواننده است بدون فائده و غرض عقلائی این عادت زشت را از که آموخته و بچه اندیشه پیشه گرفته اند.

کاش ایران را مربی مقتدری بود که در سایه تربیت او از این لغویات اعراض داشتند و بامور عقلائی می پرداختند که در او خیر آخرت و گرنه خیر دنیا مترتب بود.

حرکت نموده بمنزلی از حدود اصفهان شب منزل گزیدیم و ما نفهمیدیم که در چه نقطه

باز داخل شاه راه اصفهان شدیم همینقدر میدانیم که کوپا و نائین که در بین اصفهان و یزد است و محل بافتن عبا‌های خوب ایران است در طریق حرکت خود ندیدیم. بعبارة آخری شش منزل که بین یزد و اصفهان است ما دو منزل در اول میان شاه راه بودیم و یک منزل در آخر و سه منزل را از بیراهه رفتیم و در شاه راه نبودیم».^{۲۱۹} در اینجا از آقا نجفی جدا می شویم تا به همراه سیاحی دیگر در بخش دیگری از ایران زمین سیرو سفر را ادامه دهیم.

۴۵

سفری به تخت سلیمان

«ابراهام ولنتاین ویلیامز جکسن»^{۲۲۰} از استادان دانشگاه کلمبیا است که در سال ۱۹۰۳ میلادی (۱۳۲۱ هجری قمری) به ایران آمد و حاصل مطالعات دست اول او کتابی است به نام «ایران در گذشته و حال». جکسن در این کتاب شرح دل انگیز سفر خود را به ایران با مطالب تحقیقی، تاریخی و باستان شناسی — که حکایت از احاطه و تبحر او در این رشته ها دارد — بهم آمیخته است. فصلی از این کتاب را به عنوان نمونه یک سفر تحقیقاتی در دوران قاجاریه برگزیده ایم، سفر به تخت سلیمان در جنوب مراغه و دیدار از خرابه های باستانی تخت سلیمان و آتشکده آذرگشنسب:

«می خواهم یک عبارت شرقی بکار برم، و بگویم که هنوز تیغ آفتاب از نیام شب بیرون نیامده بود که من بر زمین نشسته و آماده حرکت از احمدآباد به تخت سلیمان بودم و این همان شهر ویرانه با برج و بارویی است که هنری راولینسن ادعا می کرد پایتخت ماد است. در آنجا مردی روستایی را که بیش از راهنمایان خود من با آن محل آشنایی داشت به عنوان راهنما اجیر کردم و با چهار نعل کوتاه رو براه نهادیم زیرا آفتاب رفته رفته بر تپه ها می تافت و منظره کوه زندان (زندان سلیمان) را که به سوی آن می شتافتیم آشکار می کرد.

کوره راهی که طی می کردیم در طول یکی از قله های آتشفشانی قرار گرفته بود. این بلندیا که تا حدی از گدازه قهوه ای مایل به خاکستری آتشفشان زندان تشکیل شده در حدود چهار پنج کیلومتر امتداد دارد و شبیه پیکر غول عظیمی است که بر روی خفته و سرش کوه زندان باشد، دیگر در این هیکل مهیب اثری از حیات باقی نیست اما از دهانه غار مانند تپه

۲۱۹ — رک: همان کتاب، ص ۱۴۶ تا ۱۵۷.

۲۲۰ — A. V. W. Jackson

هنوز هوای بدبویی جریان دارد و این سبب می شود که انسان با خود بیندیشد که شاید کوه «ارزوره گریوه» (گردن ارزوره «دیو») که در اوستا از آن به عنوان مدخل دوزخ یاد شده است نیز مانند این زندان «دیوان» از نوع آتشفشانهای خاموش بوده است.

همچنانکه به تاخت از روی قله می گذشتیم از توده های جوشسنگهای^{۲۲۱} بازالتی سخت و تیره آتشفشانی صدایی نظیر آنچه از اشیاء میان تهی برمی خیزد به گوش می رسید، و ده بیست تا چشمه های کوچک آب گرم آهکی از یک ردیف از دهانه های بسیار کوچک آتشفشانی می جوشید و نشان میداد که کوه زندان از سنگهای آذرین است و مبداء آتشفشانی دارد. شاید نیم ساعت گذشت تا من توانستم به دامنه کوه زندان سلیمان برسم. ارتفاع این کوه در حدود ۱۳۷ متر از سطح دشت است و بر فراز آن مخروط عظیمی از جوشسنگهای سخت تیره آتشفشانی قرار دارد که در نتیجه فوران درون آتشفشان به وجود آمده است. راه صعود به قله بسیار سربالاست. وقتی که به قله رسیدیم دریافتم که محیط دهانه آتشفشان در حدود صد متر است.

در واقع مردم محل این چاه قیف مانند را بی پایان می پندارند و جای گفتگو نیست که عمق آن باید در حدود چندین صد متر باشد و مبنای این نظر مدت زمانی است که از لحظه افکندن قطعه ای سنگ تا رسیدن آن به قعر چاه حساب کرده ام. تا آنجا که جرأت داشتم بروم خزیده به پیش رفتم، و به پایین نگاه کردم و مقداری برف را در نقطه ای نزدیک به کف چاه تشخیص دادم، و از این نکته چنین برمی آمد که آن قسمت از آتشفشان اکنون گرم نیست. اما شاید پایین تر از آن عمق، نقطه ای عمیقتر بود که با چشم دیده نمی شد و از آنجا دود و دمه گوگرد برمی خاست و هوای بالای قله را آلوده می کرد.

چون بر قله زندان بایستید مناظر زیبایی در پیرامون خود می بینید. از هر سو کوههای بلند قد برافراشته اند یکی از آنها که در شمال است «تخت بلقیس»^{۲۲۲} نام دارد که به ارتفاع ۳۰۴۷ متر سربه فلک کشیده و بنابر آنچه در افسانه ها آورده اند حضرت سلیمان بر فراز آن قصری ییلاقی برای محبوب خود ساخته بود. کوههای طرف مشرق کوتاه ترند، اما با کوههای دیگر تشکیل دیگ بزرگی را می دهند که در میان دشت محصور است و از میان آن تنه کوتاهی از تخته سنگ پرشیب قد علم کرده است که بر فرازش خرابه های تخت سلیمان

۲۲۱ - سنگی مرکب از قله سگهایی که با خمیره ای از مواد ریزتر به هم چسبیده باشد.

۲۲۲ - بلقیس نام ملکه سبا (سرزمینی در جنوب غربی عربستان در هزاره اول قبل از میلاد) و معشوقه سلیمان بود.

قرار دارد. بزرگی واقعی تپه در برابر ارتفاع کوههای اطراف حقیر می نماید. اما ظاهر آن و محوطه محصوره که بر قله آن قرار دارد، توصیفی را که در اوستا درباره «وره» متعلق به بیمه خشسته (جمشید) آمده است به خاطر من آورد، هر چند روایات سنتی «وره» را با این ناحیه بخصوص منطبق نمی کند.^{۲۲۳}

در دامنه کوه زندان از اسب فرود آمدم و با راهنمایان خود پیاده از میان برفها به سوی ویرانه های دور افتاده روان شدم و مسافتی را در حدود هشتصد متر یا چیزی بیشتر پیمودم. اکنون آفتاب چند درجه بالاتر از افق بود و نور خیره کننده برفهای صحرا چشمان ملتهب مرا سخت به درد آورده بود. برای تسکین درد کلاه سیاه خود را در برابر چهره ام قرار دادم اما در تخفیف درخشندگی نور چندان سودمند نیفتاد و من برای رسیدن به مقصد با شتاب هر چه بیشتر گام برمی داشتم. همین که به ویرانه ها نزدیک شدم باروی بزرگ و برج عظیم با اندازه های واقعی خود پدیدار شد. روزگاری از چهار دروازه که تقریباً در جهات چهارگانه قرار گرفته بودند به در داخل می شدند. جزییات آنها آشکار نبود زیرا برف فراوانی آنها را پوشانده و دیوار غربی در حال ویران شده بود. در این نقطه، پس از بالا رفتن از بارو، توانستم با وضوح کمتری یا بیشتر طرح کلی تمام محوطه مستطیل شکل را نظراً تشخیص دهم. محیط این محوطه در حدود یک کیلومتر است، با این همه حتی در عالم خیال به زحمت می توانستم بنای دیواری را در داخل خود در بزرگ تصور کنم مگر اینکه آنچه جاده سنگفرش یا راه اراهه رو به نظر من می رسید در اصل، خصار داخلی در فرض شود. اکنون به این نکته از آن رو اشاره می کنم که به مسئله تعیین محل و مکان همگانه ارتباط دارد، که بعد مطرح خواهم کرد، و نشان خواهم داد که اهمیت باروها در روزگار قدیم تا چه حد بوده است.

در داخل محوطه نخستین نکته ای که جلب نظر می کند بقایای دو دیوار سنگی و آجری است که روزگاری قسمتی از بنای نسبتاً بلند رو به مشرق را تشکیل می داده است. دیوارهای خارجی این بنا هر چند شکسته و ویران است، هنوز پای برجاست و نشان می دهد که نمی بایست طول بنا از سی متر و عرض آن از دوازده سیزده متر کمتر بوده باشد. دیدن این دیوارها حتی از دور در من این تأثیر را بخشید که بنای آنها را به روزگاری کهن نسبت دهم

۲۲۳ - به طوری که در فصول پیش نیز اشاره کردیم ایرانیان، بعد از اسلام بسیاری از شئون ملی خود را برای مصون داشتن از تخریب و نابودی به سلیمان نبی نسبت داده اند.

و قطعاً مربوط به پیش از اسلام نیست، و این حقیقت از مشاهده قطعاتی از حروف عربی مسلم شد که بر آثار و بقایای در قلعه نوشته اند.

در حدود بیست و هفت هشت متر به سوی شمال شمال شرقی، خرابه های ساختمان دوم دیده می شود، و آن عبارت است از بنای طاق و گنبد داری که قسمتی از آن فرو ریخته و بیشتر تشکیل توده عظیمی از زیاله و خاکروبه را داده است طرح یا خطوط خارجی بنا به شکل گنبدی است که از میان برفهایی که پیرامون آن را پوشانده برخاسته است. اندازه آجرهایی که در ساختن بنا بکار رفته تقریباً یک پای مربع (= ۹۲۹ سانتی متر مربع) و ضخامت خود دیوارها حدود یک مترالی یک متر و نیم است، و این اندیشه را از خاطر می گذرانند که طاق گنبددار و طاقچه ها و شاه نشین های قوسی شکل آن جای نگهداری گنجینه ای گران بها بوده است. اهالی این مکان را «حمام» می خوانند، اما چنانکه پیش از این شرح خواهیم داد نخستین بار راولینسن تشخیص داد که این بنا در اصل آتشکده بزرگ بسیار کهنی بوده است.

دیگر ویرانه های بناهای واقع در داخل دژ تخت سلیمان عده ای از اطلال را تشکیل می دهد که در منتهی الیه شمالی قرار دارد، و مردم محل آن را «بازار» می خوانند، دو بنای مخروطی دیگر نیز نزدیک بارو در قسمت جنوب و جنوب شرقی قرار دارد، و راهنمای من یکی از این دو را «بازار» می خواند و دیگری را که اندکی در سمت جنوب غربی قرار گرفته و بدنه دیوار آن مانند برجی قد برافراشته بود، «آشپزخانه» می پنداشت. اما هیچ یک از این دو بنا در نظر من کهن ننمود.

یکی از مختصات بسیار جالب تخت سلیمان استخر عمیقی است که در محوطه آن دیده می شود. محیط این استخر دویست و هفتاد و دو متر است و در جنوب قسمت مرکزی تخت قرار گرفته است. این استخر ساخته دست بشر نیست، و طبیعی می باشد، معلوم است که به واسطه حوادث آتشفشانی به وجود آمده است. پیداست که عمق این دریاچه بسیار است زیرا رنگ زمردین آن به نیلی می زند که رنگ دریای ژرف است آب آن بی نهایت زلال است، اما طعمش اندکی شور یا آهکی است، و چون دارای مقدار فراوانی آهک است خاصیت و استعداد مخصوصی برای تحجر دارد به حدی که در پیرامون استخر حاشیه ای سنگی دیده میشود و این همان قشر آهکی است که در هر جا که آب لبریز شده بر جای نهاده است. آب استخر از بلندی در دشت سرازیر می شود و در مجرای پر پیچ و خم



۸۹- تخت سلیمان

(از سازمان جلب سیاحان)

جاری می‌گردد. رسوبات آهکی این نهر مسیری مارپیچی به وجود آورده است که مردمان محل آن را به نام «اژدهای افسانه‌ای اژدهاک» می‌خوانند. هنگامی که دریاچه را دیدم چنین می‌نمود که مخرج آب بر روی جاده‌ای قرار گرفته است که به خارج از دروازه جنوب شرقی امتداد می‌یابد، و آب از این دهانه به مقدار فراوان بیرون می‌ریزد، و با وجود جریان دائمی آن، چنین می‌نماید که هرگز کاهش نمی‌یابد و پیوسته از سر چشمه‌ای ناپیدا پر می‌شود.

دروازه بزرگ بارو در این نقطه بسیار خوب مانده است و اگر حافظه‌ام به خطا نرفته باشد نشانه‌های بنایی را که بر روی باروهای دوپهلوی، و به اصطلاح باستیون‌های راست و چپ، گذاشته بودند مشاهده کرده‌ام و نظیر آنها را بر دیوار ایوانی دیده‌ام که کوروش در نزدیکی مرغاب ساخته است. ارتفاع خاکریز در اینجا کمتر از دوازده سیزده متر نیست و از ساختمان آن پیداست که بقیه دیوار را نیز خوب ساخته‌اند.

قطعات سنگی مستطیل شکل بزرگی که دیوار را با آن بنا کرده‌اند هریک بیش از دو و نیم پا در یک و نیم پا (۷۶ و ۴۵ سانتی متر) است که آنها را به طور افقی چیده و میان آنها را با سنگهای باریک عمودی پر کرده‌اند.

در هیچ جای دیگر ایران، چه در کنگاور و چه در مرغاب، هرگز ندیده‌ام که سنگها را به چنان وضع مخصوصی چیده باشند، هر چند در بناهای تاریخی کنگاور و مرغاب سنگهایی بسیار بزرگتر از سنگهای تخت سلیمان بکار رفته است.

چون می‌خواستم که از سوی مشرق نیز منظره کامل تخت سلیمان را تماشا کنم، در طول ارتفاعات دژ در میان برف عمیق براه افتادم، و به نقطه‌ای واقع در حدود قسمت مرکزی بارو روبروی افق شرقی که آفتاب از آن برآمده بود، رسیدیم. راه فرود آمدن از کنگره به پایین بارو سخت سراسیب بود، اما به مدد راهنمایان خود جایی را در کناریکی از باستیونها یافتیم که در آنجا برف تقریباً تا بالای دیوار جمع شده بود، و چون قشر آن صلب و سخت بود من به پایین سرخوردم، و تا مسافت معتدله‌ای در جهت تپه‌های شرقی با گامهای سنگین براه افتادم تا بتوانم تخت سلیمان را به طور کامل تماشا کنم، و انتهای شمالی آن را نیز بنگرم. حدود دیوارهای با عظمت تخت سلیمان بر من آشکار بود اما احساسی که از دیدن این قسمت و دیگر قسمتهای تخت بر من دست داده بود این بود که توصیفی را که هروودت از دیوارهای اکباتان (= هگمتانه یا همدان) کرده است نمی‌توان با تخت سلیمان منطبق ساخت، و

عقیده کسانی که آن دو را یکی می دانند مقرون به صواب نیست». ۲۲۴

سفری به مرزبین کویرشن و نمک

کویر ایران که یکی از جالب ترین دیدنیهای دنیاست از دیرباز مورد توجه جهانگردان قرار داشته است. یکی از مشهورترین سیاحانی که از کویر ایران دیدن کرده و درباره آن گزارش جامعی بر جای گذاشته است «سون هدین» جهانگرد سوئدی است که به سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۲۸۴ خورشیدی و ۱۳۲۳ قمری) از کشور ما دیدن نمود. مترجم کتاب ارزنده «کویرهای ایران» در معرفی نویسنده چنین نوشته است:

«قرنها و قرنهای زنگ هزارها شتری که در کوره راههای کاروانرو ایران در رفت و آمد بوده اند و در کوههای پر پیچ و خم و دشتهای و کویرهای ایران طنین انداخته اند... شترهایی که از باراندازی به بارانداز دیگر بار برده اند و از منزلی به منزل دیگر مسافر رسانیده اند و اغلب در کنار فرآورده های ایرانی کالای بیگانه را در نیمه راه شرق و غرب و گاهی در کنار مسافرهای ایرانی مسافرهای دوردستها را در نیمه راه دوردستها بردوش کشیده اند. شاید از میان سیاحان بیگانه ای که در نیمه راه شرق و غرب از ایران دیدن کرده اند هیچ سیاحی — حتی مارکوپولو — به اندازه سون هدین، سیاح سوئدی، صدای زنگ شتر نشنیده است. مردی که ماهها و سالها بر پشت شتر در کوره راههای ایران، به ویژه کوره راههای کویری، هزاران کیلومتر درنوردیده است و از دیده های خود گزارش تهیه کرده است. و مردی که وقتی برای نخستین بار سوار بر شتر شد هرگز نمی دانست، که در آخرین روزهای عمر پرماجریش، وقتی که در بالکن یا باغچه خانه اش می نشیند، صدای غرش هواپیماهای غول پیکری را از بالای سر خود خواهد شنید، که سیصد مسافری حوصله را، که هر لحظه به ساعت خود نگاه می کنند، چند ساعت دیگر بر فراز کوره راههای کاروانی ایران خواهد داشت، که هنوز هم در آنها قطارهای شتر از اوج آسمان، مانند زنجیری به درازای یک وجب، پیداست...». ۲۲۵

«سون هدین» را در بخشی از مسافرتش در مرزبین کویرشن و کویر نمک، در راه

۲۲۴ — رک: سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ابراهیم و. ویلیامز جکسن، ترجمه دکتر منوچهر امیری و دکتر

فریدون بدره ای، چاپ اول، آبانماه ۱۳۵۲ ه. ش، انتشارات خوارزمی، ص ۱۴۴ تا ۱۵۰.

۲۲۵ — رک: کویرهای ایران، نوشته سون هدین، ترجمه پرویز رجبی، انتشارات توکا، چاپ اول، ص ۶.

مستقیمی که از «خور»^{۲۲۶} به «حلوان»^{۲۲۷} می پیوست همراهی می کنیم:

«وقتی که ما روز نوزدهم فوریه آماده حرکت بودیم، کاروان کوچکی از خور سر رسید، که عازم چاه مجی بود. راهنمای این کاروان ما را به شدت از عبور از کویر برحذر داشت، چون حتماً حالا کویر در زیر آب قرار داشت و ما در هر صورت، در آن جا پدر شترهایمان را درمی آوردیم.

با خودم گفتم، خوب، وقتی که در کنار کویر باشیم، خواهیم دید، که جریان از چه قرار است. وقتی راه افتادیم، آسمان صاف و هوا خوب اما سرد بود. در آن دماغه کوهستانی، که تاکنون در سمت راستمان داشتیم، کوه جدید و بلندی، به نام کوه پشت بادام پیدا می شود، که خط الرأسش پوشیده از برف است. در سمت جنوب شرقی زمین کاملاً مسطح و باز است و در شرق جنوبی شرقی، کوه دیگری به نام کوه رباط خان ظاهر می شود.

پیشروی ما به خاطر یک پیشرفتگی کویر، که به عرض ۳۰۰۰ متر است، متوقف می شود. اگر این قطعه از کویر را دور می زدیم، راهمان چند دقیقه طولانی تر می شد، اما حبیب الله، که در جلو حرکت می کرد، بی خیال به طور مستقیم پیش می رفت و کاروان در تعقیب او بود هر چه از ساحل فاصله می گرفتیم، زمین نرم تر میشد. شترها در باتلاق و بستی از گل راه می رفتند و چیزی نمانده بود، که تا زانو در گل فرو بروند. بعد با هر قدمی که برمی داشتند بیشتر فرو می رفتند. در قسمت اول قطار شتری به زمین خورد، اما دوباره بدون کمک از جا برخاست. بعد شتر دومی، که شتر نر بزرگ سیاهی بود و چهار جوال علف به وزن صد من حمل می کرد، به زمین خورد. این شتر با وجود بار سنگینش با شهادت و آرامش به مبارزه اش با گل ولای وحشتناکی ادامه داد. او با داد و فریاد و کتک به طرف جلو رانده میشد و با قدمهای بلند و پرشتاب پیش می رفت، تا اینکه ناگهان با هر چهار پا در گل به زمین خورد و مثل اینکه قالب گرفته باشندش، بی حرکت ماند.

جنب و جوش شروع شد! همه به طرف این شتر می شتابند. بارش برداشته میشود، تا مردها بار را به خشکی برسانند. با نیروی دسته جمعی، در حالیکه نیرو و زیرکی خود شتر کوچکترین نقشی بازی نمی کرد، موفق شدیم شتر را از حمام باتلاقی، که حتماً کشنده بود،

۲۲۶ - مرکز بخش خورو بیابانک از توابع شهرستان نایین.

۲۲۷ - از روستاهای کویر واقع در شمال غربی شهرستان طبس.

بیرون بکشیم. او آرام و موقر — در حالی که گل ولای به پشت و پاهایش چسبیده بود و به صورت قطرات بزرگی پایین می ریخت — گذاشت، که از بیراهه ای به خشکی آورده شود. در زمین خشک، تا جایی که امکان داشت، او را تمیز کردند و بعد بارش را زدند و شترهای دیگر از راه مطمئنی، از روی این زمین وحشتناک، هدایت شدند. حتی در کویر بزرگ هم احتیاج به گذشتن از یک چنین گل ولایی به وجود نیامد، اما من حالا از این نوع زمین، که ایرانیها آن را کویر می نامند، برداشت جدیدی داشتم. بارانهای شدید اخیر، این بازوی از کویر را، که ما کمی پیش در میانش قرار داشتیم، تبدیل به گل ولای کرده و غیرقابل عبور ساخته بود. پس از هشت روز آفتابی، این زمین دوباره سخت و قابل عبور می شد و پوسته خشنی روی باتلاق را می گرفت. تحت این شرایط می توان به خوبی فهمید، که کاروانی که در هوای خوب وارد کویر می شود و در وسط کویر نمک گرفتار بارانهای شدید می شود، نابود می گردد. در یک چنین زمینی، که ما در این جا آزمایش کردیم، قویترین شتر هم پس از چند صد متر، حتی وقتی که بارش را برمی داشتند، از پای می افتاد.

به هر حال من درس خوبی گرفته بودم و تصدیق کردم، که ما بایستی خلیج بزرگ کویر را — که الان با یک قطعه زمین شنی، که در کویر پیش رفته بود، از ما جدا بود — دور می زدیم. ماندن در خشکی مطمئن تر است، تا این که با استقبال از خطر بزرگی، راه را شش فرسخ کوتاهتر کرد.

در جهت جنوب شرقی، از پیشرفتگی خشکی در کویر، که از آن نام بردیم، روی زمین سخت پیش می رویم. سطح این پیشرفتگی پوشیده از شن است و موجهای کوچکی دارد. در قسمتهایی تاق و بوته های بیابانی روییده است و قسمتهایی هم بدون گیاه است. بعد به حاشیه غربی پیشرفتگی بزرگ کویر رسیدیم و کوههایی را که در سمت شرقیش داشت دیدیم، که رنگهای کمرنگ، اما کاملاً مشخص داشتند. خلیج در میان این کوهها و ما، مانند یک راه آبی عظیم و آزاد، گسترده است و آدم با یک نگاه، که به سطح این گوشه از کویر می اندازد، فوراً درمی یابد، که عبور از آن قابل تصور نیست. طبق معمول در آن نوارهای متعددی به رنگهای گوناگون دیده می شد. نوارهای زرد نیمه خشکند، نوارهای سفید پوسته ای از نمک دارند و نوارهای قهوه ای تیره، که تقریباً به رنگ سیاهند، گل ولای است و فشار شتر را نمی توانند تحمل بکنند. از همه خطرناکتر قطعات آبی رنگ است، که فرورفتگی های آب باران است، که هنوز روی زمین مانده است. این فرورفتگی های پر آب

در فاصله سه تا چهار کیلومتری ساحل قرار دارد.

یک چنین منطقه منحصر به فرد و غیر طبیعی و وقت کش و خسته کننده در بقیه راه روز در انتظار ما بود. ما به طرف جنوب شرقی می رویم. در سمت چپ کویر گسترده است و در سمت راست نواری از شنهای روان است. مرز بین این دو چنان دقیق است که با یک دسی متر اختلاف، می توان خط مرزی را مشخص کرد. اما این خط، خط مستقیم یا کم موجی نیست بلکه برعکس مثل اره مضرس است و روبرویمان ردیفی لاینقطع از تپه های شنی قرار دارد، که آنها را هم پیشرفتگی های کویر از هم جدا می کند. دماغه های شنی، تقریباً مسطح و به شکل قاشق هستند و انتهای این دماغه که طرف شمال یا شمال شمال شرقی را نشان می دهد، گرد است. تپه های شنی، اغلب وسیله تاقها و بوته ها مهار شده اند، به طوری که طرف بادگیرشان با طرف بادپناهشان از هم دیگر متمایز نیست. گاهی در اطراف این تپه ها برآمدگیهای پله ماندنی دیده می شود و در قطعه زمینهای کویری، نوارهای سایه دار مختلفی وجود دارد، که این سایه ها احتمالاً خطوطی است، که در نتیجه خشک شدن کویر در دوره های مختلف ایجاد شده است. تپه های گرد شنی، که در کویر پیش رفته اند با حالت مشخصی در کنار کویر مسطح، که رنگ قهوه ای تیره ای دارد، نشسته اند. کوههای خونچه و اتکین و سرخ و ایرج در جنوب غربی رفته رفته بیشتر درهم می آمیزند و حالا با هم دیگر به یک خط الرأس واحد شباهت دارند، که برف کمی رویش نشسته است. اما منظره روبرو به رویمان بی تغییر می ماند. خط ساحلی مضرس کاملاً مشخص هم بدون تغییر به طرف جنوب غربی امتداد می یابد و شن رفته رفته بلندتر و نرم تر می شود. حالا تپه های شنی در حدود ۳۰ متر ارتفاع دارند و بعضی وقتها عبور از روی یکی از تلهای شنی، ده دقیقه طول می کشد. قطعه کویر کوچکی، که از هر طرف در محاصره تپه های شنی است، در سمت راست قرار دارد. قطعه دوم بزرگتر است و در وسط آن چند تپه شنی جدا از هم، مانند جزیره هایی در دریا، به چشم می خورند.

ما از سه قطعه کویر بی شن دیگر می گذریم. به گمان من، شن در قسمتهایی از کویر جمع شده است و این قطعه های کوچک را به وجود آورده است. البته، در این صورت باید مقاومت کویر برای تحمل این تپه ها بیشتر از حد معمول باشد. شاید پوشش شن از مرطوب شدن مواد کویری جلوگیری می کند و سبب می شود، که کویر تا عمق بیشتری خشک بشود. آخرین قطعه کویری، که ما از آن می گذریم، از غرب جنوب غربی به طرف شرق شمال

شرقی امتداد دارد. بر روی سطح هموار این کویر دو هرم سنگی وجود دارد. با این هرمها راه یزد به طبس، که اولین منزلش از این جا مهریجان است، نشان داده می شود. در نوار شمالی کویر شن پنج نشان از این دست، به وسیله زردشتهای یزد درست شده است، تا مسافران در هوای مه آلود، راه خود را گم نکنند. چرا که از خود راه اثری وجود ندارد. پس از باران، تمام راه از روی شن طی می شود و در حالت معمولی، از سطح هموار کویر استفاده می شود.

شن در این جا دو رنگ دارد، زرد روشن و رنگ تیره. رنگ زرد روشن، که فقط در فضای باز و سطوح محدب قرار دارد، خشک است. وقتی که باد می وزد، به خوبی دیده می شود، که شن کم رنگ روی شنهای تیره می نشیند. حالا موجهای شن پست ترند و روی آنها گیاه روییده است. ما می کوشیم تا از یک پیشرفتگی کویر عبور بکنیم و موفق می شویم، چون سطح کویر فرو نمی رود. از قطعه دیگر هم عبور می کنیم و می توانیم بقیه راه روز را خارج از پیشرفتگی کویر شن پیش برویم. معلوم می شود، که در این جا بیشتر کویر از شن است و از این روی زمین زیر پا تحملش بیشتر است، به طوری که راهی بسیار عالی در اختیارمان می گذارد و ما دیگر احتیاج به دور زدن راه نداریم.

من اصلاً از اینکه با انتخاب راه حاشیه کویر مجبور به تن در دادن به بیراهه بزرگی شده بودم، ناراحت نبودم، چون با استفاده از این راه توانستم همه جزئیات خط ساحلی را مورد بررسی قرار دهم. کوچکترین پیشرفتگی شنها، در نقشه من نشان داده شده اند و در آینده مسافری که به خودش زحمت عبور از این راه را می دهد، خواهد توانست از شرایط حاکم بر این راه، اطلاعاتی در دست داشته باشد و بداند نوار شنی در چه جهت و با چه عرضی گسترش یافته است.

هر چه بیشتر به طرف جنوب می رویم، عمق پیشرفتگی های کویر، که در میان پیشرفتگی های شنی قرار دارد، کمتر می شود و در جلو آنها گودالهای کوچکی دیده می شود. بالاخره هر چه جلوتر می رویم، از ساحل شنی، که در سمت راست قرار دارد، بیشتر فاصله می گیریم و در خط مستقیمی به طرف کوهی در جنوب شرقی می رویم. ناگهان یک تحول غیرمنتظره به وجود می آید: رو در رویمان قطعه های گسترده پرآبی ظاهر می شود. راهنمای کاروان چکمه هایش را بیرون می آورد و شخصاً خودش را از قدرت تحمل سطح کویر، که در زیر آب قرار دارد، مطمئن می سازد. زمین از طبقه های محکم شن تشکیل یافته است. و حالا شترها با رضامندی، در میان آبی که تا زانویشان بالا آمده است، شلپ شلپ

می‌کنند. در این جا امواج واقعی، کشتی‌های صحرا را با زمزمه خود در میان گرفته بودند و کاروان به هنگام عبور از دریا منظره نادر و زیبایی به وجود می‌آورد.

وقتی که در میان آب، با کاروانی، که از ۲۵ شتر تشکیل یافته بود و با بار گندم از ترشیز^{۲۲۸} به خور و گرمه^{۲۲۹} بازمی‌گشت، روبرو شدیم، فهمیدیم که راه معمولی واقعاً از میان آب می‌گذرد. یکی از مردان این کاروان، در حال عبور بر ایمان تعریف کرد که شب قبل او و رفقاییش در اتراق آخرینشان، گرفتار چهار دزد مسلح شده بودند که بر روی شتری کالای دزدی بار کرده بودند. آنها ندی دانند، که آیا این دزدان به مردان کاروان، که فقط یک تفنگ برای دفاع داشتند، حرمت گذاشته‌اند یا این که احساسات غیرعادی انسان دوستانه‌یی داشته‌اند. در هر حال، آنها بدون غنیمت دیگری، فقط به گرفتن همه گلوله‌ها و باروت کاروان قناعت کرده بودند. این داستان بر همراهان من اثر عمیقی گذاشت، به طوری که تمام شب، آنها فقط درباره دزدی صحبت کردند.

کوهی که به طرفش می‌رویم، به نظر غیرقابل دسترس است و وقتی که، پس از هشت ساعت و نیم حرکت، راهنما تشخیص داد، که به قدر کافی راه رفته‌ایم، به طرف ساحل تغییر جهت داد و از یک نوار گل ولای و پردست‌انداز گذشتیم. اتراق در پای یک تپه شی، که تقریباً ۴۰ متر ارتفاع داشت، برپا شد. در کنار این تپه، چند درخت گز قرار داشت این منطقه، که ۷۷۴ متر از سطح دریا ارتفاع داشت، چم گرد نامیده می‌شد.

اولین کاری که بایستی بکنم این است، که از تپه‌شن بالا بروم و از قله‌اش به تمام منطقه تسلط داشته باشم. مردی که راه را می‌شناسد، مرا همراهی می‌کند. این مرد، اسم همه کوههای اطراف را می‌گوید و راههای مختلف و جهتشان را نشانم می‌دهد. بعد دوباره از تپه، پایین می‌آیم و به تماشای شترها می‌ایستم، که گاه را، که هنوز با پنبه دانه مخلوط نشده است، بومی‌کنند و بعد آن را با اشتهای هر چه بیشتر می‌خورند. بعد مواظبت می‌کنم که سگها و مرغها و خروس غذایشان را دریافت بکنند. ما، درخور، چند مرغ و یک خروس خریده‌ایم، که قدقدکنان میان چادرها این طرف و آن طرف می‌روند و به اتراق حالتی مطبوع و روستایی می‌دهند. لحظه‌هایی کنار آتش، همراهانم، که دور هگندر از خور، با یک الاغ، مهمان دارند، می‌ایستم. آنها هم مثل ما عازم طبس هستند و از ما می‌پرسند، که آیا

۲۲۸ — کاشمر امروز از توابع استان خراسان.

۲۲۹ — از روستاهای تابع بخش خور.

می‌توانند با ما بیایند. البته! و خیلی هم خوشحال خواهیم شد. آنها از دزد خیلی می‌ترسیدند. قزاق‌ها تفنگ‌های چخماقی‌شان را تمیز می‌کردند و وسایل لازم تسلیحاتی را در کنارشان می‌گذاشتند. آنها به من پیشنهاد کردند، که برای شب نگهبانیهایی در اطراف اتراق بگمارم. من خودم اعتقاد به وجود دزد ندارم. بیست سال پیش، از خاک ایران گذشتم و بعد برگشتم و حتی یک نفر هم نوکر نداشتم و هرگز با دزدی روبرو نشدم.

صبح روز بیستم فوریه، هوا وعده چندان خوبی نمی‌داد و پیش از ظهر به وعده‌یی، که صبح داده بود، وفا کرد. وقتی که من پیش از ساعت هفت از چادر بیرون آمدم، آسمان از ابرهای متراکم و یکنواختی پوشیده بود و باران ریزی می‌بارید. هنگامی که من با قدم‌های پرشابی از جلو حرکت می‌کردم باران شدیدتر شد و ساعت ۹ صبح باران آنقدر شدت یافت که من سوار شتر بلندم شدم و خودم را به پالتویم پیچیدم و با دو پتوی نمدی پوشاندم.

مثل دیروز در امتداد ساحل کویر، از روی زمین شنی سخت، در حرکت بودیم و دوباره با یک ردیف از تپه‌های شنی که در کویر پیش رفته بودند، برخورد کردیم. در جایی، که راه منشعب می‌شود، برای مشورت از حرکت باز می‌ایستیم. راه کاملاً واضحی است که از روی کویر به طرف شرق شمال شرقی می‌رود و قسمت جنوبی خلیج کویر را قطع می‌کند. راه دیگر، در امتداد پیشرفتگی‌های شنی به طرف جنوب شرقی می‌رود.

یکی از راهنماها معتقد بود، که راه مستقیم، قابل عبور است و حداقل یک فرسخ راه را کوتاه می‌کند و غلام حسین گفت، که استفاده از این راه یک ساعت به صرف ما است. اما چون کاروانی که دیروز دیده بودیمش، درست در امتداد ساحل حرکت کرده بود، به نظر صحیح‌تر آمد. که تن به بیراهه بدهیم تا در ضمن بتوانیم «نقشه» ام را در مورد مرز خلیج بزرگ کویر تکمیل بکنیم.

حالا سطح کویر پر دست‌انداز و سیاه می‌شود. اما هنوز آن قدر شن دارد که بتواند ما را تحمل کند.

قشرنازکی از نمک، طرف جنوب شرقی را پوشانده است. به این خاطر، وقتی که آدم از ساحل کویر به طرف شمال غربی نگاه می‌کند. سطح کویر سفید است. برعکس وقتی که به طرف جنوب شرقی نگاه کنیم، کویر سیاه به نظر می‌آید.

بالاخره به قسمت جنوبی این خلیج بزرگ می‌رسیم و به طرف شرق می‌پیچیم و به این ترتیب، قسمت قابل توجهی از انتهای پیشرفتگی کویر بریده می‌شود. در هر حال دستان

کمی پیش است. قبلاً راههای دیگری هم، نظیر این راهی که از آن استفاده کرده بودیم، دیده بودیم، که کویر را می‌برند و به آن طرف کویر منتهی می‌شوند. انتخاب هریک از این راهها بستگی به فصل و وضع هوا دارد. با صرفه‌ترین این راهها، راه شمالی بود که، ما آن را دیروز دیده بودیم. این راه، فاصله طبس را شش فرسخ کوتاهتر می‌کند. در یک چنین هوایی، که الآن داریم، برای گذشتن از گوشه کویر، آدم با میل از ساحل کویر دور نمی‌شود، چون امکان دارد که در داخل کویر زمین سست بوده و قابل استفاده نباشد.

در کنار یک تپه شنی، که در کویر پیش رفته بود، گودالی از آب وجود داشت، که این آب در موقع ضرورت به درد شترها می‌خورد. بعد، کویر خیلی گل و باتلاقی شد و ما مصلحت دیدیم، که از روی شنها حرکت نکنیم. یک دسته شتر در میان تاقها می‌چریدند، که شتر نما را، که در سرقطار حرکت می‌کرد، به هیجان آوردند. او، با صدای مالبخولیایی و بمی، نعره می‌کشید و بی نتیجه مشتاق «خانم شتر» خود بود. باران لاینقطع روی شن می‌ریزد. در طرود باران به طور متناوب و پراکنده می‌بارید. اما در این جا، آسمان یک دست پوشیده از ابر است و تا جایی که چشم کار می‌کند، باران در همه جا، در تمام مدت روز بدون یک لحظه توقف، به یک اندازه می‌بارد. سرزمین عجیبی است! آسمان مداوم پوشیده از ابر است، باران به اندازه کافی می‌بارد و از خورشید خبری نیست: من در کویر شرقی خاک ایران کمتر از هر چیزی منتظر یک چنین بارانی بودم! از پانورامای دور و نزدیک کوههایی که ما را در حصار خود دارند، حالا چیزی دیده نمی‌شود. چشم انداز، به خاطر باران پوشیده است و پرداختن به هر کاری مشکل. از عکس برداری خبری نیست، نقشه‌ها از باران خیس می‌شود و خواندن قطب‌نما و ساعت — چون دستها به سختی از جیبهای کاملاً تریرون می‌آیند — کندتر از معمول انجام می‌پذیرد.

پیشرفتگی‌های زیادی از کویر، که ما مجبور به گذشته از آنها بودیم، بیش از پیش در شن به چشم می‌خورند و آخرین آنها، که در شرقی‌ترین نقطه کویر قرار داشت، بزرگتر از همه بود. این پیشرفتگی در شرق و غرب خور، به ارتفاع ۲۰ متر، در محاصره شن قرار داشت. زمین آن سخت بود و لاقط سطحش پوشیده از شن بود، یکی از ویژگیهای مشخص این خلیج تنگ و باریک، این بود که شیبش به طرف جنوب، به جهتی که انتهایش در آن قرار داشت، سرازیر بود. اگر جریان آب بارانی را که حدود صد متر عرض و تقریباً یک سانتی متر عمق داشت به طرف جنوب نمی‌دیدم، هرگز پی به وجود این شیب نمی‌بردم.

جریان آب در بعضی جاها به خاطر سطح برآمده گل ولای، به شاخه‌هایی چند تقسیم می‌شد و در بعضی از جاها دوباره عمق آب به دو سانتی متر می‌رسید و جریان آنچنان شدید بود که زمین را می‌برد. در هر حال شیب سرازیر این منطقه به طرف جنوب است و به نظر اینطور می‌آید، که آب طشت شرقی کویر بزرگ به سمت جنوب جریان پیدا می‌کند. البته این مسئله می‌تواند فقط مربوط به منطقه معینی بوده و و حوزه کوچکی را شامل بشود.

ما از پیشرفتگی کویر عبور کردیم و به ساحل شرقی شنی کویر رسیدیم و بعد مستقیم به طرف شمال به راهمان ادامه دادیم. باد سوزان شمال و باران شدید به صورتمان شلاق می‌زد و باران به لباسهایمان می‌کوبید و از لباسمان و پهلوی شترها، آب به صورت جویبار به طرف پایین روان است. من خودم طوری خیس شدم، که یک نخ خشک در لباسهایم باقی نماند و حتی مجبور شدم، که جورابهایم را عوض بکنم. کاروان خیلی ساکت به پیش می‌رفت، فقط زنگها مثل همیشه می‌کوبیدند آنهایی که پیاده می‌رفتند خودشان را بطرف جلو خم کرده بودند و آنهایی که روی شتر بودند پشتشان در جهت حرکت بود، تا باران به پشتشان بخورد. اما من خودم به خاطر نقشه مجبور بودم بطور عادی بنشینم و بگذارم، که باران به صفحه نقشه بکوبد. من هم تقریباً از سرما خشک شده بودم و دستهایم چنگ شده بود، اما در مقابل سختی‌ها قیافه بشاشی گرفته بودم.

گرمسیر، جایی که در آن حتی در زمستان هم می‌توان آفتابی گرم و آسمان آبی و درخشان داشت و کوههای دوردست را با رنگهای بازو صورتی کویر دید، حالا آسمانی به رنگ سربی تیره دارد و باران چنان هجوم آورده است که برای یک عکس برداری و یا یادداشت باید از هر فرصتی استفاده کرد. از وقتی که با کویر برخورد کرده بودم، هوا از این قرار بود. ظاهراً کویر بزرگ نمک هم ابرآفرین بود و هم تکثیف کننده بخار هوا.

وقتی غلام حسین از من پرسید آیا با اتراق کردن مخالفتی ندارم، اصلاً بدم نیامد. البته ما می‌توانستیم باز هم به پیشروی خود ادامه بدهیم، اما چون مثل موش آب کشیده شده بودیم و چشم اندازی هم نداشتیم، دستور توقف دادم. اتراق در ارتفاع ۸۱۹ متری از سطح دریا قرار داشت.

زیر باران شدید توفانی، چادرها افراشته شدند. مهدی عباس می‌گفت، که بار شترها در موقع حرکت ده من سنگین تر شده بود. روشن کردن آتش آسان نبود و بعد از نیم ساعت زحمت به کمک کاغذ و علف خشک زیاد موفق شدیم. اما بعد شعله‌های آتش خوبی

داشتیم، که زیر باران جرقه می زد و صدا می داد. اولین اقدامی که باید می کردم عوض کردن لباسهایم بود و بعد اینکه، لباسهای خیس را با سنجاق از دیوار داخل چادر آویزان بکنم. شترها می توانستند در فضای آزاد بمانند و شاخه های تاقها را بجوند. آنها خوشبختانه هنوز پشم زمستانی شان را داشتند، که کاملاً غرق در آب بود. مرغها، با پاهای خشک از سرما و باد، نیمه جان بودند، به این خاطر، با مهمان نوازی در چادر من جای گرفتند و با نان و آب از آنها پذیرایی به عمل آمد. در ضمن، آنها در کنار منقل آتش می توانستند به فکر فرو بروند. به زودی، دوباره به شکل آدمیزاد درآمد و توانستم دستهای یخ زده ام را تکان بدهم و یادداشت بردارم و نقشه رسم بکنم. هنوز دزدی به تورمان نخورده بود و حتی به نشانه ای مشکوک برنخورده بودیم. اما قزاقها، تفنگها و تپانچه هایشان را آماده داشتند و شب پیش وقتی، یک مرتبه، بیدار شدم، بیرون چادر از آتش نگهبان شب، رنگ سرخ پریده ای داشت.

حدود ساعت سه، باران خیلی کم شد، اما شب، یکی از توفانهای شدید شمالی شروع شد، که من هرگز نظیرش را ندیده بودم و حالا دوباره آب باران از شلاق این باد به دیوارهای چادر پاشیده می شد. همه چیز باید به جایی محکم بسته می شد، چون در غیر این صورت باد آن را با خود می برد. هیچ چیز نمی توانست دم دست قرار بگیرد و من، جز دراز کشیدن و مطالعه کردن، کار دیگری نمی توانستم بکنم. چراغم در پناه شیشه اش و دو صندلی، که در پشت آن گذاشته شده بود، قرار داشت. دیواره چادر از داخل هم خیس است و از جاهایی که چادر پارگی یا سوراخی دارد، آب می چکد و راه می افتد. اطراف چادر جویبی کنده شده، تا از دست جویبارهای باران در امان بمانیم. در چنین روزهایی چه آب سیل آسایی که روانه کویر نمی شود! دوباره فکر کردم، که اگر یکی دو روز از طرود دیرتر حرکت می کردم، چه بدبختی بزرگی می توانست پیش بیاید. راه بازگشت بدون چون و چرا در پشت سرمان بسته می شد و در این صورت، حتی حرکت در ساحل شرقی کویر، خالی از اشکال نبود، چون حالا خیلی امکان داشت که کال مراد طغیان کرده باشد.

وقتی که طبق معمول، ساعت ۹ بعد از ظهر از چادر خارج شدم، تا دستگاههای هواشناسی را بررسی بکنم، هوا خیلی تاریک و ناخوش آیند بود. حالا دوازده ساعت بود که لاینقطع می بارید و باد مثل توفان پاییزی سوت می کشید و زوزه می کرد. آتش بزرگ اتراق، همراهانم، چادرها، صندوقها و شترها و سه ساریان آنها را، که زیر پالتوهای زمخت خود

دور آتش چمباتمه زده بودند و چرت می زدند روشن می کرد. آنها در هر آب و هوایی در فضای باز می خوابیدند.

پس از اینکه باران صبح زود دو ساعت استراحت کرده بود، ساعت هفت صبح از نو شروع شد و ابرهای سیاهی آسمان را پوشاندند. پس از یک ساعت، هوا کمی صاف شد، اما خورشید بی نتیجه کوشش می کرد، که پوشش ابرها را بشکافد. مثل این بود که من از سرزمینی می گذرم، که در آن زمستانها خورشید زیر افق می ماند، اما در عین حال در سرزمین شیر و خورشید بودم.

طبق معمول من جلوتر حرکت کردم، تا بهترین راه را در میان تپه های شنی پیدا کنم اما حبیب الله فوراً خودش را به من رساند و با نگرانی گفت، خوب نیست که من در این بیابانی که، امکان دارد دزدها پشت بوته ها کمین کرده باشند، تنها و بدون اسلحه باشم. حتماً او فکر این را نمی کرد که خودش هم اسلحه نداشت و اگر ناگهان دزدها از پشت تپه ها بیرون می آمدند، خیلی زود پا به فرار می گذاشت. بعد از مدتی، عباس قلی بگ، در حالی که مسلح بود، جایش را با او عوض کرد. ایرانیها مهربان و دوست داشتنی هستند، اما پهلوان نیستند و وقتی که پناهی پیدا می کنند. قدرت به خود بالیدنشان مرزی ندارد.

از میان تپه های گنبدی شکل شنی، که پوشیده از تاق و بوته های صحرایی است، می گذریم. در طرف کویر قطعه های بزرگ آب گرفته، که نتیجه باران شبانه است، می درخشد. کویر بزرگ طبق معمول، بی انتها به چشم می خورد. افق دریا یکنواخت است و کوه گومبی، در پشت کویر، با خطوط کاملاً مشخصی دیده می شود.

ردپای دو مرد پابرهنه و یک شتر همراهانم را به وسوسه می اندازد. آنها با قلبهای لرزان و در حالی که تفنگهایشان را حمایل کرده اند و هر لحظه منتظر حمله هستند، به صورت دسته جمعی حرکت می کنند. این مرتبه، جریان مربوط به دو چوپان بی دردسربود، که در حدود ۶۰ شتر از انارک^{۲۳۰} را در نوار شنی نگهبانی می کردند.

زمین هموار است و ما از ترک کردن زمین شنی پرهیز می کنیم، اما پس از آخرین باران، زمین شنی هم قابل اعتماد نبود. به این ترتیب می خواستیم از یک پیشرفتگی کویر، که کمی بیشتر از ۱۰۰ متر عرض داشت و سطح آن پوشیده از شن بود عبور بکنیم. کوره راهی به وضوح نشان می داد، که دیروز کاروانی از آن گذشته است. خیلی زود اولین شتر تا شکم

^{۲۳۰} - از بخشهای تابع شهرستان نایین.

در گل فرو رفت و در زمین نرم و گل، شروع به دست و پا زدن کرد. مثل این که با یک چوب دستی، خمیر شلی را به هم بزنند. شترهای پشت سر فوراً مجبور به بازگشت شدند و در همین موقع بار شتر بیچاره ای که فرو رفته بود به خشکی آورده شد. برای مشورت وقت نبود، چون شتر ناله کنان هر لحظه بیشتر فرو می رفت. اطراف پاهایش با بیل کنده شده و او بالاخره توانست با یک حرکت سخت از جایش بلند شود. حالا هر چه ممکن بود، از قبیل نمد و جوال آورده شد. شاخه های بزرگ تاق، که در کنار کویر قرار داشت، شکسته شد و به کمک نمد و جوال و شاخه تاق، یک پل موقت روی زمین گل و شل زده شد و شتر نجات پیدا کرد.

کمی دورتر از ساحل کویر، یک جزیره کوچک شنی قرار دارد، که در آن بوته و تاق روئیده است. این اولین جزیره ای بود که ما در کویر نمک دیده بودیم. یک شبه جزیره شنی، به نام پای تاق، به داخل کویر راه یافته است. در جایی، که این پیشرفتگی شروع می شود، دو تپه شن بزرگ وجود دارد، که طبق معمول به طرف شمال جنوب جبهه گرفته اند. در این جا طرف شرق می پیچیم و ساحل کویر را ترک می کنیم.

از حالا راه عالی است و به وضوح قابل تشخیص است، چون در میان گیاهان صحرایی یک نوار سخت به وجود آمده است. تپه های شنی، اگر چه پست تر از سابق هستند، هنوز در سر راهمان قرار دارند. این تپه از شمال به طرف جنوب کشیده شده است. چیز سیاهی رو به رویمان ظاهر می شود: خرابه یک برج است. در کنار این برج یک رباط قرار دارد، که پنجره های قوسی شکلی دارد. در اینجا هیچ جاننداری به چشم نمی خورد. چاه مجی در اینجا قرار دارد. در کنار این چاه، در ارتفاع ۸۱۴ متری از سطح دریا، اتراق را برپا کردیم.

در چاه مجی، جمعاً نه چاه وجود دارد، که چهار تایشان مورد استفاده قرار می گیرند. چاهی که آب ما را تأمین می کرد، گرد بود و یک متر قطر داشت و دورش دیوار کشیده شده بود و ۲۴/۸ متر عمق داشت. حرارت آب چاه، که کمی شور بود، ۲۳/۹ درجه بود و حرارت هوا به زحمت به ده درجه می رسید، از این روی، آب چاه به نظرمان تقریباً گرم می آمد. در دو طرف چاه، دو چوب به طور عمودی به زمین فرو شده است و روی این دو چوب، یک چرخ قرار دارد، که طنابی به آن پیچیده می شود. این چرخ با دست گردانده نمی شود، بلکه با پا به حرکت درمی آید. آب به وسیله دو سطل چرمین کوچک بالا کشیده می شود. دهانه سطلها با صلیبهای چوبین باز نگهداشته می شود. از این آب، شترها می خورند.

رباط چاه مجی شش سال پیش به وسیله مردی به نام حاجی محمد حسین مهربجانی ساخته شده است. این محل، در راه کاروانهایی که از غرب به طرف طبس می رود، نقطه مهمی است.

در حاشیه کویر، که نیم فرسخ تا کویر فاصله دارد، درختهای تاق سیاهی وجود دارد که بلندتر از قد شتر می شوند». ۲۳۱

مسافری در ایران پس از انقلاب مشروطیت

«۱. آ. کولاردسکو» در ژوئیه ۱۹۰۶ میلادی برابر جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری و مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی در بحرانی ترین و حساس ترین روزهای تاریخ ایران که هیجان آرزینخواهی و آتش شور و انقلاب مشروطیت سراسر کشور را فرا گرفته بود در سمت وزیر مختاری فرانسه به ایران آمد. او علاوه بر وقوف کامل بر اسرار پشت پرده سیاست، طی مسافرتهاى تحقیقاتی، بسیاری از شهرهای ایران را از نزدیک دید و در باب فرهنگ، ادب و آداب و رسوم، دین و عرفان، شعر و موسیقی، ذوقیات و سرگرمیها، خلیقیات ایرانی و موضوعات دیگر به تحقیق و جستجو پرداخت و مشاهدات عینی خود را در کمال واقع بینی و انصاف ولی به طور مختصر با نام مستعار «اوژن اوبن» در کتاب «ایران امروز، ایران و بین النهرین» منتشر کرد. این کتاب در ایران با عنوان «ایران امروز» ترجمه و منتشر شده است. این نویسنده را از اردبیل تا انزلی همراهی می کنیم:

«فاصله اردبیل تا نمین بیست کیلومتر است و راه آن از میان زمینهای مزروعی دشت می گذرد. ما از راه شوسه آستارا به سوی شرق متمایل شدیم. تمام دیشب، باران باریده، و چون سنگریزی جاده هنوز به انجام نرسیده، عبور اسبها بسیار دشوار است. ابرها، کوهها را پاک پوشانده اند. در روستای کوچک «نواده» ما از روی رود «قراسو» می گذریم تا وارد منطقه «طالش» شویم. روی اولین دامنه های «قره داغ» — که خط مرزی ایران و روس از خط الرأس آن می گذرد، — قصبه بزرگ نمین واقع شده است. این شهر پانزده هزار خانه دارد و پر از درختان بید و تبریزی است. اطراف نمین را باغهای میوه، که به علت فرا رسیدن پاییز، برگ درختان آن همه زرد شده، احاطه کرده است.

طالش، شامل منطقه کوهستانی ساحلی دریای خزر است که از «کور» آغاز و به

۲۳۱ — رک: کویرهای ایران، ص ۴۰۰ تا ۴۱۳.

«شفارود»، در نزدیکی انزلی ختم می‌گردد. این منطقه که به علت موقع خاص جغرافیایی اش، از دستخوش هجوم دشمنان مصون مانده، یک منطقه خالص ایرانی است. مدتی ترکان و مغولان پیوند آن را از ایران قطع کرده بودند، ولی ایرانیان شمال، زبان و ملیت خود را در طولش توسعه دادند. از نفوذ ترک و عرب، در بیشتر نقاط ایران آثاری مشهود است ولی «طالشی» ها کلاً از هرگونه نفوذ خارجی مصون و در امان بوده‌اند، و لهجه طالشی، مانند لهجه‌های گیلانی و مازندرانی، متأثر از زبانهای پیشین ایرانی است. ولی نوشته نمی‌شود. این زبان در حد یک لهجه ساده محلی بوده و برای گفتن اشعار عامیانه بسیار مناسب است. کم کم عنصر ترک هم در این منطقه نفوذ پیدا می‌کند. اکنون در انتهای جلگه اردبیل، اهالی دهستان «ویلکیج» که به همین علت به طالش ترک معروف شده است، تقریباً همه شان ترک زبان شده‌اند. در شهرهای لنکران و آستارا هم، مردم تحصیل کرده به ترکی صحبت می‌کنند.

برای آمدن به نمین، دور کوچکی زده بودیم: دوباره در روستای کوچک «آرپا تپه» به شاهراه رسیدیم. راه از بالای دره کوچکی می‌گذرد که در ته آن رودی جاری است. در این دره، علفهای بسیار سبز رویده و برای چارپایان چراگاه خوش و مناسبی است. شیار کوههای سخت و عاری از درخت را بوته‌های خارپوشانده و در چند نقطه نیز درخت آتش رویده است. باران، که در کرانه‌های جنوبی دریای خزر، پدیده‌ای عادی و همیشگی است، ریز و تند می‌بارد. رفته رفته، راه بدتر می‌شود. اسبها روی گل و لای لغزان راه به زحمت حرکت می‌کنند. گاهی چرخهای درشکه تا محور آن در گل فرو می‌روند. نزدیک گردنه، با طلاق درازی وجود دارد.

کاروانهایی که از آستارا می‌آمدند، از دیشب آنجا گیر کرده و مانده‌اند. شترها به ناچار از حرکت ایستاده‌اند. زمین آنقدر لیز است که حتی پای پهن آنها نیز در جایی بند نمی‌شود. همه جا پر از بشکه‌های نفت است که برای سبک کردن بار حیوانات، آنها را خالی کرده‌اند. سواران ما، بشکه‌ها را از وسط راه برمی‌دارند و برای درشکه‌ها راهی باز می‌کنند.

در سرازیری بعدی، راه شیب تندی دارد. کار جاده سازی هنوز به انجام نرسیده و همه جا پر از صخره‌ها و سنگهای بزرگ است. ناگهان یکی از درشکه‌ها واژگون می‌شود. فوراً سواران دست به کار می‌شوند. با ذکر [یا] الله. محمد، آنرا بلند می‌کنند. ابرها نمی‌گذازند منظره اطراف دیده شود. اما حتماً اگر هوا صاف و روشن بود، چشم انداز سرتاسر طوالش: از

آستارا تا لنکران را به خوبی می توانستیم تماشا کنیم. کوه، از درخت خالی است. برزگران تا آن ارتفاعات بلند، بالا رفته اند. کشت پاییزه، تازه سبز شده و جوانه زده است. تمشک، درختان بلوط و آتش، تک و توک در آن دورها دیده می شوند. دویست و سی چادر از ایل «داریلو»، که در فصل زمستان به سوی جنگل سرازیر می شوند و در تابستان چراگاههای این نواحی را به اشغال درمی آورند، در گوشه ای اردو زده اند. از نمین، مسافت هجده کیلومتر راه را، در عرض متجاوز از پنج ساعت پیموده ایم.

از روستای «حیران»، که خانه های چوبی و متفرق آن با بامهایی از سنگهای درشت درست شده است، جنگل آغاز می شود. سابق براین، راه، اگر چه هر از چند گاهی در اثر ریزش سنگها بسته می شد، ولی در هر حال خوب بوده است. این راه از کنار گردنه باریکی در امتداد رود آستارا، که خط مرزی است، عبور می کند. از هرسو، سیلابها و آبشارهایی از روی سنگهای خزه دار فرو می ریزند، و جاده را خیس و گلی می کنند. در این محل، جنگلهای مناطق خزر، شکوه و عظمت خود را به طور کامل نشان می دهند: انبوع عظیم و پهناوری از درختان بلوط، آتش و چنار. ده کیلومتر دورتر، در «بهارستان»، دره عریض تر و کوهها کم ارتفاع تر می شود. رودهای بیشماری از هرسورا افتاده، و تنوع و رنگ و بوی جنگلها، در این قسمت بیشتر مشهود است؛ آقطنی ها، انارها، انجیرهای وحشی، همه جا را فرا گرفته. منظره خانه های چوبی، که خلل و فرج دیوارهای آنها را با گل گرفته اند، بسیار غم انگیز است، در ابتدای دشت، یکی از پلها را آب برده، و درشگه های ما قادر به عبور به آن سوی رود نیستند. از آن طرف شب فرا رسیده و همه جا تاریک است. خوشبختانه ورود ما را قبلاً به آستارا خبر داده اند و عده ای به پیشواز ما آمده اند.

از آستارا تا انزلی

آستارا شهر کوچکی است با سه هزار نفر جمعیت، و در مصب رود و در نتیجه، درست در نقطه مرزی، واقع شده است. پلی آستارای ایران را با آستارای روسیه مرتبط می کند. اگر از ساختمانهای گلی و درخت و گیاه کمیاب در فلات مرتفع صرف نظر کنیم، این ناحیه شبیه به سایر جاهای ایران نیست و منظره آن، عیناً مناظر نواحی جنوب فرانسه را به یاد می آورد: کلبه ها از چوب یا از گل ساخته شده و دیوار آنها با آهک، سفید شده است. پشت بام خانه ها را هم با علوفه برنج پوشانده اند. باغها با پرچینهایی ازنی، از هم جدا شده

است. خانه‌های تابستان یا «لام» های دوطبقه، از هر چهار سوبه روی باد بازا است و سقف آنها با تیرهای چوبی پوشانده شده و درها، سایبان دارند. پوشش پشت بامها از سفال است. دکانها در هوای باز دایر شده، تنها در مقابل آنها، یک راهرو و بیرونی ساخته شده است و همه بازار در زیر شاخ و برگ درختان بید، افاقیا، انجیر، توت و بوته‌های انار پنهان گردیده است.

برخلاف آستارای روسیه، که پایگاه ساده مرزی و دهکده ماهیگیری است، آستارای ایران، به خاطر آنکه بندری در جوار اردبیل است، و به لحاظ موقعیت حساس جغرافیایی اش، اهمیت تجاری خاصی دارد. این شهر گمرکی دارد که از سوی متصدیان بلژیکی بسیار خوب اداره می‌شود. هنگامی که کالاها را از «کرجی» ها پایین می‌آورند، — چون مسافت از کشتی تا خشکی را آنها حمل می‌کنند بعد محمولات را توسط خط «دکوویل»^{۲۳۲} به انبارها می‌رسانند.

تجارت آستارا عموماً در دست اتباع مسلمان روسی است و اغلب آنان از اهالی ترک زبان باکو هستند. آنها نمایندگی شرکت‌های کشتیرانی را به عهده دارند و از سوی شرکت‌های مزبور، کالاها را از آستارا به اردبیل می‌فرستند. تجارت محلی تعریفی ندارد؛ و جز مقدار بسیار کمی توتون، برنج، و چوب، کالای دیگری به باکو صادر نمی‌شود.

علی‌رغم وضع بد کنونی جاده، راه شوسه در دست ساختمان، در هر حال، رفت و آمد میان آستارا و اردبیل را بسیار آسان کرده است. عملیات ساختمانی راه مزبور به یک شرکت ایرانی واگذار شده و خط سیر آن توسط یک مهندس بومی، به نام «سلیمان خان»، که یکی از شاگردان قدیمی دارالفنون تهران است، تعیین و طرح‌ریزی شده است. نحوه‌ی عملیات، به نظر خوب می‌آید. روزانه از شش تا هزار و پانصد حیوان بارکش، با پرداخت سه قران برای هر کدام، از این جاده عبور می‌کنند. درآمد ماهانه آن بالغ بر ده تا دوازده هزار تومان می‌گردد... بدبختانه در شرکت اختلافاتی وجود دارد و روش حسابداری آن درست نیست. قسمت‌های آسیب دیده راه، پای روسها را هم به میان کشیده است. وجود یک دسته قزاق که در آن نقطه مرز دست به طغیان و تاخت و تاز زده بودند، بهانه شده است تا روسها عمال خویش را به ریش مقامات محلی ببندند. اکنون، جاده دارای یک مدیر روسی است.

^{۲۳۲} — نوعی راه آهن ساده است که توسط یک مهندس فرانسوی به نام (Decouville) اختراع شد. ریلها سبک و قابل حمل و اندازه آنها ۴۰ سانتی متر در ۶۰ سانتی متر است.

آمار گمرکی آستارا، میزان صادرات ماهی را طی سال گذشته، معادل مبلغ ۵۵۰,۰۰۰ قران، نشان می دهد. شرکت «لیانوزوف»، از اهالی «حاجی طرخان»، امتیاز ماهی گیری را در سواحل ایرانی دریای خزر، به دست آورده است. آستارا، یکی از پایگاههای عمده شرکت مزبور به شمار می آید. تأسیسات شیلات در خارج شهر و در انتهای زمینهای بایری که در اطرافش انارهای کوتاهی کاشته شده، احداث گردیده است. دفترها، محل سکونت مدیر و کارکنان، خانه های کارگران، یک بیمارستان هفت تخت خوابی، کارگاههای کشتی سازی و تعمیرات آن، محل گستردن تورها، برای خشک شدن، همه در دوسوی نهر کوچکی، که بعد از طی مسیر دایره واری به دریا می ریزد، متمرکز شده است. تعدادی قایق، که ته مسطحی دارند، با سه یا پنج ماهیگیر، برای صید ماهی آزاد و خاویار مدام به مصب رودخانه می روند. از انزلی به ترتیب دوازده پایگاه در مصب رودها ایجاد شده و توسط تلفن میان آنها ارتباط برقرار گردیده است. هر پایگاهی ماهیهای صید شده را توسط قایقهای بخاری به پایگاه مرکزی گسیل می کند. در پایگاه آستارا، چهارصد کارگر کار می کنند، نصف این عده روسی بوده و به انجام کارهای فنی مشغولند. کارکنان روسی، سالی دو ماه، ماههای ژوئیه و اوت، مرخصی دارند و تعطیلات خود را در کشورشان می گذرانند.

آنروز، یکی از کشتیها بادبانش را برافراشته بود و بعد از دخول در محوطه مصب رودخانه، در امتداد بارانداز پیش می رفت، ماهیهای صید شده را که از جمله چهار ماهی اوزون بورون بسیار بزرگ نیز میان آنها بود، به کنار ساحل انداخت. کارگران شیلات بدون درنگ، تخمهای خاویار آنها را — که رنگ قهوه ای داشتند — بیرون کشیدند و آنها را شسته و از الک گذراندند. بعد کارگری با ضربه تبر، سرماهیها را شکافت، شکمشان را باز کرد، استخوانهای وسطی را خرد نمود و از میان آن مغزشان را بیرون آورد. آنگاه ماهیها مهیا بودند که نمک سود شده و به حاجی طرخان حمل گردند.

از آستارا تا انزلی ۶۵ میل، و در میان این دو بندر تقریباً هر روز وسیله رفت و برگشت دایر است. شرکت «قفقاز و مرکور»، هفته ای دو بار محمولات پستی حمل می کنند.

ساحل منطقه طالش هنوز ادامه دارد: قله های عاری از درخت، دامنه های پوشیده از جنگل های تماشایی، در کنار دریا، نوار باریکی از زمین هموار. بعد ساحل گیلان، به سوی مغرب متمایل می شود و کوهها از کرانه دریا فاصله می گیرند». ۲۳۳

۲۳۳ — رک: ایران امروز «۱۹۰۷-۱۹۰۶»، نوشته اوژن اوپن، ترجمه و حواشی و توضیحات از علی اصغر سعیدی،

مسافرت سه ماهه از خراسان تا بختیاری

«هانری رنه دالمانی» فرانسوی از سیاحانی است که در ماه اوت سال ۱۹۰۷ میلادی برابر با مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی و مطابق با رجب ۱۳۲۵ هجری قمری ۸ ماه پس از جلوس محمد علی شاه قاجار به منظور تحقیق دربارهٔ ابنیه و آثار باستانی کشور ما به ایران آمد. در طی اقامت در ایران به دعوت حاج علیقلی خان «سردار اسعد» رئیس ایل بختیاری به خاک بختیاری و به میان بختیاری ها رفت. او شرح مسافرت خود به ایران را که سه ماه به طول انجامید در کتابی زیر عنوان «مسافرت سه ماهه از خراسان تا بختیاری» به رشتهٔ تحریر کشید. این کتاب که اثر گرانبهائی دربارهٔ شناخت طرز زندگی، آداب و رسوم، اوضاع اداری و اجتماعی، اقتصادی و صنایع ایران از زمان قدیم تا دورهٔ قاجاریه است در ایران به نام «سفرنامهٔ از خراسان تا بختیاری» به فارسی برگردانده شده است. در آستانهٔ ورود به شهر مقدس مشهد به «هانری رنه دالمانی» ملحق می شویم و در قسمتهائی از مسافرت سه ماهه او را همراهی می کنیم:

«... طرف عصر ما به تپه ای رسیدیم که از آنجا دورنمای شهر پدیدار می گردد. در راه سنگهای بزرگی را دیدیم که کمی تراشیده و مدور بودند و آنها را زواری می نامیدند. یکی از وظایف عابرین این است که سه دفعه این سنگها را به طرف شهر بغلطانند. ارا به رانان هم گاهی این سنگها را در روی ارا بهٔ خود گذارده و چند فرسخ آنها را نقل مکان می دهند، ولی نباید آنها را به طرف عقب نقل نمایند و اگر کسی چنین کاری را بکند مرتکب گناه بزرگی شده است، ما هم به تقلید سایرین پیاده شده و هریک سه دفعه این زواری جانرا بطرف شهر غلطانیدیم.

مسافرت این سنگها برای زیارت ممکن است چندین سال به طول انجامد اما به محض اینکه به شهر نزدیک شدند پرستاران آستانه می آیند و آنها را با تشریفات به شهر می برند و در محلی که برای آنها معین شده و اکنون عدهٔ زیادی از آنها در آنجا دیده می شود جای می دهند.

پیدا شدن گنبد آستانه

خلاصه همینکه به بالای تپه رسیدیم تمام زواری که چند روز با ما راه می پیمودند سر

چاپ اول ۱۳۶۲، کتابفروشی زوار، ص ۱۴۳ تا ۱۵۱.

تعظیم به طرف شهر فرود آوردند و بعد چند سنگی را به علامت رویت گنبد آستانه روی هم گذارده هرم کوچکی تشکیل دادند.

قنوات زیرزمینی

اکنون از تپه سرازیر شده ایم و در فلاتی به طرف شهر می رویم. چاههای عمیق را مشاهده می کنیم که با دست کنده اند تا آب را از مجاری زیرزمینی طرف شهر ببرند، در اینجا داستان منجمی که به چاه افتاد به خاطر من آمد، مسافرینی که تازه به این شهر می آیند باید با نهایت احتیاط قدم بردارند و به شهر نزدیک شوند زیرا که در هر قدم به چاهی برمی خورند. برای تهیه آب شهر مقنیان در دامنه کوهها چاهی حفر می نمایند و منبع آب را پیدا می کنند و بعد به وسیله همین مجاری زیرزمینی آب را به شهر می رسانند. کندن قنات از خارج شهر شروع می شود و هر قدر به طرف کوه نزدیک تر شوند عمق چاهها زیادتر می گردد و گاهی به ۲۵ تا ۳۰ متری رسد. سر چاهها غالباً باز است تا مقنیان بتوانند به درون آنها رفته و به تعمیر خرابی قنات بپردازند.

در بلوچستان و افغانستان و خراسان قنات را کهریز یا کاه ریزی نامند. همه ساله باید این قناتها را به وسیله مقنیان تعمیر نمایند تا آبی برای شرب و زراعت داشته باشند. چون در ایران مقنیان با وسایل ابتدایی قدیمی کار می کنند و نمی توانند آب را مانند کشورهای باختری با لوله به مقصد برسانند ناچار حلقه های بزرگ بیضی شکل از گل پخته در مجرای قنات قرار می دهند و فاصله بین آنها را با گل پر می کنند تا هم از خرابی و ریزش قنات جلوگیری نمایند و هم آب در مسیر طولانی خود کمتر به زمین فرو رود.

تمام این قنوات در فاصله های زیاد از دامنه کوه شروع شده و چون به نزدیکی شهر رسیدند به هم نزدیک می شوند و اراضی نزدیک شهر را مانند کفگیر سوراخ می کنند. بنابر این حرکت کردن در میان این قناتها خطرناک است و باید به احتیاط در آنها گردش کرد. در محلات خارج شهر باغهای زیادی دیده می شود که به اعیان و ثروتمندان تعلق دارد. اغلب این باغها سر در مجللی دارد که با کاشیهای الوان مزین شده است ولی این کاشیها مانند کاشیهای قدیمی مطلوب دوستداران اشیاء آنتیک نیست.

ورود به شهر مشهد

دروازه شهر مقدس مشهد دارای یک در بزرگ تاریخی است که از طرفین به حصاری که دورادور شهر کشیده شده متصل است. این حصار دفاعی که جابه جا کنگره‌هایی در بالای آن دیده می‌شود، اکنون منزلگاه کبوتران است. این کبوتران در داخل شهر احترامی دارند و کسی به آنها آزار نمی‌رساند. اهالی شهر اذیت رساندن به آنها را گناه می‌دانند ولی باید دانست که این احترام مادامی نسبت به آنها مراعات می‌شود که در داخل شهر باشند و به محض اینکه از شهر خارج شدند دیگر احترامی ندارند و مردم آنها را مانند سایر طیور صحرایی شکار می‌کنند.

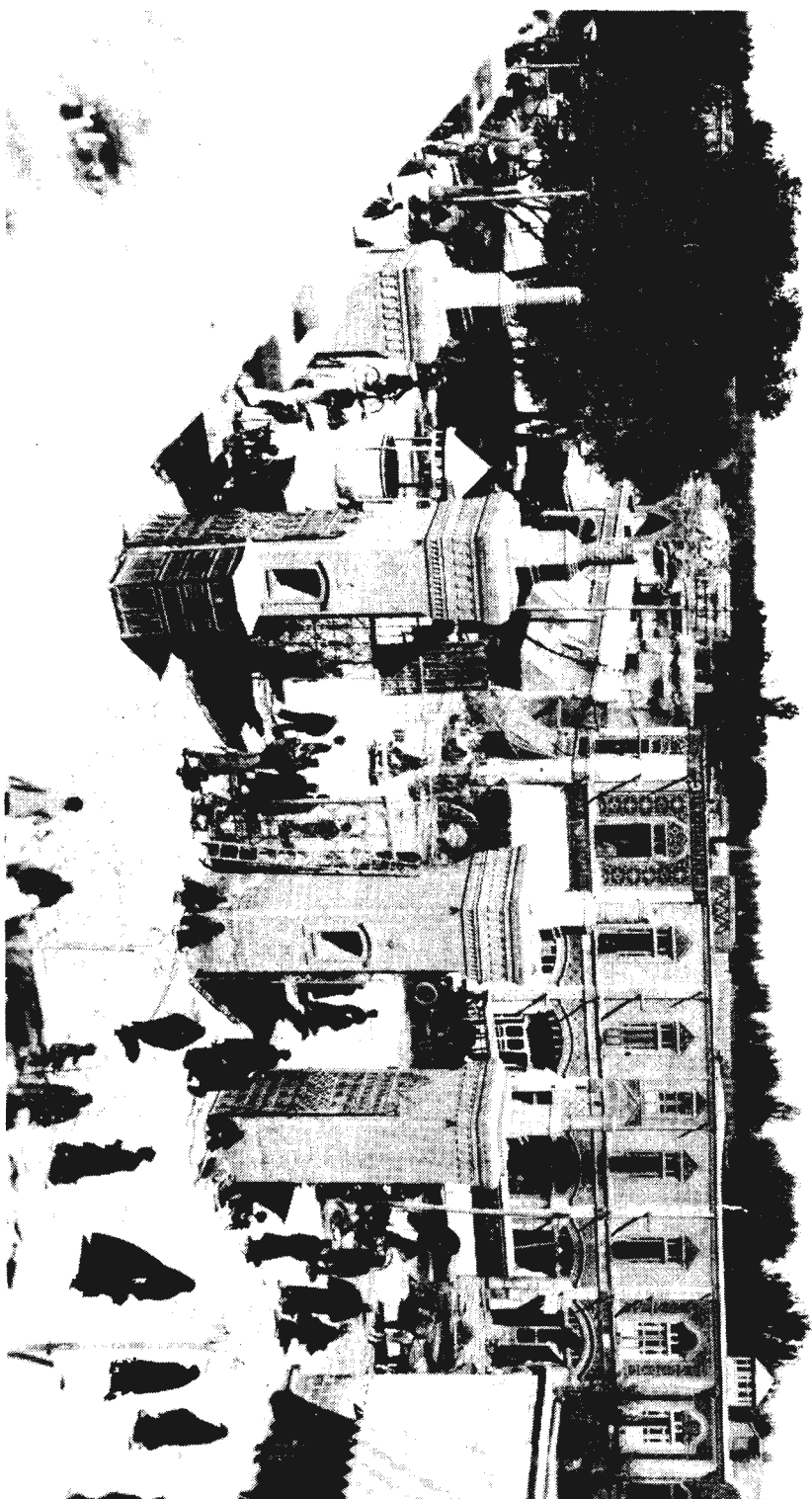
ورود به مشهد آن هم در موقع غروب آفتاب خالی از تماشا نیست. در این موقع، آفتاب که در شرف زوال است بالای دیوارهای بلند را جابه جا با اشعه ضعیف خود روشن کرده و آنها را مانند صحنه زیبای تماشاخانه آرایش داده است. در باغها و خانه‌های کنار شهر درختان صنوبر و تبریزی مانند جنگل انبوهی سربه آسمان کشیده و منظره جالب توجهی تشکیل داده‌اند. گنبد و دو مناره طلایی مقبره حضرت رضا — از دور خودنمایی می‌کنند و جلوه خاصی دارند.

از وقتی که هیأت بلژیکی مشغول اداره کردن گمرک شده است راه تازه‌ای ایجاد کرده که در پشت حصار شهر دور می‌زند و مستقیماً به عمارت گمرکخانه منتهی می‌گردد. در محله‌ای که عمارت گمرک در آن واقع شده در این چند سال اخیر تغییرات زیادی روی داده است. کوچه‌های تنگ و پر پیچ و خم از میان رفته و خانه‌های خرابی در آن دیده نمی‌شود. بدیهی است که این محله خرابیهای زیادی را تحمل نموده تا به این آبادی رسیده است، در اطراف این راه تازه عمارات زیبا و انبارهایی برای گمرک ساخته شده است.

محل شرکت حمل و نقل روسی

در مشهد هتلی وجود ندارد و ما ناچار در عمارت شرکت حمل و نقل روسی منزل کردیم. مدیر شرکت در نهایت مهربانی از ما پذیرایی کرد.

نخستین وظیفه مسافری که به کشور تازه‌ای وارد می‌گردد این است که با شتاب به بانک برود و پولی را که برای ادامه مسافرت لازم دارد بدست آورد. ما هم محض ورود به بانک شاهنشاهی رفتیم. این بانک در میان بازار واقع شده و مدیر آن یک نفر انگلیسی بود که با



۱۰- پست پلا خیابان (از سری کارت پستای تاریخی ایران)

خوشرویی ما را پذیرفت.

حواله‌ای که برای این بانک داشتیم نقص نداشت و فوراً وجه آن را در مقابل ما شمرند و تحویل دادند.

قونسولخانهٔ روس

بعد از ظهر تصمیم گرفتیم که از قونسول روس ملاقاتی کنیم. عمارت قونسولخانه در میان باغ وسیع باصفایی واقع شده و دارای درختان کهنسالی است که به خیابان سایه انداخته‌اند، در این خیابانها جابه‌جا حوضهای کوچکی دیده می‌شود که آب با زمزمهٔ خوشی از آنها ریزش می‌کند. سطح باغ از سطح کوچه پایین‌تر است و این ترتیب در تمام جاها عمومیت دارد زیرا که خاک زمین را برای مصرف خشت و گل به کار می‌برند و به این جهت سطح حیاط از سطح کوچه پست‌تر می‌شود. این باغ را برای محل قونسولخانه اجاره کرده‌اند، قونسول ژنرال م. دوکلم M. de Cilim عقیده داشت که باید دولت روسیه در این جا زمینی را خریداری کند تا ساختمانهایی به طرز اروپایی مطابق احتیاجات از قبیل عمارت مسکونی قونسول و دفتر و منازل کارمندان و سربازخانه و اصطبل برای اسبان ۵۰ نفر قزاق که مستحفظ قونسولخانه هستند در آن ساخته شود.

مغازهٔ برناردی

در مشهد فقط یک مغازه وجود دارد که اشیاء مورد احتیاج اروپاییان را به فروش می‌رساند. این مغازه شعبهٔ یکی از تجارتخانه‌های بزرگ پاریس است و به مدیریت یک نفر ارمنی که برناردی نام دارد اداره می‌شود. این ارمنی به خرید و فروش اشیاء آنتیک نیز اشتغال دارد، یک اعلان خطی بدین مضمون به پشت شیشه در مغازه چسبانده بود: «مشتریان نباید داخل مغازه شوند، در بیرون توقف نمایند و منتظر نوبت خود باشند».

من از برناردی راجع به اعلان توضیح خواستم، به من پاسخ داد که غالباً مشتریان زیادی در دکان جمع می‌شوند و هر کس چیزی می‌طلبد، پس از آنکه همه رفتند و دکان خلوت شد می‌بینم که چیزی را ربوده‌اند.

استحکامات شهر مشهد

حصار مشهد از دیواری تشکیل یافته که در اطراف شهر دور می‌زند. قطر آن در قاعده

۲/۷۵ متر و در رأس ۱/۲۵ متر است و در فاصله‌های متعدد دارای برجهای دفاعی می باشد. مدت چندین سال است که از تعمیر آن دست کشیده اند و جابه جا خراب شده و خندق آن را از مصالح خشت و گل پر کرده است. چون این حصار بر طبق نقشه منظمی ساخته نشده نمی توان اندازه محیط آنرا آن طور که باید معین نمود، به طور تقریب اندازه محیط آنرا ۹ کیلومتر می گویند.

شهر مشهد دارای ۵ دروازه است که عمده ترین آنها باب بالا خیابان و باب پایین خیابان می باشد. این دو دروازه در دو انتهای خیابان بزرگ شهر واقع گردیده اند.

ارگ و نهر بزرگ و کوچه ها

ارگ در جنوب غربی شهر واقع شده است. خیابان بزرگ که از شمال غربی شروع و به جنوب شرقی منتهی می گردد شهر را به خط مستقیمی به دو قسمت تقسیم می نمایند. از وسط این خیابان نهر بزرگی عبور می کند که آب آن تمیز نیست و در واقع می توان آن را فاضل آب نامید. این نهر ۳/۵۰ متر عرض دارد و جابه جا پلی برای عبور در روی آن ساخته و گاهی هم به جای پل تخته ای روی آن انداخته اند که عابری از روی آن می گذرند در طرفین این نهر اشجار زیادی کاشته اند که در میان آنها درختان نارون و بید زیاد دیده می شود در میان درختان جاده شوسه ایست که جمعیت زیادی در آن رفت و آمد می کند. در کنار این خیابان دکانهای کسبه و صنعتگران واقع شده است. در پاره ای از این دکانها اسلحه آهنی و قفل های ممتازی می سازند. ما از تشریح بقیه شهر صرف نظر می کنیم زیرا که مرکب از کوچه های باریک پر پیچ و خمی است که در طرفین آنها دیوارهای گلی بلندی سر برافراشته و جابه جا در میان این کوچه ها میدان کوچکی دیده می شود که دارای چند دکان بقالی است و دکان نانوائی هم در هوای آزاد واقع شده است.

خلاصه در این کوچه های تنگ عابرین اتصالاً به توده های خاک و شن برمی خورند که از دیوارها ریخته و راه را مسدود نموده است. در میان این کوچه ها زوار زیادی که از اطراف ایران به قصد زیارت به این شهر آمده اند در رفت و آمد هستند. سواران با زحمت زیادی از این کوچه ها عبور می نمایند.

محل بست

در وسط خیابان بزرگ یک محوطه بزرگ چهارضلعی دیده می شود که آنجا را محل بست می گویند. بناهای آستانه مقدس نیز در همین میدان واقع شده است. خارجیان حق ورود به این محوطه را ندارند در مدخل آن زنجیرهای سنگین آهنی کشیده شده است.

چند سال قبل عکاس باشی شاه ایران به مشهد آمد و با لباس اروپایی در این محوطه وارد شد. ولی چند نفر ملا به گمان اینکه یک سیاح خارجی است به قدری او را زدند که از پا درآمد و روی زمین افتاد و اگر اتفاقاً در همین موقع چند نفر از آشنایانش نمی رسیدند و او را از مهلکه نجات نمی دادند بدروود حیات گفته بود.

شناختن این محوطه برای خارجیان خالی از اشکال نیست زیرا که به غیر از دو در زنجیردار در جاهای دیگر علامت و نشانه ای دیده نمی شود. کوچه های تنگ پرپیچ و خمی به این محوطه منتهی می گردد و بنابراین اشخاص خارجی باید با نهایت احتیاط در این کوچه ها رفت و آمد نمایند تا مبادا ندانسته به این محوطه وارد شوند و گرفتار خطر گردند.

تجارت اشیاء آنتیک

به طوری که قبلاً ذکر کردیم خرید و فروش اشیاء آنتیک در این شهر منحصر است به برناردی، ارمنیها در کسب و کار خود مهارتی دارند. برناردی در این شهر شهرت داده است که فرنگیان عاشق ظروف شکسته قدیمی و اشیاء آهنی زنگ زده بی فایده هستند. کسانی که دارای چنین اشیایی باشند می توانند آنها را نزد من آورده و با پول نقد مبادله نمایند و در این تدبیر اشیاء زیادی را به بهای نازل از آنها خریده و در موقع بهای گزافی به فروش می رسانند. ظرف قشنگی داشت که دارای نقشهای مطلوبی بود. ظرف صبح بهای آنرا ۴۰۰۰ فرانک معین کرد ولی در ساعت ۴ بعد از ظهر که ما دوباره به سراغ آن رفتیم بهای آن را بدون تناسب بالا برد و به مبلغ ۱۲۰۰۰ فرانک رسانید.

عبور و مرور شبانه

یکشب ما در قونسولخانه روس به شام دعوت داشتیم، اوایل شب یکی از مستخدمین

قونسولخانه به منزل ما آمد فانوس بزرگ روشنی به دست چپ و چماقی بدست راست داشت. این راهنما به جلو افتاد و ما هم در دنبال او می رفتیم. فانوس در شب بی فایده نیست زیرا که کوچه های شهر مشهد فاقد روشنایی است و چون روشنایی در جلو باشد می توان پیش پای خود را دید و از خطر افتادن در چاله و خاک و گل که در هر قدم دیده می شود مصون ماند. فانوس هم باید متناسب با شئون اشخاص باشد. هر قدر مقام شخصی بالاتر باشد ابعاد فانوسش نسبت به مقامش زیادتر است.

باری شام در محیط بسیار گرم و دوستانه ای به خوشی صرف شد، نظر به اینکه قونسول مدتی هم در هندوستان به این سمت اقامت داشته اشیایی خریده و با خود به اینجا آورده بود. در روی میزها و میزهای سالن مجسمه هایی ازخدایان هندی دیده می شد که ما مدتی به تماشای آنها سرگرم بودیم.

در ساعت یازده از قونسول خداحافظی کرده و دوباره با همان راهنما و همان فانوس بزرگ به منزل برگشتیم. در ساعت معینی از شب عبور و مرور در شهر ممنوع می گردد و به اصطلاح خودشان بگير و ببند شروع می شود. کسانی که مجبور باشند در این ساعات ممنوعه در شهر رفت و آمد نمایند قبلاً به داروغه مراجعه کرده و اسم شب بگیرند. قراولان و پاسبانان شبگرد که آنها را گزمه می گویند اسم شب را می دانند و از عابر می پرسند. اگر درست جواب داد در رفتن مجاز است و الاً باید توقیف شود تا صبح به استتقاق او پردازند.

اسم شب در این شب خیه و خراسان بود. در پیچ و خم کوچه ای به قراولخانه رسیدیم. سربازی در روی حصیری نشسته و مشغول زمزمه سرود محلی خود بود، چون ما را دید به فانوس کش امر کرد که جلو بیاید و اسم شب را بدهد فانوس کش هم که از مستخدمین قونسولخانه بود اعتنایی به او نکرد و جواب داد تو باید جلو بیایی نه من. سرباز چون او را شناخت گفت بسیار خوب برو.

در ایران غالب کارها با خواندن سرود و نغمه انجام می یابد. در خاطر دارم که بنایی مشغول ساختمان بود. در بالای دیوار با خواندن آواز خشت و گل می طلبید و با آهنگ مخصوصی می گفت پسر جان گل بیار... و به دیگری می گفت جان من نیمه بده. گاهی هم زمزمه کنان به کارگران زیر دست خود دعا می کرد مثلاً می گفت: پسر جان خدا تو را قوت دهد...

۲۳۴ - یک نمونه از اشعار چنین بود:

گل بده تا نیمه را محکم کنیم دشمن آل علی را کم کنیم

و به دیگری می‌گفت: باباجان امیدوارم به پیری برسی و غیره...
زورقچیان در بندر و حمالان در انبارها و صنعتگران در دکانها غالباً با خواندن سرود و آواز بکار خود اشتغال دارند و عقیده دارند که کار را باید با نشاط انجام داد تا احساس خستگی کمتر بشود.

مقبره خواجه ربیع

یکی از گردشهای سودمند و نشاط‌آور ما سیاحت مقبره خواجه ربیع بود. پس از عبور از کوچه‌ای که از دو طرف دیوارهای بلندی داشت به در مقبره بسیار زیبایی رسیدیم که مرد مقدسی در آن مدفون است. از قرار معلوم این مدفون در موقع حیات، مرید فداکار و الله حضرت رضا (ع) بوده است. قبر او در وسط محوطه بنا واقع شده و دارای پوشش چوبی است که با قالب به طرز خوش نمایی منبت کاری شده است و شاید در زیر این پوشش کاشیهای نفیسی وجود داشته باشد. چون ما اشخاص نجسی بودیم نتوانستیم به درون مقبره وارد شویم و فقط از نزدیک در به تماشای آن پرداختیم. اما متولی مرد مهربانی بود و به ما اجازه داد که دوربین عکاسی را در آستانه مقبره قرار داده و از جاهای لازم عکسی بگیریم.

در زوایای مدخل ستونهایی است که از سنگ ممتازی تراشیده شده و سر ستونها بشکل لانه زنبوری است. در هزاره دیوارهای داخلی بنا کاشیهای بسیار نفیسی دیده می‌شود که نقشهای بسیار زیبایی در آنها بکار رفته است ولی باید اعتراف کنیم که پرستار این بنای بی نظیر نتوانسته است از تبدیل پاره‌ای از این کاشیهای ظریف بسیار زیبای هشت ضلعی که دارای نقشهای جالب توجهی هستند به پول خودداری نماید زیرا که معلوم است آنها را از دیوارها کنده اند.

این مقبره در میان باغ باصفا و نشاط‌آوری واقع شده و نهري که دارای آب صاف و بی آلاشی است از میان این باغ عبور می‌کند و جابه‌جا شعب کوچکی از آن جدا شده و از چهار حوض که در اطراف مقبره واقع شده عبور می‌نماید و بر صفا و طراوت باغ می‌افزاید.

این بنا را شاه عباس کبیر در روی یک ساختمان قدیمی به وجود آورده است. از بیرون هم دیوارهای آن از کاشیهای بسیار نفیسی پوشیده شده و طاقچه‌ها و طاقناهایی دارد که مسلماً با کاشیهای اعلایی مزین بوده و متأسفانه امروز جای آنها خالی است. یعنی به مرور ایام آنها را کنده و فروخته‌اند، ظرافت و زیبایی این کاشیهای منقش را نمی‌توان با قلم

توصیف کرد.

این کاشیها با رنگهای مینایی بنفش و سفید و آبی نقاشی شده و از حیث زیبایی و ظرافت به اندازه ای دلربا و جالب نظر هستند که در خاطر بیننده تأثیر فراموش نشدنی باقی می گذارند. در اطراف گیلویی سقف هم کاشیهای ستاره شکلی با استادی و مهارت بکار رفته و خط الرأسهای این بنای عالی نیز با ستونهایی از سنگ سیاه و سرستونهایی به شکل لانه زنبور تزئین یافته است.

مسافرت با پست

اکنون صحبت از حرکت به میان آمده ولی در ایران چنین معمول است که باید مدتی راجع به مسافرت صحبت کرد تا به وقوع پیوندد، به علاوه بستن قرارداد حمل و نقل بار و لوازم سفر هم با متصدیان چاپارخانه خالی از اشکال نیست.

در چاپارخانه انواع وسایل نقلیه در میان حیاطی درهم ریخته بود و به ما اجازه دادند که یکی از آنها را انتخاب کنیم. مسافرینی که دارای مقامی باشند اغلب با دلجان یا کالسکه مسافرت می نمایند. دلجان دارای دو قسمت است. در قسمت جلونیمکتی دارد که مسافران در روی آن می نشینند و قسمت عقب مخصوص نشستن نوکران و جای بار است. مقداری از لوازم مسافرین را هم در بالای بام آن می بندند، نرخ حمل و نقل بار معین نیست و بسته به میل رئیس چاپارخانه است. عموماً هر مسافری حق دارد ۱۵ کیلو بار که مقدار بسیار کمی است همراه داشته باشد، و بدیهی است در کشوری که باید علاوه بر اغذیه چادرو تختخواب و سایر لوازم سفر را همراه برد ۱۵ کیلو بار کافی نیست. در هر حال ما پس از سان دیدن از این وسایل نقلیه کالسکه ای را انتخاب کردیم که شاید در زمانهای پیشین روزهای خوشی را دیده و در خیابان شانزلیزه پاریس در گردش بوده و اکنون به این حالت فلاکت بار افتاده است و چرخهای آن روبه خرابی گذارده و ما بیم داشتیم که شاید نتواند از شهر مشهد خارج شود با این حال بهتر از این کالسکه وسیله نقلیه دیگری در این جا وجود نداشت. رئیس چاپارخانه به ما وعده داد که چرخها را با نوارهای آهنی محکم خواهد بست و گفت طوری آنها را تعمیر می کنم که کالسکه بتواند چهل دفعه مسافت بین مشهد و تهران را طی کند. البته گفته او مانند یک اصل کلی بود که می بایستی در اطراف آن زیاد بحث کرد. باری ما نتوانستیم در این شهر اشیاء آنتیک زیادی بدست آوریم فقط یک تکه پارچه

قدیمی به من نشان دادند که متعلق به قرن پانزدهم بود و با سوزن و ابریشم ۵ نفر آدم را در روی آن به طور برجسته نمایش داده بودند.

این تکه پارچه بهترین چیزی بود که من توانستم در این شهر بدست آورم. صاحب آن از من پول نخواست و راضی شد که آنرا با دوربین سفری من معاوضه نماید.

شهر خراب طوس

وقتیکه سیاحان طالب اشیاء آنتیک به مشهد وارد می شوند آشنایان و دوستانشان به آنها توصیه می کنند که به شهر خراب طوس بروند و آثار قدیمی آن را ببینند و اطمینان می دهند که اگر مختصر کاوشی در آن خرابه ها به عمل آید کاشیهای طلایی رنگ بسیار خوبی از زیر خاک بیرون می آید. من هم نظربه این توصیه به طوس رفتم و به دیدن این شهر قدیمی و تاریخی خراسان که اروپاییان آنجا را میهن فردوسی شاعر بلندقدر ایران می دانند نایل گردیدم. خرابه های طوس تقریباً در فاصله ۲۵ کیلومتری شمال غربی مشهد واقع شده است. محیط این شهر در قدیم هفت کیلومتر بوده و هنوز هم بقایای برج و بارو و استحکاماتی که در اطراف آن بوده دیده می شود. در زاویه شمال شرقی خرابه ارگی دیده می شود که بسیار بلند بوده ولی اکنون خراب شده ارتفاع آن به اندازه ارتفاع سایر دیوارهایی است که بر جای مانده است.

برج نقاره خانه

تنها اثری که از این شهر قدیمی بر جای مانده گنبدیست که شاید متعلق به مسجدی بوده ولی اکنون به عمارت نقاره خانه معروف است. پاره ای از مورخین این بنا را مقبره فردوسی تصور کرده اند ولی اشتباه کرده اند، زیرا بنا بر قول سیاحانی که در اواسط قرن نوزدهم به سیاحت این شهر قدیمی رفته اند مقبره فردوسی شاعر والا مقام ایران در فاصله کمی در سمت جنوب نقاره خانه واقع بوده ولی در سال ۱۸۸۰ اثری از چنین بنایی در آنجا نبوده است و به جای آن گندم کاشته بودند.

پل طوس و داستان ساختمان آن

علاوه بر بنای نقاره خانه پل محکم و قشنگی هم در روی کشف رود واقع شده است.

کشف رود از پایین این شهر قدیمی عبور می‌کند، راجع به ساختمان این پل داستان جالبی ذکر می‌کنند. می‌گویند محمود غزنوی نسبت به این شاعر بزرگ بد رفتاری کرد و در صدد آزار او برآمد به طوری که فردوسی مجبور شد که از دربار او محرومانه فرار کند و به شهر طوس مولد خود برود. پس از مدتی محمود از کرده پشیمان شد و برای جبران بد رفتاری خود چندین شتر را طلا بار کرده و برای فردوسی به طوس فرستاد، متأسفانه وقتی این کاروان به طوس رسید که جسد فردوسی را برای دفن از دروازه بیرون آوردند بنابراین بارهای شتران را به خواهر او تحویل دادند ولی آن زن بلند همت این طلاها را برای استفاده خود به کار نبرد و به مصرف ساختن این پل و مجاری آبیاری رسانید تا وسایل آسایش و رفاه سکنه شهر را فراهم سازد.

سان دیدن قشون در مشهد

من وظیفه خود می‌دانم که در اینجا از مهمان‌نوازی رییس گمرک سپاسگزاری نمایم زیرا که او در این چند روزه در باغ باصفایی از ما پذیرایی نمود. این باغ بسیار خرم و نشاط‌آور است، انواع نباتات و گل‌هایی که می‌توان تصور کرد در این جا موجود است. استخر و جویبارهای متعددی دارد که اشجار و گل‌های زیبای گوناگون را آبیاری می‌کنند.

متأسفانه ما نمی‌توانیم مدت زیادی در این باغ بمانیم و از تماشای نباتات و گل‌ها و آسمانی که در صافی بی‌نظیر است لذت کافی ببریم زیرا امروز مجبور هستیم با شهر مقدس مشهد تودیع نماییم و بنابراین باید زودتر از این باغ بیرون برویم و به تهیه مقدمات سفر پردازیم و جاده خراب مشهد به تهران^۱ را در پیش گیریم.

چنین می‌نماید که امروز صبح تمام قشون مقیم در شهر را به افتخار ما برای رژه مجهز و آماده نموده‌اند، سربازانی که در پست‌های خود پراکنده بودند و ما شب گذشته فعالیت آنها را در حفظ امنیت شهر مشاهده نمودیم دسته‌دسته به میدان بزرگ وارد می‌شوند و آنهایی هم که به جای گرفتن حقوق دولتی اجازه دارند در شهر به کسب و کار مشغول شوند همه امروز از کار دست کشیده و اجباراً برای سان حاضر شده‌اند و با صدای طبل و شیپور با صفوف منظم حرکت می‌کنند. جمعیت زیادی هم از زن و مرد برای تماشا به طرف میدان هجوم آورده‌اند.

حمامهای عمومی

در فاصله کمی از میدان یک حمام عمومی است که به سهولت می توان بوجد آن پی برد. در سردر این حمام نقاشی نامطلوبی دیده می شود که در آن جنگ رستم نامدار پهلوان قدیمی ایران را با دیوسفید که مغلوب او شده است نمایش داده اند. معمولاً در سردر تمام حمامهای عمومی این نقش موجود است. جمعیت زیادی که برای تماشای مشق سربازان آمده اند در جلوی این حمام ایستاده یا نشسته اند.

علامت دیگری هم هست که به خوبی حمام را نشان می دهد و آن لنگهای قرمز رنگی است که از بیرون حمام به بدنه دیوار ردیف به هم بسته و آویخته اند. حمام عمومی غالباً کثیف است و در روی آب خزینه ها موها مانند خس و خاشاک می کشند که در روی دریا دیده می شود در سطح آب موج می زند و اغلب به بدن اشخاص دیگر می چسبد. آب خزینه را خالی نمی کنند و فقط در فاصله هشت تا ده روز آب تازه ای در آن وارد می کنند و کف صابون و مواد کثیف آنرا می گیرند. اشخاص ثروتمند که طالب نظافت و پاکی می باشند از رفتن به چنین حمامهایی خودداری می کنند.

صنایع مشهد

شهر مشهد از نقطه نظر تجارتي مرکز بسیار مهمی است، ولی صنایع محلی کمتر در آن دیده می شود. مسگران دیگهای بزرگ و کوچک و ظروفی از مس با دست به وسیله چکش و سندان درست می کنند. سرقلیان مسی نیز می سازند که اطراف آن محکوک و با دانه های کوچک فیروزه مزین شده است. زوار از این سرقلیانها زیاد خریده و به عنوان ارمغان همراه می برند.

یکنوع شمعدانی هم از مس می سازند که ترکیب خوبی ندارد معهذا خریدار زیادی دارد زیرا که مؤمنین از بکار بردن اشیایی که با دست فرنگیان ساخته شده اجتناب می نمایند. فرش که در مشهد بافته می شود چندان لطیف و مطلوب نیست معهذا فرش بافی در آنجا رونقی دارد این فرشها را با دستگاہی می بافند که ۲/۵ تا ۳ متر عرض و ۴ تا ۵ متر طول دارد، در این فرشها پشم پاییزی بیشتر به کار می رود. بهای این فرشها را با ذرع مربع معین می کنند. اغلب این فرشها را تجار صادرکننده خریده و به اسلامبول می فرستند که از آنجا به

در سرزمین بختیاری

اوضاع جغرافیایی

قبایل بختیاری در نواحی کوه‌رنگ و دره‌هایی که در بالای رود کارون و در اطراف شعب این رود واقع است زندگانی می‌نمایند. اراضی زراعتی و مراتع ییلاقی و قشلاقی آنها به وسیله دو خط محدود می‌گردد.

خط شمالی از بروجرد شروع شده و به نواحی مجاور اصفهان منتهی می‌گردد و خط جنوبی از دزفول و شوشتر شروع شده و به طرف رامهرمز و بهبهان ممتد می‌گردد. چندین رشته جبال تقریباً به طور متوازی در این ناحیه امتداد یافته است و جابه‌جا کوه‌های مرتفع منفردی هم مانند کوه‌رنگ و شاه‌کوه و اشتران‌کوه و غیره وجود دارد.

به طور کلی خاک بختیاری را می‌توان به دو قسمت متمایز تقسیم کرد: قسمت اول دارای کوه‌های مرتفعی است که شطوط و رودخانه‌های بزرگ از آنها سرچشمه می‌گیرد. این قسمت ییلاق قبایل است و مراتع زیادی برای احشام و اغنام دارد.

قسمت دوم از فلات‌های متعددی تشکیل یافته که جابه‌جا ارتفاع آنها به هزار تا دو هزار متر می‌رسد. در این قسمت دهکده‌هایی دیده می‌شود که عده‌ای از بختیاریان تمام سال در آنها مسکون و مشغول زراعت هستند.

نباتات

در ماه‌های مه و ژوئن جابه‌جا گل‌های زیاد لاله و زنبق و نرگس مناظر بسیار زیبایی تشکیل می‌دهد. در موقع بهار دامنه جبال از گل‌های شقایق قرمز رنگ مستور می‌گردد و رنگ تیره صخره‌ها را به رنگ آتش درمی‌آورد و در دامنه جبال مجاور شط کارون گل‌های میخک و قرنفل و انواع گل خطمی دیده می‌شود. به علاوه نباتات طبی زیادی هم در این نواحی یافت می‌شود.

۲۳۵ — رک: سفرنامه از خراسان تا بختیاری، تألیف هانری رنه دالمانی، ترجمه و نگارش آقای فره‌وشی «مترجم همایون» به سرمایه کتابفروشی ابن سینا و مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، سال ۱۳۳۵، ص ۶۰۷ تا ۶۴۰.

چوبهای ساختمانی و سوزاندنی در نواحی کوهستانی زیاد است و به استثنای نواحی مجاور بحر خزر در هیچ یک از ایالات و ولایات ایران جنگلی مانند جنگلهای این ناحیه دیده نمی شود. اشجار این جنگلها بیشتر بلوط و زبان گنجشک و گردو و چنار و صنوبر است، درخت بادام نیز در این ناحیه زیاد است و بادام از صادرات عمده این ناحیه محسوب می شود.

حاصلخیزی در این ناحیه به واسطه چشمه های آب متعددیست که از میان صخره های آهکی بیرون آمده و دامنه جبال و تپه ها را مشروب می نماید.

رودخانه ها

مهمترین رودخانه قابل استفاده که از این ناحیه عبور می کند رودخانه بزرگ زاینده رود است که در معبر رودخانه مخصوصاً در اصفهان پلهای قابل ملاحظه ای بر روی آن ساخته شده است. این رودخانه از قسمت شمالی خاک بختیاری عبور می کند و شعب متعددی برای آبیاری مزارع از آن جدا کرده اند.

در طرف غربی هم رودخانه آبدیز جاریست که قبل از محلق شدن به شط کارون شعب کوچک آن در دره های مجاور به اشتران کوه جاریست و برای آبیاری اراضی مزروع از آنها استفاده می شود.

شط کارون نیز از قسمت مرکزی خاک بختیاری عبور کرده و به سمت جنوب می رود، این شط از شعب مهمی مانند تنگ درکش و رکش و آب سبز و دینارود تشکیل می یابد و شعب آن برای زراعت قابل استفاده است. شط کارون پس از عبور از خاک بختیاری مستقیماً بطرف جنوب می رود و وارد دلتای فرات و دجله می شود.

راهها

در خاک بختیاری جاده های کاروان رو متعددیست که غالباً از ته دره ها عبور می نماید. این جاده ها در طول قرون عدیده به وسیله کاروانها و عبور احشام و اغنام در موقع انتقال به ییلاق و قشلاق ایجاد شده است و در واقع مهندسین آنها حیوانات بوده اند.

برای طی کردن این جاده ها حیوانات قوی لازم است که پاهای محکمی داشته باشند زیرا که اغلب آنها صعب العبور و خطرناک می باشد و حیوان با بار سنگین نمی تواند از آنها

عبور نماید.

آب و هوا و درجات سرما و گرما

هوای ناحیهٔ بختیاری در فصول مختلفه به منتها درجهٔ سرد و گرم می شود ولی بسیار سالم است. در آغاز ماه ژوئن هوا گرم می شود و به تدریج رو به شدت می گذارد و تا آخر ماه اوت دوام دارد. یک مسافر انگلیسی ملاحظه کرده است که در طول این مدت میزان الحرارة فارنهایت ۱۰۲ درجه را در سایه نشان می دهد که مطابق است با ۴۰ درجه میزان الحرارة سانتی گراد. معیناً حرارت به ندرت زحمت آور می گردد و شبها معمولاً هوا ملایم و خنک است، برعکس در زمستان هوا فوق العاده سرد می شود و گردنه ها به طوری از برف مستور می گردد که عبور از آنها غیر ممکن می گردد.

ناحیهٔ بختیاری در ازمنه گذشته شاهد و ناظر وقایع تاریخی قابل ملاحظه ای بوده که اکنون آثار بسیار قلیلی از آنها باقی مانده است، به استثنای پایه های چند پل خراب که می گویند برای عبور سپاهیان اسکندر بر روی رودخانه ها ساخته شده بوده دیگر چیزی از آثار تاریخی در این ناحیه باقی نمانده است.

به طوری که اشخاص موثق مکرر برای من نقل کردند کتیبه هایی با خطوط میخی در پاره ای از کوهها موجود است ولی مشاهدهٔ این آثار تاریخی برای ما ممکن نیست زیرا کسانی که مدعی راهنمایی هستند اطمینان ندارند که بتوانند مستقیماً به آنجاها بروند و ممکن است راه را گم کنند و نتوانند به سهولت این یادگارهای قدیمی را به ما نشان دهند.

جمعیت بختیاری

اغلب نویسندگان موافقت دارند که جمعیت قبایل بختیاری به ۳۰,۰۰۰ خانوار می رسد و بر فرض اینکه اعضاء هر خانواده را به طور تقریب ۵ تا ۸ نفر به حساب آوریم جمعیت این ناحیه حداقل به ۱۵۰,۰۰۰ و حداکثر به ۲۴۰,۰۰۰ نفر می رسد. از این عده ۳۰۰۰ خانوار در محل سکونت دارند و بقیه با احشام و اغنام خود متحرک و سیار هستند و پیوسته از جایی بجایی دیگر نقل مکان می کنند.

جمعیت ثابت در دهکده هایی که در قسمتهای پست این ناحیه واقع شده سکونت دارد و به زراعت مشغول است. دهکده ها هم تماماً از خشت و گل ساخته شده و بام آنها مسطح و

از شاخ و برگ درختان پوشیده و از گل اندود شده است. در حوالی این دهکده ها مزارع حاصلخیزی دیده می شود که محصول فراوانی برای سکنه فراهم می نمایند.

بیابان گردان و مهاجرت سالیانه

بیابان گردان در زمستان در دشتهای شوش در حوالی شوشتر و دزفول چادر می زنند و در بهار و پاییز به طرف مشرق نقل مکان می نمایند و در حوالی کوهستانها منزل می نمایند و چون هوا بشدت گرم شود به بالای کوههایی که بین بروجرود و اصفهان واقع شده می روند. در نواحی منزلگاه بهاری و پاییزی زراعت هم می کنند یعنی قبل از اینکه از ییلاق به قشلاق بروند در پاییز زمین را شخم زده و بذرافشانی می کنند و در بهار که مراجعت کردند به آبیاری و پرستاری مزارع خود می پردازند و قبل از آنکه به ییلاق بروند محصول آنرا برمی دارند.

مهاجرت سالیانه به گرمسیر و سردسیر از بدو ورود این قبایل به این ناحیه معمول بوده و تاکنون هم باقیست زیرا که شغل اصلی آنها پرورش اغنام و احشام بوده و هست، بعدها قسمتی از آنها در اراضی حاصلخیز ثابت مانده و مشغول زراعت و کسب و کار شده اند. در محلهای گرمسیر و سردسیر هر قبیله مرتع معینی دارد و در قسمت مخصوص به خود چادر می زند و حدود هر قسمت به وسیله سنگهای سفیدی از زمانهای بسیار قدیم معین شده و بنابر سنت قدیمی نقل مکان دادن یا برداشتن این سنگها ممنوع است. به طوری که در پیش گفتیم شغل اساسی طوایف بختیاری پرورش مواشی مخصوصاً گوسفند است که عایدات سرشاری دارد. اکنون شماره گوسفندان این طوایف به ۳۰۰,۰۰۰ می رسد که همه ساله عده زیادی از آنها را به اصفهان برده و به قصابان می فروشند. بختیارها در محلهای ییلاقی تنباکو هم زراعت می کنند.

تربیت مواشی

پرورش اسب از زمانهای بسیار دور در این قبایل معمول بوده و نژادی را به وجود آورده اند که خون آن با خون اسبان عربی مخلوط است. اسبان بختیاری بسیار چابک و پرطاقت هستند و مسافات زیادی را بدون احساس خستگی طی می کنند. بزهای بختیاری بلند قد و دارای موهای طویل قابل استفاده هستند. پوست آنها را برای

لباس و سایر لوازم زندگانی بکار می‌برند، مخصوصاً از آن مشکهایی درست می‌کنند که برای آب آوردن و کره گرفتن از ماست به کار می‌رود روغن و شیره انگور را نیز در این کیسه‌های پوستی ریخته و به جاهای دور حمل و نقل می‌نماید.

سواران بختیاری

بختیاری‌ها در فن اسب سواری شهرتی دارند، اینها از بدو طفولیت به تمرین اسب سواری می‌پردازند و در روی زمین بازی می‌کنند و هنرمندی قابل ملاحظه‌ای نشان می‌دهند. در حینی که اسب به تاخت می‌رود با تفنگ تیر می‌اندازند و کمتر اتفاق می‌افتد که تیرشان به نشانه نخورد. عشق و علاقه زیادی به شکار دارند و به همین جهت است که شکار در این نواحی کمیاب شده است.

بختیاریها به قشنگی و زیبایی آرایش زین و برگ و یراق اسبان خود علاقه زیادی دارند، دهنه و رکاب اسب در نهایت ظرافت حکاکی شده و با سیم و زر زینت یافته است هنوز هم در این ناحیه زین و برگهای مجلل و یراقهای طلا و نقره و روپوشهای گلدوزی شده زیاد دیده می‌شود. پاره‌ای از این زین‌ها را با دانه‌های درشت فیروزه تزیین نموده‌اند.

بختیاریها نژاد خوش ترکیبی هستند، اندام آراسته و بینی مستقیم و منخرین وسیع و دهان خوشنمایی دارند. چهره آنها کمی تیره است ولی در عین حال قیافه گیرنده و جذابی دارند، دست و پای آنها کوچک و ظریف است.

زنان بختیاری

نظر به اینکه زنان بختیاری لباس فراخی پوشیده‌اند راجع به ترکیب اندام آنان نمی‌توان آن‌طوری که باید مطالعه دقیقی کرد با این حال هیكل آراسته‌ای دارند. دست و پای آنان مانند مردان کوچک و ظریف و چشمان درشتشان جذاب و قابل توجه است. متأسفانه صورت آنها به واسطه ازدواج قبل از وقت زود از ترکیب می‌افتد و خوش نما نیست و پوست بدن از زیادی کار کردن در مزارع و پرستاری گله خشونت پیدا می‌کند. اینان نیز مانند سایر زنان ایرانی اغلب از خطر آبله مصون نمانده و چهره زیبایی ندارند و چون به سن دختران قابل ازدواج اروپایی برسند مانند پیره زنان می‌شوند به علاوه هیچوقت در صدد آرایش خود نیستند.

طرز تغذیه بختیاری ها

با اینکه غذاهای بختیاریان ساده است و همیشه هوای آزاد استنشاق می کنند به ندرت اشخاص معمر در میان آنها دیده می شود و مرد ۶۵ ساله پیر به نظر می آید. غذای معمولی آنها عبارت است از لبنیات و تخم مرغی که در زیر خاکستر گرم پخته و یا با برنج مخلوط شده است.

غذای مقوی آنها گوشت گوسفند است که با پیاز سرخ کرده و آب لیمو به آن می زنند و یا آنرا مخلوط با برنج و ادویه می خورند.

نان را هم از آرد گندم و جو یا بلوط فراهم می کنند، میوه های نارس هم زیاد مصرف می نمایند.

خوشبختانه با مشروبات الکلی آشنایی ندارند، مشروب معمولی آنها دوغ و آب گوارا و شربتی است که کمی آب لیمو به آن مخلوط کرده اند.

چای و قهوه به طور کلی در نزد این طوایف ناشناس است. یکی از رؤسای قبایل به ما می گفت ما حتی الامکان از استعمال چای و قهوه و قند پرهیز می کنیم تا مجبور به پرداخت مالیات به بیگانگان نشویم اما از طرفی ظروف چینی و بلور ساخت اروپاییان را زیاد خریداری کرده و به کار می برند.

شیرینی معمولی آنها حلوی بسیار مطبوعی است که از عسل و مغز بادام و گلاب فراهم می کنند.

لباس بختیاری ها

اگر به گزارشها و عکسهایی که سیاحان اروپایی در اواسط قرن نوزدهم از افراد این طوایف گرفته اند مراجعه کنیم خواهیم دید که طرز لباس آنها به کلی تغییر یافته و لباسهای دراز به لباس های تنگ اروپایی و کلاه نوک تیز بلند به کلاه نمذ بدنمایی تبدیل شده است. علامت تشخیص و امتیاز مردان بختیاری پیراهن کوتاه پنبه ای خشنی است که در زیر لباس دارند و بر روی آن لباس مواجی از ماهوت قهوه ای رنگ که آن را سرداری می نامند و یا شل آستین درازی می پوشند.

شلوار مردان پارچه آبی یا سیاهی است که ما قبلاً به ذکر آن پرداخته ایم برای تهیه این شلوار بسیار گشاد پارچه زیادی لازم است. این شلوار را به وسیله کمر بند آبی یا سیاهی به

کمر می‌بندند و کمر بند هم دارای جیب‌هاییست که در آنها چاقو و چق و سایر لوازم خود را جای می‌دهند.

لباس زنان طبقه ممتاز مانند لباس سایر زنان ایرانی است به استثنای تنبان که بسیار بلند و دارای چین‌های متعددیست، اما زنان روستایی شلواری دارند که پاچه آن در میچ پا چین خورده و در بالای آن پیراهن و نیم‌تنه‌ای پوشیده‌اند که قسمت جلوی آن باز است، به علاوه پارچه بزرگ سیاه یا رنگین به دور سر پیچیده‌اند که گوشه‌های آن روی شانه افتاده است و چون به مرد بیگانه‌ای برخورد فوراً به تقلید زنان شهرنشین با همین گوشه‌ها صورت خود را می‌پوشانند.

زینت زنان عبارتست از گردن‌بند و قاب قرآن نقره یا چرمی که به بازو می‌بندند و حنای زیادی برای رنگین کردن گیسوان و ناخنهای دست و پا استعمال می‌نمایند. در نواحی مجاور اصفهان مردان و زنان غالباً گیوه به پا دارند که تخت آن را از پارچه‌های کهنه درست کرده و رویه آن را با نخ سفید بافته‌اند. بهای یک جفت گیوه ۶ تا ۱۰ قران است.

بهداشت و نظافت

به طور کلی افراد قبایل با دستورهای بهداشتی آشنایی ندارند و با اینکه در پاره‌ای از شهرهای ایران کارخانه‌های صابون‌سازی زیادی دایر است در دهکده‌های بختیاری صابون وارد نمی‌شود و مصرفی ندارد وقتی من یک قالب صابون ساخت اروپا به یکی از بختیارها دادم او آن را برای زینت در طاقچه اطاق گذاشت و یقین دارم که او هیچوقت آن را برای شستشو به کار نبرده است.

اشخاص ثروتمند هر هفته به حمام می‌روند و پیراهن عوض می‌کنند و زنان خدمتکار آن پیراهن را بدون استعمال صابون در آب جاری شستشو داده و در آفتاب خشک می‌نمایند. شستشوی روزانه منحصر است به وضو گرفتن که در موقع ادای نماز صورت می‌گیرد ولی اینکار عمومیت ندارد و فقط اشخاصی که مقید به عبادت هستند چند قطره آب از آفتابه در کف دست می‌ریزند و تقریباً مانند گربه دست و صورت خود را شستشوی دهند، بعضی هم دهان را با آب و گیاه معطری می‌شویند.

مراسم ازدواج بختیارها

مراسم ازدواج قبایل تابع قانون ثابت و معینی نیست. نظربه اینکه استخدام زن در میان آنها معمول نیست مرد می تواند به اندازه توانایی خود با چند زن ازدواج نماید زیرا که کارهای زراعتی و خانه داری و پرستاری احشام و اغنام را زنان باید انجام دهند و در مواقع بیکاری هم باید به فرش باقی پردازند. زنان در قبیله احترامی دارند و مردان حتی الامکان احترام آنها را رعایت می کنند و اگر مردی هتک احترام آنها را بنماید مورد ملامت واقع می گردد.

زنان ایل هرگز مرتکب عمل منافی عفت نمی شوند و اگر احياناً کوچکترین عمل خلافی از آنها دیده شود محکوم به مرگ می گردند.

ازدواج پسران و دختران به وسیله والدین انجام می یابد و همینکه در میان دو خانواده موافقتی حاصل شد بستگان پسر مقداری شیرینی به خانه دختر می برند و بین اعضاء آن خانواده تقسیم می نمایند بعد اشخاص محترمی از طرف والدین پسر به خانه دختر می روند و پس از آنکه پارچه سفیدی به سر دختر پیچیدند دست والدین او را به علامت نامزدی می بوسند.

نقض پیمان نامزدی در میان آنها معمول نیست و اگر کسانی پیمان شکنی کنند تمام افراد قبیله با نظر حقارت به آنها می نگرند.

مراسم نامزدی پسر و دختر ممکن است قبل از سن بلوغ انجام یابد و همینکه دختر بسن ۱۲ و پسر ۱۵ سالگی رسید عمل ازدواج صورت می گیرد.

عروسی در قبایل دارای مراسم و تشریفات مخصوصی است که نظیر آن کمتر در شهرها دیده می شود. نکته قابل توجه این است که در میان قبایل حجاب معمول نیست و زنان آزادانه زندگانی می کنند و از مردان روی نمی پوشند، بنابراین پسران از دیدن دختران ممنوع نیستند و می توانند اخلاق و رفتار دختری را که در نظر گرفته اند کاملاً آزمایش نمایند. مراسم نامزدی در قبایل بیشتر از شهرنشینان معمول است و برحسب اینکه ازدواج در یک قبیله و یا در میان قبایل مختلف صورت گیرد این مراسم تغییر پذیر است و تشریفات آن در میان دو قبیله مفصل تر است، زیرا که این قبایل می خواهند برتری و توانایی خود را به یکدیگر نمایش دهند.

همینکه نامزدی انجام یافت بستگان داماد موظفند که در موقع عید نوروز هدیه ای برای

عروس بفرستند و چنین هدیه ای باید مطابق توانایی و ثروت و شئون والدین داماد باشد. معمولاً جواهرات یا مسکوکات طلا یا گردن بند یا پارچه های گرانبها می فرستند.

این نکته را هم باید اضافه کرد که ازدواج در میان کسانی باید صورت گیرد که از حیث مقام یکسان باشند و در میان کسانی که هم شأن نباشند به ندرت صورت می گیرد. مقصود از شأن و مقام ثروتمندی نیست بلکه اصالت و ونجابت و شرافت خانوادگی می باشد. یکنفر ثروتمند ولو آنکه دارایی زیادی هم داشته باشد نمی تواند به طوری که در شهرها معمول است با شریفتر از خود پیوند نماید، حتی قبایلی هم هستند که دختران خود را به قبیله دیگر نمی دهند. کسانی هم که چندان مقید به این عقاید نیستند از گرفتن زنان شهری طبقه پست و به طریق اولی از زنان ده نشین اجتناب می نمایند.

به هر حال وقتی که موقع عروسی رسید جشنهای مفصلی می گیرند و وسایل سروسرور فوق العاده ای فراهم می نمایند و بسا می شود که جشن عروسی چندین روز که حداقل آن ۱۰ و حداکثر ۴۰ روز است دوام پیدا می کند. این جشنها باید با ساز و آواز و رقصهای دسته جمعی که همه افراد قبیله در آن شرکت می کنند برگزار شود.

رقصهای دسته جمعی توسط مردان و زنان که دایره وار دست به هم داده اند صورت می گیرد، گاهی مردان و زنان جداگانه حلقه های رقص را تشکیل می دهند و گاهی هم مردان و زنان دست یکدیگر را گرفته و با آهنگ ساز پای کوبی و دست افشانی می نمایند.

تمام مدعوین ناهار و شام را حسب فصل در زیر چادرویا در هوای آزاد صرف می کنند. جوانان بر روی اسبان در حین تاخت و تاز بازیهای حیرت آوری کرده و هنرمندیهای خود را در حال جنگ و گریز نمایش می دهند و مدتی قبل از عروسی به تمرین اسب سواری می پردازند تا بتوانند در موقع عروسی، عروس را با شکوه و جلال به خانه داماد ببرند.

در روز یا شبی که باید عروس به خانه داماد برود؛ مردان و زنان زیادی از قبیله داماد بر اسبان سوار می شوند و به همراهی دسته ای از نوازندگان به طرف قبیله عروس می روند.

مدت راه پیمایی بسته به بعد مسافت دو قبیله است. ممکن است یک یا دو ساعت، اگر مسافت زیاد باشد چند روز طول بکشد. در ضمن راه پیمایی ساز و آواز و سرگرمیها و بازیهای روی اسب ادامه دارد.

یکی از مراسم ازدواج هم این است که پدر دختر قبل از وقوع ازدواج مبلغی از داماد به عنوان شیربها می گیرد و در صورتی که دختران متعدد داشته باشد ثروت قابل ملاحظه ای به

دست می آورد اما عروس برعکس مراسم شهرنشینان جهیزیه کمی به خانه داماد می برد. تشریفات قانونی و مذهبی ازدواج روزی انجام می یابد که عروس به خانه داماد وارد شده باشد، به ندرت اتفاق می افتد که مراسم عقد قبل از ورود عروس به خانه داماد انجام یابد، هرگاه ساعت برای عقد مناسب نباشد ممکن است عروس بدون اینکه خود را به داماد نشان دهد چند روزی در خانه او بماند. پس از آنکه مراسم قانونی انجام یافت همان شب عروس را با ساز و آواز و رقص به اطاق یا چادری که آن را حجله خانه می گویند می برند. داماد در هیچیک از این تشریفات مقدماتی نباید شرکت کند و فقط روزی حضور پیدا می کند که همه بستگان او سوار بر اسب می شوند تا به استقبال عروس بروند. سواران جوان اسکورت داماد به دو دسته تقسیم می شوند، یکدسته نزد داماد می ماند و دسته دیگر به سواران اسکورت عروس ملحق می گردد.

همین که عروس نزدیک شد داماد باید شجاعت و هنرمندی از خود بروز دهد و با وجود مقاومت و ممانعت سواران اسکورت عروس اسب خود را به جولان اندازد و پارچه ای را که بر سر عروس افتاده است بر بارید. در این موقع مانند هنگام جنگ، سواران اسکورت عروس داماد را تعقیب می کنند تا پارچه روسری را از او بگیرند، بنابراین هیاهو و سرو صدای زیادی تولید می شود که خالی از تماشا نیست. این دو اسکورت پیوسته به کشمکش می پردازند، اگر اسکورت داماد او را از این کشمکش خلاص نماید و او بتواند فرار نماید به حصول شرافتی موفق شده زیرا که در این جنگ فاتح گردیده است، برعکس اگر اسکورت عروس موفق به گرفتن روسروی شود به افتخاری نایل شده و اسکورت داماد شرمنده و سرافکنده می گردد.

تمام این تمرینات برای تحصیل هنرمندی و مهارت در فنون جنگی است، بنابراین در چنین موقع بهترین اسبان قبیله را انتخاب می کنند که بهای هریک به چند هزار فرانک می رسد.

اگرچه این عادات و رسوم در این اوقات از رونق افتاده، معهذاً کاملاً از میان نرفته است و گاه به گاه در میان قبایل دیده می شود.

اطفال بختیاری

عاطفه و مهرپدري نسبت به فرزند در میان بختیارها به حد کمال است. در مسافرتها یی

که برای کارهای لازم و یا زیارت می‌کنند مرد همیشه طفل را در آغوش خود می‌برد و مرکوب را در اختیار زن می‌گذارد که بر آن سوار می‌شود و گاهی هم طفل خود را در بغل می‌گیرد اما شوهر پیاده و چوب‌بدست با زن همقدم است و از او و طفلش مواظبت می‌نماید.

اطفال بختیاری در صغر سن سیمای زیبا و اندام نیکویی دارند. متأسفانه در سن سه یا چهار سالگی چهره آنها منقبض می‌گردد و شکمشان برآمدگی پیدا می‌کند و بد ترکیب می‌شوند. پدران نسبت به تندرستی اطفال توجه بیشتری دارند و در موقع لزوم او را نزد طبیب می‌برند. اطفالی که برای معالجه نزد ما آوردند اغلب به ورم امعاء و سوء هاضمه مبتلا بودند و این مرض به واسطه خوردن برنج زیاد به آنها عارض می‌گردد، خوشبختانه اکنون با دستورهای بهداشتی آشنا شده و مقدار زیادی ماست به برنج مخلوط می‌نمایند.

زنان بختیاری و طبابت

یکی از خصایص نیک زنان بختیاری توجه به امور بهداشتی و طبابت است و عده‌ای از آنها در این فن مهارت زیادی دارند و آنها را معمولاً حکیم می‌نامند. شغل طبابت در میان زنان قبایل تقریباً موروثی است. هرگاه پدر یا مادری دوی تازه‌ای پیدا کند طریق استعمال آن را به دختر بزرگتر خود می‌آموزد و به پسران یاد نمی‌دهد زیرا که آنها را برای چنین عملی لایق نمی‌پندارند. زنان در عمل زخم‌بندی و شستشوی جراحات و بیرون آوردن گلوله تفنگ از بدن مهارتی دارند.

حق الزحمه‌ای که در صورت بهبود مریض به حکیم داده می‌شود مبلغ قابل ملاحظه‌ای است. اگر جراحی که از اسلحه آتشی تولید شده خوب معالجه شود اشخاص فقیر ۱۵ تا ۲۰ تومان و اغنیا سه برابر این مبلغ را به زن حکیم می‌پردازند.

این زنان ادویه لازم را خودشان تهیه می‌کنند و با حوصله خستگی ناپذیری به پرستاری و معالجه مریض می‌پردازند و در صورتی که از معالجه مأیوس شوند و مریض در شرف مرگ باشد بینی او را با خمیری که از گیاهان معطر درست کرده اند پُر می‌کنند.

ادویه‌ای که به کار می‌برند گیاه‌هایی است که خاصیت آنها به تجربه رسیده است. برای معالجه جراحات مازو را که از درخت بلوط بدست می‌آید به کار می‌برند و برای سوء هاضمه قیر به مریض می‌دهند و برای معالجه اورام نخاعی و دماغی شکم حیوانات زنده را پاره کرده و روی موضع متورم می‌اندازند تا با حرارتی که دارند عمل مشع‌های طبی را

انجام دهند و برای دفع تب مطبوخ پوست بید به مریض می دهند.
مارهای بیابانی غالباً چوپانها و زارعین را می گزند. زن حکیم برای دفع این سم مهلک
مار گزیده را مجبوره حرکت و جنبش می کند و بعد مقعد مرغ زنده یا امعاء بزی را که تازه
ذبح کرده باشند بر روی محل گزیده شده می گذارد.

این زنان حکیم علاوه بر استعمال ادویه گاهی هم با تلقین مریض را معالجه می کنند.
مثلاً دعایی در روی جراحت قرار می دهند و به مریض تلقین می کنند که با این عمل حتماً
معالجه خواهد شد و خلاصه آنکه تمام انواع و اقسام اعمال جادوگری را به کار می برند و بسا
می شود که این تلقینات در روح بیمار تأثیر کرده معالجه می شود.

نظر به اینکه در این ناحیه آفتاب روی شنها می تابد تشعشع آن باعث درد چشم می شود،
از طرف دیگر مسافری و زایرین هم غالباً امراض مقاربتی و مسری را با خود به ارمغان
می آورند که به دیگران هم سرایت می کند و اگر این امراض به دقت معالجه نشود به مرور
زمان مزمن می گردد و باعث خرابی چشم می شود.

امراض جلدی که از عدم نظافت و آمیزش با اشخاص مریض تولید می شود در میان افراد
قبایل زیاد است.

نظر به اینکه افراد ایل در موقع بیابان گردی غالباً در زمینهای مرطوب زندگانی می کنند
مرض رماتیسم مهمان دائمی آنها می باشد.

قابله تحصیل کرده هم در میان این طوایف پیدا نمی شود و عمل مشکل زایمان را غالباً
زنان همسایه انجام می دهند، به علاوه احتیاطهای لازم هم مراعات نمی شود و اغلب زن
تازه زای پس از یک یا دو روز از بستر استراحت بلند می شود و به کارهای لازم می پردازد و
مریض می شود، مادرانی هم که اجباری به کار کردن نداشته باشند، بیش از یک هفته
استراحت نمی کنند.

بختیاری ها بیکاری و تنبلی را یکنوع بیماری به شمار می آورند و کوشش دارند که با
تمام وسایل ممکنه این بیماری را رفع نمایند و برای معالجه آن گاهی دعایی در سینه
اشخاص تنبل و بیکاره قرار داده و یا به گردن آنها می آویزند و اگر این معالجه مفید واقع نشد
شخص تنبل را مجبور می کنند در شبهایی که ماه در حالت بدر است به قبرستان برود و هفت
دفعه از زیر بدن شیر سنگی که بر روی قبر یک مرد جنگی باشد عبور نماید ولی ما نتوانستیم
بفهمیم که آیا این معالجه اخیر مؤثر واقع می شود یا نه و فقط به ضرب المثل خودمان معتقدیم

که می‌گوید در چنین مواقع فقط عقیده پیدا کردن به کار موجب علاج است».^{۲۳۶}
از هانری رنه دالمانی جدا می‌شویم و ایلات بختیاری را ترک می‌گوییم با این امید که
در سفری دیگر به هنگام کوچ در دشت و هامون همراهیشان کنیم.

راههای ایران در ابتدای قرن بیستم

محمد علی جمالزاده محقق و نویسنده نامدار معاصر درباره راههای ایران و انواع وسایل
حمل و نقل در اواخر دوران قاجار گزارش دقیقی دارند که نظر به اهمیت و ارتباط موضوع با
امر سیر و سیاحت قسمت‌هایی از آن را نقل می‌کنیم:

«بهبود راهها در شمال ایران به وسیله شرکت‌های مختلفی انجام شد که تحت نظر دولت
روسیه و یا به طور مستقیم از طریق بانک استقراضی بوده است. لازار پولیاکف
(Lazar Poliakov) یکی از اقتصاددانان روسیه در اول دسامبر ۱۸۹۱ م. امتیازی به
دست آورد که بر طبق آن انحصار حمل و نقل و بیمه برای مدت هفتاد و پنج سال، در ازای
پرداخت سالانه ۳۰۰ تومان که در پایان بیست سال به ۱۰۰۰ تومان افزایش می‌یافت، در
اختیار او قرار گرفت. کمپانی بیمه حمل و نقل ایران با کمک دولت روسیه همراه با
شعبه‌اش یعنی دایره حمل و نقل ایران توانست حقوق انحصاری خود را در مقابل رقبای
قوی‌اش نگهدارد و حتی حوزه پست ایران را نیز در انحصار خود بگیرد.^{۲۳۷} حجم تجارت خود
آنها نیز به طور چشمگیری افزایش یافت، چنانکه حجم کالاهایی که آنها در مرزهای ایران
حمل کردند از ۹۴۰۰۰ پود در سال ۱۹۰۵ م. به ۱,۰۶۰,۰۰۰ پود در سال ۱۹۱۳ م. رسید و
حال آنکه میزان کالاهایی که از کشور خارج و یا داخل کردند از ۲۳۷۷۰۰۰ پود تا
۸۳۸۴۰۰۰ پود بالغ شد. منتقدین اشاره کرده‌اند که با تمام اینها در همین دوره تعداد
آژانس‌های آنها از بیست به دوازده کاهش یافت و اعضای شرکتها علاقه زیادی به منافی
به هم رسانیدن که از کشتی رانی در دریای خزر عاید می‌شد نه از حمل و نقل راههای خشکی
ایران.

شرکت بیمه تحت نام شرکت راه انزلی در ۷ ثروئیه ۱۸۹۳ م. امتیازی برای کشیدن یک

۲۳۶ - رک: همان کتاب، ص ۱۰۲۲ تا ۱۰۳۹.

۲۳۷ - در سال ۱۹۰۴ میلادی برابر با ۱۴۲۲ هجری قمری و مطابق با ۱۲۸۳ خورشیدی بیمه عمر از فعالیتهای شرکت

مزبور حذف شد.

راه حمل و نقل از انزلی تا قزوین به دست آورد، این راه بعدها به راه قزوین-تهران و قزوین-همدان توسعه یافت. در سال ۱۸۹۹م. راه دریای مازندران به تهران تکمیل شد و در سال ۱۹۰۶م. راه بین قزوین و همدان به اتمام رسید. ضمناً در سال ۱۹۰۲م. امتیاز کشیدن راهی از جلفا به تبریز هم واگذار شد و بلافاصله هم تکمیل گردید، این امتیاز همچنین گسترش این راه را تا قزوین و از آنجا تا تهران واگذار کرده بود.

این راهها بسیار عالی ساخته شدند و پرهزینه هم بودند؛ بخش انزلی-قزوین با هزینه قریب به ۳,۰۰۰,۰۰۰ روبل، و راه تهران-قزوین و غیره ۷,۰۰۰,۰۰۰ روبل و راه جلفا-تبریز ۴,۷۰۰,۰۰۰ روبل یا بالغ بر ۱۵,۰۰۰,۰۰۰ لییره به طور اعم. راههای خزری نتوانستند منافع منطقی برگردانند: هر چند که کیفیت حمل و نقل عالی بوده و ده درصد هزینه حمل و نقل را افزایش داده بود و تعدادی از تجار را وسوسه کرده بود تا از راههای کوهستانی مشهدسر-تهران استفاده کنند، مع الوصف فقط توانست سود ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ روبل سرمایه گذاری شده را برگرداند. در سال ۱۹۱۰م. وسایل به ۳۵۴,۰۰۰ روبل بالغ شد ولی هزینه جاری سربه ۲۸۶,۰۰۰ روبل زد و تعمیر راهها هم ۲۲,۰۰۰ روبل دیگر را دربر گرفت و مازادی کمتر از ۴۷,۰۰۰ روبل یا ۵٪ سرمایه سرمایه گذاری شده به جا گذاشت. از سوی دیگر راه جلفا-تبریز هم معروف و هم پرسود گردید. بایستی اضافه کرد که هر چند که دولت روسیه انتظار داشت مقدار زیادی از سرمایه های خصوصی روسیه در این کارهای راهسازی سود ببرد ولی این کارها بالاخره به تدارک مبلغ هنگفتی از جوه سرمایه گذاری شده انجامید.

این امتیاز به شرکت راهسازی اجازه می داد تا یک سرویس کالسکه رانی همراه با ایستگاههای سراسر راه ایجاد کند ولی شرکت ترجیح داد که این حق را به اجاره دهد. این سرویس تا سال ۱۹۱۰م. بوسیله برادران باقراوف-یکی از اتباع روسیه همراه با یک نفر تبعه ایرانی-راه افتاد و پس از آن نیز شرکت ایرانی بهمن-بهرام راهش انداخت. کمی قبل از جنگ اول جهانی، در این جاده ها اتومبیل راه افتاد. در وهله اول، شرکت با تحریم وسایل آنها را دلسرد کرد-برای هریک از ماشینهایی که دارای قدرت اسب بودند به اندازه پول یک اسب مالیات بست. ولی در ۴ آوریل سال ۱۹۱۳م. یک نفر تبعه روس بنام خوشتریه (Khoshtaria) «امتیازی برای راه اندازی وسایل موتوری تا اواخر سال ۱۹۱۹م. در جاده های رشت-قزوین و قزوین-تهران و قزوین-همدان» به دست آورد و در

سال ۱۹۱۴ م. بعضی از ماشین‌های پژو راه افتاد.

با توجه به راه‌های جنوب، بانک شاهنشاهی ایران^{۲۳۸} در ژانویه ۱۸۹۰ م. یک امتیاز شصت ساله خریداری کرد که سال قبل به یک نفر ایرانی واگذار شده بود و قرار بود راهی از تهران به اهواز و بین بروجرد و اصفهان ساخته شود. دولت با تأکید بر حقوق انحصاری بانک اعلام کرد که «به شرکت مذکور حق تحریم دیگران هم از حمل مسافر و کالا در گاری یا کالسکه یا وسایل دیگر حمل و نقل در این جاده واگذار شده است». در سال ۱۸۹۱ م. راه بین تهران و قم تکمیل شد و به شرکت این حق داده شد تا از هر وسیله‌ای اعم از گاری و کالسکه ۱۰ قران و از هر چهارپایی ۲ شاهی برای سرتاسر جاده و یک شاهی برای قسمتی از آن دریافت کند. در ماه نوامبر و دسامبر ۱۸۹۸ م. به بانک حق کشیدن جاده تا اصفهان واگذار گردید.

در سال ۱۹۰۲ م. بانک استقراضی روسیه در صدد برآمد تا راه جنوب را که شرکتی به ریاست «ه. ف. ب. لینچ» با کمک انگلیس در اختیار داشت تحت کنترل خود درآورد. سال بعد این شرکت با یک سهم ۱۰۰۰۰۰ لیره‌ای بنام شرکت حمل و نقل ایران درآمد. این شرکت علاوه بر ساختن جاده این حق را به دست آورد که در این راه و نیز رود کارون به کارهای حمل و نقل و غیره بپردازد. در سال ۱۹۰۶ م. راه قم - سلطان‌آباد تکمیل شد و نرخ راهداری آن هر وسیله نقلیه دو تومان (از قبیل اتومبیل) و هر چهارپا یک قران تعیین گشت. و شرکت در سال ۱۹۰۸ م. در مقابل پرداخت سالانه ۷۰۰۰ تومان حق انحصاری حمل و نقل بین تهران و سلطان‌آباد را به دست آورد که با توافق اداره پست ایران انجام شد. نرخهایی که به وسیله شرکت انگلیسی عرضه شده بود بسیار منطقی‌تر از نرخهای شرکت روسی بود - یعنی پرداخت برای اتومبیل به شکل راهداری و مالیات انحصاری ۱۲ تومان که قابل مقایسه با ۱۰۷۴ تومان در جاده روسی است.

حتی یک قسمت از جاده جنوبی (که بیشتر بنام جاده خوزستان، بختیاری و یا جاده لینچ معروف بود) تا سال ۱۹۱۲ م. ساخته نشد - پایان این دوره در امتیازنامه پیش‌بینی شده

۲۳۸ - این بانک در سال ۱۸۸۹ میلادی به موجب امتیازی که اعتبار آن ۶۰ سال تعیین شده بود توسط یک مؤسسه تجارته انگلیس فعالیت خود را آغاز کرد و حق نشر اسکناس را نیز به دست آورد و متدرجاً شعبی نیز در شهرهای مختلف دایر نمود و پس از تأسیس بانک ملی ایران نشر اسکناس را از دست داد و بالاخره در مردادماه ۱۳۳۱ پس از ۶۳ سال فعالیت منحل شد.

بود — و دنباله این جاده هم بایستی کشیده می شد. ولی کاروانها بین اهواز و اصفهان و نیز بین بوشهر و شیراز و بندرعباس و کرمان در رفت و آمد بودند. وضع ناامن مملکت در سالهای بین آغاز انقلاب ایران و اولین جنگ جهانی و افزایش قیمت علوفه مشکلاتی را پیش آورد. ولی رفت و آمد با تغییرات چشمگیری روبه ترقی رفت.

با وجود این ترازنامه شرکت حمل و نقل ایران در سال ۱۹۱۲ م. یک کاهش ۶۱۰۶ لییره را نشان می دهد. و یک گزارش منتشر نشده توسط مدیر شرکت به تاریخ ۸ ژوئیه ۱۹۱۴ م. حاوی اشارات زیر است:

وضع راه بختیاری در وضع بسیار بدی است. در بعضی قسمتها به صورت یک راه بزر و درآمده است.

وقتی که در سال ۱۹۱۰ م. از این راه سفر کردم وضعش بسیار بد بود و به حالت خطرناکی هم درآمده بود.

از آن سال به بعد تعداد شترهایی که بین اهواز و اصفهان در حرکت بودند، ۵۰ درصد کاهش یافته است که بیشتر در نتیجه این است که استفاده از آنها در این جاده پراز سنگلاخ محدود است و سالها بعد ما مجبور خواهیم شد که حمل و نقل با شتر را به طور کلی کنار بگذاریم.

ارزیابی تابستان سال ۱۹۱۴ م. مشعر بر این است که این جاده می تواند «مناسب رفت و آمد کاروانها» با هزینه ۵۸۰۰ لییره باشد، و هزینه «مناسب گردانیدن آن برای رفت و آمد وسایل موتوری از اهواز تا اصفهان» ۳۲۰۰۰ لییره است.

در اثنای جنگ اول جهانی بعضی از راهها ساخته شد و یا تعمیر گردید و راهداری هم برچیده شد. از آن به بعد ایران برای حمل و نقل داخلی و تجارت با کشورهای همسایه به جاده های خود متکی گشت».^{۲۳۹}

با اینکه این راهها حسب ضرورت های تجاری و حمل و نقل کالاها به وجود آمد لکن تحولی در امر سیرو سیاحت و مسافرت را نیز به دنبال داشت با محمد علی جمالزاده راههای ایران و کیفیت و وسایل حمل و نقل در آنها را مرور می کنیم:

۲۳۹ — رک: تاریخ اقتصادی ایران، ص ۲۹۸ تا ۳۰۶.

۱ - راه طرابوزان - تبریز - تهران:

الف - از طرابوزان به تبریز - فاصله ... تقریباً ۱۸۳ فرسنگ (۱۱۰۰ کیلومتر). از بایزید به تهران قریب ۱۳۶ فرسنگ.

مدت (حد وسط) در تابستان ۶۰ روز و در زمستان ۴۵ روز.

در خاک ایران از راه خوی تا تبریز و از تبریز تا تهران درشکه رواست. از طرابوزان تا تبریز را مسافر می تواند بیست روزه با اسب طی نماید و قیمت کرایه اسب ۲۵ تومان است.

ب - از تبریز به تهران

فاصله ... تقریباً ۱۰۵ فرسنگ

مدت (حد وسط) با اسب ۲۵ تا ۳۰ روز، با شتر ۴۰ روز.

از تبریز به تهران پستی که مسافر بگیرد و در هر منزل اسب حاضر داشته باشد نیست ولی بعضی درشکه های شخصی هست که ده روز مسافر را از تبریز به تهران می رساند و وجه کرایه آنها عموماً ۱۵۰ تومان است. ولی اگر مسافر بخواهد زودتر به تهران برسد راه تبریز به جلفا و تفلیس و بادکوبه و انزلی و رشت و تهران ترجیح دارد: خرج این راه زیادتراً راه مستقیم تبریز به تهران نیست و مسافر را چهار پنج روزه به مقصد می رساند.

۲ - راه جلفا به تبریز

فاصله ... ۲۰ فرسخ ... (۸۴ میل انگلیسی).

با کاروان و با گاری ۴ روز.

مدت (حد وسط) با اتومبیل مال التجاره یک روز و نیم.

۳ - راه جلفا به ارومیه از طریق خوی:

الف - از جلفا به خوی - مدت (حد وسط) با کاروان ۳ روز.

ب - از جلفا به سلماس - مدت (حد وسط) با کاروان ۵ روز.

ج - از جلفا به ارومیه از راه صوفیان - مدت (حد وسط) با کاروان ۱۰ روز.

۴ - راه آستارا به تبریز از طریق اردبیل:

الف - آستارا به اردبیل

از آستارا به اردبیل راهی هست که تقریباً ۱۴ فرسخ مسافت دارد و آنرا شرکتی ایرانی ساخته و عایداتش نیز به جیب همان شرکت می رود. راهداری برای هر بار الاغ ۱۵ شاهی و برای بارشتر و اسب و قاطر ۳ قران است.
مدت (حد وسط) ۲ روز

۵ - راه انزلی به تهران از طریق رشت (راه شوسه است):

مسافت ... قریب ۶۴ فرسنگ است (۳۸۲ کیلومتر).
از وقتی که شرکت روسی در انزلی بندری ساخته که به استثنای اوقات طوفان کشتی تا لنگرگاه گمرک می تواند نزدیک شود رفت و آمد مال التجاره در این بندر روزه روز درتزاید است.
راه انزلی به تهران هم کالسکه و هم اتومبیل رو است. شرکت راه شوسه راهداریهای ذیل را دارد:

از هر درشکه و کالسکه چهار اسبه	۱۰ قران	} ۱ - از انزلی به رشت
از هر درشکه دو اسبه	۴ قران	
از هر شتر و اسب و قاطر	۱ قران	
از درشکه و کالسکه چهار اسبه	۵۹/۹۰ قران	} ۲ - از رشت به تهران
از درشکه دو اسبه	۱۳ قران	
از گاری چهار اسبه	۷۰/۵۰ قران	
از اسب و قاطر و شتر	۴/۵ قران	
از خر	۲/۷۰ قران	

الف - از انزلی به رشت - مسافت ... ۴ فرسنگ. مدت (حد وسط) - با درشکه ۲ ساعت و نیم تا ۳ ساعت. مال التجاره یک روز.
از راه آب هم از انزلی راهی است تا پیره بازار و از پیره بازار از راه خشکی تا رشت. مدت (حد وسط) ۲ تا ۳ روز (برای مال التجاره).

ب - از رشت به تهران - مسافت ... قریب ۶۰ فرسخ.
مدت برای مال التجاره

(حد وسط) با کاروان ۱۴ روز.

با گاری ۱۲ روز.

از سال ۱۳۲۲ هجری قمری به این طرف شرکتی روسی و ایرانی برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره با اتومبیل از انزلی به تهران تأسیس گردیده است.

۶ — راه مشهد سر به تهران:

می توان گفت که مشهد سر بندرگاهی ندارد چونکه کشتی ها در ۱۵۰۰ ذرعی ساحل لنگر می اندازند و بارگیری به توسط بلم می شود.
مسافت ... ۳۵ تا ۳۶ فرسنگ.
مدت (حد وسط) در تابستان ۶ تا ۸ روز.

۷ — بندر گز به تهران:

بندر گز در انتهای خلیج استرآباد واقع است و تردد کشتی ها در آنجا سهل تر از مشهد سر است. کاروان بندر گز به تهران می تواند از طرف ساری و بارفروش به تهران برود و هم می تواند به شاهرود و یا به دامغان آمده و از آنجا در جاده بزرگ مشهد و تهران افتاده و به طرف پایتخت روان شود.
مسافت ... ۵۵ فرسنگ (از راه ساری و آمل).

از راه ساری ۸ روز.
از راه شاهرود ۱۲ روز.
مدت (حد وسط)
از راه دامغان ۱۱ روز.

۸ — راه عشق آباد به مشهد از راه قوچان:

طول کلیه این راه قریب چهل فرسخ است.
الف — عشق آباد به قوچان. مسافت ... تقریباً ۲۰ فرسنگ (۷۶ میل).
با شتر ۸ تا ۱۰ روز.
با قاطر واسب ۵ تا ۷ روز.
مدت (حد وسط)
با گاری ۴ تا ۸ روز.

ب — قوچان به مشهد

مسافت ... تقریباً ۲۵ فرسنگ

با شتر ۸ تا ۱۰ روز

مدت (حد وسط) با گاری ۴ تا ۵ روز

با اسب و قاطر ۵ تا ۶ روز

راه عشق آباد به مشهد در دست آقا رضای رئیس التجار است و درشکه و گاری و کاروان در آن تردد می نمایند. صاحب امتیاز از هر شتری ۱/۷۵ قران راهداری می گیرد و مطابق امتیازنامه از هر درشکه و گاری هم بایستی یک تومان می گرفت ولی از آنجایی که صاحب امتیاز مواظبت لازم را در حفظ راه به جا نمی آورد حق مذکور پرداخته نمی شود. مسافرین این راه با چهار وسیله زیر می توانند مسافرت نمایند:

۱- با درشکه پستی:

— از عشق آباد به باجگیران در مدت ۶ تا ۹ ساعت به قیمت ۱۰ منات.

— از باجگیران به قوچان ... در مدت ۱۲ تا ۱۸ ساعت به قیمت ۱۲ تا ۱۸ تومان.

— از قوچان به مشهد در مدت ۲۰ تا ۲۷ ساعت به قیمت ۲۳ تا ۳۰ تومان.

— از عشق آباد به قوچان در مدت ۳ روزه به قیمت ۴۰ تا ۵۰ منات.

— از عشق آباد به مشهد در مدت ۳ روزه به قیمت ۴۳ تا ۶۰ تومان.

۲- با گاری پستی:

— از عشق آباد به مشهد در مدت ۳ تا ۶ روزه به قیمت ۲۵ تا ۵۱ قران هر نفری.

۳- درشکه معمولی:

— از عشق آباد به قوچان در مدت ۳ تا ۴ روز، هر درشکه ۴۰ تا ۵۰ منات.

— از قوچان به مشهد در مدت ۵ تا ۶ روز، هر درشکه ۳۰ تا ۴۰ تومان.

۴- گاری معمولی:

— از عشق آباد به قوچان در مدت ۳ تا ۴ روز، هر نفری ۱۵ تا ۲۰ قران.

— از قوچان به مشهد در مدت ۶۵ روز، هر نفری ۲۰ تا ۲۵ قران.
به علاوه بر این با چاروا دار و درشکه های خصوصی نیز حمل و نقل ممکن است.

۹ — راه دوشک^{۲۴۰} به مشهد (راه مالرو):

مسافت تقریباً ۲۴ فرسنگ.
مدت با قاطر واسب و الاغ ۲ تا ۱۰ روز.

۱۰ — راه قوچان به سبزوار:

مسافت ۲۲ فرسنگ با گاری ۴ تا ۵ روز.
مدت برای مال التجاره با کاروان ۴ تا ۵ روز.

۱۱ — نصرت آباد (سیستان) به مشهد:

مسافت تقریباً ۱۲۰ فرسنگ.
مدت ۳۰ روز.
از نصرت آباد راهی هست که می رود به نوشکی و کویته.

۱۲ — بندرعباس — کرمان — یزد:

الف — بندرعباس به کرمان.
از بندرعباس به کرمان سه راه هست: اولی از تنگه زیدان، دومی از تنگه رودان، سومی از تنگه نوردان. از راه تنگه زیدان با شتر ۳۰ روز و با الاغ ۲۰ روز مال التجاره می رسد و مسافر می تواند دوازده روزه برسد.
از دوراه دیگر شتر ۳۵ روزه و الاغ ۲۵ روزه و مسافر از ۱۴ تا ۱۵ روزه می رسد.
راه تنگه زیدان که از میان ایل افشار می گذرد خطرناک است و بهتر است دوراه دیگر را

۲۴۰ — از شهرهای جمهوری ترکمنستان شوروی است که از طریق «یکه توت» و کبود گنبد «کلات نادری» که از توابع درگز است، و در گذشته یکی از مستحکم ترین استحکامات نادر شاه در شمال خاوری ایران به شمار می آمد به مشهد متصل می شد.

که از میان ایل رودباری می‌گذرد انتخاب نمود.^{۲۴۱}
 مسافت (۳۰۰ میل) که قریب ۸۰ فرسنگ می‌شود.
 قیمت کرایه مال و مسافر بر حسب فصول و وضع راه تغییر می‌یابد.
 ب — بندر عباس به یزد.
 مسافت (۵۳۰ میل) (که قریب ۱۴۰ فرسنگ می‌شود).
 با شتر ۶۰ روز.
 مدت (حد وسط) با الاغ ۵۰ روز.
 در تابستان قیمت بالا و در زمستان پایین می‌رود.
 سابقاً کاروان از راه تنگه زک می‌گذشت و مسافرتش ۴۰ روز طول می‌کشید ولی از آنجایی که این راه از وسط ایلات عرب می‌گذشت و چندان امن نبود هشت سالی است که کاروان دیگر از آن راه تردد نمی‌نماید و از تنگه نوردان می‌گذرد.
 مسافرین ممکن است این راه را ۲۱ روزه طی نمایند و وجه مسافرت تقریباً ۲۵ تومان است.
 راه تنگه زیدان که مشهور به راه احمدی است کوتاهترین راههاست بین بندر عباس و یزد و اگر امنیت برقرار شود تردد مال التجاره به درجات افزون خواهد گردید و شعبه این راه هم از دشتاب به طرف سیرجان و یزد خواهد رفت و مصارف حمل و نقل خیلی تخفیف خواهد یافت.

۱۳ — بندر عباس به سیستان (از طریق نرماشیر):

مسافت ۱۵۰ تا ۱۸۰ فرسنگ است.

مدت اقل ۳۰ روز.

۱۴ — بندر عباس به مشهد (از راه رفسنجان و کرمان):

مدت با شتر ۹۰ روز.

۲۴۱ — چنانچه خواهان اطلاعاتی درباره ایلات ایران بودید نگاه کنید به «ایران‌شهر» نشریه کمیسیون ملی یونسکو در

ایران، ج ۱، ص ۱۱۴.

۱۵ - بوشهر به تهران از راه شیراز:

طول راه بوشهر به تهران ۲۰۵ فرسنگ است. بوشهر دارای لنگرگاهی نیست و کشتی‌ها باید تقریباً در ۷ هزار ذرعی ساحل لنگر بیندازند. کتل‌هایی که در بین راه هست مانع از حمل و نقل بارهای وزین و حجیم می‌گردد و روزه روز از اهمیت این راه کاسته و بر اهمیت راه محمره می‌افزاید به طوری که اغلب مال التجاره‌هایی که باید به تهران و اصفهان بروند از این راه می‌روند و فقط مال التجاره شیراز از راه بوشهر می‌رود.

درشکه‌هایی که در راه تهران و اصفهان تردد می‌نمایند تا آباده هم که واقع بین اصفهان و شیراز است. بروند ولی از آباده به بوشهر حمل مال التجاره فقط با قاطر ممکن است.

الف - از بوشهر به شیراز:

از این جاده غالباً برای حمل بار از بوشهر به شیراز استفاده می‌شد. روایت آقای جمالزاده چنین است:

«در جاده بوشهر به شیراز دو قسم حمل و نقل مال التجاره هست:

اولی موسوم است به «یک قاچ» و دومی به «دو قاچ».

یک قاچ بار را از نقطه عزیمت مستقیماً تا به محل مقصود می‌برند. دو قاچ بار را می‌برد تا منازل بین راهی و برمی‌گردد به نقطه اولیه عزیمت و دوباره قسمت دیگر بار را می‌برد تا همان منازل بین راهی که بارهای دفعه اول را در آنجا نهاده و این بارها پس از آن حمل می‌شود به محل مقصد. دو قاچ بنا به قرارداد تجار بوشهر و چاروا دارها منسوخ گردیده است.

مسافت قریب ۳۶ فرسنگ (۱۳۷ میل).

مدت با ترتیب یک قاچ ۱۴ تا ۱۶ روز با قاطر و ۲۰ روز با الاغ.

ب - از شیراز به اصفهان:

مسافت قریب به ۸۲ فرسنگ (۳۱۲ میل).

مدت ۱۶ تا ۲۲ روز.

ج - از اصفهان به تهران (از راه کاشان و قم).

مسافت قریب ۶۴ فرسنگ است (۲۴۵ میل).

مدت ۱۵ تا ۲۰ روز.

• - خرمشهر.

۱۶ — راه محمره به اصفهان و تهران از طریق رودخانه کارون:

مال التجاره با کشتی از محمره می رود به ناصری (اهواز) و از آنجا با کاروان می رود به اصفهان و تهران.

عمق متوسط کارون یک ذرع و ۵ گره است^{۲۴۲} و برای کشتی هایی که سطح تحتانی آنها محدب نیست تردد در آنجا آسان است.

شرکت «لینچ و برادران» در کارون سفلی سه کشتی بخار و هفت بلم دارد که هر هفته مابین محمره و اهواز رفت و آمد می نمایند و قیمت حمل و نقل آنها از قرار ذیل است:
برای مسافر (بدون خوراک):

از محمره به ناصری	از ناصری به محمره	
۶ تومان	۵ تومان	طبقه اول ...
۴ تومان	۳ تومان	طبقه دوم ...
۱/۴ تومان	۱/۲ تومان	طبقه سطحه ...

شرکت ناصری ایرانیان در کارون دارای یک کشتی بخاری و ۵ بلم است. کشتی بخاری اقلأً در ماه دوبار مسافرت رفت و برگشت می نماید.
قیمت حمل و نقل با این کشتی از قرار ذیل است:
برای مسافر (بدون خوراک):

از محمره به ناصری	از ناصری به محمره	
۶ تومان	۵ تومان	طبقه اول ...
۴ تومان	۳ تومان	طبقه دوم ...
۱/۴ تومان	۱/۲ تومان	سطحه ...

در ظرف سال اودئیل^{۲۴۳} (۱۳۳۱-۱۳۳۲) شرکت ناصری ۴,۵۰۰ و کمپانی لینچ ۵,۹۴۰ مسافر حمل کرده اند.

از چند سال به این طرف شرکتی هم به اسم شرکت «ونکھوس»^{۲۴۴} برای کشتی رانی در کارون تأسیس شده و دارای ۲ کشتی بخار و ۸ بلم است و در ماه سه مرتبه رفت و

^{۲۴۲} — حدود ۱/۵ متر.

^{۲۴۳} — سال گاو.

^{۲۴۴} — Wankhause

برگشت می نماید و فرقی که با کشتی های شرکتهای دیگر دارد این است که مسافر در ازای ۲ تومان می تواند خوراک هم داشته باشد.

الف — از محمره به اهواز (از طریق کارون):

مسافت قریب به ۳۲ فرسنگ (۱۲۰ میل)، از راه خشکی ۲۱ فرسنگ.

مدت برای رفتن ۲ روز برای مراجعت یک روز کشتی رانی در کارون علیا.

شرکت «لینچ» در کارون علیا یک کشتی بخاری موسوم به «شوشان» دارد که ۱۲۰ خروار بارگیری می تواند ولی منحصر به مسافر است و تا شلیلی که در یک فرسنگی شوشتر واقع است می رود و حد وسط مسافرت او تا محل مذکور و مراجعت به اهواز در ماه سه بار است.

برای مسافر:

از اهواز تا شلیلیه	از شلیلیه به اهواز
۳ تومان	۲۵ قران
۰/۸ تومان	۷ قران
طبقه اول ...	
سطحه ...	

شرکت ناصری هم در کارون علیا دارای یک کشتی بخاری است که قریب ۱۰۰ خروار بارگیری دارد و هر ماهی اقلأ دو بار خط مذکور را سیر می نماید.

قیمت حمل و نقل با این کشتی به عینه مثل همان کشتی «شوشان» است.

در مقابل ناصری رودخانه چندین نشیب دارد که در عرض یک ثلث فرسنگی مانع از عبور و مرور سفاین می گردد لهذا شرکت ناصری در ساحل یک خط آهنی ایجاد نموده که ناصری را به اهواز مربوط می نماید و واگن های کوچک اسبی در روی آن رفت و آمد می نمایند.

ب — از اهواز به اصفهان:

مسافت بین اهواز و اصفهان تقریباً ۷۰ فرسنگ است (۴۳۱ کیلومتر). شرکای صاحب راه به عنوان راهداری در سرپل «گذر بلوکات» که مشهور به «پل شلو» است ۵ قران از هر قاطری می گیرند.

برای حمل و نقل اغلب قاطر به کار می رود و الاغ و شتر را فقط در زمستان و بهار می توان به کاربرد چونکه در تابستان علف و یونجه در این راه خیلی کم به دست می آید. نرخ حمل و نقل برای مسافر:

قاطر ۱۲ تا ۱۵ تومان

مدت از ۲۰ تا ۲۵ روز برحسب فصول.

ج — از اصفهان به تهران (از راه کاشان و قم).

مسافت ۶۹ فرسنگ است (۴۵۲ کیلومتر).

مدت ۱۵ تا ۲۰ روز برحسب فصول.

۱۷ — راه بغداد به تهران از طریق کرمانشاه.^{۲۴۵}

مسافت بین بغداد و تهران تقریباً ۱۳۳ فرسنگ (۸۰۰ کیلومتر) است و مسافت بین بصره

و بغداد از راه دجله تقریباً ۱۳۶ فرسنگ (۸۲۰ کیلومتر) است.

الف — از محمره به بصره و از بصره به بغداد.

مدت از ۲ تا ۸ ساعت از محمره به بصره و ۵ روز از بصره به بغداد (مراجعت ۳ روز و

نیم).

ولی از آنجایی که در بصره اغلب به مناسبت تأخیر کشتی مال التجاره مدتی منتظر

می شود مدت معمول سیر را از محمره به بغداد باید ۱۴ روز حساب نمود.

ب — از بغداد به کرمانشاه (از راه قصر شیرین)

مسافت تقریباً ۵۰ فرسنگ.

مدت ۱۳ روز (۶ روز از بغداد به قصر و ۷ روز از قصر به کرمانشاه).

ج — از کرمانشاه به تهران:

مسافت قریب ۸۵ فرسنگ (۳۳۰ میل)

مدت ۲۰ تا ۲۵ روز.

راههایی که نام برده شده بیشتر مورد استفاده تجارت و حمل و نقل مال التجاره را داشت

و برای مسافرو سیاح نیز در تمام راههایی که ذکر شد دلیجان و درشکه و کالسکه های پستی

و غیره موجود بود که روی هم رفته سه بار تندتر از کاروان مسافر را به نقطه مقصود

می رساندند و به علاوه چند راه شوسه هم از چند سال به این طرف ساخته شده بود:

۱ — از انزلی به تهران از راه رشت و قزوین و از قزوین به همدان.

۲ — از تهران به قم و سلطان آباد.

۲۴۵ — باختران.

شماره ۴۳۴



وزارت مالیه

اداره لواهل
وسائط نقلیه - دواب شهری

لرزه زل

واصل و عاید گردید

۳

مبلغ

مهر

از بابت مالیات

۱۳۳

محل امضاء

مهر و امضاء

مهر



راههای آبی

آقای سید محمد علی جمالزاده در بخشی از بررسی اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم به شرح راهها و وسایل حمل و نقل آبی پرداخته اند که ذکر آن بی مناسبت نیست. الف - خلیج فارس:

در خلیج فارس و در زیربیرق ایران فقط یک کشتی مال التجاره هست ولی قایقهای بزرگ «بقله» که از ۱۵۰ تا ۹۰۰ خروار بارگیر دارد متعدد هستند و میان بمبئی و ایران و بالعکس و جزایر مالابار و سواحل «زنگبار»^{۲۴۷} رفت و آمد می کنند و قایقهای کوچکتری هم هست «بقره» که برای حمل و نقل و صید مروارید در سواحل خلیج فارس و بحر عمان استعمال می شود و از روی تخمین می توان گفت که بنادر کوچک مانند هندیان، زیدان، دیلم، ریگ، کنگان، طاهری، قشم، هرمز و غیره اقلأ صد «بقله» و چندین صد «بقره» دارند.

ب - بحر خزر:

در بحر خزر کلیه کشتی ها در زیربیرق روسی است و مطابق ماده پنجم از عهدنامه گلستان (۱۲۲۸ هجری قمری) که موافق است با ماده هشتم از عهدنامه ترکمن چای (۱۳۴۳ هجری قمری) هیچ دولتی غیر از روسیه حق داشتن کشتی جنگی در بحر خزر ندارد و به واسطه قانون دولتی روسی که در هفتم شعبان ۱۲۸۶ هجری قمری وضع گردیده تأسیس شرکتهای کشتی رانی در بحر خزر و حتی فروختن سهام کمپانی های بحر خزر به خارجی های غیر ملت روس غدغن است.

دریاچه اورمیه :

دو سه کشتی شراعی کوچک نیز در دریاچه اورمیه تردد می نمایند.

۲۴۶ - رک: گنج شایگان، سید محمد علی جمالزاده، ناشر کتاب تهران، چاپ اول در تهران، خرداد ۱۳۶۲، ص

۴۵ تا ۵۸.

۲۴۷ - واقع در اقیانوس هند.

صورت شرکتهای بحریه ای که کشتیهای آنها با بنادر خلیج فارس رفت و آمد دارند:

۱- کمپانی کشتی رانی جهازات هند انگلیسی:

الف- کشتی های سریع مستقیم چاپاری از بمبئی به بصره: هر هفته یک بار در رفت و برگشت در بوشهر و محمره توقف می نمایند و ندرتاً بار قبول می کنند.

ب- کشتی های غیر مستقیم از بنداری که کشتی های چاپاری از آنجا عبور می نمایند گذشته و بار داده و میگیرد.

۲- کمپانی کشتی رانی جهازات خلیج فارس (مرکز بمبئی):

به طور غیر منظم سالیانه ۵ تا ۶ کشتی این کمپانی حرکت می نماید و چه در وقت رفت و چه در وقت برگشتن در بندرهای: عباس، لنگه، بوشهر، و محمره توقف می نماید.

۳- کمپانی خط هامبورک و آمریکا (مرکز خلیج هامبورک):

کشتی های این کمپانی هر ماه منظم از هامبورک حرکت نموده و در بندر: عباس، لنگه، بوشهر و محمره توقف می نمایند.

۴- کمپانی بحری جهازات انگلیس و الجزایر (مرکز خلیج لندن):

عموماً یک کشتی ماهانه حرکت می نماید و در بندر: عباس و بوشهر و محمره توقف می نماید.

۵- کمپانی روسی کشتی رانی و تجارت (مرکز ادسا):

کشتی های این کمپانی چهار بار در سال حرکت کرده و منظم در بندرهای: عباس، لنگه، بوشهر و محمره توقف می نمایند.

۶- بوگنال و برادران (مرکز لندن):

تقریباً در سال هشت بار کشتی های این کمپانی به طور غیر منظم به خلیج فارس می آیند و چه در وقت رفتن و چه در وقت برگشتن در بندر: بوشهر، عباس و محمره توقف می کنند.

۷- کمپانی جهازات عرب (مرکز بمبئی):

کشتی های این کمپانی به طور غیر منظم با بنادر: عباس، لنگه، بوشهر و محمره رفت و آمد دارند.

۸- آندرو و بروشکا (مرکز لندن):

کشتی های این شرکت هم به طور غیر منظم تنها به بوشهر می آیند.

۹- برادران لینچ

این کشتی ها به استثنای یکشنبه هر روزه به طور منظم بین محمره و بصره در رفت و آمد هستند و مسافر می برند و می آورند.

حرکت از بصره: دو ساعت بعد از ظهر.

حرکت از محمره: ساعت ۸ فرنگی صبح.

قیمت جا برای هر نفری ۴ قران است.

۱۰- شرکت مسعودی آقا جعفر:

هر روزه استثنای جمعه بین محمره و بصره.

حرکت از بصره: ساعت ۹ صبح.

حرکت از محمره: ۲ ساعت و نیم بعد از ظهر.

قیمت جا برای هر نفری ۴ قران است.

۱۱- شرکت کشتی رانی ناصری:

کشتیهای این شرکت منظمأ بین بوشهر و جدّه در آمد و رفت هستند» ۲۴۸.

کوچ افسانه حیات ایلات

پیش از این وعده کردیم که دیگر بار به میان ایلات بختیاری بازگردیم و در کوچ، این

۲۴۸- رک: گنج شایگان، ص ۶۳ تا ۶۷.

افسانه جاودانه حیات و سفر پر خطر همیشگی همراهیشان کنیم. اما قبل از سفر، پای صحبت یکی از بزرگان بختیاری می‌نشینیم تا بیشتر با خصوصیات این ایلات آشنا شویم:

«سرزمین کوهستانی بختیاری که در امتداد جبال (زاگرس) قرار گرفته از شمال به اصفهان و خوانسار و گلپایگان و کمره و از مشرق به کوهستان کهکولیه و از جنوب به دزفول، شوشتر، رامهرمز، تا نزدیکی اهواز، و از مغرب بخاک لرستان بر برود و جابلق محدود است.

این سرزمین سبز خرم که رودخانه‌های پر آب و جنگلهای انبوه، مراتع و چمنزارهای سبز با صفا قسمتی از آن را فرا گرفته است با کوههای مرتفع و دره‌های عمیق و گذرگاههای باشکوه و بلند، صخره‌ها و یخچالهای طبیعی خیره‌کننده و عظیم مناظری بسیار متنوع و خیال‌انگیز پیدا کرده است.

سه رودخانه معروف کارون، زاینده‌رود، و دژ و چندین رودخانه کوچک دیگر از دامنه زردکوه سرچشمه گرفته اولی به خلیج فارس و دومی به مرداب گاوخونی اصفهان می‌ریزد. پس از زردکوه که تونل کوه‌رنگ در آن حفر شده کوهستان‌های مرتفع و عظیم دیگری مانند (سفیدکوه)، (کوه کینو)، (کوه گره) و (سبزه کوه) در آنجا وجود دارد.

قسمتی از این جبال مرتفع سبز و خرم که بارانهای موسمی آنها را آبیاری می‌کند از جنگلهای درخت بلوط و چنار و غیره پوشیده است هوای آن در قسمت شمال بختیاری در تابستان معتدل و در زمستان سرد در قسمت جنوب در زمستان معتدل و در تابستان بسیار گرم است به همین علت ایل بختیاری از اول پاییز به سوی قشلاق کوچ کرده تقریباً بیست و پنج روز طول می‌کشد تا احشام خود را از دامنه‌های جبال مرتفع به دشت‌های سبز و خرم خوزستان برسانند. بدینگونه خود را آسیب زمستان سخت و سرد شمال بختیاری نجات می‌دهند.

پس از گذشت نوروز که هوای جلگه‌های جنوب رو به گرمی می‌گذارد با اغنام و احشام خود به سوی ارتفاعات شمالی رو می‌آورند و در آستانه ماه پرمصرف اردیبهشت خود را به مراتع ییلاقی که پر از گل‌های متنوع است می‌رسانند. به هنگام حرکت این کاروان زنان و کودکان و جوانان و پیران به همراه چهارپایان که خیمه‌های مردم ایل نشین را به قرارگاه تابستانی می‌برد هریک باری بردوش دارد و پیاده از راه‌های صعب‌العبور و پرنشیب و فراز سخت کوهستانی می‌گذرند.

این راه‌پیمایی دسته‌جمعی گوشه‌ای از مبارزه‌ای است که با طبیعت ناسازگار صورت می‌گیرد و باید از کوههای پرخس و خاشاک و از دامنه‌های سنگ‌دار تیزبرنده و صخره‌های لغزنده و از جوار پرتگاههایی که بر لب دره‌های عمیق قرار گرفته و عبور از آن وحشت‌انگیز است بگذرند. رودخانه‌های پرآب و گرداب‌های مخوف را به مدد پوستهای باد کرده و نیروی بازو پشت سربگذارند.

هنگامی که به ارتفاعات کوهستانی برفی می‌رسند از پیر و جوان، زن و مرد همه پारو بدست گرفته و در میان برفها قهرمانانه به تلاش می‌پردازند. و مشکلات طبیعی را به مدد زور بازوی خود یکی پس از دیگری از پیش پای برمی‌دارند تا اینکه سواد مقصد پدیدار گردد و جلگه‌های سرسبز و باصفا در پیش پایشان آغوش بگشایند آنوقت است که همه آرام گرفته و چادرها افراشته میشود، گله‌ها در صحرا پراکنده می‌گردند. مردان و زنان به تهیه خوراک و پوشاک می‌پردازند و ایل یک پرده دیگر از زندگانی خود را آغاز می‌کند.

با اینکه پرورش احشام پیشه دیرینه ایل بختیاری است گله‌داری برای آنها یک سنت باستانی و اجدادی به شمار می‌رود. مردم ایل اینک زراعت را بر گله‌داری ترجیح می‌دهند؛ آب و دانه را بیش از صدای گوسفند دوست می‌دارند.

تا آنجا که مورخان تحقیق کرده‌اند ایل بختیاری از نژاد آریایی و باقی مانده مهاجران (هند اروپایی) است که از چندین هزار سال پیش در این سرزمین سخت کوهستانی توطن اختیار کرده و به شهادت تاریخ همه جا سربازیکه تاز سرزمین ایران و میهن خویش بوده‌اند. بر اثر موقعیت جغرافیایی و معابر صعب‌العبور و کوه‌های بلند که مانند حلقه زنجیری این سرزمین را دربر گرفته، پای بیگانگان کمتر باین خطه رسیده است. بختیاری نه لگد کوب ستوران اسکندر شده و نه پایمال سپاهیان مجاهد عرب گشته است. مغولان نیز رنج گذشتن از جنگلها و کوهستانها و دره‌های ژرف و مقابله با مردم سلحشور آن سامان را به خود هموار نکرده‌اند. به همین جهت این ایل، معجزه‌آسا در طول چند قرن از اختلاط و آمیزش با دیگران در امان مانده است و لهجه فارسی ایل که کمتر لغت اجنبی دارد معرف این موضوع است و نزدیکی لهجه شیرین بختیاری با زبان پهلوی به قدری زیاد است که زبان‌شناسان آن دور از هم جدا نمی‌دانند.

هنوز در کنار کوه‌ها و دره‌ها حجاریها و کتیبه‌هایی به خط میخی از زمان هخامنشیان تا دوره ساسانیان به جا است که برهان قاطعی برای اصالت این ایل به شمار می‌رود.

افراد ایل بختیاری، به طور کلی متوسط القامه و چهارشانه، و رنگ پوست آنها بر اثر آفتاب خوردگی سوخته است. همه چابک سوار و عموماً ورزشکارند. سواری و تیراندازی و شناوری از آیین و سنن باستانی و از افتخارات مردانگی آنها است. تا وقتی که مورد تجاوز قرار نگیرند دست به سلاح نمی برند.

در مهمان نوازی و دوستی کم نظیرند، آهنگهای زیبا و شیرین محلی و همچنین شوخی ها و لطیفه های بجا و فیلسوفانه آنها نشانه از ذوق لطیف و هوش سرشار و قریحه این مردم کوه نشین است. استعداد خداداد ایشان در امور صنعتی حیرت انگیز است.

روی هم رفته مردمی خوش اخلاق و بذله گو به شمار می روند. آداب و رسوم ازدواج و سوگواری آنها تا چندی پیش مانند همان رسومی بوده که در زمان سلاطین هخامنشی و ساسانیان متداول و اجرا می شده است و افراد ایل به خواندن شاهنامه فردوسی عشق و افری دارند، به حق می توان گفت که افراد ایل بختیاری استعداد هرگونه ترقی و تعالی را در دنیای متمدن کنونی دارند.

ایل بختیاری مرکب از دو تیره هفت لنگ و چهار لنگ میباشند که هر تیره منقسم به چندین طایفه است. یکی از این طوایف موسوم به «بابا احمدی» است.^{۲۴۹} حال برای سفر آماده می شویم و به راهنمایی «مریان سی. کوپر»^{۲۵۰} و همراهی «ارنست شودساک» در کوچ ایل بابا احمدی از قشلاق به ییلاق شرکت می کنیم:

اردوی بابا احمدی

۱۵ آوریل ۱۹۲۴ میلادی (۲۶ فروردین ۱۳۰۲ خورشیدی).

علف چراگاه اطراف اردوی ما هر روز خشک تر می شود و روز حرکت ما به سوی کوهستان نزدیک ترمی گردد.

اکنون کم کم به اهمیت و جذابیت کوچ کردن عشایر که در شرف وقوع است پی می بریم. به انجام رساندن این مهم و پیروز شدن در این تکاپو تنها منحصر به کاردانی حیدر و یا جنگاوری قبیله اش نیست،^{۲۵۱} بلکه مبارزه ایست وسیع که بین انسان و طبیعت درگیر

۲۴۹ - رک: سفری به سرزمین دلاوران، از مریان سی کوپر، ترجمه امیرحسین ظفر ایلخان بختیاری، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ص ج.

۲۵۰ - Merian C. Cooper

۲۵۱ - مقصود رییس وقت ایل بابا احمدی از شجاعترین و بی باکترین ایلات بختیاری است.

است و کشمکش است که چندین صد هزار نفر افراد ایلات برای تنازع بقا در آن شریکند. چون از اردوگاه حیدر به بالا می‌نگریم تعداد زیادی چادرهای سیاه می‌بینم که در یک کیلومتری برپا شده‌اند و چون به افق می‌نگرم حس می‌کنم که اگر قدرت دید چشمانم به چندین هزار فرسنگ که فاصله اردوگاه ما و دریای سیاهست برسد باز در دامن جبالهای عظیم غربی این سامان مردمان و قبایل بی‌شماری مشاهده خواهیم کرد که چون اسلاف آریایی نژاد خودمان که در چندین هزار سال پیش می‌زیستند در حال کوچ و حرکتند و هر کدامشان مشغول تهیه بار و بونه سفر و برچیدن چادرها و جمع‌آوری گله‌های خود می‌باشند که سینه را سپر بلا کرده در جستجوی چراگاه به درنوریدن کوهستانهای سر به آسمان کشیده بپردازند.

در این میان تنها بختیاری نیست که در جستجوی چراگاه کوچ می‌کند، بلکه عشایر دیگر چون لرها و کردها و کوهگلوها نیز در مبارزه شریکند و لااقل چند میلیون افراد ایلات به سوی شمال در حرکتند. آری چند میلیون نفر افراد عشایر با ملیون‌ها راس گله و رمه‌شان — پای پیاده یا سوار چارپا — زنهایی که گهواره کودکشان را بر دوش دارند و چوب به دست رمه را به جلومی‌رانند و اسباب و لوازم زندگیشان را بر پشت مال بار کرده‌اند همراه مردان و اطفال و حیوانات — همه مجتمعاً به سوی آینده به پیش می‌روند و بر فراز تپه‌ها و کوهستانها و از میان صحراها و جنگلها زیر باران و طوفان و عرق ریزان در آفتاب سوزان و لرزان به میان کولاک و برف و گذران از هزاران فرسنگ زمین‌های دست‌نخورده و طبیعت وحشی — ایلیات ایران به پیش در حرکتند تا به چراگاه مألوف برسند.

چگونگی و سبب کوچ کردن عشایر از اسرار بسیار جالب طبیعت است و یا به عبارت آخری نیرنگی است که طبیعت برای بشر مهیا کرده است. بدینسان که در وهله نخست انسان را در این سرزمین بایر که محصولات کشاورزی اش تکافوی غذای ساکنینش را نمی‌کند به علف و گیاهان برای ادامه حیات دامهایش محتاج می‌کند که تا بتواند قوت و غذایش را از شیر و پشم و گوشت او مهیا کند و سپس آنقدر علف نمی‌رویاند که تمام سال علوفه و خوراک گله و رمه‌اش فراهم باشد.

و در اینجا، در مغرب کوهستانها هوا گرم و سوزان است، بنابراین در زمستان علف فراوان است. اما حرارت تابستان رویدنیهای این منطقه را خشکانده و نابود می‌سازد از طرف دیگر سرزمینهای مرتفع شمالی شرقی کوهستانها دارای هوای خنک و فرح‌بخشی

است که در تابستان پوشیده از چراگاهها و مزارع سبز و خرمند و در زمستان به علت وجود سرما و برفهای شدید منجمد و غیرقابل استفاده می باشند.

از این رو نیمی از سال سرزمینهای شمال شرق و نیم دیگر مناطق جنوب غربی دارای چراگاه و رویدنی می باشند. لذا دوبار در سال یکی بهار و دیگری پاییز طبیعت قبایل را و امیدارد که کوهستانها را در نور دیده و از رودخانه بگذرند و به چراگاه حیات بخش برسند و این داستان قرنهای متمادی است که تکرار میشود.

اکنون تعداد زیادی از چادرهای ایل در اطراف چادر حیدرخان زده شده چونکه نقشه مهاجرت و تدارکات آن توسط او طرح می شد. حیدرخان نه تنها باید خوراک و آذوقه خانواده اش را مهیا کند بلکه به فکر ما هم باید باشد چونکه تصمیم گرفته ایم تا مدتی که همراه ایل او هستیم از همان اغذیه ای استفاده کنیم که افراد ایل مصرف می کنند. برای کمک به سفره حیدر پس از مدتی که همراه وی راه سپردیم حاجی را به شوشتر فرستادیم تا مقداری آرد و چای و شکر خریده همراه بیاورد.

از اینکه از حیث خوراک برنامه ایل را تبعیت می کنیم بسیار خوشوقتیم. من که بالسهمه از غذاهای آنها بسیار لذت می برم. غذای ما دو وعده در روز است، یکی ناهار که بسیار ساده و عبارت از نان و ماست میباشد و دیگر شام که اغلب برنج و گوشت گوسفند است. در فاصله بین غذاها هم از عادات بختیارها که نوشیدن چای غلیظ با شکر فراوان باشد پیروی می کنیم. بختیارها در خوردن قند با چای آنقدر اصراف می کنند که جا دارد بگویم قند را با چای می خورند و یا به عبارت دیگر استکانهای کوچکشان را پر از قند کرده بآن چاشنی چای می زنند، زوجه های حیدر شام و ناهار ما را تهیه می کنند و برایمان می فرستند.

از باری که همراه داشتیم مقداری کم کردیم چونکه در پیمودن سربالایی کوهستان می خواستیم برای حمل جعبه های فیلم و سه دوربین عکاسی و دو عدد سه پایه عکاسی حداکثر ظرفیت حمل بار را حفظ کنیم. من و شودساک جز رختخواب پیچ خود چیزی همراه نداریم که در آن یکی دو دست پیراهن و زیر پوش و جوراب و یک تشک سبک و پتو پیچیده ایم. خانم «هاریسون» فقط یک تختخواب سفری آورده که آن هم بسیار سبک است، هیچ نوع اسلحه هم همراه نداریم. خیلی مایل بودیم که لاقل یک تفنگ شکاری همراه داشتیم که اگر کل و یا بنزی در کوهها دیدیم شکار کنیم ولی در سرحد مأمورین گمرک اجازه حمل اسلحه به ما ندادند و ما بعد از آن اسلحه تازه نخریدیم.

اردوی بابا احمدی

۱۶ آوریل (۲۷ فروردین).

چادرها را باز کرده اند و فقط درمیان گله حیوانات، اجاقهای اردومی سوزد و دود می‌کند. چونکه فردا روز حرکت است.

آری بالاخره انتظار ما به سر می‌رسد و از سلسله جبالی که در شمال سربه آسمان می‌ساید بالا خواهیم رفت و افراد ایل از مرد و زن و خورد و کلان با گله و رمه و باروبنه همراهان خواهند بود. از مال دنیا بختیاریها چیزی ندارند جز چند تکه فرش و چند عدد ظرف و ظروف و یکی دو گونی آرد و برنج و قلیانهایشان و یک جلد قرآن که ببوسند و برپیشانی بگذارند و با دقت لای رختخواب پیچ مخفی کنند و یک عدد گهواره ساده چوبی که تقریباً در تمام آنها بچه‌ای را با طناب محکم بسته اند.

بختیاریها ناچارند هر چه می‌توانند کمتر بار و اثاثیه همراه ببرند و برای همراه بردن دامها مجبور به فداکاری بسیارند. امروز بعد از ظهر کلیه چهار پایان را از چراگاههای اطراف جمع‌آوری نمودند. اکنون که چادرها را برکنده‌اند می‌توانم بدون مانع از این ارتفاعی که چادر ما بر آن برپاست زندگی ایل را تماشا کنم.

بهار فرا رسیده و زندگی نوبه موجودات دمیده است. کره اسبهای جوان و خوش اندام در دنبال مادیانها می‌دوند و الاغهای ریزه گوشهای درازشان را تکان می‌دهند و گاوهای ماده گوساله‌های نوزادشان را می‌لیسند. بزغال و بره‌های کوچک با وضع خنده‌آورشان به بیع کنان دنبال مادرشان می‌گردند و بعد از چند بار رانده شدن مادرشان آنها را شناخته زیر پستان می‌گیرد و درست سر جای چادری که دیروز برپا بود زنی روی زمین نشسته نوزادش را شیر می‌دهد.

به نظر من همراه بردن این همه نوزاد و به خطر انداختن زندگی جوانشان در چنین سفری که آن همه مخاطرات و دشواریها و موانع درپیش دارد امری است بسیار خطرناک و اقدام به آن اراده‌ای آهنین می‌خواهد، مخصوصاً که از حیث حفاظت و دفاع وسیله قابل ملاحظه‌ای در بین نباشد. قبلاً ذکر کردم که چادرها را برچیده‌اند ولی باید اکنون اضافه کنم که چادرهایی که برچیده‌اند بسته‌بندی نکرده‌اند و همراه نخواهند برد بلکه در قریه‌ای در حوزه قلمروشان انبار خواهند کرد و در تمام طول سفر تا رسیدن به محل مقصود بدون چادر خواهند ماند. در آن سوی کوهستانها نیز چادرهایی خواهند داشت که باز هنگام مراجعت بر جای

خواهند گذارد. آری چنین است رسم کوچ نشینان و جزاین هم چاره‌ای نیست چون حمل و نقل چادرها در ارتفاعات عظیم آن نواحی برایشان امکان‌ناپذیر است.

مادرهایی که چند روز دیگر نوزادان خود را در سربالایهای کوهستان با هزاران دشواری و موانع راه و خطرات بی‌شمار بر پشت خواهند کشید اکنون بدون اضطراب آوازخوانان به مهیا کردن اسباب سفر مشغولند. و هنگامی که به کوهستان برسند اطفالشان در برف و سرما زیر آسمان صاف و پرستاره خواهند خوابید.

از این کودکان چند درصد زنده خواهند ماند هنوز نمی‌دانیم ولی آنانی که جان بدر برند مردان و زنان پهلوان و استواری خواهند شد. از بالای این بلندی که چادرها بر آن برپاست زنی را می‌بینم که در کلیه فعالیت‌های مقدماتی سفر شریک است. این زن تاجی خواهر زن حیدر است که هنوز ۱۴ سال از سنش نمی‌گذرد ولی زنی رسیده و کامل شده است. در تمام مدت او را می‌دیدم که گاهی خرامان و گاهی چون طفلان، شاداب در کارهای ایل فعالیت می‌کند. پارچه می‌بافد، از اطفال شیرخوار حیدر پرستاری می‌کند، در آواز دسته جمعی زنان شرکت می‌نماید. تاجی چند ماه دیگر عروس خواهد شد و برای شوهرش پسران و دختران غیور و توانایی در دامن طبیعت وحشی بیار خواهد آورد و باز به فرمان طبیعت، فرمانبردار شوهرش خواهد ماند، چنین است زندگی و باروری در میان ایلات کوه‌نشین بختیاری.

بهتر است که رشته سخن کوتاه کنم و برخاسته کمی استراحت کنم، چون فردا روز درازی در پیش خواهیم داشت و سفرمان قبل از طلوع آفتاب شروع خواهند شد. فقط چند کلمه دیگر اضافه کنم و بخوابم. اشخاصیکه در داستان مهاجرت ایلپاتی ما سهیمند عبارتند از:

در چادرها: ما سه نفر آمریکایی و محمد مترجم که سنش بیست و سه و جوانی است شاداب و در عین حال خرده گیر، حاجی خرکچی که از دروغ‌گویان بنام است و جز به چهار پایانش به کسی اهمیت نمی‌دهد، دو نفر دستیار حاجی: یکی بنام باران علی که نقال زبردستی است و دیگری سید علی که قلندر ماجراجوییست.

در چادر حیدر: حیدرخان رییس ایل. همسر اولش که بینی منقاری و چشمان مشگی دارد و بسیار باوقار و حتی باغرور است. چلو خوب می‌پزد و افتخار انبارداری و کلیدداری حیدر را دارد. همسر دومش که زن قوی هیکل و خوش خلقی است — اغلب کارها را او انجام می‌دهد و از همسر اول حیدر زخم زبان فراوان می‌خورد. بچه ندارد و به همین دلیل

صاحب قدر و منزلتی نیست. لطف الله پسر بچه نه ساله و وارث حیدر که پسر بسیار جذاب است. دو دختر کوچک حیدر که از زن اول دارد و بسیار کثیف و ژولیده اند. چادر پدر بزرگ: پدر بزرگ که اسمش معلوم نیست. علی اکبر پسر او و داماد حیدر که بینی صاف و کشیده و چشمان لوچی دارد و تیرانداز ماهری است. زن علی اکبر که بیست ساله است و دختر بزرگ حیدر میباشد زنی است خوش قیافه گوشتالو و ریزه. تاجی که دختر بسیار طنازی است. و همچنین دو چادر دیگر که پر از قوم و خویشان حیدر است. بابا احمدی: چند صد نفر افراد ایل بابا احمدی که در سرتاسر دره ها و کوهستانها پراکنده اند و به جنگجویی مشهورند و به توسط حیدر و برادرانش اداره می شوند. بختیاری: که کسی به درستی تعداد افرادش را نمی داند. در سال ۱۹۰۹ ۲۵۲ حکومت مرکزی را سرنگون کردند و در میان شهرنشینها به عقاب کوهستانی مشهورند. ایل بابا احمدی یکی از قبایل بختیاری است که به واسطه درشتی جثه به خرس مشهورند. ایلیات ایرانی: اضافه بر بختیارها ایلیات لر و کرد و کوه گلو و غیره هستند که در حدود یک میلیون نفرند و در جستجوی چراگاه درست همین هنگام که ما آماده سفریم کوچ می کنند.

زردکوه: کوه عظیم و صعب العبوری که در چند فرسنگی شمال محلی که فعلاً در آن به سر می بریم واقع شده و کوهی است که ایل بابا احمدی از آن خواهند گذشت و درباره آن چنان صحبت می کنند که دشمن واقعی آنهاست و صاحب شخصیت انسانیت.

منزل اول

۱۸ آوریل (۲۹ فروردین)

بالآخره حرکت کردیم.

و از شروع مسافرت پیدا بود که سیاحت جالبی در پیش خواهیم داشت. آنچه که بختیارها در تهیه این مهاجرت انجام می دهند به قرار ذیل است: در این سفر پنجاه هزار نفر ایل بختیاری با نیم ملیون رأس چهار پایانش شرکت دارند و اگر چه تمام قبایل در یک روز

۲۵۲ — منظور فتح تهران در روز ۲۴ جمادی الاخر سال ۱۳۲۷ هجری قمری (برابر با تیرماه ۱۲۸۸ خورشیدی) به دست محمد ولیخان تنکابنی و حاج علیخان سردار اسد است. پس از سقوط تهران محمد علی شاه به سفارت روس پناهنده شد و از سلطنت خلع گردید.

حرکت نمی‌کنند ولی تاریخ حرکتشان با هم چندان تفاوتی ندارد و به همین علت وظیفه سنگینی بر دوش فرماندهان کل ایل بختیاری قرار دارد حرکت دادن پنجاه هزار نفر افراد و نیم میلیون رأس گاو و گوسفند و اسب و الاغ در سربالاییهای کوهستانهایی که فاقد جاده و راههای هموار است، کار بسیار دشواری است. مخصوصاً که وسیله حمل و نقل برای رساندن خوار و بار وجود نداشته باشد که احتیاجات افراد و حیوانات را برطرف کند. ایلیات ناچارند هر چه می‌توانند همراه ببرند و برای تغذیه حیوانات از چراگاهها و علفی که سر راه پیدا می‌شود استفاده نمایند. برای انجام این کار تقریباً هر خانواده و حتی هر چادر باید جدا از هم و در عین حال نزدیک به هم حرکت نمایند و جای مناسبی برای خود و چریدن چهار پایانشان در شبها که اطراق می‌کنند پیدا نمایند و در عین حال به حقوق یکدیگر تعدی نکنند. چگونه خوانین بختیاری موفق می‌شوند این مشکل عظیم را حل کنند من نمی‌دانم.

نکات مهم نقشه سفر را حیدر مختصراً توضیح داده است. ایل بختیاریها در پنج دسته بزرگ راه می‌افتند و از پنج راهی که برای رسیدن به چراگاه موعود در کوهستانها موجود است استفاده می‌کنند. از راهی که بناست ما بگذریم و دشوارترین راههاست پنج هزار نفر می‌روند. این پنج هزار نفر همه با هم حرکت نمی‌کنند بلکه از محلهای مختلف راه می‌افتند و در محلی بین کوهستانها که در یک دره عظیمی واقع است به هم می‌رسند. این دره هنوز تا محل معهود فاصله زیادی دارد ولی از آن نقطه به بعد همه با هم به پیش می‌روند چونکه در فواصل راه قبایلی زیست می‌کنند که رابطه چندان دوستانه‌ای با بختیاریها ندارند و ممکن است هر آن به قافله بختیاریها اگر متحداً حرکت نکنند حمله نمایند.

از همین روز اول سفر دریافتم که سفر ما بسیار باشکوه و جالب خواهد شد. برای فیلمبرداری از حرکت ایل حیدر عقب ماندیم. وقتی شود ساک و خانم هاریسون نیز حرکت کردند من همراه بار و بنه و چادرهایمان که بار مالها بود عقب ماندم که از یکی از مالهایمان که مریض شده بودند توجه کنم.

ناگهان چون به بالا نگرستم به فاصله بیست متری خود جوانی را دیدم که براسبی سوار بود و با قطار فشنگ و تفنگی که بر شانه داشت و هیكل مردانه و دلیرش منظره بس تماشایی به وجود آورده بود. این جوان امیر حسین برادرزاده حیدر بود که وقتی مرا دید سلامی داد و به متعاقبین خود که در پشت بلندی از نظرها ناپیدا بودند اشاره‌ای کرد و به پیش تاخت. پشت سر او سوار مسلح دیگری نمودار شد.



۹۲- حیدرخان و فرزندش

(از کتاب سفری به سرزمین دلاوران)

دنبال سوار دومی منظره بسیار بدیعی هویدا شد که از زیبایی نفس در دلم حبس کرد. سوار بر اسب عربی سفیدی، زن امیر حسین جلو آمد که زن بسیار وجیه و بلند قدی بود و چشمان مشکی و بینی راست داشت. روسری عنابی ابریشمی او که با نوار مخمل سیاهی دور سرش روی پیشانی بسته شده بود از پشت، در هوا موج میزد. روی پیراهن تیره اش جلیقه سرخی پوشیده بود. دامن پرچین گشادش از دو طرف زین اسب آویزان بود و پای گیوه پوشش را در رکاب کرده و به راحتی بر زین نشسته بود و با یک دست مهار اسب و با دست دیگرش طفلی را در آغوش داشت و کلاه سفیدی که از سکه های نقره ای مزین بود بر سر داشت. طفل در آغوش مادرش با وجود حرکت دایمی اسب در خواب عمیقی فرو رفته بود.

بدنبال او خانم فربه ای سوار بر اسب رسید که با مهارت اولی اسب را میراند و چتری روی سرش گرفته بود. همراه او عده دیگری از زنهای خان گذشتند، همگی با حیرت مرا نگریستند، بعضی بدون واژه و بعضی با خجالت و بعضی هم به دیدن من صورتشان را پوشاندند. بعد از اینها سواران مسلح خان رسیدند که همگی بر اسبهای زیبای عربی که مایه افتخار ایل بود سوار بودند.

درست در هنگامی که گمان می کردم رژه تمام شد سرنازیا و ابله گاوی از لبه تپه پدیدار شد و فریادی از پشت آن شنیده شد و متعاقب آن ضربه چوبی به پشت گاو فرود آمد و آنرا به جلوراند. باروبنه زیادی بر پشت گاو بسته بودند و روی همه بزغاله ای چمپاتمه مهار شده بود. بر پشت گاو دومی دختر بچه کوچکی که پاهای گوشتالویش آویزان بود، بسته شده بود. به دنبال آن گاوهای دیگری عبور کردند که همه بر پشت، یا بچه یا بره یا توله ای داشتند.

در پشت آنها تعداد بی شماری الاغ و کره الاغ می آمدند که بی رحمانه با چوب به جلو رانده می شدند و در عقب آنها صیغه ها و زن و بچه های رعایا در حرکت بودند. تقریباً همه زنان گهواره چوبین بر پشت حمل می کردند که فقط پارچه نازکی بدن اطفال داخل آنها را از آفتاب نیم روز حفاظت می نمود. چند دقیقه نگذشت که دامنه تپه از زن و مرد و بچه و گله و چهار پا پر شد.

ایل در حرکت بود.

شب را در گودالی در دامنه تپه در چند کیلومتری رودخانه کارون اطراق کردیم.

چادرهای ما تنها چادری بودند که در اردو برافراشته شدند. سایرین از زمین اسبها و کوله بارهایشان دیواری ساختند و اثاثه را جلوی آن پهن کردند و زنهای مشغول پخت و پز شدند. باین ترتیب ایل حیدر در یک دایره ای اردو زدند و در میان نشان حیوانات با بی نظمی عجیبی مشغول چرا شدند.

الاغ من واقعاً بسیار مریض است. حاجی مثل طفلی که اسباب بازی را گم کرده باشد ناله می کرد و می گفت برای شفای الاغش گوسفندی قربانی خواهد کرد. شودساک با دوربین فیلمبرداریش جلو افتاده و در یک فرسنگی منزل کرده بود که در بامداد روز بعد از ایل عکسبرداری کند و یادداشتی بدین مضمون برایم فرستاده است: «گمانم نمی بایست قبل از شروع فیلمبرداری این را بگویم ولی آنچه که بعد از ماهها در انتظارش بودیم فرا رسیده است. عجله کن و فردا قبل از طلوع آفتاب خودت را برسان».

عبور از کارون

۲۴ آوریل (۴ اردیبهشت).

یک هفته است که چیزی ننوشته ام. اکنون در کنار رودخانه کارون هستیم و من از وجد در پوست خود نمی گنجم و هیجانم به حدی رسیده که نمی توانم چیزی بنویسم. گذشتن از این رودخانه واقعاً جنگی است که به بزرگی آن در مبارزه با دشواری طبیعت، نبردی نمی توانم تصور کرد.

درست فکرش را بکنید. کارون در این نقطه یک کیلومتر عرض دارد. آب آن که در اثر ذوب شدن برف صدها قله کوهستان به وجود آمده، در بستر سنگلاخ و سراسیمبی روی هم می غلظد و به جلومی رود و از سردی به یخ می ماند. رودخانه پر از گرداب و جریانهای تند و خطرناک است. آب با شدت از کناره سنگها و لبه تیز صخره ها فرومی ریزد. نه پلی و نه قایقی در کار است و در یکطرف پنج هزار نفر ایلیاتی با بار و بونه و مایملکشان و قریب نیم ملیون چهار پایانشان قرار دارند. تعداد بیشماری زن و بچه و نوزاد همراهشان است. حیوانات هم در فصل بهار بچه دارند و همه این موجودات باید به سرعت و بدون قایق از این آبهای خطرناک بگذرند. در این طرف ساحل چراگاهها از رویدنی تهی شده و چاره ای نیست جز اینکه از آب گذشته به چراگاههایی که پوشیده از علف و خوراک حیوانات است برسند.

این است معمای زندگی این مردم.

وقتی که برای رسیدن به شودساک از جاده سنگلاخی کوهستانی گذشتم و به لب رودخانه رسیدم و جریان شدید آب را دیدم با خود گفتم: «گذشتن از این رودخانه امکان پذیر نیست» وضع طوری بود که در حقیقت هر فرماندهی را مأیوس و درمانده می کرد. از طرف دیگر فکر کردم که این کار عملی است چون که هر سال دوبار تکرار می شود و قرن‌ها است که این مردم از این رودخانه عبور کرده اند. اما چگونه چنین کاری ممکن است. ترتیب کار در واقع بسیار ساده است. ایلیات هر کدام تعدادی زیادی پوست بز جزو بار و اثاثیه شان دارند که در مواقع لزوم آنها را باد کرده روی چوبهائی که کنار به کنار هم بسته اند، می بندند و فرش روی آن پهن می کنند و بدین طریق کلکی می سازند که به جای قایق به کار می برند و زنها و بچه ها و کره های حیوانات خود را روی آنها از آب می گذرانند. اما استحکام این کلک بی دوام و استفاده از این قایقی که نه سکان دارد و نه می توان در جریان سریع رودخانه آنها هدایت کرده چیست؟ بدون شک در حمله اول آب درهم شکسته و مسافرینش غرق خواهند شد و همین طور هم هست. اما یکی از خوانین بسیار بافراسست زمانهای پیش که حتی پیرترین افراد ایل هم به خاطر ندارند که او را دیده باشند هنگام گذر از این رودخانه متوجه میشود که چاره منحصر بفرد آن است که راهی اندیشیده و رعایای خود را از بی علفی و گرسنگی نجات بخشد.

در رودخانه محلی هست که آب در پیچی می افتد و هنگامی که جریان از این پیچ خارج شود با نیروی فوق العاده ای به طرف ساحل غربی پیش رفته به لبه های رودخانه می خورد. اما جریان آب دائماً در حرکت است و چون با سنگهای ساحلی تصادف کرد به عقب پرتاب می شود و در یک مسیر موربی در شیب رودخانه به طرف ساحل شرقی پیش می رود.

خان پیر پس از مشاهده اینکه چگونه جریان آب را می شود به وسیله قدرت فوق العاده خود منکوب نمود می بایست فریادی از شادی برکشیده باشد، چونکه تنها کاری که بشر برای گذشتن از آب رودخانه لازم است بکنند این است که کلکی را در جریان آب بیاندازد. آن وقت آب با سرعت شگفت آوری آنها هزار متری همراه برده و به طرف مقابل رودخانه می رساند.

چون کلک و بارش به طرف مقابل رودخانه رسید آن را خالی می کنند و دوباره در راه جریانی که اینک از مشرق به مغرب جاری است می اندازند و دوباره عمل اولی منها به

عکس انجام میشود و کلک هزار متر پایین تر به ساحل اولی برمی گردد و چون خالی از بار و سبک است می توان آن را در کرانه رودخانه که جریان آهسته است برخلاف سیر آب کشید و همراه برد و برای سفر دومی آماده شد.

بدینوسیله زنها و بچه ها را بآن طرف رودخانه نقل مکان می کنند. حالا می ماند حیوانات که البته امکان ندارد به این وسیله حمل شوند چون که ماهها بلکه بیشتر وقت صرف این کار خواهد شد. لذا چاره منحصر بفرد این خواهد بود که با شنا آنها را به آن طرف برسانند. همراه ایشان کسانی باید باشند که شنا کنند و جریان را هدایت نمایند. این مهم، جز کار مردان نیست. اما نباید فراموش کرد که آب رودخانه بسیار سرد است و از سردی به یخ می ماند. گمان نکنم که بهترین شناگران اروپایی و آمریکایی بتوانند به آبی به آن سردی زده گله و رمه را شناکنان به آن طرف رودخانه رسانده و برگردند و باز این کار را دوباره از سر نو شروع کنند و تا غروب آفتاب ادامه دهند. هر چه درباره دشواری این کار بگویم کم و ناقص گفته ام.

اما بختیارها قادر به انجام این کار می باشند و طریق کارشان این است که هر مردی دو عدد خیک را باد می کند و به هم می بندد و توی آب می اندازد و خود را روی آن می افکند و برای حفظ موازنه یک زانورا بین دو خیک می گذارد. دست و پایش به این طریق آزاد می ماند که شنا کند و حیوانات را به جلو و عقب براند. از طرفی دیگر شکمش از آب بیرون است که دچار انجماد عضلات نگردد!

اگر عبور از جریان تند رودخانه را در میان عده زیادی چهارپایی که در آب گرفتار وحشت شده اند هیچ انگاریم منکر این نمی شود شد که شناگری روی خیک مهارت بسزایی می خواهد. کسی که تمرین این کار را نکرده باشد به دشواری می تواند خود را روی خیک نگهدارد. اما بختیارها با همین وسایل ابتدایی چهارپایانشان را از آب می گذرانند.

پنج روز تمام با شودساک دوربین در دست به این طرف و آن طرف در حوزه بختیارها می دویدیم و شاهد یکی از بزرگترین فعالیت های دامنه دار بشر بر علیه قوای طبیعت بودیم.

بامداد در سپیده دم فعالیت آغاز می شد و تا نیمی از شب ادامه داشت و حتی یک بار کارشان تا صبح طول کشید. اطفال و زنان را در میان همه و سروصدایشان روی بار و بنه وزین و گهواره، و نوزادان شیرخوار و بزه و بزغاله و توله و کره الاغ، بر کلکها در میان وضع پر آشوب می ریزند و به آب می دهند و سپس با داد و فریاد و جنجال نیم دوجین گاو را با

چوب داخل آب می رانند و همراهشان مردان ایل روی خیکهای پرباد، خود را به آب می زنند و داخل جریان رودخانه می شوند؛ به محض افتادن در جریان چون پر کاهی از جا کنده شده مانند پرنده ای که گرفتار گردباد شود با سرعت شگفت انگیزی در سرازیری رودخانه همراه آب پیش می روند و به دنبال آنها سیل چهار پایان و زنها و بچه هایی که روی کلکها قرار گرفته اند داخل در جریان شدید رودخانه شده و به آن طرف روان می شوند. ایل ما مدت پنج شبانه روز با رودخانه قوی پنجه، در نبرد بودند، نبردی که بعد از ما توسط ایل‌های دیگر مذه‌های مدید ادامه خواهد یافت. اما ما موفق شدیم و رودخانه را شکست دادیم، همان طوری که هر نبردی کشتار در پی دارد مبارزه ما هم بی تلفات نبود. هر روز تعدادی گوسفند و حیوانات دیگر را آب می برد و امشب زنهای چادر همسایه ما در مرگ فرزندی که روز قبل، از جریان شدید رودخانه نتوانسته بوده خود را خلاص کند و غرق شده بود، گریه و زاری می کردند.

اکنون که شب فرا رسیده و در چادر خود پس از آن همه تلاش و تقلا استراحت میکنم و به گذشته برمی گردم خاطرات چند روزه گذشته را مرور می کنم حس می کنم که نمی توانم از یک فکر در گذرم. هر چه می اندیشم می بینم که باعث این فکر، پیچ و خم رودخانه ای که انسانها و حیوانات را چون پر کاهی به دست آب داده و به گردابها می کشاند نبوده است و یا دوفری که با بی اعتنایی مشگهای کلک را باد کرده زن و طفلی که در گهواره خفته بود سوار بر کلک نموده بدست جریان تند آب سپرده بودند که از رودخانه عبورشان دهد و یا زنهایی که با ناخن صورتشان را از اضطراب می کنند که مبادا مردها‌شان که همراه چار پایان خود را به آب می زنند و آب کف کنان ایشان را می برد غرق شوند — نبوده است. هیچکدام به اندازه حیدر هنگام کار در خاطره من پایدار نمانده است در اردوگاه او هرگز کار نمی کرد و به زنهایش با درشت خویی وحشیانه ای امر و نهی می کرد. تنها کارش تن پروری و سیگار کشیدن و دوباره تن پروری بود. اما کنار رودخانه خطری موجود بود که موجودیت همه را تهدید می کرد و در آنجا بود که رفتار حیدر تماشایی بود.

در این هنگام حیدر به فعالیت می افتاد. هنوز او را می بینم که لخت مادرزاد فقط با پارچه ای که سطرعورت می کرد کنار رودخانه ایستاده در حالی که قطرات آب از بدن شمالویش فرو می ریزد. و اکنون تعدادی از اسبهای ایل را باید از رودخانه عبور داد. حیدر دو مشگ پربادی که حاضر و آماده است از شخصی که نزدیکتر باو ایستاده می گیرد و به آب

می اندازد و خود بر روی آن قرار می گیرد و با صدای زنگ دار خود فرمان می دهد — سپس افسار اسب راهنما را گرفته به آب می کشاند و به دنبال او سایر اسبها و مردهایش خود را به آب می زنند و آب سرد منجمد کننده آنها را به گردابهای مهیب و جریان سرسام آور رودخانه می کشاند و دیری نمی گذرد که از هیکل های آنها بر روی آب جز خالهای سیاهی به نظر نمی آید، معهذا تا آنجایی که چشم کار می کرد می بینم حیدر در جلوی کاروان به پیش می رود تا همگی ناپدید می شوند. چند دقیقه ای از حیدر و کاروان او منصرف می شوم و به تماشای سایر فعالیت هایی که کنار رودخانه در گذر است مشغول می شوم که ناگهان حیدر را با دستهای بلندش که به دستان گوریلا شباهت دارد و بدن پرمویش که خیس از آب است کنار خود می بینم. در نظر اول باورم نمی شود ولی حقیقت همانست که حیدر در این مدت چهار پایان را به آن طرف رودخانه هدایت کرده بدون لحظه ای استراحت دوباره خود را به جریان منجمد کننده رودخانه انداخته و برگشته است و آماده است که عمل را از نو شروع کند.

نه تنها آماده است که وظیفه دشوار خود را از نو شروع کند، بلکه هم اکنون مشغول شده است و بدون معطلی به سرکردگی یک دسته دیگر از مردانش و با یک گله حیوانات به آب پریده و با جریان تند رودخانه دست به گریبان شده است.

در یک روز شمردم حیدر هشت عرض رودخانه را شنا کرد و امکان هم دارد که بیش از آن هم شنا کرده باشد که من ندیده باشم، اکنون همین مردی که روزهای خود را در اردو و به بی عاری می گذراند و حتی به راهزنی هم میان شهرنشینان شهرت دارد با شهامت خستگی ناپذیری دشوارترین وظیفه ها را انجام می دهد. اکنون در هنگام خطر حیدر یک پهلوان و قهرمان به تمامی معنی شده است.

خاطره دیگری که از عبور رودخانه هنوز فراموش نشده و نخواهد شد آن است که بزها را مانند زنهای و بچه ها روی کلکها سوار می کردند و از رودخانه می گذراندند. کلیه حیوانات از قبیل اسب و گوسفند و گاو و الاغ همه شناگری می دانند ولی تنها بز از شنا عاجز است. ما هم مانند بزها رودخانه را سوار بر کلک طی کردیم».^{۲۵۳}

... ولی این سفر پرخطر با حوادث تازه تر هر سال تکرار می شود، کوچ و حرکت، افسانه دایمی حیات ایلات.

۲۵۳ — رک: سفری به سرزمین دلاوران، ص ۵۶ تا ۷۳.

اماکن اقامتی و پذیرایی دوران قاجار

در دوران قاجار همانند ادوار گذشته برای رفاه و آسایش مسافران در کنار جاده‌های کاروان‌رو و شوسه کشور اماکن اقامتی و پذیرایی متعددی متناسب با نیاز زمان و منطقه احداث شد. با ورود اتومبیل به ایران و استفاده از وسایل نقلیه موتوری در جابه جایی مسافران، فاصله‌ها کاهش یافت و آرام‌آرام وسایل حمل و نقل سنتی در میدان رقابت نابرابر به کنار رفت و به تبع آن کاروانسراها و رباطهایی که سالیان دراز مسافران خسته کاروانها در سرما و گرما در پناه آنها به استراحت پرداخته و خستگی از تن بدر می‌کردند نیز رونق خود را از دست داد و به مرور متروک شد و امروز بسیاری از آنها در عصر پیشرفت تکنولوژی علی‌رغم بی‌توجهی سرسختانه در برابر طوفان حوادث به پایداری ادامه داده و مسافران بی‌حوصله را به سوی خویش فرا می‌خوانند. تعدادی از این اماکن به قرار زیر است: ۲۵۴

ردیف	نام کاروانسرا	محل	نوع بنا
۱	دهنه	شمال طبس	کوهستانی
۲	سرداب	جاده تهران - آمل	کوهستانی
۳	بید زرد	جاده شیراز - فیروزآباد	دو ایوانی
۴	نودامغان	دامغان	دو ایوانی
۵	عباس آباد	خور - جندق	دو ایوانی
۶	مشهد گره	جاده انارک - خور	دو ایوانی
۷	سبزوار	داخل شهر سبزوار	دو ایوانی
۸	گردین	جاده ساوه - قم	دو ایوانی
۹	علی آباد	جاده تهران - قم	چهار ایوانی
۱۰	رضا آباد	جاده ساوه - قم	چهار ایوانی
۱۱	خاور	جاده فیروزآباد - شیراز	چهار ایوانی
۱۲	موت خون	جاده شیراز - جهرم	چهار ایوانی
۱۳	چاه گرو	جاده کرمان - مشهد	چهار ایوانی
۱۴	سه	جاده کاشان - اصفهان	چهار ایوانی

۲۵۴ - رک: فهرست کاروانسراهای ایران.

ردیف	نام کاروانسرا	محل	نوع بنا
۱۵	قلعه شور	جاده کاشان - اصفهان	چهار ایوانی
۱۶	باغ شیخ	۱۰ کیلومتری شرق ساوه	چهار ایوانی
۱۷	سنگی	جاده اراک - قم	چهار ایوانی
۱۸	طلب	جاده اراک - قم	چهار ایوانی
۱۹	نیستانک	جاده اردستان - ناین	چهار ایوانی
۲۰	خاتون آباد	شرق تهران	چهار ایوانی
۲۱	اردکان	جاده یزد - اصفهان	چهار ایوانی
۲۲	ده نور (اتابکی)	جاده قم - کاشان	چهار ایوانی
۲۳	میان جنگل	جاده سروستان - فسا	چهار ایوانی
۲۴	مشیری (پرش)	جاده بوشهر - شیراز	چهار ایوانی
۲۵	آسمون گرد	طیس	چهار ایوانی
۲۶	ده محمد	طیس	چهار ایوانی
۲۷	پاسنگان	جاده قم - کاشان	چهار ایوانی
۲۸	شاهی	اصفهان	چهار ایوانی
۲۹	علی آباد	جنوب یزد	چهار ایوانی
۳۰	سپهسالار (امیرآباد)	دامغان	چهار ایوانی
۳۱	گور	جاده یزد - طیس	چهار ایوانی
۳۲	وزیر	قزوین	چهار ایوانی
۳۳	لات	۲۸ کیلومتری جنوب رشت	چهار ایوانی
۳۴	حوض سلطان	جاده تهران - قم	چهار ایوانی

از کاروانسراهایی که نام برده شد چند واحد مهمتر را مختصراً معرفی می نمایم:

کاروانسرای اردکان

در سال ۱۲۳۳ هجری قمری در دوره فتحعلی شاه قاجار به دستور یک بازرگان یزدی به نام ارباب «قاسم رشتی» در اردکان مجموعه زیبایی مرکب از کاروانسرا و آب انبار ساخته

شد. با توجه به اینکه ناحیه اردکان تابستانهای بسیار گرمی دارد روی یکی از ایوانها که مجاور تالاری است بادگیری برای خنک کردن اطاق برپا ساخته اند. ضمناً چون در این ناحیه مگس فراوان است ترتیبی فراهم آورده اند که آبریزها هواخور کافی داشته باشد. ۲۵۵

کاروانسرای حوض سلطان

این کاروانسرا از ابنیه دوره ناصرالدین شاه قاجار و در امتداد کاروانسرای صفوی ساخته شده است.

مدخل کاروانسرا طوری واقع شده که به صورت پیش خانی در برابر حیاط اصلی قرار گرفته است و به این علت هنگام وزش بادهای سوزان و غبارآلودی که اغلب در این ناحیه جریان دارد کاروانها با اقامت در آن محل خود را از جریان باد محفوظ می داشتند.

در اطراف کاروانسرا طاقماهایی وجود دارد که اسب سواران از آن استفاده می کردند. در طرفین دروازه ورودی کاروانسرا اطاقهایی برای نگهبانان و دو قهوه خانه وجود دارد. حیاط اصلی که در آن قرینه سازی کامل رعایت شده شامل ایوانهایی است که در کاروانسراهای دیگر نیز دیده می شود. کنار ایوانهایی که در دو طرف اصلی حیاط قرار دارند راهرویی وجود دارد که به اصطبل ها بازمی شود.

در کناریکی از ایوانها پلکانی است که به طرف بالاخانه می رود. پشت ایوانها نیز تالاری است که هوایش به وسیله چهاردودکشی که در بالای آن قرار دارد تهویه و خنک می شود.

در شمال غرب کاروانسرا آب انباری است که از سقف آن به عنوان سکو استفاده می شده. در گوشه غربی کاروانسرا نیز یک حمام وجود داشته است. این کاروانسرا مدت زیادی دایر نبوده است، زیرا به سبب ایجاد دریاچه حوض سلطان راه عبور آن مسدود شده است. ۲۵۶

دریاچه حوض سلطان

این دریاچه تا دوره ناصرالدین شاه وجود نداشت. آقا ابراهیم امین السلطان دهات

۲۵۵ - رک: کاروانسرای ایران و ساختمانهای کوچک میان راه ها، ص ۱۵۶.

۲۵۶ - رک: همان مأخذ، ص ۱۶۲.

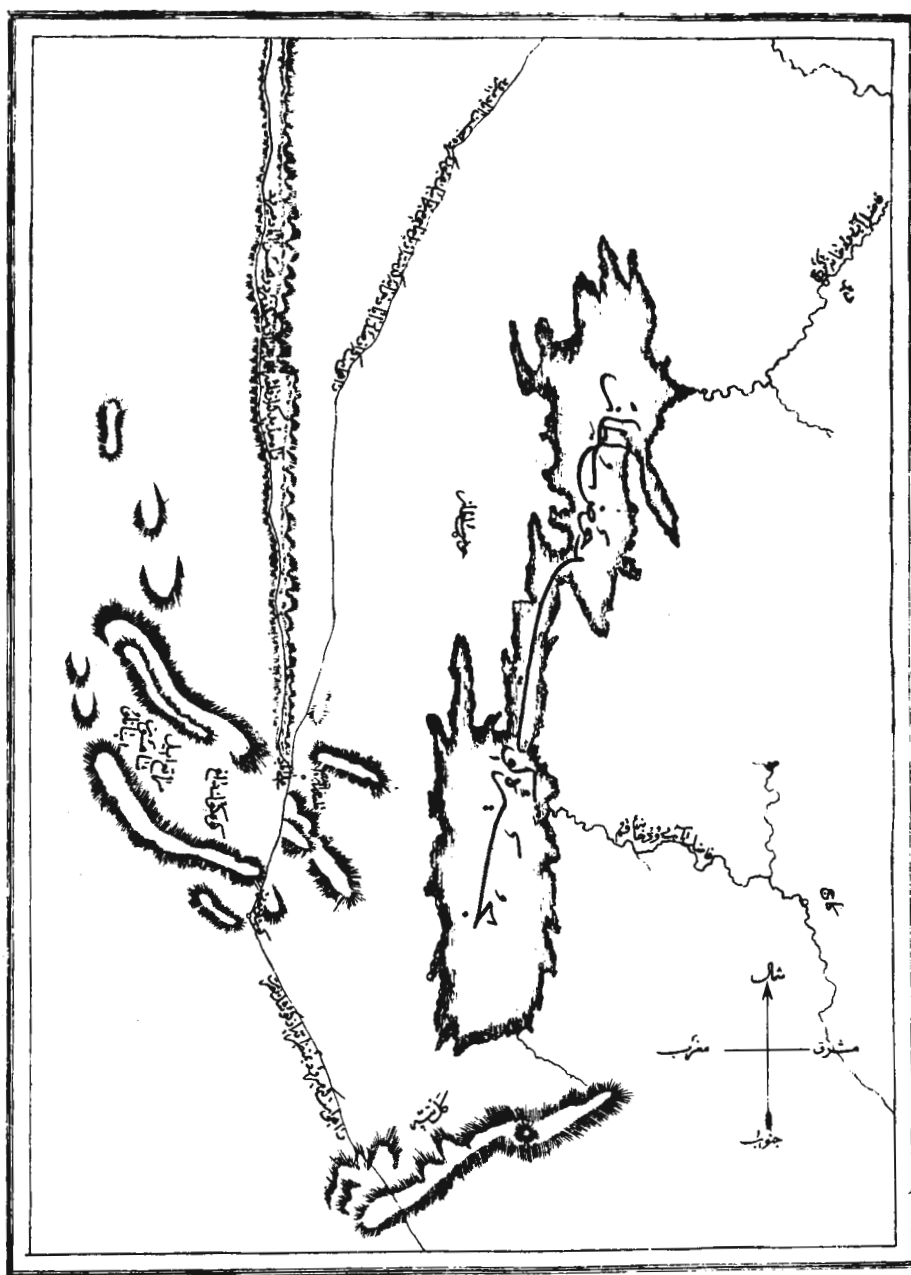
بسیاری از قبیل «قلعه محمد علی خان»، «علی آباد»، «کوشک نصرت»، «منظره» و غیره در کنار جاده قم داشت و چون از این راه زیاد رفت و آمد نمی شد و کاروانها از راه کوتاه تری که از میان دریاچه فعلی می گذشت رفت و آمد می کردند. امین السلطان برای آبادی املاک خود تدبیری اندیشید و دستور داد تا مسیل رودخانه شور را برگردانند و به جلگه ای که محل تردد کاروان بود سردهند و چون چنین کردند در اندک زمانی دریاچه بزرگی تشکیل شد و مقصود «امین السلطان» حاصل گردید. در طی مسافرت به قم وقتی ناصرالدین شاه به دریاچه مزبور رسید به نوشتن سفرنامه اشارت کرد و در ضمن تحریر سخن از محیط و عمق دریاچه به میان آمد و هریک از خواص که در حضور بودند حدسی زدند. بالاخره پس از گفتگوی بسیار شاه نظری به دریاچه افکنده گفت: «دور آن را بیست و چهار فرسنگ بنویسید» و آنگاه روبه حضار نموده پرسید که: «عمق آنرا چگونه معین کنیم». اکبرخان سیف السلطان نایب ناظر تعظیم کرده گفت: «قربان از همان قرار که محیط آنرا معین فرمودید عمقش را نیز تعیین فرمایید». ^{۲۵۷} شاه را بذله گویی او خوش آمد و به قهقهه خندید و در حالی که از گوشه چشم در نایب ناظر می نگریست گفت: «عمق آن را نیز تا بیست ذرع بنویسید». ^{۲۵۸}

مجتمع اقامتی و پذیرایی علی آباد

پس از آن که آقا ابراهیم «امین السلطان» در سال ۱۳۱۰ هجری قمری برابر ۱۲۷۱ خورشیدی راه جدید شوسه قم را احداث کرد در تعدادی از دهات متعلق به خود که محل توقف مسافران بود کاروانسراهای مدرنی بنا کرد که از هر حیث وسایل راحت و آسایش مهمانان در آنها پیش بینی شده بود. یکی از بهترین نمونه های این تأسیسات مجتمع اقامتی و پذیرایی «علی آباد» است.

۲۵۷ — حوض سلطان به نامهای دریاچه قم، دریاچه ساوه و دریاچه شاهی نیز مشهور است. به نوشته شناسنامه جغرافیایی ایران این دریاچه ۱۰۶/۵ کیلومتر مربع مساحت دارد. حداکثر درازای آن ۱۵/۱ کیلومتر و ارتفاع سطح آب آن نسبت به آب خلیج فارس ۸۰۰ متر است. به طوری که در کتاب جغرافیای مفصل ایران آمده است در این منطقه، دو حوضه کویری است یکی به نام «حوض سلطان» و دیگری به نام «حوض مره» که به ندرت از آن نام برده می شود. این کتاب ارتفاع سطح آب «حوض سلطان» را ۸۹۰ متر و «حوض مره» را ۸۰۰ متر از سطح دریا ذکر کرده است.

۲۵۸ — رک: یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، دوستعلی خان معیرالممالک، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۶۱ شمسی، ص ۸۶.



۹۳- نقشه دریاچه حوض سلطان

(از کتاب سفرنامه عراق عجم)

سبک ساختمانی کاروانسرا همان است که در آن ایام معمول بود. در این کاروانسرا دو نکته غیرمعمول به چشم می خورد. یکی این که سردر کاروانسرا به جای این که از دیوارهای طرفین پیش آمده باشد عقب رفته است و احتمال دارد طرح آن از کاروانسراهای خارج ایران اقتباس شده باشد. دیگر آن که به جای ایوان اصلی که در محور کاروانسرا و حیاط مرکزی قرار داشت در این جا فقط یکنوع عقب رفتگی در حیاط به وجود آمده و در پشت آن تالاری برای پذیرایی ها ساخته شده است. این سبک ساختمانی در خانه های کاشان و یزد معمول بود ولی نظیر آن در کاروانسراها دیده نمی شد.

بقیه قسمتهای این مجتمع بنا بر احتیاجاتی که پیشرفتهای بشر به وجود آورده بود ترتیب یافته و در دوره خود کامل ترین واحد اقامتی و پذیرایی میان راهی ایران را به وجود آورده بود. یک نانوائی، یک قهوه خانه، حمام زنانه و مردانه با سرویسهای کامل و یک مسافرخانه یا مهمانسرا دیگر قسمتهای این مجتمع را تشکیل می داد.

مسافران سرشناس در مهمانسرا که دارای باغچه کوچک زیبا و حوض آب تمیزی بود جای داده می شدند.

باغ زیبایی در کنار مجتمع قرار داشت که شامل خیابانهای منظمی بود و در طرفین آن درختان انار کاشته بودند که در کنار تپه های خشک اطراف آن جلوه خاصی داشت.^{۲۵۹}

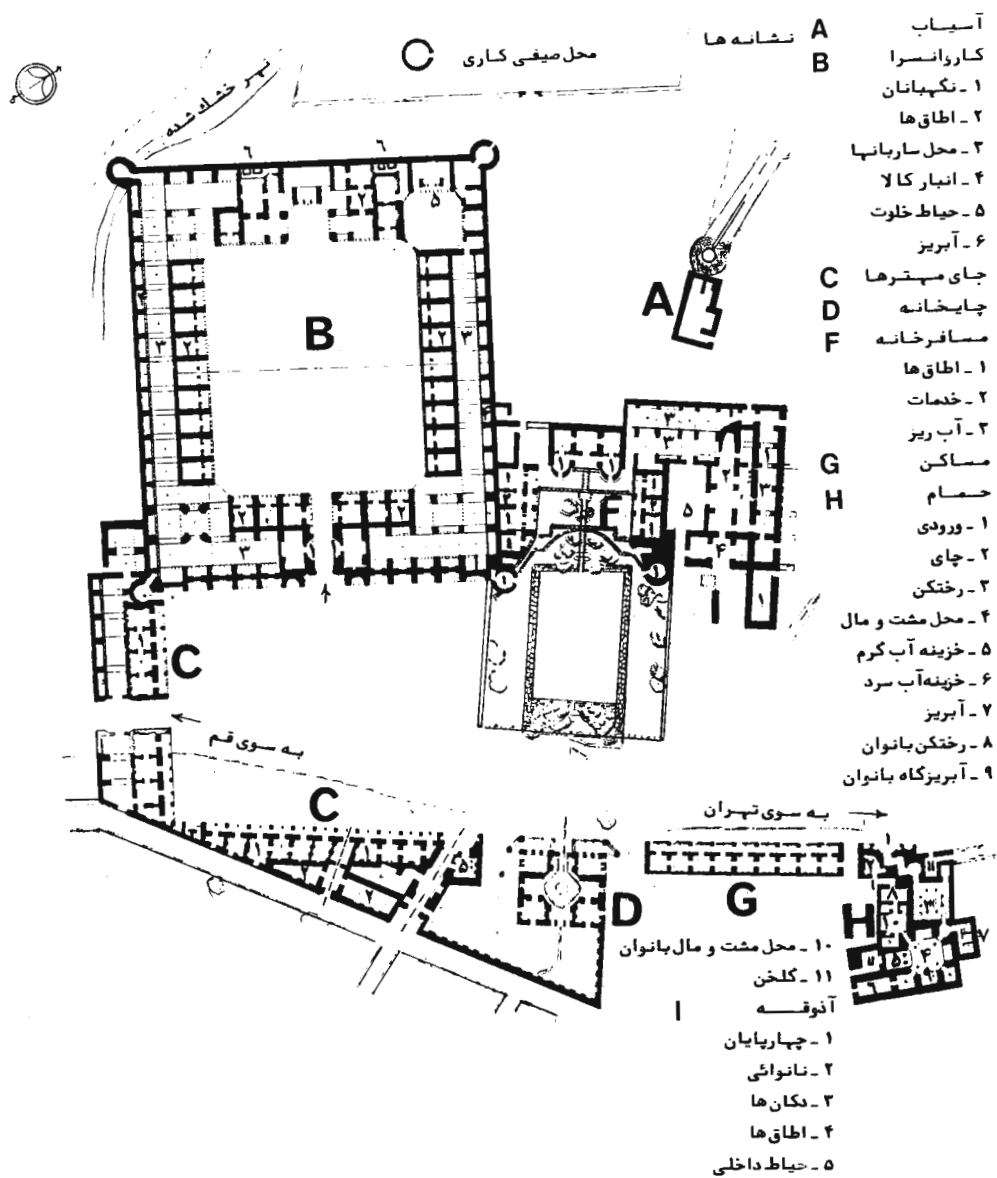
ناصرالدین شاه در مجتمع علی آباد

به طوری که دوستعلی خان معیرالممالک نوشته است، ناصرالدین شاه قاجار در یکی از سفرهای خود هنگام بازگشت از قم شبی در این مجتمع اقامتی و پذیرایی اقامت کرده و در حمام آن استحمام نموده است:

«در علی آباد شاه در عمارتی که امین السلطان ساخته بود منزل کرد. امین السلطان به عرض رسانید که حمامی مرمر ساخته و برای استحمام آماده است. شاه گفت تا آب خزانه را بکشند و از نو لبریز سازند. امین السلطان گفت این احتیاط شده. آن گاه شاه به گرمابه رفت و ما در بالاخانه به نوشیدن چای و صحبت نشستیم.

آن شب میرزا علی اصغر خان امین السلطان، پدرم و مرا به اصرار نزد خود نگاهداشت و نگذارد به چادرهای خود رویم. همین که تاریکی همه جا را فرا گرفت از نزدیک و دور زوزه

۲۵۹ - رک: کاروانسراهای ایران و ساختمانهای کوچک میان راه ها، ص ۱۶۷.



۱۲- پلان مجتمع علی آباد

(از کتاب کاروانسراهای ایران)

شغالها برخاست و هر دم روبه فزونی نهاد تا آنجا که همه را به سرسام آورد. چون شاه از گرمابه بیرون آمد گفت تا چندین تفنگدار در باغ بیرون قلعه رفته به تیراندازی پردازند. مأموران چنان کردند. و رفته رفته شغالها خاموش شدند و آرامش برقرار شد». ۲۶۰

قهوه‌خانه‌های میان راه

قهوه‌خانه‌ها با طرح ساختمانی جالب‌توجه خود که عبارت بود از فضایی مربع شکل در وسط با شاه‌نشین‌هایی در اطراف و سکوهایی که باقالی یا گلیم پوشیده می‌شد و حوض آبی در میان آن، به تعداد بسیار در کنار راه‌های مختلف کشور وجود داشت. مسافران خسته در این واحدها به استراحت می‌پرداختند و با چای، قهوه، شربت و دوغ پذیرایی می‌شدند. به کمک ویرانه‌های این واحدهای پذیرایی می‌توان مسیر راههای قدیمی را که امروز متروک شده‌اند مشخص کرد.*

آبریزها

تا دوران قاجاریه اکثر کاروانسراهای میان راه فاقد آبریز بود. در این دوره مسئله آبریز از نظر بهداشتی مورد توجه قرار گرفت و در هر کاروانسرا مکانهایی برای آبریز در نظر گرفته شد. این مکانها طوری ساخته می‌شد که هوا به خوبی در آن جریان داشته باشد. آبریزها فاقد آب جاری بود و دروپیکری نیز نداشت.*

۲۶۰- یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، ص ۸۷.

۵- رک: کاروانسراهای ایران و ساختمانهای میان راه، ص ۱۹۵.

۵۵- رک: همان مأخذ: ص ۲۴۲.

فصل سیزدهم

سیاحت در ایران دوران معاصر

با آن که اختراع لکوموتیو و حرکت اولین قطار مسافری در سالهای دهه سوم قرن نوزدهم میلادی دگرگونی بزرگی در امر مسافرت در اروپا پدید آورد و به عمر سفرهای محدود و طولانی و پرهزینه پایان داد، و به عبارتی «توریسم یا جهانگردی» که از عوامل آشنایی و شناخت بیشتر اجتماعات مختلف در جهان وسیع امروز است، به عنوان یک پدیده مثبت اجتماعی و اقتصادی در کلیه جوامع اروپا مورد توجه قرار گرفت، با این وجود تا اوایل قرن چهاردهم خورشیدی (دهه دوم قرن بیستم میلادی) تحول عمده‌ای در تسهیلات و امکانات مسافرت در کشور ما صورت نپذیرفت.

راههای ارتباطی که نخستین پایه در توسعه جهانگردی به شمار می‌رود، به همان روال گذشته بود. جابه‌جایی کالا و مسافریه وسیله اسب و استر و شتر و گاری و درشکه و دلیجان انجام می‌شد و از وسایل نقلیه موتوری در حمل و نقل عمومی نشانه‌ای به چشم نمی‌خورد. هر چند پس از ورود نخستین اتومبیل به ایران، آخرین شاهان قاجار و رجال و اعیان اتومبیلهایی به ایران آورده بودند،^۱ اما تعداد آنها به یکصد و پنجاه دستگاه بالغ نمی‌شد. در آغاز این قرن تنها ۲۴۰۰ کیلومتر راه شوسه در کشور ساخته شده بود که از شرق به

۱ — یکی از نخستین کسانی که در ایران صاحب اتومبیل شد حاج امین‌الضرب بود. محمد علی شاه هم چند اتومبیل خریداری کرد، عبدالحمین میرزا فرمانفرما نیز در شمار رجالی بود که در همان اوایل صاحب اتومبیل بود. حادثه‌ای هم سبب شد نام یک اتومبیل در تاریخ ادب ایران باقی بماند و آن هم تصادف گاوپا اتومبیل حسن وثوق «وثوق‌الدوله» بود. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی پس از این تصادف که منجر به خرابی اتومبیل شد، وثوق‌الدوله قصیده‌ی شیوایی ساخت که چند بیت آن چنین است:

غرب و شمال به جنوب ایران امتداد داشت که آنهم به سبب عدم توجه و نگهداری به آسانی قابل عبور نبود.

اولین اتومبیل‌های وارده به ایران

از آغاز قرن چهاردهم آرام آرام راه‌های کاروان‌رو به جاده‌های شوسه تبدیل شد و در پی آن موج ورود اتومبیل به ایران شدت گرفت. آقای جعفر شهری در باره نوع این اتومبیل‌ها در شرح مفیدی چنین نوشته‌اند:

«... اولین اتومبیل‌هایی که به ایران وارد شد سواری‌های فورد کروکی کلاچی^۲ لاستیک توپر^۳ بودند که تا ساعتی چهل کیلومتر حرکت می‌کردند و چون گیربکس و جعبه دنده‌ای برای کم و زیاد کردن زور موتور نداشتند مانند همان گاری‌های سلف — که جانشینشان شده بودند — در سربالایی وادی ماندند و باید با هل دادن کمکشان کنند و چون ترمزشان که «شیش»^۴ نامیده می‌شد، اهرمی بود و هنوز ترمز روغنی و کمپرسی و امثال آن ابداع نشده بود، در سرازیری‌ها هم برای این که کنترلش از دستشان خارج نشود و قادر به جلوگیری از آن باشند مسافران را پیاده می‌کردند تا سبک شود.

باری‌ها هم جز چند تا کامیون اسقاط و لاستیک توپری که از ممالک همجوار مانند شام و عراق وارد شده بودند — نبودند و چون نرخ کرایه در اینجا بالا بود در تهران برای کرایه کشی باقی مانده بودند تا کم کم که گاریخانه‌دارها و کالسکه‌دارها متوجه ارزش آنها شدند و کمپانی‌ها هم تعدادی از این کامیونها وارد کردند و متداول شد و غالباً از نوع کامیون‌هایی بودند که به آنها «زنجیری» می‌گفتند.

به این دلیل به آنها زنجیری می‌گفتند که فاقد دیفرنسیال بودند و چرخ‌های عقبشان به

چون بد آید هر چه آید بد شود	یک بلا ده گردد و ده صد شود
آتش از گرمی فتد، مهر از فروغ	فلسفه باطل شود منطق دروغ
پهلوانی را بغلطاند خسی	پشه‌ای غالب شود بر کرکسی

۲ — اتومبیل‌های بدون دنده مثل اتومبیلی که گیربکش قاطی کند و در یک دنده بماند و ناچار با کلاچ حرکت کند.

۳ — در آن هنگام هنوز لاستیک بادی اختراع نشده بود.

۴ — ترمزی اهرمی همان‌طوری که در موتورسیکلت و دوچرخه دیده می‌شود.

وسیله زنجیر و خودرویی که به چرخ تعبیه شده بود — شبیه بعضی موتور سه چرخه های زنجیری امروز — کار می کرد و کامیونهای بودند سفت و سخت و نامتناسب با چرخهای توپر (غیربادی) که هنگام حرکت همه ساختمانها و اماکن اطراف خود را می لرزاندند...»^۵

با بهبود وضع راه ها نخستین وسایل حمل و نقل عمومی جهت حمل بار و مسافر در راه های کشور به حرکت درآمدند. «رزاق اف» نامی یک وانت را به صورت «مینی بوس» درآورد و بین تهران و شمیران به کار انداخت. هزینه حمل مسافر با این وسیله شش ریال و کرایه گرانی بود. با این درآمد «رزاق اف» در طی چند ماه دوسه مینی بوس و یک اتوبوس سیمی هم خرید و نخستین شرکت حمل و نقل زمینی را در ایران ایجاد کرد. جالب توجه این که نخستین راننده این شرکت آن قدر تصادف کرد و مسئله ساخت که مردم با ذوق تهران ترانه ای به مضمون زیر برای او ساختند:

«آه که این اتول موبیل — آفت قتاله بود — در این سفر چاه بود — چاله بود — ترا به جان کل صفر — نکنی خطر — نرنی به در — از این خیال درگذر!»^۶

اتوبوسهای سیمی در جاده های ایران

تعداد اتوبوسهای سیمی کم کم افزایش یافت. آقای جعفر شهری درباره شکل این اتوبوسها و چگونگی حمل مسافر توسط آنها نوشته اند:

«بین سواری ها و کامیونها هم اتومبیلهایی شبیه وانت وارد شد که به آنها «لاری» می گفتند، این اتومبیلها دور سیمی بودند و به کار حمل مسافر می آمدند، در این حالت کفشان تا پنج شش خروار بار می زدند و روی بارها را دو زانو، مثل شاگرد مکتبی، مسافر می نشانند، نشاندنی که مثل هیزم به همیشان می فشردند و تا بیست و پنج، سی نفر را جا می دادند و عقبشان پنج شش نفر را پشت به اطاق و رو به خارج — به صورتی که پاهایشان در بیرون لاری آویخته بود — می نشانند و برای این که نیفتند جلو شکمشان طناب می کشیدند و به مسافران داخل «تالاری» و به دسته اخیر «طنابی» می گفتند و مسافرت به نحوی بود که موقع پیاده شدن، زن شوهرش را نمی شناخت و برادر برای برادرناشناس شده

۵ — گوشه ای از تاریخ اجتماعی تهران قدیم، ص ۱۲۷.

۶ — رک: مجله علمی، فنی، تخصصی، آموزشی، صنعت حمل و نقل، شماره ۲۸، ۳۰ آذرماه ۱۳۶۳، ص ۱۵.

بود. چون جاده‌ها سنگلاخ و خاکی و بدون آسفالت بود و فنرهای اتومبیل بدون «کمک» بودند، مسافرین تا هفته‌ها باید دارو و درمان و استراحت و کوفت و روفت کنند».^۷

روزنامه اطلاعات نیز در خبر ممنوعیت حمل مسافر با این اتوبوسها نوشته است:

«اتومبیل‌های دراز سیمی را که «مرغدان» نام گرفته بودند مخصوص حمل مال التجاره بود. اما دارندگان این اتومبیلها در تهران سوءاستفاده نموده با آن به حمل و نقل مسافر پرداختند و چندی بعد این موضوع قدغن شد و فقط اجازه یافتند با آن مال التجاره و اثاثه مسافرین را حمل کنند.

در جاده خراسان این طور نبود. از این اتومبیلها زیاد دیده می شد که مسافر حمل و نقل می کرد. قسمت داخلی آن صندلی نداشت و مسافرین مجبور بودند در سطح اتومبیل بنشینند و اغلب به قدری مسافر در آن جای می دادند که با یک تکان مختصر همه روی هم می ریختند.

گاهی اوقات هم شاگرد رانندگان پس از بارگیری در طرفین اطاق مسافرین را جای داده و برای آن که هنگام حرکت و در دست اندازها مسافرین روی هم نریزند و به زمین نیفتند کت آنها را با طناب به جدار اتومبیل محکم می بستند و آن بدبخت ها را با این شکل فجیع چهار میخ و تحت شکنجه و مجازات به مقصد می رساندند».^۸

مسافرت با این اتوبوسها تنها به خستگی و کوفتگی ختم نمی شد و چه بسیار حوادث ناگوار نیز آفریده شد. آقای جعفر شهری شرح یکی از این حوادث را بدین گونه ثبت کرده اند:

«همراه پدرم به سلطان آباد (اراک) می رفتیم که در قهوه خانه ابراهیم آباد شش فرسخی شهر، نعلش ها و مجروحان زیادی را دیدیم که زنهایی در کنارشان فریاد می کردند و ضجه می زدند، معلوم شد که یکی از «مسافران طنابی» اتومبیل در تاریکی شب نور سرخ رنگی از چراغ خطرهای عقب اتومبیل که همراه گرد و غبار جاده به صورت شعله درآمده بود نظرش را جلب می کند و به تصور این که آتش است و اتومبیل دچار حریق شده است فریاد می زند و خود را از طناب جدا می کند و به بیرون می اندازد و مسافران دیگر هم به او تاسی می کنند و خود را به پایین می اندازند، مگر زنها که جرأتشان یاری نمی کند و اینها نعلشایی بود که پس

۷- تهران قدیم، ص ۱۲۷.

۸- روزنامه اطلاعات، ۱۰ تیرماه ۱۳۰۸ خورشیدی.

از توقف اتومبیل و معلوم شدن قضیه توسط امنیه ها (ژاندارم ها) جمع آوری و به قهوه خانه آورده شده بود».^۹

توسعه راه های شوسه

تا دهه دوم این قرن جمع راه های شوسه و خاکی کشور به ۲۴۰۰۰ کیلومتر افزایش یافت ولی تنها حدود ۵۰ کیلومتر از راه های کشور آسفالت شده بود. در این زمان به خدمت «قره سورانها» در راه ها خاتمه داده شد و وظیفه تامین جاده ها و حفاظت مسافران به افراد ژاندارم محول گردید.

موقعیت راه های زمینی ایران

بر اساس گزارش دفتر بودجه و آمار و برنامه ریزی وزارت راه و ترابری طول راه های زمینی کشور در سال ۱۳۶۴ حدود ۱۳۹,۳۶۸ کیلومتر بوده است که از این رقم ۵۰۴ کیلومتر آزاد راه^{۱۰}، ۱۶,۹۵۰ کیلومتر راه اصلی شامل ۶۲۹ کیلومتر جاده چهارخطه (بزرگراه)^{۱۱}، ۲,۷۳۶ کیلومتر راه عریض^{۱۲} و ۱۳,۵۸۵ کیلومتر راه معمولی^{۱۳} است. راه های فرعی کشور نیز به ۳۵,۹۳۰ کیلومتر بالغ می شود که ۳,۹۲۰ کیلومتر آن جاده فرعی عریض^{۱۴}، ۱۶,۴۳۵ کیلومتر راه فرعی درجه یک معمولی^{۱۵} و ۱۵,۵۷۵ کیلومتر آن جاده فرعی درجه دو است.

۹ — تهران قدیم، ص ۱۳۲.

۱۰ — به راه هایی اطلاق می شود که معبر رفت و برگشت آن از یکدیگر مجزا و فاقد تقاطع های همسطح باشند. ورود و خروج به این راه ها فقط در محل های معین امکان پذیر است.

۱۱ — جاده ای است که بر اساس مطالعات و طبق نقشه و مشخصات مورد قبول برای راه اصلی ساخته شده و یا از تعریض راه اصلی به وجود آمده باشد.

۱۲ — راهی است که طبق نقشه و مشخصات مورد قبول برای راه اصلی انجام شده باشد و عرض شانه های خاکی آن از هر طرف لااقل ۱/۸۵، ۲/۸۵ تا ۳ متر باشد. عرض آسفالت آن حداقل ۷/۳۰ متر است.

۱۳ — این جاده با مشخصات راه اصلی عریض ساخته شده با این تفاوت که عرض شانه های خاکی آن از ۱/۸۵ تا ۲ متر است.

۱۴ — دارای ۹ متر عرض است که ۷ متر آن آسفالت و در هر طرف یک متر شانه خاکی دارد.

۱۵ — دارای ۸ متر عرض می باشد که ۶/۵ متر آن آسفالت شده است.

۳۳,۶۱۸ کیلومتر راه روستایی، ۴۹,۴۴۴ کیلومتر راه دسترسی خاکی و ۲,۹۲۲ کیلومتر راه دسترسی آسفالت به بقیه راه‌های کشور را در سال فوق‌الذکر تشکیل می‌داد.

راه‌های اصلی ارتباطی با بنادر و مرزها

راه‌هایی که تهران را از طریق مراکز استان با کشورهای همجوار مربوط می‌کند به شرح زیر است:

۱ - شاهراه شماره یک آسیایی

این راه کشورهای اروپایی را از طریق مرزبازرگان با ایران مربوط می‌کند و پس از عبور از شهرهای ماکو، مرند، تبریز، میانه، زنجان، قزوین، تهران، ساری، گرگان، مینودشت، بجنورد، شیروان، قوچان، مشهد، تربت جام و تایباد در کال کله به مرز افغانستان منتهی می‌گردد. دنباله این راه که از نظر اقتصادی و توریستی دارای اهمیت بسیار است از شرق به کشورهای خاور دور متصل می‌شود.

۲ - راه تهران - خسروی

شاهراهی که از سواحل مدیترانه آغاز می‌شود، پس از عبور از کشورهای لبنان، اردن و عراق در مرز خسروی به شبکه راه‌های ایران متصل می‌شود پس از عبور از شهرهای قصر شیرین، سرپل ذهاب، کرند، اسلام‌آباد، باختران، همدان، قزوین، تهران، اصفهان، نایین، یزد، کرمان و زاهدان در مرز میرجاوه به جاده‌های پاکستان مربوط می‌شود. در پاکستان این راه به دو شاخه تقسیم شده، یک راه به سوی کراچی می‌رود و شاخه دیگری به شاهراه شماره یک آسیایی متصل می‌شود.

۳ - راه‌های ارتباطی تهران به دریای مازندران

الف - جاده هراز:

دره هرازیکی از چهار معبر کوهستانی است که دشتهای جنوبی رشته جبال البرز را به جلگه سرسبز ساحل جنوبی دریای مازندران می‌پیوندد.

این معبر از گذشته‌های دور از ابتدای سکونت قوم آریایی در سرزمین ایران مورد استفاده دوره‌های صلح و جنگ بوده است.

در این راه که در پای کوه سفید سربه فلک کشیده دماوند قرار دارد ۱۳ پل که طول آنها بین ۱۰ تا ۴۰ متر و ۱۴ تونل به طول ۵/۵ کیلومتر ساخته شده است. به واسطه عبور از دامنه کوه‌های قدیمی و فرسوده گاهی دارای ریزش است.

ب - جاده چالوس:

جاده چالوس که مظهر یکی از زیبایی‌های طبیعت ایران است در اوایل قرن حاضر در شرایطی سخت در دل کوه‌ها و جنگل‌ها احداث شد و تهران را از طریق گچسربه چالوس و بندر نوشهر متصل کرد. این راه از نظر ایرانگردی حائز اهمیت فراوان است و یکی از پرتددترین راه‌های کشور به شمار می‌رود.

ج - راه فیروز کوه

این راه تهران را از طریق فیروزکوه و دره‌های سوادکوه به قائم شهر (شاهی سابق) متصل می‌کند. در این شهر راه به دو شاخه تقسیم می‌شود، یک راه به بهشهر و گرگان می‌رود و از سوی دیگر به بندر بابلسر منتهی می‌شود.

د - راه رشت

این راه که تهران را از طریق قزوین - رشت به بندرانزلی متصل می‌کند در گذشته یکی از مهمترین راه‌های بازرگانی ایران محسوب می‌گردید. در حال حاضر این راه تا بندر آستارا امتداد یافته و توسط گردنه حیران به راه‌های استان آذربایجان مرتبط می‌شود.

۴ - راه‌های تهران به خلیج فارس و دریای عمان

تهران از طریق سه راه مهم به سواحل خلیج فارس و دریای عمان متصل می‌شود:

الف - راه تهران - خرمشهر

این راه به طول ۱۰۰۰ کیلومتر کوتاه‌ترین فاصله بین تهران تا خلیج فارس است. از شهرهای قم، اراک، بروجرد، خرم‌آباد، اندیمشک و اهواز می‌گذرد و به واسطه عبور از سرزمین پربرکت خوزستان از اهمیت خاصی برخوردار است.

ب - راه تهران - بوشهر

این راه به طول ۱۲۱۵ کیلومتر از تهران تا بوشهر در ساحل خلیج فارس امتداد دارد و از شهرهای قم، اصفهان، شیراز می‌گذرد.

از دیرزمان راه شیراز به بوشهر از صعب‌العبورترین راههای کشور به شمار می‌رفت. ساختمان قدیمی این راه که در دوره جنگ بین‌الملل اول برای بهره‌برداری نظامی ساخته شده بود از کوهستانی‌ترین مسیر عبور می‌کرد و گتلهای معروف پیرزن و دختر و سایر گردنه‌های دیگر همه ساله مخاطرات زیادی برای مسافران این راه به وجود می‌آورد. در حال حاضر این مسیر به شاهراهی آسفالت‌تهد تبدیل شده است.

ج - راه تهران - بندرعباس

این راه به طول ۱۵۰۰ کیلومتر طویل‌ترین راه ارتباطی با جنوب ایران است و تهران را از طریق کاشان، نایین، یزد، کرمان، سیرجان به بندرعباس اتصال می‌دهد. از نظر اقتصادی دارای اهمیت ویژه است.

۵ - راه زمینی جلفا

علاوه بر راه‌های فوق‌الذکر، در مرند شاخه‌ای از شاهراه شماره یک آسیایی جدا شده و از طریق مرز جلفا به شبکه راه‌های اتحاد جماهیر شوروی متصل می‌شود. این راه بیشتر از نظر مبادلات کالا میان ایران و اروپا اهمیت دارد.

راه‌های متعدد دیگری نیز در داخل ایران وجود دارد که شهرستانهای مختلف را با یکدیگر مربوط می‌سازد. به این راه‌ها، اصطلاحاً راه فرعی می‌گویند.

به طور کلی راه‌های زمینی ایران علاوه بر اهمیت‌های اقتصادی از نظر جهانگردی و ایرانگردی نیز حائز اهمیت بوده و همه روزه جمع‌کثیری با وسایل نقلیه عمومی و شخصی در آنها تردد می‌نمایند.

آمار منتشره از سوی سازمان ترمینالهای مسافربری شهرداری تهران که تنها نمایانگر بخشی از جابه‌جایی مسافران در جاده‌های ایران است به خوبی اهمیت این موضوع را روشن می‌سازد. بر اساس این آمار در سال ۱۳۶۵ خورشیدی وسیله ۶,۲۸۸ دستگاه وسایل نقلیه عمومی چون اتوبوسهای سوپر، دولوکس، عادی، مینی بوس و سواری در تعداد ۱,۵۸۴,۵۰۰

سرویس رفت و برگشت بیش از ۴۰,۴۲۴,۹۲۸ نفر مسافر در مسیرهای مختلف جابه جا شده‌اند.

راه آهن

از قدیم کشور ایران راه بازرگانی شرق و غرب بوده و از هنگامی که نظر مغرب‌زمینی‌ها به سوی آسیا معطوف گردید، کشور ما چهار راه بزرگ دنیای قدیم و جدید و تنها وسیله ارتباط آسیا و اروپا محسوب می‌شد.

زمانی که راه‌های دریایی در دسترس اروپاییان قرار گرفت تا اندازه‌ای از اهمیت راه‌های ایران کاسته شد، ولی به محض این که راه آهن در دنیا اختراع شد اهمیت جغرافیایی و موقعیت طبیعی ایران مورد نظر قرار گرفت و از همان زمان دولتهای خارجی برای به دست آوردن امتیاز راه آهن در ایران شروع به فعالیت کردند، ولی رقابتهای سیاسی دو دولت روس و انگلیس و فقر بنیه اقتصادی و خالی بودن خزانه مملکت مانع از این می‌شد که ایران از این موقعیت جغرافیایی ممتاز خود استفاده نماید. هر اقدامی که از طرف یکی از دول مزبور برای کشیدن راه آهن بعمل می‌آمد از طرف دولت دیگر برای خنثی نمودن آن اقدامات شدید معمول می‌گردید. به طور کلی تا قبل از کودتای ۱۲۹۹ تنها چند رشته راه آهن در ایران به شرح زیر ساخته شده بود:

۱ - راه آهن جلفا - تبریز

در سال ۱۲۹۱ خورشیدی دولت ایران قرارداد ساختمان راه آهن جلفا - تبریز و خط فرعی صوفیان به بندر شرفخانه را با بانک استقراضی ایران که از طرف دولت روسیه در ایران تأسیس شده بود امضاء کرد. ساختمان این راه در سال ۱۲۹۳ خورشیدی دو ماه قبل از جنگ جهانی اول شروع شد.

در سال ۱۲۹۴ راه مذکور به طول ۱۴۶ کیلومتر و به عرض راه آهن روسیه (۱/۵۲۴) متر از جلفا به تبریز به انجام رسید، همچنین راه آهن صوفیان - شرفخانه در کنار دریاچه اورمیه به طول ۵۳ کیلومتر نیز در همان سال ساخته شد.

۲ - راه آهن میرجاوه - زاهدان

در سالهای ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ خورشیدی انگلیسی ها به منظور مقاصد سیاسی خط آهنی به طول ۹۲ کیلومتر از میرجاوه به زاهدان احداث نمودند و قصد داشتند این خط را تا مشهد ادامه دهند ولی میسر نگردید.

۳ - راه آهن حوزه فعالیت شرکت سابق نفت ایران و انگلیس

شرکت سابق نفت ایران و انگلیس در حوزه امتیازش در جنوب کشور چند رشته راه آهن به شرح زیر احداث کرد:

الف - راه آهن مسجد سلیمان - در خزینه به طول ۵۲/۸ کیلومتر.

ب - راه آهن مسجد سلیمان - چشمه آلا به طول ۴/۷ کیلومتر.

ج - راه آهن آبادان - ماه شهر - آغا جاری به طول ۱۰۴ کیلومتر.

راه آهن سراسری

ساختمان راه آهن سراسری در سال ۱۳۰۶ خورشیدی آغاز و در سال ۱۳۱۷ به پایان رسید و خلیج فارس در جنوب و دریای مازندران در شمال را به هم متصل ساخت. طول خط سراسری ۱۳۸۹ کیلومتر است با عرض ۱۴۳۵ میلیمتر مانند راه آهنهای اروپایی.

در طول راه ۴۱۹۰ پل بزرگ و کوچک ساخته شده که مهمترین آن پل ورسک در شمال و پل کارون در جنوب است. راه آهن سراسری بندر خمینی (شاهپور سابق) - بندر ترکمن (بندر شاه سابق) دارای ۲۱۹ تونل است که طولانی ترین آنها در شمال تونل گدوک با ۲۸۸۷ متر و در جنوب تونل شاهی سابق با ۲۵۶۶ متر است. طول مجموع تونلهای راه آهن سراسری ۸۴ کیلومتر و ۹۸ متری باشد.

در طول خط ۹۰ ایستگاه ساخته شده است که ۳۱ ایستگاه در شمال و ۵۹ ایستگاه در جنوب می باشد.

خطوط آهن ایران

بر اساس آمار منتشره از سوی راه آهن جمهوری اسلامی ایران جمع خطوط آهن کشور در

سال ۱۳۶۵ بالغ بر ۵,۸۰۲ کیلومتر بوده است که از این رقم ۴,۵۶۷ کیلومتر خطوط آهن اصلی و ۱,۲۳۵ کیلومتر خطوط فرعی و مانوری بوده است. خطوط آهن ایران از طریق مرزهای جلفا و رازی به شبکه راه آهن اتحاد جماهیر شوروی و ترکیه متصل شده است.

راه آهن جمهوری اسلامی ایران همه روزه تعداد قابل توجهی از مسافران و ایرانگردان را در شبکه داخلی خود جابه جا می کند و آمار منتشر شده حاکی است تنها در سال ۱۳۶۵ تعداد ۶,۳۳۵,۶۲۱ نفر برای مسافرت در ایران از قطارهای مسافری استفاده کرده اند.

خطوط هوایی در ایران

حمل و نقل هوایی از مهمترین عواملی است که می تواند در بهبود و پیشرفت اقتصادی و جهانگردی کشور مؤثر واقع شود، بدین جهت ایجاد خطوط هوایی در اوایل قرن حاضر در ایران مورد توجه قرار گرفت و با گذشت زمان در اکثر شهرهای ایران فرودگاه احداث شد و شرکتهای داخلی به اکثر شهرهای بزرگ و مراکز پرجمعیت پرواز دارند.

نخستین هواپیمای در تهران

در مورد چگونگی ورود نخستین هواپیمای به تهران روایات مختلف است. در تاریخچه پست و تلگراف و تلفن ایران، در شرح ایجاد خطوط پستی هوایی اشاره شده است که در ماه صفر سال ۱۳۳۲ هجری قمری طیاره ای در آسمان تهران نمودار شد و در میدان مشق فرود آمد. فردای آن روز احمد شاه با جماعتی از درباریان و خدمتگزاران دستگاه کشوری و لشگری از آن دیدن کردند و در کنار آن عکسی به یادگار گرفتند.

روزنامه ارشاد که از مطبوعات مشهور آن زمان بود، نوشت: «خلیبانی که آن طیاره را به ایران آورده، قبلاً در چند کشور دیگر هم نمایشهایی داده است و به همین منظور در تهران تعدادی بلیط فروخت که مردم از آن استقبال کردند و عده زیادی هم برای تماشای بام عمارات رفتند. خلبان مزبور «کوزمینسکی» نام داشت و اهل لهستان بود. طیاره او مختصر گردشی بر فراز تهران کرد و به سمت البرز رفت و چند روز بعد قطعات متلاشی شده آن روی چهارچرخه ای اسبی در کنار خیابان علاءالدوله (فردوسی) به سمت میدان توپخانه

می رفت!»^{۱۶}.

اما روایت آقای حاج سید محمد تقی یکرنگیان که خود شاهد پرواز نخستین طیاره بر فراز آسمان تهران بوده‌اند به گونه دیگری است:^{۱۷}

«در اواخر جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴ میلادی) قزاقهایی که برای جنگ با نیروهای میرزا کوچک خان به گیلان رفته بودند در بازگشت از آن منطقه، در جنگلهای مسیر خود به طیاره‌ای که سقوط کرده و خلبان آن نیز مجروح بود برخورد کردند. خلبان و هواپیما را با گاری به تهران آوردند. خلبان هواپیما پس از بهبودی، در قصر قاجار «محل ییلاقی قزاقخانه» هواپیما را تعمیر کرد و آماده پرواز نمود و قرار شد هواپیما در آسمان تهران یکی دو پرواز نمایشی انجام داده و پس از آن به روسیه برود.

اگهی کردند که در فلان روز در میدان مشق «آئروپلان» پرواز می‌کند. بلیط برای تماشا در چند نقطه به فروش می‌رسید. مردم تهران تا آن زمان طیاره ندیده بودند. اسم آن را هم بلد نبودند و آن را «بالون» می‌گفتند. دیگر همه جا صحبت از بالون بود. هر کس آن را به نوعی توصیف می‌کرد.

عده‌ای بلیط تهیه کرده و در روز موعود در میدان مشق اجتماع نمودند. آئروپلان هم از بیابان مقابل «قزاقخانه قصر قاجار» پرواز نمود و در میدان مشق به زمین نشست. من موفق به تماشای آن نشدم زیرا که آن روز تعطیل نبود و من در مدرسه بودم. در مدرسه هم صحبت در اطراف بالون بود و حرف می‌زدیم. معلمی داشتیم که به ما زبان فرانسه یاد می‌داد، به او می‌گفتیم «موسیو میرزا علیمحمدخان» او گفت: «این که پرواز می‌کند بالون نیست و اسم آن آئروپلان است». با گچ روی تخته یک صلیب کشید و گفت: «اینطور است».

چند روز بعد مجدداً خبر کردند که چون بسیاری از اهالی تهران از تماشای پرواز آئروپلان محروم مانده‌اند، روز جمعه عصر «آئروپلان» در میدان «جلالیه» پرواز می‌کند، برای تماشا بلیط تهیه نمایید. قیمت بلیط یک تومان و پنج قران است. شور و شغفی در مردم ایجاد شد، در کوچه و خیابان هر جا که می‌رفتند صحبت از پرواز آئروپلان بود.

صبح جمعه پدرم به من و برادرم هر کدام یک عباسی (چهارشاهی) پول داد و گفت:

۱۶ - رک: روزنامه رستاخیز، شماره ۹۰۶، یکشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۷. ویژه‌نامه تحقیق، ص ۱۴.

۱۷ - این روایت در ملاقات روز دوشنبه نهم مردادماه ۱۳۵۷ ضبط شد.

«بعد از ظهر با هم از روی خندق (البته برای این که گم نشویم خندق را مسیر ما قرار داد) بین دروازه دولت و دروازه یوسف آباد، آنجا مردم جمعند. شما هم بین مردم باشید تا من هم با دوستانم بیاییم و بالون را که هوا می‌کنند تماشا کنیم». خلاصه من و برادرم بعد از صرف ناهار حرکت کردیم. هوا سرد بود، ولی آفتاب بود. همان‌طور که پدرم گفته بود از روی خندق رفتیم. در همین محلی که حالا مجسمه فردوسی قرار دارد (میدان فردوسی) جمعیتی بود. در اول خیابان فیشرآباد (سپهبد قره‌نی) یک میز و چند صندلی اطراف آن بود و مردم بلیط می‌خریدند و از آنجا پیاده می‌رفتند میدان جلالیه که پرواز بالون را تماشا کنند. من و برادرم هم قاطی مردم شدیم. خیلی سردمان بود. یک فروشنده دوره گردی یک طبق انجیر ریشه‌ای خشک آورده بود و داد می‌زد: «آی انجیر، آی انجیر خشک، هر سیری یک شاهی». من و برادرم هر کدام یک سیر خریدیم و قدم زنان خوردیم، خبری از آثرو پلان نشد. بازیخ کردیم، یک سیر دیگر انجیر خریدیم. خلاصه هر کدام از ما یک عباسی را که داشتیم یک شاهی، یک شاهی انجیر خریده و خوردیم. جمعیت هم زیاد شده بود و موج می‌زد. بالاخره نزدیک غروب شخصی فریاد زد: «آی آمد. آمد. بالون آمد». به دنبال آن صدای غرش موتور هواپیما شنیده شد و طولی نکشید یک هواپیمای کوچک به ارتفاع خیلی کم، به طوری که خلبان آن نیز دیده می‌شد، در آسمان نمودار شد. از روی یوسف آباد و عشرت آباد دوری زد و از فراز سر تماشاچیان عبور کرد و در میدان جلالیه فرود آمد. صدای هلهله و شادی مردم به فلک می‌رسید. یکدیگر را در آغوش گرفته و می‌بوسیدند و جریان را برای هم تعریف می‌کردند. و دسته دسته این شعر را دم گرفته بودند و می‌خواندند و دست می‌زدند:

عرقچین بر سرم بالون هوا رفت

فرنگی توش نشست پیش خدا رفت^{۱۸}

۱۸ — بالون برای اولین بار در زمان ناصرالدین شاه و توسط میرزا ملکم خان «ناظم الدوله» به ایران آورده شد. در آن زمان به این اختراع «چادر هواکتی» می‌گفتند. مردم دسته دسته برای تماشای مراسم چادر هوا کردن می‌شتافتند و شاعری با ذوق در این مورد شعری به مضمون زیر سرود:

عرقچین به سرم چادر هوا رفت فرنگی توش نشست پیش خدا رفت

رک: روزنامه رستاخیز، شماره ۹۰۶.

دومین طیاره در تهران

دومین طیاره‌ای که در آسمان تهران پیدا شد یک طیاره نظامی انگلیسی بود که ملخ چهار شاخ چوبی داشت. این طیاره در سال ۱۳۳۳ هجری قمری نیز در میدان مشق فرود آمد و مقدار زیادی بلیط برای تماشا به مردم تهران فروخته شد و عده زیادی برای مشاهده عملیات آن به میدان مشق رفتند. ضمناً قرار بود یکی از کارکنان سفارت انگلیس با همان هواپیما از تهران به بغداد برود، اما آن شخص می ترسید سوار طیاره شود و مقاومت می کرد. سرانجام او را به زور داخل طیاره کردند و در کف طیاره خواباندند و مقداری هم پارچه و کرباس روی او ریختند. طیاره آماده پرواز شد و حرکت کرد ولی نتوانست از زمین برخیزد. ناچار به سمت چپ پیچید تا از تصادم با دیوار محفوظ بماند. مسیر شمال و جنوب را هم طی کرد، اما باز نتوانست پرواز کند. به سمت چپ رفت و چند بار دور میدان چرخید و چنان گرد و خاک بلند کرد که مردم از آن وضع به وحشت افتادند و سروصدا راه انداختند، به طوری که به سمت دیوارهای میدان هجوم بردند و به دیوارها چسبیدند.

سرانجام به ناچار طیاره توقف کرد. وقتی مستخدم سفارت را از درون آن بیرون کشیدند، او را غرق در خون دیدند و معلوم شد سگ خلبان که تنها همسفر او بوده در داخل طیاره از جست و خیزها و تکانهای طیاره و غوغای مردم ترسیده و عصبانی شده و به جان مستخدم سفارت افتاده و او را از چند جا گاز گرفته است.

روز بعد این طیاره در حالی که غیر از خلبان سرنشینی نداشت از میدان مشق پرواز کرد و با یک قوس سریع به روی خاکریزهای خندق پشت سفارت روس به زمین خورد که به خلبان صدمه ای نرسید و قطعات متلاشی شده را به سفارت انگلیس حمل کردند.

سازمان هواپیمایی ایران

از اواسط سال ۱۳۰۱ خورشیدی سازمان هواپیمایی ایران بنیاد گذاری شد و چهارتن از جوانان به همراه محصلین به روسیه اعزام شدند تا خلبانی بیاموزند.

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۳ خورشیدی با ورود پنج فروند هواپیما به تهران فرودگاه نظامی قلعه مرغی در جنوب شرقی مهاباد افتتاح شد.

در سال ۱۳۰۶ خورشیدی سرویس مسافربری هوایی نیز افتتاح گردید و تا پس از جنگ دوم جهانی نیز دوام یافت.

هواپیمای یونکرس در ایران

در سال ۱۳۰۶ خورشیدی دولت ایران دو هواپیمای «یونکرس» از آلمان خریداری کرد. این هواپیماها فاصله آلمان تا تهران را شش روزه طی کردند و سه نقطه در خاک آلمان توقف داشتند و در مسیر پرواز در خاک شوروی در «مسکو»، «خارکف»، «تفلیس» و باکو سوختگیری کردند و سپس در خاک ایران، در بندرانزلی به زمین نشستند و آنگاه عازم تهران گردیدند و در فرودگاه نظامی قلعه مرغی فرود آمدند.

تمام تجهیزات هواپیمای یونکرس عبارت بود از: یک قطب نما، یک ارتفاع سنج و یک هواسنج که معمولاً خلبان به کمر خود آویزان می کرد و در مواقع لزوم مجبور بود آنها را از کمر خود باز کرده و مورد استفاده قرار دهد.

هواپیمای یونکرس معمولاً شش نفره بود اما نوعی را که ایران خریداری کرده بود تا ۱۰ سرنشین ظرفیت داشت و قدرت حمل بار آن نیز زیاد بود. به طوری که با هواپیمای ۱۲۰۰ کیلویی، بیش از ۱۵۰۰ کیلو بار حمل و نقل می شد.^{۱۹}

نخستین فرودگاه کشوری

نخستین فرودگاه کشوری در روز ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۲۱ خورشیدی در تهران گشایش یافت. در آن روز جمعیت زیادی از مردوزن و کودک از نخستین ساعات روز با اتومبیل، درشکه، دوچرخه و حتی پیاده به طرف فرودگاه «قلعه مرغی» رهسپار شدند. عده ای در ایستگاه راه آهن ازدحام کرده و با یک قطار مرکب از ده واگن به جانب فرودگاه روانه شدند.

در ضلع غربی فرودگاه ۱۵ فروند هواپیمای باشگاه هواپیمایی کشوری که در سال ۱۳۱۸ خورشیدی به منظور نظارت و هدایت شرکتهای هواپیمایی و تربیت خلبان تأسیس شده بود، و در امتداد آشیانه ها ۱۰ فروند هواپیما به رنگهای قرمز و آبی سیر صف کشیده و خلبانان نیز در کنار آنها ایستاده و منتظر دستور پرواز بودند. پرواز هواپیما به شرح زیر اجرا شد:

الف — عزیمت ۱۵ فروند هواپیما به گروههای ۵ تایی به صورت مثلث.
ب — گروه مزبور پس از صعود از ارتفاع سیصد متر از سطح فرودگاه دو نوبت به ستون

۱۹ — همان مأخذ.

گروه از فراز فرودگاه عبور کردند.^{۲۰}

نخستین شرکتهای هواپیمایی در ایران

در سال ۱۳۲۳ خورشیدی شرکتی به نام «هواپیمایی ایران» تأسیس گردید که با کمک کاردانهای فنی و خلبانهای خارجی به کار مشغول بود. در سال ۱۳۳۳ خورشیدی شرکت دیگری به نام «شرکت هواپیمایی پارس» به وجود آمد که تا سال ۱۳۴۰ به خدمات مسافربری و حمل و نقل کالا مشغول بود.

فرودگاه مهرآباد

با افزایش تعداد مسافران هواپیما در ایران به عدد هواپیماهای مسافربری افزوده شد و در سال ۱۳۳۷ فرودگاه بین المللی مهرآباد که در آن زمان به بهترین وسایل مجهز بود رسماً به روی پروازهای داخلی و خارجی گشوده شد.

شرکت هواپیمایی ملی ایران

در سال ۱۳۴۰ خورشیدی شرکت هواپیمایی ملی ایران «هما» با سرمایه داخلی تأسیس شد و دو سال به کار تهیه مقدمات نقل و انتقالات اسناد و سهام شرکتهای قبلی پرداخت و در سال ۱۳۴۲ رسماً وارد صحنه عمل شد. در حال حاضر این شرکت با نام «شرکت هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران» به خدمت ادامه می دهد و دارای شبکه نسبتاً گسترده ای است که نه تنها تعدادی از شهرها و مراکز پرجمعیت داخلی را به تهران متصل می سازد بلکه دارای پروازهای بین المللی نیز می باشد.

شرکت هواپیمایی آسمان

از سال ۱۳۵۹ خورشیدی «شرکت هواپیمایی آسمان» از ادغام چهار شرکت «پارس ایر»، «ایرتا کسی»، «هورآسمان» و «ایر سرویس» به وجود آمد که فقط در خطوط داخلی پرواز می کند.

به موجب آمارهای منتشر شده هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۵ با

۲۰ - روزنامه اطلاعات ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۱.

انتقال ۳,۹۰۱,۶۶۲ نفر مسافر در پروازهای داخلی سهم عمده‌ای در جابه‌جایی ایرانی‌گردان به عهده داشته است. در همین سال هواپیمایی آسمان نیز ۲۶۵,۴۸۸ نفر را در خطوط خود جابه‌جا کرده است.

تأسیسات اقامتی و پذیرایی در دوران معاصر

در سالهای نخست قرن اخیر در ایران توجه چندانی به امر تأسیسات اقامتی و پذیرایی مبذول نمی‌شد. مسافران داخلی علاقه‌ای به اقامت در مهمانخانه‌ها از خود نشان نمی‌دادند و بیشتر در منازل دوستان و اقوام مقیم می‌شدند. مسافران خارجی نیز به آن تعداد نبودند که هزینه‌های این واحدها را تأمین نمایند. صاحبان این اماکن محدود، برای جلب مشتری حتی به درج آگهی در مطبوعات آن زمان نیز مبادرت می‌کردند. ذکر یک نمونه از این آگهی‌های تبلیغاتی که در سال ۱۳۰۶ خورشیدی از طرف «هتل قرن بیستم» در روزنامه اطلاعات به چاپ رسیده است بی‌مناسبت نیست:

«در این موقع که توجه معطوف به سهولت ایاب و ذهاب گردیده و اهالی ولایات مشتاقانه به تماشای پایتخت می‌آیند، مهمانخانه قرن بیستم واقع در نزدیکی سفارت فحیمه انگلیس که یکی از مهمانخانه‌های قدیمه مرکز است، وسایل آسایش و اردین را از هر باب فراهم نموده و مخصوصاً در کرایه منزل و قیمت خوراک صرفه‌جویی کامل منظور گردیده است.»

در سال ۱۳۰۶ یک مهاجر روسی به نام «خاچیک مادیکیانس» کافه نادری را در خیابان نادری (جمهوری امروز) دایر کرد. این شخص برای اولین بار در تهران به کار شیرینی‌پزی پرداخت و چندی بعد در جوار «کافه نادری» مهمانخانه‌ای به همان نام احداث کرد که هنوز دایر است.

برای نخستین بار در تهران در رستوران این هتل بود که غذاهای فرنگی چون بیفتک و بیف استروگانف و غیره به ایرانیان عرضه شد. همچنین «کافه گلاسه»، بستنی‌فرنگی، انواع قهوه‌های ترک و فرانسه و انواع نانهای قالبی نیز برای اولین مرتبه به وسیله موسس این مهمانخانه در اختیار علاقه‌مندان گذاشته شد.

در آن زمان اشتغال در امور مهمانخانه‌داری و خدمات پذیرایی فعالیتی مشروع به شمار

نمی رفت. نوشته کوتاه روزنامه اطلاعات مورخ سی ام شهریور ماه ۱۳۰۷ شاهد گویایی بر این مدعاست:

«مهمانخانه های تهران»

ارتباط شهرها، ارتباط ممالک و افتتاح مناسبات با خارجی ها مستلزم تهیه وسایل آسایش مسافین است. متأسفانه تاکنون از طرف هموطنان عزیز ما توجهی به تأسیس مهمانخانه نشده و از همین لحاظ اغلب شهرهای ایران فاقد مهمانخانه است. به استثنای رشت و پهلوی که نسبتاً دارای مهمانخانه های خوبی است و یک مهمانخانه در قزوین و چند مهمانخانه ناقص در تهران، سایر شهرهای ایران مهمانخانه ندارد. بدبختی این است علاوه بر این که خود ما پیشقدم در این کارها نشده و میدان را برای خارجیان می گذاریم، همان طوری که امروز اغلب مهمانخانه ها در ایران بدست خارجی ها اداره میشود کسانی هم که می خواهند در این کارها شرکت جویند مورد سرزنش واقع میشوند».

مقررات و ضوابط تأسیس کافه و رستوران

در سال ۱۳۰۷ مقررات و ضوابطی برای تأسیس کافه و رستوران از سوی بلدیۀ تهران (شهرداری تهران) تعیین شد، این مقررات به قرار زیر بود:

مقررات تأسیس کافه و قهوه خانه طرز بنای کافه

- ۱ — کافه و قهوه خانه یکی است.
- ۲ — درب کافه و یا قهوه خانه هر چند عدد که باشد باید از کف تا سه چارک قاب سازی و از آن به بالا تمام شیشه باشد.
- ۳ — سقف و دیوار باید لا اقل سفید شود و نقش صور غیر موزون از قبیل دیو و اژدها و شیرین و فرهاد و لیلی و مجنون و رستم و گیو و غیره در آن اکیداً ممنوع است.
- ۴ — کف قهوه خانه باید لا اقل با آجر شش مفروش شود.
- ۵ — قهوه خانه نباید سکوی برای نشمین داشته باشد و همچنین نباید دارای کتیبه باشد.

- ۶ — هر قهوه‌خانه باید در عقب به طور مجزا یک آبدارخانه داشته باشد که مطابق دستورات صحی دارای چاه فاضل آب بوده و کلیه لوازم طبخ چای و غیره در آنجا گذارده شده و در همانجا تهیه شود، به قسمی که به کلی از نظر مشتری مستور باشد و مخصوصاً باید دودکش صحیحی داشته باشد که دود و بوی زغال در قهوه‌خانه استشمام نشود و عبور دادن دودکش حلبی و غیره از زیر سقف قهوه‌خانه و خارج کردن آن در معابر اکیداً ممنوع است و باید آبدارخانه درب مخصوص به قهوه‌خانه داشته باشد.
- ۷ — قهوه‌خانه باید دارای مخرج آب‌خیز باشد، به طوری که همیشه هوای آنجا قابل استنشاق باشد.

شرایط تأسیس قهوه‌خانه یا کافه

- ۱ — هر قهوه‌خانه باید به قدر گنجایش مکان دارای میزهای چهار نفری چوبی یا آهنی رنگ شده و همچنین به تناسب عده میز صندلی چوبی یا آهنی داشته باشد.
- ۲ — روی هر میز لا اقل یک عدد ظرف جای خاکستر سیگار باشد و در هر قهوه‌خانه باید به قدر لزوم نیز زیر قلیانی موجود باشد.
- ۳ — همه روزه باید در موقع افتتاح قدری خاک اره در کف قهوه‌خانه بگسترند و هنگام شب بروند که آلودگی کف ارسی به زمین نجسید.
- ۴ — در هر قهوه‌خانه باید چندین ظرف مخصوص جهت آب دهان به فواصل معینه موجود باشد.
- ۵ — هیچگونه اثاثیه از قبیل سماور و لامپا و لوله و منقل و غیره نباید در قهوه‌خانه و در منظر مشتری گذارده شود و محل آنها آبدارخانه است.
- ۶ — استعمال تگار و دوستکامی^{۲۱} جهت منع آب ممنوع و باید ظروف آب از آهن سفید و دارای شیر باشد.
- ۷ — ظرف آبخوری باید بلور یا کاشی باشد و استعمال آبخوری سفالی ممنوع است.
- ۸ — هر قلیانی باید دارای سرنی فلزی باشد.

۲۱ — ظرف بزرگ مسی پایه‌داری که در آن آب یا شربت می ریختند.

اجناس قهوه خانه

۱ — اجناس قهوه خانه عبارت است از: چای - شکلات - شیر - شربت - بستنی - نانهای شیرین - فالوده - سیفن - لیموناد - نان - کره - پنیر - خامه - سرشیر - عسل - سیگار - قلیان - چیق - مطبوخ لیمو - مطبوخ دارچین.

حدود وظایف :

- ۱ — حدود صنفی مطابق مقررات اصنافی بلدی محفوظ است.
- ۲ — قهوه چی می تواند در حدود مقرر خود به خارج چای و غیره بفروشد.
- ۳ — فروش چای و قهوه و شکلات و شیر و مطبوخ لیمو و مطبوخ دارچین به طور دوره گردی ممنوع است، لکن فروش بستنی و شربت و لیموناد و سیفن، مانعی ندارد.
- ۴ — قهوه چی مسئول نظافت و حفظ الصحه مکان و کلیه اثاثیه و اجزاء قهوه خانه است، و باید کلیه مقررات صحی بلدی را رعایت نماید.
- ۵ — شاگرد قهوه خانه باید همیشه در مواقع خدمت پیراهن سفید بلند یا پیش بند سفید در برداشته باشد.
- ۶ — فریاد کردن به اینکه ... چای را بیار به فلان نقطه و یا مثلاً قلیان را ببر به فلان مکان ممنوع است.
- ۷ — نقالی و سخن وری و حقه بازی و پرده آویختن و ورود گدا و درویش و آتش افروز و سینی گردان به عنوان برگ سبز و تکدی و غیره در قهوه خانه اکیداً ممنوع است.
- ۸ — گذاردن نیم تخت و صندلی در معبر و روی نهر آب ممنوع است.
- ۹ — داشتن لحاف و توشک در قهوه خانه جهت کرایه دادن اعم از شهر یا در خارج شهر ممنوع است.

کفیل بلدیة تهران

۳ مهر ۱۳۰۷

طرز بنای رستوران

- ۱ — رستوران غیر از هتل یا مهمانخانه است.
- ۲ — درب رستوران هر چند عدد که باشد باید از کف تا سه چارک الی یک ذرع

قاب سازی از آن به بالا تمام شیشه باشد.

۳ — سقف و دیوار باید قاب یا لاقل سفید شود و نقش صور غیر موزون در آن اکیداً ممنوع است.

۴ — کف رستوران باید لاقل با آجرشش مفروش شود.

۵ — رستوران نباید سکوبرای نشیمن داشته باشد.

۶ — هر رستورانی باید در عقب دارای یک آبدارخانه و یک مطبخ به طور مجزا باشد که مطابق دستورات صحتی دارای چاه فاضلاب و دودکش صحیح بوده باشد و آشپز و غیره داشته باشد (حتی المقدور).

۷ — رستوران باید دارای مخرج آبخره بوده به طوری که همیشه هوای آن جا قابل استنشاق باشد.

شرایط تأسیس رستوران

۱ — رستوران باید به قدر گنجایش مکان دارای میزهای چهارنفری و دونفری چوبی بوده و به تناسب آن صندلی چوبی یا حصیری داشته باشد و همچنین یک یا چند بوفه یا (دولابچه) جهت گذاردن شربت و شیرینی برای ارائه به مشتری موجود باشد.

۲ — روی هر میز باید رومیزی سفید انداخته و لاقل یک ظرف جای خاکستری و یک جای کبریت و یک تنگ بلور جای آب و یک گیلان موجود باشد.

۳ — همه روزه باید مقداری خاک اره در کف رستوران بپاشند.

۴ — باید چندین ظرف مخصوص جهت آب دهان به فواصل معینه موجود باشد.

۵ — هیچگونه اثاثیه نباید در منظر مشتری گذارده شود.

۶ — استعمال تغار و کوزه و دوستکامی جهت منبع آب اکیداً ممنوع و باید ظروف منبع آب آهن مخصوص و دارای شیر باشد.

۷ — استعمال ظروف سفالی اکیداً ممنوع است.

اجناس رستوران

باستثنای فالوده — مطبوخ لیمو — مطبوخ دارچین — تهیه هر قسم اغذیه و اشربه در رستوران آزاد است.

حدود وظایف

- ۱ - حدود صنفی مطابق مقررات اصنافی بلدی محفوظ است.
- ۲ - فروش اغذیه و اشربه به خارج رستوران آزاد است مشروط بر آنکه رعایت ظرافت و نظافت کاملاً بشود.
- ۳ - صاحب رستوران (مستاجر) مسئول نظافت و حفظ الصحه مکان و اثاثیه و کلیه اغذیه و اشربه بوده و باید کلیه مقررات صحنی و بلدی را به موقع اجرا گذارد.
- ۴ - پیشخدمت باید همیشه لباس تمیز دربر داشته باشد و ممکن است پیش بند سفید هم ببندد و آشپز و شاگردان آنها موظفند در موقع کار پیراهن سفید بلند بپوشند.
- ۵ - غذا خوردن با دست و همچنین اشتراک در ظرف غذا اکیداً ممنوع است.
- ۶ - اعم از شهر یا حوزه بلدی رستوران نباید مکان خواب و توقف شبانه روزی داشته باشد.

کفیل بلدی

۱۳۰۷ خورشیدی

از آن تاریخ رستورانهای متعددی در تهران، رشت، بندرانزلی، بابل و دیگر شهرهای ایران به وسیله ایرانیان و خارجیان دایر شد. اوایل کار پیشخدمت رستوران ها حقوق دریافت نمی کردند و تنها سرویس دریافتی به آنان تعلق می گرفت و از این جهت استقبال چندانی برای کار در رستوران ها بعمل نمی آمد و بیشتر شاغلین کار در قسمتهای مختلف واحدهای اقامتی و پذیرایی را ارامنه تشکیل می دادند.

تشکیلات مخصوصی برای تعلیم خدمات پذیرایی وجود نداشت و آموزش کارکنان این بخش مانند سایر مشاغل به صورت عملی و توسط استاد به شاگرد انجام می گرفت. مدیران مهمانخانه ها و رستوران ها نیز کسانی بودند که این حرفه را از پدران خود به ارث برده بودند.

تأسیس اداره جلب سیاحان خارجی و تبلیغات

با گسترش روزافزون مسافرت ایرانیان در داخل کشور، موضوع جلب سیاحان خارجی و نیز ایجاد سازمانی برای تمرکز امور مربوط به سیر و سیاحت و شناساندن مفاخر ایران و تمدن

کهن این سرزمین باستانی به خارجی‌ان احساس شد.

در سال ۱۳۱۴ خورشیدی برای اولین بار در وزارت داخله (کشور) اداره‌ای بنام «اداره جلب سیاحان خارجی و تبلیغات» تأسیس گردید و انجام امور مربوط به جهانگردی کشور به عهده آن اداره محول گردید.

روزنامه اطلاعات در یکی از شماره‌های سال ۱۳۱۴ خورشیدی، خبر تأسیس این اداره و وظایف آن را به شرح زیر منتشر نموده است:

برنامه‌های وسیع برای جلب سیاحان خارجی

به طوری که اطلاع داده شده اخیراً در وزارت داخله اداره‌ای به نام جلب سیاحان خارجی و تبلیغات به ریاست آقای میرزا غلامحسین خان ابته‌اج تشکیل شده که پرسنل وزارت داخله نیز ضمیمه آن گردیده است.

از قراری که اطلاع پیدا کرده‌ایم پس از مطالعات لازمه از طرف اداره مزبور پروژه‌ای برای جلب سیاحان خارجی و تبلیغات تهیه و تقدیم مقام وزارت داخله گردیده که مورد موافقت واقع و اینک برای تهیه مقدمات اجرای آن کمیسیون در وزارت داخله تشکیل و مشغول مطالعه در این موضوع می‌باشند.

به طوری که در پروژه فوق‌الذکر پیش‌بینی شده اداره جلب سیاحان خارجی و تبلیغات وظیفه دار است وسایل و موجبات جلب سیاحان خارجی را فراهم آورد که عبارت است از ارتباط یافتن اداره مزبور با کلیه مؤسسات و کلوپ‌های سیاحتی بین‌المللی و تهیه و تنظیم مقرراتی که باعث تسهیل مسافرت خارجی‌ها به ایران باشد.

یکی از کارهایی که برای جلب مسافران لازم است ایجاد سرویس‌های مرتب و منظم و سریع حمل و نقل می‌باشد که جزو وظایف این اداره قرار گرفته است و در عین حال تأسیس کلوپ سیاحتی و اتومبیل‌رانی در ایران و مربوط ساختن آنها با کلوپ‌های سایر دول یکی از مسایلی است که این اداره تعقیب خواهد نمود.

دیگر از وسایل تسهیل مسافرت سیاحان خارجی وجود مهمانخانه در نقاط مختلف و تهیه وسایل آسایش مسافرین مهمانخانه‌ها است که این قسمت نیز مورد نظر می‌باشد و ایجاد مهمانخانه‌های خوب و مناسب با وضعیت امروزه تشویق خواهد گردید.

و نیز ارائه طریق و توجه دادن اهالی و کسبه هر محل بر اینکه از محصولات و مصنوعات

آن محل حاضر نموده و در دسترس سیاحان خارجی بگذارند تا خریداری نمایند. همین طور طبع کارت پستالها از مناظر زیبا و قشنگ طبیعی ایران و ابنیه و عمارات تاریخی و مراقبت در تعمیر و حفظ آثار ملی و ابنیه تاریخی از مسایلی است که مورد توجه این اداره واقع خواهد شد.

نشریات مفید در داخله و خارجه و طبع اوراق مخصوص مسافرت، برداشتن فیلم از قسمتهای جالب توجه ایران، طبع کتب راهنما و مجلات و غیره نیز از اقدامات مفید و ضروری برای جلب سیاح و مسافرین خارجی است، همان طور که در تمام دنیا بودجه های مهمی برای آن تخصیص داده و عمل می کنند و این مسایل هم در ضمن پیشنهاد مورد توجه قرار گرفته و امید می رود بتدریج نسبت به عملی شدن این منظور مفید اقدام شود.

یکی از مهمترین اقداماتی که برای جلب سیاحان خارجی در نظر گرفته شده تأسیس کلوپ پا مجمع اتومبیل است که تاکنون در خیلی از ممالک دنیا دایر و جنبه بین المللی پیدا نموده است. کلوپ مزبور شامل منافع فوق العاده و به تفاوت عده نفوس هر مملکت مرکب از هیأتی است و صورت یک موسسه ملی و مستقلی را که من غیرمستقیم تحت نظارت اداره دولتی جلب سیاحان خارجی است دارا می باشد.

از قراری که اطلاع حاصل شده مجمع مزبور در تهران افتتاح خواهد شد و مطابق قوانین و نظامات کلیه مؤسسات نظیر خود شروع به کار می نماید.^{۲۲} کانون جهانگردان ایران برای فراهم آوردن موجبات آسایش و تسهیل مسافرت جهانگردان در سال ۱۳۱۴ در خیابان فردوسی تشکیل گردید و در تاریخ هیجدهم بهمن ماه ۱۳۱۷ خورشیدی به شماره ۴ در دفتر ثبت مؤسسات به ثبت رسید. موسسین کانون عبارت بودند از آقایان:

محمود جم	رییس
متین دفتری	نایب رییس
علی سهیلی	نایب رییس
دکتر محمد سجادی	خزانه دار
همایون سیاح	مشاور
یدالله عضدی	بازرس
عباس مسعودی	بازرس

۲۲ - رک: ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان ضمیمه روزنامه اطلاعات، ص ۲۶۸.

منشی	غلامحسین ابتهاج
مشاور حقوقی	محمد علی بوذری
مشاور	ع.ح. مسعود انصاری
مشاور	یاور فتح الله بهنام

حق امضاء در این کانون با رییس و دونایب رییس و خزانه دار بود.

نخستین آژانس جهانگردی:

نخستین آژانس جهانگردی ایران به نام «آژانس ایران‌تور» در تهران تأسیس شد. این آژانس در شروع فعالیت خود گشت‌هایی برای علاقه‌مندان به اسکی ترتیب داد. روزنامه اطلاعات در اخبار نهم بهمن سال ۱۳۱۹ در این مورد چنین نوشته است:

کشف میدان اسکی در آبدلی

امسال به واسطه کمی برف در لشکرک، میدانی که در سال گذشته مورد استفاده اسکی بازان واقع شده بود به طور کامل مورد استفاده واقع نگردیده است، ولی میدان بزرگی در سه کیلومتری آب علی از طرف «ایران‌تور» کشف گردیده که این میدان بسیار وسیع و می‌توان گفت یکی از بهترین نقاط اسکی بازی می‌باشد. در دو هفته اخیر عده زیادی از علاقه‌مندان به ورزش به آبدلی رفته و علاوه بر ورزش در میدان مزبور از مهمانخانه مجلل «ایران‌تور» در آبدلی نیز استفاده کرده‌اند. اکنون برای اینکه عموم بتوانند از میدان نامبرده استفاده کنند سرویس مخصوصی دایر شده که روزهای پنجشنبه ساعت ۱۶ از تهران حرکت و در روز جمعه ساعت ۱۷ به تهران مراجعت می‌نماید. هزینه رفتن و برگشتن و توقف یک شب در مهمانخانه آبدلی با غذای کامل جمعاً یکصد و پنجاه ریال از طرف «ایران‌تور» معین گردیده است».^{۲۳}

از همان آغاز به دلیل نقش اساسی و حساس عرضه خدمات در توسعه جلب سیاحان تربیت کارکنان آموخته برای به حرکت درآوردن چرخ‌های این بخش مهم از فعالیت‌های اقتصادی در سرلوحه برنامه‌ها قرار گرفت.

در سال ۱۳۱۴ خورشیدی بلدیة تهران مأموریت یافت دوره‌هایی برای تربیت پیشخدمت

۲۳ - همان مأخذ، ص ۵۴۷.

دایر نماید. از این جهت پس از فراهم آوردن مقدمات امر و انتخاب مدرسین برای جلب داوطلب آگهی زیر را در روزنامه اطلاعات مورخ ۲۱ دی ماه ۱۳۱۴ انتشار داد:

تربیت پیشخدمت

بلدیه تهران از لحاظ تربیت عده‌ای پیشخدمت که وظایف خود را کاملاً دانسته و به طرز شایسته بتوانند از عهده خدمت برآیند تصمیم گرفته کلاس عملی برای داوطلبان تمرین در این کلاس افتتاح نماید. دوره تمرین و تحصیل در این کلاس سه ماه خواهد بود و در مهمانخانه فردوسی^{۲۴} قریباً افتتاح خواهد شد. محصل کلاس مزبور پس از خاتمه مدت تمرین هرگاه از عهده امتحان برآید از طرف بلدیه تصدیق مستخدمی به او داده خواهد شد. باید متذکر شد که این کلاس زیر نظریک معلم ایتالیایی و با همکاری دو سرگارسن قدیمی شروع به کار نمود و طی سه دوره آموزشی حدود یکصد نفر را تربیت نمودند که بیشتر آنان را هموطنان ارمنی تشکیل می دادند.

علاوه بر آن، نیاز به وجود آشپزهای متخصص و با اطلاع از طبخ انواع غذاهای ایرانی و فرنگی نیز کاملاً محسوس بود. از این رو کلاسی برای تربیت آشپز نیز تدارک دیده شد و آگهی زیر برای قبول داوطلب در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید:

آموزشگاه آشپزی

بلدیه تهران به منظور تهیه عده‌ای آشپز فنی در نظر گرفته است آموزشگاهی مجانی برای آموختن فنون آشپزی اعم از ایرانی و اروپایی و سایر امور پذیرایی تأسیس نماید، آموزشگاه مزبور در بهمن ماه مفتوح خواهد شد و داوطلبان مرد و زن علی السویه در آن پذیرفته می شوند، مدت آموزشگاه شش ماه خواهد بود.

به دنبال تشکیل دوره‌های آشپزی و پیشخدمتی و تربیت کارکنان کارآزموده بلدیه تهران توجه مخصوصی به کافه رستورانها و مهمانخانه‌های تهران معطوف داشت و آیین نامه‌ای برای نظارت بر این واحدها تدوین نمود و نوع اغذیه، عرضه خدمات و نرخ‌های آنها را زیر کنترل دقیق قرار داد:

۲۴ - این مهمانخانه در سال ۱۳۱۴ خورشیدی در خیابان فردوسی از طرف بلدیه افتتاح شد. با جدیدترین لوازم آماده شده و دارای سالنهای مجلل و اطاقهای با حمام و همه نوع احتیاجات خوب و قابل استفاده بود. مؤسسه جهانگردی «ایران‌تور» نیز در محل این هتل قرار داشت. مهمانخانه فردوسی تا سال ۱۳۳۶ دایر بود.

آیین نامه نرخ فروش اغذیه و ماکولات در مهمانخانه ها و رستوران ها

نرخ فروش اغذیه و ماکولات در مهمانخانه ها و رستوران ها از طرف بلدیة تهران به لحاظ جلوگیری از اجحافاتى که ممکن بود در بعضى از مهمانخانه ها و کافه ها و رستورانها نسبت به مشتریان بشود، تعیین و به تمام مهمانخانه ها ابلاغ شده است که بر طبق آن عمل نمایند، ضمناً شرح ذیل به عنوان «ملاحظه» به صورت نرخ علاوه شده است.

۱ — تعرفه (الف) باید در اماکنی اخذ شود که از حیث جا و مکان درجه اول تشخیص داده شده و به علاوه دارای موزیک و نمایشات باشد.

تعرف (ب) مختص مهمانخانه ها و کافه های درجه اول و رستوران هایی است که دارای موزیک بوده و نمایشات ندارند.

تعرفه (ج) در سایر مهمانخانه ها و رستوران ها مجرى خواهد بود.

۲ — سواى قسمتهاى معینه در این تعرفه مطالبه یا اخذ هرگونه وجهی از مشتریان به عنوان سرویس یا غیره قویاً ممنوع است، فقط به مهمانخانه های درجه اول اجازه داده می شود بابت انعام مستخدمین صدی ده مبلغ کل حساب را اخذ و بین مستخدمین تقسیم نمایند.

۳ — کلیه رستوران ها و مهمانخانه ها مکلفند صورت غذا و مشروب را طبق این تعرفه طبع و در دسترس عموم مشتریان بگذارند که هر مشتری با وقوف و اطلاع از قیمت شیئی که سفارش می دهد وجه آنرا بپردازد.

۴ — فروش کاک تیل و گوبلز در کافه رستورانها بکلی ممنوع است.

۵ — به رستوران هایی که در شمیران واقع شده اند اجازه داده می شود علاوه بر تعرفه فوق بابت تفاوت مخارج از مشتریان صدی ده علاوه دریافت دارند.

۶ — مدیران مهمانخانه ها و رستوران ها و کافه رستوران ها مکلفند کلیه تعرفه ها و صورت حساب هایی را که به مشتریان می دهند اجباراً به فارسی تهیه کرده و در صورتی که بخواهند به یک زبان خارجی نیز تهیه شود زبان فرانسه را اختیار نمایند.

۸ اسفند ۱۳۱۴ خورشیدی

تأسیس مؤسسه مهمانخانه ها

از سال ۱۳۱۵ خورشیدی مؤسسه مهمانخانه ها با بهره برداری از چند مهمانخانه فعالیت

هتلداری خود را آغاز نمود؛ این مهمانخانه ها عبارت بودند از:

مهمانخانه دربند

این مهمانخانه در دامنه کوه دربند بنا شده و از نظر چشم انداز طبیعی منظره دلپذیری داشت، در آغاز فعالیت این هتل دارای ۲۸ اتاق بود. در حال حاضر فعالیت این مهمانخانه متوقف شده است.

مهمانخانه گچسر

این مهمانخانه که در فاصله ۱۴۰ کیلومتری تهران در کنار جاده چالوس واقع شده است در سال ۱۳۱۵ خورشیدی افتتاح و مورد بهره برداری قرار گرفته است.

مهمانخانه چالوس

مهمانخانه چالوس نیز از هتلهای قدیمی مؤسسه مهمانخانه ها بود که تا سال ۱۳۴۰ دایر بود، در آن سال هتل جدیدی در کنار آن ساخته شده و ساختمان قدیمی به سالن رستوران تبدیل گردید. در سالهای اخیر این واحد تعطیل شده است.

مهمانخانه قدیمی رامسر

مهمانخانه قدیمی رامسر که نمای خارجی آن هنگام عبور توجه مسافران را به خود جلب می کند با ۳۸ اتاق در سال ۱۳۱۶ خورشیدی احداث شد و هنوز به فعالیت ادامه می دهد. تا قبل از سال ۱۳۲۰ خورشیدی این مؤسسه به ترتیب مهمانخانه های زیر را مورد بهره برداری قرار داد:

مهمانخانه های قدیم بابلسر، شاهی (قائم شهر) و آمل. فعالیت این مهمانخانه ها نیز در سالهای اخیر متوقف شده است.

هنگام جنگ جهانی دوم و با ورود افسران و سربازان متفقین رستورانهای تهران به تعداد قابل توجهی افزایش یافت. با خاتمه جنگ و خروج افسران و سربازان خارجی بسیاری از این رستوران ها تعطیل شد. از کافه های مشهور تهران در سالهای پیش کافه های کنتینانتال و لقانطه بود.

کافه کنتینانتال در خیابان اسلامبول قرار داشت و کافه لقانطه در میدان بهارستان، در عمارت نظامیه دایر شده بود.

این عمارت از بناهای باشکوه دوره ناصرالدین شاه قاجار بود. باغ و عمارت آن را میرزا آقاخان نوری «اعتماد الدوله» صدراعظم ناصرالدین شاه که پس از میرزا تقی خان امیرکبیر عهده‌دار صدارت عظمی گردید، در خارج از تهران آن وقت که به خیابان امیرکبیر فعلی منتهی می شد بنا کرد و جهت سکونت به پسر بزرگش میرزا کاظم واگذار نمود.

میرزا کاظم خان که نظام الملک لقب داشت، همان کسی است که در سال ۱۲۶۷ هجری قمری پس از قتل امیرکبیر، عزت الدوله زن امیر را به همسری گرفت.

عمارت نظامیه دارای تالار بزرگ و زیبایی بود که در هر چهار طرف آن پرده‌های نقاشی به چشم می خورد. در این تابلوها مناظر جالبی از سلام محمدشاه قاجار دیده می شد و چهره رجال سرشناس آن زمان در این تابلوها تصویر شده بود.

از قدیمی ترین واحدهای اقامتی و پذیرایی تهران که امروز فقط نامی از آنها باقی مانده است می توان مهمانخانه مدرن و گراند هتل را نام ببریم.

گراند هتل از مجلل ترین و معروفترین هتل های نیم قرن پیش تهران بود. این هتل در خیابان لاله زار کمی بالاتر از کوچه ملی قرار داشت و در سالهای پیش هروقت میهمان سرشناسی از خارج به تهران می رسید تنها محلی که برای اقامت او در نظر گرفته می شد گراند هتل بود.

گراند هتل سالن بزرگی نیز داشت که هنرمندان آن روز ایران در آن به اجرای برنامه می پرداختند. به تدریج که هتل های دیگری در تهران ساخته شد این هتل از رونق افتاد و حدود سی و چند سال پیش تعطیل شد.

کافه ها و رستورانهای آنروز در حقیقت محل تجمع اعیان و اشراف آن زمان بود و رفتن به کافه و رستوران یک نوع تشخیص محسوب می گردید.

شورای عالی جهانگردی

در سال ۱۳۲۰ خورشیدی «اداره جلب سیاحان خارجی و تبلیغات» جای خود را به شورای عالی جهانگردی داد که هفته ای یک بار در وزارت کشور تشکیل می شد و امور اداری آن را اداره سیاسی آن وزارتخانه انجام می داد.

در سال ۱۳۳۳ خورشیدی بار دیگر اهمیت جلب سیاحان و سیروسیاحت با توجه به جنبه های اقتصادی و تحکیم مبانی حسن تفاهم میان افراد کشورهای مختلف مورد توجه دولت وقت واقع شد و اداره امور جهانگردی در وزارت کشور متمرکز گردید. در این دوره اقدامات زیربنایی و مؤثری در زمینه های مختلف انجام پذیرفت که از آن جمله می توان تدوین قوانین و مقررات ورود و اقامت اتباع بیگانه را نام برد. در این فاصله هتل ها و کافه رستورانهای متعددی در شهرهای مسافر پذیر تأسیس شد و نیاز مبرم به کارکنان ماهر و تحصیل کرده سبب شد موسسه مهمانخانه ها در سال ۱۳۳۷ خورشیدی برای تأمین کادر مورد نیاز خود یک کلاس آموزش هتلداری دایر نماید. سرپرستی این کلاس را یک متخصص هتلداری از کشور سوئیس به عهده داشت و علاوه بر او مدیران مهمانخانه های آن موسسه نیز در تدریس دروس مختلف همکاری داشتند.

این دوره به مدت یکسال ادامه یافت و ۶۰ نفر در آن شرکت داشتند. علاوه بر آموزشهای نظری برای شرکت کنندگان در کلاس یک دوره کارآموزی نیز در برنامه گنجانده شده بود و کارآموزان در محل رستوران فرودگاه مهرآباد تهران که در همان سال افتتاح گردیده بود به تمرین عملی می پرداختند.

در سال ۱۳۴۰ خورشیدی شورای عالی جهانگردی مرکب از ۱۲ نفر از نمایندگان وزارتخانه ها و مؤسسات دولتی و سه نفر از اشخاص مطلع و بصیر در امر جهانگردی به موجب تصویب نامه هیأت وزیران تشکیل شد که وظیفه آن تعیین خط مشی و برنامه های اجرایی اداره امور جهانگردی وزارت کشور بود و اصولاً بر امور مربوط به جهانگردی کشور در سطح عالی نظارت داشت.

اقدامات عمرانی کشور موجب گردید که مواصلات و ارتباطات ایران از نظر جهانگردی توسعه یافته و ترقی سطح درآمد ملی توجه اهالی کشور را به بهره برداری از ارزشها و منافع و فواید ناشی از مسافرت جلب نماید.

در آغاز این جنبش با آنکه تحولات مذکور به طور غیر متشکل انجام می گرفت توجه و علاقه خارجیان به بازدید از ایران روزافزون گشته و زمانی فرا رسید که عدم وجود وسایل پذیرایی و تجهیزات کافی برای جذب تقاضاهای جدید در بازار جهانگردی ایران نیاز به اقدامات اساسی در این زمینه را محسوس گردانید. عوامل یاد شده موجب اتخاذ تصمیم

دولت در زمینه شروع اقدامات جدی تر و مؤثرتری در امور جهانگردی کشور شد و نخستین گام در این مورد بنیان گذاری سازمانی مناسب برای ایجاد هماهنگی و نظارت بر کلیه فعالیتهای جهانگردی کشور بود.

تأسیس سازمان جلب سیاحان

طی تصویبنامه ای که در تاریخ ۱۷ فروردین ماه ۱۳۴۲ به تصویب هیأت وزیران رسید سازمانی به نام «سازمان جلب سیاحان» تأسیس گردید که هدف از تشکیل آن معرفی بیشتر کشور ایران و تشویق جهانگردان خارجی و ایرانگردان به بازدید از آثار باستانی و تاریخی و مناظر طبیعی ایران و به طور کلی تمرکز و هماهنگی کامل امور مربوط به جهانگردی کشور در یک سازمان متشکل و واحدی بود، بدین منظور که این تمرکز موجب تحصیل ارز خارجی بیشتر و توسعه و ترویج صنایع ملی و کمک به صاحبان حرفه های مختلف گردد و بر رویهم موجبات تقویت و تحکیم مبانی اقتصاد عمومی مملکت را فراهم نماید.

وظایف سازمان جلب سیاحان

وظایفی که به عهده این سازمان گذاشته شده بود عبارت بودند از:

الف- ایجاد و احیاء و یا اصلاح تأسیسات جهانگردی با استفاده از اعتبارات مربوط از طریق سرمایه گذاران خصوصی و شهرداری ها و فراهم نمودن تسهیلات سرمایه گذاری و یا مشارکت در سرمایه گذاری.

ب- فراهم نمودن تسهیلات لازم برای سیاحان خارجی و داخلی از طریق ایجاد دفاتر اطلاعات و راهنمایی و همکاری با وزارتخانه ها و مؤسسات مربوطه به منظور ایجاد تسهیلات مربوط به روادید، تشریفات گمرکی، تبدیل ارز، ارتباطات و مخابرات، مسافرت و بازدید از آثار تاریخی و هنری و امثال آن.

ج- نظارت در تأسیس و اداره مهمانخانه ها و مهمانسراها و درجه بندی آنها با همکاری سایر سازمانهای مربوطه.

د- فراهم نمودن موجبات آمادگی افراد برای پذیرایی و راهنمایی سیاحان و نظارت بر فعالیت آنان.

ه- اقدام به تبلیغ و ترغیب خارجیان به مسافرت به ایران و تشویق ایرانیان به سیاحت

در داخل کشور.

و- تهیه موجبات استفاده کامل از مناظر و منابعی که موجب جلب سیاحان می‌گردد.
ز- تصدی و اداره نمودن تأسیساتی که در اختیار سازمان جلب سیاحان قرار می‌گیرد در مواقع ضروری.

ح- اقدام در فراهم نمودن وسایل بیمه و وسایط نقلیه از نظر حوادث شخص ثالث.
ط- جمع‌آوری اطلاعات مربوط به نظرات سیاحان و مسافرانی که به ایران مسافرت می‌نمایند.

اجرای وظایف فوق‌الذکر در سازمان جلب سیاحان به ارکان ذیل محول گردیده بود:

الف- شورای جهانگردی

ب- سرپرست سازمان و تشکیلات تابعه

الف- شورای جهانگردی

شورای جهانگردی به دعوت سرپرست سازمان از اشخاص زیرتشکیل و به کلیه مسایل مربوط به بهبود امور جهانگردی و توسعه آن که از طرف سرپرست سازمان و یا رأساً از طرف شورا مطرح می‌گردید رسیدگی و اتخاذ تصمیم می‌نمود:

معاون وزارت اقتصاد، معاون وزارت کشور، معاون وزارت فرهنگ و هنر، معاون سازمان برنامه، رئیس هیات مدیره کانون جهانگردی ایران و همچنین سه نفر اشخاص بصیر در امور جهانگردی به پیشنهاد سرپرست سازمان و تصویب نخست‌وزیر.

اعضای شورای جهانگردی برای مدت دو سال انتخاب می‌شدند و به طور افتخاری انجام وظیفه می‌نمودند و انتخاب مجدد آنها نیز بلامانع بود.

جلسات شورای جهانگردی لااقل هر دو ماه یکبار تشکیل می‌شد و تصمیمات آن در حدود مقررات لازم‌الاجرا بود.

سازمان جلب سیاحان با تهیه و تنظیم و اجرای طرح‌ها و برنامه‌های وسیع و دامنه‌دار اقدامات بسیار مؤثر و زیربنایی را برای توسعه صنعت جهانگردی کشور به عمل آورد که در این زمینه می‌توان ایجاد شبکه تأسیسات پذیرایی و اقامتی در سراسر کشور و فراهم آوردن تسهیلات گوناگون، آموزش نیروی شاغل در بخش جهانگردی و شناسایی و بهره‌برداری مؤثر از جاذبه‌های جهانگردی کشور را نام برد.

شرکت سهامی تأسیسات جهانگردی

هدف از ایجاد این شرکت در ماده اول اساسنامه آن چنین بیان گردیده بود: «به منظور ایجاد و توسعه و بهره‌برداری از تأسیسات جهانگردی که عبارتند از: مهمانخانه، مهمانسرا، رستوران، چایخانه، استراحتگاه، اردوگاه، تأسیسات کنار دریا، مراکز فروش کالاهای سوغاتی، حمام‌های آب معدنی و هر نوع محل دیگری که برای استراحت تغذیه، بیتوته و تفریح جهانگردان و سیاحان مناسب باشد شرکتی به نام شرکت سهامی تأسیسات جهانگردی به وجود می‌آید».

هدف از تأسیس مهمانسراها برآورده ساختن حداقل نیاز به تأسیسات اقامتی و پذیرایی در شهرهای کوچک ایران بود. همین نیاز در مناطقی که دارای مقداری ارزش جهانگردی ولی فاقد تأسیسات اقامتی بودند، نیز محسوس بود. این تأسیسات آسایش را در حد متوسط (معمولاً هتل دو ستاره) برای تسهیل بازدید جهانگردان، صاحبان مشاغل و کارمندان دولت از مناطق مختلف کشور فراهم می‌ساخت. ایجاد این تسهیلات بسیار لازم و ضروری بود زیرا که تأسیس آنها یک نیاز عمومی را برآورده ساخته و جنبه عام‌المنفعه داشت.

جنبه عام‌المنفعه این تأسیسات بر جنبه‌های تجاری-اقتصادی غلبه داشت. از این دیدگاه مهمانسراهای شرکت سهامی تأسیسات جهانگردی را می‌توان جزو اقدامات زیربنایی (جاده‌ها، پست و تلگراف و تلفن و غیره) به شمار آورد.

در بدو امر شرکت سهامی تأسیسات جهانگردی به منظور تجهیز و اداره مهمانسراهای متعلق به سازمان جلب سیاحان و شهرداری‌ها به وجود آمد، و بعدها واحدهای اقامتی و پذیرایی آن به منظور پاسخگویی به نیاز و توجه عمومی و به خاطر ارزشمند کردن یک منطقه جهانگردی بالقوه ایجاد گردید.

هم‌اکنون سازمان مراکز ایرانگردی و جهانگردی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی وظایف این شرکت را به عهده داشته و مهمانسراها، هتل‌ها، اردوگاه‌ها و رستورانهای را در سراسر کشور زیر پوشش دارد.

مدرسه عالی مهمانخانه‌داری

در فاصله برگزاری نخستین دوره‌های میزبانی و آشپزی بلدیة تهران (۱۳۱۴ خورشیدی) تا سال ۱۳۴۲ خورشیدی که سازمان جلب سیاحان عهده‌دار امور مربوط به جهانگردی ایران

گردید. آموزشهای زیربنایی خدمات جهانگردی به استثنای دوره متشکله در مؤسسه مهمانخانه‌ها تقریباً به بوتۀ فراموشی سپرده شده بود. در این سال با اقدامات و تبلیغات سازمان جلب سیاحان در معرفی هرچه بهتر ایران به خارجی‌ان و آشنا ساختن مردم به اهمیت‌های اقتصادی و فرهنگی جهانگردی، این بخش مهم فرهنگی و اقتصادی در ایران ارزش و اعتبار واقعی خود را نمایان ساخت و همزمان وزارت فرهنگ وقت با تأسیس یک مدرسه عالی مهمانخانه‌داری اقدام به پذیرش دانشجو نمود. پس از سه سال تحصیل تعدادی از این دانشجویان موفق به اخذ دانشنامه تحصیلی معادل لیسانس گردیدند. به سبب ضعف برنامه‌ریزی و عدم امکانات فنی و حرفه‌ای فارغ‌التحصیلان آن مدرسه عالی از اطلاعات و معلومات نظری و عملی کافی برخوردار نبودند و جزئیکی دو نفر از آنها، بقیه نتوانستند در بخش هلتداری مشغول فعالیت شوند و ناگزیر وزارت فرهنگ به علت عدم کارایی و دیگر مشکلات اقدام به انحلال آن مدرسه عالی نمود.

اقدامات آموزشی قبل از تأسیس مرکز آموزش خدمات جهانگردی

مدت زمانی کوتاه پس از تأسیس سازمان جلب سیاحان همزمان با اقداماتی که در زمینه توسعه و بهبود تأسیسات جهانگردی کشور صورت گرفت به موضوع تربیت نیروی انسانی لازم جهت خدمت در این تأسیسات نیز توجه خاص مبذول گردید و اقداماتی در جهت آموزش کادر مهمانخانه‌ها، راهنمایان جهانگردی و کارکنان آژانسهای جهانگردی به عمل آمد. اقدامات آموزشی مزبور به طور کلی متوجه افرادی بود که در تأسیسات جهانگردی و آژانسها به خدمت اشتغال داشتند. هدف سازمان در ایجاد دوره‌های آموزشی مورد بحث، بالا بردن سطح معلومات این افراد به خاطر آشنایی بیشتر به حرفه خویش و انجام آگاهانه تروظایف محوله به آنها بود.

از آنجایی که برگزاری این دوره‌ها با استقبال کم‌نظیری روبرو گردید، سازمان جلب سیاحان با توجه به اهمیت و نقشی که صنعت جهانگردی باید در حیات اجتماعی و اقتصادی ایران به عهده می‌گرفت و فزونی قابل ملاحظه تعداد جهانگردان و از طرف دیگر تحول ارزشمندی که در امر جهانگردی داخلی به چشم می‌خورد، بر آن گردید تا فعالیتهای آموزشی خود را برای تربیت نیروی انسانی فعال در امر صنعت جهانگردی با امعان نظربه

احتیاجات و نیاز بازار گسترش دهد.

از این رو برای انجام کامل این برنامه با توجه به بند «د» ماده یک اساسنامه سازمان که: فراهم نمودن موجبات آموزش و آمادگی افراد برای پذیرایی و راهنمایی سیاحان و نظارت بر فعالیت آنها را از وظایف سازمان جلب سیاحان دانسته بود تشکیل «مرکز آموزش خدمات جهانگردی» را ضروری تشخیص داد و ایجاد آن را در تشکیلات سازمان پیش بینی نمود.

مرکز آموزش خدمات جهانگردی

در اواخر سال ۱۳۴۵ خورشیدی مرکز آموزش خدمات جهانگردی سازمان جلب سیاحان با تشکیل دوره های کوتاه مدت مدیریت هتل، راهنمایی جهانگردان و میزبانی فعالیت خود را آغاز نمود.

برای تدریس در این دوره ها علاوه بر مدرسین ثابت، همانند گذشته از همکاری و تدریس مجرب ترین استادان دانشگاه و دست اندرکاران تحصیل کرده صنعت هتلداری استفاده می شد. در همان سال از طرف مرکز آموزش خدمات جهانگردی یک دوره کلاس توجیهی برای بالا بردن سطح دانش مدیران مهمانخانه های شهر توریستی شیراز، و در سال ۱۳۴۶ خورشیدی کلاس مشابهی در شهر پرجاذبه اصفهان دایر گردید. بعدها با کمک دانشگاه های شیراز و اصفهان دوره های تربیت راهنمایان جهانگردی منطقه ای نیز بر آن افزوده شد.

در سال ۱۳۴۶ خورشیدی سازمان جلب سیاحان به منظور افزایش معلومات و آگاهی مدیران مهمانخانه های کشور و وقوف آنان به پیشرفت های حاصل در امر جهانگردی و هتلداری جهان، سمیناری به مدت یک هفته در تهران برگزار کرد که چند مهمان خارجی نیز در آن سخنرانی نمودند.

در سال ۱۳۴۸ خورشیدی برای اجرای هر چه بهتر آموزشهای عملی شرکت کنندگان دوره های هتلداری، آشپزخانه، رستوران و اطاق نمونه ای با استاندارد و تجهیزات کامل هتل در ساختمان مرکز آموزش ایجاد گردید. در همان سال کلاس هتلداری مشهد دایر شد و مقدمات تشکیل دوره های آموزشی راهنمایان جهانگردی استان خراسان فراهم آمد.

در این سال مرکز آموزش خدمات جهانگردی دست به ابتکار تازه ای در امر آموزش خدمات جهانگردی زد. و برای نخستین بار با اعزام گروه های سیار آموزشی به نقاط مختلف

کشور کلیه تأسیسات اقامتی و پذیرایی را در سراسر ایران زیر پوشش این گروهها قرارداد. بر اثر فعالیت های مستمر و آموزشهای حین خدمت مربیان این گروهها، کارکنان واحدهای اقامتی و پذیرایی شهرستانها، بخشها و مسیرهای جهانگردی با اصول صحیح پذیرایی آشنا شدند و در مدت زمانی کوتاه سیمای واحدهای پذیرایی و اقامتی در سراسر کشور دگرگون شد و سطح عرضه خدمات در این تأسیسات به نحو چشمگیری افزایش یافت. سازمان جلب سیاحان در بهمن ماه ۱۳۴۸ دومین سمینار مدیران هتل های کشور را در شهر مقدس مشهد برگزار نمود.

در سال ۱۳۴۹ مرکز آموزش خدمات جهانگردی با انعقاد قراردادی با سازمان بین المللی کار، کارشناسان هتلداری و جهانگردی آن سازمان را به خدمت گرفت و تغییراتی در زمینه های برنامه ریزی و آموزش خدمات جهانگردی به عمل آورد. در دهم بهمن ماه ۱۳۴۹ شهر زیبای شیراز شاهد برگزاری سومین سمینار مدیران هتل های کشور بود که به همت سازمان جلب سیاحان تدارک دیده شد.

در سال ۱۳۵۰ جهت آموزش بدو خدمت نیروی انسانی مورد نیاز هتل های نوبنیاد لوکس شهر شیراز و تخت جمشید، مرکز آموزش خدمات جهانگردی با تأسیس یک آموزشگاه موقت در شهر شیراز، طی ۵ ماه آموزشهای نظری و عملی، تعداد ۲۰۰ نفر از افرادی را که هیچگونه آشنایی قبلی با نحوه پذیرایی از جهانگردان نداشتند آماده خدمت نمود، به طوری که کارایی آنان در بدو خدمت مورد تحسین صاحب نظران این صنعت واقع گردید.

آموزشگاههای خدمات جهانگردی

در سال ۱۳۵۲ مرکز آموزش خدمات جهانگردی با تغییر در برنامه پروژه آموزش هتلداری یک دوره تربیت معلم دایر کرد و در اجرای برنامه عدم تمرکز در صدد ایجاد آموزشگاههای خدمات جهانگردی در مراکز استانهای جاذب جهانگردی برآمد و به همین منظور از طریق برگزاری آزمون کتبی و مصاحبه تعدادی از فارغ التحصیلان مدارس عالی هتلداری و دبیرستانها را استخدام نمود. این گروه پس از طی یک دوره مخصوص تربیت مربی هتلداری که زیر نظر کارشناسان خارجی و همکاران ایرانی دایر گردید برای تدریس رشته های مختلف هتلداری آماده شدند و در اواخر آن سال چهار آموزشگاه خدمات جهانگردی در شهرهای شیراز، اصفهان، مشهد و تبریز فعالیت خود را آغاز کردند.

در این سال همچنین همکاران ایرانی پروژه آموزش هتلداری با استفاده از بورسهای واگذاری سازمان ملل برای تحصیل در مراکز آموزشی بین‌المللی جهانگردی و بازدید از آخرین پیشرفتهای صنعت هتلداری و جهانگردی به کشورهای خارج اعزام شدند. در سال ۱۳۵۴ مرکز آموزش خدمات جهانگردی برای تأمین کادر آموزشی چهار آموزشگاه هتلداری استانهای گیلان، مازندران، باختران و خوزستان از طریق آزمون ورودی و مصاحبه اقدام به پذیرش تعدادی دیپلمه و فقه دیپلم هتلداری نمود و با برگزاری یک دوره آموزشی آنان را آماده تدریس رشته‌های گوناگون صنعت هتلداری نموده به آموزشگاههای رشت، ساری، باختران و اهواز اعزام نمود.

واگذاری بورس‌های کارآموزی

با اقدامات مرکز آموزش خدمات جهانگردی ۷۵ بورس کارآموزی در رشته‌های هتلداری و جهانگردی در مراکز تعلیمات فنی و حرفه‌ای سازمان بین‌المللی کار در شهرتورین ایتالیا در اختیار این مرکز قرار گرفت و طی سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ در سه نوبت، هرنوبت ۲۵ نفر از مربیان آموزشگاههای هتلداری استانها و کارآموزان ممتاز دوره‌های آموزشی خدمات هتلداری و راهنمایی جهانگردی به مدت سه ماه به ایتالیا اعزام شدند. علی‌رغم مشکلات و موانع متعددی که بر سر راه فعالیت مرکز آموزش خدمات جهانگردی قرار داشت این مرکز تا مهرماه ۱۳۵۹ به فعالیتهای ارزنده خود ادامه داد و در آن تاریخ بر اساس یک تصمیم شتاب‌زده فعالیت آن متوقف گردید.

مدرسه عالی هتلداری

در اسفندماه ۱۳۴۵ خورشیدی وزارت آموزش و پرورش اقدام به تأسیس یک مدرسه عالی هتلداری در سطح فوق دیپلم نمود که تا سال ۱۳۵۱ فعالیت داشت.

وزارت اطلاعات و جهانگردی

در سوم تیرماه ۱۳۵۳ با توجه به گسترش روزافزون فعالیت‌های بین‌المللی سازمان جلب سیاحان و لزوم دارا بودن توان و ظرفیتی درخور این گسترش و نیز به خاطر هماهنگ شدن سیاست جهانگردی و اطلاعاتی کشور در داخل و خارج از مرزهای ایران به موجب قانون،

سازمان جلب سیاحان و وزارت اطلاعات در یکدیگر ادغام شدند و وزارت خانه جدیدی به نام وزارت اطلاعات و جهانگردی بوجود آمد.

مدرسه عالی خدمات جهانگردی و اطلاعات

در سال ۱۳۵۳ وزارت اطلاعات و جهانگردی اقدام به تأسیس یک مدرسه عالی به نام خدمات جهانگردی و اطلاعات نمود.

وزارت اطلاعات و جهانگردی در سال ۱۳۵۷ به وزارت ارشاد ملی و بعد ارشاد اسلامی و بالآخره فرهنگ و ارشاد اسلامی تغییر نام داد. در حال حاضر امور جهانگردی کشور در زیر نظر معاون امور سیاحتی و زیارتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اداره می شود. ادارات کل تابعه این معاونت به منظور توسعه صنعت جهانگردی کشور برنامه های وسیعی در دست بررسی و مطالعه دارند و امید می رود در آینده سیمای جهانگردی و ایرانگردی کشور به نحو مطلوب و فعالی دگرگون شده و اثرات مثبت فرهنگی و اقتصادی آن بیش از پیش هویدا شود.

تحول جهانگردی بین المللی در رابطه با اقتصاد ایران

طی سی سال اخیر، جهانگردی در سطح بین المللی توسعه فراوان یافته است. پژوهش در ترکیب ملیت جهانگردان نشان داده است که منشأ عمده جهانگردی بین المللی کشورهای غنی و صنعتی می باشند.

از زاویه دید جامعه شناسان جهانگردی پدیده ای است فرآیند شهرنشینی و شرایط ماشینی زندگی و یکنواختی فضای کار در جوامع صنعتی، که با گرایش به سوی تمدن رفاهی هموار گردیده است. به بیان دیگر، گشت و گذار به منظور تفریح و استراحت را باید جزء لاینفک و بخشی از زندگی مردم کشورهای صنعتی به حساب آورد.

از دیدگاه اقتصاددانان، جهانگردی بین المللی عاملی است که موجب انتقال بخشی از قدرت خرید مردم کشورهای مرفه به دیگر نقاط جهان می گردد و منبعی است که از آن به سود اقتصاد ملی کشورهای میزبان می توان بهره گرفت.

در زمره میزبانان جهانگردان بین المللی، کشورهای ساحلی مدیترانه عمده کشورهای هستند که در اقتصاد ملی آنان درآمد حاصل از بخش جهانگردی سهم قابل ملاحظه ای را دارا است.

امر جهانگردی درون مرزی نیز فعالیت اقتصادی- اجتماعی- فرهنگی شناخته می شود و آثار مترتب بر آن از طریق توزیع مجدد درآمدها در سطح مناطق، و افزایش سطح اشتغال و مبادلات فرهنگی بین گروههای اجتماعی، بر توسعه ملی اثر می گذارد.

با توجه به عوامل یاد شده جلب جهانگردان بین المللی و تحصیل درآمد ارزی از ممر آن باید مورد توجه قرار گیرد. خاصه آنکه موقعیت جغرافیایی و تمدن درخشان باستانی و غنای فرهنگی ایران در زمره برتری هایی محسوب می شود که به گسترش بخش جهانگردی مدد می رساند.

تردید نیست که بخش جهانگردی در اقتصاد غیرنفتی ایران می تواند سهم قابل توجهی داشته باشد.



۹۵- آرم سازمان جلب سیاحان سابق

آمار ورود تعداد جهانگردان خارجی به ایران در سالهای

۱۳۶۶ - ۱۳۴۸

سال	تعداد ورودی	میزان تغییرات نسبت به سال قبل	درصد افزایش یا کاهش نسبت به سال قبل	شاخص تغییرات
۱۳۴۸	۲۴۱۱۹۸	—	—	۱۰۰
۱۳۴۹	۳۲۲۶۲۲	+۸۱۴۲۴	+۳۳/۸	۱۳۳
۱۳۵۰	۳۵۰۱۳۵	+۲۷۵۱۳	+۸/۵	۱۴۵
۱۳۵۱	۴۱۱۵۰۶	+۶۱۳۷۱	+۱۷/۵	۱۷۰
۱۳۵۲	۳۶۰۵۱۴	-۵۰۹۹۲	-۱۲/۴	۱۴۹
۱۳۵۳	۴۱۲۷۰۲	+۵۲۱۸۸	+۱۴/۵	۱۷۱
۱۳۵۴	۵۸۸۷۶۸	+۱۷۶۰۶۶	+۴۲/۷	۲۴۴
۱۳۵۵	۶۵۷۹۳۰	+۶۹۱۶۲	+۱۱/۷	۲۷۲
۱۳۵۶	۶۷۸۱۵۷	+۲۰۲۲۷	+۳/۱	۲۸۱
۱۳۵۷	۵۰۲۲۷۸	-۱۷۵۸۷۹	-۲۵/۹	۲۰۸
۱۳۵۸	۱۴۷۵۳۲	-۳۵۴۷۴۶	-۷۰/۶	۶۱
۱۳۵۹	۱۵۳۶۱۲	+۶۰۸۰	+۴/۱	۶۴
۱۳۶۰	۱۶۷۴۷۳	+۱۳۸۶۱	+۹	۶۹
۱۳۶۱	۶۸۵۹۵	-۹۸۸۷۸	-۵۹	۲۸
۱۳۶۲	۱۰۷۴۷۲	+۳۸۸۷۷	+۵۷	۴۴
۱۳۶۳	۱۳۱۳۰۸	+۲۳۸۳۶	+۲۲/۲	۵۴
۱۳۶۴	۸۹۴۲۵	-۴۱۸۸۳	-۳۲	۳۷
۱۳۶۵	۸۵۸۰۱	-۳۶۲۴	-۴	۳۶
۱۳۶۶	۶۸۴۲۶	-۱۷۳۷۵	-۲۰/۳	۲۸

مأخذ: دفتر ایرانگردی و جهانگردی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

جدول تخمین درآمد ارزی حاصل از ورود جهانگردان خارجی به ایران
در سالهای ۱۳۴۸ - ۱۳۶۶

سال	درآمد ارزی به ریال	میزان تغییرات نسبت به سال قبل	درصد افزایش یا کاهش نسبت به سال قبل	شاخص تغییرات
۱۳۴۸	۲۸۶۴۵۶۷۱۶۰	—	—	۱۰۰
۱۳۴۹	۳۴۹۳۶۲۲۳۴۰	+۶۲۹۰۵۵۱۸۰	+۲۲/۰	۱۲۱
۱۳۵۰	۳۸۳۹۳۶۲۰۲۰	+۳۴۵۷۳۹۶۸۰	+۹/۹	۱۳۴
۱۳۵۱	۴۴۱۰۶۹۱۷۴۰	+۵۷۱۳۲۹۷۲۰	+۱۴/۹	۱۵۳
۱۳۵۲	۴۶۳۷۱۷۳۳۲۰	+۲۲۶۴۸۱۵۸۰	+۵/۱	۱۶۱
۱۳۵۳	۵۴۳۱۳۸۱۰۲۰	+۷۹۴۲۰۷۷۰۰	+۱۷/۱	۱۸۹
۱۳۵۴	۱۰۵۱۶۵۰۲۱۰۰	+۵۰۸۵۱۲۱۰۸۰	+۹۳/۶	۳۶۷
۱۳۵۵	۱۱۵۵۲۴۷۰۸۰۰	+۱۰۳۵۹۶۸۷۰۰	+۹/۹	۴۰۳
۱۳۵۶	۱۱۷۷۱۳۸۵۶۰۰	+۲۱۸۹۱۴۸۰۰	+۱/۹	۴۱۰
۱۳۵۷	۱۵۷۰۹۷۴۹۱۲۰	+۳۹۳۸۳۶۳۵۲۰	+۳۳/۵	۵۴۸
۱۳۵۸	۴۲۴۸۳۹۶۳۶۰	-۱۱۴۶۱۳۵۲۷۶۰	-۷۳/۰	۱۴۸
۱۳۵۹	۴۱۱۳۲۹۴۹۰۰	-۱۳۵۱۰۱۴۶۰	-۳/۲	۱۴۴
۱۳۶۰	۴۷۸۹۷۰۰۰۰۰	+۶۷۶۴۰۵۱۰۰	+۱۷	۱۶۸
۱۳۶۱	۱۷۷۷۴۷۲۶۴۰	-۳۰۱۲۲۲۷۳۶۰	-۶۳	۶۲
۱۳۶۲	۲۸۰۲۳۹۹۸۴۰	+۱۰۲۴۹۲۷۲۰۰	+۵۸	۹۸
۱۳۶۳	۳۳۰۸۷۹۰۶۴۰	+۵۰۶۳۹۰۸۰۰	+۱۸/۱	۱۱۵
۱۳۶۴	۲۱۲۴۱۳۰۴۷۶	-۱۱۸۴۶۶۰۱۶۴	-۳۵/۸	۷۴
۱۳۶۵	۱۹۵۴۷۹۰۸۷۷	-۱۶۹۳۳۹۵۹۹	-۸	۶۸
۱۳۶۶	۱۸۶۲۶۷۶۳۱۷	-۹۲۱۱۴۵۶۰	-۴/۷	۶۵

مأخذ: دفتر ایرانگردی و جهانگردی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

گشت و گذاری در ایران سال ۱۳۰۹ خورشیدی

باخانم «کارلا فون اورف» در بندرانزلی همراه می شویم و گوشه هایی از ایران دیروز را از دریچه چشم او تماشا می کنیم:

«در بندرانزلی در هتلی کوچک به نام «گراندهتل» اتراق می کنیم و همین جاست که نخستین بار در دهکده ای کوچک با چلوکباب، غذای مطلوب و دلچسب ایرانی آشنا می شویم. و این بسیار دلپذیر و خوش آیند است.

در جاده ای که به تهران می رود به نظر می آید که تاکنون کمتر ماشین در آن رفت و آمد کرده است. در حالی که در ماشین قراضه ای نشسته ام از پنجره به بیرون دقیق می شوم و در کنج خاطر از پهنای و بزرگی این سرزمین بکر لذت می برم، بوی مخصوص زمین، بوی مخصوص کوهها و لباسهای رنگارنگ محلی که بر تن رهگذران دیده می شود آسمان خوش آیند و شفاف سرزمین ایران را برایم قابل لمس می کند. یک روز پاییزی که غروب و صبحش کاملاً جدا از هم و قابل تمیز از هم هستند.

یازده شب بیستم نوامبر (۲۹ آبان) از دروازه قزوین وارد تهران می شویم، برایم تعریف می کنند که قبلاً دوازده دروازه و خندق های متعدد دور تهران وجود داشت که مانع نفوذ سیل و بیگان به شهر می شد. تهران آنروز سیصد هزار نفر جمعیت داشت. آن موقع حد شمالی شهر خیابان شاهرضا بود، خیابان ها آسفالت نبودند، کوچه هایی وجود داشت با جویبارهایی که آبش از رودخانه کرج می آمد و در آب انبارها برای استفاده مردم جمع آوری می شد و وقتی واقعاً قابل استفاده می شد که آنرا از زغال و یا نمک و آهک برای تصفیه می گذرانیدند. در آن دیروقت شب که به تهران رسیدیم مغازه ها که بر سر در آنها چراغ های زنبوری و نفتی روشن بودند باز بودند.

خیابان کاخ که محله ای اعیان نشین بود از چراغ های برقی هم نصیبی داشت. مردها کلاه هایی بسر می گذاشتند که بی شباهت به کلاه های آن زمان افسران فرانسوی نبود. زنها هرگز بدون چادر در خیابان ظاهر نمی شدند و برخی صورت خود را زیر نقاب توری سیاه رنگ پنهان می کردند.

زندگی در میان خانواده ایرانی بدون تجمل های صنعتی هم خوب و دلپذیر بود. رستوران و کاباره های شبانه بسیار نادر بود و سینماها هنوز فیلم های صامت نشان

می دادند^{۲۵} که همیشه با استقبال مردم روبرو می شد. از سال ۱۳۱۴ آرام آرام یک زندگی شبانه نیز در ایران قد راست کرد که ده سال بعد رفته رفته همگانی تر شد و در این راه از ممالک غربی تقلید شد. تابستانها مردم دریلاق اطراف تهران جمع می شدند و کناره های دریای خزر مثل دختر باکره هنوز دست نخورده و رویایی لمیده بود. از تپه های بلند اطراف وقتی به شهر نگاه می کردی آسمان چنان صاف و روشن است که چشم ها را نوازش می دهد. از ساختمانهای چند طبقه خبری نبود و آنها را می شد فقط از روی عکس و فیلم ها شناخت. بندرت خانه دو طبقه به چشم می خورد که یا چند خانواده در آن زندگی می کردند یا مثل لاله زار و استانبول به صورت مغازه از آنها استفاده می شد.

بعد از بازار که آن روزها مرکز اصلی خرید و فروش بود، استانبول و لاله زار خیابانهای پر رفت و آمد به حساب می آمد. قطار راه آهن شاه عبدالعظیم نخستین خط آهنی بود که وجود داشت. برای مسافرتها دور از اتوبوس یا ماشین های کرایه ای محدود استفاده می شد. در خط هوایی آن روز از هواپیماهای «یونکرس» که فقط چهار مسافر و مقدار کمی بار حمل می کرد استفاده می شد. مسیر پرواز آن نیز فقط بین تهران و بوشهر — مشهد — اصفهان — شیراز و بالعکس بود. تازه برای استفاده از این تنها وسیله هوایی باید دو روز منتظر می ماندیم تا در صورت مناسب بودن هوا هواپیما پرواز کند. گاهی هفته ها طول می کشید و همچنان چشم به آسمان صاف داشتیم. در این سالها فعالیت سرمایه گذاران معروف دنیا مثل آلمانی ها با وارد کردن ماشین های دیزلی و لوازم الکتریکی و وسایل دیگر آغاز شد، تکنیک مغرب کم کم و آرام آرام به زندگی دست نخورده ایرانی نفوذ کرده و مهار آن کاری دشوار می نمود».

سیمای ایران در سالهای جنگ دوم جهانی

در روز سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی (۲۵ اوت ۱۹۴۱ میلادی) قوای شوروی و

۲۵ — فیلم سینمایی برای اولین بار در تهران در یکی از قهوه خانه ها به معرض نمایش گذاشته شد. بعدها دو سالن سینما در تهران به وجود آمد، یکی در خیابان لاله زار به نام سینما «فاروس» و دیگری در خیابان فردوسی به نام سینما «جدید». در آن هنگام فیلمها صامت بود و ترجمه فارسی و دوبلاژ مانند امروز معمول نبود، بلکه شخصی در وسط سینما راه می رفت و داستان را برای تماشاگران تعریف می کرد و یا زیرنویسها را برای حضار ترجمه می نمود. به واسطه این که فیلمها صامت بودند، در چند سینمای آن زمان دسته های ارکستر به وجود آمد که قبل از شروع فیلم و در فواصل پرده ها و در حین نمایش آهنگهای ایرانی می نواختند.

انگلیس از شمال و جنوب وارد خاک ایران شدند. دو سال بعد نیروهای آمریکایی نیز به آنها ملحق گردیدند. ایران در آن هنگام برای متفقین آن چنان اهمیتی داشت که آن را «پل پیروزی» نام نهادند.

حضور هزاران سرباز و افسریگانه چهره کشور را تغییر داد. در طی چند سال تعداد اماکن عمومی به ده برابر افزایش یافت. کافه، کافه قنادی کافه رستوران، بار، دانسینگ، مشروب فروشی و هتلهای متعددی در گوشه و کنار پایتخت دایر شد. خبر کوتاه روزنامه آثریر تحت عنوان «تهران از نظریگانگان» شاهد گویایی در این مورد است:

«... در تهران وسایل نقلیه بسیاری در سیر و حرکت است. در خیابانها بهترین سیستم های اتومبیل آمریکایی در ردیف الاغ و شتر دیده می شود.

در هیچ شهری چنین معجونی از ملل متنوعه دیده نمی شود. ایرانیان و آمریکاییان و آرامنه و انگلیس ها و روسها و فرانسویان و یهودیان و اعراب و لهستانی ها و هندیان از هر سو روانند.

نظامی خیلی زیاد است به ویژه سربازان هندی با شلوارهای کوتاه و عمامه شایان توجه می باشند. زنان چادر به سرمی گذارند و نیمی از صورت را می پوشانند.

مرکز تهران کاملاً به یک شهر اروپایی شبیه است. خیابانها وسیع و پاکیزه و آسفالت می باشند. معماری خانه ها بعضاً اروپایی است ولی اکثر خانه ها به طرز شرقی ساخته شده و کاشیکاری و حیاطهای داخلی مستور و باغچه و حوض و فواره در آنها دیده می شود.

جویهای کنار خیابانها بسیار کثیف است. مغازه ها با نور خیره کننده روشن می شود و مملو از پارچه های الوان ایرانی و قالیچه و لوازم و زینت آلات نقره است. در کوچه ها گدا زیاد است. چیزی که به چشم می زند و باعث تعجب ما می گردد ثروت بیکران بعضی و فقر بی اندازه دیگران است».^{۲۶}

در دوره جنگ خبرنگاران بسیاری به ایران آمدند و گزارشهای متعددی نیز از اوضاع جاری کشور تهیه کرده و به جهان ارسال کردند. از خلال این گزارشها می توان به خوبی سیمای ایران دوره جنگ را تصویر کرد. «اوگاراسنو» در گزارشی زیر عنوان مشاهدات من در ایران چنین نوشته است:

۲۶ - رک: مجله خوانیها، سال پنجم، شماره دوم، شنبه ۱۱ شهریور ماه ۱۳۲۳.

«ایران، نام کشور رومانتیک؛ مهیج و دلفریبی است، اما هنگامی که انسان در آن، یعنی در کشوری که کثافت و بیماری کودکان را پیش از رسیدن به سن پنج سالگی می‌گشت، قدم می‌نهد درمی‌یابد که فقط نام این کشور فریبنده بوده است و این آن کشوری نیست که پیش از دیدن تصور می‌کرده است.

این کشور را حتی از دور هم نمی‌توان شناخت، زیرا هنگامی که از توی هواپیما به مناظر زیبای آن، به صحرای بیکران و رودهای پرآب آن نظر افکنده شود، بینهایت دلربا جلوه می‌نماید.

من پیش از ورود سران دول بزرگ متفق در ماه دسامبر ۱۹۴۳ که برای تعیین سرنوشت هیتلر در شهر تهران گردهم آمده بودند وارد پایتخت ایران شدم.

پیش از جنگ آمریکایی‌ها تهران را مانند شهر لاهسا (پایتخت تبت) به ندرت می‌دیدند ولی پس از هنگامی که من آنجا آمدم، هزاران نفر از ایشان نیز به تهران آمدند.

... تهران که در خیابانهای آن تا چند سال پیش از این جزرفت و آمد شترهایی که از صحرای می‌آمدند چیز دیگری دیده نمی‌شد اکنون نقطه حساسی گردیده بود و همه آمال متفقین برای پیروزی ارتش سرخ، به صورت اولین کمک دسته جمعی در آن متمرکز شده بود.

هزار و یک قسم امتعه از اتومبیل‌های باری گرفته تا حرارت سنج برای پیکار بر ضد هیتلر از این راه به طرف شوروی فرستاده می‌شدند.

اجناس و مواد مذکور به وسیله چهار خط آهن و جاده متفاوت که یکی از آنها از نقاط خیلی دور هندوستان شروع شده بود و در خط سیر خود از پایتخت ایران عبور می‌کرد وارد این کشور می‌شد.

مهندسین آمریکایی برای کشور ایران به ساختن بنادر، اسکله‌ها، راه‌ها و پل‌ها دست زده بودند و بنا بود در آتیۀ نزدیکی راه آهن جدیدی بسازند. برای حفاظت ایستگاه‌ها و راه‌های ارتباطی عده‌ای تکنیسین به ایران آمدند و برای لوازم ارتشی به شرکت اتومبیل سازی «جنرال موتور» و شرکت هواپیما سازی «دوگلاس» سفارشهای هنگفتی داده شد.

... تهران که جمعیت آن متجاوز از ۵۰۰ هزار نفر است منطقه معتدل و سلامت خیزی دارد و عده زیادی از مردم معتقدند که در سراسر خاور میانه از این حیث منحصر به فرد است. اندکی بیشتر از ده سال قبل از این تهران مانند بغداد یا حتی از آن هم بدتر شهری

کثیف بود. پایتخت ایران مجموعه‌ای بود از خیابانها و کوچه‌های تنگ و باریک و پراز گرد و غبار که میان دیوارهای آجری و کاهگلی که اغلب باغها و مناظر دلفربسی را پنهان می ساختند واقع شده بود، اما در همان باغهای دلفریب مردم در کلبه‌های کثیف و تاریکی بسر می بردند.

رضاشاه پهلوی آن اوضاع را تغییر داد. روم قدیم در یکروز ساخته نشد اما پهلوی تهران را در عرض ده سال یکباره عوض کرد و سرو صورتی جدید به آن داد. قبل از هر چیز در کاخ جدیدی سکونت گزید که گاراژ آن جای پنجاه اتومبیل دارد. برای ساختن خیابانهای وسیع و سنگفرش کردن کف آنها بدون ترحم خانه‌ها و مغازه‌های زیادی را از بین بردند. در گردشگاههای عمومی و میدانها مجسمه‌های زیبایی نصب گردید که در اطراف آن فواره‌های آب وجود داشت. قوه الکتریک اهمیت زیادی یافت و در کلیه خیابانها چراغهای الکتریکی کشیده شد.

بناها و ساختمانهای جدیدی برای وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی ساخته شد. خیابانهای تازه‌ای با مغازه‌های مدرن احداث گردید و نیز یک عده آموزشگاهها و بیمارستانها و ابنیه عمومی دیگر پدیدار شدند. حتی انگلیسی‌ها نیز از این کار پیروی نمودند، ایشان نیز به ساختمان بزرگی دست زدند که بی شباهت به مساجد نبود و آن را محل بانک شاهنشاهی ایران قرار دادند.

رضاشاه که این اصلاح اوضاع را به حد افراط رسانیده بود امر داد ایستگاه راه آهن سست بنیادی ساخته شود. نتیجه به کار بردن این همه انرژی آن است که پایتخت ایران به صورت یکی از زیباترین و دلرباترین شهرهای آسیا درآمد. مردم تهران، زندگانی عادی دارند. اینها نیمه آسیایی و نیمه اروپایی هستند، آب و هوای آن روح پرور است و نکته جالب آن که در این شهر اجتماعی از انواع و اقسام نژادهای جهان، چکسلواکی‌ها و لهستانی‌های موطلائی مهاجر گرفته تا افراد طوایف زردپوست و فقیر مغول و دهاقین سیاه چهره و اعراب شترسوار و زنانی که همه تقریباً روسری‌ها و چادرهای سیاه رنگ دارند می توان مشاهده کرد. مغازه‌های تهران، بیشتر از آن چه من در طی مسافرت خود از قاهره تا چونگ کینگ دیده بودم، پراز امتعه و اجناس بود، اما صاحبان مغازه‌ها برای اجناس خود قیمتهای سرسام آوری معین می کردند. اینها واقعاً افسارگسیخته هستند و کسی هم از آنها جلوگیری نمی کند.

نقره جات ظریف ایرانی، نقاشیهای مینیاتور و قالیه‌های نفیس که سابقاً خیلی ارزان بود،

اکنون حتی از قیمتهایی که در آمریکا برای آنها وجود دارد، گرانتر شده است. ولی این موضوع مانع از آن نیست که سربازان آمریکایی با حرص و ولع و دقت فراوان آن اجناس را نگاه یا ابتیاع کنند، همانطوری که در هندوستان با دقت زیاد به جواهرات ساخت ژاپن می نگرستند. از طرف دیگر خاویار، ودکا و شراب ایرانی به حد وفور پیدا می شد و بهای آن هم ارزان بود. پنج سیر خاویار تر و تازه پنج دلار آمریکایی قیمت دارد.

در تهران مغازه های میوه فروشی پر از انواع و اقسام میوه های خوش طعم و آبدار از قبیل گلابی، سیب، انار، و انگور بود و نیز ماکولات دیگری از جمله گوشت، آجیل، شیرینی و غیره به حد وفور پیدا می شد. پس از چندی عده کثیری از لهستانی ها از کشورهای جماهیر شوروی وارد خاک ایران شدند و دول انگلیس و آمریکا که تأمین معاش آنها را متعهد و متکلف شده بودند، هر روز مقادیر هنگفتی از این ماکولات را برای لهستانی ها می خریدند. این همه خوردنیها ممکن است در نظر شما امری عادی و ساده باشد، ولی دیدن این همه شیر و عسل پس از مشاهده بازارهای فقیر چین و هندوستان برای من آن قدر جالب توجه بود که می ارزید حتی خبر آن را به آمریکا تلگراف کنم و من این کار را کردم.

عصرها خیابانهای عمده تهران محل رژه سربازان گوناگون می باشد. در میان انبوه مردم و عابرین که اغلب آنها مردان بودند، و زنان کمتری برون می آمدند اونیفورمهای لهستانی، انگلیسی، فرانسوی، ایرانی، هندی، مصری، روسی و آمریکایی زیاد دیده می شد.

ایرانی ها هم یک «واریته» لباسهای نظامی از اونیفورم آبی روشن «ژاندارمری» گرفته تا لباسهای سبز رنگ و زرد رنگ ارتش — ترتیب داده بودند. گرفتن درجه در ارتش ایران کار خیلی آسانی است. سربازان شوروی هم که کلاه کاسکت بر سر و چکمه بر پا داشتند، خیلی دیده می شدند. منظره جالب دیگر مهارت و سلیقه فوق العاده خیاطهای تهران در دوختن لباسهای خوب بود.

هنگامی که انسان جوانان ایرانی را در این لباسها می دید با خود می گفت: این «روبرت تایلر» ها و «سزار رومرو» ها آیا همان مردمی هستند که پاهای خود را در آب آشامیدنی شما می شویند».^{۲۷}

از اوگار جدا می شویم و به همراه یک دختر خانم مصری به سیر و گشت در تهران دوره جنگ ادامه می دهیم. خانم «سابیت» می نویسد:

۲۷ — رک: همان مأخذ، سال پنجم، شماره ۳۸، شنبه ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۲۴.

«نمی دانم برای توصیف شهر تهران مطلب خود را از کجا شروع کنم، زیرا این شهر گمراه کننده از هر جهت با آن چه قبلاً درباره آن تصور می کنند اختلاف دارد. تهران شهری است که برخلاف عقیده عمومی تمام خصوصیات آن با هم متباین و مشاهدات انسان در این شهر برخلاف انتظار است، ولی من حیث المجموع پایتختی است که دارای اوصاف مخصوص به خود می باشد.

در خیابانهای عریض و اطراف این شهر جنب و جوش مخصوصی از اتومبیلها که از هر طرف رفت و آمد می کنند. مغازه های شهر تهران مملو از مال التجاره است که از نقاط مختلف دنیا گرد آمده و بدون هیچ نظم و ترتیبی در دکانها انبار شده است — شما می توانید لباس، بروس دندان، خنجر، کاغذ مراسله، کارت پستال، صابون، پودر و غیره را که در جلوی مغازه ها از کمی جا توده شده است خریداری کنید.

مغازه های عتیقه فروشی هم فراوان است که در آنجا اسلحه قدیمی، ظروف، گراور و سکه های قدیمی می فروشند.

اما چیزی که حقیقتاً قابل تحسین است نقره فروشیهای ایرانی است که قلم زنی بسیار ظریف و خطوط درهم و برهم آنها توجه انسان را جلب می کند و وقتی انسان برای خرید این اشیاء ظریف می رود در انتخاب آنها متحیر می ماند. از بس دلریا هستند مایلست همه آنها را خریداری کند.

در شهر تهران گوزه گریهای قشنگی موجود است که مجموعه ای از کوزه های رنگارنگ در آنجا دیده می شود و همچنین اقسام پارچه های الوان دیده می شود که با ذوق و سلیقه مخصوصی رنگ آمیزی شده است.

از نظر تفریح و خوش گذرانی در تهران چایخانه ها (قهوه خانه ها) محل ملاقات صبحانه مردمان این شهر است، بعد از ظهر را ممکن است به «ته دانسان» در پارک هتل گذرانید...»^{۲۸}

سفری دیگر در کویر

روانشاد استاد حبیب یغمائی که خود فرزند کویر بود منظومه ای به نام از خورتا انارک مشتمل بر چهار قسمت:

۲۸ — رک: همان مأخذ، سال پنجم، شماره ۴۹، شنبه ۶ مرداد ماه ۱۳۲۴.

۱ - از خور تا چاه ملک

۲ - از چاه ملک تا چوپانان

۳ - از چوپانان تا مشجری

۴ - از مشجری تا انارک

سروده است که در آن وضعیت راه و دشواری های سفر در کویر را به خوبی تصویر کرده است. قطعه زیر قسمت سوم از این منظومه است:

از چوپانان تا مشجری

تا «انارک» ز خاک چوپانان	هیجده فرسخ است سخت و گران
نیست در راه، آب و آبادی	وحشت انگیزتر ز هر وادی
نیمشب کرد آن شتربان بار	وانگه از خواب خوش مرا بیدار
خسته و ناتوان و فرسوده	خواب نا کرده خواب آلوده
بر فراز شتر سوار شدم	سرباری که داشت بار شدم
شتر و ساروان و من، سه نفر	زی انارک شدیم راه سپر
ریگزارست و راه پیدا نیست	ره شناسنده نیز با ما نیست
نه چراغی، نه شعله ای، نه مهی	چون دل ظالمان شب سیهی
چترمانند، ابرهای سیاه	بسته براختران روشن راه
ریگ تا زنده، چون رها شده دیو	کرده هامون پر از غرنگ و غریو
بر سر و چشم، خاک پاشنده،	چهره و گوش را خراشنده
آن شتربان، زمام هشت زدست	که شتر راهبرتر از من هست
نزند خویش بی گذار به آب	نرود هیچ، جز به راه صواب
چون شتر یافت خویش را آزاد	رو به هر جانبی که خواست نهاد
ریگزاران سپرد چابک و چست	تا به هامون رسید و راه درست

* * *

تا سحرگاه باری، آن شب را	خسته کردیم خویش و مرکب را
رنج های نگفتنی دیدیم	تا سه فرسنگ راه ببریدیم
بامدادان که از سوی خاور	خور برافروخت چون یکی مجمر

ما به دالان حوضی، از بر رود
چون مه دوم بهاران بود
آرمیدیم و رنج، کم کردیم
مردمان شریف دوره پیش
هر کجا هست کاروانگاهی
پاکدل مردمی که اهل رهند
در بیابان هر آنکه دارد سیر

خسته و مانده آمدیم فرود
حوض مملو ز آب باران بود
آب خوردیم و چای دم کردیم
مهربان بوده اند و خیراندیش
حوض افکنده اند یا چاهی
بانیان رباط و حوض و چه اند
می شناسد به نام، صاحب خیر

* * *

ساعتی چون گذشت از آسودن
مشکی از آب حوض پر کردیم
راه ما می گذشت از دره ای
از دو سو، کوه سر کشیده به ماه
به میان دو کوه، راهی تنگ
هیچگونه گل و گیاهش نه
در نوشتیم راه را با پای،
اوفتادیم از فراز به شیب
ریگزاری کرانه ناپیدا
شده از ریگ زرگون مستور
نور خورشید را ز گرد و غبار
سهمگین توده های ریگ روان
خاک را برده باد بر افلاک
شترما چو زیر دریایی
ساعتی چند راه بنوشتیم
چون درخشنده خور ز گنبد گشت
ساروان آن بنا نمود به من
کاین رباط کهن «مشجری» است ۲۹

باز بستیم بار پیمودن
بزی آونگ بر شتر کردیم
سخت راهی، مخوف منظره ای
چون کف دست دیو، صاف و سیاه
طول آن بیشتر ز یک فرسنگ
غیر «بادام تلخ» و «ترخ و بنه»
گر چه دشوار بود و سربالای
به یکی ریگزار پر ز نهیب
نه درخت و نه سبزه و نه گیا
دشت و هامون و تپه و ماهور
بر زمین از فلک نبود گذار
کرده بر پا قیامت از طوفان
همچو دریای موج خیز از خاک
غرق دریای ریگ پیمایی
تا از آن ریگ لاخ بگذشتیم
شد رباطی پدید از آن سوی دشت
پس بدینگونه کرد ساز سخن
مسکن جن و خانه پری است

۲۹ - مشجری (با ضم میم و فتح شین و تشدید جیم) رباطی است به مساحت تقریبی ۱۰۰۰ متر مربع که با

بگذرد هر که زين مکان، تنها
 و ر بماند به ناگزير شبی،
 به که ما بار ناوريم فرود
 گفتم: ای همسفر چه داری بيم؟
 به به ار در رباط سنگيني
 فرش و بالين و پشتی و پرده
 خوردنيهای نغز جان پرور
 تنگهای بلور پر از آب
 ميزبانان، شگفت جادويان
 روی، کی تابد از چنین محفل؟
 گر بشر نيست، هيچ باک مدار
 پری و جن کز آن بتر نبود
 من ز جن و پری ندارم باک
 دله دزدی دو، گر زجنس دو پا
 هر چه داريم رايگان ببرند
 چونکه ما را نه سازماندونه برگ

* * *

بشنود خنده ها و شيونها
 اندهی ديد خواهد و طربي
 همچنان بگذريم از اينجا زود
 اين چه گفتي بشارتی است عظيم
 پهن باشد بساط رنگيني
 همه از روی نظم گسترده
 که چو آنها ندیده است بشر
 جان فزاينده ترز کهنه شراب
 جام بخشندگان، پری رویان
 مگر آن را که نيست دانش و دل
 پری و جن نمی کنند آزار
 بتر از خوبتر بشر نبود
 بيمناکم ز مردم ناپاک
 خفته باشند در کمين اينجا
 سيم وزر، هيچ آب و نان ببرند
 خود بگو چاره چيست غير از مرگ

الغرض با هراس و وحشت و بيم
 پای اندر رباط بنهاديم
 پس درون رباط را به تمام
 بازديدیم و جستجو کردیم
 نه بشر نه پری نه مرغ و نه مار
 حکمفرما سکوت و خاموشي
 حوض و پایاب و چاه و بند، خراب
 اين بنا یک اطاق بر سر داشت

سرفرو هشته دره تسليم
 بار در بارگاه بگشادیم
 از ته خشک چاه تا کف بام
 کاوش و گردشی نکو کردیم
 ليس فی الدار غيرہ دیار
 خفته گویی جهان زبیهوشی
 از شن و ریگ و خاک پر، نه ز آب
 سردری دلفریب منظر داشت

رنج و خرج زیاد در بیابانی بی آب و ریگزار و خطرناک بنا شده. در اطراف «رباط» پایاب و چاهی عمیق و حوضی چند که از آب باران پر می شد ساخته شده بود، اما اکنون همه از ریگ روان انباشته است.

خسته چون سیر شد زنان وزآب خواه ناخواه می رود در خواب^{۳۰}

سیر و گشتی در میان ایلات قشقایی

خانم «یولنس دوشوتن» مسافری است که در سال ۱۳۳۳ خورشیدی به میان ایلات قشقایی رفته و گزارشی از نحوه زندگی این ایلات تهیه کرده است، با او همراه می شویم و در این سیر و گشت شرکت می کنیم:

«یک رشته کوه تند شیب نجد ایران را در جنوب از خلیج فارس جدا می کند. در طرف مغرب این نجد کوههای زاگرس قرار گرفته و در شمال، جبال البرز چون حصاری پیوسته در امتداد بحر خزر گسترده است.

درین کشور ناهموار که در عین حال اثری عظیم در اذهان می گذارد ایلات به حسب فصول از همان کوره راههایی، به تجربه و عادت هزاران سال، رفت و آمد می کنند، هنگام ییلاق و قشلاق ایلات به قصبات و کشتزارهای واحات نزدیک نمی شوند مبادا گله خسارتی به محصول مردم وارد آورد. چوپانان از سرمای شدید باک ندارند و به پوشیدن کپنک و بالاپوشهای پوست بره خود را از شر آن نگه می دارند. همچنین نسبت به گرمای سخت هم که از وزش بادهای سوزان بیابان می خیزد و باران که غالباً آنان را مجبور می کند که در نهایت بردباری و شکیبایی در چادرهای خویش بمانند بی اعتنا هستند. ایلات به این زندگی پر مشقت راضیند و جز سیلاب های خنکی که بین دره ها جاری است و آب زلال چشمه سارها و چراگاه فراوان دلشان هیچ چیز دیگر نمی خواهد.

یکی از مهمترین، غنی ترین و منظم ترین ایلات ایران ایل قشقایی است. من با رفقایم «آندره گدار» مدیر کل باستان شناسی و بانو «یداگدار» به اتفاق به عزم دیدار رئیس ایل به فیروزآباد مقرب بهاری او رو آوردیم. برای وصول بدین مکان از راهی تاریخی گذشتیم. اصفهان و استخرهای آب آرام آن را و شیراز و باغهای دلکشش را دیدیم و پس پشت گذاشتیم و به زیارت پرسپولیس نایل گشتیم. راه به این آثار گاهی از میان کوههای مرتفع و صخره های ناهموار که حجاران دوره ساسانی نقشهای برجسته بر آن کنده اند می گذرد. منظره ایل در موقع حرکت بس تماشایی و فرح آور است. از کثرت حیوانات بی قرار و

۳۰ - مجله یغما، سال اول، شماره اول، فروردین ۱۳۲۷.

ناراحت جماعات مردم تنگ هم می روند تا گوسفندان قطار متفرق نشوند. اسب سواران زیبا تفنگهای شکاری به دوش می اندازند. زنان سوار بر اسب یا شتر دامنه‌هایشان به دنبال مرکوب می‌گسترد و طفلی شیرخوار یا بره‌ای مرمکن را در بغل می‌گیرند. کودکان بزغاله‌های تازه براه افتاده را به مهربانی می‌رانند. شتران و خران که بارشان چادرهای سیاه یا خرجینه‌های نقش و نگاردار و پر از آذوقه یا قالیچه (تنها مایه تفنن و تجمل خانواده) و اثاث خانه است آهسته راه طی می‌کنند. عده‌ای مرغان ماکیان پا بسته که برای حفظ تعادل خویش دایم بال و پر به هم می‌زنند و اضطراب می‌کنند و توله‌های صبور که هنوز خوب راه رفتن نمی‌توانند روی بارها قرار دارند.

چون از نزدیک مردم این قافله گذشتیم که با تبسم و خنده به ما تعارف می‌کردند به نشاط و جرأت و اعتماد و ایمان آنان به لطف طبیعت از حیث فراوانی نعمت پی بردیم. خان که در میان برادران دوره شده بود در باغی که هم درختان سردسیری و هم درختان گرمسیری دارد ما را به مهربانی پذیرفت. مادرش که با همه ضعیفی و لاغری قامت خویش را راست نگه می‌داشت با شوری فراوان از زیبایی طبیعت و کوهپایه و لذایذ زندگی ایللیاتی سخن می‌راند. بمدد او و بعض پیش آمده‌های دیگر خان به کار من دلبستگی پیدا کرد و چنین گفت:

«هرگز اجازه نداده‌ام کسی از ایل فیلم برداری کند. آمریکاییان هم می‌خواستند بزور زر از من چنین اجازه‌ای بگیرند نپذیرفتم. آداب و رسوم ما کالای معامله نیست. اما توزن به این امید صدها کیلومتر طی طریق کرده‌ای. در فیروزآباد آنچه دلت می‌خواهد بکن. افسوس که اواخر فصل و پایان رفت و آمد ایل است. سه هفته دیگر به «خسرو شیرین» محل اردو باز گرد. در آنجا مراتع تابستانی، چشمه سارها و کوه‌های پر برف ما را خواهی دید. اسبان ما را هم تماشا خواهی کرد و مثل ما در چادر به سر خواهی برد».

مشکلات سفر به رهنمونی یک تن قشقایی عظیم هیکل و خاموش (چون زبان او را نمی‌دانستم که با او صحبت کنم) تنها گاهی با اتوبوس، زمانی با جیب یا اتومبیل‌های باری ۹۶۰ کیلومتر راه را طی کردیم و دست آخر هم شبانه مقداری در بیابان پیاده رفتیم تا بروفق اشارت خان به منزلگاه تابستانی رسیدیم.

در خسرو شیرین

«خسرو شیرین» که نامش افسانه‌ای و واقعاً شیرین است هفته‌ها در ذهنم حکم

«ارض میعاد» داشت. دشتی است پرعلف و محصور به کوه‌های «دینار»^{۳۱}، در مقدمه دشت راه از دهی بی مایه و بدمنظره می‌گذرد.

خان تازه وارد شده بود و چون هنوز مردم ایل از ورود وی بی خبر بودند خوشبختانه فرصتی نیک پیش آمد که ساعاتی چند در خدمت او و برادرش به سر برم. این دو برادر زبان انگلیسی را خوب می‌دانند. تاریخچه و آداب و رسوم ایلی را که به حق سخت بدان می‌نازند برای من چنین شرح دادند:

«اسناد کتبی در دست نداریم اما آنچه سینه به سینه به ما رسیده است این که اجداد ما به دنبال چنگیزخان که در سایه جنگهای خویش لقب جهانگشای گرفت و فرمانفرمای آسیا شد آمده‌اند. ابتدا در دامنه‌های جبال قفقاز استقرار یافتند، اما اندکی بعد به حوالی اردبیل نقل مکان کردند. از نژاد ترکند و از اولاد طایفه «آق قوینلو» یعنی صاحب گوسفند سفید. تنها ایلی که توانست سپاه تیمور را بشکند همین ایل بود. چند قرن پس از آن شاه اسماعیل (صفوی) از ایل استمداد کرد تا جنوب ایران را حفظ کند و نگذارند پرتغالیان مراکز تجاری تأسیس نمایند و به داخله ایران راه یابند. به این جهت ایل در مکان فعلی مستقر گشت».

طویل ترین قسمت سرزمین قشقایان به ۶۴۰ کیلومتر می‌رسد. حرکت سالیانه ایل به جانب شمال سپس به سمت جنوب بستگی به فصول دارد. در این موقع ایل از نزدیک اصفهان و شیراز می‌گذرد.

در میان قشقایان ریاست ایل ارشی نیست و فرزند ارشد در صورتی جانشین پدر می‌گردد که به صفات پسندیده اخلاقی و جسمانی متصف باشد.

پیش از آنکه تصمیمی اتخاذ نماید با بزرگان قوم و کدخدایان به مشورت می‌پردازد و رأی آنان را می‌پذیرد. قاصدان بادپا در ظرف ۲۴ ساعت اوامر و دستورهایش را به اقصای نقاط ایل نشین می‌برند و همه اهل ایل آنها را در نهایت دقت اجرا می‌کنند.

حرکت ایل به حسب تصادف نیست — راهی که اختیار می‌گردد به وضع هوا و بنیه و حال گوسفندان بستگی دارد. هر عشیره‌ای باید دستورهایی که داده شده رعایت کند و بر طبق آن دقیقاً عمل نماید. در جای معین باریندازد و در موقع معین کوچ کند. مدتی مراتع را باید به حال خود واگذارند تا علفهایی را که گله‌ها پاک خورده‌اند از نو بروید.

خان به مسایل روز توجه کامل دارد و از مشکلات و مشقتهای زندگی ایلاتی که خود

۳۱ — قلّه معروف آن «دنا» نام دارد، ارتفاع آن ۴۴۰۰ متر و در ۳۸ کیلومتری شمال باختری یاسوج واقع شده است.

در آن شریک است نیک آگاه می باشد. می داند که دیریا زود ۴۰۰,۰۰۰ زن و مرد ایل با زندگانی جدید آشنا خواهند شد و به یاری ماشین راه زندگی را هموار و آسانتر خواهند ساخت. همین اکنون جیب آمریکایی در جاده ها روان است و طولی نخواهد کشید که این مردم بدوی حضری خواهد شد. خان قضیه را می داند و به پیروان خویش به جد سفارش می کند که پول خود را صرف خرید زمین کنند.

لباس قشقاییان در راه تبدل است. بعضی از مردها هنوز قباهای دراز شاهد ابریشمین می پوشند. جوانان متأسفانه مقداری لباس به بهای ارزان، از ذخایر سپاهیان مختلف، خریده اند. با وجود این هر چند دوخت سدره آنان اروپایی است شلوارها به اسلوب قدیم گشاد است و چون هم در موقع سواری می شوند و هم چهارزانو به زمین می نشینند بس بی ریخت به چشم می آید. فقط کلاه است که کم تغییر صورت داده و این شعار ایلی تقریباً بهمان حال باقی مانده است. زن‌ها حتی هنگام سواری دامنهای گشاد رنگارنگ دارند و همه جواهر و سینه ریزها را زیب پیکر می سازند و هر چند مسلمانند پیچه و روبند ندارند. بزرگ منش و صاحب عزم و اراده اند و در زندگی چادرنشینی آن چه را به عهده دارند خوش انجام می دهند.

وقتی می ایستادیم گروهی به جانب ما به گدایی هجوم می آوردند و گاهی هم التماس دوا داشتند. قشقاییان را مردمی سالم و خوش بنیه و قانع تشخیص دادیم. خان به جد در فکر بهبود وضع بهداشت اهل ایل است. جیپهای متعدد دارد که به چادرها می روند و کسانی را که سخت مریض افتاده اند به شهر می رسانند. فرزند بزرگترش اکنون در کالیفرنیا طب می خواند و آرزویش این که روزی در راه سعادت و صحت مردم ایل مصدر خدماتی گردد. اما زادن و مردن هنوز هم در راه هنگام کوچ اتفاق می افتد.

ثروت ایل قشقایی گوسفند است. گوسفندان ترک نژاد از گوسفندان سایر نواحی ایران قوی ترند و درشت ترند. مردم ایل هنوز از نباتات رنگی را که از قله کوهها یا از جنگلها بدست می آورند و براهی مخصوص که تنها خود میدانند می جوشانند آشکارا نکرده اند. پشم را پس از این که رنگ کردند می ریسند سپس زن‌ها ازین پشم قالیچه های ممتاز که چادرهای ایلات را زینت می بخشد یا به خارج صادر می گردد می بافند.

تفریح و مشغولیات قشقاییان شکار است. بر اسبان خوش عنان کش خرام تیز و سوار می شوند و در زمینهای پرده و ماهور چهارنعل از پی صید می تازند. به قدری در تیراندازی

مهارت دارند که سواره و تازان کبک را در حال طیران یا خرگوشی دوان را به تیربیجان می‌کنند. گاهی هم به روش روزگاران پیشین شکار را به بازی می‌گیرند.

چند روز در میان ایل میهمان خان بودم. در راه هر جا مقامی مناسب می‌یافتند چادرها را علم می‌کردند. نوع چادر از رنگ و کوچکی و بزرگی معلوم میشد. چادرهایی دارند دوخت ایران و هندوستان که آستر آنها چرم خوش نقش و طرح است. چادرهایی هم هست به رنگ سفید، زرد تیره و آبی. چادرهای بیشتر نم‌دین و سیاه‌رنگ است.

اوقات اقامت و حرکت بس شیرین است. پایین آوردن یا پیچیدن دسته‌های بزرگ چادر و خرجین و بار کردن بر شتران زانوبسته که به شکایت ناله می‌کنند دیدنی است. هنگام رحیل ابتدا سواران چابک، سپس رمه‌های گوسفند به راه می‌افتند و دست‌آخر گله‌های اسب و قطارهای شتر به حرکت می‌آیند و در دامنه‌های تند کوه و تپه پراکنده و سرازیر می‌شوند.

خوراکهای لذیذ در ظروف سیمین صرف می‌گردد. میهمانان محتشم که از خوردن دست می‌کشند قابله‌ای پر از کباب بره و پلو برای کم پایگان فرستاده می‌شود.

عصرتنگ که بیرون چادر می‌نشستیم از زیبایی افول آفتاب، هنرنمایی اسبان، دیدار شفق استشمام بوی خوش چای حظ می‌کردیم.

خان را می‌دیدم که درین گونه زندگی با افراد ایل شریک است. با کمال صبر و حوصله از بام تا شام از واردان پذیرایی می‌کرد و با کسانی که به استشاره می‌آمدند به تبادل نظر می‌پرداخت. درین سفر بی نظیر چند روزه شیفته این مردم بردبار دلاور شدم و امیدوارم که این خصال نیک سرنوشت مردم نجیب ایل را با سعادت و آرامش خاطر قرین سازد.^{۳۲} با حکایتی طنزگونه به شیوه نثر کهن از روانشاد فریدون توللی این فصل را پایان می‌دهیم:

مهمانسرا

صلصال بن سعید رومی، در طریق سفر، به شهری اندر آمده چون به مهمانسرای آن خضه وطن گرفت، مهماندار، بر عادت معهود، شرط ادب بجای آورد و به فرمان شحنة پرسشنامه فرا پیش وی نهاد، تا قصد نزول، معلوم دارد و نام و نشان خود، بر آن نگارد.

۳۲ - رک: مجله یغما، سال هفتم، شماره دوازدهم، اسفند ۱۳۳۳، ص ۵۵۴.

صلصال، پاسخ یکان یکان، برنوشت تا رشته سؤال، به (سبب ورود) و «غرض اقامت» پیوست.

چون رقیمه به پایان رسانید، مهماندار، برگرفت و چنین خواند:
— یگانه غرض من، از تحمل سفر این که، روزی چند، در این مکان باز مانم! و عذاب این
دوزخ بر خود چشانم، و قدر بهشت خانه، بیشتر دانم!

قطعه

ای آن که در این بوم و بر، از چشم تو امروز
هر گوشه، یکی منظر آلوده و زشت است
گرازد در این خانه نهی پا به دگر جای
هر جا که روی، دوزخ دیرینه، بهشت است

لطیفه

شحنه، خواهد که اعتراف شریر
پرده بالا زند زنیست او!
پیش دانا، از آن سؤال و جواب
آشکارا بود، خریّت او^{۳۳}

۳۳ — مجله یغما، سال بیست و ششم، شماره پنجم، مرداد ۱۳۵۲، ص ۲۸۴.

فصل چهاردهم

جاذبه‌های جهانگردی ایران

کشور ایران با برخورداری از موهبت‌های خداداد چون وسعت خاک^۱، موقع جغرافیایی^۲، راههای ارتباطی^۳ و جاذبه‌های متنوع از نقطه نظر ایرانگردی و جلب جهانگردان خارجی از اهمیت‌های ویژه‌ای برخوردار است.

مواهب طبیعی و تنوع آب و هوا و فرهنگ و تمدن درخشان چند هزار ساله، کشور باستانی ما را برای جهانگردان خارجی که علایق و سلیقه‌های گوناگون دارند و همچنین ایرانیانی که دوستدار شناخت بیشتر سرزمین پهناور خود می‌باشند پهنه‌ای سرشار از جاذبه‌های گوناگون کرده است. این جاذبه‌ها را می‌توان به شرح زیر طبقه‌بندی نمود:

۱ — در مورد مساحت ایران ارقام متفاوتی از ۱,۵۳۵,۴۰۰ تا ۱,۶۵۴,۰۰۰ کیلومتر مربع ذکر شده است. براساس آخرین محاسبات منتشره در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شماره پیاپی ۱۰۵ تا ۱۰۸ پاییز ۶۷، وسعت کشور ما ۱,۶۲۰,۲۳۹ کیلومتر است که حدود سه برابر فرانسه و بیشتر از جمع مساحت آلمان، فرانسه، ایتالیا، انگلستان، بلژیک و هلند است.

۲ — موقعیت جغرافیایی ایران به طرزى است که مانند پلی اروپا و آسیا را به یکدیگر ارتباط می‌دهد و این خصوصیت باعث می‌شود تا مردمی که می‌خواهند از طریق راه‌های زمینی از اروپا به شبه قاره هند و یا دورتر بروند اجباراً از ایران بگذرند و همچنان است برای مردم این مناطق که قصد سفر به اروپا را دارند.

۳ — طبیعت چنان خواسته است که ایران از جنوب به دریای آزاد ارتباط داشته باشد و از شمال از طریق دریای مازندران به کشور پهناور اتحاد جماهیر شوروی. این خود هدیه‌ای است بس ارزنده که این سرزمین کهنسال بتواند سلیقه هر نوع جهانگردی را که بخواهد با هر وسیله‌ای اعم از دریایی، زمینی و یا هوایی وارد خاکش شود ارضاء نماید.

۱- پدیده‌های جغرافیایی و مناظر طبیعی

طبیعت زیبا و متنوع می‌تواند تا حد زیادی به توسعه جهانگردی کمک نماید. خوشبختانه پدیده‌های جغرافیایی ایران درخور توجه و در بسیاری از موارد استثنایی است. جهانگردی که از شمال به جنوب و یا از شرق به غرب ایران برود می‌تواند هر نوع پدیده جغرافیایی چون: کوه، دشت، و رودخانه را ببیند. حتی مناظر خود کوه‌ها، دشت‌ها و رودخانه‌ها با هم متفاوت هستند. اما توسعه اقتصادی کشور این زیبایی‌ها و اصالت‌ها را در معرض تهدید قرار داده و در بسیاری از موارد لطمه‌های غیرقابل جبرانی نیز به آنها وارد آورده است. مناظر و چشم‌اندازهای زیبا، دریاها و دریاچه‌ها، پارک‌های ملی و مناطق حفاظت شده، جنگل، کوه، آب‌های معدنی و حتی کویر ایران برای جهانگردان و ایرانگردان زیبا و دیدنی است.

الف- مناظر طبیعی و چشم‌اندازهای زیبا

ایران از نظر مناظر و چشم‌اندازهای طبیعی غنای بسیاری دارد، در هر گوشه‌ای از این سرزمین پهناور هنرمند چیره‌دست طبیعت طرحی نو درافکنده است. کوه‌ها، دره‌ها، رودها، جنگل‌ها و دیگر عوامل طبیعی به راستی آن چنان زیبا و دیدنی و روح‌انگیز هستند که می‌توانند مشتاقان طبیعت را مسحور جاذبه‌های خود سازند.

در گذشته‌های دور بعضی از مناظر و چشم‌اندازهای زیبای ایران میان جهانگردان خارجی شهرت فراوان داشته است. مورخان در ذکر و توصیف بهشت‌های چهارگانه روی زمین از «شعب‌بوان» در ایران نام برده‌اند.^۴

حمدالله مستوفی مورخ و جغرافی‌نویس بزرگ ایران درباره این ناحیه که در منطقه اردکان (سپیدان) فارس قرار دارد چنین نوشته است:

«شعب‌بوان از مشاهیر متنزهات جهان است، دره‌ای است در میان دو کوه، طول سه فرسنگ و نیم در عرض یک فرسنگ و نیم همه درختستان است به انواع میوه‌ها و هوایی در غایت خوشی و اعتدال و در آنجا دیه‌های فراوان و در میان دره رودی بزرگ روانست و بر هر دو طرف سر آن کوه‌ها اکثر اوقات از برف خالی نبود و درین عرصه مذکور قطعاً از کثرت

۴- بهشت‌های چهارگانه عبارت بودند از شعب‌بوان، غوطه دمشق، سغد سمرقند و نهر ابله. حمدالله مستوفی به جای نهر ابله «مرج شیدان» یا مرغزار شیدان را در فارس ثبت کرده است.

درختستان آفتاب بر زمین نتابد و چشمه سارهاش بسیار و آبهاش زلالست».^۵ اگر چه امروز این مناظر از نظر جهانگردان راه دور به علت عدم آشنایی کافی آن طور که باید جاذب و مورد توجه قرار ندارد اما باید توجه داشت که در توسعه ایرانگردی و به خصوص پیک نیک های آخر هفته در هر فصلی از سال می تواند گروه های کثیری از ساکنان شهرها را به آغوش خود فراخواند.

ب — دریاها و دریاچه ها

دریاها و دریاچه ها از نظر جذب جهانگرد عناصر عمده ای به شمار می روند. کشور ما از این عناصر بی بهره نیست. دریای مازندران در شمال و خلیج فارس و دریای عمان در جنوب از دو سواين پهنه وسیع را دربر گرفته و علاوه بر آن در داخل کشور دریاچه های متعددی چون اورمیه، بختگان (نیریز)، پریشان (فامور)، تار، تشک، زریبار (زریوار)، سیران گل، قوری گل، گهر، شط تمی، مهارلو، هویر، سماء و نئور و غیره پراکنده شده اند که از نظر سیاحت داخلی از جاذبه های مهم به شمار می روند.

سواحل دریای مازندران

دریای مازندران با همه غرور و زیبایی، خشم و آرامش و صفا و صمیمیت خود تابستان هر سال به روی هزاران مسافر گرمای آغوش می گشاید و همراه با زیبایی های سواحل دلفریب خود پذیرای گروه کثیری از ایرانگردان می گردد. آستارا، انزلی، چمخاله، رامسر، متلقو، نوشهر، نور، محمودآباد، فریدون کنار، بابلسر و فرح آباد مهمترین مراکز توریستی سواحل این دریا را تشکیل می دهد. امکانات و تسهیلات موجود در سواحل دریای مازندران به نسبت سطح درآمد مسافران فراوان و گوناگون است.

سواحل و جزایر دریای عمان و خلیج فارس

سواحل دریای عمان و خلیج فارس برخلاف دارا بودن جاذبه های فراوان به دلیل پراکندگی جمعیت، کم آبی، عدم وجود امکانات و تسهیلات کافی و نیز این که فصل

۵ — نزهت القلوب، حمدالله مستوفی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ناشر طهوری، اسفند ۱۳۳۶، ص ۱۵۵.

رونق سیر و سیاحت در ایران همیشه تابستان است و سواحل جنوبی هم در این فصل بسیار گرم است بنابراین آن طور که باید مورد توجه ایرانگردان قرار نگرفته است. سازمان عمران کیش با بهره‌برداری قسمتی از طرح بزرگ گیش چند ماهی از سال گشت‌هایی برای جزیره کیش ترتیب می‌دهد که پاسخگوی تقاضای بسیار علاقه‌مندان نمی‌باشد.

تحقیقات نشان داده است که سواحل و برخی از جزایر ایران در خلیج فارس^۶ در صورت فراهم آوردن امکانات و تسهیلات لازم علاوه بر آن که ایرانگردان بسیاری را در فصول معتدل به سوی خود جلب خواهد کرد، از این اقبال نیز برخوردار است که توجه اهالی اروپای شمالی و مرکزی را که از نظر اقلیمی محرومیت‌هایی دارند برای استفاده از آفتاب و گرمای مطبوع زمستانی به سوی خویش معطوف نماید.

دریاچه اورمیه

این دریاچه بزرگترین دریاچه دائمی داخل ایران است که به اسامی «چیچست»، «شرا» و «کبودان» نیز نامیده شده است.

دریاچه اورمیه در پست‌ترین محل آذربایجان، در ارتفاع ۱۲۷۵ متری تشکیل شده و طول آن در حدود ۱۴۰ کیلومتر است. کمترین پهنای آن هنگام کم‌آبی در امتداد «شبه جزیره اسلامی»^۷ ۱۸ کیلومتر و پهن‌ترین قسمت آن در هنگام پرآبی در امتداد «جزیره اشک» ۶۰ کیلومتر می‌باشد. عرض میانگین آن ۴۰ کیلومتر و وسعتش بالغ بر ۶۰۰۰ کیلومتر مربع است.

شورترین دریاچه دائمی ایران است، در حاشیه این دریاچه باتلاقها و لجنزارهایی وجود دارند که با توجه به مواد تشکیل‌دهنده آن از لحاظ امراض پوستی بسیار مؤثر می‌باشد و همه ساله عده زیادی از ایرانگردان برای استفاده از خواص درمانی آن به سواحل دریاچه روی می‌آورند.

به علت غلظت نمک، امکان زیست جانوران دریایی در آن بسیار محدود است و زندگی تنها به دهانه رودهای شیرین محدود می‌شود.

۶ - ایران در تنگه هرمز و خلیج فارس دارای جزایر متعددی است که از آن جمله است جزایر: ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک، خارک و خارکو، فارسی، قشم، کیش، لارک، لاوان، مینو، هرمز، هنگام، هندرابی و ...

۷ - جزیره شاهی سابق.



۹۶- پارک دریاچه اورمیه (عکس از مجله شکار و طبیعت)

در این دریاچه ۱۰۲ جزیره وجود دارد که بسیاری از آنها زیستگاه پرندگان مهاجر است.^۸

دریاچهٔ سماء (ولشت)

این دریاچه در کنار مرتع کوهستانی ولشت در ارتفاعات کلاردشت قرار دارد به سبب نزدیکی به دهکدهٔ سماء به دریاچهٔ سماء یا سوما نیز شهرت دارد.

طول دریاچه ۶۵۰ متر و پهنای آن بیش از ۳۰۰ متر است. عمق متوسط دریاچه زیاد نیست ولی در عمیق‌ترین نقطه از ۳۰ متر تجاوز می‌کند. ارتفاع سطح آب دریاچه نسبت به دریای آزاد ۱۱۰۰ متر است.

آب دریاچه زلال و قابل شرب است و بیشتر از چشمه سارهایی که از کف سواحل آن می‌جوشد تأمین می‌گردد. در کنار دریاچه چشمهٔ جداگانه‌ای برای آب آشامیدنی موجود است.

اطراف دریاچه را نی‌زارهای بسیار فرا گرفته است. دریاچه از نظر قایقرانی و ماهیگیری نیز مناسب است. در زمستان زیستگاه غازهای وحشی است و در اطراف آن کبک و قرقاول و بلدرچین نیز به وفور دیده می‌شود.

در صورت تعریض و تسطیح راه دسترسی به این جاذبهٔ زیبا و احداث اردوگاه مجهز و مناسبی در کنار آن می‌تواند استراحتگاه مناسبی برای علاقه‌مندان به طبیعت زیبای ایران باشد.

دریاچهٔ نئور

دریاچهٔ نئور با وسعت حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ هکتار در ارتفاع ۲۷۰۰ متری در انتهای منطقهٔ حفاظت‌شدهٔ لیسار در استان گیلان قرار گرفته است. عمق متوسط آن حدود ۳ متر و حداکثر ۵/۵ متری باشد.

دریاچه و اطراف آن به استثنای ضلع شرقی که مختصری نی‌زار است بقیه فاقد گیاهان آبنزی است.

۸ - برای اطلاع از مشخصات دریاچه و جزایر متعدد آن نگاه کنید به شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران، گردآورنده: عباس جعفری، انتشارات گیئاشناسی، ص ۶۲.

حرارت آب دریاچه در تابستان از ۱۶ درجه سانتی گراد تجاوز نمی‌کند و حرارت هوا نیز در اطراف دریاچه در روزهای تابستان به ۲۵ تا ۳۰ درجه سانتی گراد می‌رسد اما هنگام شب از ۱۰ درجه سانتی گراد تجاوز نمی‌کند.

آب دریاچه «نئور» از چندین چشمه و مخصوصاً ذوب برفهای زیادی که در ارتفاعات اطراف وجود دارد تأمین می‌شود و توسط کانالی در ضلع شمال غربی روستاهای اطراف را مشروب می‌سازد.

در آب دریاچه موجودات ریز زیادی دیده می‌شود و به سبب وجود این موجودات و همچنین مقدار کلیسیم و منیزیم و درجه حرارت مناسب آب، برای پرورش ماهی قزل‌آلا مناسب است.

دریاچه نئور و طبیعت اطراف آن چنان زیبا و دل‌انگیز است که به طی راه دور و درازش می‌ارزد.

از دریاچه‌های داخلی ایران با وجود اهمیت فراوانی که می‌تواند در سیاحت داخلی داشته باشند تا به امروز آن‌طور که باید بهره‌برداری نشده است در حالی که با اندک توجه می‌تواند از منابع درآمد قابل توجه جهانگردی به شمار آید.

ج - کوه

در ایران توسعه شهرها پدیده جدیدی است، اغلب ساکنان فعلی شهرها در یک یا دو نسل قبلی ساکن روستایی بوده‌اند و هنوز علاقه‌هایی به زادگاه پدران‌شان حفظ کرده‌اند و شاید ملک و خانه‌ای در آنجا داشته باشند. آنهایی که مدت زیادتری در شهر زندگی می‌کنند در صورت امکان باغی در اطراف شهر خریده‌اند و خانه‌ای در آن ساخته‌اند.

این مطلب روشن‌گر وضعی است که بیشتر شهرهای بزرگ با آبادیهای کوچک که تابستان خنک دارند احاطه شده و بسیاری از ساکنان شهری بیلاقی برای خود دارند و سالی چند روز یا چند هفته به آنجا می‌روند. حتی ساکنان شهرهایی که هوای آن گرم نمی‌شود از این قاعده مستثنی نیستند. ساکنان همدان به دره مرادی که در کوهپایه‌های الوند می‌روند، اهالی اورمیه به دهات اطراف کوچ می‌کنند. ساکنان شهرهای گرمسیری به دنبال آب و هوای خنک به نقاط دوردست‌تر می‌روند و اغلب آنها جایی برای تعطیلات سراغ کرده‌اند.

یزدی ها سنتاً به دهات شیرکوه پناه می‌برند، کاشانی ها به دهات قهرود و قمصر روی می‌آورند. این سنت آن‌چنان ریشه دوانیده است که اهالی شهر آمل بسته به محلی که در دره‌های رود هراز، هر ساله به ییلاق می‌روند متمایز می‌گردند. ارتفاعات سلسله کوه‌های زاگرس همیشه برای خوزستانی ها رحمت الهی بوده است و بسته به آشنایی بعد از لهجه‌های محلی یا به نواحی بختیاری و یا به نقاطی در محور، زاغه - بروجرد - ملایر مسافرت می‌کنند. این نقاط قبل از احداث جاده ملاوی - باختران تعداد بیشتری از اهالی جنوب را به خود پناه می‌داد.^۹

د- جنگل

امروزه ثابت شده است که اثر جنگل در روحیه و آسایش و گردش مردم یک کشور بیش از سایر فواید آن است. به طوری که در کشورهای غربی درآمد حاصله از گردشگاه‌های جنگلی بیش از فروش چوب این جنگلها سود عاید کشورها کرده‌است.

خوشبختانه ایران از این موهبت الهی و عنصر مهم جاذب جهانگرد نیز بی‌بهره نیست و از روزگاران پیشین قسمتهای زیادی از خاک کشور ما از جنگلهای انبوه پوشیده شده است و امروزه در حدود ۱/۹ مساحت کشور را جنگل فرا گرفته است. مساحت جنگلهای ایران بین ۱۶ تا ۱۸ میلیون هکتار تخمین زده می‌شود.

با توجه به نقش جنگلها در صنعت جهانگردی باید به تدریج از کلیه سطوح جنگلهای ایران به عنوان گردشگاه‌های جنگلی استفاده شود. جنگلهای زیبای شمال ایران، جنگلهای خرم بلوط در بهبهان و سردشت و کردستان و کلیه بیشه‌زارهای ایران باید مورد استفاده همگانی ایرانیان قرار گیرد.

با ایجاد پارکینگ و کمپینگ در سراسر جنگلهای شمال و زیباسازی نواحی جنگلی باختر ایران می‌توان هزاران نفر از ایرانگردان را به سوی این عنصر زیبای طبیعت کشورمان جلب نمود.^{۱۰}

۹- رک: طرح جامع توسعه جهانگردی، گزارش نهایی مرحله دوم.

۱۰- رک: لزوم توسعه توریسم داخلی در ایران به کمک توسعه و ایجاد کمپ‌های اتوکاروان، دکتر پرویز نیلوفری، دانشکده منابع طبیعی - مقدمه‌ای بر پارکهای ملی و جنگلی ایران، علی یخکشی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۶.

پارکهای جنگلی

در حال حاضر چند پارک جنگلی در ایران موجود است که معروفترین آنها عبارتند از: پارک جنگلی سی سنگان، گردشگاه جنگلی هراز، گردشگاه جنگلی نور، گردشگاه جنگلی ناهارخوران گرگان و...

پارک جنگلی سی سنگان

این گردشگاه با وسعت ۱۰۰۰ هکتار در ۳۰ کیلومتری نوشهر-نور احداث شده است. در آن جاده‌های اصلی و فرعی و تفریحگاه‌های خانوادگی، پناهگاه‌های چوبی، آلاچیق‌ها، اجاق‌های سرپوشیده، زمین‌ها و وسایل بازی، توالی و محل برپا کردن چادر ساخته شده است.

گردشگاه جنگلی هراز

در این گردشگاه تأسیسات آب آشامیدنی، پناه‌گاه، توالی، اجاق و وسایل بازی کودکان و پارکینگ اتومبیل دایر شده است.

پارک جنگلی نور

در این گردشگاه که ۴۰۰۰ هکتار مساحت دارد تأسیساتی از قبیل ۳۰ کیلومتر مسیر پیاده‌رو، ۵۳ کیلومتر جاده ماشین‌رو، پارکینگ به ظرفیت بیش از ۱۶۰۰ اتومبیل، پناه‌گاه و محل پیک‌نیک، محل بازی و زمین ورزش، آب‌نما و محل کمپینگ پیش‌بینی شده است.

ه - آبهای معدنی

استفاده از آبهای معدنی از انگیزه‌های قوی مسافرت به شمار می‌رود. در کشورهای پیشرفته مراکز آبدرمانی و تأسیسات تفریحی اطراف آن به عنوان یکی از منابع عمده جهانگردی، مسافران خارجی و داخلی بسیاری را به سوی خود سرازیر می‌کنند و از این رو بخش عمده‌ای از درآمدهای ارزی حاصله از جهانگردی را به خود اختصاص می‌دهند. در ایران بیش از دو هزار چشمه آب معدنی وجود دارد که آب حدود ۸۰۰ چشمه آنها خوراکی است، لیکن به سبب ابتدایی بودن شرایط استفاده از آنها آن‌طور که باید با اقبال

اکثریت ایرانگردان روبرو نشده‌اند، در حالی که در صورت سرمایه‌گذاری نه تنها قادر خواهند بود جمع کثیری از ایرانیان را به طرف خود جلب نمایند بلکه پذیرای تعداد قابل ملاحظه‌ای از جهانگردان خارجی نیز خواهند بود.^{۱۱}



۹۷- جنگل سی‌سنگان

(طرح از مهندس هوشنگ سیحون)

۱۱- رک: طرح جامع توسعه جهانگردی، ضمایم گزارش نهایی مرحله دوم و چشمه‌های معدنی ایران، محمدرضا جنیدی، جلد اول، دانشگاه تبریز ۱۳۴۸.

تعدادی از چشمه های آب معدنی ایران

خصوصیات					موقعیت	نام
سایر علل	تعداد مراجع	حماها و استخرهای موجود	آبدهی مهم	دور نزدیکی یک شهر یا جاده اصلی		
مورد استفاده در تمام سال		x	x	x	استان کرمان (بم)	آبارق
مورد استفاده در تمام سال		x	x		نزدیک بافت	ده شیخ
مورد استفاده در تمام سال	x			x	نزدیک دامغان	جیران قلعه
مورد استفاده در تمام سال	x				نزدیک شهر کرد	آب مراد
مورد استفاده در تمام سال	x	x	x		نزدیک اردبیل	سرعین
دارای تأسیسات				x	سراوه تهران، تبریز	بستان آباد
دارای تأسیسات			x		نزدیک مراغه	گلگل گدایش ۱۲
دارای تأسیسات			x	x	نزدیک خلخال	کیوی
دارای تأسیسات		x			نزدیک تکاب	احمدآباد
محل باستانی معروف			x		نزدیک شاهپور	آبگرم قوشلی
دارای تأسیسات	x		x		نزدیک ماکو	شاه آباد
دارای تأسیسات	x					

خصوصیات					موقعیت	نام
سایر علل	تعداد مراجع	حماها و استخرهای موجود	آبدهی مهم	دزدیکی یک شهر یا جاده اصلی		
دارای تأسیسات	x		x		نزدیک رودبار	ماست خور
دارای تأسیسات	x				گیلان	میر حمزه
دارای تأسیسات	x			x	سر راه تهران، آمل	آب اسک
دارای تأسیسات	x	x	x		مازندران	لاریجان
دارای تأسیسات	x		x	x	مازندران	باشیجان
دارای تأسیسات	x		x	x	مازندران	قلاتین
دارای تأسیسات	x	x	x		خراسان	شاهان گرماب
دارای تأسیسات	x		x	x	نزدیک بجنورد	بش قار داش
دارای تأسیسات			x	x	نزدیک شیروان	بزآباد
دارای تأسیسات	x		x	x	نزدیک قوچان	گرماب
دارای تأسیسات				x	نزدیک شیراز	بهارلو
دارای پاره ای تأسیسات				x	نزدیک بندرعباس	گو
دارای پاره ای تأسیسات	x			x	نزدیک بوشهر	اهرم
دارای پاره ای تأسیسات	x			x	نزدیک بوشهر	خورموج
دارای تأسیسات و مهمانسرا و هتل	x	x		x	نزدیک محلات	آبگرم

مراکز آّب معدنی قابل اهمیت

نام	علل انتخاب
سرعین	دارای طرح جامع، دارای مقدار زیادی از اطلاعات علمی جمع آوری شده، تعداد زیادی مراجع، آّبدهی زیاد.
لاریجان	دارای طرح جامع، نزدیک تهران، محل کوهستانی زیبا، تعداد زیادی بازدیدکننده.
محلات	نزدیک جاده اصفهان - تهران، محلی زیبا، شناخته شده، دارای تأسیسات بهداشتی، مهمانسرا و هتل.
وارتان، اصفهان	محل تاریخی، مورد استفاده از دوران شاه عباس، دارای چندین چشمه قابل استفاده، موقعیت خوب.
سادات محله رامسر	واقع در نزدیکی هتل رامسر، که این نزدیکی می تواند موجب تکمیل چشمه های مورد استفاده باشد.
آّب اسک	دارای موقعیت خوب بر سر راه تهران - آمل، آّبدهی زیاد.
گنوه، نزدیک بندرعباس	دارای موقعیت خوب، آّبدهی زیاد.
برازجان	دارای موقعیت خوب، محل زیبا، آّبدهی زیاد.
قطورسو، نزدیک اردبیل	آّبدهی زیاد.
آّبگرم، بستان آباد	دارای موقعیت خوب.
شاهان گرماب خراسان	بسیار گرم، آّبدهی خوب، شناخته شده.
هیجده مزدوران خراسان	آّبدهی زیاد

و- پارکهای ملی و مناطق حفاظت شده

تهیه موجبات تفریح و سرگرمی مردم و در عین حال آشنا ساختن نوباوگان و جوانان با منابع و مقدورات کشور از وظایف مهم دولتهاست. از این رو در ممالک پیشرفته این موضوع روزبه روز اهمیت بیشتری پیدا می کند. یکی از این راهها ایجاد پارکهای ملی و مناطق حفاظت شده است که در آن هر کس مطابق ذوق و سلیقه خود با رعایت مقررات از آن

استفاده می‌کند.

عده‌ای ایام تعطیل زمستانی یا تابستانی خود را در آنجا گذرانیده و خستگی یکسال زحمت و کار را از تن بیرون می‌کنند و گروهی در ایام فراغت برای تفریح به آن روی می‌آورند.

پارکهای ملی^{۱۳} و مناطق حفاظت شده^{۱۴} از نقطه نظر جهانگردی حائز اهمیت بوده و درآمد قابل توجه و ارزنده‌ای را تأمین می‌کند که با آن به خوبی می‌توان آن مناطق را اداره نمود. خوشبختانه این مهم در کشور ما از سالهای پیش مورد توجه قرار داشته و اقدامات مؤثری برای حفاظت حیات وحش و محیط‌های طبیعی کشور به عمل آمده است. به همت سازمان حفاظت محیط زیست کشور پارکهای ملی و مناطق حفاظت شده به خوبی مراقبت شده و جهت معرفی هر چه بیشتر آنها بروشور و کتابهای راهنمای مفیدی تهیه و منتشر شده است. ضروری است با مطالعات کافی و برنامه ریزیهای دقیق این منابع ارزشمند به روی دستداران طبیعت ایران گشوده شود تا علاقه‌مندان بتوانند ضمن بازدید از مناطق و آشنایی با وضع تیوگرافی و پوشش گیاهی، با حیات وحش آنها نیز از نزدیک آشنا شوند.

در حال حاضر ۶۱ پارک و اثر طبیعی ملی^{۱۵} و منطقه حفاظت شده در کشور موجود است که بر اساس فهرست منتشره از سوی دفتر تحقیقات زیست‌محیطی سازمان حفاظت محیط زیست به شرح زیر است:

۱۳ - پارک ملی سطح وسیعی از منطقه‌ای می‌باشد که دارای یک یا چند اکوسیستم بوده که کمتر به وسیله انسان تغییراتی در آن داده شده است، دارای جانوران و گیاهان کمیاب است و محیط زیست آن از نظر زیبایی و ژئومورفولوژی ارزش علمی بسیاری دارد. از نظر تفرجگاهی هم پراهمیت است. رک: مقدمه‌ای بر پارکهای ملی و جنگلی ایران، ص ۱۵.

۱۴ - مکانی است که ورود افراد تحت شرایطی به منطقه آزاد است تا بتوانند از زیباییهای طبیعت لذت ببرند، با آن آشنا و بدان علاقه‌مند شوند و به استراحت پردازند و به کمک مسئولین با اهمیت حیاتی آن آشنا شوند. رک: مقدمه‌ای بر پارکهای ملی و جنگلی ایران، ص ۱۵.

۱۵ - منطقه‌ای است که تصورگر یک پدیده منحصر به فرد یا غیرعادی از علایق زمین شناسی، اکولوژیکی، علمی و تاریخ طبیعی باشد. به عنوان مثال اثر طبیعی خشکه داران بازمانده جنگلهای توسکای جگله‌ای است. رک: مقدمه‌ای بر پارکهای ملی و جنگلی ایران، ص ۲۳.

جدول پارکهای ملی و مناطق حفاظت شده ایران

ردیف	عنوان و نام منطقه	مساحت به هکتار	واقع در استان
۱	پارک ملی گلستان	۹۱۸۹۵	مازندران - خراسان - سمنان
۲	پارک ملی دریاچه اورمیه	۴۸۳۰۰۰	آذربایجان شرقی - غربی
۳	پارک ملی بמו	۴۸۰۷۵	فارس
۴	پارک ملی ورمنجه	۱۵۰۰۰	باختران
۵	پارک ملی دشت ناز	۵۵	مازندران
۶	پارک ملی خجیر	۱۱۵۷۰	تهران
۷	پارک ملی سرخه حصار	۹۳۸۰	تهران
۸	پارک ملی و منطقه حفاظت شده کویر	۶۷۰۰۰۰	تهران - سمنان
۹	پارک ملی و منطقه حفاظت شده تندوره	۳۷۸۰۰	خراسان
۱۰	اثر طبیعی ملی خشکه داران	۲۲۷	مازندران
۱۱	اثر طبیعی ملی دهلران	۱۴۰۰۰	ایلام
۱۲	منطقه حفاظت شده بختگان	۲۷۰۰۰۰	فارس
۱۳	منطقه حفاظت شده البرز مرکزی	۳۳۶۸۰۰	مازندران - تهران
۱۴	منطقه حفاظت شده لار	۳۲۰۰۰	تهران
۱۵	منطقه حفاظت شده ورجین	۱۸۰۰۰	تهران
۱۶	منطقه حفاظت شده جاجرود	۵۱۶۵۰	تهران
۱۷	منطقه حفاظت شده مراکان	۷۲۷۱۵	آذربایجان غربی
۱۸	منطقه حفاظت شده کیامکی	۸۴۴۰۰	آذربایجان شرقی
۱۹	منطقه حفاظت شده ارسباران	۶۱۱۲۵	آذربایجان شرقی
۲۰	منطقه حفاظت شده لوندویل آستارا	۵۰۰	گیلان
۲۱	منطقه حفاظت شده سیاه کشیم	۴۵۰۰	گیلان
۲۲	منطقه حفاظت شده سلکه	۳۶۰	گیلان
۲۳	منطقه حفاظت شده امیرکلايه	۱۲۳۰	گیلان
۲۴	منطقه حفاظت شده سمسکنده	۹۲۷	مازندران
۲۵	منطقه حفاظت شده میانکاله	۹۸۸۰۰	مازندران
۲۶	منطقه حفاظت شده جهان نما	۳۰۶۵	مازندران
۲۷	منطقه حفاظت شده دودانگه	۱۱۰۰۰	مازندران

ردیف	عنوان و نام منطقه	مساحت به هکتار	واقع در استان
۲۸	منطقه حفاظت شده پرور	۵۰۰۰۰	سمنان
۲۹	منطقه حفاظت شده توران	۱۰۰۶۰۰۰	سمنان
۳۰	منطقه حفاظت شده خوش ییلاق	۱۵۶۰۰۰	سمنان
۳۱	منطقه حفاظت شده قرخود	۳۴۰۰۰	خراسان
۳۲	منطقه حفاظت شده سالوک	۱۶۰۰۰	خراسان
۳۳	منطقه حفاظت شده میاندشت	۵۲۰۰۰	خراسان
۳۴	منطقه حفاظت شده ساری گل	۲۸۰۰۰	خراسان
۳۵	منطقه حفاظت شده سرانی	۷۸۰۰	خراسان
۳۶	منطقه حفاظت شده انگوران	۹۰۰۰۰	زنجان
۳۷	منطقه حفاظت شده بیجار	۲۵۰۰۰	کردستان
۳۸	منطقه حفاظت شده بیستون	۶۵۰۰۰	باختران
۳۹	منطقه حفاظت شده اشترانکوه	۵۴۴۰۰	لرستان
۴۰	منطقه حفاظت شده سفید کوه	۲۴۴۴۰	لرستان
۴۱	منطقه حفاظت شده هفتاد قله	۷۰۰۰۰	مرکزی
۴۲	منطقه حفاظت شده موته	۲۰۰۰۰۰	اصفهان
۴۳	منطقه حفاظت شده قمیشلو	۴۵۰۰۰	اصفهان
۴۴	منطقه حفاظت شده کلاه قاضی	۴۰۰۰۰	اصفهان
۴۵	منطقه حفاظت شده تنگ صیاد	۲۷۰۰۰	چهارمحال بختیاری
۴۶	منطقه حفاظت شده دز	۵۲۰۰	خوزستان
۴۷	منطقه حفاظت شده کرخه	۳۶۰۰	خوزستان
۴۸	منطقه حفاظت شده شادگان	۷۰۰۰۰	خوزستان
۴۹	منطقه حفاظت شده حله	۹۳۰۰	بوشهر
۵۰	منطقه حفاظت شده مند	۲۲۴۰۰	بوشهر
۵۱	منطقه حفاظت شده نای بند	۵۸۰۰	بوشهر
۵۲	منطقه حفاظت شده هرمز	۱۵۱۲۸۴	فارس
۵۳	منطقه حفاظت شده ارژن	۲۲۸۰۰	فارس
۵۴	منطقه حفاظت شده بهرام گور	۳۸۰۰۰۰	فارس
۵۵	منطقه حفاظت شده خبرور و چون	۱۷۳۷۵۰	کرمان
۵۶	منطقه حفاظت شده مهرویه	۷۴۶۸	کرمان

ردیف	عنوان و نام منطقه	مساحت به هکتار	واقع در استان
۵۷	منطقه حفاظت شده گنو	۲۷۵۰۰	هرمزگان
۵۸	منطقه حفاظت شده حرا	۸۵۰۸۶	هرمزگان
۵۹	منطقه حفاظت شده شیدور	۱۶۰	هرمزگان
۶۰	منطقه حفاظت شده گاندو (رودخانه سرباز)	۴۰۰۰۰	سیستان و بلوچستان
۶۱	منطقه حفاظت شده هامون	۵۰۰۰۰	سیستان و بلوچستان

ز- کویر ایران جاذبه ای خارق العاده

کویر ایران تا به امروزه دلیل طبیعت سخت خویش آن طور که باید شناخته نشده است، اما اگر به این طبیعت خشن نیز توجه کافی مبذول گردد، قدرت آنرا دارد که گروههای علاقه مندی از جهانگردان را به سوی خویش بکشاند. به نوشته جهانگردان خارجی که از مناطق کویری ایران دیدن کرده اند، کویرهای کشور ما یکی از جالب ترین مناظر و دیدنیهای دنیاست. برخلاف کشور ما، دیگر کشورهای جهان از این پدیده سرزمین خویش به عنوان یکی از جاذبه های مهم بهره گرفته اند، برای مثال کشورهای اردن و الجزایر با تنظیم گشت های صحرایی همه ساله گروههای زیادی از جهانگردان را به این طریق در کشور خود پذیرایی می کنند.

گشت و گذار در میان فضاهای وسیعی که نگاه را تا دور دست می کشاند، غافلگیر شدن در چشم اندازهای شن های روان و شوره زاره های خشک و سوزان، مکان های تاریخی، سایه تک آبادی ها، بناهای آجری رنگ، ساختمان های ساده و خشن، کاروانسراهای قدیمی که از رمز و رازهای کویرند و این مکان های عجیب گویی خاطره کاروان های شتر را که ترکشان کرده اند در ذهن مسافر زنده می سازند. گشت و گذار در راه هایی که از شهرها و روستاها و دامنه های دلپذیر ماسه ای که هر کدام پر از جاذبه های خاصند و نخل هایی که در بیابان و در قلب کویر تنها مانده اند و با این وجود زیبایی و بخششی به بزرگی و وسعت جنگل های سرسبز شمال دارند چنان تأثیر غریبی در روح آدمی می گذارد که مسافر را به دنبال یک سلسله توقف شگفت آور در کویر می کشاند، و در پیچ و تاب های شن های گرم

سرگردان می‌کند.

گشت و گذار در کویر و بیابان و در هوای آزاد، سالم، نیروبخش و هیجان‌انگیز است، با این همه، نخستین برخورد با این طبیعت گرم و ناشناخته برای همه سودمند نیست و انسان را مشوش می‌سازد.

کویر، یک طبیعت باشکوه و حساس و فوق‌العاده دوست‌داشتنی دارد، زیستن و آرمیدن در این طبیعت، به راستی می‌تواند با لذتی ناب همراه باشد. در کویر چیزهایی هست که گشت و گذار در آن، زمین‌شناس را مانند باستان‌شناس، پرنده‌شناس را مانند گیاه‌شناس مفتون می‌سازد.^{۱۶}

اگر دیدنیهای زیبای جهان و دیگر جاذبه‌های تجاری جهانگردی می‌تواند در قشری سطحی از تفنن، جهانگردان را اغنا کند، کویر نیاز به نگرش ژرف در تمامی پدیده‌های طبیعی و اکثر دست‌نخورده آن دارد.

به فاصله یک ساعت از تهران کویرهای شکوهمند ایران آغاز می‌گردند، در سپیده‌دم، به هنگام طلوع خورشید، اشعه طلایی و درخشان آن، همچون رشته‌های زرین در افق هویداست که آسمان را با رشته‌های طلایی اشعه خورشیدی به گیاهان بی‌مانند کویر اتصال می‌دهد. مسیر کویر را بهتر است با شتر، این حیوان پرطاقت و صبور که قادر است تا چند روزپایی تشنگی را تحمل نماید پیمود، چرا که این حیوان همچون کشتی کویری است که با قدم‌های آهسته ولی راسخ خود فرصت می‌دهد تا جهانگردان با دقت کوچکترین پدیده‌های آن را درمۀ نظر قرار دهند. اتومبیل جیب هم می‌تواند کارایی مطلوبی داشته باشد.

ساعتی بعد از طلوع خورشید رنگ کویر نیز تغییر می‌کند و به سرعت رنگ طلایی سوخته آن به رنگ مسی مایل به خاکستری مبدل می‌گردد. پیشروی در قلب کویر رفته‌رفته اسرار نهان آن را آشکار می‌سازد. بوته‌های کویری هر کدام با گل‌های زیبای خود که از بستری از نمک برخاسته‌اند و رنگ‌هایی را به وجود می‌آورند که در زمینه آسمان نیلگون و خورشید طلایی که اکنون از افق فاصله گرفته تابلوهایی را می‌آفریند که به یکباره رشته تفکرات جهانگردان را با دنیایی که از آن آمده‌اند پاره می‌سازد. هر چه به قلب کویر پیشروی شود اسرار نهان بیشتر آشکار می‌گردد، و هر چه خورشید بیشتر از زمین فاصله می‌گیرد، رشته‌های زرین آن آهسته‌آهسته به سرابی تبدیل می‌گردد که در پشتوانه نیلگون آسمان، بازدیدکننده را

۱۶ - رک: روزنامه رستاخیز، شماره ۳۶۸، شنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۵۵، مقاله کویر ایران، نوشته دکتر پرویز کردوانی.

به فضایی بیگانه در پیرامون خود سوق می دهد. در همین حال، پیشاپیش بازدید کننده، آکنده است از گیاهان مخصوص کویری که پاره ای از آنها دارای قامت بلندی هستند که کاروان را در کام خود فرو می برند. بازدید کننده در کویر به هیچوجه تنها نیست، چون حیوانات کویری که کمتر در برابر تهاجم بیگانه قرار می گیرند به سرعت از مسیر دور شده و چند قدم دورتر به نظاره مهاجمین می پردازند. پرندگان که در زیر بوته های خار و خاشاک آشیانه ساخته اند، در اندیشه حمایت از نوزادان خود برمی آیند و موش های دو پای کویر با کمی فاصله جهانگردان را نظاره می کنند.

دیری نخواهد پایید که سرابی که در پیش چشم جهانگرد قرار گرفته و همواره به قهقرای می رود، در افق ناپدید شده و واحه کوچکی از دور پدیدار می گردد، و زمانی که بازدید کننده به نزدیکی این واحه می رسد، از دور به یاد جواهر زیبایی می افتد که زرگر با مهارت و ویژه خود آنرا در یک انگشتری پربهاء کار گذارده باشد. این واحه، بسان هزاران واحه های کوچک و بزرگ دیگری که سراسر پهنة کویرهای ایران را فرا گرفته، هر کدام از ویژگی خاص برخوردارند. آب زلال خنکی از سینه زمین به بیرون می شست و پیرامون نهری که از این آب سر می گیرد درختان سرسبز و کهن سر به فلک کشیده، که بناگاه آرامش و سکوت ملکوتی کویر را دستخوش دگرگونی خود نموده است. صدای سکوت، همراه با سوت بادهای موسمی اکنون تبدیل به صدای زندگی افراد این واحه می گردد که همراه با شماری نیاز از ماکیان و رأسی چند از احشام یکبار دگر جهانگرد را به زندگی روزمره ولی بی آلاش زمین هشدار می دهد. واحه های کویری از زیبایی ویژه خود برخوردارند و دارای تفاوت هایی با سایر آبادی های ایران می باشند. مردمان سخت کوش این آبادیهای کویری انسان را به یاد پیشندان خود می اندازد که در زمان شکوهمندی ایران باستان می زیسته اند. این روستاها مکان مناسبی برای استراحت و صرف غذاست و هنگامی که جهانگرد این آبادی را در قلب کویرها کمرده و در ژرفای صحرا به پیش می رود، می تواند امیدوار باشد که شبانگاه به نگین کویری دیگری خواهد رسید.

به هنگام غروب هم مانند سحرگاهان اشعه طلایی خورشید درخشان، در افق به افول می نشیند و از دور قرص خورشید بسان یک سبزی بزرگ مسی نمایان است که آهسته آهسته در دل خاک کویر فرو می رود و بخشی وسیع از کویر را به زیر انوار طلایی خود می گیرد. در شب های صاف و لاجوردی کویر، ستارگان کوشش می کنند تا سر انگشتان انسان

فرود آیند، و در خیال می توان ستارگان را دست چین کرد.
با برنامه ریزی و فراهم آوردن امکانات قادر خواهیم بود این جاذبه خارق العاده کشورمان را نیز در راه جلب هر چه بیشتر جهانگردان به خدمت بگیریم.

۲ - جاذبه های فرهنگی

سرزمین ما با میراث هایی بازمانده از شش هزار سال تاریخ یکی از مهمترین و جالب ترین کشورها برای جهانگردان بوده و با جاذبه های بی شمار فرهنگی خود چون یادگارهای گرانبهای باستانی و تاریخی با معماری ویژه و سنتی، مراکز دینی و اماکن مذهبی، موزه های متعدد و مؤسسات فرهنگی می تواند دنیای تازه ای را به روی جهانگردان تشنه فرهنگ و تمدن مشرق زمین افسانه ای بگشاید.

الف - یادگارهای باستانی و تاریخی

ایران به علت سابقه ممتد تاریخی و گذشت زمان و پیش آمدهای مختلف وارث آثار باستانی و تاریخی بسیار است که به مثابه ستون فقرات، محور اصلی جهانگردی فرهنگی^{۱۷} کشور را تشکیل می دهند. این یادگارها که بقایای شیوه های زندگی قدیمی هستند به صورت های مختلف، گاه به صورت منفرد و زمانی به صورت مجتمع خودنمایی می کنند. برخلاف غالب کشورهای دیگر این یادگارهای پرارزش در منطقه ای خاص متمرکز نیستند، و به لحاظ آنکه اکثر شهرهای بزرگ ایران برای مدت زمانی پایتخت سلسله های مختلف بوده اند، این آثار نیز در نقاط مختلف پراکنده اند. برخی از این یادگارها چون تخت جمشید، دارای آن چنان اهمیتی هستند که به تنهایی می توانند میلیونها جستجوکننده را به خویشن مجذوب سازند. نظیر چنین آثاری در همدان، در شوش، در خراسان و در باختران و دیگر نقاط ایران وجود دارد. ایران نه تنها از بابت یادگارهای باستانی غنی است، بلکه از جهت آثار دوران اسلامی و مغول نیز میراث های گرانبهای را در خود جای داده است.

۱۷ - این نوع از جهانگردی با هدف مطالعه علمی برای آشنایی با فرهنگ و هنر و آداب و رسوم و شناخت یادگارهای باستانی و تاریخی انجام می پذیرد.

اصفهان این گوهر والای تاریخ و هنر، با یادگارهای گوناگون خود قادر است روزهای متوالی جهانگردان را با سلیقه‌های متفاوت به خود مشغول دارد.

توجه به یادگارهای باستانی و تاریخی از نظر برنامه ریزی‌های جهانگردی حایز اهمیت بسیاری است، زیرا جهانگردی فرهنگی که چندان تابع شرایط اقلیمی نیست، عامل ثبات در توسعه جهانگردی به شمار می‌آید.

یک نفر جهانگرد و یک نفر باستان‌شناس یا مورخ به یادگارهای باستانی و تاریخی به یک چشم نگاه نمی‌کنند. یادگاری که در نظر یک باستان‌شناس ارزش زیادی ندارد ممکن است از نظر یک جهانگرد، به خاطر موقعیت و حالتی که به خود گرفته است و یا عظمت مصالحی که در آن بکار رفته است اعجاب‌آمیز باشد و بالعکس گودال کاوشی که در نظر یک باستان‌شناس مهم می‌نماید ممکن است مورد توجه جهانگردان عادی واقع نشود.

از دیدگاه موضوع بررسی و مطالعه‌ما، یادگارهای تاریخی از نظر خاص یعنی از نظر یک جهانگرد عادی که نه مورخ تاریخ هنر و نه باستان‌شناس می‌باشد مورد بررسی قرار می‌گیرد. این نوع جهانگرد از تأثیری کلی که یک یادگار تاریخی و یا یک نقطه بر روی او می‌گذارد راضی خواهد بود. برای مثال یادگار باستانی (نقش رستم)، یادگار تاریخی (کتیبه بیستون)، مصالح گرانها و هنر معماری (مسجد شیخ لطف‌الله) و موقعیت طبیعی (تخت سلیمان در آذربایجان) دستیابی به مناطق جالب (مسیر منتهی به کوه خواجه نزدیک زابل با قایق) فعالیت روزمره (بازارها) و بی‌مانندی بعضی آثار، همه اینها از نظر متخصص نیز که به جهانگردی، و یا بالعکس علاقه‌ای ندارد، پرارزش است.

اکثر یادگارهای باستانی و تاریخی به صورت موجود نمی‌توانند به عنوان جاذبه جهانگردی مورد بهره‌برداری قرار گیرند و بکار گرفتن آنها در توسعه جهانگردی مستلزم حفاظت و ارزشمند کردن آنها است.

به قول یکی از شرکت‌کنندگان در کنفرانس یونسکو که پیرامون آثار تاریخی و جهانگردی در سال ۱۹۶۹ در اکسفورد تشکیل گردید: «ارزشمندی یادگارهای باستانی و تاریخی به حفظ سنت‌ها کمک می‌کند. نقاط و یادگارهای تاریخی، میراث گذشته یک کشور و نمایشگر موجودیت آن است. این موجودیت را با حفاظتی که لازمه ارزشمندی آثار تاریخی و توأم با آن است باید ابقاء نمود.

حفاظت و استفاده صحیح از یادگارهای تاریخی به حفظ سنن منطقه‌ای کمک کرده و



۹۸ - کلیسای طاطاووس - ماکو

باعث رواج فلکلور و صنایع دستی که ارزش فراوانی از دیدگاه جهانگردی دارند می شود و این وسیله ای است در مقابل یکنواخت شدن جاذبه های جهانگردی و حفظ مبانی گسترش آن. همچنین حفاظت این یادگارها در افزایش انگیزه های جهانگردی نیز که به ازدیاد جریانات جهانگردی و تنوع مشتریان می انجامد مؤثر است. تسریع در احداث مراکز جهانگردی جدید منجر به پیدایی جریانات جدیدی از جهانگردان شده و موجب احیاء مناطق محروم میگردد».^{۱۸}

ب - زیارتگاه ها

زیارتگاه ها که در زمره جاذبه های فرهنگی مهیا محسوب می شوند در کشور ما فراوانند، سرزمین ما مفتخر است که در خاک خود نمونه هایی از فضیلت و بزرگواری را جای داده است به طوری که کمتر شهر و روستایی را می توان نام برد که فاقد زیارتگاه باشد. علاوه بر مسلمین پیروان ادیان زرتشتی، مسیحی و یهودی نیز در ایران دارای زیارتگاه هایی می باشند. برخی از این زیارتگاه ها از نظربین المللی و ملی و بسیاری نیز از نظر ملی و محلی دارای اهمیت می باشند و شاید انگیزه بخش عمده ای از جریان سیاحت داخلی همین زیارتگاه ها باشد.

ج - موزه های ایران

موزه ها که در شمار جاذبه های غیر مہیای جهانگردی محسوب می شوند مکانهایی هستند که برای نمایش و مطالعه آثار و اشیاء مربوط به گذشته به طریق علمی و فنی تنظیم و ترتیب می یابند تا سیر تحولات تاریخی و ترقی و انحطاط آنها را نشان بدهند. هدف از ایجاد موزه ها نخست ترتیب دادن مخازنی است از آثار گرانبهای گذشتگان برای آیندگان و در مرحله دوم برقرار داشتن مقیاس و معیاری است که مردم هر عصر و زمان بتوانند هنر و طرز زندگانی خود را به وسیله آن نسبت به گذشته مورد سنجش قرار دهند. در زمان ما، موزه ها به سبب تنوع و اشکال فراوانی که دارند در همه زمینه های زندگی ما

۱۸ - رک: طرح جامع توسعه جهانگردی در ایران، گزارش نهایی (مرحله دوم)، ص ۱۰۹.

جای بس بزرگ و پرارجی را اشغال کرده‌اند.^{۱۹} موزه‌ها به طور کلی به سه نوع عمده تقسیم می‌شوند:

۱ — موزه‌های تاریخی

۲ — موزه‌های علمی

۳ — موزه‌های هنری

در زیر فهرست آثار و ابنیه ایران را با توجه به اهمیت جهانگردی آنها ذکر می‌کنیم:^{۲۰}

فهرست آثار و ابنیه ایران

هدف از تهیه این فهرست، ارائه انواع آثار و ابنیه‌ای است، که چه از نظر جهانگردان خارجی و چه از دیدگاه جهانگردان داخلی حائز اهمیت بوده و یا خواهند بود. این آثار برحسب اهمیت جهانگردی داخلی و بین‌المللی (نه علمی)، به شرح زیر طبقه‌بندی شده‌اند:

	دارای ارزش بین‌المللی	۵۵ جاذبه‌های مهم
دارای ارزش ملی		۵۴ بسیار مهم
		۵۳ بسیار مهم
		۵۲ جالب
دارای ارزش منطقه‌ای		۵۱ جالب
		بدون ستاره آثار معمولی

دوره قبل از اسلام

الف — نقاط باستانی و تاریخی قابل توجه

ب — آتشکده‌های باستانی در ایران

۱۹ — رک: موزه‌های ایران، گردآوری: محمد حسن سمسار، اداره کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی وزارت فرهنگ

و هنر، ص ۳.

۲۰ — رک: گزارش توریست کنسولت در مورد تعیین ارزش جهانگردی آثار و ابنیه تاریخی.

دوره اسلامی

یک - بناهای مذهبی

الف - مساجد، کلیساها

ب - مساجد جالب واقع در زیارتگاهها

ج - مدارس مذهبی تاریخی

د - مقابر، برجها، و مناره‌ها

ه - زیارتگاه‌های مهم و مراکز مذهبی

دو - ابنیه شخصی

الف - حمامها، بازارها، پلها ...

ب - تکایا

سه - ابنیه نظامی

الف - باروهای تاریخی و باستانی، قلاع و استحکامات

ب - برخی از آوردگاههای معروف

چهار - ابنیه محلی

الف - نقاط قابل توجه، کلاه‌فرنگیها و نقوش برجسته

ب - باغهای معروف

ج - پاره‌ای از خانه‌های قدیمی

اماکن باستانی و تاریخی قابل توجه (متعلق به ادوار پیش از اسلام)

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
سیستان	کوه خواجه (نزدیک زابل)	قرن سوم ق. م تا قرن اول بعد از میلاد	۴	کاخ مغروبه، محل مقدس زرتشتی بر روی صخره با زائت در جزیره دریاچه کم عمق هلمون، موقعیت جالب آن.
استخر (فارس)	محل ویرانه های استخر قدیم	قرن ۶ پیش از میلاد تا قرن ۱۰ میلادی	۱	پایتخت سرزمین فارس طی قرون متعددی بوده آثار تخت جمشید و نقش رستم و نقش رجب به مناسب نزدیکی باین شهر احداث شده است.
استخر (فارس)	نشته های پهلوی در محاره شیخعلی	قرن سوم میلادی	۱	منظر طبیعی مفاره — متن نبشته های شاپور اول بر دیوار غار طبیعی.
بستون	کتیبه بستون، حجارها و کتیبه های عهد هخامنشی	قرن ۶ پیش از میلاد	۳	بلندی و عظمت و موضوع نقوش برجسته و محل آن بر بالای کوهستان — کتیبه های میخی بسیار مفصل مشتمل بر اطلاعات فراوان از دوران داریوش هخامنشی
ایوان کرخه	ایوان کرخه، خرابه های شهر عهد ساسانی	قرن ۳ میلادی	۱	نمونه معماری مشخص دوره ساسانی از تنها قسمت باقی مانده بنای ایوان کرخه پدیدار است و از جمله مراکز نظامی درجه اول عهد ساسانی به شمار می رود.
حسنلو (آذربایجان غربی)	تپه حسنلو	حدود هزار سال پیش از میلاد	۲	محل پیدایش کاسه زر در کاوشهای ویرانه های دژ بزرگ قوم مان بقایای دژ نامبرده.
داراب گرد (فارس)	قلعه دجیه در ۵ کیلومتری شهر	قرن ۳ میلادی		ویرانه های شهر از دوران شاپور اول ساسانی
دامغان (تپه حصار)	تپه حصار (خرابه ها و تپه واقع در جنوب شهر)	هزار تا هزار و هشتصد سال پیش از میلاد		محل باستانی کم نظیر در نواحی شرق ایران — به مسافت بس مختصر در جنوب شهر دامغان.

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
رودبار (رحمت آباد گیلان)	تپه مارلیک و چهار تپه نزدیک آن	هزاره های اول و دوم پیش از میلاد	۵۱	کشف آثار فراوان در کاوشهای آنجا که تعداد زیادی ظروف زربا نقوش برجسته هم در میان آنها بود.
ری	تپه چشمه علی و باروی شهر	هزاره چهارم پیش از میلاد به بعد	۵۱	وضع طبیعی کوهسار و چشمه و نقش برجسته قرن ۱۹ میلادی مربوط به زمان فتحعلیشاه و نزدیکی به شهر تهران.
تپه میل (نزدیک شاهراه شهر ری به ورامین)	بقایای کاخی بزرگ از عهد ساسانی بر فراز تپه	قرن ۶ میلادی	۵۱	وضع طبیعی محل — نزدیکی آن به تهران
سیرجان (کرمان)	قلعه سنگ (خزانه های پایتخت قدیم کرمان)	قرن ۳ تا ۱۲ م.		موقعیت آن و وجود آثار جالب توجه بیرون از خاک.
سلماس (آذربایجان) (شاپور سابق)	حجاریهای اردشیر بابکان و شاپور اول	قرن سوم م.		موضوع و چگونگی حجاری نقوش برجسته که شیوه آن با سایر نقوش برجسته ساسانی یکسان نیست.
شوش	شوش (تپه های مجاور)	از هزاره چهارم پیش از میلاد به بعد	۵۱	مهمترین مرکز تمدنهای باستانی کشورهای خاور میانه از نظر وجود آثار دورانهای متعدد فرهنگ و تمدن از حدود چهار هزار سال پیش از میلاد تا عصر حاضر — بقایای کاخیهای معظم هخامنشی، محل پیدایش اسناد تاریخی درجه اول.
صحفه (باختران)	مقبره موسوم به فرهاد و شیرین که در کوه کنده شده است متعلق به عهد ماد کورائگون (نقوش برجسته عیلامی)	قرن ۷ پیش از میلاد حدود دو هزار سال پیش از میلاد		موقعیت طبیعی بس شگرف محل — قدمت نقوش برجسته و پیوستگی آن با پیشینه تاریخی چند هزار ساله سراسر فارس.
فارس (ممسنی)				

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
۵۱	قرن ۶ پیش از میلاد	گور دختر	فارس (گور دختر نزدیک سر مشهد)
۵۴	قرن ۱۵ پیش از م. تا قرن ۴ م.	نقش رستم	فارس (نقش رستم)
۵۱	قرن ۳ م.	نقش رجب	فارس (نقش رجب)
۵۳	قرن ۳ م.	فیروزآباد (کاخ و آتشکده و ابنیه دیگر اردشیر بابکان)	فارس (فیروزآباد)
	قرن ۳ م.	محل گور قدیم	فیروزآباد (فارس)
۵۱	قرن ۳ م.	قلعه دختر	فیروزآباد (فارس)
۵۲	قرن ۳ م.	نقوش برجسته اردشیر بابکان	تنگ آب (فیروزآباد)
۵۳	قرن ۳ م.	(تنگ) چوگان نقوش برجسته ساسانی	فارس (پیشابور)
۵۱	قرن ۳ م.	پیشابور (محل پایتخت قدیم)	شاپور (کازرون)
۵۲	قرن ۳ م.	مجمعه شاپور در غار شاپور	فارس (پیشابور)

شبهات آن به آرامگاه کوروش با توجه به این که تاریخ آن حدود هفتاد سال قدیمتر از آرامگاه کوروش است.

منظر کلی آرامگاه های شاهنشاهان هخامنشی چگونگی آرامگاه دارپوش بزرگ — گوناگونی نقوش برجسته شهریاران ساسانی — شیوه ساختمانی و استواری بناهای کعبه زردشت.

نقوش برجسته بسیار جالب اردشیر اول و شاپور اول.
عظمت و معماری، کاخ بزرگ اردشیر — مناره وسط ویرانه های باستانی — نقوش برجسته بزرگ و مفصل بر سینه کوهستان.

قدیمی ترین پایتخت شاهنشاهان ساسانی — موقعیت طبیعی و سرسبزی سرزمین آنجا.

موقعیت طبیعی دژ بر فراز کوهستان مشرف به رودخانه و تنگ و مدخل جاگه فیروزآباد — چگونگی نقشه دژ و وضع ساختمانی آن.

موقعیت و موضوع نقوش برجسته اردشیر.

موقعیت و منظره دره تنگ چوگان — موضوع شش نقش برجسته مربوط به شاهنشاهان مختلف ساسانی و وقایع دوران ایشان.

بقایای آتشکده معظم و کاخ بزرگ و ستونهای فرو افتاده و غیره، جاده مهمی از محل اثر عبور می کند.

موقعیت و منظر غار شاپور در سینه کوهستان، بزرگی غیر عادی مجموعه شاپور که از سنگ طبیعی درون غار تراشیده بودند.

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
۵۲	قرن ۶ پیش از م.	آثار کوروش کبیر	فارس (پاسارگاد یا پارمکده)
۵۳	قرن ۶ تا ۴ پیش از م.	تخت جمشید	فارس (تخت جمشید)
۵۱	قرن ۳ م.	نقش رستم	فارس (داراب)
۵۱	قرن ۳ م.	قصر ساسانی	فارس (سروستان)
۵۱	قرن ۳ م.	نقوش برجسته بهرام دوم در حال نبرد با شیر	فارس (سروشهد)
۵۱	قرن ۳ م.	نقوش برجسته ساسانی	فارس (برم دلاک در مشرق شیراز)
۵۱	قرن ۳ م.	نقش بهرام در سراب بهرام	فارس (نورآباد ممسنی)
۵۱	قرن ۱۹ م.	دو نقش برجسته (رستم پهلوان داستانی و فتحعلی شاه با چند نفر از پسرانش)	شیراز
۵۱	قرن هفتم پیش از میلاد	دخمه سنگی عهد ماد	فتراگاه در جنوب دریاچه اورمیه

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
۵۲	قرن ۴ و ۶ م.	طاقها و حجاریهای عهد ساسانیان	باختران (طاق بستان)
۵۲	قرن اول پیش از میلاد	معبد ناهید (آناهیتا)	کنگاور
۵۴	قرن ۱۳ پیش از م.	چغازنبیل	چغازنبیل (خوزستان)
۵۱	قرن ۸ پیش از م. به بعد	قلعه ضحاک	قلعه ضحاک (آذربایجان)
اشکانی.	هزاره دوم پیش از میلاد	تورنگ تپه	گرگان
موقعیت تپه در دشت گرگان - مناظر طبیعی زیبای خط سیر از گرگان به آنجا - زیبایی نمونه های ظروف و مجسمه های گلی مکشوف در آن. بلندی تپه - موقعیت و منظر آن در وسط دشت بسیار بهناور و گرگان.	هزاره دوم پیش از میلاد	شاه تپه	گرگان
نقاشیهای باستانی اولیه بر دیواره های غار.	قدیمتر از قرن ۶ پیش از میلاد	غارهای قدیمی مهریلاس	لرستان
نقاشیهای روی دیواره های غار.	قرن ۱۵ پیش از میلاد	غار قدیمی کن دارا	لرستان
موقعیت استثنائی غار شامل آثار قبیل از تاریخ، دو کتیبه یونانی، قبرستان، اصطبل، و دو حوض.	هزاره دوم پیش از میلاد	غار بزرگ کرفتو بر سر راه سفر - تکاب	کردستان (سقر)

علت اهمیت جهانگردی

موقعیت طاقها که در دل سنگ کوه در کنار چشمه سار بزرگ ایجاد شده است و چگونگی نفوذ برجسته شاپور دوم - اردشیر دوم - شاپور سوم - خسرو پرویز یا خسرو دوم شاهنشاهان ساسانی.

سوزنهای باقی مانده از بناهای معبد باستانی - صدف بزرگ سنگی - بقایای مختلف پیدا و ناپیدای معبد بزرگ بر سر راه باختران - همدان.

تنها معبد معظم عهد عیلام به صورت چند طبقه که از تمام نظایر آن که مربوط به دورانهای باستانی و در سرزمین بین النهرین (کشتور عراق) واقع است بهتر مانده برای هرگونه بررسی علمی و معماری و باستان شناسی دارای ارزش بیشتر است.

موقعیت طبیعی در - چهار رطایی آجری بسیار جالب توجه از دوران اشکانی.

موقعیت تپه در دشت گرگان - مناظر طبیعی زیبای خط سیر از گرگان به آنجا - زیبایی نمونه های ظروف و مجسمه های گلی مکشوف در آن. بلندی تپه - موقعیت و منظر آن در وسط دشت بسیار بهناور و گرگان.

نقاشیهای باستانی اولیه بر دیواره های غار.

نقاشیهای روی دیواره های غار.

موقعیت استثنائی غار شامل آثار قبیل از تاریخ، دو کتیبه یونانی، قبرستان، اصطبل، و دو حوض.

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
۱	هزاره دوم پیش از میلاد هزاره دوم پیش از میلاد	گوگ تپه جبارگاهی که در سنگ کوه احداث گردیده است.	گوگ تپه نزدیک اورمیه مال امیر (خوزستان)
۱	قرن ۴ پیش از م. هزاره چهارم پیش از میلاد	خوره (خرابه های معبد) تپه گیان و نقاط مجاور آن	محلات نهاوند
۱	قرن ۷ تا ۵ پیش از میلاد	محل هگمتانه (اکیانان قدیم)	همدان
۱	تاریخی و هنری آثار مکتوف از درون تپه نامبرده.	شیره معماری و موقعیت آن. شیره معماری و موقعیت آن. در پنج کیلومتری بیرون شهر.	دزفول شوشتر اصفهان

ب - آتشکده های تاریخی ایران

وضع طبیعی استخر شگفت آور و بقایای دیوارها و در و آتشکده و کاخ. موقعیت طبیعی و نمونه آثار پیش از اسلام در اصفهان.	۴	از قرن ۷ پیش از م. تا قرن ۱۳ میلادی قرن ۵ و ۱۳ م.	تخت سلیمان آتشگاه	آذر بایجان غربی اصفهان

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
۵۱	قرن ۴ میلادی	چهار طاقی	بازۀ هور (رباط سفید) خراسان
۵۱	قرن ۵ میلادی قرن ۶ پیش از میلاد	چهار طاقی برزو دوبایه آتشدان سنگی	برزو (سلطان آباد ارک) پاسارگارد (فارس)
۵۱	قرن ۵ پیش از میلاد	پایه های متعدد آتشدان	نقش رستم (فارس)
۵۱	قرن ۵ پیش از میلاد	آتشدان سنگی	باغ بدره (فارس) نزدیک تخت جمشید)
۵۱	قرن ۳ میلادی قرن ۳ میلادی قرن ۵ میلادی	آتشکده دوره ساسانی آتشکده جره آتشکده کنار سیاه	کازرون (فارس) جره (فارس) کنار سیاه (فارس)
۵۲	قرن ۳ میلادی قرن ۵ میلادی	برانه های آتشکده مناره عهد ساسانی آتشکده بنام قلعه دختر	فیروزآباد (فارس) فیروزآباد (فارس) فیروزآباد و بندر طاهری)
۵۲	قرن ۳ میلادی قرن ۵ میلادی	تنها مناره از دوره ساسانی که بسیار بزرگ هم هست. موقع بنا بر فوار تپه مشرف به رودخانه و جاده و همچنین نزدیکی آن با بقعه شاه جمال که زیارتگاه اسلامی است.	فیروزآباد (فارس) قم
درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
۵۱	قرن ۴ میلادی	چهار طاقی	بازۀ هور (رباط سفید) خراسان
۵۱	قرن ۵ میلادی قرن ۶ پیش از میلاد	چهار طاقی برزو دوبایه آتشدان سنگی	برزو (سلطان آباد ارک) پاسارگارد (فارس)
۵۱	قرن ۵ پیش از میلاد	پایه های متعدد آتشدان	نقش رستم (فارس)
۵۱	قرن ۵ پیش از میلاد	آتشدان سنگی	باغ بدره (فارس) نزدیک تخت جمشید)
۵۱	قرن ۳ میلادی قرن ۳ میلادی قرن ۵ میلادی	آتشکده دوره ساسانی آتشکده جره آتشکده کنار سیاه	کازرون (فارس) جره (فارس) کنار سیاه (فارس)
۵۲	قرن ۳ میلادی قرن ۵ میلادی	برانه های آتشکده مناره عهد ساسانی آتشکده بنام قلعه دختر	فیروزآباد (فارس) فیروزآباد (فارس) فیروزآباد و بندر طاهری)
۵۲	قرن ۳ میلادی قرن ۵ میلادی	تنها مناره از دوره ساسانی که بسیار بزرگ هم هست. موقع بنا بر فوار تپه مشرف به رودخانه و جاده و همچنین نزدیکی آن با بقعه شاه جمال که زیارتگاه اسلامی است.	فیروزآباد (فارس) قم

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
قلعه کهنه	خرمدمشت (کاشان)	قرن ۵ میلادی	۵۱	موقعیت بنا - نقشه و طرح نسبتاً جامع آن - مجاور بودن با زیارتگاه و اماکن مرادیه دوره اسلامی.
نیاسر (کاشان)	آتشکده نیاسر	قرن ۵ میلادی	۵۱	موقعیت بنا در دامنه مشرف به رودخانه و سرسبزی محل - چهارطاقی تقریباً سالم و کامل مانده است.
مسجد سلیمان (خوزستان)	آتشکده زمان اشکانیان و ساسانیان	قرن ۲ پیش از میلاد تا قرن ۷ میلادی	۵۱	وضع طبیعی که در زمانهای گذشته شعله های فروزان طبیعی از زمین می جهید و اکنون هم سکوی بزرگ و بقایای آئینه باستانی جلوه گر است.
نورآباد (فارس - ممسنی)	میل اژدها	قرن ۱ میلادی	۵۱	برج چهار گوش از تخته سنگهای تراش منظم بسیار دقیق قدیمی ترین بنای نوع مناره که در ایران سرخ می رود.
نیجور (نزدیک دلیجان)	آتشکده	قرن ۲ میلادی	۵۱	موقعیت بنا و نقشه و چگونگی آن.

دوره اسلامی

یک: بناهای مذهبی الف: مساجد - کلیساها

ابرکوه	مسجد جمعه - چهار ایوانی	قرن ۱۲ تا ۱۷ م.	۵۴	گنجریه ها و پنجره های مرموی.
اصفهان	مسجد جمعه چهار ایوانی	قرن ۸ تا ۱۹ م.	۵۴	از مهمترین بناهای اسلامی جهان.
اصفهان	مسجد جمعه چهار ایوانی	آغاز قرن ۱۶ م.	۵۱	مناره بلند و قدیمی و کاشیکاری نمای بنا.
اصفهان	مسجد شیخ لطف الله پوشش گنبدی	قرن ۱۷ م.	۵۳	شاهکار هنر معرق سازی کاشی و خط.
اصفهان	مسجد شاه چهار ایوانی و چهار مناره	قرن ۱۷ م.	۵۴	تناسب و عظمت بسیار گیرنده.
اصفهان	مسجد حکیم - مسجد وسیع چهار ایوانی	قرن ۱۷ م.	۵۱	سردر بسیار قدیمی و انواع تزیینات آجری.

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانی
اصفهان	مسجد سید - مسجد وسیع چهار ایوانی دارای شبستانهای متعدد.	قرن ۱۹ م.	۵۱	نمونه مسجد بزرگی از قرن ۱۹ م. با تزیینات معماری گوناگون.
اصفهان (جلفا)	کلیسا بیت اللحم نمونه معماری مشترک ایران و ایتالیا	قرن ۱۷ م.	۵۱	گنبد د و پوش.
اصفهان	کلیسای معروف به وانگ نمونه معماری مشترک ایران و ایتالیا	قرن ۱۷ م.	۵۲	نقاشیهای مذهبی و موزه عالی کلیسا.
اصفهان (اشترجان)	مسجد جامع شیوه مغولی	آغاز قرن ۱۴ م.	۵۱	منظر سردرو و کاشیکاری و مناره های آن.
اردستان	مسجد جامع - نمونه مشخص معماری سلجوقی	قرن ۱۰ تا ۱۲ م.	۵۲	کتیبه های کوفی و هنرهای ظریف معماری.
زواره در مشرق اردستان	مسجد پامار شیوه مسجد های خیلی قدیم	قرن ۱۱ م.	۵۱	گچبری فراوان همانند گچ بری عهد ساسانی.
زواره در مشرق اردستان	مسجد جامع شیوه سلجوقی	قرن ۱۲ م.		تزیینات آجری و گچبری خصوصاً درون گنبد.
بروجرد	مسجد شاه	بزرگ قرن ۱۹ م.		بزرگی و فضای آزاد و ایوانهای بلند.
بسطام	مسجد جامع	شیوه ساده قرن ۱۲ م.	۵۱	مناره آن قابل حرکت دادن و مورد توجه خاص زواران افغانی و پاکستانی است.
تایباد (خراسان)	مسجد مولانا، شیوه عالی تیموری	قرن ۱۵ م.	۵۲	جنبه کاشیکاری بسیار زیبا و هنرمندانه و چگونگی گنبد.
تبریز	مسجد کبود بنای آجری گنبدی شکل با رواقهای گرداگرد	قرن ۱۵ م.	۵۲	از نظر کاشیکاری همانند ندارد.

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
علت اهمیت جهانگردی			
۵۱	چگونگی گنبد و ترکیب معماری و طرز تزیینات.	جلفای آذربایجان	
۵۱	از نخستین نمونه های مسجد در ایران.	دامغان	
۵۱	فضای باز مسجد و زیبایی خاص محراب گچبری آن.	اورمیه	
۵۱	گچبریهای محراب و موق گچ زیر گنبد.	ساره	
قدیمی ترین مناره ایران در این مسجد وجود دارد.		ساره	
ایوان بلند و مناره زیبای آجری.		سمنان	
به عنوان مرکز پژوهش مذهبی برای پيروان اهل تسنن در مغرب ایران و همچنین جهت اجتماعات مختلف شهر سمنج مرکز تجوی می تواند باشد.		سمنج	
وسعت و عظمت بنا از جهات مختلف.		شوشتر	

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانیگردی
شیراز	مسجد جامع عتیق — بنای آجری و سنگی شیوه چهار ایوانی مخلوط با سنگ از نخستین مساجد ایران	قرن ۸ تا ۱۷ م.	۵۲	بنای منحصر به فرد «جداخانه» در وسط صحن مسجد.
شیراز	مسجد نو — بنای آجری شیوه چهار ایوانی	قرن ۱۳ م.	۵۱	بزرگی صحن، پیش از مسجد کاخ شاهی بوده است.
شیراز	مسجد وکیل — بنای آجری شیوه چهار ایوانی	قرن ۱۸ م.	۵۳	دارای یک ششستان با طاقهای متکی به ستونهای سنگی. منبر این مسجد از سنگ یک پارچه ساخته شده. قسمتی از مجموعه بناهای وسیع (بازار) کاروانسرا، حمام و مدرسه علوم دینی).
شیراز	مسجد نصیرالملک بنای آجری شیوه عهد قاجاریه	قرن ۱۹ م.	۵۱	کاشیکاری قسمتهای مختلف مسجد، ستونهای سنگی یک پارچه.
قزوین	مسجد جمعه — بنای آجری شیوه سلجوقی چهار ایوانی	قرن ۱۲ تا ۱۷ م.	۵۲	ترتینات گچبری و کتیبه های کم نظیر قرن دوازدهم و صحن بزرگ و ایوانها و مناره های مرفیع.
قزوین	مسجد شاه — بنای آجری شیوه چهار ایوانی	قرن ۱۹ م.	۵۱	بزرگی صحن، زیبایی ترتینات آجری و کاشیکاری زیر گنبد.
قزوین	حسینیه امینی بنای آجری سنگی شیوه عهد قاجاریه	قرن ۱۹ م.	۵۱	ظرافت کاری های گوناگون داخل بنا، گچبری، آینه کاری، پنجره، نقاشی و غیره.
کاشان	مسجد آقا — دوره قاجاریه	اواسط قرن ۱۹ م.	۵۱	معماری گنبد و صحن دو طبقه آن.
کرومان	مسجد ملک — شیوه سلجوقی	قرن ۱۱ م. به بعد	۵۱	صحن بزرگ آثار زیبایی از قرن ۱۱ م. در گوشه و کنار مسجد.
کرومان	مسجد جامع شیوه چهار ایوانی	قرن ۱۲ م. به بعد	۵۱	ترتینات کاشیکاری و جنبه معماری اصیل بنا.

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
عالت اهمیت جهانگردی			
۵۲	قرن ۱۷ م.	مسجد گنجعلیخان - مسجد کوچک چهار ضلعی زیبا مسجد جامع - شیوه سلجوقی	کرمان
۵۱	قرن ۱۲ م.	مسجد جامع - شیوه مغول	گلبایگان
۵۱	قرن ۱۴ م.	مسجد شاه - بنای چهار ضلعی دارای گنبد	مرند
۵۱	قرن ۱۵ م.	مسجد شاه - بنای چهار ضلعی دارای گنبد	مشهد
۵۱	قرن ۱۷ م.	مصلی پایین خیابان - ایوان بزرگ صفوی	مشهد
۵۲	قرن ۱۴ تا ۱۹ م.	قره کلیسا - کلیسای طاعا و دوس معماری شیوه ارمنی	شهرستان ماکو (سیاه چشمه)
۵۱	قرن ۱۰ تا ۱۱ م.	مسجد جامع - شیوه بسیار قدیمی چهار ایوانی	نائین
۵۲	قرن ۱۴ م.	مسجد جامع و خانقاه و مناره و مسجد به شیوه چهار ایوانی است.	نطنز
۵۱	قرن ۱۰ م.	مسجد جمعه - شیوه یک ایوان بزرگ اصلی	نیریز
قسمتی از مجموعه ابنیه گنجعلیخانی است.			
۵۱	قرن ۱۲ م.	طرح گنبد آن به اصالت خود محفوظ و داخل آن تزیینات و کتیبه های آجری بسیار جالب موجود است.	
۵۱	قرن ۱۴ م.	محراب گچبری و چگونگی ساختمان قسمت مرکزی، کاشیکاری داخل بنا دارای جنبه هنری استثنایی است.	
۵۱	قرن ۱۵ م.	کاشیکاری داخل بنا دارای جنبه هنری استثنایی است.	
۵۱	قرن ۱۷ م.	ایوان بزرگ وسط و ایوانهای کوچک دو جانب آن جلب نظر می کند.	
۵۲	قرن ۱۴ تا ۱۹ م.	از مهمترین زیارتگاه های ارامنه سراسر ایران.	
۵۱	قرن ۱۰ تا ۱۱ م.	دارای قدیمی ترین گچبرهای بسیار زیبای اسلامی ایران است.	
۵۲	قرن ۱۴ م.	کاشیکاری سردر خانقاه و گچبری داخل آن از نمونه های ممتاز هنری است.	
۵۱	قرن ۱۰ م.	قدیمی ترین مسجد ایرانی دارای یک ایوان بزرگ است.	

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
یزد	مسجد جامع کبیر - شیوه مخلوط ساجوقی و تیموری	قرن ۱۴ م.	۵۲	بلندترین مناره ها و سردرب مسجدهای ایران به صورتی بدیع در این مسجد وجود دارد.
یزد	مسجد میر چقماق - شیوه چهار ایوانی	قرن ۱۵ م.	۵۱	تناسب بنا و چگونگی طرح و کاشیکاری گنبد آن.

ب - مساجد جالب واقع در زیارتگاهها

مشهد	مساجد بارگاه امام رضا	قرن ۱۴-۱۷	۵۳	مساجد متصل به مرقه امام رضا، بزرگترین مرکز زیارتی ایران، معماری ویژه، گنبد مظلای، مملو از آثار سستی.
قم	مساجد بارگاه قم	از قرن ۱۷ به بعد	۵۲	مساجد متصل به مرقه حضرت معصومه، یکی از بزرگترین مراکز زیارتی.
ری	مساجد واقع در بقعه حضرت عبدالعظیم	از قرن ۱۷ به بعد	۵۲	مساجد متصل به بقعه حضرت عبدالعظیم، در امتداد یک بازار کوچک، ولی قدیمی.
شیراز	مساجد واقع در زیارتگاه شیراز	از قرن ۱۸ به بعد	۵۱	مساجد واقع در بقعه شاه چراغ، در مرکز شهر معماری مذهبی جدید.

ج - مدارس مذهبی تاریخی

اصفهان	مدرسه ملا عبدالله	قرن ۱۷ م.	۵۱	در کنار چهارسوق بزرگ شاه و نزدیک میدان نقش جهان واقع و دارای دو طبقه حجرات محل طلاب است.
اصفهان	مدرسه نیماور	قرن ۱۷ م.		مرفه‌ای گچی در کنیه‌ها و تزیینات مختلف آن.
اصفهان	مدرسه کسه گران	قرن ۱۷ م.		مرفه‌ای گچی در کنیه‌ها و تزیینات مختلف آن.
اصفهان	مدرسه چهارباغ	اوایل قرن ۱۸ م.	۵۲	نوع مخصوص کاشیکاری بنام گره کاری و زیبایی و تناسب بنا.

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
از قدیمی ترین مدارس دینی قدیمی است که وسعت و رونق فراوان داشته است. وسعت صحن و بزرگی بنا و چگونگی معماری آن. از نمونه های معماری قابل توجه دوران قاجاریه است. با شکوه ترین مسجدهای تهران و مجاور مجلس شورای ملی سابق. از نمونه های زیبای معماری عهد قاجاریه. از بهترین نمونه های معماری عهد قاجاریه. در کنار بازار اصلی مشهد - نزدیک آستانه حضرت رضا (ع) - از قدیمی ترین مدارس دینی ایران است.	قرن ۱۵ م. قرن ۱۷ م. قرن ۱۹ م. قرن ۱۹ م. قرن ۱۹ م. قرن ۱۹ م. قرن ۱۵ م.	مدرسه خرگورد یا مدرسه غیاثیه مدرسه خان مدرسه سپهسالار قدیم مدرسه عالی و مسجد سپهسالار مدرسه سلطانی مدرسه ابراهیم خان مدرسه دودر	خرگورد (خراسان) شیراز تهران تهران کاشان کرمان مشهد

د - بقاع، برجها و مناره های اسلامی

تناسب و زیبایی و موقعیت بنا بر فراز کوهسار کنار شهر. طرح نما سازی مخصوص بیرون برج و گنبد آن. موقعیت بنا و کتیبه های آجری و نما سازی آن. زیبایی و تناسب و استواری بنا. بلندی و طرح مناره و آجری کاری آن و موقعیت بنا. وضع مخصوص بنا و سبکی و کوچکی مناره ها که باعث پدیدار شدن حرکت آنها است.	قرن ۱۱ م. قرن ۱۵ م. آغاز قرن ۱۱ م. قرن ۱۱ م. قرن ۱۱ م. قرن ۱۱ م. قرن ۱۵ م.	گنبد علی یا گنبد عالی میل اختنجان مناره چهل دختران مناره ساریان مناره رهروان منارجنبیان	(ایرکوه) اختنجان (خراسان) اصفهان اصفهان اصفهان (رهروان) اصفهان

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	اصفهان (کیلومتری ۲۵) مشرق شهر
بلندترین مناره اصفهان بخصوص در دشت بهناوری که منظر چنین اثری را بسیار گیرنده تر می نماید. در یک منطقه سرسبز که از بالا منظره جالبی دارد. نمایش آجری بسیار زیبا و متنوع — گنبد دوپوش. * ۲	قرن ۱۲ م. قرن ۱۱ و آغاز قرن ۱۲ م.	منار زیار آرامگاه	اصفهان (۲۵ کیلومتری مشرق شهر) خسرقان (بین قزوین و همدان) اصفهان خرم آباد (لرستان)
موقعیت آن در دهکده کوچکی، (در لبجان) گنج بریهای جالب. موقعیت بنا در نزدیکی شهر خرم آباد و کنار جاده آن به اندیشک و دزفول. بدنه مناره تماماً با شاخهای بز و حیوانات شکاری تزیین یافته است. * ۱	قرن ۸ م. قرن ۱۲ م. قرن ۱۵ م.	مقبره پیر یکران مناره (نزدیک شهر) مناره موجود از مقبره شمس الملک دنبلی	اصفهان خرم آباد (لرستان) خری
طرح گنبد و آجرکاری و کتیبه های کوفی و آجری بیرون بنا. موقعیت بنا بر فراز تپه درون جنگل و کتیبه های دوگانه پهلوی و کوفی. موقعیت بنا در کنار دشت وسیع رادکان کنار شاهراه مشهد به قوچان — هیأت خارجی و چگونگی نمایش و شیوه ساختمانی برج. شیوه ساختمانی بنا و کتیبه های دوگانه پهلوی و کوفی. موقعیت بنا و چگونگی کتیبه کوفی سنگی آن. ۵۱	قرن ۱۱ م. قرن ۱۱ م. قرن ۱۳ م. آغاز قرن ۱۰ م. قرن ۱۲ م.	مقبره چهل دختران مقبره بشکل برج میل رادکان برج بنام قلعه گبری برجی که مقبره است (موسوم به سه گنبد)	دامغان رادکان (گرگان) رادکان (خراسان) رسکت (مازندران) اورمیه

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانیگردی
ساوه	مناره مجاور مسجد جمعه	قرن ۱۲ م.	۵۱	موقعیت بنا در کنار شاهراه ساوه به اصفهان و نماسازی آجری و حجم مناره.
سبزوار (خسروگرد)	مناره خسروگرد	قرن ۱۲ م.		موقعیت بنا در کنار شاهراه تهران - سبزوار، بلندی بنا و شیوه ساختمانی آن.
سلطانیه	گنبد سلطان محمد خداپنده (الباجائی)	قرن ۱۴ م.	۵۴	شیوه معماری و عظمت و شکوه بنا.
سلطانیه	مقبره چلی اعلی	قرن ۱۴ م.	۵۱	شیوه معماری و چگونگی نماسازی بنا.
سنگ بست (خراسان)	مقبره و مناره عهد غزنوی (معروف به اباز)	قرن ۱۰ م.	۵۱	شیوه معماری بنا و همزمان بودن ساختمان آن با نخستین مرحله ساختمان بنای کوفی آستانه حضرت رضا (ع).
طوس (خراسان)	گنبد هارونیه آرامگاه امام محمد غزالی	قرن ۱۳ م.	۵۱	منظر کلی بنا و موقعیت آن در نزدیکی آرامگاه فردوسی.
طوس (خراسان)	آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی و تمام ابنیه و باغ و متعلقات دیگر آن.	دوران پهلوی	۵۲	منظر کلی و شکوه و عظمت بنا و باغ و آب نماها و قسمت های نایبه مختلف آن.
تهران	منار واقع در محله پامنار	قرن ۱۹ م.		موقعیت آن در کنار خیابان پامنار که یکی از خیابانهای مرکزی تهران است.
قزوین	مقبره حمدالله مستوفی	قرن ۱۴ م.		شیوه ساختمان بنا و گنبد مخروطی آن و اهمیت مورخ شهیر (حمدالله مستوفی) که در آن به خاک سپرده شده است.
قم	گنبد سبز مشتمل بر چند بنای آرامگاه	قرن ۱۴ م.	۵۱	سه بنای هشت گوش با گنبد های هروی شکل که گنبد دو عدد آنها باقی مانده دارای منظر بس جالب است.

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
علاوه بر اینکه مناره بصورت محسوسی کج شده است قطر و ترکیب کلی آن هم جلب توجه می کند. تمام بنا از سنگ و گچ ساخته شده است — طرح هشت گوش و پوشش گچی آن.	قرن ۱۳ م.	مناره رزین الدین واقع در نزدیکی میدان کمال الملک	کاشان
۵۱	قرن ۱۱ م.	گنبد جلیله	کرمان
۵۱	قرن ۱۸ م.	گنبد مشائیه	کرمان
۵۱	قرن ۱۳ م.	برج کشمار	کشمار (خراسان)
است. موقع و منظر آن در کنار میدان بزرگ شهر کرمان. طرح معماری و هنرنمایی که از جهات مختلف در ساختمان آن بکار رفته است.	قرن ۱۲ م.	مناره عهد سلجوقی	گلیاگان
۵۱	قرن ۱۲ م.	مناره مدرسه دومنار	گلشن (طبرس خراسان)
قنبدی ترین زوچ مناره سردرب بنا در ایران است. بلندی بنا (مجموعاً ۵۲ متر از سطح بالای تپه زیر ساختمان) استواری و یک دست بودن ساختمان آن.	قرن ۱۲ م. آغاز قرن ۱۱ م.	گنبد قابوس	گنبد قابوس
۵۱	قرن ۱۱ م.	برج آرامگاه بنام امانزاده عبدالله	لاجیم (مازندران)
طرح گنبد آن — حاشیه های کتیبه های خط کوفی و پهلوی که به موازات هم در بالای بدنه خارجی برج تعبیه کرده اند. شیوه معماری و آجکاری های چهارضلع بیرون بنا. طرح ساده دایره شکل و کتیبه بالای ورود به بنا که سال ۵۶۳ هجری را می رساند.	قرن ۱۲ م. قرن ۱۲ م. قرن ۱۴ م.	گنبد سنج برج مجاور مقبره منسوب بهادر هلاکو گنبد غفاریه	مراغه مراغه مراغه

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانیگردی
نزمایشیر (کرمان)	میل نادری	قرن ۱۲ م.		در مسیر راه کنار کویر وجود ستاره برای راهنمایی کاروانان بسیار جالب است.
نگار (کرمان)	قسمت موجود از منار قدیمی با کتیبه	قرن ۱۲ م.		کتیبه کوفی فوق العاده هنری زیبا از کاشی فیروزه رنگ با این اندازه قدمت درخورد کمال توجه است.
ورامین	برج علاءالدین	قرن ۱۳ م.		طرح بنا و چگونگی نمای بیرون آن و کتیبه های کوفی و آجرکاری و گنبد مخروطی آن.
تهران	آزادی	معاصر	۵۲	بنای پرشکوه نمونه معماری ایران فواخر دوران کوفی.
اصفهان	آرامگاه صائب تبریزی	قرن بیستم م.	۵۱	شیوه معماری سنتی و کوفی ایران - تزیینات.
شیراز	آرامگاه حافظ	قرن بیستم م.	۵۲	موقع و چگونگی و باغ آرامگاه.
شیراز	آرامگاه سعدی	قرن بیستم م.	۵۲	چگونگی بنا و باغ آرامگاه.
مشهد	آرامگاه شیخ روزبهان	قرن بیستم م.	۵۲	شیوه بنا و تزیینات آن.
نیشابور	آرامگاه نادرشاه	قرن بیستم م.	۵۲	شیوه ساختمان و ترکیب معماری با مجموعه مجسمه بزرگ مغزی.
همدان	آرامگاه خيام	قرن بیستم م.	۵۲	شیوه ساختمان و تزیینات.
همدان	آرامگاه ابوعلی سینا	قرن بیستم م.	۵۲	چگونگی ساختمان.
همدان	آرامگاه باباطاهر	قرن بیستم م.	۵۱	چگونگی ساختمان و تزیینات.

۵- زیارتگاهها و مراکز مذهبی مهم

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
اردیل	بناهای شیخ صفی و بناهای متعلق به آن	قرن ۱۵ م.	۵۴	آرامگاه شیخ صفی الدین بنیای شاهان صفویه و پسرش شیخ صدرالدین و شاه اسمعیل اول با صندوق عاج نفیس و بنای چینی خانه و متعلقات دیگر. چینی خانه توسط شاه عباس برای مجموعه های چینی ساخته شده بود.
اصفهان	مقبره پیر بکران	آغاز قرن ۱۴ م.	۵۱	زیارتگاه مشترک مسلمانان و یهودیان - کاشیها و گچبرهای نفیس عهد مغول.
اصفهان	درب امام	قرن ۱۵ م.	۵۱	کاشیهای معرق بسیار قدیمی و نفیس - تبدیل دهلیز ورودیه اصلی به آرامگاه.
اصفهان	مقبره هارون ولایت	قرن ۱۶ م.	۵۱	کاشیهای معرق نفیس سردر ورودی بین صحن بزرگ و صحن کوچک.
اصفهان	بقعه بابا رکن الدین	قرن ۱۷ م.	۵۱	موقع بنا در کنار فرودگاه کنونی شهر - شیوه معماری - چگونگی گنبد.
بسطام	بقعه بابزید بسطامی	قرن ۱۲ و ۱۴ م.	۵۱	مجموعه معماری و تزیینات ساختمانی - زیارتگاه بسیاری از منتقدین به بابزید بسطامی.
تربت شیخ جام	مزار شیخ جام و بناهای متعلق به آن	قرن ۱۴ م. به بعد	۵۲	ایران بلند - چگونگی معماری و تزیینات - یکی از مراکزهای دینی و آموزشی مذهبی مهم اهل تسنن
ری	مقبره بنی بنی شهر بانو	قرن ۱۰ م. به بعد	۵۱	موقعیت بنا در سینه کوهستان - شیوه معماری - عقیده مخصوص مردم درباره بنی بنی شهر بانو - انتساب و پیوستگی آن به حضرت امام حسن (ع) و بزرگداشت آخرین شاهنشاه ساسانی.

درجه اهمیت	علاقت اهمیت جهاتگردی	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت
۲	موقعیت آن نزدیک تهرانست - گنبد زرین، مجموعه ساختمان شیوه معماری و ترکیب ساختمان.	آستانه حضرت عبدالعظیم و بقاع متصل و مجاور آن	قرن ۹ م. به بعد	۲
۲	شماره فراوان زائران خصوصاً مریدان ایرانی و افغانی و پاکستانی.	بقعه شیخ ابوالحسن خرقانی	قرن ۴ م. به بعد	۲
۱	موقعیت و منظر بقیعه در کنار شاهراه - مجموعه ساختمان و شیوه معماری.	بقعه شاهرضا	قرن ۱۷ م.	۱
۲	موقعیت بقیعه در کنار خیابان بزرگ ورودی شهر - شیوه معماری مجموعه بنا.	بقعه شاه میرحمزه	قرن ۱۳ م.	۲
۲	موقعیت بقیعه در مرکز شهر - شیوه معماری - چگونگی گنبد - مجموعه بنا و صحن و تزیینات، شمار بس فراوان زائران.	بقعه معروف به شاه چراغ	قرن ۱۳ م. به بعد	۲
۱	موقعیت بنا - شیوه معماری - چگونگی گنبد - تزیینات گوناگون.	اما میراده سید میرمحمد	قرن ۴ م. به بعد	۱
۱	موقعیت و منظر بنا - چگونگی گنبد - مجموعه معماری - تزیینات گوناگون.	بقعه سید علاء الدین	قرن ۱۶ م. به بعد	۱
	شیوه گنبد - موقعیت بنا - تعداد زیاد زائران از پیروان آیین یهود و مسیحی و اسلام.	بقعه دانیال	قرن ۱۹ م.	
	موقعیت بنا - شیوه معماری - چگونگی گنبد - تزیینات - سنگ منسوب به جای پای حضرت رضا (ع).	بقعه قدمگاه	قرن ۱۷ م.	
۲	شیوه معماری - مجموعه صحن و بنا و بناهای دیگر متعلق و مربوط به زائرنگاه - تزیینات عالی - شمار فراوان زائران.	شاهزاده حسین	قرن ۱۵ م. به بعد	۲

قزوین

قدمگاه (خراسان)

شوش

شیراز

شیراز

شیراز

شیراز

شاهرضا (قشه)

شاهرود (خرقان)

درجه اهمیت	علت اهمیت جهانی	محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت
۵۴	مجموعه معماری مفصل — گنبد زرین — مناره های بلند متعدد — آرامگاه های بسیاری از شاهان و شخصیت های بزرگ — تزیینات، شمار بس فراوان زائرتین.	قم	موقد حضرت معصومه (ع)	قرن ۱۳ م. به بعد	۵۴
۵۱	شیوه معماری — طرح گنبد — تزیینات گچبری درون بنا.	قم	امامزاده علی بن جعفر	قرن ۱۴ و ۱۵ م.	۵۱
۵۱	شیوه معماری — قرار داشتن آرامگاه شاه عباس بزرگ در گوشه حرم.	کاشان	امامزاده حبیب بن موسی	قرن ۱۳ م. به بعد	۵۱
۵۲	مجموعه معماری — شیوه ساختمان — آیین مخصوص که در یکی از روزهای وسط نخستین ماه پاییز با شرکت هزاران زائر به عنوان قالی شریان در آنجا صورت می گیرد و منحصر به همین زیارتگاه است.	کاشان (مشهد اردهان)	بقعه سلطان علی	قرن ۱۴ م. به بعد	۵۲
۵۱	محوطه وسیع با درختان کهنسال — شیوه معماری بنا.	کاشمر (خراسان)	بقعه امامزاده حمزه رضا مزایح با درخت های سرو کهنسال	قرن ۱۹ م.	۵۱
۵۱	شیوه معماری — دو گنبد مجاور هم — موقعیت بنا در کنار کویر.	گلشن (طبرس خراسان)	امامزاده حسین بن موسی الکاظم	قرن ۱۱ م. به بعد	۵۱
۵۱	موقعیت بقعه بر فراز تپه بلند — شیوه معماری.	گناباد (کازک)	امامزاده سلطان محمد عابد	قرن ۶ م. به بعد	۵۱
۵۱	توجه فراوان زائران سرزمین گرگان — موقعیت بنا در دل ویرانه های شهر باستانی جرجان.	گنبد قابوس	امامزاده یحیی	قرن ۱۳ م. به بعد که درون آن وجود دارد.	۵۱
۵۲	شیوه بنا — طرح گنبد آن که احتمالاً نظیر ندارد با کاشیکاری بس زیبا — آرامگاه شیخ زاهد گیلانی مراد و استاد شیخ صفی نیای شاهان صفویه.	لاهیجان	شیخ نور	قرن ۱۵ م. به بعد	۵۲

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
ماهان (کرومان)	بقعه و مرقه شاه نعمت الله ولی	قرن ۱۵ م. به بعد	۵۴	هیأت کلی بنا خصوصاً شیوه معماری و ترکیب گنبد و مناره ها و صحنها و درختان سرو و حوض بزرگ آب.
ماکو (سپه چشمه)	کلیسای طاووس (قوه کلیسا)	قرن ۱۵ م. به بعد	۵۱	زیارتگاه درجه اول ارامنه که در تیرماه هر سال چندین هزار نفر در آنجا به مراسم مذهبی بسیار پرشکوهِ می پردازند.
نظنز	بقعه آقا علی عباس	قرن ۱۶ م. به بعد	۵۱	موقعیت بنا — تعداد فراوان زائرین آن.
مشهد مقدس	مجموعه بناهایی که متعلق به بقعه حضرت ثامن الائمه است	قرن ۱۰ م. به بعد	۵۴	مجموعه ساختمانها و صحنها — گنبد و مناره ها و ایوانهای زرین — تعداد فراوان زائرین از نقاط دور و نزدیک.
مشهد	بقعه خواجه ربیع	قرن هفدهم م.	۵۱	شیوه معماری — هیأت گنبد — تزیینات کاشیکاری
نیشابور (خراسان)	امامزاده محمد محروق	قرن ۱۵ و ۱۶ م.	۵۲	هیأت کلی بنا ترکیب آن با باغ و محوطه سرسبز و آرامگاه عمر خیام — تعداد فراوان زائرین.
همدان	مقبره استرودرختای	قرن ۱۳ م.		کتیبه های گچبری بخط عبری در داخل بقعه از قرن ۱۳ میلادی و جنبه زیارتگاهی مهم آن برای یهودیان.

انبیه شخصی - الف: حمامها، بازارها، بلها، کاروانسراها، دروازه‌ها و بناهای خیره

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
امین آباد	کاروانسرای بی بر سر راه شیراز - اصفهان	قرن ۱۴م	۵۱	بنایی بزرگ نزدیک یک دهکده.
آذربایجان شرقی (نزدیک میانه)	پل دختر	قرن ۱۵م و ۱۷م	۵۲	شیوه معماری و ساختمان جالب آن.
اصفهان	پل خواجو	قرن ۱۷م	۵۳	شیوه ساختمان و هنرهای معماری آن خصوصاً از نظر پایه‌های سنگی و چگونگی ایجاد بند موقتی جلو آب رودخانه.
اصفهان	قصریه (میدان نقش جهان)	قرن ۱۷م	۵۱	بازارها و کاروانسراها و مرکز فعالیت بازرگانی شهر اصفهان با توجه به اینکه قسمتی از مجموعه متعلق به میدان نقش جهان هم هست.
اصفهان	پل الله وردیخان	قرن ۱۷م	۵۱	در امتداد خیابان تاریخی چهارباغ و وسیله ارتباط دو قسمت آن خیابان در دو سمت زاینده رود است.
اصفهان (۱۵) کیلومتری شمال)	کاروانسرای انوشیروان	قرن ۱۷م		بنایی بزرگ با وضعیت خوب، سردر دو طبقه، بر سر شاهراه اصلی.
اصفهان (۳۰) کیلومتری شمال)	کاروانسرای مادر شاه	قرن ۱۷م		کاروانسرای بزرگ ۸ ضلعی که در هر گوشه آن برجی وجود دارد - در کنار شاهراه واقع و به صورت آباد بوده - در اختیار ارتش است.
اصفهان	سرای ملک	قرن ۱۹م	۵۱	چگونگی معماری و در و پنجره‌های قدیمی.
اصفهان (مهیار)	کاروانسرای مهیار	قرن ۱۷م	۵۱	شیوه معماری و قسمتهای پایه و بازار مدخل کاروانسرا.
اصفهان	حمام علیقلی آقا	ابتدای قرن ۱۸م		شیوه معماری و تزیینات کاشی داخل حمام.

درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی	محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت
خرم آباد	چگونگی تراش پایه سنگی بسیار بزرگ یکپارچه کتیبه کوفی بزبان فارسی که بر آن نوشته شده و مربوط به قرن ۱۱ م. است. شیوه معماری و چگونگی ساختمان بند. بسیار بزرگ، در وضعیت بسیار خوب. نمونه ای از دروازه های شهر در دوران قاجاریه. موقعیت طبیعی که در محل چشمه آب گرم از دوران صفویه (و شاید پیش از آن) برای استفاده از آب گرم طبیعی ساختمانهایی تعبیه کرده اند. دیدنی.	خراسان خراسان (میان دشت) سمنان خراسان	پایه سنگی در خارج شهر کنار شاهراه خرم آباد به دزفول دارای کتیبه کوفی بند فریمان کاروانسرای بر سر راه تهران - مشهد دروازه ارگ شاهان گرماب	قرن ۱۱ م. قرن ۱۴ م. قرن ۱۶ و ۱۹ م. قرن ۱۹ م. حدافل قرن ۱۷ م.	۱ ۱ ۱ ۱ ۱
شوشتر	بازارها و کاروانسرا و مسجد و گرمابه و کیل تماماً از آثار کریمخان زند مجموعه بسیار دیدنی و قابل توجه متصل و پیوسته به یکدیگر است.	شیراز	منظره دو طرف دو پل مجموعه ابنیه و آثار کریمخان زند	قرن ۱۸ م.	۲
شیراز	جنبه معماری و تزیینات.	شیراز	سرای مشیر	قرن ۱۹ م.	۱
تهران	چگونگی ساختمان و پوشش بزرگ و تزیینات مختلف.	تهران	تیمچه حاجب الدوله	قرن ۱۹ م.	۱
تهران	چگونگی ساختمان و پوشش بزرگ و تزیینات مختلف.	تهران	تیمچه صدراعظم	قرن ۱۹ م.	۱
تهران	پوشش قدیمی بسیار زیبا و هنری.	تهران	تیمچه علاء الدوله	قرن ۱۹ م.	۱
تهران	چگونگی ساختمان و پوشش بزرگ و تزیینات.	تهران	تیمچه مهلبه	قرن ۱۹ م.	۱
تهران	چگونگی ساختمان و پوشش بزرگ و تزیینات.	تهران	تیمچه کبابفروشان	قرن ۱۹ م.	۱

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علاقت اهمیت جهانی
تهران (۱۲) کیلومتری شرق	بنای معروف به زندان هارون یا زندان خان	قرن ۱۰ م.		شیوه مخصوص معماری برای زندان قدیم نمونه ای از ساختارهای کمیاب دوران آل بویه.
قزوین	دروازه قدیم شهر	قرن ۱۹ م.	۱	موقعیت و شیوه معماری.
قزوین	حمام صفا و برخی حمامهای همانند آن	قرن ۱۹ م.		شیوه معماری خصوصاً چگونگی داخل حمام.
قزوین	دروازه کوشک	قرن ۱۹ م.		شیوه معماری.
قزوین	بازار شاه (بدون استفاده)	قرن ۱۷ م.	۱	دارای وضع خوب، کاشیکاری و معماری جالب.
قم	کاروانسرای صدراعظم	قرن ۱۹ م.	۱	شیوه ساختمان و چگونگی پوشش.
کاشان	سرای امین الدوله	قرن ۱۹ م.	۱	شیوه ساختمان و چگونگی پوشش.
کرمان	مجموعه آثار گنجعلی خان	قرن ۱۷ م.	۴	مجموعه میدان و مسجد و کاروانسرا و بازارها و گرمابه (که اکنون تبدیل به موزه شده است) در مرکز شهر کرمان از بسیاری جهات شایسته توجه فراوان است.
کرمان	مجموعه ابنیه ابراهیم خان	قرن ۱۹ م.	۱	مجموعه بازار و گرمابه از نمونه های ممتاز معماری دوران قاجاریه که به یکدیگر پیوسته است.
کرمان	مجموعه ابنیه حاج میرزا علی	قرن ۱۹ م.	۱	مجموعه قابل توجهی از ساختمانهای عهد قاجاریه که به یکدیگر پیوسته است.
لار (فارس)	قصریه	قرن ۱۷ م.	۱	نمونه بسیار زیبای معماری کاروانسرا و بازار سراسری عهد صفویه.

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	مبلغ اهمیت جهانی
وراسین (عین الرشید بر سر راه وراسین و گرمسار به کاشان)	کاروانسرای عین الرشید	قرن ۱۷ م.		موقعیت و شیوه معماری.

ب - پاره‌ای از نکایا و حسینه‌ها با نمودهای جالب معماری

عقد (بنین نائین و یزد)	نکته	قرن	میدان مرکزی دهکده در وضعیت خوب	نکایای سرپوشیده و باز به عنوان مدرسه از آن استفاده می‌شود دیدنی، واقع در فضای آزاد در قسمت قدیمی شهر منظر و موقعیت و جبهه اصلی بنا.
عقد (بنین نائین و یزد)	نکته	قرن ۱۱ م.	میدان مرکزی دهکده در وضعیت خوب	نکایای سرپوشیده و باز به عنوان مدرسه از آن استفاده می‌شود دیدنی، واقع در فضای آزاد در قسمت قدیمی شهر منظر و موقعیت و جبهه اصلی بنا.
باقی شیراز دماوند یزد	چندین تکیه در محدوده بیابان حسینه قوام تکیه بنای معروف به تکیه میر چقماق	قرن ۱۹ م. قرن ۱۹ م. قرن ۱۵ و ۱۶ م.	نکایای سرپوشیده و باز به عنوان مدرسه از آن استفاده می‌شود دیدنی، واقع در فضای آزاد در قسمت قدیمی شهر منظر و موقعیت و جبهه اصلی بنا.	نکایای سرپوشیده و باز به عنوان مدرسه از آن استفاده می‌شود دیدنی، واقع در فضای آزاد در قسمت قدیمی شهر منظر و موقعیت و جبهه اصلی بنا.

در گیلان و مازندران تعداد زیادی از این مراکز هستند که معمولاً متعلق به قرن ۱۹ می‌باشند. در اطراف کویر مرکزی نیز چندین تکیه قرار دارد که معماری آنها با معماری نکایای شمال متفاوت می‌باشد.

سه - ابنیه نظامی: الف: بارهای قدیمی و تاریخی، قلاع و استحکامات

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانی
هم	ارگ هم	قرن ۱۵م. به بعد	۵۱	وضع کلی بنا - چگونگی شهر کوچک محصور درون بارو و خندق.
بمپور	ارگ	قرن ۵م. به بعد	۵۱	همانند ارگ هم بر سر راه کرمان و زاهدان.
سمنان	باقیمانده قلعه قدیمی در وسط شهر	قرن ۱۲م. به بعد	۵۱	جایگاه سکونت مردم در چند طبقه درون دیوارهای بسیار قطور قلعه.
طیس (خراسان)	ارگ طیس	قرن ۵م. به بعد	۵۱	چگونگی محصور کردن شهر در ادوار باستانی.
کاشان	قلعه چلائی و قسمتهایی از باروهای قدیمی شهر	قرن ۱۲م. به بعد	۵۱	نمونه یک دزد درون شهر و چگونگی محصور کردن شهر در زمانهای گذشته.
کرمان	قلعه اردشیر	قرن ۳م. به بعد	۵۱	موقع قلعه بر فراز کوه و بقایای دیوارهای قرن سومم.
کرمان	قلعه دختر	قرن ۳م. به بعد	۵۱	بقایای مجموعه ابنیه در دامنه و بر فراز تپه مشرف به شهر کرمان.
عقدا	خرابه های قلعه عقدا بر سر راه یزد	قرن ۱۶م. به بعد	۵۱	در مدخل دهکده صد متر دوتر از جاده اصلی.
مورچه خورت	قلعه زیر زرتشتی مورچه خورت	قرن ۱۲م. به بعد	۵۱	کوچه های داخل قلعه تماماً به صورت بازارها و گذرهای تاریک و دارای سقفهای بدون پنجره و روزنه است.
خرم آباد	قلعه فلک الافلاک	قرن ۱۸م. به بعد	۵۱	موقعیت قلعه.
یزد	باروهای قدیمی شهر	قرن ۷م. به بعد	۵۱	چگونگی محصور کردن شهر در دورانهای گذشته.
یزد (همت آباد)	قلعه همت آباد	قرن ۵م. به بعد	۵۱	قلعه مشتمل بر چند صد خانه و برج و بارو.
تبریز	مسجد وزیر علیشاه یا ارگ وزیر علیشاه	شیوه بس مرتفع و پر حجم	۵۱	بندی و حجم غیر معمول بنا.
		قرن ۱۴م. به بعد	۵۱	

ب- پاره‌ای از آوردگاه‌ها

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
چالدران	(در جنوب ماکو نزدیک مرز ایران و ترکیه)		۵۲	ایرانیها در دوره سلطنت شاه اسماعیل اول، مورس سلسله صفوی، در این محل با عثمانیها، در اوایل قرن شانزدهم جنگیدند. تعدادی از بزرگان لشکر ایران که در این نبرد کشته شدند، بعدها در محلی موسوم به شهیدگاه (در اردبیل) که قسمتی از صحن مقبره شاه صفی میباشند، مدفون گردیدند.
خرمشهر	پل دختر غرب و جنوب غربی کشور	قرن ۱۵ م.	۵۲*	جایگاه شهادت دربار پسر عمده‌ای از افسران و ناویان نیروی دریایی ایران در واقعه شهر یور ماه ۱۳۲۰ (۱۹۴۱ م.) و حماسه آفرینان جنگ تحمیلی. بنای قرن ۱۵ میلادی. جایگاه مقاومت و پیروزی نیروهای دلاور ایران زمین بر متجاوزان عراقی.

د- کاخ‌های جالب، کلاه فرنگی‌ها و نقوش برجسته بعد از اسلام

اصفهان	عالی قاپو	قرن ۱۵ تا ۱۷ م.	۵۴	چگونگی ساختمان از نظر تزیینات مخصوص درون تالارها - بلندی عمارت - منظر شهر اصفهان از بالای آن.
اصفهان	میدان نقش جهان	قرن ۱۷ م.	۵۳	وسعت و نقشه میدان و ترکیب مجموعه ابنیه تاریخی در چهار جانب و بازارهای گرداگرد آن.

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
۵۱	حدود سال ۱۶۰۰م.	خیابان چهارباغ	اصفهان
۵۳	قرن ۱۷ و ۱۸م.	کاخ چهلستون	اصفهان
۵۱	قرن ۱۷م.	تالار اشرف	اصفهان
۵۱	قرن ۱۷م.	عمارت هشت بهشت و اراضی که از باغ قدیمی مانده است	اصفهان
۵۱	قرن ۱۹م.	بنای دوره قاجاریه که گچ‌بریها و نقاشیهای آن باقی مانده و فعلاً محل کتابخانه دانشکده کشاورزی است.	کرج
۵۱	قرن ۱۶ تا ۱۷م.	سردرب عمارت عالی قاپو	قزوین
۵۱	موقع و منظر و شیوه معماری سردر و توجه به این که از مجموعه کاخهای شهر یاران صفویه در شهر تاریخی قزوین از هنگام پایتختی آنجا همین سردر باقی مانده است.	چهلستون	قزوین
۵۲	یک کلاه فرنگی زیبا واقع در باغی در وسط شهر.	مجموعه چادرها	تخت جمشید
۵۲	ترکیب و شکوه و تزیینات و شیوه آرایش درونی چادرها.	عمارت تخت مرمرو کلیه ابنیه سلطنتی مربوط و متصل به باغ گلستان	تهران
۵۲	مجموعه مهم کاخهای سلطنتی قدیمی تهران با شیوه معماری و تزیینات مختلف.	دو بنای سلطنتی در سلطنت آباد	تهران
۵۱	شیوه معماری و چگونگی تزیینات آن.		

درجه اهمیت	تاریخ	نام و مشخصات	محل
۵۱	قرن ۱۹م.	کاخ صاحبقرانیه (نیاروان)	تهران
	قرن ۲۰م.	کاخ مرمر	تهران
۵۱	قرن ۲۰م.	کاخ شهزاد (سعدآباد)	تهران (شمیران)
۵۲	قرن ۱۸م.	بنای کلاه فرنگی (موزه پارس)	شیراز
	قرن ۱۹م.	نقش فتحعلیشاه	شهر ری (چشمه علی)
۵۱	قرن ۱۹م.	شکل شاه	مازندران (کسنار جاده)
		نقش تیمور	محدی تونل بزرگ در کنار راه قدیمی)
	قرن ۱۹م.		کازرون

۵- باغهای معروف

طرح باغ و درختان سر و خوش قامت آن - نقشه و تزیینات و چگونگی معماری کاخ آبجا.	۵۱	قرن ۱۹م.	باغ ارم	شیراز
وضع عمومی باغ - چگونگی معماری کاخ و تزیینات آن.	۵۱	قرن ۱۹م.	باغ دلگشا	شیراز
طرح کلی باغ و پیوستگی مخصوص آن با معماری کاخ آبجا.	۵۱	قرن ۱۹م.	باغ عقیق آباد	شیراز
شیوه معماری بنا - چگونگی باغ.	۵۱	قرن ۱۸م.	باغ جهان نما	شیراز

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
کاشان	باغشاه فین	قرن ۱۷م. به بعد	۵۲	موقعیت و چگونگی ترتیب باغ - معماری کوشکها - شیوه نهرها و آبماها.
طیس	باغ گلشن	قرن ۱۹م.	۵۱	موقعیت باغ با نهرها و فواره های آب و درختان در ناحیه کویری طیس.
مشهد	کوه سنگی	قرن ۲۰م.		موقعیت و منظر و استخراج آب.
ملایر	پارک سیف الدوله	قرن ۱۹ و ۲۰م.		موقع و چگونگی پارک و درختان و آبماها و حوضهای آب.
کرمان (ماهان)	باغ شاهزاده	قرن ۱۹م.		وضع باغ و استخرها و آبماها و کوشک وسط باغ.
یزد	باغ دولت آباد	قرن ۱۹م.		مجموعه معماری و چگونگی باغ.
یزد	باغ خان (کمار جاده نفت)	قرن ۱۹م.		معماری بنا و چگونگی باغ.

و- پاره ای از خانه های تاریخی

شیراز	دیوانخانه (نارنجستان)	قرن ۱۹م.	۵۲	نقشه مجموعه صحن و عمارت - عوامل معماری و چگونگی تزیینات.
شیراز	اندرون قوام الملکی	قرن ۱۹م.	۵۱	شیوه ترکیب حیاط و ابنیه چهار جانب آن - تزیینات داخلی بنا.
شیراز	خانه خانواده مهرزاد	قرن ۱۹م.		شیوه معماری عمارت - تزیینات مختلف آن.
اصفهان	خانه مصورالملکی	قرن ۱۹م.		چگونگی ساختمان و تزیینات گوناگون آن.
اصفهان	خانه خانواده امین	قرن ۱۹م.		نمای عمومی بنا و چگونگی ساختمان و تزیینات آن.
اصفهان	خانه بانو عفت ارسطو	قرن ۱۹م.		چگونگی ساختمان و تزیینات.
اصفهان (جلفا)	خانه ای از دوران صفویه	قرن ۱۷م.		چگونگی معماری و تزیینات داخلی.
اصفهان	خانه آقای افتخار	قرن ۱۹م.		چگونگی ساختمان و تزیینات.

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
اصفهان (جلفا)	خانه ای از دوران صفویه	قرن ۱۷ م.	۵۱	چگونگی معماری و تزیینات ساختمان.
اصفهان	خانه اخوان خرازی	قرن ۱۹ م.		چگونگی ساختمان و تزیینات.
اصفهان	خانه بیکدار	قرن ۱۹ م.		چگونگی ساختمان و تزیینات.
اصفهان	خانه قدیمی در محله جهانباره	قرن ۱۹ م.		چگونگی ساختمان و تزیینات.
اصفهان	خانه منجم باشی	قرن ۱۹ م.		چگونگی ساختمان و تزیینات.
ابرقو	خانه امید سالار	قرن ۱۹ م.	۵۱	چگونگی معماری و بادگیر و تزیینات آن.
ناین	باغ خانه میرزا احمدخان	قرن ۱۷ م.	۵۲	چگونگی ساختمان و ریزه کاری های بسیار ظریف، گچبری و کتیبه های عهد صفویه.
آمل	خانه حاجی علی درزی	قرن ۱۹ م.		چگونگی ساختمان و تزیینات.
آمل	خانه آقا شکوهی	قرن ۱۹ م.		چگونگی ساختمان و تزیینات.
آمل	خانه آقای مددی	قرن ۱۹ م.		چگونگی ساختمان و تزیینات.
آمل	خانه آقای هاشمی	قرن ۱۹ م.		چگونگی ساختمان و تزیینات.
آمل	خانه آقای مقصودی	قرن ۱۹ م.		چگونگی ساختمان و تزیینات.
آمل	خانه قدیمی واقع در محله پایین بازار	قرن ۱۹ م.		چگونگی معماری و طاقهای ضربی و بادگیر دو طبقه.
ابرقو	خانه آقا زاده	قرن ۱۹ م.		چگونگی ساختمان و پوشش ضربی و پنجره های سقف و پنجره های مشبک گچبری.
کاشان	خانه بروجردی	قرن ۱۹ م.		چگونگی ساختمان و تزیینات مختلف.
طیلس (خراسان)	خانه های خانواده شیبانی	قرن ۱۹ م.		

محل	نام و مشخصات	تاریخ	درجه	علت اهمیت جهانی کردی
تبریز	شاه گلی (استخر شاه)	قرن ۱۹ و ۲۰ م.	۵۱	استخر بزرگ و موقعیت ساختمان وسط استخر.
بیرجند	کوشک	قرن ۱۹ م.		بنای بلند چند طبقه به شیوه مخصوص بسیار جالب.
تهران	خانه قوام الدوله	قرن ۱۹ م.		کیفیت معماری و تزیینات آن و نوشته حاوی تاریخ ساختمان آن.
تهران	عمارت مسعودیه (محل وزارت آموزش و پرورش)	قرن ۱۹ م.		چگونگی باغ و وضع ساختمان مفصل و بزرگ آنجا.
تهران	خانه امیر بهادر (محل انجمن آثار ملی سابق)	قرن ۱۹ م.		چگونگی معماری ساختمان و تزیینات آینه کاری، تالار طبقه زیرین آنجا.
تهران	خانه میرزا سعیدخان نخستین وزیر امور خارجه ایران (متعلق به آقای احسانی)	قرن ۱۹ م.		چگونگی معماری خانه — نخستین محل وزارت امور خارجه ایران.
رشت	خانه سردار معتمد	قرن ۱۹ م.		چگونگی معماری و تزیینات آن.
سیراف (بندر طاهری)	قلعه شیخ سیراف	قرن ۱۹ م.		گنجینه صحنه های شاهانه.
کرمان	خانه رستم خان ابراهیمی	قرن ۱۹ م.		جنبه معماری و چگونگی پوششهای بنا.
کرمان	بازار کرمان (اکنون آموزشگاه است).	قرن ۱۹ م.		چگونگی معماری و تزیینات.
ماکو	باغچه جوق	قرن ۱۹ م.		کاخ بس مجلل به شیوه کاختهای اعیانی روسیه و مناسب با مناطق سردسیر.
یزد	خانه گودال	اواخر قرن ۱۸ م.		
یزد	خانه میرزا شفیع پور	قرن ۱۹ م.		چگونگی معماری.

درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی	محل	نام و مشخصات	تاریخ
	جنبه معماری و ساختمان. چگونگی معماری و تزیینات.	یزد	خانه محل خانقاه نعمت اللهی	قرن ۱۹ م.
	چگونگی معماری و تزیینات. پیش از هفت قرن پیشینه معماری خانه.	یزد	دو خانه در کوچه کتائبخانه یکی متعلق به آقای حاجی محمد و دیگری متعلق به آقای حاجی محمد حسین لاری.	اواخر قرن ۱۸ م.
	چگونگی معماری و تزیینات. پیش از هفت قرن پیشینه معماری خانه.	یزد	خانه طاق بلند متصل به حسینیه دو خانه قدیمی معروف به خانه کبری	قرن ۱۳ م. به بعد قرن ۱۹ م.
		یزد		

موزه ها

تهران	موزه ایران باستان	تهران	موزه آزادی	موزه کاخ گلستان	تهران
تهران	موزه آزادی	تهران	موزه جواهرات خزانه بانک مرکزی	موزه کاخ گلستان	تهران
تهران	موزه جواهرات خزانه بانک مرکزی	تهران	موزه هنرهای معاصر	موزه کاخ گلستان	تهران
تهران	موزه هنرهای معاصر	تهران	موزه فرش	موزه مردم شناسی (کاخ گلستان)	تهران
تهران	موزه فرش	تهران	موزه مردم شناسی (کاخ گلستان)	موزه فرش	تهران
تهران	موزه مردم شناسی (کاخ گلستان)	تهران	موزه فرش	موزه مردم شناسی (کاخ گلستان)	تهران

محل	نام و مشخصات	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
تهران	موزه مردم‌شناسی (در مجموعه فرهنگی سعدآباد)	۵۱	مشمول بر صحنه‌ها و نمونه‌های بسیار جالب از مظاهر زندگی اجتماعی مردم ایران. مشمول بر آثار هنری کارهای دستی که جنبه تزیینی دارد (عموماً متعلق به قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی).
تهران	موزه هنرهای تزیینی		شامل آثار برجسته هنرهای ملی ایران از قبیل مینیاتور - زری - کاشی - فرش - منبت کاری - خانم کاری و دیگر هنرهای ملی ایران.
تهران	موزه هنرهای ملی		مشمول بر سلاحهای ارتش ایران از قرن ۱۷۰۰ به بعد.
تهران	موزه نظامی (در مجموعه سعدآباد)	۵۲	مشمول بر اشیاء و ابزار مربوط به پیش آمدهای گوناگون که به وسیله سازمان شهریاری پی گیری و گردآوری شده است.
تهران	مجموعه فرهنگی سعدآباد		شامل موزه‌های ملت، سبز، نظامی، هنرهای زیبا، تاریخ طبیعی، رحمت و غیرت.
تهران	موزه رضا عباسی		مشمول بر مجسمه‌ها و تصاویر و نمودارهای مربوط به امور کشاورزی و آفات گوناگون در این باره و چگونگی مبارزه با آن.
تهران	موزه آبگینه		مشمول بر نفایس هنری متعلق به آستان قدس رضوی و مربوط به قرن ۱۲ میلادی به بعد.
تهران	موزه دانشکده کشاورزی	۵۲	مشمول بر نفایس گوناگون هنری متعلق به آستانه حضرت معصومه (ع)
مشهد	موزه آستان قدس رضوی		مشمول بر نفایس گوناگون هنری متعلق به آستانه حضرت معصومه (ع)
قم	موزه آستانه حضرت معصومه		مربوط به قرن ۱۶۰۰ به بعد و همچنین تعدادی از نمونه‌های آثار پیش از تاریخ و پیش از اسلام ایران.

محل	نام و مشخصات	درجه اهمیت	علت اهمیت جهانگردی
تبریز	موزه تبریز	۵۱	مشمول بر آثار هنری و تاریخی ایران از هزاره چهارم پیش از میلاد تا قرن ۱۹ میلادی و تصاویر و عکسها و اسنادی از انقلاب مشروطیت ایران.
شیراز	موزه پارس	۵۲	مشمول بر آثار مختلف هنری و تاریخی ایران از هزاره سوم پیش از میلاد تا قرن ۱۸ م. در یک بنای تاریخی ممتاز قرن ۱۸ میلادی.
شیراز	تاریخستان قوام موزه هنرهای زیبای دانشگاه	۵۱	آثار هنری ادوار مختلف در یک بنای تاریخی.
اصفهان	موزه اصفهان (در بنای تاریخی چهلستون)	۵۱	مشمول بر آثار هنری گوناگون عهد صفوی (قرن ۱۷ میلادی) و نمونه هایی از آثار بعد از صفویه.
کاشان	موزه ملی کاشان (در کنار باغشاه فین)	۵۱	شامل آثار مربوط به حدود چهار هزار سال پیش از میلاد تا قرن ۱۹ میلادی و قسمتی درباره مردم شناسی.
هفت تپه (خوزستان)	موزه هفت تپه	۵۱	مربوط به آثار چند هزار ساله مکشوف در کاوشهای هفت تپه.
قزوین	موزه قزوین	۵۱	شامل آثار تاریخی و هنری و صنایع دستی قزوین مربوط به حدود هزار سال پیش از میلاد تا قرن ۱۹ میلادی و یک قسمت هم نمودار تحولات سیاسی و اجتماعی دوران معاصر.
رشت	موزه رشت	۵۱	شامل آثار تاریخی و هنری و صنایع دستی گیلان مربوط به حدود هزار سال پیش از میلاد تا قرن ۱۹ میلادی که در یک خانه قدیمی بسیار زیبای قرن ۱۹ میلادی ترتیب داده شده است.
اورمیه	موزه اورمیه	۵۱	شامل آثار مربوط به حدود چهار هزار سال پیش از میلاد به بعد و قسمتی درباره مردم شناسی.

محل	نام و مشخصات	علت اهمیت جهانگردی
ایباندوآب	موزه میاندرآب	۵۱ شامل نمونه های ممتاز آثار مربوط به حدود چهار هزار سال پیش از میلاد و قسمتی درباره مردم شناسی.
خوی	موزه خوی	مشمول بر آثار مربوط به حدود چهار هزار سال پیش از میلاد به بعد و قسمتی درباره مردم شناسی.
گرگان	موزه گرگان	۵۱ مشتمل بر نمونه های آثار پیش از تاریخ و نقاشی ظروف کاشی دوران اسلامی و آثار دیگر آن دوران که در سرزمین گرگان به دست آمده است.
بندرعباس	موزه بندرعباس	۵۱ شامل آثار هنری و تزیینات مختلف قرن ۱۸ میلادی به بعد.
کرمات	حمام گنجعلیخان (واقع در بازار)	۵۲ موزه ای جالب که از وضع زندگی مردم ترتیب یافته است.

۳- صنایع دستی

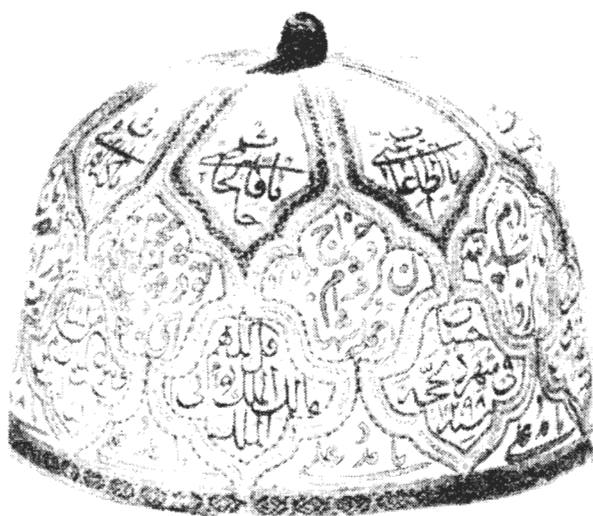
صنایع دستی که از میراث‌های هنری و تاریخی محسوب می‌شوند به عنوان یادگاری و تحفه مورد توجه خاص جهانگردان قرار داشته و اکثر جهانگردانی که به ایران مسافرت می‌کنند و یا ایرانیانی که به شهرهای مختلف رفت و آمد می‌نمایند نمونه‌هایی از انواع متنوع آنرا اشتهای می‌کنند. در زیر جدول مراکز تولید انواع صنایع دستی ذکر می‌شود:

نوع صنعت دستی	مراکز تولید
ابریشم بافی کلاجه ای	اسکو - کهنمو - اسکندان - تبریز.
بامبو بافی	رشت - لنگرود - لاهیجان - بندرانزلی - تهران - میناب.
پته دوزی	کرمان - سیرجان.
پوست و پوستین	اصفهان - مشهد - شاندیز - درگز - شیروان - قوچان.
پولک دوزی	بانه - مریوان - سقر - روستاهای اطراف سنندج - مهاباد - بوکان.
پاپیه ماشه	اصفهان.
جاجیم	زنجان - قزوین - رودبار الموت - بوین زهرا - فیروزآباد - تایباد - روستاهای بوشهر - فیروزکوه - طالقان - هشتر - خرم آباد - بروجرد - سیرجان - بم - جیرفت - بافت - پاوه - بهبهان - شهرگرد.
چاقوسازی	اصفهان - نجف آباد - خوانسار - زنجان - یزد - مهریز - باختران - کرند - اصطهبانات - نیریز - مشهد - سبزوار - اورمیه - خوی - تبریز.
سکمه دوزی	اصفهان.
زیلو بافی	کاشمر - تهران - کاشان - بروجرد - یزد - میبد.
سنگ تراشی	قم - مشهد.
سید بافی	مشهد - طرچه - نیشابور - دزفول - شوش.
گلیم بافی	زنجان - فیروزآباد - اسفراین - قاین - سرخس - شیروان - قوچان - مشهد - سبزوار - نیشابور - فریمان - روستاهای گناوه و کنگان - بیجار - خوی - مهاباد - سلماس - قره ضیاء الدین - عنبران و حیران در گیلان - خاش - دوگنبدان - باشت - سیرجان - جیرفت - رفسنجان - بافت - هرسین - گیلان غرب - کرند - اردبیل - مشکین شهر - خلخال - اهر.

نوع صنعت دستی	مراکز تولید
قلمکارسازی	اصفهان — نجف آباد — مشهد — یزد.
منبت کاری	آباده — گلپایگان
ورشوسازی	بروجرد — دزفول — بهبهان.
قلمزنی روی مس و برنج	اصفهان — تهران — طبس.
قلمزنی روی نقره و نقره سازی	شیراز — اصفهان — یزد — اهواز — خرمشهر — آبادان — تبریز.
ملیله کاری	اصفهان — لار — زنجان.
گلایتون دوزی	بندرعباس — بندر لنگه — میناب.
فرآورده های شیشه ای	تهران — میمند فارس.
نقاشی روی چرم	تهران — اصفهان.
گیوه دوزی	اصفهان — نجف آباد — فارسان — جوشقان — میمه — ریزلنجان — فلاورجان — شهرضا — فریدن — بروجین — اردستان — زواره — همایون شهر — خوانسار — اصطهبانات — نیریز — داراب — آباده — اردکان — فیروزآباد — فسا — خرم آباد — بروجرد — باختران — هرسین — طبس — اراک — قزوین — سنندج — کرمان — سیرجان — رفسنجان — بافت — تفت — مهریز — بهبهان — دزفول.
چاروق دوزی	زنجان — قوچان — بجنورد — مهاباد — سردشت.
حصیربافی	گرگان — بابل — ساری — قائم شهر — تنکابن — لنگرود — بندرانزلی — — لاهیجان — سیاهکل — مشهد — تربت حیدریه — داراب — فسا — جهرم — اصفهان — لنجان — شهرضا — بافق — خوی — اهواز — شادگان — بروجرد — میناب — بندرلنگه — روستاهای بوشهر — تهران — — مریوان — قروه — شهداد — بم — سراوان.
خاتم	شیراز — اصفهان — تهران — گلپایگان.
خوس دوزی	بندرعباس — اوزلار.
پارچه های دستیاف	اصفهان — نجف آباد — زواره — کوهپایه — شهرضا — نایین — همایون شهر — زنجان — مشهد — فومن — لنگرود — تبریز — اسکو — کهنمو — مراغه — سلماس — آذرشهر — مهاباد — پیرانشهر — دزفول — بهبهان — شوشتر — شادگان — گرگان — قائم شهر — هزارجریب — بابل — آمل — چالوس — تنکابن — رامسر — یزد — تفت — رشت —

نوع صنعت دستی	مراکز تولید
سوزن دوزی و گلدوزی	سیاهکل - شفت - ماسال - کلاچای - تهران - قم - کیلان دماوند - کرمان - سیرجان - رفسنجان - سردشت - بوکان - نقده - پیرانشهر - اورمیه - مهاباد - باختران - اسلام آباد غرب - کرد - سرپل ذهاب - صحنه - کنگاور - سنقر - پاوه - سیستان و بلوچستان - مشهد - کلات نادری - درگز - تربت حیدریه - نیشابور - سبزوار - بوشهر - برازجان - سنندج - کامیاران - بانه - سقز - مریوان.
سکه دوزی	اکثر روستاهای بلوچستان - بشاگرد - تربت حیدریه - مشهد - کلات نادری - دهستان جم ریز بوشهر - بانه - مریوان - سقز - جیرفت.
سفال و سرامیک	روستاهای سیستان و بلوچستان. لالچین همدان - کاشان - اصفهان - لنجان - شهرضا - میمه - نایین - نطنز - بروجن - شیراز - اصطهبانات - داراب - نی ریز - فسا - جهرم - برازجان - مندگناباد - مشهد - بیرجند - سبزوار - نیشابور - گرگان - ساری - بابل - آمل - نوشهر - تنکابن - شوشتر - یزد - میبد - اردکان - کرمان - زنجان - تبریز - مرند - اردبیل - زنوز - رشت - سیاهکل - تهران - قم - میناب - بندرعباس - سنندج - قروه - شاهرود - کلپورگان.
کاشی سازی	اصفهان - تهران.
مینیا تورسازی	اصفهان - تهران.
صدف	اصفهان.
مینا سازی	اصفهان.
تراش فیروزه	مشهد.
خراطی چوب	اصفهان - نجف آباد - نطنز - سنندج - بانه - اورمیه - دزفول.
قلابدوزی	رشت - اصفهان - مشهد - سقز - بانه.
نقاشی روی چوب	نیشابور.
• آبادی است نزدیک مرز پاکستان در ۲۵ کیلومتری سراوان، با کوشش وزارت فرهنگ و هنر کارگاهی مجهز در این نقطه بنا شد که استادکاران آن جملگی زنان بلوچ بودند و اداره آنجا نیز به عهده آنها بود.	

نوع صنعت دستی	مراکز تولید
سراجی خطاطی روی چرم ملیله دوزی و منگوله بافی نمد مالی	اصفهان - بجنورد - قوچان - سنندج - سقز - یزد. نیشابور - اصفهان - تهران. درگز - قوچان. شیراز - کازرون - اصطهبانات - سپیدان (اردکان) - مرودشت - زرقان - اصفهان - شهرضا - نجف آباد - بجنورد - قوچان - درگز - شیروان - تربت جام - سبزوار - نیشابور - گناباد - فریمان - برازجان - ورامین - گرمسار - اورامان - روستاهای کردنشین آذربایجان غربی - رودبار گیلان - قاسم آباد - بروجرد - خرم آباد - یاسوج - بافت - باختران - قصر شیرین - سرپل ذهاب - پاوه - ایلام - دزفول - بهبهان - شوشتر - سمنان - دامغان.



۹۹- کلاه درویشی سوزن دوزی (موزه هنرهای تریینی)

۴ - جاذبه‌های ورزشی و تفریحی

کوه‌نوری، غارنوردی، اسکی، شکار و ماهیگیری، قایقرانی و اسکی روی آب از انگیزه‌هایی است که در کشور ما گروه‌های بسیاری را به ایرانگردی واداشته و در پاره‌ای از موارد نیز توجه جهانگردان خارجی را به خود جلب کرده است.

الف - کوه‌نوردی

از نظر سیاحت داخلی کوه‌نوردی سالهاست که مورد توجه واقع شده و گروه‌های بی‌شماری از ایرانیان در اغلب فصول سال قله‌های متعدد سلسله کوه‌های ایران را زیر پا می‌گذارند. همچنین کوهنوردان خارجی نیز جهت صعود به بعضی از قله‌های معروف ایران چون دماوند و تخت سلیمان و... به کشور ما سفر می‌کنند. در جدول زیر فهرست تعدادی از قله‌های ایران که بیشتر مورد توجه قرار دارد با پاره‌ای از خصوصیات آنها ذکر می‌شود:^{۲۱}



۱۰۰- منظره‌ای از قله دماوند در دشت لار

(از سفرنامه بروکش)

۲۱ - این فهرست بر اساس مقالات کوه‌های ایران مندرج در دوره‌های مختلف مجله شکار و طبیعت، کتاب کوه‌ها و غارهای ایران تألیف احمد معرفت و اطلاعات و راهنمایی‌های ارزنده کوهنورد گرامی آقای جلال افتخاری تنظیم گردیده است.

قله‌های معروف ایران

نام قله	ارتفاع	مسیر صعود	علت اهمیت
سیلان ^{۲۲}	۴۸۴۰	۱- مشکین شهر از طریق دره قفقورسو ۲- مشکین شهر - ده موایل ۳- سرعین تبریز - ایقوان ۱- جنبه جنوبی: قزوین - معلم کلاویه ۲- جنبه شمالی: تنکابن - شیروود - چالکروود رامسر - جواهرده یا جواهردشت - سیاه کلرود آبیک - شهرک - ده حسن جون ۱- مرزن آباد حسن کیف - رود بارک ۲- آبیک - شهرک - جویستان ۳- تنکابن - خرم آباد - دهکده پاندشت ۴- جاده چالوس - گردنه کندوان - دهکده دلیر ۱- گاجره - دیزین ۲- ده لالان ۱- گچسر - دره وارنگه رود ۲- دهکده لالان	قرار دریاچه زیبا با وسعتی نزدیک به دو هکتار در دهانه دودکش آتشفشان و چشم انداز زیبای اکثر شهرهای آذربایجان شرقی و غربی، ارمستان و آذربایجان شوروی و وجود یخچالهای طبیعی منطقه، چشمه سارهای آب گرم و استخر چادرهای ایلات در دامنه‌ها. وجود چشمه سارهای آب‌معنی در دامنه کوه. دریاچه زیبای آوان در دامنه جنوبی به طول و عرض ۵۰۰ متر و عمق ۲۸ متر و انواع شکار. وجود امامزاده در روی قله و چشم انداز بسیار زیبا. انواع شکارهای کوهی از قبیل گل و بز و گاو کوهی. قلل و یخچالهای طبیعی و متعدد و معروفیت جهانی منطقه - وجود دیواره‌ای به ارتفاع ۸۵۰ متر - شکارهای فراوان در گردنه کلجاران، سیاه گوک و قله سیاه کمان و وجود نفت چال.
پالان گردن	۴۳۷۵		یکی از مهمترین مراکز تجمع شکار.

۲۲- ارتفاع قله سیلان را ۴۸۱۱ و ۴۸۵۰ متر هم ذکر کرده‌اند.

نام قله	ارتفاع	مسیر صعود	علت اهمیت
آبک	۲۷۵۰	میگون	انواع شکارهای کوهی — وجود مجتمع جهانگردی میگون در پای قله و پیست اسکی شمشک در شمال غربی قله.
آزادکوه	۴۳۷۰	۱ — گچسمر — گاجره — وارنگرود — دره شیرکمر — دره سووک. ۲ — جاده چالوس — پل زنگوله — جاده کمرین — ده میناک و کلاک کرج — آسارا — شاپل — کهنه ده یا آزادبر	یکی از بزرگترین شکارگاه‌های ایران، وجود دهکده زیبای «پوش» در پای قله.
هفت خوان	۳۹۵۰	۱ — دربند — پس قلمه — اوسون ۲ — پس قلمه — آبشار دوقلو ۳ — منظریه ۴ — درکه ۵ — ولنجک — مسیر تله کابین	وجود گل‌های وحشی متنوع و فضای عطرآگین در فصل بهار، یکی از زیباترین دامنه‌های ارتفاعات البرز مرکزی.
توچال	۳۹۶۰	از طریق پلور و رینه توسط ۹ مسیر مختلف می‌توان به قله صعود کرد.	وجود آثار تاریخی و دیدنی چون امامزاده داود، امامزاده عقیل، امامزاده شکراب، امامزاده ابراهیم، قبر اروس، عمارت شهرستانک، شاه‌دره، قلعه دختر شهرستانک، شکارگاه‌های متعدد و تسهیلات تله کابین تا نزدیکی قله.
دماوند ۲۳	۵۶۷۱		از نظر ملی و بین‌المللی معروف است — وجود چشمه‌سارهای آب گرم متعدد و آثار تاریخی در منطقه از جمله ملک قله که از نظر قدمت با قلاع اسماعیله برابری می‌کند.
۲۳ — ارتفاع قله دماوند بر اساس اندازه‌گیریهای دیگر از ۵۷۷۱ تا ۶۳۰۰ متر نیز ذکر شده است.			

نام قله	ارتفاع	مسیر صعود	علت اهمیت
الرم	۴۷۵۰	۱- فشم - گروابدر ۲- پلور - دره چپکروود ۳- پلور - دره لار ۴- ده افجه - گردنه افجه بشم ۵- رود هن - ایرا - گردنه گل زرد و دره لار افجه - کند - هویج زار	در مسیر قله دره زیبای لار با طبیعت وحشی و روح پرور و چشمه سارهای فراوان مسحورکننده است.
آتشکوه	۳۷۸۰	۱- دماوند - دره تار - دریاچه تار ۲- پلور - زبار - لاسم ۳- مسیر زمستانی از طریق ده مویج یا آرو ۱- گزنک - وانا - امیری ۲- فیروزکوه - ارجمند - لوزر شاهرود - دهکده شاهکوه شاهرود - دهکده نگارمن ۱- مشهد - طوس - کلاته شیرین ۲- مشهد - فرخند - رضوان ۳- مشهد - رادکان	روی قله آثار و ابنیه قدیمی موجود است که به احتمال روزگاری آتشکده بوده است. در دامنه های شمالی کوه که مشرف به دره لار است یک دری فراوان است. وجود دو دریاچه زیبای «تار» و «مویج»، در سالهای اخیر به علت کم آبی دریاچه مویج به باتلاق شیهت یافته است. ماهگیری ورزشی در دریاچه تار. مسیر قله از تنگه ای می گذرد که بر دیواره یک قسمت آن نقوشی از سلاطین گذشته نقش شده است. دارای شکارهای فراوان. ساکنان دهکده های اطراف هزار مسجد عقیده دارند با صعود به این کوه و توسل به درگاه خداوند افراد بدون اولاد صاحب فرزند می شوند. همچنین معتقدند این کوه قادر است بعضی از امراض را شفا دهد و وجود مناره های طبیعی متعدد در مسیر قله. ^{۲۴}

۲۴- این پدیده را گزندوی می گویند و عبارتست از کلاهک های سنگی که بر روی ستونی از خاک و مواد نرم قرار گرفته اند.

نام قله	ارتفاع	مسیر صعود	علت اهمیت
قورخود	۲۹۵۰	جاده گنبد کاووس - بجنورد - ده چمن بند	در مسیر قله درختان زیبای جنگلی و آبشارهای فصلی تا زیر دیواره ادامه دارد. نوع کوهستان رسوبی و دارای فسیلهای زیادی است.
بینالود	۳۲۵۰	۱ - جنبه جنوبی: ده فریزی و خور ۲ - جنبه شمالی: زوشک - گلنکان - چشمه سبز ۳ - اخلمد اورمیه - گردشگاه بند - دوراهی رازان - دهکده جرمی	سنگهای کوه رسوبی و دارای فسیل است، در دامنه های کوه حیوانات شکاری زیادی دیده می شود و وجود دریاچه کوچک چشمه سبز در دامنه شمالی.
چهل مور شهیدان	۳۹۰۰		در فصل بهار دامنه های آن واقعا تماشایی است و یکی از مناظر بدیع و زیبای طبیعی را به وجود می آورد. آب در زیر توده های عظیم یخ و برف باقی مانده از بهمن های زمستانی تونلهای زیبایی ساخته و راه خود را به خارج می گشاید. در پشت قله دریاچه زیبای شهیدان از نقاط دیدنی است. برفچالها و طبیعت وحشی منطقه از نظر شکوه و زیبایی به خوبی با منطقه تخت سلیمان برابری می کند. در مرداد ماه جریان آب برفچالها و یخچالها در بستر نهرها جریان می یابد و آلاسه های قورمز و زرد در میان فرش مخملی از چمن و خزه های نرم و سبز خودنمایی می کند و دوستداران طبیعت وحشی را به آغوش خود فرا می خواند. در پای قله از زمانهای بسیار قدیم آثار قبور چهل مرد شهید موجود است که بسیار قابل توجه است.

نام قله	ارتفاع	مسیر صعود	علت اهمیت
اشتران کوه قل: سن بران- گل گل گهر - میترزایی - فیال سون - کوله لایو قالی کوه (غالبه کوه)	۳۸۵۰ تا ۴۱۵۰	۱- ایستگاه دربند- قریه تین در محور اژنا - درود ۲- قریه دره تخت	اشتران کوه یکی از زیباترین ارتفاعات کشور به شمار می رود و دارای یخچالهای طبیعی و دایمی است که در تمام فصول سال از یخ و برف پوشیده است. دریاچه های زیبای گهر در این رشته کوه واقع شده و انواع شکار در دامنه های آن دیده می شود.
	۴۱۰۰	ایگودرز از دو مسیر: دهکده چغاگرک و کیلان از طریق گردنه خاکبار	دامنه های این کوه زیبا از لاله های وازگون و گلها و گیاهان رنگارنگ پوشیده شده و رایحه دل انگیز عطری این گیاهان فضای اطراف را اشباع می کند و نام قالی کوه یا غالبه کوه را برانزیده این کوهستان باصفا می سازد. شکارهای کوهی از جمله پانزهای معروف در منطقه دیده می شود.
منطقه زرد کوه قل: هفت تنان شهیدان - کلونچی	۴۲۵۰ تا ۴۴۰۰	شهر کرد - فارسان - چلگرد - جاده تونل کوهرنگ	دریاچه های آن اقامتگاه ییلاقی کوچ نشینان بختیاری است. دریاچه زیبای کوهستانی آب ناز در نزدیکی جوتقان و شلمزار و سرچشمه های کارون و زاینده رود. از مرتفع ترین قله، منطقه وسیعی از جمله استان چهارمحال بختیاری، قسمتی از اصفهان دیده می شود. آبشارهای زیبای سالداران و بهشت آباد در مسیر صعود قرار دارند.

نام قله	ارتفاع	مسیر صعود	علت اهمیت
منطقه دنا قل: سه قه قدوس (بیژن ۱۷۲۰۳)، سی چانی و مرکزی یا حوضی دال منطقه الوند قل: کلایغ لاند، دایم برف	۴۲۰۰ تا ۴۴۰۰	۱- سمیرم - دهکده چهارباغ - دهکده آب ملخ ۲- سی سخت - پاناوه - میمند - آب ملخ ۳- سی سخت - چشمه میشی - یخچال سی چانی ۱- همدان - گنجنامه - دشت میشان ۲- همدان - دره مرادبیک	در قلل دنا در تمام فصول سال با دهای سردی با سرعت زیاد می وزد. دامنه های شمالی آن ییلاق ایلات قشقایی و دامنه های جنوبی آن مسکن اهالی بویراحمد است. در مسیر صعود می توان در زیرتگاه شاه الوند با نوح بن نبی به نیایش پرداخت و از چشمه حوض نبی که به اعتقاد اهالی شفابخش است و چمنزار تخت نادر و چشمه سارهای متعدد آن، گهواره مریم، یخچال حضرت صاحب الزمان و امامزاده کوه دیدن کرد. از فراز قله کرکس با وجود فاصله زیاد، کوه های البرز و قله زیبای دماوند، منطقه قالی کوه، زردکوه و اصفهان کاملاً مشخص است. دهکده تاریخی و بسیار زیبای ایبانه در شمال آن قرار دارد.
شیرکوه طرزجان - برفخانه	۴۰۵۰	۱- نظنز - دهکده سور ۲- نظنز - دهکده اوره یا طامه ۳- نظنز یا مورچه خورت - ده کیشه و پناهگاه کرکس یزد - ده بالا	طرزجان از نظر داشتن دیواره ای حدود ۴۵۰ متریکی از زیباترین کوه های کویری ایران است. زمین هموار قله و وجود تعدادی غار بر اهمیت منطقه افزوده است. در دامنه های شیرکوه کل و بز و بلیک و تپه فراوان است.

نام قله	ارتفاع	مسیر صعود	علت اهمیت
جوپار	۳۹۵۰ تا ۴۱۰۰	کرمان - جوپار	وجود دیواره‌های متعدد این محل را به عنوان یک منطقه آموزشی جهت کسانی که هدفهای کوهنوردی در منطقه هیمالیا دارند درآورده است. در دامنه‌های این رشته کوه شکارهای کوچک و بزرگ فراوان دیده می‌شود. ماهان و مزار شاه نعمت‌الله ولی در جهت شمالی این کوه واقع شده است.



۱-۱- تصویر از کوه‌های ایران

(طرح از مهندس هوشنگ سیحون)

ب - غارهای ایران و صنعت جهانگردی

در حال حاضر کشف غارها و اسرار ناشناخته درون زمین تنها در انحصار دانشمندان زمین شناس نبوده بلکه توجه گروه کثیری از کوهنوردان و ورزشکاران نیز به آن جلب شده است.

بازدید روزافزون علاقه‌مندان از غارهای کشف شده فکر استفاده هر چه بیشتر از این پدیده را در صنعت جهانگردی شکل داده به طوری که در بعضی از کشورها، غارها به صورت جاذبه‌های پراهمیت جهانگردی درآمده است.

مشهورترین غارهای آسیا در هیمالیا، اندونزی و نواحی مرطوب واقع شده‌اند زیرا اقلیم این مناطق واکنش‌های شیمیایی روی رسوبات آهکی را سرعت می‌بخشد.

در کشور پهناور ما نیز غارهای شگفت‌انگیزی وجود دارد که تاکنون به همت کوهنوردان ارزنده کشورمان بسیاری از آنها شناسایی گردیده است. بیشتر غارهای ایران در مناطق قم، محلات، اراک، همدان، کازرون، شیراز و زنجان قرار دارند.

غارها به دو گونه فعال و غیرفعال و همچنین دو نوع طبیعی و مصنوعی، یعنی آنهایی که توسط فعل و انفعالات طبیعی زمین به وجود آمده، و آنهایی که عمدتاً توسط انسان کنده شده و بیشتر پناهگاه یا محل زندگی انسانهای اولیه بوده است، تقسیم می‌شوند.

در ایران حدود ۱۷۰ غار شناسایی شده که بیشتر آنها را غارهای طبیعی تشکیل می‌دهد. تعدادی از این غارها با جاذبه‌های فراوان خود مورد توجه بسیاری از ایرانگردان واقع شده و حتی در سالهای اخیر جهانگردان نیز از آنها بازدید کرده‌اند.

غار در هر کشوری یک میراث گرانبهای ملی به شمار می‌رود، با توجه به اینکه هزاران سال طول می‌کشد تا غاری به وجود آید بنابراین بازدیدکنندگان باید در حفظ این میراث ملی بکوشند و از آسیب رساندن به پدیده‌های درون آن و آلوده ساختن محیط غار خودداری نمایند.

در کشورهای پیشرفته جهان هر غار دارای شناسنامه‌ای است که قدمت، طرز تشکیل، سابقه تاریخی، زمین شناسی و غیره در آن جمع‌آوری و بر روی یک تابلو همراه با نقشه غار در مدخل آن نصب شده و همچنین راهنمایی‌های لازم در مورد نحوه بازدید و عدم برخورد غیر اصولی با این پدیده شگفت‌انگیز خلقت در اختیار بازدیدکنندگان قرار داده شده است.

با این امید که ما هم بتوانیم روزی در کشورمان برای تمام غارها شناسنامه کاملی داشته

باشیم فهرست و خصوصیات تعدادی از غارهای ایران را ذکر می‌کنیم: ۲۵



۱۰۲- دهانه ورودی غار نخجیر - دلیجان

(عکس از اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان مرکزی)

۲۵ - این فهرست بر اساس مقالات غارهای ایران مندرج در دوره‌های مختلف مجله شکار و طبیعت، کتاب کوه‌ها و غارهای ایران و همچنین اطلاعات ارزنده کوهنورد گرامی آقای جلال افتخاری تنظیم گردیده است.

استان تهران

نام غار	محل	خصوصیات
بورنیک	فیروزکوه - نزدیک ایستگاه راه آهن مهاباد	نام غار مأخوذ از اسم کوهی است که در آن واقع شده و چون شهری زیرزمینی قرن‌ها پیش محل سکونت انسان بوده است.
رودافشان	دماوند - نزدیک دهکده جابان	یکی از غارهای بزرگ ایران که دارای ستونهای استالاکتیت ^{۲۶} و استالاکمیت ^{۲۷} های فراوانی است.
شل کنج در ^{۲۸}	فیروزکوه - نزدیک قریه آنزها	بدنه غار آهکی و دارای استالاکتیت‌های مرجانی‌الوانی است که نظیر آن کم‌تر یافت می‌شود.
هلیدر	فیروزکوه نزدیک قریه شوراب	دارای ستونهای کوتاه استالاکمیت و بدنه زیبای آهکی است و در نزدیکی آن چشمه آب گوارایی است.
یخ مراد	جاده چالوس نزدیک دهکده شاه‌پل	نمونه یکی از غارهای بسیار جالب و پرازش از نظر قندیل‌های یخی.

۲۶ - استالاکتیت یا چکنده، ستونی از مواد معدنی است که به‌طور قائم از سقف غار آویخته باشد.

۲۷ - استالاکمیت یا چکیده، ستونی از مواد معدنی است که بر اثر قطرات آب حاوی مواد معدنی از کف غار به
صورت عمودی بالا آمده باشد.

۲۸ - shel konjdar

استان سمنان

نام غار	محل	خصوصیات
در بند	در دامنه ارتفاعات غربی قریه ییلاقی در بند واقع در ۲۱ کیلومتری شمال سمنان	سراسر غار پوشیده از ستونهای بزرگ و زیبای استالاکمیت بوده و از نظر دکوراسیون یکی از زیباترین و تماشایی ترین غارهای ایران است. در غار ستونهایی از استالاکمیت به ارتفاع ۱۲ متر دیده می شود که هریک نزدیک ۳ متر قطر دارند. از دیدنیهای این غار حوضچه آب صاف کوچکی است در کناره راست غار نزدیک به ستون بزرگ که در شکم دیواره آهکی زیبا جای دارد و سراسر سال آب آن برجاست ولی از نظر آشامیدنی مناسب نیست.

استان مازندران

نام غار	محل	خصوصیات
اسپهد خورشید	در فاصله سه کیلومتری مشرق ایستگاه راه آهن دو آب واقع در مسیر تهران- گرگان نزدیک دهکده اسک	دارای یکی از عظیم ترین و زیباترین طاقهای طبیعی دنیا و ذری مخروبه که احتمالاً مربوط به دوران ساسانی است. به علت داشتن خفاشهای فراوان و جالب. دارای رنگهای گونه گون و صدها پدیده و ساخته های شگفت آور نقش و خط دل انگیز طبیعت ورودخانه داخل غار از غارهای ماقبل تاریخ از غارهای ماقبل تاریخ یکی از زیباترین ۹۰ تانه های غار در ایران و صعود از آن بسیار مشکل است.
اسک	نزدیک به شهر	
دیو خانه	مثل قو- بالا تر از ده دانیال	
کمر بند	نزدیک به شهر	
هوتو	نزدیک به شهر	
کیجا کچال	در مشرق ایستگاه راه آهن دو آب	
گل زرد	پلور- دره گل زرد	رودخانه ای درون غار جریان دارد. یک غار زیبا نزدیک تهران.

استان مرکزی

نام غار	محل	خصوصیات
آزادخان	نزدیک محلات	وجود ستونهای بزرگ و زیبای استالاکمیت و خفاش فراوان.
خانهٔ شیطان	۶۰ کیلومتری اراک در دامنه‌های کوه غازک	دارای چهار حفره با قندیل‌های زیبای آهکی که انتهای هر حفره چاه‌هایی به عمق ۳۰ متر وجود دارد.
سوله خوزرا	نزدیک ده سفیدان ۴۵ کیلومتری جنوب اراک نزدیک قریه علیم‌آباد	دارای یک ستون بلند و ستبر استالاکتی نازجی رنگ بسیار زیبا.
شاه کیخسرو	اراک - نزدیک دهکدهٔ ملک‌آباد در دامنهٔ کوه شاه‌زند	این غار از دیرباز مورد احترام هموطنان زرتشتی بوده است.
چاه زندان افغان	کاسه کویر بین گرمسار و ورامین	شروع غار، چاهی قیف‌مانند به عمق حدوداً ۱۵ متر و طول ۱۱۰ متر و شامل دو شعبه، در انتهای شعبه شمالی تالاری به مساحت ۷ متر مربع و بسیار زیبا است، این تالار دارای استالاکمیت و استالاکتیهای خوشه‌ای که در حال تکوین است و همچنین سنگهای بسیار زیبای فرومگنزه به مقدار زیاد به چشم می‌خورد.

استان آذربایجان شرقی

نام غار	محل	خصوصیات
پامپوئیل (کبوتر)	مراغه - نزدیک دهکدهٔ گشایش ۴ کیلومتری ایستگاه راه‌آهن خواجه نصیر	کتیبه‌ای به زبان روسی در مدخل غار موجود است. چاه‌های متعدد و پرتگاه‌های عمیق دارد.

استان باختران

نام غار	محل	خصوصیات
پرو	شمال باختران	طبق نظر غارشناسان انگلیسی این غاریکی از بزرگترین غارهای آسیا بوده و دارای ۲۵ حلقه چاه عمیق است. در عمیق ترین نقطه آن دریاچه وسیعی است که منبع چشمه های بیستون و طاق بستان و دیگر چشمه های پیرامون کوه پرو است. در این غار دره ای به عمق ۳۵۰ متر وجود دارد.
رطیل	نزدیک باختران	دارای استالاگمیت های زیاد و تعداد فراوان رطیل و خفاش.
قوری قلعه	نزدیک پاوه	به طول ۶/۵ کیلومتر و دارای دالانهای متعدد و تالارهای بسیار زیبا، و همچنین استالاگمیتها و استالاگمیتهای متنوع و سنگهای کریستالیزه شده بسیار زیبا است و آب فراوان در غار جریان و دارای آبشارهای متعدد که ارتفاع بلندترین آنها به حدود ۱۲ متر می رسد.

استان کردستان

نام غار	محل	خصوصیات
گرفتو	در مسیر سنندج - تکاب	از غارهای بزرگ و دیدنی ایران است که دارای سوابق تاریخی چند هزار ساله می باشد.
شووی	۱۲ کیلومتری بانه مرز ایران و عراق	در انتهای غار دریاچه کوچکی قرار دارد. بازدید از آن مستلزم استفاده از وسایل فنی است.

استان لرستان

نام غار	محل	خصوصیات
گوکان	پل دختر	دارای استالاگمیت ها و استالاگمیت های بسیار جالب.
یت خانه	نزدیک ده علیوند	از غارهای جالب و دیدنی

استان زنجان

نام غار	محل	خصوصیات
قمجوقا	قیدار - نزدیک ده قلعه جوق	از دخمه های جالب و برجسته پیش از اسلام با اطاقها و تالار و شاه نشین کنده شده در کوه.
آق قایا	آوج - نزدیک دهکده سلطان بلاغ	سه غار در کنار هم.
خرمنه سر	کوههای طارم منطقه زنجان	یکی از غارهای بزرگ منطقه است.
ساج	آوج - نزدیک دهکده صادق آباد و شاکین و ساج به سمت ده قرمزآباد	
شاکین	آوج - نزدیک دهکده صادق آباد و شاکین	یکی از بزرگترین و جالبترین غارهای نزدیک تهران است و با اتومبیل می توان تا پای غار را پیمود. معدن سرب شاکین در نزدیک آن.
کته خور	زنجان - ارتفاعات جنوب غربی دهکده گرماب	یکی از بزرگترین غارهای مسطح ایران است و حدود شش کیلومتر تا کنون در آن پیموده شده است. این غار می تواند در صورت استفاده صحیح به عنوان یکی از زیباترین جاذبه های جهانگردی ایران مورد بهره برداری قرار گیرد.

استان های فارس و کهکیلویه و بویراحمد

نام غار	محل	خصوصیات
تادوان	۱۲۰ کیلومتری شرق شیراز بر سر راه جهرم	از بزرگترین غارهای ایران است و در آن هزاران خفاش زندگی می کنند.

حیدریک	شمال غربی شیراز در ارتفاعات بیضا	درون غار چاهی وجود دارد که صدای جریان آب در انتهای آن به خوبی شنیده می شود. صعود به آن دشوار و مستلزم استفاده از وسایل فنی است.
شاه قنداب	۴۵ کیلومتری آباد	یکی از جالب ترین و دیدنی ترین غارهای ایران است، به ویژه آن که در انتهای آن سه ستون بسیار زیبا که از استالاکمیت تشکیل شده چندین برابر به زیبایی آن می افزاید. درون غار چشمه های آب فراوان نیز دیده می شود.
شفق	۱۴۰ کیلومتری شرق شیراز نزدیک دهکده صیمکان	غار دارای دو دهانه بسیار جالب و آب فراوان و چاه های زیادی است. استالاکتیت و استالاکمیت های فراوانی دارد و هزاران خفاش در آن زندگی می کنند.
شاپور	۳۰ کیلومتری کازرون	مجسمه ای از شاپور اول پادشاه ساسانی به ارتفاع ۷ متر از سنگ در این غار وجود دارد. دریاچه کوچکی از باران در غار به وجود آمده است.
صحرای باغ	۱۴ فرسنگی جنوب لار	بر دیوارهای غار خطوطی به زبان عبری دیده می شود.
کان گوهر	۳۶ کیلومتری شرق سوریان (بوانات)	یکی از بزرگترین و زیباترین غارهای ایران است. در انتهای غار دریاچه ای وجود دارد، درون غار تالار بزرگی است که دارای استالاکمیت و استالاکتیت های بسیار جالب و فراوان است.

گورکان	نزدیک قریه خفرک علیا ۱۶ فرسنگی شیراز	غار در دامنه کوه باصفایی قرار گرفته و در انتهای آن چشمه‌ای جریان دارد. عده‌ای معتقدند امیر تیمور گورکانی از این غار به عنوان محل اسلحه‌سازی استفاده کرده است.
یخ	در ارتفاع ۳۸۵۰ متری کوه دنا	از غارهای جالب و دیدنی ایران است. درون غار ستونی از یخ به ارتفاع ۸۰ متر و قطر ۱۴ متر وجود دارد. در انتهای غار دریاچه زیبایی است مملو از قطعات یخ شناور. بازدید از این غار مستلزم استفاده از وسایل فنی است. _ _ _

استان خراسان

نام غار	محل	خصوصیات
اخلمد	غرب مشهد نزدیک دهکده اخلمد	آبشار زیبا و با عظمت اخلمد در نزدیکی این غار قرار دارد.
بیدک	بجنورد - نزدیک دهکده بیدک	دارای استالاکتیت و استالاگمیت‌های فراوان.
بیدخت	نزدیک بیدخت گناباد	بدنه‌های غار را سنگهای مرمر بسیار مرغوب تشکیل می‌دهد.
دزدک	۴۸ کیلومتری شمال مشهد نزدیک دهکده کوشک آباد	دارای استالاکتیت و استالاگمیت‌های فراوان.

مغان	۷۵ کیلومتری مشهد جنوب دهکده مغان	یکی از غارهای بزرگ اطراف مشهد.
مزدوران	۹۵ کیلومتری راه مشهد - سرخس نزدیک دهکده مزدوران (مردآوند)	استالاگمیت به انواع مختلف و زیبا به مقدار کم در آن دیده می شود. دارای تعداد زیادی خفاش.
مزنگان	۶ کیلومتری دهکده مزدوران	دارای استالاگمیت و استالاگمیت های بسیار قدیمی.
هندل آباد	در نزدیکی دهکده تبادگان شمال شرقی مشهد	دارای استالاگمیت و استالاگمیت، درون غار چشمه کوچکی است که اهالی آن را مقدس می دانند.

استان اصفهان و چهارمحال بختیاری

نام غار	محل	خصوصیات
افغان	مبارکه نزدیک ایستگاه ابرژ	دارای دالان زیبایی که از پدیده های شگرف و ستودنی است.
کله رود	نزدیک مورچه خورت	دارای استالاگمیت های بزرگ و جالب.
نیاسر	کاشان نزدیک قریه بزرگ و زیبای نیاسر	غار طبیعی نیست و بیشتر به بازداشتگاه شبیه است.
غاران	درکوه غاران بختیاری	در اثر ارتعاش صدا های مهیبی در غار شنیده می شود. آب از شکاف های غار فرو می ریزد.

استان همدان

نام غار	محل	خصوصیات
عباس آباد	یک کیلومتری آبگرم همدان	شامل دو غار کوچک و بزرگ. غار بزرگ در محل به زندان دختر شاه پریان شهرت دارد.
هیزج	قهاوند نزدیک روستای هیزج	در کنار چپ دهانه غار دو کتیبه کوچک و بزرگ به فرمان ناصرالدین شاه به مناسبت بازدید از منطقه حجاری شده است.

غار علی صدر

علی صدیقی از بزرگترین غارهای ایران است که دریاچه بزرگی را در دل خود جای داده است و با غارهای مهم دنیا رقابت می‌کند.

این غار در کوه کم ارتفاعی در روستای علی صدر واقع در شمال غربی همدان، در مسیر همدان بیجار قرار گرفته است. از دو طریق می‌توان به روستای علی صدر سفر کرد و از شگفتی‌های غار زیبای علی صدر دیدن کرد:

۱- جاده تهران- همدان

در جاده تهران همدان در کنار دهکده ویان واقع در ۳۸ کیلومتری همدان راهی بطرف کبودرآهنگ منشعب می‌شود، این راه تا روستای علی صدر ۷۲ کیلومتر فاصله دارد و از روستاهای امیرآباد، کوهین و گل‌تپه عبور می‌کند.

۲- جاده همدان- باختران

در ۲۳ کیلومتر جاده همدان- باختران راه آسفalte ای به سمت شمال منشعب می‌گردد که پس از ۵۸ کیلومتر به روستای علی صدر می‌رسد. دهکده‌های صالح‌آباد، لک و گل‌تپه در مسیر این راه قرار گرفته‌اند.

خصوصیات غار

غار علی صدر از دو طبقه تشکیل شده است. در مدخل غار محوطه وسیعی به مساحت ۲۵۰ متر وجود دارد که بازدیدکنندگان از غار در آن به استراحت می‌پردازند و منتظر نوبت برای دیدار از قسمت‌های مختلف غار می‌شوند.

دیوارهای اطراف غار پوشیده از سنگ‌های زیبای طبیعی است و ارتفاع آنها تا سقف متجاوز از ده متر است. بازدیدکنندگان پس از عبور از راهی که بتون‌ریزی شده است به کنار دریاچه بزرگ و زیبای غار هدایت می‌شوند و وسیله قایق از قسمت‌های مختلف غار که تا کنون شناسایی و چراغ‌کشی شده است دیدن می‌کنند.

دریاچه بزرگ غار به وسیله دالان‌هایی بیکدیگر مرتبط می‌گردد. دیوارها و سقف‌ها از ستون‌های زیبای استالاکتیت و استالاگمیت پوشیده شده و رنگ‌های زیبایی به خود گرفته

است.

مسیرهای مختلف غار به میدان وسیعی منتهی می‌گردد. طول یکی از این مسیرها متجاوز از ۱/۵ کیلومتر است و انتهای آن به خشکی می‌رسد، بازدیدکنندگان پس از پیاده شدن از قایق‌ها به گردش پرداخته و از زیبایی‌های تحسین‌انگیز سقف، دیوارها و مناظر دل‌انگیز طبیعت استفاده می‌برند.

طبقه فوقانی غار در ارتفاع ۳ تا ۸ متری از سطح معبر اصلی غار قرار دارد. در این مسیر ستون‌های زیبایی از استالاکمیت به وجود آمده که هر بیننده را به شگفتی وامی‌دارد. عبور از این طبقه برای افراد عادی مشکل است ولی کوهنوردان با استفاده از وسایل مخصوص به آسانی از این قسمت عبور کرده و آنرا مورد بازدید قرار می‌دهند. در روستای علی صدربیک مهمانسرا و ورودگاه مناسب برای اقامت جهانگردان و ایرانگردان احداث شده است.

ج - اسکی

اسکی از ورزشهایی است که نخستین بار توسط مهندسان خارجی که برای ایجاد تأسیسات فنی در اوایل قرن حاضر به ایران دعوت شدند در کشور ما متداول شد. اولین پیست و تله اسکی در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در لشگرگ (گردنه کوچک) توسط یک نفر اطریشی به نام «آرل برگ» ایجاد شد و کم‌کم بین طبقات مختلف رونق گرفت و در طی سالهای ۱۳۲۰ در آبدلی و سپس در اواسط سال ۱۳۲۹ در شمشک و بعدها در دیزین و برخی از شهرهای ایران گسترش بیشتری یافت. در فصل زمستان و به خصوص تعطیلات آخر هفته پیست‌های اسکی در نقاط کوهستانی کشور مورد استفاده بسیاری از علاقه‌مندان به این ورزش قرار می‌گیرد.^{۲۹}

محلهای اسکی

محلهای اسکی ایران برحسب ارزشمندی به شرح زیر طبقه‌بندی می‌شوند:

الف - محلهایی که ارزش منطقه‌ای دارند

این مناطق امکانات محدود و متغیری از نظر اسکی بازی داشته (اختلاف ارتفاع کمتر از ۲۹ - این قسمت با استفاده از طرح جامع توسعه جهانگردی، ضمایم گزارش نهایی مرحله دوم تهیه گردیده است.

۵۰۰ تا ۶۰۰ متر، پیست‌های محدود) لیکن نیاز اسکی‌بازان مبتدی و عادی را برآورده می‌سازد و در نقاطی که دور از پیست‌های خوب اسکی هستند امکان بازی چنین ورزشی را فراهم می‌آورد.

ب - محلهایی که ارزش داخلی دارند

محلهایی که ارزش داخلی دارند دارای امکانات خوب، پیست‌های متنوع با اختلاف ارتفاع ۸۰۰ تا ۹۰۰ متر بوده و برای هر نوع اسکی‌بازی مطلوب می‌باشند. این محلهای شاید بتوانند مشتریان بین‌المللی کشورهای همسایه را به سوی خود جلب کنند.

ج - محلهایی که ارزش بین‌المللی دارند

اختلاف ارتفاع ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ متر و با ظرفیتی برای بیش از ۱۰۰۰۰ اسکی‌باز ارزش بین‌المللی داشته و قابل مقایسه با محلهای آلپی هستند.

تجهیزات موجود در پیست‌های اسکی

مناطق اسکی اطراف تهران دارای بالابرهایی به شرح زیر می‌باشند:

پیست دیزین - تله کابین - تله اسکی - تله سی‌ژ

پیست شمشک - تله سی‌ژ - تله اسکی

پیست آبعلی - تله اسکی

پیست خور - تله اسکی

همچنین تعدادی تله اسکی در بعضی از مناطق اسکی در مجاورت شهرهای زیر قرار

دارند:

پیست اسکی یام در نزدیکی تبریز

پیست اسکی در نزدیکی اورمیه

پیست اسکی در نزدیکی زنجان

پیست اسکی تقی‌آباد در نزدیکی اصفهان

پیست اسکی وکیل‌آباد در نزدیکی مشهد

پیست اسکی همدان

پیست اسکی نزدیک سپیدان (اردکان فارس)

لازم بتذکر است که تجهیزات موجود در پیست های اسکی شهرستان ها برای اختلاف ارتفاع های کوچک ایجاد شده و تنها نیاز اسکی بازان آماتور را برآورده می سازد.

تأسیسات اقامتی و پذیرایی

تأسیسات اقامتی و پذیرایی در چند پیست اسکی اطراف تهران موجود است که مورد استفاده علاقمندان ورزش اسکی قرار می گیرد.

دو هتل و تعدادی شاله در دیزین

یک هتل در گچسرنزدیکی دیزین

دو هتل در شمشک

یک هتل در آبدلی

علاوه بر هتل های فوق الذکر چندین رستوران نیز با قیمت های ارزان تر و سرویس ساده تر برای پذیرایی از ورزشکاران در فصل اسکی دایر می گردد. به علاوه آپارتمان هایی نیز در نزدیکی پیست های شمشک و دیزین ساخته شده است.

مشخصات محل های اسکی منطقه تهران

ارزش محل	حداکثر اختلاف ارتفاع	ارتفاع		مسافت زمانی	محل های اسکی
		اوج	شروع		
بین المللی	۱۵۰۰	۳۹۶۰	۲۴۰۰	توچال ۳۰ دقیقه آهار ۱۱/۲ ساعت شهرستانک ۲۱/۴ ساعت	توچال
داخلی	۱۰۰۰	۲۹۰۰	۱۹۰۰	یک ساعت	حاجی آباد
منطقه ای	۲۰۰	۲۸۰۰	۲۶۰۰	۱۱/۲ ساعت	آبدلی
منطقه ای	۵۰۰	۳۱۰۰	۲۶۰۰	۱۱/۲ ساعت	شمشک
منطقه ای	۹۰۰	۳۳۰۰	۲۴۰۰	۱۱/۲ ساعت	خور
داخلی	۸۰۰	۳۳۰۰	۲۵۰۰	۲۱/۲ ساعت	نساء
داخلی + کشورهای همسایه	۹۰۰	۳۶۰۰	۲۷۰۰	۳ ساعت	دیزین
داخلی + کشورهای همسایه	۱۱۰۰	۳۸۰۰	۲۷۰۰	۳ ساعت	کوه لار

محل های اسکی منطقه اصفهان و چهارمحال

محل های اسکی	مسافت زمانی	ارتفاع		حد اکثر اختلاف ارتفاع	ارزش محل
		شروع	اوج		
شاه کوه (تقی آباد)	۱/۲ ساعت	۲۷۰۰	۳۴۰۰	۷۰۰	منطقه ای
کوه جهان بین	۲ ساعت	۲۶۰۰	۳۳۰۰	۷۰۰	منطقه ای
کوه سالدارون (۳۲۰۰ متری)	۲ ساعت	۲۵۰۰	۳۲۰۰	۷۰۰	منطقه ای
کوه سالدارون (۳۴۰۰ متری)	۲ ساعت	۲۵۰۰	۳۴۰۰	۹۰۰	داخلی
زرد کوه (۳۸۰۰ متری)	۳ ساعت	۲۷۰۰	۳۸۰۰	۱۱۰۰	داخلی
کوه زیره (۳۴۰۰ متری)	۳ ساعت	۲۶۰۰	۳۴۰۰	۸۰۰	داخلی

محل های اسکی منطقه تبریز

محل های اسکی	مسافت زمانی	ارتفاع		حد اکثر اختلاف ارتفاع	ارزش محل
		شروع	اوج		
کوه فلاخ	۵۰ دقیقه	۲۰۰۰	۲۵۰۰	۵۰۰	منطقه ای
عنصررود (آستاری)	یک ساعت	۲۳۰۰	۳۴۷۰	۱۰۰۰	داخلی + کشورهای همسایه
کوه سهند	هفتاد دقیقه	۲۶۰۰	۳۵۰۰	۹۰۰	داخلی + کشورهای همسایه
کوه عملدار	هشتاد دقیقه	۲۳۰۰	۳۱۰۰	۸۰۰	داخلی
قوشه داغ	۲/۲ ساعت	۲۳۰۰	۳۱۰۰	۸۰۰	داخلی

محل های اسکی منطقه مشهد

محل های اسکی	مسافت زمانی	ارتفاع		حداکثر اختلاف ارتفاع	ارزش محل
		شروع	اوج		
زوشک	۴۵ دقیقه	۲۰۰۰	۲۵۰۰	۵۰۰	منطقه ای
نقطه ارتفاعی ۳۲۰۰	۵۰ دقیقه	۲۴۰۰	۳۲۰۰	۸۰۰	داخلی
نقطه ارتفاعی ۳۱۰۰	۵۰ دقیقه	۲۳۰۰	۳۱۰۰	۸۰۰	داخلی

محل های اسکی منطقه همدان

محل های اسکی	مسافت زمانی	ارتفاع		حداکثر اختلاف ارتفاع	ارزش محل
		شروع	اوج		
کوه الوند:	۳۰ دقیقه	۲۴۰۰	۳۴۰۰	۱۰۰۰	داخلی +
دره فرعی مرکزی					کشورهای همسایه
دره فرعی شمالی					داخلی +
دره فرعی شرقی					کشورهای همسایه
		۲۴۰۰	۳۶۰۰	۱۲۰۰	داخلی +
					کشورهای همسایه

د- شکار و ماهیگیری

شکار و ماهیگیری امروزه از جاذبه های با ارزش جهانگردی محسوب می شود زیرا درآمدهایی که از جهانگردان شکارچی عاید کشورها می شود به مراتب بیشتر و قابل توجه تر از درآمدی است که جهانگردان معمولی نصیب کشورها می نمایند. با توجه به اینکه مراکز شکار به سرمایه گذاری و تجهیزات گرانبهائی نیاز ندارند و آنچه مد نظر است برنامه ریزی صحیح و تشکیلات است باید از امکانات بالقوه وجود ۱۴۸ نوع پستاندار که ۳۵ نوع آن

و حوش قابل شکارند و ۴۹۰ نوع پرند و همچنین شکارگاه‌ها و صیدگاه‌های متعدد و پراکنده سرزمین پهناور ایران بیشتر بهره‌برداری شود. در جدول زیر برخی از پرندگان و حیوانات وحشی مناطق مختلف ایران را ذکر می‌نماییم:

منطقه	پرندگان و حیوانات
مازندران	پلیکان، فلامینگو، پرندگان مهاجر، کبک، کبک دری، کبک چیل، تیهو، قرقاول، زنگوله‌بال، ایبا، باقرقره، دراج، میش مرغ، خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، خرس قهوه‌ای، کاراکال، گربه جنگلی، پلنگ، یوز پلنگ، گراز، مرال، شوکا، آهو، کل و بز و قوچ، گوزن زرد.
گیلان	پلیکان، فلامینگو، پرندگان مهاجر، کبک، تیهو، قرقاول، باقرقره، جیرفتی، کبک دری، ایبا. تشی، شغال، گربه جنگلی، گراز، کل و بز، جبیر، خرس قهوه‌ای، گرگ، روباه، کفتار، پلنگ، سیاه‌گوش.
فارس	پلیکان، فلامینگو، پرندگان مهاجر، هوبره، کبک، تیهو، دراج، باقرقره، ایبا. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، خرس قهوه‌ای، روباه، کفتار، کاراکال، گربه جنگلی، پلنگ، یوز پلنگ، گراز، گورخر، آهو، جبیر، کل و بز و قوچ و میش.
خوزستان	پلیکان، پرندگان مهاجر، دراج، هوبره، باقرقره، ایبا. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، کفتار، گربه جنگلی، گراز، گوزن زرد. ^{۳۰}
خراسان	کبوتر، کبک، کبک دری، کبک چیل، تیهو، میش مرغ، هوبره، زنگوله‌بال، باقرقره، پرندگان مهاجر. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، خرس قهوه‌ای، کاراکال، گربه جنگلی، پلنگ، یوز پلنگ، گراز، آهو، کل و بز و قوچ و میش.
آذربایجان	پلیکان، فلامینگو، پرندگان مهاجر، سیاه‌خروس، کبک، کبک چیل، کبک دری، تیهو، ایبا، باقرقره، دراج، قرقاول. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، پلنگ، گراز، گربه جنگلی، خرس قهوه‌ای، خرس سیاه، مرال، شوکا، آهو، کل و بز و قوچ و میش.
^{۳۰} - جنگ طولانی در مناطق غربی و جنوبی کشور به حیات وحش منطقه خسارتهای فراوان وارد آورده است.	

منطقه	پرندگان و حیوانات
اصفهان	کبک، تیهو، هوبره، باقرقره. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، کفتار، کاراکال، گربه جنگلی، پلنگ، یوز پلنگ، گراز، آهو، کل و بز و قوچ و میش.
سمنان	فلامینگو و پرندگان مهاجر، کبک، کبک چیل، کبک دری، تیهو، هوبره، باقرقره. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، کفتار، خرس قهوه‌ای، کاراکال، گربه جنگلی، پلنگ، یوز پلنگ، گراز، گورخر، مرال، شوکا، آهو، جبیر، کل و بز و قوچ و میش.
تهران	پرندگان مهاجر، کبک، کبک چیل، تیهو، قرقاول. خرگوش، تشی، گرگ، شغال و روباه، خرس قهوه‌ای، سیاه‌گوش، گربه جنگلی، پلنگ، گراز، مرال، شوکا، جبیر، آهو.
باختران	کبک، کبک دری، تیهو، هوبره، باقرقره. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، خرس قهوه‌ای، پلنگ، گراز، کل و بز و قوچ و میش.
چهارمحال بختیاری	پرندگان مهاجر، کبک، کبک چیل، تیهو، باقرقره. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، خرس قهوه‌ای، کفتار، گربه جنگلی، پلنگ، گراز، کل و بز و قوچ و میش.
مرکزی	کبک، تیهو، باقرقره. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، پلنگ، آهو، کل و بز و قوچ و میش.
زنجان	پرندگان مهاجر، کبک، کبک چیل، باقرقره. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، خرس قهوه‌ای، سیاه‌گوش، پلنگ، گراز، کل و بز، قوچ و میش.
کردستان	کبک، کبک چیل، تیهو، باقرقره. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، خرس قهوه‌ای، گراز، آهو، کل و بز، قوچ و میش.
کرمان	کبک، تیهو، جیرفتی، دراج، هوبره، باقرقره. خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، کفتار، خرس سیاه، کاراکال، گربه جنگلی، پلنگ، گراز، آهو، جبیر، کل و بز، قوچ و میش.

منطقه	پرنده‌گان و حیوانات
هرمزگان	پلیکان، فلامینگو، پرنده‌گان مهاجر، کبک، تیهو، جیرفتی، دراج، خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، کفتار، گراز، آهو، جبیر، کل و بز، قوچ و میش.
بوشهر	پلیکان، فلامینگو، پرنده‌گان مهاجر، کبک، جیرفتی، هوبره، باقرقره، خرگوش، تشی، گرگ، شغال، روباه، آهو، جبیر، کل و بز، قوچ و میش.
سیستان و بلوچستان	پلیکان، فلامینگو، پرنده‌گان مهاجر، کبک، تیهو، جیرفتی، دراج، هوبره، باقرقره، خرگوش، گرگ، شغال، روباه، کفتار، کاراکال، پلنگ، یوزپلنگ، گراز، آهو، جبیر، کل و بز، قوچ و میش، کروکودیل.

مقررات صید و شکار

با توجه به اینکه حیوانات وحشی علاوه بر ایفای نقش عمده در زنجیره حیات و استمرار نظام پیچیده طبیعت، در زمره سرمایه‌های عمومی محسوب می‌شوند بنابراین بهره‌برداری از آنها تابع شرایط و ضوابطی است که از سوی سازمان حفاظت محیط زیست تعیین و به مورد اجرا گذاشته شده است که مختصراً به آن اشاره می‌شود.

مبادرت به هرگونه شکار و صید و پرورش و تکثیر و نگاهداری و خرید و فروش و صادرات حیوانات قابل شکار و صید در سراسر کشور مستلزم تحصیل دفترچه شناسایی شکارچیان و پروانه مخصوص از واحدهای تابعه سازمان حفاظت محیط زیست می‌باشد.

دفترچه شناسایی شکارچیان

هر شکارچی موظف است با مراجعه به واحدهای سازمان محیط زیست ضمن ارائه مدارک لازم از قبیل جواز حمل اسلحه و غیره دفترچه شناسایی دریافت دارد. در این دفترچه ضمن درج مشخصات کامل شکارچی و اسلحه شکاری وی محلهایی برای ثبت پروانه‌های شکار که توسط شکارچی اخذ می‌شود و همچنین صفحه‌ای برای درج تخلفات احتمالی در نظر گرفته شده است.

پروانه شکار

هر شکارچی برای شکار پرندگان و حیوانات قابل شکار که انواع، شرایط و فصول مجاز شکار آنها همه ساله از سوی سازمان حفاظت محیط زیست تعیین و اعلام می شود نیاز به اخذ پروانه های مخصوص دارد.

ماهگیری

صید ماهی با قلاب از تفریحات سالمی است که مشتاقان فراوان دارد. علاقه مندان ماهیگیری تفریحی می توانند در فصول مجاز با اخذ پروانه در رودخانه ها و دریاچه های داخلی زیر به صید پردازند: ۳۱.

ردیف	نام رودخانه و دریاچه	فصول مجاز
۱	دریاچه سد کرج	دهم فروردین تا پانزدهم مهر
۲	رودخانه کرج از پل کرج تا زیر سد	دهم فروردین تا پایان خرداد
۳	رودخانه جاجرود (پایین و بالای سد لتیان)	اول خرداد تا آخر شهریور
۴	رودخانه پلور زیر سد لار	اول خرداد تا آخر شهریور
۵	دریاچه سد لار و رودخانه لار تا چشمه دوبرار	اول خرداد تا آخر شهریور
۶	دریاچه تار	اول خرداد تا آخر شهریور
۷	دریاچه نثار	اول خرداد تا آخر شهریور
۸	رودخانه و دریاچه گهر (لرستان)	اول خرداد تا آخر شهریور
۹	دریاچه سد زاینده رود و رودخانه زاینده رود	اول خرداد تا اول آبان
۱۰	رودخانه ليقوان (تبريز)	اول خرداد تا آخر شهریور
۱۱	رودخانه کوهرننگ (از اول تونل کوهرننگ تا پل سوده جان)	اول خرداد تا آخر شهریور
۱۲	رودخانه کوهرننگ (از سد تنظیمی تا گودال گاوخونی)	اول اردیبهشت تا آخر شهریور
۱۳	رودخانه کهمان (لرستان)	اول تیر تا آخر شهریور
۱۴	رودخانه های: گرگان رود، چالوس دانیال چای، سفارود، تنکابن و حسن آباد	اول خرداد تا آخر شهریور

شکار و صید غیرمجاز

متخلفین از قانون و مقررات شکار و صید علاوه بر محکومیت های مندرج در قانون برای

۳۱- مأخذ: سازمان حفاظت محیط زیست.

شکار و صید غیرمجاز به جزای نقدی به شرح زیر نیز محکوم می‌گردند: ۳۲

۱ - پستانداران

نوع	مبلغ جریمه
ببر، یوز پلنگ، گوزن زرد	۲۰۰۰,۰۰۰ ریال
خرس سیاه، گورخر	۱۰۰۰,۰۰۰ ریال
پلنگ، مارال	۵۰۰,۰۰۰ ریال
شوکا، جبیر، آهو	۳۰۰,۰۰۰ ریال
خرس قهوه‌ای، سیاه‌گوش، کاراکال	۲۰۰,۰۰۰ ریال
کل و بز و قوچ و میش وحشی	۱۵۰,۰۰۰ ریال
گربه شنی، گربه پالاس، شاروباه	۱۰۰,۰۰۰ ریال
سایر انواع گربه وحشی، انواع سمور، سنجاب، روباه سر و دم سیاه	۷۰,۰۰۰ ریال
سگ دریایی (فک)، سگ آبی (شنگ)، انواع رودک	۵۰,۰۰۰ ریال
موش خرما، سایر انواع روباه، گرگ	۲۰,۰۰۰ ریال
انواع دیگر پستانداران	۵,۰۰۰ ریال

۲ - پرندگان وحشی

نوع	مبلغ جریمه
شاهین، بالابان (چرخ) بحری، طرلان، لاجین	۱۰۰۰,۰۰۰ ریال
انواع عقاب، هما	۴۰۰,۰۰۰ ریال
قرقی، سنقرها، ترمتای، دلیجه، لیل	۲۰۰,۰۰۰ ریال
درنای سیبری، سیاه‌خروس، میش مرغ، انواع دیگر پرندگان شکاری، انواع دال	۱۵۰,۰۰۰ ریال
عروس غاز، قو	۱۰۰,۰۰۰ ریال
مرغ آتشی (فلامینگو) مرغ سقا (پلیکان)، هوبره	۷۰,۰۰۰ ریال

۳۲ - مأخذ: سازمان حفاظت محیط زیست.

۴۰,۰۰۰ ریال	جیرفتی، قرقاول، درنا، لک لک، دراج، کبک دری، زنگوله بال، زاغ بور
۲۰,۰۰۰ ریال	غاز اردک سرسفید، اردک مرمری، طاووسک، آنقوت
۱۰,۰۰۰ ریال	انواع مرغابی، انواع پرندگان کوکر، کبک چیل، تیهو، ابیا، مینا، دودوک
۵,۰۰۰ ریال	سایر انواع پرندگان وحشی

۳ - خزندگان

نوع	مبلغ جریمه
تمساح	۶۰۰,۰۰۰ ریال
انواع لاک پشت دریایی	۱۰۰,۰۰۰ ریال
انواع دیگر خزندگان وحشی	۴,۰۰۰ ریال

۴ - آبزیان

نوع	مبلغ جریمه
ماهی آزاد	۴۰,۰۰۰ ریال
ماهی سفید، ماهی کورغا (کورماهی)	۱۵,۰۰۰
ماهی قزل آلا	۵,۰۰۰ ریال
سایر انواع ماهی ها	۱۰۰۰ ریال

توضیح: بهای هر عدد از نوزاد پستانداران وحشی اعم از این که زنده متولد شده باشند یا در رحم باشند معادل مبلغ مربوط دربند ۱ می باشد.
بهای هر عدد از تخم پرندگان وحشی نصف ارقام مربوط دربند ۲ می باشد.

۵ - قایقرانی و اسکی روی آب

قایقرانی و اسکی روی آب امروزه به صورت یکی از پررونق ترین تفریحات سالم در کشورهای پیشرفته جهان شناخته شده است.

در کشور ما برای نخستین بار در سال ۱۳۴۳ خورشیدی امکانات انجام آن در دریاچه سد
امیرکبیر فراهم آمد و علی رغم گرانی و فصلی بودن جمع کشیری را به خود جلب کرد و
دریای مازندران و دریاچه دیگر سدهای کشور را نیز به مراکز این ورزش تبدیل نمود.

پایان

فهرست اعلام

فهرست نام‌های اشخاص

فهرست نام‌های جغرافیائی

اسامی جاییا

۲

۸۲۷،۷۷۳،۷۴۹،۷۲۸،۷۰۴،۳۸۷،۳۸۵،۳۷۹	آب شیرین ۲۶۲،۴۶۱
۱۳۲،۶۲۲،۵۱،۳۷،۳۵،۳۱	آبلی ۸۴۱،۸۴۰،۸۳۹،۷۲۰
۴۵۴،۱۳۵،۱۱۸،۴۵	آبگرم ۴۷۵،۴۴۶،۱۳۳
۴۵۲	آجی چای ۲۷۳،۱۸۹
۷۰۵	آذربایجان ۴۶۰،۴۰۱،۳۸۵،۳۷۴،۷۳،۳۳
۴۲۰،۱۹۲،۱۰۲،۴۴	۷۰۲،۴۹۲
۶۲	آذرگشنب ۶۰۶
۵۵۲	آزارات ۲۶۵
۵۵۷	آرپاتپه ۶۲۵
۷۰۱،۴۵۸،۴۴۶	آژانس ایران‌تور ۷۲۰
۷۴۲	آساک ۴۶
۱،۴۷۰،۴۶۹،۴۶۲،۴۶۰،۳۱۹،۲۰۹،۲۰۸	آستارا ۶۲۸،۶۲۷،۶۲۶،۶۲۵،۵۴۴،۴۶۳
۷۶۰،۷۲۳،۶۸۸،۶۶۰،۵۵۸،۴۷۲،۴۷۱	۷۵۵،۷۰۲،۶۵۹،۶۵۸،۶۲۹
۳۸۰	آسمون گرد ۶۸۹
۵۱	آسیا ۱۹۲،۱۴۰،۱۳۵،۱۱۸،۱۰۲،۱۰۰،۴۴
۴۷۶	آه ۳۶۹،۳۵۶،۳۱۸،۲۳۲،۲۲۶،۲۱۹،۲۱۶،۲۱۵
	۸۵۲

الف

اروپای شرقی ۱۰۰	
اورمیہ ۷۰۴،۶۵۸،۴۰۳،۳۷۶،۳۷۴،۱۳۶	ابوشہر ۳۲۴،۳۲۰
۸۴۰،۷۵۶،۷۵۵	ابہر ۲۸۰،۳۳۳
ازی ۱۴۷	
اسپانیا ۳۸۵،۳۸۰،۱۳۷،۸۴،۶۲	اتحاد جماہیر شوروی ۷۴۰،۷۳۸،۷۰۶
استخر ۴۰۳،۶۳،۲۸	اراک ۷۲۷،۷۰۲،۶۸۹،۴۳۲،۱۴۴،۹۹،۳۳
استر آباد ۵۵۹،۵۵۸،۵۵۰،۴۶۷،۳۷۹،۱۹۹	اربل ۳۸
۶۶۰	اردبیل ۶۵۸،۶۲۵،۶۲۴،۵۵۲،۳۸۵،۲۴۵
استرتورا ۱۹۰	۷۴۹،۶۵۹
استرٹ گلن ۳۹۴	اردستان ۶۸۹،۹۹،۵۸
استرخان ۴۶۳	اردکان ۷۵۴،۶۹۰،۶۸۹
استرٹریک ۳۹۴	اردن ۷۶۹،۷۰۱
اسد آباد ۶۶	ارزروم ۵۵۵
اسک ۴۷۵،۴۴۷،۴۴۶	ارس ۲۶۶،۲۶۵،۱۵۸،۱۱۶
اسکندریہ ۴۶۴	ارگان ۳۸
اسلام آباد ۷۰۲،۷۰۱	ارمنستان ۴۶۳،۳۶۸،۲۶۵،۱۵۸،۱۱۶،۷۳
اشتران کوه ۶۴۳،۶۴۲	۵۵۵
اشترگان ۱۲۶	اروپا ۱۲۰،۱۱۶،۱۱۲،۱۱۱،۱۰۲،۵۱،۴۴
اشرف ۲۰۱،۲۰۰	۲۱۹،۱۹۲،۱۷۴،۱۵۷،۱۵۴،۱۵۳،۱۴۰،۱۳۵
اشک ۳۹۴	۳۷۷،۳۵۹،۲۵۷،۲۶۳،۲۵۲،۲۵۱،۲۴۵
اصفہان ۷۳،۶۷،۶۶،۶۵،۶۲،۵۶،۵۵،۳۱،۲۸	۵۴۳،۴۶۹،۴۲۷،۳۸۹،۳۸۵،۳۸۳،۳۷۹
۱۳۳،۱۳۲،۱۳۱،۱۲۹،۱۲۸،۱۲۷،۱۲۶،۸۰	۷۰۳،۵۶۹
۸۵۳	

امیریا ۱۹۰	۱۷۰، ۱۶۴، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۳۵، ۱۳۴
امام زاده مسکین آباد ۵۳۹	۲۰۹، ۱۹۸، ۱۹۱، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۶
امام زاده هاشم ۴۵۹، ۳۱۶	۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۲، ۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۴، ۲۱۰
امیر آباد ۸۳۸	۲۷۱، ۲۶۱، ۲۴۹، ۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۲، ۲۳۸
امین آباد ۳۱۶	۳۷۴، ۳۶۸، ۳۱۸، ۳۱۱، ۳۰۹، ۲۹۰، ۲۸۳، ۲۸۰
انار ۱۷۴	۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۰، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۰
انارک ۷۴۴، ۷۴۳، ۶۸۸، ۶۲۲	۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۲، ۵۴۷، ۵۴۳، ۵۱۴، ۴۷۶، ۴۶۶
انزلی ۶۲۵، ۶۲۴، ۵۴۴، ۵۴۳، ۴۶۵، ۴۶۴	۶۵۷، ۶۵۶، ۶۴۸، ۶۴۵، ۶۴۳، ۶۴۲، ۶۰۶، ۶۰۴
۶۶۰، ۶۵۹، ۶۵۸، ۶۵۵، ۶۵۴، ۶۴۸، ۶۴۶	۷۳۰، ۷۰۳، ۷۰۱، ۶۷۳، ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۵، ۶۶۴
۸۲۷، ۸۱۹، ۷۵۵، ۷۳۷، ۷۰۲، ۷۰۱، ۶۶۷	۸۲۰، ۷۷۳، ۷۴۷، ۷۳۸
۸۳۹، ۸۳۸	افسوس ۳۸
اندلس ۶۷	افغانستان ۱۱۸، ۱۳۷، ۴۰۴، ۵۵۹، ۵۶۰، ۶۳۰
انطاکیه ۴۵	۷۰۱
اندونزی ۸۲۷	اکباتان ۱۱۱، ۴۳، ۶۱
انگلیس ۵۴۷، ۴۳۰، ۴۰۹، ۴۰۲، ۳۷۴، ۳۳۶	اکتافه ۵۵۵
۷۳۹، ۷۰۹، ۷۰۴، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۱، ۵۵۰	البرز ۲۸۰، ۲۸۰، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۳، ۴۷۲، ۵۵۰
اندیشک ۷۰۲	۷۴۷، ۷۰۶، ۷۰۱، ۵۷۰، ۵۵۸، ۵۵۱
اودسا ۵۴۳	الجزایر ۷۶۹
اهواز ۷۷، ۵۶۱، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۶، ۶۷۲، ۷۰۲	الحضر ۴۸
ایتالیا ۱۱۱، ۱۹۲، ۳۸۰، ۷۳۲	الزهر ۶۷
ایزه ۱۲۵، ۱۲۴	الساسیه ۵۰۵
ایران ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴	الوند ۳۳، ۲۸۰

بابل ۴۸۰۳۱	۶۱،۶۰،۵۹،۵۴،۵۳،۵۲،۵۱،۴۸،۴۷،۴۶،۴۵
بابلسر ۷۵۵،۷۲۳،۷۰۲	۱۰۰،۸۴،۸۳،۸۰،۷۹،۷۴،۶۹،۶۶،۶۳،۶۲،
باجگیران ۶۶۱	۱۳،۱۲،۱۲،۱۲،۱۲،۱۱،۱۱،۱۰،۱۰،۱۰،
باختران ۷۳۸،۷۷۲،۷۰۱،۳۰۹	۱۴۴،۱۴۱،۱۴۰،۱۳۷،۱۳۶،۱۳۵،۱۳۴،۱۳۱
باختر ۴۸،۴۷	۱۶۰،۱۵۸،۱۵۷،۱۵۶،۱۵۵،۱۵۳،۱۴۸،۱۴۷
بادکوبه ۶۵۸،۵۵۰،۵۴۴،۱۹۹	۱۹۷،۱۸۸،۱۸۰،۱۷۸،۱۷۴،۱۶۴،۱۶۲،۱۶۱
بارفروش ۹۶۰،۵۵۹،۵۵۸،۴۶۹،۴۶۳	۲۱۹،۲۱۶،۲۱۴،۲۱۱،۲۱۰،۲۰۸،۲۰۶،۲۰۵
باریگاز ۴۷	۲۵۵،۲۵۳،۲۴۷،۲۴۵،۲۴۳،۲۳۵،۲۳۳،۲۲۵
بازار شاهی ۲۶۶ ۲	۲۶۹،۲۶۶،۲۶۵،۲۶۴،۲۶۳،۲۶۲،۲۶۱،۲۵۷
بازرگان ۷۰۱	۲۹۰،۲۸۷،۲۸۵،۲۸۳،۲۸۰،۲۷۹،۲۷۶،۲۷۲
بازار وکیل ۳۲۸	۳۳۲،۳۲۴،۳۲۰،۳۱۹،۳۱۸،۳۱۶،۳۱۴،۲۹۲
باغ شاه ۳۹۶،۳۹۵	۳۶۷،۳۵۹،۳۵۴،۳۵۲،۳۵۰،۳۴۴،۳۳۷،۳۳۴
باکری ۵۲۸	۳۹۰،۳۸۸،۳۸۰،۳۷۸،۳۷۵،۳۷۴،۳۷۳،۳۷۲
باکو ۷۱۰،۴۶۳،۱۴۷	۴۱۶،۴۱۰،۴۰۷،۴۰۳،۴۰۲،۴۰۰،۳۹۷،۳۹۲
باسنج ۲۷۵	۵۵۴،۵۵۳،۵۵۲،۵۴۳،۵۱۴،۴۳۰،۴۲۷،۴۲۲
باویر ۱۳۶	۵۶۲،۵۶۱،۵۶۰،۵۵۹،۵۵۸،۵۵۷،۵۵۶،۵۵۵
بایجان ۴۷۳،۴۷۲	۷۰۶،۶۶۹،۶۵۷،۶۵۶،۶۵۴،۶۳۶،۵۶۹،۵۶۶
بجنورد ۷۰۱	۷۴۰،۷۳۸،۷۲۸،۷۲۷،۷۱۹،۷۱۷،۷۱۴،۷۱۰
بحر احمر ۴۴	۷۷۲،۷۶۹،۷۵۹،۷۵۱
بحر اژه ۲۰۱	ایراندیل ۵۵۶
بغارا ۱۲۷،۵۹،۵۱	ایروان ۴۶۷

ب

بختیاری ۶۴۶،۶۴۵،۶۴۴،۶۴۳،۶۴۲،۶۲۹
۸۵۵

۶۱ بم	۶۷۱،۶۵۷،۶۵۶،۶۵۴،۶۵۳،۶۵۲،۶۴۹،۶۴۷
بحی ۶۷۱،۶۷۰،۵۶۲،۴۶۴	۷۶۰،۶۷۹،۶۷۴،۶۷۳
بنارو ۲۳۷	بختگان ۷۵۵
بندامیر ۳۴۵،۱۴۹	براآن ۶۸
بندر آباد ۱۲۱	بروجرد ۶۵۶،۶۴۵،۶۴۴،۶۴۲،۵۶۱،۴۰۳
بندر سیراف ۵۵	۷۶۰،۷۰۲
بندر طاهری ۵۵،۵۴	بروصه ۱۴۷
بندر عباس ۴۶۵،۴۶۳،۴۴۵،۴۴۴،۴۳۳،۱۶۶	بروکسل ۵۸۰
۷۰۳،۶۶۳،۶۶۲،۶۵۷،۵۶۰	برلین ۵۴۳،۱۰۱
بندر علی ۲۴۵،۲۴۴	بریتانیا ۳۶۷
بندر لنگه ۲۴۴	بستان آباد ۵
بنگال ۳۱۹	بظام ۷۳
بورسا ۵۲۵	بشاگرد ۷۷۶
بوین زهرا ۳۰۲،۲۶۰	بصره ۶۷۷،۶۶۷،۵۶۲،۳۳۶،۱۵۸،۷۷،۷۶،۷۳
بوشهر ۵۱۴،۴۶۴،۴۶۲،۳۹۰،۳۷۴،۳۷۳،۳۱۹	برخوار ۶۸
۷۳۸،۷۰۳،۶۷۱،۶۷۰،۶۶۴،۶۵۷،۵۶۱،۵۶۰	بنداد ۵۶۱،۴۰۳،۱۲۳،۱۱۲،۱۰۲
بهبهان ۷۶۰،۶۴۲	بلاشگرد ۴۸
بهشهر ۷۰۲	بلج ۷۸،۵۱
بیت المقدس ۷۳	بلده ۲۸۰
بیرکده ۴۴۲	بلژیک ۵۷۳
بیستون ۳۷۳،۳۰۹	بلنار ۲۱۸
یشاپور ۳۷	بلوچستان ۶۳۰،۳۷۴،۱۳۷

بین النهرین ۳۱، ۳۵، ۴۸، ۱۵۸، ۴۰۰، ۶۱۰، ۶۱۰

بید گل ۱۸۶

پیر بازار ۶۵۹، ۵۴۶

پیرزن ۳۲۳، ۳۶۵، ۴۱۰

پیز ۱۱۲

پ

پارت ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰

پاریس ۲۴۱، ۵۱۴، ۶۳۸

پازار گاد ۳۷، ۴۰۱

پاسار گاد ۲۸، ۳۸، ۱۵۲

پاکستان ۷۰۱

پالرمو ۱۸۶

پالمیر ۴۸

پراگ ۸۵

پرسپولیس ۳۷۳، ۷۴۷

پریشان ۷۵۵

پشتکوه ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۷۳

پطروفسک ۵۴۴

پل دختر ۳۸

پنت موله ۱۸۰

پن نف ۲۳۴

پوبولو ۱۸۴

پوتی ۴۶۳

پوجورئال ۱۸۶

ت

تاجه ۶۸

تاتارستان ۱۵۸

تار ۷۵۵

تایباد ۷۰۱

تبریز ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱،

۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳،

۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۱۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۶،

۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵،

۳۱۴، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۷۴، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۰۰،

۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶،

۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳،

۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹،

۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴،

۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹،

۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵،

۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱،

۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸،

[illegible]

حلوان ۶۱۳

حوض سلطان ۶۹۰

حیران ۶۲۶

ج

چالوس ۷۲۳، ۷۰۱، ۳۱۶

چشمه آلا ۷۰۵

چکاندوک ۳۲۰

چکسلواکی ۸۴

چمخاله ۷۵۵

چنار اهدار ۳۲۴

چولپر خان (گلیپگان) ۱۴۴

چهلستون ۱۵۱

چهل منار ۳۵۲، ۳۴۶، ۱۵۱، ۱۴۹

چین ۱۴۷، ۱۲۲، ۱۰۴، ۱۰۲، ۵۲، ۵۱، ۴۹، ۴۸

خ

خارا کس اسپاسینو ۵۱، ۴۸، ۴۷

خارکف ۷۱۰

خاتقین ۵۶۵، ۵۶۳، ۵۶۲

خیض ۴۴۵

ختا ۱۴۷

خراسان ۱۳۷، ۸۸، ۸۷، ۸۰، ۷۰، ۶۹، ۶۷، ۳۰، ۲۸

۷۷۲، ۶۳۰، ۶۲۹، ۵۲۴، ۳۹۰، ۲۲۴، ۱۵۸، ۱۳۸

خرقان ۳۳

خرم آباد ۷۰۲، ۵۶۱، ۳۷۳

خرموت ۲۴۲، ۲۴۱

خزر ۷۳۸، ۶۶۹

خسروی ۷۰۱

خشت (روستا) ۳۲۱

خلیج فارس ۱۱۲، ۸۴، ۵۵، ۵۴، ۴۵، ۴۲، ۳۰، ۲۸

۷۵۵، ۷۴۷، ۷۰۲، ۶۷۰، ۶۶۹، ۱۵۸، ۱۳۷

خمین ۱۴۴

خوارزم ۱۲۷

ح

حاجب الدوله (کاروانسرا) ۵۳۰، ۵۱۴

حاجی رحیم خان (کاروانسرا) ۵۲۹

حاجی طرخان ۶۲۸

حاج ملا علی (کاروانسرا) ۵۳۰

حبله رود ۱۹۱، ۱۹۰

حسن آباد ۵۷۹، ۵۷۵، ۵۵۵

حصارک ۵۵۳، ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۷، ۵۳۶

خوانسار ۶۷۲، ۴۳۷، ۴۳۲	دروازه کازرون ۳۲۴
خور ۸۴۰، ۷۴۳، ۶۱۷، ۶۱۳	دروازه نوا ۵۱۸
خوزستان ۷۰۲، ۶۵۶، ۳۷۳، ۳۱۶، ۳۰۶، ۲۸	دروازه یشم ۴۹
خونه زینه اون ۳۲۳	دریای اژه ۳۸
خوی ۶۵۸، ۵۲۷، ۴۶۲، ۱۴۱، ۱۳۶	دریای سیاه ۲۷۳، ۳۹
	دریای سیحون ۳۹
د	دریای مازندران ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۰۲، ۴۱، ۳۰
دادیوان ۲۳۴	۳۹۰، ۲۶۳، ۱۹۹، ۱۹۶
دارابگرد ۴۰۳	دزفول ۶۷۲، ۶۴۵، ۶۴۲، ۵۶۱، ۱۲۳
دارالفنون ۶۲۷	دسترچین ۳۲۳
داغستان ۵۲۷	دستگرد ۷۸
دامغان ۶۶۰، ۴۶۲، ۱۳۶، ۷۲، ۵۸، ۵۱	دشت مغان ۱۱۶
دانمارک ۱۵۹	دمـــــاونند ۴۷۴، ۴۶۳، ۳۸۰، ۲۰۹، ۲۰۸
دجله ۱۵۸، ۱۲۳، ۱۱۷، ۸۰، ۷۵، ۳۱	۷۰۱، ۴۷۶، ۴۷۵
دربند ۷۲۳، ۵۴۴، ۲۴۵	دمیرقاپو ۱۹۹
دره خلم ۵۱	دورا ۵۲
درگاه ۵۴	دوشک ۶۶۲
دروازه باغ شاه ۳۲۴	دولکی ۳۲۱، ۳۲۰
دروازه سمدی ۳۲۴	دوور ۵۴۷
دروازه شاه داعی ۳۲۴	ده سیف ۴۴۵
دروازه شاه میرزا حمزه ۳۲۴	دیاربکر ۱۵۸
دروازه قصابخانه ۳۲۴	دیزین ۸۴۰، ۸۳۹
۸۶۰	

دیلم ۶۶۹، ۶۸	روم ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۰، ۱۲۸، ۱۰۱، ۱۴
دینار (کوه) ۷۴۹	ری ۷۳، ۶۷، ۶۴، ۵۶، ۵۵، ۵۱، ۴۵، ۳۳، ۲۸
دیوانخانه باغ ۲۰۲	۴۰، ۱، ۳۷۵، ۳۷۲، ۱۳۶، ۹۸، ۸۰
	ریحان ۴۶۳
	ریگ ۶۶۹
	رینه ۴۴۷، ۴۴۶
رامسر ۷۵۵، ۷۲۳	
رامهرمز ۶۷۲، ۶۴۲، ۱۲۳، ۳۸	
رج رشیدی ۲۶۳	
رجخ ۵۲۸	زاگرس ۷۶۰، ۴۰۳، ۳۳، ۲۸
رستاباد ۷۹	زاهدان ۷۰، ۴۷۰، ۱۰۹۹
رشت ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۳، ۵۱۴، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱	زاینده رود ۶۴۳، ۶۸
۵۵۹، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۵۴، ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۵۰، ۵۴۸	زردچه بستان ۵۴۱
۷۰، ۲، ۶۶۷، ۶۵۹، ۶۵۸، ۶۵۵	زردکوه ۶۷۹
رشمه ۱۸۹	زرقان ۳۴۵، ۲۷۸
رفسنجان ۱۷۲	زرکاباذن ۶۸
رکن آباد ۳۴۰، ۱۲۹، ۱۲۸	زربیار ۷۵۵
رواندوز ۵۲۷	زریسف ۱۷۰
رودبار ۴۴۱	زنجان ۴۶۲، ۱۶۴، ۱۳۶، ۱۳۰، ۱۲۹، ۳۳
رودخانه بدخشان ۱۲۳	۸۴۰، ۸۲۷، ۷۰۱
روسیه ۳۷۳، ۳۶۷، ۳۵۹، ۱۵۶، ۱۰۱، ۸۴، ۶۲	زنگبار ۶۶۹
۶۵۴، ۶۲۷، ۶۲۶، ۵۵۵، ۵۴۴، ۴۶۲، ۴۰۲، ۳۸۸	زواره ۵۸
۷۰، ۴، ۶۶۹، ۶۵۶، ۶۵۵	زیاران ۵۴۰

سیستان ۱۶۶	شروان (ده) ۵۰۳
سی سنگان ۷۶۱	شروان ۱۵۷
سیف آباد ۵۸۳	شریف آباد ۴۳۰
سیلک ۲۹، ۲۸	شط العرب ۷۶
	شمب بوآن ۷۵۴
	شفارود ۶۲۵
شاپور ۴۱۳، ۴۱۱، ۴۰۳، ۳۷	شماخی ۲۴۵، ۱۵۸، ۱۵۷
شامات ۱۳۷	شمش ۱۷۳
شام ۷۳	شمشک ۸۳۹
شاه (میدان) ۵۱۹، ۵۱۸	شمیران (خیابان) ۵۱۴
شاه (مسجد) ۵۱۱	شمیران ۴۸۳، ۴۰۹، ۴۰۷
شاه آباد (میهمانخانه) ۵۳۵	شورلوق (شورلوق) ۹۰، ۸۷
شاه آباد ۵۵۳	شوشتر ۶۴۵، ۶۴۲، ۵۶۱، ۳۷۳، ۱۲۴، ۱۲۳
شاهچراغ ۳۳۷	۶۷۹، ۶۷۲، ۶۶۹، ۶۶۶
شاهرود ۶۶۰، ۵۵۹، ۲۸۳	شوش ۷۷۲، ۳۷۲، ۸۴، ۴۸، ۴۱، ۳۸، ۳۲، ۳۱
شاهزاده زید ۴۷۱، ۴۷۰	شهرضا ۳۰۵
شاه عبدالعظیم ۴۹۰	شهرستان ۶۷
شاه کوه ۶۴۲	شهریار ۹۵
شاهی ۷۲۳	شهمیرزاد ۴۰۰، ۳۹۱
شاهی (کاروانسرا) ۵۰۱	شیراز ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۱۰، ۱۰۳، ۱۰۲
شراة ۷۵۶	۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۳۲
شرفخانه ۷۰۴	۲۸۰، ۲۶۲، ۲۴۴، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۰۹، ۱۵۳
	۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۱، ۳۰۹
	۸۶۳

٦٥٨،٥٥٦ ٣٤٤،٣٤٢،٣٣٧،٣٣٦،٣٣٠،٣٢٨،٣٢٥
طنجه ١٢٢ ٣٧٤،٣٥٧،٣٤٥
طوس ٦٤٠،٦٣٩،١٣٦،٨٧،٦٢ ٤٦٢،٤٦٠،٤٠٣،٣٩٠،٣٧٤،٣٥٧،٣٤٥
ع ٦٦٤،٦٥٧،٥٦١،٥٥٢،٥٢٨،٥٢٣،٤٦٤

عالی قابو ٢٨١،٢٣٢،٢٢٨،٢٢٧ ٧٤٧،٧٣١،٧٣٠
عبدل آباد سفر خوجه ٥٥٣ شیروان ٧٠١،١٥٨
عثمانی ٣٨٨،٣٦٧،٢٧١،١٤٠

عدن ٥٤٧ ص صابین قلمه ٤٠١
عرق ١٢٧،١٢٦،١٢٥،١١٣،٨٠،٦٧،٣٣ صوفیان ٧٠٤،٦٥٨
عربستان ٦٢ صومارر ١٢٨
عشرت آباد ٤٨٥،٤٨٤،٤٨٣
عشق آباد ٦٦١،٦٦٠،٥٦١،٥٥٩
عقدا ٥٨ ط طلق بستان ٣٧٣
علاء الدوله (خیابان) ٧٠٦ طلق کسری ٨١
علی آباد ٦٩٣،٦٩١ طالش ٦٢٥،٦٢٤،٥٥٠
علی صدر ٨٣٩،٨٣٨ طاهری ٦٦٩
عمان ٧٥٥،٧٠٢ طائف ٧٣
عیلام ٤٠١ طبس ٣١٦،١٦٦،١٣٤،١٣٣،١٣٢،٧٩،٧٨

ط ط ٦١٧،٦١٦،٥٨٤
طرابلس ١٥٩
طرابوزان ٥٥٥،٤٦٦،٤٦٣،٤٦٢،١٣٧
٨٦٤

ف

قائم شهر ۷۰۱	
قبادیان ۶۹	
قپان ۷۵	
قرباغ ۱۳۷	فارس ۳۱، ۵۴، ۶۲، ۶۸، ۱۰۲، ۲۶۲، ۳۲۴،
قراسو ۶۲۴	۵۲۳، ۳۷۳
قرطبه ۶۷	فوات ۷۵، ۱۰۲
قره تپه ۴۵۳، ۴۵۴	فرانسه ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۵، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷،
قره داغ ۶۲۴	۲۰۴، ۲۰۴
قزل اوزن ۱۶۴، ۲۷۶	فرانسه (هتل) ۵۰۴
قزل ایرمق ۳۷	فرح آباد ۱۶۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹،
قزوين (میهمانخانه) ۵۰۱	۷۵۵، ۲۰۰
قزوين ۲۸، ۳۳، ۵۱، ۷۳، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۷۴،	فریدون کنار ۷۵۵
۱۷۶، ۲۰۹، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۸۰،	فسا ۳۰۴
۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۴، ۳۰۴،	فهلان ۳۷۴
۵۲۳، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۵۴،	فیروز آباد ۵۴۵، ۵۵۵، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۲۳، ۷۴۸،
۵۸۲، ۶۵۵، ۶۶۷، ۷۰۲، ۷۰۲،	فیروزان ۱۲۶
قسططنیه ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۸۰، ۱۹۷، ۲۶۲،	فیروز کوه ۱۹۱، ۳۱۶، ۳۹۱، ۷۰۱،
۴۶۳، ۴۶۶	فیلان ۱۲۶
قشاق ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۵۳	
قشم ۶۶۹	
قصر اللصوص ۶۶، ۶۵	قاهره ۷۳
قصر شیرین ۱۷۴، ۱۸۰، ۶۶۷، ۷۰۱،	قاین ۷۳

ق

قفقاز ۵۵۵،۵۴۳،۳۸۸،۱۵۷،۱۳۵،۴۵۰،۴۱۵۷	۴۹۳،۴۹۲،۴۶۴،۴۶۲،۳۵۱،۲۹۱،۲۵۷
قلعه دختر ۲۷۶	۷۰۳،۶۹۳،۵۶۱
قلعه مرغی ۷۱۰،۷۰۹	کاشغر ۱۰۲،۵۰
قلعه محمد علی خان ۶۹۱	کافرستان ۲۴۲
قله بیوراسف ۶۴	کافه نادری ۷۱۲
قم ۳۳،۵۵۵،۵۶،۹۸،۹۹،۱۱۸،۱۴۵،۱۴۶	کال کله ۷۰۱
۴۵،۱۵۳،۲۴۶،۴۶۲،۴۶۴،۵۵۲،۵۷۵	کبود (مسجد) ۲۶۹
۸۲۷،۷۰۳،۶۹۳،۶۹۱،۶۶۷،۶۶۴	کبودان ۷۵۶
قمشه ۴۶۲،۳۰۵	کبودرآهنگ ۸۳۸
قندهار ۳۱۸،۱۷۳	کدر ۶۸
قوچان ۷۰۱،۶۶۱،۶۶۰،۵۶۱،۵۵۹	کراج ۶۸
قیصریه ۲۶۶	کراکوک ۵۴۳
	کریو الرخ ۱۲۶
	کربلا ۴۸۰
ك	کرج ۲۹۴
کارتاژ ۴۸	کردان ۵۳۹،۵۳۸
کارون ۶۸۳،۶۶۶،۶۶۵،۶۵۶،۶۴۳،۶۴۲	کردستان ۷۶۰،۴۶۸،۱۴۱،۳۳
کازرون ۴۱۱،۴۱۰،۳۷۴،۳۲۳،۳۲۲	کرکس کوه ۵۶
۸۲۷،۵۳۳،۴۱۲	کرمان ۱۷۰،۴۶۴،۱۱۸،۱۱۴،۱۱۲،۶۳،۵۸
کاسپین (دریا) ۲۷۳،۲۶۵	۴۶۳،۳۱۶،۴۶۳،۲۴۴،۲۴۰،۱۷۳،۱۷۲،۱۷۱
کاشان ۱۴۶،۱۴۵،۱۱۸،۱۱۲،۵۸،۳۰،۲۸	۷۰۱،۶۵۷،۵۶۰،۵۲۸
۴۴۵،۴۰۶،۱۸۶،۱۷۷،۱۷۶،۱۶۴،۱۵۳	کرمانشاه ۴۳۴،۴۰۳،۴۰۰،۳۷۳،۱۷۳،۶۳
۸۶۶	

کوبر مرکزی ۵۰	۶۶۷،۵۶۵،۵۶۳،۵۲۷،۴۶۲،۴۳۵
کوبر ۵۰، ۶۱۹، ۶۱۸، ۳۱۱، ۱۶۴، ۵۸، ۵۶، ۴۰، ۶۲۰	کرند ۷۰، ۱، ۴۳۹، ۴۳۸
۷۷۱، ۷۷۰، ۷۴۹، ۷۴۳، ۶۲۴، ۶۲۳، ۶۲۱	کرفتوا ۴۰
کوه دماوند ۶۴، ۳۳	کرنه ۶۸
کوه دم ۵۵۰	کلاردشت ۷۵۸
کوه رنگ ۶۴۲	کلکته ۲۴۳
کوی گاز (خیابان) ۵۱۶	کلیل ۱۲۸، ۱۲۷
کوهین ۸۳۸	کمال آباد ۵۳۷
که کاوسان ۶۸	کمره ۶۷۲
کهکولیه ۶۷۳	کنارسیاه ۵۵، ۵۴
کهریزک ۵۷۹، ۵۷۵	کن ۵۸۲، ۵۳۹
کیاره ۲۶۰	کتینانتال ۷۲۴
کیلی کی ۳۸	کنگاور ۴۰۳، ۱۷۴، ۶۵
	کوجصفهان ۴۴۲، ۴۴۱
گ	کندوان ۳۱۶
گازرنگ ۵۳۹	کور ۶۲۴
گچس ۷۲۳، ۷۰۲	کوشک نصرت ۶۹۱، ۵۷۹، ۵۷۶
گدوک ۳۱۶	کوماریچ ۳۲۲
گراند هتل ۷۳۷، ۷۲۴	کومی سین ۲۶۳
گرستان ۵۴۴، ۴۰۰، ۲۳۹	کونده ۵۸۲، ۵۵۳، ۵۴۰
گرانگان ۷۰۳، ۷۰۱، ۵۳، ۴۶، ۴۰	کوه رحمت ۳۴۹
گرمسیر ۳۴۵	کوبرلوت ۷۹

لشکرک ۸۳۹،۷۲۰	گز(دهکده) ۵۵۹،۳۰۱
لقاطه ۷۲۴	گزنه(دهکده) ۴۴۸
لنجان ۶۸	گلبایگان ۴۳۷،۴۳۴،۴۳۳،۴۳۲،۴۰۰،۱۸۰
لندن ۱۷۴	۶۷۲
لنکران ۶۲۶،۶۲۵	گل تپه ۸۳۸
لنگه ۶۷۰	گمش تپه ۴۵۷،۴۵۴،۴۵۳،۴۵۲
لهاسا ۷۴۰	گنگ ۱۵۸
لهستان ۷۰۶،۱۵۹،۱۰۱،۸۴	گواشیر ۱۷۱،۱۷۰
	گویی ۴۴۵
م	گور رستم ۴۷۴
ماچین ۱۴۷	گهر ۷۵۵
ماران ۴۶۳	گیجی ۲۴۴
مازندران ۱۹۱،۱۸۶،۱۶۴،۱۶۳،۴۲،۴۱،۴۷	گیلارود ۳۹۱
۵۲۳،۲۶۳،۲۴۵،۱۹۷،۱۹۶،۱۹۳،۱۹۲	گیلان ۷۰۷،۵۴۴،۵۲۳،۲۴۵،۱۹۹،۱۵۸،۱۳۷
۷۵۵،۷۰۱	۷۵۸
ماکورا ۷۰۱	
مالابار ۶۶۹	ل
ماورا مالنهر ۱۳۵،۱۰۲،۷۲،۷۱،۶۹	لاریجان ۴۷۵
ماهان ۳۱۱،۱۲۲	لاسگرد ۳۰۰
ماهشهر ۷۰۵	لاله زار ۵۱۱
مایکان ۴۴۴	لبنان ۷۰۱
مایین ۱۲۸	لرستان ۶۷۲،۴۳۵،۴۳۴،۳۷۳،۳۰
	۸۶۸

متل قو۷۵۵	۵۶۰،۵۵۹،۵۵۲،۵۶۲،۳۹۶،۳۹۱،۳۹۰
مجارستان ۱۰۱	۶۴۰،۶۳۹،۶۳۸،۶۳۴،۶۳۳،۶۳۱،۶۲۹
محمره ۶۶۵،۶۶۷،۶۶۹،۶۷۰،۶۷۱	۶۴۳،۶۴۱،۸۴۰،۷۳۸،۷۳۱،۷۰۱،۶۶۱،۶۶۰
محلات ۸۲۷	مشهد سر ۶۶۰،۶۵۵،۵۵۸
محمود آباد ۷۵۵،۵۵۹	مصر ۳۵۲،۱۰۱،۷۳
مداین ۸۱	مصلی ۳۴۰
مدیترانه ۴۸،۴۵	مغولستان ۱۰۰
مرادیگ (دره) ۷۵۹	مکه ۵۳۳،۳۸۷،۳۸۵،۱۰۲،۸۰،۷۳
مراغه ۳۷۴،۱۳۰	مقبره مادر سلیمان ۴۰۱
مرج القلمه ۶۴	ملاوی ۷۶۰
مرغاب ۶۱۱	ملایر ۷۶۰
مرند ۷۰۱،۱۳۱،۷۳	ملداوی ۱۵۹
مرو ۸۷،۷۳،۵۱	منارخان غازان ۲۶۷
مروالرو ۷۸	منجیل ۴۶۲
مرودشت ۳۵۴،۳۴۵	منظریه ۶۹۱،۵۷۹،۵۷۶
مریضخانه (خیابان) ۵۱۴	مونرال ۱۸۶
مزدوران ۸۷	مهر آباد ۷۱۰،۷۰۹
مسجد سلیمان ۷۰۵	میانه ۴۶۲،۳۱۴،۲۷۶،۱۶۴،۱۳۰،۱۲۹
مسجد شیخ لطف الله ۷۷۳	۷۰۱،۵۵۸،۵۵۷
مسقط ۴۶۳	میان جوب ۵۵۳
مسکور ۵۴۳	میرجاوه ۷۰۵،۷۰۱
مشهد ۸۷،۱۳۶،۱۳۷،۱۳۸،۱۶۴،۳۰۸،۳۷۲،۳۷۱	میان دشت ۵۴

نور ۷۵۵، ۷۶۱	میسن ۴۸
نوشهر ۷۰۲	میناب ۱۶۶
نهاوند ۴۰۳	مینگرلی ۲۳۹
نهبندان ۴۴۴	مینودشت ۷۰۱
نهرایندوس ۲۶۳	ن
نیاوران ۴۸۸	
نیشابور ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۸۷	
و	نور ۷۵۵، ۷۵۸، ۷۵۹
	نابل ۱۸۶
	ناصرالدین (دروازه) ۵۰۷
وتادنبه (قریه) ۲۳۷	ناصری ۶۶۵، ۶۶۶
ورامین ۳۷، ۱۱۰، ۳۱۱	نای بند ۱۷۳
ورسک ۷۰۵	نایب السلطنه (خیابان) ۵۱۸
وکیل آباد ۸۴۰	نائین ۷۰۱، ۷۳، ۷۸، ۷۰۱
ولشت ۷۵۸	نخجوان ۱۵۸
ولگا ۴۴۴	نسا ۱۴۸، ۴۶۶
ونیز ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳	نصرت آباد ۶۶۲، ۹۹، ۶۶۲
ویان (دهکده) ۸۳۸	نطنز ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۳
ویلکیج ۶۲۵	نقش رجب ۴۰۳
ه	نقش رستم ۴۱۰، ۴۰۳، ۳۵۷، ۳۵۵، ۳۵۴
	۷۷۳، ۴۶۴، ۴۲۰
	نمین ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶
هارون آباد ۴۳۸	نواده ۶۲۴
هامبورگ ۶۷۰	۸۷۰

هیر(ده) ۵۸۳

هامون ۶۵۴

هی هی ۲۷۹

هرات ۵۲۷،۴۰۲،۱۷۳،۱۵۸،۱۴۸،۵۱،۲۸

۵۵۹

هراز ۷۶۲،۷۶۱

هرزه ویل ۵۱

هرمز ۱۵۹،۱۴۹،۱۴۸،۱۴۴،۱۳۷،۱۱۸،۱۱۵

۲۴۳،۲۴۲،۲۴۱،۲۳۸،۲۳۴،۲۳۰،۲۲۵

۳۹۰،۲۴۴

هشترخان ۱۹۹

هکاتم پلیس ۴۵

هلیل رود ۶۲

همدان ۱۸۰،۱۷۴،۸۴،۶۴،۴۵،۳۳،۲۸

۷،۶۵۵،۴۰۳،۴۰۱،۳۷۵،۳۰۴،۳۰۳،۲۶۴

۸۴،۸۳۷،۸۲۷،۷۷۲،۷۵۹،۷۵۱،۷۰۱،۶۶۷

هکمتانه ۶۰۸

هند ۱۰۲،۸۴،۶۲،۵۱،۴۸،۴۵،۴۴،۳۱،۲۸

۱۴۹،۱۴۸،۱۴۷،۱۳۸،۱۳۶،۱۱۸،۱۱۵،۱۰۴

۶۳۶،۴۶۳،۴۶۲،۳۷۲،۳۵۹،۲۴۳،۱۵۸

۷۴۲،۷۴۰

هند شرقی ۳۲۰،۲۵۱

هندیان(بندر) ۶۶۹

هیرکانیا ۲۸۱،۱۹۳

هیمالیا ۸۲۷

ی

یزد ۱۳۳،۱۳۲،۱۲۱،۱۱۸،۱۱۴،۱۱۲،۵۶

۱۶۶،۱۵۸،۱۴۸،۱۴۷،۱۴۶،۱۴۵،۱۳۴

۵۶۰،۴۶۳،۳۷۲،۱۷۳،۱۷۲،۱۷۰،۱۶۸

۷۰،۱۶۶،۶۱۶،۶۰۶،۶۰۳،۶۰۲،۵۸۴

یزدخاص (یزدخواست) ۱۲۸

یمن ۷۳،۶۲

ینگه امام (کاروانسرا) ۵۳۷

ینگه امام (میهمانخانه) ۵۳۷

ینگه امام (بقعه) ۵۳۸

ینگی امام ۵۵۳،۵۳۹،۵۳۸،۵۳۷،۵۰۴

۵۸۲

یونان ۳۵۷،۳۵۶،۳۵۲،۱۰۸،۴۴،۴۳

یهودیه ۶۹،۶۷

اسامی اشخاص

۲

آندره گذار ۷۴۷،۱۳۰،۸۸	آدام اولگار یوس ۲۴۵،۲۱۱
آندریو ۵۰۴	آدویره ۳۷۲
آنمایش خان ۲۳۷	آرتور کانالی ۵۶۰
	آرل برگ ۸۳۹
	آرمینوس وامبری ۴۵۲

الف

ابراهم ولتاین ویلیامز جکسن ۶۰۶	آریان ۳۴
ابراهیم امین السلطان ۶۹۳،۶۹۱،۶۹۰	آقارضای رئیس التجار ۶۶۱
ابن بطوطه ۱۲۹،۱۲۲	آقامحمد خان ۵۵۴،۳۹۵،۳۹۲،۳۶۸
ابن حوقل ۷۱،۶۹،۶۶،۵۶،۵۵	آقانجفی قوچانی ۶۰۸،۶۰۳،۵۸۴
ابن خردادبه ۶۱	آق قویونلو ۷۴۹
ابن رسته ۶۲،۶۱	آلفرد دوگاردان ۴۰۲،۳۷۳،۳۷۲
ابن سینا ۴۹۶،۴۹۴	آلن ۲۵۲
ابواسحق ۱۲۹،۱۲۸	آمبروزیو کتارینی ۱۵۳،۱۴۱
ابوالحسن محمد بن ماه ۶۹	آنتونیو دگوا ۱۶۱
ابوالفتح خان ۳۲۸	آنتونی جنگین سون ۱۵۷،۱۵۶
ابوالفتح علی بن احمد ۷۷	آنتونی شرلی ۱۷۸،۱۷۶،۱۷۴
	۸۷۲

ابوالفضل ۶۸	اغور لومحمد ۱۵۳
ابودلف ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۵۶، ۵۵	افراسیاب ۴۰۹، ۸۲
ابوسمید خان بهادر ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۰،	اکبر خان سیف السلطان ۶۹۱
۱۳۱	اکتای قاآن ۱۰۰
ابوعلی بن رستم ۶۸	الیزابت ۱۵۷، ۱۵۶
ابومنصور شهمردان ۷۶	امام حسین (ع) ۴۶۳، ۳۸۵
اتابک احمد ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷	امیر تیمور گورکانی ۷۹۸، ۱۳۸
اتابک افراسیاب ۱۲۵	امیر حسین ۶۸۰، ۶۸۲
اچ سی مارش ۵۶۰	امیر شیخ حسن ۲۶۷
احمد علی خان وزیری کرمانی ۱۷۰	امیر کبیر ۲۷، ۴۳، ۴۴، ۷۴، ۸۵۰
اردشیر دوم ۴۲، ۵۷، ۲۷۶	امیر محمد شاه اینجو ۱۲۸
ارغون خان ۱۱۶	امین الضرب ۵۵۹
ارنست شودساک ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۸۰	انوشیروان ۳۰۳، ۵۸
۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵	اودوریکوداپوردن ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰
استخری ۵۵، ۵۸، ۶۲	اوزون حسن ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۳
اسحق ۳۴۰، ۳۴۱	۱۵۴، ۲۶۶
اسکندر ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۶۴، ۱۶۵	اوژن اوین ۶۲۴
۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۷۳	اوژن فلاندن ۴۰۲، ۴۰۳
اس - کی - زالون کنز ۱۶۱	اوگاراسنو ۷۳۹، ۷۴۲
اسماعیل ۳۴۰	اوگوست ۴۵، ۵۱
اسماعیل صفوی ۱۵۱، ۷۴۹	ایواچینوف ۵۵۲
اعتمادالدوله ۷۲۴	ایوب خان ۵۰۸

ب

بابا احمدی ۶۷۹،۶۷۷،۶۷۴

بابا حاجی ۲۳۳

باباشخ ۱۳۸

باران علی ۶۷۸

باقراوف ۶۵۵

باکالیجاردیلی ۷۶

بربری (فرقه مذهبی) ۴۸۲

برناردی ۶۳۵،۶۳۳

بروگش ۴۴۶

برون ۴۴۳

بسوس ۳۵۶

بنیامین ۳۵۴،۳۴۴،۳۲۵

بواتال ۵۷۳،۵۷۱،۵۱۶

بوتن ۵۰۴

بولی ۲۵۱

بونگه ۴۴۴

بیشاپ (میس ایزابلابرد) ۳۵۱

بیگتاش خان ۱۶۶

بیگلریگ ۳۲۴

۸۷۴

پ

پاسکال کست ۴۰۱

پاشاخان ۴۲۹

پدرو نکسیرا ۱۶۱۱

پربازن ۳۱۹

پرلندرو.دی.اس.سیسیلیا ۳۱۹

پروو ۵۵۳،۵۰۴

پرویزورجاوند ۳۰۳،۳۰۲،۲۹۴

پل سیمون ۱۶۱

پوتینگر ۳۷۴

پیترو دلواله ۲۰۵،۱۹۵،۱۸۶،۱۸۰،۱۶۲

ت

تاماس کوریات ۱۶۲

تایس ۳۵۳

ترهزل ۳۷۲

تگورسکی ۴۵۹، ۴۴۳

توماس هربرت ۲۰۹،۲۰۸،۲۰۶

تولوزان ۵۱۱

تیرداداول ۴۵

تیلور تاسون ۴۵۱ جی ۰ ی۰ فریزر ۳۷۴، ۳۷۳

تیمور ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۳۷۵، ۳۷۴ جیمز موریه

۴۰۹، ۱۴۰ جیمز بلی فریزر ۳۹۱، ۳۹۰

جی مین وارینگ ۱۶۱

جیوانی داماریونولی ۱۱۸

جیوانی دموتته کورینو ۱۱۶

ج

جامی ۱۲۲

جان کارت رایت ۱۶۱

جان کرو ترو ۱۶۲

جان ملکم ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۱۶

جرج ناتانیل کرزن ۵۴۲

جمفر خان ۳۲۵

جمفر شهری ۶۹۸، ۶۹۷، ۵۷۱

جیلز هابز ۱۶۲

جمشید شاه ۳۴۴

جنید ۱۲۷

جورج مایلز ۱۳۲

جوزا فابار بارو ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶

جوزف سالبانگ ۱۶۱

جونز ۳۳۶

جهانشاه ۲۶۹

جی اوتر ۳۱۹

ج

چارلز فرانسیس مکنزی ۴۴۱

چانگ تین ۴۹، ۴۸

چریک (سرهنگ) ۴۳۸

چنگیز ۴۰۹، ۱۰۰

ح

حاجی بابای اصفهانی ۳۷۴

حاجی بلال ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳

حاجی خرکی ۶۷۸

حاج سیاح ۳۰۷

حاج سید محمد تقی یکرنگیان ۷۰۷

حاجی صالح ۴۵۳

حاج علیقلی خان ۶۲۹

حافظ ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۷

حاجی محمد حسین خان صدراصفهانی ۵۳۶

خانلرمیرزا ۴۶۸

حاج محمد ساوهای ۱۳۴

خلیفه سلطان ۲۸۳

حبیب یغمایی ۷۴۳

خلیل ۱۲۲

حسام السلطنه ۴۳۰

خواجه رشید ۲۷۱

حسن بیگ ۱۴۹، ۱۴۲

خواجه رشیدالدین فضل الله ۴۲۷، ۱۲۱

حضرت ابراهیم ۳۴۱، ۳۴۰، ۲۸۷

خواجه شمس الدین صاحب دیوان ۱۰۳

حضرت رسول اکرم (ص) ۲۶۹

خواجه علিশاه ۲۶۷

حضرت رضا علیه السلام ۱۳۸

خواجه نظام الملک ۴۲۷

حضرت علی (ع) ۳۸۵، ۲۶۹

حضرت موسی ۳۴۱

د

حضرت نوح ۲۶۵

داریوش ۳۵۷، ۳۵۶، ۴۲، ۳۹، ۳۸، ۳۷

حمدالله مستوفی ۷۵۴، ۱۳۰، ۹۵

۴۲۷

حیدر خان ۶۷۹، ۶۷۸، ۶۷۶، ۶۷۵، ۶۷۳

دانیال نبی ۸۴

۶۸۷، ۶۸۶، ۶۸۳، ۶۸۰

دقوز خاتون ۱۱۱

دوستعلی خان معیر الممالک ۶۹۳

دون گارسیا دوسیلوا فیگوروا ۱۶۲

خ

خاچیک مادیکیانس ۷۱۲

۲۰۶

خاخام بنیامین بن جناح ۸۴

دیالافوآ ۴۹۳، ۴۹۱

خاخام موسی پتاجیا ۸۵

خاقانی شروانی ۸۰

ر

خالد بن ولید ۱۲۳

رابرت جیفرود ۱۹۲

خانیکف ۴۴۴، ۱۳۲

رابرت شرلی ۱۶۱

۸۷۶

۲۴۸،۲۴۷،۲۳۳،۲۲۲،۲۱۹	راولینسون ۴۳۷
ژان پل دوکارپینو ۱۰۱	رزق اف ۶۹۸
ژان شاردن ۲۴۷،۲۴۹،۲۵۰،۲۵۲	رستم ۴۰۱،۳۵۷،۳۵۶،۳۵۴،۳۲۵
۲۵۳،۲۵۵،۲۵۶،۲۵۷،۲۶۰،۲۶۱،۲۶۲،۲۶۵	رضاشاه پهلوی ۷۴۱
۲۶۶،۲۷۵،۲۸۰،۲۸۵،۲۸۹،۲۹۲،۲۹۳	رضاقلی خان هدایت ۱۶۳
۲۹۴،۳۲۹،۳۳۴،۳۵۱،۳۵۳،۳۵۶،۳۵۷	رضاقلی وزیر ۳۶۸
ژرژ تکتاندر ۱۶۱	روبرت تایلر ۷۴۲
ژرنال یرمولف ۳۸۸	روبرت شرلی ۱۷۴،۱۷۶،۱۷۸
ژوبر ۲۰۴،۳۶۷،۳۶۸،۳۶۹،۳۷۱	رومرو ۷۴۲
ژوزف آرتور. کنت دوگوبینو ۴۴۰،۴۴۳	روی گزالس دوکلاویخو ۱۳۶،۱۳۷
	۱۳۸،۱۳۹
سی	ریاک ۴۳۵،۴۳۶
سایت ۷۴۲	ریچاردستیل ۱۶۲
سام میرزا ۲۱۱	ریکوله دامونته کروچه ۱۱۶
سامسون ۱۵۰	
سر آر - کرپورتر ۴۰۱،۴۰۴	ز
سر آنتوان ۱۷۴	زرتشت ۴۷۴
سر آنتونی شرلی ۱۶۱	زین الدین بابکر تایبادی ۱۲۱
سرتوماس هربرت ۱۶۲	زینب بیگم ۲۶۱
سرجان مک نیل ۴۰۲	
سرجان میلدون هال ۱۶۱	ژ
سردار اسمد ۶۲۹	ژان باپتیست تاورنیه ۲۱۱،۲۱۲

سرگوراوزلی ۳۷۴	شاپوراول ۴۱۹، ۴۱۵، ۴۱۲، ۴۱۰، ۳۷۴
سرلویس پلی ۵۶۰	۴۲۵، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۲۰
سروان فردریک ۳۷۳	شاردن ۵۵۷، ۵۰۱
سمدی ۳۴۲، ۳۴۱، ۱۲۹، ۱۰۳، ۱۰۲	شاه اسماعیل ۲۸۱
۴۸۷، ۳۴۴	شاه افریدون ۶۴
سکیلاکس ۴۲	شاه سلطان حسین صفوی ۳۱۸، ۳۱۴
سلطان ابوسمید ۱۲۵	شاه سلیمان ۳۰۸، ۳۰۵، ۲۶۵، ۲۴۹
سلیمان خان ۶۲۷	شاه صفی ۳۰۳، ۲۱۵، ۲۱۱
سلطان سنجر ۸۸، ۵۹	شاه عباس ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹
سلطان محمود ۸۷	۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴
سلوکوس نیکاتر ۴۴	۱۹۳، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۷۳
سلیمان ۶۰۷	۲۲۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۹۷، ۱۹۶
سلیمان بن داود ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۶۴، ۶۳	۲۴۹، ۲۳۷، ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۴
سون هدین ۶۱۱	۲۹۹، ۲۸۱، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۱، ۲۶۱، ۲۵۹
سهل بن عبدالله ۱۲۴	۴۷۰، ۴۵۹، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۱، ۳۰۹، ۳۰۰
سید علی ۶۷۸	۶۳۷، ۵۸۵
سید محمد نجفی ۵۸۴	شاه نعمت الله ولی ۳۱۱
سیف السلطان ۵۸۴	شیخ حسین ۱۷۱
سی ماتسین ۴۸	شیخ صفی الدین اردبیلی ۲۴۵
سی لامبر ۱۶۱	شیخ علی بن سهل ۱۲۷
	شرف الدین معالی ۵۸
	شرف الدین موسی ۱۲۴

ش

شمیب ۳۴۱

عزت الدوله ۷۲۴

شمس الدین سندی ۱۲۴

عبدالاوله دیلمی ۳۳۷

شمس الدین قراسنقرالچرکی المنصوری ۱۳۰

علی اکبر ۶۷۹

شمشون ۱۵۱

علیخان زنگنه ۳۰۹

شیل ۴۳۲

علی سهیلی ۷۱۹

عمر ۳۴۸

ص

صخرالمارد ۶۴۴

غ

صدرالدین سلیمان ۱۲۴

غازان خان ۲۷۱، ۲۶۷، ۱۲۱، ۱۲۰

صلصال بن سمیدرومی ۷۵۲، ۷۵۱

غیاث الدین محمد ۱۳۱

صنج الدوله ۳۰۸

ف

فتحعلی شاه ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۴،

ط

۳۷۵، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۰۹،

طهماسب اول ۲۸۱

۴۵۳، ۵۵۴، ۵۵۹، ۶۸۹

فخرالملک اردلان ۵۸۳، ۵۸۴

ع

فردوسی ۸۷، ۳۲۵، ۳۳۹، ۶۴۰،

عباس میرزا ۳۷۴، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۰۹، ۴۰۱،

فریدون تولی ۷۵۱

عباس مسمودی ۷۱۹

فریرجوردانوس ۱۱۸

عبدالله احمد بن علی بن احمد ۷۷

فری گاسپاردوسان برناردینو ۱۶۱

عبدالرحمن بن زیاد ۶۸

فلاندن ۴۱۰

عبدالله خان ۱۵۷، ۵۵۳

فلسفی ۱۶۸، ۱۷۱

عبیدالله ۵۰۷

کت لوران. دوسری ۴۰۲

کستانین لاسکاری ۱۵۵

کوتزبونه ۵۵۸

کورمیک ۵۵۸

کوروش دوم ۴۰۱، ۲۶۲

کوروش هخامنشی ۶۱۱، ۳۷۵، ۴۷

کوزمینسکی ۷۰۶

کولاردسکوا آ ۶۲۴

ک

گاسپاردروویل ۳۸۴، ۳۸۱، ۳۷۸، ۳۷۵

گاستیگرخان ۵۵۹

گراف کایزرلینگ ۴۴۶

گرانٹ ۴۳۴

گرنٹ ۳۷۴، ۳۷۳

گزنفون ۴۲

گنجملیخان ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳

۱۷۳

گوبل ۴۴۴

گوتہ ۲۴۷

گیخاتو ۱۱۶

فوترینگهام ۴۳۴

فورڈینگام ۳۷۳

فیلی (طایفہ) ۴۳۴

ق

قاسم رشتی ۶۸۹

قرہچی (طایفہ) ۴۳۸

قزوینی ۵۶، ۵۵

قشقای ۷۵۰، ۷۴۸، ۷۴۷

قطب الدین حسین ۱۲۷

قطب الدین حیدر ۱۲۲

ک

کاترینوزنو ۱۴۰، ۱۴۱

کارستن نیوبور ۳۱۹

کارلاسرنا ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۸۳، ۴۸۸

کارلافون اورف ۷۳۷

کافی ۱۲۷، ۱۲۸

کترزاس ۴۲

کریمخان ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۷

۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۸

کتارینی ۱۴۸، ۱۴۹

ل

محمد حسن خان اعتماد السلطنه ۱۱۶۳، ۱۱۱۴

محمد حسين فراهانی ۵۳۲، ۵۳۳

محمد خدا بنده ۹۵

محمد رضا امامی اصفهانی ۳۰۹

محمد سجادی ۷۱۹

محمد شاه ۱۳۹۱، ۴۴۰، ۲۴۴، ۴۷۴، ۷۲۴

محمد علی شاه قاجار ۶۲۹

محمد علی بوذری ۷۲۰

محمد علی جمالزاده ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۶۹

محمد میرزا ۴۰۱

محمود جم ۷۱۹

مختار ۴۹۹

مریان سی. کوپر ۶۷۴

مسیوتونت ۲۳۷

مسیوکستان ۲۳۷، ۲۴۳

مظفرالدین میرزا ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴

مقدسی ۶۰۵۵، ۶۰۶۲، ۶۴۶

مک دونالدکی نر ۳۷۳

ملکشاه ۸۸

موسی بن جعفر (ع) ۵۳۸

موسی خورن ۴۷۳

مونت ایت ۳۷۳، ۳۷۴

لازار پولیاکف ۶۵۴

لر ۴۳۵

لرد کرزن ۵۷۳

لنس ۴۴۴

لو بروین ۳۵۱

لودویگودی وارتمای ۱۵۶

لوی چهاردهم ۲۵۱

لویی رانچینوتو ۱۵۶

لینچ. ه. ف. ب. ۶۵۶

م

مارکوبولو ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵

۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۹

ماکسیم سیرو ۹۵

م. تروی لیه ۳۷۲

متین دفتری ۷۱۹

مجدالدوله ۵۸۴

محامدالدوله ۴۶۸

محمد اسماعیل خان وکیل الملك ۱۷۳

محمد تقی مصطفوی ۹۲

۵۷۵،۵۷۴،۵۷۱،۵۳۳،۴۸۸،۴۷۷،۴۷۶،۴۶۹

میتفرد ۵۶۰

۷۲۴،۶۹۳،۶۹۱،۶۹۰،۵۸۰

میرزا آقاخان نوری ۷۲۴

ناصر خسرو قبادیانی ۷۸،۷۵،۷۴،۷۳

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ۳۹۱

نرج ۴۲

میرزاتقی خان امیرکبیر ۷۲۴

نعمت الله ولی ۱۲۲

میرزاتقی خان امیرنظام ۴۲۷

نورالدین کرمانی ۱۲۵

میرزا جوادخان ۵۷۴

نه آرخوس ۴۲

میرزا جعفرخان ۴۲۹

نیکولاهم ۱۶۲

میرزا حسن زنوزی ۸۷

میرزا شفیع خان ۴۲۹

میرزا طاهر ۲۴۹

واند نبرگ ۵۵،۵۴

میرزا علی اصغر خان امین السلطان ۶۹۳

وزیری ۱۷۳

میرزا علی محمد خان ۷۰۷

وکیل کریمخان ۳۲۸،۳۲۴

میرزا غلامحسین خان ابتهاج ۷۲۰،۷۱۸

ولی الله شمس الدین محمد بن محمود بن علی ۱۲۷

میرزا کاظم ۷۲۴

ووقی ۴۸

میرزا کوچک خان ۷۰۷

ویشاسب ۳۵۷

مینوتولی ۴۵۰،۴۴۶

وینچنتو، دالساندری ۱۵۸

مینورسکی ۵۶

ویلیام اوزلی ۳۷۴

ویلیام روبروکی ۱۰۱

ویلیافر (کلنل) ۴۳۷

ویلیام مزانکلین ۳۱۹

ن

نادرقلی ۳۱۹،۳۱۸

نابلئون بناپارت ۳۷۳،۳۷۲،۳۶۷،۳۵۹

ناصرالدین میرزا ۴۲۷،۴۳۰،۴۵۸،۴۶۹

۸۸۲

ه

هارفورد جونز ۳۷۴،۳۷۳

هارولد لمب ۱۳۵

هارون الرشید ۲۸۱

هاريسون ۶۸۰،۶۷۶

هانری رنه دالمانی ۶۵۴،۶۲۹

هانری سوم ۱۳۶

هانس کریستف فن تونیفل ۱۶۱

هانس یوهان شیلت برگر ۱۳۹،۱۳۸

هاینریش فن پوزر ۱۶۲

هرتسفلد ۵۸

هرودوت ۴۲۴،۴۱۴،۳۹۴،۳۸۴،۳۷۴،۳۵۴،۳۴۴

۳۵۷،۴۸

هکاتاتشوس ۴۱

هلاگوخان ۱۲۰،۱۱۱،۱۰۱

همایون سیاح ۷۱۹

هنری راولینسن ۶۰۶،۴۰۲

هیتلر ۷۳۶

هینریش بروگش ۴۴۶

ی

یاقوت حموی ۶۱،۵۶،۵۵

یاکوب ادوارد پولاک ۴۵۸

یحیی خراسانی ۱۲۴

یداگدار ۷۴۷

یدالله عضدی ۷۱۹

یزدگرد سوم ۵۹

یولنس دوشوتن ۷۴۷

یولیوس فن مینوتولی ۴۴۶

یوهان آلبرشت فن ماندلسکرو ۲۱۱

ییمه خسته (جمشید) ۶۰۸

نشر ایران‌شهر منتشر می‌کند:

تهران به روایت تاریخ

تالیف: مسعود نور بخش

این اثر که در چند جلد به دانشجویان و دوستان تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران زمین تقدیم خواهد شد با استفاده از مدارک و منابع معتبر و تحقیقات انجام شده تألیف و تدوین شده است.

بخش نخست مروری دارد بر اوضاع جغرافیایی و پیشینه تاریخی تهران و در بخشهای دیگر که بر اساس دوره‌های تاریخی تنظیم شده است اوضاع اجتماعی، اقتصادی، تاریخی و جاذبه‌های جهانگردی شهر از دوران صفویه تا عصر حاضر مورد بررسی قرار گرفته است.

دهها نقشه، تصاویر و عکسهای تاریخی که متناسب با موضوعات کتاب برگزیده شده است بر ویژگی آن می‌افزاید.



کتابخانه ملی و اسناد ایران